UNIVERSAL
LIBRARY

OU-234574

UNIVERSAL
LIBRARY

مجلد خامس از تصنیفات حافظ عبدالسلام

رب العالمین سند المتکلمین مولانا حیدر علی فیض آبادی مسمی بہ

۸۸۹

انتباہ المتکلم

وہبت لعبید الصمد

بفرمایش برگزیدہ تاجران محمد عبد الغفور صاحب زاد اللہ شفقۃ

در مطبع ناصری بہ اہتمام میر ناصر علی طبع شد

۲۹۷۵
۲

۸۸۹

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی وفقنا لمنتهی الکلام مع الخصام وتمییز الحق من الباطل کالنور من الظلم وکرمنا بتنبیهات اهل الحوض لاعتراضهم علی حدیث الحوض بتقریر اللسان وتحریر القلم والصلوة والسلام علی عباده الذین اصطفی سیما من اختص بالشفاعة العظمی یجری علی لسانه ینابیع الحکم وعلی آله وخلفائه الاربعة المتناسبة یشربون من السلسبیل ولیسمعوا حسیسهم فبعدا وسحقا لمن یزالون مرتدین عنهم من اهل الابدال یؤخذ بهم ذات الیمین وذات الشمال یختلجون دون الامم فیومئذ یذادون عن الانهار ویساقون الی النار ولا یرتدون علی الادبار فلا تدری ان تخلص منهم الا مثل همل النعم اما بعد میگوید بنده بی سلیقه کمترین خلیقه عدیم الادراک ذمیم الاخلاق که از فقدان استعداد سر بجیب ندامت چنان فرو برده که ز بیخبار بیش اهل فضل و هنر بر نمی دارد و از مکاید و دسایس نفس با انواع معاصی و صنوف حرمان و مکاره بدانسان مبتلا گردیده که خود را در عوام بلکه افراد انعام هم نمی شمارد شعر گهه ناله کند ز درد بیدردی خویش گهه سوزد و گاه ناله از سردی خویش چون قصه صبر و زهد مردان شنود مخنون می گردد ز نامردی خویش لیکن بفضل الله الاذعان

لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور الرحيم امید تکفیر
ذنوب و تستیر عیوب برحمت واسعه الهی داشته و مایه رجای واثق ازین آیت وافی هدایت اندوخته حیدر علی
فیض آبادی واعطاه الله تعالی فی الدنیا النفس اللوامة وتجاوز عن جرائمه یوم القیامة بعیوب
نفسه وجعل غده خیرا من امسه ابن صفوة الحفاظ والعابدین شیخ
محمد حسن بن قدوة العارفین شیخ محمد اکرم بن اسوة الواصلین شیخ عبد القادر دهلوی الطفهم الله سبحانه
بالاعادة واکرمهم بالحسنی وزیادة که یکی از احباب صداقت نصاب که شب و روز غم دین
میخورد و از رواج تشیع محدث در ضیق صدر و ارتعاد قلب و جگر گرفتار میبود رساله امام المشیعین نظام
المتکلمین بحر محیط فطانت و هوشیاری نهر عمیق بلاغت و حق گذاری رئیس علمای عالی شان سجان علی خان
جنبه الله تعالی عن فساد اعتقاده ویصره ببطلان خیاله وهفواته بجرد مالیف
سنه یکهزار و دو صد و چهل و هفت از هجرت الشیر شفیع محشر صلی الله علیه وآله وسلم بذریعه بعضی از اصدقای
ایمانی او بمهر رسانیده روز پیش نگ مکونات آورد و صفحه چند از تمهید و تقریر در حدیث اصحابی کالنجوم
رسانیده ستدم آن شد که هر روز بقدر فهم و دانش خود آن اوراق را بر اخس انفس و آفاق گزراند چون
اشتیاق از حد گذشت و شوق صاحبش زیاده از سابق متحقق گشت جز قبول چاره ندیدم و ازین
مهم او را در چند هفته فارغ کردم من بعد از تحصیل کتب منطق و حکمت مثل شرح مطالع و میبذی
اعراض نموده رسایل دیگر بوسیله اولیا مولف بدست آورده بنظر غور و امعان نزد هیچدان مطالعه کرده
بدامن تقصیر زده و پای اصرار بزمین انحاح فشرد که اکنون منتهای آرزو یم انیست که بجواب این معضلات که
ناخن بدلها می زند و بملاحظه آن مانند ببر بخود میلرزم و از ضلالت و لغزش عوام که بخالق نمی رسند
لغایت میترسم مصمم شوم عونا لاهل الحق ولانصاف وصونا لعقائدهم عن الزیغ والاعتساف
عنان او هم عزیمت را بالحاح مرمش منعطف ساخته الممنة لله تعالی که بسی نیامد که در خاطر شریف رسوخ
تمام یافت که آنچه مولف رساله صوب خیالیه خویش را به پیرایه اشکالات آراسته مانند مصنفات و مولفات

قدمارند انبیز هوا جس نفسانی و وساوس ظلمانی بیش نیست بیشتر اصرار و استبداد در ابکمال مبالغه آمیخته دیار
دیگر دست بدامن اقل مخلوقات آویخت که رساله اولین را که مولف بکمال شد و مدلوشته چنان زیر و زبر باید کرد
که جز مأاهل جبرت و ذکا بعد از دیدنش بر رد رسایل دیگر قادر شوند بلکه در ابحاث شیعه و سنی هر گونه
توانائی یابند ذخیره برای رد این مذهب مستحدث اصولا و فروعا بی کلفت بدست آرند و روز مره
معاصرین تذکاری و متاخرین را یادگاری باشد و هر کس بعد از ادراک حقیقت آن اعتقاد جازم نماید
که تجرن امامیه که در بطلان عن خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین آب در جگر داشتند و آتش بجهان
میزدند و بیافه درائی و سخن سرائی می پرداختند اگر بوادی رجعت قدم نهضد و داد جدل و جدال دهند
جز خجلت و خسران و بی نصیبی و خذلان چیزی دیگر بدست نیارند و حدیث الحوض بسبب کثرت خوض ایشان
شان مثل طوفان بحر خونخوار شود و مانند تلاطم امواج دریای زخار نمودار و هر یکی از اکارم قدماء اکابر حرمین
مصداق وحال بینهما الموج فکان من المغرقین بلکه جمیع تشنیعات مولف پاره
ملازمین جناب سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الی یوم الدین و علمای اولین و آخرین بعذاب و بال و عقاب
و نکال منقلب گردد و همگنان با طمینان قلب بدانند و بعین الیقین به بینند که مذهب اهل سنت در تحقیق و تنقیح این ابحاث
و امثالش مانند سفینه حضرت نوح علیه السلام است که من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق هر چند قلت
فرصت و کثرت مشاغل لایعنی و موانع وقتی را که تفصیل ذکرش بخوف طول کلام ناملائم عند ارباب الفهم خواهد بود
است بارها بر یاد کردم گوش ندهاد و سهر و الحاح را چندان بعمل آوردکه خارج از احصا و مداد و قرطاس خواهد بود
آخر بعد از تضرع و زاری بدرگاه باری جسته لله تعالی و تائید الملة خیر الوری علیه و آله الصلوات من الملک
الاعلی تحریر این کتاب شروع نمودم و چون مولف رسائل تعریضات و ایهامات بلکه تیز زبانی و بی اندامی را
در حق بعضی از امهات المومنین و خلفای راشدین و اعوان و انصار شان و گروه تابعین و علمای کاملین از
مصطفوی صلی الله علیه و آله و رضی الله عنهم اجمعین از حد گذرانیده بود و آن جبلت ایمانی فی مزاج و ستم
ظریفی را کالملح فی الطعام می شمرد و الحاف و اقتراح را دین باب هم بانها میرسانید لاجرم اهتمر

عباد کتاب خود را با یراد براهین تحقیقی و الزامی و قلب تمامی عبارات اعتراضات مولف تضمیمه
فن ظرافت و حکایات مضحکات و نقول مفضحات مرصع نمودم تا استقام بخوبی رود و هد و جوانان مزاج
اندیشه ظرافت پیشه را هم رغبتی بمطالعه آن پدید آید برین ما جرا جر جماعتی از حافظان اسرار و یاران
وفادار که شوق کلام در سر داشتند احدی از اهل فضول و بوالهوسی خود را بلباس تحصیلین نیاراسته و بجمع
زخارف دنیوی می گرایند واقف نگشت هرگاه کتاب بانقضا رسید گروه اول بکمال رغبت و جد تمام میخواستند
که مضامین آن بلباس ظهور در آید و از خانخانه بطون بعالم شهود برز نماید فاقد الاستعداد که صمت
سکوت شیوه اوست و بدون اتمام اظهار این کتاب را مناسب نمی دانست بزجر و تهدید پیش می آمد تا آنکه
یک سال و چند ماه جزئیت کتاب بکلیت انجامید و بعنایت ایزدی باختتام رسید در این وقت الحاح
شان که این راز بر ملا افتد و اوراق تالیف با نجمن مولف فرستاده شود از حد تجاوز کرد القصه یکی از
طائفه نانی بعضی از مطالب را که تعلق بخطبای مولف درباره تخطیه امام المحدثین محمد بن اسمعیل بخاری رحمه الله
علیه داشت زبانی بعضی از اصدقای جبانی شنید بی آنکه اطلاعی بر رساله مولف هم رساند و علم کند که
از چندی تمامی مزخرفات او را ادراک و اجمی نموده اند آن تقریر را وسیله اظهار رخنه خواهی شده
بعنوانیکه سامعین را یقین راسخ تبفرد او حاصل آید بخدمتش رسانید و باطن بخطابی خود معرفت شد و از این
روز بار دیگر همت بمحو و اثبات بر گماشت حتی که مجتهدین زمان و دیگر علمای شیعیان هم تکرار ملاحظه آن
رنج و تعبها کشیدند باجباب گفتم که اگر کتاب بدست خواص و عوام چنانکه تمنا می کنید متداول گردد و اباب
دولتش بسیاری از هفوات او را محو خواهند کرد مضامین جدید بفکر صایب خواهند رسید و رنجهای بخطای
مربی خویش اقرار نخواهند نمود سامعین و ناظرین را اشتباهی پیدا خواهد شد که شاید از طغیان اقلام ناعین این خطاها
افتاده پس پیش بینی عاقبت اندیشی مقتضی آنست که چندی نگاه دارم و باهل فضول هرگز ننمایم بعد از
شهرت رسائلش این کتاب خود را نزد آن بزرگ رسانم و گویم که این همان سنگست که بر سر من زده بود حالا
درین امر باید کوشید که یکی بوسطه دیگری بمولف رساند که زندگی دولت اعتبار را نشاید در طبع

تا ایفات حوایش فراوان عجالت باید کرد باری این رای زرین را پسند کردند و انستند که سعی نیز
باید موجب ظهور کتاب مانند آفتاب است **وانهم بخیال فقیر** بلکه آن مردم نیز مرتسم شد که هر چند حضرت
مولف بنا بر حسن اخلاق و ربی استیصال نشود و بملاحظه کتاب غیظ و غضبش هم درنگیرد بلکه بنا بر دعوی انصاف
مشام فیض اقتباسش از دیدنش انضا رتها پذیرد لیکن از فرزندانش که وتیره پدر بزرگوار خود را از
دست داده بحکم عصبیت و جهل در برهمزنی ناموس مردم افتاده هند بر چند رابید بود مبادا نائره فتنه
درین زمان که عامه وقت افحش عیوب را بمقتضای الناس علی دین ملوکهم سرمشق سازند بلند شود و زبانها
بآب تدبیر فرو نشیند **مع هذا** بعضی از سر آمد صوفیه صافیه قدس اسرارهم این خاکسار را بمناظره
علم الهدای امامیه امام اعظم اثنا عشریه رئیس المجتهدین انیس المقلدین کاشف الغمة عارف الاصول
المهمة نائب مناب صاحب الزمان مولوی محمد حسین مستغنی از توصیف و بیان که خود جناب فاضل جائسی
والد ماجدش علی ما فی المقامع الحیدریه در آئینه حق نما قضای این و طرز نموده تعریف او بیفزاید شعر نتنها
ملایک ثنا خوان او * که جن و بشر جمله قربان او * خفف الله اثقاله و اوزاره و کثر سابقه و انصاره
بعد از الحاح که مزیدی بران متخیل نباشد و تفصیلش در دفاتر نگنجد متوجه گردانیدند و باعث بران شدند که
مجلدی ضخیم درین امر خاص فراهم آمد امید از میامن توفیق سماوی و تائید ازلی انکه چنانچه آن مجلد ضخیم را مطبوع
خاصه و عامه ساخته بطبع هم در آرد و اهل خلاف را از امور یکه براصول شان در باره حضرت خامس
آل عبا علیه التحیه والثنا لازم می آید و عبارت از تعبیر آن بعجز می گراید اجتناب کلی عطا فرماید **ربنا**
تقبل منا انک انت السمیع العلیم **الغرض** بتحریض بعضی طبع رسائل بطبع مولف قرار یافت
باز به بعضی از وجوه تاخیری و تقصیری رفت تا در سال یکهزار و دو صد و پنجاه و دو از سنین هجری
ببرایه ختم در برگرفت و رتبه تقدم بالشرف برای رساله حدیث الحوض مسلم گشت چون رسایل بدین
هیئت مجموعی ترتیب یافت و تقسیم آن بمردم از نزدیک و دور شروع گردید کسی را از اهل حق نمی دانم که
میفرمود که فکر جواب باید کرد یعنی ادله رسائل خصوصا رساله اولی که بلجلجات هم تائید یافته

چنان متین و استوار است که کسی را مجال گفت و دران باقی نیست بالجمله آوازهٔ من مبارز از در
و دیوارش بلندی میگرفت و غلغلهٔ افتخار اولیای دولتش از حضیض زمین بارج آسمان میرسید که ناگاه سخن
نکته دانی نظر بجز خواهی و غیرت ایمانی این واقعه را نزد امیری دریادلی عالی فطرت بلند همت شهسوار شعار
شجاعت و شیر شرزهٔ بیشهٔ رسالت میدان ابسالت و ولایی محیط دایرهٔ دانش و فن کابر کرم چون عطا گفته است بعض
الشعر اشعر بشمار ندا گر داده یک روزه او ✣ روز داد آید و آن داده نیابد بشمار ✣ اعنی حسام الدوله
فقیر محمد خان بهادر تهور جنگ لازالت رایات حشمته مرفوعة وعمارات دولته
اعدائه مقلوعة که شمردن اوصاف جزیل و اخلاق جمیل او را کتابی باید دراز و دفتری
باید بس طویل بس بالضروره بر دعای او بر طبق ادعیهٔ ماثوره اکتفا ورزم و مشوبات اخروی که باقی و
مستدام نه فانی و ناپایدار است از کبریای الهی برای او طلب نمم و توفیق طبع مجلد مذکور که مثبت نعمات
حضرت شهید کربلا علیه التحیة والثنا و رافع اوهام قدیم و جدید مجتهد مزبور است همچنین کتب دیگر از تصانیف
بنده که هم برین قیاس از جملهٔ باقیات صالحات توان گفت و تهذیب کتاب بلکه خود بترتیب آن بزبان اردو پرداخته
و حقا که نزد اهل بینش بعد ازین زمانه رجوع مردم عموما و خصوصا در مباحث کلام که میانه فریقین بسیار واقع
و اشتهار است فقط بدان خواهد بود بر زبان آرم دست عابثش فالق الحب و النوی بردارم ✣
اللهم فاطر الارضین والسموات وعالم الجهر والخفیات ومفرج المکروبین فی الملمات ✣ و
ملجأ المخلوقین فی المهمات ✣ اسئلک بمحمد حبیبک وصفیک سید المرسلین وآله الهادین
وازواجه امهات المؤمنین واصحابه المجاهدین ✣ ان تزید فی عمره واولاده وترسل حسبانا
من السماء علی حسداده وتعصمه من الامراض والآلام التی تنزل المنتقم وتغیر النعم ✣ وتؤمن من بلیه
المخالفین ✣ وتمتع به الصالحین ✣ وتوفقه لما یزید فی مثوباته ✣ وتضاعف عبادته
وحسناته ✣ واکتبه من حجاج بیتک الحرام وزوار ضریح رسولک وعترته وخلفائه
علیه وعلیهم الصلوة والسلام ✣ واجعله رحیما علی العلماء الراسخین ✣ ولا

تسلط علیه احدا من الجائرین + ومتعنا ببقائه ناعمین + وبلقائه غانمین + و
اجعلنا بحقوقه قائمین + ومن الآفات فی الدارین سالمین + واجعل دعائی الیک وصلاة
وخیرک فیه نازلا + یا معطی السائلین + ویا مجیب المضطرین + ویا غیاث المستغیثین
ذکر کرد بکمال عجلت و بے تابی حصه خود را بمقتضای سابقه محبتیکه داشت درخواست مولف موصوف
برعادت خویش گفت که بدو شرط موقوف بکی انکه قصد تحریر جوابش مصمم شود دوم انچه بقلم آید
خالی از تعریض و خشونت باشد و مناط عذراتی که از من درین امور صدور یافت آن بود که خطاب
بشخص معین نباشد اگرچه نزد مخالفین مستلزم مذمت از گناه بود کما لایخفی علی من طالع صدر الصوارم
ولیکن نظر بمراحم ذاتی و آخر بینی بعد از وصول رسائل فقیر را تاکید بلیغ امر فرمود که اکنون جواب
بعنوانی مهذب باید نمود که از خشونت و ستم ظریفی و حکایات و واقعات این فن از اول تا آخر
معرا و بجلیه رعایت آداب ظاهری محلی باشد هر چند از ره گذر تیز زبانی مولف زخم دامی در جگر بود
چنانچه مشهورست **شعر** جراحات السنان لها التیام + ولا یلتام ما جرح
اللسان + مگر بهر حال عنان گیر توسن خشم نمودم و این برای جهان آرای که موجب محبت و وفاق
و رافع خصومت و شقاق است بطیب خاطر پسند کرده بدین مهم مشغول گشتم و حکایات و کلمات مرقوم
الصدر را از هر مقام محو نمودم تا انکه بعنایت پادشاه عز و جل باتمام رسید و بمنظر استحسان جلوه
گردید و همان وقت حکم طبع آن نافذ شد قضا را درین اثنا امراض صعب و رازحال جناب ممدوح
در اشتداد آمد و مزید اهتمام و استعجال طبع در تعویق افتاد و بعد از حصول صحت صلاح راقم
احروف ان استقرار یافت که هر گاه طبع چند صد جلد متداول بسیار میخواهد مولف را بسی منتظر باید بود
بهتر انکه تعطش و اشتیاق او را درین رود و زود رفع کنم و محنت انتظار را که شدیدتر از موت است سبک نمایم
یعنی یک نسخه کتاب از کاتبان نویسانیده بطبق وصیتیکه حضرت مرشد البریه صاحب مقامات عکیده
مصنف تحفه اثنا عشریه قدس سره العزیز بخطاب این بنده عاصی نمود که نزد مجادل کتاب

کتاب خود را یکبار نباید فرستاد بدفعات ارسال دارم و طبع کتاب بجای خود بوده باشد
و چون که این خبر بمسامع مولف رسید بعضی از افادات خویش را در چند جزو صغیر متعلق بمباحث
فرستاد هرگاه نظر بران افتاد معلوم شد که بخطاب جناب خاتم العارفین فاتحة المحاقین سید المحدثین سند
المتکلمین حجة الله علی العالمین شاه ولی الله دهلوی انار الله برهانه الی یوم الدین خیلی زبان درازی را
کار فرموده و لفظ ناصب و مائله برای آنجناب که اشقی الاشقیا نوصب خذلهم الله را از بدترین فرق می داند
استعمال نموده و دو از نهاد بعضی از ستمدیدگان و مان شاه صاحب صوف که از بریلی وارد شده
شریک استماع آن بودند برآمد هر چند مرتبی خادم خانصاحب عالیمقام و این اقل الانام هرگز نبود مگر تعنف
زبان باحث بران شد که از نوع ظلم است و تعرض و ایهام در جواب مولف قمقام بعضی از آن چیزها که نحو
شنده حمیت دینی را بجوش آورد و از خواب غفلت بیدار گردد و آینده بر موشگر نگردد فقیر و جناب ممدوح
در خصوص این اقتراح مباشره و انباهر از روی مولف گفتی برداشتیم و لیکن حالیا عهد موثق نمام
که اگر جناب مولف این امور دستبرد اظهار و خدا شاهد حال ست اتمام باشد شنیدیم که در جواب سایل دیگر
که تهذیب و ترتیب بعضی از آن بجهت نگارشهای متواتر و سوانح باقی اگر فی المثل تمامی اسباب
عالم هستند سلوک این راه باشند حاشا که این مضامین بخاطر فاتر خطور هم کند من بعد
حضرت مولف را بنا بر نقصان استقرا کتب کلامیه خویش و مزید عصبیت جهال این معنی در سر بود که
متکلمین اهل سنت بالخصوص مصنف صواقع و صاحب تحفه رد الله مضجعهم و شکر الله سعیهم احیانا در عبارات
فی نمایند و تقریرات علمای شیعه را بالاستیعاب نقل می کنند و احتمالات را که قائل استدلالات شیعه
قرار میگذارند و با وصف عدم الزام در هر مقام اصول خود را دخل می دهند ناچار در بحث طریق
تفصیل مسلوک داشتم و بعد از رد اصل رساله هیچکس را از حواشی منهیه که بعضی از آن مطبوع شده و بعضی
متروک کما ستعرف انشاء الله تعالی باقی نگذاشتم و بتعرض ملتقات هم نساهل نورزیدم و با استیفای
افادات علمای قوم نیز هما امکن در هر باب کوشیدم و بعد از ایراد نقیر و قطمیر شان بالاطاله سعی وافر

بتقدیم رسانیدم باز بقلت تقاریر شان خصوصاً اقوال موالف عالی شان با فحش وجوه متوجه
گردیدم وغرایب ایجابات را که اسفار فن کلام ازان خالی بود وارد کردم پس فقیر را در طول ایجاب
و دراز ی کتاب معذور باید داشت شعر کین سخن را خود تو مبدا بوده ۔ کز فزون کمرد تواتر افزود
والحمد لله که بعد از تداول کتاب و شهرتش نزد مخالفین که از چند سال باعطای تجاهم اتفاق
افتاده انچه درباره جامعیت این اوراق پریشان زبانی اهل خصومت بگوش ثقات رسید و حضرت
موالف بایمان غلاظ بمکاتیب خویش مدح آن فرموده و وجوه ترجیح نقل نموده بنده نالایق کمترین
خلایق را مناسب نمی نماید که بذکر آن پردازم و نفس شوم را مسرور سازم باجمال ازانجا که هر کس
موافق و مخالف بعد از مطالعه آن میگوید که جامع اوراق کلام را بنهایت قصوی رسانید لهذا
این کاپته را بمنتهی الکلام مسمی گردانیدم و حکم آنکه در هر ورق بجهت اعتراض بر حدیث الحوض
تنبیهی بنسبت مخالفین بمصداق آیت کریمه وکنا نخوض مع الخائضین واقع شده
بتنبیهات اهل الحوض لاعتراضهم علی حدیث الحوض ملقب نمودم حالیا چند مقدمه قبل از شروع بالموضع
می شود تا عاقل را بصیرت افزاید و هنگام دیدن این عجاله بکار آید نخستین آنکه تقریر الزامی و تحریر جدلی
درین اجزا باخصوص مسلک ثانی بر اصول شیعه در باب قلب مطاعن بسوی متقدمان دین و
پیشوایان حق و یقین از حضرات انبیا و مرسلین و ائمه طاهرین و صحابه کبار از مقبولین شیعین زیاده
از شمار و تعداد افتاده مانند عدم طیب ولادت و ناصبیت مبشرین و منذرین و اعمام طاهرین
سید المرسلین و نسبت ضلال و تبلیس بحضرات معصومین و انتساب احداث باسلمان فارسی و ابوذر غفاری
و عمار یاسر و غیرهم من الاصحاب و الملازمین ناگزیر رو داده و حکم الضرورات تبیح المحظورات این نوع
مطالب برای ثبوت ابطلان مذهب زشت شیعه بر زبان قلم تفویض یافته خیال فاسد راه ندهد
که بساط بیدانی همچو انی ازین بزرگان انحرافی دارد حاشا و کلا بلکه اگر اندک استقرار روایات امامیه نماید
روشن خواهد شد که درین خصوص هم فقیه کثیر التقصیر مقلد حضرات ائمه هدی گشته تفصیل اجمال آنکه از اصناف قدمای امامیه

باخصوص

بالخصوص تالیفات شیخ صدوق ابن بابویه قمی مثل عیون جنان بدرایت میرسد که حضرت امام
رضا النسبت بانبیا اولوالعزم علیهم السلام که ایمان بدرسالت شان برکافه خلائق فاطبة اجمعین حتی
حضرات اهل بیت طاهرین بحکم کتاب مبین فرض و متحتم است و اعتبر او بیزارد اده باستماع روایتی ازین باب
گوش باید شد حدثنا احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی والحسین بن ابراهیم بن احمد بن هاشم
المکتب وعلی بن عبد الله الوراق قالوا حدثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابیه عن صفوان بن
یحیی صاحب السابری قال سالنی ابو قرة صاحب الجاثلیق ان اوصله الی الرضا علیه السلام
فاستاذنته فی ذلک فقال ادخله علی فلما دخل علیه قبل بساطه وقال هکذا
علینا فی دیننا ان نفعل باشراف اهل زماننا ثم قال له اصلحک الله ما تقول فی
فرقة ادعت دعوی فشهدت لهم فرقة اخری معدلون قال علیه السلام الدعوی لهم
قال فادعت فرقة اخری دعوی فلم یجدوا شهودا من غیرهم قال لا شیء لهم قال فانا
نحن ادعینا ان عیسی روح الله وکلمته فوافقنا علی ذلک المسلمون وادعی المسلمون
ان محمدا صلی الله علیه واله نبی فلم نتابعهم علیه وما اجمعنا علیه خیر مما
افترقنا فیه فقال له ابو الحسن علیه السلام ما اسمک قال یوحنا قال یا یوحنا انا
امنا بروح الله وکلمته الذی کان یؤمن بمحمد صلی الله علیه واله ویبشر به ویقر علی
نفسه انه عبد مربوب فان کان عیسی الذی هو عندک روح الله وکلمته
لیس هو الذی امن بمحمد صلی الله علیه واله وبشر به ولا هو الذی اقر لله عز وجل
بالعبودیة والربوبیة فنحن منه برآء فاین اجتمعنا انتهی بلفظه محصل حدیث آنکه یکی از
علمای نصاری که یوحنا نام داشت و توسل صفوان خدمت امام رضا فایز شد پرسید که دو فرقه را باهم تنازع
و اختلاف افتاده یکی ازین هر دو دعوی کردند و دیگران بر مدعای شان گواهی دادند فرمود که دعوی آنها
ثابت شد پس عرض کرد که فرقه دیگر را بر دعوی خود گواهی بهم نرسید فرمود که دعوی شان معرض بطلان

نیامد یوحنا گفت یا دعوی می کنیم که حضرت عیسی روح خدا و کلمه او ست و اهل اسلام بران گواه شدند
ما بر دعوی ایشان که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم فرستاده خدا ست گواهی ندادیم حضرت جواب داد که یاران
عیسی بیان آورده ایم که ایمان به پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم داشت و بشارت به قدوم شریف او دهید
میکرد پس اگر عیسی تو چنین نسبت ما ازو می تبرا می کنیم اکنون انصاف کن که اهل اسلام بر دعوی شما گجا گواهی
داده اند آنهی معلوم شد که در باره مرسلین علیهم السلام انقسام اعتبارات را بر الزام اهل خلاف ذکر
کردن جرو می اثمی ندارد و موجب سوء ظن در حق متکلم نمی شود و ازینجا قیاس باید کرد که فقیر بلکه تمامی اهل سنت
به نبوت و رسالت آن بزرگان مذعن اند که بجلائل نعوت خاتم فصن نبوت اعتقاد می کردند و ایمان بر سالت
و اولوالعزمی و آنکه دین او ناسخ جمیع ادیان ست بیدا شتند و بعد از استماع مناقب اصفیای امتش
بجان و دل مسرور می شدند نه کسانیکه عرق حسد شان بمجرد ادراک مناقب مرتضوی و اولاد طاهرش در جوش
آمد و در ولایت و امامت ایشان شکوک و اوهام بلکه جحد و انکار و کذب را بر روی دانای نهان و آشکار امر نکبت بندند
همچنین بمالی بمذهب اهل بیت و اصحاب حسن اعتقاد داریم که ظاهر شان به باطن یکی و عداوت خلفای راشدین
ندا شتند نه کثیری نداند کی در قرآن مجید را که شرف معجزات اشرف المرسلین ست صلی الله علیه و علیهم اجمعین
محرف و مبدل و ناقص اعتقاد نمی کردند و حضرت امیر را به بعوضه و رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم
در آیات بینات به عنکبوت و ذباب و ظلمت و سواد تعبیر نمی فرمودند و بوقوع غضب فروج معاذ الله بر زمره
اهل بیت اطهار قائل نبودند و حضرت امیر را تصور اکاتم کتاب الله نمیدانستند و مانند جنین و خائنین
نمی فهمیدند الی غیر ذلک من المثالب الواقعیة و المطاعن الحقیقیة التی ستعرفها و ندکرها من تفسیر العیاشی و القمی
و الکافی و بحار المجلسی و غیرها ان شاء الله تعالی پس ناظرین رساله و سامعین این مقاله را باید که از امور مذکوره
دمغ نشوند و مغلوب غیظ و غضب نگردیده باصول شیعه رجوع نمایند و فقیر را در ذکر امثال این روایات و
اعتقادات و احادیث مفتریات و انچه بران ترتب باید معاذ دارند و بمضمون این ابیات در حق او اذعان
قطعی بهم رسانند ابیات نه در حلقت صدیق دم زنم بخلاف * نه در حدالت فاروقیم مجال

نطق

فاق ✤ نه در سخاوت عثمان چو شیعه بدگو ✤ نه در شجاعت حیدر چو خارجی احمق ✤ سر خوارج
خواهم شکافته چو انار ✤ دل نواصب ملعون کفیده چون جوزق ✤ دوم آنکه هنوز مرویات و مسندات رساله
مولف کم چندورق شیئی است کما ینبغی باخذ منطبق نمی شود و جابجا اغلاط دارد کما ستعرفه انشاالله تعالی
وحال آنکه جناب مولف چنانکه میدانی مرجع خلایق بلکه حاکم کوفه بود و مثل مامون شوق علم کلام از حد فزون
داشت و علمای امامیه شکیری و پیش دستی او را فلاح نشاتین میدانستند و باعانتش از نه دیگ بجان و دل
انگاپوی نمودند و بیک اشارتش گاو زمین را ارگاو زوری بگوساله فلک میرسانیدند استغفرالله بعضی از علمای
سفیه که دنیا طلبی را بمیراث یافته اند از تصفح روایات بروفق مرغوبشان نمی فرمودند و جواب فقیر که
بالذات در آن رساله است صد چندو تصویر روایات غیر متناهی در منظوره تتبع کتب لاتعد و لاتحصی است کی فی
اعانت دیگران استقرا کردم و تسوید و تهذیبش بعمل آوردم ولیکن از عنایت ایزدی امید موفق دارم
که بعبارت منقول عنها مطابق اقتدار آغاز تا انجام وان فقدت المطابقه احیانا فلا اقل من
الالتزام والله میسر لکل عسیر فانه علی کل شئی قدیر و بالاجابة جدیر سوم آنکه روایات از میزان
کتب اخذ کردم که از مشاهیر و معتبرترین اسفار قوم است و از تالیفات کسانیست که بزعم شان در
اصحاب ائمه با اولیای کاملین معتبر میشوند و بعدیم النظیر ملقب میگردند و خود حضرات معصومین امر کرده بودند
که اخبار ما را جمع کنید و بعد فراغ از بن مشاق و محن بر عیار نسخ و مجموعات شان مرة بعد اخری نقض فرمودند
و بسیاری از ان اصول تالیف ثقة المحدثین کلینی و شیخ صدوق ابن بابویه قمی و ابن معلم یعنی شیخ مفید و سید
مرتضی علم الهدی و امام اعظم طوسی و حلی و امثال شان است که شیعه را در بازار زمانه روائی کامل دادند
و ذکر اسامی شان بالاستیعاب موجب تطویل خواهد بود از تالیفات دیگران این خوشه چین خرمن فیض شانند
در دیباچه نام بریم آری چون بدار اصول و فروع متاخرین شیعه تصانیف خاتم المحدثین والمتکلمین ملا باقر مجلسی است
و در کتب موالفضا و بحار الانوار مرجع فضلا و علمای شیعه است چنانچه از دیباچه آن هم وضوح تمام دارد پس
هر چند روایات کتب دیگر بیش از بیش یا دباشد لیکن اکثر اوقات روایات موالفات او سیما اخبار کتاب

مذکور ملحوظ داشتم و غالبا بیان معنی روایات به کتاب و نقل تراجم بحار را مطمح نظر انگاشتم تا فارسی
خوانان مه بهره وافر برداشته و چون ایراد عبارات از کتب منقول عنها در هر مقام باعث آن بود که
ضخامت کتاب هزار برسد و استیعاب معایب شیعه اصولا و فروعا که بعد از استقرا کتب غیر متناهی نظر آمد
متعذر گشت ناگزیر روی همت مناسب پسند آشتم و جا بجا بنام اصل کتاب اکتفا کردیم و بذکر هر عیب و هر عیب کرد
اطناب گردیم هر کس که خواهد بی دغدغه رجوع بما خذ نماید و در بیان معانی روایات ایجاز بعنوانی مرعی شد
که اگر اصل کلام در روی بود مضمونش با وصف سلاست عبارت در یک سطر فارسی گنجانیده ام الا ندرة و شذوذا
چهارم آنکه چنانچه فقیر را در هیچ علمی از علوم عقلیه و نقلیه دعوی نیست در انشا عبارت فارسی هم چگونه مدعی تواند
شد که نه گاهی تحصیل آن همت برگماشته و نه صحبت با اهل این فن داشته غلط گفتم در محاورات خویش هم
غلط می شوم و بفلتات لسانی همقرین می باشم تا با انشای فارسی بعنوانیکه بقبول طبایع شود چه رسد و از اینجا
انشاء عربی را قیاس کن القصه علمی که حاصل کرده ام همین قدر است که جز معاب و ذمائم چیزی بدست ندارم و ما احسن ما قیل
فی امثالی شعر نه شکوفه نه برگی نه ثمر نه شاخ دارم ✤ همه حیرتم که دهقان بچه کار کشت بارا و الحاصل از ساعین و
ناظرین آنکه باصلاح وجه اتم که بتشبیه در مطاوی کلمات احقر الکائنات استعمال یافته باشد بکوشند و زلات و عثرات را
بذیل صفح بپوشند و بسرزنش و پرده دری نه خروشند ان ارید الا الاصلاح ما استطعت و ما توفیقی
الا بالله علیه توکلت و الیه انیب با اینهمه ساده دلیها که دانستی اگر بالفرض تحریر اقل
الخلیقه بمحاورات اهل لسان انطباق یابد فذاک من عجائب توفیقات الهیه و جلائل تائیدات ربانی و دعوی کمال
فنون حکمی از ریاضی و طبیعی و الهی و فرادخصوصا انشاء فارسی بجناب مولف می بیند که عمر عزیزش بصحبت ایشان
این علم بسر شده و این مهر را از ماهران بالغ و شاعران بلیغ فرا گرفته و مدتالعمر لیت و لعل بباد این وادی
نوردیده و در محاورات نویسی از ایرانیان گوی سبق ربوده و همراه صدقای ایمانی و مجتهد الزمانی در تصحیح و
تکمیل رسائل خصوصا رساله اولی که اشرنا الیه اهتمام تمام بکار برده باز هم اگر در کلامش اغلاط و خلاف
محاورات متطرق گردد چنانچه بواسطه بعضی از لغات مسموع است از عجائب روزگار و غرایب لیل و نهار

خواهد بود

خواهد بود لیکن ذره بمقدار بایراد عبارت مؤلف تحریر در مسلک جواب بی تبدیل و تغییر و تعرض
خطاهای لفظی که خارج از داب محصلین و موجب خلط مبحث است و فایده معنوی مثل تصحیح معانی
حدیث و تحقیق اسامی محدثین و بلاد شان رجوع بدان نمی کند عادت گرفته آری در منهج انقلاب تغییر یکدو
لفظ بنا بر بعضی از اشارات مثل رعایت مقولات شیعه و مراعات سباق و سیاق در چند مقام اتفاق
افتاده منجم آنکه محنت احقر العباد در گردآوری کتب امامیه بحدی بود که نهایت اعداد بدایت تعداد آن
نتواند شد چه طائفه امامیه که خوف و تقیه از ذاتیات مذهب شان است و تا زمان ظهور صاحب الامر ایشان
هم در هندوستان هم در بلاد ایران بتصریح جناب فاضل اخباری یعنی مولوی حسین علیخان در جواب الصیاح
بیضه در دست هند دادن کتاب مسالک خویش که از مبادی شیوع این مذهب غالب اوقات در صنادیق مانده
طعمه‌های ارضه می‌رسند و بکمال ضنت کار می‌بندند و بارها شنیده بهمدان بعد از رحلت علمای ورثه چندی از فضلا
بسبب بی ترتیبی کتابها و اختلاط فهرست آن رفته رفته بها از مهمات خود بلکه ضروریات سنه دست شسته
و از اکثر بهیچ موثق و ایمان هست که از دادن کتب مطلوب دریغ نخواهند کرد در تموزی که حرور درین
دماغ را بجوشانیدی همه مغز استخوان بجوشانیدی مسافتهای دراز قطع کرده فلما قضی الامر وسعت الحاجة
از اهم بیگشون بلکه اوقات فقیر را بلطائف الحیل ضائع کرده ندانسته اند که من جد فهم الواجدون
بالطبق علیهم قوله تعالی وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون آما مشقت دستیابی بدان
عبارات صحیح در کتب ضخیمه بشتر با رسین محنت آن از نیز هم مشکل و دشوار انصاف بکن که خود مؤلف حاکم وقت جابجا
در نقل چند سطر از روایات اهل حق چه قدر با حیرانی و تشویش خاطر دست و بغل است و بلای است الانش
بسبب تطرق اغلاط عبارات در چه مرتبه بتزلزل و از عدم تیسیر کتب مطلوب با اینهمه اختیار که گویا ایران
زمین هم زیر نگین داشت تاسف و تلهف را در رسائل خویش بناله های جگرخراش از کجا بکجا میرساند و از
فریاد یا بهاه و شور و غلغله و امصیبتا با وصف ظهور کتب اهل حق و عدم بخل شان درین باب و لبیک
دولت خود را میگریاند پس مشقت و تاسف این ضعیف بر حقیقت خود بلاریب محمول خواهد بود نه

برسبالغه و مجاز و لنعم ما قال الشاعر شعر ز محنت آنچه آمد جان من بر این تن لاغر بر آشتر
گر بر فتی می شد ندی جنتی کافر ۴ اکنون ز صاحبدلان صبح نفس امید آن دارم که هرگاه بمطالعه شمهٔ از
ابحاث این عجالهٔ مسرور شوند و بملاحظهٔ عباراتی از عبارات منبسط گردند بالضروره فقیر را باین دعا یاد
آرند و دست تضرع و زاری بردارند که اللهم انه الی رحمتک الواسعة فقیر و من
نقمتک الفاشیة خائف و حصیر و الی سدتک العالیة مستجیر و لا تبدل
اسمه و لا تغیر جسمه و نور عمله و زد علمه و لا تلقه فی البلاء و لا تشمت به
الاعداء و انک تجعلک فی نحورهم و نعوذ بک من شرورهم و اغفر ذنوبه و استر
عیوبه و اجعل اولاده ابرارا و اسلافه احرارا و ابعثه یوم القیمة بیقینه و اعطه
الکتاب بیمینه و یحاسب حسابا یسیرا و ینقلب الی اهله مسرورا و اجعل هذه
البضاعة المزجاة فی عیابة الحشر نورا و سعیه سعیا مشکورا ۴
فلا یعیش ملوما و لا یموت مدحورا و لا تجعل بینه و بین قومه حجابا مستورا فلا
یقولون ان تتبعون الا رجلا مسحورا و لا یردون ایدیهم فی افواههم و لا یولون علی
ادبارهم نفورا و اهدهم الی الحق و جنبهم عن البطل انک کنت حلیما غفورا ۴
و اگر وقت بخواندن این دعا مساعد نشود یا ارباب کسل را کلفت رو دهد باری این لفظ مختصر که
اللهم احسن عاقبته فی الامور کلها در نگذرند و اغماض نورزند که شهاب آتش فکرت دل خود را
سوخته ام تا این چراغ هدایت برافروخته ام ششم آنکه در تمامی این کلیه جز نیکو و جا که بنسیان غفلت و
اعتماد نام کتاب را التزام کردم و در هر مسلک روایات دین و ایمان قوم را توده توده ایراد نمودم تا هر
بردش خیال نبندد و تعرض نرساند تیشه بر پای خود نزند و خنجر کلکوی خویش را ندراند روایات
و اصول الزامیه در کتب امامیه انچه بچشم خود دیدم ذکر آن بقدر مصلحت مناسب فهمیدم و زنهار طریق تقلید
نورزیدم شعر کهن جامهٔ خویش آراستن ۴ به از جامهٔ عاریت خواستن ۴ و اگر ذکر بعضی از

احادیث

احادیث خفا تا عشریه و مانند آن ناگزیر شد برای آن روایات اصل دیگر بهم رسانیدم و الا در سند
باقی آن چیزی بران افزودم و قیل و قال قدما و متاخرین امامیه که تعلق بآن مقام دارد از بیخ و بنیاد بر آوردم
تا معلوم کنی که تقلید نیست آن روایت خصوصیتی بیکی از کتابها ندارد و استدلال علامه دهلوی نور الله مرقده بجای
خود تمام است و وقت ضرورت بلجیه نام آنکس را که اصل روایت به تتبع او پیدا گشته بود صراحة یا اشارة
بزبان قلم دادم تا از عهده برائت ذمه بالتمام برآیم و هرگاه مولف را خیال تقصیر و نتایج افکار خویش درست
نقیض آنرا جا بجا نداند کور ساختم و در آخر مسلک اول جایکه مولف دعوی تقصیر در الشهادت خدای عز و جل
مقرون فرموده فصلی مستقل در تصدیق او بلکه بزرگانش نیز پرداختم و فقیر هر چند تائید ایزدی مقطع افکار
خویش هزاران مطالب جدید بفحص روایات امامیه برآورده لیکن هرگز سر افتخار بدعوی مذکور نمی افرازد و اگر
تقلیب افادات مولف امر بر زبان رود که آنرا مشعر بران باشد خارج ازین قانون خواهد بود فتدبر
و الانکه من الغافلین و نیز مخفی نماند که اگر اهل خلاف با وصف معترف بودن باستناع رد این کتاب چنانچه در خلوتها
مذکور مینمایند و وقت بخوبی بر زبان می آرند و بعد از رفع اعتقاد و تعصبی که اصل رساله مولف را آغاز
تا انجام تعنوان محو گردیده که اثباتش خارج از حیز امکانست در روایات متناقضه در اکثر ابواب از کتب شیعه تشابهی
مجتمع شده که در تطبیق آن غایة السعی قدما هم وفا نمی کرد تا معاصرین که کوچک اطفال شان اند و تقلید محض گرفتار چه رسد
و طاعن انبیا و ائمه علیهم السلام بر اصول شیعه بالمعنی مرتب گشته که تطهیر اذیال آن بزرگوار از بعد از نقصر معاصر
خلفای الشیخین رضی الله عنهم سخت مشکل و پر دشوار است چنانچه بسیار از مکاتب شیعیان دلیل برانست بگو کیدن
و کاهیدن مشغول شوند و بالهوسی در رد این اوراق شعار خود سازند اول باید که تاویلات سخیفه که کاهیده
اند بالتمام مرصد آن شده و اند و نمونه آن جا بجا درین کتاب رقم یافته پیش نظر دارند و این هم
نصب العین باشد که بشهادت قاضی نور الله شوشتری و مصنفات ملا باقر مجلسی و مولفات حضرت محدث جلیل
از مطبوع و مکتوب طریق جدل و الزام را علمای شیعه مفتوح ساخته اند و مدتها درین فن مشق سخن نموده اند پس ما را سزد که
اهل سنت از گیرودار احتجاج شان دست بر سر نهند و حال آنکه معامله بعکس مستوی گردید یعنی بعنایت الهی

بهر تمام قلب مطاعن شیعه بیان وجوه بلکه با نقض آن تالیف یافت و تحقیقا و الزاما معنی الحق یعلو
ولا یعلی عیان گردید و انچه زینر بخیال اهل فضول مرتکز باشد که حال این زمان مثل زمان سابق نیست که علمای
اهل سنت را کتب شیعه بهم میرسید و علما امامیه این را مغتنم شمرده و از معارضات بالقلب جان بسلامت برده و تراه
اتمام حجت بر خویش مخالف اصول می سرایند و میدانند که آخر روزی علمای اهل حق بسبب اطلاعات
لم یزلی بدلایل از امامیه هم راه سخن برامامیه میبرده خواهند کرد یا اجمالا باینهمه امور و عدم عبور سر سری برین
و فکر و تحصیل معانی هر قید و دفع دخل مقدر که در مطاعن و عبارات جا بجا مرعی شده اگر متکلمین شیعه را
بالخصوص جناب مولف حوصله گفتگو دست بهم دهد متیقن گردد که در حدیث الحوض و مانند آن سخن
شیعه برکرسی خواهد نشست و مجال گفتگو برای اهل حق باقی نخواهد ماند و جواب از منع و معارضه و نقض اجمالا
و تفصیلا بی عبارت فلا مضایقة و الا لام عند العلماء الا علام هشتم آنکه چون از مجموعات این فیروزیها
آنست که در مناظره شیعه بعد از تحقیق و الزام تعلب بتصریحات البتانی پردازم لهذا بعد از سلک اول مسلک ثانی را
برای تعلب قرار دادم تا کلام بر اصول شیعه بلا اختلاط واقع شود و عبارات و مضامین رسالة مولف از
مبتدا تا منتهی مقلوب گردد و از انجا که درین مسلک امتیاز کلام مولف از کلام فقیر مشکل بود بنا بران عبارات
متن خطوط کشیدم و بعضی از تصریحات که خارج از قلب عبارات این رسالة مولف بود و تعلق باصل نداشت
غرض نداشت و تغییر شان بالا تعلق بالمرام می توان کرد در خاتمه آوردم پس کتاب بیک خاتمه و دو مسلک
جوابی و انقلابی منقسم شد و از انجاست که نامش بر زبان خان صاحب ممدوح ذو مسلکین جاری میگردد

اکنون بحول و قوت الهی شروع در مدعا میرود و امیدوار از عجایب قدرت کردگار
آنست که از خطا و خطل و لغزش و زلل محفوظ ماند و
سخن را در مناظره به نهایت قصوی

رسانم

فقط

مشتمل بر اکثر تصنیفات حافظ کرام

رب العالمین سند المتکلمین مولانا سید علی فیض آبادی مسمی بہ

انتباہ النائم

بفرمایش برگزیدۂ تاجران محمد عبد الغفور صاحب زاد اللہ نفعہ

در مطبع ناصری باہتمام امیر علی طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

امّا مسلک اوّل پس بر مبنوال مفصل است

قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم
پیشتر از زمان ثقات اهل سنت هدانا الله وایاهم چنان قرع صماخ فقیر کرده بود که اصح الکتب بعد کلام الله صحیح بخاری ست والعجب کل العجب که این قول تقلداً از حضرت امام اعظم کوفی ست که در دیار هند وستان بحز این زمره سنیه دگر فرق سنیه از حنفیه و مالکیه هرگز یافته نمیشوند و شافعیه هم بندرت و حال آنکه معظم اعمال طائفه حنفیه را برخلاف مضمون احادیث مرویه کتاب مزبور توان گفت و حیرت ست که چگونه تقصی ازین اعضال خواهند جست که اگر کتاب مسطور موسوم بصحیح اصح الکتب بعد القرآن ست یعنی احادیث مندرجه اش بی شبهه از زبان مخبر صادق است تا برخلاف آن عمل کردن و اعتراف عمل برخلاف حکم الهی ست و اگر معمول به مطابق حکم الهی ست البته بیشتر احادیث صحیح مزبور از کسوت صحت عاری ست دفعاً الصدق النقیضین بگر اینکه بنوعیکه صدور قبائح از ظلم و کذب و غیرها از جناب باری تعالی عن ذلک علواً کبیراً جایز میدانند صدور حکم بالنقیضین هم روا دارند و درین آوان بعضی از اصدقای ایمانی از کتاب بستان المحدثین تالیف افضل متکلمی الاشاعرة المتاخرین شاه عبد العزیز دهلوی چنان روایت کردند که جناب ممدوح کتاب موطای امام مالک را اصح الکتب میدانند حتی که اگر کسی حلف برصحت مجموعش کند حانث نمیگردد و این مقوله هم باعث فراوان حیرت ست که در همان کتاب افاده فرمودند که

کذا فی

مخمس موطا باعتبار مولفین بهجده میرسد واختلاف فیما بینهما موجود ومشهورترین نسخ نسخه یحیی بن یحیای مصمودی
است که مولفین صحاح ستّه بیاعث کثرت او ماش از وفاطبقه روایت میکنند فاین هذا من ذاک لیکن فقیر باعضای
تحریر ازین تهافت وتناقض میگویم که صحت مطلقه آن هر دو کتاب مستطاب واصحیت احدهما علی سبیل مانعة
الخلو اجماعی اهل سنت است وهر کدام که در صحت مقدم باشد ثانی تالی اولین است واخلاص حق تعالی مع کذب
متقدم جایز نیست وعلی هذا احادیث مندرجه این هر دو کتاب بعلم الیقین از زبان وحی ترجمان موحی است
انتهی بلفظه اقول واستعین بالرؤف الرحیم هرچند درین مقام خارپای خدشات بسیار بپای خاطر
این بیچاره روزگار می خلد لیکن برومالا اختصار برچندی ازان اقتصار میکنم خدشه اول آنکه اگر مراد آن است
که فقط حنفیه صحیح محمد بن اسمعیل بخاری رحمه الله علیه را اصح الکتب بعد القرآن نمیدانند ومع ذلک مخالفات
موی برخلاف احادیث مرویه کتاب مذکور حکم میزنند از جرم اعمال ایشان مخالف ومضاد حکم اقدس جناب باری
است باکثر احادیث از جلیه وصف مسطور معطل وعاری پس اردمیشود آنکه زمره مالکیه وشافعیه ومتاخرین
حنبلیه از قائلین این قال وهذا عین این مقال نباشند یا بزعم حضرت مولف وشیعت او ازین جهان برآورق باشند که درین
بلاد کالمعدوم اند اگرچه مذهب ایشان در کتب اصوله مضبوط ومرقوم است ریبی درو نباشد درهوا تری نشانده
وبطلانه مما لا یخفی زیرا که آن رئیس اعلما انیس الفضلا در اثنای عبارت مرقوم الصدر افاده می نماید
که صحت مطلقه آن هر دو کتاب مستطاب واصحیت احدهما علی سبیل مانعة الخلو اجماعی اهل سنت است انتهی
وبعد ورود ومحسوب بودن این فرق در گروه اهل حق خود بدیهی غیر محتاج به بیان است علاوه در عنوانش خود میفرماید
که وگر فرق سنیه از حنبلیه ومالکیه هرگز یافته نمی شوند وشافعیه هم بندرت بارخدایا مگر ابلیسی فاضل متبحر وزیرکه
تاویل حرف را کنند وگویند که مراد از لفظ اهل سنت همان حنفیه اند که در مفتتح رساله ذکرشان بزبان قلم افادت رقم
گذشته لیکن قطع نظر از انکه محققین امامیه اجماع تمامی اهل حق برین دعوی نقل کرده اند تشبث بعبارات فاضل
جزری وحافظ ابن حجر عسقلانی درین اوراق ملحقات وقس علی هذا تمسک بکلام دیگر بزرگان ایشان را کمین واساطین مذهب
شافعیه وغیرهم این تاویل بلکه تسویل بلکه تحریف را برمی تابد ونزد احدی از عقلا بغیر تحسین وآفرین

رونق نمی یابد زیرا که در صورت خروج این فحول از اجماع منقول اتمام حجت مزعومی بر انها معقول
نمی شود و ایضا می باید که اکثری از اهل سنت غیر حنفیه خلاف احادیث صحیح بخاری بعمل نیاورده از تبجیل و تنقیص
شیعین فارغ البال باشند و ما احسن ما قیل ع عمرت دراز باد که اینهم غنیمت است + و بر
اهل تتبع محجب نیست که اکابر طائفه شیعین مثل سید مرتضی و شیخ الطائفه و شیخ حلی و غیرانها در تصانیف
خودشان مانند تبصرة العوام و منتهی المطلب و تذکرة الفقهاء و مسائل خلافیه و کتاب ایضاح مخالفه
اهل السنة للکتاب و السنة بر طبق صوب خیالیه تطفلا و تصدا ایمه اربعه را رحمة الله علیهم اجمعین قاطبة در رسائل فروعیه
بمخالفت احادیث مرویه صحیح بخاری و دیگر صحاح ستة سرزنش میفرمایند و بزعم خود ملزم و مفحم می نمایند بلکه بعضی
از اکابر شیعه در بعضی از مقامات تبجیل و تنقیص را فقط بذوات مقدسه امام مالک و امام شافعی و امام احمد بن حنبل
و اسحاق بن راهویه غیر امام ابو حنیفه مختص گردانیده اند کما قال قائلهم شعر اذا شئت ان ترضی
لنفسک مذهبا + یجنبک یوم البعث من لهب النار + فدع عنک قول الشافعی
و مالک + و احمد و المروی عن کعب الاحبار + و قال انا ساقولهم و حدیثهم + روی
جدنا عن جبرئیل عن الباری + و این اشعار در مبحث امامت از تالیفات اردستانی بهمین
الفاظ و ترتیب منقول است کما لا یخفی خوشا بحال حضرات امامیه که مطاعن و تشنیعات ایشان از کجا تا بکجا میرسد کعب
احبار را که بجناب امیر تصنوی خلوص مودت و صدق عقیدت شیعه او علم تائید اهل بیت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
رو بروی خلفای راشدین برویت ایشان می افراخت و در علمای متبحرین یهود که بشارت قدوم شریف نبوی میدادند
بی نظیر بود و در زمره مومنین و موحدین ملت سید المرسلین معدود و هم از دست نداده در بوستین وی افتاده اند
از کجا حال تنقیص و تشنیع ایشان در باره سائر ایمه مذکورین قیاس باید کرد که لذا و مخصوص و عناد بحت
بوده باقر مجلسی در بحار الانوار بروایت حسن مجتبی از جناب امیر المومنین کرم الله وجهه آورده که من کعب احبار
نزد عمر بن الخطاب در زمن خلافتش نشسته بودیم خلیفه مذکور از کعب احبار سوال کرد که اعلم امت بعد حضرت موسی علی نبینا و علیه
السلام که بود کعب گفت که یوشع بن نون و پیغمبر بن وصی بعد هر نبی علم و افضل امت میباشد عمر گفت که وصی پیغمبر ما ابو بکر است کعب گفت حاشا

وصی باشد بلکه وصی پیغمبر آخر زمان علی ابن ابی طالب است و برین دعوی دلایل براهین وقصه های
پیشین بیان کرد بجهت مخالفت تطویل ملخص قدر ضرورت در اینجا ایراد نمودم و بسیاری از روایات بلا معارض
تشیع و اخلاص او دلیل است چنانچه بر ناظرین پوشیده نماند و ملا صالح مازندرانی در شرحیکه بر زبدهٔ شیخ بهاء الدین
عاملی نوشته بدرس علمای عراق و خراسان آن کتاب متداول گشته بمقام ابطال تالی بیده شریعت موسوی میگوید
ومانقلوه عن موسی علیه السلام فریة ای کذب لانه قد نسب هذا القول الی ابن
الراوندی لیعارض به نبینا صلی الله علیه وسلم فی دعوی الرسالة ویؤیده انه کان
صحیحا لما اسلمت احبارهم مثل کعب الاحبار وعبد الله بن سلام ووهب بن منبه
وغیرهم من العلماء المتبحرین ولعارضوا به رسول الله صلی الله علیه وسلم ونانیا منع
کون التالید بمعنی القدیم الخ بلفظه بار خدایا نگر در تنقیص مذهب احبار ترویج روح مقدس حضرت
ابوذر غفاری که از شدت غیظ و غضب بر آن بیچاره را که بجواب سوال فی حالة النوم در سلک زکوة کلمهٔ حق بر زبان
آورده بود بعصای خویش شکست منظور باشد چنانچه مطالعهٔ تفسیر اهل بیت شاهد عدل بر آن است که با وصف
این ضرب و شلاق بدشنامهای مستهجن و کلمات خشن رو بروی جمیع کثیر او را ذلیل ساخت لیکن در آخر این
رساله بر اصول معتمدهٔ امامیه دریافت خواهد شد که هرگز حضرت ابوذر غفاری را مانند اقران سائی امامیه بهره
کامل از دین و ایمان حاصل نبود انیست حال شق اول بدیهی البطلان که تتمیما للمرام وتکمیلا للکلام تعرض بدان واقع
شد و اگر مکنون ضمیر آنست که فرقهٔ حنفیه نیز با وصف قول مسطور مخالفت آن کتاب میکنند و باعث تخصیص شهرت
مذهب ایشان درین بلاد و مزید مخالفت ایشان بکتاب مستطاب نسبت بدیگر فرق است پس با وجود عدم
مساعدت عبارت خدام عالی مقام و بنودن لفظیکه مفید شرکت باشد در کلام کما اومانا الیه آنفا و غض بصر
از انکه دایرهٔ بحث را بر مخاصمین در انکار مخالفت احادیث وسیع تر میگردانند و ابحاث و انظار ایشان را
بتضعیف میرساند تبرعا میتوان گفت که مرحلهٔ اول و از حلیهٔ سوق ادله بر مدعا معطل خصم حضرت
این مطالب عظیمه را بدون اقامت ادله قاطعه و حجج ساطعه چگونه تلقی بقبول خواهد کرد اکنون

مخالفت معظم اعمال حنفیه را اکثرهم الله ذب البریلیة بالکتاب مزبور بمراعات شیمهٔ انصاف وتجنب
از اعتساف ونصب العین داشتن تاویلات فرقه اصولیه در اخبار وآثار مرویه از اهل بیتی که در جل مقامات
تحرف لفظی ومعنوی بلکه بتغمیض وتخریب همه اکابر سیما ذریت طاهره مرتضوی میکشد چنانچه نموذج آن در بیان اوراق بحکم
ضرورت بزبان قلم خواهد رفت بتفصیل تمام در معرض بیان آرند ومخالفت سائر فرق اهل حق را کان لم یکن
پندارند وبر تقدیر عدم استطاعت بر اتباع کلام در مخالفت حنفیه نظر همت بر مثل سایر مشتی نمونه
از خروار ی داند کی از بسیار محصور ومقصور دارند یاد ست ازین مضامین ظریفانه که در حقیقت تشبیب
شاعرانه است در آستین کشند وآتم نهیچ میرزرا از مونت جوانش نجات نبخشند علاوه این تقریر را با
وجوه در بارهٔ حضرات اصولیه بر زبان برادر بزرگ مؤلف منقلب میتوان کرد وستعرفه فی المسلک الثانی
ان شاء الله تعالی **خدشهٔ دوم** آنکه هرچند تفصیلی از اشکال مذکور نزد مؤلف رساله موجب تحیر
وحیرانی است لیکن بحول الله وقوته جوابش نزد یک این هیچمدان متصف بکمال آسانی بیانش انگه جناب
مؤلف را در نیمقام چند مغلطه سنگ راه تحقیق شده مغلطه **اولی** آنکه ملازمتش در بیان صحت حدیث صحیح بخاری
ووجوب عمل بران تقلید صاحب نزهه ملازمت فهمیده اند یعنی هر حدیث آن واجب العمل است من بعد الحجه
تحیر فرو رفته گفته اند که اکنون اعمال حنفیه مخالف حکم الهی است با اکثر اخبار مرویه صحیح بخاری صحیح نیست
وهانا این تقریر از جهت غلبه وهم وتسلط سلطان حوی بر جوهر عقل است والا بودن هر حدیث صحیح واجب العمل
مخالف تصریح علمای اعلام است شیخ الاسلام ابو زکریای نووی در تقریب آنچه فرموده مآلش آنست که هر
حدیث جایز العمل هم نیست چه جای آنکه واجب العمل باشد وادله این مسئله را از شروح آن مثل تهذیب
وغیره مفصل میتوان دریافت بلکه ملخص کلام قدوة المحدثین والفقهاء المتبحرین کمال الدین بن الهمام باین
عبارت میرسد که ضرور نیست که هر روایت بخاری ومسلم ومانند ایشان واجب القبول باشد زیرا که در
جرح وتعدیل بعضی از رواة اختلاف است ممکن است که نزد امام ابو حنیفه راوی مجروح باشد ونزد شیخین
موثق وهمچنین چیزی که آن را ضعیف یا موضوع گفته اند علی الاطلاق نزد ما ضعیف وموضوع نیست

انتهی بلکه از کتب ثقات بوضوح می انجامد که خود علمای شافعیه روایات دیگر آنرا در بعضی از مقامات بر روایات
بخاری ترجیح داده اند بلکه علی جیلانی شیعه در فتح السبل میگوید والعهدة علیه که امام فخر الدین رازی در رساله تفضیل مذهب
شافعی طعن در بعض روایات بخاری نموده انتهی و اینهمه که مذکور شد منافی اصحیت بخاری که من حیث المجموع است نیست
چه ایمر تبه عقلا و نقلا باین صورت مجتمع میتواند شد که در مفضول صفتی از صفات کمال باشد که در فاضل نبوده
باشد کما لا یخفی و متوهم نشود که صحت حدیث نزد بعضی و عدم صحت همان حدیث نزد بعض دیگر مخصوص
باحادیث اهل حق باشد زیرا که اکابر شیعه باقرار فاضل جالسی سابقا لاقدام ندتا آنکه گمان شیخ ایشان آنست
که جل اختلافات که در احکام قدمای امامیه وقوع یافته منشا آن همین اختلاف قدما در تصحیح اخبار و تضعیف آن
بعینها است انتهی محصله پس بوقوع اختلاف در قدما و متاخرین اهل سنت در امر مذکور البته بطریق اولی
اعتراضی نیست کما لا یخفی و نیز متوهم نگردد که شاید اختلاف قدمای شیعه مصداق آیه کریمه اِنَّ الَّذِینَ
فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَکَانُوا شِیَعًا در مسائل فقهیه بقدر اختلاف اهل حق باشد چه خود فاضل مذکور از
شیخ در همین مقام نیز نقل میکند حَتَّی اِنَّکَ لَوْ تَاَمَّلْتَ اِخْتِلَافَهُمْ فِی هٰذِهِ الْاَحْکَامِ وَجَدْتَهُ
یَزِیدُ عَلَی اِخْتِلَافِ اَبِی حَنِیفَةَ وَمَالِکٍ وَالشَّافِعِیِّ کَمَا لَا یَخْفَی عَلَی مَنْ تَتَبَّعَ اَسَاسَ الْاُصُولِ
وَالْفَوَائِدَ الْمَدَنِیَّةَ مقام حیرت است که اجتهاد امام اعظم بسالهای دراز بر جمع و تلفیق صحیح بخاری
بلکه اجتهاد سائر مجتهدین متقدم باشد در احکام فقهیه حکم رجوع باین کتاب کرده شود بار خدایا مگر گویند که
چون اکثر این احادیث بر زبان رواة دایر بود و آنها این امانات را بحکم اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمَانَاتِ
اِلَی اَهْلِهَا از کسی خصوصا مجتهدین دریغ نمیکردند پس می بایست که آن را اضبط العین میشد انه احادیثیکه
متاخرین بضعف بعضی از ان حکم کرده اند و جوابش از کلام شیخ این همام بعد از اندک غور و امعان منکشف
می شود و مؤید آنست انچه شارح سفر السعادت فرموده که حکم بصحت و ضعف احادیث در زمان متاخرین بر طبق
زمان سابق نیست چه میتواند بود که حدیثی در زمان ایشان صحیح باشد بسبب اجتماع شرایط صحت و قبول
در رواة که واسطه بودند در میان ایشان و حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم پس از ان بجهت بعد رواة

دیگر که بعد ازان آمدند ضعفی پیدا شد پس از حکم متاخرین محدثین بضعف حدیثی لازم نیاید ضعف وی
در زمان ابو حنیفه رح مثلا واین بخته ظاهر است واز کلامیکه بعضی از محققین ذکر کرده اند که حکم بتواتر و شهرت
و وحدت حدیث معتبر در صدر اول است و الا بسا احادیثیکه دران وقت آحاد بوده بعد ازان بوجود کثرت طرق
برواج این علم و کثرت طالبان و جامعان که بعد ازان پیدا شده اند بمرتبه شهرت رسیده باشد استیناسی
یا تبعی توان یافت انتهی آنچه درین مقام از کتب اهل حق بزبان خامه رفته علمای امامیه هم بتصدیق آن لب
میکشایند صاحب فتح السبل گوید کار توهمات واضحه بعض متاخرین آنست که صحاح احادیث منحصر در آنچه صحیحین بخاری
و مسلم مشتمل بر آنست دانسته پنداشته اند که غیر اینها از کتب حدیث ایشان بی اعتبار است و این حکم از ایشان
بغایت عجیب است چه قضای ربعه که سالها قبل از جمع این دو کتاب بوجود بر خود لازم نکرده بودند که استنباط
از همین احادیث کنند و چه پیدا نشده اند که درین دو کتاب بعد از صد سال چه مندرج خواهد شد بلکه بعضی
از احکام را استنباط از احادیث مرسله و غیر آن که در صحاح اصلا مذکور نیست کرده اند و بر متتبع کتب فقهیه
ایشان خصوصا کتاب مجلی و باقی کتب مستدلا لیه بمعنی کمال ظهور دارد و بالجمله ثابت است که صحیحین جامع جمیع
آنچه در صحاح دیگر مذکور است و سائر کتب ائمه حدیث از اخبار صحیحه بران مشتمل نیست و بخاری و مسلم هیچیک
این ادعا نکرده اند و کسی نیز از محدثین باین نرفته انتهی قدر الضرورة من کلامه بالجمله محو حیرتم که بر خلاف
اصول مقرره خفیان زبان باعتراض من تلقاء النفس الاماره کشادن و حکم بفساد مذهب ایشان کردن با وصف
تصریح بخاری و مسلم که احادیث صحیحه را در جمع و تالیف ما محصور نیاید فهمید چنانچه خواهی دانست اگرچه جیلانی
امامیه بحیث قصور باع و نقصان استقرار از تحصیل آن بی بهره ماند با دعوی انصاف و فضیلت و
ادعای الزام اهل سنت چگونه صادق آید بلکه آنچه مخاطب والا مراتب درین مقام افاده فرموده چنانکه بوی
الزام ندارد بروی تحقیق هم ندارد ندانی که از مطالعه کتب معتبرات امامیه مثل قوانین و دیگر کتب اصول فقه هم واضح میشود
که هر حدیث صحیح جایز العمل هم نیست فضلا عن ان یکون واجب العمل بلکه از اصل و نقل افاده اشتراط مقتضی و این
براج وغیره کما لا یخفی علی من طالع کتاب المنهج والشافی و الاساس و امثالها

بوضوح می انجامد که بسیاری از احادیث صحیحه را رد میباید کرد و تا که خبر موجب علم نباشد هرگز بران گوش
نباید نهاد و من بعد شریف مرتضی دعوی اجماع بران نموده چنانچه فتاوای او بران گواه است و از انجا کالنور علی
شاهق آنظهور میشود که حضرت مولف خلاف را با مناظره دلیلی که نه مقدماتش نزد خصم قابل تسلیم است و نه
باصول مذهب مستدل مرتبط و مستقیم بصوب خیال خود ش تراشیده مصداق سر زنش آیت کریمه أفتؤمنون
ببعض الکتاب و تکفرون ببعض گردیده در صدد الزام حنفیه در آمده اعاذنا الله عن امثال هذه الهفوات و اگر تهذیب شیخ
الطائفه ابو جعفر طوسی که باظهار امام اعظم شان بعد شیخ حلی کما یکل علیه خاتمة کتابه الا الفین
در دیباچه کتاب منتهی المطلب فی تحقیق المذهب امام اعظم حالانه مستفیضین ست حیث قال فی مدحه
و علما انا السابقون قدرا و اصحاب سبیل کل خیر و نهجوا طریق کل فائدة خصوصا
تتبع الامام الاقدم و الامام الاعظم المستوجب للکرامة و المستحق لمزید التقدیم
الامام ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی فانه لواصل بنظره الثاقب الی اعظم
المطالب انتهت عبارته رجوع میکردند بعین التقین میدیدند که امام اعظم طوسی بسیاری از صحاح
احادیث اهل بیت طاهرین را برای صیانت مذهب خود ش متروک العمل قرار داده و از تحریف در کلام و احادیث
حضرات ائمه علیهم السلام داوه مجموع را متفرق و متفرق را جمع ساخته و نظام ترتیب را از افادات این بزرگان
در ابواب کور از نظر انداخته و شرت انصاف را در فهم معانی آن از دست تا فته حتی که باظهار صاحب فوائد المدنیه
بنیاد جوابهای او در جمهور متاخرین بر تاویلات بعیده او فتاده کما ستعرف فنود جه انشاء الله تعالی
سامحک الله و اشالک بحبهم اضطر اب قلب و دو جگر ضبط نه نموده در خصوص اتمام راه انصاف بهم
در تکمیل مرام امام اعظم خود بنهج مذکور میفرمایند و العبارة لصاحب الوافی بعد قدح الفقیه
و الکلینی انه [illegible] و ارتکاب [illegible] مع الاحکام موردا لها قربها من التمام
[illegible] الحلو غیر الاسود مع تسنمه الی اعلی تلال و بلادة بعیدة و قوافیقه
[illegible] و تقریر ما یتعین [illegible] و وضع الکثیر من الاخبار

فی غیر موضعها و اهمال الکثیر منها فی موضعها و تکرارات مملة و تطویلات مع
عنوانات قاصرة مخلة و هر کسیکه عبارات امام اعظم مذکور را در کتب دیگر در ضبط احکام اخبار ایده
دعوی نمیعنی که ما هرگز مخالفت احادیث این حضرات نمیکنیم بمطالعه خویش در آورده بالیقین بیداند که ما
یکذب قلبه اللسان و من هذر الکلام و الحرمان هرگاه حال امام اعظم و مرشد افخم که امام الائمه شیعیان است
در تخریب احادیث چنین باشد حال تلامذین مامومین و مریدین از نجا قیاس باید فرمود بکدام زبان گویم که خواجه حافظ
شیرازی رحمه الله علیه در نمقام سخن لطیف گفته بلکه در شاهوار ظرافت سفته **شعر** ما مریدان و لبسوی کعبه جان آریم
جون * و لبسوی خانه خمار دارد پیر ما **مغلطه ثانیه** آنکه ابو حنیفه کنیت بسیاری از فقها بوده
یکی از ایشان امام اعظم نعمان بن ثابت است بعضی از نبها از حقیقت فقه بهره ندانسته و بر او قیاس
فتوی بیداده و مخالفت احادیث میکردند و این اخبار بجهت شرکت نام و حسد حاسدان بر جمع دیگر
در قلوب خاص و عام جا میگرفت تا آنکه اکابر و ابرار را تردد و انقباض عارض میشد و بدقت بلاوات
زایل میگشت پس از حسبارت خویش بعد انکشاف حقیقت حال عذر میکردند و کسانیکه بپایه تحقیق
در باره ابو حنیفه نرسیدند و حقیقت کار را نشناختند در اذهان آنها غبار و کدورت باقی ماند که مدافعه
ابو حنیفه مذکور برای مجرد است با آیات قرآن مبین و احادیث خاتم المرسلین او را کاری نیست لیس حال
کسانیکه در زمان ابو حنیفه یا متصل آن بودند و ای بر حال متاخرین که طوق تقلید را از اعناق خویش
ساختند و هرگز بتحقیق حال نپرداختند اما انچه گفتم که این کنیت برای بسیاری از فقها است پس دلالت
دارد بران کتب فریقین در نمقام فقط بر قول مجد الدین محمد بن یعقوب صاحب قاموس اکتفا می کنم حیث قال
وَ اَبُو حَنِیفَةَ کُنْیَةُ عِشْرِینَ مِنَ الْفُقَهَاءِ اَشْهَرُهُمْ اِمَامُ الْفُقَهَاءِ النُّعْمَانُ آمدم برا مدم تا
و در اثبات آن بر عکس اول العبارت ملا صادق شارح کلینی که ملا نظام الدین دهلوی در کتابیکه در مبحث فریقین از
چند کتاب فراهم ساخته نقل کرده بکتفی مشوم پس بید انکه در کافی بواسطه محمد بن حکیم مروی است که با مام ابو الحسن
موسی گفتم که فقهه ده ما را در دین که عمل میکنم بر قول شما و چیزیکه از شما نرسیده در ان نظر میکنم لبسوی

احسن آن را توافق سید هم با قوال شما و ازان حکمی ما خود مینمایم امام فرمود بیهات بیهات والله هلاک شد
کسیکه هلاک شد و یا ابن حکیم پسته امام گفت لعنت کند خدا ابو حنیفه را که او می گفت که گفت علی و گفتم من پسته محمد بن
حکیم بهشام بن حکم گفت که والله که اراده من نبود مگر آنکه امام مرا خصت داد و در قیاس شارح مذکور در شرح آن که
بشافی موسوم است بگوید که این ابو حنیفه شخصی بود از بنی عامر و در هلی زدمات بصره و فقه نیکو نمیدانست و
اجتهاد میکرد تا آنکه دعوی کرد بر اصحاب امام جعفر بن محمد علیهما السلام رفیق و حاضر شد و حاضر گردانید مدعی علیهم را
در مجلس ولی رشید خلیفه بن مدعی علیهم اثبات کذب کرد پس خلیفه قتل کرد او را و موافقان او را
که ازان حوالی بودند و هر گاه دیدند خلفا که هر مجهول اجتهاد می کند منع کردند اجتهاد هر کس را از میان
امت فقها از بعد صحابه بر گزیدند پس مراد از ابی حنیفه در جمیع احادیث همان شخص بنی عامر بصری است
و دیده ام این قصه را در بعض تصانیف بعض اصحاب خود رضی الله عنهم پس تامل کن و انصاف را دست دار
و تباد رمکن بر رد و ذم کسی مگر بر اهل آن انتهی ملخص کلام الشارح و مولانا رشید المتکلمین علی الله مقامه
فی اعلی علیین نیز عبارت این مقام را در کتاب عزة الراشدین بقدر ضرورت آورده و بحمد الله که بزبان
اکابر امامیه ثابت شد که طعن و لعن امام ابو حنیفه عین جور و جفا و بحکم حدیث متفق علیه که در بحار هم مروی است
وبال این لعن و طعن خود راجع بانهاست از علامات کبری و دلایل عظمی بر قرب قیامت آنست که حضرت مولف
در رساله حدیث الثقلین بذکر روایت لعن ابو حنیفه رح که در حقیقت مورث صد گونه عار و ندامت برای
متشیعین است کما عرفت سر افتخار میدارد حیث قال و حال آنکه کلینی در باب مولد الصادر بعد روایت
لعن ابی حنیفه بحمت قبایس از زبان ابو الحسن موسی علیه السلام روایت کرده و هکذا لفظ الحدیث لعن
الله ابا حنیفة کان یقول قال علی و قلت انتهی و الحمد لله که اینهم تهمت مخصص است جهانگذار ارتب
معتمده خواهی دانست که امام اعظم تقلید صحابه را که بمدارک اجتهاد اطلاع تمام و دقت تندبجان و دل مینمایند تکلیف
امیر المومنین خاتم الخلفا الراشدین جایز میدانست اگر عقلای عالم را الی حد و ماتم برخیزند و ریگ بیابان بر مفارق خویش بریزند
محل استبعاد نخواهد بود **اما امر ثالث** پس در کتب فقهیه بروایات ثقات مرویست که وقتی امام ابو حنیفه

با حضرت محمد بن حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم برخورد فرمود که قیاس را بر نص مقدم میکنی و علما
سنت پیوسته امید دارد ابو حنیفه گفت حاشا و کلا من بعد برانم آنرا محمد بن حسن فرمود که مرد ضعیف تری یا
یا زن گفت که زن فرمود نصیب او از میراث چند است گفت نصف مرد و اگر انچه شنیدی نشنیدی
می بود بخلاف آن حکم میکردم [illegible] بزرگتر است ابو حنیفه گفت نماز [illegible]
نماز حایض میدارم بقضا [illegible] فرمود که بول نجس است یا نی جواب داد که بول اگر نجس
واقعی می بود حکم غسل بخروج منی میکردم حیاء اما [illegible] بخلاف احادیث صحیحه [illegible]
پس محمد برخاست و ابو حنیفه را در کنار گرفت و پیشانی او بوسه داد و گفت که حاسدان را [illegible]
سازند و نیز در کتابها بسیاری از اشعار که برای تطبیق اقوال مجتهدین بتقاضای وقت [illegible]
ملخصش روایت این مطلب بعبارت فارسی این است که در مسجد کوفه نزد امام ابو حنیفه حاضر بودم که ناگاه جعفر
امام جعفر صادق و سفیان ثوری و شعبان بن عیینه و حماد بن سلمه که در آن وقت از فقهای مشهور بودند هم
چنین فقهای دیگر هم ایشان داخل شدند و چون روایات قیاس ابو حنیفه بنوع دیگر شنیده بودند از استماع
آن خیلی متردد و متفکر شدند خواستند که مشافهة آن را تحقیق نمایند و علم قطعی بهم رسانند لهذا بین آن گروه
سلسله سخن جاری شد همه این مطلب را متفق الکلمه گفتند که بما رسیده که ابو حنیفه بسیار میکند و در مقابله نصوص
هم در نظر داری از ما رخصت بده تا خوف میکنیم و اندیشه می نمائیم زیرا که اول کسیکه در مقابله نص قطعی قیاس کرد و به
شیطان رجیم بود پس ابو حنیفه بعد از استماع این کلمات از صبح جمعه تا زوال آن وقت منتظر [illegible]
نجدمت ایشان گذارش داد که در فتوی کتاب خدا را مقدم میدارم بعد از ان چیزیرا را بر احادیث
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نمی شمارم باز بقضایا و احکام صحابه عمل می نمایم و اتفاق ایشان را از اختلاف [illegible]
میدهم و در این وقت قیاس میکنم پس این بزرگان برخاستند و در تعظیم او زائد الوصف بجا آوردند و بعد مدح او عذر
جسارت خواستند و گفتند که از زلات ما تجاوز کن فقال غفر الله لنا ولکم اجمعین و از اینجا حقیقت این مناظره واضح

ست و تلبیسات و تدلیسات رواة امامیه که این عقاید را از کجا بگجا رسانیده اند و از تعدد مصادیق نام
ابو حنیفه و حسن اجتهاد بعضی و قبح بعض و بگیر خبری نگرفته و از آنکس که مورد تشریفات ائمه بود حسابی
برند استدعی انحراف نعمان بن ثابت از امام صادق دارند و گویند که امام او را دشمن می داشت و در بسیاری
از مسائل او را ملزم و مفحم نمود چنانچه سید المتألهین امامیه در کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار از امام ابو حنیفه
رحمة الله علیه نموده بیان گشته و الفاظهای امامی نقلته تقاتهم هذه انه قال بلغت الی
حجام من اهل الکوفة فقال لی ادن منی فدنوت منه و قال لی ادن منی فدنوت منه و استقبل القبلة و سم الله تعالی
ثم قال لی ما تقول فی رجل اتی امرأة فی دبرها لم تکن علیه عدة قلت له مملوکک انت ام حر فقال مملوکی فقلت له من
قال الجعفر محمد بن علی الباقر و علیه السلام قلت اساهد ام غائب قال شاهد فذهبت
الیه و اسندت رکبتی رکبتیه و جعلت فمی من اذنه الکوفة و ساررته فلما رجعت
معه ظهرت عنده فقال له یا ابن رسول الله علی الله علیه و سلم لم امرت بهذا قال
لکی تعلم فضیلة ابی حنیفة ثم ان بشیرا الحمار رضی الله علیه و سلم لو ترکت
بها اکثر من عشرة آلاف بیضة ثم قال علیه السلام لا یقبلون منی ما قلت فمن لا
یقبل منک و انت ابن رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال علیه السلام انت اول من
لا یقبل منی دخلت داری بغیر اذنی و جلست بغیر امری و تکلمت
بغیر رأیی و قلت لی انک تقول بالقیاس قلت نعم به اقول قال ویحک یا نعمان
اول من قاس ابلیس حین امر بالسجود لآدم فابی و قال خلقتنی من نار و خلقته
من طین فبای شیء اکبر یا نعمان القتل او الزنا قلت القتل قال فلم جعل الله تعالی فی القتل
شاهدین و فی الزنا اربعة ایقاس لک هذا قلت لا قال فایما اکبر البول او المنی قلت البول
قال فلم امر الله تعالی فی البول بالوضوء و فی المنی بالغسل ایقاس لک هذا قلت لا قال فایما اکبر
الصلوة او الصیام قلت الصلوة قال فلم وجب علی الحائض ان تقضی الصوم و لا تقضی

الصلوة أينقاس لك هذا قلت لا قال فأيهما اضعف المرأة أم الرجل قلت المرأة قال فلم جعل
الله تعالى في الميراث للرجل سهمين وللمرأة سهما أينقاس لك هذا قلت لا قال فأيهما أكبر
القطع أو السرقة قلت القطع قال فلم حكم الله تعالى فيمن سرق الدراهم القطع وإذا قطع رجل
يد رجل فعليه ديتها خمسة آلاف درهم أينقاس لك هذا قلت لا قال وقد بلغني أنك
تفسر اية من كتاب الله عز وجل وهي لتسئلن يومئذ عن النعيم أنه الطعام الطيب والماء
البارد في اليوم الصائف قلت نعم قال لو وجد رجل طعاما طيبا وسقاه
ماء باردا ثم من عليك ما كنت تنسبه اليه قلت الى البخل قال فيبخل الله
تعالى قلت فما هو قال احسنا أهل البيت هل أحرج سلمنا كه اين روايت صحيح است
بطبق شهادت شهيد ثالث شيعه جيست قال لعنها في الاخلاق قد روى لذمه ير الشافعي
ذلك في حيوة الحيوان ثم اجاد عن بعض ما سوله الامام آورده ولكن مقصود ما چنانچه از اين
عبارت هم مستفاد ظهور دارد انست كه روايات شيعه و خرافات ايشان بي كم و كاست نقل كند
وجواب نويسد و عيان نمايد كه ايراد و الزام و افحام ابو حنيفه بابن مناقشات كه ادانى علما بر جليل آن قادر
اند از منصب امامت امام صادق عليه السلام دور و متحير ابو حنيفه در غايت بعيد بوده پس نقل روايت
كه در كتاب حيوة الحيوان اتفاق افتاده دليل است بر علما دار جهال چنانچه استدلال علماى اماميه منهم المؤلف
في الرسالة الثانية بابن روايت بر امور مزبوره متجلى و روشن ميگردد كه تلبيسى بيش نيست و مويد آن است ملاحظه
كتب فضائل امام ابو حنيفه چه صراحة از آن استفاده ميشود كه امامية بقضاى محرفون الكلم عن مواضعه
در باره الزام و افحام ابو حنيفه و قصد تعجيز او اخبار و روايت ذيل مانند خلاف حق بوده چنانچه بعضى از ثقات از
مسند امام بلخى آورده اند كه ابو حنيفه روزى بمجلس امام جعفر عليه السلام فايز شد فرمود كدام سوره باشد
كه آغازش تمجيد و انجام آن دعا و بعضش اخبار است ابو حنيفه گفت سوره فاتحه باز پرسيد كه ان كلمه كدام
است كه اولش كفر و آخرش ايمان گفت لا اله الا الله فرمود كه قتل بيگناه اكبر است يا ارتكاب زنا

جواب داد که قتل نفس فرمود پس چرا در قتل و گواه کفایت میکند و در زنا حاجت بچهار می افتد
گفت که در زنا مقصود ستر عیوب است و در قتل احیا حقوق مردم علاوه برین زنا جرمی است که مبنای
آن بر اختفا است و قتل که حق بنده است برخلاف آن همچنین مسایل دیگر را جواب گفت تا انکه حضرت امام
جعفر علیه السلام دعای نیک در حق ابو حنیفه نمود مغلطه ثالثه آنکه چون درین دیار از کتب معتبره حنفیه
هدایه خاتمة المرجحین علی بن ابی بکر بن عبد الجلیل المشهور بصاحب برهان الدین الفرغانی و همچنین کتب دیگر که بر منوال
تالیف شده و اکثر ادله آن موسوم بمعقولات است و بعضی از احادیث آن ضعاف بنظر حضرت مولف بلکه
بمطالعه بعضی از اصدقای ایمانی او در آمده فهمیده اند که مبنای مذهب ابو حنیفه رح مجرد رای و قیاس
است نه احادیث صحیحه خیر الناس ع و علاوه این مغلطه آن بود که چندی شروح این کتاب سیما شرحی که مولانا
کمال الدین بن همام نوشته مشاهده میکردند و قس علی هذا کتب دیگر مثل شرح قاضی القضاة بدر الدین
محمود عینی که او نیز از ائمه مذهب حنفیه و در ان زمان حال غزارت علوم و مهارت او در فن حدیث نه انچنان است
که محتاج تقریر و تحریر باشد و ایضا شرح هدایه تخریج احادیث آن فاضل بلیغی حافظ زیلعی تالیف فرموده
و از افادات صاحب کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون لوضوح می انجامد که جمعی متاخرین تخریج
احادیث کتاب مذکور کمر همت میان جان بسته اند حیث قال وخرج احادیث الهدایة
فقط مع اسانیدها حافظ عصره ووحید دهره الشهاب احمد بن حجر العسقلانی
المحدث الحافظ المتوفی سنة اثنین وخمسین وثمان مائة فی مولف متوسط الحجم سماه
بالدرایة فی منتخب احادیث الهدایة وذکر فیه انه استوعب ما وجده فیه من
الاحادیث والاثار ونظر فی اسانیده وکان شافعی المذهب منصفا قلیل الاعتراض بین
دلیل مذهبه ودلیل مذهب الحنفیة وذکر ما وقع فیه الخلاف بین الائمة
الکرام الاسلاف من غیر اعتراض ولا تشنیع بل بطریق الانصاف وبوبه ابوابا
وذکر فی کل باب ما یناسبه من الاثار الی غیر ذلک وهذا هو مولف مقبول وعلق

للمولى ابو السعود بن محمد العمادي عليه حاشية ذكر فيها جل الاحاديث التي اخذ
بها الامام الاعظم الهمام الافخم ابو حنيفة النعمان العالم الرباني فرغ من تاليفها
اثنين وثمانين وتسعمائة ولقد اجاد فيها وافاد وسلك فيها طرق السداد من غير تعنت
وعناد وقال فيه ايضا وخرج احاديثه الشيخ محي الدين عبد القادر بن محمد بن القرشي
المصري المتوفى سنة سبع وثلاثين وتسعمائة في مؤلف لطيف سماه التقريظات
لاحاديث الهداية البينات فاشتمل اسمه بالعناية في معرفة احاديث الهداية انتهى
وقال فيه ايضا وخرج احاديثه محي الدين عبد القادر القرشي المتوفى سنة ثمان وسبعين
وتسعمائة في مؤلف ضخم الحجم سماه الجنايات تمام الحروف الكبرى من تخريجات نيرمطالعه در آورده
معلوم كرده كه تفقه ابو حنيفه باحاديث معتبره مثبتي است مسائل وفتاواي فقه او بل كه دورت عبارت از
حواشي علماي مهمار وفقها هر ديار كه بر هدايه نوشته اند وتاييد اين مذهب را قصد نموده وتعداد آن از زمان
درگذشته وبالاي رسيده بحدي تمام برده شود كه اين اوراق بي سر وپا گنجايش آن نه دارد كانس مضربيوان و
احباب او شروح مواهب الرحمن وكتاب ميزان المنهج المبين في بيان ادلة المجتهدين بنظر مي اند هنتدي
يافتند كه عالم تحرير مولانا ابراهيم بن موسى بن ابي بكر طرابلسي راه تقيم وتدقيق پيموده ومذهب ابي حنيفه را
بايات قرآني واحاديث صحيحه مدلل فرموده بهمين شاكلة ديگر مثل فقيه عبد اللطيف بن جمال بن حميد
بتاييد مسلك امام اعظم كوشش بليغ بتقديم رسانيده اند وفاضل شعراني در ميزان براه تطبيق مذاهب اربعه
رفته واو نام عامد را كه ابو حنيفه در احكام فقهيه بر قياس عمل ميكند واحاديث تتبع نمي فرمايد از
سر باطل كرده وكتاب منهج او درباره ترجيح ادلة حنفيه بعد وم النظير واقع شده الى غير ذالك من الكتب
التي وقفت في هذا المقصد العظيم بالجملة بعد ازين كتب مثل اوله اگر ضلعاني در قلب مولف باقي
ميماند بتحرير اشكال مرقوم مي پرداخت با وصف كمال تعصب اين ابو حنيفه كه از مجتهدين اصولية عمل
آمده ونهور بران رسوخ دارند كما ستعرف انشاء الله تعالى قبل از مطالعه كتب مشار اليها طعن بر حنفيه

حنفیه نمودن خارج از آنست قانون انصاف است در اینمقام بعضی از عبارات و روایات کتاب منیران
که مولف آن بعد تتبع و جمع کتب مجتهدین مذهب ابو حنیفه را مدلل ساخته و بکمال تقویت و تحمله پرداخته ذکر کنم
تا کلیه و هم مذکور مستاصل شود از انجمله است آنکه خود میفرماید قد تتبعت بحمد الله اقواله و اقوال
اصحابه لما الفت کتاب ادلة المذاهب فلم اجد قولا من اقواله و اقوال اتباعه الا و هو
یستند الی آیة او حدیث او اثرا و الی مفهوم ذلک او الی حدیث ضعیف کثرت طرقه
او الی قیاس صحیح علی اصل صحیح فمن اراد الوقوف علی ذلک فلیطالع کتابی المذکور
و از انجمله است انچه شعرانی از امام ابو جعفر شیرازی آورده و او بسند متصل تا امام ابو حنیفه رسانیده که او میگفت
کذب و الله و افتری علینا من یقول عنا انا نقدم القیاس علی النص و هل یحتاج بعد النص
الی قیاس و کان رضی الله عنه یقول نحن لا نقیس الا عند الضرورة الشدیدة و ذلک
انا ننظر اولا فی دلیل تلک المسالة من الکتاب او السنة او قضیة الصحابة فان وجدنا دلیلا
قسنا حینئذ مسکوتا عنه علی منطوق به بجامع اتحاد العلة بینهما و فی روایة اخری عن
الامام انا ناخذ اولا بالکتاب ثم بالسنة ثم باقضیة الصحابة و نعمل بما یتفقون علیه و ان
اختلفوا قسنا حکما علی حکم بجامع العلة بین المسالتین حتی یتضح المعنی و فی روایة
اخری انا نعمل اولا بکتاب الله ثم بسنة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثم باحادیث ابی
بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم و فی روایة اخری انه کان یقول ما جاء عن رسول الله
صلی الله علیه و سلم فعلی الراس و العین بابی و امی و لیس لنا مخالفته و ما جاء عن الصحابة نتخیر منها
و ما جاء عن غیرهم فهم رجال و نحن رجال و کان ابو مطیع البلخی یقول قلت للامام ابی حنیفة
رضی الله تعالی عنه ارایت لو رایت رایا و رای ابو بکر رایا اکنت تدع رایک لرایه
فقال نعم فقلت له ارایت لو رایت رایا و رای عمر رایا اکنت تدع رایک لرایه فقال
نعم و کذلک کنت ادع رایی لرای عثمان و علی و سائر الصحابة ما عدا ابو هریرة و انس

بن مالک و سمرة بن جندب انتهی و از بخاری و مسلم ترسد که مذهب ابو حنیفه در اتباع سنن
مروی و آثار صحابه و فیاسات ایشان زاید بر مذهب امام شافعی ست نه برا که وی رحمه الله تقلید اصحاب را در مجتهدات
شان ضروری ندانسته و گفته که هم رجال و نحن رجال بخلاف ابو حنیفه که تقلید صحابه در انچه مذکور شد و واجب میداند
و انچه امام شافعی در باب صحابه گفته او در تابعین میگوید پس اتباع قیاس در مذهب ابو حنیفه کثیر باشد و مؤید
این معنی ست انچه محقق دهلوی قدس سره در شرح سفر السعادت از اکابر نقل میکند که امام حافظ ابو محمد بن حزم
گفته که اصحاب ابو حنیفه همه متفق اند که حدیث هر چند بسند او ضعیف بود مقدم تر و اولیتر ست از قیاس
و اجتهاد و وی رضی الله عنه تا بحد ضرورت نرسد عمل بقیاس نکند و عمل بحدیث با قسامه رد ست ند هد و اما
شافعی قیاس را بر همین از اقسام حدیث مقدم دارد و درین مقام تفصیلی ست مذکور در علم اصول فقه آنجا
نظر باید کرد و از اقسام قیاس جز بقیاس مؤثر عمل نکند و قیاس مناسب و قیاس شبه و قیاس طرد همه نزد
وی متروک و غیر معمول به ست و در چندین مواضع قیاس را عمل با حادیث ترک کرده و امام شافعی رح
عمل بقیاس کرده و اگر آن را ذکر کنم کتاب بدرازی کشد و ابو حنیفه تقلید صحابی را در انچه صحابی اجتهاد
خود گوید واجب داند و شافعی گوید هم رجال و نحن رجال که ما و ایشان در اجتهاد برابریم و همه مجتهد انیم مجتهد را
تقلید مجتهد دیگر نرسد انتهی بلی امام ابو حنیفه از ای بعضی از صحابه مثل ابو هریره و انس بن مالک که بدرک
اجتهاد کمتر مطلع بودند و در استنباط احکام بلکه تمام مذاهب شنیدند عدول میکند و از اتباع مذهب ایشان
در هر مقام سر باز میزند و لیکن این بزرگان را کذاب و منکری جناب سید المرسلین نمیدانند معاذ الله که ایشان
را در روایت حدیث وضع و جاعل اعتقاد کرده باشد چنانچه اکابر طائفه امامیه اصل این قصه که مذکور شد
باین مطالب و مقاصد کرده مکنون خاطر ایشانست بر می گردانند و داد کذب و افترا میدهند و از اینجا تطویل
لاطائل جمعی از متاخرین شیعه که تباعی بزرگان خویش نموده اند باطل و بی اصل برامد و کتب قدیمه اصول
نیز بر انچه یاد کردم دلیل واضح ست و الحمد لله علی ذلک مگر نشنیده که صاحب کشف چه گفته لما اورد
بعض الصحابة رضی الله عنهم و طعن فیهم بالغلط و عدم الفهم کما ترى عن کثیر

وانما نعني بما قلنا من قصور فقه الراوي قصوره عند المقابلة بفقه الحديث اي عند المقابلة
بما هو فقه لفظ النبي صلى الله عليه وسلم فاما ان نعني به الازدراء اي الاستخفاف فهم معاذ
الله عن ذلك فان محمدا حكى عن ابي حنيفة رحمه الله احتج في مواضع كثيرة مثل تقدير الحيض وغيره
بمذهب انس بن مالك مقلد اله فما ظنك في ابي هريرة مع انه اعلى درجة في العلم من انس
لاشتراكهما في الصحبة واختصاص ابي هريرة بدعاء الرسول الله صلى الله عليه وسلم انتهى واضح
يسير بعد ذكر نام ابي هريره فرموده ولكنا لا نظن به وبجميع الصحابة الا الصدق وازابو حنيف نقل نمود
كه ثبت عندنا في الاحكام ثلثة الاف من الاحاديث روى ابو هريرة منها الفا وخمسمائة وقال
البخاري روى عنه سبعمائة نفر من اولاد المهاجرين والانصار وقد روى جماعة من الصحابة
عنه فلا وجه الى رد حديثه بالقياس انتهى بلفظه وكلام قاضي خان على ما نقل في الصوارم نيز تائيد
فهم مذكور ميكند پس فزاوان حيرت است كه خود مجتهد حي در رساله ضيغميه كه از نظر مجتهد متوفى گذشته بلكه حقيقة
از تصانيف اوست فرمايد كه مذهب ابو حنيفه را حنفيه نيك ميدانند وشافعي را شافعيه اما در مثالب
ابو هريره باوند ارند كانهم لا يعلمون عجب تر آنكه بواسطه شيخ مدايني از معارف نقل كنند كه ابو هريره بر اخو
معاويه حضرت امير را مبتدع قرار داد وجناب مرتضوي نام او اكذب الناس نهاد وفاروق اعظم
بجهت كذب واقعه دره ها بر او زده وابو حنيفه از دائره عدالت بيرون كرده الى غير ذلك من
الفضائح پس اگر مراد از ابن قتيبه عبد الله بن مسلم صاحب معارف وبنو ليست كه او را از زمره اهل حق
شمرده اند فداك اقرار بلا امتراء چه اينك معارف او نزد فقير حاضر است علي اي اثري از زين مثالب در ترجمه
ابو هريره مروي نيست وبعد از استقراء علي الخصوص اين برنمي آيد كه با طفال مزاح ميكرد در حال آنكه خوشطبعي
ومزاح را علماء اماميه در كتب دين وايمان خويش مثل شرح تجريد وغيره از فضايل بلكه افضليت شمرده
در حق مرتضوي گفته اند كه بجدي خوش طبع بود كه او را بدعابه مزاح نسبت ميكردند وفاضل طبرسي در
كتاب كامل بهائي كثرت مزاح را در باره ختم المرسلين عليه السلام بثبات رسانيده وكثرت مزاح مرتضوي

در کتب ما نیز مروی است و لعب و بازی از امامیه اظهار اگرچه در طفولیت باشد نیز در کتب اما میه از
احادیث مشهور و اینهم بر جای خویش کما لا یخفی علی من طالع مبحث الامامة للاردستانی که علم عرفان این
بزرگان از طفلی تا شیخوخت بلکه از ولادت تا وفات بر منوال واحد میماند لا یزید علیه ولا ینتقص منه شیء و اگر
مراد از معارف کتاب ابراهیم بن قتیبه اصفهانی است که تشیع او از کتب رجال امامیه مثل منهج المقال کالنور علی
الطور است فالویل ایضا علیهم زیرا که صاحب صوارم بر تقدیر یکه امامیه بدون روایات کتب معتبره اهل سنت
مثالب صحابه را ذکر نموده باشند دعائی بد بقطع ید میکند و جا بجا می گوید که امامیه بر قبائح اعمال صحابه احتجاج
بر سنیان نمی کنند مگر باجماعیات فریقین و از اینجا معلوم شد که مقصود اصلی اهل یکیدات از تسمیه معارف
و انتساب این امور بکتاب مذکور همین بود که سامعین و ناظرین در باره صحابه بشتباه افتند بلکه از ایشان بیزار
شوند و با بین مقلدین فقهاء اربعه تخالف و تشاجر در باب اصحاب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم پدید آید
فَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ مِنْ هَمَزَاتِ الَّذِينَ يَمْكُرُونَ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ
اما آنچه صاحب تنزیهه در باره ابو هریره و امثالش زبان درازی کرده و در فهم معانی احادیثیکه برای
تکذیب او آورده پیش پا خورده اگر ذکرش بخلاف رفته بعد النقض علی تقاریره بمیان آید مثنوی هفتاد من
کاغذ شود ۱۲ مگر بر حرفی ازان آگاه میکنم که روزی عبد الله بن عمر روایت کرد که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم امر بکشتن سگان فرمود مگر سگ شکاری و سگ گله گوسپند یا مواشی عموما کسی گفتش که ابو هریره
سگ زراعت را نیز در حدیث مستثنی کرده عبد الله جواب داد که او را زراعتی بوده صاحب تنزیهه فهمیده
که مقصدش آنست که ابو هریره برای زراعت خویش بر آنحضرت صلعم افترا نموده و حالانکه مقصودش اینست که چون
او را زراعتی داشته تحقیق این استثنا کرده باشد چنانچه در کتب معتبره بعضی از اصحاب را بعضی در تحقیق بعضی از
امور ترجیح داده اند مثل ترجیح حذیفه در اخبار فتن و احادیث شدائد و محن چه او در تفتیش آن از جناب
سرور انس و جان بشوق طبیعی زیاده تر از دیگران سرگرم بود پس اگر بعضی از فتنه ها بنسبت بروایت دیگری
در حدیث حذیفه زاید باشد و کسی از محدثین گوید انه شوقا الی بحث الفتن التبس بهمین معنی محمول خواهد بود

لما بالله

کما لا یخفی علی مهرة هذا الفن بانکه خلیفه از طرف خویش نام بعضی از فتنه اختراع کرده و اقرار بر خباث
ابن سید یا نموده و نیز در کتب مستدلا الیه در فن فقه مثل هدایه و شروح آن جائیکه صاحبین در امری اختلاف کنند
که متعلق بحکم قضا است میگویند که قول ابو یوسف را رجحانی بر قول محمد است بنا بر ضرورت قضا و لیس الخبر کالمعاینة
الی غیر ذلک الغرض از جمله محالات است که تکفیر و تکذیب همه کرد اصحاب آن سرور صلی الله علیه وسلم بروایات
معتبره اهل سنت که دلالت قطعی بر بدعای شیعه داشته باشد ثابت کنند بخلاف تکذیب و تکفیر اصحاب مرضی
ائمه هدی علیهم السلام مثل هشامین و شیطان الطاق که درین زمان یکی اعتراف بالبنت بمقدس از ائمه عظام
امامیه نقل خواهیم کرد زیرا که بدلالت یقینیه روایات معتمده محققین شیعه بر خویش کما ستعرفه انشاء
الله تعالی ثابت است که آنها در مسایل توحید که اصل الاصول اسلام است انواع افترا بر ائمه هدی میکردند
و میگفتند که ما را حضرات معصومین تلقین کرده اند که جسم خدا را بقدر هفت شبر اعتقاد کنیم و اعلاش را
پر و اسفل را خالی معتقد شویم کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا
بالجمله اگر قلب مولف بعد ازین تصریحات که درباره ابو حنیفه رح گذشت هم متنبه نباشد و گمان کند که معظم فقهای
ابو حنیفه بر خلاف نصوص صحیحه واقع است و او در مقابله نص قیاس میکند پس در مسلک ثانی بر السنه امامیه بلکه بر لسان
برادر بزرگ مولف این خلجان را باطل خواهیم کرد فانتظروا انی معکم من المنتظرین مغلطه
رابعه آنکه چون مولف در کتب بعضی از شافعیه یا متعصبین امامیه تضعیف مذهب ابو حنیفه و بعضی از مطاعن او دیده
بیقین دانسته که ائمه واقعی و نفس الامر یست مقلدین او هر گز بر رد آن مقدرتی ندارند و حالانکه بعنایت الهی
زمره حنفیه تدارک واجبی بعمل آورده توهمات شافعیه و مطاعن امامیه از بیخ و بنیاد بر کنده اند فقط جمع کتب و مطالعه
آن در زوال این مرض دوای شافی و علاج وافی است هر گاه خود حضرت امام شافعی باعتراف اکابر شافعیه و اطبای
علمای امامیه مثل جلال الدین سیوطی و خضر بن علی المشهدی در توضیح انور بالحجج الواردة لدفع شبه الاعور مداح
ابو حنیفه باشد و گوید الناس کلهم عیال ابی حنیفه رح یعنی جمله فقها محکوم وزیر دست او بند و بسیاری از
اوصاف جلیله او علی ما رواه بعض الثقات در سلک نظم کشد که ازان جمله این بیت شیعه

لقد زان البلاد ومن عليها ... إمام المسلمين أبو حنيفة
كما يات الزبور على الصحيفة ... إماما صار في الإسلام نورا
وما بالمشرقين له نظير ... ولا بالمغربين وله بكوفة

بآيات وأسناد وفقه
أمين للرسول وللحنيفة
ورفع دين وقوت را نزد قبر او ترک

وهذا وض برای حفظ ادب بستاز ان بردارد و بر طبق نقل محقق دهلوی در کتاب مسطور در شان محمد بن حسن شیبانی فرماید که اگر اهل کتاب از یهود و نصاری تصانیف امام محمد را ببینند بی اختیار ایمان آرند و امام محمد شش کتاب تصنیف کرده که هر یکی از ان شصت مجلد و هفتاد مجلد بلکه بیشتر از ان است و امام احمد اکثر مسائل دقیقه از کتب امام محمد نقل میکرد و در ان کتب نظر میکرد و از ان استفاده می نمود انتهی و محدث فیروز آبادی در قاموس محیط ابو حنیفه را امام الفقهاء نویسد کما مر و مجلدی در مناقب او تصنیف نماید و مکتوبی در جواب ابو بکر یمنی قسم کند و گوید که نسبت کتابی مشتمل بر رد امام ابو حنیفه و تکفیر او بمن افترا محض است کتاب مذکور را بآتش بیند از چنانچه شیخ عبد الوهاب شعرانی در فصل اول از کتاب الیواقیت و الجواهر فرموده وهکذا لك دسوا على الشيخ الإمام محمد الدين الفيروز ابادي صاحب القاموس كتابا في الرد على الإمام ابي حنيفة وتكفيره ودفعوه الى ابي بكر الخياط اليمني فارسل يوم الشيخ محمد الدين على ذلك فكتب اليه الشيخ محمد الدين ان كان بلغك هذا الكتاب فاحرقه فانه افترى علي من الاعداء وانا من اعظم المعترفين في الامام ابي حنيفة وذكرت مناقبه في مجلد انتهى وحجة الاسلام ابو حامد غزالی رحمه در اسرار العلوم که بالاتفاق و بلا شبهه از تصانیف وست بخلاف منحول که عند التحقیق از محمود غزالی معتزلی است و خود امام غزالی چنانچه بر اهل استقرا پوشیده نیست از ان انکار میفرماید مداح و مناقب او زاید الوصف ذکر کند و هم ابن حجر مکی با وصف شافعی بودنش کما فی رساله علی الاقاری بنا بر تصریح اکابر در خیرات حسان فی مناقب ابی حنیفة النعمان او مدح و منقبتش دهد محال است که چنین شخص حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را من تلقاء النفس رد فرماید و عمل بر خلاف احادیث صحیح نماید و از تصانیف قدمای اصحاب ما مثل صاحب کشف مکشوف میشود که خبر واحد علی الاطلاق نزد ابو حنیفه مقدم بر قیاس است و تفصیل

لکما تبین

که متاخرین ذکر کرده اند بغلط شهرت یافته هر گز اعتبار را نشاید قد ذکر فی عبارته حیث قال بل
المنقول من اصحابنا ان خبر الواحد مقدم علی القیاس ولم ینقل التفصیل الا تری انهم عملوا بخبر
ابی هریرة فی الصائم اذا اکل او شرب ناسیا وان کان مخالفا للقیاس حتی قال ابو حنیفة
لولا الروایة لقلت بالقیاس ونقل عن ابی یوسف فی بعض امالیه انه اخذ بحدیث المصراة
واثبت الخیار للمشتری وقد ثبت عن ابی حنیفة انه قال ما جاء عن الله وعن رسوله فعلی
الرأس والعین ولم ینقل عن احد من السلف اشتراط الفقه فی الراوی فثبت ان هذا القول
مستحدث واجاب عن حدیث المصراة والعریة واشباههما فقال انما ترک اصحابنا
العمل بهما لمخالفتهما الکتاب والسنة المشهورة لا لفوات فقه الراوی فان حدیث
المصراة مخالف لظاهر الکتاب والسنة کما بینا وحدیث العریة مخالف للسنة المشهورة
وهی قوله صلی الله علیه وسلم والتمر بالتمر مثلا بمثل کیلا بکیل علی انا لا نسلم ان ابا هریرة
لم یکن فقیها ولم یقدم شیئا من اسباب الاجتهاد وقد کان یفتی فی زمان
الصحابة وما کان یفتی فی ذلک الزمان الا فقیه مجتهد و انچه در کتب احادیث و کلام امامیه
اوصاف جلیله امام اعظم بنظر احقر الناس در آمده اگر درین مقام تتبع آن توجه کنم کلام بطول انجامد اگر حق
مهلت دهد و تقدیر مساعد گردد کتابی جداگانه درین باب تالیف کنم باد در ذیل بعضی از مباحثات فریقین
موافق رسیت والدفاعی شوستری شعر خواهی که شود خصم تو عاجز سخن ✤ می نه بکار قول بیران کهن ✤
خصم از سخن تو چون نگردد ملزم ✤ اورا بسخنهای خودش ملزم کن ✤ بدلایل الزامیه هم دشمن سازم که
او با عتراف عمادد اکابر محدثین شیعه مثل محمد تقی در لوامع و باقر مجلسی در تذکره و غیر او در غیر آن بزعم انچه
فاضل انجباری در جواب ایضاح مولف در رساله حدیث الثقلین گفته اند از تتابعه اهل بیت بوده و اجازت اجتهاد
از حضور فایض النور این بزرگان حاصل نموده و در محبت این برگزیدگان بارگاه احدیت نقد جان شیرین باخته
و سعادت جاودانی یافته و در استنباط مسائل فروعیه دلایل کتاب و سنت و آثار سلف صالحین نصب

اسمعین بشتر و بهر گمان ببر که حضرت مولف دلیلیکه بر عدم تعارف و تلمذ ابو حنیفه در رساله مذکوره اقامت
کرده صلاحیت استقامت دارد بلکه فی نفسه متناقض و متهافت و از آثار رقیاست اما امر اول پس از انکه این
دلیل در مقامات دیگر هم متمشی میشود چه تلمذ و تعارف ما تند دیگر عوارض البته مثل زمانه بر مذهب حکما متصف
بقدم و غیر مسبوق بالعدم نخواهد بود پس متیوان گفت که فلانی از مقبولین قمی و کاشانی در فلان وقت شرف
حضور بجناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا بعضی از ائمه اطهر حاصل کرده پرسیدند که چه نام داری و خود را از کدام
قبیله میشماری باز بسیار از دلائل حقیت دین اسلام و ابطال رسوم جاهلیت و مبتدعات ایام و مسالک
بیان کشیدند تا انکه مخاطب نقش دلوار شده و فراخ حوصلگی او در کمال ضیق افتاد اینهمه دال بر نیست که اشخص
تعارفی هم نداشت تا تلمذ چه سد علاوه دلالتش بر مطلوب مولف اولی از دلالتش بر نقیض آن نیست چه ابو حنیفه بر
روایت جامع الاسرار المجره و ملاقات آن حجاب را برای تکمیل خویش حقیر ارشد و بناکام از زیارتش شوق بخدمت ایام
فایز گردید هرگاه عجز خویش و تبحر آن عالیمقام دریافته باشد شوق البته از یکی بصد زار و از صد زار به بیشمار
رسیده ساعة فساعة زاید خواهد بود نه زائل و قد عرفت ان الفاضل المدرس اورد الروایة للذکورة
نقضا و ان الحدیث یفسر بعضه بعضا اما امر ثانی پس اندک تفصیل میخواهد و کن علی معادنی فی جواب
الرسالة المزبورة لکن مجمل انکه مولف در صدد بحث فرموده که در کتب احادیث امامیه اصلا تلمذ ابو حنیفه یافت نمیشود
متکلمین ما این فسانه را بروایات سمنیان فقط برای الزام و تبکیت شان آورده اند و این کلام دلالت بر اعتبار
این روایات میکند و الا خصم خواهد گفت که الزام و تبکیت ما از کتب غیر معتمده و این هم روایات از عجایب خرافات
است چنانچه از صوارم حسام هم پیدا است انچه در خاتمه افاده نموده یعنی بعد از تتبع هم غالبا که حکایت تلمذ از کتب
معتبره اهل تسنن برنیاید فرض این غیر واقعی باشد دلیل بر نیست که تلمذ اصلی ندارد و عنبار را نشاید قضا
فتساقطا بلی از روایت سید المتالهین شیعه و افادات علما با در مجالسی یعنی المتعصبین در جلد اول از بحار الانوار
که ابو حنیفه بخدمت امام صادق گذارش کرده که در کوفه قومی هست که گمان میکنند که تو امر کرده ایشان را که از
شیعین بپرسند فرمودند شاکلاهما الله بازگفت که آنها را آنچنین با امر عظیم می پندارند بموجب جواب

جبریل می شمارند فرمود که آخر چه آرزو داری عرض کرد که مکتوبی نزد شان باید فرستاد و آنها را در ان
مکتوب از این اعتقاد نهی باید نمود فرمود که هرگز اطاعت من نمیکنید انتهی موضع الحاجة امر یکه برای استیصال اهل
الاصول متشیعین بکار آید در اذهان صافیه اهل انصاف رسوخ تمام یافت و آن اینکه هرگاه امام صادق روبروی فقیه
اعظم که باعتراف مؤلف مجمع بنی آدم بود راه صدق پیماید و درباره قیاس کامل سرزنش فرماید محال است که
بعضی امامی از تبرای اصحاب سر و نام خواص عوام اهل کوفه را که بسیاری از اکابر امامیه مثل شیوخ در مجالس
بر تشیع آنها از قدیم الایام می نازند و چگونه بر خود نبالند مشعر کز آب هم مضایقه کردند کوفیان
خوش و شتند حرمت مهمان کربلا محمول بر خلاف نفس الامر باشد لا والله ثم لا والله و بحمد الله که برای
تلمذ ابو حنیفه بسیاری از شواهد در ذهن فقیر موجود است که هنوز بگفتگوی علمای معاصرین نیامده بر حرفی از آن کتاب
که مزید تعارف را مقتضی و عادة و عرفا تلمذ را هم اقتضای تام میکند اعلام مینمایم که ابو حنیفه ربیب
امام صادق بود و نسبت فرزندی با او داشت از رساله انوار ربیعیه کالنهار اذا تجلی روشن است که مصنف
آن مولانا محمد یوسف را وقت تالیف امیر مقام و ذکر مناقب ابو حنیفه تردد می رو داد که کدام یک از این هر دو
جناب ربیب دیگری و کدام یک متلمذ بود خضر بن محمد بن علی الارزمی المولود و دی خازن مشهد مقدس
که خیلی از ارباب تحقیق و تنقید در امامیه است و در علوم حدیث منصبی منیع دارد و بلکم کون لمن الملک
الیوم می نوازد و بسیاری از کتب معتمده در علم کلام مثل تحقیق متین فی شرح نهج المسترشدین و لجامع
الاصول فی شرح الفصول و جامع الدرر فی شرح الباب الحادی عشر برای اتباع و اشیاع خویش در زمانه
یادگار گذاشته و در رد رساله انوار ربیعیه بمقتضای کمال غلو در تشیع چه اعلام عصبیت که بر آسمان نصیر اراء
تلمذ ابو حنیفه و ربیب بودن او را از جمله اخبار مستفیضه مشهوره انگاشته و مولانا محمد یوسف علیه الرحمة
در تردد مرقوم مستحق کمال تعجب و تشنیع پنداشته چنانچه عبارتش ملاحظه شود والعجب ان اعواد اهل
الضلالات اشتبه علیهم ما لا یشتبه علی الاعمی و هو عین الزوج و الماخوذ منه
مع استهار الصادر و بهما الخ بالجمله عون ابو حنیفه ربیب امام باشد عدم تعارف التبنی ارسته بعد

خواهد بود چه جای آنکه برشتهار تلمذ او نیز از خضر مذکور نص صریح واقع شود و از شهرت امام صادق
باین هر دو امر میتوان دریافت که اگر بعضی از علمای قصهٔ تلمذ ابو حنیفه را ذکر نکنند و دگر بزرگان را از
اسانیدهٔ او بشمار آرند بر جای خویش است نه محل افتخار و احتجاج مخالف کینه کیش و آنجا که صاحب کتاب
کاشف ترجمهٔ جناب صادق زبانی ابو حنیفه مناقب و محامد شرح کرده و تعرضی باین تلمذ نفرموده
لیکن مخشیان اشاراتی باین امور نموده اند کما لا یخفی علی من طالع کتب الرجال و این خیال که عدم ذکر تلمذ دلیل
بر عدم است هم مستلزم تسنن امام است چه اگر آنجناب شیعه بودی البته ابتدا تعرض بتسنن ابو حنیفه نمودی
میاد قیاسکه ابو حنیفه استیصال مذهب امامیه درخواست کند کما عرفت آنفا چون در روایات اکابر امامیه
باوصف صرف همم ایشان در ثبت ذمائم وی غیر از انکار قیاس چیزی مروی نیست چنانچه بر ناظرین و متتبعین روایات
کلینی در کافی بطرق متنوعه و روایات صدوق در علل الشرائع از پدر خویش بتکرار تمام و تطویل مالا کلام
و هم از محمد بن حسن قطان و نیز از حسین بن احمد و روایت شیخ در امالی از حسین بن عبد الله غضائری
از ابن شهرمه مرفوعا و روایات ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی در کتاب احتجاج منتخب و مختفی
نمی ماند پس مذهب جعفری جز عدم حجیت قیاس عین تسنن خواهد بود باقی ماند آنکه اگر مسلمی بود ترک قیاس
میکرد و از تشیع امام نجات می یافت جوابش در مسلک آخر مفصلا سامعه خراش خواهد شد کما اشرت الیه
سابقا باجمله متشیعین زمان طاقتی ندارند که حرفی درباره ابو حنیفه بر زبان آرند و مقلدین امام مالک و
شافعی و احمد را چه مجال است که تضعیف مذهب اعظم بر دارند و بامر اعات ادب که شیوهٔ ائمه ایشان بوده کما
مرت الیه الاشارة طعنی بر ابو حنیفه نمایند احمد بن حنبل که بظواهر حدیث میرود و در فن حدیث شریف
باعلاهای رفیع و منزلتی بس عظیم دارد اکثر روایات مذهبش موافق تصریح محقق دهلوی مطابق فتاوای امام است
چنانچه کتب مذهب او نیز بران گواه است و غالبا ازین بگذر است که در کتب فقهیه خلاف او بسیار کمتر دیده
میشود پس آشکار شد که تضعیف و طعن بر حنفیه خالی از غرابت و اعتساف نیست و نیز واضح تر گشت
که مدار مذهب امام اعظم بر کتاب و سنت مروی بر سالت مآب و مجتهدات اصحاب بلی معمول تلامذهٔ او

بنا بر تسلیه سایلین که در زمان عباسیه بودند و علوم عقلیه فلاسفه در آن وقت مترجم شد آن بود که مهما امکن نقل را
بر عقل منطبق میفرمودند و این مرتبه ایست که غیر ایشان را نصیب نگشته ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ
وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ اگر حضرات امامیه یا کسیکه بعضی از وجوه خطی از عصبیت ایشان فی الجمله دارد
بر این منصب عظیم حسد برد و بشعبده بازی و سحر کاری منقبت را بمنقصت مبدل گرداند مقام استغراب و محل
استعجاب نباشد مغلطه خامسه آنکه مولف رساله مذهب محدثین و مجتهدین را هر دو یکی دانسته و خیال نکرده
که در کتب معتمده حنفیه که اسامی بعضی از ان بر زبان قلم رفت هر دو مذهب را جدا جدا نوشته اند از تتبع کتب
و تصفح مقالات چنان بوضوح می گراید که ترتیبکه اهل حدیث در صحیحین مقرر کرده اند و این هر دو بر دیگر
کتب مقدم داشته اند بر السنه اتباع مجتهدین بضرب من التقلید جاری میشود والا از ائمه اربعه چیزی در این باب
منقول نیست و چگونه تصور توان کرد حال آنکه علم غیب خاصه الوهیت یا نزد شیعه از خواص امامت است
پس اگر شخصی بعد تالیف این کتب بپایه اجتهاد میرسید و تمییز صحیح از سقیم نزد او مناط اعتبار میشد و در باب جرح
و تعدیل بلا واسطه متوجه می گشت ضرور نبود که بر قرار داد شیخین در باب اخذ روایت میرفت و مخالفت
ایشان را بهیچگونه مباح میدانست آخر این بزرگان هم از جمله بشر بودند گو در تصحیح حدیث بغایت قصوی
کوشیده باشند سیما محمد بن اسمعیل بخاری که او در این امور گوی سبق از اقران و امثال ربوده لیکن باز بهم جای اجتهاد
مجتهدین باقی است مگر یاد نداری که درباره چندی از رواتش بعضی از علماء و قضاة حدیث دارند و شارحین در
جواب آن وجوهی نقل میکنند که بعضی از ان خالی از غرابت نیست و از مطالعه صحاح ستته دریافت میشود
که اکثری از جامعین تقلید کسی از مجتهدین نمی کردند بلکه خود اجتهاد می نمودند و تا ید مجتهدات خود را در این
کتب غالبا مد نظر داشته اند و بحمد الله که از غایت انصاف موافقین صحیحین بنص قطعی تصریح کردند که احادیث صحیحه
در جمع و تلفیق ما محصور نباید پنداشت بلکه احادیث صحیحه اگر بسیار است که قصد ایراد آن نکرده ایم و از این مقام
خوش فهمی بعضی از اکابر مولف بمرتبه عیان میرسد که این قسم مطالب را دلیل بر عدم صحت صحیح بخاری و مسلم
گردانیده حیث قال نووی که از محدثان و ارباب صحاح اهل سنت و شارح صحیح مسلم و مقدمه شرح مسلم

می نویسد ان البخاری و مسلما لم یلتزما استیعاب الصحیح بل نقل عنهما تصریحهما
بانهما لم یستوعباه و انهما قصدا جمع جمل من الصحیح کما قصد المصنف جمع جمل من
مسائله لا انه یحصر جمیع مسائله انتهی و ازین عبارت تصریح بعدم صحت جمیع احادیث
بخاری و مسلم صریح است بلفظه بر فرض و تقدیر اگر ابو حنیفه و اصحابش بعد از جمع کتب ستة و اشانش هم میرسیدند
و اجتهاد میکردند زیاده برین نیست که اقیسه ایشان نسبت بانچه عمل بران کرده اند کمتر میشد نه آنکه در هر مقام
فتوی بر حدیث صحیح بخاری میدادند و از حدیث او در هیچ مقامی بهانه تابی نمی کردند چه محتمل است که نظر باد له
و اصول محکمه در مقابله حدیث مسلم نزد ایشان فوق می شد همچنین احادیث ابو داود و نسائی برین
هر دو تفوق میداشت خود محدثین مثل محقق دهلوی تصریح باین امور میفرمایند که این تفاوت و ترتیب که مذکور
شد نظر بر حجیت اصل صحت او اعتبار اکثر و اغلب والا گاهی عارض میگردد مر مفوق و مرجوح را چیزی
که فایق و راجح میگرداند او را از حیثیات دیگر پس اگر مثلا حدیثی باشد بطریقیکه بالغ بحد شهرت و تواتر باشند
و موافق بوند او را ائمه دیگر از ملتزمین و مشترطین صحت لابد اقوی خواهد بود از حدیث بخاری و همچنین حدیث بخاری
وحده از متفق علیه بلکه جمیع اقسام مفضوله نسبت بما عالی خصوصا اگر ازان ترجمه باشد که آن را اصح الاسانید
گفته اند المختصر عند العقلا بمرتبه عیان رسیده که در اندفاع اعضال مذکور از حنفیه حیرتی که در امر مولف
می کشد بر چندین مغلطه مبتنی بود حالیا که باوصف تقلید و کاسه لیسی حنفیه کما سیجیء انشاء الله تعالی بر علما
اهل حق طعن میکنند و اصل در حقیقت در سایه آن بفراغ خاطر نشسته بود می کند بیان فرماید که مجتهدین
امامیه با آنکه گویند که اصح الکتب کافی ابو جعفر کلینی است و بعد از جمع آن بعرصه شهرت و کثرت آمده باز
چرا باحادیث مروی آن مخالفت می کنند بلکه نصف کلینی را تقریبا ضعیف و موضوع میدانند و خود تصریح
می نمایند که اصحاب ایمه علیهم السلام که مورد مدح و منقبت بودند بغایت قلیل اند مع هذا مدح و منقبت شان بعضی
نیست بلکه ظنی علاوه کمتر حدیثی است که فقط راوی آن این مردم باشند چنانچه تفصیل این اجمال
از حاشیه مجتهد کرمانی که بر بعضی از کتب اصول نوشته دست بهم میدهد و این رد و قدح روایات

اصول

اصولی از رسائل شیخ مفید و سید مرتضی و رد شیخ صدوق و مانند او بهم میرسد و انشاء الله تعالی
درین مجالہ نافعہ سمت وضوح خواہد یافت کہ عمائد اصحاب ائمہ چند کس اند کہ لَوْ كَانَ هٰؤُلَاءِ انْقَطَعَتْ
آثَارُ النُّبُوَّةِ وَاندرس العلم و شان آنہا وارد است کما فی اساس الاصول و سلالہ و خلاصہ آنہا کہ
افقہ و اعلم باشند بلا ریب نزد ایمہ ہدی ملعون و مطرود بوده اند فما ظنک بغیرہم ہمہ حیرتم کہ مولف رسالہ چگونہ
تصدی این اشکال خواہد جست کہ خود کردہ را درمانی نیست با این ہمہ عیوب خانگی بی تحقیق و تفحص زبان اعتراض بر حنفیہ
کشادن خیلی ناز یباشعر گر تو چشم خدا بینی نہ بخشند * نہ بینی ہیچکس عاجز تر از خویش بستر گذارش آنست کہ
خدام مولف بدعوے آنمعنی کہ حنفیہ صدور ظلم و کذب از جناب باری تعالی جایز میدانند رصد غفلت گشتہ اند بلکہ بتصریح اہل
حق و تنصیص فاضل جالسی دریں صورتم کہ کلام خصم را تمام و دلیل نقل کردن دلیل خیانت ناقل میباشد براہ
خیانت رفتہ اگر کسے را مطالعہ تصنیفات امام فخر الدین رازی مثل نہایۃ العقول میسر نشود باید کہ بجواب صورتم کہ فاضل
ملتانی بتلبیس السفینہ نامش گذاشتہ رجوع کند عبارتش بعد اسقاط و تبدیل الفاظ خشن قلمے میگردد کہ ہزار جاہد قرآن
مجید دیدہ و خواندہ باشد یُعَذِّبُ مَنْ يَّشَآءُ وَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَّشَآءُ و در تلاوت قرآن مجید صد بار این آیت
بر سامعہ او مرور کردہ باشد قُلْ فَمَنْ يَّمْلِكُ مِنَ اللّٰهِ شَيْـًٔا اِنْ اَرَادَ اَنْ يُّهْلِكَ الْمَسِيْحَ ابْنَ مَرْيَمَ
وَاُمَّهٗ وَمَنْ فِى الْاَرْضِ جَمِيْعًا و در ادعیہ صحیفہ کاملہ چند بار خواندہ باشد کہ امام سجاد در ادعیہ خود
بیفزاید کہ الٰهِى لَوْ عَذَّبْتَنِى وَعَذَّبْتَ اَهْلَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرَضِيْنَ عَذَّبْتَهُمْ وَاَنْتَ غَيْرُ ظَالِمٍ
لَهُمْ پس بعد از شہادت ثقلین بر صحت این عقیدہ دیگر زبان طعن و از کردن انکار صریح از ثقلین کردن ابت الله الحمد
الحمد لله اما آنچہ مدعا صاحب تحفہ است دریں ابواب یعنی اثبات انکار این فرقہ از ثقلین بے اختیار از زبانش ثابت شد و عقلی است کہ
نسبت حق سبحانہ تعالی بمخلوقات خود نسبت خالقیت است و مالکیت او سبحانہ مالکیت مطلقہ است آن را قیاس بر ملک
ناقص نوع انسان یا صناعت ناتمام اینہا نباید کرد و مرتبہ مخلوقات را نسبت با واجب تعالی مرتبہ نوکران و خدمتگاران
و مزدوران و مزارعان نباید فہمید کہ درین صورتہا توجیہ بلام میتواند شد و در صورت خالقیت و مالکیت مطلقہ
ہیچ جای گفت و شنید نیست از بسکہ عقول مجیب و امثال او خوگر این نسبت شدہ اند و علاقہ ہای مذکورہ را

در نظر دارند بشنیدن این عقیده صحیحه استعجاب و استغراب لاحق حال انشان میگردد یکاد ون یسطون
بالذین یتلون علیهم ایاتنا در اینجا باید دانست که مولف بلکه اسلاف او نیز در نقل مذهب
اشاعره در این مسئله و مسائل آتیه خیانت عظیم بکار برده اند و آن اینست که صدور این افعال را از جناب الهی یعنی
تعذیب مطیعین و ثواب دادن کفره و ملاعین نزد اشاعره سزاوار جایز نوشته اند حال آنکه چنین نیست اشاعره
صدور این افعال را از جناب الهی جایز ندانند آری مذهب ایشان اینست که صدور این افعال از جناب الهی
قبح عقلی ندارد یعنی عقل را چون بطور او واگذاریم و عقل نسبت خالقیت و مخلوقیت و مالکیت
مطلقه و مملوکیت تامه ملاحظه نماید حکم بقبح این افعال نمی کند لیکن افعال بنا بر وقوع وعده از جناب
الهی باثابت مطیعین و تعذیب کفره و مشرکین محال و ممتنع بالغیر گشته قال الله تعالی انا لا نضیع
اجر من احسن عملا و قال ام نجعل الذین امنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی
الارض ام نجعل المتقین کالفجار و قال ان الله لا یغفر ان یشرک به و قال و تمت
کلمة ربک لاملان جهنم من الجنة و الناس اجمعین بر این افعال با وصف اینکه قبیح
عقلی جایز الصدور نیستند بنا بر وقوع وعده بخلاف آنها و بسا چیزها از افعال الهی فی نفسها ممکن اند لیکن
بسبب تعلق اراده بضد آنها یا اخبار بضد آنها محال و ممتنع گشته مثل ایمان ابی لهب و توبه ابلیس و خود ذلک الهی
اما جواب از دعوی جواز صدور کذب و ظلم جمیعا بطور الزام پس باید شنید که ابو جعفر کلینی در کافی که
بر اصول اربعمائه اصح الکتب قبل صاحب عثمانی است کما ستعرف و جوهه ان شاء الله تعالی و محدثین الشان بقطعیت
بقطعیت صدور احادیثش قائل اند و مذهب مولف تقریبا تبعیه از لفظ اصح الکتب درباره صحیح بخاری مردود مقام
صدور غالبا همین است از امام صادق علیه السلام روایت میکند که محصلش باین عبارت میرسد که حضرت یونس سر خود را
بر زمین بنا گذاشته در باب مغفرت خود الحاح میکرد وحی الهی در رسید که سر خود را بردار که عذاب نخواهیم کرد عرض نمود
که من بوعده تو گوش نمی نهم اگر بعد ازین وعده هم عذاب کنی کیست که مانع و معارض تو اند شد آخر من بنده تو ام
و تو پروردگار منی باز وحی آمد که من هر گاه وعده میکنم وفای آن بر ذمه من لازم میشود انتهی و از اینجا عیان

گشت که بروایت مقتدایان امامیه حضرات انبیا علیهم السلام بر السنهٔ معصومین صدور ظلم و کذب از ذات
باریتعالی جایز می ندانستند بلکه بعد ازین باشباع تمام خواهی دانست که انبیای اولالعزم نیز از جملهٔ نواصب و منکر
امامت ائمهٔ اهلبیت و دشمن ایشان بودند و از طیب ولادت بهره نداشتند پس لازم آن بود که اولیا ز مؤلف قول
شیخ سعدی رحمة الله علیه را شعر زبان بریده بگنجی نشست صم بکم * هر آنکسی که نباشد زبانش اندر حکم کار نیستند
و زبان بمطاعن غیر واقعیه اشاعره هم نمی کشادند و بحمد الله که علمای امامیه در امثال این مقامات غیر از انکه خس همان
گیرند و عند التحقیق از مذهب خود دست شویند و از میدان مناظره راه فرار جویند جوابی نمی توانند داد و چنانچه
بر متصفح هفوات فاضل جاسی در حسام مخفی نیست **تنبیه** اکنون فقیر خاکسار بجناب مؤلف عالی
مقدار بعد از ارخاء عنان میگویم که خدام حضرت در چند از اوراق که بجواب الصباح نگاشته اند و بجهت ضیق
عطف از تتمیم آن دست برداشته تا سیاباالاسلاف چنین افاده میفرمایند که در کتب احادیث امامیه از
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بسیار صحیحه مفید اذعان منقول است که دوازده صحیفه برای هر یکی از ائمهٔ اثنا عشر
جدا جدا نازل از جناب کبریا مانند قرآن بر رسول است صلی الله علیه وسلم و هر واحد بحسب احکام مندرجه صحیفه
مخصوصه خودش در عهد امامت عمل مینمایند و بعضی را تقیه و بعضی را ترک آن موافق آن صحف واجب
می آید انتهی قدر الضرورة بلفظه پس معلوم شد که ائمهٔ هدی باشتمال احکام همان صحف مطهره که هر یکی
از آن برای هر فرد می زین کرام بوده مانند قرآن مبین بر جناب سید المرسلین از آسمان فرود آمده و او امر
متناقضه و نواهی متخالفه دران مندمج بود مامور بوده اند و باتباع احکام قرآن شریف و احادیث منیف
عرضی متعلق نبود و هر کس که بحار الانوار فاضل مجلسی و مانند آن را از کتب معتمده حضرات امامیه بحشیم عبرت بین
دیده باشد بعلم و یقین میداند که در بارهٔ امام باقر و صادق علیهما السلام امر باظهار ما هو الحق شرف نفاذ
یافته چنانچه الفاظیکه در خاتم خامس برای جناب امام باقر مزین و مسجل بوده دلالت بران دارد و هی

هذه حلیة الناس وافتهم وانشر علوم اهل بیتک وصدق آباءک الصالحین ولا
تخافن احدا الا الله فانه لا سبیل لاحد علیک اما خاتم سادس که بنام امام صادق علیه السلام

بر ما صحف ائمه و تقیه ما

زیب اتمام ونقش اختتام پذیرفته پس ترتیب الفاظش اینست حدثت الناس وافقهم ولا تخافن
احدا الا الله وانشر علوم اهل بیتک وصدق آبائک الصالحین فانک فی حرز وامان
انتهی ازین عبارت فصاحت شعار پیداست که حضرت ملک علام این هر دو امام را از تقیه باز داشته بنظر رحمت خود
را حفظ وصیانت شان از رشته کفار ومنافقین هم در وقت خلافت بنی امیه وهم اوان حکومت عباسیه فرموده
معنی الخبر از مدعین علم دور نیست تحریر آن ستم پرجبان کاغذ وقلم نموده اند که فتاوای جعفریه بنسبت بقیه اوامر را
بدین زیادتی محمول بر تقیه است هل برآمد وشاید که شعر لعبد محمد شعر جعفری باش گر خدا خواهی ورنه
هر طریق گمراهی بباضمیمه توجیهات وخصوص بسبب تشنیع بجناب امام صادق نامه دیگر بگوش او نخورده
واعجاب امور وغرایب هو رسانیده اول بعضی الفاظ بعضی از روایات احادیث است که
در کتاب بحث از کافی در باب جاهد دستور آن مروایست آن نیست که انت فی حرز وامان جمله حالیه واقع
شده فعلا بدل علی المقصود زیرا که بهوزین عزیزان بریئ الامه که نقلش از کتب معتمده شیعه کردم هرگز
این خیال حامل نمی تواند شد اطلاعی ندارد از اعتقاد ارباب مذهب که الحدیث یفسر بعضه بعضا کما قال
المولف مراد او انچه در کافی در باب مذکور بروایت معاذ بن کثیر در حق حضرت امام باقر مرویست قل الحق ولا
والخوف ولا تخش الا الله نص قطعی در عدم آن وقاطع این احتمال بیجا علاوه بر اعتقاد این مردم لازم
می آید که دگر ایده رجال این هم طریق تقیه می سپرند وبیاد ابالله خلق خدا را از راه می برند چنانچه از حاشیه
مجتهد کربلائی که قبل ازین در عبارات صدر اشاره بدان رفته می توان فهمید ویضل به کثیرا ما فاسقین
عدلنا بهم جون بنصل احادیث ثبوت رسید که این هر دو امام باظهار حق مامور بودند اکنون مدعیان انصاف
اوفی مختی بر خود گوارا کرده بعور ومعان ملاحظه فرمایند که احادیث این بزرگان را بر تقیه وخوف حمل کردن و
ایشان را از مداحان خلفای جور ومرایان دین فروش خیال نمودن چنانچه از تهذیب واستبصار امام
اعظم طوسی پیدا می گردد چه مقصد داشته باشد کاش بمقتضای عقل دوراندیش فقط احادیث این بزرگان
در حضرت بهید کرد بل ما تقول شعر داد او ند او دست بر دست یزید ✦ والله که بنای

لا الہ الا ہست سیل ۔ در اصول عقاید دینیہ و همچنین در مسایل فروعیہ نصب العین میدانستند و هر گز تاویل
و تسویل و سخن سازی گاه و ناسازی نمودند هرگاه عمداً بر خلاف احادیث صحیحه که بعد عمل کردن عین اعتراف
عمل بر خلاف حکم الهی است لامحاله بسبب مخالفت ائمه طاهرین علی الاطلاق خصوصاً امامیه که مأمورین باظهار ما هو
الحق اعمال خود را باطل خواهند دانست و فعالمستعان لتقیضین و اگر کلام حقیر الامامیه را باجمال محمل حمل فرمایند
بنام خدا ایک کوه و میدان در کتاب مختصر که هست بصاحبان دارد و مستبصرین بدقت ملاحظه کرده شود و از جمله
احادیث مأمورین باظهار حق حدیثی هست عن عمار بن موسی عن ابی عبد الله علیه السلام
فی الرجل یتوضأ بعض وضوئه و یغسل بعض جسده ثم یخوض الماء بهما خوضاً قال اجزاه ذلک
یعنی عمار مذکور از صادق علیه السلام سوال کرد که شخصی وضو کرده مگر هر دو پا را شسته از بخار آن آب
پس هر دو پا را در آب خوض داد فرمود که کفایت میکند امام اعظم طوسی این روایت را بر تقیه حمل فرموده بر خلاف آن
حکم نموده و از جمله روایت ابو بصیر از ان امام عالیمقام است قال ان نسیت فغسلت ذراعیک
قبل وجهک فاعد غسل وجهک ثم اغسل ذراعیک بعد الرجه فان بدأت بذراعیک
الایسر فاعد علی الایمن ثم اغسل الیسار و ان نسیت مسح راسک حتی تغسل رجلیک
فامسح راسک ثم اغسل رجلیک یعنی صادق علیه السلام با بو بصیر فرمود که اگر در وضو نمودن
دستهای خود را اول بشوی پس غسل وجه را اعاده کن باز دستها را بشوی و اگر یسار را بر یمین مقدم کردی
نیز حکم اعاده هست و اگر غسل رجلین را بر مسح سر مقدم داری همین حکم دران نیز جاری ست امام اعظم امامیه
درین مقام طرفه سحر کاری بکار برده که دقتهای طویله بیان آن بعجز و قصوری گراید چنانچه بر ناظرین متحد
الاحکام مخفی نماند و بحمد الله که مرض امام اعظم را غیر از عذر تقرری چاره نمی توان کرد و العاقل یکفیه
الاشارة و الغافل لا یجدیه الف العبارة و از جمله روایت سماعه بن مهران عن ابی عبد الله علیه السلام
ایضاً قال اذا توضأت فامسح قدمیک ظاهرهما و باطنهما ثم قال هکذا فوضع
یده علی الکعب و اضرب الاخری علی باطن قدمه ثم مسحها الی الاصابع یعنی امام صادق

سماعه بن مهران را امر نمود که در وضو ظاهر و باطن هر دو پا را مسح کن چنانچه من میکنم و امام اعظم درین مقام میرود
بداعی تقیه میرند و بنیاد انصاف را می کنند و مصیبت بارگاه حال مامورین باظهار حق همین باشد که در تفضیل و
گمراه کردن شیعه اثنا عشریه هیچ دقیقه نامرعی نگذارند و ظهر شریعت را بطن قلب سازند و ارشاد نمایند که در
کروه شیعه اختلاف ما انداخته ایم و اینهم ازین بزرگان بجا خویش مروی باشد که هر که باعث اختلاف شود بمثال
وضلالت کما سیجیء تفصیله ان شاء الله تعالی از بحال مامورین بخلاف نفس الامر بزعم حضرات شیعه تمیز
نمایند که چه خواهد بود **و از انجمله** روایت حسین بن عبد الله ست قال سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن الرجل یمسح رأسه من خلفه و علیه عمامة بإصبعه أیجزیه ذلك فقال نعم
یعنی حسین بن عبد الله پرسید که اگر سر متوضی عمامه باشد و او بیک انگشت خود مسح سر از خلف کند
او را چه حکم ست صادق علیه السلام فرمود که جواز وضو نقصانی نیست و ریخدمت تا ویل امام اعظم انکه مجتمل
که ماسح دست خود را از قفا زیر عمامه بر دو انجا بر مقدم راس مسح نماید چنانچه مذهب امامیه ست و غالبا این تاویل
ما خوذ از اقاویل شیخ جلیل ست که ازو می پرسیدند که یعنی تو کجا ست بحرکت یعنی دست خود را از پشت گردن
بر پیشانی نهاد و گفت که اینست تا و یل او و یعنی همان تقیه ست که این کردها و غبار کذب و افترا انگیخته اوست **و از انجمله**
حدیث حسن بن ابی ساره ست قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ازاصاب ثوبی شیء من
الخمر اصلی فیه قبل ان اغسله قال لا قلت ان النوم لا یسکرو قال الشیخ بعد نقل هذه
الاخبار نحملها علی ضرب من التقیة لانها موافقة لمذاهب کثیر من العامة یعنی حسن
بن ابی ساره پرسید که اگر جامه من بخمر آلوده شود بی شست شو نماز ران گذارم فرمود هیچ اندیشه نیست
زیرا که پارچه از تاب خمر متاثر نمی شود عجب تر آنکه شیخ المشایخ طائفه که وی را الصدوق ملقب ساخته اند در فقیه
و دیگر کتب معتمده فتوی بر مضمون داده که نماز در جامه آلوده بخمر ست و احادیث این مامورین باظهار حق را
که در باب نجاست خمر در دو یافت و تواتر دارند آن مجبوران تافته معاذ الله بر کذب و تقیه حمل میفرمایند و کویان
موافق اهل سنت ست و امام اعظم احادیث شنوطیات را اصلا قایل نیست و کما اشرنا الیه

صدوق حال امامیه صدوق بجواز نماز با جامه خمر آلوده

انصافا اعتبروا یا اولی الابصار وانظروا الی هؤلاء الکبار انهم فی کل واد یهیمون وفی کل
تیه یتیهون وکل ذلک تسامر مخالفتهم لسید الحاذقین وترکهم متابعة المقلدین
کاش حضرات شیعیین این تهمتها را بروات منسوب نمی کردند و دامن های آن طیبین وطاهرین را
از لوث این افترآت مبرا و منزه میداشتند حیف که برین هم قناعت نفرمودند چنانچه بر متصفح شروح کلینی و دیگر کتب معتمده دین
و مذهب ایشان مثل علل الشرایع مخفی نیست قیامت اینست که جمهور متاخرین برین قدر هم درباره تقیه قانع
نمی شوند بلکه امام اعظم خود را در باب حمل احادیث بر تقیه با اینهمه فراخ حوصلگی از مقصرین میشمارند چنانچه در فوائد
امین استرابادی مضبوط و مرقوم است این چند حدیث که در باب طهارت بخاطر داشتم و در اینمقام ثبت
نمودم نسبت باحادیث امام صادق ع که امام اعظم طوسی و مقلدین او بر تقیه و افترا و تاویلات لا طائله حمل نموده اند
بی شائبه مبالغه قطره از دریا و خاروخاره از صحرای ناپیدا کنار است بجهت خوف اطالت بر همقدار اکتفا رفت
تا اولیای فاضل ممدوح بدعوای اجمال و اهمال در کلام بنده نپردازند و بعیب من کور معیوب نسازند لیکن احقر البریه را
یارای آن نیست که در اجمال عبارت آن مرجع اثنا عشریه گفتگو کنم و حرفی در باب قصور و عجز ملازمان را زیاده ادله
بر دعوی مخالفت حنفیه با کتاب صحیح بخاری رح رنجم مگر رعایة للادب زبانی صاحب صوارم که ملازمان نیز اورا مقتدای
طائفه خویش میدانند سطری چند در مذمت اجمال بطریق ارتجال نقل میکنم بگوش حق نیوش مسموع شود میفرماید که یکی از
وافر و مایگان قلیل البضاعت در علم و کمال اینست که در کتب جدلیه چون بسر تحریر کلام خصم می آیند کلام را مجمل
و اطراف و جوانب آن را مهمل ساخته در معرض توضیح و تبیین می آرند تا باین خیانت و اهمال باشد که مجال بنقص مقال
ارباب کمال یابند و خود را در حساب تعداد مردان این میدان آرند و در مواضع دیگر هم بمجال تهجین و تغلیط افاده
نموده چنانچه بر متتبع مخفی نیست و ایضا بسیاری از علمای کرام و فضلای اعلام امامیه مثل فاضل محتاط آقا
احمد اردبیلی مجاور مرقد شریف مرتضوی که هرگز بر مسایل و استفتاهای مردم فتوی نمی نوشت تا انکه از
فیض قدس علوی کرم الله وجهه جواب نمی شنید و العهدة علی مولف منهج الرشاد لاهل التقلید و الاجتهاد در تفسیر
آیات الاحکام و فاضل جلیل سبزواری صوارم و غیر او در غیر آن تصریح کرده اند و از اکابر خود تعلل نموده اند که در احادیث

بر غیر صلی اللہ علیہ وسلم بلکہ سائر انبیاء و مرسلین تقیہ آنجا نیز ثابت و الفظ الرد بعلی حیث
قال فی تفسیر الآیۃ الکریمۃ وما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم
الظالمین قال فی من قال الجبائی وفی ھذہ الآیۃ دلالۃ علی بطلان قول الامامیۃ فی جواز التقیۃ
علی الانبیاء والائمۃ وان النسیان لا یجوز علی الانبیاء وانت تعلم انہ لا یدل علی عدم جواز
التقیۃ علی الانبیاء فانہا مطلقۃ یجوز تقییدہا بعدم الخوف والضرر وعدم المفسدۃ
مع انہم لا یجوزون التقیۃ علی الانبیاء ثم نقل من ھذا الکتاب بعد عدۃ اسطر
ان الامامیۃ انما یجوزون التقیۃ علی الامام بلفظہ وایں عدم جواز تقیہ را برای جناب
سید مرتضی در کتب دیگر از اسفار متعدد بدلائل دیگر براہین مزعومی خود ثابت کردہ اند و بر متتبع خبیر مخفی نیست
کہ تاویل و تسویل تقیہ چنان جاہم است کہ از اجرای آن در احادیث خیر الانام علیہ الصلوۃ والسلام باین ہمہ
تصریحات کہ بعضی ہم در رفع نمودہ باشند نیز کمی کند بحضرت سید المعصومین صلی اللہ علیہ وسلم در باب بسیاری بدد در مناقب
حتی کہ ابوبکر صدیق در رقت قلب مانند ابراہیم خلیل است و عمر فاروق در شدت مانند نوح کما سیجیء
ان شاء اللہ تعالی آخر بمقتضای مثل مشہور کہ تذکار آن خالی از سوء ادب نیست بہزار جد و جہد ہین و ہی میرانند
و نیز حدیث جناب کہ ابوبکر بمنزلہ گوش من است و عمر بمنزلہ چشم من و عثمان بمنزلہ دل من است کہ اولیس حضرت
سلطان کربلاست شیخ ابن بابویہ قمی کہ بتصحیح برادر بزرگ مخاطب در جواب الفتاح فرد کامل امامیہ علی
الاطلاق است در کتاب عیون اخبار الرضا کہ باظہار مجلسی در بحار الانوار در شہرت و اعتبار کم رفیقیہ
آمدہ و در ابواب التصنیف و تالیف او ہمین بس است کہ بتقیہ دری پردازد و ضعیف ضعیف و مجعول بر تقیہ را اظہار می
سازد و الا بینہ و بین اللہ جہت ہی واند بعد از تاویلات بعیدہ و کلمات رکیکہ کہ شان ابواب تقیہ
فی کند و از کذب بساحت صاحبان خویش ہرگز منفعل نشدہ خنجر ظلم بگلوی انصاف نیز و این بمقدار ہم
نزد بین بزرگان مرضی آمد کہ اگر انبیاء و مرسلین را تقیہ کذب شعار خود می ساختند بقول مدرس
مدرسی کہ بلبنی از کبار علمای شیعہ کما یدل علیہ ما نقل فی التوضیح الانوار کہ را بارای افتاست شعار

دینی می بود و چسان اصول و فروع شریعت غرا مصداق اصلها ثابت و فرعها فی السماء می نمود
سیما جناب سید المبین ص که مبعوث باسود و احمر و تمامی جن و بشر بود چه اذیتها که از دست کفره فجره نکشیده
و چه اتعاب و آلام که از دست آنخانه خبیثه بالخصوص وقت ظهور سطوت اسلام و نکبت کفار لئام که اقاصی و ادانی
قریش حلقه اطاعت و فرمان بردار در گوش و غاشیه امتثال و جان نثار بر دوش انداخته و حضرت
حق تبارک و تعالی فرموده که یدخلون فی دین الله افواجا و بحبیب خویش درباره ادای شکر این نعمت عظمی
امر نموده که فسبح بحمد ربک و استغفره انه کان توابا و این مدعا از تحمل ریحانه رسول الثقلین اعنی امام
حسین ع حمل حدیث مدح شیخین و ذی النورین را حاصل و روایت کردنش این قصه را گواه عادل و همچنین احادیث دیگر
که دفاتر طوال گنجایش آن ندارد و نزد هیچکس از عقلای جهان زنهار بر تقیه و اقتراح محمول نمیتواند شد علی
الخصوص و مزید دلالی اهل بیت بر اصل الاصول خویش تکلف و ارکار تصنع بیشمار می برند و حقیقت پرده ناموس
عمایدوا کابر خود نزد اولی البصائر و الابصار می درند و از نیجا ها بدلیل قاطع روشن شد که آنچه خصمت
مولف در حاشیه منیه عوض ندامت و انفعال در از دستی و کوته اندیشی مینماید و از فارسی بعربی
انتقال نموده می فرماید لا یخفی علی احد انه لا یتیسر للاشاعرة و اخزابهم ایراد المعارضة
بالمثل علی الامامیة لان اختلاف احادیث المرویة من طرق الامامیة للتقیة و
لا سبیل لهم الیها انتهی بلفظه یعنی اهل سنت مجال آن ندارند که بالزام شیعه روایات ائمه را در مناظره
زیرا که این احادیث که مخالف شیعه و موافق سنیان اصول امر و سیاست علتش خوف و تقیه است و اهل سنت
را این امر میسر نیست هرگز اشعری از طایفت نفس الامر ندارد چه بر اقاصی و ادانی جمعا و فرادی لمعان ظهور داد
که اکابر علمای امامیه غلط گفتم بلکه شیخین و امامین این بزرگان در بسیاری از مقامات از عمل بر احادیث معتمده صحیحه
که بلاریب و شک محمول باظهار ما هو الحق بود دست برداشته اند و مصداق فماذا بعد الحق الا الضلال
گردیده اگر اهل حق آن احادیث را که دفتر دفتر در معتبرات ایشان موجود است در مقام معارضه
بالمثل وارد کنند معنای تاویل و تسویل با وجود دسیسش حقیقتا ننگ و بدامی نهاد عند العقلا شود

صد گونه عار و ننگ خواهد بود چه جای آنکه احادیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که اصول و فروع اهل حق را موسس و مؤکد و بنیاد اهل خلاف را مخرب است هم سر بست موجود باشد و ما ذکرته و ان کان قطرة من امواج البحار و ورقة من اوراق الاشجار هدایة للمتقین الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم و انهم الیه راجعون علاوه سلمنا که نزد ارباب سنت و جماعت حمل احادیث نبوی بر نقیصه چنانچه مقتضای دلائل عقلیه و نقلیه است و قد عرفت نموذجه مجملا مستنکف و مکروه لیکن براه احتمال النسخ و مایماثله برای دفع اختلاف احادیث مصطفوی و تحصیل توفیق بر روی ایشان مسلوک و مفتوح حتی که در روایات ایمه نیز افحا اهل حق درین باب متصور نیست اگر شکی و ریبی دارید بحار مجلسی رجوع کنید در حدیثی طویل که از کلینی بروایت علی عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن ابن حمید عن ابن حازم مروی است خواهی یافت که او بجناب امام صادق علیه السلام عرض کرده اخبرنی عن اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صدقوا علی محمد ام کذبوا قال بل صدقوا قال قلت فما بالهم اختلفوا فقال اما تعلم ان الرجل کان یاتی علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فیسأله عن المسألة فیجیبه فیها بالجواب ثم یجیبه بعد ذلک بما ینسخ ذلک الجواب فنسخت الاحادیث بعضها بعضا الی غیر ذلک من الروایات یعنی ابن حازم میگوید که از امام صادق ع پرسیدم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که افترا بر جناب سید انبیا نموده اند یا براه صدق رفته اند امام فرمود هرگز افترا نکرده اند بلکه براستی متصف بوده اند گفتم پس وجه اختلاف ایشان چیست امام جواب داد که شخصی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می آمد و حکمی می پرسید و جوابی می شنید بار دیگر آن حکم منسوخ می شد پس اختلاف پدید آمد **خدشه سوم** آنکه از روایت صدیق ایمانی مخاطب علامه مذکور انی که صاحب بستان المحدثین موطا را اصح الکتب بعد کتاب الله مجید میداند بعد مدتی کسی حلف بر صحت مجموعش کند حالت می گردد حضرت مؤلف در وطه و هم افتاده که این مرتبه برای صحیح بخاری حاصل نیست و انهم مثل دیگر اوهام است که ذکرش عنقریب خواهد آمد زیرا که صورت این مسئله بعینها در کلام بسیاری از محدثین برای صحیح بخاری نیز ثابت است بلکه در باب وطا انچه در بستان

المحدثین

المحدثین از حافظ ابوزرعه منقول است مقارن دعوی اجماع نیست بخلاف آنکه در حق صحیح بخاری روایت
کرده اند و فرق دیگر نیز بر زبان بسیاری از محققین چنانچه امام نووی در شرح مسلم تصریح نموده آنکه حکم این
قسم را غیر صحیحین احتیاطاً استحباب رجعت است و در بارهٔ صحیحین رجعت مستحب نیست برای آنکه احتمال نسخ
در غایت ضعف است خوفاً عن الاطناب و نظراً عن الاسهاب بعبارت بعضی از اکابر اکتفا میکنم قال
بعض الحفاظ اجمع اهل العلم من الفقهاء وغیرهم ان رجلاً لو حلف بالطلاق ان جمیع
ما فی کتاب البخاری مما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم قد صح عنه ورسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم قاله لا شک فیه انه لا یحنث والمرأة بحالها فی
حبالته واگر علامه دهلوی اندرین مسئله را در باب صحیح بخاری نقل نفرموده نفی این مرتبه از صحیح بخاری
لازم نمی آید فانه ثبت فی محل ان عدم الذکر لیس دلیل العدم **خدشه چهارم** آنکه چون قوت
حافظه از مولف رساله را سالماً مسلوب است و با اینهمه طریق الزام علمای اعلام نزد او مسلوک غلبه
وهم و استیلای اشتباه راه او زده یا این مغلطه از این جانب زبان ساکن قصبه مهمان مصداق
وعید قرآنی ویخلد فیه مهاناً کما ستعرفه ان شاء الله تعالی سزده بیان آنکه عدم حنث بر قسم بر صحت
مجموع کتاب موطا در بستان المحدثین از حافظ ابوزرعه رازی منقول است حیث قال ابوزرعه رازی که رئیس محدثین
است گفته است که اگر شخصی بطلاق زن خود سوگند خورد که آنچه در موطا است بلاشبهه و شک صحیح است حانث
نشود و این وثوق و اعتماد بر کتابی دیگر نیست انتهی بلفظه و در کلام حافظ مذکور چون کتاب موطا بنسخه یحیایی
مصمودی مقید نیست پس قول حافظ صحت مجموع کتاب موطا را نافی وزنده و هم و اشتباه مصمودی باصحیت اصل
کتاب منافی غایت منافی الباب آنکه نسخه یحیایی مصمودی مشتمل بر چند از اوهام است این امر آخر است صحیح است
موطا را قادح نمی تواند شد و از نجا کالقمر لیلة البدر والصبح اذا اسفر هویدا گشت که علامه دهلوی محض ناقل
این قول است اعتقاد او از این عبارت باصحیت موطا بعنوانیکه اصح بودن صحیح بخاری معارض شود
چنانچه از الفاظ مولف واضح است لازم نمی آید بلی اشتهار نسخه یحیایی مصمودی دستبار بودش

فی اجمالی عن اهل علم است که صحت جمیع ما فی کتاب البخاری

عند اطلاق الموطا در ضمن بعضی از قیود کما لا یخفی علی من طالع بستان المحدثین از کلام علامه بدرجه ثبوت
میرسد و اشهر بودن کتاب چیزی دیگر است و اصح بودن چیز دیگر مع ذلک اعتقاد علامه با صحیت
موطا مانند اعتقاد حافظ ابو زرعه متفرع بر آنست که او بمطالعه صحیح بخاری مشرف شده باشد و این در حیز
منع است و لیکن غایة الامر از جانب مولف اگرچه نظر بکتب رجال مستغرب است آنکه حافظ مسطور بنقل بعضی از اکابر
بخدمت امام رضا در نیشاپور مشرف شده و از افادات آنجناب مانند دگر محدثین و مشایخ مستفید گشته و
بتصریح صاحب تذکرة الائمه بخاری هم معاصر آن امام بوده و در آوان اماتش احادیث کتاب صحیح خود را
جمع میکرد پس اگرچه فیما بین ایشان کما سیجی بعد المشرقین بوده باشد و لیکن این هر دو بزرگ معاصر یکدیگر
بوده اند بلکه از خرمن واحد خوشه ها برداشته و بعد تسلیم این امور هم نقد مدعا بدست مولف نمی آید زیرا که
بخاری در مدت شانزده سال از جمع و تلفیق صحیح خویش فارغ گشته کما ستعرفه انشاء الله تعالی از کجا که حافظ
ابو زرعه تا اینمدت دراز از گزند موت محفوظ باشد و لو سلمنا فلا نسلم که صحیح مزبور بمطالعه او در آمده باشد
چه آخر برای شهرت و تداول کتاب هم امتداد زمانه درکار است پس معاصرت یکی مستلزم مطلوبست و بعد
تنزل و تسلیم جمیع اینمقدمات محتمل است که مراد حافظ ابو زرعه رازی ترجیح کتاب موطا بر کتب فقه باشد و قرینه بر
اصابت این توجیه آنست که علمای حدیث در کتب فقه کتاب امام مالک را اولی و اقوی و بی نظیر دانسته اند از
جمله علمای محققین و متبحرین والد علامه دهلوی شارح موطا است که در مصفا صراحة فرموده که تعین معلوم
شد که امروز هیچ کتابی از کتب فقه اقوی از موطا نیست با جمله کلام علامه دهلوی هم در بستان و هم در دیگر
تصانیف او دلیل صریح بر آنست که قول جمهور محدثین در باب صحیحین ترجیح دار یعنی اصح الکتب بعد کتاب الباری
مسلم و بخاریست و لیکن در نفس اصحیت و انتخاب و اختیار احادیث یا علامی درجه صحت رسیده بخاری را بر مسلم فوقیتی
هست چنانچه الفاظ او در کتاب بستان ترجمه ابو عبد الله بخاری تا سیاتی للمحدثین کما یظهر من شرح الکرمانی
اشعار بران دارد و آن اینست که از جمله شش لک حدیث که نزد او موجود بود انتخاب شروع کرد و انچه بسیار
صحیح بود بر ما ان اکتفا نمود و بعضی از احادیث صحیحه که هم باین درجه رسیده اند ترک هم کرده بخوف تطویل یا

بوهی

برجهی دیگر در برای نوشتن هر حدیث علی بجامی آورد و دو رکعت نماز گذارد و در عرصه شانزده سال از
این احادیث فارغ گردیده و چون خواست که این احادیث را بر نهجی بین آن تطبیق دهد و آن را در عرف محدثین
ترجمه گویند در مدینه منوره و فیما بین قبر مبارک و منبر اطهر آن سرور علیه صلوات الله العلی الاکبر این مهم را سرانجام
و در وقت نوشتن هر ترجمه شفعی ادا می نمود بالجمله بحسن نیت او این جامع آن به قبول افتاد که در حیات
او این کتاب را بلاواسطه از وی نود هزار کس شنیدند که آخر همه قریب است بالفعل بحیات علماء روایت
اوشان ایکشته انتهی و در بعضی از رسائل صغیره با وصف ضیق عبارات نیز اشعار بترجیح صحیحین و رجحان
بخاری بر مسلم نموده چنانچه بر متبصرین پوشیده نیست و گمان بر کرانچه او در تحفه اثنا عشریه گفته که نزد اهل
سنت صحیح مسلم اصح الکتب است و بر روایت سلمة بن الاکوع و غیره دران مروی است که خود پیغمبر صلی الله علیه
وسلم بعد از رخصت سه روز متعه را حرام فرمود انتهی محصول دلیل بر آنست که چنانچه جمهور اهل حدیث
رفته و مذهب بعضی از متاخرین علی الظاهر اختیار کرده زیرا که در کتاب کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون
امام نووی در جواهر الاصول تصریح بلکه نص صریح واقع است که محدثین را باب هر دو کتاب است طائفه
را اصح الکتب بعد کتاب الله و طائفه را اصح الکتب بعد القرآن پس گاه هر دو اصح باشند پس قول صاحب تحفه که مذکور شد دلیل اعم نمی تواند بود
صحیح بخاری اصح نیست چنانچه اهل جائس و نصیر آباد بآن آویخته اند که محدثین اهل سنت جماعت
کتاب را اصح الکتب گفته اند و مع هذا میگویند که کافی کلینی صحیح ترین کتب است چنانچه تفصیل و تحقیق
منطبعه ایمنی و آمنیه حق نما دیده باشی فالجواب من جانبهم جوابنا بالطریق الاولی و قول بعضی از معاصرین
بستان المحدثین هم آورده و داد تطبیق داده چنانچه معمول محدثین است و تعریف انشاء الله تعالی عجب است
که حضرت مولف عبارت صاحب تحفه را که بزعم مجتهدین اول مفصول بود مرقوم نساخته و بامر او مضمون بستان
المحدثین بواسطه روایت غیر موثوقین چنانچه ستاری بدان رفته دست انداخته و لا ینبئک مثل خبیر هم
الا ان یعتدی و القلم تجری و تصور بکاهه فی فن الکلام و الحدیث اکنون حال اعتقاد جمهور محدثین در
باب صحیح بخاری از ترجمه ملا نور الحق که برین کتاب نوشته باید شنید که مذهب جمهور محدثین تقدیم صحیح بخاری است

بر سایر کتب مصنفه تا گفته اند اصح الکتب بعد کتاب الله البخاری و بعضی از مغاربه بر ترجیح کرده اند صحیح مسلم را
بر صحیح بخاری جمهور میگویند این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و جودت وضع و ترتیب و تهذیب است
و مانند آن و هیچ کتابی چون صحیح مسلم درین اوصاف نیست و این خارج از مبحث است سخن در صحت و قوت
و آنچه بدان متعلق است میرود و در صحت و قوت هیچ کتابی مساوی این صحیح نیست بدلیل وجود کمال صفات
که در صحت معتبر است در اسناد وی چنانچه از بیان شروط معلوم شود الی ان قال و نسائی صاحب صحیح که از
قدمای ائمه حدیث و نقد رجال است تا انکه مقدم کرده اند آن را قومی از حذاق در معرفت آن بر مسلم بن حجاج
گفته نیست درین کتب همه جیدتر از کتاب محمد بن اسمعیل و دار قطنی که میگویند بعد از وی مثل وی درین باب نیامده
هرگاه مذکور شدی نزد وی هر دو صحیح گفتی اگر نمی بود بخاری نمی رفت مسلم و نمی آمد یعنی انهمه سعی در تصحیح حدیث
و ضبط طرق و اختلاف رکتاب خود از بخاری آموخته چنانچه دار قطنی بار دیگر گفت و چه کار کرده است مسلم
نگرفته است بگرد کتاب بخاری پس عمل کرد وی با استخراج و زیادت کرد بران زیادات و نحو آن حاکم ابو احمد
نیشاپوری نیز گفته و ابو مسلم که شهادت میداد بخاری را مقدم درین فن و علامت دران و تفرد
بمعرفت آن انتهی خدشه نیست درین آنکه گفتگو درین است که موطای امام مالک رح در کتب سته محسوب است
یا سنن این را جمعا بین الاصول قول اول را اختیار کرده و همچنین بعضی دیگر از اکابر و جمعی قول ثانی
را برگزیده اند چنانچه از شروح مشکوة شریف هویدا میگردد و صاحب تحفة الاشراف جامع صحاح و سنن از
جمله ایشان است سوم بعد اختلافست که صحت موطا اجماعی است یا اختلافی حافظ متبحر شهاب الدین
عسقلانی بصحت جمیع ما فی الموطا قائل نیست و قس علی هذا بعضی دیگر از اساطین مذهب شافعیه کو علماء مذهب
ایشان بعضی از وجوه بحث کرده باشند بخلاف صحیحین که صحت آن اتفاقی است پس معلوم شد که قول مخالف
اعنی صحت مطلقه آن هر دو کتاب مستطاب و اصحیت احد منهما علی سبیل مانعة الخلو اجماعی اهل سنت است نیز رجحانی
خود ش نیست همچنین حکم تقدیم موطا و تلو بخاری یا عکس آن بلکه از حضرت امام شافعی رحمة الله علیه
بعبارت متنوعه و طرق مختلفه این مضمون را نقل کرده اند که بر روی زمین کتابی از کتاب بعد کتاب الله
موطای امام

مالک

مالک اصح نیست چنانچه در مقدمه ابن صلاح علیه الرحمه مذکور است لکن برای مخاطب اصلا فایده نمی بخشد
زیرا که این کلام قطعا و یقینا قبل از تالیف صحیح بخاری است بمدتهای دراز بالجمله حضرت مولف عبارت را
واژه یا واژه مقدمات دائره بحث را وسیع تر فرماید و مدعی تناقض نباشد در کلام محققین اهل حق
میباشد و هنوز او را مطالعه بستان المحدثین باعتراض هم نیامده مگر بواسطه بعضی از اهل قیاس یعنی
شیخ علامه مقبول مهانی کما اخبرنی بعض الثقات من خلانی نبذی از مطالب آن را بدو داده بود و حال آنکه از
توسع او که درین نزدیکی قارب عصر ما است کرده زبان زد خاص و عام و در السنه لکن هنوز است اگر حضرت مولف
روایت اسانش اعتماد نزد و مرویات این بزرگان بگوش ما قبول کند بعید از وحدت ملت نباشد
بود خدشه ششم آنکه روایت صدیق یمانی را که علامه دهلوی رحمه الله علیه در کتاب بستان المحدثین نبوده
که نسخ موطا باعتبار مولفین بعهده میرسد جواب مخاطب بجهت حسن ظن بلا تامل و لو وقف تلقی بالقبول
نموده و ندانسته که حضرت استاد البریه صاحب تحفه اثنا عشریه شانزده نسخه را از کتاب موطا که در زمان
آخر بدیار عرب یافت می شوند روایت یحیی بن یحیی مصمودی و ابو عبد الله بن وهب بن مسلمه الفهری
و عبد الله بن مسلمه القعنبی و عبد الرحمن بن القاسم بن خالد بن جنادة العتقی و معن بن عیسی بن دینار المدنی
و عبد الله بن یوسف تنیسی و یحیی بن بکیر مصری و سعید بن کثیر بن عفیر بن مسلم الانصاری و ابو مصعب زهری
و مصعب بن عبد الله زهری و محمد بن مبارک صوری و سلیمان بن برد و یحیی بن یحیا تمیمی و ابو حذافه سهمی و ابو غسان
سوید بن سعید الهروی و امام محمد بن حسن شیبانی بهمین ترتیب در کتاب بستان بیان فرموده و قبل از شروع در تعداد
نسخ این عبارت افاده نموده باید دانست که موطا را از حضرت امام در زمان ایشان قریب بهزار نفر شنیده
و فرا گرفته بودند و نسخ آن بسیار است و ازین الهام که شیخ مقبول مهانی از کتاب بستان در قلب مولف
ریخته عینی و اثری در کلام شش پدید نیست و حیرانم که هرگاه نسخ موطا زیاده بر سی نسخه باشد چنانچه از کلام والد
آنجناب انار الله برهانهما در مصفا معلوم می شود و در دیار عرب بزبان متاخرین شانزده نسخه متداول بود
تخصیص بهجده نسخه کجا کجایش باید شاید آیت کریمه یا ایها الذین امنوا ان جاءکم فاسق بنبا

تصیبوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین که در اصول فقه علمای فریقین
در بارهٔ شرط عدالت راوی احتجاج بآن می‌نمایند بنظر سامعه مولف عبور نکرده و الا روایت مقتول مهانی که سیر
مانند سعد بن ... تشنیع و چگونه قبول مضر می‌بود یا مانند بعضی از آیات قرآنی کما سیجی ان شاء الله تعالی بجای صیغه امر
در خیال مولف صیغهٔ نهی بود و بعض مقال آنکه در دعوی صحت ما فی الموطا و صدور اشتباهات از یحیی بن یحیی فراوان
حیرت حضرت مولف رئیس اهل خبرت را عارض می‌شود و لیکن هرگاه در مسلک آتی از اکابر علمای امامیه نقل
خواهم کرد که فلان کتاب مذهب شان با وصف شمولش بر کذب و افترا در کتب صحیحه معدود و بلکه افضل کتب
گفته می‌شود غلط گفتم بهتر از قرآن است یعنی بهتر از کلینی نزد شیعیان معلوم نیست که مرض حیرت
از کجا بکجا خواهد رسید و کدام مرض صعب‌تر ابتلا خواهد گزید چون تفصیل حال کتابیکه مشتمل بر کذبات عظیم و
افترائات شنیعه باشد و اصل الاصول امامیه اظهار آن بود در مسلک ثانی مقول موعود است درین مقام برای
تنبیه سامعین نظار و تفضیح اولی الابصار حال انجیل اهل بیت ابرار مسرود می‌شود پس بدانکه هرگاه شیعه
اعتقاد دارند نقصان و تبدیل قرآن مجید بالفاظیکه معاذ الله خلفا و اعوان انصار شان جهت عداوت
اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بلکه دشمنی اسلام از طرف خود تراشیده باشند چنانچه از تفسیر اهلبیت و صوارم
ذو الفقار و تفسیر منهج السداد و مانند آن از کتب قدما و متاخرین هویدا می‌شود و صحیفه سجادیه را بعلی بن نسبت الیه
الآف السلام و التحیة گاهی بانجیل زمانی بزبور تعبیر نموده اند چه اگر مصحف اهل بیت گفته شود نقصان مرتبه
صحیفه لازم می‌آید بخلاف الفاظ تراشیده مذکوره که هر چند در انجیل و زبور مرسوم از شمول النصاری هم تحریفی و تبدیلی
واقع شده لیکن مانند ... عثمانی از رسول امامیه بعد از اسقاط دو ثلث تخمینا کما فی الکلینی باز بحال خود
باقی نمانده بلکه بعضی الفاظ از قدیم نامند اشتمالها در عالم آیه کریمه ما ننسخ من آیة او ننسها نات
بخیر منها اندراج یافته و بسیار از الفاظ واقعیه نفس الامریه بزعم اثنا عشریه مثل لفظ عمر بلفظ فلان
مبدل گشته الی غیر ذلک من الاکاذیب التی اوردها بعض اکابرهم فی کتاب المثالب و شیخ شیوخهم
با ایمانهم آیتهم علی بن ابراهیم القمی فی تفسیره الذی سموه تفسیر اهل البیت فادعوا

ان

ان کلہ ماخوذ من المصحف من کما لا یخفی علی من تتبع مصنفات محمد
امین مثل الفوائد المدنیۃ بحق بس اگر مراد از لفظ مصحف مانند آن کہ بر صحاح امامیہ یا نسخ عثمانی
مبین نیست و فصاحت و بلاغتش ہم بسبب تبدیل و تحریف بر حالش باقی نہ تحاشی ضرور افتادہ لفظ انجیل و مثل آن کہ در بلاغت
باقصی الغایۃ رسیدہ کما لا یظہر من اثبات الحق مستعمل شدہ و از ینجا منکشف میشود کہ اگر در فہم معنی لفظ صحاح ان اعظم باہم
ظلم و جہل ذہن شدید المتکلمین ان نار اللہ بر پا نہ الی یوم الدین قرار دادہ امامیہ بجناب ذی الثوبین انتقال کند بعید از
ارذالش و مورد سرزنش نخواہد بود سکنا کہ بنیاد محاطبات ہمگی بر سلامت رویہ و لینت ہمگی افتادہ لکن بر افادات
مجیبین الضباح آخر اظہار مطاعن و ذکر مثالب خلفا رضی اللہ عنہم اجمعین در مناظرہ ناگزیر ست قدیر بالجملہ شارحین
صحیفہ دعوے اجماع بر صحت مجموع آن دارند بلکہ صحیت آنرا اگر اندک فکر کنی نیابی قرآن مجید می پندارند پس گذارش
کہ چون صحت روایت باعتراف صاحب بحار ہم بر تحقیق حال راوی موقوف است اذ بالخبر یعرف شان الخبر
و بالوثوق علی الرواۃ یستدل علی علو الروایۃ و الاثر لہذا الحکم ضرورت ندکر حال بعضی از رواۃ
کہ صحیفہ سجادیہ بتمام و کمال از انہا مروی است می پردازم و طبعت را از باسم نزیر ملی ندارم کہ باقرار صدر الدین
حینے کہ از متاخرین بشراح صحیفہ ست در ریاض السالکین کہ بکمال شرح و بسط نوشتہ و بزعم خود دقت و متانت
بکار بردہ و در تاویلات کلام حضرت امام زین العابدین کہ بر طبق اعتقادات اہل حق بجناب ایزدی صدور یافتہ بران
تدقیق و تحقیق شتافتہ یکی از جاہلین ایراد عجیبہ نامش بہ جمیع اسانید رواۃ در ذکر مقدم باشد حضرت سید
نجم الدین ست کہ جمیع علمای رجال از تحقیق حال و مقال شان کار بندی اشتہ اند و از عدالت و ثقت شان ظاہرا
و باطنا خبری نداده لیکن غایت السعی علمای امامیہ و انتہای تاویلات انہا آنکہ چون نسبت صحیفہ بجناب
امام سجاد مشہور و مستفیض ست اگر بعضی از رواۃ آن مجہول الحال باشند بہر کیف صحت آن را
بسقم مبدل نمیگرداند و ہیچ ضرر نمیرساند و این اول بسم اللہ صحیفہ ست کہ باعتراف امامیہ گویند بان بنیاد نہادند
غلط افتادہ زیرا کہ ضبط اتقان راوی را بالاجماع شرط صحت دانستہ اند چنانچہ بعد ازین خواہی دانست
انشاء اللہ تعالی و این بالبداہت فرع معروف بودن اوست تکیف کہ مجہول باشد در صحت روایت

انصافی پدید نیاید و در بجا قول بسبب فوات اثبات از شئی و حکم بنفی حقیقتش و نقل شیعه که قدیما و حدیثا درباره
رواة اهل سنت عناداً و عداوة زبان درازی کرده اند سیما حضرت مولف که با اینهمه عیوب فاحش در خرمن اهل حق
افتاده نمی گذارد الکنون عبارت شرح مذکور ملاحظه رود که دلالت بر انچه گفتیم دارد یا ند السید نجم الدین
بهاء الشرف لم یذکر له ذکرا فی کتب الرجال و انما ذکانت نسبته الصحیفة التی رآها جدها علیه السلام نادرة
فی الاستفاضة التی کادت تبلغ حد التواتر لم یقدح فی صحتها الجهل باحوال بعض رجال اسانیدها و ذکرهم لهؤلاء المشایخ انما هو لاجل
التیمن بذکر اتصال فی الاسناد بالمعصوم علیه السلام انتهی بلفظه والعجب کل العجب که ملاحظه زبان مولف مجرد وقوع اشتباهات از مثل محیای مصمودی که با اجماع عرف احوال بوده و در فن
حدیث و قصه بغایت قصور رسیده و بحمت مطلق از اوان حیرت بهم رسانده و همت خود را بر یافت حال
رواة انجیل و زبور اهل بیت که آثار اللیل و اطراف النهار میخوانند بگذرانند ای عاشر مسلمین نسبت صحیفه بجناب
امام سجاد یا مستفیض و مشهور است از نسبت موطا بامام مالک که قریب هزار کس از محدثین ازو روایت کرده اند اگر فقط
در روایت موطا مذکور است بسیاری از محدثین و غیر من کتب هذا الفن مستفیض و مشهور هم نیست که در اول حیات حال راوی
قادح نباشد و ثانی چند اشتباه مصمودی چند ان قدح کند که صحت هیچ نسخه باقی نماند قریب است که دریای
عرش عظیم در جوش و صور اسرافیل در خروش آید و خیمه آسمان بر زمین افتد و ستون عرش و کرسی بجنبد انتهی
مجملا حال حضرت مولانا نجم الدین بهاء الشرف و المله غنی عن الامامة اما راوی دیگر که عکبری است
پس ترک ذکرش اولیتر چه صدر الدین مذکور با وجود تبحرش در رفن رجال مجهول بودنش نیز اقرار کرده و گفته
که هیچ ذکرش در کتب ندیدم و آخر الامر شده بکتاب ابن سمعانی که در انساب است التجا برده و بعد تصفح شدید
لفظ صدوق در حق پدرش و لفظ متشیع بانضمام صدوق در حق عمش آورده چنانچه از عبارتش واضح و لائح است
وهی هذه والعکبری المعدل المذکور لم اجد له ذکرا فیما وقفت علیه من کتب
الرجال له اصحابنا و ذکره ابن السمعانی فی کتابه الانساب فقال هو ابو منصور

محمد بن

محمد بن محمد بن احمد بن الحسین بن عبد العزیز العکبری کتب عن جماعة من المحدثین
بعکبری وغیرها حدث عنه جماعة من الشیوخ ببغداد واصبهان مات سنة اثنین
وسبعین واربع مائة وابو ابو نصر محمد حدث عن احمد بن یوسف بن خلاد وابی علی
بن الصواف وابیه احمد بن الحسین العکبری عنه ابنه ابو منصور محمد وابو عبد الله محمد
بن علی بن محمد الصوری وابو طاهر عبد العزیز بن احمد الکنانی ومات بعکبری فی
شهر ربیع الاول سنة عشرین واربع مائة وکان صدوقا وعمه ابو الحسن عبد الواحد
بن احمد بن الحسین بن عبد العزیز العکبری المعدل روی عنه ابن اخیه ابو منصور
کان صدوقا مستشیعا ومات فی رجب سنة تسع عشرة واربع مائة بعکبری انتهی
کلام السمعانی که منصفی کرده حق پیش از کحل الجواهر عدل وانصاف مکحول وطبیعت سلیمش بر صدق
ورستی مجبول باشد گوید که این همه کوه کندن کاهی برآوردن است تحریر حالش از کتب اهل سنت انگاه اقبل
صدوق بودن پدر وعمش بعد نص قوی بر تشیعش که علمای رجال شیعه از حال او وجزو فی احوال عمران
وجوان از ریسمان وباد بمشت پیمودن وآهن سرد را بدست نرم نمودن است چه بسا باشد که در حق او صدق
انه عمل غیر صالحا صدور یابد وبدرجه ولایت بلکه نبوت بلکه مرتبه اولوالعزمی میرسد پیش
بودن پدر کی برای او کفایت تواند کرد فکیف از تشیع وصدق ورستی عم وثابت شخص نبوت
که گفته اند شعر اما نبود وصف اضافی هنرذات * این فتوی همت بود ارباب همم را مع هذا
از کجا ثابت شد که تشیع عرفی مراد باشد چه اطلاق این لفظ بر مذهب تفضیل حضرت امیر بر جناب شیخین در کتب
فن پیش از پیش وقوع یافته وقرینه بر نفی لفظ صدوق هست چه اکابر علمای اهل سنت وجماعت تکفیرین
ومفسقین اهلبیت اخبار واصحاب کبار را صدوق نمی گویند بلکه راه تکفیر وتفسیق شان می پویند اگر باور
نیاید بنقد رجال امام رجوع کن ودر باب که این مطالب در کتاب مذکور موجود است جائیکه بترجمه ابان بن
تغلب مشغول شده ملخص مقال وجواب وسوال هست تقریر سوال آنکه ابان بن تغلب شیعی بوده

بس تعدیل و توثیق او با وصف مبتدع بودنش چه معنی داشته باشد و تقریر جواب آنکه بدعت
صغری مانند تفضیل مرتضوی بر شیخین بی تنقیص و مذمت صدیق و فاروق در اسیاری از تابعین و تبع تابعین
با وصف ورع و دینداری بوده اگر از روایت شان بامزه دست کشیدند بسیاری از آثار نبویه صلی الله علی صاحبها و سلم
تلف شوند لهذا در اخذ روایت از ایشان صرفه نکرده اند و منشای کار ابان بن تغلب تفضیل حضرت امیر
است و دگر هیچ بخلاف اهل بدعت کبری که نفاق و تقیه شعار و دثار ایشان است این قسم را اهل تنقید
توثیق نمی کنند و قابل احتجاج نمی پندارند بلکه ضال و مضل و منکر میدانند انتهی و اگر بر فرض تسلیم
احدی از اهل حق کسی را از بین شیعه صدوق گفته غالبا که از عقیده اش بجهت نفاق و تقیه مفرط خبر نداشته
و از نجا تشیع بعضی از امامیه و خصوص مؤلف صراحة و اشارة در اوراق مرقوم الصدر و غیره که تعصب صاحبش تخفی
باید دید که این شهر آشوب مازندرانی را منصری می کند یا میگوید و از کلام بزرگان خویش که او را صدوق گفته اند
خبری نمی جوید مضمحل میشود و الحمد لله علی ذلک **علاوه** علمای شیعه هرگاه برای شخصی که از نسب کنند
بزرگان او را الصدوق و امثالی بیابند آیا این معنی را دلیلی از جهالتش در طریق امامیه برمی آرد و او را در عداد
داخل میسازد خود گفته اند چنانچه از مطالعه کتب رجال و تصفح وافی معلوم می شود که در تعدیل و توثیق
و جرح رواة بحدی اختلاف در علمای شیعه واقع است که کمتر اتفاق افتاده که دو کس بر ثقت و عدل
شخصی یا جرح و ضعف وی جمع شده باشند قس علی هذا اعرف و سر و جهل پس ذکر نسب علکبری و
اطلاق لفظ صدوق و تشیع درباره پدر و عم او گره اضمحلال و اشکال را نمی کشاید **دیگر** آنکه اهل حق موافق
و عادل لا طائفه شیعه بلکه دانی تو هم نسبت تشیع برای میکنند چنانچه از کتب امامیه و ادعای مؤلف در
مسائل دیگر پیدا و هویدا است پس تشیع عرفی بعد تسلیم و تنزل هم لازم نمی آید و صحت صحیفه و انجیل و زبور
شیعه هر حال از هم می پاشد **اما راوی دیگر** پس ابو الفضل محمد بن عبد الله بن المطلب شیبانی
است که هر چند مستقبل معروف برای محمول است لیکن حقیقة بدتر از ماضی مجهول زیرا که با اظهار نجاشی نسبت
معتزلی و ناقص بودنش خلط و تخلیط پیشه او بوده و معظم اصحاب فن او را تضعیف نموده اند و حال ضعف این و مضا

ثلاثی از فهرست امام اعظم طوسی نیز معلوم می توان کرد و این عضاری که صحیح را از سقیم جدا میکند
داود الصائغ داده و صریح فرموده که او بالتحقیق کذاب و وضاع بوده امام اعظم ثانی یعنی شیخ حلی را نیز غرق صدق
و حسبت در جوش آمده در خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال در ابو وضع و اقرا ثانیا ذکر کرده و این داود
اگر یکبار او را در ثقات درج نماید اعتبار را نشاید زیرا که دو بار او را در مجروحین منسلک میباید
انچه شنیدند من تلقاء النفس نگفته ام بلکه این همه نسبت بحیز یکه صدر الدین حسینی در شرح مسطور افاده نموده
مجمل است فانظر الی عبارته و اشارته هو ابو الفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن
البهلول بن هشام بن المطلب بن هشام بن بجر بن مسرر بن مرة الصغر بن همام بن مرة بن وهل بن
شیبان قال النجاشی کان سافر فی طلب الحدیث عمره و کان فی اول عمره ثبتا ثم خلط
و رایت جل اصحابنا یغمزونه و یضعفونه له کتب کثیرة منها کتاب شرف التربة کتاب
مزار امیر المؤمنین علیه السلام کتاب مزار الحسین علیه السلام کتاب فضائل العباس
کتاب الدعاء کتاب من روی حدیث غدیر خم کتاب رسالة فی التقیة
و الاذاعة کتاب من روی عن زید بن علی بن الحسین علیهما السلام کتاب فضائل
زید کتاب الشافی فی علوم الزیدیة کتاب اخبار ابی حنیفة کتاب القلم رایت هذا الشیخ
و سمعت منه کثیرا ثم توقفت عن الروایة عنه الا بواسطة بینی و بینه
انتهی و قال الشیخ فی الفهرست محمد بن عبد الله بن المطلب الشیبانی یکنی ابا الفضل
کثیر الروایة حسن الحفظ غیر انه ضعیف جمالة من اصحابنا له کتاب الوفادة
الطیبة و الکتاب الفرائض و له کتاب المزار و غیر ذلک اخبرنا بجمیع روایاته عنا جماعة
من اصحابنا انتهی و قال ابن الغضائری رایت له و ضناع کثیر المناکیر رایت کتبه و
فیها الاسانید مرفوعة و المتون مرذولة لا یساند و اوی ترک ما یتفرد به رایته
و ذکره العلامة فی الخلاصة مرتین مرة کما ذکره النجاشی و مرة کما ذکره

ابن المشهدی و ذکره ابن داود فی رجاله ثلث مرات مرة فی الموثقین و مرتین فی
الحسن و حیث انتهی بلفظه چون حال مصروف چنین باشد اکنون چه ضرور که بذکر حال دیگر مجهولین
مشغول حضرات مصدر افتراها مهموز السجایا اجوف الباطن اکبر کبائر و مخالفتهای ائمه هدی لطیف
دقتروان و از شیعه صدق و راستی و صداقت و ثقاهت بعید و صرف بوده اند کرایم و معایب آنها را بر ملا
دل برما یم و مخفی نماند که هر یکی ازین مشایخ سکان وادی صحیفه سجادی است من اولها الی آخرها بخلاف یحیای
مقصود که اشتباه در وهم او در بعضی از مقامات معینه است کما سیجیء انشاء الله تعالی و درین هر دو امر نیز
فرق است بین بون است نهایت روشن هرگاه حال انجیل و زبور اهل بیت طاهرین بزعم حضرات شیعین
چنین باشد که پاره آن ایراد افتاده و ای بر حال دیگر کتب بدین درجه نرسیده اند ع قیاس کن ز گلستان
من بهار مرا و از جا مانده صادق آشکار است که امامیه را در صحت انتساب صحیفه دلیلی نماند شاید
که باقتدا اکابر خویش فرمایند که بلاغت کلام و رعایت مقتضای مقام و غرابت اسلوب و فصاحت
عبارات مرغوب دلیل متین بر است که متکلم آن حضرت سید الساجدین است چنانکه مجلسی در شرح اربعین
فرموده که هر چند سند خطبه طالوتیه بر عرف قوم ضعیف است لیکن اسلوب و نظم بدیع ابا می کند که از غیر
امام صادر شود معلوم نیست که ملا مجلسی در خطب عربیه و کتب منشیات بلغا که بر دقایق کلمات
و معارف خالق موجودات هم شامل باشد چه اعتقاد دارد عجب تر انکه اعجاز قرآن مجید بر زعم امامیه و با جماع
بالغیب باشد نه بجهت بلاغتیکه بغایت قصوی رسیده نمایان بر شروح نهج البلاغة و هذا الاعتقاد فی القرآن
المحفوظ المنزل فضلا عن المحرف المبدل فتدبر و تامل **خدشه ششم** انکه حیرتیکه جناب را در اشهریت
نسخه یحیای تمیمی و صحت باذ الموطا دست داده بموجب شداد یحیای او موجب شداد پریشانی است زیرا که ترک
روایتش بجهت کثرت وهم که جامعین صحاح را بقول صاحب بستان المحدثین در تفرقه یحیی بن یحیای مصمودی
و یحیی بن یحیای تمیمی اتفاق افتاده منافی نسخه مذکور نیست چه علما فریقین در کتب معتمده خصوصا مفسرین
کتاب البدا از اکابر طرفین در ذیل آیاتیکه بر لفظ اکثر متضمن است نص صریح بر نفی معنی فرموده اند که کثرت بر دو

قسم

قسم است یکی ذاتی دوم اضافی معنی اول در ینمقام آنکه یحیای مذکور در ترتیب موطا اختیار
کثیر رواه و این عام است از انکه در ده مقام واقع شد یا کمتر ازان یا زاید بران فی نفسه عام مستلزم
خاص نمیست و معنی ثانی آنکه خطا و وهم از اصابتش زیاده تر است حسب ما سبق که عامی ناقض در کثرت و هم
یحیی و صحت مجموع موطا است واجب و لازم است که ابطال معنی اول اثبات معنی دوم بالاصل قاطعه در حیز
ترقیم آرد نه بینی که کثرت وهم فی حد ذاتها با صدور اداء عن الغیر بتیقین منافاتی ندارد کما سنفصله انشاء
الله تعالی بخلاف منصب پیچیدان که توجیهی بیشه نیست و قد تقرر ان الموجب مانع و المانع یکفی الاحتمال
و انه اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال لکن فقیر باغفر بصیر ازین تقریر بجواب لله و قوته اداء قاصره
معنی اول را تبرعا بمعرض ثبوت آمده هست بر بیانش گمارم اول آنکه امامت و عدالت جامع
بودن یحیای مذکور در روایت موطا ثابت است یعنی بودن او این هر دو منصب را بمعنی
بدا الاسطاع الفقی خود از کلام ارشاد الفقهاء علامه دهلوی در کتاب بستان المحدثین مثل ظهور گلهای چمن بهار و انور آفتاب در بیاض النهار ثابت است بعضی در صورت غلبه وهم و لسیان و مغلوبیت و ضبط
و اتقانش عقلا و نقلا از محالات بسیار است و عبارت هذه یحیی بن یحیی از فرقه بربر است و حاکم
مسلمان شد و در قرطبه از زیاد بن عبد الرحمن موطا را گرفت و اتفاق نمود و بعد ازان شوق علم او را
عنان گیر شد و اولیست سیاه بود که بمشرق رحلت نمود و از امام موطا را استماع نمود و ملاقات او با امام
در سنه یکصد و هفتاد و نه بود که سال وفات امام هست و در وقت وفات امام حاضر بود و در تجهیز جنازه
او خدمت کرده و از عبد الله بن وهب که اجل شاگردان امام هست نیز موطای او را و جامع او را روایت
کرده و جمعی کثیر را از اصحاب امام دریافته و از ایشان اخذ علم نموده هست و او را در رحلت برای
طلب علم از وطن خود اتفاق افتاده در یک رحلت از امام و از عبد الله بن وهب و از لیث بن سعد
مصری و سفیان بن عیینه و نافع بن نعیم قاری اخذ علم نموده و در رحلت دوم مختصر هست عتاد او از خدمت ابن القاسم
که صاحب مدونه بود و یکی از شاگردان امام مالک هست اکتفا نموده و در رحلت اولی روایت و نقل را استیفا

کرده بود و در رحلت دوم تفقه و درایت را بکمال رسانید و جامعا بین الروایة والدرایة معاودت
کرد و در اندلس مشار الیه گشت و رجوع استفتای آن دیار باو منحصر شد و قبل ازو رجوع افتاد بعیسی بن
دینار بود که او نیز از کبار تلامذه امام مالک است و بسبب همین و کثرت مذهب امام مالک در اندلس منتشر شد و قرار
گرفت گویند که یحیی را عیسی بن دینار مرتبت عقل بود چنانچه این لبابه گفته است شعر فقیه الاندلس
عیسی بن دینار * وعالمها ابن حبیب وصاحبها یحیی * حضرت امام مالک را عاقل نطاق داده
گویند روزی بحضور امام مشغول اخذ فیض بود و جماعت دیگر نیز حاضر بودند ناگاه شور افتاد که فیلی میگذرد
و در دیار حجاز فیل خیلی غرابت دارد خصوصا در آن زمان و لهذا بعض عربان کنان حجاز را بدیدن فیل تفاخر کرده
و مبارکباد خواسته ابو الشقمق گفته است شعر یا قوم انی رأیت الفیل لعیدکم * فبارک
الله لی فی رؤیة الفیل * ورأیته وله شی یحرکه * هکذا وهکذا یضع شبابه فی السرة ایل
اگر جماعت حضار بتماشای فیل دویدند و صحبت امام را گذاشتند نگر یحیی بن یحیی که بدون ابرنجاح و اضطراب
بر وضع خویش نشسته مشغول اخذ فیض ماند امام او را از میان یاران بعاقل مخاطب میفرمود یحیی بن یحیی را با وجود علم
حدیث و فقه ریاست ظاهر و تقرب نزد ملوک و اغنیا نیز دست داد با وصف امانت و تدین و تورع نزد این گروه
خیلی معظم و مکرم بود هیچ گاه ولایت قضا و افتاء امثال ذلک که چندان با عنوان علم منافات ندارد
قبول نکرد لیکن مرتبه او نزد ملوک و امرای آن دیار زیاده تر از مرتبه ارباب این مناصب بود الی ان قال و فات
یحیی رمضان رجب در سنه دویست و سی و چهار واقع شده و عمر او شصت و ده سال بود و قبر او در قرطبه است
مردم در وقت قحط باو استسقا میکنند و تبرک میخواهند رحمة الله علیه انتهی کلامه المقدس و دوم آنکه
تحقیق و تنقیح قاضی القضاة شمس الدین بن خلکان سکنه الله بحبوحة الجنان در کتاب وفیات الاعیان
باره تدقیق و تعدیل و ستایش مصمم زیاده تر از این کلام و دلالت سابق الاقدام است حیث افاده و ا
اجاد ابو محمد یحیی بن یحیی بن کثیر بن وسلاس و قیل وسلاس بن شملال بن مقنا اللیثی اصله
من البربر من قبیلة یقال لها مصمودة مولاهم لیث فنسب الیهم وجده کثیر یکنی ابا عیسی

وهو رحل الى الاندلس وسكن قرطبة سمع بها من زياد بن عبد الرحمن ابن زياد المعروف
بشبطون القرطبي راوي موطأ مالك بن انس رضي الله عنه وسمع من يحيى بن يحيى المصمودي
الاندلسي ثم رحل الى المشرق وهو ابن ثمان وعشرين سنة فسمع من مالك ابن انس
الموطأ غير ابواب في كتاب الاعتكاف شك في سماعها فاثبت روايته فيها عن
زياد بن انس وسمع بمكة من سفيان بن عيينة وبمصر من الليث بن سعد وعبد الله
بن وهب وعبد الرحمن بن قاسم وتفقه بالمدنيين والمصريين من اكابر اصحاب مالك
بعد استيفاء عدة سنين وملازمته له وكان مالك يسميه عاقل الاندلس وكان سبب
ذلك فيما روى انه كان في مجلس مالك مع جماعة من اصحابه فقال قائل قد حضر
الفيل فخرج الناس الى مالك لينظروا اليه ولم يخرج يحيى فقال له مالك مالك لا تخرج فقال له
لانه لا يكون بالاندلس فقال انما جئت من بلدي لانظر اليك واتعلم من هديك و
علمك ولم اجئ لانظر الى الفيل واعجب مالك وسماه عاقل اهل الاندلس وان
يحيى عاد الى الاندلس وانتهت اليه الرياسة بها وبه اشتهر مذهب مالك في تلك
البلاد وانتفع به جماعة لا يحصون عددا وروى عنه خلق كثير واحسن
روايات الموطأ واشهرها رواية يحيى بن يحيى المذكور وكان مع امامته ودينه
معظما عند الامراء مكينا عفيفا عن الولايات منها جلت سنته على القضاء
وكان اعلى قدرا من القضاة عند ولاة الامر هنالك لزهده في القضاء وامتناعه
منه باز بقاصله جند سطر از تاريخ ابو الوليد القرطبي مي آرد وانصرف يحيى بن يحيى الى الاندلس
فكان امام وقته وبلاده وكان جليلا عاقلا الى ان قال وكان احمد بن خالد
يقول لم يعط احد من اهل العلم بالاندلس منذ دخلها الاسلام من الحظ و
القدر وجلالة الذكر ما اعطيه يحيى بن يحيى الخ بلفظه واز مجموع اين عبارت

افادات دیگر بزرگان که بجهت خوف طول کلام متروک شد واضح گشت که کثرت وهم که علامه دهلوی بوی
نسبت داده باز کثرت وهمی نبوده و هو المطلوب اکنون کلام در تعداد اوهام میرود تلانچه واقعی
است بمنصه ظهور جلوه گر شود پس بدانکه جمل این اشتباهات در انساب رواة است که بادنی توجه منحل میگردد مثلا
در روایت امام مالک از عمرو بن یحیی در کیفیت وضو پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وهم یحیای مصمودی نیست
که عبد الله را جد عمرو گمان کرده و حال آنکه عماره بن ابی حسن المازنی جد اوست باز اشتباه یحیی در جواز مسح بر منوره
دوکس را که از اولین اند یکی شمردن است سیبش باظهار بعضی از متبحرین آنکه امام مالک گاهی در سند حدیث تدلیس
میفرمود که روایت میکنم از شهاب و او از عباد بن زیاد و او از مغیره و زمانی در روایت همین حدیث سوق سند
برین نهج بود که روایت میکنم از پسر شهاب و او از ابن مغیره بن شعبه و او از پدر خود پس مصمودی عباد بن
زیاد را از ولد مغیره بخیال آورده و در بن نخ دیگر ان شاء الله تعالی بخوبترین وجوه خواهی دانست که حضرت
مؤلف در مقام نقل عبارت کتاب اعلام که چند سطر پیش نیست پدر را عین پسر گمان برده من بعد وهم او
در باب سهو الهبة آنست که بنت ابی عبیده بن فروه را بنت عبید بن فاعه خیال کرده در باب المستحاضة تصدق
و تصوم و تصلی الخ حلوه اضافت لفظ زینب است و از ان دریافته شود که او در نکاح عبد الرحمن بن
عوف بوده و حال آن که خواهر شش و جد عبد الرحمن مذکور است و در باب دیگر بجای محمود بن الربیع محمود بن
لبید در سند آورده و قس علی هذا و غلطی که از وی در باب قضاء الاعتکاف روایت نماید احتمال این
هم دارد که شاید از زیاد بن عبد الرحمن باشد زیرا که یحیای مصمودی چند باب بوطار ابو اسطه او روایت میکند
که باب قضاء المعتکف از جمله آنست و وهم او در باب المحرم یغسل راسه و یغتسل زیادت لفظ نافع است همبرین
نمط اگر مجلد معاملات کتاب مذکور را تصفح نمایم شاید چند مغلطه دیگر دستیاب شود لیکن اعتقاد احقر البریه
این است که در جمله معاملات این مقدار هم بهم نرسد و احادیث و آثار که از حضرت سید ابرار صلی الله علیه
آله وسلم و صحابه کبار و تابعین اخیار در موطا ثبت مسموع یافته میشود قریب دو صد و بیست خواهد بود و از اینجا معلوم شد که
اوهام و اشتباهات او چنان است که قطره را بدریای عمان و ذره را بریگ بیابان نسبت دهند و این چند

چندو هم بعد تنزل و تسلیم است والا در مقابله شیعه موافق تقریر صاحب نزهتی توان گفت که چون
یحیای معمودی در زمان خویش به بلاد اندلس رئیس علمای و فقها و محدثین بود در رجوع فتاوی و بدات و شد چنانچه از
وفیات الاعیان و سبتان ثابت گردیده و قد عرفته آنفا قلت فرضیتش مانع از کثرت رجوع و تکرار انظار کثرت و نسبت
اقلام ناسخین و خیرگی ابصار کاتبین این مغلطه ها واقع شد حضرات امامیه در باب شیخ المغفلین یعنی امام اعظم طوسی
همین تاویلات می نمایند و در توجیهات کثرت اوهام و مغلطه های وی می نویسند و اللفظ للفاضل
المجلسی فی رجال روضة المتقین حیث قال کلما یقع منه من السهو و الغفلة و کان
باعتبار کثرة تصانیفه و مشاغله العظیمة فانه کان یرجع الیه فضلاء الزمان و
سمعنا من المشایخ و حصل لنا الظن من التتبع ان فضلاء تلامذته الذین کانوا من
المجتهدین یزیدون علی ثلثمایة فاضل من الخاصة و من العامة مما لا یحصون فان الخلفاء
اعطوه کرسی الکلام و کان ذلک بمرکان و حمدا فی ذلک العصر و ان اکثر التصانیف
کان فی ازمنة الخلفاء العباسیة لانهم کانوا یبالغون فی تعظیم العلماء و الفضلاء
من العامة و الخاصة و لم یکن الی زمان شیخ الطائفة بقیة کثیرة بل کانت لمباحثة
فی الاصول و الفروع حتی فی الامامة فی المجالس و مباحثات الشریف المرتضی عن الجبار و الباقلانی
و غیرهما مع المفید و المرتضی و شیخ الطائفة مشهورة مذکورة فی تواریخ
الخلفاء فلهذه المشاغل العظیمة یقع منه السهو عنه **الحاصل** مقتضای
ترکیب شیء می که عروض سهو و نسیان است بسبب مرجعیت طالبین و کثرت مشاغل دیگر توثیق شخص ما نظیر
علمای امامیه قدحی نمی کند بلکه امامت شخص با وجود عظمیت نیز بر حال خود باقی می ماند پس مرتبه یحیای معمودی
چرا از درجه اعتبار ساقط گردد ولیکن جامعین صحاح بمقتضای کمال احتیاط بعد از علم و اوهام کذا بیت
عدم ضرورت در اخذ حدیث از نسخه معمودیه از رو ایش دست کشیدند بخلاف حضرات متشیعین که
ابو جعفر طوسی شیخ المغفلین را امام اعظم لقب بخشیدند و قدحی در عظمیت او روا ندانستند

بلکه علم امامتش بکمال اعظمیت نزد خواص و عوام بر افراشتند و کثرت اغلاط او را کاهی بر لات
کاتبین و کاهی بکثرت مستفیدین معلل کردند و زمانی برای مثل سایر بزرگان آوردند که ان الجواد قد
یکبو و ان الصارم قد ینبو چنانچه بر ناظرین تصانیف باقر داماد و طائفه و امثالش مخفی نیست غلط میگویم
و راه ذهول و نسیان می پویم چه هرگاه هریکی از اکابر شیعه را مانند مثل شیطان الطاق که بر السنه
مقدسه ائمه هدی علیهم السلام مشرک و ملعون بود بکافی روایات الکلینی و باعتراف معتمدین طائفه بابن لقب
ملقب شده چنانچه عنقریب منقول میشود کمر همت محکم ببندد و اکنون مجال کیست که بر لشکر موهوم
حضرات خندد و کاشف از اول امر بالزام اهل سنت و دعوی افحام ایشان باصول و فروع و جرح رواة و
اظهار معایب مجتهدین ثقات که حقیقة بری بود نمی پردازند و بتوهم زجاجه خود را مهبط کلوخ و سنگ
ساختند و از تکلفات بارده و تاویلات ابعد غیر وارده راحت یافتند حالا احکام نسیان و ضبط
راوی قرار داده و در تعیین مواقع عدد سابق پا پیش گذاشته از ان در یافت باید کرد که وهم بحیی مخل مرتبه السنخ او تواند
بود چه جای حط درجه موطا مطلقا کما یلوح من کلام المولف لیس بما انکه در نخبة الفکر و شرح آن که از
ملا علی قاری است چنین افاده نموده اند که اگر خطای راوی بهم اصابتش غالب یا مساوی باشد البته در صحت
روایت قادح است و مغلوبیت خطا و غلبه اصابت قدح نمی کند فان الانسان لیس بمعصوم
من الخطاء فلا یقال لمن وقع له الخطاء مرة او مرتین مثلا انه سیئ الحفظ
الی ان قال و یدل علی انه اذا کان غلطه اقل من اصابته او قلیلا بالنسبة
الیها فهو مقبول و از کلام شیخ محقق دهلوی در شرح صراط مستقیم نیز همین تحقیق معلوم می شود حیث
افاد و اجاد اگر خطا و نسیان غالب یا مساوی بود با صواب و با نقصان این هر دو صورت داخل بود در سوء
حفظ و اگر نادر و کمتر بود اعتبار ندارد و معتبر غلبه صواب و اتقان است و سوء حفظ اگر لازم حال در جمیع
اوقات عمر کرد و حدیث وی معتبر نبود طرفه انکه حضرات امامیه نیز همین مسلک گزیده اند و غلبه
ذکر را در اعتبار روایت شرط میدانند و مغلوبیت جمهور راوی را قادح نمی شمارند فی

فی زبدۃ الاصول وشرحہا للمازندرانی واما الضبط فیراد بہ غلبۃ الذکر علی السہو
لیتمکن الاحتراز عن اسقاط بعض الحدیث مما یتم بہ فائدتہ ویختلف الحکم بعدمہ
وازدیاد ما اضطرب بہ معناہ وابدال لفظ اخر مما لا مدخل لہ فی البدلیۃ والروایۃ
بمعنی من غیر من یروی عنہ فیحصل للسامع رجحان طرف الاصابۃ فیحصل الظن ویجب
العمل بخلاف ما اذا لم یتحقق الضبط فانہ ح امّا ان یکون النسیان اکثر من الذکر او ہما
متساویان وعلی التقدیرین لا یرجح بطرف عدمہا اذ ہما متساویان الاقدام فلا یحصل
ظن الاصابۃ فلا یجب العمل وقال العلامۃ یعرف الضبط بکثرۃ استعلام
الاشیاء منہ مرۃ بعد اخری ویطلب منہ اعادۃ ما حفظہ بعد وقت ولو قد علی
ضبط فصار الاحادیث دون مطولہا قبل ما عرف ضبطہ فیہ دون غیرہ
وقال الملخص فی مشرق الشمسین فان قلت کیف یتم الحکم بصحۃ الحدیث بمجرد توثیق
علماء الرجال علی سندہ من غیر تصریح علی ضبطہم قلت انہم یریدون انہ عدل ضابط
لان لفظ الثقۃ من الوثوق ولا وثوق لمن یتساوی سہوہ وذکرہ او یغلب سہوہ علی
ذکرہ وہذا ہو السر فی عدولہم عن قولہم عدل الی قولہم ثقۃ انت خبیر بان ہذا
الکلام ظاہر فی الحکم بکون الحدیث صحیحا او موثقا لکنک تعلم بقاء الاشکال فی الحکم بکونہ
حسنا لعدم تعرض علماء الرجال لضبط الممدوحین وقد ظن اغناء العدالۃ عن شرطہ
ای الضبط ولذلک لم یذکرہ جماعۃ من المتاخرین لمنعہا ای العدالۃ عن نقل ما لم یضبطہ
لان العدل اذا عرف من نفسہ کثرۃ السہو لم یجترء علی الروایۃ تحرزا عن ادخال
ما لیس من الدین فیما یرد ذلک الظن لعدم منعہا عن نقلہ ساہیا عن انہ کثیر
السہو فضلا عن انہ غیر مضبوط او غیر ضابط لان ہذا النقل لا ینافی العدالۃ و
المنافی لہا انما ہو العلم بالسہو او لعدم الضبط المفضی الی الکذب غالبا انتہی بلفظہما

و ملا ابوالقاسم قمی آنچه در قوانین خود که در اصول فقه مبسوط واقع شده و نسخه سقیمه آن
بدست همدان افتاده گفته است خلاصه کلامش بعبارت شیخ بهائی و ملا صالح مازندرانی بزیادت بعضی از
فواید که برای توثیق یحیای معصومی بکار آید میرسد یعنی ضرورت است بالاجماع که راوی حدیث ضابط و متقن باشد
و الا بسبب زیادت و نقصان در نفس حدیث وقوع اشتباه در سند آن قول او را اعتبار نخواهد بود لیکن مراد از این
ضبط و اتقان غلبه ذکر و سلوب سهو و نسیان است نه عصمت زیرا که اجماع عالمین خبر بر خلاف آن تحقق پذیرفته
و آیات بین من حیث التعلیل دریافته میشود که قبول خبر عادل بشخص ضابط تخصیص یافته و الا فاسق و
عادل غیر ضابط در خبر دادن خلاف نفس الامر هر دو برابر اند که یکی عامد و دیگری ساهی باشد و حصول
مرتبه ظن نیز متوقف ضبط است زیرا که بغیر ضبط حصول ظن از محالات بعیدات خواهد بود و مقصود
از لفظ ثقه که در کتب رجال می نویسند عدل ضابط است و از اینجاست که لفظ ثقه را بر لفظ عدل گزیده اند
که هم عدالت شخص ازان برمی آید و هم ضبط و اتقان و مقصود از ضبط آنست که از طرف خود کثرت اهتمام
بحفظ و سماع حدیث نماید و بکتابت و مراجعت و حفظ آن پردازد اگرچه کثیر السهو و نسیان باشد چه بسیار است
که شخص در مطالب عالیه و مقاصد سامیه مضمحل احادیث خوض کند و مقصود آن را فورا در یابد بگذار از عروض کثرت
سهو مجبور می شود پس آن گاه در کتابت و حفظ اهتمام نماید و اضابط خواهند گفت و ازین تحقیق اشکالی عظیم
رفع می تواند شد و آن این است که علمای رجال حبیب خثعمی را توثیق کرده اند و حال آنکه بروایت
صاحب من لا یحضره الفقیه دریافت شد که او بحضرت صادق ع گفت که من مردی کثیر السهوام حتی که
نماز بر من دشوار است و ممکن است جواب دیگر که کثرت سهو در نماز منافی ضبط روایت نیست یا آنکه مراد ش از
سهو معنی شک باشد الی آخر ما قال و ازینجا واضح شد که وهم و اشتباه یحیای معصومی که بعشر عشیر
وهم و نسیان مثل حبیب نتواند رسید کما یدل علیه قول القمی و ظاهر حدیث الفقیه بعد از مزید اهتمام معصومی
در تحصیل حدیث چنانچه قصه خطاب و بعاقل و حکایاتش که از وفیات الاعیان و لسان منقول است
بران دارد هرگز در اعتبار نسخه او قادح نیست ع که هیچ نفس نیست خالی از خطا بود ۶ خدا هشتم

انکار

انکه اگر مراد از قول مخاطب و علی هذا احادیث مندرجه این هر دو کتاب لعلم الیقین از زبان وحی ترجمان
نبوی ست این ست که جمیع احادیث مندرجه صحیح بخاری و موطای امام مالک یقینا از زبان رسول مقبول ست
صلی الله علیه و آله وسلم و قطعی الصدور ست فهو ممنوع و سند منع کلام ابو زکریای نووی ست شرح صحیح
مسلم بمقامیکه قطعیت صدور جمیع احادیث مروبه صحیحین را که قول شیخ ابن صلاح ست رد فرموده گفته
هذا الذی ذکره الشیخ وهذه المواضع خلاف ما قاله المحققون والاکثرون فانهم
قالوا الاحادیث الصحیحین التی لیست متواترة انما یفید الظن وانها احاد وانما
یفید القطع ما تقرر کذلک فرق بین البخاری ومسلم وغیرهما فی ذلک کما ان وقال
ولا یلزم من اجماع الامة علی العمل بما فیهما احکامهم علی انه مقطوع علی انه کلام
النبی صلی الله علیه وآله وسلم انتهی بقدر الحاجة ومتوهم نشود که کثرت طرق
کلام امام نووی فی حد ذاتها ست تفاید علی مذهب الجمهور زیرا که ملاید الحق و مگر بر آن از ذهنها ایشان
رفع کرده اند و اللفظ له فی ترجمة البخاری حیث قال و باید دانست که حکم بصحت و ضعف بظن غالب امر است
نه انکه قطعی ست که خلاف آن گنجایش ندارد بجهت احتمال خطا و نسیان در ثقه و ضبط و حفظ و اتقان
شیخ تقی الدین ابو عمر بن صلاح و بعضی دیگر قطع کرده اند در صحت انچه یافته شده در صحیحین بسبب انکه
جمهور انتهی بحروفه و اگر مراد از احادیث مذکور فقط متواترات بود کتاب ست البته مسلم ست لکن شمول
این حکم برای حدیث الحوض و حدیث مدح شهدای احد جمیعا بی اثبات تواتر آن بکلام محققین اهل سنت
جای خودش نیست گو باقر امامی شیعه در رساله اثبات بداء دعوی تواتر حدیث الحوض نموده باشد کما لا یخفی علی
من طالعها و نظر فی زلات مصنفها و عثرات مولفها و لو سلمنا فمراد المولف لا یتم بذلک **باجمله** مولف رساله
باقتدای فاضل جالسی حیث قال فی الحسام و طعن بر سنیان نه تنها ازین جهت ست که ایشان روایات
کفر و زندقه را در کتب احادیث خود ذکر کرده اند و بس بلکه ازین جهت ست که ایشان تصحیح همین احادیث
کرده اند و میگویند که آن را قطعا جناب سید المرسلین فرموده انتهی یا بجهت حسن ظن و بارده

بعضی از اصدقای ایمانی خویش که وہمی پیش نبود بر ایراد این مقدمات انظار و ابحاث علمای اہل
سنت را مصداق ضعافا مضاعفة گردانیده و نشاء الله المستعان در مقامات مستقبله خواہی دانست که
فرقه اخباریه که سواد اعظم امامیه قبل ازین بودند بلکه باظهار برادر بزرگ مخاطب در مذمة الاجتهاد مع حرّ
جماعة اہل الاعتماد تشیع ایمه هدی منحصر در ایشان و اصولیه از مقلدین شیطان اند و با ائمه اہل البیت کاری ندارند
بر قطعیت صدور اخبار اصول اربعه بلکه اربع مائه با وصف شمول آن بر انواع خرابها کما سیعرف
انشاء الله تعالی اجماع دارند **قال الفاضل المتبحر الحکیم** ایده الله تعالی **الصراط المستقیم**
و هرگاه اینمقدار جا گزین مدرکه سامعین گشت لختی گوش سخن این هیچمیز نهند که در صحیح بخاری از ابن عباس رض
ذیل خطبه نبوی صلی الله علیه وسلم مروی است الا وانه یجاء برجال من امتی فیؤخذ بهم ذات
الشمال فاقول یا رب اصیحابی فیقال لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول کما قال
العبد الصالح وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب
علیهم فیقال ان هؤلاء لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم الحدیث
و چون این مقال عظیم از فحوای این حدیث بر اہل سنت لازم شود و لعنی ایمان جهنمی بودن بعضی صحابه خلجان تعین بعض علی
بقدر این جلیه شعله افروز کانون سینه گردد مهما امکن در اطفای این نائره افواه خود را معذور نمیدارند و
بکج مج بیانی جوابها میدهند و ما یدور علیه رحی الجواب ان هذا الحدیث ورد فی حق
المرتدین الذین قاتلهم المکتسی بنفسه لنفسه خلیفة رسول الله صلی الله علیه
چنانچه مصنف فتح الباری در شرح میگوید قوله اصیحابی کذا للاکثر بالتصغیر
ولکشمیهنی بغیر تصغیر قال الخطابی قل قلة عدد من وقع له ذلک
وانما وقع لبعض جفاة العرب لم یقع من احد من اصحابه المشهورین وشارح کرمانی
در حدیثیکه قبل ازین حدیث بانی تفرقه عبارتش این گوید وقال محمد بن یوسف الفربری
ذکر عن ابی عبد الله عن قبیصة هم المرتدون الذین ارتدوا علی عهد ابی بکر فقاتلهم

ابو بکر ودر تفسیر این حدیث میگوید قوله اصحابی تصغیر الاصحاب وهو تقلیل عددهم
ولم یرد به خواص اصحابه الذین لزموه وعرفوا صحبته فقد صانهم الله واعصمهم
عن التبدیل اذ لیس المراد من الارتداد الرجوع من الدین انما هو التاخر عن بعض
الحقوق والتقصیر عنه ولم یرتد واحد من اصحابه علیه الصلوة والسلام الحمد لله
رب العالمین وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم ممن لا
بصیرة لهم فی الدین وذلک لا یوجب قدحا فی الصحابة المشهورین رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین انتهت عبارة الشارحین للبخاری مع عدم الوثوق علی
تلک النسخ التی کانت فی ایدینا انتهی بلفظه **اقول واستعین بالرؤف الرحیم**
دعوی درود اکمال واعضال نظر بمذهب اهل حق مانند اعتراض سابق حسن ظن بصور خیالیه خویش
است که وهمی بیش نیست بملاحظه اصول معتمده حضرات ایامیه کما ستعرفها می توان گفت که جون اعضالی عظیم از
فحوای این حدیث بر اینها وارد می کرد بحیثیتیکه بنیاد مذهب ایشان منهدم وارکان ودعائم مسلک ایشان
متزلزل ومنصرم میگردد حتی الامکان میخواهند که تبریم تاسیس آن بردارند والهم ذلک من بعد لتمام
آنست که در عبارت فاضل کرمانی تحقیق بعضی از مهمات امور ضروریست اول آنکه تصغیر را بر تقلیل عدد حمل
کردن بکدام جهت است وجوابش آنکه لفظ رجال در روایات این حدیث آمده وفعال در جموع باستعمال قلت است
پس تصغیر را بر تقلیل عدد حمل کردند تا بلفظ رجال که در مفتتح حدیث واقع است مرتبط شود وایضا لفظ رهط
که بخاری در روایت ابو هریره رضی الله عنه آورده بتحقیق صاحب قاموس وامثالش دلالت بر قلت
عدد می کند زیرا که او در بیان معنی این لفظ چنین فرموده هو الرجل وقبیلته من
ثلثة او سبعة الی العشرة او ما دون العشرة وما فیهم امرأة وهر چند بعضی از شارحین
صحیح بخاری علاقشان بر کمتر از اربعین هم تجویز نموده اند لیکن خالی از ضعف نیست چنانچه الفاظش بران
شهادت میدهد بعد مما لا یخفی علی المحدثین وموید تضعیف است انچه محدث جزری در نهایه بتحقیق آن

نموده حیث قال والرهط من الرجال ما دون العشرة وقیل الی الاربعین ولا یکون
فیهم امراة علاوه تنوین رجال و آن را بصورت نکره وارد فرمودن نیز مشعر بر تقلیل و تحقیر است و بحسب
که اگر جمیع طرق این حدیث را تتبع کنی بقول بعضی از محدثین الفاظ دیگر نیز مورد این حمل بهم رسد دوم
انکه باعث عدول این بزرگان از معنی حقیقی ارتداد که برگردیدن از اصل دین و اسلام است بسوی تبدیل
اخلاق حسنه بسیئه و تغیر رسوخ تزلزل یعنی اختیار رذیله که عین کفر نباشد چیست و جواب انکه باعث
عدول چند دلیل است در اینمقام بر دو دلیل اکتفا می ورزم و گرد تطویل نمی گردم یکی آنکه در کتاب مجید
بر دو گروه عالم و خطاب پیغمبر با فخر بنی آدم بر جای خود آیات قاطعه و بینات ساطعه تقریر یافته
که حاشا ظلمات غم و اندوه را بشامت اعمال فاسده و عقاید زائفه بر وجوه کفار نکوسار خواهند
ریخت بلکه آن گروه شقاوت پژوه را در روز قیامت بر عکس اهل ایمان در حالت سواد وجه خواهند برانگیخت
تا هر یکی از اهل محشر از مومنین و کافرین با همدگر ممتاز گردد و پرده ناموس کفار رو برو تمامی خلق اولین و
آخرین دریده شود قال الله تبارک وتعالی یوم تبیض وجوه وتسود وجوه فاما الذین
اسودت وجوههم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون
واما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله هم فیها خالدون مولانا نظام الدین نیشاپوری
رحمه الله در تفسیر فرموده وفی امثال هذه الآیات للمفسرین قولان احدهما وهو میل فی مسلم
ان البیاض مجاز عن الفرح والسواد عن الغم وهذا مجاز مستعمل قال تعالی واذا بشر
احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا ولما سلم الحسن بن علی رضی الله عنهما علی
الامیر المعویة قال له رجل یا مسود وجوه المومنین الی ان قال وثانیهما ان
السواد والبیاض محمولان علی ظاهرهما وهو النور والظلمة اذ الاصل فی
الحقیقة الاطلاق فمن کان من اهل نور الحق وهم ببیاض اللون واسفاره
وابیضت صحیفته سعی النور بین یدیه وبیمینه ومن کان من اهل ظلمة

الباطل وهم بسواد اللون وكمده واسودت صحيفته احاطت به الظلمة من كل
جانب قالوا والحكمة في ذلك ان يعرف اهل الموقف كل صنف فيعظمونهم
او يصغرون بحسب ذلك ويحصل لهم بسببه مزيد بهجة وسرور وويل وثبور
وايضا اذا عرف المكلف في الدنيا انه يحصل في الاخرة احدى الحالتين ازدادت
رغبته في الطاعات وتركه المحرمات انتهى محصرا واين الدين طبرسي مجمع البيان
زياده تر ازين بتائيد ونصرت كسانيكه ظلمت ونور را بر حقيقت محمول كرده اند بردانست
عبارتش اين است قال بعضهم المراد بابيضاض الوجوه اشراقها واسفارها السرور
بنيل البغية والظفر بالمنية والاسوداد بما يصير اليه من الثواب كقوله تعالى
وجوه يومئذ مسفرة ضاحكة مستبشرة والمراد باسوداد ظهور اثر الحزن عليها
لما يصير اليه من العقاب كقوله تعالى وجوه يومئذ باسرة ووجوه يومئذ عليها
غبرة وفي هذا القول عدول عن حقيقة اللفظ من غير ضرورة والاول اصح بالجملة
بهر صورت ثابت شد كه اين هر دو گروه مومنين وكفار نزد هر كس ممتاز وجدا خواهند بود والتباس يكي بديگر
در قيامت باقي نخواهد ماند واما احاديث كه در اثبات اين مدعا بكار آيد وهر كسي را يقين كلي واطمينان قلب
افزايد در كتب فريقين بسيار است وشهرت رسيده ايراد ش خالي از اطناب نمي نمايد چنانچه مرتبعين
كتب ترغيب وترهيب وبحار مجلسي هويدا وآشكار است وانهم از نيرين كتاب سنت تا فته كه شفاعت در حق
كفار خصوصا وقتيكه شرك وكفر انها بر همه كس از اهل محشر نمايان باشد خطي از جواز نيافته كقوله تعالى
ما كان للنبي والذين امنوا ان يستغفروا للمشركين ولو كانوا اولي قربى من بعد ما
تبين لهم انهم اصحاب الجحيم لاجرم حمل روت واحداث بر تبديل وتاخير از حقوق بحكم دقيق نظر
ضرور افتاد ودوم آنكه در روايت ابو سعيد خود موجود است كه جناب خاتم النبيين صلى الله عليه وآله وسلم چون
خواهند ديد كه ملائكه آنهار الشفاعت من نميگذارند وبرسبب تعذيب همه را بسوي دوزخ مي كشند خواهند فرمود كه شفعا

سحقا لمن غير بعدي لهذا بر تغيير و تبديل محمول شد و هر چند رجوع از اصل دين يكي از افراد
تغيير و تبديل باشد لكن چون در نفس حديث موجود است فلا اراه يخلص منهم الا مثل همل
النعم كما سيجي انشاء الله تعالى يعني شفاعت ازان دارو گير نجات نخواهند يافت مگر قليلي ارتداد در بعضي
از شقوق و تاخير از بعض حقوق فرود آورند فان الحديث يفسر بعضه بعضا و بديهي است كه اگر بر رجوع از
اصل دين اختيار نمايند كفار و مشركين محمول مي نمودند خلاصي بعضي از انها و لو كان اقل قليل از محالات بعيدات
مي بود زيرا كه نجات كفار يكونسار از عذاب دائمي در تكلمين و نزد يقين مخالف نصوص قرآني و احاديث
رسول رباني است فكيف كه بي تعذيب رهائي شوند و در جهنم نروند و هو ظاهر پس معلوم شد كه آن جماعت بر دو
حقيقي متصف نبوده اند گو بارتكاب كبائر مستحق جهنم باشند اما حمل حديث بر فساق و كفار جميعا پس اگر چه
از اشكال رهائي و نجات نمي شود و ليكن بعضي از الفاظ مساعدت نمي كند چنانچه مفصل خواهي دانست
انشاء الله تعالى و حضرت مؤلف نيز از حمل بر دو معني اختيار كفر بعد الاسلام نكير شديد خواهد كرد
اكنون باستماع خلاصه معني عبارت فاضل كرماني كه بجوامع الكلم تعبير و تقرير فرموده متوجه باد شد كه
تصغير لفظ اصحاب بجهت براي قلت عدد آنها است و خواص و حواريين سلطان سرير ختم رسالت
كه ملازمين آنجناب و عارفين حقوق آن تعالي قباب بودند و هزاران مدائح و مناقب آنها بعد نزول وحي و كشف
حقايق بر زبان صدق ترجمان سيد كونين خلائق گذشته مراد نيستند زيرا كه ازين بزرگان
بغايت الغايه تاخير از حقوق و تبديل اخلاق حسنه هم بظهور نه پيوسته بلكه ايشان اقدام نمايند
دين و اسلام نمودند و اساس كفر و نفاق را بانهدام رسانيده داد عدالت و انصاف دادند و در صدد قلع
اركان جور و اعتساف بودند و در كمال زهد و تقوي خوف و خشيت خدا افتادند پس مصدر اين تبديل
و تغيير و تاخير از حقوق نيستند مگر غير ملازمين اعراب كه بصيرتي در دين و خطي كامل در اسلام حاصل
نكرده بودند و بمجرد استماع خبر وفات سيد كائنات از دادن زكوة و اخذ صدقات دست كشيدند
بلكه بتسلط باطني و عدم رسوخ ديني بمكر و حيله يعني از اعذار كه بدتر از گناه بود پيش آوردند و

از فرضیتش بعد حیات منکر شدند و حق تلفی عباد و تاخیر از حقوق ذمة الیشان لازم افتاد بالجمله
از تبدل و تحول شان که اسلام را بوجه بصیرت قبول نکرده بودند و بعد از وفات سرور عالم علم تعنت
و عناد بر افراشتند قدحی در صحابه کبار سید ابرار لازم نمی آید و الحمد لله رب العالمین انیست مقصود
فاضل متبحر چنانچه لفظ خواص اصحاب جفاة اعراب بر ین هر دو شاهد عدل است کو فرقی در اصل
عبارت او و این بیچارگان بتفصیل و اجمال درمیان باشد گمان میرکه صاحب نهایه مجد الدین ابو السادات
و صاحب مجمع البحار اعنی محمد طاهر متوطن گجرات بر خلاف او براه دیگر رفته باشند و صحاح معروفین
مشهورین او جوار بین خاتم المحدثین رحمه الله در دائره ردت و فسق و ارتکاب کبائر و معاصی و تاخیر
حقوق دینی و دنیوی داخل نموده باشند فانه خلاف الاجماع چنانچه در کتب اصول و کلام مثل تصنیفات
امام رازی و بزدوی و تحریر و تیسیر و التلویح علی التوضیح و توضیح و منار و مسلم و شروح و حواشی آن
و کتب احادیث مفصل مشروح است که اهل حق بر تعدیل این بزرگان اتفاق دارند و اقاویل باطله
مبتدعین را مثل خوارج و نواصب و شیعه بحوی نمی شمارند حتی که علمای امامیه نیز این مطالب را در کتب
خویش نقل کرده اند کما لا یخفی علی الطالبین فضلا عن المتبحرین پس بالیقین حضرت مولف در فهم مودا
عبارات این هر دو بزرگ با اینهمه حوضها راه خطا نموده و هر گز باصل مدعای شان التفاتی نکرده
چنانچه عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالی **قال** اقول **الفاضل المتبحر** یحکم هداه الله تعالی
صراطه المستقیم جواب یکه محتوی باشد بر قدحه و سند چنین تحریر توان کرد که مصداق فحوای این آیت
اهل ارتداد اند که بعد از ارتحال جناب رسالت مآب مرتد گشتند و سند این معنی اولا مقوله جناب شافع
محشر است یعنی اقول کما قال العبد الصالح **وکنت علیهم شهیدا** الآیة چه امت حضرت
عیسی بعد توفی جناب شان باغفاد الوهیت جناب کلمة الله مشرک بالله شدند و همچنان بعض قبایل عرب هم
مثل بنو حنیفه که رئیس شان مالک بن نویره بود بعد ارتحال جناب ختمی پناه مشرک بالله گردیدند و لهذا جناب
شفیع المذنبین بمقوله جناب عیسوی علیه السلام اعاده فرمودند ثانیا در خاتمه حدیث لفظ مرتدین صریح

موجود و این نص است در شیکه این حدیث بحق اهل ردت وارد گردیده و بنده همچنان باوصف بے
استعدادی به محض برکت تشمیر ذیل و اشاعت حق بدلایل باهره یقینیه برتبه بدیهی اولی واضح گردانم
که این حدیث در شان بعض کبرای صحابه علی رغم اهل السنة که بناره ضغائن دیرینه وحب جاه وطمع زخارف کمینه
موجب حیف و تنقیص علیه عزم احراق بیت صنعة النبی الامی مع من فیه حتی علی اولی کما فی
الاستیعاب وازالة الخفاء بالتصمیم فرموده وارد است بچاره اعراب بلکه مالک بن نویره واضرا ب
او وجه حساب این مراتب فیما انهار اکی حاصل بود وانظر الی ما اتیک به یعین الانصاف
برئا عن الجدل والاعتساف غیر ناظر الی قلة بضاعة القائل بل ناقدا وتاقة الدلائل
فاقول امّا ارتداد مالک بن نویرة وتابعیه ففریة بلا مریة چه آن مومن باک اعتقاد فقط
منکر خلافت منصوصه حضرت صدیق اکبر بود وتفویض نه کوته به حکام نصب کرده شان جایز نمیدانست و برین گناه
رسید باوانچه رسید چنانچه علمای رضوان الله علیهم کالشمس فی رابعة النهار عدم ردتش را روشن
ساخته اند من شاء فلیرجع الی کتبهم الکلامیة وانهم یکتفون بشهادت حضرت فاروق اعظم او مومن وزبان حال
ومقال جناب شان مخالف بمفاد مالک والمالک مترنم بود چنانچه روایات متواتره متضمن اینمعنی در کتب
سیر موجود از انجمله صاحب صواعق محرقه نقل میکند ان عمر انکر علی ابی بکر بکونه لم یقتل خالد بن
الولید بقتله مالک بن نویرة وهو مسلم ولانه تزوج امراته من لیلته ودخل بها
وملا حسین کاشفی در مقدمه تحفة النواظر در بیان خلاف هفتم میگوید وای عمر بن الخطاب بر آن قرار
یافت که اساری وهوا آن طائفه را که زکوة نمیدادند باز دهد وگروهی که اوقات خلافت
صدیق محبوس بودند رها فرماید وصاحب مقصد اقصی روایت کرده چون تفاصیل این قصه بمدینه
رسید عمر گفت ظلم کرد دشمن خدا که مرتدی را از مسلمانان بکشت وزن او را گرفت انتهی بلفظه
اقول واستعین بالرؤف الرحیم از اضافت لفظ قریه وسند مفهوم میشود که
حضرت مخاطب جواب فاضل کرمانی وصاحب فتح الباری وتحقیق دگر بزرگان را از شراح صحیح
بخاری

ادعای بلا قرینه قرار میدهد و از سوق دلیل عاری می پندارد و در ذیل تحقیق عبارت فاضل کرمانی
انچه گذشته بست مثل تباشیر صبح ازان آشکار است که جواب این بزرگان ماهرین فن خیلی برجای
خویش مدلل و مبرهن است بحدیکه متشیعین زین یارای آن ندارند که بامراعات اصول معتمده اهل حق
بدترییف آن توانند پرداخت و بدلائل و براهین ضعف و سخافتش را هویدا تواند ساخت علاوه
قادح جواب بالضرورت که بروایات معتبره اهل حق صدور شرک بالله را ازمالک ثابت کرده اند مجبور و ملزم است
آیت کریمه وَكُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنتَ أَنتَ الرَّقِيبَ
عَلَيْهِمْ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ باوصف اراده معنی تشبیه کما یدل علیه قوله صلی الله
علیه وآله وسلم اقول کما قال العبد الصالح سند صدور شرک بالله ازمالک بن نویره نتواند شد
همچنین بنص بودن لفظ ارتداد در معنی مذکور بلکه برین امر دلیلی قائم نمیتوان کرد اما برقرار داد علمای
اهل حق پس ازانکه عبارت بخاریه خبر دی که مولف رساله نقل فرموده و همبرین منوال عبارات دیگرش و قول
ابن التین که در فتح الباری منقول است و قس علی هذا ما قال بعض آخرین الاکابر و سیجی تفصیله انشاء الله تعالی
دلالت تمام برآن دارد و اما بر اصول امامیه پس ازانکه اگر لفظ روت در معنی مقرر مخالف ایضا باشد
لازم آید روت حقیقی صحابه در امثال این روایات از جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم که در کتب معتبره
امامیه مندرج است سوف تعرفها انشاء الله تعالی و هم در دیگر احادیث مزعومی از ائمه مثل ابن بابویه
الصحابة کلهم الا ثلثة وکذا وکذا وحال انکه اهل الشیع در باب صحابه کبار ازان تحاشی
میکنند چنانچه عبارت مرزا محمد کشمیری برین مدعا اول دلیل و کلام مجتهد الحی فرزند رشید صاحب
صوارم در کتاب ضربت حیدریه درین باب مروی و علیل است قال صاحب النزهة انچه در بعضی روایات
واقع شده که بعد از ارتحال حضرت سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم صحابه مرتد شدند مگر معدودی چند
مراد ازان ارتداد دینی و ارتداد خلقی است یعنی بعد از حضرت رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
بعضی از صحابه ازدین برگشتند و انکار بعضی از ضروریات اسلام نمودند مانند اهل ردت و انظار

آنها و بعضی از اخلاق و ملکات حمیده و خصال و صفات پسندیده و افعال حسنه و اعمال صالحه
و خلوص محبت اهل بیت علیهم السلام که بفحوای قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ اجر
رسالت است و دیگر کردار ستوده و اطوار محموده که در عهد کرامت مهد آنحضرت بران مجبول و مفطور بود
برگشته انواع فتنه و فساد و نفاق و عناد و ظلم و عداوت و بغی و طغیان ارتکاب نموده بعضی و اکثر امور
دین و نصرت و اعانت ذریت حضرت سید المرسلین صلعم مباهله نمودند و نیکوئی احسان که در حق کافه رعیت
ممدوح است در باره اهل بیت نبوت ترک فرموده غصب حق زهرا علیها التحیة والثناء و ربودن خاطر آن بضعه
حضرت خیر الوری صلی الله علیه و آله و سلم و کافر نعمتی خدا و رسول خدا از انها وقوع یافته چنانچه کتب سیر و
تواریخ آن ناطق است و در اکثر مواضع این کتاب از روی کتب معتبره بمعرض بیان آمده الخ بلفظه و تلخیص عبارت
مجتهد الی در کتاب مذکور که عرض و طول بسیار دارد باین الفاظ ادا می تواند شد که خلفا و اعوان و انصار شان
از خلافت و امامت حضرت علیه السلام که نص جلی منصوص گشته بود انحراف ورزیدند و از حقوق اهل بیت چشم
پوشی گزیدند و انواع بیوفائی و عناد بروی کار آوردند و بر اه خلافت و شقاق رفتند و در ولایت
را بلا اقامت ادله بر معنی صحیح اقتدا حمل نمیتوان کرد و کلام قاضی نور الله شوستری که لفظ ارتداد
در حق ایشان آورده محمول بر محامل و تاویلات است باجمله اینهمه عبارات و معانی نص صریح است درین
نزد علمای فریقین بلفظ ارتداد که در احادیث حوض و شمالش واقع شده در ردت دینی و رجوع از اصل دین
و اسلام نص نیست چه معنی نص درین مباحث آنست که امری بعینه متعین باشد که احتمال غیر را بر نتابد و در ابطال
ایمعنی شکی و ریبی باقی نماند و کسانیکه ردت را بر کفر و نفاق حمل کرده اند هرگز نظیر را یاد نمی آید که دعوی
نص نموده باشند پس مدح جواب بقدح آن مبدل شد و الحمد لله علی ذلک و مقوله فاضل کرمانی و قول
ابن حجر عسقلانی بر منوال خودش بدون زیاده و نقصان یاد کرده است ثم الحمد لله علی ذلک **قوله** و بنده میگوید ان
الی آخره **اقول** قلت این تقریر در استحاله صدق بحدیث بر خلفاء راشدین و اعوان و انصار
ارشاد ایشان رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مجملاً در بیان اوراق و مفصلاً در مسلک آخر بر اصول ما میه

خواهی دانست انشاء الله تعالی آنکه مراد عامی ضعیف این دیرینه و کینه‌های قدیمه در سینه‌های
خلفای ثلثه پس اگر علتش قتل اقارب و عشایر ایشان از گروه کفار بدست حضرت امیر بود چنانچه از بیان صاحب
الصافی اعنی ابو جعفر بن قبه که سید مرتضی امام الائمه متشیعین در کتاب شافی یکی از خوشه چینان خرمن فیض او
هویدا می شود و افاده امام اعظم جلی طالقه در مصنفاتش نیز اقتضاء آن دارد و دگر علماء ایمه ایشان گو اعظم
باشند تا بیداد می کنند کما لا یخفی علی من طالع احقاق الحق و الحدائق پس نباید که باعث طیب قلوب خلفا
و موجب مزید محبت با علی مرتضی باشد چه مساعی مشکوره این بزرگان در استیصال اهل کفر و ضلال با هم
در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و هم بعد وفات آن سرور آن قدر لمعان ظهور داده که بر احدی مخفی از
مصداق و من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا نیست مخفی
حضرات ایمه چنانکه بیست آورده اند خواهش می نمایند که نزد علماء و حکماء بدلائل و براهین تقریر یافته است
که دوست یابند دشمن قسم می باشد دوست خود دوست و دشمن خود دشمن بالتصریح
مینمایند که صدیق و جناب احدیت بقتل پدر خویش عزم بالجزم کرد تا آنکه اگر جناب قدس نبوی نهی
فرمود و قتال و حالت منتظره باقی نبود و بحمد الله که هر دو امام اعظم امامیه بران اعتراف دارند و اللفظ
لامامهم الاعظم الحلی فی تذکرة الفقهاء فی الفصل السادس الذی انعقد فی
احکام البغاة قال الشیخ بکرة للعاد القصد الی ابیه الباغی او ذی رحم و هو
قول اکثر العلماء لقوله تعالی و ان جاهداک الایة و لان ابا بکر اراد قتل ابیه
یوم احد فنهاه النبی صلی الله علیه و آله وسلم عن ذلک و قال دعه لیلی قتله غیرک
انتهی باللفظه و نیز در کتب اهل سنت مثل ازالة الخفاء و غیره مروی است که ابو بکر صدیق بر روی پدر خود
ابو قحافه بجهت بد گفتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشتی زد که بر زمین افتاد چون حکایت نزد آن
سرور رسید حضرت استفسار نمود صدیق عرض کرد که نجدا اگر شمشیر بدست خویش میدیدم البته
بروی می زدم پس آیت کریمه لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد

الله ورسوله ولو كانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشيرتهم الآية
نازل شد و توجه همت فاروق اعظم که خال خویش را در راه خدا کشته باطراف استیصال ائمه کفر با وجود
حصول قرابت آنها و قتیکه جناب رسالت مآب در باره اسارای بدر شوری نمود آنقدر شهرت یافته
که در تفاسیر شیعه مثل مجمع البیان و منهج الصادقین و خلاصة تفسیر جبر جانی و نعمت خان عالی الی غیر ذلک
بتفصیل تمام مروی است که فاروق عرض کرد که عقیل را بعلی و نوفل را بمن و فلانی را بفلان حواله باید فرمود
تا سرهای شان که ائمه کفر اند ازده شها برداریم و دمار از روزگار اهل کفر برآریم و آیهم درین باره
مندرج است که آنجناب صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر عذاب آمدے غیر عمر و سعد بن معاذ که بر قتل
کفار راضی بودند نجات نیافتی و قتل کردن فاروق اعظم منافقی را که از حکم پیغمبر صلی الله علیه وسلم
عدول نموده حکمی دیگر از وی طلب کرد نیز در تفاسیر فریقین باید دید حتی که نعمت خان عالی بآن غلو و تعصبی که
دارد در تفسیر خودش ملا بکیه ذکر می نماید و همچنین علمای دیگر مثل ابو المحاسن حسین بن حسن جرجانی در تفسیر خویش
از ابو اسحق ثعلبی که بر جبان تشیع او مجلسی در جلد اول بحار حکم فرموده نقل کرده و اگر اینهمه مجاهدات سیفی
و سنانی و مطارحات لسانی فقط برای طمع خلافت و امارت که از کاهنان شنیده بودند
صدور یافت چنانچه از تصانیف ملا باقر مجلسی مثل جلاء و عین الحیات و غیرهما بوضوح می انجامد
محمول بر سمعه و ریا بیش نیست چنین مزخرفات حضرات امامیه را بر جبان خام عمر زداور احمق فریب باشد
خوارج و نواصب و اعداء جوهم را مژده فتح و ظفر روست مع ذلک برین تقدیر می بایست که عداوت
این بزرگان با جناب سید المرسلین صلی الله علیه وسلم نمی بود نه با امیر المومنین و دیگر اهل بیت طاهرین زیرا که
سعی ایشان اینهمه مجاهدات و مقاتلات و قتل و اسر اشرار و تذلیل و تفضیح کفار ذات مقدس نبوی صلی الله
علیه و آله الصلوات و التسلیمات چنانچه امام فخر المتکلمین رازی در نهایة العقول و رئیس المتبحرین یعنی صاحب
قرة العینین تفضیل الشیخین ارشاد نموده اند و قس علی هذا اگر علت اینهمه ضغائن انصب مرتضوی برای
خلافت بلا فصل و ما یشابه بودی بلکه بایستی که این کینه و عداوت نسبت بذات احدیت بهم میرسید

نه بجناب خاتم النبوت زیرا که حضرت احدیت برطبق روایت صاحب صراط مستقیم از بعض معتمدین ومحدثین در
بحار بروایت صدوق وصفار یکصد وبست بار بپیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را بر آسمان طلب فرمود ودر هر بار امر
ولایت وخلافت امیر المومنین را باو بگرامه طاهرین زیاده بر فرائض مقرر نمود وتاکیدات زاید الوصف ارشاد کرد آنحضرت صلی
الله علیه وسلم بر اصول موضوعه امامیه چه تعللها وتکاسلها در بنباب بلکه در باب نصب مرتضی ملی مخصوص وقت مراجعت
از حجة الوداع بر روی کار نیاورده وچه حرکات باطله وصلاحه وسوسه اراده حضرت جامع وحی را در الفاظ آیت کریمه
یا أیها الرسول بلغ ما أنزل إلیک من ربک الآیة خاصة روی نداده مگر بیچ مقبول نشد ودر بار
دوم بلکه سوم کما فی مصایب القاضی ومن یقوم مقامه بلکه زیاده ازان چنانچه در بحار مجلسی است عتاب شدید
در رسید که وإن لم تفعل فما بلغت رسالته چنانچه بر تفصیل این قصه روایت جامع الاخبار از حضرت
زراره که اورا اصدق الصادقین لقب داده اند چنانچه کتاب حسن بن علی بن داود دلالت بران کند
وچرا نباشد که بارها از زبان ائمه مثل صادق علیه السلام لفظ لعنة الله در حق وی بذمائم وقبائح
دیگر که ترک ذکرش اولی ترمی نماید کما فی منهج المقال مروی شده دلیل واضح است قال سمعت
الصادق علیه السلام قال لما خرج رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم إلی مکة
فی حجة الوداع فلما انصرف منها فی حین آخر وقد تسیعه من مکة إثنا عشر ألف
رجل من الیمن وخمسة آلاف رجل من المدینة جاءه جبرئیل فی الطریق فقال
له یا رسول الله إن الله یقرئک السلام ویقرأ هذه الآیة یا أیها الرسول بلغ ما أنزل
إلیک من ربک فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا جبرئیل إن الناس
حدیث عهد بالإسلام وأخشی أن یضطربوا ولا یطیعوا فعرج جبرئیل علیه
السلام إلی مکانه ونزل علیه فی الیوم الثانی وکان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
نازلا بغدیر وقال له یا محمد یا أیها الرسول بلغ ما أنزل إلیک من ربک
وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک فقال یا جبرئیل أخشی من أصحابی

من ان یخالفونی فعرج جبرئیل ونزل علیه فی الیوم الثالث فکان رسول الله صلی
الله علیه وسلم بموضع یقال له غدیر وقال له یا رسول الله بلغ ما انزل الیک من ربک
وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس فلما سمع رسول الله صلی الله
علیه وسلم هذه المقالة قال للناس ایبخوا ناقتی فوالله ما ابرح من هذا المکان
حتی ابلغ رسالة ربی الخ بلفظه عداوه برین اگر اندک استقرار نمایند خواهند دانست که رسول خدا
صلی الله علیه وسلم بارها از امتثال این امر استعفا کرده چنانچه از روایتیکه از کتاب جمعة ابن علم یعنی شیخ مفید
منقول است دانسته شود وهی ان الله تعالی انزل جبرئیل علیه السلام علی النبی صلی
الله علیه وآله وسلم بعد الفراغ من حجة الوداع والتوجه الی المدینة فی الطریق فقال یا محمد
ان الله یقرئک السلام ویقول انک انصب علیا للامامة وبشر امتک علی خلافه
فقال النبی صلی الله علیه وسلم یا اخی جبرئیل ان الله یعلم بغض اصحابی لعلی وانی اخاف
منهم ان یجتمعوا علی ضراری فاستعفی لی فصعد جبرئیل وعرض جوابه علی الله
فانزل الله مرة اخری وقال للنبی صلی الله علیه وسلم مثل ما قال اولا فاستعفی النبی
صلی الله علیه وسلم کما فی المرة الاولی ثم صعد جبرئیل فکرر جواب النبی صلی الله
علیه وسلم فامره بتبلیغ ما نزل له صعابا مشددا علیه بقوله یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک
ومن الناس الایة فجمع اصحابه وقال یا ایها الناس ان علیا امیر المؤمنین و
خلیفة رسول رب العالمین لیس لاحد ان یکون خلیفة بعدی سواه من کنت
مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه انتهی بحروفه والازم
باطل عند المخاطب فالملزوم مثله زیرا که او با سلام این بزرگان و بودن ایشان
قائل توحید باری تعالی و نبوت جناب سید انبیا سعد است چنانچه در عبارات این رساله جا بجا

خواهد

خواهد فرمود بار خدایا مگر عداوت تو و عداوت حبیب تو الزاما بزعم مؤلف در قلوب موحدین معتقدین
بنوت سید المرسلین جمع تواند شد تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال
هدا با این همه هیچ معلوم نمی شود که خلفای راشدین مقبولین لسانی امامیه را مثل سلمان و ابوذر و عمار و خدیجه
که داد جان نثاری بر حضرت پیغمبر و اهلبیت اطهر میدادند و در مشاهد مشرفه رو بی اطاعت بر زمین نیاز می نهادند
چرا محبوب نشدند آیا از دست این جماعت قلیلی از قبائل قریش و احدی از منتسبان خلفا و اعوان و انصار
شان مقتول نگشته و هر کافری که از اقارب ایشان کشته شد بر دست حضرت امیر کشته شد اینک
تواریخ طرفین حاضر است نشان باید داد و از خدا شرم باید کرد و شیمه انصاف را باید گذاشت و حیران کسه
خود اگر بی از رضا دیدنی ما شم که فطرت سلیم داشتند و علم هدایت و ارشاد می افراشتند و در زمان خلافت
مرتضوی سرگران کردند بلکه از رفاقتش پهلو تهی نمودند معلوم نیست که حضرت امیر در کدام وقت اقتدار
و مار بزرگان شان بعمل آورده بود و آنها بعد از انصاف بیان بلکه تشیع مر عومی چگونه این را وقت را
علت عداوت قرار دادند و علی هذا القیاس زمره انصار که با وصف خلوص ایمان و اعتقاد انهمغنی که علامت
ایمان و نفاق جز محبت و شقاق مرتضوی چیزی دیگر نیست چنانچه اکابر امامیه مثل شیخ مفید و غیره مکرر دعوی میکنند از
عداوت مذکور پاک و امن بودند و زیاده ازین چه مراعات و مصالحات باشد که خلفای راشدین
اکثری را از جماعت مقبولین لسانی امامیه بحکومت قضای بصره و کوفه و دمشق و شام سرفراز کردند
چنانچه شافی سید مرتضی و تصانیف او و مجلسی خاتمة المحدثین ایشان مثل مجلد فتن از بحار الانوار آنگواه است
و ایضا از دست خالد بن ولید بسیار از کفار لاتعد و لاتحصی بقتل در آمدند و نجم سعادتش رو
بترقی نهاد چنانچه بر اهل دانی مخفی نیست بخفی علی المتحرین پس معلوم شد که این همه تهمتهای طائفه است
باذیال طاهره آن طیبین طاهرین نسبت کرده اند والعجب کل العجب که حضرات امامیه اهل
صفائن در سینه صحابه کبار و حواریین سید ابرار را قرار دهند و اشرار بنو امیه را بر طاق نهند و بر ین
قدر هم قلوب ایشان ثابت نمی کرد که اگر مهاجرین را با جناب مرتضوی اینهمه کینه و ناری بودی

من ان یخالفونی فعرج جبرئیل ونزل علیه فی الیوم الثالث فکان رسول الله صلی
الله علیه وسلم بموضع یقال له غدیر وقال له یا رسول الله بلغ ما انزل الیک من ربک
وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس فلما سمع رسول الله صلی الله
علیه وسلم هذه المقالة قال للناس اریتموا نافتی فوالله ما ابرح من هذا المکان
حتی ابلغ رسالة ربی الخ لفظه علاوه بریں اگر اندک استقرا نماید خواهند دانست که رسول خدا
صلی الله علیه وسلم بارها از امتثال این امر استعفا کرده چنانچه از روایتیکه از کتاب روضة العلم یعنی شیخ مفید
منقول است پیدا میشود وهو ان الله تعالی لما نزل جبرئیل علیه السلام علی النبی صلی
الله علیه وآله وسلم بعد الفراغ من حجة الوداع والتوجه الی المدینة فی الطریق فقال یا محمد
ان الله یقرئک السلام ویقول انک انصب علیا للامامة وبه امتک علی خلافه
فقال النبی صلی الله علیه وسلم یا اخی جبرئیل ان الله یعلم بغض اصحابی لعلی وانی اخاف
منهم ان یجتمعوا علی ضراری فاستعفی الی فصعد جبرئیل وعرج الی الله تعالی
فانزل الله مرة اخری وقال النبی صلی الله علیه وسلم مثل ما قال اولا فاستعفی النبی
صلی الله علیه وسلم کما فی المرة الاولی ثم صعد جبرئیل فکرر جواب النبی صلی الله
علیه وسلم فامره ربه عز وجل ان ینزل له معاتبا ومشددا علیه بقوله یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک
من الناس الایة فجمع اصحابه وقال یا ایها الناس ان علیا امیر المومنین و
خلیفة رسول رب العالمین لیس لاحد ان یکون خلیفة بعدی سواه من کنت
مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه انتهی بحروفه والالزام
باطل عند المخاطب فالملزوم مثله زیرا که او باسلام این بزرگان و بودن ایشان
قائل توحید باری تعالی و نبوت جناب سید انبیا معتقد است چنانچه در عبارات این رساله جا بجا

خواهد فرمود بار خدایا بکر عداوت تو و عداوت حبیب تو الترا با بزعم مولف در قلوب موحدین معتقدین
بنوت سید المرسلین جمع تواند شد تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال
هدا با این همه هیچ معلوم نمی شود که خلفای راشدین مقبولین لسانی امامیه را مثل سلمان و ابوذر و عمار و خذیفه
که داد جان نثاری حضرت پیغمبر و اهلبیت اطهر میدادند و در مشاهد مشرفه رویی طاعت بر زمین نیاز می نهادند
چرا محبوب نشدند آیا از دست این جماعت قلیل از قبائل قریش و احدی از منتسبان خلفا و اعوان و انصار
شان مقتول نکشته و هر کافری که از اقارب ایشان کشته شد بر دست حضرت امیر کشته شد اینک
تواریخ طرفین حاضر است نشان باید داد و از خدا شرم باید کرد و شیمه انصاف را باید گذاشت و حیران کسه
خود اگر بی از رضاء دینی ما شم که فطرت سلیم داشتند و علم هدایت و ارشاد می افراشتند و در زمان خلافت
مرتضوی سرگران کردند بلکه از رفاقتش پهلو تهی نمودند معلوم نیست که حضرت امیر در کدام وقت اقدامات
و مادر بزرگان شان بعمل آورده بود و آنها بعد از اتصاف بایمان بلکه تشیع مرعوی چگونه این اراقت را
علت عداوت قرار دادند و علی هذا القیاس زمره انصار که با وصف خلوص ایمانی و اعتقادی بمعنی که علامت
ایمان و نفاق جز محبت و شقاق مر تضوی چیزی دیگر نیست چنانچه اکابر امامیه مثل شیخ مفید دعوی میکنند از
عداوت مذکور پاک دامن بودند و زیاده ازین چه مراعات و مصافات باشد که خلفای راشدین
اکثری را از جماعت مقبولین لسانی امامیه بحکومت قضای بصره و کوفه و دمشق و شام سرفراز کردند
چنانچه شافی سید مرتضی و تصانیف با قر مجلسی خاتمة المحدثین ایشان مثل مجلد فتن از بحار الانوار گواه است
و ایضا از دست خالدبن ولید بسیار از کفار لاتعد و لاتحصی بقتل در آمدند و بخم سعادتش رو
بترقی نهاد چنانچه بر ادانی مخفی نیست کیف یخفی علی المتحرین پس معلوم شد که این همه تهمتهای خالفه است
باذیال طاهره آن طیبین طاهرین نسبت کرده اند والعجب کل العجب که حضرات امامیه اهل
ضغائن و بر سینه صحابه کبار و حواریین سید ابرار را قرار دهند و اشرار بنو امیه را بر طاق نهند و برین
قدر هم قلوب ایشان ثابت نمی گردد که اگر مهاجرین را با جناب مرتضوی انهمه کینه داری می بود

بعد از شهادت ذی النورین چرا بدامن مبارکش مے آویختند و خود مقصد خلافت نے گشتند و مثل
مروان دیگران را برای امامت برنے انگیختند و جناب امیر چگونہ برصوابدید این بزرگان خلافت و امامت خود را
موقوف مے داشت و فاروق اعظم بعد از نکاح امام حسین غاشیہ اسپ ایشان کی در بازار مدینہ بردوش خود
می نهاد و ذی النورین بعد از استرای زره حضرت امیر و ادای قیمتش زره مذکور را چرا بجناب شان باز
میداد و سعد وقاص بعد استماع خبر قتل ذوالثدیہ بحسرت عدم معیت مرتضوی چرا نه اسے مے کشید و
چاک گریبانش چگونہ تا دامن می رسید چنانچه از مطالعه نهج البلاغة و جلاء العیون و بحار الانوار
کالشمس فی نصف النهار و تفصیل قصه نکاح شهید کربلا و انچه از فاروق اعظم در بارهٔ ابتهاج و سرور
این تخدائی صدور یافته بعبارت کامل بجائی مسموع فرمایند فائده فی تزویج شهربانو من
الحسین علیه السلام عمر فرمود که شهربانو را بر سر راهے بنشانند و مهاجرین و انصار از اطراف او بگذرند
هر که او را رغبت باو باشد اختیار کند بشوهری اول عمر بگذشت پرسید که این کیست گفتند که خلیفه
وقت گفت او پیرست لایق من نباشد بزرگان می گذشتند تا امیر المومنین بگذشت گفت این مرد
کیست گفتند علی علیه السلام شوهر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت او لایق منست اما پیش فاطمه
در روز قیامت مخالفت برم دیگر حسن علیه السلام بگذشت گفت این کیست گفتند پسر علی
احوال او پرسید پس گفت حسن بزرگست و لیکن زن بسیار میخواهد حسین علیه السلام بگذشت
او را قبول کرد و گفت شوهر من این جوان تواند بود عمر فرمود تا سه روز در مدینه آئینها بستند
و نشاطها می کردند و حسین را بر اسپ نشاندند و گویند که عمر غاشیهٔ حسین بردوش گرفت و با او
در مدینه بگردید تا سه روز روز سوم زفاف کردند و شهربانو را بحسین دادند بعقد نکاح انهی موضع
الحاجة بلفظه قطع نظر از ینهمه زبان مخبر صادق مورد وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
بر مناقب این بزرگان و تمثیلات و تشبیهات ایشان باعصای ریسه خویش و ذوات
مقدسهٔ دیگر انبیاء اولوالعزم که شمهٔ از ان قبل ازین گذارش یافته تفصیل آن بعد ازین خواهد آمد چرا

می گردید ندانی که مدح منافقین و کفار که سبهای شان علوا از کینه امیر المومنین بود بمثابتیکه
فریب بران متصور نباشد در عدالت شخص قادح است چه جای سیادت مرسلین الی غیر ذلک من
الدلائل القاطعة التی تدل علی خلاف هذه التهمة العظمی والاعجاب حسن مجتبی علیه
بالله بر اصول شیعه هم ضعائن و غوائل را منسوب میتوان کرد که خلافت را بر غم امام حسین بدست دشمنان
سپرد و ازین رهگذر ابواب مصایب و آلام بروجوه اهل بیت کرام و اتباع و اشیاع ایشان کشاده بلکه اسباب
کربلا مهیا و آماده شد و بجناب سلطان کربلا رسید انچه رسیدنیست که بتفصیل آن لب تواند جنبانید
واز اینجاست که حضرت امام حسن علیه السلام در حالت احتضار بر خلاف ائمه اطهار که بزبان مولف
رساله و علمای مذهبش اطمینان و انبساط تمام داشتند کما تعرف انشاء الله تعالی بهای های میگریست و میفرمود
که در این وقت این گریه و زاری و فریاد و بیقراری سودی ندارد و کما قال الله تبارک و تعالی یومئذ یتذکر
الانسان وانی له الذکری اگر اجل مهلت میداد بتفصیل این ماجرا بر جای خودش می آمد و تا ویلا تیکه
علمای قوم از راه ناعاقبت اندیشی بکار برده اند و مشعر بر رکاکت و خرافت است نیز در مسلک ثانی
معروض خواهد شد و خصوصا اینمقام تعرض بدان نموده باستیصال مقدمه دیگر از مقدمات مولف
گرامیم و میگوئیم که باقیماند ادعای تصمیم عزم احراق بیت فاطمی که صاحب رساله بتقلید
مجتهد در رساله طعن الرماح و ناسی کنتوری در ابرام مطاعن خلفا تحریر نموده پس جواب آنکه دلالت
حدیث از اله الخفاء و استیعاب بر قصد قلبی و اراده حتمی حضرت فاروق کم مدلول عبارت مولف باشد
ممنوع است بینی که روایت کتاب اول در نظر آن امانیست عن زید بن اسلم عن ابیه انه حین بویع
لابی بکر بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم کان علی والزبیر یدخلان علی فاطمة
بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فیشاورونها ویرتجعون فی امرهم فلما بلغ ذلک عمر بن
الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمة فقال یا بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم والله ما من الخلق
احب الینا من ابیک وما من احد احب الینا بعد ابیک منک وایم الله ما ذاک بمانعی ان اجتمع هؤلاء

التفرعند ذلك ان امرتهم ان يحرق عليهم البيت قال فلما خرج عمر جاؤها
فقالت تعلمون ان عمر قد جاءني وقد حلف بالله لئن عدتم ليحرقن عليكم البيت
وايم الله لما حلف عليه فانصرفوا راشدين فروا رأيكم ولا ترجعوا الي فانصرفوا
عنها فلم يرجعوا اليها حتى يبايعوا لابي بكر انتهى ودر استيعاب همين روايت از زيد بن اسلم مرويست بجاى
امرتهم ان يحرق عليهم البيت لاضرمن عليهم البيت ناراً ولاحرقن ودر مقوله فاروق محكى است بر فرض صحت غاية
الامر ش اين عبارت ميرسد كه فاروق اعظم در باب تخلفين از بيعت افضل الصديقين تخويفا وترهيبا بر زبان راند
كه اگر باز در تخلف آنها خواهم شنيد خانه را بر آنها خواهم سوخت يا آتش قهر وغضب خواهم افروخت ولازم نيايد
كه اين تهديد وترهيب در واقع مستلزم تصميم عزم احراق خانه زهرا رضى الله عنها باشد فضلا عن العينية
اكابر علماء طائفه در كتب دين وايمان خويش تكرار تمام مى نويسند كه بسا اوقات آدمى بكلمات خشن
متكلم مى شود بلكه شمشير تيز بدست مى گيرد وقتل مخاطبين در دلش نمى نشيند بلكه در آراستگى
لشكر وآمادگى اسباب قتال بغايت قصوى ميكوشد ودر نهار مثل حسن مجتبى على ما صرح به صاحب
رياض السالكين قصد اهل زرارد سند دارد واز اينجا گفته اند كه امير ان سخن بالصلابت گويند وباشد كه
در نهان صلح جويند روز يكه جلفه ثانى را بالفجواى رد واين شيخ المشايخ در جلل الشرائع خبر وفات
حضرت زهرا رسانيده نداد وبكمال جزع وفزع همراه صديق بتقريب تعزيت نزد امير المومنين عليه السلام حاضر
وشكايت شروع كرد وگفت كه نه طلبيدن ما بر جنازه فاطمى از ان قبيل است كه در غسل آنحضرت ما را
دخلى نداد ومى بحسن تعليم كردى كه با بوبكر گفت كه ترا با منبر پيغمبر چه كار است اينهمه دليل كدورت وغبار
است حضرت امير فرمود اگر قسم شما ياد كنم تصديق خواهيد كرد گفتند بلى پس در مسجد متقدس
داخل شد وگفت كه دو امر اول ازان بود كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم در غسل وفاطمه زهرا در باره
نماز جنازه وما يتعلق به وصيت كرده بودند كه اجانب را بمدخلى ندهى حاشا كه آن كلمه بفرزند خود تعليم
كرده باشم بلكه چون الفت انس بجناب مصطفوى زايد الوصف داشت حتى كه در حين نماز بر دوش

مبارکش سوار میشد و در اثنای خطبه دامن مقدس میکشید برآمدن ابوبکر بالای منبر آن سرور
بروی شاق آمد فاروق این کلمات طیبات را معاذ الله از مهملات دانست و صلاح او بر بریدن قبر فاطمی برای ادای
نماز جنازه قرار گرفت پس صحبت منجر بتکلیف گردید و نوبت باشتداد غیظ و غضب رسید قریب بود که ذوالفقار از نیام
برآید و مقاتله عظیم در صحابه کرام واقع شود زیرا که امیر المومنین تسلم شمشیر یاد نمود که بر این تقدیر سر فاروق را
از دوش برداشتم بلکه قبل از نیل مطلب دیرا زنده نگذارم پس مهاجرین و انصار بهیت مجموعی در اصلاح افتادند
و بر اراده فاروق تن برضا ندادند انتهی ملخصا و حال انکه اصول معتبره بزعم امامیه باواز بلند ندای
اینمعنی بگوش خاص و عام رسیده که هرگز حضرت امیر بکشیدن شمشیر از نیام درین وقت مامور نبود چه جای
قتل فاروق چنانچه مطالعه کتب فتن بران شاهد عدل است معذلک هرگز اندک حظی از خرد و اندیش
دارد نیک میداند که هرگاه حضرت قالع باب خیبری وقت احراق بیت فاطمی و اسقاط محسن بضرب در یا خلائیدن
کار و یا دنبالهٔ شمشیر یا ضرب لگد علی اختلاف روایاتهم المضطربات و زدن اسوط بر ضبعهٔ سیدة النساء تا انکه بازوی
مبارکش شکست و انتساب تهمت زنا معاذ الله بر سر منابر که موی اهل اسلام از استماع آن بدن میخیزد و
حقیقة امثال این خرافات آبروی رواة این حکایات بغض قرآنی وَالَّذِي تَوَلَّىٰ كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ
می ریزد مامور بسل سیف نباشد بر مجرد نبش قبر بنیت نماز جنازه چگونه بجهاد سیفی ممتنع مامور خواهد بود پس این همه
جوش و خروش چنانچه تهدیدا او تر هیبا بود همچنین است حال فاروق چون درین مقام دعوی چند بهم رسیده
ناگزیر باثبات آن از کتب معتمدهٔ امامیه مصروف میشوم و میگویم که اما انتساب تهمت فاحشه پس
انچه در تذکرة الائمه وارد است بزعم عوام امامیه حجت شافی است و روایت شیخ المشایخ فی زعمهم از امام
ابو جعفر دلیل کافی است حیث روی انه قال علیه السلام واما الشرک بالله فهو
ان ینزل الله شیئا فیقول ما انزل وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم فینا ما قال فکذبوا الله
ورسوله واشرکوا بالله واما قتل النفس التی حرم الله فقد قتل الحسین بن علی
واصحابه واما اکل مال الیتیم فغصبوا بضعتنا التی جعلها الله لنا واعطوها غیرنا

وَاَمَّا عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ فَقَدْ اَنْزَلَ اللّٰهُ ذٰلِكَ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ النَّبِيُّ اَوْلٰى بِالْمُؤْمِنِيْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَاَزْوَاجُهُ اُمَّهَاتُهُمْ فَعَقُّوا رَسُوْلَ اللّٰهِ فِيْ ذُرِّيَّتِهِ وَعَقُّوا اُمَّهُمْ خَدِيْجَةَ فِيْ ذُرِّيَّتِهَا وَاَمَّا قَذْفُ الْمُحْصَنَةِ فَقَدْ قَذَفُوا فَاطِمَةَ فِيْ مَنَابِرِهِمْ اِلٰى اٰخِرِهٖ مُخْتَصَرًا وعبارت تذکرہ این است کہ ہمچنین حق و ثابت شد آنچہ مثبت نسبت اہل بیت رسالت واقع ساختند و نسبت ناشائستہ بحضرت فاطمہ دادن و دشنام دادن با و غصب فدک و خلافت نمودن و کشتن و زدن آن مظلومہ ساقط شدن محسن ماہ و آتش نخانہ پیغمبر انداختن الی آخر الہذیان **و اما احراق وغیرہ** پس مجتہد جالسی در دفع الفقار مصنوع بصحت وقوع آن مدعی شدہ و عبارت تحریر خواجہ خواجگان شیعہ اعنی فاضر دمحمد فیہ النار و کلام امام اعظم صلی در شرح عبارت مذکور نمایندہ آن میکند حیث قال وبعث الی بیت امیر المؤمنین علیہ السلام لما امتنع من البیعۃ فاضرم فیہ النار وفیہ فاطمۃ وجماعۃ بنی ہاشم واخرجوا علیا کرہا وکان معہ الزبیر فی البیت فکسروا سیفہ واخرجوا من الدار من اخرجوا وضربت فاطمۃ علیہا السلام فالقت جنینا اسمہ محسن الی اخر البہتان و ملا باقر مجلسی در تذکرۃ الائمہ نیز بدعوی آتش انداختن گردن افراختہ کما عرفت و ضرب تازیانہ را از جملہ معتبرات پنداشتہ و صاحب اثبات الحق نیز تصریح بدان کردہ و ادعای شکستن سنخوانہای پہلوی مبارک فاطمہ زہرا آمودہ و عبارات دیگر کتب مثل تحفہ عجیبش و غیر آن کہ از تالیفات مقلدین فاضل جالسی ست در اینمعنی کہ آتش بخانہ زہرا زدند بجمال رسوای حضرت امیر را بیرون کردند از نصوص قطعیہ توان نمرد و از بخانہ تاختن امامیہ یعنی در کتب معتبر ما طعن و قوع احراق ہرگز مذکور نیست و شیخ جلیل در کشف الحق و دیگران در غیر آن غیر از غرم احراق چیزی دیگر در مطاعن خلفا ذکر نفرمودہ اند و در رجوع ازان نہ نمودہ از ہم می باشند و ہمہ استغاثہ و فریاد و کنتوری بانگ نے ہنگام می باشد پس مقرر شد بدانکہ فاضل جالسی در عماد الاسلام در توجیہ سکوت و قعود مرتضی وقت تصمیم احراق بیت فاطمی گفتہ ہذا القعود انما کان یستقیم اذا لم یکن مستندا بوصیۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم اما اذا کان کذلک فیکون القعود واجبا و الامامیۃ تقول

اِنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ اَوْصٰی عَلِیًّا بِالصَّبْرِ وَعَدَمِ مُنَابَذَۃِ الثَّلٰثَۃِ اِلٰی اٰخِرِہٖ
مَا قَالَ وچگونہ بزعم شیعہ چنین نباشد حالانکہ جناب امیر روبروی ہزاران ملاک وحضرت جبرئیل و
جناب سید النبیین برخیار صبر وسکوت بر تحریف قرآن وہتک ناموس بنت سید انس وجان نعوذ باللہ
من مکاید الشیطان عہود ومواثیق شدید ومؤکد نموده بود کما ستعرفہ انشاء اللہ تعالٰی وارتکاب تقیہ بدلایل
بیشمار نزد امامیہ بر آنحضرت واجب وکشیدن شمشیر از نیام وقتال با صحابہ کرام منہی عنہ وحرام بود چنانچہ
اصول اربعہ موضوعہ خلفای ثلثہ متشیعین متکفل این امور است اینہمہ کہ مشیدی دلالت قطعی بر ان دارد
کہ قسم امیر المومنین در بارہ قتل فاروق فقط بر تہدید وتخویف محمول بود وہرگز ارادہ قلبی وتصمیم خاطر بر کشتن
خلیفہ ثانی تعلق نداشت ودر ینمقام قدرت کاملہ جناب قدس احدیت وَھُوَ الَّذِیْ اَنْطَقَ
کُلَّ شَیْءٍ مشاہدہ کردنی است کہ ابو منصور طبرسی صاحب احتجاج بر طبق نقل مجلسی در بحار روایت می نماید
کہ چون خلیفہ ثانی بآواز بلند گفت کہ اگر امیر المومنین از خانہ خود بیرون نیاید خانہ را بر اہلش سوخت
صحابہ از شنیدن این قول متغیر شدند وانکار شدید کردند خلیفہ ثانی گفت شما گمان برید کہ من چنین خواہم کرد وحالانکہ
مقصود من تہدید بود نہ چیز دیگر پس جناب مرتضوی بواسطہ شخصی پیام بسوی عمر فرستاد کہ من برای
گرد آوردن آیات قرآنی در خانہ منزوی شدہ ام ومشغول تالیف گردیدہ ام وبر زبانم سوگند
جاری شدہ کہ تا ازین امر فارغ نشوم از خانہ پای خود بیرون نگذارم وبامور دیگر نہ پردازم انتہی
ملخصہ ازین روایت وانچہ در ارادہ نبش قبر فاطمی از علل شیخ المشائخ قبل ازین گذشتہ ہویدا و
آشکار است کہ ہرگاہ مہاجرین وانصار بر تلفظ لفظ احراق ومایماثلہ انکار کنند ورعایت اہلبیت را از دست
ندہند فاروق اعظم کہ از عدلش جہان وجہانیان انتظام یافتند کی خیال ومجال داشت کہ معاذ اللہ خانہ زہرا را
سوزد وحضرت امیر را بالقہر وجبر از خانہ بیرون کشد در سن درگلوی مبارکش اندازد وحضرت بتول را بضرب تازیانہ
واسقاط حمل مجروح سازد اینہمہ تہمتہای صنادید یہود وصنادید ومجوس بر انست کہ زخمہای نگین انگشت
فاروق در جگر داشتند وتخمہای ضغائن دیرینہ در مزرع سینہ می کاشتند وعنقریب بروایات معتمدہ

خواهی دانست که چون صدیق خواست که برای تنبیه مانعین زکوة پردازد فاروق بحمایت شان برخاست
وحق کار کوی آنها بباد آورد فما ظنک فی اهل البیت الطاهرین عند نصب فضل الصدیقین
وصاحب عمار الاسلام با وصف کمال عناد وعداوت صحابه امجاد واو عاصحت روایت احراق در کتاب غیر
مطبوع کما سبقت الیه الاشارة چون از دار وگیر ایجاد علمای اعلام مصری نیافته درین وادی
شتافته ان مقتضی تلک الروایات هو ان عمر مع تبعته قصد احراق بیت فاطمة
واتی بالحطب وجمعه علی بابه لا انه وقع منه الاحراق فلعل کان غرضه
مجرد التخویف یعنی روایاتیکه در باب آتش زدن در کتب وارد شده اند مضمون آن جز این
نیست که عمر با اتباع خود بقصد سوختن خانه اهلبیت نمود وهیمه بر در جمع کرد به آنکه آتش افروخت
وخانه را سوخت وغالبا غرض او فقط خایف کردن متخلفین بود ودگر هیچ والحمد لله علی ذلک چه هرگاه
مقصود از جمع کردن حطب ومهیا نمودن اسباب بهب مجرد تخویف وتهدید باشد فقط قول لافعلن
ولافعلن یا امرت ان یحرق علیهم البیت بطریق اولی تهدید وترهیب خواهد بود
که برای اظهار خلافت صدیق اکبر که مثل حضرت خلیل اواه ومنیب بود وقت شورش اعراب اراده حاطبه
تامه کفار ومرتدین مثل عنسی وسجاح ومسیلمه کذاب از فاروق اعظم که بشدت وخشونت نوح علیه السلام
الصاق داشت سزد این همه در صدد تشفی که مراد مولف از تصمیم عزم احراق آن باشد که حضرت فاروق
معاذ الله دل بسوختن بیت فاطمه نهاده ونیت آن مصمم کرده اگر معنی آنست که تهدیدا تخویفا این کلمات
بر زبان آورد کو در دلش نبود ومع انه یخالف الفاظ مناقب خاتمه رساله دیگر است که در حاشیه
نوشته زیرا که از مطالعه آن واضح می شود که احراق بعمل آمده ونقیر در افادات مولف هم حیرت است
چه بدلول عبارت این رساله آن است که فاروق بکمال جد وجهد اراده احراق مصمم کرد وخواست که خانه
مرتضوی را بسوزد وکلام او در صدر رساله دوم که محتوی بر لفظ تخویف است دلیل بر آنکه مقصود فاروق
امتناع از تخلف بود نه سوختن وعبارت آخر ان بدلالت مطابقی استدلال بر وقوع احراق

است

است بس ناقص و نهایت کلامش و آنچه درین باب از علمای قوم سر میزند تماشا کردنی است که جمعی عوا
احراق دارند و بعضی تکذیب شان می پردازند و گروهی روایات صریحه آرند که فاروق گفت که تصنع من مجرد تخویف
بود و وقت صدور این کلمات مهاجرین و انصار در کمال جوش و خروش آمدند و باعانت اهلبیت متوجه شدند و مجتهد
جالسی هم دعوی احراق میکند و هم قرار ازان مینماید حتی که جمع کردن همه را با لوازم دیگر بر تخویف و تهدید حمل میکند
و حضرت مخاطب با این همه بلند پروازی و لن ترانیها هنوز در نسبت احراق و قصد تخویف متردد است و باز بر وقوع آن
مستدل می شود با وصف تهدید و تخویف که خود ناقل آنست و علمای او هم بدان اعتراف کردند کما عرفت آنفا
ارشاد می نماید که آنچه مروی است منحصر در دو چیز یکی احراق و دوم قلع باب آن و این شیء عجاب از امثال او نمیواضع بر عقلای
عالم واضح و روشن می گردد که دروغ افترا دروغ نمی باشد و هر یکی از علمای مخالفین تکذیب دیگری می نماید و دست الیشان تا دامن
آنجماعه نمیرسد فاعتبروا یا اولی الابصار اما این همه که شنیدی مبنی بران بود که روایت تهدید باحراق با سلم این
المعارض باشد و هو فی حیز المنع و از مجرد توجیه و ذکر آن صحت و اعتبار لازم نمی آید و بر اهل استقرار در ورود با
که بصراحت معارض آن باشد و در واقع مناط اعتماد و اعتقاد بحیث وضوح قرائن بلکه دلائل قاطعه کما لا یخفی
بعد ذلک تواند بود ریبی و شکی نماند بعضی را تقصیر اهل حق و بعضی را بر نفاق امیه نشان دهم اما امر اول پس از ان جمله
روایت کتاب ما ثبت بالسنة فهذا عن سد الغایة و خلاصه اش آنکه حضرت امیر بطیب خاطر رسید خلافت
بصدیق اکبر بیعت نمود و بخطاب اصحاب فرمود که چگونه بیعت نکنم بکسیکه او را جناب پیغمبر امام مسجد خویش
گردانیده و من در ان وقت تندرست بودم نه بیمار و حاضر بودم نه غایب و اگر تقدم مرا می خواست هیچ مانعی
درمیان نبود الفاظ حدیث اینست عن الحسن البصری عن علی بن ابیطالب رضی الله عنه
قال قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم ابا بکر و صلی بالناس و انی شاهد غیر غائب
و انی صحیح غیر مریض و لو شاء ان یقدمنی لقدمنی فرضینا لدیننا انا من رضی
الله و رسوله لدیننا نبایعه بلفظه و مشاهده روایات صنا ریاض النضرة فی مناقب العشرة از اهل
بموی تا این مبالغه عاری کند و از انجمله روایت دیگر که حضرت امیر بمقدمه مذکوره استدلال بر صحت

خلافت بلافصل ابو بکر صدیق نمود و گفت که از امامتش کاره نمیتوان شد که او را آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در امر دینی امام فرمود در مقدماتیکه با نتظام ملاد و انتظام امور دینی تعلق دارد چرا او را
امام ندانم و ناخشنود نشدم مگر بدین جهت که در مشورهٔ خلافت مرا شریک نکردند انتهی محصل ها و درین باب روایات
بسیار وارد است چنانچه نفی ثبوت و منطوق روایت زید بر تخلف حضرت امیر المومنین و بیعت کردن آنجناب بعد
از تخویف و تهدید ثابت و این هر دو با هم متعارض اند و در نفس الامر در هیچ مقام روایت تهدید کما اشرنا الیه لا یصلح
بحجیت امامت ثانی پس علمای امامیه از قدیم الایام گفته اند که اجماع بر خلافت خلیفهٔ اول
هرگز واقع نه پذیرفته زیرا که بروایت صحیحین معلوم شد که حضرت امیر هرگز اقدام بر بیعت ابو بکر صدیق
نکرد تا زندگی جناب فاطمه زهرا بعد انتقال آنجناب چنان و جاهت تمام نداشت راه مدارا و تسلیم پیمود و شریک
اعوان انصار شد پس اجماع و اتفاق متحقق نباشد چنانچه ثانی علامهٔ امامیه و بحار علمی بران گواهی است
و تا اخیر زمان نیز همین تقاریر را اعادهٔ می کنند و بر تحقیقات محققین اهل سنت که درین باب نوشته اند
و بحجی بیانه گوش فی نمیدهند پس اجماع کاهد ل صحاح روایات اهل سنت همین باشد پس روایت زید ابن اسلم
البته لائق احتجاج و استدلال خواهد بود زیرا که مدلول آن است که حضرت امیر و دیگر متخلفین بجبر و استماع
تخویف و تهدید فاروقی زبانی جناب سیدة النساء از منزل خویش رجوع نمودند و تن بر بیعت صدیقی
در دادند و این با مدلول روایات صحیحهٔ بخاری و مسلم خالف صریح دارد کما قلتم و نیز مدلول روایت زید
آنست که جناب سیده بجهت تهدید فاروق راه دیگر اختیار کرد بعنوانیکه خوف و رعب را در قلوب
متخلفین القا نمود و مدلول روایت صحیحین بر عدم امامیه آنست که هرگز بطریق مدارا و تسلیم نرفت و خشونت بر
ثابت قدم و راسخ دم باقی ماند و ایضاً بر روایات صحیحه معلوم میشود که زبیر اینچنین تخلف نکرده و این روایت
مخالف آنست و نیز روایتی دیگر است هم جنس روایت زید که زبیر شمشیر کشید و آخر نوبت بدان
رسید که شمشیر از دستش گرفتند و بر سنگ زدند تا آنکه باش باش گردید و هنگامهٔ کارزار برپا شد
چنانچه ابن شهاب گفته و ازین روایت تسلیم زبیر بعد استماع تهدید دریافت میشود پس منافات لازم

آمد و الجواب

آمدو احتجاج بروایت تهدید باحراق در بارهٔ اثبات ضغائن از درجهٔ اعتبار ساقط و از مرتبهٔ اعتماد ساقط گشت **اکنون** بعضی از مضامین که در روایات مختلفه موجب لبط شود و تطبیق ازان بظهور انجامد باید شنید که لانسلم که حضرت امیرؑ باعتقاد عدم استحقاق خلیفهٔ اول از متخلفین باشد و ازینجاست که احدی از روایات صحاح دلالتی بر قیل و قال جناب امیرؑ در استحقاق این منصب بنسبت بحضرت افضل الصدیقین ندارد بلی از ظاهر روایات صحیحین و قصهٔ فدک بروایت ام المومنین صدیقه میتوان دریافت که در وقت صدیق تا زندگی فاطمهؑ زهراؑ ملکت نمونده و این تاخیر چنانچه در عدم اهل بیت صدیق نفع نداشت همچنین تاخیر مذکور در نفس تخلف هم نفع نتواند شد زیرا که بروایت فریقین حضرت امیرؑ تمام خواهد بود که بعد سعد المومنین ردا بر دوش نیفگنند تا که سور و آیات قرآنی را حفظاً یا کتابةً جمع نکنند کما فی الاستیعاب و الصواعق و غیرها من کتب الامامیه مثل الاحتجاج للفاضل الطبرسی و قد عرفت محصل مارواه آخر این امر عظیم که اهتمام تمام بنشر بروجه کمال واقع شد بدون همداد زمانه متصور نبود و هر چند حال جمیع اهل بیت و صحابه غیر از معدودی کما فی تالیفات المحقق الدهلوی تا مدت دراز در فراق برگزیدهٔ تمامی نفس آفاق گریان و بیانش از حوصلهٔ شعور بیرون باشد لیکن در بن باب جناب سیده رضی الله عنها را خصوصیتی و مزیتی زائد الوصف بنسبت بهمه بزرگان حاصل بود که بر ناظرین و متتبعین علم سیر و تواریخ پوشیده نمی ماند و سلمنا که نزد حضرات شیعین تائید و تقویت و حفظ وصیانت حضرت بتول زهراؑ وقت اسقاط محسن بے گناه احراق بیت اهلبیت بدانبیاء الی غیر ذلک من الافترات برخلاف مقتضای شکایت بنود بارهٔ مقبولین شیعه احدی ازینها و اوقات مذکوره باعانت فاطمهٔ زهراؑ نخواهد پرداخت کما سیجی ان شاء الله تعالی مستحسن و اولی هم نباشد لکن نزد اهل حق تسلیه و تیمار ایشان هم در صحت و هم در ایام بیمار از مستحبات بلکه فرض عین است لهذا حال بیجان سول اثقلین که پیر مردگی و افسردگی ایشان بسوختن روح و روان و موجب کاهش جسم و جان نمودار شد و بعضی از شکایات و ستانه مثل استبداد در تقریر خلافت در سقیفه و مانند آن نیز ضمیمه گشته الی غیر ذلک من الاقوال و الافعال فی المطولات لکن انظر باین وجوه اگر استدادی و مکثی در بیعت صدیق

بمیان آید بجای خویش است نه مثبت مدعای مدعی بداندیش فلیفه که در سایر صحاح وسنن کما یار
از روایات موجود باشد که بدلول مطابقی آن بیعت امیر در مسجد بانکشاف صبح خلافت سید المرسلین است کما سبق
منه وتازه تر آنکه ابن سعد حاکم و بیهقی از ابی سعید خدری در قصه بیعت و تقریر خلافت ابوبکر صدیق روایت
میکنند که درهمان روز که عمر رضی الله عنه بیعت نمود و مهاجر و انصار بر خلافت صدیق گرد آمدند صدیق
بر سر منبر برآمد و در قوم نظر کرد و در یافت که زبیر در حاضرین نیست وی را طلب داشت و حظاب نمود
تو فضائل خویش را شمار میکنی و مخالفت جماعت مسلمین میخواهی زبیر گفت ملامت مکن ای خلیفه پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم واز انچه بر زبان من رفت بگذر و در پی مواخذه مشو من بعد معلوم کرد که علی رضی الله عنه نیز شریک
قوم نیست پس فرستاد تا او نیز حاضر شد و همین قیل و قال و معذرت در میان آمد و این هر دو بزرگ
بطیب خاطر همدران روز بیعت کردند انتهی مختصرا بهمین روایت صحیح موسی بن عقبه و حاکم از عبد الرحمن بن
عوف که گفت که ابوبکر صدیق رض خطبه خواند و فرمود که بکبیر یا الهی گاهی حرص امارت لیلا و نهارا سرا
وعلانیة نکردم ولیکن از فتنه بترسیدم و در امارت راحتی نمی بینم و طاقتی و قوتی ندارم مگر انکه حق تعالی
دستگیری فرماید بعد ازان علی ع و زبیر رض معذرت کردند و گفتند ناخشود نشدیم مگر بجهت تاخر از مشوره
و در سزاوار تر بودن صدیق باین منصب جلیل شکے نداریم او یار غار پیغمبر خدست صلی الله علیه وسلم
و شریف و شکے او بالیقین میدانیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حیات خود او را امام و پیشوای نماز فرموده
ملخصا پس احادیث اصحاب رضی الله عنهم که شریک واقعه باشند بمقتضای حدیث لیس الخبر کالمعاینة
بر حدیث ام المومنین مسطور که حضور او در نجامع مانند حضور حضرت زهرا ع بر اصول امامیه هرگز ثابت نیست رجحانی
داشته باشد چه جانکه مفصلش نفی بیعت تا شش ماه بود و محصول روایات اصحاب بیعت تضوی
قریب وفات جناب پیغمبر صلے الله علیه وسلم باشد که اهل از نفی مذکور است و قد ثبت ان الاثبات
مقدم علی النفی و روایت معرفت امام یعنی من لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
و مانند آن که در کتب معتمده مندرج است موید همین است که طول مکث در بیعت واقع نشده و حصار

سعد بن عباده بر تخلف علی فی الصواعق والصواعق ضعیف و مردود بلکه خلاف آن از خنیا بعیت
با وصف صحت و اتحاد طرق نزد محدثین مقرر و مسلم و دعوی تخلف ایشان از سعد کما قال العلی فی نهج الحق و کشف
از احادیث مطرود و از اقل سعد مصرح در شافی و تلخیص بجار میتوان یافت که نزد اهل سنت رجوع سعد بن
عباده راجح است بر مرجوح پس معلوم شد که آنچه عمده کلامی که از صحیحین دریافت می شود در اجماع قادح
نیست باقی ماند سخن دیگر که تعلق بسند احادیث دارد و آن را بناسی بیهقی و امثال او چنانچه بر ناظرین مسبوق
بجار بی شائبه ارشاد ساری مخفی نیست مع هذا گفت که این روایت که دال بر تاخر بیعت ابو سعید راوی آن
بسبب عدم اسناد زهری ضعیف است و غیر مقبول در روایت ابو سعید که منطوق آن بیعت امیر المومنین
حضرت زبیر رضی الله عنهما روز اول است مسموع پس این استدلال صحیح خواهد بود و بحمد الله طریق
تطبیق و رفع اختلاف روایات عقلا و نقلا آشکار شد و ضرورتی بدان نماند که گوئیم بیعت اولی نوعی ناقص
و ثانیه علانیه واقع شده این همه که دیدی و شنیدی بتقدیر تسلیم لفظا احراق است والا بحول الله و قوته
در مقابله طائفه امامیه که درباره سخن سازی سعد و امثاله نظیر اندکی توان گفت که در حدیث فاطمی لفظ لیفتنن ابو
چنانچه صاحب استیعاب بر تصریح جامعین صحاح بیاض بر اسمی روایت کرده اگرچه نسخه مدینه آن که از نسخه مصنف
منقول است دلالت بر اشتباه شان دارد و حکم می نماید که لفظ لیفتنن را در فی بمعنی رجوع باشد و لفظ فتنه
و فتن در لغات غرائب احادیث مثل نهایه بهر چند بمعنی قتل و احراق و اثم و کفر الی غیر ذلک مستعمل است لیکن
در اصل بمعنی امتحان و سوال واقع شده پس محتمل که مراد فاروق تهدید او نحو بیانه غرناصیما سزاوار تخلیف
باشد که نگاه تیز و آواز تند را هم شامل است و چون جناب معصومه حکایت قول او لا تعلن میفرماید
پس باید که تخصیص باحراق نماید حتی یطبق الحکایه علی المحکی عنه لیکن راوی بزعم خود بشرح روایت بالمعنی نموده
معنی احراق حمل کرد پس تطبیق هم حاصل می شود و دلالت بر تهدید احراق هم ندارد فضلا عن التصمیم و بر تقدیر
کتب معتمده سیما حضرات امامیه که در احادیث بسیار بلکه روایات بیشمار اشتباه رواه دخل مسدد
چنانچه از مجلدات بجار و شروح کلینی روشن و آشکار است مخفی نیست که اشتباه و وهم راوی

استبعادی ندارد و هذا غایة ما فی المقام و للمرجع بعد ذلک الیمة الکرام قوله چیارد و اعجب آنه

اقول اگر بنیاد کلام بر مذهب اهل سنت است پس حاشا که بر وفق مرویات و تصریحات علماء کرام ما نباشد

ذوی المراتب الرفیعة مصداق این حدیث باشند چنانچه در عبارت فاضل کرمانی و حافظ ابن حجر عسقلانی

خود تفتیش فرموده ملاحظه نموده باشد حاجتی بذکر سندیت و اگر اساس آن بر اصول امامیه است قطع نظر از آنکه

بر محل خود ثابت کما لا یخفی صدور دعوی مراتب رفیعه برای کسانیکه مورد ارتداد و احداث توهند بود از جناب

مولف بتقلید کنتوری را برام مطاعن که الفاظ حدیث لالت کند بر آنکه این سانحه بر کسانی خواهد گذشت

که مزید قرب و خصوصیت آنها بحدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثابت باشد انتهی محصله تشیعین را مضرتی

شدید میرساند کما سنبینه انشاء الله تعالی فی المسلک الآخر مفصلا **قوله** فانظر الی ما ابتلیت به الخ

اقول ان عنیتم بالارتداد رجوع للمالکیة بن نویرة و اتباعه و اشیاعه عن اصل اعتقاد

التوحید و النبوة و المعاد کما یدل علی هذه الارادة اثبات اسلامه فی الاقوال الآتیة

و العبارات التالیة المنقولة من تحفة النوادر و المقصد الاقصی و الصواعق لان الاسلام

ینافی الردة المذکورة لا الارتداد بمعنی تبدیل الامور الشرعیة و التقصیر عن الحقوق

الحمیة فنحن لا ندعی انه کان منکرا لاصل الایمان و نسخه و قاتله ابو بکر الصدیق و بهذا

السبب و لا نقول انه کفر بالله کما ادعیتم فی القول السابق بل نقول انه لو کان

کذلک لما وقع الاختلاف من اکابر الصحابة فی قتاله بل وجب اتفاقهم حینئذ

فی استیصاله فان من اشرک بالله تعالی و انکر الاسلام بعد قبوله فقتاله واجب لیس

محلا للخلاف و الشقاق بل هو عند الجمیع موضع الوفاق و ان عنیتم بارتداد المالک

المذکور انحرافه عن بعض الحقوق و احداثه فی الشریعة ما لم یؤذن به الله سبحانه

فهب انه کذلک لکن لا یمتنع اجتماع الاسلام مع هذه المرتبة علی ان القول باسلامه

قبل تنقیح الاخبار کما وقع من الفاروق الاعظم لا یدل علی طهارة اعتقاده و

کمال ایمانه وعدالته فی الواقع آمدم را بانبات تبدیل و تقصیر و احداث مالک ن
نوبره که بحیث انکار زکوة بر ذمه او لازم افتاد پس متحقق شد که این مدعا بر اصول و روایات فریقین متیسر است و اثبات آن
از کتب طرفین غیر متعسر **اما اثبات اش** از کتب اهل حق پس از غایت وضوح اظهر من الشمس و ابین من الامس
مطالعه اکثر صحاح ستة و شروح آن و کتب کلامیه بر آن کافی است لیکن در ینمقام بر عبارت صحیح بخاری اکتفا
نموده می شود وهی هذه ورای ابوبکر قتال من منع الزکوة فقال عمر کیف تقاتل وقد
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا الٰه الا الله فاذا
قالوا لا الٰه الا الله عصموا منی دماءهم واموالهم الا بحقها وحسابهم علی الله فقال
ابوبکر والله لاقاتلن من فرق بین ما جمع رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم تابعه بعد
عمر فلم یلتفت ابوبکر الی مشورة اذکار عنده حکم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
فی الذین فرقوا بین الصلوة والزکوة وارادوا تبدیل الدین واحکامه قال النبی صلی
الله علیه وسلم من بدل دینه فاقتلوه **واما اثبات آن** از کتب امامیه پس شیخ بحرین
اینک حاضر است مؤلف در تحقیق اضطرارت انچه نوشته است از ان باتنه عیده صادق آید او
آشکار است که او باستماع خبر قیامت و رفات جناب خیر البشر منکر زکوة شده بمقتضای عدم منع ایمان
فرضیت زکوة را از نظر آیت کریمه خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها و عدم لحاظ
اقیموا الصلوة واتوا الزکوة مختص بزمان نبوت اعتقاد کرده و محدث بودن مالک احداث این قول و تبدیل
ما تقرر فی الشریعة الغراء حالت منتظره باقی نیست قال صاحب الکتاب المذکور والردة بالکسر
والتشدید اسم من الارتداد واصحاب الردة علی ما نقل کانوا صنفین صنف ارتدوا عن
الدین وکانوا طائفتین احدهما اصحاب مسیلمة والاخری ارتدوا عن الاسلام و
عادوا علی ما کانوا علیه فی الجاهلیة وانفتت الصحابة علی قتالهم وسبیهم واسترقاقهم
علی علیه السلام منهم الحنفیة والصنف الثانی لم یرتدوا عن الایمان ولکن

انکروا فرض الزکوة وزعموا ان خذ من اموالهم خطاب خاص برسوله
صلی الله علیه وسلم انتهی بلفظه وانشاء الله تعالی بعضی از عبارات وروایات دیگر که در اثبات مقصود زیاده
تر مفید خواهد بود درین نزدیکی معروض خواهد شد وکسانیکه اورا باوجود ثبوت ردتش بالمعنی المذکور در کتب
امامیه بملت اتحاد مذهب وملت مومن پاک اعتقاد می پندارند اگر دعوی اجتهاد برای او نصب العین
دارند اثباتش بر ذمه شان خواهد بود وما اساس این بیت نگفته ایم کسے با تو کار ندارد ولیکن چو گفته دلیلش بیار وبعد ازین که معلوم کنان مالک وطرفداران آن بی نصیب وما لک بر اثبات
اجتهادش قدرتی نداریم چه اگر مالک ایشان اعتقاد خالص بحقیت حضرت افضل الصدیقین نداشت
جناب امیر المومنین را امام برحق وخلیفه مطلق نمیدانست کما صرح به تصریحا فی مجالسه وغیره فی غیره وکلام
المولف ایضا یشعر بذلک در صورت نیز اطاعت عمال ابوبکر صدیق وعطاء صدقات ومال زکوة بالیقین
تقلید المذهب الامامیه ورعایته لوجوب التقیه بر ضرور بود چون او از اختیار مسلک اثنا عشریه دست
کشید وبر مخالفت جناب مرتضوی وشیعیانش که بامر متقدس جهان مطاع لازم الاتباع بیعت خلیفه اول
نمودند کما فی البحار مصرح گردید وقد تقرر فی خاتمة التحریدان مخالفیه فسقه مرتبه اجتهاد واستنباط مسایل
شرعیه هجوا انکار ومنع زکوة از دلایل تقلیدیه کجا برای او بر اصول امامیه باقی ماند پس اینچه بوی رسید از خدا
رسید زیاده برین نیست که بجهت اشتباه کافر نباشد لکن از ارتکاب گناه کبیره بلکه اصرارش برین گناه امری است
که بر جاحد مرصوص وازین براهین یقینیه مکشوف بلکه منصوص است قوله چه آن مومن پاک اعتقاد الخ اقول
است بچند وجه اول آنکه منکر زکوة را که اسفار معتبره غیر الیقین بران دالالت دارد مومن پاک اعتقاد پندارد
بخنجر تیز وتیغ بسیار بر الصاف براشتن دوم آنکه عبارات مجمع البحرین که آنفا منقول شد بتفصیل آن
که شرح خلاف وخرافت مالک باشد بعد ازین خواهد آمد نص است در اینکه هرگز وی را اعتقاد
وخلوصی بجناب مرتضوی حاصل نبود حضرات امامیه محض بنا بر عصبیت وعناد اهل حق واتباع مالک در مطاعن موضوعه
حضرت صدیق این همه از نفسی اختیار کرده اند بلکه قتال او بر اشاعه مروانیان واقارب او بجهت

انکار زکوة که مخالف شعایر اسلام است از صحابه کرام سر زده سوم انکه اگر او مومن پاک اعتقاد بود
بتقلید مرتضوی و خلص اصحاب الشان که عقب ابوبکر صدیق نماز میگزاردند چنانچه حق الیقین باقر مجلسی و دگر
کتب احادیث و کلامیه مذهب شیعه بران دلیل است پرداختی و نگامه مخالفت و عداوت نه آراستی و یعنی
و خروج بر خلیفه وقت بدون رعیت امام زمان جایز نه پنداشتی و قد تقرر فی المیزان ان رفع التالی موجب
لرفع المقدم کیف ما کان چهارم انکه در بعضی از تقادیر مومن پاک اعتقاد و راس و رئیس شیعیان ایجاد
نه در پی بود که کار پردازان این اشغال خلافت میگفت که مبلغ زکوة و صدقات اگر نزد شما نخواهم رسانید بلکه بحضرت
مرتضوی که خلیفه برحق و امام وقت است خواهم داد نه انکه میگفت که بعد از وفات سرور کائنات اصلا زکوة
فرض نیست و نه مما لا یحتمل علی احد من العقلا فضلا عن الفضلا **اقول** و برین گناه رسیدانخ **اقول** حصر بکلید از
قید فقط متبادر می شود یعنی گناهی ازوی صدور نیافته مگر اینکه او خلاف صدیق اکبر بحضرت مرتضوی
پندارد و همین جرم و اثم باعث قتل و خونریزی او و موجب اسر و نهب قبایل و اموالش گردید مناسب و موافق
عبارت مجمع البحرین است و قد عرفته آنفا فلا حاجة الی اعادته ثانیا بالجملة چنانچه شیطان در مخالفت امر
الهی خود را از موحدین کاملین شمرد مالک هم با وصف ملاحظه اطاعت مرتضوی نسبت بحضرت صدیق سر از
پیچید پس چگونه مومن پاک اعتقاد نباشد که ایمان خود را بزعم حضرت مولف بکمال رسانید و بر ناظرین مجالس
قاضی نور الله شوستری بلکه وفیات الاعیان بعضی از امامیه پوشیده نیست که کم کسی باقی مانده باشد
که او را در دایره تشیع داخل نکرده باشند فتدبر فانه دقیق و بالتامل حقیق و بحمد الله که علمای اهل حق
شکر الله مساعیهم فی الدین و رضی الله عنهم اجمعین در شروح احادیث خیر الانام علیه الصلوة والسلام نیز در اثنای
معتبره علم کلام بتحقیق و الزام طرح اقامت ادله بر ردت مالک تشیعین بالمعنی المشار الیه فکنده مطاعن امامیه را
از اصل و بنیاد کنده اند من شاء الاطلاع علیه مع فوائد جمة فلیطالع **ثمة اقول** چنانچه علمای ما الی آخره
اقول حال علمای امامیه درین مقام هم ناگفتنی و نهفتنی است که از ائمه الشان در محبت و وفاداری مالک صدیق
یافته اند هیچ تدبیر نهفتنی نیست بلکه زبان حال هر یکی از سلف و خلف طائفه متشیعین بمثابت سلسله ذهب

مترجم است بلیت عشق از روی حیا پرده تقوی بر دوخت ۞ طبل بیخبری بر سر زهد طشت من از بام
افتاد ۞ و بر اکثر شروح مختصر امام الائمه طحاوی که بجواب مبسوط قاضی القضاة عبد الجبار معتزلی بقاسانی
تالیف آورده بمقتضای حبک الشیء یعمی و یصم در صدد آن شده که روت مالک را بمعنی انکار زکوة از دایره کفر
بیرون نماید چنانچه عبارت شریف مذکور که جمیع نگاه خلایق است بچشم عبرت بین ملاحظه باید کرد و ما صنیع
خلال در قلم مالک بن نویرة و استباحه مال او و زوجه او نسبته الی الردة التی لم یظهر
منه بل کان الظاهر خلافها من الاسلام و یجری مجراه فی العظیم من تغافل عن
امره و لم یقم فیه حکم الله تعالی و اصر علی الخطاء الذی شهد هواه و قیل ان
یتصفح ما روی من الاخبار کیف یجوز عند خصوصا علی مالک و اصحابه جحد
الزکوة مع المقام علی الصلوة و هما جمعا فی القران لان العلم الضروری بانهما
من دینه علیه السلام و شریعته علی حد واحد و هل نسبة مالک الی الردة مع
ما ذکرناه الا قدح فی الاصول و نقض ما یتضمنه من ان الزکوة معلوم وجوبه ضرورة
من دینه صلی الله علیه وسلم و اعجب من کل عجیب قوله و کذلک سائر اهل الردة
یعنی انهم کانوا یصلون و یجحدون الزکوة لانا قد بینا ان ذلک مستحیل غیر ممکن
و کیف یصح ذلک و قد روی جمیع اهل النقل ان ابا بکر و صحابة الجیش الذین انفذهم
ان یؤدنوا و یقیموا فان اذن القوم الذین بازائهم و اقاموا کفوا عنهم و ان
لم یفعلوا اغاروا علیهم فجعل امارة الاسلام و البراءة من الردة الاذان و الاقامة
و لا یطلق فی سائر اهل الردة ما اطلقه من انهم کانوا یقیمون الصلوة و قد علمنا
ان اصحاب مسیلمة و طلیحة و غیرهما ممن ادعی النبوة و خلع الشریعة ما کانوا
یرون الصلوة و لا شیئا مما اتت به شریعتنا انتهی بعینه هر گاه اهل حق این مطاعن را
کما ینبغی قدیما و حدیثا از زیغ و بیباکی ستاصل نموده اند و قبل ازین ردت مالک امامیه بعینی مذکور از

کتب

کتب عامه طائفه بمنصه ظهور جلوه گر گردید پس حاجتی بان متعلق نیست که افادات شریف را از آغاز
تا انجام زیور بر کنم و باجابات تفصیلیه در هر مقام حرف زنم مگر ایقاظا للنائمین و تنبیها للغافلین و انچه
شریف مذبور باستماع منع زکوة و اقرار باوای صلوة قیل و قال کرده بحث می کنم تا مقدار غور و امعان
بایمان مبانی مذهب تشیع بر همه کس هویدا و آشکار شود نخستین انکه اگر مراد از مقارنت صلوة و
زکوة دعوی انست که اکنون ممکن نیست که احدی از هم مفرضیت احدهما دون الاخر قائل گردد فمع انه
اغرب من کل غریب عند المنصف اللبیب بکذبش شبهه مشهورست که علمای فریقین در کتب
خویش آورده اند اما کلام علمای مخالفین پس قبل ازین گذشت و اما کلام علمای اهل حق [illegible]
انچه فخر المتکلمین امام المتبحرین در تفسیر کبیر تقریر فرموده و کشوری در رهنوای [illegible]
میرود فانظر الی عبارته اجمع مانعوا الزکوة فی زمان ابی بکر [illegible]
وقالوا انه تعالی امر الرسول باخذ الصدقات ثم امره ان یصرفها [illegible]
سکن لهم فکان وجوب الزکوة مشروطا بحصول ذلک السکن معلوم ان غیر الرسول
لا یقوم مقامه فی حصول ذلک السکن فوجب ان لا یدفع الزکوة الی احد غیر الرسول
واگر مقصودش اینست که حق تبارک و تعالی در جاهای بسیار هر دو عبارت را در کتاب بسط
خویش جمع کرده و پی هم آورده پس مسلم است لیکن بمدعای شریف که استحاله انکار مالک بن نویره از ادای
زکوة و اقرار صلوة هست ربطی ندارد زیرا که نه بدیهی است و نه برهانی بران قائم شده که هرگاه دو چیز بکلام
شارع مقارن یکدیگر مذکور شود تا می احکام و قیود و جهات هر دو مساوی الاقدام باشد فکیف که همه مردم
درین امور بر مسلک واحد متفق اللفظ و المعنی باشند و در نیمقام خود اولیای شریف را حکم میکنم که خدارا بی رود و ریا
و بدون نفاق و تقیه ارشاد فرمایند که در محاورات کتاب مجید هر جا که زکوة مقارن صلوة می آید
مصطلح شرعی مراد می گیرند یا تصدق علی الاطلاق پس غیر از عناد یا عدم تمییز در طلب دلیل دیگر چیز
باعث شده که در کریمه انما ولیکم الله و رسوله الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة راکعون را خلافا للدرایه تصدق ایشان بر تصدق حمل میفرمایند و خدام

شریف نمیبوده مراد خویش باز نمانده و بودن لفظ زکوة بعد از لفظ صلوة بمعنی صدقه بخوبی
نماید بلکه بحقیقت بودن زکوة و معنی اصل مدعی میشوند حالیا بمعرض ثبوت رسید که حمل زکوة با وصف مقارنت
صلوة بر معنی شرعی و آیات بینات ضروری نیست فهمدم سباس ما و بصدد تقصور از این تقریر برآید مالک
نیست که تبرعیکونه ترددی خارج از قبضه امکان است بلکه غرض اصلی تنبیه بر آنست که ائمه امامیه وقت مباحثه
کلامیه و مناظره از دست نگذارند و راه مقرر که در مدارک علماء و معارک حکماء مقرر یافته می نمایند
و اگر در بحث مذکور زکوة را بمعنی مصطلح حمل کنند و آنچه در اینجا افاده نموده اند فراموش نسازند بس لامحال
فایین با نمیشوند که نزد جناب امیر المومنین علیه السلام که با نهایت عمده متکلمان امامیه و قدوه اهل حق بودند و علماء حجت و
فصاحت و بلاغت پیش آشنا عشریه یعنی بی بی سیده خاتون سنیده دینار لطانان بن داود خانه تمامی علم در زمان
بات پیغمبر صلی الله علیه وسلم مجتمع گشته بودند اعطای محصول ملک شام با ضمیمه جمله هزار دینار در عین
رکوع مورد زکوة مفروض محسوب شد کما سنجی آنفصیله علی وجه الاتم و صور اخر زیاده علی ما فی الاوراق التی تتعلق بمعصر
رسایل المولف انشاء الله و هو ما یضحک علیه الثکالی فضلا عن فضلاء و هم آنکه اگر بر مطلب اینست که
ممکن نیست که شخص مجتهد بوجوب احد بماوون الآخر حکم کند پس ثبات باجتهاد در امری مالک خوبش نیز مه
اولیا شریف مرتضی خواهد بود و این از جمله مستبعدات بلکه محالات است چه از روایات و عبارات علمای سلف
قبل از زمن معترض و بخوح آمده که مالک بجهت ضعف سهام معنی الف اما حدیث الهین و واجبات شرعی
تجاوز کرده و هرگز لیاقت اجتهاد ندارد پس بسبب امکان حکم نفی نمیشود بهما و بحمد و صیتلا اخر
از شخصی که بمرتبه اجتهاد رسیده لازم می آید که مالک او مملوکیها و کدبانو خانه اضداد صحاب کبار و اهل بیت
اخیار بودند چنانچه آنفا گذشته اگر بوجوب نماز قایل نشدند ضرور است که بوجوب زکوة هم قایل نشوند
بلکه تهمت انحراف و حرص شیطان که بر امامان مبرا ثابت آنقضای آن دارد که زادای زکوة مبادرت نمایند
و از نماز و سبت نمایند چنانچه گفته اند که قرآن بسر نیزه بالا رفت و میان جان بلیت بیاری
چو خرد کل نماند و گر اندر خواهی ضد نخواهند بود سوم آنکه سلمنا که وجوب زکوة ضروری دین نیست لکن

الثنا

آنهارا زکوة را بعد از وفات شریف مشروط بعضی از شروط پنداشتند وبجهت انحراف وعدم رسوخ بر قواعد
اسلامیه علم لغت وعناد برافراشتند وگفتند اذا فات الشرط فات المشروط پس حکم بانیکه ممکن نیست
انکار زکوة از شخصی که وجوب نماز را قبول کرده باشد از عجایب ترهات است سوی جز آنکه اگر سلب امکان
مذکور از رکنین فی الاسلام است فهو مسلم لکنه لا یجدیه نفعا واگر بسبیل عموم فیکفی فی تکذیبه ما روی
عند الفریقین وقدم سابقا حیرانم که مقتضیات عقل رزین ودانش دوربین که تمییز خطا را صواب است
از حضرات شیعین در وقت مناظره چرا مسلوب میشود **چهارم** انکه اگر از صناعت شریف مرتضی
که در نقل وصیت جیش از جمیع ارباب سیر خصوص از ابو جعفر طبری بشهادت فاضل مدابنی که مجتهد متوفی
نیز وصوارم وحسام وغیرها او را از جمله مصنفین می شمارد بعضی از الفاظ را نظر بمصلحتهای سانحه
از میان برداشته قطع نظر نمایم بار هم ذکر وصیت مذکور مفید مدعای او نیست زیرا که در صحاح روایات
مروی است که حضرت فاروق وم مثال صدیق اکبر در وقتیکه اراده قتال مانعین زکوة بالهام ربانی
در دل او تصمیم یافت مفاتحه کرده گفتند که حدیث تو حکم می کند که جان ومال کلمه گو محفوظ ماند وتو بر
خلاف آن اراده قتل داری ابو بکر صدیق جواب داد که آیا خاتمه این حدیث را یاد ندارید که فرمود که
آن قتال که بحق کلمه متعلق باشد وزکوة از حق کلمه است یا نه بخدا هر که میانه نماز وزکوة فرق خواهد
کرد با وی مقاتله خواهم نمود پس اصحاب کبار رای جهان آرای او را بر صحت وشیم گذاشتند وبرای قتال بجان
ودل برخاستند پس جالیا اگر بر تفرض وتسلیم وقت انفاذ جیش دلصب پیش که تنبیه اهل انحراف عموما
بفرستادنش منظور بود از وجود وعدم انکار زکوة حرفی نزنند وبر طبق سنت سنیه خیر البریه علیه
الاف الصلوة والتحیه امر فرمایند که تا بر سر قومیکه تا زند هنگام استماع بانگ نماز دست از غارت
قتل باز دارند والا قتل وغارت دهند دلالتی بران نمی کند که کسی بران وقت انکار ایتاء زکوة نکرده
باحدی من الدلالات الثلث فان عدم الذکر لیس دلیل العدم سیما عدم ذکر چیزیکه بعد خبر فشار وتکرار
تنقیح باید ومردم را علم آن باضطرار بهم رسد دلیل عدم نمی تواند شد وحتفا وهستنا این قسم سور که در

مجامع اصحاب برالسنه اصاغر و اکابر جاری شود از محالات عادیه است چنانکه گفته اند مدح منهان ما مدان آن رازی کرو سازند محفلها ۔ علاوه ذکر اوان و صلوق و عدم ذکر شیخ زکوة شهر بر آن است که مقصود بالذات از فرستادن لشکر قتال و استیصال اهل ردت شد است که اکثری دعوی نبوت آغاز کرده و از شریعت غرا کلیة خلیع العذار گردیده اند و تبدیل و تادیب مانعین زکوة مقرین صلوة ضمنا ان شد و از نجاست که مزید اهتمام خالد بن ولید علی ما تقدم ارباب السیر و التواریخ بامر اول بوده حتی که در تحفه اثنا عشریه نیز منقول است که خالد بعد مهم طلیحه بجانب بطاح توجه کرده و سرایا با طراف و جوانب فرستاده سخت جسارتم که جواز انکار زکوة که از اعراب سرزده در صحاح خصوصا صحیح بخاری مندرج باشد و علمای فریقین بر و اتیش تعرض کنند شرم بایست تضیع را در انکار آن غیر از تجاهل و مناظره قاضی عبد الجبار کدام باعث بوده و انشاء الله تعالی بعد ازین خواهد آمد که هشتاد و نهار جلد بر شریف ثمانینی گرد آمده بود بعید است که صحیح بخاری از نظر او نگذشته باشد بر بین تقدیر چه موقوف میدارد خود از عبارات تالیفاتش مثل شافی و غیره صریح معلوم میگردد که جامع مذکور را بچشم سر دیده که با درک معانی آن بروجه بصیرت توجه نگردیده و این همه انکار اگر فقط بروایات خویش است پس قطع نظر از مخالفت واقع کما عرفت بر مخالفین شریف چگونه حجت تواند شد کما لایخفی علی الواضح و الشریف و اگر بروایات مخالفین است پس بروایات آنها ندا بلند آواز میدهد که او القبیسر از دادن زکوة باز زده گو در وقت قدوم لشکر ظفر پیکر برای پاک دامنی خویش حیلها انگیخته باشد آنچه شریف مذکور در قول صاحب مغنی و کذا سائر اهل الردة گفتگو کرده قابل آن نیست که بالتفصیل مع بحث آن پردازند زیرا که مراد از سائر ارباب ردت مسیلمه کذاب و دیگر مدعیان نبوت کاذبه و عابدین اصنام نیستند بلکه افراد قوم دیگر که مماثلت بمالک داشتند پس معنی کلام شریف نیست که مالک بن نویره چنانچه از زکوة انکار کرد همچنین باقی اهل ردت فلا التباس و لا غبار و از نجاست که در کلام صاحب مغنی هرگز از وجود و عدم مسیلمه کذاب طلیحه و غنسی خانه خراب عینی و اثری پیدا نمی شود کلام شریف او در قوم مالک است که بایست اخذ صدقات بر انها داشت و هم کسانیکه از

جماعتها

جماعتهائی دیگر اتباع او اختیار او نموده و در هیچ این طرفه صناعت دیگر است که شریف مرتضی عبارت
خصم خود را بغیر محل و صور خیالیه خویش فرود آورده و در پی نقض آن شده و بر ظاهر است که اگر اینچنین
حیله ها و تجاهلها بکار نمی برد چگونه عند الجهال مشهور می شد که شریف از عهده جواب سبکدوش
و فارغ البال گردید و چگونه نضامت کتاب او بده جزء متوسط میرسید فکیف که از شصت هم متجاوز باشد
و اگر کسی را در کلام کمترین جملا لیق بهره نیست باید که عبارت قاضی مزبور که خود شریف در کتاب
شافی آورده و بدست خویش نوشته ملاحظه فرماید و آن عبارت اینست شُبْهَةٌ اَثَارُوهَا
وَذَكَرُوا قِصَّةَ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ فِي قَتْلِ مَالِكِ بْنِ نُوَيْرَةَ وَمُضَاجَعَةِ امْرَأَتِهِ مِنْ لَيْلَتِهِ
وَاَنَّ اَبَا بَكْرٍ تَرَكَ اِقَامَةَ الْحَدِّ عَلَيْهِ وَزَعَمَ اَنَّهُ سَيْفٌ مِنْ سُيُوفِ اللّٰهِ سَلَّهُ اللّٰهُ عَلَى
اَعْدَائِهِ مَعَ اَنَّ اللّٰهَ تَعَالَى قَدْ اَوْجَبَ الْقَوَدَ وَحَدَّ الزِّنَا عَلَيْهِمَا وَاَنَّ عُمَرَ نَبَّهَهُ وَقَالَ لَهُ اَقَتَلْتَهُ
فَاِنَّهُ قَتَلَ مُؤْمِنًا ثُمَّ قَالَ الْجَوَابُ عَنْ ذٰلِكَ مَا قَالَهُ شَيْخُنَا اَبُو عَلِيٍّ وَهُوَ اَنَّ الرِّدَّةَ ظَهَرَتْ
مِنْ مَالِكِ بْنِ نُوَيْرَةَ بِاَنْ رَوَى فِي الْاَخْبَارِ اَنَّهُ رَدَّ صَدَقَاتِ قَوْمِهِ عَلَيْهِمْ لَمَّا بَلَغَهُمْ مَوْتُ
رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا فَعَلَهُ سَائِرُ اَهْلِ الرِّدَّةِ فَاسْتَحَقَّ الْقَتْلَ ثُمَّ قَالَ فَاِنْ
قِيلَ كَانَ يُصَلِّي قِيلَ لَهُ كَذٰلِكَ سَائِرُ اَهْلِ الرِّدَّةِ وَاِنَّمَا كَفَّرْنَاهُمْ بِمَنْعِهِمُ الزَّكٰوةَ
وَاِسْقَاطِ وُجُوبِهَا دُونَ غَيْرِهِ اِنْتَهَى مِنْ شَافِي سَيِّدِنَا مُرْتَضٰى وَهٰذَا شَرِيفُ مُرْتَضٰى اِيْنَسْت كَه بادراک مُحَصِّل
صَحِيح كه عبارت قاضی بران مشتمل است و فرقیص روایت کرده اند متوجه نشده و شعر اِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْمَرْءِ
عَيْنٌ تَصِيحُهُ ✽ فَلَا غَرْوَ اَنْ يَرْتَابَ وَالصُّبْحُ مُسْفِرٌ ✽ اکنون بدانکه عبارت مذکور دو محل دارد
یکی آنکه تقریرش در صدر گذشت دوم احتمالیکه مبنای اعتراض شریف است و آن اینست که گاه
تخییل فاسد او را باد له قاطعه باطل کنم لامحاله اول متعین خواهد بود باید دانست که جمال فاسد
در معنی عبارت صاحب مغنی که بقید قلم آمد اینست که مالک بن نویره بمجرد استماع خبر وفات رسول خدا صلی الله علیه
وسلم صدقات را بر قوم خود رد کرد چنانچه سائر اهل ردت مثل مسیلمه و طلیحه و غیرهما صدقات را بر قوم

خویش باز گردانیدند و ادای نماز و ابای زکوة مختص بمالک نبود بلکه متنبیان مذکور و دگر اهل ردة هم سالک
این طریق و شارب این رحیق بوده اند و لطلان این معنی که شریف رضی من تقاصر النفس مشغوف بآن شده و
چند دلیل قاطع در عبارت مغنی واقع است و الطف آنست که شریف هم بدلول آن اقرار دارد لیکن در فهم معنی
صحیح و حل عبارت بمطلوب بجهت عصبیت رو براه نمی رود حالا آن دلایل را بسمع اصغا بشنو **اول**
آنکه باز پس دادن زکوة فرع این اصل است که مسیلمه و دگر مدعیان نبوت کاذبه بمثابه مجوز مالک بن نویره
بر اخذ صدقات منصوب نبودند با اتباع و اشیاع این اشرار صدقات را نزد آنها جمع میکردند
و بوساطت ایشان بجناب خاتم نبوت میفرستادند و هرگز این امور در اخبار و آثار عینی و اثری یافته
نمی شود بلکه خلاف آن در کتب شیعه و سنی بشهرت و بمناضده مروی است که مسیلمه کذاب بجناب
رسالت مآب نامه فرستاد که من مسیلمة رسول الله الی محمد رسول الله اما بعد
فان الارض لنا نصفا و لقریش نصفا و لکن قریشا قوم یعتدون و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بجواب لعین بیرقم فرمود که من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب اما بعد فان
الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین آن شقی بعد رود این نوشته
خیلی بهم برآشفته و بجمع اوباشی قوم کوشیده تا انکه زیاده از صد هزار کس بشهادت ارباب سیر مشتمل
صاحب مدارج النبوة که دود از نهاد جوهر دماغ شان را مختل کرده بود باراده استیصال شریعت غرا بشتی
کردند و قریب بود که آن شور بخت از دعوی نبوت باز آید و بر اثر نهد که ناگاه ایزد کبریا بر طبق وعده قرآنی فسوف
یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من
یشاء و الله واسع علیم بشتران بدکردار را بدست افضل الصدیقین کفایت فرمود و بحمد الله که شریف مرتضی
بکفر و عداوی الی طاله خود قائل است حاجت بتفصیل نیست لیکن چنین بدبخت چگونه صدقات
بجناب خاتم نبوت میفرستاد اما طلیحه بن خویلد که عروج و خروج او بعد وفات

شریف اتفاقی است دعوی میکرد که حامل وحی او جبرئیل امین است و چند بار استدراج ازوی وقوع
یافت بسیاری از اعراب بسوی او گرویدند و اهل ارتداد اورا ملجا و ماوای خود مقرر ساختند و او تا
شمشیر خالد بن ولید نیاورده هزیمت خورد و بنواحی شام رفت هرگز نگاهی بر صدقات قوم ربائی نداشته
و نه زکوة فرستاده اگرچه بعد ازین خرابیها که مذکور شد توفیق اسلام یافته بلکه در حرب یمامه شربت
شهادت چشیده اما اسود عنسی که نام او عیهله و لقب او ذوالخمار بخا معجمه یا بجا مهمله در سیر مذکور است
پیش گاهی مشعبد بود که جمعی را از مردم بسحر کاری خویش فریفت و بلشکری عظیم خروج نمود در بارهٔ او
اختلاف است اکثری از محدثین می نویسند که بر دست فیروز دیلمی منتقم حقیقی در عهد کرامت مهد پیغمبر صلی
الله علیه وسلم مهم او را کفایت نمود و جمعی از ارباب سیر را اعتقاد آنست که هدم اساس دعوی نبوت
کاذبه و قتل آن لعین در زمان خلافت افضل الصدیقین بعد از انکه احتراق بران واژند که قاتل او فیروز
مذکور است هرگز عینی و اثری در کتب حدیث نیست که او بجناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ساختگی کرده باشد و
زکوة را نزد آنجناب فرستاده دوم انکه صاحب مغنی گفته اگر کسی گوید که مالک بن نویره نماز می گذارد
پس نسبت ارتداد او چه معنی دارد خواهم گفت که دیلمان هم از بقیهٔ اهل ردت نماز می خواندند تخصیص مالک
چیست ندانی که نسبت ارتداد باین مردم بدان جهت او فتاد که بمنع زکوة رفتند و باسقاط وجوب
خیال بستند این قول او دلیل بر بطلان فهم شریف مرتضی است زیرا که اهل ردت شرعی و مدعیان
نبوت کاذبه را که بمعارضهٔ قرآن مجید پردازند و در ازا رسورة الفیل این مهملات را مرتب سازند الفیل
ما الفیل و ما ادریک ما الفیل له ذنب قصیر و خرطوم طویل با نماز اهل اسلام چه کار است مصرع
سگ و مسجد ای غافل از عقل و دین ✤ و بایهم شریف مرتضی در کلام خویش اشعاری کرده جانیکه گفته
ما کانوا یرون الصلوة و لا الشیا مما جات به شریعتنا پس معلوم شد که از سائر اهل ردت متمیز لفیان
بنی یربوع مراد اند و هو المطلوب سوم انکه خاتمه عبارتش یعنی حکم ردت مالک و اتباع او بجهت انکار
زکوة بود و اگر ایشان نیز برهان قاطع بر بطلان تخییل امامیه شیعین است و الا کفر مسیلمه کذاب

برخلاف واقع لسبب انکار زکوة لازم آید و ایضا مستلزم اینمعنی است که کفر و ارتداد آن بعینه
از جهت دعوی نبوت کاذبه نباشد و این را جز امام المشیعین هیچ عاقلی تجویز نتواند کرد باقی ماند آنکه طلاق
کفر و ردت بر مالک بن نویره و اتباعش بکدام معنی است این مرحله بذکر عبارت صاحب مفاتیح شرح مصابیح و
امثال او طی می شود و هی هذه قال الخطابی رح تعلقت الروافض بروایة ابی هریرة للطعن فی
الامامین ابی بکر و عمر رضی الله عنهما و ادعوا فیهما المناقضة تعنتا و الحادا
فان راس مالهم التکذیب و الطعن فی السلف و قالوا قد اخبر ابو هریرة فی اول الحدیث
عن کفر العرب و ارتدادهم و فی اخره عن ابی بکر انه قال لاقاتلن من فرق بین الصلوة و الزکوة
و لم یکن فی الحدیث ذکر الصلوة و الزکوة حتی یقول ابو بکر لاقاتلن من فرق بینهما و قالوا
ان عمر لم یوافقه علی الحرب لقیام الدلیل علی قوله و لکن مساعدة و تقلیدا له کمن یجد
العصمة له و انی له ذلک و اذا کان کذلک فانما کانوا مسلمین کما فی اخر الحدیث
فکیف جاز لهم قتلهم و سبیهم و ان کانوا کفارا مرتدین کما فی اول الحدیث
فما معنی القول بان لا افرق بین الصلوة و ما معنی سبیهم و استعبادهم و قد اجمع
علی ان المرتد لا یسبی و لا یستعبد فلم یحل فعله و صنعه عن تعسف و سوء سیرة
و سریرة و قد کان القوم متاولین بمنع الزکوة محتجین بقول الله تعالی خذ من اموالهم
صدقة و مثل هذه الشبهة توجب الکف عن قتلهم و سبیهم قلنا قد ثبت بروایات
صحیحة عن ابن عمر رضی الله عنهما و انس و غیرهما ذکر الصلوة و الزکوة علی ما ذکرت
فی الطرق و بروایة ابی هریرة رضی الله عنه ایضا رواه محمد بن اسحق بن خزیمة امام
الائمة فی الحدیث باسناد صحیح الی ابی هریرة و مع ذلک یشتبه ان ابا هریرة انما
لم یذکر الحدیث تمامه اعتمادا علی معرفة الخاطبین فانه کان شائعا و وجه
الجمع بین اول الحدیث و اخره و دفع شبهة الروضة ان الذین ارتدوا کانوا صنفین

ارتدوا

ارتدوا عن الدين وخرجوا عن الاسلام وعادوا الى الكفر وهم الذين عناهم بقوله عليه
من كفر من العرب وهم مسيلمة واصحابه من بني حنيفة والاسود العنسي واصحابه من
اهل اليمن وغيرهم وناس آخرون ارتدوا عن الاسلام والايمان وتركوا الشرائع من
الصلوة والزكوة وغيرها وعادوا الى ما كانوا عليه في الجاهلية فلم يكن يسجد لله تعالى على
بسيط الارض احد الا في مسجد مكة والمدينة ومسجد عبد القيس بالبحرين في قرية يقال
لها جواثا وهم الذين عناهم ابو هريرة في اول الحديث والصنف الآخر هم الذين فرقوا
بين الصلوة والزكوة واقروا بالصلوة وانكروا الزكوة ووجوب الاداء الى الامام وهم
الذين عناهم ابو هريرة في آخر الحديث وعرضت لعمر رضي الله تعالى عنه الشبهة و
ناظر فيهم ابا بكر رضي الله عنه حتى قال والله لاقاتلن من فرق بين الصلوة والزكوة
وهذا الصنف على الحقيقة اهل بغي وانما يدعوا بهذا الاسم في ذلك الوقت لدخولهم
في غمار اهل الردة فاضيف الاسم في الجملة الى الردة اذ كانت اعظم الامرين خطبا
فان قيل لو كان منكر الزكوة في زمان ابي بكر اهل بغي ولم يكونوا كفارا فليكن في زماننا
كذلك قلنا من انكر في هذا الزمان كفر بالاجماع والفرق انهم كانوا في زمن تبديل
الشريعة واحكامها وليس الان كذلك وانهم وقعوا في الفترة بموت النبي صلعم وكانوا
جهالا بامور الدين بعيدا من العلماء فاما الان فقد شاع واستفاض العلم بوجوب
الزكوة حتى عرفه الخاص والعام والجاهل والعالم فلا عذر لهم لو كان قريبا بالعهد او
بعيدا من العلماء فمعذور واما السبي فانه كان امرا اجتهاديا رآه الصحابة وقد
استولد علي رضي الله عنه جارية من بني حنيفة فولدت له محمد بن حنيفة ولم ينقرض
العصر حتى تغير رايهم واجمعوا على ان المرتد لا يسبى وفي الجملة ان مذا الاسلام وقرار
الذين كان هذا القتل والقتال فلا يندفع بمثل هذه الشبهات بل الحسد يأكل

الحسنات التهمت بالفاظه وحروفه وبر کسانیکه خدمت فن حدیث بجا آورده شروح صحاح
را مطالعه کرده اند مخفی نمانده که بسیاری از محدثین مثل امام نووی در حق مالک بن نویره همین قسم فرموده
اورا در زمره مقصرین بشمرده اند و صاحب منهاج و مانند او نیز همین جاده اختیار کرده کما لا یخفی من تتبع
بعضی از روایات کتب فریقین که اشعار و دلالت بران دارد که غیر از بوحنیفه بعضی دیگر نیز پیروی مالک امامیه
اختیار کرده اند باید شنید تا مادهٔ شبههٔ امام اهل تشیع کلیةً زائل شود از انجمله افاده علامه دهلوی
قدس سره العزیز در رساله وسیلة النجاة است جائیکه وسوسهٔ امامیه را در بارهٔ ارتداد صحابه کرام در کریمه
یا أیها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه الآیه ازبان برداشته وگفته که درین آیت کمال
مناقب صدیق اکبر و غیر او از اصحاب رسول الله است صلی الله علیه وسلم که آنها سیلمه کذاب را در خلافت
صدیق اکبر کشتند و دیگر فرقه های اعراب که تفصیل آنها طول دارد و مرتد شده بودند و انکار زکوة
میکردند بهمه آنها جهاد کردند و آنها را به تیغ کشتند و بسیاری از انها باز اسلام آوردند الی آخره
و از انجمله صاحب حضرت حیدریه از زبان مجتهد الحی فرزند ارجمند مجتهد جائسی حکایت میکند که عجب است
از جناب ایشان و اضراب ایشان که قائل بارتداد بوحنیفه و امثال آنها از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم
گشته اند و با وجود آنکه آنها ایمان قطعی باعتراف قائلین بارتداد او داشتند و در سلک صحابه و مومنین منسلک
و بر طاعات از صوم و صلوة و غیر آن مواظب بوده اند بمجرد منع زکوة بتاویل و اشتباه کما یستفاد
من آثارهم آنها را مرتد نامیده اند و سفک دماء آنها را اباح انگاشته و سیف الله الشیان جلیله مالک بن نویره
را بدون انقضای عدت متصرف شده و جمعی دیگر را تقبل رسانیده کما نطقت به اخبارهم و از انجمله
آنکه سعید بن طاؤس در مجلس منصور است و معنی آن بزبان اهل ترجمه چنین قرار یافته که عباس بن عبد الرحیم
مروزی در تاریخ خود ذکر کرده است که بعد از فوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اسلام در میان
طائفه های عرب یکسر نگردید و اهل مدینه و اهل مکه و اهل طائف و سائر مردمان همه مرتد شدند و از دین برگشتند
بعد ازان گفته است که بنی تمیم و زیات مرتد شدند و جمع گردیدند بر سر مالک بن نویره

یربوعی وہمہ قبیلہ ربیعہ برگشتند بکفر خود آہ وانشاء اللہ تعالیٰ عنقریب بعضے از مرویات امام اعظم طوسی
محمد ابن جریر صاحب مستمعین خواہد کرد اکنون در ثبوت این امر کہ بعضی دیگر غیر از بنی یربوع مہملات مالک بن
نویرہ گردیدند کدام حالت منتظرہ باقی ماند و در صحت قول صاحب مغنی وکذلک سائر اہل الردۃ چہ تردد و شبہ
مجال و گنجائش است و بحمد اللہ کہ این روایات چنانچہ برنہج عادلانہ سیکند برای تکذیب شریف ثمانینی
کہ ادای صلوٰۃ و ادای زکوٰۃ را از دایرہ امکان خارج نمودہ بود ہم بکار می آید و بر فرض محال اگر اولیای
شریف بہ این دعاوی لاطائلہ خود اصرار نمایند و باوصف این روایات و عبارات از دائرہ ترہات
خویش نہ برآیند البتہ نزد احدے از طبیبان مراین مرض صعب را دوائی نخواہد بود این ہست حال شریف بر
امام الائمہ امامیہ در بارہ مالک و اتباع او از مقصرین و منحرفین کہ نوبت بانکار بدیہیات اولیہ رسیدہ تا تبصرہ
دیگر علما کہ برای سریر سلطنت مالک خویش بساط زمین را بسیط فلک دون زند و زیادہ بر اہل کتاب در بارہ
رابطہ بین ما و خدا کہ نہ توزاند چہ گفتہ آید فَبِئْسَ الْمَالِكُ وَبِئْسَ الْمَمْلُوكُ وَبِئْسَ الطَّالِبُ وَبِئْسَ الْمَطْلُوبُ

قولہ وانہم یکسو الخ **اقول** محققین اہل سنت کثرہم اللہ فی العالمین در کتب کلامیہ اثبات نمودہ اند کہ
حضرت فاروق بجہت عدم اطلاع بر تفصیل حقیقت حال چنین فرمودہ بود مع ذلک رجوع او ہم مرتبہ شیاع
و ذیاع رسیدہ و غافل از قصاص و ان فرمان روای خود نیز دلیل ایمد عاست کما لا یخفی و از اینجا ست
کہ باقر مجلسی در عدم قصاص و ضرب حد فاروق را باصدیق شریک دانستہ چنانچہ عبارت حق الیقین در بیان
وجوہ طعن بر الہ بکر صدیق این مقصود ناطق است و وجہ یکی آنکہ خالد را بعوض مالک قصاص نکرد دیگر آنکہ
حذر نکرد کہ خال باز زن مالک کرد و اقامت ننمود دیگر آنکہ خون سائر مقتولین را باطل کرد قصاص و دیت شان
را نگرفت و درین کار با عمر با او شریک ست و در تضییع قصاص مالک از خالد عمر شریک غالب ست آہ **قولہ**
وملا حسین کاشفی الخ **اقول** حاجتی بذکر روایت ملا حسین کہ حالش منکشف می شود باقی نماندہ
بروایت معتبرہ اہل سنت ثابت فرمایند کہ فاروق اعظم بر نکیر خود اصرار داشتہ پس چہ احتیاج بہمہ کلفت بجمع
امثال این روایات موہن مایہ کشید مگر در ذہن حضرت تسنن ملا حسین را سہل و ثابت نشستہ

که بردامنش دست انداخته بالزام سنیان پرداخته وانچه ملا محمد تقی ومانند او در حق ملا حسین مذکور
زیب رقم نموده اند غالبکه در تصانیف شان ندیده بلکه بمسامع علیای مولف هم نرسیده پس بدانکه تلخیص مقال
محمد تقی اصفهانی در لوامع صاحبقرانی او وجماعتی دیگر از اساطین مذهب شیعه که بکشف حال ملا حسین کاشفی قلم
تراشیده بر مزعوم خود پرده را از روی کار برانداخته اند اینست که ملا باشنده سبزوار از شیعیان
روزگار بود پسر ازان انتقال کرده در هرات آمد وبمصاحبت ورفاقت امرا وسلاطین آنجا بتورید
وتقیه در ساخت ونشو ونمای تمام پیدا کرد بعد از گذشتن شهور بلکه مرور دهور چون بوطن خود برگشت
یاران را در دین کیش او دغدغه پیدا شد که شاید در صحبت اهل سنت از مذهب آبائی خویش تایب گشته
بمذهب سنیان پیوسته باشد یکی را از حریفان برگماشتند که در اثنای وعظ قابو یافته باوی همزبانی
کند تا حقیقت مذهبش بخوبی منکشف شود اتفاقا ملا حسین در اثنای تقریر افاده نمود که جبرئیل
امین دوازده هزار بار بر جناب سید المرسلین بوحی الهی فرود آمده آنشخص که در کمینگاه نشسته بود پرسید
که ملا راست بگو که حضرت جبرئیل بر جناب مرتضوی چند بار نزول اجلال فرمود ملا فی البدیهه گفت
که بیست وچهار هزار مرتبه تمامی حضار بعد این حساب وشمار در ورطه تحیر فرو رفتند وآخر الامر گفتند که
از کجا دریافتی جواب داد که از حدیث انا مدینة العلم وعلی بابها وآیت کریمه وأتوا البیوت من
ابوابها چه معلوم شد که آنحضرت روح القدس از همین دروبود انگاه یاران بغایت منبسط گردیدند
واطمینان قلب بهم رسید لکن از مذهب سبزواریان انحرافی نورزیده وهر چند این جواب معمول بر تعریض
وایهام سائل میتواند شد کما لایخفی لکن باظهار ملای اصفهانی واشالش بعد صدور این جواب هیچ تردد
واحتمال در قلوب حریفان باقی نماند کل حزب بما لدیهم فرحون **قوله** صاحب مقصد قصی الی آخره
اقول در اینمقام بر تقدیر صحت وابتنا بر این روایت بالتمام عوام را خلجان می شود که خالد بن ولید هم از زمره
طیبه اصحاب کرام است واورا باین لفظ شنیع وکلام فظیع یاد کردن چه معنی داشته باشد واز الله این
وهم برین نهج است که صحابه کبار را اگرچه خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین باشند

از حقیقت بشری منزه نباید فهمید در تواریخ و کتب سیر و حدیث مروی و مرقوم است که معاملات
گوناگون و مطارحات بوقلمون در مقدمات دینی و دنیوی فیما بین ایشان واقع میشد و در مسائل مروجه
بحسبها بظهور می انجامید که ناظرین قطعا امید نداشتند که بار دگر زنهار ملاقات نخواهند کرد بعد اندک مدت
مثل شیر و شکر می آمیختند مولانا رشید المتکلمین اعلی الله مقامه فی العلیین در کره صفدریه میفرماید که تو
مناظره و منازعه در میان حضرت عمر و حضرت عثمان و مسائل بجای میرسید که ناظر گمان می نمود که ایشان
گاهی باهم متفق نخواهند شد چنانچه شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء از ابی سلمه بن عبد الرحمن و سعید
بن المسیب روایت کند که گفتند اند ان عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان کانا یتنازعان
فی المسئلة بینهما حتی یقول الناظر الیهما انهما لا یجتمعان ابدا فما یفترقان الا
علی احسنه و اجمله انتهی بلفظه و اگر احیانا بجهت اختلاف آرا و ذهول انسان الی غیر ذلک
من الوجوه حق تلفی احد الجانبین مظنون یا مشکوک میشد پس مرافعه پیش حاکم می بردند تا آنکه یکی مظفر و منصور
و دیگری مخذول و منکوب برمی گردید و خلیفه وقت نظر لعبادت قدیم و رعایت قواعد شریعت غرای
مصطفوی قرابت و آشنائی را ملحوظ نمی داشت چنانچه کتب معتبره حدیث و تواریخ بلکه مجلدات فقه مشحون
تحمل فتح القدیر شاهد عدل این مدعاست و اللفظ للاخیر و ذکر ان مقداد بن الاسود استقرض
من عثمان رضی الله عنهما سبعة الاف درهم ثم قضاه اربعة الاف درهم فترافعا الی
عمر رضی الله عنه فی خلافته فقال المقداد لیحلف یا امیر المؤمنین ان الامر کما یقول
ولیاخذ سبعة الاف فقال عمر لعثمان انصفک المقداد واحلف کما یقول وخذها
فلم یحلف عثمان فلما خرج المقداد قال عثمان لعمر رضی الله عنهم انها کانت سبعة
الاف قال فما منعک ان تحلف وقد جعل ذلک الیک فقال عثمان عند ذلک رضیت
قاله فیکون دلیلا للشافعی علی جواز رد الیمین علی المدعی والجواب انه کان بناء
الایفاء علی عثمان رضی الله عنه حین مناط اینهمه اختلافات و مشاجرات امور دنیویه و دینیه تحصیل قوت

برای اطمینان عبادات خالق الارض والسموات ورفاه اهل وعیال وترفیه مسلمین وتالش کفار ومنافقین
وتحقیق مسایل دین بود بجهت حسن نیت خرفشار دنیوی هم درحق پرستی وحق گزینی ومعاملات دینی داخل شده
هرگز خشونت ودرشتی این برگزیدگان کبریا مانند تهجین وتشنیع عوام نباید فهمید وچشم پوشی از حق
نباید گزید آیا براحدی از اهل سنت وشیعه مخفی تواند بود که حکم شنجین در باب اسارای بدر گویا هم دگر
مناقض ومخالف بود زیرا که صدیق امت میخواست که دست امن فدیه آویزند واز سر خون آنها
برخیزند ورای جهان آرای فاروق باستیصال شان متوجه بود جناب قاضی حسن نبوی چون نسبت هر یکی را
باتباع مرضیات الهی راسخ می دید رأفت صدیق را برقت خلیل علیه السلام مماثل دانست وشدت فاروق را
بخشونت حضرت نوح موازن فرمود وفضائل هر یکی برشمرد وناخنی برای احدی نزد چنانچه محققین
امامیه بر این گونه احادیث بکشف حقیقت پردازند واهل حق را بذیل عطوفت در امثال این مواضع مرتو
منت میسازند صاحب غوالی اللآلی اعنی ابن جمهور که در اکابر امامیه بعلم وفضل معروف ومشهور است در آثار او از کتب
مشاهیر قوم ومعتمد مشاهیر آنچه فاضل جارد در کتاب مطبوع بیان نموده بی تکلف برا وصادق می آید کما لا یخفی علی من له
اساس الاصول روایت میکند ان النبی صلی الله علیه وسلم اخذ سبعین اسیرا یوم بدر وفیهم
العباس وعقیل بن عمه فاستشار ابا بکر فیهم فقال قومك واهلك استبقهم لعل الله
یتوب علیهم وخذ الفدیة یقوی بها اصحابك فقال عمر کذبوك واخرجوك فاضرب اعناقهم
واضرب اعناقهم فانهم ائمة الکفر وقد اخذ منهم الفدا ممکن علیا من عقیل وحمزة من العباس
ومکنی من فلان وفلان فقال صلی الله علیه وسلم ان الله لیلین قلوب رجال حتی تکون الین من اللبن و
یقسی قلوب رجال حتی تکون اشد من الحجارة مثلك یا ابا بکر مثل ابراهیم اذ قال فمن تبعنی
فانه منی ومن عصانی فانك غفور رحیم ومثلك یا عمر مثل نوح اذ قال رب لا تذر علی
الارض من الکافرین دیارا انك ان تذرهم یضلوا عبادك ولا یلدوا الا فاجرا
کفارا وانه قال ان شئتم قتلتم وان شئتم فادیتم واستشهد منکم بعدتهم فقالوا بل نأخذ

الفداء

الفداء فاستشهد یومئذ نیفهم باحدیکما قال صلی الله علیه وسلم بلفظه و محتجب نماند
که تنها ابن جهم ناقل این روایت نیست بلکه جمهور مفسرین ایشان نیز روایت میکنند چنانچه بر مستفیضین تفسیر
کنز العرفان و تفسیر فخر الدین رازی امامیه مثل بدیهیات اولیست و نیز مقام بر عبارات رازی قناعت
میکنم که روایت است که در روز بدر هفتاد تن اسیر گرفته بودند از انجمله عباس و عقیل بودند حضرت رسالت صلی
الله علیه وسلم در باب ایشان با اصحاب مشوره فرمود ابو بکر گفت که اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشائر تو اند
اگر هر یک بقدر طاقت و استطاعت فدای بدهند باشد که روزی بدولت هدایت سرفراز شوند و حالا عدد و مدد
مسلمانان زیاده شود عمر گفت یا رسول الله ایشان تکذیب کردند ترا و بیرون کردند ترا و ایشانند ائمه کفر اند همه را
بقصاص تا کردن زنند و هیچ از ایشان فدا را اعقیل را بعلی سپار و عباس را بحمزه و فلان را بمن تا کردن زنیم آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود که حق سبحانه و تعالی دلهای مردم را آگاهست که نرم میسازد بمرتبه که نرمتر از شیر
است و دیگر دلهائی باشد که سخت تر از سنگ است مثل تو ای ابا بکر همان مثل ابراهیم است علیه السلام که گفت
فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فانک غفور رحیم و مثل تو ای عمر همچو مثل نوح است و قتیکه گفت رب لا تذر
علی الارض من الکافرین دیارا و این دو حالت که نرمی و سختی است که از انبیاء علیهم السلام صادر شود
بحسب مقام و مقتضای وقت خویست چه بعضی از کفار هستند که بسیار شدید اند در کفر و ایمان از ایشان
توقع نیست و نه از اعقاب ایشان آنجا استیصال مناسب است و دل سختی و اگر بخلاف این نرمی و خوش
خوی بعد ازین آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اصحاب را اگر خواهید بکشید و اگر خواهید دیت بستانید
ایشان دیت را اختیار کردند انتهی کلامه نقلا عن کنز العرفان المزبور بالجمله این خشونت که از فاروق
اعظم بر تقدیر مذکور در باب خالد بن ولید صدور یافت چون همه خالصا لوجه الله بود خالی از مثوبات نماند
و در اینجا حکایتی لطیف یاد دهیم همچندان ایمد که راویان اخبار و حاکیان اسمار آورده اند که در زمان
باستان جوانمردی بود که هر روز در حوالی عابد طعام مهیا کردی تضارا روزی بیمار شد و از بیطاقتی از ین صنعت
محروم ماند بحکم ضرورت زنی وجه خود را تکلیف داد و از مسکن عابد چندین علامات را در معرض

بیان نهاد و با نهم گفت که هرگاه در اثنار راه بر لب دریا رسی و اثری از کشتی و ملاح نه بینی و عاکن که ایمنی و آسانی
نهان و آشکار بجوانمردی و پارسائی شوهر من که گاهی با من مقاربت نکرده عبور دریا بر من آسان کن زن از تعلیم
و تلقین این دعا ضبط تو انست کرد با شوهر خود گفت که چندین طفل از لطف تو بر آورده ام دست دعا باین
گذب و افترا و بروی خالق ارض و سما چگونه دراز کنم جوانمرد بغایت تفت شد و گفت ترا در این ضیق وقت با نکشاف
این امر متوجه نمی باید شد انچه میگویم بران کار بند شود زود نزد عابد برو تا مقاصد بکلی راست شود زن بیچاره کاسه
طعام بدست گرفت و بجناح استعجال بقطع مسافت مشغول شد گویند چون بر کناره دریا رسید دید که

شعر

همگنین آبی که مرغابی در و ایمن نبود ۔ کمترین موج آسیا سنگ از کنارش در ربود ۔

هرگاه از کشتی و ملاح نشانی نیافت بکمال عجز در لجه حیرت و امواج فکرت فرو رفت و بمقتضای الضرورات تبیح
المحظورات پیش حق تعالی دست بهمان دعا برداشت در دم نمونه معجزه عصای موسوی نمودار شد تا انکه در غایت
آسانی راه دریا نورد دیده نزد عابد رسید و کاسه طعام روبروی او نهاد عابد لقمه چند تناول فرموده
گفت ازین دریا زخار چون نجات یافتی زن حکایت گذشته را اعاده نمود و گفت اکنون از همت علیای
شما امیدوارم که زود تر از دریا بگذرم عابد گفت چون بر لب دریا رسی دست تضرع و زاری بر دار که ای آفریدگار
بحق عابد یکه گاهی طعام نخورده ازین دریا بخاتم بده زن گفت که طرفه ماجرا دیگر است که هر روز طعام میخورم
همین دم لقمه چند خورده و این عام را می آموزی عابد زیر لب تبسم نمود و گفت که ترا با این دعا چه کار است
سر خویش گیر و انچه گفتم بپذیر اقتصه از تلاطم امواج دریا بتوسل همین دعا رهائی یافته سالها غانما در خانه
خود قرار گرفت و ماجرا از مبتدا تا منتهی بر روی شوهر گذارش نمود و از مزید حیرت خویش آگاه کرد جوان
مرد گفت ای زن ناقص العقل حقیقت کار من اینست که گاهی با تو صحبت نکرده ام مگر وقتیکه بدلم راسخ شد
که ادای حق تو هم از واجبات است و بدین سبب این فعل در عبادت شمرده شد همچنین عابد گاهی طعام نخورده الا
زمانی که از عبادت معبود مطلق درمانده پس من گاهی مثل انعام با تو مقاربت کرده ام و نه عابد بصفت بهیمی
دست بطعام دراز فرموده قس علی هذا احاد صحابه کبار از مهاجرین و انصار که هر چه کرده اند از تشنیع

و تحسین و ستایش و آفرین و آویزش و آمیزش و ضرب و شلاق و وفاق و شقاق چون صدر رهمه
حسبة لله بود در عبادت محسوب گشته چون خالد را معصوم ندانستند و هنوز حقیقت حال بطور دیگر در یافتند از
اخبار غیبیه اطلاعی نداشتند درباره خالد و مالک گفتند آنچه گفتند بخلاف جناب امیر المومنین بر اصول معتمده امامیه
که باوجود حصول مرتبه عصمت از صغیره و کبیره سهوا و عمدا از ابتدا عمر تا آخر آن که قسم حضرت زهرا را که هم محفوظ از خطا
و خطل و معصوم از زلت و زلل بود بر عکس نفس الامر پنداشتند و فرمودند آنچه فرمودند برای اطمینان قلوب مشیعین
ملخص این قصه طویل را از بحار الانوار مجلسی وارد می کنم تا مظنه تهمت از میان برخیزد و احدی از شیعه بگریبان
این هیچمدان نیاویزد و آن این است که جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بحضرت امیر المومنین فرمود که من امروز
بخانه شما افطار خواهم کرد حضرت امیر خیلی نادم بود بجهت آنکه از چند وقت در خانه می آمد می پرسید که چیزی
هست فاطمه زهرا رضی الله عنها قسم شرعی میخورد که چیزی نیست بالجمله هر دو جناب بخانه آمدند و خاتون
جنت قابی پر از طعام که گاهی مثل آن ندیده بودند بر دستارخوان پیش سرور انس و جان نهاد حضرت امیر بمجرد
ملاحظه این امر متغیر شد و حضرت بتول بفراست دریافت و گفت کدام معصیتی از من صادر شد که موجب این همه تغیر
افتاد علی مرتضی کرم الله وجهه فرمود زیاد تازین کدام معصیتی خواهد بود که از چند وقت قسم یاد مینمائی که چیزی
موجود نیست این قاب طعام از کجا آمد حضرت سیدة النساء رو بآسمان کرد و گفت خداوندا تو خوب
میدانی که قسم من کذب بیفروغ و اظهار من هرگز در فروغ نبود انگاه جناب رسالتمآب قصه را بتفصیل تمام بیان
فرمود که این قاب طعام از درگاه ملک علام در جلد و آن چند درهم که براه خدا دادی فرستاده یعنی تغیر خود
موقوف کن و فاطمه را از دروغ گویان مپندار و بالاتر از همه که برای استیصال هفوات امامیه درباره
ادعا و وضع مناقب خلفای راشدین و قلع مطاعن این بزرگان دین کما سیجئ انشاء الله تعالی بکار آید انیست
که چون حسن مجتبی بخلع خلافت خویش رضی شد و معاویه بن ابی سفیان را بجای خود حاکم ساخت و بخلعت امارت
نواخت حضرت سلطان کربلا بهیچ دقیقه تذلیل امام وقت فرو نگذاشت حتی که بروایت صاحب تسفیه الغمه
و دیگر اکابر امامیه موکد بقسم شرعی فرمود که والله اگر بینی مرا می برند بهتر بود از انکه در وادی صلح معاویه

می دیدند و بعضی از رفقای آنجناب در تقبیح و تقبیح از ایشان در گذشتند حتی که لقب مبارکش مسود وجوه مومنین و مذل مسلمین گذاشتند یعنی سیاه کنندهٔ روی اهل ایمان رسوا سازندهٔ مسلمانان و نام قائل این کلمهٔ هائله که نزد شیعه از خلص شیعیان حسنی و حسینی است سفیان بن لیلی همدانی است **والعجب وما ادریک ما العجب** که حضرات امامیه فقط تقریر مشهور فاروق را که بشهادت قرآن مبین مبین رد اشداء علی الکفار و حدیث سید المرسلین برو اتقیاء مومنین کما عرفت مثل قائل فحوای لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا است و بر وجنات بنی روز صلح حدیبیه معاذ الله بر کفر و عداوت محمول فرمایند و دست تعنت در ازهٔ استین انصاف کوتاه نمایند و در حق آن بزرگ که مثل حسن مجتبی را بلقب مسود وجوه المومنین و مذل المسلمین علی اختلاف الروایات فی ذلک یاد نمود سر پرستی را با قصی الغایه رسانند و او را بمناقب و محامد می ستایند و این تلقیب را بحرارت دینی و محبت اهل بیت برگردانند چنانچه ترجمه اش در کتب کشی بر نیمعنی شاهد عدل و این کشی شخصی است که گویا بانی مبانی فن تنقید رجال است و شیخ حلی امام اعظم امامیه اکثر در خلاصة الاقوال بجرح و تعدیل رجال تقلید او می نماید و راه تحقیق را بقدمش می پیماید و زیاده مقام استغراب است که این بزرگ و دیگر متقدمین از اکابر و اصاغر ما وصف ادعای نمودن که سواد نسبتی امام عین بی اندامی نسبت بپیغمبر علیه الصلوة والسلام است فکیف حسن مجتبی ریحان سرور انبیا و در اطراء سفیان مسطور چندان پافشار نبودند که او را در حواریین آنجناب قرار دادند غلط فهم غبی را که از کتب تلخیص غالبا می توان فهمید که حواریت از خواص این نحو اشخاص است **طرفه تر آنکه** این احکام فقط بر ذات سفیان همدانی موقوف نیست چه قیس بن سعد بن عباده انصاری را که در وقت تفویض خلافت بمعاویه از این قبیل سخنان در شت بخطاب امام وقت بر زبان اند که بارها ذکر آن خلاف ادب می نماید و بکمال دلتنگی و آزردگی از لشکر حسن مجتبی بیرون رفت حضرات امامیه بکمال طیب خاطر در زمرهٔ طیبهٔ صحابهٔ ابرار و کرام روزگار به یکبارگی متصف ساخته اند و این امور را نیز در غمخواری و دلسوزی شمار کرده اند چنانچه ترجمه او در مجالس المومنین باید دید و فزاوان حیرت این است که تحسین مصالحه حسن مجتبی با امیر شام نصر

حضرت خیر الانام صلی الله علیه وسلم با نفاق در بقیع در مقام خویش مروی است اما نزد اهل حق لیس و ابا صحاح
ایشان بر مضمون ناطق و اما نزد شیعین پس تا اینجا معنی ارد ستایی بلکه غوالی این جمهور مر این دعوی را گواه صدق
است و عبارت کتاب این که بزعم مخالفین جواب اصوا عتوست یعنی ایشان است بعد از انکه بشومی مکر و غدر معاویه
و عمرو بن عاص نفاق در میانه لشکر آنحضرت بهم رسیده و آنست که خون بسیار بریزش و فساد بسیار بهم فراوان کشند بعد
آن که رسول الله صلی الله علیه وسلم مکرر فرموده بود ان ابنی هذا سید لعل الله ان یصلح به بین
الفئتین العظیمتین من المسلمین تا بندگان خدا در میانه کشته نشوند با معاویه صلح نمود و آن گروه
عظیم را از قتال و جدال خلاصی بخشید و جزای عمل بدکاران را بروز قیامت حواله نمود پس انصاف فرمایند که تقبیح این
صلح و آنهم بدین مرتبه که نشنیدن آن لرزه بر اندام مخلصین می افکند و ارتعاد قلب و جگر از تصور آن روی می دهد
بجائی کشد و امصیبتا اگر این مضمون از خیال سلطان کربلا و خلص شیعیان حسن مجتبی بدرزقت باری
اینهم لقب مبارک شان نزیبد که در دستور العمل یعنی کتاب مختوم بخواتیم الذهب همین مرا مندراج یافته که آن
مجتبی با معاویه سیاهگی فرماید و دین بخلع خلافت در دهد پس اینهمه خاشاک و غبار از کجا بجای اسیر سد تعالی کبریا و تقدس
اسمائه اینهمه یکطرف باد و دین اعتقاد هم سستی راه یافت که امام را عصمت از خطا در کار است و نصب وجود او
فقط برای ازاله خطا از صفحه روزگار و اویلا امام اعظم شیعین یعنی شیخ حلی هزار دلیل بر عصمت
امام مرتب نماید و تصنیف الفین فرماید و حضرت امام حسین فلذه کبد رسول الثقلین را یک دلیل هم بار ندهد و اقتضا
سر سر مقلدین امامیه در باره عصمت امام وقت نیز حاصل نباشد باجمله بنده هیچدان بکنوبات خاطر خویش باکی ندیم
و دوای اینهمه امراض مزمنه امامیه از که جویم پس همان بهتر که از تعداد این مسئله بخوف تطویل باز آیم و بمطالبه دیگر
هفوات مخاطب الامر تسبگرایم قال افاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط
المستقیم باقی ماند کلام در قبایلیکه علی صدق الروایه بالیقین آنحضرت مدح شده باشند و حال آنها مثل حال قوم
بنی حنیف نباشد پس میگویم ظاهر است که هرگز مضمون این حدیث بر آنها صادق نمی آید چه پیدا است معنی لفظ اعاده
پیدا کردن چیز تازه است اعاده امر بی را احداث نمی گویند و لهذا لفظ اعاده معدوم در

کتب قوم شایع است احداث معدوم صوری از جواز ندارد صاحب صراح در ترجمه لفظ حدوث میگوید
شدن چیزیکه نبوده باشد واین نص است در انچه گفتم ونیز کریمه لعل الله یحدث بعد ذلک امرا
وذکر من الرحمن محدث که مفسر به تجدد ومجدد است شاهد صدق است برین دعوی ونیز حدیث حضرت ام
المومنین عائشه صدیقه علی ما نقل العلامه الثقه عز الدین ابو المظفر یوسف بن الحسن بن محمد بن
محمود بن الحسن البرزندی محتد المدنی مولدا الانصاری نسبا المحدث بالحرم
الشریف النبوی صاحب کتاب الاعلام بسیر النبی علیه السلام فی الباب الثالث والعشرین من ذلک
الکتاب انها لما احتضرت قیل لها ندفنک مع رسول فقالت ادفنونی مع اخوانی
بالبقیع فانی قد احدثت امورا بعده دلالت صریحه دارد بر انکه احداث ابداع امور جدیده منکره را
میگویند نه اعاده را ولعمری لله در امنا کیف اعترفت علی نفسها واستحیت من قرب سید
الانبیاء وهرگاه انها با فقی پس رهی نماند که احداث بر ارتداد بمعنی اعاده کفر زنها رصادق نخواهد
وعلی هذا ما احدثوا بعدک دال بر فساد ارتد والبعدک نخواهد بود ولم نر الوام مرتدین علی اعقابهم بتفسیر وتاکید جمله
اولین بمعنی کافرین بعد الاسلام هرگز نمی تواند افتاد چه در معنی احداث وارتداد تغایر ست وبین التفسیر
المفسر والتاکید والموکد تطابق واجب ست اعلاوه او عائض بودن لفظ مرتدین در روت محکم بحث ست انجا زنها را از
لفظ مرتدین مصطلح شرعی مراد نمی توان گرفت والا لفظ علی اعقابهم حشو ولغو خواهد بود وهرگاه بالاتفاق من کافه
المخلص بعد ارتحال رسول رب متعال همین وسانحه حادث شده لاثالث لها یکی امر خلافت وما تفرع علیها ودوم ردت
بعض قبائل عرب بشرط صدق روت پس چون ام ثانی از حدیث مراد نتوان گرفت اولین متعین خواهد بود کما
نص علیه صاحب نهایه ابن الاثیر وصاحب مجمع البحار فی لغه الرد واللفظ لمجمع البحار
وفی حدیث الحوض فقال انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم ای متخلفین عن بعض
الواجبات ولم یرد ردة الکفر ولهذا قیده باعقابهم لانه لم یرتد احد من اصحابه
بعده کفرا ولما ارتد قوم من جفاة الاعراب ثم تابوا فانظروا یا معاشر المسلمین کیف

بطل ارادهٔ ردّه جفاة الاعراب شیخهم وثقتهم ابن الاثیر ومن تبعه واعترف
بان المراد من الاصحاب البعض من المشهورین بصحبته وقد وقع منهم التخلف عن بعض
الواجبات واستحقوا بسببه السقر کما دل علیه الاثر فمن الذی یدعی ان ذلک
التخلف کان سوی التخلف عن سفینة عترة رسول الثقلین وحبل الحسنین حتی
صار سببا للعار والشین بل الغرق فی لجة النفاق بلا مین وای واجب التخلف عنه
یدخل اصحاب الرسول فی جهنم ولا یشفع منه شفیع المذنبین صلی الله علیه وآله وسلم
وبر طبق شق مزبور معنی حدیث وضوح تمام دارد یعنی نمیدانی که چه احداث کردند بعد تو از غصب خلافت وترک
احد الثقلین پس بعد مقولهٔ رسول الله صلی الله علیه وسلم لفته می شود که بودند آنها بر گردنده بر پاشنهای
خود از وقتیکه مفارقت کردی تو از ایشان یعنی بعد بغی وطغی وعداوت که موالات واطاعت تو اختیار کرده بودند
بهمان شیوهٔ قدیمه رجوع وطریقهٔ متروکه را پی سپر کردند که اطاعت مرا گذاشتند وعلم تعنت وعناد برافراشتند
ومقولهٔ نبوی را که قرینهٔ معنی ردت قرار داده اند از قلت تعمق است فداک علیهم الهم چه اگر است عیسوی
از اعتقاد الوهیت حضرت عیسی تلقین وارشاد جناب شان باز می آمدند وبعد عروج جناب روح الله بسمار
باز آن عقیده را از سر می گرفتند البته حکایت قول علیه السلام قرینهٔ ارادهٔ معنی ارتداد می افتاد واذ لیس
فلیس بلکه امت مزبوره هم احداث امر جدید یعنی اعتقاد الوهیت حضرت مسیح نمودند وامت محمدیه هم
احداث امر تازه یعنی غصب خلافت وما یتفرع علیها نمودند پس مقولهٔ نبوی قرینهٔ عدم ارادهٔ معنی
ارتداد از احداث است بالعکس واگر کسی گوید که ما فرض کردیم که معنی مطابقی مرتدین علی اعقابهم کافرین بعد
الاسلام نیست لیکن ارتداد شرعی هم فردی از افراد ارتداد وعلی اعقاب است پس ما من عام الا وقد خص منه
البعض پس کدام مانع است که از مرتدین علی اعقابهم کافرین بعد الاسلام مراد نتوان گرفت گوییم خزاک
الله عنا خیر الجزا این خود عین مطلوب شیعه است که بی اعتقاد اصل چهارم یعنی امامت ایمان حاصل نمیشود
چنانچه ترک اسلام را ردت می گویند ترک ایمان را هم ردت خواهند گفت لیکن غرض ما این است که از

احدثوا بعدک ارتداد شرعی مراد گرفتن و لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم را مرادف آن قرار دادن چنانچه
از عبارت کرمانی و فتح الباری مستفاد میگردد مستقیم نیست و اینکه ازما احدثوا بعدک احداث امور جدیده
که تفصیل آن مع وجه تعیین المراد آنفا گذشت و ازمرتدین علی اعقابهم ارتداد شرعی من حیث التر تب
الا امور المحدثة مراد باشد فبخ بذا الاتفاق و نعم الوفاق و نیز اگر بخاطر کسی خلجان کند که سلمنا که از احداث
ابداع لغة ارتداد مراد نتوان گرفت لیکن باید که بموجب اصطلاح اهل شرع مراد توان گرفت گوییم که احداث
چنانکه مترادف لغوی بالفظ بدعت و ابداع وارد مترادف شرعی هم دارد ابن اثیر در مادهٔ حدث گفته
فی حدیث المدینة من احدث فیها حدثا الحدث الامر الحادث المنکر الذی لیس
بمعروف فی السنة و الحدث بکسر الدال و فتحها علی الفاعل و المفعول و معنی الکسر من نصر جانیا
و آجاره من خصمه و حال بینه و بین من یقتص منه و بالفتح هو الامر المبتدع نفسه
و منه الحدیث ایاک و محدثات الامور جمع محدثة بالفتح هو ما لم یکن معروفا فی کتاب
و لا سنة و لا اجماع انتهی و لا یخفی علی ذوی مسکة عدم صدق هذا المعنی علی الارتداد
و نیز در بعض طرق این حدیث که الفاظ بعدا بعدا و سحقا سحقا لمن غیر و بدل بعدی واقع است
گویا از احداث ارتداد مراد نیست چه اطلاق تبدیل و تغییر بر ارتداد بس بعید است بلکه بصراحت دال است بر
متبدل ساختن امری که قرار یافته باشد و آن نیست مگر خلافت علی بن ابیطالب علیه السلام و از انچه تصریح دال است
بر انکه از احداث زنهار ارتداد مراد نتوان گرفت ما روی فی المشکوة عن عتبة بن عامر قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد کلام لست اخشی علیکم ان تشرکوا و لکن اخشی
علیکم الدنیا ان تنافسوا فیها و وجه دلالت رعایت ظهور است زیرا که بر گاه بعض نوع دنیا شامل شد که
از بعض اصحاب احداث واقع می شود و معهذا بر جمیع نص واقع شود که مشرک نخواهد شد بلکه مخافت تنافس در دنیا
بود پس بصراحت ثابت گشته که آن احداث و رای شرک که تصریح تخاطب مسلمانان الی یوم القیامة ارتداد
خواهد بود علی هذا باشرک از مسلمانان بطلقا بعد رسول صلعم واقع نشده و یا مرتدین داخل اصحاب

نبوده اند والا خلاف قول مخبر صادق لازم آید وذلک محال بالبداهة وهرگاه از احداث ارتداد مراد
نباشد لامحاله امر خلافت که هیچ منصب دنیاوی ازان بالاتر نیست وتنافس که درین باب حسب اخبار نبوی واقع شده از
غایت ظهور حاجت ببیان ندارد خواهد بود اذ ما وقع امر ثالث بعد انتقال الرسول یترتب علیه
استحقاق النار سوی ذینک الامرین کما مر غیر مرة واگر کسی تصفح وتفحص کند در کتب
حدیث اهل سنت بیشتر احادیث خواهد یافت که دال برقرع عصا فرمودن مخبر صادق است در باب خلافت واین معجزه
نبوی است که برامر مستقبل متنبه کردند وبچنان واقع شد از جمله که بکمال صراحت دال است وارد علی ما قلنا واما
دلالة حدیثی است که در مشکوة وهم در بخاری فی باب الاحکام مروی است عن ابی بکرة قال قال النبی صلی
الله علیه وسلم ستحرصون علی الامارة وانها ستکون ندامة یوم القیامة فنعم المرضعة وبئست
الفاطمة پس منصفی باید تا اندک تامل سازد که ازین زیاده اخبار از خصب خلافت بصراحت چگونه میفرمودند آیا نمی بیند
که ایراد حسین برای استقبال قریب است وتخاطب باصحابه بصیغة جمع چگونه دلالت دارد بر انکه حرص بر
امارت عما قریب که عبارت از بعد وفات رسول باشد وهم از جماعت واقع خواهد شد واذا قد تبین
ذلک فقد وضح لک غایة الوضوح ان ادعاء الکرمانی وصاحب فتح الباری
انه علیه الصلوة والسلام ما اراد خواص اصحابه بل المرتدین من جفاة الاعراب
لیس بمستقیم بل اراد بعضا منهم بلا ریب کما نص علیه ابن الاثیر انتهی بلفظه
اقول واستعین بالرؤف الرحیم تضعیف روایت ردت بعض قابل دلیل بر قصور طالعه
مولف جامع فضائل است زیرا که باصول معتمده وروایات معتبره فریقین این ردت برجا خویش منقح و
حاصل بلکه ردت مالک واتباع اورا که در متخیله مولف مومنین پاک اعتقاد بودند نیز شامل اما مرویات اهل حق
ایراد اکثرش موجب اطالت کلام است لهذا بریک روایت که فاضل نیشاپوری در تفسیر کریمه یا ایها الذین
امنوا من یرتد منکم عن دینه الآیة نقل فرموده اکتفا می نماید مفسر مذکور بعد ذکر جندی از اهل
ارتداد مثل غسانی والحمار ومسیلمه کذاب که در اخبار سابقه از کتب سیر پاره از حال کثیر الاختلال آنها سمت گذارش یافته

می نویسد وسبع فی عهد ابی بکر رضی الله عنه فزاره قوم عیینة بن حصین وغطفان
قوم مرة بن سلمة القشیری وبنو سلیم قوم الفجاءة بن عبد یالیل وبنو یربوع قوم مالک
بن نویرة وبعض بنی تمیم قوم سجاح بنت المنذر المتنبیة التی تزوجت بعد
مرمسیلمة الکذاب بنی حنیفة قوم الاشعث بن قیس وبنو بکر بن وائل بالبحرین قوم الحطم
بن زید وحاربهم ابو بکر وکفی الله امرهم علی یدیه ومرة واحدة فی عهد عمر رضی الله
عنه عثمان قوم حنظلة بن الاهم الی آخر فصله تنصره وذهابه الی الروم
اما مرویات مسندات معتبرة بیقین انکه حسین بن الحکم الحبری مفسر مشهور ایشان در تفسیر آیت
وانی هدایت سطور فرماید که در قوانع آورده اند که سیزده قوم مرتد شدند در عهد رسول صلی الله علیه وسلم
ده قوم پس از رسول باز تفصیل جماعت اولی نیز احقر فقیر خاکسار احدی را از علمای شیعیان بر نمیخی قادر نمی بینم
که باوجود عدم تعداد بالتعیین کوچ وشمال آنها که در کلام مولانا نظام الدین نیشاپوری نقلا عن تفسیر الامام الرازی
رحمة الله علیها تفصیل شان گذشت استیعاب این سیزده قوم نماید فتح الله بن شکر الله کاشانی در منهج الصادقین
در شمار هفت قبیله که در عهد خلافت صدیق اکبر راه ارتداد پیمودند قوم مالک بن نویره را نیز شمرده میگوید که در عهد
ابو بکر هفت قبیله مرتد شدند یکی فزاره قوم عیینه بن حصین دوم غطفان قوم مرة بن سلمه سوم بنو سلیم قوم فجاءة بن عبد
یالیل چهارم بنو یربوع قوم مالک بن نویره پنجم بعضی از قبیله تمیم قوم سجاح بنت منذر که زوجه مسیلمه کذاب بوده
دعوی نبوت کرد ششم قوم اشعث بن قیس هفتم بنو بکر بن وائل در بحرین که قوم حطم بودند حق تعالی شر ایشان را کفایت کرد
و بر دست مسلمانان بقتل آمدند الخ کلا بعنیه بعینه تعالی الله که او را تشیع عرفی غالی تواند گفت در همان مقام بعد ذکر جماعتی
چند از اهل سنت قلمی نموده دعوی اتفاق شیعه بسنی بر ردت بعضی از مذکورین فرموده عبارتش این است
دیگر بعد عهد مبارک آنانکه جمهور خاص وعام ارتداد ایشان را حکایت کرده اند و اختلافی ندارند هفت طائفه
بودند بنو فزاره قوم عیینه بن حصین وبنو غطفان قوم مرة بن سلمه وبنو سلیم قوم فجاءة بن عبد یالیل وبنو یربوع قوم
مالک بن نویره وبعضی از بنو تمیم قوم سجاح بنت منذر آن زن که دعوی نبوت کرد و آخر زوجه مسیلمه کذاب شد

وجند کاهی ہر دو کلمات باطل و ترہات لا طائل بر تافتہ میخواندند و ادعا می نمودند کہ این وحی است
بر ما نزول یافتہ و کاغذ باد مخترع اوست کہ شبہا بر ہوا میکرد و رنگولہا بران بستہ تا بصدای آن
گمراہان را فریب دہد کہ آواز جبرئیل است آخر الامر حجاج بعد از مقتول شدن ابن اشعث کذاب را بطرف بر رفتہ
رہنمان و اغوای مردم کوشش داشت تا انکہ اشعث بن قیس را و غالب آمد بدو خبر فرستاد و گروہ بسیار از اشقیا
و اشرار را دعوت نمود در عہد خلافت خلیفہ دوم عمر غسان از قوم حنظلہ بن ابی عامر از اسلام برگشتہ نصرانی شدند و بملک شام
رفتند و از مہتدیات این فصل است امام اعظم ما میگوید کہ باعتراف صاحب ما در کتاب اثار ابراہیم نخعی
کہ گفت مرتد شدہ است بتحقیق دو مرد دیگر از عرب بعد از وفات پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفتند کہ نماز را بجا آریم
و زکوۃ را ادا نمی کنیم پس ابو بکر با کرد گفت بندہ بستہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کردہ است من آن را نخواہم
کشود و برہم زد و انچہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم از شما بگرفت من چیزی از ان نخواہم گرفت بلکہ از برای شما و البتہ
جنگ خواہم کرد با شما و اگر خواستہ باشید کہ زکوۃ یک سالہ شتران را بامید آنکہ شتران را بآن بسبب
میدارید ندہید بمن انہا را انچہ رسول خدا از شما گرفت ہر آئینہ با شما جنگ خواہم نمود بر سر آن پس این
آیت را خواند وما محمد الا رسول قد خلت من قبلہ الرسل افان مات او قتل انقلبتم
علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیہ فلن یضر اللہ شیئا وسیجزی اللہ الشاکرین الی
اخر القصۃ انتہت ترجمۃ روایۃ الطبری علی لسان بعض المجتہدین اگر از منکرین زکوۃ
مالک و امثالش مراد نباشد باری بفرمایند کہ عاید مفترین ایشان را بکدام معنی و زمرہ اہل ردت
داخل کردہ اند انکار زکوۃ عین بدعاد ر نیمقام است و بتقدیر ارتداد شرعی حکم باباحت مالک و مملوکیت او بالصراحۃ
چگونہ جمع تواند شد بالجملہ بر استیعاب این قسم روایات از کتب معتمدہ امامیہ اہل سنت متوجہ نمی شوم الا کتابی ضخیم
جداگانہ تالیف میتوانم کرد لیکن در ثبوت بعض قبائل را بصدق روایات مشروط گفتن بعید از خیریت و تصنیف این گونہ
روایات کار حضرت اہل العصر عجبکہ مولف بر تصریحات ائمہ عظام مذہب خویش گوش نمی نہند و بجہت پیروی بعض
از مغرضان شیعہ خصوصا کسیکہ شیعہ تراشی و سامعہ خراشی شیوہ دیرینہ او بحکم برادر مہین او باشد حیران

می نویسد وسبع فی عهد ابی بکر رضی الله عنه فزارة قوم عیینة بن حصین وغطفان
قوم مرة بن سلمة العقیری وبنو سلیم قوم الفجاءة بن عبد یالیل وبنو یربوع قوم مالک
بن نویرة وبعض بنی تمیم قوم سجاح بنت المنذر المتنبیة التی تزوجت بمسیلمة الکذاب ثم بنی
حنیفة قوم الاشعث بن قیس وبنو بکر بن وائل بالبحرین قوم الحطم
بن زید وحاربهم ابو بکر وکفی الله امرهم علی یدیه وفرقة واحدة فی عهد عمر رضی الله
عنه غسان قوم جبلة بن الایهم الی آخر قصته تنصره وذهابه الی الروم
الی آخر ما ورد من مسندات معتبرین دیگر این است که حسین بن محمد الجرجانی مفسر مشهور ایشان در تفسیر آیت
وانی هدایت سلوه وی فرماید که در تواریخ آورده اند که سیزده قوم مرتد شدند در عهد رسول صلی الله علیه وسلم
ده قوم پس از رسول باز تفصیل جماعت اول بر اخته و فقیر خاکسار احقر را از علمای شیعیان بر نمی قادر نمی نماید
کرباوجود عدم تعداد بالعین کتب و رسائل آنها که در کلام مولانا نظام الدین نیشاپوری نقلا عن تفسیر الامام الرازی
رحمة الله علیه تفصیل شان گذشت استیعاب این سیزده قوم نماید فتح الله بن شکر الله کاشانی در منهج الصادقین
در شمار هفت قبیله که در عهد خلافت عمر راه ارتداد پیمودند قوم مالک بن نویره را نیز شمرده میگوید که در عهد
ابو بکر هفت قبیله مرتد شدند یکی فزاره قوم عیینه بن حصین دوم غطفان قوم مرة بن سلمه سوم بنو سلیم قوم فجاءة بن عبد
یالیل چهارم بنو یربوع قوم مالک بن نویره پنجم بعضی از قبیله تمیم قوم سجاح بنت منذر که زوجه مسیلمه کذاب بوده
دعوی نبوت کرد ششم قوم اشعث بن قیس هفتم بنو بکر بن وائل در بحرین که قوم حطم بودند حق تعالی ایشان را کفایت کرد
و بر دست مسلمانان بقتل آمدند الی آخر کلامه بعینه بعضی از نعمتی تعالی که اورا در تشیع عرفی غالی توان گفت در همان مقام بعد ذکر جماعتی
چند از اهل سنت قلمی نموده دعوی اتفاق شیعه بسنی بر ردت بعضی از مذکورین فرموده و عبارتش این است
دیگر بعد عهد مبارک آنانکه جمهور خاص و عام از ارتداد ایشان را حکایت کرده اند و اختلافی ندارند هفت طائفه
بودند بنو فزاره قوم عیینة بن حصین و بنو غطفان قوم مرة بن سلمه و بنو سلیم قوم فجاءة بن عبد یالیل و بنو یربوع قوم
مالک بن نویره و بعضی از بنو تمیم قوم سجاح بنت منذر آن زن که دعوی نبوت کرد و آخر زوجه مسیلمه کذاب شد

وچند کاهی بر دو کلمات باطل و ترهات لا طائل برتافته میخواندند و او عامی نمود ند که این وحی است
بر ما نازل یافته و کاغذ باد مخترع اوست که مشبهها بر هوا میکرد و زنگولها بران بسته تا بصدای آن
گمراهان را فریب دهد که آواز پر جبرئیل است آخر الامر حجاج بعد از معقول شدن مسیلمه کذاب بطرف بر بر رفته
همچنان دعوی امردم کوشش داشت تا انکه اشعث بن قیس را و غالب آمده بدوزخش فرستاد و گروه عمان را و مشتل
و سر سند اداد و همچنین در عهد خلافت خلیفه دوم عمر غسان از قوم صنعان با هم از اسلام برگشته نصرانی شدند و ملک شام
رفت از مهدیات این فصل رتبت امام علامه طوسی است که باعتراف صاحب ردر کتاب اما لی از ابراهیم روزه
که گفت مرتد شدند شصت هزار مرد و دیگر از عرب بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفتند که نماز را بجا آریم
و زکوة را ادا نمی کنیم ابو بکر با ایشان گفت بند و بستی بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم کرده اند من آن را نخواهم
کشود و برهم زد و انچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم از شما میگرفت من چیزی از ان نخواهم گرفت شما از برای شما و البته
جنگ خواهم کرد با شما و اگر خدا ترسید باشید که زکوة یک ساله شتران را با شما نمی گیرند شتران را با ان بسته
میدارید ندهید بس انبیا انچه رسول خدا از شما گرفت هر آینه باشما جنگ خواهم نمود بر سر آن پس این
آیت را خواند وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم
علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا وسیجزی الله الشاکرین الی
اخر القصة وانتهت ترجمة روایة العلوی علی لسان بعض المجتهدین اگر از منکرین زکوة
مالک و امثالش مراد نباشد باری بفکر مانند که عاید مغرین ایشان را بکدام معنی در زمره اهل ردت
داخل کرده اند انکار زکوة عین بدعاد رینمقام است و بتقدیر ارتداد شرعی حکم با ایمان مالک و مملوکین او بالصاف
چگونه جمع تواند شد باجمله بر استیعاب این قسم روایات از کتب معتمده امامیه اهل سنت متوجه نمی شوم الا کتابی ضخیم
جدا گانه تالیف میتوانم کرد پس روت بعض قبائل را بصدق روایات مشروط گفتن بعید از خیرست و تضعیف این گونه
روایات کار حضرت است لاغیر عجبکه مولف بر تصریحات ائمه عظام مذهب خویش گوش نمی نهد و بجهت پیروی بعضی
از مغرضان شیعه خصوصا کسیکه شیعه تراشی و سامعه خراشی شیوه دیرینه او بحکم برادر مهین او باشد حیران

وسر گردان شود و نداند که از اصول اما میه یعنی از ردّ بر صحابه کلهم الا ثلثة او اربعة
چه چیزی بکلفت بر آید و هل هذا الا الحصر مما تواعدا **قوله** پس میگویم اخ **اقول** اگر مدعای
مولف این ست که در رد بر اول احداث منکر بودن شیء داخل است کفر معنوی از لوازم مصداق آن
حضرت مخاطب بعد ذکر حدیث جناب امیر المومنین که احداث ابداع امور جدیده منکره را میگوید
برابن عازب یا ابن اخی انک لا تدری ما احدث نا بعده که این صحابی چگونه گناهی مثل احداث را که در حقیقت
بلسان شرع بر تغییر و تبدیل در دین که ملزوم کفر معنوی ست اطلاقش می آید و بس بخود نسبت میدهد و الا
بران دارد و بر همگنان ظاهر می شود که احداث گناهی ست که مرتکب آن در احکام آخرت مثل کفار می باشد و منکره
مقابل معروف بمعنی بدی هر چونکه باشد که در حقیقتش ماخوذ است بر عموم خود باقی نیست و حال آنکه تصریح
صاحب بخاریه هم بر خلاف آن حاکم ست چنانچه بعد ازین خواهی دانست ان شاء الله تعالی پس وارد می شود آنکه
بسیاری از اقوال عرب را که افصح فصحا و ابلغ بلغا باشند مهمل گردد بلکه آن بزرگان که بر اذعان اهل حق
و زعم متشیعین قبله دین و ایمان خلایق بودند مصداق بدعت و مصداق کفر معنوی باشند حاشا هم عن ذلک ثم حاشا هم
عن ذلک آما قیاس اداء و روات اهل تشیع پس قطع نظر از روایات صدوق طور روایتی از کافی که بزعم شان اصح الکتب بعد
القرآن تواند گفت و انی و کافی ست جایکه در حق ویس علیه السلام بوساطت ابن یعفور از امام صادق لفظ
احداث روایت کرده و الفاظها هذه قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول وهو رافع
یده الی السماء ربّ لا تکلنی طرفة عین ابدا ولا اقل من ذلک فما کان باسرع من
ان یحدث الله امرا من عوائب لحجته ثم اقبل علیّ فقال یا ابن ابی یعفور ان یونس بن
متی وکله الله الی نفسه اقل من طرفة عین فاحدث ذلک قلت فبلغ به کفرا
اصلحک الله فقال لا ولکن الموت علی تلک الحال کان هلاکا پس اگر حضرت مولف
قدم خویش این حدیث را بر صغیره و ترک اولی حمل کند بالیقین نتیجه برای خود نمی بندد و بنیاد افادات خود می کند و الا
کفر معنوی حضرت یونس علیه السلام باید و کفر ظاهری کسانیکه نسبت احداث بسوی انبیا نسبت کرده اند بر هم

این رئیس المتکلمین شیعه لازم می آید اما بر روایات اهل سنت پس از جمله آن حدیث جناب مرتضوی است
بمناقب و محامد تسخین که در کتاب بستطاب قرة العینین بسمت ذکر یافته عن ابراهیم النخعی قال ضرب علقمة
بن قیس هذا المنبر وقال خطبنا علی علی هذا المنبر محمد الله واثنی علیه وذکر ما شاء الله
ان یذکر وقال ان خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو بکر ثم عمر ثم
احدثنا بعدهما احداثا یقضی الله فیها اخرجه احمد و بقول مخالف فهیم حمل این چنین اقوال
برضم نفس مستبعد و مستغرب است حیث یقول بعد ذلک این می باشد که شخص کدام گناه منصوص غیر واقعی
را منسوب بخود سازد مثلا بگوید که من زانیم یا شارب خمرام یا قماری باز م پس این صحابی چگونه گناهی مثل احداث
را که در حقیقت بلسان شرع تغییر و تبدیل در دین که ملزوم کفر معنوی است اطلاق می آید و پس بخود و نسبت میدهد
و بفرض محال اگر از راه انهضام نفس انها هم جایز نباشد باری بصیغه متکلم مع الغیر و کر صحابه را چرا در چنین معصیت
کبیره شریک می کرد این طرفه شکست نفیس ست که صحابه رسول را باخود در انتساب چنین گناه عظیم شریک گردانند
بلکه دامن انبیا علیهم السلام را نیز ملوث نماید انها که شنیدی بی شق اول تعلق دارد و اگر مقصود عام است
یعنی فی الجمله تازگی در مفهوم لفظ احداث معتبر ست خواه آن امر جدید صغیره باشد یا کبیره یا شخص را در گناه
بودنش تردد بود فهو بهدم بنیان ما هو فی صدده کما لا یخفی چه در صورت تطویل و تسویلی که در حدیث
برای ابن عازب بزعم خویش افاده نکار برده پاش پاش می شود و از تلمیعاتش بسمنامی خویش
و بیگانه فاش می گردد کما سیجی ء ان شاء الله تعالی **قوله** اعاده امری را احداث نمی گویند الی آخره
اقول دعوی حضرت که بر تقدیر ارادهٔ اهل سنت سوای مالک بن نویره و مانند او از حدیث الحوض
خلاف محاوره عرب لازم می آید زیرا که آنها اعاده امر اول کرده اند بعینه و احداث ابداع امر جدید
ملزوم کفر معنوی را مقتضی است مجرد ادعا بحکم ست و عند العقلاء غیر مسلم و سند منع اینست که حکم کفر ابتدا
در بسیار از امور امر آخر است و حکم کفر طاری علی الاسلام چیز دیگر و انهم نزد فریقین بر جای خود
ثابت ست **اما عندنا** فظاهر کما لا یخفی علی من طالع اسفار المذاهب الاربعة

واما روایات اصحاب ما فکثیر روایة امامهم الاعظم فی تهذیبه عن
الحسین بن محمد عن معلی بن محمد عن محمد بن مسلم قال سألت ابا جعفر علیه السلام
عن المرتد فقال من رغب عن الاسلام وکفر بما انزل علی محمد صلی الله علیه وآله وسلم
بعد اسلامه فلا توبة له وقد وجبت دمه وبانت منه امرأته ویقسم ماله علی ولده
بسم معاد شد که بر دست شیعه و سنی هر دو در بعضی از صور ارتداد توبه هم قبول نیست اگر زن را
بعد ارتداد او شوهر عاقد و دخول واطئه حرام است بخلاف کفر ابتدائی بالاجماع ولکن نشنیدیم غیر ذلک
کلمه منصفی بر زیادت عقوبت و مزید غلظت و عجب جناب صاحب بر عدم ارتداد مذکور اجماعی قریب
و صحیح فی التقنین است ماند دو مدرک مذکور خلیفین باقی رهنا که اذا ثبت الشیء ثبت بلوازمه
واذا ارتفع الشیء ارتفع لوازمه پس صورت که مرتد از دین حقیقی مراد باشد اعاده معدوم بعینه کجا است
و عدم مصداق صادق بر این قوم چه ثبوت دارد امری که نزد ایشان اعداد عذابی است بقدر اندازه
مع ان کلمة من کفر بالله من بعد ایمانه شامل کفر ابتدائی هم هست مثاله للانام والارتداد
اعنی طریان الکفر علی کلمة الاسلام معا از مفهوم او و مصداقا فاندفع المحذور قطعا
و آرین نقد بر ستم بشود که اول تخلیقه طریقه جدید خلاف شارح کرمانی می پیمایم و بمسلک بعضی دیگر از
علما می گرایم بلکه مقتضای این جهد آن نیست که حضرت مولف استدلال را تمام میگذارد و باز اد
اول قاطعه بر مطلوب خودش قدرتی ندارد مگر کاتب الحروف بخود در فصول سابقه برای تائید شارح
مزبور و اتباع و اشیاع او ذکر کرده ام و هر کی از طلبه علوم دینی بمعاینه آن خورسند است برای تائید
بصیر مشقد خبیر کافی و بسند است **قوله** صاحب صراح الخ **اقول** اگر مدعای مخاطب همانست که در
شق اول از قول سابق گفته شد پس هر گز عبارت صراح دلالتی هم بران ندارد فکیف یکون نصا فی
المطلب فتذکروا یا اولی الالباب **قوله** و نیز الخ **اقول** بدستور ماسبق مخدوش است بوجوه عدیده
و دخول است بقوض سدیده نخستین الاسلم که لفظ احداث از جناب امیر المومنین صحیح باشد و سند منع

روایت بخاری است که از لفظ مذکور عاری و هی هذه وعن هشام بن عروة عن ابیه
عن عائشة رضی الله عنها انها اوصت عبد الله بن زبیر لا تدفنی معهم وادفنی
مع صواحبی بالبقیع لا ازکی به ابدا فلا یدل علی صدقة الاخبار عن ام المؤمنین
وروایت صاحب اعلام در باب سیزدهم از کتاب مذکور بی ذکر سند مروی است دوم آنکه آنچه گذشت
که در مفهوم احداث تازگی معتبر است اعم از آنکه بدعت و ابتداء باشد یا نه پس بنا بر تنزل و تسلیم اقدام اهدا
مرغوبی لازم نمی آید فان العام لا دلالة له علی الخاص باحدی الدلالات التی بیناها فی محله کما
ذکر مطاعن مادر مومنین و مومنات و تصریحات و تعریضات آن دست از ایمان بشوید و بر خاطر
خاطر باشد بر زبان نگویند یعظکم الله ان تعودوا لمثله ابدا ان کنتم مومنین
سوم آنکه بر تقدیر صدور امور مذکور قطع نظر از حدیث ابن ابی یعفور معارض است بحدیث امام
صادق که مامور باظهار حق بود در روایت شیخ المشایخ می فرماید که اختلاف طبقات شیعه از جانب من است
فی البحار للمجلسی عن ابی عمر بیاع السابری عن محمد بن الولید والسندی عن عمر بن عثمان عن محمد
بن بشیر وحمران عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال له انه لیس شیء اشد علی
من اختلاف اصحابنا قال ذلک من قبلنا یعنی بذلک صادق علیه السلام که اختلاف
شیعه چیزی بر من سخت تر نیست فرمود این همه اختلاف از جانب ماست و هم در کتابهای مذکور از علمای شیخ
مرویست و محدثین دیگر هم روایت نموده اند از زراره که پدر از او صادق علیه السلام قبل ازین قائل شده که حکم چیزی
را از امام باقر علیه السلام پرسیدم پس جوابی ارشاد نمود و پس مرا آمد و از همان چیز در همان وقت پرسیدم جواب مخالف
اول شنیدم و مرد دیگر را جوابی مضاد هر دو مخاطب گردید بعد رفتن ایشان گفتم که این دو نفر از شیعه شما
باشند گان عراق اند نه از اهل شقاق پس این همه خلاف از برای چیست فرمود که این اختلاف اندا خلق بهتر
است از بهر ما و شما اگر این اختلافات نمی انداختم بقای ما و شما کمتر می شد زراره گوید که بحضرت صادق علیه السلام
گفتم اگر شیعیان خود را بر سنان نیزه ها یا بر آتش حکم فرمائی البته بگذرند و از سنان و آتش نترسند

و حال انکه ایشرو شما در حالت اختلاف برمی خیزند و با هم گرمی آویزند امام سکوت نمود و هیچ نگفت پس
سه بار اعاده کردم پس همان فرمود که امام باقر علیه السلام تقریر آن کرده بود **اکنون چند حرف دیگر از**
زبان این فقیر باید شنید که اختلاف این قوم مورد کریمه اِنَّ الَّذِیْنَ فَرَّقُوْا دِیْنَهُمْ وَ کَانُوْا شِیَعًا
بجهت هدایت و ارشاد حضرات معصومین در توحید رب العالمین کی اصل الاصول مومنین ست بجای رسید
که عدد فرق صدر اول ایشان یعنی مومنان لطاق و شیاطین جناب قدوس احدیت را جسمی از بالا تا ناف
مصمت و پر و از ناف تا پایین اجوف و خالی اعتقاد می کردند و می گفتند که این اعتقاد از ائمه امجاد
فرا گرفته ایم چنانچه روایتی از کتاب التوحید باید شنید ابی رح قال حدثنا احمد بن ادریس قال
حدثنا محمد بن عبد الجبار عن صفوان بن یحیی عن علی بن ابی حمزة قال قلت لابی
عبد الله علیه السلام سمعت هشام بن الحکم یروی عنکم ان الله عز و جل جسم
صمدی نوری معرفته ضروری یمن بها علی من یشاء من خلقه فقال علیه السلام
سبحان من لا یعلم کیف هو الا هو لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر لا یحد
و لا یحس و لا یمس لا یدرکه الحواس و لا یحیط به شیء لا جسم و لا صورة و لا
تخطیط و لا تحدید انتهی بلفظه و از نجاست که کتاب کلینی که پاره از وضعش قبل ازین شنیده
معلوم ست از جمیع شیعه در مسئله توحید تا انکه جمعی مشافهة و گروهی مکاتبة و مراسلة می پرسیدند
و فریاد و فغان میکردند که ای ما را وقت مسئله توحید را تعلیم کن مانند اصحاب و موالی خود که در توحید اختلاف
داشتند متحیر مگذار **و این اختلاف در مسئله عدل** باری بمقامی رسید که گناه از زید صدور
یابد و عمرو بعذاب و عقوبت گرفتار آید کما ستعرفه انشاء الله تعالی و در باب نبوت بدانمرتبه انجامید که بعضی
از شیعه صراحة بانقطاع آن قائل نبودند و دعوی نبوت کاذبه می نمودند و بعضی از فرق ایشان در حق
حضرت روح الامین که وسطه نبوت و رسالت ست اعتقاد بد پیدا کردند بلکه دشنام در باره او زبان
می آوردند چنانچه مذهب مفضلیه و غرابیه بر این دلالت دارد و تتبع کتب مقالات اهل عالم این امور

امور را واقعی می پندارد و در مسایل امامت سلسله این اختلاف بدان حد کشید که بعضی از طوایف این
فرقه بتکفیر مرتضوی فرستند چنانچه ملل و نحل محمد عبد الکریم شارستانی و تصانیف علم الهدای شیعین مثل
تبصرة العوام بر تفاصیل آن مشتمل است و در مسایل فقهیه بجایی رسید که در وسعت آباد خواطر بر سبیل تصور هم
نمی گنجد بلکه نهایت اعداد در شمار و تعداد از بدایش قدم فرسوده باز می گردد نشنیده که اکابر امامیه
چنانچه از کشف امام اعظم حلی منکشف میشود بازی شطرنج را جایز ندانند و از مطاعن اهل حق می شمارند و امام اعظم
طوسی شیعیان او بازی ذکر خصیتین را در عین نماز و لوکان مضروضا در نواقض نمیخوانند بلکه تجویز آنرا از غایت
شوخی و بی باکی بجناب امام صادق علیه السلام بر می گردانند چنانچه روایتش از حسین بن سعید از فضالة
بن عمار در کتاب مختصر یعنی استبصار خوشه از خرواریست قال سألت أبا عبد الله علیه السلام
عن الرجل یعبث بذکره فی الصلوة المکتوبة فقال لا بأس یعنی معویه پسر عمار میگوید که از امام
صادق پرسیدم که شخصی در نماز فرض بازی بذکر خویش میکند فرمود هیچ باکی نیست انتهی و از اینجا قیاس باید کرد
که هرگاه در یکی از این چار کتاب این قسم فضایح و قبایح مروی باشد در چار صد مجلد از کتب حدیث که محدثین ایشان
در وقت ائمه بزعم خویش جمع کرده در صناديق تقیه گذاشته باشند و بعضی از آن ملا باقر مجلسی را بهزار جد و جهد
در تالیف بحار بهم رسیده چها خواهد بود و مخفی نماند که شیخ طوسی در تصانیف خویش و ملا تقی مجلسی در بحار
ملا باقر جامع العلوم در لوامع جا بجا تصریح نموده اند که ترک استفصال در حکایت حال دلیل عموم است فلیف
که علت حکم مذکور نیز در احادیث این کتاب که راویش از امام موصوف دیگر و سوالش دیگر است ورود
یابد که ذکر خصیتین مثل اعضای جدا زاید می در رکعتین بیست و بیش چنانکه ناقض صلوة نیست ناقض
وضوء هم نیست بطریق اولی و هرگاه در نماز مفروض این باز یها درست باشد و بی منت خلق تنگی و فراخی بد
مصلی بود در نوافل بی چون و چرا از و اخبار بیاید غلط گفتم زیرا که در این موضع خاص حال آن مخلوق را هم
دخلی تمام است و این مقدمه از غایت روشنی بر روغن چراغ محتاج نیست نمی بینی که علمای طائفه تجویز لبوس و
کنار را هم بجناب ائمه اطهار در کتب دین و ایمان خویش می رسانند چون ابراد سند در اینجا ضرور است

بردو سه حرف قناعت ميتوانم كرد و بر تفصيل قادر نمي توانم شد في الواقي نقلا عن الاصول عن
مسمع قال سألت ابا الحسن فقلت اكون اصلي فتمر بي الجارية فربما ضممتها اليّ قال لا بأس
انتهى بلفظه يعني راوي حديث كه نامش مسمع بود از امام كاظم عليه السلام پرسيد كه من در نماز مي باشم
وكنيز از قريب من ميگذرد پس گاهي من او را بسوي خود ميكشم و آن آغوش را با آغوش خود متصل ميسازم امام
هيچ باكي نيست و العجب كه بعضي از معاصرين در مناظره اين كمترين استبعادات اوهام و خيالات خام
كه حضرت صادق چگونه اين بازي را تجويز فرمايد و حالانكه در باره لعب شطرنج لفظ شرك و كفر ارشاد مي نمايد امام
اعظم كي در دست بصار آورده باشد پيش كردند تمكين و وقار و خشوع و خضوع ايماء اظهار را وقت نماز و حكايت
كشيدن تير از جسد حضرت امير و بيخبري آن جناب بسبب استغراق در اثناء تقرير آوردند فقير عرض كردم كه نسخه
استبصار پس مختشي و صحيح نزد همدان موجود است مطالعه اش نمايند و مطلقاً بيد ماغي نفرمايند مقدمه اول
البته بلا ريب مسلم است و حاشا كه اهل حق نسبت اين چيزها بجناب ائمه هدى از راه اعتقاد نموده باشند ليكن مبتني
امر ناني جزعي ما يتعامى چيز ديگر بخيال نمي آيد علاوه بر اين امام اعظم شمار باده تراز اين روايتها بر سبيل جزم و يقين
در ايشان خوبش نگاه ميدارد و چون تخم ضعفاء در ميدان كار اين قسم كفريات را بآساني آن طبيبين
طاهرين فرو مي آرد و خاتمة المحدثين شما در تاليف بحار ريشان كسسته مهار است كه بعضي از خصائل را كه از
خصائص سنيان بيگناه گمان مي برد ذكر نمي با شاره و كنايه هم در اين مقام نمي رسيد و دامن طائفه خوشين بتقليد
شيخ المشائخ ازان منزه مي نمايد بعنواني ذكر كرده كه همه كدورت و غبار بجناب شان معاذ الله من ذلك راه
مي يابد فيا لغضب من الله من افترى على اهل بيت سيد الورى افسوس كه مخافت تطويل اجازت نمي دهد
كه مسائل فروعيه امامية را كه مضحكه ارباب علم و دانش است هنوز در استقرار سابقين بجهت عدم تداول و هجرت
كتب اين مذهب نيافته در اينمقام ياد كنم باجمله از معاصرين قوم كه كاسه ليسي و تقليد فاضل كشميري را شعار
خويش ساخته اند چه نام برم و شكايت آنها كنم زيرا كه خود او در تبرئه خويش انچه در جواب اين لعب
بازي مانند آن گفته موجب خير كي عقلاء و دانشمند است حيث قال فاضل ناصب درين مقام خبطرا

بابهتان وافترا جمع نموده بلکه بنا بر انبساط طبع مستفیدان از خطابت انتقال لشعر کرده روح
صبیدای زاکانی را شاد فرموده بکلمات مضحکه غبار ملال از خاطر مستمعان زدوده در مضمار سخن گوئی تفوق
وسابقیت از اشال واقران در ربوده و بر متتبعان جبیر و ناقدان بصیر که بمجعل خیال شان از زنگ وساوس شیطانیه
وهواجس سوداویه ظلمانیه ظلمت پذیر نیست مقتضی و مستتر است که کلام منزل انتظامش بحد و جه معجزه دوم مثل است
اول آنکه این مرد مسئله که در اینجا ذکر فرموده است کذب محض و افترای صریح است در هیچ کتابی از کتب امامیه این
ازان نیست عجب است که جناب واداد تاب بر ده حیا و آزرم از رخ برگرفته مسئله اول را بالشیخ ابو جعفر طوسی
و دیگر مجتهدین امامیه نسبت نموده است رجوع بکتب امامیه که در اطراف و اکناف خصوصا در ممالک کثیره
الارجا هندوستان بسیار و در اند شاهد عدل کذب و افترای اوست طرفه تر آنکه عدالت و تحرز از کذب از
شرائط راوی است لیکن فاضل ناصب شیخ المشایخ وقت خود است اصلا و مطلقا مبالاتی از کذب و افترا
ندارد الی آخر الهذیان بر دقیقه سنجان سخن کاملین هر فن مستتر نیست که این کودن زبان
حیران تیه ضلالت و گمراهی و سرگشته بادیه یاوه درای فضله خور عبید زاکانی مقتضی آثار وساوس شیطانی
که نقاب حیا از چهره ظلمانی برداشته در حق ساتذه خویش علم تهمت و عناد افراشته چون تدلیس و تلبیس نصب
العین دارد خر انکارود عوی کذب و افترا مضری نمی یابد و بانگ بلند مصداق ان انکر الاصوات لصوت
الحمیر می گوید که حضرت علامه دهلوی قدس سره العزیز در انتساب این تجویز راه بهتان رفته و هرگز اثری
ازین لعب و بازی در کتب امامیه جلوه ظهور نگرفته و حال آنکه بحیث لزوم و استلزام و استنباط جزئیات
از کلیات فقه شیعه هم هرگز بمقام تمت نبود چه جای آنکه صورت خاص بدین اختصاص در کتب دین و ایمان قوم
سر دست موجود باشد چنانکه دانستی و در گر تصانیف از شیخ طوسی و غیره هم امداد آن می نماید در نظر این
استبصار پوشیده نیست که از سوق احادیث که امام اعظم طوسی درین کتاب نموده واضح است که این
روایات محکوم علیها منفی بهاست و روایتی که بعد ازان از عمار بن موسی از حضرت ابو عبد الله در خاتمه باب آورده و غیر
از شیخ المشایخ کسی بران قسم نداده چنانچه از لوامع لمعان ظهور میدهد و محصولش آنست که اگر شخصی

وضو کند باز بباطن مقعد خویش دست رساند وضو برباد میرود و همچنین اگر باطن سر ذکر را مس کند در همه
صور تها وضو نماز جدید می باید انتهی تاویل آن و اسن بر جریده این کلمات جاویده که مراد امام آنست که متوضی
چندان در رد بر وقبل خویش انگشت خلاند که نجاست ملاقی گردد برین تقدیر اعاده هر دو چیز واجب والا هیچیک از
نماز و وضو مجدداً واجب نمی شود بالجمله بدولت ائمه معصومین محفوظین مامورین باظهار حق که نه اجتهاد را در
احادیث شان مدخلی و نه احتمال النسخ را تحقیقه دران گنجایشی هست انهمه اختلافات و انچه شمه ازان متعلق باظهار
است تقدم قبل ذلک بهم رسید خصوص تجویز ان بازیهای خاص با مواضع مخصوص وقت مناجات حضرت
ملک قدوس منصوص گردید اکنون بعضی از احادیث شیخ المشایخ صاحب قعه مزدوره در کتاب جلال الشرائع
باید دید عن عبد المؤمن الانصاری قال قلت لابی عبد الله ان قوما یروون ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اختلاف امتی رحمة فقال صدقوا فقلت ان کان
اختلافهم رحمة فاتفاقهم عذاب قال لیس حیث تذهب وذهبوا انما اراد الله فلا
نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم
فامرهم ان یفرقوا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم ویختلفوا الیه فیتعلموا ثم یرجعوا الی
قومهم فیعلموهم انما اراد اختلافهم من البلدان لا اختلافا فی دین الله انما الدین
واحد انما الدین واحد انتهی ملخص انکه عبد المؤمن انصاری پرسید که سنیان روایت میکنند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم اختلاف امت را رحمت فرمود امام صادق ارشاد نمود که راست گفته اند و براه راست رفته
راوی گفت هرگاه اختلاف امت رحمت باشد اتفاق امت عذاب خواهد بود امام فرمود که در فهم معنی غلط کرده
اختلاف در هیچ صورت مورد رحمت نمی تواند شد زیرا که دین خدا نیست مگر یکی بلکه مراد از اختلاف بیرون
شدن از بلاد مختلفه و دیار جدا گانه است برای تحصیل علم نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و تعلیم قوم خویش
بعد مراجعت چنانچه حق تعالی در قرآن مجید امر بان نموده و اختلاف دینی موجب ضلالت و گمراهی است
بنصوص قرآن و احادیث آنحضرت انتهی برارباب بصیرت و انصاف پرعیان است که حدیث حضرت عایشه

صدیقہ رضی اللہ عنہا و اعتراف بصدور احداث مشعر بر ثبوت و ندامت است بخلاف حدیث با قری و جعفری
در ایقاع اختلاف در طبقات شیعہ کہ مقتضی اصرار و افتخار است و شتان بینہما انصاف فرمایند کہ خود را امر
اختلاف دانستن و اختلاف را موجب ضلالت و گمراہی گفتن اعتراف بضلالت خویش بشکل اول بدیہی
الانتاج ہست باینہ و لنعم ما قیل علی البدیہہ شعر ایں امت با وجود ایں صفات ✤ ہست دائم برقرار
و بر ثبات ✤ بر سرش داخل نکرد دلا بلیس ✤ ایں ما مت ہست کوہ پولاد پس ✤ می نماید اختلال
از ہیچ چیز ✤ چون وضوی محکم بے تمیز ✤ اینہمہ معایب را در بارہ اہلبیت ایجاد کنند و عیب
تراشی و خرده گیری بر صحابہ کبار افتاده اند چہارم معارض ست بکلمات طیبات بعضی از ائمہ کہ عصیان
و ظلم بلکہ فانی شدن عمر خود را در معاصی بصیغہ متکلم واحد بکمال بلاغت نسبت بخود نموده اند و حضرات ایشان
بحرکات غیبہ بجانب متکلم میان راجع می نمایند کلما کانت قلوبہم لا ترضی بذلک و ایں
صیغ را بجموع غائبہ برمی گردانند و در من متکلم را از لوث ارتکاب آن امور ما بعد اعتراف لسانی پاک می دانند
چنانچہ تفصیلش از کتب معتمدہ امامیہ مثل تصانیف بہبہانی و شروح اربعین و شروح زبور و انجیل اہلبیت طاہرین
کہ حال صحت مجموعش قبل ازیں گذارش یافتہ می توان دریافت پس در ما نحن فیہ محتمل ست کہ عند
الاستفسار از دفن ام المومنین بمرقد شریف سید المرسلین بروایت مولانا ابو عبد اللہ محمد افضل
ابن مولانا عز الدین بعضی از بنی امیہ کہ مصدر محدثات و شرور بودند بظاہر بجناب مقدس صدیقہ
مسلک حسن اعتقادی ہمودند حاضر باشند باد رین سوال یعنی بدفنک مع رسول اللہ کہ بصیغہ متکلم مع الغیر
مروی ست بی واسطہ یا بوساطت دیگران شریک باشند و جناب ام المومنین بعضی از وجوہ دران وقت
پی برده باشد کہ اکنون موضعیکہ در روضہ شریف باقی ست برائے شخصی دیگر ست چنانچہ اصل این
قصہ انشاء اللہ تعالی عنقریب خواہی دریافت پس بظاہر اگرچہ بنسبت احداث بدات مقدس باشد مگر مقصود
اصلی تعریض بطرف بعضے از حاضرین یا سائلین ست گویا میفرمایند کہ قرب و جوار رسول الثقلین و سید
الخافقین امثال شخصین برائی زیبد کہ ہرگز دامن ہمت شان بغبار شرور و محدثات امور نیالودہ

نه کسانی را که مبدأ آثارت محدثات دفتن ومنشا انارت نائره صغائن ومحن بوده اند وکمال حسن ادب
همدران مرعی ومحفوظ گشته والاحضرات متشیعین طعن وتشنیع را در باره مادر مومنین بعرشین برین میرسانیدند
یعنی حجره شریفه نبوی را که بانشیان بملیک معهود بر تقدیر تقسیم میراث قطع نظر از توجه طعن فدک بابوبکر صدیقه
زیاده از یک شبر حق انشیان نبود پس دفن جنگونه مساغی داشته باشد اینهمه بکطرف تجویز ضرب کاشند بر
دشمنیکه جناب سرور کائنات در آن رسیده چه قدر از غیرت دینی بعید است چنانچه صاحب توضیح انور ومانند او از
علمای شیعه دست این طعن را از غایت کوته اند لیشی بجناب شیخین دراز نموده اند لیکن بخیال شان در نیامد
که اگرچه جمیع از ملائکه مقربین موسوم بنقالین لاشه های متشیعین را اگرچه در مغرب ومشرق دفن شده باشند
بدون ضرب معاول گرداگرد قبر شریف سیدالنبیین در زمین سپارند تمنای حسن مجتبی در باره دفن بمقبره منوره
مصطفوی واستدعای آن از حضرت ام المومنین صدیقه که متفق علیه فریقین ست بدون ضرب معاول کی
ممکن وآنجناب را باوصف اینهمه قرب صوری ومعنوی جاحت سوال چه باشد بالجمله سخن بمین ست که شعر

وَإِنْ سَلِمَ الْإِنْسَانُ مِنْ سُوءِ نَفْسِهِ ✻ فَمِنْ سُوءِ طَنِّ الْمُدَّعِي لَيْسَ يَسْلَمُ واویلا

بعضی از قدمای شیعه که نار ک القاب سعادت انتمای امام صادق علیه السلام بوده اند در رفض وغرال عمر
خود بسر می نموده اند مانند عبد الله سکان برآنها علمای طائفه تاویل حسن ادب ومراعات اجلال امام فرمانند
چنانچه قدوه مدلسین واسوه ملبسین فاضل کشمیری در نشر به نقل میکند ومیگوید انچه بعضی از علمای رجال امامیه
نوشته اند همین قدر ست که یاتی ان یدخل علیه اجلالا له وخوفا من التقصیر فی
القیام بوظائف تعظیمه والاجلال بتادیة ما یستحقه علیه السلام من
الاجلال والاحترام انتهی یعنی راوی مذکور از ملاقات امام صادق اعراض وانکار می کرد
وسر باز میزد ومقصودش ازین استکاف واستکبار آن بود که مبادا در وقت مشرف بودن بحضور امام
در تعظیم وتوقیر آنجناب قصوری وفتوری رسد وبرای جناب صدیقه که نص قطعی قرآنی در مومنین است
وبدلالت کریمه مذکوره فی الصدر طاعنین او قطعا ویقینا بهره از دین وایمان ندارند حضرات متشیعین

چه زبان دراز بها از علمین بموت بفعل نیارند و توجیه تواضع و تعظم نفس را در روایت بخاری کما فی عمدة القاری و التوشیح و الخیر الجاری روا ندارند و عمل روایت موطای امام محمد را بر مجاب از فاروق اعظم کما فی شرح علی القاری صحیح نپندارند بلکه استدلال را بر کفر آنجناب نعوذ باللہ من ذلک باید خواند شیاطین در چنین حالات سید المرسلین از مثوبات اخروی انکار ند چنانچه کتاب تجهیز الجیش لکسر عنصی و رئیس بران اول دلیل است و حال آنکه هنوز در قرآن مجید میخوانند الخبیثات للخبیثین فاعتبروا یا معاشر المسلمین و حدیث صحیح بخاری از ابن ملیکه قال استاذن ابن عباس قبل موتها علی عائشة و هی مغلوبة قالت اخشی ان یثنی علی فقیل ابن عم رسول الله صلی الله علیه وسلم و من وجوه المسلمین قالت ائذنوا له فقال کیف تجدینک قالت بخیر ان اتقیت قال فانت بخیر ان شاء الله زوجة رسول الله و لم ینکح بکرا غیرک و نزل عذرک من السماء و دخل ابن الزبیر خلافه فقالت دخل ابن عباس فاثنی علی و وددت انی کنت نسیا منسیا موید عینی و صاحب توشیح و خیر جاری است زیرا که ازین معلوم شد که آمدن ابن عباس بروی ناگوار بود از انکه در ستایش محمدث خواهد گوشید پس مزیت و تزکیه خود را درباره دفن هر سه از واج تجویز نفرمود و موید توجیه خیر است انچه از جناب ام المومنین در جواب بعضی از سائلین مروی است که بعد از دفن عمر بن الخطاب رضی الله عنه که غیر محرم است در احتجاب و استتاری پردازم چنانچه در مشکوة شریف نیز از مسند امام احمد مندرج است و خود قول ام المومنین ادفنی مع صواحبی او اخواتی یعنی مرا بجوار خواهران من که از واج مطهرات خیر الانام صلعم اند دفن کن نیز همین ستر و احتجاب را میخواهد و بنده حقیر همچنان میگذرد که جمله لا از کی به روایت امام المحدثین ابو عبد الله بخاری بر معنی حقیقی خویش است یعنی دفن کن مرا در بقیع با از واج مطهرات شتابکرده خواهم شد هرگز بدفن در مقبره شریف بجوار فاروق بلکه مردم خواهند گفت که چرا رفاقت و معیت از واج پیغمبر صلی الله علیه وسلم اختیار نکرد و حالانکه بعد دفن فاروق در احتجاب و استتاری بود و نیز عدم تزکیه نبا بر آنست که فضائی باقی از جانب شرقی در مقبره شریف برای حضرت عیسی مقرر گشته چنانچه

از مواہب و درہ منیہ و تذکرہ قرطبی و تصنیفات شیخ جلال الدین سیوطی واضح می شود پس محتمل ہست کہ
جملہ لا ازکی بحال باشد از ضمیر منصوب لا تدفنی ہم و غالب ہست کہ جملہ مستانفہ باشد کان قائلا یقول
لم امتنعت عن ہذا الشرف و المنزلۃ فقالت رضی اللہ عنہا لا ازکی بہ ابدا چنانچہ مثل این تقادیر در ترکیب
آیات کریمہ در تفسیر قاضی ناصر الدین بیضاوی رحمہ اللہ علیہ و امثال او دیدہ باشی و توجیہ روایت دیگر کہ در کتاب اعلام
وارد شدہ عنقریب گذشتہ فالاعادۃ لیست فی محلہا آمدم بر اینکہ باعث تاویل در کلام امام کہ انبیا
ذنوب بلکہ کبائر بخود و بعضی از انبیا فرمودہ حصول عصمت ہست کہ برای ائمہ بالاتر موجود و از این واجب
و اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بالاتفاق مسلوب و مفقود فکیف یسوغ ہذا التاویل و یجوز صرف الکلام
عن الظاہر بہذہ الاباطیل و اصل این تقریر کہ از کتب قوم مثل تصانیف قاضی نور اللہ شوستری و غیرہ
ما خوذ ہست مضمحل بالبہان و ملعبہ صبیان بیش نیست چہ اول در ثبوت عصمت ائمہ خصوصا متکلم کلمات
مشار الیہا بالمعنی الذی اعتقدوہ بحجج قاطعہ الزام و افحام است کما لا یخفی علی من طالع المصنفات
الامام کالنہایۃ و غیرہ من کتب الکلام بخلاف عدالت صحابہ کبار از مہاجرین و انصار و اہل بیت اطہار سیما
جناب ام المومنین مورد وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ و مہبط اُولٰٓئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُم
مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ کہ بر تقدیر عدم اعتقاد بعدالت و ثاقت و عفت و طہارت نفس مرتبہ
ایمان شخص از دست میرود و بہ گاہ ایمان و زہد یعنی اختیار محبت خدا و رسول و دار آخرت و اعراض از تمتعات
دنیا بنصوص قطعیہ برای آنجناب کما فی مجمع البیان و غیرہ من تفاسیر الفریقین ہر مقام خود ثابت باشد و در نسبت
احادیث کہ باظہار مولف لازم کفر معنوی است چرا تاویل جایز نخواہد بود بلکہ در وجوب آن انتظار را باقی نیست
فضلا من جوازہ و اگر مساغ تاویل موقوف بر حصول عصمت است پس حیرانم کہ قدما و متاخرین
شیعہ در بارہ مشایخ شیطان الطاق کہ باعتراف والد ملا باقر مجلسی در روضۃ المتقین نزد اکابر
قدما باین لقب ملقب بودہ چرا از سر انصاف برخاستہ از حق در گذشتہ نطاق ہمت بر کمر جان بستہ
قلوب اہل ایمان را بتذکار آن جستہ اند عبادۃ الکتاب المذکور یلقب مومن الطاق

وصاحب الطاق ویلقبه المخالفون شیطان الطاق وکان دکانه فی طاق المحامل
بالکوفة فیرجع الیه فی النقد فیرد ردیا یخرج کما یقول ای کلما قال هذا زیف
ستوق مغشوش فاذا کسر کان کذلک فلحدة بصیرته قالوا شیطان الطاق
ویمکن ان یکون لکثرة مباحثاته مع العامة والزاماتهم وهو الاظهر لکن الشیخ روی
الاول ثم جنس بعد قوله کما یقول فیقال شیطان الطاق یعنی صاحب کوره امامیه مومن الحمامی
وصاحب الطاق میگویند واهل خلاف شیطان الطاق لقب او نهاده اند واو در طاق المحامل کوفه دکان جهبذی داشت
ومردم بر او نقد درهم ودینار بوی رجوع میکردند وهر گاه او حکم میکرد که این درهم ردی است بعد شکستن
همچنان بر آمد لهذا بسبب تیزی وجودت بصیرت او همه کس وی را شیطان الطاق میگفتند ومحتمل است
که این لقب بسبب کثرت مناظره والزامات مخالفین باشد واظهر همین است که قدماء شیعه همین جودت
وحاضر جوابی در مناظره مخالفین او را شیطان الطاق می گفته اند ولیکن شیخ الطایفه امام اعظم اول را که
لقب مذکور بجهت بصیرت او در نقد درهم ودینار بوده از کلام نجاشی مستفاد رجال نیز همین معلوم می شود زیرا که
او لقب شیطان را بمعنی تفریع کرده که باب لقب هم آنچه می گفت مطابق نفس الامر بر آمد پس معلوم
شد که رای نجاشی بر طبق روایت شیخ است انتهی حاصله واز اینمقام واضح شد خطای فاضل
صاحب روضة المتقین یعنی باقر مجلسی واتباع واشیاع او که بنا بر نا ثابت اند لیثی مبهوده گوئی وجفا
کیشی بر اهل حق زبان طعن ولعن کشاده وضع این لقب را برای ابو جعفر مذکور در حق المتقین وغیر آن از خصائص
ایشان دانسته اند زیرا که از تحقیق امام اعظم نجاشی صاحب تنقید وبدر باقر مجلسی معلوم شد که قدماء امامیه
نیز وی را باین لقب مبارک ستوده اند اری فرق نیست که اهل سنت نظر بضلال او اضلال او در فروع
واصول چنانچه کتب فریقین لاسیما کتاب کافی کلینی وکتاب توحید قمی بر آن گواه است ودرین
گذشت که آن شقی وبرادرش مطابقه والتزاما کفریات خویش را بجناب ائمه معصومین نسبت کردند
بلقب شیطان الطاق فقط او را یاد نمودند بخلاف امامیه که بهر دو لقب وی را می ستایند ودر

مدح اومی باشند وبحمد الله که بر تمامی عقلا حال خطا وصواب امامیه واهل حق درین تلقیب روشن است وقلوب
منشعبین هم نیک دانسته باشند گو بزبان نیارند **الالوهیة ما الالوهیة وما**
ادریک ما هیة که ملا محمد تقی مجلسی ند کور در تصانیف خویش بمجرد ثبوت ایمان شخص بجواز
هفتاد تاویل فتوی می دهد واولیای شان بیک وتاویل معقول کمامر درباره زوجه محبوبه حضرت سید المرسلین
قدوه طیبین وطاهرین گوش نمی نهند جز احکم الحاکمین کیست که بداد اهل ایمان رسد ومتعصبین خبابیث عصبیت
اندیشه را بدرکات اسفل سافلین فرستد **سلمنا** که ائمه را کافه اجمعین مرتبه عصمت بعد حصول درجه امامت
حاصل بود واین مرتبه برای شان مانند بنای قلعه فارس مضبوط ومثل بنیاد هرمان مرصوص است که بصدمه
طوفان هیچ گناهی وبلطمه هیچ عصیانی متزلزل نمی شد حتی که با وصف اتفاق اصلاً در طبقات شیعه
وام نمودن سائلین را ببدعات ومحدثات بزرعم امامیه مثل شستن پا در وضو واستیعاب باطن
وظاهر قدمین در مسح رجلین کمامر مجملاً ودیگر مخالفتهای رسول الثقلین مثل افتراء کسانیکه هرگز در شان
بالوای وغوائل نیالوده ومدح آنانکه هریکی ازانها نزد طائفه شیعه ازبدترین خلائق بوده بنیان آن
کماکان است لیکن لزوم این عصمت از ابتدای عمر تا آخر آن نظر بانچه استاد امام اعظم امامیه در بعضی از
تصانیف خود افاده فرموده وفاضل مجلسی در رائینه حق نما که موضوعش نزد اولیای او حق نماد ازالهٔ
ضلال وگمراهی است هم مخدوش وممنوع است پس تواند شد که چون بعضی از زلات قبل امامت از
ائمه علیهم السلام صدور یافته بود باین عبارت وکلمات آن را ادا فرموده باشند پس کدام حاجتی
درحقیقت دانسته شده که موجب ارتکاب این تاویل گردیده که صیغ متکلم واحد را بر جموع غایبین حمل
فرمایند وآن معاصی وکبائر را بر فارق شیعیان بیچاره محمول نمایند این تاویل بدون جواز
این اطلاق چگونه حظی از جواز پیدا خواهد کرد **علاوه** از کتاب حق الیقین ملا باقر مجلسی وضوح تمام
دارد که تمامی اوزار معاصی شیعه را تصور نعوذ بالله من ذلک بر گردن مبارک مصطفوی بار کردند
واز سر انتقام آن در گذشتند بارخدایا مگر این حال مختص بشیعه علوی باشد دون غیرهم

الکمیت

من شیعة الائمة لکن مرا تحیر و تفکر می افزاید که درین هر دو قوم زعما من الاصولیة و الاخباریة بر طبق
قول و تعالوا قالوا کونوا هودا او نصاری بجهت اتحاد اصول و فروع فرقی ملحوظ نیست پس
چگونه تصدیق بلکه تصور ساذج کرده شود که در باب اتباع و اتباع مرتضوی کلوی حق جوید المنصفین کرا نباشد
باشد و در باره مقلدین دیگر ائمه که فروع و وحده یک شجر و ثمره فواد خیر البشر اند جناب رسول تعال سبحانه
و فارغ البال باشد بلی اگر از شیعه فقط شیعه اولی و مخلصین از انصار و مهاجرین مراد گیرند این همه
استبعادات یکسو می میگزینند و شاهد مدعا بکرسی می نشینند تا کی در ابطال حق و احقاق باطل کوشند
و مناقب جمعی را برای جمعی دیگر فروشند غض بصر از بسیار از همه اکثر احادیث جنابچه بعضی ازان در مجالس المومنین
قاضی نوراللہ بلفظ بشارت سمت ذکر یافته و در مناقب مرتضوی بخیر رقم زده و ملخص آن مدین
عبارت میرسد که صفوان بن مهران بحضرت صادق عرض کرد که تو میفرمائی که شیعه در جنت روند و در نار
داخل نشوند و در طائفه شیعه طوائف اند که گناهان کبیره و فواحش قبیحه از ایشان سر میزند ام انجنایات
می نوشند و در تمتع زندگانی میکوشند فرمود همه در جنت خواهند رفت برای عفو جرائم ایشان ابتلا
به بیماری و تقاضای دین و امتحان اینها همسایه موذی و زن بدکاره است و اگر احدی ازین امور نجات کلی
یافته صعوبت نزع برای رفع ذنوب او دوائی شافی است راوی گفت که اینهمه موجب سرور و ابتهاج
است لیکن رد مظالم را چه علاج امام فرمود که حساب تا بدی خلق آخر بدست حضرت علی مرتضی است و کفایت
هم مذکور بر ذمه ماست و حضرت امام رضا در خطاب کریمه فرمود که از شیعه مرتضوی کاتبین جرائد اعمال قلم
بر داشته اند و در شب نوزدهم ایشان از بارگاه آفریدگار جهان بروانگی یافته الی غیر ذلک من الاحادیث
نص صریح است بر انکه شیعه را عموما از هیچ گناهی سوال نخواهند کرد فکیف که سیات ایشان بدل بحسنات
خواهد بود بلکه عبادات مخالفین امامیه در دفاتر اعمال بنام شیعیان جاری و معاصی این گروه الصافی
بثروه ابدا بالبطه عدل باری بر اخالفین شیعه سر بار است **در ینمقام** بمقتضای الکلام یجر الی
الکلام حیاتی پس عجب وطن رفیع در خاطر گذشت که بکی از فضلای اهل حق دوستی بود که پیوسته

فی ... عن ... ومن ... فی ... من ... فی ...

بلاقات مجتهد متوفی مغفور فاضل متین و آن بزرگ خود را ازین کلفت باز میدانست انصافا و فرمایش
معذرت بزبانش جاری شد که اگر مجتهدند کور مشکلات ما را بانبساط تمام حل فرمایند در جواب این کلفت باکی
نیست قضارا آن شخص با جواب شرط مامور گردید و فاضل سنی بعد احراز سعادت قدم بوس پرسید که
امامیه زان خود را عدلیه نامیدند که اعتقاد عدالت آلهی دارند خدا ایشان خوش فهمیدند چنانچه در مرطاوی
عبارات صدارم قلمی شده پس سنگ بیت که در مغفرت ایشان دیده می شود که روز باز پرس عباد آت دیگران
بشیعیان و معاصی ایشان بانها حواله خواهد شد اگر حقیقت عدل و داد همین است که گناه از کسی بنگرد
و دیگری بجای او معاقب گردد و در آتش جهنم سوزد معلوم نیست که معنی ظلم در اذهان عالیه چه قرار یافته گویند
که مجتهد جلیل از جلالی طبع فاضل سنی اندیشیده عهده جوابش را با کبر اولاد خویش زاد الله فیضه و افضاله
و جعل الی الخیر مآله برد و فرمود که حدیث طینت را با تلقین کن شاید که از خواب غفلت بیدار و از غرور و تکبر
بهوش آید و لب جناب مجتهد الحق حدیث طینت را از علل شیخ المشایخ روایت فرمود تلخص آنکه
امام ابو جعفر علیه السلام بجواب اسحق فرمود که از مومن زنا و اطاعت خمر صدور نمی یابد مگر گناه
میکند راوی مذکور گفت آن چیست فرمود که خصلت قهر آنی گناهان طاقت آورده نمی شود در اثبات لغزش
وی را روی در راوی گفت بعضی از شیعه می بینم که ارتکاب کبایر مستمر دارند و عبادتش با بندگی ثابت
تعلق حاجتم متغیر میگردد در جواب فرمود که خدا مذنب امامنا میگزارد و صیام میدارد و زکوة را مصرف
می نهد و امانت را بالمثل باز میدهد و در انجاح حاجات منسوبان می باشد فرمود که حق تعالی بر زمینی پاک
تا هفت روز آب شیرین جاری نمود من بعد خمیر ما را از آن جدا کرد و طینت شیعه را از اسفل آن گرفت
اگر طینت شما مثل ما دی خلط می بود شما نیز معصوم می بودید و لیکن حق تعالی بر زمین ملعون تا قدر آب شور
روان کرد تا خمیر دشمنان با آماده شد و اگر بجایش میگذاشت احدی از انها اسلام نمی آورد
و عمل نیک نمیکرد و لیکن بهر دو را خلط فرمود پس آنچه از معاصی در شیعه ظهور میگیرد اثر عنصر ناصبست
و اعمال صالحه شان از تاثیر جوهر پاک شما است و روز قیامت آثار هر عنصر با اصل خویش خواهد

پیوست چنانکه نور شمس بعد غروب باز بآفتاب برمیگردد راوی گفت قربانت شوم حسنات مخالفین
را بسوی ما باز میدهند و اوزار معاصی ما بر اعناق شان می نهند فرمود نخیر اسوگند میخورم همچنین خواهد شد
عرض کرد که در قرآن مجید هم از این امر نشان داده اند فرمود بلی جائیکه میفرماید اُولٰئِکَ یُبَدِّلُ اللّٰهُ
سَیِّاٰتِهِمْ حَسَنٰاتٍ وَکٰانَ اللّٰهُ غَفُوْرًا رَحِیْمًا فاضل سنی بعد سماع این حدیث سر از
جیب تفکر برآورد و گفت که اگر در پای خاطر من خار اعتراضی خلد اجازت میدهی که بسوزن زبان
برآرم فرمود مضایقه نیست گفت که حق تعالی از حال فرشتگان در محکمات قرآنی خبر داده که لَا
یَعْصُوْنَ اللّٰهَ مَآ اَمَرَهُمْ وَیَفْعَلُوْنَ مَا یُؤْمَرُوْنَ و در حق خویش چنین ارشاد ساخته که لَا تَأْخُذُهٗ
سِنَةٌ وَّلَا نَوْمٌ پس عصیان از جناب باری تعالی و ملاهی علی گنجائشی نباشد
پس خلاف مرد خمیر آیا از جناب ملائکه وقوع یافته یا از حضرت مجتهد کلان و اگر جناب او سبحانه عمداً این
خلاف را تجویز فرموده و مخالفین را بسبب تسهیل و اراده خاصته برای جهنم پیدا فرموده پس طفل فادات
عابد امامیه همان آتش در کاسه مجتهد متوفی انابت نخواهد شد و بجمال غیظ و غضب بر خاست و بفرزند
دلبند خویش اشاره کرد که بکدار این ناصبی را که هرگز مجتهدی نخواهد شد القصه مقصود این است که چون شیعه در
واقع فکر نکنند و اینهمه معاصی که از ایشان صدور یابند وقت دار گیر و قیامت بجای
خود رسند پس جائیکه اینهمه دلیلات که صیغ متکلم و احد و الصیغ جموع غایب گردانیده معلوم میشود
خدایا مکرر است شیعه در تاویلات کلمات مشار الیها طالقه کیسانیه و هشامیه و شوطانیه مراد باشند
لکن چون مقصود از ان کلمات طیبات طلب مغفرت فیضان رحمت است از تصور شفاعت و سفارش این
فرق که بلاشبهه از اتباع و اشیاع ابلیس اند و با دین و ملت کاری ندارند و مقصود از الکافرون
اِلَّا فِیْ غُرُوْرٍ اند اهل فهم و فراست قالب تهی می کنند بلی اگر درباره سنیان که بمعاصی خویش اعتراف
میکنند این حمایت و شفاعت ابراز گردانند بعید از خرد و اندیش نخواهد بود ع کاستخوان گرامت کنند سگان را
فقیر تا هیچمدان را اگر خوف اطالت نمی بود در حدیث طینت از اله اخلاط فاسده رواة

را نجو بترین وجوه بیان مینمود لکن بحکم مالا یدرک کله لا یترک کلیه بر بعضی از امور ضروریه بمجمال ایجاز و اجمال اکتفا میکند و میگوید که بالبداهه آثار کذب و افترا از سیمای این حدیث بچند وجه واضح و پیداست اول انکه اگر مراد طینت تمامی شیعه و تمامی مخالفین ایشانست قاطبه حتی لا یشذ فرد واحد کما هو ظاهر الحدیث و اصول موضوعه ابو جعفر کلینی نیز بدان شاهد است پس چه باعث است که بعضی از مخالفین امامیه بصوم و صلوة و دیگر عبادات خالق ارض و سموات آشنائی نباشند بلکه مفهوم آن مدت العمر نمی شناسند پس تاثیر عنصر لطیف حضرات امامیه کجا رفت و بر تقدیر بعضیت می باید که بعضی از افراد شیعه معصوم باشند حالانکه در کتب شیعین مرتبه عصمت خاصه انبیاء و ائمه و حضرت فاطمه زهرا است بحیثیتی که جد فهیم و لا توجد فی غیرهم و خود این حدیث مشعر بر نیمعنی است که اکنون احدی از شیعه معصوم نتواند بود علاوه بر صلوح جمیع و عدم صلاح جماعت آخر مشاکل تقریر علمای طائفه در خلق اراده عباد و صلاحیت و استعداد سلسله گفتگو الی ما لا نهایه له امتداد می یابد و ترجیح بلا مرجح لازم می آید سیما و قتیکه خاتمه حدیث طینت اعنی هولاء ادخل النار و لا ابالی که در کتب شیعه مرویست یعنی حق تعالی فرموده که اینهمه را بمقتضای طینت شان بجهنم داخل خواهم کرد و هیچ پروا نخواهم نمود ضمیمه گردد تا بر همه کس عیان شود که ذکر حدیث مذکور برای دفع اصل اعتراض مسطور عین عثرت و خطا و سخت جور و جفا است و بر اهل استقرا مخفی نیست که مثل این خاتمه در صدر بعضی از احادیث کلینی واقع است و اشعار بهمین ظلم دارد و بر تقدیر ترجیح از علم باری تمامی تشنیعات قوم در مبحث خلق افعال العباد حق مرتفع میگردد و فالطبق المثل المشهور علیهم عند اولی الالباب ان فلانا فر من المطر و وقف تحت المیزاب دوم انکه حدیث صادق علیه السلام که فرزند ارجمند صاحب حدیث طینت است و باعتراف قاضی زاده ایران کلینی آن را روایت نموده و هم در مناقب مرتضوی که بعضی از متعصبین امامیه با صول خویش تالیف آن کرده مدرج شده مخالف قضیه تجربه است زیرا که از آن دریافت میشود که نزد امام صادق علیه السلام هر گز در نماز و زنا و سایر مخالفین شیعه فرقی نبوده چنانچه بسیار تشنیع بغور و معان دیده شود فی الکافی لا یبالی انا صلی ام زنی و نیز الا آیه تنزل فیهم کما کان

ناصبة تصلی نارا حامیة وحاصل کلام در مقام آنست که حضرت صادق علیه السلام میفرماید نماز که افضل عبادات است وزنا که افحش معاصی وسیات چون از مخالفین واقع گردد تفاوتی وفرقی ملحوظ ملاحظه حضرت نگشته انتهی بلفظه وارد ستانی در بحث امامت مینویسد که از حضرت امام محق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مرویست که فرموده که لا یبالی الناصب صلی ام زنی یعنی نماز کردن وزنا کاری ناصبی هیچ فرق نیست خواه باین مشغول باشد خواه بآن اشتغال داشته باشد پس بهتر آنکه مخالفان اهل بیت تصدیع نکشند ورنج بیهوده در نماز کردن وروزه گرفتن نبرند انتهی لعنه الله از اینجا هویدا شد که در روز دار وگیر روبروی هر صغیر وکبیر بجهت عود وثمرات چنین عبادات عذاب وعقوبت شیعیان اضعاف مضاعف خواهد بود بلی در مقام کریمه اولئک یبدل الله سیاتهم حسنات اذا اضع حدیث که غالبا از رقمهای کلینی وصاحب رقعه مزور بوده اند قصوری وفتوری سرزده وسهوی ذهولی رفته باشد که آیت واحادیث دلالت دارد ولیحملن انقالهم وانقالا مع انقالهم ذکر میگردد واین مبادله چه جا مناسب مبادله یهود کما قال العارف الرومی علیه الرحمة فی المثنوی شعر درمیان قوم موسی چند کس بی ادب گفتند کو سیر وعدس بی ادب خود را نه تنها داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد پس زیرا که معاصی شیعه که خارج از دفاتر حسابست بالعبادات اهل خلاف که مالش دوزخ است بدل شد فینطبق علیهم حینئذ قوله تعالی حکایة عن الکلیم علی نبینا وعلیه الصلوة والتسلیم اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر اهبطوا مصرا وقد محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن الحسن البحر العاملی در کتاب فصول مهمه فی اصول الائمة بابی منعقد کرده که عبادات مخالفین شیعه باطل محض است ودرین باب بتواتر احادیث اهل بیت دعوی نموده وانچه قاضی نور الله شوستری از تحقیق اکابر علمای خویش در سبب کثرت عبادات اهل سنت وقلت عبادات اهل تشیع در مجالس المؤمنین نقل می نماید مقتضی آنست که ازین تبدیل وتحویل فائده برای شیعه مترتب نشود وعبارتش این است که چون اهل سنت اصل اعتقاد خود را که بنیاد کارست باخته اند شیطان لعین از مؤنت تعرض خود خاطر جمع ساخته اند لاجرم شیطان بعبادات بیحاصل ایشان کار ندارد وهمت وموسوسه ایشان دران نمی گمارد وچون امامیه شیعه

حلل نمیتواند انداخت و در انجا کاری نمی تواند ساخت بالضرورة رخنه در عبادت ایشان می اندازد
و مجبور آنند شیطنت خود را تسلی میسازد انتهی الفاظه بعینها چه عبادت سنیان بدلالت این عبارت
است بے حاصل و عبادت شیعیان البته بجهت رخنه گری ابلیس و القای وساوس ریا و سمعه سم نزد شان مخل
و لاطائل است چنین ناموزون مقوله بزرگان خواهد بود شعر ذهب الحمار لیستفید لنفسه + قرنت فآب وما له اذنان + زیرا که انچه در کیسه خود میدانستند آنهم مغشوش و
مقلوب بر آمد پس حضرات امامیه که چشم بر اعمال دیگران دوخته خرمن عدل و انصاف را یکسر سوخته بودند بار
آن دارند که درباره نجات از آتش جهنم دست بدامن اعمال شان زنند و نه بر انمعنی قادر اند که اعمال به
منشور خود را بینند شعر کین پل قلب بهر کس می بازد هم آنکه اعمال خود را از انصاف
مثل صحائف روبهود مجوس می نمود صدق و باید علتش چیست ناگزیر قائل شوند و گویند که در چنین
انها تاثیر خمیر مایه را نیخته اند و اصلا از نیست بطینتش به طینت انحضرات بحلول سرایت
باطرابی نه آمیخته حالا بانسبت کرد قول صاحب تحفه اثنا عشریه تخفیف تشیع و تبدیل السیئات
کنم که در نجا طینت مومنین پاک اعتقاد طینت اهل زندقه و کفر و الحاد انضمام یافته طرفه معجونی بهم رسیده که
شیطان لطاق هم بصدق رشک آن می برد عجب تر آنکه واضع حدیث را خیال انگذشت که این
قیل و قال را کجا تا بکجا می کشد و فهمند نیست که بحضرات ائمه طاهرین میرسد آخر طینت طائفه از طینت آن
طیبین و طاهرین ماخوذ است گو طینت شیان از بالا و مصفی و این بمقتضا تشیع از بابین فتدبر و لاتکن من
الغافلین و سیجئ له زیادة فی المسلک الثانی فکن من المنتظرین و هذا الکلام وقع فی بیان خرافة واضع
الحدیث و خفة عقله فلنرجع الی ما کنا بصدده المختصر اگر حضرات امامیه بر التعرض و ایهام حدیث کتاب اعلام را یاد
فرمایند اول باید که بر سیاری از احادیث ائمه علیهم السلام زبان طعن دراز نمایند و اگر زنهار دست از
مطاعن حضرت ام المومنین بر ندارند باید که در حق امامان مزعومی چنین بر زبان آرند فلله در من قال
وسادتنا وقادتنا لیفترقن واحد بعد واحد وقائمهم بعد قائمهم فی صورهم قبل مجورهم

علی نفوسهم القادسة وذواتهم العالیة بإتیان الظلم وفناء اعمارهم فی الذنب والعصیان
وطلبوا من الله تعالی الصفح والعفو یوم الخفة وثقل المیزان وان یتعمدهم بالرحمة والرضوان
ولکنهم قاسوا علی نفوسهم بعض الانبیاء وادعوا لهم وقوعهم فی
الاحداث الذی هو کفر معنوی عند الخاطب قدوة الاذکیاء من بعید بنده جهول
وظلوم با وصف فقدان اضاعت علوم میگوید که مولف تحریر را در تحریر عبارت کتاب اعلام که پنج سطر بیش
نیست در پنج مقام اشتباه روداده و غلط واوهام افتاده نخستین آنکه نام و کنیت مصنف
کتاب اعلام ابو عبد الله محمد ست و نام ولقب و کنیت پدر بزرگوارش یوسف غرالدین
ابو المظفر و مخاطب فهیم و شرکا قدیم او با اینهمه لن ترانی و بلند آهنگیها پدر را عین پسر گمان برده
و بای تحقیق السنان بسنگ این اشتباه درخورده چنانچه از عبارت کتاب مزبور واضح می شود حیث یقول
بعد الحمد والثناء والصلوة علی سید الانبیاء وآله واصحابه السادة النجباء ان العبد
الفقیر الی المولی اللطیف الخبیر ابو عبد الله محمد بن الشیخ الامام العالم المحدث غرالدین
ابو المظفر یوسف بن الحسن بن محمد بن محمود بن الحسن الزرندی محتدا الانصاری نسبا
المدنی مولدا المحدث بالحرم الشریف النبوی اولاه الله سعادة الدارین دوم آنکه
زرندرا که بر وزن مرند نام شهری معروف ست کما فی القاموس المحیط برزند نوشته و قال صاحب بحر الرائق
وشرح جامع بخاری مسمی بکواکب دراری در تحقیق این لفظ میفرماید الزرندی بفتح الزاء المعجمة والراء المهملة
واسکان النون الانصاری کان عالم المدینة فی اوائل المظفر وبالیه اکباد المطی فی
زمانه با قرداماد طائفه در تعلیقات تقویم الایمان این عبارت گفته واظن شیخنا الامام الفائق
المحدث بالحرم الشریف النبوی جمال الملة شمس الدین محمد بن یوسف الزرندی الخ سوم آنکه
بجای لفظ مولد الحمانی النسخة الصحیحة کلمه مولود ابر صفحه قرطاس گذاشته بخیال خویش علم نحویت و ستقرار کلمات نحاة برافراشته
چهارم آنکه رساله مرقوم بر یا نزده باب مختوم ست اول در نسب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دوم در

ترویج والد آنجناب سوم در تاریخ مولد شریف چهارم در حوادث وقت ولادت با سعادت پنجم در ذکر صفت
ششم در حکایات اثنای سفرهای مقدسه هفتم در ذکر اشعار تمثلی کتب متقدمه هشتم در ابتدای مبعث معظم نهم
در معراج مکرم دهم در هجرت قادسه یازدهم در اسمای طاهره دوازدهم در خصوصیت و برگزیدگی سیزدهم در ذکر
اعمام و عمات و ازواج چهاردهم در فتوح و غزوات پانزدهم در مرض و وفات و حدیث ام المومنین که در آخران
تعریض و ابهام نموده در باب شانزدهم مندرج است کما اشرنا الیه فی الصدر باب سوم از کجا باید شد
پنجم انکه قواعد نحویه و نکات معانیه و دقایق بیانیه و نسخه صحیحه مقتضی آنست که لفظ رسول را باضافتش بسوی
اسم مقدس الهی یعنی مع رسول الله نقل میفرمود و حال آنکه مولف رساله چنانکه می بینی لفظ رسول را بی اضافت
آورده کاش حرف تعریف بران می افزود و از دایره نکارت مصطلح اخراج می نمود و بندکترین خلایق را
از حضرت مولف بحث حذف صلوة و سلام از عبارت کتاب اعلام درباره حضرت خیر الانام مورد صلوا
علیه و سلموا تسلیما شکایتی است بجا لیکن شکوه فاضل کشمیری رئیس باب یکم من که این زبان دریده
از حضرت علامه دهلوی قدس سره العزیز که از زمره فرقه سنیه سنیه فدائیان اهلبیت و اصحاب بوده است بر تقدیر
حذف لفظ تعظیم درباره یعنی از ائمه هدی خیلی زیباست حیث کذب علیه واقعی پنجم انکه لفظ علیه السلام بعد ابو جعفر
که در اصل واقع است ساقط کرده با انکه اطلاق این عبارت در حق کافه مسلمین بمیت جواز دارد و ما در ایخکلم مختصر با
سوای اهلبیت بوی علیهم السلام نموده حضرت ابی جعفر محمد باقر علیه السلام را ازین حکم که شامل جمیع مسلمین بمیت اخکلج
نموده من بعد گذارش است که صدر رساله این زلات و ظهور این عثرات از جناب مولف بر ناظرین مجمور سایل
خصوصا رساله آخرین بحد عیان است که محتاج تنبیه هم نیست چه جای اقامت برهان زیرا که از مطالعه آن هویدا می شود که
هنوز بر باب تحفه اثنا عشریه عبور سرسری هم اتفاق نیفتاده مع غض البصر عن اشکالک چرا در حساب مولف بمرتبه
رسیده که در بعضی از مقامات آن رساله تعلیم و تلقین ابو عبد الله محمد بن اسمعیل بخاری پرداخته چند لفظ از پیش خود برافزوده بمحو
خود را آیتی از آیات قرآنی نامه جاودانی انشا نموده بگوید که آیتی که بخاری می از قرآن مجید کرساخته بدعائش بمحو اطلاق
نمی یابد بین کران آیت مبارک باید عبارت آنمقام را بنهایت قلمی میشود که اینچه زیاده ترم متحیر میساخت این بود که آیا

اعتبار

احتیاج سند بچنین مطلب واضح چه بود و اگر باشد این مطلب از این آیت بتکلف برمی آید در کلام الله
آیات بسیار دال بر نکته ادراک و عرفان و تفقه و فهم افعال قلبست پس سند بآیت قوی الدلالة در میان
می آورد مثل لا تقولوا آمنا و قولوا اسلمنا انتهی موضع الحاجة من افاداته اکنون سلامت نامی
حفاظ قرآن مجید را که نشان داده اند که این آیت سعاذ الله در کدام سوره واقع شده که لا تقولوا آمنا
و قولوا اسلمنا شاید که حضرت مؤلف این آیت را از جناب امام منتظر که حاضر فی الامصار و غایب
از الابصار است و بحکم حق تعالی محیط بر غیب و شهادت و بقول بعضی از علمای ما بر اصول موضوعه طائفه
مصداق کلام اقدس احدیت است ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم و لا خمسة الا
هو سادسهم و لا ادنی من ذلک و لا اکثر الا هو معهم اینما کانوا استفاده فرموده باشد
زیرا که قرآن مجید کامل بی تحریف و تبدیل خلفا نزد همین امام هم آغوش غیبت است و بعضی از علمای امامیه در غیبت
کبری هم بشرف دیدش مشرف شده اند و قصه ها برداشته چنانچه بعضی از اکابر شیعه نوشته اند که استفاده
بعوام مستبعد بر اخص خواص در غیبت کبری نیز متصور است یا باین روش که امام بصورت ناشناخته
در مجالس و مواضع که خواهند حاضر شوند یا آنکه بعضی خواص را بمکان سکونت خود مهتدی سازند
که آنها رسیده مراتب جد را از ان جناب بکشاف نمایند و حکایات متضمن این دو عالیسیار در کتب
دیده شد الی ان قال اگر از نظر ما وجود آنحضرت مانند ذات مقدس الهی غایب باشد ما از نظر
ایشان غایب نیستیم هر جا که ضرور میدانند و من عند الله امور میشوند افاده علوم و حل مشکلات
خلق میکنند و فریاد رس مظلومان و راه نمای گمراهان رفع مکروه بال بوجود فایز الجود آنحضرت
صورت میگیرد انتهی و آنچه اکابر علمای امامیه در حق آقا احمد مرقوم القلم نوشته اند از انجمله بدریا
میرسد که خود جناب مرتضوی او را امام مهدی مهتدی نمود و نشانهای صورت مبارکش را تعلیم
فرمود که امام تو در مسجد بلالان طرف نماز میگزارد نزد او برو و مسایل خود را تحقیق کن
چنانچه مجتهد مذکور بخدمت امام علیه السلام مشرف شده از تحقیقات انیق و مسایل دقیق

بهمرور گردید بلکه از روی روایات صحیحه دریافت شده که احدی از شیعه نیست که بشرف
قدمبوس مشرف نشود کما فی المجالس کو توقیع وقیع ناحیهٔ مقدسه که بروایت شیخین
طائفه در بحار و دیگر تصانیف مجلسی منقول است دلالت بر لعن شیعیان که قبل از خروج
سفیانی و ندای آسمانی دعوی رویت امام نمایند داشته باشد و امثال این روایات اگرچه
نزد عوام منزلت موالف ساکنان خواص طائفه امامیه است پستی گرفته اند لکن نزد کاملین متبحرین
گلاه گوشهٔ اورا بعرشین بمین می رساند زیرا که اخص الخواص ائمه مانند زراره که باصدق
الصادقین اورا ملقب نموده اند چنانچه کتاب حسن بن علی بن داود دلالت بران می کند
وهمچنین امثال او مورد لعن و تبرا بوده اند چنانچه از مطالعه کتب رجال خصوصاً تصنیف میرزا محمد
چندان واضح است که حاجت بیان ندارد والحمد لله علی ذلک که نجم سعادتش منور در ترقی
است و **حقیقت المیست** که چون قوت حافظه از موالف کلیه مسلوب است
لا تقولوا راعنا وقولوا انظرنا بلا تقولوا آمنا وقولوا اسلمنا در تخیله اش مبدل و مقلوب
است کاش تجرید العقاید خواجه خواجگان خود رجوع نموده آیت را بلا تحریف و اصلاح نقل میفرمود
که قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا و این همه بدین ثاقب دریافته
هرگاه حق تعالی از اطلاق لفظ مومن نهی فرماید غیر از حضرات متشیعین جانک خانه خراب که بروایت
جائسی در صوارم لامتی و بروایت ملا محسن در وافی ملعون و کذاب است کیست که او باین لقب ملقب
تواند شد سخن همین است که چون حضرت موالف با اینهمه مراتب علوم در پی همچو قدوهٔ اهل حدیث یعنی محمد بن
اسمعیل بخاری رح افتاده و گمان برده که او لفظ ایمانکم را در آیت کریمه ایمانکم بالکسر تلاوت کرده حق تعالی
جزای او در همان مقام بخسارش نهاده ولنعم ما قیل من حفر بیرا لاخیه فقد وقع فیه **قوله** هرگاه اینها را تهی از
اقول قبل ازین نگرفتند حتی که احدث ابرار تداد یعنی اعادهٔ کفر و طریان آن علی الاسلام ممکن الصدق
است بی ریب و تردد که فرموده برجا خواهش نباشد مخلی ما احدثوا بعدک ذل بر فواد تو ابعد کی توانند شد و هم لم یزالوا

مرتدین

مرتدین علی اعقابهم تفصیل و تفسیر جملهٔ اولین بمعنی کافرین بعد الاسلام میتواند افتاد پس کلام باری
عزوجل ترقی از ادنی بسوی اعلی است زیرا که در مرتبهٔ اولی محض حقیقت اجمالی است بی آنکه عاکف شیدن
این گروه بسوی جهنم دریافت شده باشد هرگاه جناب سید المرسلین خواهد فرمود که ایشان اصحاب من اند
یعنی امیدوارم که ازین دار و گیر و عقوبت و نکیر نجات یابند و از دوزخ باز مانند حکم خواهد شد که بعد از
وفات تو از پیها احداث سرزده و بحبت ارتکاب آن احداث مستوجب عذاب جهنم گشته اند لیکن بنوز
مقام گفتگو برای جناب سید المرسلین که شفیع المذنبین و رحمة للعالمین است باقی بود چنانچه تلاوت
کریمه وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ الخ بکمال مراعات ادب ادا خواهد نمود پس
ارشاد خواهد شد که اینها از احداث رجوع و انابت نه نمودند و مقصود از احداث ارتداد ایشان
بعد وفات تو و اصرار بران حالت بلا توبه و ندامت پس این ترقی است از ادنی باعلی و اجمال
بعد تفصیل است و هر چند در معنی احداث و ارتداد تغایر باشد لیکن صدق احدهما علی الآخر ممکن است چنانچه
صدق حیوان بر ناطق و ناطق بر حیوان باجماع اهل میزان مع التغایر بینهما **قوله** علاوه الخ **اقول**
کسانیکه روی سخن مؤلف بالذات بر تقریر آنها متوجه است یعنی مثل فاضل شمس الدین کرمانی چنانچه مایدور
علیه رحی الجواب دلیل بر آنست کجا تصریح کرده اند که لفظ مرتدین در ردت حقیقی یعنی رجوع عن اصل الاسلام
نص واقع شده بلکه این بزرگان برخلاف تصریح فرموده اند چنانکه بر تقصیر حقوق و تقصیر از واجبات
فرود آورده اند کما یظهر من نقل المؤلف و اگر مراد این است که کل مرتدین بر اهل ردت یعنی اهل تقصیر و
تبدیل هم حکم بحبت است چنانچه این بزرگان گفته اند پس کلام حضرت که زینها از لفظ مرتدین مصطلح
شرعی مراد نمی توان گرفت همه لوچ و بیمعنی میگردد و پایمال شدن تحقق متحققین شیعیان که در امثال
این احادیث مصطلح شرعی مراد نیست بلکه اعم از انست علاوه بران و صدق احداث بر ارتداد
و عکس آن برین تقدیر بر ظاهر است زیرا که نزد این بزرگان مراد از ردت و ارتداد تقصیر از حقوق و تبدیل
اخلاق است و این معنی مالک بن نویره و اتباع و اشیاع او کما ینبغی منطبق است بدلالت کلمات

علمای محققین شیعه نیز و اگر اعتراض بر بزرگان مذکور نیست بلکه بر صوفیا لیه سابق است من حیث
ی این سر مضرتی و اعتراضی که هست همه بر و عاید گشت ان ان شاء الله تقریر من بعد بنحو کامل قدح اول و الیه قول
دوم مردود است اقول حال آنکه بعض قبایل عرب قبل ازین بعنوانیکه برای الزام و
افحام مخالف بکار آید و موافق و موالف ایشان کلی افراد بزبان مسلم رفته فلا الفید و فیره اسم
گرچه تازه و انصاف ایشان اندازه اعتبار روایت ناصر طوسی و ابن طاوس و سید نعمت الله کشمیر نیست نظیر
است که در مطلق وقوع ارتداد جمعی از صحابه بعد انتقال آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعالم بقا مقدوح بودن
بعضی از صحابه باجماع اهل سنت منعقد شده اختلافیکه هست درین است که آن اشخاص کدام اند
و سبب آن چیست بلفظه قوله چون امر ثانی است اقول غلط محض است چه آنست که ازین حدیث
بصراحت این جایکه اشعار بان نموده شد امر ثانی مراد توان گرفت و قرائن دیگر و قضیکه در ملحقات این
رساله قیل و قال خواهم کرد مسدود خواهد شد قوله کما نص علیه صاحب نهایة ابن الاثیر الخ اقول
تنصیص صاحب نهایه و صاحب مجمع البحار بر ین معنی که خلفاء و عموان و انصار شان بمصداق این حدیث
اند که حقوق مرتضوی و اهلبیت مصطفوی را غصب نموده اند محل استعجاب و مقام تعجب است بحدیکه
خارج از احاطه تقریر و افاده تحریر تواند بود زیرا که ابن اثیر و صاحب مجمع البحار این حدیث را
بر کسانی منطبق فرموده اند که متخلف از بعض واجبات و مقصر ین حقوق عباد و خالق کائنات بوده اند
و این همان مسلک است که فاضل کرمانی و شهاب الدین تعلبی بدلالت عبارات که مخاطب بنقل نموده
و صاحب مفاتیح بر نقل کلام خطابی موید آن بوده اختیار ساخته اند و انهاد عبارت هر دو کتاب یعنی
نهایه و مجمع البحار اعاده لفظ شارح کرمانی و متابعش کرده اند گفتند ولم یرتد احد من اصحابه
بعده و انما ارتد قوم ممن جفاه الاعراب حیث تاج الباری مفتتح این رسالة این الفاظ مرقوم
است ثم انما وقع لبعض جفاة الاعراب لم یقع من احد من الصحابة المشهورین
و کلام فاضل کرمانی این حروف تحریر ارتداد لیس المراد من کلامه ارتداد الرجوع عن

انا هو

انما هو التاخر عن بعض الحقوق والتقصير عنه ولم يرتد واحد من اصحابه صلى الله
عليه وسلم والحمد لله رب العالمين وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من الف قلوبهم
قلوبهم ممن لا بصيرة لهم في الدين وذلك لا يوجب قدحا في الصحابة
المتقدمين رضوان الله عليهم اجمعين پس مراد او مراد همه علماء ما نيز همين است در حقيقت
يكى است زيرا كه ردت را مثل فاضل كرماني بتقصير از بعض حقوق فرود آورده اند كو لبيس في الجملة
مختلف باشد آمدم بر ايجاد مطالب عقلاني و اين هم سهل است بدان كه خود جناب مؤلف عليه الرحمة
تصغير را بتقليل كلام كرده رد و قدح نموده ميفرمايد كه نكته ديگر بايد دريافت كه شارحين فرموده اند كه تصغير
لفظ اصحابي را على بعض الروايات براى تقليل عدد بيان كرده اند غرض آنها صحابه اند اكثر صحابه
ازين عار بلكه نار انتهى پس معلوم شد كه مطلب صاحب فتح الباري نيز همان است كه فاضل كرماني مد
نظر داشته يعنى خلفاء اعوان و انصار شان از عوائل فسق و فجور و ظلم و جور متهم بوده اند فضلا عن الكفر
والشرك مع ذلك دفع عار و عيب و شين از اصحاب بسوال متعلقين و متبعين آنها كه ردت را بتقصير حقوق
و تخلف از واجبات حمل كرده باشند و صحابه مشهورين را كه خلفاء و اعوان و انصار شان نبوده اند عما اعترف
المؤلف مستثنى نمايند والا لازم آيد كه صاحب فتح الباري را فسق و تخلف از واجبات و تقصير حقوق
اين بزرگان ثابت كرده باشد و اين خود عار و نار براى صحابه كبار است فتدبر ايها الصحيح الاذهان
مطلب عبارتش كما نقل المخاطب همان تقصير از بعض حقوق و تخلف از واجبات است كه ان را بقول خود
ولم يقع من احد من الصحابة المشهورين منتفى ميگرداند و مقصودش همين است كه صحابه مشهورين مصداق ردت
فسق نبودند بلكه مصداق اين بعض قبائل عرب اند كه حديث الحوض درباره آنها ورود يافته گويا ان
ازين اعراب كالفرشه باشند پس مطلب اينهمه اكابر امرى و آحاد اعبارت مجمع البحار كه در حقيقت
عبارت نهايه است كما لا يخفى در غصب خلافت فاضله گفتن باجراى عجب و غريب است منشا اين همه غلط انكار
مراد از نفى ارتداد در عبارت مجمع البحار اعنى لم يرتد احد من اصحابه ردت عن اصل الاسلام

است و در اثبات یعنی انما ارتد قوم همان ارتداد شرعی است که اول منتفی شده بود و چون در صدر عبارت
مرتدین را بر مخلفین عن بعض الحقوق حمل نموده گفته است لم یرد ردة الکفر پس معلوم شد که مصداق جمله
احد ثوا و لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم خلفای راشدین بودند نه اعراب که از اصل برگشتند و
حال آنکه چنین نیست بلکه مراد ش همان است که شارح کرمانی تقریر آن کرده بود یعنی در صحابه
مشهورین احدی متخلف از واجبات و مصداق تغییر و تبدیل ما ثبت فی الشرع نبوده جفاة اعراب
البته متخلف از حقوق و واجبات شده مصداق حدیث الحوض گشتند مثل مالک و نظرا او
کما مر فانظروا معاشر المنشیعین کیف جاءت تیسکم و قد لاستدلال
بالخطاء و الخطل و کلامه لاشتماله علی الخلط و الاشتباه یکذر رقص
الجمل و کل ذلک نشأ من سوء الفهم و قلة التامل فی عبارات العلماء و الفضلاء
الاعلام کما لا یخفی علی من لاحظ ما قلته فی معنی عبارة الکرمانی و هو احد
هؤلاء الکرام و جواب کلام با مخاطب و استغاثه و فریاد او از خلفای راشدین و تیز زبانی او در باره
این بزرگان که دین نبوی را رونق تمام بخشیدند و در استیصال ادیان باطله یهود و نصاری و مجوس ایران بذل
و جان کوشیدند و حق تعالی شهادت ائمه معصومین از مجاهدات ایشان خوشنود شد و انوار ایمان و خلوص
نیت ایشان را تا مرای آفاق محیط گردانید کما ستعرف فی هذا المسلک در مسلک دیگر خواهی دانست انشاء الله تعالی
قوله و بر طبق شق الخ **اول** و بیچ طبق شق مزبور علی ما رواه الفریقان کلام غیر مرتبه معنی حدیث شریف وضوح تمام دارد
یعنی تو نمیدانی که چه احداث کردند بعد از تو از انکار دادن زکوة بلکه فرضیت آن با اختراع بعضی از شهادتین
و ترک احد الثقلین بلکه کلاهما و اسرار بر انکه فرضیت زکوة مقید بزمان جناب سرور کائنات بود پس بعد
مقوله رسول گفته می شود که بودند آنها برگردنده بر پاشنهای خود از رد قتیکه مفارقت کردی تو از ایشان
یعنی بعد وفات و طعنی و عداوت که موالات و اطاعت در آخر عمر تو اختیار کرده بودند بهمان شیوه قدیمه خلیع العذار
و مطلق العنان بعوان از فرضیت زکوة بسنت رجوع کردند طریقه متروکه را پی پیمودند که اطاعت نزاگذاشتند و

علم

علم تعنت وعناد برافراشتند من بعد التماس است که مراد از قول جناب بهان شیون
قدیمه رجوع وطریقه متروکه را پی سپر گردند که اطاعت تر اگذاشتند وعلم تعنت وعناد برافراشتند
چیست اگر مفادش این است که چنانچه سابق بعبادت لات وعزی مشغول بودند وتوحید باری را اعتقاد
نمی نمودند وانکار شریعت ومعاد جسمانی ونبوت پیغمبران میکردند بعد از مفارقت ختم المرسلین همین مسلک
مشتا افتند پس می باید که جمهور علمای امامیه بالخصوص حضرت مخاطب بمعنی فتوی دهند که خلفای راشدین
معاذ الله منکر اصل اسلام بودند حالانکه همدرین رساله انکارش جابجا واقع شده از انجمله انکه هرگاه اینها
یافتی پس بی نماند که احداث بر ارتداد بمعنی اعادهٔ کفر زنهار صادق نخواهد آمد وعلی هذا اما احد توا
دال بر مفاد ارتد والعبد کتحوا هد بود انتهی واین صریح است در اینکه بکفر خلفا بعد اسلام قائل نمی باشد
والا لازم آید که خلفای راشدین در صور خیالیه او مورد حدیث الخوص نباشند وهو ظاهر البطلان
واز انجمله انکه این خود عین مطلوب شیعه است که بی اعتقاد اصل چارم یعنی امامت ایمان حاصل نمی شود
چنانچه ترک اسلام را ردت میگویند ترک ایمان را هم ردت خواهند گفت واز نجا دریافت شد
که مواخذه بعدم ایمان خلفای راشدین تبعا لاسلافه قائل است بکفر آنها بمعنی ترک اسلام وقبل ازین
از عبارات نزهه کشمیر در تحقیق احادیث ردت واضح شده که امامیه خلفای راشدین وانصار واعوان
شان را بسبب تبدیل اخلاق وظلم وجور بر اهل بیت طاهرین وغصب حق این بزرگان معاذ الله مرتد
میگویند نه بجهت ترک توحید وعدم اعتقاد نبوت ومعاد جسمانی وبرادر مهین مولف در جواب
افصاح اطاقة الامکان انچه فرموده موضح مدعای این قیل وقال است وهو هذا حالا بجواب معارضه که
حضرت مخدومی فرموده اند هر چه حاضر طبع فاتر است گذارش میدارد وآن اینست که ملخص
معارضه جناب اینکه قدمای امامیه قاطبة معتقد کفر منکران امامت بوده اند واز کلام خواجه نصیر الدین
طوسی وعلامه حلی ومیر نور الله شوستری فوق الشیان مستفاد می گردد بنده عرض می کنم که مختار جمهور
امامیه اثنا عشریه خواه از متقدمین ویا از متاخرین همین است که مخالف امیر المومنین علی بن ابی طالب

علیہ السلام اعم من ان یکون محاربا ام لا کافر است لیکن اطلاق کافر بر او نظرا الی دار الاخرۃ و سور
مآل اوست نہ باعتبار دار دنیا مثل جوار سنا گفت یا نجاست و امثال آن و وجہ این عقیدہ نہ آنست کہ ملازمان
خیال فرمودہ اند اعنی ورود حدیثیکہ مضمونش اینست کہ بعد رحلت حضرت رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
ہمگی صحابہ مرتد شدند بجز چہار کس و جناب ایشان بزعم خود این حدیث را منافی آیات کثیرہ و احادیث شہیرہ
فہمیدہ اند مع ان الامر لیس کذلک چنانکہ توجیہ وجیہ این حدیث بموقع مناسب خواہد آمد بلکہ بجہت اینکہ مطاعن
بلا فصل علی بن ابی طالب علیہ السلام و ہمچنین امامت سایر ائمہ نزد امامیہ از اصول دین مثل توحید و نبوت است
و رکنی از ارکان ایمان نہ چیزی و اسلام است و این ہمہ ملت باعتبار دار آخرت است یعنی منکر ہر یکی از اینہا
مخلد بجہنم است نہ باعتبار این دار چہ قوت ہا دین را در دار دنیا کافر نمی گویند گو مومن نباشد الخ بلفظہ بلکہ
خطبہ شقشقیہ محرفہ کہ معاصرین ما و منہم المولف بانتساب آن ہوی امیر المومنین می نازند و حقیقۃ قدری
بران ندارند کہ صحتش را بر اصول خود لم نا کرده اند چنانکہ بر ناظرین حال کشی و اشالش مخفی نمی ماند و ان شاء اللہ العزیز
بعضی از روایات معتمدہ امامیہ کہ مستلزم عدم صحت این خطبہ در حقیقت نزد ایشان است بسلک ثانی
معروض خواہد شد خود شعر بر آنست کہ اصحاب جمل و صفین کہ راہ مخالفت بر امیر المومنین پیمودند برای
محاربہ او دعوی خون عثمان را بجای سر گرفتند معتقد حقیقت خلافتش نبودند کن حب جاہ و شروت باعث
این لطایف حیل و موجب این جنگ و جدل شد حیث قال رضی اللہ عنہ علی روایۃ فنہضت بالامر نکثت طائفۃ و مرقت اخری و فسق اخرون کانہم لم یسمعوا
کلام اللہ سبحانہ یقول تلک الدار الاخرۃ نجعلہا للذین لا یریدون علوا فی
الارض و لا فسادا و العاقبۃ للمتقین بلی واللہ لقد سمعوہا و وعوہا و لکنہم حلیت
الدنیا فی اعینہم و راقہم زبرجہا و از اینجاست کہ باعتراف ارکان مولف لفظ کافر و فاسق
ایشان اطلاق نفرمودہ و بلفظ مارق و ناکث و قاسط اکتفا نمودہ و بحمد اللہ کہ علمای متشیعین چنانکہ بر کسی
اصول و فروع اینہا را تصفح و اجمالی کردہ باشد مخفی نیست دعوی نمی نماید و آخرین العجز و الوبی در دادہ می گویند

کہ احد

که احدی از علمای ما اهل جمل و صفین را منکر توحید و نبوت نه نوشته اند بلکه حال کسانیکه کار
آنها بالسیف و سنان رسید بخلاف خلفای ثلثه که منتهای کارشان باعتراف امام اعظم علی و خواجه
خواجگان و دیگر متبحران شیعه مخالفت مرتضی است و بس حرب و قتال نزد هیچکس بلکه این بزرگان بتصریح
متکلمین شیعه چنانچه در شرح تجرید شیخ علی است در حسنه و لو بعد التعذیب خواهند رفت و بعیش و سرور
جاودانی احتظاظ خواهند یافت بالجمله بر تقدیر رجوع خلفا بعبادت بات و عزی عداوت سید
انبیا صریح تناقض و تهافت در کلام مولف است که بعضی ازان مذکور شد و بعضی بر مقام خویش خواهد آمد
و قس علی هذا تناقض عبارات علمای مذهب او و اگر مراد آنست که قائل توحید و نبوت بودند لیکن دشمنی
جناب رسالت مآب و عناد آنحضرت کما فی اسلاف الزمان اختیار کردند ازین هم مرتبه اسلامی ازدست
رفت و الا قائل بتوحید بجمیع لوازم اسلام و عداوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ازین عبارات که درین
فصل یاد کرده واضح است که منکر نبوت و دشمن جناب رسالت مآب مصنف بما سلام نتواند شد و اگر
مراد از تصدیق عناد و عداوت بغیر صلی الله علیه وسلم دشمنی اهل بیت امجاد است پس سعی
علمای امامیه که در احادیث صحت صحابه بجهت مصالح سابقه تقدیم رسانیده اند و ملخص آن همه بر وفق
تقریر صاحب تحفه اثنا عشریه باین جا لفظ میرسد که مراد ارتداد خلفا و انصارشان آن است که
ترک محبت و مراعات حقوق اهل بیت کردند نه آنکه ازدین و اسلام دست شستند کما عرفته سابقا
همه برباد می رود زیرا که این ردت و قتی صورت امکان خواهد پذیرفت که در زمان نبوی صلی الله
علیه وسلم الفت و محبت با اهل بیت داشته باشند و هو بدیهی جدا و مولف می گوید که مشبوه میدید
آنها عداوت و عناد با اهل بیت بود و بحمد الله که احادیث دالله بر اینکه خلفا قبل از وفات
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعداوت اهل بیت اتصاف داشتند بتقریر فاضل کشمیری
که با تباع بزرگان خویش نموده همه موضوع و بی اعتبار برآمد و در اینجا استفتا میرود که کسیکه دشمن
جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم باشد بجد یکه عناد و عداوت برافزاید و قرآن مجید را محرف

سازد و بکاهد از ان نسخ آن با نقش اندازد و خانه دشمن و داماد سید المرسلین که مهبط جبرئیل امین بود
با نقش سوزد و بحیث غصب حقوق بلکه قتل و معصوم کافی تذکره الائمه با شقاوت ابدی اندوزد او را
مسلمان توان گفت یا او کافر بمعنی انکار اسلام است بینوا توجه را قوله در مقوله نبوی اگر اقول
اگر مراد این است که صاحب فتح الباری یا صاحب کواکب دراری یا مجد الدین ابو السعادات فاضل
محدث متقیم کرات یا ابو سلمان خطابی یا ابن التین یا داود یا ابو زکریای نووی یا قاضی عیاض یا کی از اکابر
بیضاوی یا دگر بزرگان از رسائل و اقران ایشان جمعا یا فرادی مقوله نبوی صلی الله علیه
وسلم سند نمی رویت قرار داده اند پس حاشا که در عبارت بعضی از ایشان که در اصل رساله منقول
است ازان پدید باشد و اوراق نقصه که مولف بقلم طبع در آورده ضمیمه این رساله مطبوع
ساخته ازان هم معلوم نمی شود که احدی ازین محشین مقوله مزبوره را قرینه ذکر یا لک بنا نوشته و انتظاری له
قرار داده باشد و اگر خدام حضرت مولف بعد اکمال البهان مطلبی را از جانب اهل حق تراشند
و باز بدفع آن اوهامی مستضعفین خراشند و خواهند که بدون تکمیل از طرف شان دلیل شوند و براه اهل
فریبی روند هیچ نقصانی ازین تدابیر باهل حق عاید نمی گردد بلکه بنقش اسم حضرت مولف هیچ
جمهور خیالیه و نتایج افکار مزعومی خود را لباس تقریر خاطر خواه در بر کرده اند مصداق کریمه
الّتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا گوی سبقت بودند فذلک علیهم و ظاهر است که مقصود
اصلی ازین حرکات عنیفه و تقریرات سخیفه آنست که عوام بدانند که تقاریر اهل حق بدان مرتبه ضعیف
است که بادنی اشاره نیست و نابود می شود و بحمد الله که از طرف اهل حق اعتراضات و اشکالات مدلل
بطریق مناظرین تقریر کردن باز تقریر و قطعیر را بعنوان معقول و منقول تزئین نمودن در نصب این
افضل الانام افتاده المنته لله که قبل ازین بکرات معروض گشته معنی انچه در اذهان صافیه شارح
کرمانی و حافظ ابن حجر عسقلانی و اتباع ایشان در آمده حضرات امامیه را مجال آن نیست که بدلیل عقلی
یا نقلی بر طرف ساخته ردت خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین را ازین حدیث ثابت فرمایند

وانشاء الله تعالی عنقریب واضح میگردانم که اعتراضات سامی برین فضلای نامی جرئتی میباید نامی
بیش نیست **قوله امت محمدیه الخ اقول** هر کس که کتب احادیث دیده و پست و بلند این میدان
وسیع نوردیده بعین التعیین میداند و بدیده حق بین می بیند که ابرام خلافت صدیقی را علی سنت
نبویه علی صاحبها آلاف الصلوة والتحیة توان گفت اطلاق احداث بران با جرائی عجب است زیرا که
مخاطب الاعراب از نخستها ابن اثیر است چه نقل کرده منشی آن نیست که حدیث امر منکر است
که در سنت معروف نباشد و قریب این تفسیر کتب امامیه مثل مجمع البحرین نیز مسطور است پس باز کردن
خلافت خلیفه اول از اصول اهل سنت منشا خلافت جمعه فرمودن کاری بشکل گرفت امری مستغرب
است چه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هزاران بار فضائل و کمالات او را بر شمرده و درباره استحقاق
او خلافت را اشاره چندان اداء نصریحات سپرده که قریب بنص بر خلافت بلافصل می شود و انشاء
الله تعالی در تضاعیف کلام باصول معتبره امامیه که موافق آیات قرآنی باشد واضح
خواهد شد که خلافت خلفای راشدین نزد جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اهل بیت طاهرین او مقبول
بوده **اما اخر اول** پس احادیث بسیار بران ناطق است از انجمله روایت ابوسعید خدری
است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در باب شمردن جهان صدیق اکبر قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم ان امن الناس علی فی ماله وصحبته ابوبکر اخرجه
الشیخان والترمذی وابوسعید خدری بر السنه علمای مخالفین از مقبولین و مخلصین است چنانچه
رجال فاضل استرآباد در تنزیه شیعه بآن ناطق است و از انجمله حضور صدیق همراه سید المرسلین
بر حوض کوثر بحدیث عبدالله بن عمر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم قال لابی بکر انت صاحبی
علی الحوض وصاحبی فی الغار اخرجه الترمذی وعبدالله بن عمر شخصی است که بروایت
علمای امامیه مثل صاحب اثبات الحق چون معاویه باغی شد و لشکر کشی نمود اجازت از جناب امیر
گرفته همراه بعضی از اجلهٔ اصحاب برای تفهیم او رفته و مناقب مرتضوی را بر ملا گفته و معاویه را از خلافت

منع کرده و تنها بی ناصر و معین بجوش محبت اهل بیت طاهرین برید بی دین بعد استماع واقعه عنیف
خروج کرده و براه تکفیر و تفسیق وی علی رؤس الاشهاد تا دمشق شتافته چنانچه کتاب فعلت فلانا لم وارد است
و اکثر نسخ از جلد عاشر بحار الانوار نظر بعضی از وجوه استدلال مرتضوی در جنگ جمل بمقابله زبیر بن عوام
علی ما رواه صاحب الکافی و المجلس بران دلیل است و لفظ بایعناه در کلام عبد الله مذکور بخطاب عبد الله بن
مطیع بملاحظه تاویلات شیعین که صیغه متکلم واحد را بجمع غایب راجع سازند کما مر دلالتی بر بعیتش
بخلافت یزید ندارد فکیف که تالیفات قدما در تواریخ و سیر و کلام نص صریح در عدم بعیت عبد الله بن عمر
واقع شود و حاشا و کلا که ابن عمر موافق زعم فاضل استرآباد در منهج المقال فی تحقیق الرجال تقلید کشی
و دگر برادرانش شریک معاویه بن ابی سفیان بوده باشد زیرا که بر این تقدیر لازم می آید که حضرت فاروق
در جنگ صفین همرکاب او باشد و التالی باطل بالبداهة فالملزوم مثله بیان ملازمت آنکه فاضل استرآبادی
در کتاب مذکور در ترجمه او که چند سطر پیش ترجمه عبد الله بن عمر و بن العاص مقدم است گوید قال فی کشف الغمة
سیاتی فی خبر ان عبد الله بن عمر قال لمعویة انی معکم و لست اقاتل لانک تسمانی
الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم اطع ابالک
ما دام حیا و لا تعصه فانا معکم و لست اقاتل انتهی محصوش بعد ملاحظه ترجمه عمار
در کتاب مرقوم انکه عبد الله بن عمر بن الخطاب از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم معدود است
و ابو عمر و کشی در ترجمه عمار گفته است که چون لشکریان معاویه سر عمار را پیش وی بردند و اختلاف
کردند کسی گفت که اورا من کشته ام دیگری گفت بلکه من عبد الله بن عمر گفت که شما افتخار بکشتن او
می کنید و حالانکه حضرت خاتم النبیین فرموده که ای عمار باغیان ترا خواهند کشت معاویه گفت پس
تو چرا رفیق ما شده گفت روزی پدرم شکایتی پیش پیغمبر صلی الله علیه و سلم برد پس حضرت فرمود
عبد الله تا که پدر را تقید حیات است اطاعتش کن و عصیانش روا مدار چون پدرم رغبت تست
همراه تو شده ام لیکن قبضه شمشیر بدست ننگ قتام انتهی پس بر تقدیر بعیت عبد الله

بن عمر که باتفاق روایات کتب طرفین مثل استیعاب و اصابه فی معرفة الصحابه و اسد الغابه
و شافی مرتضی علم الهدی امامیه و جواب باب اول از تحفه اثنا عشریه الی غیر ذلک من الکتب المعتمدة
درین مقاتلات و محاربات منتروی بود لازم آمد که حضرت فاروق از لشکریان معاویه باشد و فیه من المفاسد
و الخرافات ما لا یعد و لا یحصی آنیست حال منقدین طائفه که منور در ترجمه عبد الله بن عمر بن الخطاب و ترجمه
عبد الله بن عمرو بن العاص فرق نمی کنند تا بمطالب دقیقه این فن چه رسد و آویلا و اعنی گویند مقامای شیعه
این هفوات و مضحکات را نمی بینند و بعیب خود نمی بینند اهل حق نقد عمر خود را در میزانند چون مقام تطفل است
تطویل زاید مناسب ندیده و زیاده تر ازین پرده ناموس اکابر مخالفین ندریده باصل مدعا رجوع
میکنم و میگویم که از انجمله آزاد بودن صدیق است از آنچه بروایت جناب ام المومنین که ایمان
و زهد و عفت و عدالتش بنصوص قطعیه در کتاب مجید ثابت گشته از زبان صدق ترجمان سید الخافقین
انت عتیق من النار اخرجه الترمذی و الحاکم و از انجمله روایت عبد الله بن عباس رضی
الله عنهما که در خلاصة الاقوال بزبان امام اعظم حلی توثیق او مندرج است هم از انحضرت صلے
الله علیه وسلم ابو بکر منی و انا منه و ابو بکر اخی فی الدنیا و الآخرة علی ما اورده
جلال الدین السیوطی و غیره من المحدثین بار خدایا مگر ارباب خلافت و شقاق از
مزید عداوت و نفاق دعوی بی اصل نمایند و گویند که محدثین اهل سنت بنام این بزرگان و امثال
ایشان که احادیث آنها بعد ازین می آید احادیث مزبور را برتافته اند لکن قول صاحب گو هر مراد و ما نند
او علی ما نقل کذب این دعوی بسیار است که اهل انصاف در فرقه سنیان محدثین ایشانند که هر چه از جناب پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بانها رسیده بی کم و کاست روایت می نمایند انتهی ملخصا علاوه سابق گذشت که
بروایت صدوق طائفه صدیق بهای گوش آنحضرت و بروایت این جمهور مثل ابراهیم علیه السلام بود و
بروایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام منزله رأس من روح خاتم النبیین کما سنعرفه انشاء الله تعالی
خلافت چنین بزرگ را از ارباب احداث و بدعت گمان بردن کار علمای امامیه بالخصوص حضرت

حضرت مولف است و بس و اثار و اخبار مرتضویه در مناقب صدیقیه بلا فضلیت و اکثر بر شمارم
بحد شهرت و تواتر میرسد چنانچه حدیث محمد بن الحنفیه و ابی تحیفه و حدیث علقمه و حدیث عبد الملک بن میسره
و حدیث عبد الله بن سلمه و مانند ایشان دلالت تمام بران دارد و اصل این قصه که حضرت امیر المومنین
علی کرم الله وجهه هرگاه خبر افضلیت خویش استماع فرمود و دریافت کرد که بعضی از محدثین آنجناب را
از شیخین افضل میدانند بکمال غیظ و غضب بسر منبر برآمد و ارشاد نمود که بجد افتراء محدود خواهم کرد
یعنی هشتاد تازیانه و بر اخواهم زد در کتب و رسائل قدما و متاخرین امامیه اعنی افادات این معلم
و حضرت شیطان الطاق و مفضل و فضل بن فضل الیزدی موجود است و در کتب معتبره این فرقه منصوص
قطعیه انهم اندراج یافته که جناب امیر خلیفه چهارم است و آنجناب را باین لقب یاد باید کرد چنانچه
در مسلک ثانی خواهی دریافت لیکن در تاویل حدیث اول میانه اکابر طائفه قیل و قال واقع است
بعضی گفتند که انهمه بنا بر تقیه و مداهنه و خوشامد اصحاب مرتضی بوده و نمود که سیرت شیخین را مثل سنت
سید الکونین اعتقاد می کردند و جمعی گفتند که این همه سخن سازی و عین دغا و دغل است چگونه اعتقاد
توان کرد که آنجناب در اوقات خروج خویش بر مارقین و قاسطین که تقیه از جمله محرمات شرعیه بود
زبان خود را بکذب و دروغ که لازم این حکم است آلاید و حکم واقعی را بیان نفرماید پس مقصود
آنجناب ازین تهدید آن بود که این تفضیل موجب نقص شیخین و کسر شان و تقصیر در حقوق من
است چه ازین تفضیل لازم می آید که شیخین در نفس فضیلت و وجاهت دینی شریک مرتضوی باشند
زیرا که تفاضل متصور نمی شود مگر میانه دو کس که قریب همگر در فضل باشند و مفضول را با افضل در
اصل فضل شرکتی تواند بود و اشتراک شیخین درین امور با جناب علوی خلاف ضروریات دین است و از
خدشه بعضی از اکابر امامیه مسموع شده که شیخ علی امام اعظم شیعه از علمای متاخرین روبروی بعضی
از سلاطین این تاویل را ذکر کرده و جان بسلامت برده و تا سیاباستاد الامام الاعظم الطوسی
راضی بمدح ان گشته و العجب کل العجب که شیخ علی عبارت تحریر استاد خود که نزد امامیه

سلطان

سلطان المحققین است کما فی شرح ابن خاتون علی الاربعین هم یاد نماید و حیث قال فی اثبات
افضلیة علی رضی الله عنه من الصحابة المشهورین بکل الخلفاء الراشدین کان اعبدهم
واشرفهم خلقا واطلقهم وجها واقدمهم ایمانا وافصحهم لسانا واسدهم
رایا واکثرهم حرصا علی اقامة حدود الله تعالی بلکه حضرت امام اعظم امامیه را انیهم یاد نمانند
که من در شرح این متن چه نوشته ام لکن همان مثل است که مرا یاد و ترا فراموش نیز اگر او در شرح
اقدمهم ایمانا میفرماید و قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لفاطمة علیها السلام
زوجتک اقدمهم اسلاما واکثرهم علما وقال علیه السلام یوما علی المنبر انا
الصدیق الاکبر وانا الفاروق الاعظم اسلمت قبل ان اسلم ابوبکر
وامنت قبل ان امن ودر جایکه شیخ جلی امامیه در فضائل خارجیه حضرت امیر در کتاب مذکور
شرح وبسط کرده و امامدی آن جناب را ذکر نموده میگوید که هر چند عثمان شریک این فضیلت است لیکن
بجناب امیر المومنین نمیرسد زیرا که مرتبه فاطمه زهرا زیاده بیست تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم
وقت تقدیم او بر خارجیه محصول الکلام الله تعالی بعد ازین احادیث دیگر از ائمه هدی منقول
خواهد شد که این نوع تفضیل حضرت امیر که شیخ جلی آن را موجب حد اقرار انسته دران موجود
و بعضی مثل فضل عباس اجنبی بر ناظرین کتاب مثقفی از تصانیف شریف مرتضی و دگر کتب
معتمده علماء الفریقین مخفی نیست که فضل بن شاذان و اتباع و اشیاع او بدان رفته اند که
راوی خبر تفضیل مذکور از جناب امیر سوید بن غفله است که بالانفاق روایتش لایق اعتبار نیست و بلاحظه
این هفوات و تعصبات باعث کمال وحشت میشود زیرا که هر دو امام اعظم در کتاب رجال و خلاصة
الاقوال و علی بن احمد عقیقی و حسن بن داود و صاحب تلخیص اطراء و مبالغه در مدح او کرده
از جمله اولیاء جناب مرتضوی و مخلص اصحاب حسنین بلاعیب و ریب او را شمرده اند
کسیکه در رد او تشکیک کرده ناشی از کمال عداوت و عناد با اصحاب مرتضوی و اهل بیت

امجاد بوده کو خود فضیل یا از اصحاب علم و فضل باشد و معلوم نیست که اولیا را فضل انهم دانسته اند
یا نه که علمای رجال بر توثیق شخصی کی این قدر فراهم می آیند سیما که تمامی مشهورین و اکابرین فن بستایند
و محدث او کشایند الغرض انهمه تشاجر و تخاصم کما قال الله تبارک و تعالی ان ذلک لحق تخاصم
اهل النار از بزرگان امامیه درین حدیث بلا شبهه واقع است اما امر ثانی پس از انجمله
است حدیث حذیفه که مشتمل ابی ذر و سلمان و فاتر مناقب او از السنه اکابر مخالفین مرویست
و جلایل محامدش در کتب ایشان محکی است چنانچه بعونه تعالی در سلک ثانی نمونه آن ایراد خواهم کرد
انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتدوا بالذین بعدی ابی بکر و عمر
غایة السعی امامیه در رد این حدیث روایتی است که صدوق اهل تشیع که باعتراف صاحب خلاصة الاقوال
و غیر او در حفظ حدیث و کثرت علوم نظیرش کم خاسته و بدعای حضرت صاحب علیه السلام در ازمان خلعت وجود
یافته در کتاب عیون اخبار الرضا بدلیل افادت مامون قائل امام موصوف امام المتکلمین امامیه آورده و دقایق
فلسفیه دران نقل کرده و آن اینست که یکی از اهل خلاف گفت که افضلیت ابو بکر صدیق بروایت مجمع
علیها مدلل است زیرا که امر نبوی تمامی امت را باقتدای شیخین بالخصوص نخواهد بود الا بجهت افضلیت
مامون جواب داد که احادیث بسیار و روایات بی شمار از جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مروی شده
لیکن خالی ازین شقوق ثلثه نیست که جمیع آن حق است یا جمیع آن باطل یا بعضی ازان حق است و
بعضی باطل اگر همه حق باشد لازم آید که همه باطل باشد از راه تعارض و تناقض و اگر همه باطل باشد
لازم آید انطماس دین و اندراس ملت سید المرسلین پس بحکم ضرورت شق ثالث قائل باید شد حالیا
لابد است که مدار حقیت روایت بر معاضدت دلیل عقلی باشد و انچه بر افضلیت ابو بکر استدلال
کردی محض باطل است و هر گز عقل آن را برنمی تابد زیرا که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که احکم الحکما
و مبصرین انبیا بود نهایت مستبعد است که امت خود را بامر محال امر نماید و اللازم باطل فالملزوم مثله
بیانش آنکه شیخین من جمیع الوجوه متفق بودند یا مختلف بر تقدیر اول می باید که بجسم و صورت هم

متفق

متفق باشند واین محال است که دو فرد انسان در اعیان خارجیه من جمیع الجهات والحیثیات
موافق باشند پس امر باقتدای شان معا تکلیف مالایطاق است چه اگر بیکی اقتدا کنی لامحاله مخالف
دیگری باشی ودلیل بر اختلاف شان اینست که ابوبکر بقبال وسبی اهل ردت متوجه شد وعمر بر خلاف
آن فتوی داد وعمر خواست که ابوبکر خالد را بجهت قتل مالک بن نویره معزول سازد وابوبکر او را معزول
نکرد وعمر متعة النساء ومتعة الحج را حرام کرد بخلاف ابوبکر وعمر دیوان عطا مقرر نمود ودر زمان ابوبکر ازین
اثری نبود ابوبکر وقت رحلت استخلاف کرد وعمر خلافت را بشوری انداخت ازینجنین امور دیگر
من بعد شیخ المشایخ می خواهد که بر فائده جلیله که مامون امام المتکلمین بنا بر مصلحتهای سانحه که متضمن
در تضاعیف کلام اشارتی بدان خواهد رفت ذکر آن در وقت مناظره فروگذاشته از پیش خود
آگاه سازد وآن اینست که روایت سنیان در دو وجه رفع ونصب منحصر است یعنی اکثر محدثین
اهل سنت اقتدا بالذین بعدی ابوبکر وعمر روایت میکنند وبعضی اقتدوا بالذین بعدی ابابکر
وعمر وصورت ثالث را کسی روایت نمی نماید پس بر صحت روایت مذکوره معنی نصب اینست که اقتدا کنید
بدو شخص بعد من که آن کتاب وعترت است ای ابوبکر وعمر ومعنی رفع اینست که اقتدا کنید ای مردم
بدو شخص ابوبکر وعمر بعد من بکتاب وعترت انتهی تلخیصه من بعد افادات علم الهدی که در رسائی
بتقلید مامون وشیخ صدوق در ثالث ثبت نموده باید شنید که علمای ما جواب از حدیث اقتدا باین
طور داده اند که حکم بتقلید شیخین از مستحیلات است بسبب آنکه در بسیاری از افعال واحکام اختلاف داشتند
پس هر دو رای نهما ممکن نباشد والبته ما می باید که معصوم باشند واحدی بآن قائل نیست علاوه این روایت
بسبب عبد الملک بن عمیر که از کاسه لیسان بنی امیه ومنحرف از اهل بیت بود حتی که بی اندامیهای
او نسبت باصحاب امام حسین ع که بدشت کربلا افتاده بودند مروی است وبعضی از محدثین حدیث
مذکور را بنصب ابابکر وعمر روایت نموده والذین بعدی را کنایه از کتاب وعترت گردانیده وبحدیث
ثقلین تایید آن قصد کرده اگرچه مخالفین در باره روایت نصب بحال انکار دارند وبدفع

آن می کوشند و اگر مخالفین خواهند گفت که چون اقتدوا صیغهٔ جمع است و خطاب جمیع اصحاب
باز توجه بدو کس مفهم نباشد علمای ما جواب داده اند که مدار ابوبکر و عمر بر سبیل تخصیص واقع شده تا
بر آنها تمام شود و نیز اگر موجب نص می بود بالیستی که ابوبکر در سقیفه احتجاج بآن میکرد نه بروایت الائمة
من قریش که شهرت و شغب درین صورت بخوبی دفع می شد و نیز بالیستی که ابوبکر وقت نصب خلافت عمر
رو بروی طلحه که درین باب نزاع کردی خواند و نیز بالیستی که تمامی صحابه موافقت تمامی افعال و اقوال شان بر ذمه
خویش میگرفتند و حالانکه بسیاری خلاف هر دو اختیار کردند پس عاصی شده باشند و نیز بالیستی که خود ابوبکر
و عمر مخالفین خویش را بذکر این حدیث متنبه میساختند و می گفتند که مخالفت ما مخطورست علاوه اینکه اگر این
احادیث نص امامت باشد باید که جمیع صحابه امام باشند بحدیث نجوم و نیز امامت عمار و عبدالله
بن مسعود بحکم اهتدوا بهدی عمار و تمسکوا بعبدالله بن ام عبد لازم می آید انتهی محصوله و بر ناظرین و طالبین
کتب قوم مخفی نمی ماند که بعضی از علمای شان دعوی تقیه بپیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم درین حدیث دارند
و در وجه ورود و شمر خرفات عجیبه که ترک ذکرش مناسب تر است بیان میکنند چنانکه فاضل حامی
در حسام با واز بلند می گوید که اجمال حدیث الحوض دلیل بر تقیه آنحضرت است صلی الله علیه وسلم کما سیجیء
انشاء الله تعالی و از نگاشت از ما که مولف آن بسیاری از فوائد را بر اصول خویشتن که چشم
ندیده و گوش احدی نشنیده روایت می نماید گل دیگر شگفت بر انتهت ناظرین و فسحت
سامعین ملخص آن نیز بعبارت فارسی یاد می کنم که شیعی و ناصبی باهم مناظره کردند ناصبی گفت مراد از
الذین من بعدی در حدیث اقتدا بخین ما ند شیعی گفت غلط گفتی بلکه مراد ازان ابوذر غفاری و ابن
مسعود اند و دلیلش آنکه حضرت سید النبیین در حق ابوذر گفته که آسمان بر هیچ کس سایه نیفگنده است
و زمین کسی را بر پشت خود برنداشته که از ابی ذر در صدق لهجه زیاده تر باشد و برای ابن مسعود
فرمود راضیم برای ما ست خود در انچه رضای ابن مسعود است و مکروه میدانم برای ما ست خود انچه را
او مکروه میداند و شیخین را که تو ذکر کردی ایمان شان مشکوک است و ایمان و صدق و مناقب جلیله

این هر دو بزرگ متیقن و مقطوع پس اینها مراد باشند نه شیخین و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم
این وصیت را برای جمیع امت خود فرموده و خطاب عام نموده لامحاله شیخین را هم اقتدای ابوذر
و ابن مسعود واجب باشد پس زبان ناصبی در لغزش آمد و هرگز نتوانست که این لیل را مخدوش کند
مگر بعد از تامل گفت که اگر حدیث پیغمبر صلے الله علیه وسلم بر حقیقت خودش محمول باشد ترجیح
و تفضیل ابی ذر بر جناب مرتضوی لازم می آید و باین معنی کسی معتقد نیست شیعی جواب داد که چون
ابوذر با اینهمه فضل متقدی و تابع جناب امیر بود معلوم شد که آنجناب افضل است ناصبی گفت که
خود در حدیث اقتدا نام شیخین مرویست پس حدیث را بسوی ابوذر و ابن مسعود راجع نمیتوان کرد
شیعی معارضه کرد بحدیثی که نام ابی ذر و ابن مسعود در آن صراحةً مروی شده یعنی اقتدا بالذین
من بعدی ابی ذر و ابن مسعود و هر یکی بر رجال و رواة خود سند حدیث را بیان کرد آخر شیعی گفت که
اکنون بر حکم عقل کار بند باید شد و اقتدای ابوذر و ابن مسعود را لازم باید گرفت زیرا که در ایام فضل
شیخین اختلاف نیست من منکر آنم بخلاف ایام فضل ابوذر و ابن مسعود که توهم او را بر آن میکنی و اتفاق
بهتر از اختلاف است من بعد گفتگو با او معارضات از جانب یهود کشید که تعرض آن جا باعث طول
و ملال نیست و صاحب ازمار که پاره از حال او دریافتی در جای دیگر برین حدیث آنچه گفتگو کرده بضمیمه
اینست که اگر مراد از اقتدا آنست که فقط روایات و احادیث مرویه شان نصب العین دارند در احا
و مرویات دیگران به جوی نشمارند لازم می آید تکذیب تمامی شعار دین و اسلام که غیر شیخین روایت کرده
باشند زیرا که روایات این هر دو کس با صول و فروع شریعت وفا می کند و اگر مراد آنست که آنچه ایشان
در ایام خلافت خویش بعمل آرند بآن تمسک و تشبث نمایند پس حدیث پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم
که بالاتفاق معتمد علیه است یعنی کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار ایشان را عار است تا عمل میکنند زیرا که
امور محدثه ایشان را در حدیث مستثنی نکرده اند مع ذلک آیه کریمه الیوم اکملت لکم
دینکم و اتممت علیکم نعمتی هم مطل آنست و اگر اهل سنت گویند که مقصود امر باتباع شیخین است یعنی

بعد من ایشان را امام عالم و انید گوئیم که در عصر واحد چگونه دو امام جمع توانند شد مگر گویند که مراد
حضرت آنست که یکی را بعد دیگری پس از من امام دانید گوئیم که این قول رکیک و غیر مضبوط است انتساب
آن بجناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بی ادبی و یاوه گوئی زیرا که امامت غیر نزد عم شما بعد ابی بکر ثابت بعد
حضرت پیغمبر و اگر اقتدا عام است پس نخستین را چرا رد و آه شما از دست داده خلعت خروج پوشیدند و از
اقتدای ایشان چرا انحراف گزیدند مگر برای اقتدای ایشان بر حدیث اصحابی کالنجوم دست زدند
در نصورت خصوصیتی برای ایشان باقی نمی ماند مؤلف کتاب کامل بهائی نیز هفوات و مزخرفات
مامون امامیه را مثل شیخ و سید بطمطراق آورده و بر صحت خیالیه خویش کوشی سبق از میدان مناظره برده
ایراد عبارتش اکنون خالی از تطویل کلام که ناملایم بین اخاص و العام است ای برادر گاه
بر غایت مساعی ائمه شیعین در جواب این حدیث حاطه کردی پس بدانکه اگر دیگر کتب از تصانیف
متاخرین قوم در مطالعه خویش آری معلوم خواهی کرد که اکثر تقریر آنها ماخوذ از همین اصول است که دین
اوراق بضبط آن پرداختم و ایمنی مانند ظهور شمس در رابعة النهار است که اطفال محدثین و متکلمین را از
التفات باین مزخرفات ننگ و عار است بخوبی کریم و انه لقسم لو تعلمون عظیم بنده کمترین
سخت متحیر است در نیکه اگر تن زند و التفات بر دد این تقاریر بقدر یکه تعلق باین فصل دارد نکند علمای
قوم بر عجز و زبونی حمل کنند و اگر چیزی بر صفحه قرطاس یزد مبطلانش از هر طرف تازه تر بر می خیزد
ناچار بحکم من اتبلی ببلیتین فاختار اهون منهما هر چند حرف بطور اجمال کفایی سازد تفصیل و بسط
کما ینبغی نمی پردازد اول آنکه شیخ صدوق از پدر موسی بن نصر الرازی در همین کتاب یعنی
عیون اخبار که از افادات امام المتکلمین شیعه اعنی مامون که جمهور ایشان و منهم الصدوق او را ملعون
میدانند نقل و شحونست روایت کرده و از مطالعه بحار نیز دریافت می شود که شخصی از امام رضا
علیه التحیة والثنا سوال کرد که آبا جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که اصحاب من مثل
ستارگانند بهر که اقتدا کنید راه خواهید یافت و هم فرمود که بگذارید از برای من اصحاب

وصحبت مراد حق ایشان رعایت کنید امام رضا علیه السلام حکم بصحت این هر دو حدیث نمود
وگفت که مراد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از این اصحاب آن بزرگانند که تبدیل و تغییر از ایشان صدور
نیافته انتهی حاصله و از مطالعه این حدیث باطل ستاد عاوی اهل شریف مرتضی که حکم باقتدا بهمین
مستلزم عصمت شان است و لایقول به احد زیرا که در حقیقت این اعتراض بطریق اولی بر حضرت امام ضامن
تامن است جایکه حکم بصحت حدیث نجوم فرموده و هریکی از صحابه را بشرط عدم تغییر و تبدل بمقتدا ئی خلایق
دانسته کما عرفت آنفا و اگر این نجوم هدی را در اهل بیت محصور سازند قطع نظر از انکه ظاهر لفظ
حدیث بآن مساعد نیست لازم می آید صدور تغییر و تخلف از اهل بیت نبوی بحکم حدیث رضوی و هو خلاف
ما یجری علی السنتهم و الکتاب یرضی بذلک اقتدیتم و حقر العباد را اعتقاد آنست که آن اصحاب کبر جالت
اصلی باعتراف السنه امامیه قیام و رزیدند و مصدر تغییر و تبدیل نگردیدند نیز بر اصول و روایات قوم
که در واقع دشمن همه اصحاب اند از مور و ملخ بیش نبودند برای دفع مکابره شیعین در مقام بر روایت شیخ
صدوق در کتاب خصال در ترجمه آن بلفظه یا در مجلسی علی ما نقله اکابر هم اکتفا می نمایم الفاظ حدیث ربانی
جناب امام صادق علیه السلام اینست کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله اثنی
عشر الفا ثمانیة آلاف من المدینة و الفین من غیر المدینة و الفین من الطلقاء لم
یر فیهم قدری و لا مرجی و لا حروری و لا معتزلی و لا صاحب رای و کانوا یبکون
اللیل و النهار و یقولون لرسول الله صلی الله علیه و آله ما قبل ان نأکل خبز الخمیر یعنی اصحاب رسول خدا
دوازده هزار نفر بوده اند هشت هزار نفر از مدینه و دو هزار نفر از مکه و دو هزار نفر طلقاء که دوازده هزار تفر رها کرده و آزاد کرده ها
و یکی از ایشان قدری نبود که بجبر قائل باشند و مرجی نبودند که گویند ایمان همه یک قسم است و حروری
نبودند که امیر المومنین علی را ناسزا گویند و معتزلی نبودند که گویند خدا را در عمل بنده هیچ دخلی نیست و در دین
خدا برای خود سخن نمی گفتند و در شب و روز گریه می کردند و می گفتند خداوندا قبض مکن روحهای ما را پیش از انکه
نان میده بخوریم انتهی و در بعضی از روایات بجای خوردن نان مبین استماع خبر واقعه کربلا

مرد لیست کما لا یخفی علی من طالع بحار المجلسی پس اگر خلفای راشدین و اعوان و انصارشان با ار
مصادیق حدیث اصحابی کالنجوم از زمگذر تغلب و اعتساف و مزید عصبیت و عناد مستثنی نمایند باز هم لازم می آید
که جناب نبوی صلی الله علیه وسلم آقدای امت بجم غفیر تجویز فرموده باشد و از ده تا دوازده هزار فرق بسیار
است و بعد از تتبع دلایل و ارخاء عنان اگر قید شهرت و ملازمت صحبت و کثرت فضایل و حقوق را از طرف
متشیعین بر اصحابه که مورد حدیث مذکور باشند افزوده شود و تضییق دایره اهتمام تمام رود الا اگر
که همان صدیق مراد باشند که قاضی امامیه در مجالس المومنین تراجم آنها بخیر رقم آورده و بسا رفع
و هم حدوث مذهب خویش در دایره تشیع همه مذکورین را گنجانیده باز هم مخدور یکه امام المتکلمین شیعه
اعنی مامون الرشید و شیعه او مثل شریف مرتضی و حسن بن علی الطبری ترتیب داده اند دنبال شیعه
نمی گذارد و اگر از نهم فرود آئیم و بار تکلف تاویل و تسویل از جانب شیعه گرائیم و حدیث اصحابی کالنجوم را
بارکان مرجع عوام امامیه تخصیص نمائیم گره اعضال عقده اشکال را که بر امامیه وارد شده نمی گشاید زیرا که
تخالف و تناقض اصول و فروع ایشان بمرتبه رسیده که احصای آن ممکن نباشد اکنون یکه و حدیث
حضرت سلمان و ابوذر که جناب خیر البشر در میان ایشان عقد مواخات بسته بود بکمال اجمال ذیلا القا
میکنم و تفصیلش را بر مسالک آخر حواله می نمایم و آن اینست که در حدیث معتمد وارد شده که اگر
ابوذر واقف شود بر آنچه در دل سلمان است البته وی را قتل کند یا دعای مغفرت برای قاتل او نماید کما
البحار و منهج المقال و غیرهما من کتب الحدیث و الرجال اینست حال عداوت و تخالف این هر دو برادر
در اصول عقائد دینیه و امهات مسائل شرعیه فاظنک بغیرهما زیرا که قتل شخص بمجرد علم بکمونات
خاطر او بلا مهلت و طلب توبه بی کفر و ارتداد با گناهی که در حکم آنست معقول نمی شود پس لازم
آمد که حضرت احکم الحکماء و اشرف انبیا اقتدای امت مرحومه خود را باین بزرگان که یکی قاتل دیگری
باشد امر فرماید این کجا ماند حمایت دقایق فلسفیه و ترتیب مقدمات حکمیه که مامون امامیه بدان آن
پرداخته و پرده آرزم و حیا از چهره طلعت خویش برداشته و مقلد اشل اوراق کتب خویش را مثل

نامه

مثل نامه های اعمال سیاه ساخته و تا ویلیکه امام الائمه متشیعین یعنی شریف مرتضی در قتل سلمان
از جانب ابوذر غفاری نموده مما یضحک علیه الثکلی و ستعرفه انشاء الله تعالی اکنون حال تخالف ابوذر و سلمان در
باب فروع باید شنید که حرفی ازان بر زبان میرانم که در کتاب عیون مزبور از امام محمد بن علی عن ابیه ارضا عن
ابیه موسی عن ابیه الصادق عن ابیه عن جده مروی است که روزی سلمان محمد ابوذر را بانصاف طلبید و
بروی او در قرص نان حاضر کرد ابوذر بار بار هر دو قرص را از طرفی بطرف دیگر باز میگرداند و بغور و معاینه میدید
سلمان سبب شن پرسید ابوذر گفت مبادا که خام باشد سلمان بکمال غیظ و غضب در آمد و بعد مهلتی گفت
که خیلی جرات کردی و هرگز شکر خدا بجا نیاوردی و ندانستی که آب ریای عرش عظیم و ملائکه مقربین و آسمان
و زمین و هوا و نار و دیگر چیز های بسیار را در ان خلق نموده است ابر و باد و مه و خورشید و فلک
در کارند * تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری * همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار * شرط انصاف نباشد
که تو فرمان نبری * ابوذر غفاری نادم شد و معذرت نمود راوی گوید که بار دیگر سلمان وی را ضیافت
کرد و بارچه های نان خشک را تر کرده پیش وی گذاشت ابوذر گفت اگر نمک یافتی چه خوش بودی سلمان از خانه
بیرون آمد و مطهره خود را برین گذاشت و نمکی بدست آورده نزد مهمان نهاد ابوذر نمک را بشکست و بالتمام
تمام می خورد و می گفت شکر خدا را عز و جل که مرتبه قناعت بما روزی فرمود سلمان جواب داد که اگر ترا
قناعت بودی مطهره من بر من نرفتی پس مجلس تمام شد و صحبت منقضی گشت انتهی خلاصه و این
روایات را مجلسی نیز آورده و اگر فقط از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که مانند ستارگان اند دلیل
قصه که صاحب انوار از متکلم شیعی روایت کرده همان دو کس یعنی ابوذر و ابن مسعود مراد گیریم باز هم
تقریر مامون بر حضرات امامیه حرف بحرف منقلب میگردد بیانش آنکه معیار معرفت حق و باطل از احادیثی
که جناب ختم نبوت منسوب می کنند باظهار مامون و اتباعش ادله عقلی است و درین مقام دلیلی قاطع
و حجتی لامع بدست داریم که دلالت بر وضع این حدیث می نماید چه محال عقل است که حضرت سرور
انبیا که در تخفیف تکالیف شرعیه برای امت خود می کوشید بحدیکه بمراجعت بسیار بر نجاه نماز را

برنج باز کرد انبد مت خود را بتکلیف مالا یطاق بسیار و بدائع وقائع بارگاه صمدیت را در خارزار مخالف
و تناقض گذارد پس میگوئیم اگر ابوذر و ابن مسعود از جمیع حیثیات متحد بودند لازم می آید که اطلاق ابوذر بر احد
و ابن مسعود بر دیگری درست نگردد و احد هما عن الآخر ممتاز نشود و هو محال بدیهه چه در معارک حکما بدلایل
قاطعه تقریر یافته که هر چه در خارج کثرت وجود پوشیده در سلک جزئیت منسلک گردد و اگر باهم گرفتار اختلاف و
اختلاف باشند البته اقتدای یکی بغیر از اقتدا دیگر خواهد بود لاجتماع النقیضین بل النقائض الکثیرة نعنی که ابوذر مانند جمهور صحابه
اعتقاد آن داشت که معوذتین جزو قرآن مجید است و ابن مسعود بحکم روایت استاد کلینی در تفسیر اهل بیت معتقد آن
بود که هرگز داخل قرآن مجید نیست بلکه معمول و محو کردن این سوره از قرآن مجید بود و انحکم او محض برای اجتهاد
و تقلید شیطان واقع شد عن ابی بکر الحضرمی قال قلت لابی جعفر علیه السلام
ان ابن مسعود کان یمحو المعوذتین من المصحف فقال کان ابی یقول انما فعل ذلک
ابن مسعود برایه وهما من القرآن بلفظه و باقر مجلسی در حیات القلوب بروذ نام و سطاعن او
در احادیث ائمه هدی اعتراف کرده و امر اورا مشتبه گفته بدی اوارجح و نیکی اورا مرجوح دانسته بلکه
صاحب تلخیص الاقوال فی تحقیق الرجال در ترجمه حذیفه ابن مسعود را از موالین خلفا و مقتدایان ایشان دانسته
غلط نگفتم بلکه امام اعظم در خلاصة الاقوال و مقتدایش ابو عمرو کشی اورا از جمله خالطین و بالکین شمرده اند و در
زمره مریدین اصحاب ثلثه نامش برده اند پس محال عقلی است که جناب اقدس خاتم الرسل اقتدای امت
باین بزرگ تجویز نماید و ایضا مذهب حضرت ابوذر در باب کوه مخالف عبد الله مسعود است چنانچه این جا جرا
هم از کتب معتبره امامیه مثل تفسیر قمی مذکور در رایت توانند شد و نیز ابوذ غفاری در اخبار نبو بلکه تصدیق
خدا و رسول در بعضی امور تذبذبی داشت و این قصه در جای خود بحول الله و قوته عنقریب گذارش
خواهد پذیرفت پس معلوم شد که انچه اکابر امامیه در حدیث اقتدا تحریف و تبدیل بکار برند و در مناقب
ابوذر و ابن مسعود حدیث مذکور را آورند همه اش موضوع و باطل است دوم آنکه اگر تحریف شیخ
صدوق و سید مرتضی و غیرهما کشد یک الباری فرض کنم و گویم که مراد از الدین کتاب الله

وعترت اند پس بچیزیکه باقتدای امام دون عبره تخصیص کند درین کلام اشاره هم نیست تا بصراحت
چه رسد پس می باید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم امت را بقول ما مون در تکلیف ما لایطاق گذاشته
باشد زیرا که از روایت علل شیخ المشایخ بر فهم مجتهدین شیعه چنان واضح میشود که دو کس اگر چه معصوم باشند
ممکن نیست که باهم دگر مختلف نشوند و این حکم در معصومین بزعم امامیه بر ظاهر است چه تخالف جناب مرتضوی
و فاطمی در جهاد و عدم جهاد با خلفا نه بعنوانی وقوع یافته که اکابر علمای طائفه هیچ تدبیر ازین ندانسته
پوشند تا انکه کلمات مستهجن که موی مخلصین از تصور آن بر بدن میخیزد و دود آه از دلهای ایشان بر می انگیزد بر
اصول امامیه بزبان سید الانبیا گذشت که مانند جنین رحم پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گرخته الی آخره
و انچه بزبان رسول الثقلین یعنی حضرت امام حسن و امام حسین در باب صلح معاویه و جهاد و حرب او پیش آمد
مجال کیست که بنکرار آن تواند کوشید و قدر مجملا مسلما که مراد آنست که اقتدا کنید بعد من بقرآن
مجید و امامی که از عترت من باشد و در وقت امامتش هرگز اقتدا بدیگر معصومین نه نمایید پس کاشف ائمه اهل بیت
در اوقات امامت خویش بر اصول امامیه اختلاف در طبقات شیعه نمی انداختند و باوامر متخالفه مثل مسح
و غسل رجلین و طهارت مدی و خمر و نجاست آن الی غیر ذلک امت را مامور نمیساختند و قبل ازین گذشت
که حضرت امام صادق را در ایجاد این اختلافات افتخار تمام بوده تا بندامت و انضجار چه رسد و اگر
اقوال و افعال ائمه دیگر را از کتب شیعیان که در پرده دعوی موافقت بکار خویش پرداخته اند بر شمارم
معلوم شود که قول یکی با قول دیگری بهیچ مناسبتی و ربطی ندارد و بر ظاهر است که هرگاه یک امام انهمه اختلافها
در شریعت مرحومه ایجاد و احداث نموده باشد پس اختلافات در اقوال جماعتی از ائمه هدی بطریق اولی
خواهد بود لیکن حسن بن علی الطبری باد عوی همه دانها پرده عصمت بر بصر بصیرت خویش می تند
و چندانی مخالفتهای شیخین بزعم خود مثل انتساب امضا قبالهٔ فدک بحضرت صدیقه و دریدن شرا لیف را
میگوید که اقتدا بهر یکی مخالف اقتداست بدیگری فَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ
غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا چنانچه در قرآن اختلافی نیست در کلام هر که بقرآن عمل کند همچنانی

نمیباشد چنانکه ائمه شیعه دوازده اند و آخر ایشان همان گفت که اول ایشان نه چنانکه ایمه مخالفان
که هر یکی مذهبی تجدیدی نهادند و اعوانی خلق میکردند انتهی بلفظه قد ختم الله علی قلبه و آنها همه بعد تسلیم و فرض
محال است والا قوال صدوق که مراد از الذین کتاب عترت اند خود مخدوش است زیرا که بروایت صاحب
ازمار در حدیث متصل الذین بعد نام ابی ذر غفاری و عبد الله مسعود مروی است فتعارضا فتساقطا
و بحمد الله که نام شیخین چنانکه اهل حق روایت میکنند بر حال خود باقی و اعتراضات ائمه امامیه کما عرفت از
اصلش مستاصل و واهی میشود اینمعنی مطالعه اینمقام از عماد الاسلام فاضل جائسی است که محصلش این
است که خبر اقتدا مثل حدیثی است که مجمل باشد زیرا که هیچ بیان نفرموده اند که در چه چیز اقتدا بشیخین باید
کرد و در لفظ بعدی دلالتی نیست که آیا بر کدام طور بعد وفات یا در حالات دیگر اقتدای ایشان باید نمود
و ازینجاست که بعضی اکابر امامیه گفته اند که سبب این حدیث آن بود که روزی نبی صلی الله علیه و آله و سلم
در بعضی از طرق میرفت و شیخین متاخر از آنحضرت بودند و بر عقب شریف میرفتند و بعضی از اصحاب از راهی
سوال کردند که سلوک آن مستلزم لحوق با آنجناب باشد پس آنحضرت صلعم فرمود که پیروی شیخین باید کرد
تا بمن خواهید رسید انتهی مقصود و وجه تائید و تقویت خود ظاهر است زیرا که این بزرگان باظهار فاضل
جائسی حدیث مذکور را در شان شیخین قرار داده اند آمدم بر آنچه مجتهد متوفائی مذکور بحث کرده پس باید دانست
افاد انشی ضحکه صبیان است و احسن تاکه کسی بخدمت اولیائی او از جانب کمترین عرضه نمیدهد
که اجمال و احتمال در بسیاری از احادیث رسول متعال در باره اهل بیت علیهم السلام هم واقع است
مثلا در حدیث ثقلین که در باب امامت باعتراف مولف بر رساله حدیث ثقلین تصحیح نصی صریح بر
آن از احادیث رسول کونین بر ایده ورود در بر نکرده فرموده اند که تمسک باینشان سبب نجات
است لیکن بیان نفرموده اند که حقیقت این تمسک چیست آیا مراد آنست که محبت این بزرگان
دارند و در ایصال نفع و دفع ضرر ایشان بوجه شرعی سعی نمایند و تعظیم و توقیر ایشان بجا آرند
یا اتباع و پیروی اینها لازم گیرند اینهم مجمل است که در اصول امامیه باید یا در فروع و جمیع مسایل

فرد غیر

فروعیه مراد است حتی که بازی معلوم و ترتب مدارج سیادت تمامی شهداء دار رتضا و اصطفا بلکه درجه
الوهیت خداوندی مالکیت مطلقه بعد از اربعه متناسبه در بهشت عنبر سرشت برد خول و رقبل و دبر ممنوعه
فاحشه پیشت که از ند کار آن بقول علامه دهلوی علیه الرحمه غربان را لعوظ و دیگران را احتلام زود
وقس علی هذا در اصول خصوصًا توحید باری که اصل الاصول است و ائمه امامیه مثل مشائین و مومن
الطاق تقریر آن میکردند و مغنی با اهل بیت میرسانیدند من بعد سخن درین است که جمیع اهل بیت مراد اند
یا بعض و جناب سیده بضعه پیغمبر داخل اند یا خارج اصول امامیه علی ما سیجی بیانها فی المسلک الثانی
انشاء الله تعالی بمقتضای ان التشیع العرفی مستلزم للناصبیته مقتضی خروج است و لوج این است
حال عمده احادیث که امامیه را بعد از تسویل و تاویل فی الجمله بکار آید اما احادیثی که بلفظه طریق و سلوک
بحق و کشتی و دریا و بیابان و صحرا مروی است پس دلالت آن بعد ازین احتمالات که شیعه در حدیث اقتدا من تلقاء
بیداکردند خود مضمحل چه تحمل که کسی پرسیده باشد که در فلان شهر چگونه برسم و حال آنکه در اثنای راه
صحراهای بیشمار و دریاهای ناپیداکنار واقع است حضرت فرمود که همراه علی بن ابی طالب کب است و
بلند این بیدانها نوردیده باید رفت ع که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها * الی غیر ذلک من الاحتمالات
وآنچه تمامی بر اقاصی مراد انی هویدا می شود که انچه صاحب زاد المعاد گفته بود تمامش ناشی از غلبه
سوداست و با دلی تغیر بروی منقلب است بیانش آنکه اگر مراد از احادیث پیغمبر صلی الله علیه
آله وسلم که بعد از من تمسک بعلی مرتضی نمایید و قرآن شریف با اوست و او با قرآن است و هدایت
در اتباع او محصور دانید و بغیر او الخ انکه بید آنست که فقط روایات و احادیث و احکام انجناب را
نصب العین دارید و احادیث و مرویات دیگران را که معصوم نبودند بلکه در طوفان بی تمیزی گرفتار
شدند به جوی نشمارید لازم می آید تکذیب تمامی شعائر دین و اسلام که غیر انجناب روایت کرده باشند
زیرا که روایات و احکام جناب امیر در اصول و فروع شریعت غرا و قانی کند و همه بر قیاس است
حال حضرت امام حسین که در احکام دینی بگواهی مطالعه کتب حدیث امامیه روایات آنجناب

شاذ و نادر است و زیاده تر کلام در باره امام زین العابدین است که باعتراف مجلسی و صاحب اثبات الحق
و امثال شان در عزلت نشسته بود و در خروج و دخول بر روی مردم از مسترشدین بر بسته و احدی را از
مستفیدین بسوی خویش راه نمی داد و دائما بعبادت او تعالی اشتغال میداشت مسایل دینیه و سایر
علوم مکتسبه از آنحضرت منقول گردیده و بر دانشمندان عالم ازین تصریحات ظاهر و روشن است که هرگاه
طریق افاده و استفاده مسدود باشد مسائل دینی از انجناب چگونه ممکن باشد و لهذا افتخار امامیه جز بر ادعیه
انجناب که هر چه باره تعیین آن تضمن عبارات واقع شود کمتر است کما سبق تفصیله منقول نیست
کما لا یخفی علی من طالع اثبات الحق و شروح الصحیفه و اگر از حالات بعضی دیگر از ائمه چیزی نقل
کنم دائره بحث زیاده تر وسیع میگردد بلکه اگر دیگر ائمه را مثل امام صادق که مذهب اثنا عشریه
منسوب بایشان است و نیز بزعم علمای طائفه مثل شوستری در مجالس المومنین تبعا لسلفه المفترین
راویان احادیث انجناب در کوفه و بغداد زیاده از هفتاد هزار بوده اند ضمیمه گردانند بلکه افادات همه را
از جناب مرتضوی تا حضرت امام مهدی نصب العین آرند باز هم بخرببات مسایل وافی نیست و الا
اکابر فقهای این فرقه چرا صراحه برامی فیاسکم باعتراف شان از محدثات ابلیس است رجوع میکردند
چنانچه نمونه آن در مسلک آخر بنظر سامعین و ناظرین خواهم گذرانید و اگر مراد آنست که انچه از علی مرتضی
بعد از من در ایام امامت و خلافت بعمل آید بآن تشبث نمایند پس حدیث پیغمبر صلے الله علیه وسلم که باتفاق
معتمد علیه است یعنی کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار این مدعا را مستاصل میکند زیرا که امور محدثه جدیده
انجناب را بر اصول موضوعه در حدیث مستثنی نکرده اند و حرفی ازان اینست که هر چه بر اهل بیت از دست
اعدا بگذرد سر و تماشای آن نمایند و هرگز برای سرپرستی ایشان برنخیزند اگر چه فلان و فلان سابقه
که ذکر شمل اهل اخلاص را موجب انفجار و اهل نفاق را باعث هزار ان افتخار گذشته باشد و اگر
گویند که مقصود امامت است یعنی بعد از من اهل بیت را امام عالم دانید گوئیم که در عصر واحد چگونه دو
امام جمع توانند شد تکلیف زیاده ازان مگر گویند که یکی را بعد دیگری گوئیم که این قول سخت مکیک

است

است انسان آن بجناب خاتم پیغمبران که بلاغت کلامش رشک افزای سحبان است کمال بے ادبی
و بی اندامی نیز اگر که امام حسن مثلا بعد حضرت امیر است نه خلاف بشیر و نذیر و اگر اقدا عام است پس اکثر برادران
و فرزندان ائمه هدی چه بد کرده اند که اکثر امامیه باخراج شان خلعت خروج و ناصبیت پوشیدند
بار خدایا نگه برای اقدای ایشان برا حادیث دیگر که در مدح محمد بن حنفیه و حضرت زید شهید در مجالس المومنین
وارشاد مفید مرقوم است دست زنند در یصورت خصوصیتے بر طبق زعم شیعه بر ایشان باقی نمی ماند و اگر
گویند که مرجح مرتبه عصمت است که در اثنا عشر موجود و از غیر شان مسلوب و مفقود گویم هرگاه ضلال و تلبیس و
ایقاع اختلاف الی غیر ذلک من المعاصی التی کادت ان تکون کفرا بر هم زن بنیان عصمت شد
بیچاره اقارب ائمه که مال اکثر شان هرگز باین حد نمیرسد بلکه در حقیقت آمرین بالمعروف و ناهین عن المنکر
بودند چرا محروم باشند سوم آنکه دعوی صدوق که اهل سنت نام نخعی را در دو صورت رفع و نصب
روایت کرده اند و لیس خبر کالخبر است که اطفال اهل حدیث هم بان فریفته نمی شوند تا بطلبه علوم دینیه
چه رسد بحمد لله که روایت ابو عیسی ترمذی و ابن ماجه قزوینی و امام احمد بن حنبل و حاکم نیشابوری و انجه در صحیح
جامع صغیر مرقوم و مذکور است بر اتصدیق صدوق امامیه است و بحمد الله که درین قسم تصدیق کلام شریف
مرتضی خود اول دلیل است جائیکه تصریح کرده که مخالفین با انکار شدید از نصب می کنند چنانکه الملتمس
بالجمله چنانچه برای تصدیق صدوق کتب مذکوره کار می آید قول شریف مرتضی را نیز کسند حدیث اقدا
قابل اعتبار نیست و فقط بواسطه عبد الملک بن عمیر است تصدیق می نماید و بیچی زیاده تفسیر و بیان
فی ذلک الشار الله تعالی این است حال حصر شیخ ابن بابویه حدیث اقدا را در رفع و نصب اما توجه نمائید
بر صفحه قرطاس بخنه صبیان کافیه خوان هم بران قاه قاه می کنند و صاف از ان پیدا و هویدا است که صدوق
امامیه حقیقة مرفوع القلم بود و حظی وافر از نصب و عداوت پیغمبر صلی الله علیه وسلم داشت که حدیث آنجناب
را بین رکاکتها حمل نمود شعر جزی ربه عنا صدوق الکواذب ✿ جزاء الکلاب العاویات وقد فعل ✿ علاوه بخیالش بنا مد که رفع و نصب تقدیر لفظ هما و عنی بلا کلفت مفید عمل اهل سنت است

چهارم انکه از امام المتکلمین امامیه یعنی ماسون خیلی عجب است که تخالف و تناقض اقوال ائمه را بچه
فیما بین معصومین گذشته کما مرت الیه الاشاره نصب العین ندارد و عین نصب را اختیار ساخته برد کر یکدیگر
فیما خلفا مثل مجتهدین واقع شده چنانچه قبل ازین جوابش بطور اجمال مذکور شد همت برگمارد و طرفه تر انکه حکم
کلی میکند که صحت و سقم حدیث را بمحض دلائل عقلی معلوم توان کرد و حال آنکه خود مضمرات ائمه فرموده اند
که حدیثیکه بوساطت کسی خواه مهتدی و خواه غیر آن نزد شما رسد زبان بانکارش نکشائید و گفته اند که این
کلام معصوم نیست شاید که از احادیث ما باشد و در صورت انکار تکذیب ایزدی نعوذ بالله لازم آید
چنانچه روایت امام صادق علیه السلام بران ناطق است و هذه الفاظها علی ما نقل المجلسی
فی البحار لا تکذبوا بالحدیث اتاکم به مرجی و لا قدری و لا خارجی نسبه الینا فانکم لا تدرون
لعله شیء من الحق فتکذبوا الله عز و جل فوق عرشه و نیز دلیل عقلی را هرجا معیار صحت و سقم قرار نداده اند
بلکه بر طبق روایات معتبره چنانچه در بحار مضبوط است معیار صحت و سقم را موافقت و مخالفت قرآن مجید
مقرر فرموده اند الی غیر ذلک و باقر مجلسی در شرح اربعین میگوید که ترک الروایات بمحض الاستبعادات العقلیه من
شان المتدینین یعنی احادیث را بمجرد استبعادات عقلیه ترک نمودن و دست ازان برداشتن دین داران نیست
بلکه بی دینی محض است اگر درین مقام روایات ائمه هدی را که مضاد دلائل عقلیه بلکه نقلیه بیش از پیش وارد شده اند
و ائمه مذهب این قوم بصحت آن حکم کرده اند بر شمارم غرض اصلی که از تحریر این اوراق است تلف
میگردد **پنجم** انکه اگر مراد شریف مرتضی این است که ناصبیت راوی مذکور دلیل ادبی او نیست
بشهادت کربلا یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما در کتب اهل حق مروی است پس او ابا اش ازان ثابت
دهند که در فلان کتاب واقع است علاوه بر گزیباد نمی آید که اهل تنقید مثل عبد الرحمن نسائی و شمس الدین
ذهبی و امثال ایشان نصب و عداوت اهل بیت را باو نسبت داده باشند و اگر بر تصریحات علمای خود ناصبیت
راوی بر نمی گردانند فلا ینتهض حجة علی الخصوم چه بعد ازین در مبحث رفض و نصب خواهی دانست که امامیه
درین تلقیب از حق صریح اعتزال کردند و جور و جفا را نصب العین داشتند و تحقیق را

درین باب فحص نمودند و بر تقدیر تسلیم افادات شریف باز هم نقد مدعا بدست نمی آید زیرا که فقط از
مطالعه کتب حدیث مثل ترمذی دریافت می شود که بواسطه غیر او نیز این حدیث را محدثین روایت کرده اند
فکیف که بدیدن شروح و حواشی بسیاری ازطرق برای این حدیث واضح است و مخفی نماند که از حدیث
اقتدا البته تخصیص شیخین پیدا است و بر ظاهر است که مدلول حدیث نجوم بجهت اطلاق و عموم چیزی دیگر
است و مآل این حدیث بجهت خصوص چیز دیگر خود علمای مذهب امامیه باظهار شریف مرتضی بر تقدیر
منصوب بودن لفظ ابابکر و عمر قائل تخصیص گشته اند چنانکه گذشت فلا یلزم امامة کل واحد من الصحابة
کما وهم السید المرتضی فکیف که علمای اهل حق مثل علامه ثانی سعد الدین تفتازانی در شرح مقاصد و سید
سند شریف جرجانی در شرح مواقف مطابق کلام حضرت فخر المتکلمین و حجة الاسلام والمسلمین جا بجا تصریح
کرده اند که در باره فعلیت امامت فقط استحقاق شخص کفایت نمی کند و هرگاه بجا باره شیخین برقرار داد
اهل سنت معصوم بودند و نه منزه از سهو و نسیان پس اگر صدیق در سقیفه یا وقت وفات این حدیث
را ذکر نکند قبا حتی لازم نمی آید آری قباحت این است که حضرت امیر با وصف عصمت مزعومی امامیه
و تنزه از سهو و نسیان وقت انعقاد بیعت ابوبکر صدیق با مور دیگر که تفصیلش در کتب امامیه مثل بحار
وغیره مرقوم است تشبث فرماید و نص غدیری را یاد نه نماید پس واضح شد که غایت آرزوی شریف
مرتضی در صدر عبارت شافی زبان درازی در باره امام رضا است و در خاتمه آن هر زه چانگی
در باب خاتم الخلفاء است من بعد مخفی نماند که صحابه کبار سیرت شیخین را مثل سنت رسول الثقلین مد نظر میدا شتند
بحدیکه قلوب شیعه خوب میدانند و از نجاست که شریف مرتضی تعقیبه جناب مرتضوی بعد حصول خلافت
هم قایل است و کتب حدیث و کلام از فریقین مثل نهایه و بحار و شرح مقاصد ازین امور مملو و مشحون
است که مدح سیرت شیخین زبان زد خاص و عام از صحابه خیر الانام علیه الصلوة والسلام بود و همانا
این از ثمرات حدیث اقتدا و تخصیص سرور انبیاء در باره این هر دو بزرگ است معاذ الله که بسیاری
از صحابه مخالفت ایشان کرده باشند چنانکه وهم شریف مرتضی است و لو سلمنا

که کسی خلاف کرده باشد پس دعوی عصیان مخصص بی دلیل هرگز نزد علمای اهل حق ثابت نشده که مخالفت
فرمانهای رسول خدا صلعم هر چند کبیره باشد موجب فسق و عصیان است و از اینجاست که در شرح قدیم و جدید
تجرید العقاید طوجایکه عبارت ناظر فی مسئله قصور علی مستقر وارد است بحث و اعتراض کرده اند و اصل عموم این قضیه
را انجا کلی برابر یافته شده اند انکه دعوی کلی کابر شیعه که حضرت ابوذر با وجود مراتب جلیله و فضایل
جمیله خویش بحسب امر فرمود و هرگز خلاف آنحضرت نمود و هرگز خلاف آنحضرت نمیکرد و از
اطاعت چنین کار دشوار تنگ نمیشد باعث کمال تحیر میشود این دعوی روبروی علمای اهل حق که
کتب مناقب را مملو از امثال این امور عجایب میبینند از غرایب امور عجایب دهور است سرکوب حمار را
از خلعت حریر چه نفع و ناقه را با اهل بیت چه بود شکستن در روبروی خلیفه ثالث رضی الله عنهم اجمعین
انچه در جنگ جمل کردن و دوست نام دادن و از حضرت حسین تقیه پیروان نهادن کما مرت الیها
الاشارة فی صدر هذه العجالة اگر نه مخالفت حضرت مصطفوی مرتفعی نبود باری از باب موافقت
و تقلید و اطاعت چگونه توان گفت و موید مخالفت او است انچه کشی و صاحب تلخیص و دیگران
او آورده اند که امیرالمومنین او را بسکوت امر کرد و او هرگز قبول نمود کما سیجیء مفصلا ان شاء الله تعالی
و ازین مقام هویدا شد که ادعای مقطوعیت ایمان و فضل ابوذر و این موعود دیگر علما قوم از تو عجایب
عجیبه است عنقریب بر سالک آخر خواهی شد که اصول معتبره شیعه بر خلاف آن ناطق است بر و ایاری
موصوفه طایفه هرگز قطع بر فضایل این بزرگان امکانی ندارد با جمله بر این چند بحث اکتفا کرده
دیگر ابحاث را بر فطانت اذکیا گذاشته باز باصل مطلب رجوع میکنم و میگویم که از انجمله است
قدح خلوت جناب سید المرسلین با مادر قبیله روز نوبت ام المومنین حفصه معظمه و دلتنگی او از
و شکوه آنحضرت صلی الله علیه وسلم با ابا و مشاوره او دنش بحدیث نبوی تا آنکه بعد از من خلافت بر ابی
ابوبکر باشد بعمر قرار خواهد یافت و رتق و فتق امت بدست ایشان خواهد بود چنانچه تفاسیر اهل سنت
مثل تفسیر کبیر صلش گواهی میدهد و در تفاسیر امامیه مثل مجمع البیان طبرسی و خلاصة المنهج کاشانی

و تفسیر قمی و جابانی و غیره این قصه ثابت شده و بروایات معتمده تحقیق یافته پس باطل شد انکار بعضی
از امامیه در شرح انوار البدریه که بجهت خصومت و عداوت در ابطال این قصه نفس نموده و سیجی عبارته
انشاء الله تعالی و این بشارت برای امیرالمومنین مسطوره که کمال ایمان و اخلاص و زهد و عفت از قرآن
مجید قطعی و یقینی است کما مر من قبل دلالت بر استحقاق شیخین و حسن سیرت ایشان و عدم غصب
خلافت و انچه بدان متعلق است دارد سیما وقتیکه قصه غزوه خندق با آن انضمام یابد گوا بصار مخالفین از
معاینه برق لمعانش خیره و قلوب مشیعین از ادراک آن تنگ و تیره باشد و بحمد الله که این قصه هم
بروایات معتبره فریقین ثابت شده درین مقام بروایت مجلسی در حیات القلوب اکتفا نمایم چون
رسول خدا صلی الله علیه وسلم بوحی آسمانی رای سلمان فارسی را در حفر خندق پسندیده فرمود مهاجرین
و انصار را امر کرد که بیلها و کلنگها آورده و حضرت خود تبدا کرد در حصه مهاجرین کلنگی برداشت
و خود میکند و حضرت امیرالمومنین علیه السلام خاک را نقل میکرد تا آنکه عرق کرد و ماده شد
فرمود که عیشی نیست که عیش آخرت باشد اللهم اغفر للانصار و المهاجرین پس جابر را چون زخم دیدند حضرت
خود متوجه کندن گردید و امیرالمومنین علیه السلام بیل کرده در آنجا خاک را نقل میکردند چون بر عمرو رسید
باد آمد بر سر خندق و حضرت در مسجد فتح نشسته و صحابه مشغول کندن بودند ناگاه کلنگ رسید
به کلنگ دران کار نمیکرد پس جابر بن عبد الله انصاری را نجدمت حضرت فرستادند که حقیقت
حال را عرض نماید جابر گفت که چون بمسجد فتح رفتم دیدم که حضرت بر پشت خوابیده و ردای
مبارک را در زیر گذاشته و از گرسنگی بر شکم خود سنگی بسته است گفتم یا رسول الله سنگی در خندق
پیدا شده که کلنگ دران اثر نمی کند پس برخاست و بسرعت روان شد و چون بآن موضع رسید
طلبید و از ان آب وضو ساخت و گفت آبی در دهان حکمت نشان کرد و مضمضه نمود و در ان
سنگ ریخت پس کلنگ را گرفت و ضربتی بران سنگ زد که از ان برقی ساطع شد و در ان برق قصرهای شام را دیدم
پس بار دیگر کلنگ زد و برقی ساطع شد که قصرهای مدائن را دیدم پس بار دیگر کلنگ زد و برقی لامع شد که قصر یمن

دیدیم پس فرمود که این مواضع را که برق برانها تابید شما فتح خواهید کرد مسلمانان از استماع
این بشارت بسیار شادمان شدند و خدارا حمد کردند و منافقان گفتند که وعده ملک کسری و قیصر
میدهد و از ترس دور خود خندق میکند پس حق تعالی آیت قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ را برای تکذیب و تعجیب
منافقان فرستاد و این بابویه روایت کرده است که چون کلنک اول را زد ثلث سنگ را شکست و فرمود
الله اکبر کلیدهای شام را خدا بمن داد و بخدا سوگند که قصرهای سرخ آن را می بینم پس کلنک دیگر زد و ثلث
دیگر را شکست و گفت الله اکبر کلیدهای ملک فارس را بمن داد و بخدا سوگند که الحال قصر سفید فارس را
می بینم چون کلنک سوم زد و باقی سنگ جدا شد گفت الله اکبر کلیدهای یمن بمن دادند و بخدا سوگند
که دروازه های صنعا را می بینم انتهی بلفظه چون بر حدیث فرد کامل امامیه و غیر او اطلاع یافتی بدانکه
خالق جاهر و اعراض این منافق و مجادر را بر زبان چنین دشمنان جاری گردانید و قدرت کامله خویش را
مانند روز قیامت یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ اَلْسِنَتُهُمْ وَاَيْدِيهِمْ وَاَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ م
بمرتبه ظهور رسانیده که اگر دفاتر طوال در شرح فوائد این احادیث رسول متعال مشک آگین گردد وفا
نتواند کرد لکن بحکم الیسیر لا یسقط بالکثیر بر چند فائده اطلاع دهم و استنباط دیگر فوائد را بر ذکاء سامع
و ناظر گذارم **فایده اول آنکه** حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در هر ضرب کلنک فرمود که
مفاتیح این بلاد را بدست من سپردند و این معنی نزد اهل حق و تعین صورت نمی بندد مگر آنکه خلفای ثلثه
بلیاقت و استحقاق جانشین آن برگزیده نفس و آفاق باشند تا فتح این بلاد که از انها وقوع یافته و نور
رضائی بایزدی بر آن تافته عین فتح و فیروزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشد **فایده دوم**
آنکه سنگ مذکور سه حصه شد و در هر حصه برقی و لمعان پیدا گشت و بر اطراف عالم احاطه کرد و این
نیست مگر نور اسلام و ایمان پس معلوم شد که خلفای ثلثه ایمان کامل و فضائل بسیار بدست داشتند
و تهمت ارتداد و کفر بلکه احتمال فسق و فجور کما مر تعرفه نیز باطل برآمد و العجب کل العجب که اکابر
علمای قوم هر جا که در قرآن و حدیث لفظ امنی عشر نقیبا یا امیر ایا بند نص قطعی در باب جمیع ایمه گمان

برند کو در واقع مستلزم سلب آیات باشد و برین تصریحات که خلافت خلفای ثلثه بهمت
صادقه نبوی مثل آفتاب نیم روز روشن شد و عالمی را فرا گرفت گوش ظاهرم نه نهند تا یقین قلبی چه رسد
و ازینجا واضح می شود که روایات اهل حق مثل انچه در نزول میزان از آسمان و حدیث دلو و مانند آن که خصومت
خلفای ثلثه را در باب خلافت وانشود نمای اسلام اقتضا کند مبنی بر عصبیت و عناد نبوده چنانکه اهل خصومت
و عداوت می پندارند والحمد لله علی ذلک **فائده سوم** آنکه مسرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و
بشارت دادن حاضرین جنگ خندق را بر تسلط خلفای ثلثه دلالت تمام بران دارد که حق تعالی از خلافت و غلبه
ایشان راضی شده و انچه امامیه بر قرائن شان بسته اند زنهار در واقع اصلی ندانسته چه رجحان عقل است
و خلاف نقل که با وصف صدق این روایات بوضوع مضری تسلط خلفای ثلثه خوشوقت شوند و بر فتح
و فیروزی ایشان نازند و اهل اسلام خصوصا حضرت امیر و اشیاع و اتباع ایشان را بشارت دهند
خلافت خلفا عین غصب حق شیر خدا و تذلیل اهل بیت بلا اتصال شجره اسلام بود دگر یاد ندارند
که هزاران نسخ قرآن مجید را که اشرف معجزات سرور کائنات بود تغتاوغ دادر آتش نهادند
و انچه نگاهداشتند بر بلیت اصلی نگذاشتند و جناب امیر را معاذ الله بر اصول اراذل امت تا
اخس حیوانات در مدینه کشیدند و جناب سیدة النساء و محسن را شهید کردند و ام کلثوم را
بغصب و عدوان بخانه خویش بردند مستحیل است عادة و عقلا که محاربات و مقاتلات ایشان
جهاد باشد و حق تعالی ازان خشنود شود چون نص نبوی بر رضای الهی ثابت گشته مذهب امامیه قطعا
و یقینا از نهج و بنیاد برکنده شد و مؤید این مقصود حدیث کلینی از حضرت السجاد است که ماذون
بجهاد نمی شود مگر کسیکه صفات آیت کریمه التائبون العابدون الحامدون
السائحون الراکعون الساجدون الآمرون بالمعروف والناهون عن المنکر
والحافظون لحدود الله بر و انطباق یابد و خلفا و اعوان و انصار شان ماذون بجهاد از بارگاه
رب العباد بودند پس معلوم شد که ذوات عالیات شان مستجمع این صفات کمالیه بود و

مجوسیان ایران انواع مثالب و قبائح در مقابله این مناقب و محامد خلافا لله و رسوله از طرف خویش تراشیدند و این حدیث امام زین العابدین در کافی و وافی بچند ورق کلان منضبط است بقدر ضرورت اکتفا نمودم

حضرات شیعیین در بین احادیث بسیار تفوه نمودند فلذلک آن در چند سطر ثبت می نمایم که در احادیث ثابت شده که خدای عزوجل تا بدین خویش بر جبل فاجر هم می کند پس آنچه از خلفا صدور یافته موجب مدح نباشد فقیر عرض کردم که ایمه بدی باخصوص حضرات معصومین خصوصا طیبین البته تا بدین خدا کرده اند پس اگر نواصب باین احادیث دست زنند جواب باین جواب ست علاوه از دین بدر رفتن مراد می گیرند یا باطل گفتند معاند است که باطل مقصود باشد گفتم چون بر جا خود با صول فریقین ثابت شد کسی انکار نمی تواند کرد که در زمان خلفای راشدین تا سید مذهب اهل سنت واقع شده پس حقیت مذهب بلی مونث ترتیب مقدمات باثبات رسید و الحمد لله علی الظفر بالمطلوب و از جمله امور یکه اعلام آن بر ضروری نماید آنکه جلسی بعد ذکر روایت ابن بابویه در خندق چنانکه دلستی روایت کلینی دال بر آنکه شیخین معاذ الله در زمره اهل نفاق بودند ذکر کرده چه باید گفت که ما را وعده ملک کسری و قیصر میدهد و حالانکه قدرت ندارد که قضای حاجت بیرون رویم مقصود از ایراد این اقوال بیهوده آنست که این نوع مثالب را هم بمنقصت مبدل سازند کلا انهم لا یقدرون فان الله متم نوره و ناصر جنده و منجز وعده و لو کره المعاندون برای ابطال این شعبده بازیها هر سه فائده فروره کافی وافی است

مع ذلک دلیل دیگر در اینجا برای تبکیت اهل عناد قایم میسازم بیانش بر نهج اجمال آنکه از احادیث مرغوبه امامیه چنانچه در تصانیف مجلسی از بحار و غیره مروی است دریافته می شود که شیخین و امثال ایشان را بهمه جفاکشی همراه پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اعانت و نصرت آنجناب بجهد یکه روایات دیلمی نیز در ارشاد القلوب دال بر آنست از ان اخبار یافتاده که با خبار کاهنان خلافت و سلطنت و غلبه عمود ابر کسری و قیصر اعتقاد می کردند و می گفتند که بلا ریب روزی این شوکت و بدبدبه در تصرف ما خواهد افتاد لهذا در بشارت

بمعنی

پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم کہ برطبق اخبار کاہنین بود تردد وریب معنی ندارد والحمد للہ علی اتمام النعمۃ
والکمال الحجۃ واز انجملہ است امامت صدیق در نماز بمسجد شریف با وصف حضور تمامی اصحاب
کبار از مہاجرین وانصار بحکم جناب رسالتمآب بروایات اجلہ صحابہ کہ جمعی ازانہا برزبان امامیہ ہم
در اعداد موثقین ومعدلین شمردہ می شوند بعنوانیکہ مزیتی بران ہرگز متخیل نباشد چنانچہ در ضمن دفع
اعتراضات قوم مورد لوم مذکور خواہد شد ومنتہای مساعی اہل خلاف کہ در ثبت مطاعن مزعومی اہل
بیت اخیار ونشر فضایح مجہولی اصحاب سرور ابرار نقد انصاف را کہ از دست خویش در باز ندوابواب
جور واعتساف را بروی خویش مفتوح میسازند آنست کہ عائشہ صدیقہ دختر ابوبکر صدیق وبلال
غلام آزاد کردہ او کہ حل وعقد امور خانگی وپیام رسانی امامت نماز بایشان تعلق داشت خواستند
کہ این امر جلیل وذکر جمیل را بسوی مولای خویش باز گردانند در اینجا نیز بندہ کمترین خلائق در دفع
این تہمتہا کہ بہت محکم می بندد وی گوید کہ اما بلال پس ہرچند غلام آزاد کردہ صدیق اکبر باشد
ولیکن بسبب فیض صحبت وملازمت حضرت سید المرسلین وجان نثاری بران امام طیبین وطاہرین
مرتبہ او بجائی رسیدہ کہ بر اصول وروایات فریقین بسیار از اشراف قریش وصحابہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
بغلامی او ہم نمیرسند چون در اینمقام ہم کار بہ بحث وجدال با متشیعین افتادہ واحادیث اہل سنت
را این فرقہ بگوش اصغا جا نمیدہند ناگزیر از اصول موضوعہ چیزی منقول می شود کہ ابن بابویہ
باعتراف مجلسی در حیات القلوب بسند معتبر از امیر المومنین روایت کردہ کہ سبقت گیرندگان بسوے
ایمان پنج نفر اند پس من سابق عربم وسلمان سابق اہل فارس است وصہیب سابق روم وبلال سابق حبشہ
است وخباب سابق قبطہ است انتہی ودر تفاسیر اہل بیت در روایات ایشان حدیثی است کہ در چند
ورق ثابت گشتہ بر قدر ضرورت اکتفا می کنم وعبارت مجلسی در حیات القلوب کہ ترجمہ آن حدیث
است نقل مینمایم تا ہر یکی از خواص وعوام بہرہ ازان برگیرد وآن اینست کہ از حضرت امام زین العابدین

علیہ السلام مرویست در تفسیر این آیت کہ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ

مَرضَاتِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ رَؤُفٌ بِالعِبَادِ یعنی از مردم کسی هست که بفروشد نفس خود را برای طلب خشنودی خدا و خدا مهربان هست نسبت به بندگان خود و حضرت فرمود که این آیت در شان جماعتی از نیکان صحابهٔ حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم نازل شد که عذاب کردند ایشان را اهل مکه برای انکه از دین اسلام برگردند و از جملهٔ ایشان بودند بلال و صهیب و خباب و عمار بن یاسر و پدر و مادر او اما بلال پس او را ابوبکر بن قحافه خرید و غلام سیاه و چون بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمد حضرت امیرالمؤمنین را تعظیم مینمود با ضعاف انچه ابوبکر را تعظیم میکرد پس جماعتی از اهل فساد گفتند ای بلال کفران نعمت کردی و کم کردی فضیلت ابوبکر را که مولای تست و ترا خرید و آزاد گردانید و از قید بندگی و تعذیب کفران رهائی بخشید و علی بن ابیطالب هیچ یک از این کارها نسبت بتو نکرده هست و تو توقیر و تعظیم او زیاده از ابوبکر بجا می آری این کفران نعمتی هست که نسبت باو میکنی و حق ناشناسی هست که در حق او بعمل می آری بلال گفت آیا لازم هست مرا که تعظیم ابوبکر زیاده از تعظیم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بعمل آورم گفتند معاذ الله ما چون تو انیم گفت که ابوبکر را زیاده از انحضرت تعظیم نمائی بلال گفت این سخن شما مخالف سخن اول شما هست که میگفتند جایز نیست که من علی را زیاده از ابوبکر توقیر نمایم بسبب آنکه ابوبکر مرا آزاد گردانیده هست ایشان گفتند مساوی نیستند رسول خدا و علی زیرا که رسول خدا افضل خلائق هست بلال گفت علی نیز بهترین خلق خدا هست بعد از پیغمبر خدا زیرا که در وقتیکه مرغ بریان برای حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آوردند دعا کرد که خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو که با من از این مرغ بخورد پس علی آمد و با او تناول نمود و علی شبیه ترین خلق هست برسول خدا صلعم زیرا که او را خدا برادر رسول خود گردانیده در دین خود ابوبکر از من توقع ندارد انچه شما توقع می نمائید زیرا که میداند که علی از و افضل هست و میداند که حق علی زیاده از حق او هست زیرا که علی مرا از عذاب ابدی پروردگار رهائی بخشیده هست بسبب موالات او و تفضیل دادن او بر

دیگران

دیگران مستحق نعیم ابدی بهشت گردیده ام انتهی و از اینجاست که صاحب تلخیص الاقوال و حلی
امام اعظم شیعه در خلاصه و امثال ایشان او را بکمال مدح و عظمت ستوده اند بلکه خود حضرت امام
باقر و صادق از مداحان او بوده اند پس معلوم شد که دراوای رسالت مسرور کائنات سوء ظن از
جانب بلال بهم رسانیدن و غبار تهمت مذکور بر دامنش افشاندن چنانکه از کتب امامیه مثل فاضل
کفتوری و غیر او بصحت و ضوح دارد کمتر از افترا و بهتان طائفه ذابیه و غرابیه از طوائف شیعه نیست
که آل عبا و انبیا اطاهر این بیت میرسد بیت جبریل که آمد بر خالق بیچون و دیش محمد شد
مقصود می بوده امام المومنین عائشه صدیقه رضی الله عنها پس در تطهیر ذیل مبارکش
از این لوث کیها حاجتی باین امر نمی افتد زیرا که خود جناب اقدس الهی در محکمات قرآنی متکفل جواب
این تهمت از طرف ام المومنین گشته چنانچه گذشت مدانی که افترا و بهتان بر سید انبیا گر بابا بت
صدیقه ام میسر باید و بامامت دیگری با وجود او راضی نمی شود البته اگر کبائر است قطع نظر از ان در
کبیره بودنش مثل ارتکاب گناهی سر آمد اهل نفاق در اهل آن خونش کرده بود نزد احدی ریبی نیست
پس اگر امامیه بهره از ایمان داشته باشند می باید که از ذکر این تهمت و نسبت این لوث بدامن ان
عفیفه صالحه مطهره نادم و پشیمان شوند چه جای انکه تقریر آن روبروی اهل ایمان کردن کنند چنانچه
برمتتبعین بحار و شافی ابوالقاسم که او را علم الهدی لقب میدهند واز چندی اجزاء آن بهره اگاهی
و جستجو اندک اندک عاریه بهم میرسد محتجب نمی ماند در اینمقام بر تلخیص افاداتش که باعتراف او جامع
تقریرات قدمای متشیعین است نظر بعموم فائده بعبارت فارسی متوجه می شوم و بر مواضع غلط فیهما
و دعاوی لاطائله او گاه می سازم در جواب صاحب مغنی میگوید که بزرگان ما درباره
خبر نماز که منسوب بابوبکر است قیل و قال بسیار نموده اند و دلیل آورده اند که در امامت نماز و
خلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هیچ نسبتی و ربطی نیست و جمله تقاریرشان اینست که اول خبر امامت
ابوبکر در مسجد بنوی وقت اشتداد مرض آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم خبر واحدست که در اینجا

خلافتش بکار نمی آید و مفید مدعائی شود من بعد امر امامت از جانب عایشه بود نه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم و برنهج عاقلهای ما دو دلیل آورده اند یکی آنکه هرگاه آنحضرت بعد استماع قرات در یافت
کرد که ابوبکر امام جماعت است بعایشه فرمود که شما البته مثل صواحب یوسف اید دوم آنکه آنحضرت بعد ازین
عتاب باستعانت امیر المومنین و فضل بن عباس بهزار جد و جهد در مسجد در آمد و بر ابوبکر متقدم شد
و این دلیل صریح است بر نکه امر امامت از جهت عایشه بود و بس و بعضی از مخالفین گفته اند که سبب
تعریض بعایشه آن بود که اول حضرت فرمود که امر کنید که ابوبکر امام شود پس عایشه گفت که او رقیق القلب
است نتواند که در محراب بایستد تا نماز شود بامامت عمر حکم کن آنوقت فرمود انکن لصواحبات
یوسف و این تقریر محض واهی و بی اصل است زیرا که کلام آنحضرت بالبداهت متعلق بغرض خود بود
نه خارج از بحث و صراحة میدانیم که صاحبات یوسف علیه السلام مخالف و مراجع در هیچ امر
نبودند بلکه همه والده رشید احسن و جمال اوشدند و مراودت میکردند و هریکی بسوی خود مشغول
دیگری اورا ملتفت میگردانید پس تشبیه تمام شد بحال عایشه که برای افتخار بقدم پدر خود و اقامتش متصل
پیغمبر صلی الله علیه وسلم خواسته بود دعوی مخالفین که حضرت سلعم وقتیکه مسجد را شریف داد ابوبکر را
برقرار داشت اعتباری نیست زیرا که این غلط فاش است که متبوع مطلق را تابع نسازند و حالانکه نزد
فریقین دلایل بسیار دلالت میکند بر آن که پیشوا نشود مگر افضل قوم بر ترتیبیکه در حدیث و قصه مذکور است
و دلیل دیگر که دعوی مخالفین را مستاصل کند آنکه اختلافست که حضرت صلی الله علیه وسلم وقتیکه در مسجد
تشریف آورد از ابتدا قرات ابوبکر قرآن مجید خوانده یا انتهای آن و این اختلاف بدون غزل
ابوبکر ممکن نیست من بعد علم الهدی متشیعین گفتگو درین باب کرده که آیا این امامت مستلزم خلافت
ابوبکر هست یا نه و دعوی نص بر خلافت ابوبکر بجهت امامت او در نماز که از حسن بصری صاحب مغنی
حکایت کرده صحیح تواند بود یا نه و بنده کمترین آنرا لایق دانسته که در صدد جواب مولف رساله است بر آید
که مظنه مستحدث و مبتدع بودن خلافت حضرت صدیق از میان بردارد و بزعم مولف مناقب

جلیله و استحقاق و اهلیت آنجناب باثبات رساند چندان عرضی بآن ندارد لیکن مغلق مذبت کما لا یخفی
بر گاه بسمع اطراف وجوانب کلام امام ائمه متبعین را لغو و امعان دیده و بست و بلند کلمات
مزخرفه فدا را و نور دیده ای کنون بجز استماع غفلتها دعاوی لاطائله شان متوجه شو اما آنچه گفت
که خبر واحد است یعنی خبر عائشه است و دیگری بواسطه او نشنیده روایت نکرده چنانچه مجلسی نیز در بحار
مدعی همین معنی شده بر زبان متعصبین بعد گرد آوردن تمامی روایات این قصه بزعم خود گفته که این اخبار
احاد است و بحد تواتر نرسیده و از رجال مخالفین روایت کرده شده و روایات بکوفه منتهی میشود
بسوی عایشه و او با اتفاق فریقین معصومه نبوده و در توثیق او در میان ما و مخالفین خلاف است
پس مقام آنست که اولیای او خاک حسرت بر مفارق خویش ریزند و از افتخار بوجود او
در طائفه خود برخیزند چه این دعوی نظر بروایات خویش است با بر اصول اهل حق علی الشائع
افترای محض است کما سیجیء انشاء الله تعالی بل او الزام اهل حق بر روایات معتبرین بخلاف
عامی خویش و رجوع ستن خالف تصریحات او بر قوم است که ما اهل سنت را اصول و فروع و روایات
مسلمه آنها الزام میدهیم و آنها با اسکات افحام ما قدرتی ندارند اما هم بذکر بعضی از روایات
دیگر در صدور امر نبوی بکرات و مرات با مامت صدیق بپردازیم روایت اول از ابو عبد الله بخاری است
عن ابن عمر قال لما اشتد برسول الله صلی الله علیه وسلم وجعه قیل له فی الصلوة
مرفا ابا بکر فلیصل بالناس و امثال این روایت در صحیحین از صحابه دیگر مرویست و در مستدرک
حاکم و استیعاب ابو عمر عن عبد الله بن مسعود قال لما قبض رسول الله صلی الله علیه
وسلم قالت الانصار منا امیر و منکم امیر قال فاتهم عمر فقال یا معشر الانصار
الستم تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد امر ابا بکر یؤم الناس فایکم تطیب
نفسه ان یتقدم ابا بکر فقالت الانصار نعوذ بالله ان نتقدم ابا بکر یعنی عبد الله بن مسعود
میگوید که بارگاه رسول خدا صلی الله علیه وسلم از این جهان فانی بسرای جاودانی تشریف برد و انصار در سقیفه

بارادهٔ استخلاف سعد بن عباده جمع آمدند و بعضی از صحابه مهاجرین اولین را خبر دادند و گشان گشان
در سقیفه آوردند و سلسله گفتگو دراسدند انصار آخر بزبان راندند که یکی از ما و یکی از شما امیر شود فاروق
اعظم با ایشان خطاب کرد و گفت یا نمیدانید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ابوبکر را امام
مسجد خویش قرار داد پس کیست از شما که در تقدم از ابوبکر خاطرش خوشوقت گردد انصار بعد استماع این
کلام پناه بخدا جستند و از قول خویش برگشتند و از اینجا باطل شد آنچه جمعی از متکلمین و محدثین شیعه که صاحب
بحار از جملهٔ ایشان است از راه عصبیت و استکبار گفته اند که اگر قصهٔ امامت نماز صحیح می بود دلالت
بر امامتش میکرد بدلایل دیگر در سقیفه حاجتی نمی افتاد پس ابوبکر و اصحابش چرا باین قصه بر انصار احتجاج
ننمودند دلیل امامتش بالخصوص نیاوردند پس معلوم شد که درین امر اصلا حجتی نیست انتهی و بحمد الله که بدلایل
مجلسی و مانند او مثل مشهور که دروغ گو را حافظه نمیباشد صادق آمد زیرا که در مجلد فتن از بحار الانوار
همین روایت را که برای تکذیب آورده ام از استیعاب بلفظ بلفظ آورده و در جائیکه باعث عائشه
صدیقه بر وضع حدیث امامت الی بکر صدیق رقم کرده میگوید که عنقریب انشاء الله تعالی مطلع خواهی
شد که عمده اسباب انعقاد خلافت پدرش همین امر امامت نماز بود چنانچه در اخبار ایشان
مروی است و در جای دیگر گفته و امامت نماز با مردم دلیل بر استحقاق خلافت بوده باشد
چنانکه در روایات ایشان خواهد آمد که باحتجاج عمر بامر نماز بیعت ابوبکر تمام شد انتهی ما قال المجلسی
علی لسان المترجمین من بعد گذارش است که بر طبق تقریر خود مجلسی چنانچه قبل ازین در جواب شریف مرتضی
اتفاق افتاده بود باید که اهل حق بگویند که اگر قصهٔ غدیر بنحویکه مزعوم شیعیین است صحیح می بود دلالت
بر مطلوب کرد حضرت امیر در روز خلافت صدیق بدلایل دیگر و العهدة فی روایتها علیهم کما لا
یخفی علی ناظر البحار محتاج نمی شد پس انهمه دراز نفسی در واقعهٔ غدیری ازان قبیل است که مدعی
سست و گواه چست و از جملهٔ روایاتیکه از انس بن مالک مجلسی در بحار آورده یکی این است که
صحابه در نماز فجر روز دوشنبه بودند و ابوبکر بآنها امامت نماز میکرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم

پرده حجره برداشت و نظر کرد بسوی آنها و آنها در صفوف بودند بعد ازان تبسم فرمود و ابوبکر
پس پای بر عقب خود آمد تا با صفها شامل گردد و گمان کرد رسول خدا آراده کرده است که برای نماز بیرون
آید و قصد کردند که از نماز کردن باز مانند بسبب فرحت و خوشی مدید بدین حضرت رسول خدا پس آنحضرت اشاره
کرد بسوی ایشان که تمام کنید نماز خود را بعد ازان اندرون حجره رفت و پرده را فرو انداخت و روایات
دیگر از عبد الله بن رمعه است که بر مقام خود بعضی ازان مسرود خواهد شد و احادیث دیگر از ابو موسی
اشعری که بیمار شد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و سخت شد مرض آنحضرت گفت امر کنید ابو بکر را که
با مردم نماز کند عائشه گفت ای پیغمبر خدا بدرستیکه او مردی رقیق است هرگاه که در مقام تو خواهد
ایستاد استطاعت نماز کردن با مردم نخواهد یافت اینهمه روایات و احادیث را مجلسی در مجلد فتن
از کتاب جامع الاصول ایراد نموده و بعضی از روایات منقوله او بعد ازین گذارش خواهم کرد و معهذا
مجلسی مذکور بمقتضای طینت خویش مدعی آن شده که خبر واحد است و انتهای همه روایات بعائشه
صدیقه است کما عرفت روایت دیگر هم در صحیح بخاری و هم در دیگر کتب معتمده عَنْ عُبَيْدِ اللّٰهِ بْنِ
عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى ابْنِ عَبَّاسٍ فَقُلْتُ لَهُ أَلَا أَعْرِضُ
عَلَيْكَ مَا حَدَّثَتْنِي عَائِشَةُ عَنْ مَرَضِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ هَاتِ
فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ حَدِيثَهَا فَمَا أَنْكَرَ مِنْهُ شَيْئًا غَيْرَ أَنَّهُ قَالَ سَمَّتْ لَكَ الرَّجُلَ الَّذِي كَانَ
مَعَ الْعَبَّاسِ قُلْتُ لَا قَالَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ و این حدیث را بعضی از محدثین از طرق دیگر مفصلا
روایت نموده ملخص آنکه راوی آنچه از صدیقه در باب مرض پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از انتقال بسوی حجره
صدیقه مهاد یابین الرجلین و تقریر امامت صدیق تکبیر بتمام و خروج شریف و نماز ظهر بصفت مذکور شنیده
بود بر ابن عباس عرض کرد او همه را تصدیق نمود و گفت که صدیقه نام شخصیکه همراه عباس بود بر زبان آورد گفت
نه گفت که او علی بود مخفی نماند که حضرت ام المومنین عائشه صدیقه بسیاری از مناقب حضرت امیر و بتول زهرا
و ذریت طاهره ایشان بارها بر زبان آورده چنانچه بر محدثین مخفی نمیماند درین مقام ناگزیر بعضی

از احادیث آنحضرت می رود از انجمله روایت امام احمد در مسند خویش است از ام المومنین مذکور که
من کنت مولاه فعلی مولاه و ابن ماجه قزوینی نیز این حدیث را روایت کرده و از انجمله
روایت طبرانی در کبیر از انجناب است که النظر الی وجه علی عبادة و این روایت را حاکم هم در
مستدرک خویش آورده و از انجمله حدیث اوست عن عائشة عن فاطمة یا فاطمة
الا ترضین ان تکونی سیدة نساء العالمین و سیدة نساء المومنین و سیدة
نساء هذه الامة و از انجمله روایت ابن ابی شیبت عن عائشة فاطمة سیدة نساء
العالمین بعد مریم ابنة عمران و آسیة امرأة فرعون و خدیجة ابنة خویلد
و از انجمله روایت او و حاکم عن عائشة انا و سعد بن معاذ فاخبرنی ان امتی ستقتل
انی هذا یعنی [illegible] عمر آنجناب بناظر تالیفات شیخ سیوطی
مخفی نیست که [illegible] و المحقق الدهلوی همین روا
تسارع و بنا نام [illegible] و در کتب خود از ام
المومنین بنا و [illegible] و ما بود مجلسی باعتراف صاحب صحیفة المتقین میگوید
و ابا الی صدوق بنا قول از عطا روایت کرده اند که او گفت از عائشه پرسیدم از علی گفت علی بهترین
خلائق است شک نکند در و مگر کافر می آنچه بعطا الی غیر ذلک من الاحادیث پس بنا بر مجلسی
باید دم تسمیه بغض و عداوت معلل از ده بعضی تدلیسی بیش نیست مع ذلک ام المومنین را هم ذول
و نسیان یعنی از جهان معصوم بوده در وقت تعین نام مرتضوی کرفت و در ردد و تردد بیان ام خبا که
معمول و مرسوم است و ایضا از کتب اهل حق مثل شرح صحیح بخاری و مشکوة شریف معلوم می شود
که خروج شریف بطریق مزبور و سبب را اتفاق افتاده و در وقت حمل اسامه بن زید و فضل بن عباس
تو با ابی غیر او نیز نوبت بر یک بودند و از کتاب ازهار را مامیه نام فضل بن عباس بعد از ام المومنین
میمونه بر می آید پس حتما که جناب حمد لقید در بودن حضرت علی در اسامه و فضل فی الجمله

ممترد

مقرر و ثابت شد و این امر قطع نظر از ذهول و نسیان چندان مستبعد نیست زیرا که حال هر دو در حجره البته
او را معلوم نخواهد بود مگر باستماع کما هو الظاهر و محتمل است که راوی گاهی نام شریف مرتضوی و گاهی نام
اسامه شنیده باشد و یکی گمان کند که اختلاف در بعضی از روایات واقع شده که امیر المومنین بدان
طاری نموده و بیاد حضرت ... و استباط آنرا نزد رسل آورده و خود ام المومنین طرائف
اختصار و ابهام نموده که مخصص حال حدیث شامل بر ... فروی از سالم بن عبید نیز لفظ مذکور است
نموده اند و بنا بر تعبیر هیچ منتقی هم نیست مذکور در مقامات و ... موجود است که مومن آل فرعون
حضرت ... علیه السلام را بعین لفظ تعبیر کرده اند فقط و ... کان یقول ربی الله و ابو بکر
صدیق گفته حضرت ... را بعینه کما یجی ایضا ... بجهت اظهار ایمان مومن آل فرعون و نیز
حضرت ... صلی الله علیه وسلم بشر کفار این لفظ بر زبان آورده و ملائکه قبر وقت سوال از ربوبیت پیغمبر ما صلی الله
علیه وسلم این لفظ را استعمال می نمایند خود قدما بر شیعه که مزید خلاف شان بخاتمه بر سالت خواهی نشست
مطابق سه اصل اربعه و کتب رجال ایمه را باین لفظ تمسک نمی کنند با جمله عدم ذکر نام شریف مرتضوی مستلزم
است و نه مستلزم نفی صدقه و بعضی ... که باعث عدم ذکر آن بود که حضرت امیر قبل از نزول
برات صدقه بجناب نبوی عرض کرده که ذکر من در ... به اطلاق نباید کرد زنان بسیار از
وام او میشوند بعد استماع ملال میشوند باین سبب نام آن امام ذکر نفرموده و فاضل کرمانی
در کواکب دراری و ملا یعقوب در خیر جاری و صاحب مرقات یعنی ملا علی قاری و بسیاری از
محدثین قدیما و حدیثا این وجه را ذکر کرده اند پس از اشتمال بعض ... بر ... بعض صدقه منزل
چنانچه مجلسی و اشیاع او بدان می رود خلاف عقل رزین است آیا جناب ... ابو موسی توان
کرد که با دلنفر مود امیر را بخیر و تشبیه می نمود بخنین و السلم که واقعه جمل مخالف کتاب و سنت
بوقوع آمد بلکه بصفا انجامیده بود و با لشکر باغی شدند و بر او حمله آوردند بانچه بر او حمله آوردند
چنانچه در تاریخ طبری و ترجمه آن و کتاب اعلام و مانند آن مفصل است کاش کسانیکه بر فاقت مرتضوی

وداد جان نثاری داد ندارد نیز زبانی ولاف زنی امامیه نجات می یافتند ایهم صورت نه بسته
کما ستعرف ان شاء الله تعالی و بر تقدیر یکه امام المومنین صدیقه منقبض امیر و ذریه طاهره او باشند محال عقل است
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم با وصف اطلاع اینمعنی چنانچه مطالعه تصانیف مجلسی شل حق الیقین و جلاء
العیون و حیات القلوب و بحار الانوار بران شاهد بست مدة العمر او را در حبالهٔ نکاح خود نگاهدارد و
حالانکه اجماع طایفه شیعه بر عدم جواز نکاح مومن با صبیه بعقد یافته چنانچه تصانیف امامین اعظمین
ایشان دلالت بران میکند مع ذلک با صبیه او را امهات المومنین افضل فرمودن و دیگر محامد و مناقب او
در محکمات قرآن نازل شدن چون بیخ و بنیاد مذهب قوم را سست حاصل مینماید بالجمله کسیکه بر کاهیدن و هم
یافته نگاه میدارند که مومنین شان در روان تقیه چه زیادات و تحریفات که بروی کار نیاورده اند
و چه ره زنها که نکرده و از اینجاست که زیادت راوی همان وقت اعتبار دارد که خلاف اصول واقع
نشود حالیا باز بر سر مطلب رویم و گوییم که تنها جماعت صحابه راوی این حدیث نیستند
بلکه قبل ازین بس اوراق گذشته که خود جناب مرتضوی راوی این حدیث است روی الحسن البصری
عن قیس بن عباد قال قال لی علی بن ابیطالب رضی الله تعالی عنه ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم مرض لیالی و ایاما ینادی بالصلوة فیقول مروا ابا بکر یصل بالناس
فلما قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم نظرت فاذا الصلوة علم الاسلام و قوام
الدین فرضینا لدنیانا من رضی رسول الله صلی الله علیه وسلم لدیننا فبایعنا
ابا بکر رواه ابو عمر فی الاستیعاب و این بزرگ در کتاب تمهید بسیار از اخبار را در نمیغی
روایت نموده و بر استحکام خلافت صدیقی بکار برده کما لا یخفی علی من طالع الکتاب المذکور و
حاکم با وجود محکوم بودنش بتشیع کما افاد المولف فی الرسالة الاخیرة در مستدرک اینحدیث را
هم از جناب امیر و هم از حضرت زبیر روایت نموده بالجمله خبر امامت صدیق را در نماز خبر واحد گفتن و ازین
جهت حکم بعدم اعتبارش نمودن چنانچه از جواب اجمالی مجلسی صاحب بحار هویدا و آشکارا است

وقد مرت عبارته من قبل جزء علم الهدى وتفويني ومجلسي وغيرهم كما ديگري نيست اگر حدام والا
شريف ويلا باقر بجود عاي لاطائلة نفرمايند حبيب دامن مبارك شان كي از دستهاي متشيعين سلاطين
مي ماند چون امثال اين احاديث كه اكثر فقهاي صحاح بلكه خلفاي راشدين ملازمين صحبت خاتم النبيين
واهل بيت طاهرين را روات آن باشند وبتواتر وشهرت افاده رسند بحديكه قاطع نزاع منازعين در مجمع
مهاجرين وانصار شوند وبمرتبه استدلال جناب مرتضوي وحضرت زبير فايز شوند براي استحقاق صديق
وتاييد خلافتش بكار نيايند پس از خبر طريكه باي صحت وثباتش هم درهوست وحديث انا مدينة
العلم وعلي بابها دروازه مقصودش نمي كشايد چگونه مفيد مدعاي مخالفين شود حالانكه امامت در
حقيقت اصل الاصول گرديده اند وهزاران بار گفته اند كه جز روايات متواتره در اين باب
زنهار بكار نمي آيد بخلاف جمهور اهل سنت كه از فروع ميدانند اما آنچه گفته كه امر امامت
ابوبكر از عائشه صديقه دريافت نه از حضرت پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم
پس ماجراي طايفه است آنچه بروايت احاد اصحاب در اغلب معتمده وزبر معتبره باثبات رسيده كه امر نبوي بود
حاشا كه عائشه صديقه را كه مرة بعد اخري امامت ديگري غير صديق بپذيرد وه عرض رسانيده دخلي
درين امر باشد مع ذلك قبل ازين گذشت كه احتمال افتراء وبهتان بر ام المومنين عايشه كما
البحار وغيره موجب سلب ايمان از اماميه ست واما آنچه گفته كه دليل اول آنست كه حضرت را
دريافت امامت ابوبكر عتاب بعايشه نموده واورا بصويحبات يوسف تعبير فرموده امري است
كه اطفال اهل حديث هم باستماع آن متزلزل نمي شوند واز جا نمي روند بلكه بر ريش مي خندند
مي زنند زيرا كه اين تعريض وعتاب وقت مراجعت حضرت عايشه وحفصه بوده كه در باب
امامت صديق برقت قلبي او كه متفق عليه روايات فريقين ست كما شرنا قبل ذلك مرارا تكلم
نمودند ودر شهادت عمر امامت ديگري لكشودند اگر باور نايد بحيث آنكه شريف مرتضي در ذهول وغفلت
انهماك مينمايد بر روايات سابقه رجوع كند بايد دانست كه خاتمه روايت اوسي

ایں ہ ت قالت عائشۃ یا رسول اللہ انہ رجل رقیق اذا قام مقامک لم یستطع
ان یصلی بالناس فقال مری ابا بکر فلیصل بالناس فعادت فقال مری ابا بکر فلیصل
بالناس فانکن صواحب یوسف فاتاہ الرسول فصلی بالناس فی حیاۃ رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم وخاتمہ روایت ابن عمر نزد ہمین ہ ت قالت عائشۃ ان ابا بکر رجل رقیق
اذا قرء علیہ البکاء قال مروہ فلیصل بالناس معادتہ فقال مروہ فلیصل انکن
صواحب یوسف وخاتمہ روایت عائشہ صدیقہ کہ مخالفین بحفاظ آں خبر واحد بر قرآن
اطلاق می کنند و در کتب کلامیہ کتابہا بران نمودہ حق پوشیہا بکار می برند این ہ ت فقالت
عائشۃ فقلت لحفصۃ قولی لہ ان ابا بکر اذا قام مقامک لم یسمع الناس من البکاء
فامر عمر فلیصل بالناس ففعلت حفصۃ فقال رسول اللہ مہ انکن
صواحب یوسف مروا ابا بکر فلیصل بالناس فقالت حفصۃ لعائشۃ ما کنت
لاصیب منک خیرا بالجملہ از ہمہ این روایات بوضوح انجامید کہ قول شریف مرتضی و
اتباع و اشیاع او عین کذب و بہتان است ع چہ دلاور است دزدی کہ بکف چراغ دارد و انچہ گفتہ
کہ مقصود از خروج الی المسجد با ایں ہمہ جہد و جہد عزل ابو بکر بود خرافتی است کہ با بالش ندیدہ
نیست زیرا کہ اگر عزلش معاذ اللہ من ذلک مقصود بودی ہر بار مروا ابا بکر یا یصلی ہمہ مبرا
کہ اصالۃ و وکالۃ انفاق افتاد معنی ندارشتی اکنون نص دیگر بشنو عن عبد اللہ بن زمعۃ
قال لما استعز برسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وجعہ وانا عندہ فی نفر من الناس
دعاہ بلال الی الصلوۃ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مروا ابا بکر یصل بالناس
قال فخرجنا فاذا عمر فی الناس وکان ابو بکر غائبا فقلت یا عمر قم فصل بالناس
فقام فکبر فلما سمع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صوتہ وکان عمر رجلا مجہرا
قال فاین ابو بکر یابی اللہ ذلک والمسلمون یابی اللہ ذلک والمسلمون بعثت الی

بابکر

ابی بکر فجاء بعد ان صلی عمر تلک الصلوٰة فصلی بالناس وزاد فی روایة فقال له ما ان
سمع النبی صلی الله علیه وسلم صوت عمر خرج النبی صلی الله علیه وسلم حتی
اطلع راسه من حجرته ثم قال لا لا لا یصل بالناس ابن ابی قحافة یقول ذلک
مغضبا اخرجه ابو داود وغیره من المحدثین زیاده تاکید ازین چه خواهد بود که امامت
عمر فاروق را هرگز تجویز نفرمود و بار دیگر ابو بکر را امام کرد و آن شدت و اهتمام بیرون آمد و سه بار
فرمود که غیر امامت نکند این هم ارشاد فرمود که هرگز خدا و مسلمانان از امامت دیگری
راضی نیستند و از بنجا خلافت ابو بکر صدیق هم ثابت شد و معلوم گردید که مقصود از تهمه تاکیدات
و تخصیص امامت دیگران که بلاشبه امامت غیر را لایق بودند و استحقاق آن داشتند همین بود
که وی را خلیفه سازند و فقهای صحابه کبار بروقت خلافت و امامت بابن دلیل تشبث نمایند
والحمد لله علی ذلک که هر چه بمکنون خاطر مقدس بود همان واقع شد بعد از دریافت این همه تلویح و توضیح
و اشارات تنبیهات دعوی این معنی روبروی متکلمین و محدثین اهل حق که مقصود شریف عزل
صدیق بود ما هرای عجب و غریب است که در حیز تحریر و تقریر نمی توان گنجانید و خروج انجناب
بامامت امیر المومنین و فضل بن عباس و بکمال جد و جهد در مسجد رسیدن قرینه این معنی هم
که امامت صدیق را مکروه داشتند تا بدلیل بود دلش چه رسد نه بنی که رد امامت فاروق بکمال
کوشش خروج فرمودند و سر مبارک از حجره بقدر بیرون کردند و امامت صدیق را بغایت مقبول
که زیادت بران در خیال کسی نگذرد و بخاطر احدی خطور نکند ابرام و احکام نمودند کمافی
حدیث عبد الله بن زمعه چه جای آنکه عزلش مقصود داشتند خدا شاهد است و کفی بالله
شهیدا که مرض عصبیت شریف مرتضی و مقلدان اورا دوائی و بیمار خصومت و عناد
ایشان را امید شفائی نیست بلکه چون دران و ازکرانی مرض حتمی یافته بودند فهذا لنا
خیر ان تکید براصحاب زده برای تحصیل ثواب جماعت شتافتند با قرمجلسے این روایت را

در مجلد ششم از مجلدات بحار آورده که ترجمه آن بزبان مجتهدین باین عبارت ادا می شود که بخاری
باسناد خود از عروه روایت کرده که این یافت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در نفس خود بسبک
و رفت بسوی محراب پس ابوبکر نماز میکرد نماز رسول خدا و مردم نماز ابوبکر یعنی بتکبیر او اهی
حیف از شریف مرتضی که دعوی نصفت و همه دانی میکند چنانچه بر ناظر تصانیف و منصفی نخواهد بود
و هنوز وی را ازین روایات مستفیضه مشهوره که در صحیح بخاری و دیگر صحاح مندرج است خبری
نیست که خروج آنجناب اگرچه باعتماد بر اصحاب بود لیکن بجهت خفت مرض و گزاردن نماز
بجماعت بود نه برای امر بکلیه او خیال کرده و مهیده که در عین شدت مرض نشریف داده
اکنون این بعض اخبار را بروایات متعدده از زیادات غیر معتبره بلندی و هم از تنزل رتبه
نهم که جمیع نمازهای اصحاب پشت سر ابوبکر صدیق در اوقات شداد مرض بعد تکرار اقتدا
کردن او با بکر و اصحاب بالتماس منعقده می شود و ابتدای این امامت بروایت مثل صاحب بذل
القوة فی مواخ سنی بنوه از عشا شب جمعه است و انتهای آن بر نماز فجر دوشنبه است درین اثنا
روزی در نماز ظهر کما نقل فی البحار خفتی در مرض حاصل شد چنانچه باستعانت اجله اصحاب مسجد را
منور فرمود و ابوبکر صدیق را از امامت منع نمود و حاضرین را فرمود که اجلسانی الی جنب ابی بکر
لیکن اختلاف است که حضرت امام بود یا مقتدی اکثری مثل جامعین صحاح وغیرهم باول رفته
اند و بعضی از ایشان غالبا بظاهر حدیث تمسک جسته بجانب دوم و امام درین جماعت
خیال بسته و جمهور میگویند که مراد از مقتدی بودن صدیق برای مردم آنست که چون آواز
شریف ضعیف و نا توانی خصوصا بدور آن نرسید بدلالت تکبیر و نماز صدیق نماز میگزاردند و
باو از او بر انتقالات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وقوف یافتند و برخی شیعه قائل
گشته اند و برای اثبات دعوی خود مثل روایت سالم بن عبید که در سنن ابی داود است آورده اند
که آنحضرت بامامت ابوبکر اقتدا کرده و جمعی بعد رفته آنجناب را در یکی امام و دیگری مأموم دانسته اند

بخلاف

چنانچه بر ماهرین فن حدیث شریف و ناظر شروح صحاح مثل توشیح وغیره مخفی نیست و این
اختلافات در نماز ظهر است که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بعد از خفت مرض و استقامت اجابه صحابه
روز شنبه یا یکشنبه بمسجد درآمد و در بقیه اوقات امامت صدیق امری دیگر وقوع یافت که بسیاری
از اکابر علمای امامیه تغافل از آن میورزند و بخلط مبحثی می پردازند و آن اینست که در صحاح روایات
و حسان سلسلات چنانچه در جامع ترمذی و سنن عبد الرحمن نسائی علی ما فی شرح علی القاری علی المشکوة
از انس بن مالک و مانند وی مروی است که آخر نماز سرور دو جهان عقب خلیفه اول واقع شد
و مستهامی اشکال بر این روایات نظر با احادیث صحیحه نه زیاد است که در جانب خلافش واقع
شد و آنکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم روز دوشنبه که باتفاق فریقین از این جهان
گذران رخت اقامت بست و بر رفیق اعلی پیوست پرده حجره شریف را برداشت و بامامت
صدیق مسرور شد و قریب بود که مردم بگمان خروج شریف و شوق لقای سعادت اقتدار او
نماز را بشکنند و صفوف را برهم زنند پس بعد تبسم و مسرت پرده را برافکند و در همان روز
وفات یافت و آن نماز نبود مگر نماز صبح زیرا که بالاتفاق ظهر آن روز هرگز درنیافته چه وفات
آنجناب وقت ضحی یا زوال شمس از خط استواست چنانچه در مواهب و اعلام و شرح شفا است
علی الاول نماز از جمله محالات است و علی الثانی وقت نماز پیشین و وفات حضرت سید المرسلین بود
پس لا محاله نماز صبح دوشنبه در حجره صدیق ادا فرموده باشد پس نماز آخرین چگونه بافتدا
صدیق تواند شد **وجواب آن** آنکه بروایات معتبره موسی بن عقبه از زهری کما فی المرقاة
شرح المشکوة و روایت بیهقی این اشکال رفع می شود و اطمینان کلی بحصول می انجامد
زیرا که بجای خود این مقدمه ثابت شده که زیادت ثقات را که مخالف اصول نباشد جهات
نیکند و تا وقتیکه محمل صحیح بهم رسد بر رد و انکارش پیش نمی آیند و تفصیل این بیاید
قرائن وجوه تطبیق اینست که در نماز صبح دوشنبه که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پرده

آنها برده بزانست و طاقت خروج نیافت قرائت صدیق طویل بود پس از زبرده برافگند بن
و بر بستر غلطیدن خفتی بهم رسید که بعثش طبیعت معبر تواند شد پس بر فضل بن عباس و غلامش
دران وقت تکیه فرموده بمسجد تشریف داد و ابو بکر خواست که از مصلی باز پس گردد دامنش
مبارک گرفت و او را بر مقامش نشاند خود باهر دو رفیق در صف داخل شد لیکن بجهت ناتوانی
مرض نشسته بود و او ایستاده اقتدا کرد تکبیر گفت و شروع شد و بعد از اتمام نماز ساعتی در مسجد آسود
و اصحاب را در بعضی از مهمات امور تاکید بلیغ فرمود فاتحه الاسکال بخدا فیه و نیز باطل شد
انچه بعضی از متاخرین امامیه بعد ذکر رفع حجاب و مسرور شدن جناب سالتماب نوشته اند که این معنی دلالت
بر تقدم بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم دارد زیرا که عدم انکار ایشان است که از راه عدم استطاعت بر کلام
باز جهت تقیه و آزردگی باشد الی آخر الهذیانات و مختفی نماند که تصحیح مخالف حدیث موسی
بن عقبه و بیهقی بر ذمه مدعی تناقض ثابت نمیکند زیرا که آن بخاری نیز مثل بیهقی با حدیث ترمذی و نسائی مخالف
است و روایات معتبره کذالک خفت و مثل روز روشن ظاهر باشد حتی که اکابر اصحاب با همه گریه بر
آن مبارک باد گفتند و پروانگی قضای حاجات خویش در خواستند کما فی المواهب و غیره و مهمات
تمام داد مع ذلک استدلال متعلق بامر شریف است که مروا ابا بکر فلیصل بالناس یا
صدور امر بامامت نه بر ین حضرت صلی الله علیه وسلم کما لا یخفی و از انچه درین اوراق
علم الهدی امامیه گذارش داده ایم معلوم شد که ترتیب عتاب بر مراجعت انبیات
الی بعض الاشیاء کفتن و بی اصل قرار دادن ناشی از ضلال و تلبیس و عناد و تدلیس محض است
بلکه از روایات معتبره تعامی و کوریست آدم بر دفع آنکه مفهوم مواهب لدنیه و حقیقت تشبیه
درین حدیث درست شود و تعریض آن حضرت صلی الله علیه وسلم که ابلغ بلغا و افصح عرب
عرب بود منطبق نمی گردد و بین بر آنکه این دعوی شریف مرتضی طرفه تر از دعاوی سابقه اوست و دلیل
دلیل بر انست که علم الهدی صحیح کتابی را از اساتذه فن فرا نگرفته و بخدمت ماهری و عرضی

در تحقیق علوم دینی زائده می‌آورد بتنا وده باکه او را عوده بکتب اعلام مذهب اهل حق که از زمان تالیف
بو سنا هذا از آفتاب هم مشهورتر است اتفاق نیفتاده غلط گفتم بلکه او محض کنده ناتراشش و چوبی
ناهموار مصداق کانهم خشب مسندة خالی از علم و نظر و معطل از حلیه دانش و هنر بود جمع
کتب و حمل اثقال با لبد اهم چیزی دیگر است سبحان آن تهی مغز را چه علم و هنر که بر او هیزم است
یا دفتر * مامورشدن شیخ مفید در باره تعلیم این متعصب شنید و برادرش متنفس بلید از حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم و تلقیب حضرت مرتضی او را بلفظ علم الهدی در یوم ابعضی از روز را
عبارت شهید روایت شهید امامیه در کتاب اربعین و مانند آن مطابق تحقیق مولف بجا الا انوار است بعضی
را بعضی از تقادیر زیرا که حضرات ابنیاء و ائمه علیهم السلام اقصر فاتی عجیب و غریب است از توهم
شیطانی و خیالات نفسانی هیهات با بجمار از معنی انکن جواب یوسف او یا اورا خبر دار میکنند از خاطر
لا خاطر هم از تطبیق با وصف ایراد سند احمد بن امامیه حرف میزنم بگوش حق نیوشش مسموع شود
و سره از ناسره ممیز گردد باید دانست که بر وفق تصریح اهل حدیث مراد از صواحب زلیخا است
و صیغه جمع نظر بخبر مراوست که مراحل حیلها بر فاقتش می پیمودند و در بحار آوردن او امر او مساعی
بلیغه می نمودند و مقصود از این تشبیه آنست که حال عائشه در تخالف ظاهر و باطن مثل زنجاست
که زنان مصر را بضیافت طلبید و مجلسی برای آنها ترتیب داد و مراتب همچنان زائد الوصف بجا آورده
هر یکی را ترنجی و کاردی حواله کرد و مقصودش از این امور الزام شان بود تا بمشاهده جمال یوسفی عنان
اختیار از دست شان برود حتی که دستها بریده شود همچنین در دل عائشه خیال تشام نشسته
و ظاهر ابر فت و خزان ابی بکر برای امامت غیر او تمسک جسته و مدعای حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم از این خطاب و عتاب آنکه عائشه صدیقه بار دگر حرف امامت غیر او بر زبان نیارد
و دست از این اعذار باره بردارد و تفصیل این تشام خود بروایت ام المومنین صدیقه در
کتب معتمده مثل صحیح بخاری و صحیح ابن حبان موجود است و اللفظ للمحدث الاخیر حیث

ذکر العلة التی من اجلها عاودت عائشة رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی ذلک قال ابن شهاب واخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة عن عائشة انها قالت
لقد عاودت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ذلک وما حملنی معاودته الا انی
حسبت ان یستشام الناس بابی بکر وعلمت انه لن یقوم مقامه احد الا استشام
الناس به فاحببت ان یعدل ذلک رسول الله صلی الله علیه وسلم عن ابی بکر
وصاحب صواعق نیز این روایت آورده چنانچه ترجمه آن میگوید و در بعضی از طرق این حدیث از عائشه رضی الله عنها
روایت است که گفت در باب مراجعت و مراودت بسیار با رسول الله صلی الله علیه وسلم کردم اما
قوم را بدیگری امر فرماید و غرض من از این کثرت مراجعت و مباحثت آن بود که در خاطر من نمی آمد
و قرار این معنی نمی خود نمی توانستم داد که مردم دوست دارند بعد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کسی را بجای
وی ایستاده شده امامت مردم کرده باشد بلکه ظن من این بود که هیچکس قایم مقام آنحضرت صلی
الله علیه وسلم نشود الا آنکه مردم باو شامت کنند و فال بد زنند باین سبب خواستم که رسول الله صلی
الله علیه وسلم این امر را از ابو بکر بگرداند و بدیگری رجوع کند و در کتب سیر مثل روضة الاحباب و غیر
آن ایضا مروی است که ابو بکر صدیق بقرائن حالیه و مقالیه مضمون امامت خود شرف دریافته بصدد
اصرار کرد که از آثار و قرائن چنان معلوم میشود که امر امامت بمن مفوض کرده ولیکن بدلم در می آید که
این بار عظیم را بر ذمه دیگران نهند پس وقت صدور امر شریف عذری پذیرانگیز تا مرا معاف دارند
و امامت قوم را بعمر یا کسی دیگر امر فرمایند و باقر مجلسی در بحار جایی که قصد جمع روایات در قصه
امامت ابی بکر صدیق نموده از جناب امیر المومنین صدیقه همین وجه تشام را نقل کرده و موید این
روایات است آنچه صاحب مجمع البحرین از محدثین امامیه در تحقیق ماده صحت بعد ذکر لفظ صواحب
که در حدیث شریف مروی است فرماید اراد تشبیه عائشة بزلیخا وحدها وان جمع
فی الطرفین ووجهه انهما اظهرا خلاف ما ارادتا فعائشة ارادت ان لا یتشام
الناس

بالناس

الناس به و اظهرت کونه لا یسمع المامومین و زلیخا اراد ان ینظر یوسف
لیعذرها فی محبته و اظهرت الاکرام فی الضیافة و توجیه ثانی که بلفظ او آورده
بعدم ظهور کرده این است او اراد ان تشوش الامر علی کما انهن یشوشن علی یوسف
معناه انکن صواحب یوسفی فی الظاهر علی ما تردن و کثرة الحاکم انتهی
و بر عاقل پوشیده نیست که از اینهم مدعای اهل حق حاصل می شود چه مقصود آنست که چنانچه زلیخا یوسف
علیه السلام را مشوش میکرد شما از ذکر این عذر طبیعت مرا مکدر میکنید از این تشویش باز نایند و قصه دراز
نکنید و با مر امامت ابوبکر کار بند شوید عجب از فاضل جالسی که در عداد الاسلام خود در واقعه
امامت دعوی تناقض در بعضی از روایات که اخفر البریه در مقام استدلال ذکر نشده نموده و در خصوص
این مقام میگوید که آنچه از عائشه در سبب مراجعت مروی است اینهم متناقض و متهافت است زیرا که او
گاهی علت مراجعت را باین طور بیان میکرد که در خاطرم نمی آید که مردم دوست آنکس باشند که قایم مقام پیغمبر
صلی الله علیه وسلم شود و در نماز او رض آنجناب امام نماز باشد و گاهی میگفت که مردم بچنین کس فال بد خواهند
زود تشاءم خواهند کرد انتهی ملخص تقریره و سخافت این کلام بعد ایراد تقریر جناب صدیقه
بامر ساطع تمام نه بدرجه عیان است که حاجت بیان داشته باشد غیر از جالسی احدی از عقلاء دعوی
نتواند کرد که یک مضمون را در دو تقریر اداکردن یا برای معلولی دو علت قرار دادن مستلزم
تناقض می باشد چه خوش بودی که او بر اینهم بابی ثبات و قراری فشردو راه فرار نمی سپرد که در صورت
اکثری از علل شیخ المشایخ در کتاب علل الشرایع باعتراف شیعین و متقدمین جالسی مضحکه عقلاء
میگردد و گاهی فی الواقع کذلک بلکه فی ما نحن فیه اعتراض قدمای شیعه که اهل سنت بذکر حدیث
مراجعت عائشه افتخار بر امامت ابوبکر میکنند و از مضرت این حدیث که سراسر عداوت و مخالفتش بجناب
مصطفوی دارد التفاتی نمی نمایند و مولف عماد بعد نقل این خرافات بی بنیاد بروایت صاحب
روضة الاحباب که فاضل شوستری در مجالس المومنین تاسیا بجض المتقدمین او را در زمره

شیعه داخل کرده اند الا ان بر کذب ام المومنین صدیقه و افترای او در امر امامت ابوبکر بر پیغمبر صلی الله
علیه وسلم می نماید و آن روایت باطل ظاهر است این است که عائشه گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مرا فرستاد
که نازنی که اعیه خطیب او دشمن بود رفته دیدم و باز آمدم و گفتم چیزی ندیده ام که انکار آید حضرت فرمود
بتحقیق خالی دیده برخ وی که گیسوان آن از زیر کلاه آن بازریزند منصف گشتم و گفتم که یا رسول الله که
می تواند که از تو چیزی پنهان کند پیغمبر مومن جاسوسی انچه تفرده کرده مخصص آن این است که عجب از سنیان
که در اثبات امامت ابوبکر بر روایت دختر ش که حالش معلوم شد تمسک جویند و دعوی فاطمه
زهرا و شهادت آل عبا بر همه فدک کلمات فاسد میگویند انتهی و بحمد الله که جواب تحقیقی از عهده این
بر تقریر جناب صدیقه واضح شد و طریق جدل آنکه درین مراجعت شاید تقلیدی بود و کمال انس و الفت
بعادات آنحضرت صلی الله علیه وسلم منظور باشد چه دانستی که بر اصول طائفه باوصف مزید تاکید
وعتاب شدید یعنی وَاِنْ لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهٗ که مزیدی بران متصور نباشد
در استخلاف حضرت امیر الف احد بنا روز غدیر چه تعلل و مراجعت که واقع نشد کما مر من قبل و تازه
انیست که از مطالعه عبارات کتب امامیه مثل مناقب و نصوص که قبل ازین تعیین آن بزبان خامه رفته
واضح و هویدا است که جبرئیل امین بیام حضرت رب العالمین درباره اقامت جناب مرتضوی بر منصب
امامت در رسانید لیکن سودی نه بخشید یعنی جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم عذر برانگیخت
و گفت که اگر من چنین کنم قریش بر من تهمت نهند و گویند که قرابت قریبه باعث این امامت و نیابت
گردیده و بر ین قدر قناعت نورزند بلکه از هر سمد گر جدا شوند و بغض و حسد خود را ظاهر کنند
چون بمدینه رسم و از انجا این مهم را بانجام رسانم درین سفر مرا معذور دارند پس خطاب عظیم و عتاب
شدید در رسید که فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحٰى اِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهٖ صَدْرُكَ علی
باز تاخیر و مکث بعمل آورد و مراجعت واقع شد تا آنکه بمضمون بوحی الهی در رسید که ای رسول زود تر
را خلیفه کن ورنه از وقت رسالت تمامت بر آورده شود پس تواند شد که حضرت صدیقه

در مراجعت

در مراجعت و معاودت بعد صد در مرواباکر فلیصل بالناس بسر وجناب پیغمبر صلی الله علیه
وسلم مد نظر داشته فهمیده باشد که مقدمه امارت باعث تحاسد و تباغض میگردد ولی بمراجعت و
معاودت تمام نمی شود با ام المومنین صدیقه را اتباع علوی نصب العین خواهد بود که با وصف تعمیر
اقامت مدینه را بر خلاف امر نبوی گذاشت و راه سفر اختیار ساخت و بعد از گریه و زاری در فراق پدر
گفت که مرا همراه خود باید برد و حسرت زنان و طفلان بدست من نباید سپرد که مردم مدینه میگویند
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از انجهت علی را همراه نگرفت که بودنش در لشکر شوم بود چنانچه
در تفسیر قمی تفصیل این ماجرا موجود است حیث قال وخلف امیر المؤمنین علی المدینة
فارجف المنافقون بعلی وقالوا ما خلفه الا استثقالا یاه ومکانه ذلک علیا فاخذ
سیفه وسلاحه ولحق برسول الله بالجرف فقال رسول الله یا علی لم خلفک
علی المدینة قال نعم ولکن المنافقون زعموا انک خلفتنی استثقالا فقال
کذب المنافقون یا علی اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی
انتهی الی غیر ذلک من معاملات المعصومین ومقالاتهم علیهم السلام فی
روایات الشیعة فالجواب الجواب ورد اعتراض ثانی چنین وجه نموده می شود اول آنکه محمل را
که مخطوبه باحسن صورت نیک نداشته باشد پس کلام را بابهام ادا کرد یعنی مجرد حسن وجمال را
دیدم که لکبار حضرت نمی آید و در احادیث فریقین موجود است که در باب نکاح می باید که ناکح
حسن صورت زن را مقصود نگرداند بلکه اخلاق حسن را مد نظر دارد و جمال را تابع آن سازد مقصود
از ابهام آنکه جناب خاتم النبیین بجهت کراهت نظرش که متبادر الی الاذهان است
قصد نکاح نفرماید و کاشف روحانی و آلام جسمانی بر اصدیقه نه افزاید و انچه آنحضرت صلعم
فرمود تفصیل این اجمال بود و ازینجاست که نکیسه بر صدیقه نه نمود دوم مطمح نظر آن است که
حقیقت واقعه قبل اخبار منکشف شده یا نه بر تقدیر اول موجب ظهور اعجاز و اخبار بالغیب باعث

مزید اعتقاد مومنین و کوبت منافقین بلاریب خواهد بود و این تقریر بهتر از تاویل مخالفین است که
مکنون خاطر محمد بن حنفیه از انکار امامت سید الساجدین و دعوی امامت خویش تا آنکه باستشهاد
و شهادت حجر اسود نوبت رسید و بکمال جدل و جدال انجا سید اظهار مدارج علمیه او بود تا مردم
با ماتمش معتقد شوند و بظهور این معجزه عظیم که حجر اسود بزبان فصیح با ماتمش اقرار کرد و محمد
بن حنفیه را از انکار منع نمود راه مدارا و تسلیم بپایند کما فی مجالس المومنین نقلا من الخرائج و نیز
تاویل کمترین خلایق بهتر از تاویل مجلسی است در حق ابوذر غفاری و این موقوف بر بیان قصه طویل
است که غالبا بگوش مستمعین نخورده ملخص آن را وارد میکنم تا توحش سامع و ناظر برطرف شود
مجلسی در حیات القلوب غالبا از کلینی نقل کرده که آب و هوای مدینه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون
بمزاج ابوذر موافقت نکرد او از جناب پیغمبر دستوری خواست که باگس و کوی خود بسوی ربذه
مزینه رود حضرت منع فرمود و گفت من اندیشه می کنم که قرآن پسر برادر ترا بکشند و اهل و مواشی
را بغارت برند و تو در کمال پریشانی و ذلت نزد من استغاثه کنی ابوذر گفت که ازین مکروهات
هیچیک واقع نمی شود بلکه بخیریت تمام ره بمنزل مقصود می برم انشاء الله تعالی چون رخصت شد
سواران در رسیدند و پسر برادرش را بتیغ بیدریغ کشتند و اثاث و اهل را بتاراج بردند
و ابوذر لطعن نیزه مجروح گشته در کمال خستگی و پریشانی در رسید و درین وقت اقرار
کرد که خدا و رسول راست گفته بودند پس جناب رسالت مآب صحابه را صدا زد تا بدارک این ظلم
و جور پرداختند یعنی جمعی را کشتند و مال و ناموس ابوذر را باز پس گرفتند مولف کتاب
مذکور ازین اشکال دو جواب نوشته یکی آنکه دران وقت ایمان و تصدیق وی کامل نشده
بود دوم آنکه غرض اصلی وی ازین مخالفت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و کشته
شدن پسر برادرش و تلف جان و مال و گرفتار شدن زن او بدست ظالمین آن بود که
معجزه حضرت ظاهر شود و مردم بدانند که آنجناب را بوحی الهی از خبر غیبی اطلاع دست

داد و برای ابوذر ثواب آخرت زیاده تر مهیا گردد فاعتبروا یا اولی الالباب ان هذا الشی عجاب
و حال این تاویلات در آخر این کتاب مفصل معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی **ثالثا الانسلم**
که صدور این قسم دروغ که مقتضای طبایع نسوان و برای دفع مکاره ضرات و رقیبان و انهماک
در محبت سرور انس و جان بود مستلزم کذب و افترا یا رفع استبعاد این چیزها در امور دینی باشد والا
لازم آید که حضرات امامیه اگر در دین دشمنها باشند از روایات امهات المومنین فاطمه حتی حضرت
ام سلمه و زینب و دیگر ازواج مطهرات مقبولین لسانی که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را گفتند
که بوی مغافیر از دهن مبارک می آید و درین تهمت و افترا با عائشه صدیقه شریک شدند چنانچه مفسرین
امامیه نیز مثل ملا احمد در زبده و غیر او تصریح بدان کرده اند بالمره دست بردارند و ابهار انیز واضع
حدیث پندارند چه جای آنکه در کتب رجال بتوثیق شان پردازند بلکه تطرق این احتمال بجناب فاطمه
هم بعید نماید زیرا که در علل الشرائع و دیگر مجلدات از تصانیف باقر مجلسی و امثال وی مروی است که جناب سید
وقتیکه سر مبارک مرتضوی بر زانوی کنیزی که جعفر طیار رضی الله عنهم اجمعین فرستاده بود دید چیچ
و ناها کرد و حتی که قسم شرعی آنجناب را که والله چیزی واقع نشد در دروغ پنداشت و شکایتش
پیش خاتم النبیین برد و جبرئیل امین نازل شد و پیام آورد که شکایت او هرگز نباید شنید پس آنحضرت
فاطمه زهرا را فرمود ارجعی الیه فقولی له رغم انفی لرضاک الی آخر القصة و قبل ازین گذشت که حضرت
امیر قسم شرعی سیدة النساء را که چیزی در خانه موجود نیست بکرات و مرات مخالف نفس الامر دانسته
پس روایت احدهما عن الآخر هم قابل اعتماد نخواهد بود که تقدیر بودن شخص واحد جناب او از کذب و دروغ
بالخصوص موکد بقسمهای شرعی از شروط اعتماد راوی است چنانچه از زبده شیخ بهاء الدین عاملی
و شرح آن از مازندرانی و قوانین ابو القاسم قمی در سابق وارد کردم **و جواب از ثالث**
آنکه فاضل جائسی در اجزای بحث امامت که بهزار مشقت و محنت بواسطه فاضل معاصر صاحب
تفسیر منهج السداد لطالب الرشاد نزد بنده رسیده بر روایات صحاح سته و مانند آن کجا باثبات

رسانیده که حضرت زهرا دعوی بهه فدک نمود و مقبولین لسانی امامیه شهادت داوند و مخفی نماند
که حضرت فخر الملة والدین رحمة الله علیه اگرچه نزد اهل سنت امام المتکلمین است لکن در فنون حدیث شریف
و تنقید آن اماش مسلم نیست چنانچه در کتاب مطالب قرة العینین تفضیل الشیخین اشارتی بدان رفته
تا بعلامه شریف جرجانی و بعضی از محشین شرح عقاید سعد الدین تفتازانی چه رسد و این اعتقاد
ازان قبیل است که نصیر الدین طوسی را گو حضرات امامیه لسلطان المحققین یاد میکنند و بکمال
عظمت و جبروت ناش می برند لیکن کلام او در انکار شهرت احادیث بدا کما لا یخفی علی من نظر
و یا حاجه بر اصل ضیا بجوی نمی خرند بلکه در وقت تزییف مقال و کلمات درشت بر زبان قلم سپرد
میکنند آری فرق همین است که در تدین امام و نصرت او در بارهٔ شریعت غرای مصطفوی و عدم تدین
منجم طوسی مورد قول حضرت شیخ سعدی شعر تو بر اوج فلک چه دانی چیست ✤ چون ندانی که در
سرای تو کیست ✤ باعتراف علمای امامیه هم شکوریی بر امون خود طرح می گردد چنانکه از رساله
صغیره برادر مهین مؤلف که در تائید اخبار بدیه و توضیح اصولیه نوشته واضح می شود حیث قال و هم
اینکه با چند کس از علمای امامیه هم متقدمین و هم متاخرین می نهم که از عبارت و اقوال آنها اسلان
کلی تصوف بلکه تمذهب بمذهب صوفیه و فلاسفه می تراود و از انجمله خواجه نصیر الدین طوسی است که مصنفات
ایشان از تحقیقات مسئله وجود و بیان مقامات عارفین بر طریقه متصوفین و متفلسفین مملوست علاوه
در فلسفیت و حکمت یونانیه بمرتبه غلو میدارند که در مقابل فخر الدین رازی در شرح اشارات او تائید
و حمایت شیخ رئیس و مقتدایان او از حکما داده اند و در این خصوص حمیت ایشان از دست داده
و ازان افادات و تحقیقات صوفی و فلسفی بودن ایشان هر دو بر می آید انتهی مع ذلک
در عبارت بزرگان مرقوم الصدر بر نقل مخالفین که بتلمیع و تلبیس ایشان تعبیه شده نیز قرب الیقین است
که بنای جوابهای شان از طعن بهه فدک بر تنزل و تسلیم است کما لا یخفی علی من له ذهن سلیم و طبع
مستقیم بالجمله محدثین ثقات هرگز بر دعوی بهه اعتماد نمی کنند و ازین است که ابن حجر عسقلانی

که تحر

که تبحر او در فن منیف حدیث شریف مسلم الثبوت است صراحة دعوی مزبور و استشهاد بطور
را قابل اعتبار نشمرده و حضرت قدوة المحدثین و اسوة العارفین صاحب قرة العینین بتفضیل الشیخین
فرموده که باطل محض است هیچ جا روایتی بآن صحیح نشده و علامه دهلوی در تحفه عشریه از مفتریات
و مکاید امامیه گمان برده فلیکن که بر خلاف احادیث صحیحه مسلسله بر بعضی از تواریخ غیر معتبره دست
اندازند چه جای آنکه بروایات ابن ابی الحدید که از حق اعتزال گزیده بمناظره اهل حق مرتب سازند
اعاذنا الله عن ذلک و هذا الذی اشرته الیه ضلال لواح و زیغ صراح کما وقع فی طعن الرماح
اعجب امور آنکه بهمه فک را که سر تا سر خلاف اصول ماست وسیله الزام پندارند و جوابهای
ملزم را لایق سرمایه استدلال گردانند و در باره حدیث تهدید مرتصوی بر مفضولیت شیخین که نیز
اصول امامیه بر خلاف آنست تعلیق احمد را احداث نمایند و شکر به می آرند و هرگز اقوال قدما
خود را یاد نمی دارند اکنون از روح علم الهدی می پرسم و همین سوال از اولیای محسن او که از شما
مواجب فقط زلیخا را اراده می کنید یا پرستاران او یا زنان دیگر را که بلاتش پیر و اخته و دستهای
خود بریده و دست از سر نشاط او برداشته اند پر ظاهر است که فقط بر زلیخا تقریر علم الهدی و متبوعین و
تابعین او منطبق نمی شود لاستحالة صدقها و بقیت متعددة و استحالة تشبیه الشیء لنفسه فضلا عن غیره ذلک من
المفاسد التی لا تخفی علی العوام فضلا عن العلماء الاعلام و پرستار انش از کنیزکان و دایگان سر اسر
مطیع و منقاد وی بودند مراودت و افشان آنها ممنوع است لا بد له من اقامة الدلیل و در عرف قدیم و جدید اهل
صحبت بر همان قوم اطلاق یافته و می بینید که غالب اوقات ملازم و رفیق شخص باشند چنانچه مولف سیالکوتی در مقام
عدم انطباق اصحاب بر اعراب تقریر کرده و زنان مصر خود از لائمین و طاعنین زلیخا بودند چنانچه بر عامه هم
مخفی نیست پس مراودت چرا خواهند کرد زیاده برین نیست که از ملامت زلیخا دست بر دارند و شستند سلمنا
که بعد از الزام و اتمام حجت زلیخا نزد حضرت یوسف رفتند و او را بسوی زلیخا مایل کردند و سلمنا که غرض اصلی آنها
از ابتدا امالة قلب حضرت یوسف علیه السلام بجانب خویش بود لیکن این معاملة غیر از یک دو

بار اتفاق نیفتاده آنہا را بلفظ صواحب کہ صحبت و ملازمت را مقتضی است تعبیر فرمودن خلاف
ظاہر و مخالف عرف است بخلاف زلیخا کہ دایما پایند صحبت آن محبوب بود و سلالہ و دودمان اجتبا
و اصطفا بود بحدیکہ محبتش قلب او را بنص قرآنی اعنی قد شغفها حبا گرفتہ و در رگ و ریشہ او ریشہ ہا
دوانیدہ و بر ظاہر است کہ این چنین عاشق زار و شیدا و بیقرار کہ ضرب المثل در زمرہ عشاق است چگونہ تجویز
کند کہ رقیبانش غالب او قات با محبوب او خلوت کنند و او این ہمہ را بخانہ خویش نگاہدارد کہ عرفا و عادۃ
از جملہ مستبعدات بلکہ محالات است و لنعم ما قال العارف الشیرازی شعر بیت کس بر اسیخت یار
با اغیار ۔ بسی نماند کہ غیرت وجود من بکشد ۔ و بزرگی دیگر نظم کردہ شعر میخواہم از خدا و نمی خواہم
از خدا ۔ دیدن حبیب را و ندیدن رقیب را ۔ و آزمودیات ماست بنمایند ایزدی انچہ در کامل بہائی
مندرج شدہ کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم با عایشہ گفت در مرض موت در سن حین کہ ادبی ابا جانت
رسول صلعم پدر را مقدم کردہ بود و برای نماز کہ انکر بصوت یحیات یوسف و صاحبات یوسف بود کہ حق تعالی
در شان ایشان فرمودہ انہ من کیدکن ان کیدکن عظیم و بمحنین و استغفری لذنبک
انتہی و از تفاسیر فریقین بلکہ خود نصوص قرآنی واضح کہ اینہمہ در مخاطبات زلیخا وقوع یافتہ حکایت
عن العزیز مع ہذا التشبید علم الہدی کہ بنیادش بر مقدمات ضعیفہ است چنانچہ شارحین صحیح بخاری
مثل فاضل کرمانی و غیرہ او برکاکت و وہنش اشارہ می نمایند بر تقدیر تنزل و تسلیم و فی الطباق یا بکہ
کہ ہر یکی از امہات المومنین خوشحال باشد کہ این شرف جزیل و ذکر جمیل بذات پدرش باز گردد
و ہرگز در کتب حدیث از نظر اقل الخلیقہ نگذشتہ کہ ام المومنین حفصہ این امانت را خیانت بجانب فاروق
کشیدہ باشد و لکن او در وقت اعتذار از جانب ابی بکر صدیق و استدعای امانت بدیگری یا عمر
فاروق غیر عائشہ صدیقہ بودہ و ہر عقلای عالم بلکہ جمیع بنی آدم غیر از شریف مرتضی و مجنی ظاہر و روشن
کہ سفارت مستلزم ایمنی نیست کہ مقصود حضرت ام المومنین حفصہ بر دیدن امر امامت بجانب
فاروق باشد مکلف کہ با جنابت ولی ام المومنین حفصہ را اعتقاد ایمنی باشد کہ خلیفہ اول بلا فصل

ابو بکر

ابو بکر صدیق است و بس چنانکه دانستی و بر تقدیر تسلیم این معنی که استدعای امامت فاروق
که از امام المومنین حفصه صادر شد محض بطور وکالت بود باز هم قول بزرگان امامیه صحیح نمی شود بحیثیکه اکابر علمای
طائفه را در این امور ظاهره مغلطه های صریح پیش آید تا آنکه بنظر این سفارت دعوی نمایند که هر یکی از عایشه صدیقه
و حفصه امر امامت را بجانب خود خویش میکشید و اگر این دعوی بملاحظه اصول موضوعه خود باشد پس احتجاج و استدلال
بآن در مقابله اهل حق چگونه صحیح خواهد بود کما حررناه بغیر موضع و آنچه شریف مرتضی و اولیاء او گفته اند
که بر تقدیر عدم عزل ابو بکر قلب موضوع و کسر شان متبوع لازم می آید و محال عقل و خلاف نقل است که با بو بکر اقتدا کند
شخصیکه اقتدا بانبیا علیهم السلام در شب معراج نکرده باشد بلکه جمیع انبیا و رسل تابع و مقتدی او باشند بعد غور
و امعان نسبج عنکبوت می نماید چه ترتیبیکه صحاح و کتب معتمده فقهیه ازان مملو و مشحون است در صورتیست
که خود کسی بر امامت نماز قائم و دیگران باو اقتدا نکرده باشند و از افعال شریف نبوی صلی الله علیه و آله وسلم
بعد از تصفح روایات چنان ثابت می شود که آنجناب را بعد از تقدم احدی از صحابه کبار و انعقاد جماعت اقتدار
و امامت هرگز درست نبوده بلکه از حدیث شریف که در ذیل کتاب اعلام مروی است معلوم می شود که
هیچ نبی را رحلت از عالم فانی بسرای جاودانی پیش نیامده قبل از انکه در پس امتی نماز نگذارده چنانچه بر
امامیه نیز مانند این روایات را در لوامع خود آورده و بر وفق عادت مقتدایان خویش تحریف نیکار برده
و بزعم خویش مورد طعن گردانیده چنانچه بعبارتش رجوع کنند و رد و انه صلی خلف ابی بکر و صلی
خلف عثمان ثلثین صلاة و صلی خلف ابن ام مکتوم و قال لا یخرج نبی من الدنیا
حتی یصلی خلف رجل من امته کیف جاز للامة ان یقتدی برعیته و قد امروا ان
یقتدوا به و العقل السلیم ینکر هذا و یکفر من قال به انتهی و بحمد الله تعالی که باتفاق
فریقین در وقت تعین امام برای مسجد خود که هنگام اشتداد مرض بود جز ابو بکر صدیق دیگری را امر نفرموده
چنانکه مفصلا خواهد آمد لهذا روایات مخالفان هم امر امامت مخصوص بذات صدیق اکبر بوده و احدی از صحابه
در این باب با او شریک و سهیم نگشته پس ذکر ترتیب امامت که شریف مرتضی و اتباعش درین مقام نموده اند مشعر بخبر

مدانستن اینجا نیست از بابه النزاع و خارج از مبحث و غرض است بلا اشتراط بلی مقصود از انکار امامت فاروق
بر روات عبد الله بن مسعود نامند او تکمیل دلیل امامت صدیق بود نا صحابه کبار وقت مراجعت و احتجاج کما ینبغی بدانند
که با وجود ابو بکر امامت دیگری مطلوب شارع نیست و بر همگنان ظاهر و روشن است که امامت سرور دو جهان و اقتدا
پیغمبران در شب معراج با این قصه ربطی ندارد چنانچه در صدد بحث بیاکردم آری اگر احدی را از انبیاء در نماز می یافت اقتدا
نمی فرمود قیل وقال اتباع علم الله کجا بش سید است و اولیس فلیس علاوه در اقتدا را با بو بکر صدیق مظنه انتقال
منصب نیست بخلاف انبیاء که بر این تقدیر مخالفین بلکه سلمین را شبهه قوی تبدیل اقتدا اول بسم الله معراج شرف
که مناط اثبات افضلیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود معاذ الله غلط می شد اعتذار ذوی النور وقتیکه
بر منبر بجای پیغمبر صلی الله علیه وسلم برآمد و خطبه خواند و مخالفت شیخین بالظاهر اختیار کرد چنانکه عارف
رومی علیه الرحمه بسلک نظم کشیده مبین این نکته دقیق و مفصل این لطیف عمیق است و الالبیب هیذه

للمولوی المعنوی	قصه عثمان که بر منبر برفت	چون خلافت سنت پیغمبر یافت	بر منبر مصطفی که سه پایه بدست
نسخه بو بکر بدو دم پایه است	بر سوم پایه عمر در دور خویش	از برای حرمت اسلام و کیش	دور عثمان آمد و بالای تخت
بر نهد بنشست آنجا محمود بخت	این سه کس در شخصی بو الفضول	کان نشستند بر جای رسول	پس تو چون چستی از ایشان بر بری
چون بر تبه تو از ایشان کمتری	گفت بر پایه سوم شم اگر	وهم آید که منم انجو عمر	در دوم پایه سوم من جای جو
گوئیم مثل ابو بکر است او	هست این پایه مقام مصطفی	وهم مثلی نیست یا خاتم مرا	چه بلا العصب و عناد است

که اقتدا می آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در اثنای نماز عقب صدیق امت بعد انعقاد جماعت موجب ذلت و عار و ننگ و
افتخار و وقوع پای مرتضی بر ظهر مصطفی ع که از تعظیمش آمد مهر بر لبت + بار خدایا و در این خصوص مضمون عجیب
تر شنیدی کما سنعرفه انشاء الله تعالی امامتهم حلامهم بهذا امهم قومها العون پیشتر گذاریم این است
که هر چند بداه امامیه حق گویند یا بکار بر نبرده و عاده اثنا عشریه بر حق میروند اینهم جوز خرند لیکن اگر در مرور با اینها تصفح تام و تفحص
تا الا کلام نمود و حق از باطل متمیز میگردد حتی که متعصبین متشیعین طایفه که خبر ندلیس و تلبیس و پیشه ندانند مانند باقر مجلسی صاحب
بحار هم بر این اقرار میکنند که چنانچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم وقت ابتدا و مرض خود فرموده بود که صاحب ستعاب در

ترجمه ابو بکر آورده و آن روایت اینست روی الزهری عن عبد الملک بن ابی بکر بن عبد الرحمن
عن ابیه عن عبد الله بن زمعة بن الاسود قال کنت عند رسول الله صلی الله علیه وسلم
وهو علیل فدعاه بلال الی الصلاة فقال لنا مروا من یصلی بالناس قال فخرجت فاذا عمر فی
الناس وکان ابو بکر غائبا فقلت قم یا عمر فصل بالناس فقام عمر فلما کبر سمع رسول الله
صلی الله علیه وسلم صوته وکان مجهرا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم فاین ابو بکر
یابی الله ذلک والمسلمون فبعث الی ابی بکر فجاءه بعد ان صلی عمر تلک الصلوة فصلی
بالناس طول علته حتی مات یعنی عبد الله بن زمعه میگوید که من نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در وقت اشتداد مرض حاضر بودم که بلال خبر انتظام مردم بقدوم شریف رسانید حضرت فرمود امر کنید
که امامت کند و نماز بامردم می گزارد پس بیرون آمدم و ناگاه با عمر در خوردم و ابو بکر حاضر نبود پس گفتم ای عمر
تو امام شو عمر برخاست و تکبیر گفت چون حضرت تکبیر عمر که بلند آواز بود شنید پرسید که ابو بکر کجا رفته است
حق تعالی و جماعت مسلمانان ازین انکار دارند که با وجود ابو بکر کسی با امامت قیام نماید کس فرستاد تا صدیق را حاضر
کرد بعد از نماز عمر پس ابو بکر درین طول مرض امامت کرد تا آنکه وفات یافت پیغمبر صلعم چون مضمون روایاتیکه بحکم با قرار مجلسی
موافق مرویات محدثین امامیه است و خود مجلسی آنرا در بحار نقل کرده ذهن نشین شد حالیا از اولیای اخصوصا معتمدین
بحار می پرسیم که اگر توافق مرویات خویش بروایت اصاحب استیعاب من المبدا الی المنتهی مراد شماست کما هو الظاهر فمرحبا
بالوفاق وجدا الایتلاف والا لنفاق واگر از موافقت همدگر توافق صدر این روایت اعنی مروا من یصلی بالناس
مقصود دارید باز هم مدعای اهل حق از دست نمی رود و از گریبان چیزی کم نمی شود زیرا که برین تقدیر بحکم امامت
برفرد منتشر بوده کما از عمتم یا بشخص معین علی الاول بسیاری از معضلات و مشکلات دست بگریبان امامیه میزند بلکه بنیاد
مسائل اجماعیه ایشان را برمیکند اول آنکه شریف امامیه رضا فی چنانچه در بحار و ترجمه آن منقول است گفته که
بدلائل قاطعه ثابت گردیده که جایز نیست تقدم در نماز مگر کسی را که افضل باشد بر ترتیب و تنزیل معروف چنانچه گذشت
و مجلسی در بحار بعد ازین میگوید که اینمعنی از اصحاب ما امامیه معلوم است و محتاج به بیان نیست انتهی پس

بر تقدیر حکم امامت برای فرد منتشر لازم می آید که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم معاذ الله بر حکم شرعی
مطلع نباشد بخلاف شریف مرتضی شیعی که در یک بحث مصدر صد گونه خطائی منکر شده فاعتبروا یا اولی الابصار
دوم آنکه این معنی باعتراف مجلسی در زمان مجتهد حی که این امر عام است هر نیکو کار و بدکار را مستلزم آنست که
در امامت مسجد شریف محفوظ و معصوم و عادل و فاسق مساوی الاقدام باشند و لم یقل به احد و کمال مخالفت
بلکه عداوت امامیه بر اصول خودشان بجناب خیر البریه لازم آمد زیرا که ابتداءً و بقاءً امامت مفضول را باوجود
افضل تجویز نمی کنند چنانچه باظهار مرتضی و مجلسی دانستی خلافا لسید المرسلین که حکم بجواز امامت فاسق و اقتدا
عادل هر دو علی السویه میفرمود سوم آنکه جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم اقتدای امیر المومنین قائد
الغر المحجلین لعسوب المتقین علی بن ابیطالب را باهل فسق و فجور و محدثات و شرور تجویز فرموده باشد ع چو کفر از
کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی چهارم آنکه بتطبیق عتاب و خطاب انکن صواحب یوسف حضرت ام المومنین بر
تقریر سید مرتضی خیلی دشوار است زیرا که چون امامت برای فرد منتشر بود گناه او در باب امام کردن صدیق که ستبادر
الی الذهن و مشاکل جناب خلیل علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام بدلالت حدیث نبوی بود کما مر هیچ نخواهد
شد پس خطاب عتاب همه بی محل و بی موقع خواهد بود عجب از علمای قوم که هرگز غور و تامل بکار نمی برند
و علی رؤس الاشهاد بتجهیل اهل حق مستعد میشوند و انچه برای قدمای خویش مناسب باشد درباره این بے
گناهان زبر قلم میفرمایند یقول الجاسی و فی العماد انه قال الشیخ و قد تعلق القوم فی تاویل
قول النبی صلی الله علیه وسلم انکن لصویحبات یوسف بشیء یدل علی جهلهم فقالوا
لهذا القول من النبی صلی الله علیه وسلم سببا معروفا و هو انه علیه السلام قال مروا
ابا بکر فقالت عائشة یا رسول الله ان ابا بکر رجل اسیف فان قام مقامک لم یملک
العبرة فمر عمر یصل بالناس فقال النبی صلی الله علیه وسلم عند خلافها علیه
انکن لصویحبات یوسف و قد کان اعترض علی هذا الکلام شیخ من مشائخ
اصحاب الحدیث و اعتمده فقلت له اول ما فی هذا الباب انک قد اعترفت بخلاف

عائشة

عائشة على النبي صلى الله عليه وسلم وردها عليه امره حتى انكر عليها ذلك وفي
الاعتراف به شهادة منك عليها بالمعصية لله تعالى ولرسوله صلى الله عليه وآله
وهذا اعظم مما تنكرونه على الشيعة من شهادتهم عليها بالمعصية بعد النبي
صلى الله عليه وآله عند محاربتها لامير المؤمنين عليه السلام والثاني انه لا خلاف ان
النبي صلى الله عليه وآله كان من احلم الحكماء وافصح الفصحاء ولم يكن ليشبه الشيء خلافه
ويمثله بضده وانما كان يضع المثل في موضعه فلا نجزم مما مثله به في معناه شيئا ونحن
نعلم ان صويحبات يوسف انما عصين الله وخالفنه بان ارادت كل واحدة منهن
من يوسف ما ارادته الاخرى وفتنت به كما فتنت به صاحبتها وبذلك نطق القرآن
قال الله جل اسمه فلما رأينه اكبرنه وقطعن ايديهن وقلن حاش لله ما هذا بشرا
ان هذا الا ملك كريم قالت فذلكن الذي لمتنني فيه ولقد راودته عن نفسه فاستعصم
ولئن لم يفعل ما امره ليسجنن وليكونا من الصاغرين فلو كانت عائشة رفعت الامر عن
ايها ولم ترد شرف ذلك المقام له ولم تفتتن بمحبة الرياسة وعلو المنزلة لكان النبي
صلى الله عليه وآله في تشبيهها بصويحبات يوسف قد وضع المثل في غير موضعه في شبه
الشيء بضده وخلافه ورسول الله صلى الله عليه وآله يخلو عن هذه الصفة ولا يجوز
عليه النقص ويرتفع عن الجهل بحقيقة الامثلة واذا كان الامر على ما وصفناه
ثبت ان التمثيل انما وقع من النبي صلى الله عليه وآله لموضع خالفت امرأة له و
تقدمها لابيها بالامر عليه لفتنتها بمحبة الاستطالة والرغبة في جاز الفضيلة
بذلك الرياسة على ما قدمناه انتهى ما في الاجراء المذكورة الحديثية بلفظه وازيحا
واضح شد كه شيخ وسيد اين قوم هر دو بسبب عداوت حضرت خاتم النبيين وافضل الصديقين وامام المؤمنين صلوات
در گرداب اضلال تلبيس منهمك شده اند كه هر گز اميد نجات براى ايشان نيست بحكم خذوهم

موضوعه قدمای شیعین که ملا باقر مجلسی از خدایه در بحار روایت کرده مکذب و مناقض این تعمیم است

قال وکان بلال مؤذن رسول الله صلی الله علیه وسلم یؤذن بالصلوة فی کل
وقت فان قدر علی الخروج تحامل وخرج وصلی بالناس وان لم یقدر علی الخروج امر
علی بن ابی طالب فصلی بالناس وکان علی بن ابی طالب والفضل بن العباس یزاولانه
فی مرضه ذلک فلما اصبح رسول الله صلی الله علیه وسلم من لیلة تلک التی قدم
فیها القوم الذین کانوا تحت ید اسامة اذن بلال ثم اتاه بخبره کعادته
فوجده قد ثقل فمنع من الدخول الیه فامرت عائشة صهیبا ان یمضی الی ابیها
فیعلمه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد ثقل فی مرضه ولیس یطیق النهوض
الی المسجد وعلی بن ابیطالب قد شغل به وبمشاهدته عن الصلوة بالناس فاخرج انت
الی المسجد فصل بالناس وانها حالة تهنیک وحجة لک بعد الیوم قال فلم یشعر الناس
وهم فی المسجد ینتظرون رسول الله صلی الله علیه وسلم او علیا یصلی بهم کعادته
التی عرفوها فی مرضه اذ دخل ابوبکر المسجد وقال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد
ثقل وقد امرنی ان اصلی بالناس فقال له رجل من اصحاب رسول الله وای لک ذلک
وانت فی جیش اسامة والله اعلم احدا بعث الیک ولا امرک بالصلوة ثم نادی الناس
بلال فقال علیکم رحمکم الله لاستاذن رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ذلک
ثم اسرع حتی اتی الباب فدقه دقا شدیدا فسمعه رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقال ما هذا الدق العنیف فانظروا ما هو قال فخرج الفضل بن العباس ففتح الباب
واذا بلال فقال ما وراءک یا بلال فقال ان ابابکر قد دخل المسجد وقد تقدم حتی وقف
مقام رسول الله صلی الله علیه وسلم وزعم ان رسول الله قد امر بذلک فقال ولیس
ابوبکر مع جیش اسامة هذا هو والله الشر العظیم الذی طرق البابحة المدینة

لشر

لقد اخبرك رسول الله صلى الله عليه وسلم برذالك ودخل الفضل وبلال معه فقال
ما وراءك يا بلال فاخبر رسول الله صلى الله عليه وسلم الخبر فقال اقيموني
اقيموني اخرجوني الى المسجد والذي نفسي بيده وقد نزلت بالاسلام نازلة و
فتنة عظيمة من الفتن ثم خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم معصوب الراس يتهادى
بين علي والفضل بن العباس ورجلاه يخطان في الارض حتى دخل المسجد وابو بكر قائم في
مقام رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد اقتدى به عمر وابو عبيدة وسالم وصهيب و
النفر الذين دخلوا واكثر الناس قد قاموا في الصلوة ينظرون ما يأتي به بلال فلما رأى
الناس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قد دخل وهو على تلك الحالة العظيمة من
المرض اعظموا ذلك وتقدم رسول الله فجذب ابا بكر من ورائه فنحاه عن المحراب واقبل ابو بكر
والنفر الذين كانوا امامه قهقروا خلف رسول الله واقبل الناس يصلون خلف رسول الله
صلى الله عليه وسلم وهو جالس وبلال يسمع الناس التكبير حتى قضى صلوته ثم التفت فرأى
ابا بكر فقال يا ايها الناس لا تعجبون من ابن ابي قحافة واصحابه الذين انفذتهم وجعلتهم
تحت يدي اسامة وامرتهم بالمسير الى الوجه الذي وجهوا اليه فخالفوا خلافك ورجعوا
الى المدينة ابتغاء الفتنة الا وان الله قد اركسهم فيها اعرجوني الى المنبر فقام وهو
مربوط حتى قعد على ادنى مراقيه فحمد الله واثنى عليه ثم قال ايها الناس اني قد جاءني من
امر ربي ما الناس له صائرون واني قد تركتكم على المحجة الواضحة ليلها كنهارها
فلا تختلفوا من بعدي كما اختلف من كان قبلكم من بني اسرائيل ايها الناس انه لا احل
لكم الا ما احله القرآن ولا احرم عليكم الا ما حرمه القرآن واني مخلف فيكم الثقلين
ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا ابدا لن تزالوا كذلك كتاب الله وعترتي اهل بيتي هما الخليفتان فيكم
وانهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض فاسألكم بما خلفتموني فيهما ولكم ادن يوما بعد

رجال عن حوضی کما یذاد العربیۃ من الابل فیقول رجال انا فلان وانا فلان فاقول
اما الاسماء فقد عرفت ولکنکم ارتددتم من بعدی فسحقا لکم ثم نزل عن المنبر وعاد
الی حجرتہ ولم یظهر ابوبکر ولا اصحابہ حتی قبض رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انتہی موضع
الحاجۃ من الحدیث الذی هو من اطول الاحادیث یعنی عادت شریف بعد اعلام بلال آن
بود که اگر قدرت خروج یافتی باستعانت بمسجد آمدی والا احتجاب امیر را بامامت امر فرمودی تا آنکه روزی صحابہ
پیغمبر صلعم منتظر قدوم آنسرور یا امیر بودند که ناگاه ابوبکر بواسطه پیام عایشه که قابو همین است بسعی هرچه تمامتر
برخیزد در مسجد درآمد و خواست که امام شود بعضی از صحابه مانع شدند و بلال بانگ برزد که ایها الناس تا من در مسجد هستم
اورا از امامت باز دارید این گفت و سر اسیمه بحضرت دوید و بندروه عرض رسانید که سانحه عجیب واقع شد که ابوبکر از
جیش اسامه تخلف کرده مدعی امامت خویش گشته حضرت بکمال غیظ و غضب بر علی و فضل تکیه زده بیرون آمد در این اثنا
عمر و اشال اقتدا بابوبکر کردند و اکثری در انتظار بودند که بلال چه خبر آرد پس حضرت لدورا یجاد تمام از محراب باز کشید و خود امام
شد و بلال تکبیر میگفت ابوبکر و رفقاء او بعد زین ذلت و رسوائی چنان رو پوشیدند که تا وقت فات الحضرت کسے آنہا را ندید
و حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بحبت اشتداد مرض از اعانت مردم بر پایه زیرین منبر نشسته معاً ایشان بشمرد و از حدیث عرض
خبر داده بدولت خانه باز گردید انتہی محصله چون عادت شریف در اوقات اشتداد مرض حکم نمودن بامامت علوی باشد چنانچه
مدلول این روایت مجعول است ستعرف حالها مفصلا انشاء اللہ تعالی پس دعوی تعمیم و ارادهٔ فرد منتشر از کسوت صحت عاری
خواهد بود آمدم بر اینکه حال دعوی فرد منتشر بر احادیث اهل حق چون است پس بدانکه این احتمال بجهت صدور
عتاب از زواج مطهرات و انکار از امامت عمر و طلب ابوبکر چنانچه از کتب صحیحه بالا گذشت بدیهی البطلان است
و حدیث لا ینبغی لقوم فیهم ابوبکر ان یؤمهم غیره علی ما رواه الترمذی وجماعة
من المحدثین الموثقین مکذب آن هذا هو الذی یتعلق بالشق الاول اما انچه
بشق ثانی تعلق دارد پس بیانش انکه حکم بر امامت شخص معین نظر بمذهب فریقین بر سے اصدیق بود
یا برای تقضی رضی اللہ عنهما هرگاه ثانی بچندوجه نتواند شد لامحاله اول متعین خواهد بود

اما اولا

اما اولا پس از آنکه روایت معین کردن امامت مرتضوی که مجلسی در بحار بی ادراکی و شعور آورده
راوی آن خلیفه است و مثالب و مطاعن او بر روایات طائفه زیاده از حد شمار اگرچه آن را مثل مطاعن خلفا
بر زبان نیارند چنانچه کتب ایشان بران گواه است بلکه خود تفسیر اهل بیت علیهم السلام که مؤلف آن استاد
ابو جعفر کلینی است دلالتے تمام بران دارد که او در بعضی از غزوات داد مخالفت جناب سید المرسلین داده
و از روایاتیکه درین ابواب وارد است و بسوء اعمال و اشالش ناطق است و در کتب شیعه مثل حیات القلوب
بیش از بیش مروی است چه نام توان برد اگر برای ابقاء حکومت خویش وقت خلافت مرتضوی کاری
انشاء الله تعالی اقرار کند بعید نخواهد بود تکلیف که روایت او مخالف روایات مستفیضه مشهوره واقع
شود کما ستعرف انشاء الله تعالی **اما ثانیا** پس از آنکه صاحب ازهار و دیگر اکابر امامیه بلکه خود مجلسی در
بحار کما عرفته سابقا اقرار کرده اند که اصحاب ما روایت می کنند که حکم نبوی مخصوص نبوده بلکه همین
فرمود که امر کنید کسی را تا نماز با مردم گزارد چنانچه در بحار و ترجمه آن منصوص است پس روایتیکه
مجلسی در بحار آورده و قد نقلتها مع محصلها آنفا و مدلولش تعیین امامت مرتضوی است بهمان منثور
گشت و بر تقدیر تعارض هر دو از معرض اعتبار ساقط و از درجه قبول نامربوط شده امامت صدیقین بالخصوص
سالم از معارض است و هو المطلوب **اما ثالثا** پس از آنکه این روایت مجهوله بروایت شیخ مفید
و شیخ طبرسی ائمه اثنا عشریه که مجلسی در تصانیف خویش مثل حیات القلوب آورده صراحة مناقض است
قدر ضرورے روایت شیخین طائفه حقه آرم بگوش هوش باید شنید که حضرت صلعم در خانه جناب ام
المومنین ام سلمه یکدو روز در ایام مرض بسر برد پس عائشه از واج دیگر را راضی کرد و نزد حضرت آمد و التماس
کرده آنجناب را بخانه خود برد چون بخانه عائشه رفت مرض شدید شد پس بلال هنگام نماز صبح آمد و
دران وقت حضرت متوجه عالم قدس بوده چون بلال ندای نماز در داد حضرت مطلع نشد پس عائشه
گفت که ابو بکر را بگوئید که با مردم نماز گزارد و حفصه گفت که عمر را بگوئید که با مردم نماز کند حضرت چون
سخن ایشان شنیدند و غرض فاسد ایشان دانست فرمود که دست ازین سخنان بردارید که شما

برنائی می مانند که یوسف را بجوا ستند که گمراه کنند و چون حضرت امر کرده بود که ابوبکر و عمر با لشکر اسامه
بیرون روند در نیوقت از زنان عائشه و حفصه یافت که ایشان برا فتنه بدینه برگشتند با یکدیگر شدند با آن
شدت مرض خبر خاست که بهاد ا ابوبکر و عمر با مردم نماز کنند و این باعث شبهه مردم شود و دست
بردوش امیر المومنین و فضل بن عباس انداخته با نهایت ضعف و ناتوانی با پاهای خود رفته می تا بمسجد آمد
و چون نزدیک محراب رسیدند که ابوبکر سبقت کرده است و در محراب بجای آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم ایستاده
و نماز شروع نموده است پس بدست مبارک خود اشاره کرد که پس بایست و خود داخل محراب شده
و نشست و با مردم نماز نشسته ادا کرد و نماز را از سر گرفت و اعتبار نکرد با نچه ابوبکر کرده بود و چون سلام
نماز گفت بخانه برگشت ابوبکر و عمر و جماعتی از مسلمانان را طلبید و فرمود که من نگفتم که شما با لشکر اسامه بیرون
روید گفتند یا رسول الله گفتی فرمود پس چرا اطاعت نکردید ابوبکر گفت که من بیرون رفتم و برگشتم برای
آنکه عهد خود را تازه کنم عمر گفت یا رسول الله من بیرون نرفتم و برنگشتم برا آنکه نخواستم که خبر بیماری تو از
دیگری بشنوم پس حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که روانه کنید لشکر اسامه را بیرون روید با لشکر اسامه
خدا لعنت کند کسی را که تخلف نماید از لشکر اسامه مرتبه این سخن را فرمود و مدهوش شد از تعب نماز بمسجد
برگشتن و از حزن واندوهی که عارض شد آنحضرت را بسبب آنچه مشاهده نمود از اطوار ناپسندیده منافقان
و دانست از فتنهای فاسد ایشان بر مسلمانان بسیار گریستند و صدا کرده بلند شد از زنان و فرزندان
آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم بلند شد و چون از مردان و زنان مسلمانان بر خاستن آنحضرت چشم مبارک
گشود و بسوی ایشان نظر کرد و فرمود که بیاورید از برا من دوات و کتف تا بنویسم از برای
شما نامه که گمراه نشوید هرگز بعد از آن یکی از حاضران گفت که دوات و کتف بیاورد عمر گفت که بر کردگی
این مرد هذیان میگوید و بیمار بر و نمالت شده است ما را کتاب خدا بس است پس اختلاف کردند
آنهاکه در انجا بودند بعضی گفتند که قول قول عمر است و بعضی گفتند که قول قول رسول خدا است صلے الله
علیه وآله وسلم و گفتند که بد بخت حالی چگونه مخالفت رسول خدا را باشد پس با دیگر رسیدند که آیا بیاوریم انچه طلب

کردی فرمود که بعد ازین سخنان که از شما شنیدم مرا حاجت باین نیست ولیکن وصیت میکنم شما را که با اهل
بیت من نیکو سلوک کنید و وارثان ایشان برگردانید و ایشان بر حذر باشند هر گاه بر ترجمه روایت شیخین طائفه مخالف
باقر مجلسی اطلاع یافتی اکنون تناقض هر دو حدیث تشویر روایت بحار نصب آدرینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
بعد از انکه ابوبکر صدیق را از محراب باز پس کشید و خود امام شد از نماز فارغ شده بود که ابوبکر در قفای او
متوارثی شد و قبل از التفات منوجه جناب صحابه باشند خاستان گریختند و مثل جنین رحم پرده نشین شدند و مدلول
روایت شیخین شان اینست که بعد از قرار گرفتن حضرت صلی الله علیه و آله سلم در خانه ملایک آشیانه همه کس عموماً
بالخصوص ابوبکر و عمر حسب الطلب آمدند و عذرهای مختلف در تخلف از جیش اسامه پایه عرض سانیدند
و حضرت در باره رفتن ایشان همراه اسامه تاکید بلیغ نمود و بحمد الله که چنانچه روایت موضوعه بحار ناقض
حدیث شیخین است همچنین با روایات دیگر که شیخ مفید و شیخ طوسی و صفار و شیخ طبرسی و ابن شهر آشوب
مازندرانی و دیگر معتمدین امامیه سند تا متواتر و طرق متکاثر از جناب امیر و امام باقر و صادق و مانند
ایشان باعتراف مجلسی در حیات القلوب روایت کرده اند منافات صریح دارد و بتلخیص مرویات شان
اینست که حضرت امیر المومنین روزی برخلاف عادت برای ضروریتی از خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
جدا شده بود و حضرت فرمود که لطلبید برادر مرا عائشه و حفصه پسران خود را خواندند و حضرت
بعد دیدن ایشان چادر بر سر کشیده باز وی خود باز گردانید چون هر دو برگشتند باز جامه خود را دور کرد
و فرمود که زود لطلبید خلیل و حبیب و برادر مرا باز شیخین لطلب دختران خویش دیدند باز جناب پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم روی مبارک از ایشان در هم کشید ایشان گفتند که علی را طلب میکند پس فاطمه
زهرا امیر المومنین علی را طلب کرد حضرت تا دیر باز وی سر کوشی نمود و ابوبکر و عمر بیرون استاده بودند
چون برآمد پرسیدند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با تو چه گفت جواب داد که هزار باب علم تعلیم نمود که از
هر باب هزار باب مفتوح شد انتهی و بر سبیکه خصال ابن بابویه قمی شیخ المشایخ اثنا عشریه بمطالعه خویش آورده باشند
که مثال این روایات در کتاب بطرق معتبره متکاثر از جناب ام المومنین ام سلمه و خود حضرت امیر المومنین

وعبد الله بن عمر و امام محمد باقر و صادق رضی الله عنهم اجمعین مرویست **الثون** نسبی از روح مجلسی و اولیای او سوال کند که این مجبی و ذهاب کثیر شیخین را بارها اتفاق افتاده بدون ظهور چگونه متصور بوده خدایا مگر قائل شوند که ایشان نیز مثل حضرت صاحب الزمان غایب عن الابصار و حاضر فی الامصار بودند فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا جزاء بما کانوا یکسبون یا بخرق عادت شاید دران نقب پوشیده می آمدند که معاول عقول را باب فضول آنرا کافته و در کامل بهای سمت ترقیم یافته که از ظلم نوبت بدانجا رسیده بود که عمر در شب بیرون نیامدی لهذا النقبی کنده بود ازان نقب در مسجد می آمد و نماز میگزارد و چون ظلم عثمان نهایت انجامید از خوف جان حدیثی افترا کرد که رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود نوروا بالفجر فانه اعظم للاجر چون صبح روشن شدی بمسجد رفتی تا از خوف امین باشد انتهی سفاد خرافاته **تناقض دیگر** آنکه منطق روایت بحار قبلیت واقعه قرطاس از امامت ابوبکر صدیق لا لازم آید که فاروق اعظم و مت علیب قرطاس شرف حضور نیافته باشد و مطاعن او در باب قرطاس نظر بعضی از وجوه برهم شود کما لا یخفی و مدلول روایات دیگر که مشایخ امامیه آورده اند و قد لخصتها آنفا بعدیست چنانچه معلوم شد پس روایت موضوعه بسبب مخالفت این روایات متواتره از ائمه هدی علیهم السلام ساقط از درجه اعتبار خواهد بود **تناقض دیگر** نظر بتقریرات مجلسی و جالسی که درباره امامت صدیق و خیال نشاء ام المومنین صدیقه صدور یافت آنکه از صدر روایت مقرری مجلسی سخن دران میرود و دریافت میشود که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هم در شبیکه ابوبکر صدیق با رفقای خویش اجازت اسامه برگردید قبل ازانکه عائشه صدیقه او را طلب کند ازین سانحه خبر داد و تلهف و تاسف خورد چنانکه عبارتش اینست وقالوا لاسامة کیف ینبغی لنا ان نتخلف عن مشاهدة رسول الله صلی الله علیه وسلم واستاذنوه فی الدخول فاذن لهم وامرهم ان لا یعلم بذلهم احد وان عوفی رسول الله رجعتم الی عسکرکم وان حدث حادث تلوثت عرقوبا ذلک لتکونن فی جماعة الناس فدخل ابوبکر وعمر وابو عبیدة لیلا المدینة ورسول الله

صل

صلی اللہ علیہ وسلم قد ثقل فافاق بعض الافاقۃ فقال قد طرق لیلتنا ھذہ المدینۃ
شر عظیم فقیل لہ وما ھو یا رسول اللہ فقال ان الذین کانوا فی جیش اسامۃ قد رجع
منھم نفر یحالفون عن امری الا بری اللہ منھم براء ویحکم فنفذوا جیش اسامۃ فلم یزل
یقول ذلک حتی قالھا مرات کثیرۃ واین روایات با نیمعنی ناطق است کہ ہرگاہ آن شب تمام شد و
سفیدہ صبح نمودار گردید و بلال برای اعلام بر در دولت رسید صدیقہ و حفصہ با مست بدران جوشن
کردند جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ازین دلیل مراجعت شیخین در مدینہ بی پردہ و خیلی در قلق و اضطراب
افتادہ الی غیر ذلک من التناقض والتہافت کما لا یخفی علی من لہ ادنی مسکۃ **والحمد للہ** کہ در جا
مثل سایر صادق آمد کہ چاہ کندہ را چاہ در پیش فرق نیست کہ دعاوی کیکہ باقر مجلسی در باب نقض
روایات ائمہ حضرت صدیق بادنی توجہ مخدوش گردید چنانچہ درین تردیکی معلوم خواہی کرد و در دفع این
تناقضہای صریحہ اگر ہریکی از مشائخ امامیہ مصداق **فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم**
شود و تا قیامت مہلت یابد و آہنگ منحرفات خویش سراید یقین ست کہ ہمہ او بالات دیکہ و تسویلات تخیلیہ
ایشان خارج از اصول و مخالف قانون خواہد بود **اما رابعا** پس از انکہ باتفاق روایات فریقین
رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بمسجد تشریف آورد و بالاجماع حضرت امیر را بر منصب امامت قائم نفرمود
بلکہ بکبر ہم ننمود خود بتکلیف تمام امام شد و ارکان نماز در حالت جلوس ادا کرد و محال عقل ست کہ در
کمال اشتداد مرض بدون حصول خفت کما زعم الشیعۃ و قد مر سابقا بحرکات عنیفہ بمسجد آیند و ابو بکر
صدیق را با آن جد و جہد کہ مذکور شد معزول کنند و در تقبیح و تذلیل او تا آنکہ چند روز بآشیانہ عفت
در شد تقیہ را از بیخ بر کنند و غلام آزاد کردہ ابو بکر را نایب خویش گردانند و امام زمان را بر منصبش
با وصف معیت و مقارنت و ورود **واللہ یعصمک من الناس** منصوب نفرمایند تا دروازہ امامت
مصداق انا مدینۃ العلم وعلی بابھا بر کافہ خلایق مکشود و زبان از خیابان بندی نمود و شاہد عدا
بر کرسی می نشست و نزاع و جدال از میان بر می خاست و لا اقل برای الزام مخالفین بکار

می آمد و بنیاد استدلال سقیفه می ساعده بر باد میرفت **طرفه** آنکه معمول سلاطین روزگار اینست
عقل و فراست اقتضا دارند همین است که هرگاه کسی منصب یکی را از نابکان آنها غصب میکند و بجور و جفا
بر جای او می نشیند و خود نفس نفیس متوجه میشوند مظلوم و ملهوف را بر مقامش می نشانند و ظالم و جائر را
بباد افراه می سانند بلکه دمار از روزگارش بر می آرند و کما ینبغی بر سیاست اصالتش همت علیا می گمارند نه آنکه
خود بجای آن ستم رسیده مسلط شوند و غلام آن غاصب ظالم را بجای نائب خویش قرار دهند از این
معنی صریح می تراود که او را معزول کردند و دانستند که دمی در این میدان نیست با غاصبین و ظالمین
مقابل می تواند شد بلکه بمضامین دیگر هم در اینجا سمت ظهور دارد که در بیانش مطنطن سوء ادب اجانب
می شود پس معلوم شد که دعوی تعین امامت مرتضوی محض بمعنی ولی حقیقت است و روایت بجار مقتبس
و موضوع متعین ابو بکر الصدیق للامامة و هو المطلوب **باخدا یا مگر گویند** که مفضولیت امیر
المومنین و افضلیت خاتم المرسلین از اقتدا مانع شد چنانکه از کلام شریف مرتضوی غیر او ظاهر
می شود و جوابش اول آنکه لا نسلم که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر اصول موضوعه امامیه افضل و حضرت
امیر المومنین مفضول باشد علاوه از کتب طائفه معلوم توان کرد که اقتدار معصوم بغیر معصوم در نماز قبیح است و لیس
و در حصول عصمت برای انجناب در آنوقت حالت منتظره باقی نبود **دوم** آنکه اگر فقط بر احادیث شیعه نه بر
مضامین شعریه مدعی مساوات شویم بلکه افضلیت را بجانب مرتضوی کنیم بر جا خویش است زیرا که در مدارک متکلمین
امامیه ملحق بر تحقیق رسیده که محققین صوفیه کما قال الجاسی فی حواشیه بان رفته اند یعنی مرتبه امامت بمراتب در جنب نبوت
و رسالت و خلت است و لهذا حضرت خلیل را مرتبه امامت بعد این همه مدارج حاصل گشته و از اینجا خطای
اکثری از متکلمین حتی کفاضل مذکور نیز واضح شد که در اثبات افضلیت جناب امیر از انبیاء علیهم السلام بآیت
مباهله و مانند آن استدلال می کنند و در آخر وقت احتجاج می گویند که چون عینیت نمی تواند شد لابد
مساوات در جمیع مراتب با جناب مصطفوی مراد خواهد بود بلکه نبوت و رسالت انتهی زیرا که این هر دو از
مرتبه امامت کثیر الاند زاید بر آن پس استثنا چه معنی داشته باشد و اینهم در اصول و روایات امامیه بر جای

خویش از اخبار و آثار مبرهن شده که حضرت امیر را جمیع فضایل مصطفوی بوجه اکمل مع المناقب المختصة
التی توجد فیه ولا توجد فی غیره حاصل بود چنانچه از مصنفات کراجکی و برسی و شیخ صدوق و کتاب مصباح
القلوب و روضهٔ امامیه و بحار الانوار روشن است اگر کوثر را بپیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تفویض کردند سلسبیل را
بحضرت امیر سپردند و با اینهمه مالک حوض کوثر حضرت امیر است نه جناب بشیر و نذیر کما یدل علیه ما یجیء من
حدیث الخصال المروی عن الرسول المتعال و اگر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را جوامع الکلم اختصاص
بخشیدند علی مرتضی را جوامع علوم و بلاغتی که کلامش فوق کلام مخلوق باشد برگزیدند و بر
ظاهر است که مرتبهٔ کلمات ادون و ضعف و منزلت علوم اقوی و اشرف است و اگر سید
المرسلین را نفس نبوت و رسالت دادند جناب مرتضوی را با مامت که باعتراف محققین
شیعه زائد برین مناصب است کما عرفت سرفراز کردند و با اینهمه کمال نبوت و رسالت محمدی
صلعم وابسته بتوجه و عنایت علویست کما ستعرف انشاء الله تعالی و اگر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را
بوحی معزز کردند منزلت الهامی بنام علی مرتضی قرار دادند مع ذلک از تصانیف علم الهدی و شیخ
الطائفه بلکه شیخ المشایخ و بحار و جلاء العیون مجلسی که عوام هم ازان بهره وافر بر می دارند در بابت
میگردد که جناب امیر باین بزرگی هم بار یافته شده آری فرق اینست که وحی پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم بر حضیض زمین بود و وحی علوی بمقتضای بادهٔ نام مبارکش در اوج آسمان فرق دوم آنکه بمقتضی
اقتصر نجاشی علمای قوم کما یجیء فی المسلک الثانی کلام و پیام بلا واسطه که برای حضرت مرتضوی معین بود
اشرف از کلامی است که بواسطهٔ فرشته ادا کنند فرق سوم آنکه مرات و کرات نزول وحی بر جناب نبوی
دوازده هزار و مجلیت و ذنابت جبرئیل بسوی امیر المومنین بیست و چهار هزار چنانچه در عنوان اوراق آینده
واگر جناب مرتضوی شریک معراج نبوی نبود بر اصول امامیه هرگز قدر سید الکونین نمیفزود بلکه زین
مقام نیز تفوق برای امیر کل امیر بود زیرا که وی بر فرش زمین آن دید و شنید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بر عرش برین فرق این است که پیغمبر خدا را ارتقای مدارج علیه بعد طی زمین و آسمان و انتقال از مکان

بلامکان بهم رسید و حضرت امیر را بلا مشقت و کرب و انبهم درین سفر بقلب اطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم رسوخ تمام یافت چنانچه روایت کرا جکی از ابن عباس که در بحار منقول است شاهد عدل بر آن است
که نام علی بن ابی طالب در تمامی آسمانها و عرش و کرسی از نام من مشهورتر است هیچ جماعتی از فرشتگان
نگذشتند که آنها از جناب مرتضوی نپرسیده باشند ناگاه نگاه آنجناب بر امیر المومنین افتاد که زیر عرش
ایستاده فرمودند که درین سفر هم سبقت از من برده جبرئیل گفت که این فرشته ایست که آفریدگار جهان
بر صورت امیر مومنان پیدا کرده تا هر گاه اشتیاق زیارت ملائکه را زاید الوصف بهم رسد صورتش
ببینند با وصف این فضائل که باعتراف لابحی در گوهر مراد زیاده تر از فضائل پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم نزد علمای شیعه رسیده تولد آنجناب در عین کعبه ست که برای حضرت رسالتمآب نهار منقول نیست
زوجه اش بتول زهرا سیده نساء العالمین بلا منظنه و فرزندانش حسنین اند سیدی شباب اهل الجنه
که ابراهیم فرزند خاتم النبیین بر ایشان فداشده تلمیذش جبرئیل امین که بنص قرآنی علمه شدید القوی
معلم سید المرسلین بود پس جناب پیغمبر بیک واسطه شاگردی امیر المومنین مفتخر و بتلاوت نادعلیا مظهرا
شجاعتش بمرتبه رسیده که عشر عشیرش از آنحضرت صلعم منقول نگردیده تهمتنی و شمشیر زنی رستم و اسفندیار
در ازار آن محض را لیا و یگانه بلکه نام تمامی گردان که زیر گردون گردان دعوی خدائی می کردند از
یاد جهان و جهانیان برده سخاوتش بجائی کشیده که حکایات حاتم طائی را همان نسبت که برگ کاه را
بگلزار بلاغت کلامش رونق بازار سحبان و ایل شکسته و ازین ست که کلام معجز نظامش تحت کلام
خالق و فوق کلام کل مخلوق گشته قصه نزول سوره هل اتی که عنقریب مذکور میشود حرفی ازان کفایت
و حکایت فروختن خود در راه خدا چند بار بر توی ازان آفتاب در کتب حدیث و کلام بالخصوص
حکایت حلیه که رواه امامیه مزید اهتمام آورده اند ثابت ست که معاتب الهی از غیر معاتب افضل است
و نزول عتاب درباره حضرت رسالتمآب جا بجا در کتاب مستطاب موجود ست چنانچه بر بعضی از
روایات بطریق نمونه از خروار در باره نصب امیر المومنین تصریح واقع شد و تازه تر انیکه

در تکمله

در تکملہ حیات القلوب مرویست کہ نازل شد آیت امامت امیر باین نحو یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک فی علی وان لم تفعل عذبتک عذابا الیما یعنی ای پیغمبر برسان برسالت خود امامت علی را والا بعذاب
دردناک گرفتار خواہم کرد بخلاف جناب امیر کہ در ہر مقام بستایش و محمدت موصوف و امامت آن
جناب در صدہ آیت مبین و منصوص و مخفی نماند کہ ہر چند خلفای ثلثہ رضی اللہ عنہم اجمعین بر اصول شیعین نام
مبارک علی مرتضی را از این آیت محو کردہ باشند لیکن در حق پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لامحالہ احسانے
بکار بردہ اند کہ بجای وان لم تفعل عذبتک عذابا الیما وان لم تفعل فما بلغت رسالتہ نہادند و جناب
کہ ازین اسباب وجہات حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بشفاعت ایشان در روز قیامت
متوجہ خواہد شد و خواہد فرمود کہ اصیحابی اصیحابی شعر آن را کہ بجای تست ہر دم کرمی ✻ عذرش بنہ ار
کند بعمری ستمی ✻ چون برین چند حرف اطلاع یافتی دریافتہ باشی کہ اکثری از احادیث نبوی کہ
افضلیت علوی را بر تمام کائنات قاطبۃً مقتضی است مثل علی خیر البشر من ابی فقد کفر الی غیر ذلک مما لا تعد
ولا تحصی ضرور ست کہ بر اصول امامیہ خاصۃً کہ پارہ از ان مسموع شد ظاہر خویش کہ عموم افراد است محمول باشد
بالجملہ بر اصول این فرقہ اگر مدائح و مناقب مرتضوی را بارہ افضلیت تتبع کردہ شود چندان خواہی یافت
کہ عشر عشیر آن برای جناب پیغمبر صلعم ہم نخواہد رسید و از نجاست کہ علمای کرام ایشان اعتراف ہم
بآن کردہ اند کما اومانا الیہ بلکہ اگر بغور و امعان ملاحظہ رود فرقہا در مدائح و محامد ہر دو جناب مانند ظلمت و نور
خواہی دید و قد قال اللہ تعالی قل ھل یستوی الاعمی والبصیر ام ھل تستوی
الظلمت والنور و این مضمون ہم من تلقاء النفس نگفتہ ام عیاشی بل اعراف مجلسی در بحار از ابو نصر بن
قابوس از امام صادق روایت میکند قال السواد الذی فی القمر محمد رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم یعنی ظلمتیکہ در میانہ قمر است ذات پیغمبر است انتہی و باقر مجلسی بعد از سخن سازی و ایجاد
بعضی از احتمالات ہمہ را بالتکلف و تصنع دانستہ و سواد را بر حقیقتش حمل کردہ و در بارہ نورانیت جناب امیر
بسیارے از آیات قرآنی مثل وکل شیء احصیناہ فی امام مبین و کریمہ لیخرجکم من

الظلمات الی النور و کریمه فالذین امنوا به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی انزل معه و کریمه
یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم الآیه الی غیر ذلک من الآیات که باقر مجلسی بحار بابی درین امور منعقد کرده مراد
از نور ذات الاصفات حضرت امیر و از ظلمت و کفر ابوجهل و امثال او مراد نه ناطق است پس کجا ظلمت و کجا نور بل
و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور ازینجمله که شنیدی اکثرش متعلق بعالم دنیاست و اگر حال
عالم آخرت و انچه بدان تعلق دارد در کتب امامیه مطالعه کنی مضمون فضیلت امیر کل امیر بعین الیقین بینی
زیرا که مفاتیح جنت و نار را بجناب حیدر کرار خوانند داود و ملائکه مقربین و جناب سید المرسلین را بصیاب
آن بصیر مخص خوانند بود و ازین است که در احادیث قدسیه متواتره و مشهور گشته که دوزخ برای دشمن
علی آفریده ام اگرچه سراسر اطاعت من کند و بهشت را برای دوست او برگزیده ام اگرچه سراسر عصیان
من ورزد الی غیر ذلک من الاخبار المعتمده و الآثار المعتبره التی ذکرت فی المناقب و فی کتاب
واللوامع مثل ذلک کثیر قطعا بر چند از روایات اکتفا کنم و تفصیل را نظر بتطفلے بودن این مقام موقوف
دارم شیخ المشایخ در علل خود روایت می نماید و در کتاب خصال نیز جابیکه هفتاد منقبت بروات
حضرت امیر برشمرده که احدے دران شریک مناقب مرتضوی نیست آرد و اما النامصة و الستون
فان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یا علی اذا کان یوم القیمة نادی منادٍ
من بطنان العرش این سید الانبیاء فاقوم ثم ینادی منادٍ این سید الاوصیاء فتقوم
فیأتینی رضوان بمفاتیح الجنة و یأتینی مالک بمقالید النار فیقولان ان الله جل جلاله
اعز انا ان ندفعها الیک و یأمرک ان تدفعها الی علی بن ابی طالب لیکون یا علی قسیم
الجنة و النار و ظاهر است حتی که صبیان هم می فهمند که نیابت شخص از جناب پیغمبر صلے الله علیه و آله و سلم
در بهشت و نار چیزی دیگر است و اضلال او چنانکه برای امیه بنفاد این روایات معتبره است چیزی دیگر اگر کسی
اندک تامل نموده شود غلط گفتم حاجت تفکر و تدبر اصلا نیست که هرگاه جناب امیر بر جمیع طبقات دوزخ
و افراد این بهشت و کوثر و سلسبیل مالک شد دیگر کدام امر باقی ماند دیگر شاید تصرف اعراف که نزد شیعه مانند

جنت است بدست حق بر ست جناب خاتم النبیین خواهد بود لیکن قطع نظر از انکه این منصب بسبب
ادون و ناپایدار بودنش مثل عهده وزارت دار السلطنت لکهنو با مناصب علویه که اشرف و اعلی
و مستدام است نسبتی ندارد اگر روایات امامیه را تصفح کنی و انچه برسی در لوامع در باب اعراف آورده نظر
سر سری نبینی بلکه بفضل خویش رجوع نمائی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در مینیاب هرگز مستقل نخواهی یافت
و ادل دلیل بر این امور روایاتی است که امامیه بدست که صاحب لوامع انوار التمجید نیز اشاره بان کرده که
مراد از مالک یوم الدین حضرت امیر المومنین ست و از مویدات این فصل ست انچه در کتب معتمده
اهل تشیع بالخصوص تکمله حیات القلوب که محمد رضی بن محمد نصیر المجلسی تالیف آن برداخته مرویست
که اگر تمامی درختها اقلام شوند و بحر محیط سیاهی گردد و تمامی جن و انس محاسبین و کاتبین باشند
هرگز فضائل علی بن ابیطالب را شمار نتوانند کرد پس معلوم شد که فضائل کسی را نسبت بفضائل
علوی مشاکل نمیتوان گفت مگر شاید محامد جناب قدس الهی مواری آن باشد چنانچه در ریاض عثمانی است
ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر ممده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات
الله مخفی نماند که خاتمه سوره کهف از ان بنا کردم که لفظ بدران دو جا واقع ست و چون اهل تشیع
در آیت کریمه الهم ملاقوا ربهم و وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة جناب امیر را
اراده می کنند چنانچه در اللوامع المذکور عجب نیست که در مقام امیر همین جا ده مسلوک نمایند بلکه اگر از لفظ الله که مجمع
جمیع کمالات ذاتیه است امیر اراده کنند مستبعد نیست و اگر اندکی امعان نظر را کار فرمائی یقین خواهی
دریافت که درین خصوص تفوق برای جناب امیر ست نه برای علیم و خبیر زیرا که مفسرین امامیه مثل طبرسی
و جزائری و غیرهما لفظ کلمات را که در آیت کریمه واقع ست بمعلومات و مقدورات الهی حمل میکنند
و بر ظاهر ست که بسیاری از مقدورات او تعالی که بحیث تعلق اراده بوجود آنها در نمیتوانند بالفعل
داخل اند بس هر چند فی حد ذاتها ممکن باشند لیکن خروج آن از دائره قوت بسوی فعلیت و ظهور آن از کتم لیس
در عالم این کے مسلم ست بخلاف مناقب و محامد حضرت که بمجرد ظهور و فعلیت بر گرفته گویی

ازان تعلق بروز قیامت داشته باشد انبهه بتنزل و تسلیم است و الا ناظر کتاب محمد معصوم بن محمد امین
بن علی بن الحسین الحسنی الاسترابادی که کتاب قدیم عربی را بپارسی نقل کرده و تفسیر آیات قرآنی را در
فضایل ائمه جمع ساخته نیک میداند که مراد از لفظ کلمات در آیت مذکوره یعنی وَلَوْ اَنَّ مَا فِی الْاَرْضِ
الآیة بحدیث امام حسن عسکری ذوات قادسه اهل بیت اند که سر دفتر آن جناب امیر المومنین که فضائل و
کمالات ایشان بادراک در نیاید و بپایان نرسد و موید اینمعنی باعتقاد او ائمیست که خدای تعالی در
چند جا این بزرگان را بکلمات تعبیر فرموده از انجمله آنکه فَتَلَقّٰی اٰدَمُ مِنْ رَّبِّهٖ کَلِمٰتٍ انتهی
المقصد اینهمه مراتب برای مناقب جناب اقدس احدیت ثابت باشد یا نه در بارهٔ جناب پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم که همیشه بر اصول امامیه طالب معرفت جناب امیر بود چنانچه از تفسیر اهل البیت بر می آید هر گز مسلم
نیست هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین **و در افضلیت** امیر و مفضولیت
حضرت بشیر و نذیر باین نهج هر گز استبعاد نباید کرد که منصب نائب هر چند با علی رود لیکن بمرتبه مستخلف نرسیده
نمی رسد چه جای فوقیت زیرا که عقل چنانچه استبعاد نمیکند که تلمیذ شخص بعضی از وجوه بر استاد خویش مزیتی
پیدا کند همچنین اگر مرتبه نائب اعلی شود کدام استبعاد خواهد بود و بر امتناع آن بعد ملاحظهٔ افعال الهی
که در کتب مضبوط و مرقوم است کدام دلیل اقامت توان کرد بسا نائبان و رعایا باشند که گوی سبق
از مستخلفان می ربایند و ایشان از علوم مراتب او شان حیران میمانند پس چه مجال که نائب بفضیلت
کلی و مزید ثواب اخروی و کثرت فضائل و زیادت فواضل از مستخلف باشد چه جای آنکه همسری او در این
امور با جناب اقدس احدیت بلکه زیاده ازان نیز بمعرض ثبوت رسد در احادیث ائمه چنانچه مصنفات باقر
مجلسی بر ان گواه است موجود است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در حق شهید کربلا فرموده که پسر امام و برادر امام
است و با اینهمه نه امام از صلب او بوجود خواهند آمد نهم شان قائم آل محمد است اعلمهم فضلهم و ظاهر معنی
آن کبر مطابق عقاید امامیه باشد و رساله رسیدن شد قم که نزد شیخ عاملی فرستاده بود تا ببیند آن کس
همین ست که در زمرهٔ ائمه هر که زیاده تر علم و اوفضل است خواه نائب باشد و خواه مستخلف الحاصل در

زیادت و وفور فضائل و کثرت محامد و معجزات مرتضوی نسبت بفضایل و کمالات محمدی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
بر اصول امامیہ کسی گفتگو نمی تواند کرد و ازین است کہ چندین فرقہ از فرق شیعہ با وصف عقل و فہم
آنجناب را با الوہیت می ستایند و جمعے در خدائی او توقف نمی نمایند اگر معنے افضلیت و ہمسری
با حضرت احدیت متحقق نبود باری این عقلا چرا باین اعتقاد گروہیدند و در بارہ پیغمبر صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم چرا این عقیدت بہم نرسانیدند و این تقریر نیز از کتب قوم استنباط میتوان کرد جائیکہ در اثبات
افضلیت مرتضوی میگویند کہ آنجناب شخصے است کہ مردم بخدائی او قائل شدہ اند و با ما شائبہ نسبت
بسیاری ازاشعار رواداشتہ اند کہ از انجملہ در احقاق شوستری این ابیات مرقوم است **ابیات**

لو ان المرتضی ابدی محلہ ۔ لاضحی الناس طرا سجدا لہ ۔ کفی فی فضل مولانا علی ۔ وقوع الاشتباہ
فیہ انہ اللہ و اگر در کتب قوم نیک ملاحظہ کنی بخوبترین وجوہ مشاہد و محسوس خواہد شد کہ آنچہ از فضائل
مرتضوی در خطب سید و یافتہ افتخار اکابر قوم بران زیادہ از حد است بعضے از الفاظ خطب نشان میدہد
انا احیی الموتی و اعلم ما فی السموات و الارض و انا الکتاب المبین و انا حملت نوحا
فی السفینۃ و انا صاحب یونس فی بطن الحوت انا جاورت موسی فی البحر و اہلکت الاولی
الاولی اعطیت علم الانبیاء و الاوصیاء و فصل الخطاب و بی تمت نبوۃ محمد صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم این کلمات طیبات در لوامع انوار بروایت ابوذر و سلمان است اما خطبہ افتخاریکہ باظہار بر اصبع
بن نباتہ روایت نمودہ آنہم بر امثال این امور شامل است یکدو فقرہ آن نیز ثبت می شود انا المحاسب
للخلق انا منزل لہم انا عذاب اہل النار الی ان قال انا صاحب الایات العجیبات انا عالم
اسرار البریات انا منزل الملئکۃ منازلہا انا اخذ العہد علی الارواح فی الازل انا
الواضع عن امۃ محمد الوزر انا باب السجود انا العابد انا المعبود انا الشاہد انا المشہود
و در خطبہ طنجیہ کہ میانہ کوفہ و مدینہ اتفاق افتاد این مضامین زیادہ و یافت انا صاحب
الطوفان الاول انا صاحب الطوفان الثانی انا صاحب سیل العرم انا صاحب العزم انا

صاحب الاسرار المکنونات انا صاحب الغارات والجنات انا صاحب النبوة والولایات انا
مدمرها انا من لزلزلها انا مرجفها انا مهلکها انا مدبرها انا محییها انا ممیتها
انا الاول انا الاخر انا الباطن انا الظاهر انا مع الکور قبل الکور انا مع الدور
قبل الدور انا مع القلم قبل القلم الی اخرها **و متوهم نشود** که نزد علمای امامیه این
افادات از قسم کلماتی باشد که از صوفیه در بعضی از اوقات وجد صدور یابد زیرا که متکلمین و محدثین
ایشان که صوفی و مایل بتصوف هرد و را بدتر از کفار رسیده اند این قسم روایات را بالکل تفاخر کتب دین
و ایمان خویش روایت کنند و افضلیت امیر المومنین بآن مقصود دارند و ازین مقامات بوده باشد
که مرتبه جناب امیر حضرت الوهیت رسیده بلکه ازان هم درگذشته چه جای جناب ختم رسالت
فکیف که نام نبات و مضغه لیست بزبان آید **و انچه اساطین علم** کلام و حدیث که از صوفیه
نفرت کلی دارند چنانچه اشارتی بدان نمودم در تاویلات و درستی این نوع کلمات طیبات توجیهات
و تسویلات بعمل آورده اند و روایات موضوعه و احادیث مجعوله از صدوق شیخ صدوق و ابنان
شیخ الطائفه امام اعظم خویش رمی زند و داد تحریف قرآنی و احادیث حضرت رسول ربانی میدهند حمدا
شاهد حال است که بمجرد ملاحظه اکثر کلمات اهل بیان برخوانند برخی ازان مهملات و حماقتی ازان
خرافات آگاه شوند بلکه مجلسی در بحار از جناب امام باقر علوم اولین و آخرین روایت کند که آیت
کریمه در آخر سوره غاشیه چنین نازل شده ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم
یعنی بازگشت خلق بسوی ماست و علی حساب ما است مقصود ازین تحریفات بهود آن است که آیه
جناب مرتضوی در خطبه افتخار فرموده که من محاسب تمامی خلق ام مطابق آیت قرآنی است سبحان
الله کتاب مجید را چقدر ملعبه اطفال ساخته اند و برای درستی خرافات مذهب خویش چه بهتانها که از کتاب
آن نکرده اند **القول** بکدو حرف از توجیهات تسویل در حقیقه المتقین با شنیده میگوید که بنا بر این علیا
معطوف بر ایاب خواهد بود و خبر علینا حسابهم خواهد بود و تقدیر چنین میشود که ان علینا حسابهم

علی حساب ایشان است یا به تقدیر مضاف است یعنی صاحب حساب با مبالغه حمل واقع شده چنانکه
جاما این دو وجه جاریست و چون مدار حساب و معیار ایمان ولایت آن قرة العین و دودمان امکان است
پس گویا حساب همین است و الله تعالی اعلم **سوم آنکه** چون خود جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
با فضلیت مرتضوی نص فرماید و بعد ذکر فضائل خویش که مناط افضلیت باشد شرکت مرتضوی را
نماید و ارشاد کند که در فضائل و من شریک تستم چنانکه در کتاب و سنة و بحار موجود است اکنون
کلام در افضلیت آن عالی مقام علمای شیعه را عین جور و جفاست **چهارم آنکه** سلمنا که جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم افضل بود چنانچه بر زبان امامیه و لوبالمداهنة و التقیة جاری میشود و سلمنا
که افضلیت مانع از اقتدای شد لیکن نصب امیر المؤمنین در محراب مسجد بعد از اله ابوبکر صدیق ستلزم
اقتدای آنحضرت نبود زیرا که می بایست که حق را بر مرکز خویش نشانیده بحجره خویش معاودت می نمود و نماز
می گزارد الی غیر ذلک من الاحتمالات **پنجم آنکه** در تصانیف مجلسی مثل بحار و حق الیقین بجای خویش
مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اول از همه میا بعین بیعت امام مهدی خواهد نمود و انتهم فقرن آید
که در احادیث امامیه مذکورست که حضرت سلطان ختم رسالت پشت سر صاحب الامر نماز خواهد گزارد پس اقتدای
مرتضوی بطریق اولی جایز خواهد بود **علاوه** نظر بکثرت فضایل و وفور محامد و مناقب چنانچه
از مناقب مرتضوی واضح و لایح است یا مبارکش بر کتف خویش نهاده اند پس اقتدای چرا جایز نباشد
و در بیان بعضا مین عجب دلکش بر اسانی بلغا مثل سیبویه و خفش بر سبیل اقتدار در سلک نثر و نظم
کشیده اند غلط گفتم از زبان صدق بیان حضرت خاتم پیغمبران افتخار نقل می نماید و اینجا ان شاء الله
در روایت منظم و پند پیر برده فاتر مبسوط مثل احسن الکبار فی معرفة الائمة الاطهار نام حسان بن ثابت
فرماید بر چند از ابیات که حدیث سرور کائنات است و ناظم مذکور ملا ریب از مصداق **والشعراء**
یتبعهم الغاوون الم تر انهم فی کل واد یهیمون مستثنی است اکنون ابیات و شعر قوله
قد قال لنا لیلة المعراج لما صعدا ۞ مسح الله یظهری یده ۞ فاحس القلب انی قد ردد ۞ علی

وَاضِعُ رِجْلِيهِ فِي مَكَانِ وَضْعِ اللهِ يَدَهُ یعنی جایی که ایزد کریم دست مبارک بر نشست
مرگز نشست و دلم بر ربودت آن دریافت بر همان مقام امیر المومنین هر دو پای خود نهاد **واگر گویند** که این
معامله بجهت ضرورت بوده الضرورات تبیح المحظورات گوئیم قطع نظر از انکه این تقریر خلاف اصول موضوعه
امامیه است کما عرفت آنفا در اینجا وقت عزل صدیق ضرورت شدید تر است کما لا یخفی والعجب کل العجب
که حی بی همین نماز رسد که در مسجد دیر کن مباد اخاطر حسین که بر گردن تو سوار است آزرده و ملول شود و
ایستادن پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم عقب ابو الحسنین که بمنطوق حدیث ابو بکر خیر منها بهتر از فرزندان
خویش بوده در وقت اشد ضرورت هم تجویز نفرمایند حالیا باز باصل مدعا مشغول شوم و گویم **اما**
خامسا پس از انکه بحکم باقر مجلسی ربجار کما عرفته مفصلا ادل دلیل خلافت ابو بکر صدیق در سقیفه
بنی ساعده همین امر امامت بود و نزاع انصار هم برین دلیل انقطاع یافت پس معلوم شد که دعوی
امامت مرتضوی در مسجد شریف افترای محض و بهتان صرف است هرگز کسی از عقلا تجویز نتواند کرد اگر واقع
اصلش می بود فاروق اعظم چگونه بر خلاف آن که اکذب مقدمات بود اساس دلیل دران مجمع نهاد و انصار که
منازعت داشتند و خلافت سعد بن عباده خواستند چگونه تلقی بالقبول مینمودند بلکه بالیتی که در جواب
گفتند کرای عمر وقتی که ابو بکر از جیش اسامه تخلف کرده بمسجد نبوی رسید و بی اجازت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
امام شد جناب پیغمبر او را بکمال ذلت و خواری معزول فرمود و از دست مبارک نبوی آنقدر رسوا شد
که مدتی بار فقای خویش رو پوش ماند و کسی از وجود و عدم شما خبری نگرفت چون او را لیاقت امامت
نماز نباشد استحقاق خلافت پیغمبر خدا و اهلیت زعامت کبری چگونه داشته باشد **اما**
سادسا پس اگر تعیین امامت مرتضوی مطابق واقع می بود بحکم باقر مجلسی کما سبق و بحکم شارح
انوار بدر یحیث یقول ان قول النبی صلی الله علیه وسلم لحفصة بنت عمر ان ابا بکر
وابا ک یلیان امر امتی من بعدی باطل من وجوه منها انه احتج یوم السقیفة بقولا
الائمة من قریش ولم یحتج به وهو اولی دلالة لانه علی التعیین کما قلناه اولا لا محا

جناب در نشر

جناب مرتضوی در مقام استدلال تحقیقا و الزاما بان تشبث ننموده چنانکه از امامت عرش در مسجد
نبوی معزول گردیدن ابوبکر صدیق بآن فضیحت و رسوائی و اختفای او در مدینه دران نزدیکی که اول
در مقصود و امر واقعی بود و استحقاق و لیاقت ابوبکر را برای این منصب جلیل از تبیخ و تنبیه متامل می نمود حرف
نزنند و با وجود قرب عهد و عدم ذهول و نسیان لفظی ازین واقعه بر زبان نیارند بلکه خلاف آن کما
تثبت فی روایاتنا و قد حملوها علی التقیة بر زبان حق گو آرند ان هذا لشی عجاب **این روات**
که دلالت بر امامت مرتضوی دارد و عالش دریافت شد فقط در بحار مجلسی بنظر کترین
خلایق رسیده و دیگر بزرگان امامیه بجهت حق پوشی و ترفروشی الا طائفه منهم کما اشیر
الی بعضهم عنقریب ان شاء الله تعالی همین می سرایند که امر نبوی بر فرد منتشر بود پس
تعیین امامت مرتضوی برای نماز با عتراف مجلسی کما ظهر سبب و اظهار این جماعت کثیر اصل
نداشته باشد قس علی هذا حال سایر صحابه که نه مامور شدند و نه امامت کردند مگر فاروق اعظم که
روزی بگفته عبد الله بن زمعه که از حجره شریف برآمد و صدیق حاضر نبود امامت کرد و مقبول
نشد و لا نسلم که این عدم قبول که برای تاکید امامت صدیق بود و مدلولش جز این نیست که اکنون
با وجود او کسی امام نشود اولویت خلافت را برای عبد الرحمن بن عوف که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
اتفاقا قبل از سانحه مرض یکرکعت نماز بعقبش گزارده مستلزم باشد یا مرتبه استحقاق خلافت
راشده از فاروق اعظم که فضائل و کمالات او زاید بر فضائل ذی النورین است چه جای عبد الرحمن
بن عوف سلیم باید چنانکه مجلسی در بحار و دیگران در غیر آن بمجرد استبعاد و استکبار گمان برده اند
القصه مفاد مروا من یصلی بالناس روایت صاحب استیعاب و تصریح بنام صدیق
که در روایت ابو داود از عبد الله بن زمعه در قرة العینین بتفضیل الشیخین و رساله نصرة
الصدیق لمولانا محمد فاخر قدس سره و مانند آن مرویست و قبل ازین در بین اوراق وارد
کرده ام امر واحد است و ازین ست که عبد الله بن زمعه که محاورات عرب را نیک میدانست

از مرد من لصیلی با الناس غیر از افضل الصدیقین دیگری را فهمیده و بروایت امام احمد در مسند و حاکم
در مستدرک و غیر او و غیر آن وقتی که فاروق اعظم روبروی او شکایت آغاز کرد و طلاقش نمود که بدو ال امر سر انقیاد
چرا امر بن کنی گفت امام شو این جواب او و واللہ ما امرنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و لکن
حین لم ار ابا بکر رایتک احق من حضر بالصلوٰۃ یعنی سوگند بخدا که پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
مرا بامامت تو امر نفرمود ولیکن بمقتضای ضرورت شرعی در غیبت صدیق ترا امر کردم و بهتر از تو در حاضرین
کرا یافتم و ابو عیسی ترمذی در جامع خویش بعد ذکر حدیث مرا ابا بکر فلیصل بالناس و سلم
حسن و صحیح گفته و فی الباب عن عبد اللہ بن مسعود و ابی موسی و ابن عباس و سلمۃ
بن عمیلۃ و عبد اللہ بن زمعۃ انتهی بلفظه و ازین مقام هم کالنور فی الظلام پیدا
شد که مترجمین بحار در ترجمه صدر روایت صاحب استیعاب باند مجلسی در غلط طریح افتاده اند زیرا که
بر صوبخیالیه اینها حکم امامت بر فرد منتشر است و اراده پیغمبر صلی اللہ علیه وآله وسلم بامامت
صدیق معلق نبود و هو بدیهی البطلان بل هو افترا و بهتان کما لا یخفی علی من تتبع روایات الکتب
المذکورة و هی ماخذ کتب السیر اما سابعا پس از آنکه جمعی از نامه مثل صاحب مجمع البحرین
که در دیباچه کتاب خود غرایب احادیث مشکل بیت فقط اقرار کرده در تحقیق معنی لفظ صوبخیا یوسف انچه ذکر
کرده دلالت قطعیه بران دارد که رسول خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم بروایت حضرات ائمه هدی بر امامت صدیق
در وقت اشتداد مرض وفات نص فرموده اگر بذهن سامعین و ناظرین عبارت مجمع البحرین که در اجزاء
سابق منقول شد محفوظ و مرکوز نباشد از تطویل نمی اندیشم و باز دیگر نقل آن حسب ضرورت میکنم
اراد تشبیه عائشة بیوسف فی ایقاعها حذاها و ان جمع فی الظاهر بینهما و بینه لانها اظهرت
خلاف ما اراد ابوها عائشة اراد ان لا یشأم الناس به و اظهرت کونه لا یسمع
الناس من یوسف لیعذرها فی محبته و اظهرت
الاکرام فی اضیافة بنیامین ان اکرام الموتین بعد بغیبة خیال تشاءم بالموتی الذکر میخواست

کتبه

جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امر امامت را بذمہ صدیق نگذارد بلکہ برای این کار دیگری را از اصحاب
مختار بردارد و هر چند مراجعت کرد لیکن بذروہ قبول نرسیدہ و مخفی نماند کہ این نوع استدلال
بعد از انست کہ مخالفین با قدیما و حدیثا بر احادیثی کہ معانی غرایب لغاتش در نہایہ و مجمع البحار
و امثال آن مبین شدہ عمدا تشبث مینمایند چنانچہ بر ناظرین بحار و رسائل مخاطب و مانند آن مخفی
نیست اکنون در بطلان روایت موضوعہ ملا باقر و بزرگانش دو دعوی لا طائل تعیین امامت مرتضوی
بعد نص ائمہ ہدی بر امامت صدیق کدام انتظار باقیست طرفہ آنکہ باقر مجلسی با وصف ادعای
تبحر در فن کلام و حدیث و تطبیق روایات متعارضہ حضرات ائمہ علیہم السلام کہ در مذہب امامیہ اشرف از
حد شمارست روایات امامت صدیق با ضم مخترعات نفسانی در بحار آوردہ و ادعوی تناقض در ان
بر زبان قلم سپردہ میگوید کہ از بعضی احادیث قعود نبوی در پہلوی ابوبکر و از روایات دیگر تقدم
آنحضرت و از بعضے در صف بودنش واضح میشود و همچنین نماز مریض نماز ابوبکر و دعوی اقتدای
قوم و دلالت بر بکر بودن او قس علی ہذا ارادہ تاخر با وجود منع انجنابہ و مخالفت کردن
ابوبکر بسیار پس آمدن و از همین جنس است مدلول برخی از احادیث اقتدار او بحضرت پیغمبر صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم و منطوق حدیث سرمدی و جامع الاصول کہ آن و هم برین منوال آمدہ صدور
عتاب شریف بر عایشہ وقت مراجعت و مقصود و مرویات اخر آنست کہ رجوع این عما بحضرت
فرستادن پیام امامت خویش و هم برین قیاس باید کرد و عذر قبیح و خزل ابوبکر و دوریش بمامی خلیفہ
خلافت جانب حقیقت و گذاشتن جنازہ شریف و همچنین صفت است الا ان ایشان
بر نکہ حضرت سہ روز بیرون نیامد و ابوبکر امامت میکرد و مدلول حدیث عایشہ آنست کہ وقتی
درین ایام باستعانت اصحاب بیرون آمد و امام شد و هم منافی است بار روایت آنکہ در آخر زمان
خلف ابوبکر بود و هم رنگ این مناقض است قول انس فذہب ابوبکر یتقدم فاومی الیہ فکبر ان
یتقدم چہ این جا خواہد کہ رفع حجاب و یا قبل نماز بود و روایت دیگرش کہ مردم خواستند

که نماز را بشکند و ارشاد شد که تمام کنید دلیل بعدیت است بمجرد روایت عبد الله بن رمعه زیرا که
منطوق حدیث غیبت ابو بکر است و از روایت عبد الله معلوم شد که فرستاده حضرت آمد و پیام بابو بکر
رسانید و الکل متعارض و متناقض انتهی تلخیص مغالطه فی العبارات المطنبه **و فقیر کم مایه** بدون مراجعت
بماخذ روایات مذکوره که غالبا کاشف تلبیسات او باشد بعجلت هر چه تمامتر میگویم که اینهمه لاف
و گزاف علمای قوم است و حاشا که تعارض و تناقض بوده باشد **اما الاول** پس از انکه قعود
آنجناب در نماز ظهر که روز شنبه اتفاق افتاده در پهلوی یسار صدیق بود لیکن روایت تقدم
باعث بر امامت آنحضرت است صلی الله علیه و آله وسلم در روایت بودنش در صف مخصوص این واقعه
غیر مسلم بلکه در صف بودنش روز وفات است در نماز صبح چنانچه از شرح ملا علی قاری بر مشکوة شریف
هویدا و آشکار می شود وقد تقرر انه لا تناقض بین قولنا زید قائم یصف لنهار و
لیس بقائم وقت الزوال فمهما ظنک بالتناقض فی دعوی قیامه یوم السبت وسلب
القیام عنه فی یوم الاثنین پس مجلسی مدعی تناقض نمودن تمام شد و تهذیب نیز یاد نداشته اما
انچه گفتم که آنجناب را از پیش در پهلوی چپ نشسته بود پس بر کسانیکه نسبت حدیث کرده اند تعجب
نیست برای اطمینان قلوب عوام از صحیح ابن حبان روایتی منقول میشود بدانکه محدث مذکور بعد ذکر
حدیث ام المومنین صدیقه که روایت طولانی است و مشتمل بر تفصیل بعضی از مقدمات است لیکن در
باره جلوس شریف که ایا بجانب یمین بود یا بطرف یسار مجمل واقع شده میفرماید انا الحسن بن
سفیان قال حدثنا محمد بن عبد الله بن نمیر قال حدثنا ابو معاویه عن الاعمش
عن ابراهیم عن الاسود عن عائشة رضی الله عنها قالت لما وجد رسول الله صلی الله
علیه وسلم من نفسه خفة جاء حتی جلس عن یسار ابی بکر وکان النبی
صلی الله علیه وسلم یصلی بالناس وقاعدا وابو بکر قائما انتهی **و اما الثانی**
پس مراد از اقتدای مردم بابو بکر صدیق نماز گزاردن شان است بتکبیر او گویا اقتدا بو نمودند

بل روایت

پس روایت امامت صدیق و دعوی اقتدای مردم درین سائحه و نفی آن با تبار اختلاف حیثیات
حقیقت و مجاز هر دو صحیح کما فی قولنا زید اسد و زید لیس باسد **و اما الثالث** پس مراعات
ادب را مخالفت نامیدن و در تاخر کدائی با اراده آن مدعی تعارض و تناقض گردید ازین غیر از
حضرت ملا باقر مجلسی بانی سبابی تشیع کار کسی از بنی آدم نیست زیرا که صدیق بر عایت حق نبوی
خواسته بود که از مقام خود باز آید و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را بمقام امامت فرستد
لکن بمنع حضرت باز بر مقام خویش عود کرد پس او در نوبت خاص که آنی پیش نیست مانند کسی
که یقدم رجلا و یؤخر اخری در شان اوست عجب از شریف مرتضی ملقب بعلم الهدی و تابعین
و متبوعین او که این را اعزل نامند و از هفوات خویش باز نمانند **و اما الرابع** پس روایت
ابو عیسی ترمذی و مانند او ناطق بقصه دیگر است و آن اقتدای جناب سرور انبیا با بوبکر صدیق
در نماز صبح دوشنبه است که وقت زوالش وفات شریف واقع شد و در آخر آن روز بر جمیع
مردم تحقیق یافت بعد از انکه بعضی در موت آنسرور تردد کرده بودند پس کجا قصه یوم السبت و کجا
واقعه یوم الاثنین بگذر اشعار مشهور که عبد العزیز دهلوی در شرح تهذیب فی کرده و بر سامعه ملا باقر
مستور نگذرد **شعر** در تناقض نیست وحدت شرط دان ٭ وحدت موضوع و محمول و مکان
وحدت شرط و اضافت جزو و کل ٭ قوت فعل است در آخر زمان ٭ و در ینمقام نیز مطالعه صحیح
ابن حبان کار آمدنی است بعد روایت مسروق از حضرت صدیقه که جلوس شریف در صفه از آن
معلوم می شود میگوید هذا خبر یوهم من لم یحکم صناعة الاخبار و لا تفقه فی صحیح
الآثار انه یضاد سائر الاخبار التی تقدم ذکرنا لها و لیس بین اخبار المصطفی صلی
الله علیه و آله وسلم تضاد و لا تماثر و لا یکذب بعضها بعضا و لا ینسخ شیء
منها القرآن بل یفسر عن مجمل الکتاب و مبهمه و یبین عن مختصره و
مشکله و قد دللنا بحمد الله و منه علی ان هذه الاخبار التی رویت کانت فی

صلاتین لا فی صلوة واحدة علی حسب ما وصفناه فامّا الصلوة الاولی فکان
خروج النبی صلی الله علیه وآله وسلم الیها بین الرجلین وکان فیها اماما وصلی بهم
قاعدا وامرهم بالقعود فی تلک الصلوة وهذه الصلوة کان خروج النبی صلی الله
علیه وسلم بین بریدة وتوبة وکان فیها مأموما وصلی قاعدا فی الصف خلف ابی بکر
ذکر البیان بان هذه الصلوة کانت اخر الصلوتین اللتین وصفناهما قال انا عمر
بن محمد الهمدانی قال حدثنا اسحق بن ابراهیم بن سوید الرملی قال حدثنا ایوب
بن سلیمان قال حدثنا ابو بکر بن ابی اویس عن سلیمان بن بلال عن حمید الطویل عن
ثابت البنانی عن انس بن مالک قال اخر صلوة صلاها رسول الله صلی الله علیه وسلم
مع القوم فی ثوب واحد متوشحا به قاعدا خلف ابی بکر قال ابو حاتم هذا الخبر ینفی
الارتیاب عن القلوب لیس شیئا من هذه الاخبار یضاد ما عارضها فی الظاهر وبتقدیر
تنزل وتسلیم انه مجلسی فمبنی وقوع اشتباه در بعضی از روایات محتمل است وچندان بعید نیست ناظر کتب
معتمده امامیه مثل شرح اربعین ومجلدات بحار الی غیر ذلک نیک میدانند که محدثین شیعه در بسیاری از مقامات
اشتباه رواة میشوند بلکه صاحب شافی میگوید که وقوع عدم سلامت وبلاغت در کلام ائمه از جهت
رواة است که اکثر از محاورات عرب عرباً جاهل واز جلیه فهم وفطانت عاطل بودند وهذه
عبارته علی ما اوردها بعض الاکابر نوّر الله ضریحهم ولمّا کان هذه الاحادیث
من تقریرات الرواة فان رأیت الله تصوّر فی عباراتها فهو من الرواة لانّهم کانوا
عامّیین فی الاکثر انتهی ومعاشر اهل حق دعوی نمی کنند که اکثر وغالب اوقات رواة احادیث
آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنین باشند ولیکن مقصود آنست که احیاناً اشتباه از ایشان صدور
یافت ومحتمل است که راوی اقتدار آنحضرت بصدیق شنیده بود باز باشتباه عکس آن نقل کرد مثلاً
واما الخامس پس دعوی پیام داود حفصه بفاروق اعظم که بامامت تو امر شریف صدور

یافته ممنوع است این را بحدیثی ثابت کنند دانی لهم ذلک و اگر بر افترآت خود الزام اهل حق میخواهند پس
بلاشک و شبهه باظهار اکابر خود فاطمه عین بوالفضولی و بوالهوسی خواهد بود کما مر غیر مرة
واما السادس پس مقصود صدیقه رضی الله عنها از ترتیب این مقدمات که مبنای آن
متفق علیه فریقین است چنانچه بارها گذشت و در خصوص این ایام بروایت اکابر محدثین مانند
سید جمال الدین در روضة الاحباب و شیخ عبد الحق دهلوی در کتاب ما ثبت بالسنة آثار آن نیز واقع
شده که چون ابوبکر صدیق تا کید شریف سوی محراب رفت و مقام امامت را از جناب اقدس خاتم
النبیین خالی دید آهی سرد از دل گرم برکشید و بر زمین افتاد و تمامی حضار ناله و مصیبتا بلند
کردند و شور قیامت برخاست الی آخر القصة همان بود که مردم فال بد نزدند و رفتن بسقیفه بعد
اطلاع بر حقیقت حال مثل مشغول بودن اهل بیت بغسل شریف عین در دینی بوده زیرا که در
مقامات آتیه بتفصیل هر چه تمامتر خواهی دانست انشاء الله تعالی که از جنازه شریف کی گرنجاوزی کرد
مگر اکابر مهاجرین او را بناچار شد ضرورت بجهة وقوع سقیفه برده اند چنانچه ابو حاتم بستی نیز در
صحیح خویش آورده و از عبارات متعلقه بسقیفه که اصل تاریخ طبری بزعم خویش بعینه در عبارت فارسی
نقل کرده اند واضح خواهد شد که غسل و کفن و تعیین موضع دفن همه بعد تجویز و اهتمام افضل الصدیقین
واقع شده **واما السابع** پس چون خروج شریف برای آخرین صبح روز وفات
وقت نجات از اغماء و بیهوشی بود کما فصل فی مقامه و بروایت صحاح بخاری چندان از ساعت
مرض نجات یافت که نماز صبح در مسجد گزارد و خطبه طویل خواند زنان اهل بیت بالیقین دانستند
که تندرست شد تا آنکه مویهای خود را شانه زدند و سرمه در چشمها کشیدند با قضیه لم یخرج
ثلثا مناما تی ندارد چه روز دوشنبه روز چهارم از امامت صدیق بتحدید یکه جمهور بدان رفته اند
بوده بلکی در بادی الرای قول انس با حدیث صدیقه متعارض مینماید و جواب آن بمقتضای مدلول
عبارات بعضی از شروح بخاری مثل غایة التوضیح و عمدة القاری باین نهج میتوان گفت که ابتدای این

ایام نلثه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در اثنای آن خروج نفرموده از وقتی باشد که آنجناب
روز شنبه در نماز پیشین مهاد یا بین الصحاب در مسجد آمد و این مجاز در محاورات مردم کثیر الوقوع است
که اگر زید مطالعه کتاب را مثلا از نماز جمعه تا صبح یکشنبه ترک نماید و وقت چاشت از دنیا مفارقت
فرماید در حکایت حالش میگویند که سه روز مطالعه کتاب نکرده پس محصل روایت انس بر طبق نقل مجلسی
یخرج ثلثا و ابوبکر یصلی بالناس بطور کنایه آنست که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سه روز
امامت بامر دم نکرده و ابوبکر بجای آن سرور امامت میکرد و الی غیر ذلک من الاحکام

واما الثامن پس دعوی تناقض در اجمال و تفصیل غیر از مجلسی امامیه کار دیگری نیست
مراد از اشاره بقدم ابی بکر همان اشاره است که در روایت اخیر مفصل مروی گشته
یعنی بعد برده برداشتن ابوبکر صدیق گمان خروج آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در اثنار نماز
باز پس آمد و حضرت پیغمبر صلعم بقدم او اشاره فرمود فینطبق الاجمال علی التفصیل شاید تو ملا با
مجلسی آیات قرآنی را تعلق بقصه حضرت موسی دارد و از بعضی ازان تنهائی آنجناب و بدرخی همراهی اهل
آن عالی قباب الی غیر ذلک من الامور معلوم میشود چنانچه بر مفسرین و حفاظ قرآن مجید مستتر نیست
متناقض باشد فاعتبروا یا اولی الابصار و مخفی نماند که قول بعضی از صحابه در روایات حدیث رفع
حجاب که در نظر امیر منظری تنه از منظر شریف نبوی نمود چنانکه مجلسی در بحار آورده علی الظاهر محمول
بر آنست که شما فاضلین در صدد اقتدا باشند یا نظر اتفاقی و استطرادی نظر کرده باشند و غالب که قائل
مجلسی در مثال این روایات که بمعنی شرع نزد محدثین است کما لا یخفی علی من طالع شروح
الصحاح و غیرها سیما شرح المشکوة لعلی القاری یعنی رفتن جمل نموده و در مغلطه افتاده

واما التاسع پس بر تو روشن باد که قصه روایت عبید الله و عبد الله زمعه در وقت واحد بوده باشد
مدعی تناقض را چنانچه گذشت لازم که وحدت زمانه ثابت فرماید تا بجهت حضور و غیبت در وقت واحد
تناقض لازم آید درین ایام ابن زمعه در وقت وقوع یافته و از جمع روایات واضح میشود که واقعه

روایت عبید الله مقدم بر واقعه روایت عبد الله مزعمه است واین را تبر عابد و دلیل ثابت
میکنم اما اولا پس بدانکه در حدیث عبید الله مرویست که چون فرستاده رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
بپیام امامت نزد ابوبکر صدیق آورد و فاروق را گفت تو امام شو پس معلوم شد که هنوز
انعقاد امامت عمر از انسر و صلعم تاکیدات مرقوم الصدر صدور نیافته بود والا خلاف پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم با اینهمه رشد و لازم می آید و هو مستبعد و اما ثانیا پس لفظ پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم بروایت عبد الله مزعمه که مجلسی نیز آورده واتفاق محدثین طرفین بران
واقع شده مروا من یصلی بالناس است و آن مقتضی تقرر امامت ابوبکر صدیق قبل از صدور
این امر است والا لازم می آید که حکم امامت بدو فرد منتشر باشد و قد عرفت بطلانه علی
مذهب الفریقین باجمله محو حیرتم که درین روایت دعوی تناقض چه معنی داشته
باشد بار خدایا مگر زعم مجلسی آنست که در روایات اهل حق غیر از یک باب نماز و انهم بلفظ من
یصلی بالناس شرعست لفظا و نیافته و این مرض را هیچ دوائی علاج نمی توان کرد فهل یعقلون
ام یعلمون الله افلا تذکرون عجب از فاضل مجلسی که دعوی تناقض درین امور کرده بادنی
توجه بعد از تامل و تسلیم اخبار نقل کرده و یافته در ابتدای آغاز نهاده مرتبط و منضبط گشته نماید و اما او
کتب جو را که در هیچ بابی خالی از تعارض و تناقض نیست ملاحظه می نماید حتی که فقط در تهذیب
یا عرف امام اعظم طوسی زیاده بر پنج هزار حدیث متعارض و متناقض در ابواب فقه و اصول
و آخر علمای کبار امامیه بعد بودن تاویلات نص می نمایند کما مر فی اصل الاصول و ازین
باز هم مجلسی مدعی حیا از تهلکات خویش و امن نمی جنبد و از جهات عنیفه باتباع شریف مرتضی رحمه
الله کز نمیدهد بعبارت امام اعظم او علی ما نقل صاحب الفوائد المدنیه اینست حتی آن بابا من
الفقه لا یسلم الا بعد ان یجد العلماء من الطائفة مختلفة فی مسائل منه او مسئلة
منفاوتة الفتاوی و قد ذکرت ما ورد عنهم علیهم السلام من الاحادیث

المختلفة التي يختص الفقه في كتابي المعروف بالاستبصار وفي كتاب تهذيب
الاحكام مما يزيد على خمسة الاف حديث وقد ذكرت في اكثرها اختلاف الطائفة
في العمل بها وذلك اشهر من ان يخفى انتهى بلفظه بلكه اگر تتبع نموده شود ظاهر گردد كه توحيد
باري سبحانه وتعالى عما يقولون علوا كبيرا نزد عامه واحاديث اهل بيت عليهم السلام اختلافات
شديد است حتى كه جسميت او سبحانه بمعنى ابعاد ثلثه وتعيين عرض وطولش هفت شش وامثال آن
وپر خالى بودن اعلى واسفلش معاذ الله تعالى عن ذلك من الكفر الصريح نيز مروى است
چنانچه در سابق اشارتى بآن نموده ام وتازه اينكه صاحب شافى در حق همام كه اينهمه
كفر وضلال از معتقدات وى بوده ميفرمايد كان من اجلة اصحاب الامام جعفر
الصادق عليه السلام وهو رضى الله عنه استفاد مسائل التوحيد من حضرته عليه السلام
باجمله بر اهل انصاف مخفى نيست كه قول بيد وعين وساق وامثال آن كه در قرآن وحديث وارد است
وآنرا مجهول الكيف دانستن چيزى ديگرى است تا اينكه تجسيم آن از ائمه هدى ونشر هر كشميرى جايز آمده
بخلاف اين كفريات كه ائمه هداة باوصاف اخلاق كريم وتكفير وتضليل ائمه اماميه دقيقه فروگذاشتند
باجمله چون عشاوه عصبيت وعناد بر ابصار بصيرت علم الهدى ومجلسى وحبايسى وغيرهم تنيده تناقض و
تعارض احاديث مزعومى ائمه را نديده دعوى آن لاعن ادراك وشعور در روايات امامت
صديق نمودند بعد از رد اجمالى بر دعاوى سخيفه ايشان ميخواهم كه برمثالى از تعارض وتناقضهاى
روايات قوم كه بيش از احصاء در خزانه خاطر محفوظ دارم براى نشاط سامعين ونظارة انبساط
اولى الابصار اكتفا نمايم پس بدين انكه اگر كسى روايات شان نزول آيات سوره هل اتى
كه در حق حضرت امير وجناب سيده وحسنين وفضه كنيز ايشان در تفسير اهل بيت وفرات بن
ابراهيم ومجمع البيان تفسير صافى وعلوى وسايرو عالى وكاشانى وحبرجابلى ورازى وتا اينجات
مغربى وامالى شيخ وامثال آن مرويست جمع كند سر خود را بدلوار حيرت خواهد زد وتعليد

سر خود

فصل
در اختلافات نادره که در نزول این آیات شریفه واقع شده

مجلسی و جالسی و قدمای ایشان البته حکم بوضع اصل آن هم خواهد کرد در اینجا بعضی از آن اختلافات را
استطراداً و بعضی را بالذات ذکر کنم **نخستین** اختلاف درین است که چون حسنین رضی الله عنهما بیمار
شدند و حضرت امیر و فاطمهٔ زهرا و کنیز مذکور سه روزه نذر بنیت حصول شفا بر خود واجب گردانیدند
آیا این نذر بتعلیم و تلقین وحی عرب از صحابه کبار مثل صدیق و فاروق بود که همراه جناب مصطفوی صلعم
برای عیادت آمدند چنانچه در کشف الغمه باظهار مترجمین بخار و در مجمع البیان و دیگر تفاسیر است
یا فقط بگفتهٔ فاروق کما یظهر من تفسیر قرات بن ابراهیم یا بامر شریف آنحضرت صلی
الله علیه و آله وسلم چنانچه از مطالعهٔ جرجانی ظاهر می شود یا مضمون نذر بطور کشف و الهام در قلب منور
مرتضوی رخ نمود کما فی بعض الروایات التی رواها فضل بن شاذان **اختلاف**
دوم آنکه حسنین هم شریک این نذر بودند کما هو مدلول بعض الروایات التی
روی الشیخ فی الامالی فی المجلس الرابع والاربعین یا نه بودند چنانکه برخی از قرائن و بعضی
از احادیث بآن مشعر است زیرا که از ملاحظهٔ آن روایات ثابت میگردد که فقط سه فرض نان جوین بحصهٔ
سه بزرگ هر روز رخ نمی شد و همین کس حصه های خود را در راه خدا میدادند **اختلاف سوم**
آنکه سه صاع جو از یهودی قرض گرفتند یا باجرت غزل صوف یا مزدوری آب دادن نخلستان که
از حضرت امیر از شام تا صبح اتفاق افتاد یا این سه صاع از عطیات نبوی بود که روزی برای زیارت
آنحضرت صلعم جناب امیر و فاطمهٔ زهرا و جاریهٔ ایشان حاضر شدند و وقت رخصت هر یکی را صاعی از
طعام بخشید کما نقل فی البحار **اختلاف چهارم** آنکه جناب سیده در غزل صوف شریک
حضرت امیر بود یا نه مقتضای چند از احادیث اول است بلکه استقلال فاطمهٔ زهرا علیها السلام
کما فی الامالی و غیره و منطوق روایات اخر ثانی **اختلاف پنجم** آنکه غذا در وقت افطار چه بود
مدلول اکثر آنکه هر سه روز سه قرص نان مذکوری پختند و گرسنه یا سه قرص روزی برای جناب پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم قرض گرفتند کما فی ترجمة البحار و بعضی از احادیث بر خلاف آن ناطق است

که حریره بود فقط و جمعی غذائی دیگر روایت میکند چنانچه از تفاسیر و کتب ائمه اطهار و مجالس اهل بیت علیهم السلام و عدم الف و انس ایشان بطعامهای رنگارنگ و غذاهای گوناگون و ضیق معاش و ذکر معاد مقتضی همین است که از یک غذا بیش نبود و هرگاه خلفای ثلثه باعتراف اکابر علمای طائفه کما یظهر من تصنیفات السید المرتضی مثل الشافی و بحار المجلسی کال زهد بسر کنند و داد ترفه و تلذذ ندهند و مردم آن زمان معاینه دو کاسه نان خورش بر سفره فاروق که در یکی سفیدی و در دیگری زردی بیضه ماکیان بود تعجب شوند چنانچه حجة الاسلام و صاحب خیر الجاری و امثال او در اسفار معتمده آورده اند فما ظنک یا اهل البیت النبوة **اختلاف ششم** آنکه چون اول بار مسکینی بر دروازه آمد و از گرسنگی خویش خبر داد حضرت امیر سفارش او بجناب سیده در اشعار نظم نمود چنانچه در تفسیر جرجانی و صحیفة المتقین است یا در شعر چنانچه در مرویات دیگر است **اختلاف هفتم** آنکه جواب سیدة النساء بر طبق سوال منظوم بود یا منثور کما مر آنفا **اختلاف هشتم** آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم شریک صحبت بود یا در غیبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم این ایثار و سخاوت منصه ظهور رسیده نقل صاحب کشف الغمه و روایت فرات از زید بن ربیع التفات باول دارد و در دیگر کتب دیگر شانی **اختلاف نهم** آنکه سه روز مسکین و یتیم و اسیر پی هم آمدند یا این واقعه غیر از یک شب وقوع نیافته حدیث جعفری در تفسیر اهل بیت باز بلند ندا میدهد که مجیب و ذهاب سائلین جز بیکوقت افطار نبود و در روایت صاحب اقبال و غیر او که ایثار اهل بیت در شب بیست و پنجم ذی الحجه واقع شد و در اول سوره هل اتی در روز بیست و پنجم این ماه است تائید آن میکند و احادیث دیگر اقتضای آن می نماید که روز اول مسکینی وقت افطار آمد و روز دوم یتیمی حلقه بر در زد و روز سوم اسیری سوال کرد و هر سه روز ماین هر سه بزرگوار قرص نان جوین را می بخشیدند و بخود قطرات آبی قناعت میگزیدند و حسنین را نیز گرسنه میداشتند **اختلاف دهم** آنکه ایثار مسکین و یتیم و اسیر

بر نفوس مقدسه بمجرد بختن حریره وغیره بود یا بعد از انکه از نماز مغرب و تعقیبات فراغت یافته وستاره خوان کشیدند و خواستند که دست بطعام دراز کنند منطوق ببندی از احادیث مهلت است کما فی امالی الصدوق و مقصود بعضی عدم آن **اختلاف یازدهم** در نیت سائلین است بحیثیتی که این بزرگان از نماز مغرب و متعلقاتش فارغ شده بودند یا قبل ازان چنانچه مرویات بعضی از روات دال بر انست زیرا که طبخ غذا البته قبل از آمدن وقت مغرب خواهد بود کما هو مصرح فی بعض الروایات للشیخ الصدوق پس بر تقدیر یکه بمجرد طبخ بخشیده باشند قبلیت آمدن وقت سائلین لازم آمد و آن منافی بعدیت است **اختلاف دوازدهم** آنکه ایثار محتاجین بعد طبخ عجین بود کما هو المشهور یا قبل ازان چنانچه روایت ابن عباس در صحیحة المتقین است **اختلاف سیزدهم** آنکه حضرت امیر هر روز سفارش یکی از مسکین و یتیم و اسیر را بر خود بجناب سیده نساء شرایا تلمیحا اکثرا فرمود چنانچه مطالعه امالی برآن گواه است یا این سفارش یکروز پیش و یکروز پس بنحو دیگر چنانچه روایات دیگران بآن ناظر است و قرینه عقلیه نیز مؤید آن **اختلاف چهاردهم** آنکه جمعی مثل کاشانی نقل کنند که جناب فاطمه زهرا تا هر سه روز پنج قرص می پخت و ابتدا از عطای جناب امیر می بود و دیگران یعنی هر چهار تن بدیدن سخای او بی آنکه نوبت بسفارش مرة بعد اولی رسد و جناب فاطمه زهرا در روز سوم فرماید که بهت من مجروح شده از آسیا گردانیدن و جز یکصاع نزد من چیز دیگر نمانده و فرزندان از غایت گرسنگی بجان آمدند خداوندا تو ایشان را ضایع مگذار کما فی منهج الیقین دست از حصه های خویش برکشیدند و بروایاتیکه دلالت بر بختن یا استقراض سه قرص و عدم شرکت حسنین دارد قبل ازین اشارتی رفته و طائفه روایات زیادتیکه فضه کنیز هر روز یا بسبیل بدلیت قوت هر روزه طیار می کرد **اختلاف پانزدهم** آنکه بعضی از احادیث دال برین است که حضرت امیر سه صاع جو را که بمزد آسیا شبی بهم رسیده بود در آسیا کشیده و مدلول پاره اخبار آنست که خاتون جنت با فضه کنیز درین محنت و مشقت بودند جناب

مرتضوی وقد عرفته انفا **اختلاف شانزدهم** آنکه طایفه گفته اند که از ملت جو جزیره
پخته بودند و مسکین را با تمام بخشیدند پس از ثلث دیگر طعامی دیگر راست کردند و به یتیمی دادند باز ثلث
باقی را همان شب بخشیدند و اسیری را که از اهل شرک بود حواله فرمودند و معارضات این سابقاگذ
و نازه تر انکه جناب اقدس الهی هر روز حضرت جبرئیل را در لباس مسکین و یتیم و اسیر برای امتحان
میفرستاد و قلیلی بران رفته اند که فرشته دیگر بود چنانچه از کتاب معزی و مانند او در یافت
می شود و بر تقدیر ظاهر روایات کتب امامیه مثل تفسیر کاشانی وغیره که اسیر از مشرکین بود
جگر اهل ایمان را بیخراشید و دعوی تلبس این ملائکه مقربین و مثل ایشان بصور مشرکین نمکست
جراحتی باشد **اختلاف هفدهم** آنکه دو روز متوالی بی طعام روزه داشتند
یا یکروز فقط کما هو الظاهر بعضی از روایات با اول نظر میکند و بعضی بطرف ثانی **اختلاف**
هجدهم آنکه طریق ایثار چه بود بعضی گویند که هر سه تن در یک وقت بخوف و خشیت الهی دست از
طعام برداشتند و بعضی باین ترتیب رفته اند که اول حضرت امیر تحقیقا باز جناب سیده باز کنیز
مسماة بفضه تقلید او از روایات قومی از قدمای امامیه بثبوت میرسد که مؤثر جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم بود و حضرت امیر درین ایثار امتثال آنحضرت مینمود همچنین جناب سیده کما نقل
المجلسی فی البحار و از تقریر جمعی دریافت میشود که مقصود اهلبیت بخشیدن قرص اول بود چون سائل
و دعای این بزرگان متوجه شد خواستند که مکافات دعای او بکنند لیکن معلوم نیست که بعد از یافتن
نان سوم سائل دعا کرده و منقبت ایشان کما هو الظاهر بیان نموده یا این بزرگان او را منع
فرمودند **اختلاف نوزدهم** آنکه آنچه بمسکین و یتیم و اسیر عنایت فرمودند همان
قرصهای نان جوین با حلوا وغیره بود که بهر حال در خانه نخیتند کما فی اکثر الروایات
و ملخص بعضی از احادیث بحار و تراجم آن اینست که ثریدی بود که بضیافت از خانه خدیجه بهمرسید

اختلاف بستم آنکه مجیب سائلین در ترتیب قرآنی بود کما هو المشهور یا بعنوان دیگر مثل تقدم

یتیم

یتیم بر همه چنانچه بر ناظرین بحار و غیر آن مستتر نمی ماند که حضرت امیر حصه خود را که از خانه حذیفه و ستیاب
سدزنی را در انثنا راه حواله کرد تا یتیمان خود را خوراند و در وقت محبت مسکین نزد جناب فاطمه زهرا
علیه السلام مشمات مرتبه اثیار ارشاد فرمود تا جناب سیده از حصه خود در گذشت همچنین خادم انجناب جوان
اسیری تضرع و زاری نمود **اختلاف بست و یکم** آنکه بنص حدیث راوندی حضرت خاتم
المرسلین صلعم با امیر المومنین برای اطلب قوت بهناغ متعدد قبل از ورود آیات کریمه تشریف برد
کما سیجیء ان شاء الله تعالی و روایت تفسیر قرات و غیر او دال برین است که حضرت امیر تنها
بعد نزول آیات فورا بخانه بعضی از انصار قدم رنجه کرده دیناری بر سبیل قرض از وی درخواست
او نصف مال خود را بر آنجناب حلال فرمود حضرت امیر فقط دیناری بطور مذکور گرفته در اثنار راه
بمقداد بخشید بحکم آنکه وی از چار روز گرسنه بود و تخالف این روایات با بعد گر کالشمس فی
رابعة النهار است زیرا که اول این قبلیت و بعدیت البته ممتنع الاجتماع است کما لا یخفی دوم دعوی
گرسنگی مقداد از مدت چار روز با وصف آسودگی او با تمامی اهل و عیال از انبار خرمای عجاز
نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که بر طبق مثل مشهور هم خرما و هم ثواب بود هرگز معقول نمی شود بعید
بلکه محال است که این قسم عدای لطیف را که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بدیه و متاع عنایت فرماید
تحورند و از گرسنگی جان بسلامت ببرند سوم استقراض مرتضوی بعد اینهمه اعجاز خشمی تمام
آسودگی تمامی اهل بیت بلا ضرورت ملجیه در بن نشین نمی گردد و جه آنکه وسعت رزق تا چند روز
برای این بزرگان بلکه همسایگان ایشان نیز از احادیث واضح میشود کما هو منقول فی البحار
و الطرائف لابن طاؤس علی ما قال لا ردستانی **اختلاف بست و دوم**
آنکه جبرئیل امین بعد از آسودگی اهلبیت سوره هل اتی بر جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
و سلم نازل نمود یا در عین اشتداد گرسنگی و بیقراری مآل برخی مثل روایت راوندی
در جرائح اول است و مفاد برخی ثانی **اختلاف بست و سوم** آنکه چیزیکه اهل بیت

شیر الانام علیه و علیهم التحیة و السلام و فضه کثیر بخورد نش آسودند جبرئیل علیه السلام از دار السلام
آورده بود یا از مشقت خود بجد و جهد تمام مثل نان جوین تحصیل کرده بودند مقتضای بعضی از روایات
که در تفسیر صافی هست امر اول است و فحوای روایت قطب الدین راوندی در کتاب خود آنکه
جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز در ان ایام از چهار روز سنگ بر شکم مبارک بسته بود پس
باخبار بمرتضی بباغ مقداد قدم رنجه فرمود و چیزی از خرما در انجا نیافت پیغمبر ارشاد نمود
که ای علی این سبد را بگیر و بسوی این درخت خرما برو و اشاره نمود بیکی از ین درختها و بگو که
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میوه از تو طلب میفرماید چون پیام بدرخت رسید میوه وا شد و شتر
امیر بر چیده و نزد آنحضرت صلعم آورد با هم تناول فرمودند و برای مقداد و اهل و عیال او و حسنین و فاطمه
علیهم السلام آوردند اختلاف بست و چهارم آنکه سوره هل اتی بعد خوردن مائده
منزل شد یا قبل از ان بر شق اول بلا مهلت بود یا بعد از انکه امام حسین متوجب
زوال این نعمت عظمی و عطیه کبری شد تفصیل این اجمال و توضیح این مقال آنکه چون آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم حسنین را که از مزبد گرسنگی بجان آمده بودند تغیر یافت بخت بلوا
شد حضرت جبرئیل بلا مهلت در رسید و قبالی مرصع بدر و یاقوت پر از ثرید و عراق الطبرق
ارمغان آورد که رائحه آن رواج بازار مشک و زعفران می شکست و از لطافت ذائقه اش
بهتر بن انواع طعام و نیاید کاه از خجلت نشست پس همه بزرگان با تفاق خوردند و بخوبی
آسودند و از ان کمتر نشد عقلا ان این حال امام حسین از خانه بیرون برآمد و پاره از ان با خود
همراه داشت زنی یهودیه بعد از استشمام آن از زبان بسوال کشود امام حسین دست دراز کرد
تمام پاره عراق را در دهنش گذارد که بر یکنوالله حضرت رب الالمین بسرعت تمام در رسیدند آن
استخوان را از دست او بستدند قبالا بآسمان بردند جناب خاتم المرسلین صلعم فرمود اگر حسین انچه
تکرده این نعمت بعینها باو صد آسودگی اهل بهشت تا قیام قیامت نزد ایشان باقی ماندی پس آن یار حضرت

ایه یوفون بالنذر ویخافون یوما کان شره مستطیرا ویطعمون الطعام علی حبه
مسکینا ویتیما واسیرا الی اخرها نازل شد هذا ما نقل فی الصافی وصحیفه المتقین
وغیرها ومقتضای روایات دیگران برخلاف آنست اختلاف بست وپنجم آنکه
سوای اهل بیت اگر کسی از اهل ایمان صدقه مسکینی ویتیمی واسیری را در مدة العمر بر نفس خود ایثار کند
مورد این آیات کریمه تواند شد کما رواه النبی استاذ الکلینی فی تفسیره یا مرتبه ایثار او بحیث
صدور آثار آیمان بالغیب فائق از ایثار این بزرگان تواند شد چنانچه بعضی از عبارات مؤلف
رساله اشعاری بران دارد وستعرفه ان شاء الله تعالی یا آنکه مرتبه ایثار مذکور همین
بزرگان تخصیص یافته کما فی بعض الکتب الکلامیه والبحار وترجمه یا آنکه جمعی از ایشان
تفوه می کنند که اگر چنین مروت وسخا وایثار واتفاق از کسی دیگر منجمله صحابه صدور می یافت برای او هم
مثل سوره هل اتی پیرایه ورود در سبک شد واذ لیس فلیس درین مقام جز آنکه علمای امامیه
بگویند که سوره هل اتی بالخصوص آیات معلومه چند بار یکی در وقت آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم ودیگر در وقت نزول مصحف فاطمه باز در اوقات دیگر امیه از نزول اجلال یافته جوابی میسر شد
لیست وانیعنی باصول امامیه بسیار بعید می ندارد چنانکه بر ناظرین این اوراق پوشیده نمی ماند
بخلاف آنکه صاحب رساله ضغیمه بسبب بعضی از بزرگان سنیه تفوه نموده گفته مگر آنکه بگوید
چنانچه نسخ متعدد متقن شده است نزول آیت غیر متین واقع شده یکی در وقت پیغمبر صلعم دیگر در
وقت خلیفه ثانی فافترقا بالجمله اگر تمامی روایات امامیه درین یکقصه جمع کنیم اختلافات عجیب و
تعارض وتناقضهای غریب پدید آید برانچه ذکر کردم محسوس شود وهزاران روایات هم سنیه هم
اربعمائه متکفل بیان آنست وبرانچه اکتفا کردم بر اهل بصیرت موجب تشفی خواهد بود
واگر تناقضات مرویات این طایفه در امور دیگر مثل واقعه نزول اذا والضحی از آسمان یا هم رسیده
در سلاح بعضی از کافران یا قتلش بر دست شیعه مروان یا اتفاق افتادن اذا والضحی در واقع شاخ درخت

خرما یا قاش سیب خربزه بود که بمعجزهٔ نبوی در صورت خود ظهور نمود با دکنم دائرهٔ بحث وسیع تر می شود
و مقصود این فضل که قلع مادهٔ فاسدهٔ تقریر ثمانینی است یعنی شریف علم الهدی که بر نقل فاضل شوستری
در مجالس المؤمنین هشتاد هزار مجلد از مقروات و مصنفات و محفوظات بعد از وفات خویش در کتبخانهٔ
بادگار گذاشته و زندگی هشتاد سال یافته و کتابی از مصنفات اوست که بنام ثمانینی ملقب ساخته
انست ره و پیش بیار بدعا گر ایم دلقبه اخلاط ردیه و انجره سوداویه ظلمانیه اورا زائل نمائم
و گویم که آنچه شریف مرتضی گفته که بر تقدیر عدم عزل ابوبکر دفع اختلاف و تفرقه
آنحضرت صلعم که از ابتدای تلاوت ابوبکر بوده با انتهای آن بمعنی میگردد جوابش آنکه اگر مراد از
آنست که پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم در ان نماز خود امام شد و ابوبکر صدیق را بجایش برقرار داشت
چنانچه از روایات منقوله مجلسی در بحار واضح تر است و مذهب اکثری از محدثین و متقدمین همین است
در ین اتفاق شیخ شهاب الدین بن حجر عسقلانی و عینی و ملا علی قاری و دیگر بزرگان از محققین تصحیح آن کرده اند
و تائید آن برداخته پس مسلم است لیکن از ین امر سلب امامتش بر سائر اصحاب لازم نمی آید و مخفی نماند که
مقصود اهل سنت عموماً و خصوصاً از ذکر اخبار نماز ابوبکر صدیق این نیست که امامت او معاذ الله
برای جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ثابت نمایند چنانکه حضرات امامیه از ذکر فضائل مرتضویه
و دلائل امامتش پیش نظر دارند و این مکنونات قلبیه ایشان آخر بر صفحات السنه محدثین و رواة
منتشر ین جلوه ظهوری یابد گما عرفت نعوذ بجها سابقا بالجمله مدعای قدمای امامیه از روایت
خروج شریف مهادیا بین الرجلین که سلب امامت صدیق برای سائر اصحاب است ثبوت نه بیوست و انچه
به ثبوت رسید که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم صدیق را باز پس نکشید و خود امام شد و او تکبیر میگفت و بواسطهٔ
تکبیر او مردم بر افعال شریف اطلاع می یافتند باید عای امامیه ربطی و نسبتی ندارد و حقیقة مؤید مدعای اهل
سنت است که آن نیابت ابوبکر صدیق بود و اگر مراد آنست که صدیق را معزول فرمود و از ان باز
تقریر امامتش بر سائر اصحاب نمود پس مکذب احادیث صحاح است که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم صبح روز

دوشنبه

دوشنبه پرده برداشت و از مشاهده امامت صدیق و اقتدای اصحاب رعقب او و انضاق کلمه اسلام
خوش وقت شد و تبسم کرد کما لا یخفی مراد اعلاوه بران مدعین امامت صدیق قائل تعدد این قصه بوده اند
چنانچه از شروح صحیح بخاری واضح می شود قال الشیخ جلال الدین السیوطی فی التوشیح عند قول
الراوی عن البراء ابی بکر قد اختلفت الروایات هل کان النبی صلی الله علیه وسلم صلی
فی هذه الصلوة اماما او ماموما فمن الناس من جمع بالتعدد ومنهم من رجح
روایة انه کان اماما لان ابا معویة احفظ فی حدیث الاعمش من غیره ولابن
ماجة فابتداء النبی صلی الله علیه وسلم القراءة من حیث انتهی ابو بکر رض
این تقریر فاضل تامل چگونه بر ایشان وارد خواهد شد چه آنها می توانند گفت که وقوع اختلاف در
ابتدای قرات و انتهای آن در وقت دیگر بوده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آنها امامت فرموده
و در تعیین ابو بکر صدیق امامت نموده و بحمد الله که درین مقام که علمای اعلام امامیه عن آبائهم عن اجدادهم
الفحوای بعضی از افادات مجتهدین امامیه رساله صفینیه و مقتضای قول بزرگان ایشان بعد وشود سبب
خیر گردد خواهد ❊ خمیر مایه دوکان شیشه گر سنگ است ❊ دلیلی دیگر برای امامت افضل الصدیقین هم
رسید بیانش بر سبیل ایجاز آنکه مجلسی خاتمة المحدثین شیعه آنچه گفته دلیل بر آنست که امامت ابو بکر
امر نبوی نیز امضا پذیر فته بود چنانچه بتفصیل دانستی و تعدد امامیه بتصه بر شرف ثانی کما مر دعوی
عزل صدیق می نماند و بسیاری از محدثین طائفه این عزل را مثل واقعه فرستادن ابو بکر صدیق
برای تلاوت سوره برات میدانند و میگویند که مقصود جناب پیغمبر علیه الصلوة والسلام از مرة اابا بکر فلیصل
بالناس تفویض خلیفه اول بود کما یلوح من البحار ایضا پس ثابت شد که صدور امر مذکور بر جای
خود ثابت است اکنون بدلیلی که زوال این امامت از ابو بکر صدیق دریافته شود و مرض آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم نماید ثابت باید کرد نه در وقتی که آنجناب را خفتی از مرض هم رسیده و باستعانت اصحاب
تشریف دادن تیسر لاحدهم کائنا من کان چه دانستی که مخالف با وصف کذب و افترا که

از ذاتیات مذهب وست در اثبات امامت حضرت امیر وقت استدلال مرضی نشیر و تذبر پیر فگنده
بحیرتم که شریف مرتضی در سخن سازی خویش چنان منهمک شد که امور بدیهیه که درین فصل یاد کردم نزد او
حکم امور نظریه پیدا کرد با وصف لغزشها و اغلاط بی انتها درین بحث واحد مع قطع النظر عن اغلاط او
و هفوات وقعت فی کتابه المسمی بالشافی کادت ان تکون غیر متناهیة حضرات امامیه او را العلم الهدی
لقب داده اند بلکه این تهمت را بذمه جناب امیر المومنین نهاده اند کما مرت الیه الاشارة و بدل علیه ایضا
کلام الفاضل التستری فی مجالسه من بعد التماس ست که اگر سامعین و ناظرین اوراق ازین
تشنیعات ابرو ترش کنند و سر که بر رو مالند و از ملاحظه تقریرات فقیر تقلید صاحب صوارم نمایند
که چنین فاضل جلیل القدر عظیم الشان رفیع المنزلة منیع المکان را السفاهت نسبت کردن و استعمال
انصاف نمودن و راه اعتساف پیمودن ست چه از کلام بافعی و حجزی و امثال ایشان از اکابر
سنیان علی ما نقله الحجالسی ظاهر میگردد که ریاست علوم ادبیه و حدیث و تفسیر و دیگر فنون از رقعه
اصول بذاتش منتهی می شود و در وقت خویش مروج مذهب شیعه بوده و اجماع ایشان بر جلالت
قدر و رفعت ذکرش انعقاد یافته فقیر کم مایه بجوابش خواهد گفت که هر چند استغاثه مومن
جالسی و تظلم و فریاد مقلدین او از سهام تشنیعات علامه دهلوی نور الله مرقده و ابهجه دار
درباره شریف نائینی و ربابی الرای لغایت متین دستوار مینماید بلکه قلوب ناظرین و سامعین میرباید
لیکن بعد اندک غور و امعان تلاوت آیت کریمه وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ
در حق شان می شاید و لغایت آیزد و توقیفات علو هرگز محتاج آن نیست که احدی از متکلمین اهل
سنت در ابطال آن برخیزد بلکه بمجرد نقل افاده قدیم فاضل جزائری در کتاب الانوار النعمانیه
از هم میریزد و این موقوف بر بیان قصه ایست که طول و عرض بسیار دارد لکن کم ترین خلایق بر
عادت مستمره خویش ملخص آن را در ینمقام می آرد بدان که علم الهدی قوم بعلت آنکه شیخ المشایخ
یعنی صدوق امامیه که استاد الاستاد اوست قایل بسهو جناب خاتم النبیین و بعضی از نماز ها شده

طعن

لعن وتشنیع وتجهیل وتحمیق را از حد گذرانیده حتی که او را در عبارات خود ملحد و زندیق و ضعیف العقل
مخبط و مختل الحواس قرار داده و در هیچ دقیقه از بیحرمتی و رسوائی او فروگذاشته فاضل جزائری در کتاب
مذکور از جانب ثامنی الی معذرت میکشاید و برای تنظیر ذیل این کلمات بر نقل نقاتی فرماید
إنّ تشنیع السّید علی الصّدوق لیس من عدم علمه بجلالة الصّدوق او انّه لیعتقد
فیه ما نسبه الیه ولکنّه من باب تغلیظ المجتهدین بعضهم بعضا حتّی انّهم ربّما
راوا تجهیل من خالفهم من اهل مذهبهم فی مسئلة من الفروع بل تفسیقه
والتکلّم فی عرضه ونسبته الی الجهل والخبط فی العقل من الملازمة الواجبة
حتّی لا یقبله احد فیها وان کان ذلک الخلاف فی تلک المسئلة محقّا عند نفسه
بل فی الواقع وقد شاهدنا مثله من بعض مشائخنا المطهّرین من الاعراض الدّنیویة
الدّنیویة الی ان قال ولا فالم یقض والمفید ینقلون عنه الاخبار ویعتمدون علی
روایاته الی آثار انتهی محصّصا بتجهیل وتشنیع شیخ صدوق را از بحث است که شریف ثامنی
او را جاهل و مخبط و نسته و ملحد و زندیق اعتقاد کرده بلکه این طریق در مجتهدین امامیه از قدیم الایام رائج
و معمول بوده که یکی مر دیگری را در مسائل فروعیه جاهل و کودن میگفت و هیچ دقیقه تذلیل فرو
نمی گذاشت بلکه تفسیق هم می نمود و این امور را از ضروریات و واجبات اعتقاد میفرمود تا کسی
تقلید آن شخص نکند و در کید و کول او گرفتار نشود اگرچه آن شخص مخالف در مسئله متنازع فیها نزد خود
بلکه در واقع بر صواب و مفسقین او بر خطا باشند چنانکه بعضی از اساتذه خود را باوصف تدین و
اجتناب از اغراض دنیویه دیده ام که وقت تشنیعات این قسم کلمات میگفتند و اگر مقصود
شریف ثامنی این معنی نبودی که من گفتم پس او استاد او یعنی شیخ مفید چرا اخبار امامیه را از اشنع المشائع
که نزد ایشان زندیق و ملحد گردیده بود روایت می کردند انتهی ملخصه پس معلوم شد که امامان و پیشوایان
خود را وقت تغلیظ با این الفاظ معلوم نباد کردن منافی اعتقاد جلالت قدر نمی باشد

حالکیا بنیاد است بجانب جالسی و مقلدین او از تشنیعات صاحب تحفه و این کمترین مثل عبار از تند باد
نیست و نابود میگردد و ابطریق اولی جواب فاضل جزائری از طرف این قاصر الباع هم جاری میشود زیرا که
فاضل ثمانینی را علمای اهل سنت از مدلسین و ملبسین میدانند و بکفر و فسق او بجهت عداوت خلفای راشدین
و اهل بیت طاهرین حضرت سید المرسلین صلعم و دیگر معتقدات باطله اش مثل ملحدین حکم میکنند
گو شریف مذکور در طائفه شیعه عدیم النظیر و معدوم المثال باشد چه جای آنکه او در مبحث امامت
مصدق رضی الله عنه بوده باشد و قضا را خود دوره بجائی نبرد که اطفال دبستان هم بران نخندند
میرسند و بنیاد تقریر اشنیع باطن انگشت میکنند و حاشا و کلا که جناب علامه دهلوی نور الله مرقده
و این اقل الانام را در اثنای عیف کلام مقصود از تشنیعات ثمانینی تعلی خویش باشد بلکه مطلوب
همین بست که کسی از ناظرین رساله حقیر بتقریرات عامه فریبش مذهب باطل را اختیار ننماید و از
مذهب حق دست برندارد چنانچه جزائری تقریر آن کرده العجب باین است که مجتهد جالسی رصدارم
قصه سیادت ثمانینی را مد نظر داشته بنیاد استغاثه خود را بران گذاشته و در فتاوای خویش بر ملا
از لعن بسیاری از سادات بلکه جگر پاره های ائمه امجاد و جناب سیده و حضرت سید الابرار صلعم دریغ
نمی کنند و قاضی در مصایب خویش سید سنی را بدتر از سگ دانند و فاضل کاشانی در خلاصة المنهج صنف
مذاهب هاشم دار انکار گناهی روایت مینماید و دیگر علمای امامیه در کلمات مقدسه مرتضوی که بر
ترتیب حروف تهجی جمع کرده اند نقل میکنند ان ولی محمد صلی الله علیه وسلم من اطاع
الله وان بعدت لحمته وان عدو محمد صلی الله علیه وسلم من عصی الله وان
قربت قرابته با اینهمه مومن جالسی از اهل خود چشم آن دارد که اکابر مذهب امامیه را بدنگویند شعر
گر بدلی زنا ترش منشین ✤ که تو هم در میان ما تلخی و فقیر بی بضاعت بر روایات متشیعین
وجهی دیگر در باب تشنیعات ثمانینی هم بقید قلم می آرد که هر چند شیخ مفید در منامات خویش بر
تعدیم ثمانینی مبشر شده چنانچه در کشکول شیخ عالی منقول است لیکن مرتبه این بشارت کمتر از دعا

صاحب الله

صاحب الامر در باب شیخ المشایخ است چه توقیعات آنجناب در بعضی از مقامات زائد بر افاده
روایات کلینی می باشد چنانچه از کتب معتبره هویدا میشود و تفصیل آن بر زبان صاحب صوائق و مرشد
البریه صاحب تحفهٔ اثنا عشریه میرود و مع ذلک از خواب تا بیدار فرق بسیار است و اما السنه و جا جلاله
کما فی الجار در لباسهای ابدیا و ائمه علیهم السلام تصرفات بشمار کما ستعرف نموذجه ان شاء الله
تعالی پس امام الائمه و فرد کامل امامیه را با عتراف برادر مهین مؤلف که مدعای حضرت
امام مهدی در رسالهٔ نصرت اخباریه لباس وجود پوشد ملحد و زندیق گفتن و بی دین و بد مذهب
قرار دادن و زبان کمال طعن و تشنیع در حق او کشادن عین الحاد و زندقه خواهد بود پس فاضل تامنی
مستحق هر گونه تشنیع و تقبیح بوده باشد و هر چه بوی رسد از خدا رسد و با احسن قیل شعر
بزرگش نخوانند اهل خرد ۞ که نام بزرگان بزشتی برد ۞ الحمد لله سبحانه ما اعظم جده و تعالی
شانه که هر جا سر را بدست دشمن میکوبم و خار و خاشاک این راه را از دستهای اعدا بیکباک
میروبم فاعتبروا یا اولی الابصار انیست انتهاض یکدو دلیل بر استحقاق و لیاقت حضرت ابوبکر
صدیق که بمراعات ایجاز و اختصار اتفاق افتاد حالیا بران اکتفا نموده باصل اصول مدعا پردازم
و بر بقیه اقوال دیگر از رسالهٔ حضرت مؤلف خود را متوجه میسازم **قوله** و اگر کسی گوید الخ **اقول**
اینهمه تخالب بصور خیالیه خویش است و اهم العباد را السبب عدم مضرت تعرضی بدان
ضرور نیست **قوله** فی اعتقاد و اصل چهارم الخ **اقول** چیزانم که اصل پنجم را بر خلاف شهید
ثالث در احقاق الحق و دیگران از علمای خویش اصل چهارم چون گفته مگر آنکه نبوت با توحید یا معاد
یا عدل را که با عتراف کابر طایفه از منصوصات قرآنی است موخر از ان فهمیده باشد بار خدایا
شاید محمول بر مزید اهتمام و بانظر تا خر زمانی بعضی از وجوه خواهد بود لیکن بر اصول طایفه اصل
الاصول باید گفت نه اصل چهارم چنانچه روایات اصول الدین بعامه گواه بر آنست که بعد از معرفت
امام و حصول تشیع هیچ صغیره و کبیره بدفتر اعمال اندماج نمی یابد کما سبق الایماء الیه **علاوه حال**

اعتقاد قدمای امامیه در باره توحید باری تعالی که سابقا ولاحقا باحد آن اشارتی نموده مانقتضی
است وحال عدل معاد که بگناهان شیعه فرق دیگر را در شکنجه عذاب کشند وغافلان محض بعقاب رسند
برزبان نیاورده باقی ماند نبوت وآن برصور خیالیه ومعتقدات مجتهدان امامیه کمتر از مرتبه ولایت
وامامیت احکام فلا تغفل **قوله** چنانچه ترک اسلام را ردت میگویند الی آخره **اقول** بسیار
از احادیث کافی که نزد امامیه در صحت وعدم وقوع تحریف دران بهتر از قرآن است برخلاف
این دعوی واقع است چنانچه بر ناظرین منهاج مخفی نیست وبحمدالله که مامورین باظهار حق خود
نص صریح فرموده اند که اعتقاد بامامت از ضروریات نیست پس حمل احادیث بر کذب وافترا صورت
از جواز ندارد اگرچه شارحین هوسها بخته خرافتها گفته باشند درینمقام برین اجمال اکتفا ساختم وبتفصیل
این مطالب از ان نپرداختم که دفترهای طولانی دران فراخواهد کرد وناظرین وسامعین بسبب تصدیع ملول
خواهند شد **قوله** غرض ما اینست **اقول** مؤلف رساله عبارتی که از فتح الباری شرح کرمانی در ابتدای افادات
خویش قلمی نموده اثری از یمنعنی دران نبوده که از جمله احد تو ابعد کی ارتداد شرعی مراد است وجمله لم یرالوا
مرتدین علی اعقابهم مرادف آنست ودر لجج حیرت وامواج فکر تم که چون صاحب کواکب دراری وصاحب
فتح الباری اشارة وصراحة درجان عبارت ارتداد را بترک حقوق وتقصیر از واجبات محمول کرده
باشند از احداث ارتداد شرعی چگونه مراد توانند گرفت لم یرالوا بمرادف آن چگونه قرار خواهند
داد وبرفرض محال اگر این هر دو بزرگ بجای دیگر تصریح بخلاف این امر کرده باشند بی نوشتن عبارات
شان کلام در امثال این مطالب کردن ومزعوم خویش گوئی سبقت از میدان مناظره بردن
خارج از آهنگ قانون تصنیف وتالیف است باجمله اگر مراد از عبارت کرمانی وهمقلانیان
عبارت است که در صدر رساله مرقوم شده پس دلالت آن بر انچه مؤلف فهمیده ممنوع است
لابد له من اقامة الدلیل واگر بنیاد این قیل وقال بر عبارات دیگر است پس تعلل کردنش از شرح
کرمانی وغیره بر ضرر درست تا اهل بحث ونظر دران غور وفکر نمایند ودریابند که برطبق زعم مؤلف است

یا نه وغالب همین است که در فهم عبارت بزرگان مرقوم الصدر در مغلطه ها گرفتار شده یا نسخه شرح
کرمانی وعسقلانی نزد او مستقیم نیست کما اعترف به **قوله** دانیکه از ما احد تو الخ **اقول** درین
نزدیکی بخوبترین وجوه دریافت شده که ادعای صدق احداث خلافت خلفای راشدین باعتراف
جناب امیر در نهج البلاغه موید وموعود من الله بود ند بدیهی البطلان است وشگرف تر
آنست که این دعوی بر اصول مقرره اهل سنت نمایند معاذ الله من تلک الهفوات علاوه
دعوی ترتب ارتداد شرعی بغصب خلافت امیر المومنین ومخالفت او که از خلفای راشدین بر
زعم مخالفین صدور یافته نمودن بلکه براه تکفیر ولعن کسی که خلفا را مسلمان داند پیمودن چنانچه
از بحار ظاهر است وقائل باسلام آنها بودن وقت دار وگیر از ابجات اهل حق ازین دعوی
قرار کردن وبارادهٔ تبدیل اخلاق حسنه بسیئه از لفظ ارتداد پا فشردن با همه گر متناقض است
وقد عرفت تفصیل ما ذهب الیه الاکابر هم فیما سبق با انکه باعتراف شیخ حلی در شرح تجرید بخبات
خلفا از عذاب نار بلکه بدخول ایشان در فردوس مصداق خبات تجری من تحتها الانهار قائل
می شوند مع ذلک دعوی موافقت از قبیل بناء فاسد علی فاسد است زیرا که بنیادش بر آنست که صاحب
نهایه صحابه کبار را مورد مرتدین علی اعقابهم قرار داده وجفاة اعراب را از دائره این سانحه
اخراج کرده وهو مما لا یرضی به العقل السلیم کما مر وستسمع له زیادة البیان
والتقریر عند قول المؤلف البحرین کما نص علیه ابن الاثیر وبر تقدیر تنزل برجائی
خود مقرر است که اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال پس با وجود احتمال صحیح در عبارت صاحب نهایه
که تقریرش در سابق مذکور شد از استدلال ایشان نامی واثری پسند نیست **قوله** دیگر اگر بخاطر کسی آید
اقول عبارتیکه از نهایه بنقل فرموده با وصف حذف بعضی از الفاظ تبدیل بعضی وعضی دیگر
همدران واقع است اول تصحیح آن حرف زدم من بعد در انچه از عبارتش فهمیده قیل وقال کنم
بدانکه لفظ اواه بعد لفظ جانیا از قلم ساقط شده ولفظ جانیا بمعنی اغمارا جانیا مقابل واهبا رقم

کرده و علامت همزه کراز یا مبدل است بران نوشته من ابدل لفظ یقص را که مشتق از اقتصاص بمعنی
قصد اثر گرفتن است در مواد دیگر برده چون عبارت صحیح شد اکنون میگویم که منکر مقابل معروف
است نه معروف بمعنی منکر و آن عام است از واجب و ندب چنانکه در نهایه مذکور تصریح بدان
واقع است پس مقابل بشر که منکر باشد نیز اعم است از انکه مکروه باشد یا حرام و گناه صغیره باشد
یا کبیره آری قرائن عبارات و الفاظ را باید دید و بر مناسبات آن حمل باید کرد و از بن است
که جمعی از شارحین شمائل و ریاض و حاضی هم برین تعمیم تصریح کرده اند کما لا یخفی و ان اراد
بعدم صدقه علی المنکر انه لغة لا یصدق علی منکری الزلو و مثل الملاهی
و عرفا هو ما یخالف ما اتفقت به اخبار الفریقین و شهدت علیه آثار الصدر الاول من
انکار الزکوة الذی صدر من هؤلاء علی ما عرفت سابقا انه ردة و رجوع عن الامر
الذی کانوا علیه کذلک احداث فی الدین و ابتداع فی ملة سید المرسلین لانه
لم یکن مذکورا فی الکتاب لا فی السنة و لا اجماع الامة فکلوا حد منهما قریب من صدق
باعتبار المعنی بل بعده و کل منهما علی الاخر فمن یدعی عدم صدق الاحداث
علی هذا الامر یدعی کیف یدعی الانصاف لنفسه بین ایدی الاشهاد و ان اراد بعدم
صدقه انه لا ینطبق علی من اختار الکفر البواح مثل عبادة الاصنام و ارتکب
الشرک بعد توحید المالک العلام فیرجع حینئذ الی الاتفاق **قوله** و نیز در بعضی
طرق آمده **اقول** باجرای عجیب است که مولف عبر از ادعای استبعاد دلیلی و برهانی بران قائم
نمی تواند کرد مخفی نماند که انکار زکوة بلا ریب خود از افراد تبدیل و تغییر است این را خود بله و صبیان میدانند
فضلا چه رسد که اگر زید در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زکوة سیداد و بعد انتخاب متوقف کرد یا فرضیت
را بمعنی از وجوه تخفیف انکار نمود البته بر وی احداث و تبدیل و تغییر هم صادق می آید و همچنین اگر زید
از اهل اسلام رجوع کند معنی تبدیل نیز شامل است تحقیقا لمعنی العموم فکیف که ورود لفظ تبدیل بعضی

از طرق دلیل عدم صدق احداث بر ارتداد باشد عجب است که قریب را بعید نامند و برین گویند
تمام انصاف باشد فان کان الانصاف هذا فالظلم والاعتساف ما ذا اقول
بلکه بصراحت دال است الی آخره اقول باکی گفته ایم که دلالت مبتدل ساختن امروز کار دارد یافته
بود ندارد زیرا که امر زکوة و فرضیت آن داخل صدقات امری بود که در ملت اسلامی بلکه در
ادیان سابقه هم قرار یافته بود جفاة اعراب آن را متغیر و مبتدل ساختند و بمجرد استماع خبر
وفات شریف نزد دغاه و غل باخت شدند چنانکه نقلش از مجمع البحرین گذشت بمقام حیرت
و استعجاب است که این امور را حضرت مؤلف بر طاق گذارده بدعوی منحصر بودن امر ضروری در
خلافت بلافصل مرتضوی سر برداره و این مقدار هم بدلیل نخلد که دعوی قرار یافتن خلافت
جناب امیر بعنوان اینکه میان مشیخه و سنی فعل تنازع است اقامت دلیل بر خلاف آن است
و حقیقت امر این است که چون ضعف و رکاکت ادله طائفه غویش بر امامت بلافصل جناب
امیر یکسی نمی داند اشاره بدلیل هم نمی کند بالصراحت چه رسد از خبا واضح تر شد که بنیاد تقریر
اگر فاسد و مناع تحریر پیش غبا با کاسد پیدا شد قوله و از انچه بتصریح دال است الخ اقول
کسیکه حدیث الحوض را بر اهل ارتداد و کفر منطبق میگرداند و جماعتی را که نزد محققین در کمال فسق منهمک
بودند بارتداد شرعی متصف میداند تواند گفت که درین حدیث خطاب سرور عالم صلعم بعضی از
اصحاب است اگرچه از کبار مهاجرین و انصار باشند یعنی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را از
ایشان خوف ارتداد بحکم لا یتصور الضلال بعد الهدی حاصل نبود الا تنافس دنیوی که از بعض
اصحاب واقع شد کما قال بعض العلماء و این خطاب مخصوص لالت بران ندارد که احدی از امت
متی که جفاة اعراب و من یحذو حذوهم نیز مرتد نشوند و منتهای کار جز تنافس چیز دیگر نباشد
مقصود فقیر ازین تقریر آنست که ارباب نظر بخوبی دریابند که مؤلف رساله بر الزام شان
هم قدرتی ندارد و مقلدین فاضل کرمانی خواهند گفت که تنافس دنیوی زیاده ازین چه

خواهد بود که از مالک بن نویره و اتباع و اشیاع او از مقصرین حقوق و مبدلین امور سرزد
نه بمعنی که بروایات سابقه مقصود ذاتی و مطلوب اصلی این کرده دین فروش و دنیا خر همین رغبت
دنیا و دوستی زر بود که زکوة ندادند و عهد یکه در وقت اسلام در باب زکوة و جمع و تعویض
صدقات بستند بجرد علم بوفات سرور کائنات صلعم کما یدل علیه استدلالهم بالکریمة اعنی
خذ من اموالهم الخ شکستند اینهمه بالبداهة الاولیة تنافس دنیوی نبود بلکه احداث و ارتداد
بالمعنی المعلوم نیز بود و از نجا مانند تباشیر صبح صادق بر منصه ظهور جلوه گر نمود که قول مولف بی گاه
از احداث ارتداد و مراد نباشد لامحال امر خلافت خواهد بود که خلفای راشدین بغصب آن پرداختند
باطل محض است اول باید که دلیل بر حصر اقامت نماید باز باین مزخرفات لب کشاید **قوله** و مع هذا
الخ **اقول** هر گاه بر عدم وقوع شرک این نص موجود باشد پس تضعیف جواب فاضل کرمانی چه معنی
دستاویز جوابیکه خود مولف تحریر آن مبادرت فرموده و بعضی از مقدمات دران افزوده
بر جائی خود نباشد و احمد لله علی ذلک **قوله** هر گاه از احداث الخ **اقول** اگر مراد از ارتداد
رجوع از اصل اسلام است پس بر تقدیر شارح کرمانی و صاحب نهایه و مجمع البحار البته مراد نباشد
لیکن لازم نمی آید که امر غصب خلافت مرتضوی که معاذ الله بزعم امامیه از خلفای
ثلثه ظهور آمده خواهد بود زیرا که تنافس دنیوی منحصر در غصب خلافت نیست کما عرفت
و انطباقه علی من ینکر الزکوة مستدلین بالقرآن قائلین بان فرضیتها
مختصة بزمان سید الانس و الجان و لا یخفی ان عذاب النار لهؤلاء المعاندین
من اهل البغی و العدوان بدیهی کما یدل علیه صحاح الاحادیث بل نصوص
القرآن **قوله** و اگر سی آید **اقول** دلالت صریح این حدیث بر غصب خلافت مرتضوی مخدوش
و ممنوع است چه احتمال دارد که این حدیث در مخاطبه زمره انصار صدور یافته باشد چنانکه
مولف بعد ازین خواهد گفت که خطاب لابی بکر و عمر یا خذلوان ابعد مخصوص بجناب صدیق

و اتباع و اشیاع اوست و حالانکه مؤلف در مقام مشار الیه مستدل است اختراع احتمال دیگر کفایت نمی کند خلاف منصب این همچو ان که توجیهی و منعی پیش نیست پس مفاد این جمله آنکه ایگروه انصار چنان مینماید که از شما حرصی بر امارت و خلافت صادر خواهد شد و این سر صدور امارت و خلافت که خاصهٔ خصب قریش است موجب ندامت در روز قیامت خواهد بود و همچنین واقع شد که گروه انصار بعد از واقعهٔ سید الابرار در سقیفه گرد آمدند و خواستند که سعد بن عباده بر سند امارت انشانند و بحمد الله که انصار بعد از غفلت و لغزش خویش در آن روز که نمونهٔ روز قیامت مورد کریمه اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَیْءٌ عَظِیْمٌ یَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا اَرْضَعَتْ وَتَضَعُ کُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَی النَّاسَ سُکَارٰی وَمَا هُمْ بِسُکَارٰی بود از و تر لبساحل هشیاری رسیدند و بمجرد التفات جناب افضل الصدیقین و تنبیه فاروق اعظم متنبه گردیدند پس حدیث مذکور مثبت خلافت خلفای راشدین باشد نه مبطل خلافت ایشان رضوان الله علیهم اجمعین **و ایضا** بر اصول امامیه محتمل است که جناب امیر و بعضی از اتباع و اشیاع او مراد باشند که شب هنگام بر سواری دلدل جناب فاطمهٔ زهرا و حسنین را در بدر گردانیدند و با وصف وصیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بارها بایشان و سکان ام فرمود خواستند که تفرقهٔ جماعت و شق عصای مسلمین مشغول شوند و این قسم احادیث که در آن تحذیر از حرص علی الامارة مذکورست در کتب فریقین مروی و مسطور چنانچه بر ناظرین مجلدات بحار الانوار مخفی نیست و چون معاذ الله بر روایات امامیه از جناب سیده هم ترک تقیه بجهت صنعت مصارعت با عمر فاروق واقع شد چنانچه روایت مجلسی در بحار بر آن شاهدست و از اینجاست که در مجمع البحرین میگوید و منه حدیث فاطمة فاخذت بتلابیب عمر فجذبته الیها انتهی و هم ترک تقیه لفظ بنت الفاطمة جمیع قرر چسپان ست حاشا جنابها عن ذلک **و نیز محتمل است** که اکثری از مقبولین امامیه

مراد باشند که سر بر آشیدند و بر وقت موعود نزد جناب امیر شرف حضور یافتند و مصداق
حاصل جمعیه شدند کما فی البحار و سیجی تفصیله انشاء الله تعالی و عالمش غیر از کاسه لیسی خلفا و برصن
امارت قضاء دمشق و حکومت کوفه و بصره چیزی دیگر نبوده باشد و بر عاقل تمیز هوش مخفی نیست
که اگر کسی تصفح و تفحص کند در کتب حدیث اهل تشیع بیشتر احادیث خواهد یافت که دال بر حقیت
خلافت خلفای ثلاثه است و این معجزه نبوی است که بر امر مستقبل متنبه کردند و بحمد الله که اعیان
دیرینی آن عالمی را فرو گرفت و وجب بصیرت اولی الابصار و باعث کعوبت و سرنگونش بلکه
استیصال مفسدان روزگار گشت چنانچه روایات کتب معتمده محدثین ایشان قبل ازین
بر زبان قلم تفویض یافت و تازه تر اینکه فاضل کاشانی در خلاصة المنهج صاحب تفسیر
علوی در ذیل تفسیر آیت کریمه یا ایها الذین امنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ
جاءتکم جنود فارسلنا علیهم ریحا و جنودا لم تروها و کان الله بما تعملون بصیرا
که بغزوه خندق تعلق دارد می نویسند که حضرت خود هم در کشیدن خاک و بالا آوردنش از مغاک
شریک اصحاب بود در دعا حق ایشان میفرمود اللهم ان العیش عیش الاخرة فاغفر
الانصار و المهاجرین درین اثنا سنگی در غایت صلابت پدید آمد آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم را خبر کردند تیشه بدست گرفت و بر سر سنگ زد ثلث آن شکست و نوری
برجست گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند نوبت دوم زد ثلث دیگر شکست و نوری دیگر
ظاهر گشت فرمود بلاد یمن بدست من دادند سوم بار تمام سنگ را بر هم شکست گفت الله
اکبر بقاصید ملک فارس بقبضه اقتدار من رسید منافقان میگفتند این مرد خلق را بازی
میدهد چه امروز از ترس دشمن خندق میکند و بفتح فارس و شام و یمن وعده میکند انتهی عبارة الکتاب
الثانی مختصرة همچنین صاحب مجمع البیان و مفسرین دیگر بطرق متنوعه و اسناد مختلفه این قصه را
وارد کرده اند پس معلوم شد که روایات مستفیضه بر ثبوت این واقعه دلالت دارد و احدی را مجال

انکارش

انکار نیز نسبت عدد بیچارا حکایت عجیب مطول الی آخر که مفادش این عبارت
موجز ادا می شود و آن اینست که بعضی از مدعیان علم و فضل در وقت ذکر این روایات بعضی از احادیث
که ظاهرش دلالت بر تناقض اصحاب دارد چنانکه گذشت و محصل بعضی تشبیه نخاطبین بنی اسرائیل
است پیش کردند گفتم اگر این احادیث که مجلسی هم بطرق متنوعه و دگر اساطین تشیع با سناد خویش
در بحار و غیره آورده اند دلالت بر بطلان خلافت خلفای ثلثه کند خلافت حضرت امیر بطریق اولی
برهم شود و امامت یازده امام که بران متفقی است بلا ریب منتفی دنا بود گردد و چه خوش گفت صاحب
خلاصة الاثار السید بازغ شعر شادم که از رقیبان دامن فشان گذشتی ۞ گو مشت خاک ما هم بر باد رفته باشد
اقول لیس بمنفی بل یکون کذلک اقول چون بر احتمالات مذکوره اطلاع یافتی دریافت کرده باشی
که دعوی مخالف که این حدیث صریح در غصب خلافت است تلبیسی بیش نیست و بر مسلک امامیه صراحت
ندارد و صورت تعارض بسیار متصور بود مثلا میفرمود که شما ای فلان و فلان غصب حقوق اهلبیت را
ارادة میکنید و این موجب شقاوت ابدی و مستوجب مزید عذاب و نکال سرمدیست وای
فلان و فلان از خواب غفلت بیدار باشید و بنیه ذهول از گوشها بیرون آرید و بدانید که
خلیفه برحق و امام مطلق علی بن ابی طالب است و علامات امامت فقط در ذات او گرد آمده
که از کلمات مختون زائیده و بشهادتین بلکه کتب سماویه گویا گردیده و بر بازوی راست او آیت
کریمه وتمت کلمة ربك صدقا وعدلا زیب قم یذبر فته و از خمبازه بدهن کشودن و بقصد
کشیدن منزه گشته و گاهی متعلم نشده و سایه اش بر زمین نیفتاده و بوی دهن او دواعهای حسرت بر نافه ها
تاتاری نهاده و بر سنگ مهر زده و زمین بر از او را پوشیده و دعایش مستجاب شده و در عین رکوع
انگشتری که قیمتش خراج شام باشد و حلقه هزار دینار بسائل بخشیده و از صغیره و کبیره عمدا و سهوا
قبل الامامة و بعدها معصوم بوجود آمده الی غیر ذلک و یازده کس از اولاد او نیز بهمین صفات
متصف خواهند شد و در عین رکوع خواتیم و حلل بعنوان زکوة خواهند داد کما فی انوار العرفان و الصراط

المستقیم علی ما فی المفتاح والکافی وروضة الاخبار والعماد والبحار پس بشنوید و بر اقوال او گوش
فرا دارید و اطاعت او کنید و از عصیان و عداوتش اجتناب نمایید و امثال ذلک من العبارات
الواضحة الدلالة و حالانکه بر اصول طائفه متشیعین و صیتیکه خطاب بسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم
در حالت احتضار منقضای و انذر عشیرتک الاقربین به عبد الله عباس فرمود و تاکید تام
ارشاد نمود و بزعم شیعه از دلائل امامت حضرت امیر و غصب و عدوان اصحاب است کما یلوح من فتن
المجلسی موید خلافت صدیق می باشد و بر عدم خلافت بلافصل حضرت امیر ندا می کند در این مقام
بر قدر ضروری اکتفی می شود قال ابن عباس فلم انزل له کما امرنی به رسول الله صلی
الله علیه وسلم ووصانی بمودة علی وانه لا کبر عمل عنده قال ابن عباس ثم
مضی من الزمان وحضرت رسول الله الوفاة فحضرته فقلت له فداک ابی وامی یا رسول
الله قد دنی اجلک فما تامرنی فقال ابن عباس خالف علیا ولا تکونن له ظهیرا ولا
ولیا قلت یا رسول الله فلم لا تامر الناس بترک مخالفته قال فبکی رسول الله صلی الله
علیه وسلم حتی اغمی علیه ثم قال یا ابن عباس سبق الکتاب فیهم وعلم ربی والذی
بعثنی بالحق نبیا لا یخرج احد ممن خالفه وانکر حقه من الدنیا حتی یغیر الله ما
به من نعمة یا ابن عباس ان اردت وجه الله ولقائه وهو عنک راض فاسلک طریق
علی بن ابیطالب وسل معه حیثما مال وارض به اماما وعاد من عاداه ووال من
والاه یا ابن عباس احذر ان یدخل شک فیه فان الشک فی علی کفر انتهی
اکنون معنی این حدیث بر زبان مجتهدین قلمی می شود که ابن عباس گفت که همیشه ملازم و محب
علیه السلام بودم پس از مدتی هنگام وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شدم و گفتم
که اکنون اجل تو رسیده است مرا بچه چیز امر می نمائی فرمود مخالفت کن و موافقت منما علی را و
البته تو از برای او معین و مددگار و ناصر و تابع و دوستدار باش باین معنی که بحسب حالات ظاهره

لبیب

بسبب مصلحت تقیه از فرقه جائره فاجره کافره همراهی و متابعت و ملازمت علی را مرتکب میشوم عرض
کردم چرا مردم را امر نمی فرمائی که ترک مخالفت او کنند بجدی گریست که بدوش شد باز فرمود اجل
مبرم است سوگند یاد می کنم از دنیا یک کس بیرون نخواهد رفت از گروهی که مخالفت علی نمودند و
انکار حق او کردند تا خدا تغییر فرماید آنچه باو عطا نموده است از نعمت خود و از سلب نماید باز
فرمود که براه علی میل کن و دشمن باش بدشمن او تحقیقی که شک کردن در حق علی کفر است انتهی الفاظ
این حدیث در خطاب ابن عباس که بدگار علی مشوائی صراحتاً بر دعوی فقیر دلالت دارد زیرا که
هرگاه جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ابن عباس را نهی از اطاعت و نصرت امیر المومنین
فرموده ضرور است که او باطاعت حضرت صدیق عمل حدیث معرفت و اطاعت امام
تمامی کلام علمای امامیه بامور خواهد بود و به ثبت المقصود **اما هم بر تنقیص نهجی مذکور**
و جوابش چند وجه میتوان گفت **اول آنکه** آنچه جناب امیر بروایت صاحب جادو انبات حق
نمائند او در جنگ جمل رو برونی بیرن عوام که حدیث عشرة فی الجنة بیاد آورد و خود را هم در
ایشان داخل کرد افاده نمود و بر ایمقام کفایت میکند و خلاصه اش آنکه ای زبیر تو قائل بقطعیت
جنت برای من شدی و من برای تو در نزد من مرده گوئیم پس ترا مخالفت من نمی باید کرد انتهی حالیا
معاشر اهل سنت بتقلید جناب امیر بزعم امامیه میگویند که آنچه را سعید بن جبیر راوی حدیث ابن عباس که
آنرا دانسته روایت کرده و بر خلافت صدیق تائید میکند اگر ما قبول کردم و آنچه او مطابق
مذهب امامیه اخراج نمود چون کشی و صاحب تلخیص و غیرهما مدح او می نمایند و بر بصر او گواهی میدهند
و کنتوری در مکاند خود و دیگران نیز تشیع او را اثبات میرسانند از نظر اعتبار ساقط نمودیم
فَإِنَّ إِقْرَارَ الْعُقَلَاءِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ حُجَّةٌ دُونَ الْإِدِّعَاءِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ كَمَا قَالَ عُلَمَاءُ الطَّائِفَةِ فِي مَوَاضِعَ
غَيْرِ مُتَنَاهِيَةٍ **دوم آنکه** چون از حال ابن عباس تصفح نمایم و روایات قدماء شیعه را در
مطالعه آریم نیک معلوم میشود که او ناصر و معین مطیع خلفای راشدین بود هرگز معتقد حلال

بلا فصل

بدان فصل جناب میر شده بلکه بر حقیت خلفای ثلثه ثبات و قرار و رزیده پس واضح شد که دلالت
نقیض نهی مزبور برای خصم هرگز مفید نیست بلکه ساقط عن الاعتبار است و اگر اطاعت نفرمودن
ابن عباس را در باره خلفا بر تقیه حمل کنند و گویند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم برای همین
مصلحت تقیه و حفظ جان و ناموس وی را از اطاعت و انقیاد مر تضی منع فرموده چنانچه تصریح
بجا در اثنای ترجمه از کیدت خود یکدو سه مسئله بر مسائل و روایات بجا زیاده کرده و از غایت مشوش
خویش رنگ شتند پس روایت تفسیر اهل بیت کما تسمع الفاظها فی الاسلک الاتی این جا میل و
قبول را نمی یابد و خصم را مفید نیست که جناب امیر ابن عباس را از گروه سالمه پرستان شمار فرموده
پس اگر اطاعت موالات خلفا از صمیم قلب نباشد صدق گوساله پرستی از ضلالات خواهد بود
و سقاه تحقیر است که علمای امامیه با تقلید ابن عباس اصلاح حاصل شود و جناب امیر که سینه بار کرش
مثل یونس مخصوص بالطاف و عنایات بوده باشد خبر از ان نعوذ بالله من کاید الشیطان و ایضا اگر صدق
گوساله پرستی بر شخصی که تقیه موالات خلفا باشد صادق آید پس اول همان که نسبت این امر
اختیار تقیه بر اصول امامیه از مثل سلمان و ابوذر رضی الله عنهما سابق الاقدام بود معاذ الله امام گوساله پرست
باشد و الا امامیه باطل فالملزوم مثله و در بیان کیفیت اطاعت و انقیاد ابن عباس بیت بخلفا از صمیم
قلب بود و قریب بروایت کتب ائمه شیعه موجود انچه در اینجا ایراد کردم گلی از گلشن و خوشه
از خرمن است سوم آنکه از خطوط صدیقه مذکور علی الظاهر واضح و هویدا است که
خلفای ثلثه معاذ الله جناب مرتضی را مستند بر ان که حق تعالی ایشان را بانواع انعام وافره تائید
فرموده و عالمی را بر طبق اشارات مصطفوی بر دست ایشان راه راست نموده و اگر چنین مبهود نمی
بود البته که مثل خوارج خذلهم الله مسلوب النعمه میشدند و کلام مقدس نبوی بقهاران رسم
رشته خالف نفس الامر میگردید و هیچیک از اعمال ایشان در بارگاه خداوندی مقبول نمی افتاد
و همان بدان طریق هم مرویست که مجاهدات و مقاتلات ایشان با وجه قبول رسید پس معلوم

شد که

شد که عبد الله بن عباس را که در خاتمه حدیث امر باطاعت و انقیاد نموده اند شمول بر دوازده
امامت حضرت امیر است نه قبل ازان و آن عین مذهب اهل حق است و مؤید این مدعا است قضیه
امامه در جمله واردض به امامانیعنی اطاعت و انقیاد کن و باو خوشنود باش در حالیکه او امام
باشد و مراد از انکه تردد در حق علی کفر است تردد و شک نمودن در استحقاق آنجناب است
چنانچه مذهب خوارج است سود الله وجوههم و مؤکد و مؤسس این وهم است حال
عبد الله بن عباس که در وقت خلافت مرتضوی امانت و اطرت آنجناب مثل امانت
خلفای ثلثه اختیار کرد و برای الزام آن اشقیا چنانکه بحضرت مرتضی رسانده اند شمشیر
کرد مدعی محکم بر بسیط حق جل و علا بخلوص نیتش در مناظره آن گروه بی دین و ایمان
کرد و الحمد لله علی وضوح الحجة البالغة و در وقتیکه حضرت مرتضوی بناب سعید در بسوار
دلدل کوبکو گردانید هرگز دلش بر بد و اطرت آنجناب قرار نگرفت بلکه حقیقة اطاعت
و انقیاد خلیفه اول را پیش نهاد خویش نمود چنانچه از بخاری و غیر آن از اقرا چهارم
انکه عرض ابن عباس کی زندگی تو آخرت و اجل تو نزدیک رسیده اکنون در
علی مرتضی مرا چه حکم میفرمائی و چرا مردم را ترک مخالفت امر نبی نمائی علی مافی الرسالة
المذکورة دلیل صریح بر انست که تا آخر حیات جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
صحابه مامور بترک مخالفت نبوده اند تا باطاعت مرتضوی چنانچه در اوائل خلافت
به رسد چه اگر جناب مصطفوی در روز غدیر بر خلافت بلا فصل امیر المؤمنین اعتماد نمودی
نص بر امامت مرتضوی می نمود الی غیر ذلک من المقامات المرغومة عرض ابن عباس
جناب شرف الناس صدر تی از امکان نمیدانست و مؤید همین بهت سوالات اصحاب
دیگر از ملاذ مین وقت بیماری حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که در ترتب قوم پیش از
پیش بطرق متنوعه معتبره مرویست از جمله که در باب شصت و چهارم از حیات القلوب

که در بیان وفات شریف و کیفیت غسل و کفن و دفن و نماز و انچه مقارن آن گذشته منعقد
گشته سوال عبد الله مسعود است که یا رسول الله که ترا غسل خواهد داد چون وفات یابی
حضرت فرمود که هر پیمبر را وصی و نائب او غسل میدهد گفتم وصی تو کیست یا رسول الله
گفت علی بن ابیطالب الی آخره و سوال ابن عباس و جواب افضل الناس صراحة اقتضای
آن میکند که اصحاب مخالفت نبوی نمی کردند والا با بایستی فرمود که هنوز مخالفت و عداوت
مرا بر طرف نکرده اند از ترک خلافت علی چه نام می بری و از نجا واضح تر شد که دعاوی طائفه
و اخبار دالة بر امامت بلا فصل امیر پیر دانکه امر امامتش مفروض از جناب حدیث بود و
خلافت خلفای ثلثه مبتنی بر غصب عدوان و ابهمه بزرگان واجب التبری والعداوة اند
ساخت و پرداخته عبد الله بن سبا و اتباع و اشیاع آن قدوة الاشقیاست چنانچه در
آخر این اوراق باعتراف اکابر طائفه حال آن لئیم بر همین اسلوب بفضل خواهم کرد انشاء الله تعالی
مقصود اصلی آن بعین اولا استیصال نبوت جناب سید المرسلین صلعم بود که مردم با یقین بدانند
که با وصف تاکیدات ایزدی و عنایات الهی که زیادت بران متخیل نباشد حتی که گرفتار
عذاب دائمی بر تقدیر مسامحه برای آنحضرت صلعم نازل شود و باز تعلل و تساهل بمیان آید ثانیا آنکه
ارتداد و کفر تمامی صحابه اهلبیت امجاد در قلوب بنی آدم رسوخ یابد و مدعای بهود که ارتداد
در دلهای ایشان مرتکز بود بظهور نمی انجامید بخوبترین وجوه برآید و از عرض ابن عباس و ابن مسعود
ایهم بوضوح انجامید که مثل حدیث نزول نجم و حدیث مکالمه شمس و حدیث نزول و تداول جام
که صدق در مجالس و میلی در ارشاد اخراج نموده اند و دفترها در بیان اختلافش وافی نیست
همه از موضوعات شاگردان شیخ نجد لیست بعنایت الهی اگر زنده میمانم در رسائل دیگر ضبط میکنم
و نزد حضرت مولف ارسال میدارم شعر ورنمانیم عذر ما بپذیر * ای بسا آرزو که خاک شده
بیجه انکه جواب سید المرسل بعذر حصول افاقه دعوی متشیعین را که جناب امیر خلیفه بلا فصل بود

خلافت

و خلافت خلفای ثلثه باطل و بی اصل از بیخ و بنیاد برمیکند زیرا که مآلش اینست که در علم الهی
قرار یافته و قضای مبرم گشته که خلافت بسوی دیگران منصرف شود یعنی ازین سبب بخلافت
او نص نمی کنم و مردم را تارک مخالفتش علی العموم امر نمیفرمایم که در نصوص مجادله با جناب اقدس
الهی خواهد بود و از مجادله انبیا علیهم السلام را تحذیر فرموده قال الله تبارک و تعالی فلما
ذهب عن ابراهیم الروع و جاءته البشری یجادلنا فی قوم لوط ان ابراهیم لحلیم اواه
منیب یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک و انهم اتیهم عذاب غیر
مردود و ایمد عا از اصول ربعه بلکه از ربعمایه بر جا خود در شان است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را
قبل از واقعه غدیر بلکه قبل از هجرت بمدینه منکشف بود که خلافت بلافصل علوی شدنی نیست و قضای
مبرم است نه معلق پس نص غدیری بر امامت امیر المومنین و همچنین دیگر واقعات که آن را در نصوص
می شمارند اصلی نداشته باشد و پاره پاره شد انچه از اتباع و اشیاع ابن بابا مثل مجلسی در بحار و غیر او
میگویند که غرض آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از فرستادن لشکر اسامه اخراج اصحاب بود تا بعد
از جناب امیر المومنین منازعت نکنند و جمعی را برگماشت تا ایشان را اخراج نمایند اینست
حال ادعای متشیعین در اخبار یکه تعلق باخر زمان حیات شریف دارد که برای خلافت
صدیق مؤید و بنیاد مزعومی خلافت بلافصل امامیه را مخرب است و در بحار و آیات
و دیگر است که صدور آن را در باره اماشش تصریح تمام در مکه قبل از هجرت بمدینه بر خلاف
اصول خویش کما مر سابقا و آنفا معتقد اند چنانچه اما اعظم حلی در شرح تجرید بتفصیل قول استاد خود
اعنی و للنص الجلی فی قوله سلموا علیه بامرة المؤمنین و انت الخلیفة بعدی و غیر ما گفته
قول هذا دلیل ثان علی ان الامام هو علی علیه السلام و هو النص الجلی من رسول
الله صلی الله علیه و سلم فی مواضع توارثته الامامیة و نقلها غیرهم نقلا شائعا ذائعا منها
انه لما انزل قوله تعالی و انذر عشیرتک الاقربین امر رسول صلی الله علیه و سلم

ابا طالب

ابا طالب علیه السلام ان یصنع له طعاما و جمع بنی عبد المطلب فقال لهم ایکم
یوازرنی و یعینینی یکن اخی و خلیفتی من بعدی و وصیی فقال ع انا ابا یعلک و اوازرک
فقال علیه السلام هذا اخی و وصیی و خلیفتی من بعدی و وارثی فاسمعوا له
و اطیعوا الی آخره **عجب از شیخ حلی** که خیال نکند که غایة الامر تخصیص انصوبی بنی
عبد المطلب است که نفاق و کفر شان الاستذوذا بر روایات شیعه خواهی شنید نه نسبت بخلفا ملته
که حاضر نبودند معهذا صدق بعدیت بگواهی شافی بر اتصال و انفصال هر دو سیر ابر است :
علاوه بر تقدیر اتصال کلام مخبر صادق مخالف واقع می افتد و الا با وصف انسلاخ
دانیات، خلافت بلکه امامت نیز کما فی الصوارم ثبوت خلافت لازم می آید فتعین الانفصال
و هو المطلوب **بیشتر بدانکه مکذب** این روایت قطع از انچه در سابق انستی
و انچه اهل حق گفته اند حدیث امالی شیخ المشایخ است عن سلمان الفارسی قال سالت
رسول الله صلی الله علیه وسلم من وصیک من امتک فانه لم یبعث الله
نبیا الا کان له وصی من امته فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لم یسیر لی
بعد فمکثت ما شاء الله ان امکث ثم دخلت المسجد فاذا انی رسول الله صلی الله
علیه وسلم فقال یا سلمان سالتنی عن وصیی من امتی فهل تدری من کان وصی
موسی من امته فقلت کان وصیه یوشع بن نون فتاه فقال فهل تدری لم کان اوصی
الیه قلت الله و رسوله اعلم قال اوصی الیه لانه کان اعلم امته بعده و وصیی و اعلم
امتی بعدی علی بن ابیطالب علیه السلام یعنی سلمان فارسی میگوید که روزی من از جناب
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدم که وصی تو از این امت کیست زیرا که خدای تعالی
هیچ نبی مبعوث نکرد مگر آنکه وصی و وارث قرار داد حضرت فرمود که هنوز بر من واضح نشده که وصی من
کیست پس روزگی که تعداد شش خدا میداند در مسجد داخل شدم حضرت مرا آواز داد و فرمود که ای

سلمان

سلمان تو از تعیین وصی من سوال کرده بودی بدانی که وصی موسی از امتش که بود گفتم که یوشع
بن نون که لفظ فتی در حق او بکتاب مجید استعمال یافته فرمود هیچ میدانی که سبب وصی بودن او چیست
بود گفتم که خدا و رسول و نیک میدانند فرمود وجهش اینست که او اعلم امت موسی بود و امام
و وصی او اعلم امت بعد من علی بن ابیطالب است و در بعضی از کتب معتمده از ارکان ادلهٔ امامیه این
سوال در زمان اخیر نبوی منقول است و جواب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باین نهج بیاد علی داده
از این امر گاهی کسی از من نپرسیده و من یکبار این راز در میان ننهادم اکنون بدانید که علی
بن ابی طالب خلیفه من است و وجه دلالت روایت شیخ صدوق بدعای بنده نیز کالشمس فی
رابعة النهار است زیرا که باتفاق فریقین بلکه تمامی امت هجرت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
سوی مدینه بعد وفات حضرت ابی طالب بوده کما لایخفی و در بحار و حیات القلوب هم مصرح
است که سلمان بعد هجرت بزمان دراز خدمت مصطفوی صلعم مشرف شده کما سیاتی فی
المسلک الآتی انشاء الله تعالی و از حدیث امالی ابهم بظهور پیوست که اعلمیت حضرت امیر
خود جناب نذیر و بشیر را تا این وقت معلوم نبود پس دیگر کسی را چگونه معرفت بآن باشد و اینجا
بسیاری از روایات شیعیین در بارهٔ اعلمیت مرتضوی که قبل ازین زمانست موضوع و مفتری
میگردد و بدین قدر چه موقوف است زیرا که از لوامع انوار برسی لامع است بروایت ابن عباس
رضی الله عنهما که بر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آخر عمر بعد از مراجعت بسوی جبرئیل و مراجعت
جبرئیل با سرافیل و مراجعت اسرافیل بسوی حضرت رب جلیل این عقیده حل شده که محبت مرتضوی
در آخرت برای محب نفعی می بخشد چه جای تقرر امامت و خلافت بلا فصل و از نیمقام تمامی
احادیث این قوم از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در بارهٔ محبت امیر المومنین روایت مینمایند
دال بر آنست که فقط این محبت برای دخول جنت کافی و وافی است بلکه هیچ گناهی بعد ازان
مضر نمی شود الی غیر ذلک من الامور التی اشرت الیها سابقا و آنفا از بیم رکبت با این همه

خرابیها که در اهل امامت بالافضل در اخبار امامیه و اصول ایشان واقع است مؤلف
رساله بعد از آنکه بدیسله از ادله کتاب الیقین امام اعظم خویش که ملعبهٔ اطفال محدثین و متکلمین توان شمرد کما
یخفی علی من طالع جوابه المسمی بقرة العینین بر دلایقین اشاره فرماید برخود می بالد و دعوی مینماید که امر خلافت
مرتضوی از امور مقرره منصوصه بوده فاعتبروا یا اولی الالباب قولوا ان هذا الشیء عجاب
بالجمله بسیار از اشکالات و اعتراضات از روایت ملا مجلسی که اصول مشیعین را بیکن
است بخاطر بیمجدان موجزان است لیکن بخوف تطویل کلام از ذکر آن حذر نموده در بقیه کلمات
ممنوعه مخاطب غور و فکری کنم **قوله** آبا نمی بینی الخ **اقول** بلی من مینم که ایراد سین برای
استقبال است لیکن قید قرب بمجیئ حضرت مؤلف را بکار آید و آرزوی او یعنی بعدیت متصله
بلا فصل رو نماید در نفس الامر ضروری نیست بچند وجه **اول** آنکه غلبهٔ اهل روم بعد مغلوبی شان در چند
سال اتفاق افتاده و حق تعالی در محکمات قرآنی حرف سین در اینجا استعمال فرموده که وَهُمْ
مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِي بِضْعِ سِنِينَ و در واقع امریرا که در چند سال بمنصهٔ شهود جلوه گر
شود قریب نمی توان گفت نزد جناب قدس الهی بمقتضای اِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا
متصف بقرب بلکه اقربیت باشد الی غیر ذلک من الآیات القرآنیة کادت من الکثرة
ان لا تتناهی **دوم** آنکه حضرت سید المرسلین ابلغ البلغاء که کلامش در بلاغت فوق
کلام کل مخلوق نزد ارباب انصاف است در حدیث افتراق امت بهفتاد و سه فرقه که نزد
علمای فریقین مسلم الثبوت است حرف سین ایراد نموده که ستفترق امتی علی ثلثة و سبعین فرقة
و بر مزعوم مؤلف رساله ضرور است که اینهمه فرق در زندگانی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
یا بمجرد وفات شریف در عالم موجود شده باشد و این امر بشهادت کتب معتبره که در مقالات
اهل عالم تصنیف گشته و نزد علمای فریقین متداول است مانند ملل و نحل قاضی ابوبکر باقلانی
و فاضل شارستانی و تبصرة العوام سید مرتضی باطل است زیرا که درین افتراق

متعلق صفحه ۲۶۴ بدان آنکه الله تعالی که بعد رحلت مسطور است که روزی
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هریکی را از آل عبا بعد دیگری می دید و زار زار گریست از علتش سوال کردند فرمود ابن عباس
اگر یاد نکنم مقدمین و انبیاء و مرسلین بر بغض علی فراهم شوند و حال آنکه فراهم نخواهند آمد هرآینه بدوزخ سقوط کنند گفتم
مستکبران را دشمن دارد فرمود میگویند خیال دارند که از امت من اند و نصیبی از اسلام نیافته اند علامت بغض شان اینست که کمتر ذکری از
فضایل و مناقب علی کنند بلکه هیچ گرامی از زمان نبیست و هیچ وصی و سبب اقوال منضمون از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم درباره
خود و امیر المومنین در کتب شیعه مثل روضه وغیره آن بیش از پیش مروی است و بنده میگویم که اگر مراد از انبیاء همه انبیاء مرسلین اند
که مرتبه نبوت رسیده اند و نبوت و رسالت تبعه از امامت و صایت است چنانچه در احادیث کتب اخبار بآن کرده ام پس لازم آید
مفضولیت علی کرم الله وجهه و این خلاف مذهب مصنوع شیعه است که یازده امام از ما سوای حضرت بشیر و نذیر صلی الله علیه و آله وسلم
افضل اند جمیع انبیاء چنانچه در حسام جلالی مبسوط است اگر بعضی عمایدین مراد ایشان خلفای ائمه هدی سلف کرده باشند
و اگر مراد اعم از انبیاء مرسلین باشد پس لازم میاید که مساوات هر دو جناب بلکه افضلیت مرتضی خواهد بود
زیرا که خود تصریح کرده اند که امامت تبعه نبوت و رسالت تبعه است و فضائل از فضائل تبعه صلی الله علیه
و آله وسلم زیاده تر کما ذکرنی نبذه الاوراق و خود اکابر شیعه مثل محمد بن اسحاق صاحب منهج الصادقین
بارها نماز نه و اظهار میسازند که اکابر در الوهیتش متردد اند باز می پرسم که معنی سلب عداوت مرتضی
از انبیاء علیهم السلام چیست اگر مدعا اینست که در وقت واحد بر بغض او اتفاق نکرده اند فذلک مسلم
لیکن در یک زمانه کی مبعوث شده بودند تا این اتفاق افتد و اگر مقصود نفی عداوت از هر واحد است
پس این مخالف اصول طائفه است زیرا که از کتب دین و ایمان ایشان عداوت هریکی از انبیاء مرسلین
بر جای خود مبین خواهد شد انشاء الله تعالی باقیماند حال ملائکه و آن مشابه بحال انبیاء است زیرا که میانه
شان نیز قبلیت و بعدیت زمانی واقع است و هنوز بسیاری از ارواح فرشتگان محو انتظار سوء الخوشیم

که متمتع بالبسر و بیض ممتوحه رو سید هدی گشند و در تعقد صدق منتظر فرج و ذکر جمیل آباد امهات
خود اند ب استماع ملائکه مقربین و غیر ایشان نیز در وقت واحد از محالات فرق در بین فرق من است
که حکم بنقض مرتضوی در زمره انبیا کما ستعرفه ان شاء الله تعالی قطعا ثابت و ملائکه باین عنوان که مجادل
ازین قوم بگریبان مخلت فرو شود بسبب آنکه نام کتاب این فقیر افتاده به ثبوت نه پیوسته ولیکن اگر بعضی از
جلد های بحار و تصانیف حسن صفار بالاستعاب بهم رسد این آرزو هم چنانکه باید برآید **بیت**
دادیم نشان ز گنج مقصود ترا ✤ گر باز رسیدیم تو شاید بری ✤ من بعد مخفی نماند که معانی عرض
ابن عباس رضی الله عنهما و ما یتعلق به در ذهن فقیه بجا رشتی مرتقی میشود اول آنکه چون حکم بعدید در خواب حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بر آشفت و فرمود اگر ز امودت منظور نیست بار خلاف او اختیار کن و آل عرض کرد که
آنکه هرگاه وجوب مودت مد نظر است تا آنکه از سوال من تغیری راه یافت پس را اصحاب را تبرک مخالفتش
نمی فرمائی بعد از گریه فرمود که درباره شان جل مجرمه رفت پس با مرتد کو عمل نمی توان کرد باز معلوم شد
که منکر استحقاق او مسلوب النعمه خواهد مرد پس وقت امامت اتباع و طاعتش باید کرد دوم آنکه او را خلیفه خواهی
کرد یا نه فرمود خلافت او خلاف مصلحت الهی است مخالفتش باید کرد و بخلافا باید گروید باز علت پرسید
و بجواب مذکور مجاب گردید سوم آنچه تبرین جا گفتند چهارم آنکه امر تبرکی مخالفت مرتضی نمانده خلافت
بامد خلل نمود و بعد الله که تا بیدا ما ی راقم احروف در هر یکی از این شقوق سوجود کو بعضی از آن فی نفسه
صحیح و بعضی باطل باشد چنانچه بعد امتحان و ابحاث کتاب کاشف فی رابعه ظاهر است

والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

مبعثه الله یوم القیامة مفتیه و اعطی کتابه بیمینه

مخصوص بسیار دیر کشید و از وفات شریف تا این افراق زمانه ممتد برگذشته و از نجاست
که فاضل طبری در کتاب خویش که نامش برنام بهاء الدین صاحب الدیوان گذاشته بعد ذکر مذهب
اعتزال وغیر آن گفته که این مذاهب بعد از رسول صلی الله علیه وآله وسلم بسالها پدید آمد انتهی
و بمقام بر یکحدیث از کتاب مذکور که بر بشارتی عظیمه بر اهل حق متضمن است اعلام می نمایم
فاضل مزبور میگوید بدانکه حق جز یکی نمی باشد از بین مذاهب و دلیل بر این بشارت است از صاحب
شریعت خاتم الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم حیث قال ان بنی اسرائیل تفرقت علی اثنتین
وسبعین ملة وستفترق امتی علی ثلث وسبعین ملة کلهم فی النار الا ملة واحدة
قالوا ومن هی یا رسول الله قال الذین هم علی ما انا علیه واصحابی یعنی بدرستی و راستی که بنی
اسرائیل یعنی فرزندان حضرت یعقوب متفرق شدند بر هفتاد و دو ملت و فرقه و زود باشد و سرانجام است که
متفرق شوند امت من بر هفتاد و سه ملت همه ایشان در آتش باشند مگر ملت واحد گفتند کدام است آن ملت
یا رسول الله فرمود آنکسانیکه بر طریق من و بر طریق اصحاب من اند انتهی کلامه بحروفه و بحمد الله که این بزرگ
نوشتن این حدیث بفاصله چند سطر در سابق بیان اعتقاد شیعه و سنی گفته بدانکه فرق اسلام اگرچه معظم است
بدو مدار میکرد اول جمعی اند که ایشان را اهل سنت و جماعت میخوانند و بطایفه اقتدا الصحابیه رسول گشتند بعد از
رحلت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انتهی بلفظه پس قیاس شکل اول بدیهی الانتاج بر زبان این بزرگ که عناد
و تعصب او از هر مقام پیداست بکمال قدرت آید که سر تسلیم او رو بر ویش فرو کرد و بدین نهج مرکب میشود که سنی
همانست که بر طریق اصحاب رسول است و هر که بر طریق اصحاب رسول است ناجی است **سوم آنکه** در واقعات دیگر
که در احادیث شریف مذکور شده مثل واقعه شهادت سلطان کربلا علیه التحیة والثنا نیز حرف سین در روایات
فریقین بسیار استعمال یافته که یستقتل الحسین بامتی کما فی ازالة الخفا و مقاتل عدة من علماء الشیعة و اما الی
الصدوق و بلاریب واقعه طف بعد ستین از سنین هجرت حضرت خاتم المرسلین قلوب اهل اخلاص را شکافته
و پس از نجاه سال تقریبا از وفات شریف اشرف المخلوقات سمت ظهور یافته و اگر حضرت مؤلف تصرف

در سورت بعض غیر معین من عامی شیعه کجا به ثبوت میرسد و معلوم نیست که تعیین خلفای راشدین بوجه
جدید برای احتمالات کدام دلیل سپرده امید که تعطش الی استیاق زود تر رفع شود تا بعد ازین الی دیر الکتب
فریقین که در تعداد او زیاده تر از الفین باشد بر خفیفت خلفای راشدین گفته آید ان شاء الله تعالی **قوله** واذا
الخ **اقول** واذا عرفت ما تلونا علیک فی مواضع عدیدة والقینا الیک فی مواقع کثیرة
یتبین کلام المؤلف الذکی والفاضل اللوذعی بانجاث نورانیة هی مسکوة انیة ایه و
الایمان ومصابیح الدرایة والاذعار عند اهل الابصار یکاد زیتها یضیئ ولو لم تمسسه نار
ظهر ان حوالة المشهور کالنور علی قلل الطور ان ما افاده المحقق الکرمانی فی اجاد المدقق العسقلانی
التدقیق بل غایة التحقیق لا یشوبه شئ من الغبار والکدورات ولا یرد علیه شئ من
الاعتراضات فضلا عن ان یکون لیس بمستقیم فی نفسه وان ما ادعی هنا الادیب اللبیب
من ان کلام المحدث الجزری فی النهایة نص علی خلاف مرامه وهو ان المراد من لفظ
المرتدین الذی وقع فی حدیث سید المرسلین بعض خواص اصحاب المستهوین من
الوساوس الظلمانیة والهواجس النفسانیة لا یدل علیه دلیل وبرهان وما جاء الموالف
بسلطان بل تفوه بهفواته علی مقتضی عاداته کیف ما کان وسنعرفه مرة بعد اخری
مفصلا ان شاء الله المستعان **قوله** کما نص علیه ابن الاثیر **اقول** وبالله التوفیق وراجی سابق
این اوعا گذشته که هر گز عبارت صاحب نهایه نص در مدعا نیست لیکن چون مولف ما و نصوص تفصیل
برای عام مفید تر است از تکرار و طول کلام در نقل عبارت صاحب نهایه در همقام که بنیاد و سایر مولف مقام
است هر گز نا اندیشیده اول بذکر عبارت می دارم بعد از ان او عائص مزعوره را باطل میسازم بدانکه عبارت
ابن اثیر که مولف نحریر آنرا الفاظ و عبارت کتاب مجمع البحار لبی کم و کاست دانسته انیست و فی حدیث الحوض فقال
انهم لمن المرتدین علی اعقابهم ای منحرفین عن بعض الواجبات ولم یرد ردة الکفر ولهذا قیده
باعقابهم لانه لم یرتد احد من اصحابه بعده وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب

حالیا باید دانست که درین عبارت چند احتمال است **مختفین** آنکه لام اول متعلق بتقریب یعنی
صیغه مضارع مصدر بلم باشد و لام ثانی بتفسیر یکه متضمن درین عولیست که متخلفین و متقصرین از بعض واجبات شرعی مراد اند
وارتداد در علم سلب آن از اصحاب و ایجاب آن برای اعراب بمان تخلف و تقصیر که موضوع این کلام و حدیث
مجموعی مراد از صحابه بدلیل تقابل جفات اعراب خواص و ملازمین جناب سید الثقلین پس مآلش بعبارت فارسی
باین میکشد که متصور از ارتداد کفر نیست والا قید علی اعقابهم لغو خواهد شد و متخلفین و متقصرین از انجهت مراد اند
که در ملازمین خواص اصحاب کسی تخلف و تقصیر از واجبات بعد سرور کائنات نکرده و این معنی در قومی از جفات اعراب
که در ملازمین خواص اصحاب کسی تخلف و تقصیر از واجبات بعد سرور کائنات نکرده و این معنی در قومی از جفات اعراب
که بصیرتی ندارشتند و از زمره مولفة القلوب بودند محصور گشته پس ثابت شد که مورد حدیث جفاة اعراب اند نه اصحاب ملازمین
رسالتمآب صلعم احتمال دوم آنکه رد در هر دو جا بمعنی کفر محمول است یعنی بر متخلفین از انجهت حمل کردیم که ارتداد بقید اعقاب
مقید است و ردة کفری انسان مراد تواند بود ان کسی از اصحاب کافر نشده جز این نیست که قومی از جفات اعراب
کافر گشتند و اول دلیل بر بمعنی آنکه صاحب هدایه لفظ علی الاعقاب را بعد لفظ ارتداد قرینه اراده معنی ردة فسقی
قرار داده و در هر دو جا باستعمال لفظ مذکور اطلاق اختیار ساخته و تقیید را از نظر اعتبار انداخته پس بتعین ما تسلیم
که معنی کفر اراده میکنند و تخلف را بر اکابر اصحاب ثابت مینمایند و هو المقصود احتمال سوم آنکه هر دو لام با اول متعلق شود و
هر دو جا لفظ ردت بر تخلف محمول گردد و صحابیت بملازمین صحبت اختصاص یابد احتمال چهارم عکس این یعنی هر دو لام
را ثانی انتساب نمایند و ردت را بکفر و صحابیت را بعموم و شبهه نیست که هر دو احتمال اخیر را قواعد عربیت مساعدتی نمیشود
زیرا که در هر دو صورت حرف عطف بر لام ثانی در کار است و این قلیل و در احتمال رابع قبائح دیگر هم پیدا و هویداست معهذا
در ضمن ابحاث خیال باید داشت که بعضی از آن اشاره خواهد رفت من بعد گذارش است که هر چند احتمالات عقلی دیگر هم
باشد لیکن چون مقصود اصلی در مقام ابطال اغراض عوی و جوبا و اثبات رجحان معنی اول و مرجوحیت معنی مؤلف است
تبرعا بس ناگزیر متوجه بمقدمه میشوم و از بقیه احتمالات دیگر طی کشیم مینمایم بدانکه احتمال اول بچند وجه راجح بلکه منصوص
و احتمال ثانی که مؤلف را مطمح نظر ساخته و نص قطعی پنداشته مرجوح بلکه مخدوش است اما اولا پس از انکه هرگاه تخلف را
از صحابه کبار سلب گردد برای جفات اعراب ثابت نمود مورد حدیث متعین شد چنانکه دانستی و بطریق اولی معلوم گردید

که احدے از صحابہ کبار بر ارتداد کفر فرقہ کاذبہ مفاد تقریر ما علاوہ برین تقریر عبارات علما کہ مشاکل یکدیگر افتاد نیز
بر ہمہ گر اطباق میباید و الحمل علی الاتفاق اولی من الحمل علی الشقاق و اگر در ہر دو مقام ارتداد را بر کفر حمل کنیم و
حفاۃ اعراب را از مصداق حدیث مخصوص خارج نمائیم چنانکہ مؤلف کردہ نتیجہ بر نمی آید و ثمرہ بران مترتب نمی شود تقریر
اینست کہ احدے از صحابہ کفر را اختیار نساختہ بلکہ کفر بعد الاسلام منحصر در جفاۃ اعراب است و ہمچندیں کہ شنیدے
منتہی میدہد عام مخاطب کہ مخالف صحابہ مشہورین آنرا نخواہد بود مگر نمی بینی کہ نفی کفر مستلزم تخلف نیست
لوجود الواسطہ و ہو کمال الایمان و الاخلاص للاہل الاختصاص کما لا یخفی علی العوام فضلا عن الخواص باقی ماند آنکہ
چون غیر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آنہا را باصحابی تعبیر فرمودہ میباید کہ خص خواص متخلف باشند مع قطع النظر عن کونہ
مجرد ادعا صدر عن المخالفین خلافا لما روی فی اخبارنا قالع اصولہم و قاطع فروعہم بالقطع و الیقین لا بالظن و
التخمین کما ستعرفہ انشاء اللہ تعالی اما ثانیا پس بر خیال مؤلف لازم می آید کہ ارتداد شرعی در قلیلی از جفاۃ
اعراب محصور باشد و قبل ازین گذشت کہ این ارتداد در بسیارے از اقوام اعراب پدید آمد بلی تخلف از وجہ
شرعیہ مثل زکوۃ از بعض جفاۃ صادر شد بالجملہ انطباق عبارت انما ارتد قوم من جفاۃ الاعراب بر تصویر اساس
خلاف اول اما ثالثا پس دلیلی کہ بر ارادہ معنی کفر در ہر دو مقام خیال کردہ قبول کردنیست بر آنکہ بعد تصریح بمعنی
ارتداد تخلف مراد است ضرورتی نیست کہ ہر جا قید علی اعقابہم اضافہ کنند و تکیہ کلام خویش کردانند بلکہ بسیار
افتد کہ صاحب نہایہ جائیکہ ردت کفر بعد از تصریح درین عبارت کہ ارتداد بر تخلف محمول است ارادہ کردہ
ارتداد بکفر نمودہ و صاحب مجمع البحار لا عن الاسلام آوردہ حیث قال و فی حدیث الحوض لم یزالوا مرتدین علی
اعقابہم المتخلفین عن بعض الواجبات لا عن الاسلام الی آخرہ پس باین قرینہ معلوم شد کہ در ہر دو مقام نفی
و اثبات ہمان تقصیر و تخلف مراد است کہ سخن دران میرود لا غیر و الا ظاہر آن بود کہ میگفتند لم یکفر احد من
الصحابہ بعدہ و انما کفر قوم من جفاۃ الاعراب مثلا اما را بعد ما پس از انکہ درین ایام خجستہ انجام چندے
دیگر از مجلدات اشرح صحیح بخاری کہ در صحت و اعتبار آن ہرگز ریبی پیرامون خاطر محدثین نمی گردد خاصہ مجلدہ
از شرح کرمانی بمحض تائید آسمانی بہرسید کہ از نظر شارح مؤلف جزاہ اللہ خیر الجزاء و اوصلہ الی اعلی

ماه گذشته و بسیاری از محدثین ثقات بران علامات توثیق نوشته اند هرگاه بمطالعه آن مشرف شدم
معلوم شد که شارح کرمانی در شرح احادیث جا بجا تحقیق علامه خطابی را که شرح او مسمی بمعالم السنن تصریح صحاح
ستهٔ انحراف بر دیگر شروح منصور است و در فائق در سنه سبع و ثمانین و مائتین و الف اقامهٔ مطمح نظر داشته
و در مقامات متعدده عبارات او را بطور سند آورده باشد مقام اول که متعلق بغرض است آنکه قال الخطابی
فی بعض کتبه مرتدین الذین حاربهم ابو بکر رضی الله عنه کانوا صنفین احدهما اعراب جفاة لم یعرفوا الاسلام
و معناه التخلف عن الحقوق الواجبة کقوله
ارتد فلان علی عقبیه او رجع الی وراء و لم یرتدوا بجحد الاسلام احد من اصحابه انما ارتد قوم من جفاة الاعراب الذین دخلوا
فی الاسلام رغبة و رهبة کما بینه و بین الله عز و جل و هذا امر لا یخفی علی احد من اهل العلم و لیس بخفی نیست که مطلب ابو سلیمان خطابی که
فاضل کرمانی نقل نموده تا بیدان از دیگر شروح بخاری مثل عمدة القاری و فیض الباری که سید محمد حضر بن
سید احمد بن محمد مدنی نوشته نیز دریافت می شود و اصل این تقریر و انچه صاحب نهایه و مجمع البحار گفته اند چنانکه
می بینی یکی است بلکه عبارات آنها با همدگر تمام کل غلط گفتم اکثر ان یا بعضها و سلک تسلک منسلک پس معلوم شد
که مقصود این هر دو فاضل نیز اثبات ارتداد جفاة اعراب است بمعنی تخلف و تقصیر و نفی آن از اصحاب بشرف شیر
مدینه بجوار الله که تقصیر بر بکات انفاس صحبت حضرت خاتمة المحدثین مرشد بریه صاحب تحفه اثنا عشریه ابقاه الله
برهانه الی یوم الدین انگر مراجعت باین نسخ معتمده نماید بعضی مذکور ساخته کما لا یخفی علی من نظر الی الاوراق
السابقه باز خدا یا کرم اولیا حضرت مولف رساله عود کنند و گویند که درین عبارت نیز مراد شارح کرمانی اثبات
تخلف از صحابه مشهورین است بهمان دلیل بعینه که در فهم عبارت نهایه گذشت پس وجه اولویت در تمسکی که عبارت
نهایه و مجمع البحار را بجانب کلام محقق کرمانی باز گردانند چیست عکس آن چرا جایز نباشد گوئیم اول آنکه خود
حضرت مولف از عبارت کرمانی و عسقلانی نفی تخلف اصحاب و برات ایشان از ننگ و عار و اثبات آن
برای جفاة اعراب فهمیده و از بخاست که در رد آنها گردیده و در همین مقام نظر بعداوت جماعه رسالتمآب صلی الله علیه
و آله و صحابه کافه اجمعین جا بجا دعا الکرمانی و صاحب فتح الباری علیه الصلوة و السلام ما اراد خواص صحابه بل المرتدین
من جفاة الاعراب بیقین بل اراد بعضهم بار دیگر چگونه عبارت کرمانی را که مدلول نفی احداث و تخلف از صحابه

کبار رحمت ابرار است صاحب نهایه و مجمع البحار که برغم مولف اگر تخلف این اصحاب از راجح توان دانست
دوم آنکه قبل ازین گذشت که مولف از عبارت فتح الباری و کرمانی فهمیده که اضعاف بر اهل زمان دوستر انجذبت را
فرو آورده اند بر تقدیر نیز ارجاع عبارت کرمانی بسوی نهایه و مجمع بر سبیل خیالیه مولف از سنت بعد است اگرچه چون گفت
هر که گفت خود را در امانی نیست سوم آنکه بر هر تقدیر هر دو عبارت کرمانی متناقض خواهد بود زیرا که مولف در صدد رسالت
انچه از کرمانی نقل کرده هر چند محرف از موضع خود است چنانکه خواهی دانست دلالت بران دارد که او بکمال جودت و ضبط
و حفظ و اتقان آن کتاب را بهمراه بخاری دیده لیکن بیقین ازان بخوبی معلوم میشود که عبارت مذکور در براءت اصحاب
از تخلف و تلف حقوق واجبه بعض واقع شده زیرا که ازان بوضوح می انجامد که حق تعالی صحابه مشهورین را از تبدیل و تقصیر
حقوق محفوظ و مصئون داشته یعنی چنانچه این بزرگان در حیات شریف پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در اعلاء کلمة الاسلام
و عبادات خالق الانام و اجتناب از معاصی و آثام سلوک نمودند بعد از طریق سنوح تمام بعد بسر و علانیه الصلاة و السلام
نیز بهمان طریق رفتند و بر ظاهر است که تبدیل و تقصیر و تاخیر از حقوق عام است و الف و لام مسلم نافی خصوصیت پس نفی خصوصیت
از انها احداث و تقصیر در واجبات و تبدیل اخلاق حسنه بضد ذمیمه بطریق اولی از کفر و نفاق و ارتداد منفی خواهد بود بخلاف
قولی از انها اعراض و عصیان جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که تحقق تقصیر و تبدیل از انها ثابت است و از عبارت
نهایه و مجمع بر تقدیر اعتماد مولف مجمع فضایل و اولیای او اثبات تخلف اصحاب نتوان نمود زیرا که ارجاع این عبارت بعبارت
مذکور مستلزم تناقض خواهد بود و قول نیست که تقدیر اولا تناقض در بین عبارات واقع میشود و بر تقدیر ثانی بکلمات کرمانی
چه خیالیه مولف شامل تناقض است بلی آنکه عبارت دوم را حمل بر ان نماید چنانچه از کرمانی مشایخ دهلی نموده اند
اجماع کلام اما تعین بجانب ثانی مستحسن و مطبوع است بحکم آنکه قائل بوضع بین محمدان ازین نخواهد بود و ایضا بران تقدیر
نیز مکلف بتاویل کلمات آن عبارت خواهد بود و بر تقدیر ثانی بجواز ارتداد صحابه حکم خواهد نمود و حال آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم خواهد و ما از من خویش اراده نفرمود زیرا که ایشان انما ارتداد را بواسطه تقصیر در اداء حقوق رجوع از دین نیست بلکه
تاخیر و تقصیر و کبائر از بعضی ایشان واقع شده بلکه تخلف از حقوق بوده چنانچه مورد حدیث بخوش گردیدند شکر بندست صحابه
ما زین سبب لم یسلم بجمیعهم فقد وقع شاذ و نادر بهمین نسبت کافر شدن قومی از خلفاء عباسیه

موافقة القلوب بکسانیکه بصیرتی درین ندا شتند و کمتر بصحبت انجناب مشرف میشدند و ازین راه تدا قدحی
در صحابهٔ مشهورین لازم نمی آید انتهی و برمعنی غیر از شیخ جلی و بنقضه یا شخصی که بتقلید ایشان خود را در مقام معرکة
الآرا کم کند کما ستعرف ان شاء الله تعالی کسی این نخواهد داد یا کسی که طینتش از کفر و نفاق بهم رسد زیرا که مآل این مدعا
قادح در دیانت اوست اما مضمون جملهٔ اولاک است که ملازمین صحبتش معاذ الله چنین باشند و علمای طائفه بر تبدیر
قناعت نموده در احادیث مزعومی که تمامی اصحاب مرتد شدند جز فلان و فلان تصریح می کنند چنانچه از رصاب
قاضی هبت النسیم بوضوح خواهد انجامید که ملازمین صحبت و اصحاب مشهورین که شب و روز بصحبت شریف
حضور داشتند مرتد گشتند و بسیار از جفاة اعراب که از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دور و دور میماندند من ایشا
ازین لعب پاک و صاف ماندند ششم آنکه بتقدیر معلوم تشبیه منطبق نمی افتد بیانش بر طور اجمال آنکه شارح کرمانی از جفاة
اعراب عیینه بن حصین را یاد کرده و بنا بر تعمیم و ارادهٔ شمول غیر لفظ نحوه گفته اکنون بکتب معتمده رجوع باید کرد و باید
دید که او را از ماتین علی الکفر می نویسند یا از مقصرین شمار میکنند اینک بسیاری از مجلدات معتبره موجود است و در یا
او هیچ لفظ که بر تاخر و تقصیر و عدم صلاح و تقوی دلالت دارد نوشته اند و گر کسی او را در زمرهٔ آن مردم که موت ایشا
بر کفر واقع شده داخل نکرده و از اینجاست که هر یکی از متقدمین او را باین الفاظ یاد میکند وَهُوَ مِنَ الْمُؤَلَّفَةِ
قُلُوبُهُمْ وَكَانَ مِنْ جُفَاةِ الْأَعْرَابِ بلی از بعض کتب چنان بثبوت میرسد و استفاد میگردد که او بعد از
وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با بعضی از مرتدین مخصوص آنزمان شریک شده و فی الفور بدست غازیان اسلام
اگشته و اصحاب کبار او را یاری کردند و اسلامش را باعث ها می دانستند و لیکن بحد حسن اسلام نرسیده و صلاح و
تقوی اختیار نکرده تا آخر و هیچ کتابی بنظر این بیچیز در نیامده که خاتمهٔ او بر کفر باشد پس اگر عبارت کرمانی را
بطرف عبارات جزری رحمه الله و غیر او راجع کنند تشبیه درست نخواهد شد زیرا که ردت اعراب در عبارت
ابن اثیر و صاحب جمع نزد مولف محمول بر ردت کفر است کما عرفت و ایمنی در عبارت کرمانی
متصور می شود و در مقام اگر طلبهٔ علوم دینی ادنی غوری و امعانی نمایند دیگر وجوه نیز بهم خواهد رسید
وَلٰكِنْ فِيمَا ذَكَرْنَا كِفَايَةٌ لِلْمُسْتَرْشِدِينَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

قال الفاضل

قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم

ونکته دگر باید دریافت که شارحین مزبورین که تصغیر لفظ اصحابی را علی بعض الروایات برای تقلیل عدد بیان کرده اند غرض آنها صیانت اکثر صحابه است ازین عار بلکه ناروحال آنکه سخافت این قول بر هر کس که ادنی ادراک دارد ظاهر است چه مقام مقام شفاعت و دعاست که جناب شفیع محشر تصدیر کلمه بیارب که احب اسماء الهی است باضافت بیاء متکلم بجناب ایزدی استشفاع آنها خواهند کرد پس اینجا تقلیل عدد چه مصرف دارد مگر معنیش این خواهد بود که اینها چند کس اصحاب اند اگر بکثرت بودند آمرزش اینها بر تو دشوار بود با من نمیخواستم چون قلیل اند بیامرز والسیاق یابی معنی نخواهد داد علاوه مخاطب عالم الغیوب والشهادة است حاجت اشاره به تقلیل و تکثیر عدد چیست بس یکست مگر اینکه مثل لفظ یا نبی که معنی تصغیر مراد نمی باشد جناب رسالتمآب ناقا و اعطاقا فالبکم تصغیر کردند ولیکن توجیه تکلم نمودند یعنی قوله اولیس المراد من الارتداد الرجوع من الدین الحق فلا یخفی رکاکته وسخافته بلکه باعث وفور حیرت میگردد که آخر این شخص هم از فضلاست ابدا تاویلی باین سخافت که عالما بهیچ معتبد بلکه عامی هم متفوه بچنین بهوات نگردد یعنی چه غلط گفتم از غایت انصافی و عصبیت گمان حق حال جمیع علمای اعلام اهلسنت همین است و اگر خارج از مقصود نمی بود نظائر کثیره برای این تاویل رکیک نقل میکردم باجمله این فاضل جلیل القدر هم خیال نکرد که در شیوع حدیث جملة فیوجد بعضهم ذات الشمال موجود است پس اگر تاخر از بعض حقوق و تقصیر دران از احداث مراد باشد مگر تقدم هم ضلال خواهد بود و بعد ازین هم خوض نکرده که جناب شافع المذنبین و رحمة للعالمین برین قدر جرم از شفاعت در گذشتند کلا میکه حضرت روح الله در حق کفار امت خود میفرماید خواهند فرمود دیگر کفار دست بدین از شفاعت نکرده خود بالفاظ بعدا بعدا وسحقا سحقا الی ما فی الروایات کما مر بد دعا خواهند کرد نیز نشنیده که احدث امر اوفی بدعت است کما بینا انفا و مبتدع مستحق جهنم است پس این امور سهله چگونه حمل بتوان کرد نیز بر معنی هم نظر نفرموده که ایها ما احدثوا بر فحامت امر محدث

دلالت دارد نه که تاخر از بعض حقوق و تقصیر درآن مگر گفته شود که تقصیر در حق بتول عذر او ام الائمة النجبا مراد باشد تا البته تاویل خیلی چسپان می افتد المختصر این همه یکطرف باری کسی انصاف کند از ابتدا علی الاعتساف را با تاخر و تقصیر در حقوق کدام مناسبت لفظی یا معنوی انتهی ما اردنا ایراده علی کلامهما انتهی بلفظه

اقول و باستعین بالرؤف الرحیم قبل ازین بوجه حمل تصغیر بر تقلیل مفصل گذشت فالاعادة لیست فی محلها من بعد اگر مقصود اینست که شارحین در پی تخلیص خلفای راشدین و اعوان انصار شان شده اند ازین جهت بر قلت عدد حمل کرده اند بین باید دانست که چون آنها نظر بوجوه کثیره احادیث را بر کسانی منطبق فرموده باشند که از خفاء اعراب بودند گام گام سابقا و لحقا حاجتی باین نیست که برای اخراج خواص اصحاب تصغیر را بر تقلیل حمل کنند و اگر مطلوب چیز دیگر است فلا بد من التصریح له او الاشارة الیه حتی نأتی بما له وما علیه **قوله** وحالانکه الخ **اقول** بخاطر این فهم بر هر که ذره از ادراک دارد ظاهر و باهر چه باجمه افش مقام مقام شفاعت و دعاست که جناب شفیع محشر تصدیر کلمه یارب که احب اسمائه الحسنی است بعد اضافت بیاء متکلم بجناب ایزد شفاعت آنها خواهند کرد پس اینجا تقلیل عدد مصر فی تمام دارد گو فهم مخاطب والا مقام و امید قوی ایمانی او بآن نرسد مدعا اینست که ای پروردگار عالمی را بنظر رحمت خود بخشیده و از سر انتقام آثام شان در گذشتی این قلیل را هم بخش چنانکه شیخ سعدی علیه الرحمة در نعت شریف نظم نموده

شعر چه کم گردد ای صدر فرخنده پی ✿ ز قدر رفیعت بدرگاه حی ✿ که باشند مشتی گدایان خیل ✿ بمهمان دار السلام از طفیل ✿ چه شارحین کلام شیخ مثل سعد خان و غیر او می نویسند که لفظ مشت برای تقلیل آمده است در اینجا هم اعتراض مولف نشنیدند که تقلیل آنها شیخ شیراز بیان کرده مصر فی ندارد مگر سعیش این خواهد بود که ای سرور عالم انبیا چند کس از گدایان امت اگر بکثرت تصفح بودند شفاعت آنها بر تو دشوار و گران می بود یا من در صورت کثرت همجنس خود امید شفاعت از تو نمیدانستم چون قلیل اند بشفاعت شان متوجه شو معاذ الله که کسی از اهل اسلام این عقیده باشد هرگاه شفاعت عالم فرمایند و بجمال طیب خاطر این را منظور دارند و تمامی افراد امت مرحومه بلکه امم سابقه غیر در عرصات قیامت امیدوار بدان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باشند شفاعت خویش را

در تقلیل

در تقلیل عدد گدایان درخواستن مشعر بر کمال بی ادبی و سوء عقیدت برصوفیا نیه مؤلف خواهد بود لیکن آنچه
از عقلا باین اعتراضات رکیکه وارد است تخیصه رسانخواهد داد و طرفه اینست که خدام حضرت مؤلف در قرآن مجید هم
غور و تامل بکار نه برند و هرگز نیندیشند که این محاوره در کلام خالق چون که وحی منزل است هم موجود لقوله
تعالی وهو اهون علیه یعنی باز گردانیدن بحالت زندگی بعد از مرگ آسان تر است بر خدای
تعالی بدعا اینکه آفریدن بار اول آسان است و بار دوم آسان تر است زیرا که مواد قریب قبل
موجود است انتهی ما فی تفسیر المعالی و در مجمع البیان گفته و الثانی انه انما قال هو لما تقرر
فی العقول ان اعادة الشیء اهون من ابتدائه و معنی اهون ایسر و اسهل و هم کانوا مقرین
بالابتداء فکانه قال لهم کیف تنکرون بما هو اصعب عندکم و تنکرون ما هو اهون
عندکم بالجملة ابداع اجساد و اعاده آن در معاد نزد باری عز و جل هر دو یکی است و تمام قدرت کامله او هرگز اختلاف
ندارد لیکن سوق کلام بر مقتضای فهم بشری است که ابداع را مشکل و اعاده را آسان میفهمند و این محاورات در کلام
ایزد مستعان واقع است از وقوع امثال این امور در کلام سید المرسلین که از جمله بشر است چه جیز مانع تواند شد
و درین کلام کدام قباحت است که این چند کس ایراد بخشش که بخشیدن ایشان آسان تر است و اگر خاطر مؤلف
بر دلیل قرآنی بمقتضای احادیث کلینی بلکه علی بن ابراهیم اسناد او که در صدر اوراق اشارتی
بدان نموده ایم قرار نگیرد بنا بر آنکه شاید خلفا ائمه و اعوان و انصار شان این محاورات سقیمه اضافه کرده باشند
پس کلام مرتضوی در نهج البلاغه رضی الله عنه بر سر و چشم گذاشتنی است که در خطاب عاصم بن زیاد سر
صدور یافته اترضی الله اجل لک الطیبات و هو یکره ان تاخذها انت هو اهون علی
الله من ذلک قوله لیت یعنی کراین که اقول بطریق جدل تو ان گفت که چون مخاطب عالم غیب و
شهادت است و لا یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات و لا فی الارض عبارت از علم او
و هیچ امر از امور و فعلی از افعالش بیرون از اعتبار مصالح نیست و عطوفت او بهزاران مراتب زیاده تر از عطوفت
آبای و امهات بلکه زاید بر شفقت و عطوفت پدر کائنات صلعم هستند پس حاجت این اشفاق

واستعطاف جیست و بر فهم مولف سبب از مضامین درین مقام برای الزام در خاطر
کمترین مرتکز است نگرند کار آن خالی از سوء ادب نیست **قوله** ولیکن توجیه ثانی **اقول** وبالله التوفیق
تفصیل کشف این تلمیح موقوف برین است که باز عبارت کرمانی برطبق صدر رساله نقلی شود بعد ازان
در فهم مولف قیل وقال رود انگاه نقل اصل عبارت نسخه شرح کرمانی علیه الرحمه بردارم وبحث را
بران استم سازم بد انکه مولف بعد ایراد عبارت فتح الباری که عنقریب بعضے از حالاتش
نیز مسطور می شود می فرماید که شارح کرمانی در تفسیر حدیثی که قبل ازین حدیث بادنی تفرقه
عبارت مذکور است میگوید وقال محمد بن یوسف العزیزی ذکر عن ابی عبد الله عن
قبیصة قالهم المرتدون الذین ارتدوا علی عهد ابی بکر فقاتلهم ابو بکر ودر تفسیر اخذ شیئ میگوید
قوله اصحابی تصغیر للاصحاب وهو تقلیل عددهم ولم یرد به خواص اصحابه الذین لزموه
وعرفوا صحبته فقد صانهم الله واعصمهم عن التبدیل اولیس المراد من الارتداد الرجوع
من الدین انما هو التاخر عن بعض الحقوق والتقصیر عنه ولم یرتد احد من اصحابه علیه
الصلوة والسلام والحمد لله رب العالمین وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المولفة
قلوبهم ممن لا بصیرة لهم فی الدین وذلک لا یوجب قدحا فی الصحابة المشهورین رضوان
تعالی علیهم اجمعین انتهت عبارة الشارحین للبخاری مع عدم الوثوق علی تلک
النسخ التی کانت فی ایدینا برعقلای عالم مانند بدیهی ولی است که برطبق عادت شریف بای افادات
مولف درین مقام هم لغزیده وذهن ثاقبش در فهم معنی آن نارسا گردیده بچند وجه **وجه اول آنکه**
دعوی این معنی که قول کرمانی اولیس المراد توجیه ثانی است در حیز منع است فلا بد علیه من اقامة
الدلیل بلکه بر ابطالش دلیلی برای تنبیه تبرعا قایم میتوان کرد بیانش آنکه ادعا توجیه ثانی وقتی صحیح
شود که توجیه اول قبل ازان تمام گذشته باشد ودر نیمقام هر چند غور وفکر میرود یک توجیه پیش نمینماید
پس دعوی توجیه ثانی چه معنی داشته باشد زیرا که از قول ولم یرد به خواص اصحابه تا لفظ عن التبدیل

همین قدر معلوم میشود که ملازمین و خواص اصحاب مراد نیستند و ازین قدر مورد حدیث متعین و معنی
ارتداد متبین نشده بلکه تبیین معنی ارتداد و تعیین مورد حدیث رسول رب العباد و انچه بدان تعلق دارد در
عبارت ما بعد است پس حمل عبارت کرمانی اعنی قوله اولا و لیس المراد بر توجیه ثانی بدیهی البطلان است
بار خدایا مگر اولیاء دولتش بگویند که عبارت ما قبل یعنی قال محمد بن یوسف الغربری که در صدر
رساله مذکور است و قد عرفت انفا توجیه خشین است فیکون قوله بعد ذلک اولا و لیس توجیها ثانیا
لیکن هرگاه اندک غور در معانی لکار رود اینهم بوجوه بسیار مضحکه محض خواهد بود اولا آنکه دعوی
مولف که شارح کرمانی در تفسیر حدیثی که قبل ازین حدیث بادنی تفرقه عبارت مذکور است میگوید موقوف
بر انست که این تقدم و تاخر کذائی در صحیح بخاری یافته شود و حالانکه هرگز چنین نیست کما لا یخفی
علی ناظر یله فضلا عن مدرسیه بلکه عکس آن در جامع صحیح برجای خویش ثابت است زیرا که ابو
عبد الله بخاری آن حدیث را که بادنی تفرقه وارد شده بعد از حدیث مولف روایت فرموده و لفاظش
اینست انکم محشورون و انی ناس یؤخذ بهم ذات الشمال فاقول کما قال العبد الصالح و کنت
علیهم شهیدا ما دمت فیهم الی قوله العزیز الحکیم پس معلوم شد که مولف را در صحیح بخاری شبهه رو داده
یا او بر روایت بعضی از اصحاب قاصر ایمانی غول یا بابی بنیاد نهاده ثانیا آنکه مقدمه حکم مذکور آنست که
شارح مزبور آن حدیث متقدم را شرح کرده باشد و حالانکه نسخه معتمده که حالش بالا مذکور شد موجود است از
حدیث مشار الیه و شرح آن درین مقام که مقام تفسیر کلام الله است عینی و اثری و حرفی دران
یافته نمی شود و وجهش هم از شرح کرمانی سمت ظهور دارد زیرا که اول انحدیث را شارح موصوف در
کتاب الانبیاء بنحو تبرین وجوه شرح کرده چنانچه عبارتش در خبر و سابق گذشت کنون بعد
حدیث دوم چه ضرورت باقی ماند که درین مقام حدیث ثالث را هم شرح نماید کما لا یخفی پس معلوم شد
که اولیای مولف کتابی دیگر دیده در شرح کرمانی هم باشتباه افتاده اند یا که این نسخه صحیح
بخاری محشی بحواشی عدیده که عبارتش باهم مختلط گردیده بدست ایشان رسیده عبارت

معلوم را ازان حواشی نگاشته اند و تنقید و تنقیح را مد نظر نداشته و ازینجا عقده دیگر متحل میشود
و آن اینست که انچه از فتح الباری قبل عبارت کواکب دراری در صدر رساله حضرت مولف
قلمی کرده قرین تبیین نیست که آن الفاظ از کتاب مذکور باشد غالبا بمقتضای شرح و حواشی صحیح
بخاری آنست که آن کلام عبارت شیخ جلال الدین سیوطی باشد و مویده اینمعنی یکی آنکه عبارت فتح
الباری در ملحقات رساله از کلام مذکور عاری است دوم آنکه دیباچه ملحقات نیز بران دلیل است که آن الفاظ
عبارت کتاب مبسوط نیست حیث قال برارباب انصاف مخفی مباد که بعد مدتی دراز از تالیف این رساله
نسخه فتح الباری بعنایت باری عز اسمه بدست اثم افتاد و این مقام که دران دیده شد چنان
مذعن گشت که اگر کسی از اولوالالباب از اعتساف قطع نظر کرده بعین انصاف فیما حرره نظر کند در
اثبات انچه این حقیر در صدد آن بوده ام کافی و بسند انگارد چه ازین عبارت صاف پیداست
که نسخه فتح الباری هرگز ازین مقام وقت تالیف رساله بمطالعه مولف در نیامده والا عبارتی
را که بدون تجشم استدلال اول علی المقصود بود از دست نمیداد و لامحاله بذکر آن تعرض مینمود و لیکن
طرفه ماجراست که قول مولف بعد نقل کلام عسقلانی و کرمانی انتهت عبارته الشارح العینی
الی اخره دال بران است که مقام حدیث حوض را درین هر دو شرح چشم دیده شاید بنیاد انکاری
از دیباچه ملحقات برمی آید برین باشد که نسخ این شروح که وقت تحریر نزد مولف بود وجود حوض
بسبب کثرت اغلاط برابر می نمود فالنقص التناقض و لیکن مستبعد است که وقت تنقیح با
فتح الباری در ملحقات بر هر کسی از خاص و عام هویدا خواهد شد که این نسخه هم پر غلط بود حتی که اگر عدم
بر وجود ترجیح دهند بجای خویش است **من بعد گذارش** است که در عبارت مجعوله که بطرف
کرمانی انتساب فرموده محمد بن یوسف فربری را که بلده فربر بفتح فا و را و سکون با موحده
آخر آن راست نسبه بطرف جیحون متصل بخارا واقع شده منسوب است و از آخرین واو صحیح بخاری
منسوب بجیحه قاضی القضاة در وفیات ذکر کرده بلفظ غریزی تعبیر نمودن بر کمال تجسر مولف

وغرارت علومش برهان قاطع وبرلوشش از کلام کرمانی دلیل ساطع وحینکه این لفظ در بعضی از
رسائل مؤلف بعبارات علما برآمد وحیرتی بر مؤلف وموالی او مستولی شد پس جمعی قریزمی لقاف
ورای مشدد ویای مثناة تحتانیه وراء مخفف ثانیه خواندند ولعضی لفا تفصیلش در حکایات
طویله کنجایش دارد در رد رسائل دیگر لعبارات الی آخره خواهی دانست **ثالثا بر تقدیر تسلیم** انکه
عبارت مذکور از شرح کرمانی است تسلیم این معنی که او قبل از حدیث مذکور حدیثی را که بادنی تفرقه
عبارت مروی است بهین عبارت شرح کرده اند کل شیمه انصاف داو بالاستعارة از اولیای
مؤلف مطلوب است که این کدام طور برای شرح متن است که حدیثی را بعبارتی شرح کنند
باز لفاصله چند ورق یا چند صفحه مثلا حدیثی دیگر آرند وعبارتی برای شرح آن نهجی نویسند
اگر هر دو انضمام یابد یکتوجیه شود باز عبارتیکه ذکر کنند توجیه ثانی باشد بنا برین خرافات یتیوان
گفت که عبارتیکه شارح در حدیث ماقبل گفته توجیه نخست این است وانچه در اثنای آن افاده کرده توجیه
دوم وانچه بعد از ان آورده توجیه ثالث وثلثم جرا انهمه انار قیامت است که چنین بزرگان تصدی تالیف
در فن کلام شوند وبا متبحرین مثل عسقلانی وکرمانی اراده مقابله دارند وهرگز هفوات خویش را سرمایه
نپندارند انشاء الله تعالی عنقریب حضرت امام مهدی واصحابش تدارک این امور منصوبه می نمایند
وظلم وجور را بمقتضای حدیث فریقین از میان برسیدارند **وجه دوم** آنکه هرگاه خود
مؤلف معترف بسقم نسخه شرح کرمانی است چنانچه دانستی پس عجب است که اینقدر هم بخیالش نگذشت
که چنانچه الفاظ دیگرش خلاف محاوره اهل لسان واقع شده کما سیجی بیانه بعضها انشاء الله
تعالی همزه از طغیان قلم ناسخ افتاده ودر نصورت هرگز دعوی توجیه ثانی نمی کرد کاشکی شروح
دیگر از صحیح بخاری نظر می نمود واگر دستیاب نمیشد بر شروح مشکوة شریف نسبت میفرمود
تا این مغلطه پیش نمی آمد واز عبارتش یقین معلوم میشد که حرف فصل در عبارت کرمانی واو نشده وانهمه
کلام توجیهی پیش نیست فان کنت فی ریب مما قلنا لک فارجع الی ماذا الکتاب

الدهلوی قوله اصحابی اصیحابی مکرر اعلی صیغة التصغیر لقلتهم وقد یروی مکبرا
والاصحاب صیغة جمع قلة والاول اوفق بقوله ان ناسا من اصحابی قال الکرمانی لم یرد به
خواص اصحابه ولا بالارتداد الرجوع من الدین وانما هو التاخر عن بعض الحقوق ولم یرتد
بحمد الله احد من الصحابة وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم ممن لا بصیرة له فی الدین
وجه سوم آنکه سلمنا که اولیا مولف بر ادراک مضامین این عبارات و تدارک مافات و وسعت از منه
و اوقات یا وصف مرجعیت کائنات قدرتی نیافتند بارے اینقدر هم رجوع بقلوب خویش نکردند
که شاید حرف تعلیل باشد و بر این تقدیر درستی معنی متصور است چنانچه ماسبق اشارتی بدان رفته و تفصیل
معنی آنکه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خواص اصحاب را اراده نفرموده زیرا که حق تعالی ایشان را ارتداد
علی الاطلاق محفوظ داشته و علت حمل ارتداد بر معنی تبدیل آنست که رجوع دینی ازان مراد نیست
بجهت آنکه در کتاب الانبیا گذشته در تفسیر این حدیث که قید علی الاعقاب از ین حمل آبی است
بلکه مراد تاخر از بعض حقوق و تقصیر در آنست و ازین تبدیل و تقصیر هم خواص اصحاب برکنار
ماند مزاح عجب است که ذهن مولف باین احتمال نرسد و سبوی باطل متبادر شود نعوذ بالله من تسویل
النفس وهمزاتها اکنون عبارت نسخه شرح ارمانی که توصیفش بار بار بزبان خامه رفته و از
عنایات مجدده سبحانی نزد فقیر رو داده باید شنید تا اطمینان تمام حاصل و اختلاج قلوب خاص و عام
مستاصل شود محمد شکر مانی فیه مایدل علی ذلک قال الحدیث فی کتاب الانبیاء فی باب ابراهیم علیهم السلام
الخطابی اصحابی تصغیر الاصحاب وهو تقلیل عددهم ولم یرد به خواص اصحابه الذین لزموه
وعرفوا بصحبته فقد صانهم الله وعصمهم من التبدیل ولا من الارتداد الرجوع عن الدین انما
هو التاخر عن بعض الحقوق والتقصیر فیه ولم یرتد احد من اصحابه صلی الله علیه وسلم والحمد لله
وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم ممن لا بصیرة له فی الدین وقد کان
یوجد قلة من اصحابه المشهورین رضوان الله علیهم اجمعین وازین عبارت که در سخنش رفت

نزد احدی کلام نیست و هر کس که از ماهرین فن آنرا می بیند مطمئن میشود صریح دریافت میکند که هرگز
توجیه ثانی را مدخلی دران نیست بلکه معنی محقق سابق را تحریر فرموده اقتضای اثر محدث خطابی نموده
من بعد باو نی اعیان نظر باید دریافت که جمله عرفوا الصحبة در نسخه مولف بدون حذف و تقدیر و
تکلف درست نمی شود بخلاف عرفوا الصحبة مع هذا لفظ اعصام بمعنی عصمت از نظر فقیر نگذشته
و استعمال نجرد و جابجا در کلام عرب عرباً بلکه احادیث رسول ربانی بلکه آیات قرآنی وارد است
قال الله تعالی والله یعصمك من الناس و نیز فرموده لا عاصم الیوم من امر الله * و فی
الصحیح البخاری عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال امرت ان اقاتل الناس حتی
یقولوا لا اله الا الله فاذا قالوا لا اله الا الله عصموا منی دماءهم واموالهم علاوه صله
این لفظ بحرف من میباید چنانکه از قرآن مجید و حدیث شریف واضح شد والحمد لله علی حصول المنة
و رفع التردد و الظنة هرگاه این همه امور طی شد اکنون نجدت مولف عرض مینمایم که کرانی بجا پیره روبرو
حضرت چه بارست که دعوی فضل و بلاغت کند بلکه او نزد تحقیق سامی محض سبتی بلکه عامی مینماید لیکن
گمان حق آنرا که به اهل سنت نسبت فرمودند خالی از فضول نیست چه هرگاه تقیه و استتار و طلب
موضوع شریعت چنانکه سابقاً دانستی معاذ الله شیوه و پیرایه ائمه هدی بزعم امامیه مدت العمر بوده
باشد گمان حق نزد اهل دانش و بینش ز نهار با گناهکاران منسوب نخواهد بود و موید این مدعاست
آنچه علمای اعلام امامیه گفته اند و صریح ازان هویدا می شود که محدثین اهل سنت باظهار ما هو الحق بر دانستند
مکلف که جمیع البشان کاتم حق باشند ان هذا الشی عجاب **قوله** و اگر خارج از **اقول** آن لفظ بر خارج
از مقصود باشد یا نباشد لیکن اکنون که حرف گمان حق نسبت بجمیع اهل حق بر زبان صدق ترجمان
گذشته است بالضروره بچندی از نظائر آن اشاره اجمالی فرمایند کو بر تفصیل آن قادر نباشند که
برین تقدیر کتابی ضخیم بحول الله الملک القدیر ترتیب دهم و عین این دعوی برای علمای طائفه متشیعین از
ادانی و اقاصی بدلائل تحقیقی و الزامی ثابت کنم و این قبیل و قال حضرت مولف بدان

میماند که در عنوان رساله نسبت بعلمای حنفیه تیز زبانی نموده و دعوی مخالفت احمال ایشان باحادیث
مروجه صحیح بخاری فرموده مگر هیچ دلیلی بران قایم نکرد بلکه او را بذکر مثالی هم از مخالفتهای ایشان
بهم نرسید عارف شیرازی در حکایت جدال مدعی چه نیکو گفته شعر هان تا سر نیفگنی از حمله فصیح کورا
جز این مبالغه ستعار نیست دین و زر و معرفت که سخندان بیع گوید بر در سلاح دار و کس در حصار نیست
قوله بالجمله آنچه اقول این سخن عامی خیال این معنی در سر نداشته که جمله فیؤخذ بهم ذات الشمال
نص در تخلید نیست اکنون بنده بمقتضای نیاز مندی میگویم که اگر مراد از جهنمی بودن کسانیکه حدیث
الحوض بر انها منطبق میشود مخلد بودن ایشان است در نار جهنم پس ممنوع است دلیلش کجا است و اگر مراد
مجرد تعذیب است ایضا ممنوع است استبعاد و استغراب چرا است آیا تاخیر از بعض حقوق و تقصیر دینی و دنیوی
موجب تعذیب بمنی تواند شد دلیل بر امتناع آن اقامت فرموده مگر در کتب کلامیه ندیده که حق
تعالی را مواخذه بر گناه صغیره هم میرسد تکلیف گناهان کبیره که تبدیل امور مقرره شرعیه و تقصیر از
واجبات باشد و موید فاضل کرمانی است انچه خداوالا مقام در ملحقات رساله من حیث لا
یشعرون از فتح الباری نقل نموده اند و الفاظش این است و فی حدیث ابی سعید فی باب صفة
النار ایضا انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول سحقا سحقا لمن غیر بعدی و زاد
فی روایة عطاء بن یسار فلا اراه یخلص فیهم الا مثل همل النعم و ازین قسم بعضی از روایات
در ذو الفقار مصنوع فاضل جالسی تا قدر پنج جلی در کشف الحق نیز منقول پس اگر این مردم از مخلدین فی
النار می بودند نجات بعضی ازانها بعد تعذیب هم ممکن نمیشد تکلیف که قبل تعذیب در جهنم رها شوند معذلک
اندک انصاف را کار فرمایند و ملاحظه کنند که اگر مضمون جمله فیؤخذ بهم ذات الشمال خاصه اهل
خلود می بود شفاعت جناب سید المرسلین صلعم معنی نداشت چه شفاعت درباره اهل خلود که اراده الهی
بتعذیب دائمی آنها حتما تعلق گرفته عین مجادله با جناب احدیت است و معاذ الله که جناب خاتم المرسلین صلعم
با وجود نزول آیات قرآنی مثل یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک و انهم

ایتهم عذاب وغیر مردود ارتکاب نجاد فرمایند چه جای آنکه با خصوصیت بآنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم ومومنین عموما این هم وارد شده باشد که از شان بعیده اتباع واشیاع او بعید است
که برای اصحاب جحیم استغفار کنند اگرچه آنها قرابت قریبه داشته باشند آنچنان ارشاد شود که مجتهد
عامی صائب است با فهم گرامی مگر نظر این عوام بر طبق ارشاد قرآن است که براصول وفروع
شیعین معتبر به بیاض عثمانیست **قوله** وبعد ازین الخ **اقول** خوض در قرآن وحدیث مامون
بحکم بعضے از آیات قرآنی بر جناب مولف زیب احتشام یافته مجال نیست که کسی را اهل حق فاضل
کرامی را از اهل خوض شمارد وشریک منصب مولف جامع الفضایل والکمالات انگارد غالبا جناب
معترض نمیدیده که تلاوت کریمه ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت
العزیز الحکیم از شفاعت در گذشتن واز سفارش آنها باز گشتن مستفاد میشود فلیقم علیه الدلیل
وسند منع بلکه دلیل شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم است انچه امام المتکلمین حضرت فخر الدین
رازی علیه الرحمة در تفسیر کبیر فرموده احتج بعض الاصحاب بهذه الآیة علی شفاعة محمد
صلی الله علیه وآله وسلم فی حق الفساق قالوا لان قول عیسی علیه السلام ان تعذبهم
فانهم عبادک لیس فی حق اهل الثواب لان التعذیب لا یلیق بهم ولیس ایضا فی
حق الکفار لان قوله وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم لا یلیق بهم
فدل علی ان ذلک لیس الا فی حق الفساق من اهل الایمان واذا ثبت شفاعة الفساق فی
حق عیسی ثبت فی حق محمد صلی الله علیه وآله وسلم بالطریق الاولی ولانه لا قائل
بالفصل انتهی کلامه اعلی الله مقامه **قوله** ونیز بنده شبیده الخ **اقول** اگر مراد
انیست که هر مبتدع مخلد فی النار است پس این مقدمه را هنوز بدلیلی ثابت نفرموده واگر مراد دخول نار است ولو گاه
الخلاص بعده فلا ضیر ولا ضرر وبر ظاهر است که اقدام وارتکاب مالک وامثالش بر گناهی که در کتب
ذی بصیرت منقول است امر است که آنرا اکثر کبائر میتوان گفت پس نه هر واحد از مالک وغیر او

برای دخول جنت اهل است و نه کار او که انکار زکوة و عدم صلاح و تقوی بود امر سهل **قوله** و نیز بر بعضی
هم الخ **اقول** از کجا دانسته که فاضل کرمانی بر ابهام و فخامت نظر نفرموده شاید از تبدیل و تقصیر حقوق
مراد او نزد حضرت مؤلف صغائر باشند و لابد علیه من دلیل **قوله** المختصر آه **اقول** کسی از سامعین و
ناظرین از زین متوقد خبیر سوال کند که شخصی خود زکوة می داد و از دیگران تحصیل میکرد بعد زمانی بمجرد استماع
خبر وفات سرور کائنات گفت که مرا بداد ن زکوة اکنون تعلقی باقی نماند آن شخص برباشنه پای خود
برگردیده یانه و قس علی هذا اخوان ثلثه من بیش که آورم زر و بیت فریاد * هم پیش تو از دست تو
میخواهم داد * **والعجب کل العجب** که مناسبت لفظی و معنوی را از فاضل کرمانی درخواست نمایند
و علمای خود را که لفظ ارتداد را بدون تقیید علی اعتقادهم در احادیث مزعومی ایمد اعنی ارتدت
الصحابة الخ بر تبدیل اخلاق حسنه بسیئه حمل کرده اند چنانچه گذشت مرفوع الاقلام میدانند پس او را باید
از انها استفسار کند که ارتداد کدائی را با تبدیل اخلاق کدام مناسبت است بخلاف علمای اهل حق
که قید علی الاعتقاد را قرینه بر عدم ارادة کفر از ارتداد دانسته اند و ارتداد علی الاعتقاد را بر گناهان
کبیره از تبدیل امور شرعیه و تقصیر از حقوق واجبه فرود آورده اند مثل کرمانی و خطائی و جزری و امثالهم پس سوال
او از علمای شیعه می باید نه ازین بزرگان و الحمد لله علی ذلک **قال الفاضل المتبحر الحکیم** هداه
الله تعالی الی الصراط المستقیم و هر چند اینقدر ها که بعرض رسید نزد منصف
لبیب برای اثبات ما کنا نحن بصدده کافی و بسنده بود لیکن تبغاً للعلیل و ارواءً للغلیل هنوز دست از
ایراد دگر بر اهن و رستین نمیکشم لبگوش همین دارکه لفظ اصحابی که در حدیث وارد است ایا تمام
افراد از نیکه اصحابیت مراد باشند لجه و حال خالی نیست یا از اصحاب عرف عام که یار و مصاحب
دینی و دنیوی را میگویند مراد باشد یا عرف خاص یعنی شرع و بدیهی است که بمعنی اول اطلاق این لفظ
بر اهل ردت درست نیست چه آنها اهل قبایل بودند در مواطن و مساکن خود ها می گذرانیدند و بجز یک دو بار
آنهم بعضی از انها جناب رسالتمآب را ندیده باشند چنانچه بناء علی هذا قال الکرمانی بل لم یرد احد

مِن اصحابہ والحمد للہ رب العالمین واما ارتداد قوم من جفاۃ الاعراب من المؤلفۃ قلوبھم
ممن لا بصیرۃ لھم فی الدین چہ نفی ارتداد از صحابہ کلھم اجمعون کما یدل علیہ التذکرۃ الواقعۃ فی
سیاق النفی دال است بر اینکہ مرتدین را از صحابہ نشمردہ و چگونہ نشمرد کہ لفظ اصحاب من حیث المأخذ والاشتقاق
اقتضای صحبت دارد و آنہا ازین دولت محروم بودہ اند و علی ہذا القیاس ازالہ اجلای بدیہیات است کہ
معنی ثانی ہم بر مرتدان نہار صادق نمی آید چہ در صورت موت علی الاسلام شرط است و اینجا خصم
آنہا را مات علی الکفر میگوید و چون منقول شرعی نہ آنست کہ جماعۃ معنی مناسب معنی لغوی قرار دہند
بلکہ البتہ ماخذش از کتاب و سنت واجب است پس منقول شرعی حقیقت شرعی است و بے صرف صارف خلاف
آن مراد نتوان گرفت در صورت معنی ثانی اولی بالمراد خواہد بود و عدم صدقہ علی المرتدین غیر خافی کما
بیناہ و ہرگاہ ہر دو معنی لفظ اصحاب بر اہل ردت صادق نمی آید لا محالہ جماعہ از صحابہ مشہورین المتصفین
بالاحداث مراد خواہند بود و متوہم میشود کہ معنی شناسی از لفظ حدیث چنان توہم کند کہ ہرگاہ جناب
بشیر و نذیر مخاطب بخطاب لا تدری می شوند از حقیقت حال اہل ردت کے وقف بودند درین صورت
باعتبار اسلام آنہا در حیات خود و بنائے حکم بالاستصحاب بمعنی منقول شرعی اطلاق لفظ اصحاب بر انہا
کردند و این تاویل چنانکہ می بینی ضحکہ صبیان است چہ جناب بخشے مآب بداند یا در حیات خود خبر میدہند
کہ حال بعض اصحاب در آخرت چنین خواہد بود و من چنین خواہم گفت و باز بمن حال ارتداد شان علے
الاعتقاب خبر نخواہند داد در صورت عدم درایت لا محالہ ما و ال خواہد بود و التاویل لا یجدی علی
الخصم کما یجب علینا فلہذا و لظہورہ طویت الکشح عن ذکرہ و ہم دلیل لطیف و نکتہ دقیق باید شنید کہ
کلمہ لم یزالوا اقتضای صریح دارد کہ آن احداث و ارتداد علی الاعتقاب بامر باشد کہ زمانہ ممتدی بر آن صورت
بگذرد بخلاف ارتداد اہل ردت کہ زمانہ بران نگذشتہ کہ اکثری از آنہا در ہمان نزدیکی رجوع باسلام
کردند و آنہا البتہ بمصداق مضمون این حدیث نیستند و قلیلی کہ علی فرض صدق الروایت آنہا را
رجوع باسلام دست نداد در ہمان قرب ایام کشتہ شدند و جملہ لم یزالوا الخ با کلام الٰہی است یا منقولہ

ملائکه و مقصود از اضافت لفظ لم یزالوا التعظیم جناح آنهاست که گناه کردند و مستمر بران ماندند پس اگر
حدیث بحق کسانیکه بقول اهل سنت بر ردت فی الفور کشته شدند وارد باشد البته کلمه لم یزالوا بی محل بلکه حشو
خواهد بود و تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و حاشا ملائکته عن مثل هذا چه ادای مطلب در نقد
می شود که ارتدوا بعدک و قتلوا علیه لم یزالوا مرتدین چه فائده دارد پس مراد نخواهد بود مگر امر خلافت
که تا زمانی بر ایشان احداث و ارتداد علی الاعقاب راسخ و قائم ماندند بلکه تبعه شان الی یومنا هذا بر آن سوخ
دارند و علاوه اینهمه وجهی آخر که دلالت دارد بر اینکه از ما احدثوا بعدک ارتداد بعضی از قبائل عرب مراد نیست
بلکه غصب خلافت و مایتفرع علیه متعین آنست که کلمه منذ فارقتهم نص است در وقوع ارتداد علی الاعقاب
بمجرد مفارقت رسول کبریا اصحاب و البته بصرف صارف بر معنی حقیقی محمول خواهد بود و بر ظاهر است که
اگر بالفرض از بعض قبائل عرب ارتداد واقع شده فانما هو بعد برهة من الزمان من انتقال
الرسول علیه و آله صلوة الملک المنان عند طلب الرکوة کما لا یخفی علی احد بخلاف امر
خلافت که بمجرد مفارقت روح طیب حبیب ایزدی از بدن مطهر جسد منور را بی غسل و کفن گذاشته برای
سقیفه سازی بسقیفه بنی ساعده شتافتند و پرداختند بانچه پرداختند و ساختند انچه ساختند پس
ارتداد علی الاعقاب از ابتدای زمان فراق جناب ختمی مآب ازین دار محن و مشاق که مدلول صریح احادیث
صحیحه است و ما در صدد اثباتش بودیم بلاشبهه و ارتیاب متحقق گشت و معنی منذ فارقتهم مطابق
واقع افتاد و علی هذا مراد نخواهد بود از ما احدثوا مگر امر خلافت فتدبر فانه لطیف و کان المتعسف
شمال تاویل و اگر کسی گوید که سلمنا معنی حدیث انچه بیان کردی بسیاق عبارت مناسب تر است لکن
محتمل تاویل فسیح و ذیل خلق احتمال وسیع و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال گوییم که اینجا بجز
این دو احتمال یکی ردت بعضی از قبایل عرب دوم غصب خلافت بطرق احتمال ثالث امکان ندارد
چه حدیث حکایت از ما یقع میکند و چون حاکی مخبر صادق است وقوع لابدی و بجز این دو واقعه نائله

شود صورت وقوع نگرفته بلکه توان گفت که انچه بعد ازین هم رو داده وحصلا حیث لتفرع استحقاق
جهنم بران بوده باشد از فروع همین دوام خواهد بود بلکه فرع یک امر معهد اگر احتمال دگر باشد بباش
برعهده طرف ثانی والبطالش بر ذمه ماست اینک گوی واینک میدان انچه در بار داشته باشند
بمعرض اظهار آرد انتهی بلفظه **اقول واستعین بالرؤوف الرحیم** هر چند جناب مولف
سر آمد اولی الالباب دست از ذکر دلائل برد عاوی خویش در آستین نکشد وافادات جدیده وقدیمه
باهل شوق بخشد لیکن من بمقتضای نیازمندی وغمخواری وعقیدت واخلاص در تحقیقات وغور و
تامل بکار برده رطب را از یابس وکامل را از ناقص ممیز میگردانم ومیگویم که در شق اول دلیلی که بر
ایراد ایراد کرده صریح البطلان است زیرا که فاضل کرمانی اول در عبارت معلوم اصحاب را بخواص مقید
کرده وگفته لم یرد به خواص اصحابه الذین لزموه وعرفوا بصحبته الخ یعنی خواص اصحاب
آنجناب که بحضور مقدس خصاص داشتند وبصحبت شریف مشهور ومعروف بودند مراد نمی باشند بلکه
مراد ازان قومی از جفاة اعراب وعوام اصحاب اند که در زمره مؤلفة القلوب شمرده می شدند باز گفته
که ولم یرتد احد من اصحابه صلی الله علیه وآله وسلم والحمد لله رب العالمین یعنی
بحمد الله که احدی از اصحاب آنحضرت صلعم کسی مرتد نشده وتقصیر در واجبات وحقوق ضروریه ننموده واین خود
بدیهی غیر محتاج باستدلال واحتجاج است که در اینجا همان خواص اصحاب مراد اند نه عوام اصحاب وجفاة
اعراب والا کلام او متناقض ومتهافت خواهد بود وبالجمله قول جناب معترض وصلفی ارتداد اصحاب
کلهم اجمعون الی قوله شمرده دلیل صریح بر آنست که مطلب کرمانی را باوجود وضوح وظهور هرگز
نفهمیده تا بمطالب دقیقه وخبایا وزوایای خفیه چه رسد اما وقوع نکره در سیاق نفی ودعوی
این معنی که فاضل کرمانی مورد این حدیث را از اصحاب نشمرده پس از عجائب روزگار وغرایب لیل
ونهار است چه اگر مقصود آنست که در خواص اصحاب نشمرده فذاک مسلم لکنه لا یستلزم
المطلوب واگر مراد این معنی است که در عوام اصحاب معدود نکرده پس ناقض لفظ مؤلفة القلوب است

که در ان عبارت واقع شده زیرا که آن لفظ در ینمقام دال بر انست که آنها اصحاب بودند لیکن از
اختصاص و قوت ایمان بهره نداشتند از اینجا دریافت شد که منهوز مولف را بر معنی لفظ مولفه با وصف
اتحاد ملت و ماده اطلاعی نیست و تفاسیر قرآن مجید در مذهب اهل حق و مسلک خویش مثل خلاصة
المنهج کاشانی و مجمع البیان طبرسی و نیز کتب فقهیه مثل قواعد وغیره رجوع نکرده و باین مایه علم دعوی
مناظره با علمای اهل سنت سنیه در سر دارد و الفاظ شنیع در حق اکابر محدثین بر زبان می آرد چه معنی
لفظ مذکور در اینجا آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بتالیف قلب شان امر می نمود و در تقسیم
غنایم زیاده تر رعایت آنها می فرمود پس صحابیت آنها بمعنی شرعی ظاهر شد گو از زمره عوام باشند
زیرا که ارتداد بمعنی تبدیل و تقصیر و تخلف از بعض حقوق است نه بمعنی کفر بعد الاسلام چنانکه بارها
دانستی و چون این جماعه مقصرین از زمره مولفة القلوب هم از جهال بودند لهذا در شرح کرمانی و دیگر
شروح که محل این بحث است لفظ ممن لا بصیرة لهم نیز افزوده اند تا معلوم شود که هر یکی از مولفة
القلوب این وارد گیر پیش نیامده بلکه جهال الشان درین بلا گرفتار شدند و از کتب رجال پیدا
است که بعضی از مولفه بحد حسن اسلام رسیده اند بالجمله فاضل کرمانی ارتداد را دران مردم منحصر کرده
حیث قال وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم ممن لا بصیرة
له فی الدین پس مراد او از عموم نیست مگر انکه احدی از خواص مصداق این حدیث نگشته و کسی ازین جماعت
مرتد نشد و نه آنکه عوام هم مثل خواص بودند حالیا باعتبار شق ثانی نظر به بعضی از وجوه جواب
میدهم و میگویم که معنی ثانی برین مرتدین صادق می آید زیرا که فاضل کرمانی این ارتداد را در عبارات
منقوله بر هر دو نسخه صحیحه و سقیمه بر تضییع واجبات و تقصیر در حقوق حمل کرده و لا نسلم که این معنی منافی
اصل اسلام باشد و جناب مولف از کجا ثابت نموده که فاضل کرمانی که روی سخن غالبا بسوی اوست
را میل علی الکفر اعتقاد میکند بلکه او در همان عبارت منقول فی الصدد نص نموده که مراد از
رجوع از اسلام نیست بلکه تبدیل و تقصیر و بر ظاهر است که کفر مقابل اسلام است پس مسلک او آنها

مائت علی الکفر اعتقاد کردن یعنی چه بلی میتوان گفت که نزد او آنها مائت علی التبدیل والتقصیر و
اتباخر عن الحقوق بودند ومنافات این امور با اصل اسلام با عتبار نقل عبارت فاضل کرمانی نه بدیهی نه
مثبت بالبرهان است **قوله** وچون منقول شرعی نه آنست اه **اقول** تسلیم قول حضرت نمود معنی ثانی
را اولی بالمراد دانسته لفظ اختیار اضافه کرده ام لکن قول جناب عدم صدقه علی المرتدین غیر خافی
کما بیناه مذموش است فان الطباقه علی هؤلاء الذین ارتدوا عن بعض الواجبات واصروا علی المعاصی
واتکبوا المنکرات کما قال الکرمانی وغیره غیر مخفی علی من له ادنی بصیرة فی الدین فکیف
یخفی علی الماهرین ودینجا سامعین نظار را بفائده عظیمه که اعتقادات متشیعین را در باب خلفای راشدین
از اصل قالع باشد وبنیج وبنیاد این فرقه را از هم بپاشد آگاه کنم وآن اینست که هرگاه بات استدلال مولف
همین دو معنی برای لفظ اصحاب ثابت شد والا ثالث ورابع لهما پس میگوییم که اگر مراد از لفظ صاحب در کریمه
اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا استعمال اوست بی تکلف وبلا ریب ثابت شد که ابوبکر صدیق
یار دینی ودنیوی سید المرسلین صلعم بود مع قطع النظر عن الفاظ اخر وقعت فی الکریمة
المذکورة دلت علی ایمانه وما ورد فی شان نزولها پس خدشات حضرات امامیه وقاضی شوستری
در احقاق الحق وغیر او در غیر آن که لفظ صاحب هرگز دلالتی بر مسائلش ابوبکر ندارد وهمراه گرفتن او
از انسار راه بجهت خیال این معنی بود که مبادا کفار را ازین رمز آگاه کند وموجب ایصال مکاره شود
وهرگاه کفار بر غار رسیدند با گفت با ایشان دلالت نکرد تا اینکه بلدغه مار بسیار افراه
رسید باز اعلام کفار بها یاما میگوییم الی غیر ذلک من الافترات التی تکاد السموات
یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا کان لم یکن شیئا مذکورا می شود بلی آنکه موت
استدلال اختیار گردد واگر مقصود جناب قدس آبی از لفظ مذکور نزد حضرت مولف معنی ثانی است
فنحن ندعوا له اناء اللیل واطراف النهار ونستغفر له فی العشی والابکار اطال
الله بقائه ویسر لقائه وادام الله ظله وجعل الکل خیر ما له زیرا که موت

ابوبکر صدیق بر اسلام بیکه مرادف ایمانست از نجاتا ثابت شد و حسن خاتمه سایر خلفای راشدین
باجماع مرکب و الا لازم آید که جناب مولف حکم باسلام کسی کند که قرآن مجید را محرف سازد و
فاحشه معاذ الله بر دامن پاک سیدة النسا بندد و دختر و داماد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را
دشنام دهد و مهبط وحی را سوزد و معصوم را قتل کند و این بحث قبل ازین بتفصیل هر چه تمام تر
گذشته فتدبر و لا تغفل و اگر مولف از راه اعتساف حکم باسلام این شخص نماید و ارتداد سایرے را
فقط در انکار توحید و نبوت و معاد صراحةً حصر فرماید و امور مذکوره را از موانع اسلام و مقتضیات
ارتداد و کفر داند فنحن لا نتوقف فی شانه بل انصاره و اعوانه **قوله** و متوهم میشود
اقول مخفی نماند که این اعتراض هم بدستور اعتراضات سابقه هرگز وارد نمی شود چه احتمال دارد
که آنچه جناب خاتم النبوت را از وحی الهی در باره دار و گیر اصحاب و عدم قبول شفاعت بعد اثبات
احداث و نفی درایت بطور اجمال بعضی ازوجوه معلوم شده هم بدانگونه خبر داده که چندے را از اصحاب
بسوی دوزخ خواهند کشید و من بشفاعت آنها بتکرار متوجه خواهم شد لیکن آن شفاعت در مجموع
آنها مقبول نخواهد افتاد بلکه در حق بعضی فائده خواهد کرد که در همان وقت ازین دار و گیر نجات خواهند یافت
و ظاهر همین است که حکایت مطابق محکے عنه باشد پس واقعه را که به بعضی ازوجوه مجمل بود بنهج اجمال
ادا فرموده اند و هر کس که بخلاف این معنی قائل شود و گوید که پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم را تفصیل
این امور و اسامی ذوات آن مبادی محدثات و شرور معلوم بود باز راه اجمال و طریق
توریه و تقیه پیمود پس دلیل آن بر ذمه اوست زیرا که لسبا اخبار که تعلق باحوال آخرو دارد حضرت
با علام ملائکه معلوم شده مفصلا و شروحا در روایات وارد گردیده که بر پرده از روی فسق و
کفر کسے بر افتد پس در آخر عمر شریف چگونه تصور یا اذعان کرده آید که حضرت صلے
الله علیه و آله وسلم مفصل را مجمل بیان فرموده از تفصیل خوف و تقیه سنگ راه شد چنانکه جائی
بعد تصریح بر این معنی که تقیه در کلام آنجناب گنجائشی ندارد دعوے خواهد کرد آری در دغگو را حافظه نمیباشد

بل قال

بر قول موجه که مؤلف آن را بصورت وهم نقل نموده و تعصبا و عنادا بر ضحکه صبیان حمل کرده بر جای
خویش باقیست و نفی رؤیت و احداث بر ظاهر خودش محمول با جمله از نیقدر هنوز لازم نیاید که
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را بتفصیل تمامی احداث آنها معلوم بود و باعیانهم آنحضارا می شناخت
و حیرانم که خبر دادن بدار دنیا و حکایت اینخبر بوحی الهی حضرت را در یافت شده بر اصول اهل
حق کی مستلزم این امورست که تفصیل محدثات و شرور آنها میدانست و ذوات آنحضارا می
شناخت این استلزام را هم بدلیلی ثابت فرمایند دیر مانی بر اینمعنی قایم کنند که این حدیث بدون
علم تفصیلی ممکن نیست و انی لهم ذلک بار خدایا اگر حدیث طبرانی را پیش کنند و گویند که ابو درداء
راوی اینحدیث عرض کرد که یارسول دعا کن که خدا تعالی مرا در زمره محشورین کند فرمود
که تو از انهایستی و این دلیل است بر آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ذوات آنحضارا
باعیانهم می شناخت والا جواب آنجناب که ای ابو درداء تو از جمله آنهایستی چگونه صحیح شود یا صدق
حاکم را که بتصریح مؤلف در رساله اخیر محکوم بتشیع است یاد نماید که ابو بکر صدیق رضی الله عنه بعد
استماع حدیث حوض نظر بغلبه خوف و خشیتی که داشت التماس نمود که شاید من از ان زمره باشم
حضرت صلعم فرمود که لا و انشاء الله تعالی بعد ازین بر مقام خود اینحدیث مذکور شود و بنده جهول
و ظلوم با وجود عدم تبحر در علوم میگوید که این هر دو دلیل هر گز بر مدعای مؤلف و لیالی او انطباق
ندارد و استلزم مقصود نیست چه تحمل که آنجناب بجهت حسن خاتمه حضرت ابو بکر صدیق و ابو درداء
رضی الله عنهما که از حضور در جنگ بدر و دیگر مشاهد شریفه کرا عملوا ما شئتم فقد غفرت لکم
و بسیاری از بشارات عالیه بران ترتب یافته و اولین اصول اربعه مأثره حضرات متشیعین بر آن گواه عادل
معلوم بود چنین فرموده باشد این از کجا که ذوات مرتدین کذائی را بالعلم تفصیلی می شناخت
و المقصود هنا دون ذلک باجمله اینچه بجواب صدیق و ابو درداء ارشاد شد در حکمت صدور آن
علم خاتم پیغمبران بحسن خاتمه این بزرگان از جهاد فی سبیل الله و حضور در مشاهد شریفه که بارها

بنا کبیدنام فرمودند که هرگز از حاضرین کسی در دوزخ نخواهد رفت چنانچه از تقاسیر امامیه مثل خلاصة
المنهج نیز در واقعه بیعت الرضوان واضح ولایح است وافی وکافی است وصحت جواب موقوف برین
نیست که باعیانهم معرفت اهل ردت وتفصیل محدثات آنها داشته باشد وهو ظاهر عند العقلاء
فضلا عن الفضلاء پس عدم درایت بر حال خود باقی واز بیخا بر طرف شد ایجاب تاویل که بسنه زور
بر ذمه اهل حق ثابت فرموده گو ذمه معترض بوجوب آن ہنوز مشغول بوده باشد در بیخا فایده عظیمه
بدست آمد یعنی معلوم شد که اجماع نزد شیعه هم بر زبان مولف معتبر است وستعرف تفصیله ان شاء الله
تعالی اما قبول بجواز تاویل بعد قبول است چه جا وجوب آن که بدون حکم بصحت واعتبار روایت معقول نمیگردد
اکنون بپرسم که مولف از ارتداد علی الاعقاب چه اراده کرده در صورت حمل آن بر تبدیل وتقصیر
چنانکه علامه خطابی وفاضل کرمانی وجزری وامثالهم کرده اند همان میگویم که جناب مخاطب قبل ازین
فرموده بود که ارتداد علی الاعقاب را باتاخر وتقصیر در حقوق کدام مناسبت است بلفظ بامعنوی
بر تقدیر یکه ارتداد شرعی مراد شان باشد پس قول ایمان واسلام صحابه کما مر نقلا سابقا با این ارتداد
چگونه جمع تواند شد قوله وهم دلیل لطیف الخ اقول حال نزاکت ولطافت این دلیل بشرح وبسط ازین
بنده دلیل باید شنید که اول این احتجاج واستدلال از براهین دیرینه بلکه تقویم پارینه است زیرا که
قاضی شوستری ذهب الله بنوره در احقاق الحق وغیر او در غیر آن ذکر کرده اند کاش لطافتش باعتبار
متانت بعضے از مقدمات حاصل می بود وحال آنکه عنقریب واضح می شود که مدار علیه آن اوهن من بیت العنکبوت
وبنا بر آن بی ثبات وثبوت است صاحب در رو غرر وتبیین الحق که بر دکتاب قاضی مذکور پرداخته اند بتقضیه
وتقضیه این دلیل را مدخول ساخته اند پس لطافتش کجا باقیماند بنده ہیچمدان اول تبر قیم عبارت قاضی
پردازد من بعد او را با اتباع واشیاعش از دلائل جدید وبراهین سدیده اصلی سازد عبارتش این است
وایضا قوله علیه السلام لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم یدل علی طول مدة المرتدین
واستمرارهم وهذا انما یظهر فی غالب اصلی لا قلة ودون طوائف العرب الذین امتنعوا عن الزکوة

وَاِنْ ذٰلِكَ لَمْ يَمْتَدَّ اِلَّا اِلَى الشَّهْرَيْنِ اَوْ ثَلٰثَةٍ حالیا حتی سخن را تمام حروف را گوش کنند که اینهمه از تسم
لاف و گزاف و ترک شیمهٔ انصاف و احتیاط طریقهٔ اعتساف است جمه هر که تتبع و تفحص محاورات عرب
کرده و کتابهای قدیم و جدیدرا از کتب عربیت بمطالعه خویش آورده خوش می داند که عرب این لفظ
را در خوردن و اشامیدن و آمدن و رفتن و نشستن و برخاستن و نزدیک شدن و دور گردیدن بیش
ازین در محاورات خود اطلاق میکنند و امتداد و استمرار مرغوبی مراد نمی دارند چنانچه از مقامات حریری
و اطباق الذهب و اطواق الذهب و الف لیلة و لیلة عیان می گردد فیقولون انهم لم یزالوا یاکلون
اذا قبل علیهم فلان و لم یزالوا یتحدثون حتی سمع سامع الی غیر ذلک من المحاورات
و اگر بعد ازین هم اهل تعسف و تعصب را مجال گفتگو باشد که شاید این محاورات بعد زمان اشرف المخلوقات
و ائمه هدی بر روی کار آمده باشد و کلام ما در احادیث آنحضرت و اهل بیت طاهرین است صلی الله
علیه و علیهم بس در ابطال این احتمال با حادیث معتمد از کتب جامعین اصول تشبث نمایم و این عقده را از
برکات و انوار آن طیبین و طاهرین کشایم حدیث اول از سعید بن جبیر از ابن عباس رضی الله عنهم
از جناب پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم است که در وسط آن عبد الله عباس را از اطاعت مرتضوی
زجر شدید فرموده اند و قد مر من قبل و الفاظش که معرفت آن درین مقام ضروری بود این است
قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ذات یوم جالسا اذ اقبل الحسن علیه
السلام فلما راه بکا ثم قال الی یا بنی فما زال یدنیه حتی اجلسه علی فخذه
الیمنی ثم اقبل الحسین علیه السلام فلما راه بکا ثم قال الی یا بنی فما زال یدنیه حتی اجلسه علی
فخذه الیسری ثم اقبلت فاطمة علیها السلام فلما راها بکا ثم قال الی یا بنیة فما زال یدنیها
حتی اجلسها بین یدیه ثم اقبل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فلما راه بکا ثم
قال الی یا اخی فما زال یدنیه حتی اجلسه الی جنبه الایمن انتهی موضع الحاجة
یعنی ابن عباس روایت می کند که روزی جناب رسول صلی الله علیه و آله وسلم نشسته بود که ناگاه

حسن مجتبی نظر آمد حضرت صلعم چون وی را دید بگریه در آمد باز فرمود که ای فرزند من نزدیک بیا پس همیشه
آنجناب حسن مجتبی را نزدیک خود میکرد تا آنکه او را بر ران راست خود نشانید پس حسین شهید که بلا را دید
و بسیار گریست و فرمود نزدیک بیا پس همیشه او را نزدیک خود می نمود تا آنکه او را بر ران چپ نشانید باز
فاطمه زهرا را دید و زاری کرد و بسوی خویش خواند پس همیشه او را قریب سینه خود نمود تا آنکه
او را در بر خود نشانید باز علی بن ابیطالب علیه السلام را دید و بگریست و بسوی خود شش طلبید
پس همیشه او را نزدیک کرد تا آنکه او را بدست راست نشانید و درین حدیث محاوره مذکور در چار
مقام مستعمل شده و چه ظاهر است که مجی این بزرگان بحسب اتفاق در یکزمانه واقع شده و مراد از کلمه
مذکور غیر ازین نیست که چون هریکی ازین اصحاب اربعه قریب بی آمد او را زیاده تر نزدیک میکرد
و بصور خیالیه مولف را خطاب فرمود حاصل قاضی شوستری که استناع عن الزکوة را که باعتراف تا دو ماه
استمرار کشید مصداق لم یزالوا نمی داند میباید که صحبت جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را با اربعه
متناسبه بتقریب آنها بجناب خود بر چند سال حمل فرمایند فاعتبروا یا اولی الابصار و ایضاً
در امالی شیخ احادیثی مروی است که این محاوره دران وقوع یافته از انجمله قصه بهلول است که بسبب
ارتکاب گناهی عظیم یعنی اعدنبش قبر زنی از جمله انصار و انتزاع کفن از بدن باغوای شیطان مجابت
با او نمود یاس کلی از رحمت پروردگار بهم رسانید و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد استماع این
قصه رو در هم کشید و از نزد خود براند و او چهل روز و شب بتضرع و زاری میکرد تا آنکه آیت کریمه
والذین اذا فعلوا فاحشة الی آخرها همراه عتاب بوی نازل شد انتهی ملخصا بالجمله هر کا استعمال جمله
مذکور در افعال غیر قاره که آتی بعضی میست دست باشند درباره جفاة اعراب از منکرین زکوة که زمان
معصیت آنها نسبت باموز مذکوره یعنی مجی و فاگو یا نسبت احقاب زندگی جناب میتوان گفت چرا منجر
انکار خواهد بود ان شاء الله تعالی در سلک ثانی واضح خواهد شد که انچه علمای امامیه درین باب از امتداد
و استمرار زمانه و عدم آن ذکر کرده اند برای ایشان سم قاتل بوده المختصر مراد از لم یزالوا در حدیث

شریف آنست که نازندگی برارتداد معلوم اصرار نمودند و توبه و انابت و رنصیحت نامی آنها نه افتاده و سلوک
راه صلاح و تقوی اختیار نکردند پس دعوی اینمعنی که کلمه لم یزالوا بی محل بلکه حشو خواهد بود و از هذر کلام و
نا ملائم بین الخاص و العام است و بلاریب بانگ بی هنگام و دور ازینمقام بار او مثالی تقریر مذکور را واضح می
گردانم که در خانه زید فرزندی متولد شد که خالد نام او گذاشتند و او سه روز زندگانی کرد لیکن از اول
وقت ولادت تا آخر حیات غیر از لکاوزاری و قلق و بیقراری چیزی از وی صدور نیافت پس عرب
در حکایت از حال خالد مذکور البته این حرف میتوانند زد که لَمْ یَزَلْ بَاکِیًا مُنْذُ وُلِدَ مِنْ
بَطْنِ اُمِّهٖ و همچنین این کلام صادق است اگر خالد تا دو روز زندگانی کند و قس علی هذا چه اگر آنکه تا
سه ماه زمانه حیاتش امتداد یابد آمدم بر تا دیه ارتد و الحق و قتلوا علیه که مولف مدعی آن شده پس بدانکه
هرگاه معلوم است که ردت از اهل اسلام و اختیار کفر بواح مراد نیست پس لا محاله لفظ علی اعقابهم
چنانچه گفته اند و مولف هم او را بآن دارد در کار است و الا مجرد ارتداد هم موجب خلاف مقصود خواهد بود و علی
ای تقدیر قید علی اعقابهم باشد یا نباشد عبارتیکه مولف جامع الکمالات خود انشا فرموده صدق آن
موقوف بر آنست که تا تلاقی عسکر افضل الصدیقین احدی از مانعین زکوة از زمین جهان رنگذشته باشد
بلکه کلهم اجمعون طعمه شمشیر مقاتلین شده باشند و اثبات آن البته از حضرت مولف ظاهر امکن نیست پس تا
وقت انتهاض برهان محتمل است که جمعی ازان اهل ردت بحتف انف مرده باشند و از آیات قرآنی بر ظاهر
است که قتل چیزی دیگر است و موت چیز دیگر و کافی است در ثبوت تغایر احدهما عن الآخر عطف یکی
بر دیگری در قرآن مجید حیث قال الله تعالی فی محکمات کتابه مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا پس بعد تسلیم بلا غت
و ایجاز جمله منحوته جناب معترض فی حد ذاتها کلام مذکور از مطابقت نفس الامر معطل خواهد بود و این همان مثل است
که قلاده جواهر دواهر را زیب اعناق اخس حیوانات نمایند چنانکه در شرح تلخیص مذکور است و از بجا که اول در کلام
بعد از درستی الفاظ و تراکیب رعایت مقتضای مقام می باید کرد نه آنکه بعض بصر از ان نموده صنایع علم بدیع
را شلالنصب العین دارند اول از همه تا دیه اصل مطلب را بعنوانی باید نمود که مطابقت نفس الامری هم

نشود بخلاف افاده حضرت مولف کما عرفته وظاهر است که جمله لم یزالوا با وصف افاده معنی امتداد
که بتقریر اکابر امامیه واضح از ان درخواسته بر هر تقدیر صادق است فلا بد منه دون ما قاله
المعترض لیلمع وحینئذ یصدق هذه الجملة اعنی لم یزالوا کما روی فی الحدیث علی
جفاة الاعراب سواء ماتوا او قتلوا فانها اعم منهما وتعالی الله وملئکته عن الکذب علوا
کبیرا وایضا در نیمقام وجهی دیگر است وآن اینکه از اقوال وعبارت مولف درین رساله ورسائل اخری
چنان معلوم میشود که لفظ بعد در بعدیت متصله حقیقت است ودر منفصله مجاز است پس متبادر از جمله
منحوته مولف اعنی ارتدوا بعدک وقتلوا علیه این است که بمجرد وفات سرور عالم مرتد گردیده بلا مهلت بقتل
در آمدند وانهم خلاف واقع رو نمود چنانچه از کلام فاضل شوستری گذشت که آنها بعد چند ماه بجزای
کردار خویش رسیدند ومولف هم ارشاد کرده که اگر بالفرض از بعض قبائل عرب ارتداد واقع شده
فانما هو بعد برهة من الزمان من انتقال الرسول علیه وآله صلوات الملک المنان عند طلب
الزکوة کما لا یخفی علی احد واز نجا بوضوح می انجامد که ارتدوا بعدک وماتوا علیه نیز موهم خلاف مقصود
است وبر تقدیر یکه هر دو را ذکر کنند وگویند ارتدوا بعدک وقتلوا وماتوا علیه قطع نظر از انکه در صورت
قید علی اعقابهم اختیار اطناب بفائده متیقن است ودر صورت تجرید یا باعتبار حروف ترجیحی لم یزالوا
مرتدین علی اعقابهم ندارد از نکته افاده امتداد زمانه یعنی با وصف مهلت یا متن مدت در از توبه
وانابت واصلاح ایشان را نهم رسیده کما اعترف المولف واین مضمون اول در تشنیع وتفضیح است خالی
است فیکون مرجوحا لا راجحا علیه علاوه سیرسم که مند فاقتهم اگر می باید پس همان آن شد رکاسه خواهد
بود بلکه بجهت اتصال آن با لفظ قتلوا علیه اینمعنی متبادر خواهد بود که بمجرد فراق برگزیده تمامی انفس
آفاق بر ارتداد کشته شدند وهو ظاهر الفساد والامی بالیستکه مولف رساله سیفرموده که لم یزالوا مرتدین
چه فائده دارد ودر اختیار لفظ مند فاقتهم کدام لطف متصور است کما لا یخفی علی المتوسد
البصیر ولا ینبئک مثل خبیر ووجوه دیگر برای رجحان لم یزالوا بر افادات جمل مخاطب

بعد از تامل ایشان بر آید بنا بر طلبه علوم میباشد کسانیکه در فن بلاغت چیزی دانند مخفی نیست **قوله**
علاوه آنچ **اقول** هر چند این دلیل در تصنیف حضرت ابن حجر شیعیین حجت باشد و ما و دیگر
در ابرام و احکام آن کوشیده شاید چنانچه بر متصفحین کتب فن مخفی نیست لیکن نزد ما صحیح
دلیل سابق است چه اگر مراد از مجرد مفارقت سید انام فقد عدم حیلولت مدت طویله او
ساعتین پس این امر خواص اصحاب یعنی خلفاء راشدین هرگز صادق نمی آید زیرا که ابو بکر صدیق
استماع سانحه وفات پرور کائنات که در عوالی مدینه بمکان انصار راه اتفاق افتاده بود
و پیش قدمی نکرده بلکه بخط مستقیم در مسجد نبی کریم صلی الله علیه وآله وسلم آمده باز چون جسد مبارک
مناقب او وصف گیرد و زبان آغاز نموده و پیشانی نورانی رسول ربانی را بوسه داده باز بخانه
بنوی پرداخته و تسلیه حضار خصوصا عمر فاروق که قبضه شمشیر در دست گرفت و گفت که هر که
من خواهد گفت که آنحضرت صلعم وفات یافت سرش را از دوش جدا خواهم کرد مشغول شده و او را از سنه
غفلت و لزوم حیرت مستیقظ و بیدار ساخته و از محاورات خویش اختلاف اصحاب را در تعیین موضع
دفن که مکه باشد یا بیت المقدس یا گورستان بقیع از میان برداشته و هرگز از مجاورت آن مکان ملائک
آشیان تجاوز نکرده آخر بعد گفتگوی بسیار و قیل و قال بیشمار الهام و الحاح کسانی را که بجانب سقیفه
دعوتش کردند و دامن او کشیدند و خواستند که فتنه انصار را فرو نشانند و آنها را از غفلت بیتنبه
گردانند قرین اجابت گردانیده چنانچه روایات کتب فریقین مثل صحیح بخاری و تاریخ طبری و ترجمه آن و
تصانیف ابن اسحق و استیعاب ابن عبد البر و تالیفات مجلسی مانند بحار الانوار الی غیر ذالک من الکتب
الاسفار دلالت بر این امر دارد و اگر باین اجمال بس نباشد تفصیل بعضی ازان بیاید شیخ عبد الحق
دهلوی رحمه الله در کتاب ما ثبت بالسنة از صحاح نقل کرده ان ابا بکر لما توفی علی فرسخ من
مسکنه بالسنح منازل بنی الحارث بن الخزرج بعوالی المدینة بینه وبین منازل
النبی صلی الله علیه وآله وسلم میل ثم نزل فدخل المسجد فلم یتکلم

الناس حتی دخل علی عائشة فتیمم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وهو مغشی بثوب
حبرة فکشف عن وجهه ثم اکب علیه فقبله وبکی ثم قال بابی وامی والله لا
یجمع الله علیک موتتین اما الموتة التی کتبت علیک فقد متها وذکر شیخ مذکور درین کتاب
نقل می نماید که اخذ عمر بقائم سیفه وقال لا اسمع احدا یقول مات رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم الا ضربته بسیفی هذا واما عثمان بن عفان فحرس حتی یذهب ویجاء ولا
تکلم الا بعد الغد واقعد علی فلم یستطع حراکا واضنی عبد الله ابن انیس فمات
کمدا ولم یکن فیهم اثبت واحزم من ابی بکر والعباس وفی روایة وکان
اثبتهم ابا بکر جاء وعیناه تهملان وزفراته تتردد وغصیصه تتصاعد وبرفع فدخل
علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم فاکب علیه وکشف الثوب عن وجهه وقال طبت حیا ومیتا
وانقطع بموتک ما لم ینقطع لاحد من الانبیاء فعظمت عن الصفة وجللت عن
البکاء ولو ان الموت کان اختیاریا لجدنا الموت بالنفوس اذکرنا یا محمد
عند ربک ولنکن من بالک وترجم تاریخ طبری که باعتراف مرزا محمد کشمیری ونیز هر از شیعیان است
انچه بعبارت مطبنه آورده خلاصه اش باین سطور سیرسد که وقت وفات شریف چاشت گاه روز دوشنبه
بود ودوازدهم ربیع الاول این سانحه وقوع یافت وآنانکه دوم ربیع الاول گفته اند درست نمی شود
وفاروق از روفات آنجناب منکر شد تا آنکه صدیق اورا بآیت کریمه وما محمد الا رسول قد خلت
من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ملزم ساخت ونارة غیظ وغضب
ودهشه اورا منطفی فرمود پس اصحاب در خانه مقدس در آمدند وبسیار گریستند باز در مسجد جمع شدند تا آنکه
شخصی در مسجد آمد وگفت نشسته اید که انصار در سقیفه گرد آمده اند وباسعد بن عباده بیعت میکنند ابو بکر
صدیق رضی با عمر رضی بر دفع این هنگامه اراده نهضت نمود ودر اثنای راه با ابو عبیده جراح ورخورد او هم قصه
انصار بیاد ایشان داد تا آنکه بمجمع انصار رسیدند وحال برین منوال دیدند وبعد گفتگوی

ایشان انصار از کرده خود ندامت برداشتند و عمر عذر بیعت ابی بکر صدیق نمود پس انصار دست بیعت
بدست افضل الصدیقین دادند هجوم مردم زیاده از حد واقع شد و قریب بود که از کثرت ایشان سعد بن عباده
در معرض هلاک آید قال ان قال ابو بکر صدیق گفت من این کار از ان کردم که خون مردم ریخته نشود
و اختلاف ایشان برطرف گردد باز گفته که ابو بکر صدیق رضی الله عنه اختلاف مردم در باب غسل
شریف باین وضع دفع کرد که شنیدم از آنجناب که گفت اهل بیت امر اشویند بگوئید علی و عباس
را که غسل دهند آنگاه ایشان باین کار مشغول شدند و او با مهاجر و انصار بر در مبارک نشست یکی
از انصار گفت که در غسل شریف انصار را افتخاری بهم نرسید اجازت ده تا یکی از ما هم در انجا حاضر
شود صدیق او را اجازت داد شقران و اسامه آب میدادند و فضل و قثم از پهلو پهلو میگردانیدند
و امیر المومنین می شست و عباس و اوس انصاری مذکور از دور ایستاده بودند و میگریستند باز در
دفن اختلاف افتاد صدیق تذکیر حدیث الانبیاء یدفنون حیث یموتون دفع کرد چون در حجره
ام المومنین عائشه قبر را درست کردند جنازه را لب گور نهادند خلائق می آمدند و نماز بی امام می
گذاردند چون مهاجر و انصار فارغ شدند نوبت بزنان و کودکان رسید در نیمه شب چار شنبه دفن
کردند و بعضی گویند شب آدینه بود علی و فضل و قثم و شقران در گور نهادند انتهی ملخصا صاحب روضة الاحباب
گوید که ابو بکر صدیق بمنزل خود که در محله سنح داشت رفته بود تا از اهل و عیال خویش خبری گیرد عایشه
رضی الله عنها شخصی بطلب او فرستاد که هر چند زودتر خود را برسان که واقعه مشکل دست داده ابو بکر سوار شد
و بتعجیل بیامد چون در مسجد رسول صلعم قدم نهاد غلبه اصحاب را دید که سر در یکدیگر آورده اند و هر گروهی از ایشان
مدعای دارند در حجره عائشه در رفت و گفت کجاست رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اهل بیت اشاره
کردند که اینست رداء بر داشته و بیشانی نورانی وساعد بادولت مساعد را بوسید و گریست آنک میت
وانهم میتون بخواند و گفت یا رسول الله خوش بوی زیستی و داری هم در زندگی و هم در مردگی شعر
بفدای تن تو اندام چو گلبرگ تو باد ✦ هر کجا در همه آفاق گل اندامی هست ✦ یقین دان که بجز

ورد تن نیک تو نیست ۞ هیچ اگر در دو جهان ملک سر مو کاهی هست ۞ الگاه شیخ عتیق این جرعه تحقیق جام
تصدیق ریخت کرای بحر محیط رسالت و ای نقطه دایره بسالت حضرت جلال احدیت دو مرگ تبو نقش
چه صنایع بدایع است مقرر که ابنیا علیهم السلام کیاره بیشتر نمیرند اکنون آن موتی که ترا مقرر بود
دریافتی و از عرصه خاک بقبه افلاک شتافتی پس در ابرروی آن مهدی شهید و مسجد رفت و هیچ یک از
طوایف التفات نمود و بمنبر برآمد مردم یکبار متوجه یار غار شدند و عمر خطاب و غیر او را از اصحاب
که در آن قصه سلوک سبیل اختلاف مسلوک میداشتند بحال خود بگذاشتند ایشان نیز بحسب ضرورت علم
استماع برافراشتند و متر صد گشتند که آیا چه خواهد گفت ابوبکر صدیق بعد از آنکه حمد و ثنای حضرت
خداوندی بتقدیم رسانید فرمود اما بعد هر آن بنده که پرستش محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
می نماید باید یقین بداند که او از این جهان رحلت نمود و آنکس که پروردگار عالم و آفریدگار بنی آدم می پرستد
بی شبهه معلوم کند که او زنده است که هرگز نمیرد و آنگاه بتلاوت آیت وافی هدایت ﴿وما محمد الا
رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی
عقبیه فلن یضر الله شیئا وسیجزی الله الشاکرین﴾ مشغول شد عمر بن خطاب گفت گویا من هرگز
این آیت را نشنوده بودم فی الحال حرکت از من برفت و نزدیک بود که بیفتم چون تمام حاضران را تحقق شد که سید عالم
سرای سرور برین جا غرور اختیار فرموده همه دل بموت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نهادند و بخواندن
﴿انا لله وانا الیه راجعون﴾ زبان بکشادند و گفتند ای صدف در وصول بر حضرت رسول نماز بگذاریم چون
دادگاری و کیفیت آن بنوعی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنوده بود ایشان را تعلیم داد و مجادفن
نیز مقرر ساخت و با اهل بیت عظام و عترت کرام گفت شما بموجب اشاره علیه بنو به مهم غسل و تکفین و
تجهیز آنحضرت بکفایت سازید و خود با اکابر مهاجر بسقیفه بنی ساعده رفت تا کار پیشوای امت و امر خلافت
را معین گرداند انتهی کلامه مختصرا و باقر مجلسی در بحار آورده که روی الشیخ فی تلخیص الشافی
عن هشام بن محمد عن ابیه مخنف عن عبد الله بن عبد الله بن محمد الی عمر الانصاری ان النبی صلی الله

علیه

عليه وآله وسلم لما قبض اجتمعت الانصار في سقيفة بني ساعدة فقالوا نولي هذا الامر
من بعد محمد صلى الله عليه وآله وسلم سعد بن عبادة اخرجوا سعدا اليهم وهو مريض قال فلما
اجتمعوا قال لابيه ولبعض بني عمه اني لا اقدر بشكواي اسمع القوم كلهم كلامي ولكن
تلوني منه قولا فاسمعهم فكان يتكلم ويحفظ الرجل قوله فيرفع به صوته ويسمع به
اصحابه فقال بعد ان حمد الله واثنى عليه يا معاشر الانصار ان لكم سابقة بالدين وفضيلة
في الاسلام ليست لقبيلة من العرب ان محمدا صلى الله عليه وآله لبث بضع عشرة سنة
في قومه يدعوهم الى عبادة الرحمن وخلع الاوثان فما امن به من قومه الا رجال قليل
والله ما كانوا يقدرون على ان يمنعوا رسوله ويعزوا دينه ولا ان يدفعوا عن انفسهم
ضيما عموا به حتى اراد بكم ربكم الفضيلة وساق اليكم الكرامة وخصكم بالنعمة ورزقكم
الايمان به وبرسوله المنع له ولاصحابه والاعزاز له ولدينه والجهاد لاعدائه وكنتم اشد
الناس على عدوه منهم واثقله على عدوه من غيركم حتى استقامت العرب لامر الله طوعا
وكرها واعطى البعيد المقادة صاغرا داخرا حتى اخلص الله لرسوله بكم الارض ودانت باسيافكم
له العرب وتوفاه الله اليه وهو عنكم راض وبكم قرير عين استبدوا بهذا الامر دون
الناس فانه لكم دون الناس فاجابوه باجمعهم بان قد وفقت في الراي واصبت في القول ولن
نعدو ما رايت نوليك هذا الامر فانك فينا مقنع ولصالح المؤمنين رضا فلما تمم القوم اهم رادوا الكلام
فقالوا فان ابت مهاجرة قريش فقالوا نحن المهاجرون وصحابة رسول الله الاولون
ونحن عشيرته واوليائه فعلام تنازعوننا الامر من بعده فقالت طائفة منهم فانا
نقول اذا منا امير ومنكم امير ولن نرضى بدون هذا ابدا فقال سعد بن عبادة حين
سمعها هذا اول الوهن وانى عمر الخبر فاقبل الى منزل النبي صلى الله عليه وآله وسلم
فارسل الى ابي بكر وابو بكر في الدار وعلي بن ابيطالب في جهاز النبي فارسل

الی ابی بکر ان اخرج فارسل الیه انی مشتغل فارسل الیه انه قد حدث امر لا
بد لک من حضوره فخرج الیه فقال ما علمت ان الانصار قد اجتمعت فی سقیفة بنی
ساعدة یریدون ان یولوا هذا الامر سعد بن عبادة واحسنهم مقالة من یقول
منا امیر ومنکم امیر فمضیا مسرعین نحوهم الی آخر الروایة یعنی شیخ الطائفه در تلخیص شافی
باسناد خویش روایت کرده که انصار بمجرد وفات سرور ابرار در سقیفه گرد آمدند و خواستند که سعد را بخلافت
بردارند و او بجهت مرض یارا نیافت که تقریر خود را بمسامع قوم رساند پس او یا بعضی بنی اعمام او بگوش
مردم میرسانیدند که ای گروه انصار چندانکه شما فضیلت دارید برای احدی از قبایل این فضل متصور
نیست ایمان بخدا و رسولش آوردید و در راه خدا جهاد کردید و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
باتفاق شما قوت یافت و تا نفس باز پسین از شما راضی بود پس شما را می خلافت استقلال
دارید نه قوم دیگر انصار او را بخلافت مبشر کردند و گفتند که بهتر از تو کسی نیست باز با همدگر
گفتند که اگر مهاجرین فضایل خویش بر شمارند آن وقت چه جواب خواهد بود گروهی جواب دادند
که ما خواهیم گفت که یکی از ما و یکی از شما امیر باشد و بدون این یعنی تن نخواهیم داد سعد بن عباده جواب
مذکور را بر ضعف قوم حمل کرد قضارا این خبر بگوش عمر رسید او بخانهٔ پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
متوجه شد و کسی نزد ابو بکر که در خانهٔ هدایت کاشانهٔ با علی بن ابیطالب در تجهیز مشغول بود فرستاد
که زود تشریف دهد ابو بکر قبول نکرد و گفت که من درین کار مشغولم عمر باز پس فرستاد که کار
عظیم افتاده و حضور تو ناگزیر است پس ابو بکر بعد ازین الحاح بیرون آمد و عمر فتنهٔ انصار را بگوش او رسانید
پس ابو بکر و عمر بعجلت تمام روانه شدند و در اثنار راه با ابو عبیده جراح در خورند الی آخر التقریر و روایتیکه
ملا باقر مجلسی ربحار از کامل بن اثیر نقل کرده از انهم لو منع ما انجامد که رفتن شیخین استماع نکامهٔ انصار و مهلت دراز از
وفات شریف بوده و آنچه او در کتاب مذکور از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید شیعی آورده مثل روایت سابق انصاف
در بنکه ابو بکر صدیق از جنازهٔ شریف جدا امی شد و فرستاده فاروق را بی نیل مقصود بفرستاد لکن بنا بر

فتنه انصار بسقیفه توجه فرمود و از روایت ابن ابی الحدید مذکور که مجلسی بغا صله یسیر باز نقل کرده
معلوم میشود که مخبر خبر سقیفه مغیرة بن شعبه بود که بعد از اخبار دست فاروق گرفت و بسوی خود کشید و
گفت برخیز که رفتن تو در مجمع انصار ضرور است و فاروق گفت که من را امر عظیم یعنی تجهیز شریف مشغول
و درین درد و الم گرفتارم من از ینجا هرگز حرکت نخواهم کرد و او قبول نکرد و گفت که قیام تو در بن وقت
بر ضرور است و عبارتش در ینمقام اینست وَاَتَى الْخَبَرُ عُمَرَ فَاَتَى مَنْزِلَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ الَّذِي اَتَاهُ مُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ فَاَخَذَ بِيَدِ عُمَرَ وَقَالَ قُمْ فَقَالَ عُمَرُ
اِنِّي عَنْكَ مَشْغُولٌ فَقَالَ اِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ قِيَامِكَ فَقَامَ مَعَهُ بالجملہ ابن ہمہ روایات و عبارات
دلالت صریح بران دارد که رفتن شیخین بعد ازین گفتگو و قیل و قال بود و آنهم بنا بر دفع فتنه انصار نه برای
طلب خلافت و تقریر آن که از سالها آماده کرده بودند چنانچه در قلوب شیعه اخلاج دارد و الامی بایست که ابوبکر
صدیق بمجرد استماع خبر وفات شریف از اثنا راه بر خط مستقیم بسوی سقیفه میدوید و حریفانش نیز در تعاقب
میرفتند و سبقت بر انصار می کردند و اذ لیس این است حال شق اول و اگر چیلولت زمانه را
تجویز نمیفرماید فهی اعظم من ان یکون لیلا او نهارا او اقل من ذلک او اکثر مع ندا بر مالک بن نویره
و نظر ای او از ما لغین زکوة و منحرفین از احکام موبده شریعت سید کائنات صلعم لفظ مسند فارقتهم حقیقة بی
شوب تکلف و ایتکاب تصنع صادق می آید و انطباق می یابد زیرا که استدلال آن جماعت بر دعوی باطل
خویش بکریمه خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً دلیل صریح بر آنست که بمجرد استماع خبر قیامت اثر
وفات سید عالم زکوة را انکار کرده اند گو ظهور اراده و شقاوت آنها علی رؤس الاشهاد وقت طلب
زکوة بوده باشد و بر ظاهر است که صدور این کلام اعنی لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى اَعْقَابِهِمْ مُنْذُ
فَارَقَتْهُمْ از حضرت ملک علام است چنانکه روایت بعضی از اجله محدثین بران گواه است چنانکه فیقول
تعالی انک هؤلاء لم یزالوا مرتدین نقل کرده اند کما لا یخفی علی من مارس کلامهم
و روایاتهم و بعد ازین بروایت باقر مجلسی نیز هویدا خواهد شد که قائل این کلام آفریدگار انام است

سلمنا کہ این کلام از ملائکہ مقربین سرزدہ لیکن تبدیل و تغییر و وقوع اشتباہ از آنہا خبر نہ دہد بعضے از شیعہ بن سعید اند فانہم لا یعصون اللہ ما امرہم و یفعلون ما یؤمرون و الا می باید کہ خود ملائکہ از اہل احداث و تبدیل و تغییر باشند و در حق ایشان جایز آید اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون باجملہ صدور این کلام دلیل حقیقت از کسی نیست کہ پیدا و نہان نزد وی یکیست پس بر گاہ حق جل علا از رعیم رسوخ اسلام آنہا واقف بود لہذا مسند فارقہم بر حقیقت خودش محمول خواہد شد کہ در ظہور و شہرت آن ہنوز مہلت باشد علاوہ بر ان مسند فارقہم فرمودہ اند نہ مسند الیہ وقت ادبار دنیا و مفارقت آنجنابرا از ماغین زکوۃ و ممتنعین عن الصدقات و امثالہم من اہل الشرک باز ہمان وقت است کہ آنہا خبر وفات شریف ایشان زند گردد نفس الامر یکدیگر و روز ازان بانحر وفات آنجناب واقع شدہ باشد و درین مقام نکتہ نفیس عمیق و لطیفہ رقیق است اگر اولی عمور و تامل بکار برند و آن اینکہ مسند فارقہم مشعر بر انست کہ علت تامہ ارتداد و انحراف ایشان مجرد مفارقت جناب نبوی صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم خواہد بود و ایندعا بحقیقت درین مقام تنہا برین مرد صادق است کہ زندگانی آنجناب را علت فرضیت زکوۃ دانستند بخلاف ابوبکر صدیق و اتباع او کہ مجرد فراق آنحضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم باعث گریستن و تعزیت نمودن و ما یتعلق بذلک گردیدہ نہ موجب رفتن بسقیفہ بلکہ باعث توجہ بسقیفہ استماع خبر سانحہ خلافت سعد بن عبادہ و اجتماع انصار بر خلافت و امامت او و قول بعضی از ایشان بامامت دو کس از مہاجرین و انصار در یکوقت بودہ را جتماع دو امام موافق اصول امامیہ کما فی علل الشرائع گویا اجتماع دو ضد است و مطابق روایات اہل حق حب قتال بین المسلمین بست و بکار ایشان نزد فریقین خلافت سعد خلاف ارشاد سرور عالم بود و باین تفصیل در بارہ کہ گویا بجبر و قسر رفتہ اند و خواستند کہ وی از ین ارادہ باز دارند و حق را بر مرکز آن آرند و نائرہ این فتنہ را باب تدابیر فرو نشانند و بہر حال انہمہ کوشش بر طبق حدیث متفق علیہ فریقین بود کہ امام از قریش می باید نہ از غیر ایشان و بحمد اللہ کہ الایمۃ من قریش صریحی است کہ اکابر امامیہ بصحتش گواہی دادہ اند چنانچہ از مطالعہ عماد و من جالسی و کتب حدیث امامیہ بصحت و صفوح وارد گو

بزرگ مخاطب غالبا در جواب ایضاح بحجت کثرت استقرا و تتبع در علم کلام انکار بحث از آن
فرماید منت خدارا که رفتن این بزرگان اگرچه بالجاح دیگران باشد لیکن باعث رفع فساد عالم شد
والا کدام فتنه که بعد خلافت سعد که شاق بر جمیع مهاجرین و خلاف احادیث سید المرسلین
بود برپا نمی شد و هرگاه خود در اسلام این فتنه پیدا شود چه قباحتها که دران لازم نمی آید از وقوع
این سوانح و اختلاف اکثری از اهل اسلام طعمه شمشیر کفار و اهل ردت میگردیدند و بنیاد عمارت اسلام
و یکنونات مسیلمه کذاب با آب و تاب میشد چنانچه از ترجمه تاریخ طبری بر تقریر فضل الصدیقین عدم
اصحاب یمان آن گذشت بخلاف خلافت صدیقی که بار ریب هیچ و بنیاد کفر و نفاق را از عالم
بر انداخت و سبب انبساط اهل اسلام و منشاء انقباض کفار لئام گشت کیف لا وهو دین الله الذی
ارتضاه وجنده الذی اعزه وایده حتی بلغ ما بلغ وطلع حیث طلع ونحن علی
موعود من الله والله منجز وعده وناصر جنده چنانچه حضرت امیر بتعریف و توصیف آن
در خطبه نهج البلاغه مشغول شده و قطع نظر از ان خود عامای امامیه باوصف مزید عدالت خلفا
که بالنسبت بحضرت امیر آدم هم آن مقدار نخواهد بود قائل بر جهد و ورع می شوند و ایشان را بخلافت
ظاهری ایمه را بامامت معنوی متصف میدانند چنانچه بر ناظر شافی سید مرتضی و شافی شرح
کافی و بحار مجلسی مخفی نمی ماند و اگر سناط امامیه بر تورع نمی بود با بستی که مثل یزید و مروان را هم درین
زمره می شمردند و اسامی آنها بر زبان می بردند آمدم بر سر مطلب که مثل حدیث الحوض از احد تواند
بعدک وارتدوا علی الاعقاب بضمیمه مندفار قتهم برگروه النصار صادق می آید و المظنون الملحق بالمحاطب
ایضا لا یرضی بذلک و جوابش آنکه چون توبه و انابت و اصلاح انصار همدران مجلس بکمال عجلت
در کتب فریقین مثل صحاح ستته و اصول اربعمائه سیما بحار مجلسی منوار است و مقتضای جمله لم یزالوا
آنست که توبه و انابت و اصلاح در نصب مصداق حدیث حوض مثل مالک و عیینه بن حصن افتاده
کما عرفت سابقا پس لامحاله دامن ایشان هم از عار و کدورت منزه خواهد بود

واز بجاست که خاتمه خطبه آخرین جناب سید المرسلین در سفارش گروه انصار بود چنانچه مطالعه
بحار مجلسی و دیگر تصانیف علمای مذکور و کتب اهل سنت بران شهادت میدهد و این از جمله محالات است
بالخصوص بر قرارداد مولف رساله که جناب سید النبیین صلعم بذوات مخصوص مصداق حدیث الحوض
عارف باشند کما عرفت و بر تقدیر صدق حدیث مذکور بر گروه انصار معاذ الله من ذلک سفارش
ایشان فرمایند و الفاظ خاتمه خطبه مشعار البها اینست اَلا وَاِنَّ الْاَنْصَارَ کَرِشِی الَّذِی
اَوِی اِلَیْهَا وَاِنِّی اُوصِیکُمْ بِتَقْوَی اللّٰهِ وَالْاِحْسَانِ اِلَیْهِمْ فَاقْبَلُوا مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَ
تَجَاوَزُوا عَنْ مُسِیئِهِمْ یعنی آگاه و بیدار باشید و بدانید ای مهاجرین که انصار محل اعتماد
و موضع امانت و اسرار من اند بر ایشان اعتماد میکنم و شعار انخوف و خشیت الهی و احسان بسوی انصار
وصیت می نمایم پس قبول کنید و خوشنود باشید از نیکو کار ایشان و درگذرید و چشم پوشی نمائید از بد کار ایشان
و بحمد الله که دامن خواص اصحاب کبار از مهاجرین و انصار ازین کدورت و غبار پاک و پاکیزه است اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
عَلٰی ذٰلِکَ وَمِنْ ثَمَّ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی فِی مُحْکَمَاتِ کِتَابِهِ وَلٰکِنَّ اللّٰهَ حَبَّبَ اِلَیْکُمُ
الْاِیْمَانَ وَزَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُمْ وَکَرَّهَ اِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْیَانَ اُولٰئِکَ
هُمُ الرَّاشِدُونَ فَضْلًا مِنَ اللّٰهِ وَنِعْمَةً وَاللّٰهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ هر چند از قول مخاطب علاوه
تا قول اگر کسی گوید همه در عبارات فقیر مخدوش گردیده و از هم ریخته لیکن چون تفصیل رنگ دیگر دارد و فایده آن
بعوام هم میرسد ناگزیر بشرح و بسط بعضی از اقوال دیگر هم میگرایم **قوله** و بر ظاهر است الی آخره **اقول**
مسلمنا که ظهور ارتداد مالک بن نویره و برادران او بمعنی معلوم وقت طلب کوته باشد لیکن معنی ارتداد در
آنها بمجرد استماع خبر وفات رسول علیه الصلوة والسلام تحقق یافته و لانسلم که قبل از طلب کوته منع آن
باستدلال از آیات کریمه در ذهن ایشان در نیامده و این ارتداد صادر نشده مگر وقتی که اعوان و انصار خلیفه
اول زکوة را از ایشان طلب کردند فالمدعی مطالب بالبینة **علاوه** چون ان هولا لم یزالوا ارشاد جناب
اقدس الهی است و تمامی این ماجرا از قبیل اخبار واقعه قبل از وقوع است در ینمعنی که آن مردم بمجرد

خبر مفارقت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم تبدیل و تقصیر کردند و راه ارتداد سپردند هیچ عباری و
وکدورتی لازم نمی آید زیرا که خبر از وقتی است که در اذهان شان معنی تبدیل مسلمه زکوة راسخ شد
گو ظهور آن بر مردم بعد چندی اتفاق افتاده باشد و نهایت از عقل رزین بعید است که مولف دعوی نماید
که ارتداد مانعین زکوة بعد از طلب زکوة بود این دعوی نیز از قبیل دیگر ترهات مولف است که اقامت دلیلش
ازوی ممکن نیست **قوله** بخلاف امر خلافت آه **اقول** انتساب تعسف سازی بکمال کشاکشی و گاو نازی اگر
بجانب مهاجرین اولین است فالامر لیس کذلک لما عرفته و اگر بطرف انصار است پس بر فرض تسلیم هر چند
انصار من حیث الاجماع فی السقیفة مصداق ارتداد علی الاعقاب و منذ فارقتهم باشند لیکن
بالاجماع مصداق لم یزالوا که اصرار و استمرار را می خواهد نتوانند بود و هر دو امر از انشان منتفی و مسلوب
است و مقصود مولف اینست که یکی از قیود حدیث الحوض را بر صحابه تطبیق دهد و بر استدلال رندی خلیع
العذار بر حرمت نماز بکلمه لا تقربوا الصلوة گوش نهد بلکه بمطلوب او آنست که خواص اصحاب جناب
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مورد تمامی قیود حدیث مذکوراند و بحمد الله که نفس حدیث مقصود او را
بر نمی تابد بلکه بندار بلند باطل میسازد و دلالت بران دارد که احدی از خواص اصحاب مراد ازین
حدیث نتواند بود و لله الحجة البالغة **قوله** فتدبر فانه لطیف آلخ **اقول** لیت شعری ماذا اراد
مِنَ التَّعَسُّفِ فَإِنْ كَانَ الْمُرَادُ مِنْهُ مَا قُلْتُهُ فِي الْمَفْضَلِ السَّابِقِ يَعْنِي إِنْ أَرَدْتَ مِنْ مُجَرَّدِ
الْمُفَارَقَةِ عَدَمَ حُلُولِهِ الزَّمَانَ كَائِنًا مَا كَانَ فَهُوَ بَيِّنُ النَّقْضِ مَا رَوَى الْفَرِيقَانِ مِنْ أَنَّ
الشَّيْخَيْنِ لَمْ يَبْرَحَا عَنْ مَكَانِهِمَا إِلَّا بَعْدَ بُرْهَةٍ مِنَ الزَّمَانِ أَعْنِي بَعْدَ تَعَرُّفِهِمَا أَهْلِيَّةَ سَيِّدِ
الْإِنْسِ وَالْجَانِّ وَدَفْعِ بَعْضِ الِاخْتِلَافَاتِ الَّتِي وَقَعَتْ بَيْنَ الْأَعْيَانِ مَعَ أَنَّ ذَهَابَهُمَا
إِلَى السَّقِيفَةِ مَا كَانَ إِلَّا بَعْدَ اسْتِمَاعِ الْأَخْبَارِ السَّخِيفَةِ وَظُهُورِ شِدَّةِ الضَّرُورَةِ وَإِنْ أَرَدْتَ
تَجْوِيزَ الْحُلُولِ فَالْأَمْرَانِ وَجَوَابُهُ وَاضِحٌ بَيِّنٌ عَلَى أَنَّهُ بِنَطْقِ حَقِيقَةِ قَوْلِهِ تَعَالَى أَوْ مَلَائِكَتُهُ مُنْذُ
فَارَقْتَهُمْ عَلَى الْمَمَالِكِ وَنَظَرَائِهِ فَهُوَ بَاطِلٌ وَإِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا وَإِنْ كَانَ الْمُرَادُ

سوی ذینک الامرین فعلیه البیان وعلینا ردّه بالبرهان **قوله** اگر کسی گوید آخ **اقول**
حالیا این شبهه بکسی عارض نمیشود زیرا که بنده ناتوان بحول الله وقوته برمقام خویش ثابت کرده ام
که احدی از قیود احادیث بر مسلک امامیه نیز بر خلفای ثلثه واعوان وانصار ایشان صادق نمی آید
پس بل وصف ملاحظه آن چگونه خارش شبهه مذکور بخاطر کسی خواهد خلید بلکه ناظر مسلک مرقوم بالیقین بلانک
بلکه خواهد گفت که انچه مولف رساله فهمیده ودرپی اثبات آن گردیده است قطعا ویقینا بدیهی البطلان است
واز زوی او خارج از بقعه امکان وعلمای امامیه مجال آن ندارند که روت خلفای راشدین را ازین حدیث
مذهب حق وثابت کنند نا بمراعات اصول اهل سنت چه رسد واین وعده یوما فیوما بلکه ساعة فساعة نزدیک
ی شود الیس الصبح بقریب **قوله** گوییم الی آخره **اقول** دعوی حصر در دو احتمال غلط محض است هر کس که
ملحقات این رساله را دیده واقوال علما یاد داشته نیک میداند که این حصر مخدوش است زیرا که
محدثین در مصداق این حدیث منافقین بدینه را هم دانسته اند مگر شاید از یاد حضرت افتاده باشد که دعوی
حصر میکند ومطالعه عبارات ملحقات بپردازد اکنون بر عبارتش تصریح میکنم وآن اینست قال ابن
التین یحتمل ان یکونوا منافقین ولا یبعد ان یدخل فی ذلک ایضا من کان فی زمنه
من المنافقین وسیاتی فی حدیث الشفاعة ویبقی هذه الامة فیها منافقوها فدل
علی انهم یحشرون مع المؤمنین فیعرف اعیانهم الخ وبلاریب حمل این حدیث بر منافقین احتمالی
دیگر است ورای این هر دو احتمال که دران دعوی حصر کرده بار خدایا مگر اتباع واشیاع مولف گویند که این
احتمال هیچ صورت صحیح نیست **گوییم** عفریب گذارش میکنیم که تغلیط واحاله آن غیر صحیح است علاوه
میگوییم که احتمال رد بعضی از قبائل چون نزد یک مولف صحیح نبود می بایست که در یک امر خاص حصر مذکور
ونام دیگری بر زبان نمی آورد ونمی گفت که اینجا بجز این دو احتمال احتمال ثالث امکان ندارد وبر ظاهر است
که مستدل را باید که جمیع احتمالات خصم را تعرض کند وبدلائل بر طرف سازد واین صورت نه بست
فاین المدعی واین الدلیل اکنون باید شنید که احتمال انطباق حدیث بر منافقین زبان حضرت که از کلام بعضی

از علما

از علما دریافت شده نیز صحیح تواند بود زیرا که منتهای اعتراض بران نیست که آنها چنانچه بمکر و تزویر
کما فی القرآن المجید در زمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسر میکردند در وقت خلفای راشدین نیز همین
جاده می سپردند پس احداث وارتداد علی الاعقاب چه معنی داشته باشد گوییم لاسلم که حال آنها بر یک
نهج و یک تیره بود بلکه خود قرآن مجید بران ناطق است که حال آنها در وقت عسر اسلام بطور دیگر و در
یسر اسلام بر سبیل آخر بود چنانچه مفسرین در تطبیق بعضی از آیات قرآنی تفسیر آن کرده اند پس چون
شوکت اسلام در وقت خلفا زیاده شد و ابتدا آن صبح خلافت افضل الصدیقین است احتمال قوی است
که آن منافقین بکمال تستر و اختفای حال خود مانند عبد الله بن سبا پرداخته باشند و بنا بر طمع دنیا که بجبلت
بران بودند بحسب ظاهر سمت دینی را اختیار نموده باشند جناب اقدس الهی که دانای نهان
و آشکار است ریا و سمعه آنها را که بحد کمال رسیده بود و بر یک طور واقع شد باحداث تعبیر نموده
باشد و در احداث آن نسبت بزمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که قرار شان بر یک حال نبود
کلامی نیست باز ارشاد شده که آنها همیشه بر ارتداد و احداث مذکور اصرار نمودند یعنی توبه دلی
و انابت قلبی نصیب آنها نشد بلکه بر همان ارتداد و احداث از دنیا رفتند و سند منع هم قول
علمای امامیه بالخصوص شیخ مدائنی اعنی ابن ابی الحدید و غیر اوست که فاضل جالبی در عماد خود نقل کرده
و در صوارم چوبین بکمال تحسین و آفرین و اعتراف بکمال متانتش ترجمه آن پرداخته حیث قال و ایضا
ابن ابی الحدید معتزلی با وجود اینکه از اهل خلاف بوده در شرح نهج البلاغه کلامی بسیار متین
گفته که هر که از اهل انصاف باشد پیرو و بر کلام او تحسین و آفرین البته خواهد نمود و حاصل مضمون
آن بفارسی این است که شبهه نیست در اینکه منافقین در وقت حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
بودند و بعد وفات آن حضرت هم باقی ماندند کسی را نمی رسد که بگوید نفاق مرده مردان آنحضرت
و سبب مخفی شدن منافقین بعد وفات آنحضرت آنست که در وقت حیات آنحضرت صلعم همیشه آیات
قرآنی متضمن ذکر منافقین نازل می شد چنانچه قرآن مجید مملو است از ذکر آنها و بمعنی موجب انتشار

وشهرت نفاق آشنا میشد پس هرگاه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از جهان انتقال فرمود وحی منقطع گردید وکسی نماند که امارات نفاق از ایشان بظهور می پیوست اظهار نماید وآنها را باین سقطات وزلات سرزنش فرماید وکسی که متولی امر خلافت گردید همه را بحکم ظاهر اسلام ومناسب سیاست دنیویه دریک سلک کشید نمی بینی که حق تعالی آنحضرت صلعم را فرمود وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَدًا واین دلالت دارد که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنها را باعیانهم می شناخت وچون حضرت از جهان رفت نهایت اینکه بسبب غلبه اسلام منافقین نفاق خود را مخفی می کردند ومسلمین معامله اهل اسلام مینمودند بعد ازین چون بلاد مفتوح گشت وغنائم بسیار بدست آمد باخذ غنائم واسباب مشغول گردیدند واز انچه که مقتضای نفاق بود وآن را در وقت آنحضرت صلعم واقع بیساختند مشغول وغافل گردیدند وچون فتوح بلاد وترقی اسلام وکثرت غنائم قسمیکه حضرت خبر داده بود بعمل آمد بسیاری از منافقین بمشاهده این معجزه از اهل اسلام واقعی گردیدند وبسیاری همان نفاقیکه داشتند داشتند انهی بلفظه آمدم بر نکته در آیات قرآنیه برای آنها درک اسفل من النار مقرر گشته وعذاب دائمی را مستحق گردیده اند پس نجات بعضی از انها که بفحوای روایت این حدیث از ابو سعید خدری است لا معنی له جوابش انکه بر مذهب این محدثین محتمل است که منافقین فی الاعمال مثل این منافقین فی الاعتقاد والاعمال کلهما باتحاد در نفس نفاق محشور شوند وبعد شفاعت از گرفتار نجات یابند وآنها بدرکات اسفل شتابند باقی ماند آنکه حشر این منافقین با سعیت مومنین چنانچه از عبارت منقوله ملحقات رساله لظهور انجا مدعقول نمیشود واز اله این خلجان آنست که در تفاسیر فریقین در مقامات بسیار خصوص در ذیل تفسیر اَللّٰهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ می نویسند که مراد از ان نه استهزا حقیقی است بلکه مقصود آنست که ایزد تعالی شانه در روز قیامت درباره جزا رسان معامله مستهزیان خواهد کرد چنانچه آنها خوشوقت شوند وبالیقین دانند که ما مثل مومنین از عذاب جحیم نجات نخواهیم یافت وبه بهشت جاودانی نرسانیده واحتمال دارد که حشر آنها با جماعت مومنین برای اهمین بگذشته باشد تا در وقت ورود بر حوض کوثر صورت واقعه جزای آنها نحوی نمودار شود وسزای

اعمال خویش یابند بعد از انکه قطعاً بدانند که بار مثل مومنین در عرصات قیامت بر انگیخته اند و این
معامله که با منافقین پیش آید بجهت آنست که اینها با خدا و رسول و مومنین مخادعه میکردند کما قال الله
تبارک و تعالی ان المنافقین یخادعون الله وهو خادعهم و نیز فرموده یخادعون الله
والذین امنوا وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون اکنون اگر با اینهمه تصریحات در خاطر کسی
دغدغه باقی باشد باید که بعبارات تفاسیر رجوع کند و دریابد که در مجمع البیان طبرسی امامیه از جامع مفسرین و حسن
وسدی نقل کرده که مخادعه با منافقین اینست که یعطیهم الله نورا یوم القیامة یمشون به مع المسلمین ثم
یسلبهم ذلک النور ویضرب بینهم بسور انتهی و در تفسیر معروف بعلوی گفته که خدای تعالی جزا دهنده است
ایشان را بمکر و ضرب ایشان و آنچنان است که روز قیامت ایشان را نیز نور می دهند چنانچه مومنان را داده اند و چون
قدم بر صراط نهند نور مومنان باقی ماند و نور خود از صراط بگذرند و نور منافقان منطفی گردد تا در ظلمت بماند و بلغزند
و در دوزخ افتند و جرجانی نوشته اما خداع ایشان در قیامت آن بود که ایشان را فرو گذارد تا در عقب مومنان
میروند و عقبها می قیامت می برند تا آنکه به بهشت رسند فرشتگان عذاب در ایشان رسند و ایشان را
بدوزخ برند انتهی بلفظه و علمای اهل حق نیز باین امور تصریح میفرمایند حاجتی بذکر دلیل و سند بعد عبارت مجمع
البیان در میان نیست سخت حیرانی اینست که مجتهد جالسی با اینهمه دعوی تبحر و اجتهاد که دارد از این امور
واضحه جهلاً و عنادةً یا تجاهلاً در کتاب حسام از عذاب قیامت و تفضیح نبی آدم نمی اندیشد و بر امثال این
روایات که در مذهب فریقین ثابت است میخندد و این را هم از قسم عیوب دانسته بر فرقه اهل حق
می بندد که طرفه اینکه حق تعالی در حق منافقین میفرماید انهم فی الدرک الاسفل من النار
و ایشان برخلاف مدلول آیت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت میکنند که حق تعالی با اینها نور
کرامت خواهد فرمود انتهی بلفظه از اینجا واضح میشود که فاضل جالسی بر آیاتی و اخبار که تعلق بحال قیامت
دارد نه اطلاع کامل حاصل کرده نه قرآن مجید را از اول کامل فهم کرده ولنعم ما انشد فی الصفیر
نی حقه شعر گر تو قرآن بدین نمط خوانی ۞ ببری رونق مسلمانی ۞ بالجمله از این مقام هویدا شد که صدق

انحدیث بر اهل نفاق که از باشندگان مدینه بودند و درین صفت ملکه را سخنه بهم رسانیدند و حق تعالی
در حق شان میفرماید وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ اشکالی ندارد و معنی آیت
کریمه بنا بر انچه در تفسیر علویست آنکه یعنی از اهل شهر مدینه قومی اند که خو کرده اند و اقامت بر نفاق نموده اند
تا در منافقی چنان ماهر شده اند که تو ای محمد کمال فطنت و صدق فراست نمیدانی ایشان را یعنی نفس
را در سویدای دل خود پنهان دارند و آثار ایمان و احسان بظهور می آرند پس تو ایشان را باعیان ایشان
نمی شناسی و انیم ایشان را که بر سر دل ایشان مطلعیم انتهی و از نجاست که رسول خدا صلی
الله علیه وسلم لفظ اصحاب یا اصیحاب علی اختلاف الروایات در حق ایشان ارشاد خواهد فرمود و شفاعت
ایشان مستعد خواهد بود و ازین مقام نیز مثل مقامات دیگر هویدا شد که مولف رساله بر دفع این
احتمالات که محدثین در توجیه این حدیث ذکر کرده اند هرگز قدرتی ندارد و مقصود اصلی از تقاریر
همین است **من بعد گذارش است** که امام اعظم جلی و سبابی از علمای متبحرین شیعه با اظهار قاضی
در احقاق الحق معتقد نفاق غاصبین خلافت بزعم خویش می نماشند و با انهمه بحدیث حوض و امثالش سر ارتداد
و احداث خلفای راشدین معاذ الله من ذلک استدلال میکنند و آخر نوبت تاویلات
انجامد که نفاق آنها نه بمعنی انکار توحید و نبوت بود بلکه از اصل خامس یعنی خلافت بلافصل مرتضوی انکار
میکردند و این انکار هم بعد وفات آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم بمیت ظهور یافته پس ارتداد و نفاق همه در بین مواد
جمع تواند شد و حالانکه در رساله ثانی انشاء الله تعالی عنقریب هویدا میشود که اصول و روایات معتبرات
امامیه که علمای معتمدین ایشان بضبط آن پرداخته اند این تاویل و تسویل را از اصل و بنیاد بر میکند بخلاف این التین و
غیر او از علمای ما که انچه در تطبیق حدیث الحوض بر منافقین زمان حضرت سید النبیین گفته اند مقامات شنه جنابت
که حضرت مولف و اولیای او بهیچ تدبیری و تقریری منزل نمیتوانند کرد کما عرفت آنفا و الحمد لله رب العالمین
قول مع هذا انحراف اقول کسی را طلبه علوم دینی از فاضل مدعی انصاف سوال کند که چون از عبارت شیخ الیاس
که در خاتمه این رساله ملحق شده احتمالات دیگر چنانکه یکی از ان آنفا در حین بیان آمده بیدا بشد افاده این تقریر

همانا زعفران زار کشمیر است که عابرین و ناظرین آن از غایت سرور و ابتساط محو حیرت و قهقهه می شوند
و هرگاه عبارت فتح الباری را قبل از طبع این رساله بنظر در آورده و با این رساله ضم کرده چنانکه از صدر
عبارت ملحقات واضح میشود باقی گذاشتن این عبارت علی حالها مشعر بر کمال وقت فهم مخاطب توان
شمرد و بر تقدیر بعدیت تلمیذ فطانت مؤلف و باب الحاق عبارت فتح الباری توان برد عجب
عجاب است که احتمالات اخر در شروح بخاری موجود باشد و حضرت مدعی انصاف چنین فرماید و بدعوی
لاطائل روبروی مناظرین سر کشد و لفظ کومیدان بزبان قلم آرد جزاه الله عنا خیر
الجزاء و عن جمیع المسلمین تنبیه باید دانست که قدماء متکلمین امامیه مثل شیخ مفید و سید مرتضی و اتباع و
اشیاع ایشها از متاخرین مثل قاضی نور الله در احقاق الحق و غیر او بر این دعوی که حدیث الحوض بر خلفای
راشدین منطبق میشود دون غیرهم وجهی مرجحی دیگر ذکر میکنند و آن اینست ثم المتبادر من الاحداث فی
لا تدری ما احدثوا بعدک ما یکون فعلا کغصب خلافة النبی صلی الله علیه وآله وسلم و
اخذ میراثه و هضم اقدار اهلبیته و اکل مال فدک ظلما و جورا علی فاطمة علیها السلام
ولهذا قال فیهم سحقا سحقا لما یکون ترکا کمنع الزکوة عن ابی بکر انتهی ما افاده
القاضی و معلوم نیست که مؤلف رساله چرا و ذکر این وجه مهر خموشی بر لب نهاده ولیکن نزد فقیر بهمدان بعد
و هعان وجه اخذ بعضی و ترک بعضی دیگر قطع نظر از قوت و ضعف در گمان مؤلف آنست که احتمال
توارد این مطالب که در رساله بذکر آن گردن افتخار بر افراخته و کلامش منطرق باشد والا هر کسی از
صغیر و کبیر می تواند گفت که مؤلف بلمعی کاسبی و تقلید قاضی شوستری اختیار ساخته اند و کار
بحر خویش را بکالای دیگران آراسته چنانچه حاشیه مؤلف که بر خاتمه رساله مطبوع است شاهد این مقاله
است و تعرف حالها انشاء الله تعالی آمدم بر سر نکته دلیل مذکور که قاضی مذکر کرده در واقع متانتی دارد
با مثل افادات سابقه امامیه جز افتی بدین نیست پس بدانکه این وجه نیز مثل وجوه دیگر ضعیف
است بچند وجه اول آنکه موقوف است بر حقیقت خلافت بلافصل امیر المومنین و باطل و بی اصل

بودن خلافت سایر خلفای راشدین والکل منقوض ومردود کما عرفت مفصلا **دوم** انکه توقف
بر اثبات میراث هست ودر ترکه جناب سید النبیین صلی الله علیه وآله وسلم وهو ممنوع وسند منع احادیث
معتبره مرتضین است واما احادیث اهل حق پس اظهر من الشمس وابین من الامس است اما روایات اهل تشیع پس
از انجمله هست روایت عوالی الراوندی قال الصادق علیه السلام ان العلماء ورثة الانبیاء
وذلک ان الانبیاء لم یورثوا درهما ولا دینارا وانما اورثوا احادیث من احادیثهم
فمن اخذ بشیء منها فقد اخذ حظا وافر اومحمد بن الحسن عاملی در فصول مهمه در باب عدم جواز اخذ
شیء من علوم الدین من غیر النبی صلی الله علیه وآله وسلم والائمة المعصومین بعد ذکر امثال این روایت وعوی
تواترش کرده اکنون ملخص انحدیث متواتر نشنو که امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام میفرماید که جمیع علماء
علوم دینی وارث انبیا ومرسلین اند وعلتش آنکه انبیا علیهم السلام میراث درهم ودینار کسی نمیدهند بلکه میراث
ایشان در احادیث وعلوم منحصر است پس هر که احادیث ایشان را فهم کرد وعلوم دین حاصل کرد او
نصیب کامل یافت ووارث ایشان شد وصاحب کتاب بغیة المرید نیز از جناب صادق علیه السلام انحدیث
را روایت کرده وکلینی از جمعی روایت نموده که ابو البختری ثقه ان واقع است بعضی در بعضی از طرق صاحب
بصائر لیکن در طرق دگر محمد بن ابی الشان سلسله رواة اویست محمد بن الحسین عن ابی الولید عن الصفار عن
وبعضی از معتمدین امامیه باین نهج آورده اند احمد بن محمد حسن ابن فضال رفعه الی ابی عبد الله علیه السلام حسبما
بحار الانوار بران گواه هست ودرین بنا داز وجود وعدم ابو البختری اثری وعینی درمیان نیست وسند صاحب
امالی سابق این چند رواة وایمه هداة است حدثنا الحسین بن ابراهیم رحمه الله قال حدثنا علی
بن ابراهیم عن ابیه عن ابراهیم بن هاشم عن عبد الله بن میمون عن الصادق وجعفر بن
محمد علیهما السلام عن ابیه عن ابائه علیهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم الخ وصاحب بحار ودگر محدثین امامیه در تاویلات سخیفه بالخصوص حمل بر تقیه عدیم النظیر اند هر گز بر تاویلات
متعسفی انحدیث را بر نداشته اند وچون وچرا نکرده اند وفاضل جائسی که در توضیح بسی از قصبات السبق میرباید در آینه حق نما

جائیکه بحدیث کلینی بر فضل علم و علمای دین احتجاج کرده میفرماید که در کتاب کلینی که در مذهب ما مثبته تر
و معتمد تر از آن کتابی نیست و اگر مذهب اثنا عشری حق است آن کتاب حق است از جناب صادق علیه السلام
منقول است انتهی بلفظه و از اینجا مانند آفتاب نصف النهار آشکار شد که در حقیقت این حدیث و انکه این امور
واقعیه است تردد و ریب را راه خلی نیست و از اینجا واضح تر شد که در طریق این حدیث گفتگو کردن یا روایت را
بر تقیه ائمه یا رواة حمل نمودن عین اعتساف و کجروی خواهد بود و آن مستلزم استیصال استدلال مجتهد جائی
است زیرا که ائمه هدی اینچه برای رعایت مذهب اهل سنت ذکر فرمایند و بر کذب و افترا اقدام نمایند
چنانچه استدلال بر ان بحادن و این کلمات او حق آن گفتن معنی ندارد و الا مذهب اهل حق را حق نمایند
و برای رد و قدح آن آستین نباید برزد یا راه کلینی بکمال تسلیم و رضا اختیار باید کرد و ایضا فیه من المفاسد مالا
یخفی علی احد من العقلاء فضلا عن الفضلاء عجب دارم از صناعت اکابر طائفه که خود بر اهل حق زبان دراز
کنند و گویند که چون ایشان را از روایت جامع ترمذی مثلا الزام داده می شود میگویند که در صحیحین نیامده و چون
روایت مسلم پیش میکنیم گویند که بخاری اصح الکتب است و با عتبار ش هیچ کتابی نمی رسد هر گاه این مرحله
شود کتب رجال میکشانند و در جرح و تعدیل رواة دخل مینمایند شعر ایکه حمال عیب خویشتن آید بغیبت
یاران چه زنید خود در تمام نیز اگر تتبع تمام نموده آید خواهی دانست که انچه علمای شیعه طعنه زنی کرده اند
زان ذکر است بخلاف این جماعت و تشنیع اهل حق که بر طبق نفس الامر و عین انصاف است آنگه بهمان بنا بر
قصد اختصار بر ذکر چند سند که نام ابو البختری در ان واقع نشده اکتفا نموده اگر فرصت طالت دست میداد
می بود اسناد دیگر را نیز ذکر میکرد که از نام و نشان راوی مذکور در ان عینی و اثری نیست و از اینجا ساقط
شد انچه بعضی از معاندین بنا بر تدلیس و تلبیس در سند حدیث کلینی از فهرست شیخ الطائفه و خلاصه امام اعظم
خونش از کلام صدر اشیرازی در شرح کلینی قیل و قال و مکابره و جدال کرده اند و منتهای سعی ایشان با وجود این
خرافات حمل روایت بر احتمالات واهیه خصوصا بر نفاق و تقیه است بحمد الله که منتهای تمامی طرق و اسناد
حدیث بجناب امام صادق است و بواسطه آنجناب که در کتاب مختوم بخواتیم الذهب کما مر

باظهار حق و ممنوع از تقیه بود بجناب سید المرسلین منتهی می شود اگر علمای امامیه برگفته خویش راسخ شوند
احتمال تقیه دران بر طبق روایات سابقه از مستبعدات و محالات است و ائمه دیگر البته در وقت تقیه بقدر
ضرورت میکنند باشد چنانکه از کتب دین ایشان برمی آید نه آنکه اقرار بخدا و رسول باین تفصیل نمایند من بعد
مختفی نماند که نفی میراث درهم و دینار و غیرها بمعنی نیست که در غیر آن از ارض و عقار و مایا ئلها این حکم جاریست
و من ادعی فعلیه البیان چه تجویز کند ذکر درهم و دینار بنا بر شرافت باشد و از بنجاست که بر جمله کم یورثوا درهما
ولا دینارا اکتفا نفرموده اند بلکه انما اورثوا احادیث را در حدیث افزوده اند تا احتمال جریان
میراث در ارض و عقار و غیر آن را سا مسلوب شود و معلوم گردد که میراث انبیا علیهم السلام منحصر در علم و
حدیث است و دگر هیچ و بحمد الله که بعضی از شراح کلینی مثل محمد صادق در نفی میراث و جریان احکام ترکه
در متروکات انبیاء بر راه تعمیم رفته اند پستر اهل عناد آنچه در دلالت این حدیث از غایت اعتساف و تعصب قدح
کرده اند و بسیاری از مزخرفات یاد نموده اند در ذکر آن اضاعت اوقات است مع ذلک اطفال ایشان را
بر استیصال آن قادر اند فان کلمة من المضحکات والخرافات و ایضا ظاهر حدیث همانست که جمهور امامیه
بآن خیال بسته اند یعنی انکار میراث انبیا علی الاطلاق زیرا که علمای امامیه هزار جا گفته اند که میراث مال حقیقت
است پس بنا بر علی هذا حاجتی بتعلیل افتاد تا آنکه امام فرمود که انبیا مال نمیگذارند پستر برای رفع شبهه عقار و امثال آن
انما آورند و درهم و اسباب را لاصول برجا خویش ثابت شد که ظاهر حدیث و قرآن حجت است یا دعیکه دلیلی
قطعی بر خلاف آن قائم نباشد فالحمل علی الظاهر متعین و مجرد مدعی المیراث متیقن سوم آنکه دعوی نمیکنم که خلفای
مال فدک را خورند یا وصف اقرار بتورع و زهد ظاهر شان چنانچه از مطالعه شافی سید مرتضی و غیر آن ظاهر
است و کلام فاضل طبرسی در کامل بهائی نصرت آن میکند حیث قال دشمنان محمد صلی الله علیه و آله
وسلم ظاهر الشرک بودند و اعدای علی ظاهر الصلاح والعدالة و باطن الشرک والمعصیة ما جرا هی عجیب و
غریب است در صحاح و غیر صحاح مروی و مسطور و مقتضای دلائل عقلیه نیز همین است که شیخین رضی الله
عنهما در فدک بر عمل جناب سید المرسلین راسخ دم و ثابت قدم بودند و حاشا که دست ظلم بر حقوق

فاضل

فاطمی علیها السلام دراز کرده باشند چهارم آنکه قبل ازین گذشت که باظهار صاحب
اکابر طائفه این حدیث ما بر خلفا حمل کرده گفته اند که ایشان در زمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر جانب حقوق
اهل بیت می بردند و بعد وفات شریف آن طریق را متروک نمودند و خود قاضی شوستری در همین مقام اظهار
کرده که امام اعظم ما مثل دیگر اکابر خلفا را از اهل نفاق می شمارد پس استدلال او بحدیث حوض بر ازدیاد ایشان
صورتی ندارد و باز در پی توجیه شده و گفته نفاق آنها بانکار امامت مرتضی بعد از وفات شریف از قلوب
بر السنه برزو نمود و این همه شعر بر آنست که خلفا طریق سابق را ترک فرمودند و مؤلف رساله در بیان
معنی حدیث سابق ازین گفته بهمان شیوه قدیمه بر جوع و طریقه متروکه را پی سپر گردند که
اطاعت تراگذاشتند و علم تعنت و عناد برافراشتند و نیز از عبارات دست که ترک احد الثقلین
نمودند پس بر فهم شوستری که خلفا را از غاصبین و محدثین می نهاد و از دایره تارکین بیرون آرد
قرار از مطروقوف تحت المیزاب بر علمای طائفه اش انطباق صریح پیدا کرد مع ذلک شیخ
زکوة و امتناع از صدقات که از مالکین امامیه سزد و ملزم غصب حقوق و مساکین و اکل اموال
ابن السبیل و دگر محتاجین هست یانه و ازینجا واضح شد که مخاطب و الا مناقب با بر وجه سابق و اوهن
بودن ترجیح قاضی مانند نسج العناکب کما عرفته از ذکر آن دست برداشته **قال اقول قال**
المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم و چون بفضل الله
و حسن تائیده از بیان اینکه حدیث مزبور با نفراده دلالت صریحه دارد بر انچه دارد فراغ
دست داد اکنون بدلیلی آخر که اوثق و اجلی است غلط گفتم نص صریح مبرهن میگردانم که حدیث
مزبور در شان صدیق اکبر و شرکاء و مددگاران آن شان واقع است و حاجت بتجشم مؤنت استدلالات که لکجا
رفت نیست زیرا که صاحب جامع الاصول ازموطا روایت میکند که ان رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم قال لشهداء احد هؤلاء اشهد علیهم فقال ابوبکر الصدیق السنا یا
رسول الله باخوانهم اسلمنا کما اسلموا وجاهدنا کما جاهدوا فقال رسول الله بلی ولکن

لا ادری ما تحدثون بعدی فبکی ابوبکر ثم بکی ثم قال ائنا لکائنون بعدک

وسلم الثبوت که حدیث خود تفسیر حدیث میباشد و در ما نحن فیه اینمعنی غایت وضوح دارد چه صراحت

لا ادری ما تحدثون بعدی تفسیر و تبیین ما احدثوا بعدک هست و بشهادت حدیث از رجال مذکورین بجز

الغیبة در حدیث بخاری که مرجع ضمیر ما احدثوا باشد مرجع آنها جمیع باشد مخاطبین مذکورین در حدیث موطا

مراد هستند و غایت توجیه حدیث موطا اینست که این حدیث بطریق احتمال وهمی وارد شده لکن نزد اولوالابصار

که مرض تعصب شان مانع عین بصیرت از ابصار حق نیست واضح است که حدیث بخاری جسم ماده این باطل

میکند چه حدیث بخاری که از زبان مخبر صادق است خبر از مستقبل میدهد پس وقوع آن واجب و هرگاه همان

کلمات را صرف تفرقه ضمیر غیبت صیغه مخاطب بجمعی مخاطب و ضمناً اعاده فرمودند و معهذا بعد الرسول

از اصحاب جدائی واقع نشده الا همین جماعت مخصص مخاطبین پس هرمز گفت که این کلام اخبار بوده

است از مستقبل نه احتمال وهمی اگر بسبیل تنزل فرض کنیم که مضمون حدیث بطور احتمال عقلی است

تا قول رسول صلعم بطور احتمال هم خبر از امور واقعیه میدهد آیا سلمنا چیزی که در خور ده موده باطل هر سبیل احتمال

عقلی فرمودند که اگر زید بن حارثه رضی الله عنه شهید شود حضرت جعفر طیار علیه السلام سردار لشکر باشند

اگر او شان بدرجه شهادت رسند عبد الله بن رواحه سردار گردند اگر او شان هم شهید گردند

مسلمانان هر کرا خواسته باشند سردار خود قرار دهند و آخر آن هر سه بزرگواران شهید شدند و اهل

فوج خالد بن ولید را حاکم خود کردند پس معلوم شد که گو لفظا هر حکم علی سبیل الاحتمال و بشرط وقوع بود مگر در

حقیقت اخبار بغیب بوده است علاوه اگر از هر گذر احتیاط صرف باحتمال عقلی میفرمودند خصوصیت این

سفر که چه بود بلکه بطور دستور العمل دائمی بایست که در جمیع سرایا میفرمودند و هرگز در هیچ سریه فرو گذاشت

نمیفرمودند پس بنا علی هذا همچنان که لا ادری ما تحدثون بعد خبر از احداث یقینی میدهد نه مجرد احتمال

وهمی هست دلیل من برین مدعا دگر آنست که اگر فقط باین حیثیت مخاطب میفرمودند که اینها شهید

شوند و خاتمه الشان بخیر شد شما و ایشان چگونه یکسان باشید که هنوز زنده اید و معلوم نیست که

بعد

بعد الیوم چگونه اعمال از شما صادر میشود همین ارشاد میشد که حسن خاتمه را انبیا که از جهان رفتند بیقین
بهشت و شما هنوز زنده اید و لا ادری ما تصنعون او تعملون بعد الیوم این لفظ احداث و تقیید آن بما بعد
صریح دلیل است بر اخبار از حال مستقبل که این بزرگواران در غلبت رسول سرور دو کار آورند و الا از شان
مورد کریمه وانک لعلی خلق عظیم و مخاطب بخطاب وجادلهم بالتی هی احسن بسیار بعید
بلکه متعذر است که بمجرد احتمال وهمی بخ بخ بار غار در جواب سوال حسن خاتمه خود شان کلمه ارشاد سازند
که از ان اشتباه تمام در خیر عاقبت پیدا شود بلکه اگر کلمه دال بر شک ارشاد کردن ضرور بود بسیار موزون
که ان شاء الله تعالی بالشرط حسن عمل تا آخر عمر خاتمه شما هم بخیر است نه که عدم از عان مغفوریت
باحتمال احداث بعد انتقال خود مدلل فرماید که اینگونه کلام بدون این احتمال بر ملی از ادنی بلغا بلکه اوساط
الناس بس بعید است چه جا که ممن کلامه دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق بلکه اگر اخبار بمستقبل
نباشد قید بعد بیت لغو محض باشد کما لا یخفی علی اللبیب المنصف و شتان بین شان رسول الملک العلام
و مثل هذا الکلام انتهی بحروفه **اقول و ستعین بالرؤف الرحیم** اگر مراد مولف نیست
که از ابتدا و سوء خاتمه صحابه کبار بر طبق اصول مناظره باثبات رسانیدم اکنون ذمه من بان مشغول
نیست پس لطلانش بر ناظرین این اجزا از اجلای بدیهیات است و بدعوی شمول فضل الهی گردن افراختن
بغایت ابله و بین فقیر همچندان می زید که بادنی توجه و کمترین سعی این اقل الخلیقه بل لاشی فی الحقیقه
تقدمات رساله حضرت که بعد تالیف خلوة و جلوة لفظ بل من بساز ز بر زبانش میگذشت کما
اشتد ت به الریح فی یوم عاصف گردید و مال عمیمات و ندلیسانش همراه سهوات
علمای دیگر قدیما و حدیثا بالخصوص انچه در کتاب معتمد الشیعه برادر مهین مولف افاده نموده بسیاری
افراد کاینات مانند آفتاب نیم روز روشن شده و ستعرف انشاء الله تعالی مفصلا و اگر مراد شان آنست که
باصوخیالیه خود در مقابله اهل سنت و جماعت فارغ گشتم این بنا بر انهیه تخیلات فاسده است که خود را در عین
از مانعین و اهل حق از استدلین گمان برده بخلق اختلالات ضعیفه و ایرادات سخیفه خاطر خویش را

مقتضای آیت کریمه کل حزب بما لدیهم فرحون خوش کرده باشد چنانچه زبانی ثقات اخبار از علمای
فریقین بگوش فقیر رسیده که بارها در خلوا و ملا تذکره این امر از حضرت مؤلف صدور یافته که در حدیث اصحابی
مصب من نصب منع و جانب اهل سنت جانب استدلال است فقط منع مقدمات شان که مراد ما لغیر
زکوته اند و اصحاب کبار نیستند مرا کفایت میکند و خلق احتمال ایراد سند که من در پی آن شده ام زاده
تبرع و احسان است انتهی مقاله پس عالیا در ابطال این تقریر بچند وجه اکتفا می رود **اول** آنکه خود
حضرت مؤلف جابجا درین رساله بر تقاریر علمای اهل سنت مثل تقریر فاضل متبحر کرمانی لفظ توجیه صحیح اطلاق
کرده چنانچه در مقامیکه در جزو گذشته بنظر ناظرین در آمده گذشت که در باره بعضی از عبارات
کرمانی لفظ توجیه ثانی اطلاق فرموده پس معلوم شد که فاضل کرمانی بلکه اتباع و متبوعین او نیز که در شروح
کتاب مستطاب صحیح بخاری و مانند آن برین منهج رفته اند همه از موجهین اند و نزد امی اصحاب تحصیل مثل
بدیهی اولی است که در اصول مناظره قرار یافته که هر دو جه مانع است پس بشکل اول بدیهی الانتاج ثابت شد
که علمای اهل حق که روی سخنش با ایشان است مانع اند و عجب از همه اینکه خود جناب مؤلف در اوراق جواب الضباح
این مقدمات را که فسلمانی موجه است و هر موجه مانع است و مانع را احتمال کفایت میکند بزبان خود دش چار
ساخته و در انجا بوهن خود را ازین قضایا مسلمه پرداخته و منصب خود را که استدلال است فرمه الحق انداخته **دوم**
آنکه قول سابق و اگر کسی گوید که سلمنا معنی حدیث انچه بیان کردی بسیاق عبارت مناسب است لیکن محال تاویل نسبت
و ذیل خلق احتمال و سیع و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال گوئیم که انجا بجز این دو احتمال احتمال ثالث امکان
ندارد اگر احتمال دگر باشد بیانش بر عهده طرف ثانی و ابطالش بر ذمه ما است اینک گوی و میدان
انتهی مختصرا النص است در مستدل بودن مؤلف و موجه و مانع بودن الحق از امثال این مقالات
تبحر و غزارت علوم و کمال مهارت و عریف بودنش درین فنون بر همگنان از خاصه و عامه روشن
می شود و الا بغایت مستبعد است که شخصی این همه رسایل تالیف کند و با استعداد ذاتی بمقابله و
مجادله انکابر علمای اهل حق سیما فاضل کرمانی و جزری و عسقلانی و رحمهم مجبر بهم

دم استقلال زند و هنوز او را حقیقت خود واضح نشود که من مانع یا مستدل و خصم من بکدام جانب است
وجه نسبت دارد بلکه درین معرکه باشد قال الکلام انت انا فمن انا خود را کم کند نعوذ بالله من تدلیسات
المدلسین و تلبیسات الملبسین وجه سوم آنکه مطالعه تصانیف امام اعظم ثانی یعنی شیخ حلبی امامیه
مثل کشف الحق و دلیل صریح است بر اینکه او و قدما او از حدیث الحوض ارتداد و کفر یا فسق صحابه ثابت
کرده اند و عبارت شیخ حلبی و امثالش بعد ازین می آید ان شاء الله تعالی و معنی مستدل نیست مگر اینکه
شخص دعوی کند و بران دلیلی اقامت نماید چنانچه شیعی گوید که خلافت بلافصل حق حضرت امیر المومنین
بود زیرا که جناب سید المرسلین آنجناب را وقت سفر تبوک در مدینه منوره بجای خود خلیفه ساخت و ارشاد
فرمود که انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و صحت استثنا موقوف
بر انکه تمامی مراتب هارونی برای جناب مرتضوی متحقق باشد پس خلافت بلافصل ثابت گردید و حقیقت
مانع چیزیست که شخص در جواب خصم گوید که انچه تو گفتی مسلم ندارم مثلا سنی در جواب این استدلال تقریر
کند که لانسلم که جمیع منازل هارونی بحضرت علی مرتضی حاصل باشد و لانسلم که خلافت موسی از مراتب
هارون بود چه در صورت حیات هارون بعد وفات موسی نبوت بالاستقلال بحضرت هارون
حاصل میشد که بهزاران مراتب اقوی از خلافت است و انچه تو گفتی که صحت استثنا موقوف بر حصول
جمیع مدارج هارونی است نیز ممنوع است بتحمل که استثنا منقطع باشد باجمله چنانچه اهل سنت در نیمقام مانع
اند تبرعا بیراد سند بر ارند کما لایخفی علی من طالع مطولات الکلام همچنان در توجیه حدیث الحوض بخصوص
در مقابله حضرات املمیه نیز منصب الشیان جز منع پیش نیست یعنی لانسلم که انحدیث در شان خواص اصحاب وارد
شده باشد بلکه محتمل است که در شان منصرین و محدثین از جفاة اعراب باشد اگر با وجود انهمه تصریحات هنوز
بجنبانش در نگذرد که منصب اهل تشیع حدیث الحوض است لال بر ارتداد و احداث صحابه کبار است و منصب
اهل حق منع است پس استدلال پس بگوییم که اکنون در جهان منصب مستدل من حیث الاستدلال باقی نخواهد بود
و شیعه در هیچ امر مستدل نباشند زیرا که در رسائل گذشته می باید که طیسان استدلال را نیز بردوش اهل حق اندازند

و گویند که حدیث منزلت که ما در مقابله اهلسنت آوردیم از کتب اهلسنت است و شارحین احادیث و تکلمین ایشان غیر آن چنین و چنان قرار داده اند و استثنا را بر استثنا منقطع حمل کرده اند و ما منع میکنیم و میگوییم که ما تسلیم که استثنا منقطع باشد و بعضی از مراتب باطنی مراد بود بلکه منزلت بر عموم و استثنا بر استثنا متصل موصول است پس بر تمامی صغیر و کبیر عیان شد که خیال مولف در مانع بودن خویش و مستدل بودن اهل حق در حدیث الحوض من یحبنی ابطلان است و کدام زبان گویم که بلد و صبیان هم بران نخندند و از ملاحظه این هفوات دستهای ایشان ستون نخهای شوند **و وجه چهارم آنکه** خود حضرت مولف معتمد الشیعه بعد ذکر استدلال خویش بر احداث خلفا و غصب خلافت مرتضوی عبارتی در کتاب مذکور آورده که در ابطال خیال مولف کفایت میکند و دلیل است و آن عبارت بقدر یکه تعلق باین مقام دارد اینست که مخفی نماند که این حدیث را قدما علمای امامیه قدس سرهم دلیل بر قبح مال بسیاری از موسومان باصحابه بتصور گردانیده اند و احتجاج و تمسک بآن بر ارتداد خلفای ثلثه بخصوصهم از آن قبیل است که فقیر لبضاعت بآن متفطن شده و اگر ناظران از انصاف و رنگذرند بهم بندند که لانتظر الی ما قال و انظر الی ما قال و اردست انتهی بلفظه و وجه دلالت این عبارت بر مدعا آنقدر نزد اصحاب تحصیل مانند ضیا خورشید انور است و ازین یک عبارت دو فائده کبیره حاصل خیال خام مولف عالی مقام است آمد نخستین آنکه در زمان قدیم علمای امامیه استدلال از حدیث بر سوء خاتمه اصحاب نموده اند و نصب ایشان منصب استدلال بود دوم آنکه در زمان متاخر که مولف معتمد الشیعه از حدیث ارتداد خلفای ثلثه بخصوصهم ثابت کرده نیز منصب استدلال دارد پس معلوم شد که امامیه در هر زمانه همین منصب داشته اند نه آنچه مولف وهم کرده من بعد گذارش است که فقیر را در نظر و برادر مهین مولف قتیل و قال است ان شاء الله تعالی در خاتمه اوراق این مسلک بدلائل قاطعه روشن میکنیم که دعوی تفرد از لاف و گزاف آن بزرگ است در کتب قدیمه که صدها سال بتصنیف آن گذشته این نخواهد استدلال از حدیث الحوض هیچ وجود پس هو بتفرد و نافی از عدم تتبع آن کتب و اقتصار بر مشتهرات ما بنا بر ابلغ فرموده تقصیر خود را معترف آمده و قول

وقوع یافته وتمام عبارت معتمد الشیعه در انجا نقل خواهم کرد انشاء الله تعالی در مقام بر قدر ضرورت تکلم
نمائیم کما عرفت والتماس دیگر آنکه ابطال زعم مؤلف برین وجوه موقوف نیست بحول الله وقوته نحن
از وجوه دیگر برین مدعا عنقریب بسر وجوه خواهد شد قوله اکنون آنچه اقول این کلام لئیم آلهی دلیل
پنجم است برین معنی که حضرت مؤلف بر سور خاتمه اعداء افضل الصدیقین امثال را استدلال میکند بوقوع
لفظ آخر آنست که دلیلی برین دعوی قبل ازین گذشته کما لا یخفی علی الطالبین قوله علط گفته اقول
این دلیل ششم است بر استدلال مؤلف حیث لفظ دلیل وبرهان الی غیر ذلک نص بر صحت استدلال است وبخفی
نماند که اینهمه تعداد وشمار بعد غض بصر از ذکر دلائل دیگر است والا بعد تتبع تام وغور وفکر در کلام مؤلف
علمای اعلام میتوان گفت که غالبا هیچ صفحه از ین رساله نباشد که دلالت بر استدلال بودن مؤلف ندارد بجمله
چنانچه بمقولات سابق در خیال مؤلف لائل قاطعه وبراهین یقینیه بود ودر واقع از قسم بهرات وموسیات است
حال این نص صریح مزعومی نیز بدستور ماسبق است که بنیادش بر صور خیالیه افتاده استغفر الله که مناقب افضل
الصدیقین که بنص قرآنی صاحب رسول الثقلین وثانی اثنین است حق تعالی جابجا در محکمات قرآنی او را
باعوان وانصارش می ستاید وبر کمال ایمان وخلاص در کتاب نورانی نص میفرماید که یا ایها الذین امنوا
من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة
علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء والله واسع علیم ودر سوره نور در مقامیکه تطهیر ذیل ام المؤمنین صدیقه نازل میفرماید
بکمال علو شان وعظمت بلفظ اولوا الفضل که دلیل بر افضلیت است یاد فرموده فقال تعالی ولا یاتل اولوا
الفضل منکم والسعة الآیة از محدثین ومعتدین باشد وچون بالبداهة مقام مقتضی مدح است نه قدح
دیگری را نخواهد بود سوی ذلک قید والسعة لغو خواهد افتاد فتعین الفضل الدینی علی الاطلاق والحمد لله
صاحب مجمع البیان وغیر او نیز انچه در حق نزول آیت کریمه مذکوره ذکر کرده اند دلالت صریحه برین دارد که او سور فلان
آیت است ودرین مقام تفسیر کبیر امام فخر المتکلمین انار الله برهانه الی یوم الدین دیدنی وشنیدنی

است که باب سخن را العرش برین رسانیده و شبهات و اوهام مخالفین را از حضیض زمین گذرانیده
الی غیر ذلک من الآیات التی اولوها وقت المناظرة اخرا بل حرفوها عن مواضعها لحفظ
ناموس مذهبهم غالبا هرگاه مهاجرین و انصار سابقین که آخرین وصیت جناب سید المرسلین
در مسجد مقدس خود با عتراف صاحب بخار در حفظ حقوق ایشان بود محدث و غاصب حقوق اهل بیت طاهرین
باشند کیست که بهره از دین و ایمان تواند داشت و بقتال اشیاء مثل اهل ردت و قیصر و کسری شکری
تواند آراست و داد جهاد با همچو مسیلمه کذاب و اسود عنسی خانه خراب تواند داد و اساس تائید ملت مصطفوی
صلی الله علیه و آله وسلم تواند نهاد و جناب اقدس الهی از مساعی جمیله آنها خوشنود تواند شد کما یدل
علیه حدیث الکافی و قدم قبل ذلک **قوله** زیرا که صاحب جامع الاصول آخر **اقول** محتجب نماند که
شهادت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدلیل کلمه هولاء و ضمیر علیهم قرائن عقلیه و نقلیه حالیه و مقالیه
مجموع شهداء احد واقع است بحیث لا یشذ فرد واحد و ابو بکر صدیق نیز از مجموع اهل اسلام سائل
شده کما هو الظاهر و مولف رساله در ملحقاتش بعضی از عبارات اصحاب سیر باثبات رسانیده که
ارشاد این حدیث قریب زبان رحلت شریف اتفاق افتاده حیث قال مخفی نماند که شهادت پیغمبر صلی
الله علیه و آله وسلم برای شهداء احد نزدیک زبان رحلت آنسرور از دنیا بود چنانکه تصریح کرده بآن
شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة باین عبارت و چون از انجا بازگشت و از دعای اهل احیاء و اموات
فارغ شد صداع طاری گشت و بیمار شد و ایضا فی ذلک البیاض فی موضع اخر و فی هذه
السنة زار النبی صلی الله علیه و آله وسلم شهداء احد فقال هؤلاء اشهد علیهم فقال
ابو بکر السنا باخواتهم یا رسول الله اسلمنا کما اسلموا و جاهدنا کما جاهدوا
فقال النبی صلی الله علیه و آله وسلم بلی و لکن لا ادری ما تحدثون بعدی فبکی ابو بکر ثم
قال ائنا لکائنون بعدک ثم رجع الی المدینة و ظهر بها الحمی ثم توفاه الله بعد ایام
انتهی کلامه بعینه و بلا شبهه درین اوان کثرت اهل اسلام نسبت بسابق زاید الوصف

بهمرسید و جماعة اعراب نیز درین زمان بشرف اسلام مشرف شدند پس سوال ابوبکر صدیق که هنوز
علم او بحدیث الحوض در خیر منع است از جمیع افراد اصحاب است که بقید حیات باشند نه فقط از اخص
الخواص و اصحاب کبار و ملخص جواب سید النبیین آنست که حال اسلام و جهاد شما معلوم است لیکن حسن خاتمه
تمامی افراد شما مثل جمیع افراد شهداء احد که منصوص قرآنی جنتی باشند متیقن نیست محتمل است که درین
سلسله احداثی سر زند و ازین لازم نمی آید که حضرت ابوبکر صدیق و دیگر خلفای راشدین بعد آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم متصف باحداث کردند و سند انیمعنی که حدیث الحوض بعد از قصه شهداء احد است مطالعه بعضی
از اخبار فریقین است و روایتی از بحار ملا باقر مجلسی در امامت صدیق بنیابة عن النبی صلی الله علیه و آله
وسلم فی مرضه قدمت قبل ذلک **القصه** مدعای مولف که ارتداد ابوبکر صدیق و دیگر خلفای راشدین
است خاصه ثابت نشد و انچه ثابت شد مدعای مولف نیست **من بعد** التماس است که اگر مخاطب والا
مراتب اعتقاد آن دارد که غیر از ابوبکر صدیق و شرکاء او از غاصبین خلافت دیگری از اصحاب در واقعه
دعا بر شهداء احد مخاطب نبود و کما یدل علیه قوله هرگاه همان کلمات را صرف بتفرقه ضمیر غیبت و صیغه
مخاطب بحق مخاطب و من ضیاها اعاده فرمودند پس باید که بدلیلی این حصر را ثابت فرماید و ما دامیکه
اقامت دلیل نتواند کرد احتمال راجح و ظن غالب همین است که مقبولین لسانی امامیه مثل ابی در و سلمان
که در آخر عمر شریف نبوی شرف حضور داشتند نیز مخاطب باشند و آخر وصف عنوانی اختیار اسلام و
تکالیف شرعیه جهاد التبه بر بنیاهم صادق می آید پس اگر ثبوت احداث برای جمیع افراد و مخاطبین
باشد حتی یلزم منه احداث الخلفاء الراشدین مقبولین امامیه بلکه سر دفتر آنها نیز از دست میرود و اگر
خطاب بعض دون بعض باشد کما ادعی المصنف پس ما میگوئیم که محتمل است که مورد حدیث الحوض مراد
خواهند بود که تعبیر از انها بلفظ رجال واقع شده دخول ابوبکر صدیق و امثال او که در مواضعات
محدثین مثل فادات حاکم نصوص قطعیه بران موجود است که ابوبکر صدیق و مانند او بحکم نبوی از زمره مصداق
حدیث الحوض خارج اند و از جمله آن حدیث ام المومنین ام سلمه است که امامیه هم بجلالتش اعتراف

نسائی وارد علی ما نقله بعض المحققین انه قال صلی الله علیه وآله وسلم یا ایها الناس انی
فرطکم علی الحوض وان سعته ما بین الکوفة الی الحجر اه سود وانیته کعدد النجوم
وانی رأیت ناسا من امتی لما دنوا منی حج علیهم رجل فما ان بهم عنی ثم اقبلت
زمرة اخری فعل بهم کذلک فلم یفلت منهم الا کمثل همل النعم قال ابوبکر لتسلی
منهم یا نبی الله قال لا ولکنهم قوم یحرجون بعدی یضیعون ویعشون القهقری
مسلم مناقض و تخالف اصول فریقین است کما عرفت و سیجی بعد ذلک مفصلا ان شاء الله تعالی گو باد ای این سوال
ابوبکر باشد و السلام که بدلیل سوال و جواب مذکور ابوبکر صدیق در مخدثین داخل گردد چه قبل ازین دانستی
که شیعه صیغه متکلم واحد را که بدیاد ش بر اختصاص است بر جمع غایب حمل میکنند و بس حضرات ایمه را بزعم خود از
لوث عصیان منزه میدانند و التبر این امر بدون مساعدت محاورات عرب کافی ندارد و در ما نحن فیه
که جمیع افراد اهل اسلام عموما در صیغ متکلم مع الغیر شریک باشند احتمال توجه اصل خطاب بآنها و باکد امنی
صدیق و امثالش از حواریین خاتم المرسلین بهلو نطن بلکه بقین میرزند فکیف که نصوص هم از مخبر صادق
صلعم موجود باشد که دلالت بر تطهیر ذیل صدیق ازین تهمت احداث و بدعت نماید و لباست که
خطاب بدو جماعت کنند و مراد در حقیقت یکی باشد چنانچه مفسرین امامیه مثل طبرسی و کاشانی و
غیرهم نیز نوشته اند که رسل از جنس جنیان نیامده اند و حالانکه حق تعالی در کتاب مجید خویش میفرماید
یا معشر الجن والانس الم یاتکم رسل منکم و علی هذا القیاس آیات دیگر پس دخول صدیق
اکبر درین جماعت متصفین بالاحداث ضروری نباشد زیرا که سوالش از جمیع افراد امت بود و جواب
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مستلزم احداث همه کس نیست **و ایضا** محتمل است که وقت دعا
بر شهدا بعضی از حفاة اعراب نیز حاضر باشند که قرائن احداث آنها مخفی نبود پس گو خطاب جانب صدیق
اکبر و حضرت امیر و ابوذر باشد لیکن مراد ازان صدور احداث و لو احتمالا از امثال آن مردم که دانستی
که مولف مدعی تقدم حدیث الحوض بر حدیث عاشیل چون آنحضرت صلعم را بالهام یا بوحی معلوم بود که

بر نعش

بعضے از صحابہ غیر مشہورین مصدر احداث خواہند شد اگرچہ احداث معلوم نباشد لہذا آنجناب
تبعادت پیسر این مضمون را اعادہ فرمود پس درین اسلوب خاص کہ خطاب بخواص باشد و مراد حفاظ باشند نکتہ
زیادت خوف و مزید خشیت بر آن جماعت حاصل شد یعنی ہرگاہ این خواص صحابہ را چنین میفرماید و
بر حال ما کہ ہنوز بکمال ایمان و اخلاص نرسیدہ ایم و مناط فوز بدرجات اخروی عدم ارتکاب احداث و بدعت و
بجا آوردن اعمال صالحہ است باقی ماند خلجان عوام کہ خطاب در بصورت بکسی است و مقصود سرزنش دیگری
صاحب بجا را بکثرت وقوع این امر در محاورات عرب اقرار کردہ و مفسرین فریقین ہم نوشتہ اند کہ خطابات
الٰہی کہ در بعضی از آیات مثل فَتَلَقّٰی فِیْ جَهَنَّمَ مَلُوْمًا مَّدْحُوْرًا بجناب خاتم المرسلین است لیکن منظور
تہدید و ترہیب امت و این طریق ابلغ فی الزجر است و بر متوقد خبیر روشن است کہ چنانچہ نزد اہل سنت
عصمت انبیا بر جای خویش منصوص است بنیاد عدالت و حفظ اہل بیت اطہار و صحابہ کبار نیز مرصوص و مشید
والعجب کل العجب کہ علمای امامیہ مثل این سوال را کہ ابو بکر صدیق نمودہ زبانی ابو ذر غفاری در بعضی از
احیان نقل میکنند و میگویند کہ چون پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در مدح سناخرین حکم بصراخوت بنت
بخود فرمود ابو ذر بدرو عرض رسانید کہ آیا ما را در ان تو نیستیم فرمود ہرگز نیستید چنانچہ این ما جرا در
مسالک آخر خواہی دانست انشاء اللہ تعالی و حالانکہ ابو ذر را حضرات امامیہ درین خطاب داخل نمی دانند
و از وصف اخوت اسلامی خارج نمی گردانند و در ہمین مقام احداث را بر ذمہ ابو بکر صدیق ثابت میکنند
فاعتبروا یا اولی الابصار با آنکہ اگر حالیا علمای قوم ابو ذر غفاری را متصف باخوت اسلام میدانند
و اگر محامد کہ در حدیث بشارالیہ برای متاخرین مختص شدہ و در روایت امامیہ خاصۃ بکثرت تمام
مروی گشتہ از ابو ذر مسلوب نمایند پس رباب ابو بکر صدیق ہر چہ خواہند متفوہ بآن شوند و الا جواب ہم جوابنا
نعم فرق نیست کہ در جواب سوال صدیق بلی ولکن لا ادری ما تحدثون بعدی ارشاد شدہ
یعنی اسلام و جہاد شما مسلم است لیکن معلوم نیست کہ بعد از من چہ احداث سرزند بخلاف جواب سوال
ابو ذر کہ نفس در نفی اخوت ابو ذر است کما سیجیء مع ذلک جملہ لا ادری بمضمونش نفی در آیت

احداث است بر اصول و یقین آبی و مستنکف از حمل این حدیث بر خلفای راشدین است اما بر اصول اهل حق پس از آنکه خلافت آنها بنصوص قطعی مرضی جناب نبوی بود چنانچه آنمونه از آن در ماسبق سمت گذارش یافته و اینهم از نور حدیث آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تافته که هرگز ابوبکر صدیق و یارانش باجماع مرکب مراد از حدیث الحوض نیستند اما **اصول امامیه** مؤید بدلائل عقلی و نقلی مثل اصول اهل حق باشد پس آن نیز موکد و مشید اصول ایشان است چنانچه اینهم قبل ازین دانسته اما **اصول موضوعه امامیه** خاصتهٔ پس یارانش در مسلک آخر می آید انشاء الله تعالی و خلاصه اش آنکه پیغمبر بعلم قطعی حال احداث و بدعت این بزرگان بتفصیل تمام رسیده است پس چگونه معاذ الله ارتکاب کند بر سلب دیانت از نفس نفیس خود فرموده باشد با آنکه تقیه نزد جمهور امامیه خصوصاً در این وقت آنجناب را جایز نبود کما عرفته سابقا پس معلوم شد که آنحضرت صلعم نظر بضعف اسلام بعضی و عدم استقامت با احتمال راجح ارشاد فرموده که درین سلسله احداثی صدور خواهد یافت گو مرا معلوم نباشد **و مخفی نماند** که تشبیه اسلام و جهاد شهدا را حاضر و نیست که از ارباب تشبیه کامل باشد چنانچه در مطاوی بحث معلوم شده و هرگاه امامیه متمسک بودن در اثبات امامت بلا فصل مر نصوص حدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی را بر تشبیه کامل حمل نفرمایند زیرا که مضرتی شدید بمدعای ایشان دارد چه در منصوص منهی حدیث آنست که امیر علی غیر از نبوت در جمیع مراتب شامل هارونی و یکی از مناقب آن بود که در زندگانی موسی حکمرانی بر بنی اسرائیل اختصاص با و داشت و بعد موسی خلافت بدیگران رسید پس تو نیز بعد از من خلیفه نخواهی شد فیلزم نقیض ما یدعونه اهل حق که در مقام منع دارند اگر تشبیه را بر کامل حمل نکنند مورد سر زنش نباشند **تنبیه** محتجب مباد که حضرت مؤلف در مقام حاشیه منهیه دارد که تعرض آن بر ضرر می نماید عبارتش آنکه مخفی مباد که در بعض نسخ جامع الاصول و موطا و بعض رسایل نیز انا لکائنون بدون همزه استفهام دیده شد لیکن چون استفهام بسیاق کلام مناسبت ندارد یا حجت بر نصب ظاهر بود آنهمان نسخه را اختیار کرده شد بنقطه **لکنون** خاطرش اگر ازین جا شبهه اینست که من در اختیار نسخه استفهام تبرع و احسان بر الحق کرده ام زیرا که در استفهام علمای ایشان تو اند گفت که از وجود خود بعده

الحضرت

آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ابوبکر صدیق خبر میدهد بلکه اظهار تاسف مینماید یا گویا انکار از هستی
خود بعد مفارقت آنجناب میکند پس لازم نمی آید که صدیق بقای خود با عوان و انصار بصفت احداث
بعد جناب سید المرسلین فهمیده باشد بخلاف نسخهٔ انا لکائنون که ظاهرش انست که البته بعد تو
باقی می مانیم واحداث را بروی کار می آریم و این منتهای مقاصد شیعه است پس محبت حریف را
آوردن و از انچه مفید مدعای خود زیاده تر باشد اغماض و اعراض فرمودن کمال ترع و احسان
بر مخاصمین و قوت و طاقت مؤلف در فن مناظره است که با وصف ایراد آن نسخه که بظاهر
محبت حریف بود باز او را در شکنجهٔ دلائل کشیده و کوش او چنانکه باید مالیده فاقول ان هذا الشق
باطل زیرا که در صورت اختیار نسخه که خالی از همزه باشد نیز این قیل و قال را حریف او پیشکش تواند کرد
بیانش انکه مؤلف در جاها بسیار تقلید صاحب معتمد الشیعه میفرماید که حدیث تفسیر حدیث میباشد پس
چون اصل قصه واحد است و در یک قصه دو حدیث پیرایه درود پوشیده یکی بهمزه و دیگری بدون
آن و در قواعد ادبیه تقرر یافته که ذکر شی اصل است و حذف فرع آن و فرع محمول بر اصل میباشد
و مخالف اصل نمیباشد پس محبت حریف بر حال خود است خواه نسخهٔ اولی اختیار فرماید خواه نسخهٔ
ثانیه و مؤلف یعلمی فهمیده که در نسخهٔ انا لکائنون محبت حریف بحسب ظاهر هم باقی نمیماند و هو کما تری
و ایضاً حریف میتواند گفت که تطبیق در احادیث بقبول راد رهین جناب در کتاب مذکور
مهما امکن واجب و پر ضرور و انا لکائنون یعنی نسخهٔ استفهام محمول میتواند شد زیرا که عرب گاهی
همزه را ذکر می کنند و گاهی باعتماد قرائن حذف می نماید و مقدر میدارند بخلاف حمل آن انا لکائنون
یعنی نسخهٔ اول بر ثانی که مؤلف آنرا حجت خبریه می پندارد و این موجب حمل نقیض بر نقیض دیگر
است پس بدون حمل ثانیه بر اولی انطبیقیکه در حدیث بحکم صاحب معتمد الشیعه واجب است صورت
نمی بندد فدلیل خصم المؤلف بحاله وقد کان مخدوشا فی باله والحمد لله که جناب مؤلف درین جا
خود اقرار کرده که استفهام بسیاق کلام مناسب تر است پس ضرور است که محذوف را بر مذکور

حمل کنیم و اگر مراد مولف چیزی دیگر است فالتصویر واجب علیه حتی تتوجه الیه **قوله** وسلم النبوت
است آه **اقول** اگر از مخاطبین بجملة لا ادری ما تحدثون بعدی فضل الصدیقین و امثالش مراد باشد پس
بلاریب مخالف قرارداد و غیر بعید است زیرا که بر هر دو مذهب **حال** خوبی و بدی قوم بخوبی معلوم آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم بود کما عرفت فی الصدر چون انکار فرمود و درایت را از خود سلب نمود معلوم شد که آنها مراد نبودند
و بداهة بیهی صدا و اگر مراد از اهل خطاب همان مردم اند که حدیث الحوض بر انها انطباق نموده شد
بحمة خطاب بمجموع مسلمانان و دخول آنها کلامی نیست پس هیچ اشکال و اعضال لازم نمی آید **عجب** از حضرت
امامیه که بکمال جسارت و جرات میگویند که انچه بتول زهرا در مخاطبه حضرت علی مرتضی ارشاد نمود که مانند جنین رحم
پرده نشین شده و مثل خانمان در خانه گریخته و خود را ذلیل کردی الی آخر الکلمات المقدسة در حقیقت تظلم قبل
جناب مرتضویست و شکایت خلفای ثلثه و اعلام مردم است که آنجناب ترک خلافت نشنودی نکرده و بغصب
فدک راضی نبوده کما قال المجلسی فی حق الیقین و ندانند که خلفا در یوقت کجا حاضر بوده اند بلکه خود
مجلسی در کتاب مذکور اقرار کرده که این شکایات بعد از ادای خطبه طویل الذیل در مجامع اصحاب و بمجرد معاودت
و فرار گرفتن جناب سیدة النساء در خانه هدایت کاشانه بود **مع ذلک** خلفا مانند جنین رحم پرده
نشین شده بودند و کی مثل خانمان در خانه گریختند بلکه ظهور ایشان در انوقت مانند ظهور شمس وقت
نصف النهار است بلی لفظ گرگان میدرند و میبرند و تواز جای خود حرکت نمی کنی البته بر اصول و ضوابط
امامیه بر خلفا منطبق است لیکن بعدم حرکت و عدم محافظت ناموس تعلل زهرا حقوق او از شر اعدا بی ریب و تردد
شکایت مرتضویست پس عجب از اکابر امامیه که خود چنین گویند و بر دیگران زاده و ابیه ضعیفه غلبه جویند کجا خطاب
لا ادری ما تحدثون بعدی که هرگز بر اصول طرفین بر خلفای راشدین منطبق نمی تواند شد کجا خطاب فاطمه زهرا
که نزد تمامی اهل عالم لامحالة شکایت مرتضی بود بلکه معاذ الله تفسیق آنجناب که با وصف رود آیت فلا
تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین و کریمیا تکلم اذا مثلهم محدثات خلفا را بچشم
و وقت خروج محدرات عفت و طهارت و رفتن مانند ایشان بجامع اصحاب برای مطالبه فدک و خانه می نشیند

هجرت از مدینه ببلاد دیگر که از این محدثات و آشوب و فتن خالی باشد نمی گزیند بلکه اگر ادنی غور و تامل بکار برند و آنچه در عمدهٔ مطاعن خلفا تقریرات مطنبه پیش کنند و فیاسات از ترتیب دهند نصب العین دارند خواهند دریافت که درین حکایات و حکایات کار از تفسیق هم درگذشته بهین تفاوت ره از کجاست تا بکجا مراعات ادب اجازت نمی دهد که بتفصیل این اجمال پردازم و زیاده تر موجب پریشانی تاویل مجلسی اصفهانی است که درین کلمات مبارک مقصود آنست که مردم قعود مرتصور ترک خلافت را بر خشنودی آن جناب حمل کنند کما سبق زیرا که وقت اعلام حضور اغیار در خانهٔ هدایت کاشانه ممنوع است اهل بیت و کسانیکه در حکم شان باشند بعد از رکوب حمار و کردیدن بر دروازه های مهاجرین و انصار کی این دهم در خاطر شان راه یافته تواند بود آن در کار باشد **و انهم** بعد از انکه طشت از بام افتد و غاصبین و ظالمین مرعوب تشیعین بر دولت هجوم کنند و انواع ایذا و اهانت با اهلبیت طاهرین رسانند که جگر خامه از تحریر حرفی ازان شق می شود و انگاه باین مخاطبات که مانند حنین مرحم پرده نشین بسته و مثل خائنان در خانه گرفته خود را ذلیل کردی و شکایت من بسوی پدر من است و مخاصمت من بسوی پروردگار من است **اعاذنا الله عن امثال هذه التاویلات والتحریفات التی تکاد السموات یتفطرن منه** **علاوه** دعوی این معنی که حدیث موطا تفسیر مبهم میکند و مصداق حدیث الحوض را معین مینماید که معاذ الله فضل الصدیقین و هوا خواهان او بوده اند فرع امنیتی است که حدیث الحوض با عتبار زمانه متقدم و حدیث شهدا احد متاخر ازان باشد و عنقریب خواهی دانست که مولف در اثبات این تقدم و تاخر هر چند پیچ و تاب میخورد و کوشش بلیغ مینماید مگر دست او بجنابی عار نگین نمی شود **قوله** و غایت توجیه آه **اقول** اگر احدی از اهل حق مصدر این توجیه شده حاشش بنا بر ظن غالب آنست که تحمل که جناب نبوی صلی الله علیه و اله وسلم بطور احتمال عقلی قبل از حدیث الحوض وقت دعا بر شهدا را حدا اجابت سوال صدیقی فرموده باشد که لا ادری ما تحدثون بعدی و مبنای این توجیه همانست که در مناظره باثبات رسانیده اند که الموجبة مانعة الخلو بکیفیة الاحتمال چنانچه قبل ازین زبانی مولف درین اوراق گذشته و ازینجا بوضوح می انجامد

که مولف رساله بی توجیه متوجیه نبرده و آنچه بران وارد کرده وارد نمی شود زیرا که اساس اعتراض
برانست که حدیث انحوض مقدم بر دعا شهداء باشد و اثباتش بر ذمه مستدل است و انی له ذلک
زیرا که از عبارات آتیه عجز مولف درین امر نیز واضح است و مقصود ازین تقریرات آنست که اهل فراست
و فطانت بلکه عوام نیز دریافت نمایند که هنوز مولف از بلده استدلال و اصول مناظره نامیدست
و بر اثبات انچنین مقدمات هم قدرتی ندارد **قوله** درگاه همان آه **اقول** چون نزد مخاطب دلائل
و براهین مدلل و مبرهن شده که جمله لاادری ماتحدثون بعدی بر سبیل احتمال نیست بلکه اخبار غیبی
است و لفظی درایت قطعا و یقینا ماول کما یجی فی کلامه و برجا خود ثابت شده که این نحو کلام نزد
علمای شیعه نیز وقت شوکت اسلام بعد فتح مکه بلکه قریب وفات شریف صدور یافته کما سنعرفه فی
المسلک الآخر ان شاء الله تعالی و قبل ازین گذشت که مخصص امامیه در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم تقیه را وصل نمی دهند و هرگز جناب آن سرور در عموم اوقات تجویز نمیکنند پس درین وقت که بوعده
قرآنی **والله یعصمک من الناس** اطمینان کلی هم رسید بطریق اولی تقیه و اختبار کذب جایز نخواهد
بود پس در خطاب بشخصیکه بر اصول موضوعه امامیه مثل اخاصبین باشد البته این قسم تفصیل واجب و متحتم بود
یعنی **کیف اشهد علی حسن عاقبتکم** والحال انکم **تعصبون بعد الخلافة العلویة و**
تحدثون امورا منکرة تخالف القواعد الاسلامیة فانتم من الزمرة التی توخذ بهم یوم القیامة
ذات الشمال و تذاد من الحوض بانواع العقوبة و النکال فاقول هؤلاء اصحابی و اریدک
فتجابهم بشفاعتی فیقال لی انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول کما قال العبد
الصالح **وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم**
وانت علی کل شیء شهید ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز
الحکیم فما یکتفی علی القول المذکور و لا ینجی القوم المرتبون بل یقال لی بعد ذلک
الکلام انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم فاقول سحقا و بعدا فکیف اقول

انکم

انکم مثل هؤلاء الشهداء الذین قال الله تبارک وتعالی فی حقهم ولا تقولوا لمن یقتل فی
سبیل الله اموات بل احیاء ولکن لا تشعرون وقال فی موضع اخر من کتابه المجید یرزقون
فرحین بما اتیهم الله من فضله ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم ان لا خوف علیهم
ولا هم یحزنون اما سمعتم یا معشر الاصحاب قول الله عز وجل لا یستوی اصحاب النار و
اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون فانهم بشهادة ما یوحی الی من اصحاب الشمال و
تریدون ان اثنی علیکم مثل هؤلاء الذین قتلوا فی سبیل الکبیر المتعال نه انکه جناب
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم امثال اینهمه تفاصیل واقعیه نفس الامریه را کذا شته بر کمال اجمال واینهم اشتمل بر
کذب صریح معاذ الله اکتفا فرماید ولفی درایت احداث مخاطبین از خود نماید وارشاد کند که ندانم
که شما بعد من چه احداث کنید ان هذا لشیء عجاب ودر بخا قول مجتهد جائسی در حسام تاشا کذب نسبت
که حدیث الحوض را ازدلایل تقیه جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دانسته وبعد ایراد حدیث بطول وحجه دالت
بدین نمط قلمی کرده چه در اینمقام اگر بمقتضای تقیه کار نمیکردی باید که باعیانهم مردمان را بآن اخبار مقید نمودی
تا اینهمه اختلاف در تعیین آنها واقع نمی شد انتهی بلفظه سبحان الله حضرت جائسی را باوصف دعوی اجتهاد بلکه
یکانگی خود در علم کلام این مقدار هم باد نباشد که وقت ارشاد حدیث الحوض کنار نزد فریقین در آخر عمر شریف
مروی ست وقت تقیه بود یا نه ومن در باب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چه اعتقاد دارم ودر نفی تقیه
از اجناب چه تصریحات که نکرده ام بالجمله چون احتمال تقیه در حدیث الحوض بالاتفاق نمیتواند شد
چنانچه علمش دانستی پس در حدیث دعا بر شهدا احد که نزد مولف بعد از حدیث الحوض بطور تفسیر واقع
شده بطریق اولی تقیه نخواهد بود پس لا محاله بر صوب خیالیه جائسی انقسم تفصیل که یاد کردم ودر عرض نوشتم
ضرور بود والحمد لله علی ذلک قوله ومع هذا الخ اقول اگر قصد مولف از اصحاب جوارین وملازمین
جناب سید المرسلین اند پس معاذ الله که از ایشان احدائی بوقوع آمده باشد چنانکه او خیال دارد بلکه انچه
از ایشان مجاهدات سیفی وسنانی وتورع وتقوی بظهور رسیده بحکم احادیث صحیحه فریقین بمصداق

رضوان الٰہی گردیدہ پس نسبت احداث بایشان بدلیل حدیث حضرت سید الساجدین رضی اللہ عنہ مین
احداث و احداث و خروج از دائرۂ تشیع حضرات ائمہ امجاد بہت و اگر مقصود اوست کہ احدے از اصحاب خواہ
اخص خواہ اعم باشد خواہ از جہاۃ اعراب مصدر احداثی نشدہ مگر غصب خلافت پس این حصر ممنوع است لابد علیہ
من اقامۃ الدلیل و سند منع روایات فریقین بہت کہ سابق ازین گذارش پذیرفتہ من بعد حیرت عظیم رو میدہد
کہ مولف رسالہ بار بار ذکر این معنی میکند کہ در ہر دو حدیث خبر تصرفہ ضمیر غیبت و خطاب
فرقی ملحوظ نیست و مآل ہمہ تقریرات بدان میکند کہ شاید بحث لفظے مناط اعتبار بودہ نہ بحث
معنوی تا این کلام مفید مدعا شود و ھو لیس من حاب المحصلین ہنوز درنمی یابد کہ اگر تصرفہ ضمائر
ہم درمیان نمیبود چون مناط جملہ لا اندری ما تحدثون بعدی بر احتمال عقلی است یعنی شاید از شما
احداثی سر زند و مناط جملہ لا تدری ما احدثوا بعدک بر جزم و یقین است پس تفاوت در ہر دو مثل بعد
آسمان و زمین است کما لا یخفی علی المحصلین جایا تطبیق لفظی بچہ کار می آید و کدام فائدہ برائے مولف افزاید
نمی بیند کہ زید قائم جملہ خبریہ است و بزیادت یکحرف مثل ہمزۂ استفہام از دائرۂ خبریت بدر میرود و بحیل
انشائیہ منسلک میشود و درین ہر دو جملہ باعتبار احکام لفظی فرقی غیر از زیادت حرفے ملحوظ نیست و حالانکہ
بنا بر احکام معنوی یعنی انشاء و اخبار نقیض یکدیگر واقع شدہ اند و قس علی ھذا امثلۃ اخری لا تکاد
تحصی **قولہ** و اگر بر سبیل آہ **اقول** این کلمہ نیست بلکہ در بعضی از مقامات ظن شریف نبوی صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم بمعنے صاح لفظم جرو کل ظاہر انوع دیگر بر آمدہ کما یشھد بہ قصۃ زید بن ارقم اگر مراجعت
بکتاب مستطاب صحیح بخاری شود و موجب اتم اس مثل شرح آن باشد کما مر بار بطول علامہ ثانی سعد الدین
تفتازانی رجوع کنند و باید کہ او در مبادی آن مذکور مزبور نقل فرمودہ و ملخص این
قصہ بدان سیر سد کہ زید مذکور در بعضی از غزوات از راس و رئیس اہل فضول عبد اللہ بن ابی بن سلول
روزی استماع نمود کہ او در خطاب بعضی از اعراب و اقران خود میگوید کہ خرج نکنید بر فقرائے مہاجرین
کہ نزد آنحضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم باشند تا آنکہ از آنجناب متفرق شوند و جدا گردند و اگر معاودت

می کنیم و بصحت و سلامت بسوی مدینه برمی گردیم البته من این نبی را از مدینه بیرون می کنم زید میگوید
که من این مقوله را بعمر خود باز گفتم و او نزد آنحضرت صلعم حکایت نمود حضرت مرا نزد خود خواند پس
قصه را از سر آغاز نمودم و تا انجامش معروض داشتم مقارن این حال پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
رئیس اهل نفاق را طلب فرمود و آنشقی و رفقا او بحضور مقدس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ایمان
غلاظ یاد کردند و گفتند که هرگز این کلمات بر زبان ما نیاورده ایم محض افترا و بهتان بر ما نموده اند
پس آنجناب او را تصدیق نمود و مرا تکذیب فرمود پس الم بر من ازین واقعه طاری شد که گاهی
نرسیده بود و انگاه در خانه متروشدم و عم من سرزنش کرد که چه افتاد ترا که لوث بدین تکذیب رسید
من بعد سوره منافقون نازل شد و تصدیق من از آسمان فرود آمد جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
انواع عاطفت فرموده گفت که یزید تو راست گفته بود می جناب اقدس او سبحانه و تعالی تصدیق تو در آیات قرآن
مجید نازل فرموده و اصل این قصه مختصر بکتب حدیث و تفسیر الحق نیست از تفسیر علی بن ابراهیم قمی هستا
ابو جعفر کلینی نیز بوی این معنی بمشام اهل تتبع میرسد لکنه تفصیل این واقعه زیاده تر دران واقع است
قال نزلت فی غزوة المریسیع وهی غزوة بنی المصطلق فی سنة خمس من الهجرة وکان
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خرج الیها فلما رجع منها نزل علی بئر وکان الماء علیها
فیها وکان انس بن سیار حلیف الانصار وکان جهجاه بن سعد الغفاری اجیر لعمر بن
الخطاب فاجتمعوا علی البئر فتعلق دلو سیار بدلو جهجاه فقال سیار دلوی وقال جهجاه
دلوی فضرب جهجاه یده علی وجه سیار فسال عنه الدم فنادی سیار بالخزرج ونادی
جهجاه بالقریش واخذ الناس السلاح وکاد ان تقع الفتنة فسمع عبد الله بن
ابی النداء فقال ما هذا فاخبروه بالخبر فغضب غضبا شدیدا ثم قال قد کنت کارها
لهذا المسیر انی لاذل العرب ما ظننت انی القی الی ان اسمع مثل هذا فلا یکن عندی
تغییر ثم اقبل علی اصحابه فقال هذا عملکم انزلتموهم منازلکم

وواسيتموهم بأموالكم ووقيتموهم بأنفسكم وأبرزتم نحوركم للقتل فارمل نسائكم
وأيتم صبيانكم ولو خرجتموه لكانوا عيالا على غيركم ثم قال لئن رجعنا إلى المدينة
ليخرجن الأعز منها الأذل وكان في قوم زيد بن أرقم وكان غلاما قد راهق وكان رسول الله صلى
الله عليه وآله في ظل شجرة في وقت الهاجرة وعنده قوم ممن صحابه من المهاجرين والأنصار
فجاء زيد فأخبره بما قال عبد الله بن أبي لعنه الله فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلك
وهمت يا غلام قال لا والله ما وهمت قال فلعلك غضبت عليه قال لا والله ما غضبت عليه
قال فلعله شبه عليك فقال لا والله فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لتشكرن مولاه
اخرج فخرج راحلته وركب تسامع الناس بذلك فقالوا ما كان رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم ليرحل في مثل هذا الوقت فرحل الناس ولحقه سعد بن عبادة فقال السلام
عليك يا رسول الله ورحمة الله وبركاته فقال وعليكم السلام فقال ما كنت لترحل في مثل
هذا الوقت فقال وما سمعت قوله قال له صاحبكم قالوا وأي صاحب لنا غيرك
يا رسول الله قال عبد الله بن أبي زعم أنه إن رجع إلى المدينة ليخرجن الأعز منها الأذل
فقال يا رسول الله فأنت والله الأعز وهو والله الأذل فسار رسول الله صلى الله
عليه وآله يومه كله لا يكلمه أحد فاقبلت الخزرج على عبد الله بن أبي يعذلونه
فحلف عبد الله أنه لم يقل شيئا من ذلك فقالوا قم بنا إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
حتى نعتذر إليه فلوى عنقه فلما جن الليل وسار رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليلته
كله والنهار فلم ينزلوا إلا للصلوة فلما كان من الغد نزل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
ونزل أصحابه وقد أهدهم الأرض من السهر الذي أصابهم فجاء عبد الله بن أبي إلى رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم فحلف أنه لم يقل ذلك وأنه ليشهد أن لا إله إلا الله وأنك لرسول
الله وأن زيدا قد كذب عليك وقبل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأقبلت الخزرج على زيد بن

أرقم

ارقم یشتمونه ویقولون له کذبت علی عبد الله سیدنا فلما رجع رسول الله صلی الله علیه
وآله کان زید معه یقول اللهم انک لتعلم انی لم اکذب علی عبد الله بن ابی فما سار
الا قلیلا حتی اخذ رسول الله صلی الله علیه وآله ما کان من البرحاء عند نزول الوحی
علیه فتغشاه حتی کادت ناقته تبرک من ثقل الوحی فسری عن رسول الله صلی الله علیه و
آله وهو یسلت العرق عن جبینه ثم اخذ باذن زید فرفعه من الرحل ثم قال یا غلام
صدق قولک ووعی قلبک وانزل الله فیما قلت قرانا فلما نزل جمع اصحابه وقراء
علیهم سورة المنافقین وبر بمقدار هم موقوف نیست زیرا که ظنون و گمصومین که در حکم سید المرسلین
بلکه بر اصول خاصه اهل تشیع مرتبه شان از مراتب نبوت و رسالت هم در گذشته بر خلاف واقع
برآمده کما مر پس هرگاه حال چنین باشد فما ظنک فیما صدر منهم علی نهج الاحتمال بر عقلای عالم محتجب
نیست که مقصود فقیر از بین روایات و مقالات انکار صدور احداث از مولف القلوب نیست بلکه از این بحث
مقصود اصلی اینست که مولف در علم کلام و فن مناظره و تفحص روایات چنانچه میدانی و لعب از این
هم خواهی دانست اجنبی محض است و از طریق استدلال بلد بتی ندارد ولیکن خوانیست
که با اینهمه در فراخ حوصلگی و ارادهٔ مناظره با علمای اعلام و متبحرین کرام از مجتهدین و متکلمین
مذهب خویش پا فراتر نهاده و داد مصارعت و اخذ تلابیب بنیت تحصیل ثواب داده مگر چون
مصارعت قدیم خلاف عهود و مواثیق و مضاد تقیه و مقتضیات عقلیه وقوع یافته حیرانم
که این مصارعت جدید چگونه ثمر برکات و منتج حسنات خواهد بود **قوله** حضرت جعفر طیار علیه السلام
اقول این خلاف محاورات متشیعین ست که برای غیر معصومین لفظ علیه السلام را بالاستقلال
نویسند و اختصاص ائمه علیهم السلام را ملحوظ ندارند زیرا که از مطالعه شروح اصول اربعه و تراجم
فارسیه یا لوامع واضح می شود که لفظ سلام بحضرات اهلبیت اطهر مرتبه اختصاص یافته و امتیاز ان
از اغیار دران مرعی و ملحوظ گشته بلی اگر اسامی متبرکه ایشان با دیگران جمع شود مثل حضرت ابو طالب

که علمای شیعه ایشان را از دو هزار انبیاء علیهم السلام سید انند و میگویند که وقت موت خویش تمامی ودایع
وامانات را بجناب سرور کائنات تفویض نموده اند چنانچه در بحار و حق الیقین باقر مجلسی مرقوم است
و شرف حاله بفصله ان شاء الله تعالی شریک گردانیدن آن خطا بدیست پس در ذکر لفظ علیه السلام نه رعایت
مذهب خویش باشد و نه مراعات اصطلاح خاصین یا رب یا مگر از باب صلوات الله علی محمد بن ابی بکر خواهد
بود چنانچه از کتب قوم این را مبرا مذکور خواهد شد لیکن ز کسانیکه تاویلات و تسویلات علمای طائفه را
نیک دیده اند مخفی نیست که در استعمال امثال لفظ صلوة و آنهم بصیغه جمع بر نام محمد بن ابی بکر تورید و
تقیه امام بحق ناطق که در بحار دستور العمل یعنی صحف آسمانی ما مور باظهار حق و ممنوع از کذب
و باطل بود از بعضی حضار که در اولاد محمد مذکور باشند بر مخترعات و توهمات امامیه محتمل است
مولف رساله که بر خلاف تقیه بنا نظر بعلمای اهل سنت مینماید و خلاف احادیث ائمه که بعضی از ان در
کتاب توحید ابن بابویه مذکور است و بعضی در مصنفات دیگر ش نقول از مطولات آن صریح معلوم
میشود که حالش مثل خمر است [illegible]
چربان این تاویل متوهم هم نیست چه جای آنکه [illegible] این احتمال را نشاید فضلا قول اول
اقول مستدل را چند احتمالات [illegible] که حدیث را ناقص میسازد که از حدیث الخ
خلفای راشدین مراد اند کافی نیست [illegible] ثابت فرماید که چون رغبه و موته خبر از امر
یقینی بوده نه مجرد احتمال پس حدیث سوطا هم بر همین قیاس اخبار از امر قطعا واقع یا وقوع آن
و از اینجاست که حضرت مولف [illegible] جودت خویش میرساند بلکه حقیقة دلوسبال [illegible] قوله و دلیل بین الخ اقول این
صحیح دلالت از دلالات ثابت نمی شود که خبر افضل الخلق بعد حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم
در دین متین احداث کرده باشند و وقوع آن بعد وفات ایشان تمام در رتبه عالیه از ارشاد کلام مذکور نیز ممنوع است اگر
جمله لا ادری ما تحدثون بعدی بر مدعای مولف دلالتی ندارد مگر بدلیل قطعی باثبات رساند که

دخول صدیق در زمرهٔ محدثین و مستبدعین بر ضرورست وهو لا یقول علی ذلک چه در ما سبق واضح
شد که دخول صدیق اگر بر حقیقت و خطاب هم ضرور نیست تا بصدور احداث از وچه رسد بالجمله اشتباهی
که هست نظر بدخول ضعفا درین مجموعه است کما عرفت سابقا فلا ضیر ولا ضرار فی حق الصدیق
و من فی مرتبته و نهایت توضیح مقام آنکه حدیث در معنی حدیث اول و ما نحدثون امثاله محتمل امثال
آنکه خطاب بسائر صلی الله علیه وآله وسلم مخصوص بخلفای راشدین و مواخذه ایشان باشد ای صدیق از احداث و بدعت
از تو و اشیاع تو خاصه صدور خواهد یافت پس چگونه بر من خانه شما گواهی دهم و این شق مدعای شیعه
مشتهای از روی انصاف است و دوم آنکه از جمیع شما بحیث لا یشذ منهم فرد واحد
احداث و بدعت صدور خواهد یافت اگرچه بتفصیل آن مرا معلوم نباشد و ضرر این شق با تفاق خواص و
عوام بر امامیه که در روایت امثال این احادیث دریغ نکرده اند کما سیعرف ان شاء الله تعالی اسبق و لسبق قائل
زیاده و تحقیق است چه امامیه بر امامت مفترض بیست هرگاه اصل فاسد شد فرع بطریق اولی
فاسد خواهد بود سوم آنکه حال مجموع شما مثل مجموع شهدا احد نیست بلکه بعضی از افراد شما مثل مولف القلوب
مصدر احداث خواهند شد که مرا معلوم نباشد و ظاهرست که تا موارد امثال این شقوق را بدلایل باطل نخواهد کرد
مقصود او چگونه ثابت خواهد شد و اگر فقط خطاب بصدیق و من ضاهاه مقصود می بود مضر بود که ای ابوبکر
دعوی اسلام و جهاد کرده از تو صدور یافت همه محمول بر ریا و سمعه است هرگاه اسلام تو و اصحاب تو مقبول نیست
جهاد کی مقبول تواند شد چه جای آنکه از جهاد در فلان و فلان مقام مرا در دست دشمنان سپرده راه
فرار اختیار کردید و مرا بدادن خلافت و شقاق دادید پس دعوی جهاد کجا راه داشته باشد پس گواهی من
خاتمه بر اسلام شما که بعد از من بهیچ لا محاله مصدر احداث و بدعت خواهید شد چه معنی دارد بلی بر امامی
امیر المومنین و اتباع او گواهی میدهم و میگویم ما را بهیچ مسلک در زمرهٔ شهدا احد نداند بلکه مراتب علیا نسبت
بآنها زیاده تر دارند این لفظ خاص یعنی احداث و تعقیب آن بلفظ بعد صریح دلیل است بر اخبار از حال
مستقبل که مالک بن نویره و امثالش بعد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بروی کار آورده اند و آن

امری بود جدید که هرگز از مالک و اتباع او نزد فریقین در زمان آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم صدور نیافته
بخلاف خلفای راشدین که بتصریح علمای امامیه مرة بعد اخری مصدر احداثهای بسیار در زمان خیر الامة
شدند کما سیجی تفصیله ان شاء الله تعالی و الصور و آیات تنبیح المحطوطات و بالجمله اهل حق با علای
مراتب دین و ایمان ترقی کرده بودند کما هو عیان لا یحتاج الی البیان **قوله** بلکه اگر کلمه آخ **اقول**
حاشا که عدم انکار خصوصیت ابوبکر صدیق و اصحاب را باحتمال احداث امر بعد انتقال خود دلیل
فرموده باشند بلکه مقصود اینست که حال جمیع اصحاب که بقید حیات اند چنان نیست که برای جمیع شهادت
احداث ثابت شده است چه عجب که بعضے ازین سلسله مصدر احداث شوند و در حسن خاتمه آنها حلی راه یابد **قوله**
بلکه اگر آه **اقول** قید بعد بر تنزل و تسلیم و تسلی لغو شود که مراد از ان حضرت ابوبکر صدیق و حواریین سید
المرسلین باشند و این ممنوع است چنانکه بارها دانستی بلکه بر عابد لائل و براهین ایمقدمه را مدلل و مبرهن
کردم که خلفا بر اصول فریقین هرگز مورد این حدیث نتوانند شد و بعد ازین بتفصیل هر چه تمامتر مبرهن خواهیم
کرد که هرگز برای دنیا خلافت نکرده اند علاوه چین لغو در کلام رسول مقبول که کلامش باعتراف لسانی
مؤلف دون کلام خالق و فوق کلام کل مخلوق است محال پس فائده قید بعد در حدیث موطا آن است
که احداث نخواهد بود مگر بعد از من و این را خود علمای امامیه از اصل برکنده اند کما ستعرفه انشاء الله تعالی
و انبهم بعد ازین بسر این تقصیر بر در برخواهد کرد که امثال این احادیث در کتب شان نیز موجود است بلکه بمراتب اشهر **قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی صراط مستقیم** و اگر این همه
دلائل و اضحه ساطعه متعصب را کافی نیفتد پس این همچندان خود حضرت صدیق اکبر را شاهد قول خود دارد
که این حدیث اخبار از استقبال است تا بعد ثبوت اعتراف صدیق اکبر رضی ارتباب کلیة بند گردد و آن
اینکه خود حضرت شیخ اول از کلام مورد ما ینطق عن الهوی اعنی لا ادری ما تحدثون بعدی
یا الیقین دانستند که من بعد پیغمبر خدا زنده می نمانم که بر اظهار خود گریستند کما یدل علیه کلمة انا بدون
همزة الاستفهام علما منی بعض طرق الحدیث و الحق که داد انصاف دادند حسن تفطن خلق

بودند باقتضای اثر شان خلق را ہم برین داہیہ کبری می باید گریست پس وہم اینکہ ارشاد رسول
فقط باحتمال وہمی بود کجا ماند چہ گریہ بدون ایقان انتقال رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیش از خود ہیچ
نداشت غایتش اینکہ چون لفظ بعد باحتمال وہمی معہم بقا بود در جواب ارشاد نبوی عرضہ میداشتند کہ لا
ابقانا اللہ بعدک یا رسول اللہ وعرض بکار صدیق اکبر بر بقاء خود شان بعد الرسول باستنباط از
کلمہ بعد بر سبیل تسلیم وفرض مسلم داشتہ مے آید والا جائی سر بر زدنست کہ کسی کہ بمجرد طیران روح نبوی
باعلی علیین بسبقہ بنی ساعدہ ثابت نماید کہ امر وانجا بحث وجدال بردارد ودلائل اولویت خود بجلالت
بکمال طلاقت ذکر سازد حتی کہ خلیفہ شان یعنی حضرت فاروق مدح حسن بیان جناب ممدوح چنانکہ
در حدیث زورت فی نفسی مقالہ مصرح است وانا سنلقی علیک منہ ذکرا بکمال تعجب بیان
نسازند واصلا قطرہ اشکی از چشم نظر بر خلافت وامارت دوختہ بر نیاید وہرگز نقد افتادہ بودن بے
روح نبوی موجب تکدر وملال ومانع حسن تقریر وجد وکد در طلب ریاست نیفتد بلکہ بموجب روایت
نقۃ المحدثین صاحب کتاب الاعلام بسیرۃ الرسول علیہ السلام جسد مبارک نبوی تا مدتی بی غسل وکفن
افتادہ بود کہ زبانم بسوزد وخاک بدہنم باد چسان گویم کہ در مثل آن مدت اجساد موتی متغیر
میگردد پس حسب جاہ این حضرات دیدن دارد کہ آیا امری مہم تر از تجہیز وتکفین موتی ہم می باشد چہ جائکہ
خاتم النبیین شفیع المذنبین حبیب رب العالمین وہرگز خیال سامان آخرت او بر امور خواطر شان
نگردد وفقط بر ریاست دنیائی نظر دوختہ باشند فای شیء اعجب من ذلک وازاحد یکن مدعنا
لما نقلت فاستمع ما فی ذلک الکتاب اذ ذکرہ بالالتقاط والانتخاب انقل اقل السیر علی ان
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم توفی یوم الاثنین شہر ربیع الاول نصفہ انتہا وقیل
عند اشتداد الضحی ونقل الاستاذ ابو سعید عبد الملک فی کتابہ شرف
النبی انہ توفی یوم الاثنین لنصف من ربیع الاول وہذا اقرب واللہ اعلم وقال ابو اسحاق
وکانت بیعۃ ابی بکر فی سقیفۃ بنی ساعدۃ بعد قبض رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

وهو فی بیته لم یفرغ من امره قد اغلق دونه اهله الباب فلما بویع ابوبکر فی
السقیفة وکان الغد جلس ابوبکر علی المنبر فقام عمر فقال یا ایها الناس ان الله کان قد جمع
امرکم علی خیرکم صاحب رسول الله وثانی اثنین اذهما فی الغار فبایعوه فبایع الناس ابابکر
بیعة العامة بعد السقیفة فلما بویع اقبل الناس علی تجهیز النبی یوم الثلثاء وقال
بعد ذلک بقلیل ولم یظهر منه شیء مما یری من الموتی ولا تغیر له رائحة وقد طال
مکثه فی البیت قبل ان یدفن وقال بعد هذه ثم دفن وسط لیلة الاربعاء لاربع عشرة
خلت من ربیع الاول وقیل انه دفن لیلة الثلثاء حین غابت الشمس الاول اصح
انتهی حنین کس را مجبر و تصور اتهامی خود بعد الرسول بادراک از فحوای لفظ بعدی گرید گلوگیر کرده و با
نزد عاقلی امکان دارد لاوالله ثم لاوالله و حکایتی بس ظریف مناسب مقام بیاد آمده که هرگاه علمای اهل سنت
از اثبات شجاعت حضرت صدیق اکبر مدت العمر غالبا خون شیر هم از دست مبارک نریخته باشند در اثبات
شجاعت امیر البررة وقاتل الکفرة الفجرة لیث بنی غالب غالب کل غالب علی بن ابیطالب چه جای شبهه باشد
دلیل شجاعت شان می آرند که از وفات رسول مطلق تغیری حال شان واقع نشده از برای خدا
انصاف کنند که این قساوت قلب است یا شجاعت این دال است بر عدم محبت یا خبث رسالت
یا دلالت دارد بر بسالت و این معنی فقط بشهادت عقل نیست بلکه امیر المؤمنین علیه السلام در جواب
سوال حباب ابن المنذر از وجه خروج بلال حباب شان کلماتی فرموده اند که دال است بر عدم
تاثر معنوی الیه از فوت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وهی هذه وکنت العمال علی عهد
ابن یربوع جاء علی بن ابیطالب یوما مستعفیا منحازنا فقال له ابوبکر ارای او مشاورتنا
فقال له اعنانی فما لی یعینک فقال اسمعوا ما یقول انشدکم الله اترون احدا احزن
علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم منی بحال الله ما ینهض مدارج سنگدلی زینهار خود گواهی
خود آنرا تصدق مصراع شهود فطاشیر از است ع چه لاورست دزدے کہ کف جراغ دارد و معهذا این بیچارگان حسبات

شهادت بر چنین کذب صریح نیافتند و بسکوت پرداختند والا نقل و اینهمه ارشاد مرتضوی نص است
بر عدم تحزن ابی بکر فانه من الصادقین الذین وعد فی شأنهم کونوا مع الصادقین فافهم
بالجمله امر حضرت علما اهل سنت اینست عجب غریب است که بیجا توجیه انکار حضرت عمر از وفات رسول آن میکنند که از فرط دهشت
این واقعه کبری مدهوش و از اعتدال شده بودند و بیجا عدم اعتنای حضرت ابی بکر را بر انتقال خاتم النبیین دلیل شجاعت
شان می آرند و باز ادعا عالیسا زند که حضرت صدیق را محبتی با حبیب ایزدی بود که بمجرد تصور وهمی بقای خود
بعد الرسول گریه شدید بر ایشان طاری گشت چنانچه از جمله بکی ابو بکر ثم بکی ظاهر است
در غار که بدلالت نص قرآنی از فرط اضطراب و اضمحلال حواس شان شده بود آنرا هم ماول بتحزن بر جناب
نبوی میسازند و مطلق چشم سال الفضا دیده بصیرت شان را بقای نمی کشاید که اگر اینهمه الفت بود آن
جسد مکرم اینها بود که در یوم وفات سمت ظهور گرفت و حضرات سنیه از خدا و رسول صلعم شرم نکرده
نام شجاعت میگذارند و اگر اینها شجاعت است باید که حضرت فاروق اعظم که آنچنان مدهوش و بیهوش
شده بودند و نهایت بمرتبه جبان باشند و اگر چنین باید جناب عمر را النبا رسول صلعم بود که بمجرد استماع خبر وفات
از حال معتدل رود و باز آن حالات و رطرقة العین چگونه زوال پذیرفت که تجهیز و تکفین را هم گذاشته بالاتفاق
در صدد اخذ خلافت و امارت افتادند و دو اوکار بود و ناظر بودند آیا کسیکه اینقدر با حزن او را در گیرد
گریبان کار دمی سازد و سر بر سنگ نمی زند سهل است که از نهایت ورع اقدام بر اینها نفرمودند و با وجود سهو
آیات قرآنی مثل انک میت و انهم میتون از فرط غم مسائل خرید باتم از مباحثات بکرد تا
از فکر افتاده بود و باز فقط گریه را کافی بود و محل استعجاب است که کسی که تاب شنیدن حرف وفات پروردگار
نداشته باشد دارد با همه کبری را از ممکنات نشمارد و بمجرد قرع صماخ اذن خبر ناخوش از جا رود و هرگاه
بعد از افاقه یقین بموت آن بزرگوار نشود خواهد شد حالش چه خواهد شد افعل من تبه است سر و کارش با الجبار
دلیل خواهد بود و زبها را از سر قبر بدور نمی برد و قسم نمی خواهد خاست و قسم دنیا و ما فیها او را خوش نخواهد آمد
که در همان آن اینها را بدور و له خواهد پرداخت دستور نمی خواهد دید بجز شور و غوغا و بیتابی را نمی طبید

ریاست خود بمفاد اخلب حلبا لک شطره یک آه سرد و نالهٔ بر درد نخواهد کشید انتهی کلامه

بعینه **اقول** واستعین بالرؤف الرحیم کار متعصب عنید همین است که وقت مباحثه و مناظره

اصول را آنچه را محفوظ ندارد یا بنا بر ابله فریبی برای الزام خصم خویش دلیلی بکار برد و منصب خود را که استدلال

است فراموش سازد و طیلسان خصم خود را که موجه و مانع است بلبال جور و جفا بر دوش خود اندازد

و عجب نیست که خدام مؤلف بسبب مزید ذکاوت فطانت چون دانسته اند که دلیل دوم نیز را یگان و بکار

خواسته اند که دلیل سوم را ترتیب دهند و مرهمی بر خاطر ریش نهند ان شاء الله تعالی بعد قریب خواهد

دانست که این دلیل دوم هم ناتمام است و مقدماتش خارج از قانون مناظره و علم کلام **قوله** خود حضرت

شیخ اول آه **اقول** هم چیزی نگفته که حضرت مؤلف المعنی در ما سبق افاده معلوم فرموده و در ایجاد اهل حلاف

آن بمبود بیانش آنکه خود گفته که حدیث تفسیر حدیث میباشد و اینهمه اطناب اولیاسی علمای خود بس

خصوصاً مؤلف معتمد الشیعه مقتضی آنست که این نسخه محمول بر همزه استفهام باشد زیرا که هر دو حدیث

بلا ریب و شک در یک نسخه و یک واقعه واقع است پس حصول یقین درین وقت خاص در بارهٔ زندگی خود حضرت

و دلالت علی الیقین نیست مگر بدون همزه و مقارنت همزه بر ضرورست لما عرفت پس یقین و عدم یقین

جمع شد و هو اجتماع النقیضین و این قدرت آلهی است که انچه بر اشاعره بجهت عدم فهم از مصطلحات و افادات

ایشان در صدر رساله بر زبان آورده بود و نقائض را بلا دلیل و برهان بنسبت بدایشان کرده در جلد دوم

آن درین خرابی گرفتار آمد و ازینجا گفته اند که من حفر بئرا لخصمه فقد وقع فیه بجسمه هم

قوله والحق که داد انصاف آنچ **اقول** اگر بطور طنز و تعریض مراد از داهیه بقای صدیق و امثال او

بعد آن سرور است پس بجای خود نیست زیرا که بروایات حضرات معصومین قبل ازین گذشته که جناب

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با صحاب خویش بشارتها بر بقای صدیق و یاران او داده و رواج دین

متین و کساد بازار و تذلیل کفر و کافرین را بدست صدیق ارشاد ساخته فارغ البال و منشرح الحال

باید زیست و اگر مراد وفات شریف است با وجود قلت عمر پس البته می باید گریست و

دیگر

ولیکن بحکم شریعت غرای مصطفوی از جزع وفزع که عادت عوام ومعمول ومرسوم منهمکان
دریای غفلت است مهما امکن احتراز باید نمود چنانچه جامع بیاض ابراهیمی هم از جناب مرتضوی
این مضامین را نقل کرده بحکم حدیث استرجاع که متفق علیه فریقین است باید خواند که سبحان الحی الذی
لا یموت انا للہ وانا الیہ راجعون قولہ حیہ کریہ الخ اقول سرکہ انصاف را کار فرماید در احادیث صحاح اندک
غور نماید میتواند دانست که این دعوی هم از قبیل صور خیالیہ وهمیہ است وسخت پوچ وغلط است حیہ
دیگر وجوہ کریہ هم محتمل است یکی آنکہ صدیق اکبر را تقلیل عمر است بنوعی که اکثر شهد لالت احادیث در ستین و
سبعین محاط است وکثرت عمر شریف بلاحظہ ظاهر آیات قرانی مثل آیت کریمہ لیظهرہ علی الدین کلہ
ودر روایات احادیث که در بعضے از عزوات اصحاب صدور یافتہ وبحد شهرت وتواتر رسیدہ مظنون بود اکنون که قلت
نبوی از نیحدیث ولو احتمالا مستفاد شد بنابر آن صدیق اکبر کریستیا شد بلکه در عدم بکار هم چو صدیق باصفا
مقام استعجاب واستغراب است وانچه مذکور شد مستلزم آن نیست که ابوبکر صدیق مذعن انتقال انحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش از خود بود وگریہ نمود پس کجا دعوی وکجا دلیل دوم انکہ تحمل کہ بجهت احداث
بعضے که باعث عدم شهادت آنجناب بر مجموعہ مسلمین واصحاب آن وقت شد موجب مفضولیت
این مجموعہ از مجموع شهدار احد گردید بکار دزار وفریاد وبیقراری فرموده باشد لیکن دخول ابوبکر صدیق
ودگر حواریین جناب سید المرسلین از مهاجرین وانصار وحضار بیعة الرضوان وجنگ بدر که فقد
غفرت لکم از جناب صمدیت در حق شان بروایات فریقین در صحاح ستہ ومجمع البیان وخلاصہ
المنهج وغیرها وارد است در اهل احداث لازم نمی آید چنانچه بارها دانستی وتازه امنیست که لسبا
که مخاطب باوصف خطاب واحد بلاشرکت غیرے هم مراد نمی باشد فما اظنک فی الاشتراک بہ بلی
که نزد اکثری از امامیہ غیر از شیخ صدوق شیخ این شیخ المشایخ یعنی محمد بن الحسن بن احمد بن الولید
که انکار سهو پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را که در نماز واقع شد موجب درجہ اول از غلو میدانستند
وغلاة را از بدترین کائنات اعتقاد میکردند وتصنیف کتابی ضخیم را فقط برائے اثبات وقوع سهو حضرت

سید المرسلین ورد و قدح بر منکرین باعث حصول اجر و ثواب نیز شده چنانچه بر ناظرین مخفی نیست
و افادات سید حسین شد قم مدنی مستور نیست در خطاب آیت کریمه وَاِمَّا یُنْسِیَنَّكَ الشَّیْطٰنُ
فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرٰى مَعَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ ذات مقدس بوزنی بهادر داخل نیست همچنین است حال
مصداق کلام قدسی فقد غفرت لکم الی غیر ذلك من الآیات و الاحادیث اگر اندک غور
و تامل رود دریافت خواهد شد که سوال صدیق از چیزی خواهد بود که قابل پرسیدن باشد و
ظاهر آن هست مگر سوال از معرفت جمیع اصحاب که بعد فتح مکه بکثرت تمام بهم رسیدند و سلام آوردند
و در مشاق و تکالیف شرعی شریک شدند از خاتمه خود و دگر حواریین که بارها مناقب شان بر زبان
مخبر صادق بلکه اصدق الصادقین باعتراف و اظهار فریقین گذشته و مانند همه اصحاب نزد آن
جناب عزیز بوده اند و چند بار در حق شان ارشاد شده که هرگز احدی از بهادر دوزخ نخواهد رفت
و همه با من در بهشت همسر شت خواهند بود محامد و معارف انشاء الله تعالی بکلی حالت غلبه خوف
و خشیت مستثنی است چنانکه حضرت امیر وقت استماع اخبار فتن از جنگ جمل و غیره زبانی جناب شیر
و مذبر بروایت جامعین اصول مثل سلیم و غیره او کما فی البخاری می پرسید که دین و ایمان من در ان وقت سالم
خواهد ماند یا نه اگر ابو بکر صدیق نیز بعضی از اوقات از حال خویش بخبار سوال کند بعید نخواهد بود فلا
تغفل القصه اگر حضرات شیعه در اجلاء از اعتساف دست بردارند و از اتباع اوهام خویش درباره حواریین
حضرت خاتم النبیین باز مانند بر روایات اهل حق که موید بآیات قرآنی است ابو بکر صدیق اول کسی است که
در جنت داخل خواهد شد و اول کسی است که بر حوض با جناب سید المرسلین ملاقات خواهد کرد و در انجا هم
مصاحب خواهد بود چنانچه بغوی و مصابیح و دیگران در کتب دیگر آورده اند عن ابی هریرة عن
النبی صلی الله علیه وسلم قال اتانی جبریل علیه السلام فطاف بی فی ابواب الجنة
فاراني الباب الذي ادخل انا و امتي منه فقال ابو بكر الصديق بابي انت و امي
يا رسول الله اني كنت معك قال اما انك يا ابا بكر اول من يدخل الجنة من امتي

وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اول من یرد علی الحوض یوم
القیمة ابوبکر الصدیق وعن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
لابی بکر انت صاحبی علی الحوض وصاحبی فی الغار اخرجه الترمذی وقال حسن صحیح
پس سوال از خود و دگر اخص اخواص محتاج الیه نیست بلی پرسیدنی آنست که مجموعه صحابی این زمان مثل
مجموعه شهدا احد هست یا نه کما عرفت مرا و ایضا اگر حضرت مولف و دگر ارباب تشیع انچه در باره
احادیث میگویند که همه گر تفسیر میباشد نصب العین دارند نظر بحدیث حاکم و غیر او در خصوص این مقام خواهند
دانست که ابوبکر صدیق بری الذمه هست و دخول او در زمره محدثین مستلزم تناقض صریح هست و نیز اگر روی
توجه باحادیث معتبره آرند بلاریب و ارتیاب خواهند دریافت که ابوبکر صدیق بسبب رقت قلبی که او را
مثل حضرت خلیل علیه السلام حاصل بوده در امثال این مقالات میگریست چنانچه در روزی که
حضرت سلطان کسر بر نبوت قریب وفات خویش خطبه خواند و در اثنا آن فرمود که حق تعالی بعبدی
از بندگان خود در آسایش دنیا و اختیار ثواب آخرت مخیر کرد پس او آخرت را برگزید همین صدیق
اکبر بروایت جامعین صحاح گریه و زاری آغاز نهاد و باستماع خبر وفات شریف مضطرب شد و اصحاب
بمزید فطانت و ذکا و رقت قلبی او اقرار کردند و قس علی هذا در ایام دیگر وقتی که پیغمبر صلی الله علیه
وسلم بشدت تمام بیمار شد و ابوبکر صدیق با مامت مسجد شریف مامور گردید و محراب را از انجناب خالی دید بیهوش
بر زمین افتاد و از معاینه این بیهوشی فیما بین اصحاب کبار شور قیامت برخاست چنانچه قبل ازین گذشت
پس لفظ فرض و تسلیم در اینجا مناسب نیفتد بلکه خطای منکر غلط افتم اگر کبار است زیرا که مستلزم آنست
که شهادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بروایات فریقین در رقت قلبی ابی بکر صدیق مثل حضرت ابراهیم
خلیل قبل ازین ایراد افتاد نامقبول باشد و این بالبداهت خلاف دعوی دین و ایمان است علاوه شهادت
شیر خدا که برطبق ارشاد مصطفوی مرد لیست و عقل رزین سوید آنست نیز از حیز قبول ما بط و از معرض
اعتماد ساقط می شود حیث روی الحافظ ابو سعید اسمعیل بن علی بن الحسن السمان

الرازی فی کتاب الموافقۃ بین اھل البیت والصحابۃ وقد نقل صاحب ریاض النضرۃ فی
مناقب العشرۃ عن علی رضی اللہ عنہ قال ابا بکر اواہ منیب این ہر دو لفظ را کہ در محکمات
تنزیل برای حضرت ابراہیم خلیل وارد است در خصوص ابو بکر صدیق آوردن ہمان شہادت نبوی را
تذکیر ممنون است کما لا یخفی و نیز در روایت امام صادق رضی اللہ عنہ از امام محمد باقر رضی اللہ عنہ بر ین
تقدیر معاذ اللہ مردود میگردد انہ قبض رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وابو بکر غائب بالسنح عند
زوجۃ بنت خارجۃ فسل عمر بن الخطاب سیفہ وتوعد من یقول مات رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم وکان یقول انما ارسل الیہ کما ارسل الی موسی علیہ السلام فلبث عن قومہ اربعین لیلۃ
واللہ انی لارجوا ان یقطع ایدی رجال وارجلھم فاقبل ابو بکر من السنح حین بلغہ الخبر الی
بیت عائشۃ فاومت لہ فدخل فکشف عن وجہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فجعل
یقبلہ ویبکی ویقول توفی والذی نفسی بیدہ صلوات اللہ علیک یا رسول اللہ ما
اطیبک حیا ومیتا ثم خرج سریعا الی المسجد حتی جاء المنبر فقام علیہ ونادی الناس
اجلسوا فجلسوا وانصتوا فشھد شھادۃ الحق ثم قال ان اللہ تعالی نعا نبیکم وھو حی بین
اظھرکم ونعا لکم انفسکم وھو للموت حتی لا یبقی احد الا اللہ عز وجل وما محمد الا رسول
قد خلت من قبلہ الرسل فان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیہ فلن
یضر اللہ شیئا وسیجزی اللہ الشاکرین وقال انک میت وانھم میتون وقال کل نفس ذائقۃ
الموت وقال تعالی کل شیء ھالک الا وجھہ وقال کل من علیھا فان ویبقی وجہ ربک
ذو الجلال والاکرام ثم قال ان اللہ عز وجل عمر محمدا صلی اللہ علیہ وسلم وابقاہ حتی اقام
دین اللہ واظھر امر اللہ وبلغ رسالۃ اللہ وجاھد اعداء اللہ حتی توفاہ اللہ وھو علی ذلک
وترککم علی الطریقۃ فلا یھلک ھالک الا من بعد البینۃ والشفاء والنور
فمن کان اللہ ربہ فان اللہ حی لا یموت فلیعبدہ ومن کان یعبد محمدا صلی اللہ علیہ

وبرکاتہ

وَبَرَاءَةٌ لَهَا فَقَدْ هَلَكَ إِلٰهُهَا فَاقْبَلُوا أَيُّهَا النَّاسُ وَاعْتَصِمُوا بِدِينِكُمْ وَتَوَكَّلُوا عَلَى رَبِّكُمْ
فَإِنَّ دِينَ اللّٰهِ قَائِمٌ وَكَلِمَتُهُ بَاقِيَةٌ وَإِنَّ اللّٰهَ نَاصِرُ دِينِهِ وَمُعِزُّ أَهْلِهِ وَإِنَّ كِتَابَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ بَيْنَ
أَظْهُرِنَا هُوَ النُّورُ وَالشِّفَاءُ وَبِهِ هَدَى اللّٰهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَفِيهِ حَلَالُ اللّٰهِ وَحَرَامُهُ
وَلَا وَاللّٰهِ مَا بَالَى مَنْ جَلَبَ عَلَيْنَا مِنْ خَلْقِ اللّٰهِ إِنَّ سُيُوفَنَا لَمَسْلُولَةٌ مَا وَضَعْنَاهَا بَعْدُ
وَلَنُجَاهِدَنَّ مَنْ خَالَفَنَا كَمَا جَاهَدْنَا مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَا يَبْعَدَنَّ أَحَدٌ إِلَّا
نَفْسَهُ إِنْتَهَى وَقَدْ أَوْرَدَهُ بَيَاضِيُّ صَاحِبُ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ

قولہ والاجاج الخ اقول اینہمہ جزع وفزع مقتضائے تلمیعات
وتدلیسات است ونفس الامر بانگ دہل مینماید چہ بر دانایان فرزین دانستی کہ ہرگز بمجرد طیران مروحے بنوعے بجنبانند
نعیم سوی تصفیہ نشتافتہ بلکہ بعد تحقیق وتنقیح موت ومدفن ودفع اختلاف بعضی از اصحاب آنحضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بالحاح تمام وی را ہمراہ بردند وبعد الدکہ آنہا بروایت امام صادق و
امام باقر روشن شد کہ ابوبکر صدیق اول برائے تعزیت درخانہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رفتہ
وجہ مبارکش را بوسیدہ وزار زار گریستہ وصلوۃ ودرود بروی فرستادہ باز بمہمات دیگر کہ از
اعظم امور بود پرداختہ وقضیۃ الاہم فالاہم را نصب العین گذاشتہ والحمد للہ کہ منتہائے آبروی
اہل اسلام بزداغط ونصائح افضل الصدیقین مترتب شد بلکہ بنظر بلاغت وکرافت شیعہ وترہات
ایشان ہم جائے آنست کہ سر بسنگ خارا زنند وہم مقام آنست کہ گریبان ہا را چاک کنند ودریک
بیابان برفارق خویشتن بزند ودموع آتشین متصل ریزند وبدل بریان وچشم گریان بویل وثبور و
اعجرہای واسفی وواصیبتا برائے ما نم وسینہ زنے برخیزند چہ در روایات ایشان چنانچہ از خوانندین و
تالیف کنندوری واضح میشود کہ رفتن جناب سیدہ در مجامع اصحاب برائے مطالبہ زمین فدک و
ادائے خطبہ طویل الذیل بلمن طلاقت لسانی رشک افزائے بلاغت سحبانی متصل واہبہ عظمی
وفات سید انبیا بود اکنون انصاف را کار فرمایند کہ از حزن وملال جناب سیدہ کہ بر السنہ اماثبہ
شب وروز دائر ست یقین ابنعنی بود یا نہ کہ اگر عمر نوح علیہ السلام می یافت غیر از حزن وملال

وگریه و زاری چیزی ازو صدوری یافت سیما مطابق زمین مذکور و انچه بدان تعلق دارد چه جای آنکه باوصف
اتمام حجت عفو چشم بر زمین فدک دوزد و اتش طمع ز خارف دنیوی خلاف زهد و توکل دکانون
سینه مبارک افروزد و اصلا قطره آبی از چشمه چشم مقدس در آن وقت بر زمین نیفتد و هرگز تصور
بالتصدیق سانحه وفات شریف مانع ازین حرکت مخالف مقتضای همت انسانی و اینهمه طلاقت
لسانی نگردد بلکه بموجب روایت ثقه المحدثین که امام ایده امامیه است با فاروق اعظم که بر اصول
موضوعه ایشان در بیابانی نظیر خود نداشت معاذ الله خیال صنعت مصارعت رود هد و دست
مبارکش بگریبان و گردنش رسد و اینهمه کشاکشی در اصح الکتب یعنی کافی موجود است
چنانچه مولف بحار از امام باقر و صادق علیهما السلام نقل نموده و روایاتیکه متتبع کتب قوم بران
اطلاع دارد و در بحار جابجا موجود است شعر برآنست که این مصارعت و کشمکش بکرات اتفاق افتاده
عجب عجاب آنکه بر اصول موضوعه اهل افترا که از قوت حافظه بهره ندارند گر فتن فدک حضرت زهرا
را هم روا نبود بخلاف خلافت بر اصول الحق برای حضرت صدیق از معائنه روایات امامیه
چنان گل میکند که اگر خبر غصب بر تقدیر یکه خلفا بروز وفات سرور کائنات زمین فدک را بصور
خیالیه قوم فورق میکردند بگوش حق نیوشش بتول عذرا میرسید غالب که لشکر بنی هاشم را عیاذا
بالله با تیر و تفنگ و تمامی آلات جنگ همراه خویش گرفته در خیبر میرفتند و بارد گر اعجاز قلع
باب خیبری رومی نمود لیکن خلفا عجب تدبیر رسانیدند که این کشاکشی و فوج کشی بجنان پوشیده
و پنهان ماند فَلِلّٰهِ دَرُّهُمْ مَا اَدَقَّ نَظَرَهُمْ و اگر صدور اینهمه از جناب فاطمه زهرا البتول مجلسی در
بحار و حق الیقین بسند فی الله بود بندولست مدینه رسول مختار و حفظ حوزه اسلام و نگاهبانی
ساکنین آن خیر البقاع زاد الله شرفا و مکرمتا از شر مرتدین و اعداء و دفع اختلاف آراء از اصحاب سید
الانبیاء چرا حسبة لله و طلبا لمرضاته تقدس و تعالی نباشد خصوصا وقتی که بعد ازین فرموده باشد
که اضرورت مذکور و دفع گزند خانه جنگی در آنوقت نازک خلافت را قبول کردم اگر شما اکنون

اکنون بیت دیگری کنید من اول سابقین خواهم بود بلکه ازین هم کارش برگذشت و آخر خانه
منزوی گشت عوام بین پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خصوصا خباب به تصور نکند شنیدند که خلافت بدیگر
رسید و او معزول شود و در برروی مردم فراز کند اگر تعلق بروایات داشته باشی بجناب باری تعالی
رجوع کن قال ابن شهاب ولما بویع لابی بکر قام فخطب الناس واعتذر الیهم وقال
والله ما کنت حریصا علی الامارة یوما ولا لیلة قط ولا کنت فیها راغبا ولا سألتها
الله فی سر ولا علانیة ولکنی اشفقت من الفتنة وما لی فی الامارة من راحة ولقد
قلدت امرا عظیما الی اخره وفیه ایضا فی ذکر استقالة ابی بکر من البیعة عن زید بن اسلم
قال دخل عمر علی ابی بکر وهو اخذ بطرف لسانه وهو یقول ان هذا اوردنی الموارد ثم
قال یا عمر لا حاجة لی فی امارتکم قال عمر والله لا نقیلک ولا نستقیلک خرجه حمزة
ابن محمد الدارقطنی وعن ابی الحجاف قام ابو بکر بعد ما بویع له وبایع له علی واصحابه فقام ثلثا
یقول ایها الناس قد اقلتکم بیعتکم هل من کاره قال فیقوم علی رضی الله عنه فی اول الناس
یقول لا والله لا نقیلک ولا نستقیلک قدمک رسول الله صلی الله علیه وسلم فمن ذا الذی
یؤخرک خرجه ابن السمان فی الموافقة وعنه وقال احتجب ابو بکر عن الناس ثلثا یشرف علیهم
کل یوم یقول قد اقلتکم بیعتی فبایعوا من شئتم قال فیقوم ابن ابیطالب فیقول لا والله لا
نقیلک ولا نستقیلک قدمک رسول الله صلی الله علیه وسلم فمن ذا الذی یؤخرک خرجه الحافظ
السلفی فی المشیخة البغدادیة وابن السمان فی الموافقة وابو الحجاف هذا هو داود بن عوف الرحبی
التمیمی مولاهم کوفی ثقة روی عن غیر واحد من التابعین وهو حدیث مرسل الطریقین وعن جعفر
ابیه رضی الله عنهما قال لما استخلف ابو بکر خیر الناس سبعة ایام فلما کان الیوم السابع
اتاه علی بن ابیطالب فقال لا نقیلک ولا نستقیلک ولولا انا رأیناک اهلا لما بایعناک خرجه
ابن السمان فی الموافقة وزیادات بسیار از روایات مولف کتاب مذکور فرموده تا کجا نقل آن

نموده شود و در باب کراهیت وی رضی الله عنه از امارت روایت رافع آورده محصلش آنست
که او وصیتی مختصر درخواسته و صدیق بنماز و روزه و حج و زکوة امر نموده و گفت امیر باش و
وجوه آن برشمرد چون خلیفه شد رافع میگوید که من سبب پرسیدم فتنه انصار و تقریر فاروق و خوف او
بیان نمود انتهی محصله طرفه انکه عرض علمای امامیه در خصوص این مقام کما یلوح من عمان الحاسی و غیره
از ایراد این قسم روایات آنست که کراهیت خلافت از صدیق ثابت نماند باز بر همه کس فاش کنند که اول
خلیفه راول با فعلش مخالفت کلی دارد و حال این لاف و گزاف با وجود این جزو رشت سعی و تدارک قبائح
که در اقاله از وی مرة بعد اخری صدور یافت نزد خواص و عوام بر ظاهر است فاعتبروا یا اولی الابصار
و در مسلک ثانی عشریه خواهی دانست که صدیق اکبر امامیه یعنی ابوذر غفاری رضی الله عنه وصف وصیت و نبی
جناب سید المرسلین مصداق کریمه ان هو الا وحی یوحی که ای ابوذر بدرستیکه من دوست میدارم
از برای تو انچه از برای خود میدارم و من ترا ضعیف و ناتوان می بینم پس امیر باش بر دو کس
و متکفل مال یتیم مشو قضاء دمشق را در وقت فاروق اعظم اختیار کرد و هرگز بر وصیت آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم که در کتب فریقین دارد است مثل بخاری و مسلم و صحاح اهل حق و شروح آن
سیما شرح یکه امام نووی بر صحیح مسلم نوشته کار نه بست قوله جد مبارکش اقول اگر مقصودش آنست
که وصف خیال تغیر کو بسبب اتفاق واقع نشده ارادهٔ اخذ ریاست مصمم کردند فلا نسلم ذلک بل
مظنون بلکه متیقن بست که زبانی مخبر صادق چنانچه در احادیث صحاح مندرج است شنیده و شکندر که اجساد
مقدسهٔ انبیا علیهم السلام در عالم قبر هم متغیر نمیشود فکیف تغیر ان در دنیا بعد یکصد و نود سال که اتفاق
ملاحظهٔ این قسم احادیث که بواسطهٔ اجلهٔ اصحاب رضی الله عنهم مرویست باید که رسائل شیخ جلال الدین
سیوطی و مؤلفات محدث دهلوی رجوع کند پس خاکی که مؤلف بدبخت در انداخته بجای خود رسیده
اللهم زد ولا تنقص و اگر مراد چیز دیگر است لابد من تصویبه حتی تصحت اصلها بحد افیر
قوله ایا امری هم ترا آه اقول معنی قول مؤلف آنست که هیچ امر مهم ترا تجهیز نمی باشد و نه هم بدستور

دعاء

دعاوی سابقه او ممنوع است و سند منع ورود اخبار و آثار در اراده اعراب منحرفین از قواعد ارکان
اسلام مثل سید کذاب متخرب بدینه حضرت رسالتمآب است چنانچه بعضی از احادیث که الفاگذشته
اشارات آن منطوی و کتب مبسوطه بتفاصیل آن محتویست و لله در المحققین حیث قالوا ان مسیلمة
الکذاب والعنسی ومن تبعهما من الاعراب ینتظرون وفات النبی صلی الله علیه وسلم
حافین حول المدینة متوقعین علی ان یخرجوا ترابها بظهورهم وان یتعرضوا
لاهل بقیع الغرقد وقبورهم ویقتلوا کبارها وصغارها ویهدموا بنیان الشریعة
ویخربوا اثارها وفقیه می پرسم که اگر سعد خلیفه میشد و آخر کار مهاجرین چه نقش را سعد ندانسته اکثر صحابه
وبعضی هم تابعین و برخی از حضرت عباس رضی الله عنهم اجمعین مائل می شدند چه شورش و شغب واقع نمی شد و چه بسا
وقتها که برمیخاست و از بجاست که در امثال مشهورست که درویش در گلیمی نمیگنجد و دو پادشاه
در اقلیمی نگنجند فکیف که از سه کس سهم متجاوز باشند و در کتاب جلل شیخ المشایخ انچه از احادیث
اشعار منقح شده آنست که فساد و فتنها می تعدد خلفا مثل تعدد واجب الوجود در ارض و سماست
بالجمله محررین عن الاسلام و مقررین لیام یکطرف نمی ماندند غلط گفتم بلکه برای ایشان عید
بحصول می پیوست که صد عید قربانش میشد تماشای این واقعه برای لعین میدیدند که اصحاب مجرد
وفات رسالتمآب بجهت اختلاف و تشاجر باهم می ویزند و آبروی یکدگر می ریزند پس انصاف
فرمایند که انچه واقع شد از اتفاق بر خلافت افضل الصدیقین و لشکر کشی بر ملاحده و زندیقین بهتر بود یا
انچه مذکور شد از اختلافات و وقوع فتنها در صحابه کرام و ظهور قرامطه در گروه اسلام عزیز از ملحدی
زنادیقی بدباطنی خبیث اسدی از اهل شق ثانی را فعل نخواهد کرد علاوه فرض سکنم که بادشاهی
مقتدر اسلام از جهان گذران رحلت فرمود و شورش مدار در بیمار او هم رسیده بود و بمجرد وفات او
شورش شان زیکی هزار و از هزار به بشمار رسید گروهی از یارانش که خلافت برای آنها خود خواسته
که بنصب بدهی از قوم خود بر دارند و امامی مقرر سازند تا در بین نزویکی لشکری در مقابله اهل ارتداد و کفر

کهدا آن ملک رفیع الشان بودند آرایند و برلق و فق مدینه او کوشش نمایند خواص آن ملک که خلاصه
ورایشان بود اول مراسم تعزیت بجا آورند و بر قدر ضرورت اکتفا کرده اختلافها که نظر بجبلت مردم
دربیوت و غسل و مدفنش پدید آمده بود بدلایل قاطعه برداشته مشغول غسل او بودند که بیک ناگاه بر اراده
زمره اولی اطلاع یافتند پس جمعی که امر غسل و کفن بآنها بوصیت او متعلق بود برای کفایت مهم غسل و کفن
بر جای خود ماندند و کسانیکه این خبر بگوش آنها در خور بسبب ازدحام گروهی نظر بدفع این فتنه بسوی آن مجلس
شتافتند و اهل محفل را به براهین ساطعه از خیال مذکور باز داشتند و بجهت ضیق وقت و دفع فتن و رفع
آشوب حوادث و محن با وصف تلویح و توضیح آن بادشاه بخلافت آنها متصدی این امر شدند و دانستند
که اگر اول بنصب رئیس متوجه نشوند و کافه و قاطبه بر غسل و کفن که بچند کس تعلق داشت نه باجتماع تمامی
خلایق کرد آیند و بجهت عمل بر وصیتش که برای غسل من آب از فلان چاه که از شهر دور واقع است
باید طلبید بهیئت اجتماعی فراهم کردند و باختیار حاکم توجه نکنند هم بتعیین امتداد زمانه است و هم مظنه آن
است که منحرفین و مرتدین میدان را خالی یافته در شهر در آیند و فتنه و فساد دیگر از مدتها در قلوب خویش آماده
کرده اند بفراغ خاطر و جمعیت باطن و ظاهر آغاز نمایند و بر منصه ظهور آرند لاجرم هم بهم هلاک و هم خوف
اندامی بجنازه مقدس او ازین قوم بیباک است پس در بنصورت واقعی کدام یک را ازین هر دو بر ترجیح
باید داد بنصب رئیس دفع اختلاف که مثل ادای نماز جنازه فرادی فرادی باعث اندک مکث است مقدم
کنند من بعد بدفن پردازند چنانچه واقع شد یا اول تمامی اصحاب او اجماع بر غسل و کفن نموده تنها تنها نماز
جنازه که لی امتداد زمانه نمی تواند شد بعمل آورده بنصب رئیس را داده کنند بحمدالله که شق اول نزد جمیع عقلای
عالم ترجیح دارد بلکه از مستحسنات است و از نجاست که از هندوستان تا بایران و توران بلکه روم و شام همین
معمول و مرسوم است که کار پردازان اشغال سلطنت و ریاست بمجرد و هم هجوم اعداء و توهم در آمد اعراب
اول بنصب رئیس مشغول میشوند من بعد برای تجهیز جنازه میروند الطف از همه اینکه شیعیان بر
مخالفین خویش هنوز قیام دارند فاضل جائسی وقتیکه بعضی از احکام ذوی الاقتدار شهر لکنهو را بعد

نصب رئیس که بدرنگ واقع شد زبرزمین می سپرند والفاظ تلقین برزبان می برند گفت که عجب از
اهل تشیع که عداوت کلی بعمر دارند وسنت اورا هنوز برسر وچشم میگذارند چنانچه از هدامیه یعنی جناب
تقدس مآب میرزا کاظم علی که مثل سوا حل بر لب دریای خارپا وصف خشک لبی وتفسیده زبانی روزگار
بسر می آرد ودر عین سیسره وغنا راه کمال فقر وفنا می سپارد فقیر همدان را ازین حکایت خبر داده باشد بالجمله
رئیس بلاحظه اینهمه ضروریات بود عجب از علمای طائفه که از هجوم وافتدار اهل زیغ وضلال که روایات ائمه
هدی بر فساد وشورش آنها ناطق است کما عرفت انکار نمایند وتاکیدی را که درباب تجهیز جیش اسامه وارد است
دلیل عدم هجوم وعدم اقتدارشان قرار دهند وحالانکه مقرر نفرمودن لشکری برای استیصال آنها
ظاهر انظر آنست که چون همه کس گرد مدینه محیط اند هر یکی برای استیصال آنها خیال خواهد کرد ونصب
العین خواهد داشت غفلت ازان عادةً ممکن نیست بخلاف انتقام از کفار که جیش اسامه برای قتل آنها نامزد
شده وسر در تاکید تجهیز آنست که مبادا بجهت مقاتلات اهل ردا غفلت کلی ازان رو دهد چنانچه فاروق
نگاهداشتن شجاعان عرب که بلشکر اسامه نامزد شده بودند بخیال آورد وصدیق اکبر هرگز قبول نفرمود
پس معلوم شد که مقصود از تاکید آن بود که اهتمام تمام دران رود واگر احیانًا احدی داخل شود دیگری
را یاد آید **قوله** فقط بر ریاست آه **اقول** کذب این دعوی آنقدر بوضوح پیوست آرے بر مذهب
امامیه میتوان گفت که جناب سیدة النسا فقط بر باغ خرما چشم دوخته اینحرکت قسریه یا ارادیه
را مصداق هم خرما وهم ثواب داند وخیال فاتحه ودرود وحزن وملال این مصیبت عظمی در انوقت مسرآمون
خاطر صفا مظاهر نگردد فَأَيُّ شَيْءٍ أَعْجَبُ مِنْ ذٰلِكَ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ مِمَّنْ عَنَا فَاسْتَمِعْ مَا قَالَتْ لَهُمْ
بَلْ كَابِرُوهُمْ أَنَّهُ تُوُفِّيَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ وَكَانَتْ فَاطِمَةُ بِضْعَتُهُ تَطْلُبُ مِيرَاثَهَا
مِنْ أَبِيهَا بَعْدَ ثَلٰثَةِ أَيَّامٍ أَوْ أَرْبَعَةٍ وَقَصَدَتِ الذَّهَابَ إِلٰى مَجْلِسِ أَبِي بَكْرٍ وَهُوَ مَمْلُوءٌ مِنَ الْأَنْصَارِ
وَأَعْوَانِهِ كَأَنَّهُ عَرْصَةُ الْقِيَامَةِ يَجْمَعُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ الَّذِينَ حَرَّفُوا الْكِتَابَ كُلُّ مُحَرِّفٍ وَمُرَقِّعٍ
كُلُّ مُمَزِّقٍ مَعَ جَمَاعَةٍ مِنْ نِسَاءِ بَنِي هَاشِمٍ فَلَاثَتْ خِمَارَهَا بَعْدَ أَنْ رَكِبَتْ خِمَارَهَا

ودارت مع بعلها وولدها على الاصاغر صغارها وكبارها كما هو مقرر في
الطائفة واسفارها حتى دخلت على ابي بكر فجلست ثم انتبهت فاذا هم
المجلس ثم اهملت هنيهة حتى اذا سكن شيخ القوم وهدئت فورتهم استحمد الكلام
بالحمد والثناء عليه والصلوة على رسول الله صلى الله عليه وسلم فعاد القوم في بكائهم
فلما امسكوا عادت في كلامها فقالت عليها السلام الحمد لله على ما انعم
وله الشكر على ما الهم والثناء بما قدم من عموم نعم ابتدأها وسبوغ الاء اسداها
وتمام منن والاها جم عن الاحصاء عدها وماهى عن الجزاء امدها وتفاوت عن الادراك
ابدها وندبهم لاستزادتها بالشكر لاتصالها واستحمد الى الخلائق باجزالها
وثنى بالندب الى امثالها واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له كلمة جعل الاخلاص
تأويلها وضمن القلوب موصولها وانار في الفكر معقولها الممتنع من الابصار رويته ومن
الالسن صفته ومن الاوهام كيفيته ابتدع الاشياء لا من شيء كان قبلها
وانشأها بلا احتذاء امثلة امتثلها كونها بقدرته وذرأها بمشيته من غير حاجة منه
الى تكوينها ولا فائدة له في تصويرها الا تثبيتا لحكمته وتنبيها على طاعته واظهارا
لقدرته وتعبدا لبريته واعزازا لدعوته ثم جعل الثواب على طاعته ووضع العقاب
على معصيته زيادة لعباده عن نقمته وحياشة منه الى جنته واشهد ان ابي محمد
عبده ورسوله اختاره وانتخبه قبل ان ارسله وسماه قبل ان اجتباه واصطفاه قبل ان
ابتعثه والخلائق بالغيب مكتومة وبستر الاهاويل مصونة وبنهاية العدم مقرونة
علما من الله تعالى بمآئل الامور واحاطة بحوادث الدهور ومعرفته بمواقع المقدور
ابتعثه الله تعالى اتماما لامره وعزيمة على امضاء حكمه وانفاذا لمقادير حتمه فرأى
الامم فرقا في اديانها عكفا على نيرانها عابدة لاوثانها منكرة لله مع عرفانها

الله محمد صلی الله علیه وسلم ظلمها وکشف عن القلوب بهمها وجلی عن الابصار غممها
وقام فی الناس بالهدایة وانقذهم من الغوایة وبصرهم من العمایة وهداهم الی
الدین القویم ودعاهم الی الصراط المستقیم ثم قبضه الله الیه قبض رافة واختیار ورغبة
وایثار بمحمد صلی الله علیه وآله عن تعب هذه الدار فی راحة قد حف بالملائکة الابرار
ورضوان الرب الغفار ومجاورة الملک الجبار صلی الله علی ابی نبیه وامینه علی الوحی
وصفیه وخیرته من الخلق ورضیه والسلام علیه ورحمة الله وبرکاته ثم التفتت
الی اهل المجلس وقالت انتم عباد الله نصب امره ونهیه وحملة دینه ووحیه وامناء
الله علی انفسکم وبلغاؤه الی الامم وزعمتم حق لکم لله فیکم عهد قدمه الیکم
وبقیة استخلفها علیکم کتاب الله الناطق والقرآن الصادق والنور الساطع والضیاء
اللامع بینة بصائره منکشفة سرائره منجلیة ظواهره مغتبط به اشیاعه قائد
الی الرضوان اتباعه مود الی النجاة استماعه به تنال حجج الله المنورة وعزائمه المفسرة
ومحارمه المحذرة وبیناته الجالیة وبراهینه الکافیة وفضائله المندوبة و
ورخصه الموهوبة وشرائعه المکتوبة انتهی عبارات سجع رفیقی و فقرات رنگین و لطیف مثل دیباج
و استبرق رشک افزای بلاغت اصمعی و فرزدق مخجل ابو القاسم بلیغ تحریر بمثل اعشی و جریر که بدین
هر صغیر و کبیر در آید بسم الله آن خطبه است که خود علمای مخالفین تصحیح آن در مشکلات گرفتار شده اند
و آنچه در اثنای آن خطاب مهاجرین و انصار بالخصوص حضرت صدیق اکبر و تعنیف و تکفیر و عناد
تزیین عبارات بلیغه و کلمات فصیحه بظهور انجامید دیدنی و شنیدنی است بلکه اگر حضرات امامیه ضمیمه
قرآن اهل بیت علیهم السلام بالخصوص سورة النورین در ولایت که در تصانیف ملا مجلسی یعنی تذکرة الائمه
مندرج است گردانند و آنرا وحی منزل من السماء علی لسان سیدة النساء بندارند جای بر مقام جمع و خود اهم
بود چنانچه بعضی ارشادات بابیه در خطاب فرزند خویش که مبنی بر مضامین عشقیه محاوره خود

نظم کرده بود و نقل آن خالی از مضحکه نیست فرمود که چون در بلاغت بنهایت رسیده مصلحت آن می‌بینم
که ضمیمهٔ قرآن مجید شود و مؤید این معنی است افتخار امامیه فیما بینهم ببلاغت این خطبه که بمرتبه قصوی در رجحه علیا
رسیده و از بجاست که باعتراف و اظهار مجلسی بعد از نقل خطبه و اختلافات نسخ آن در مجلد فتن از بحار الانوار
بوضوح می‌پیوندد که علمای امامیه بزمان قدیم درس این خطبه در مدرسه‌ها می‌گفته‌اند لیکن بتقلب و تغییر مختلج
است که از واضع این خطبه مضری یعنی ابو العینا مضری چنانچه قدمای محدثین اهل حق گفته‌اند در روایات
بحار مؤید آنست تصور و فتوری رفته و آرا بنکه جواب صدیق را که معاذ الله بزعم شیعه در جهل و بلادت
ضرب المثل بود و بهره از فصاحت و بلاغت نداشت نیز بعبارتی آورده که بهلو ببلاغت کلام سید
نسار العالمین نمیزند بلکه اگر اندک غور و فکر واقع شود در سلاست الفاظ و بلاغت معانی حله تفوق
بر خود می‌بندد که یا بنت رسول الله لقد کان ابوک بالمؤمنین عطوفا کریما و وقارا رحیما
و علی الکفرین عذابا الیما و عقابا عظیما فان عزوناه وجدناه ابالک دون النساء و اخا
ببعلک دون الاخاء اثره علی کل حمیم و ساعده فی کل رحیم لا یحبکم الا کل سعید
و لا یبغضکم الا کل شقی فانتم عترة رسول الله الطیبون و الخیرة المنتجبون علی الخیر
ادلتنا و الی الجنة مسالکنا و انت یا خیرة النساء و ابنة خیر الانبیاء صادقة فی قولک
سابقة فی وفورک غیر مردودة عن حقک و لا مصدودة عن صدقک و والله
ما عدوت رای رسول الله صلی الله علیه وسلم و لا عملت الا بإذنه و ان الرائد لا یکذب
اهله و انی اشهد الله و کفی به شهیدا انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول نحن معاشر الانبیاء لا نورث ذهبا و لا فضة و لا دارا و لا عقارا و انما نورث الکتب
و الحکمة و العلم و النبوة و ما کان لنا من طعمة فلولی الامر بعدنا ان یحکم فیه بحکمه
و قد جعلنا ما حاقنی فی الکراع و السلاح یقاتل به المسلمون و یجاهدون الکفار
و یجاهدون المرکة الفجار و ذلک باجماع من المسلمین لم انفرد به وحدی و لم استبد بما کان

الرأی فیه عندی وهذه حالی ومالی هی لک وما بین یدیک لا تروی عنک ولا
تدخر دونک وانت سیدة امة ابیک والشجرة الطیبة لبنیها لا یدفع مالک من
فضلک ولا یوضع من فرعک واصلک حکمک نافذ فیما ملکت یداک فهل ترین
ان اخالف فی ذلک امرک انتهی کلامه وچون سلامت و بلاغتش مثل آفتاب روشن است محتاج
در شرح آن حاجتی بقاموس فیروزآبادی و نهایه جزری و صحاح جوهری نمیفتاده بخلاف لغات و محاورات
جناب سیدة النساء که در اکثر فقرات حاجتی باین کتب روداده کما لا یخفی و بحمد الله که آنچه علمای امامیه
مثل ابو الفضل و غیر او خصوصا ملا باقر مجلسی در بحار برای صحت و اعتبار این خطبه دست و پا میزنند
اول دلیل بر وضع آنست زیرا که کمال اینهمه مساعی بدان میرسد که زید بن علی بن الحسین رضی
الله عنهم اجمعین تصحیح آن نموده و خود راوی آن از آباء امجاد خویش بوده کسانیکه لب انکار
کشاده اند آنهارا دروغ گو پنداشته و بمضامین این خطبه اعتقاد کامل داشته و حال آنکه اعتبار
معتمد و حتی کافی کلینی دلالت بر سنن او دارد و دیگر کتب معتبره بندار بلند آواز میدهد که لقب مبارک
رافضه و رافضه برای پیشوایان اثنا عشریه از افادات و کرامات اوست چنانچه بعد ازین بتفصیل
تمام خواهی دانست پس انتساب روایت خطبه مجعوله بآن بزرگ افترا بر افترا و شکست بر شکست
افتاده و این سخن از راه تدقیق و تحقیق است والا ابن خطبه برای تفضیح علمای قوم برابر بزار دلیل
است چه خاتمه آن که افتخار اکابر امامیه بآن منوط و عزت ایشان بآن مربوط است همانست که بر
زبان مجلسی در حق الیقین و دیگران و غیر آن بهمان معانی آن گذشته که مانند جنین رحم پرده نشین شده
و مثل خانه گریخته کما عرفت فی مواضع عدیدة باجمله غبار یکه مولف رساله در بن قول
برانگیخته هرگز بدامن فضیل الصد تقصین نمی نشیند لیکن بر اصول موضوعه شیعه انچه لازم آید بهیچ تدبیر
منفکی نیست ع که خود میدرد پرده خویشتن قوله وحکایتی الخ اقول این حکایت مانند تشبیب شعرا
هرگز بر ذوالل اهل حق ازین قسم حشو و خاشاک غباری نمی نشیند چه قطع نظر ازانکه در متن تجرید و شرح

آن بلکه شافی مرتضی علم الهدی امامیه شجاعت تمامی اصحاب کبار از مهاجرین و انصار اعتراف دارد
حیث قال وقد علمنا ان اصحاب الرسول صلی الله علیه وآله وسلم بین راجلین لا غنا لهم
فی الحرب ولا جهاد وعناء ونحن نعلم قصور کل مجاهد عن منزلة امیر
المؤمنین علیه السلام فی الجهاد وانهم مع علو منزلتهم فی الشجاعة قصروا عن
بلوغ منزلته ولا یقاربون رتبته علیه السلام المعروف بکفرج الفم وکشف
الکرب عن وجه الرسول علیه السلام وهو الذی لم یجشم فط عن فرس ولا انکص
عن هول ولا ولی الدبر وهذه حال لم تسلم لاحد قبله ولا بعده هرگاه اهل حق آیات
قرآنی واحادیث خاندانی درباره شجاعت صحابه کبار عموما وابوبکر صدیق خصوصا در دست داشته
باشند دعوی عجز شان علی رؤس الاشهاد از عجایب ضحکات در نیظام بر یکدیگر آیت و حدیث
اکتفا میکنم قال الله تبارک وتعالی محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار
رحماء بینهم الآیه پس بدلالت مطابقی ثابت شد که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خصوصا
یار غار او صداق ان الله معنا نص قرآن مجید شدید بر کفار رحیم و رقیق بر اهل اسلام بوده اند
و شدت بر کفار بدون شجاعت وتهور وثبات قلب متصور نیست از نجاست که قدما امامیه این آیت را
در اثبات شجاعت مرتضوی با فاوات خویش آورده اند و در ما نحن فیه این است استدلال
بطریق اولی جاریست کما اشرنا الیه علاوه غیظ وغضب کفار نسبت بصحابه عموما وحضرت صدیق
خصوصا که بارها در ابادر کرده قتل او و تبضه هر می نکذ اشتند کما سترفه انشاء الله تعالی مورد عداوت
مثل عداوت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم زیرا که وصف کفار سیدند چنانچه در روایت تفسیر امام حسن عسکری
در باب هجرت دلیل بر نفست وسیجی انشاء الله تعالی بدان تهور وجوانمردی اظهار شاید و این مدعا
کفار و منافقین سمت امکان ندارد و ایضا آیت کریمه یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم
عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین

يجاهدون في سبيل الله ولا يخافون لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله واسع عليم

که علمای امامیه در باره شجاعت و خلافت علوی چنانچه از تصانیف سید مرتضی و ابو جعفر بن
قبه و مجتهد جائسی در عماد عیان سیکرد و تقریری که انفاق گذشت و انچه متکلمین اهل حق سیما حضرت امام
رازی امام الدین در تفسیر کبیر و در کتب خویش آورده اند بر خلافت و شجاعت صدیق که تنها او
یا در نفر از اهل ردت رفته بود و حضرت علی مرتضی و دگر اجله اصحاب او را بالحاح تمام از شاره او
باز گردانیدند چنانچه سنبینه انشاء الله تعالی دلالتی تمام دارد و لفظ ارتداد بدون قید علی الاعقاب مفید
همین است که ابو بکر صدیق مراد است نه جناب امیر چنانچه مولف هم ران اعتراف کرده و جا بجا گفته
که گناه اصحاب و احداث و بدعت ایشان تعلق بامامت داشت نه بتوحید باری و معاد و نبوت و غیر
ذلک بالتخصیص و قتیکه احادیث کلینی و دگر دلایل و قرائن را ضمیمه آن سازم لیکن وقت مساعدت نمیکند
ایات دیگر مثل قل للمخلفین من الاعراب ستدعون الی قوم اولی باس شدید تقاتلونهم او یسلمون فان
تطیعوا یؤتکم الله اجرا حسنا وان تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم عذابا الیما خصوصا
وقتی که حال لشکریان امیر المومنین از کتب امامیه حرف بحرف گفته شود و خطب و مکاتیب و مواعظ نهج البلاغه
مسرود کرده و در تفاسیر فریقین باید دید که در معنی اولی باس شدید چه گفته اند بالجمله این لفظ مثل سائر
دیگر ایات بر کسانی اطلاق می یابد که واقعات دیده و لیست و بلند این سیدان نورد دیده باشند و ملکه
راسخه در مبارزت حاصل نموده مرة بعد مرة بسا آزموده باشند بلکه بر اجتماعیت صدیق شهادت شیر نضر
کافی و وافی است و هی هذه فی کتاب الموافقة لابن السمان و روی عنه ایضا هذه الشهادة
عن محمد بن عقیل عن علی بن ابیطالب رضی الله عنه انه قال یوما وهو فی جماعة من الناس ارایتم
قالوا انت یا امیر المؤمنین قال اما انی ما بارزت احدا الا استصفت منه ولکن ابو بکر لما کان یوم بدر جعلنا لرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عریشا وقلنا من یکون مع النبی صلی
الله علیه وسلم لئلا یصل الیه احد من المشرکین فوالله ما دنی منا الیه احد الا ابو بکر شاهرا

ویجاهدا ویتلتل هذا ویقول ویلکم اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله ثم قال علی رضی الله
عنه نشدتکم بالله امؤمن آل فرعون خیر ام ابوبکر قال فسکت القوم فقال الا تجیبون
والله لساعة من ابی بکر خیر من ملء الارض مؤمن من آل فرعون رجل یکتم ایمانه وابوبکر اعلن
ایمانه وهم حدیث ریاض النضرة افاده اشجعیت ومیکند عن الحسن قال جاء جبرئیل علی ابن ابیطالب فقال یا امیر
المؤمنین کیف بسبق المهاجرون والانصار الی بیعة ابی بکر وانت اسبق منه سابقة واوزی منه
منقبة قال فقال علی رضی الله عنه ویلک ان ابابکر سبقنی الی اربع لم اوثر نهن ولم اختص
بشیء سبقنی الی افشاء الاسلام وقدم الهجرة ومصاحبته فی الغار واقام الصلوة وانا یومئذ
بالشعب یظهر اسلامه واخفیه ویستحقرنی قریش ویستوفیه **وایضا** بر شجاعتش روایت حافظ
دمشقی وغیر او در کتاب مذکور موجود است ملخص آنکه ابوبکر صدیق در اظهار اسلام ضعف بسیار داشت و بحدمت آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در بنیاب الجاح واصرار نمود واول خطبه که صادر شد خطبه ابی بکر صدیق بود پس مشرکین
متغیر شدند واز هر سو ریختند وچندان او را فرو کوفتند که چهره مبارکش متغیر گشت ونوبت بانزعاق روح رسید
پس بر او اشته بخانه اش بردند ومردم او را آواز میدادند واو بیهوش افتاده بود وقدرتی بر جواب ندداشت
تا آنکه در آخر روز پرسید که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چگونه است ودر هر وقت که بهوش می آمد
همین می پرسید انتهی مختصرا **وایضا** بر این امر قصه دیگر دلیل است صاحب اسد الغابه در ترجمه صدیق آورده
بروایت عروة بن الزبیر که از عبد الله بن عمرو بن عاص شنید که عقبة بن معیط حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم را نزد کعبه معظمه یافت وآنحضرت را مخنوق میکرد که ناگاه ابوبکر در رسید پس او را دفع کرد وان
حضرت را از دست او رهانید **وایضا** برای شجاعتش قصه های دیگر است فی الاستیعاب وروی
سفیان بن عیینة عن ابی لیلی بن کثیر عن ابن ندرس عن اسماء بنت ابی بکر انهم
قالوا لها ما اشد ما رایت المشرکین بلغوا من رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالت کان
المشرکون تعوا فی المسجد الحرام فتذاکروا رسول الله صلی الله علیه وسلم وما یقول فی الهتهم

فبینما هم کذلک اذ دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم المسجد فقاموا الیه وکانوا اذا
سألوه عن شیء صدقهم فقالوا الست تقول فی الهتنا کذا وکذا قال بلی قالت فلتشتبثوا
باجمعهم فأتی الصریخ الی ابی بکر فقیل له ادرک صاحبک فخرج ابوبکر حتی دخل المسجد
فوجد رسول الله صلی الله علیه وسلم والناس مجتمعون علیه فقال ویلکم اتقتلون رجلا ان یقول
ربی الله وقد جاءکم بالبینات من ربکم فلیصوا عن رسول الله صلی الله علیه وسلم واقبلوا
یضربونه قالت فرجع الینا فجعل لا یمس شیئا من عذائره الا جاء معه وهو یقول تبارکت
یا ذا الجلال والاکرام حاصلش آنکه روزی مشرکین در مسجد حرام بداس جناب پیغمبر علیه الصلوة والسلام
باب بدگفتن اصنام آوختند ابوبکر خبر یافته بشتابید آنجناب پرداخت تمامی کفار از ایذای آنسرور دست برداشتند
و ابوبکر صدیق را چندان زدند که چون دست بر بینی خود میرسانید از جای خود جدا میشد و او شکر او تعالی بجای آورد
بالجمله صدیق اکبر بارها از دست کفار ایذاها می شدید مثل روز اول برداشت که لسان خامه از بیان
آن ابکم و زبان عقل از تقریر آن اخرس و قس علی هذا قصه های دیگر و احادیث اخر که بسهولت تمام بر بندها
دلیلی هست روشن از انجمله است روایت حافظ بن السمان و صاحب فضایل عن عائشة رضی الله
عنها قالت خرج ابی شاهرا سیفه راکبا راحلته یعنی یوم الردة فجاء علی بن ابی طالب رضی
الله عنه فاخذ بزمام راحلته فقال الی این یا خلیفة رسول الله اقول لک ما قال لک رسول
الله صلی الله علیه وسلم یوم احد شم سیفک لا تفجعنا بنفسک وارجع الی المدینة والله لئن
اصبنا بک لا یکون للاسلام بعدک نظام ابدا فرجع والفاظ روایت کتاب نوافض امیست فی
لما هم ابوبکر بالخروج عن المدینة والمسیر الی اهل الردة واخذ امیر المؤمنین علی بعنان فرسه
وقال له اقول لک کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم احد شم سیفک وارجع الی
مکانک ومتعنا بنفسک وانا اقول لک انقذ حبشک وارجع الی المدینة فان هلکت لم یکن للاسلام
بعدک نظام فقبل رایه ورجع وحضرت امام رازی نیز این قصه را با عتراف جالسی در عماد الاسلام

ما بن عبارت بیان فرموده وفی اخر الامر اغنی وفتر خلافته کبقیهم بلتفاتی قول احد واصرار
علی انه لابد من المحاربة معهم مانعی الزکوة حتی ال الامر الی ان خرج وحده حتی جاء اکابر
الصحابة وتضرعوا الیه ومنعوه من الذهاب ثم لما بلغ العسکر الیهم انهزموا وجعل الله ذلک
مبدأ الدولة الاسلام انتهی محصل این قصه آنست که ابوبکر صدیق روز ارتداد جفاته اعرابی الفور ناقه
یا اسپ سوار شد وشمشیر بیرون کشیده تنها بجهاد قصد کرد قضارا حضرت امیر وبعضی دیگر از اجله مهاجرین
وانصار در رسیدند وگفتند ای خلیفه رسول خدا کجا میروی وچه بایحه پیش آمد زمام ناقه را بدست گرفتند و
باجاح نام گفتند که سیف خود را در غلاف کن وبار ابه تنها رفتن خویش در اندوه بمنگل وبسوی مدینه قصد فرما
واشکر را روانه کن اگر بار مصیبت واقعه تو بیش آید بعد تو کیست که بانتظام مسلمین پردازد اگر این نوع احادیث
را که اهل سنت در تکمیل اعتقاد خود بکار می برند وبرای نقض شبهات شیعه واظهار عدم تصریب دلایل
ایشان از کمین قوت بفعل می آرند بشمارم کتابی بر اسه تعداد این رساله بایدم نوشت حضرات امامیه
اگر اندک انصاف داشتند بالزام اهل سنت در اشکال این مقامات نمی پرداختند بلکه در اثبات ابوبکر صدیق
وکمال ثبات قلب او در معرکه های مزلة الاقدام زبانها تردد وصور خیالیه خود را راه نمیدادند چه جای آنکه
چنین بلنگ بیشه وغا ونهنگ دریای هیجا را جبان ونامرد قرار دهند کبرت کلمة تخرج من افواههم
ان یقولون الا کذبا باقی ماند آنکه خون ابشه هم در نام عمر از دست خویش نریخته اگر
کلام مولف بمتنی بر حقیقت است جوابش نظر باصول خاصه امامیه بسیار آسان است التقریر آنکه غالبا در
نریختن خون ابشه ومگس مراعات ادب جناب مصطفوی ومرتضوی که در قرآن مجید بذباب وعنکبوت بعنوان
معبر شده اند کما فی تفسیر شیخ الکلینی وسیجی ء ما یتهافی المسلک الثانی انشاء الله تعالی ملحوظ ابوبکر صدیق
باشد ومؤید این توجیه است آنچه از اسحق بن عمار در کافی مرویست که بخدمت امام صادق علیه السلام
دخل شدم واز تولد پسر آگاه کردم فرمود محمد نامش داشتی گفتم بلی فرمود او را بد شنام باد مکن واز ضرب
وشلاق محفوظ دار انتهی مختصرا واین قسم مراعات ادب در اسامی دیگر از ائمه اهل بیت نیز مرویست

بحث

بجهت مخالفت اطناب بر نهج اکتفا واقع شد و قبل ازین در عبارات نزهة کشمیری گذشته که صواب
کبار تا حیات سید ابرار در باره اهلبیت اطهار رعایت حقوق میکردند و از جنس تفسیر شیخ کلینی است انچه قد
این فرقه بر اسامی حضرات معصومین بسته اند و این وقت نام کتاب از فکر ذهن فقیر افتاد که مراد از اشیاء خمسه
قرآن مجید یعنی بقلها و قثائها و فومها و عدسها و بصلها معاذ الله حاشی بختن پاک اند بار خدایا
مگر حضرت کلیم الله که لفظ ادنی در حق ایشان اطلاق کرده و این همه بزرگان را بچشم استحقار
دیده اند عما اخبر عنه الله تعالی اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر و بر اصول خاصه
شیعین معاذ الله از قوم نواصب خواهد بود و این را از قسم طرافت نباید فهمید بلکه از احوال اشیان
ناصبیت تمامی اند بلکه جمیع پیغمبران اولوالعزم نیز بر می آید کما سنشیر الیه انشاء الله تعالی و بر تقدیر
که مراد مولف مبالغه و مجاز باشد چه قباحتها است که وارد نمی شود مثلا بر اصول مولف رساله که نزد
او بی ریختن خون شجاعت شخص ثابت نمیشود میتوان گفت که غالبا نزد جناب مولف شجاعت پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم نیز بمعرض ثبوت نرسیده باشد که چنین افاوات میفرماید زیرا که با وصف خطاب سنطاب
یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین و مانند آن که بالذات بآنجناب تعلق دارد معرکه ها
آراستن و کفار نگونسار را بر خاک عدم انداختن و میمنه و میسره را شکستن و دست یلان را بکمند بستن و
شمشیر زنی و نیزه بازی کردن و در هجوم کفار در آمدن منقول نیست بلکه خلاف آن که اقامت
در عرش و کمال حفظ نفس نفیس ثابت شده در سیر و تواریخ منقول است غلط گفتم در وقت هجوم
اعدا بی آنکه زخم کاری رسد اکثر بسفر مودیا فلان اکفنی و یا فلان ادرکنی چنانکه کتب
کشف المراد امام اعظم امامیه هم بران گواه است سلمنا که دوری یکزخم بر کافری زده و شرحی از انحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم یکبار سر زد لیکن پیدا و هویدا است که ازین یکضربت در تمامی عمر با وجود کثرت مشاهدین
وقت خاص و ضرورت ملجئه که طغلان هم قبضه شمشیر در دست میگیرند و مصدر تهور و دلاوری می گردند اثبات
نفرشجاعت از اصول امامیه و اقوال ایشان که مدون شده جمعی عمره بعد اخری باشد که بر مسامحت و

نکو نسار را من گشته ام خرف شده ای که مرا همچو اطفال میدانی وچون امضمون بالا اجماع منقول است
بلکه خلاف آن که شوکت و شان شیخین ازان دوبالا میشود مرویست بیقین دانستم که نسبت جبن باین
بزرگان ساخته و پرداخت کاسه لیسان بهود است والمنة لله که اگر کسی بچشم حقیقت و عین بصیرت
نگاه کند شجاعت فاروق را مانا بشجاعت صدیق خواهد یافت زیرا که در روایات معتمده وارد است که
عمر بن خطاب بمجرد شرفیابی باظهار شعائر دین مبین اسلام التماس نمود رسول مختار با اکابر یاران
خود که سلاح برتن راست کرده بودند و مقدمه انها فاروق اعظم بود از دولت سرا برآمد و کفار
محنت انتظار می کشیدند و میدانستند که چون عمر بکمال جستی و دلیری بقتل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
رفته بی نیل مطلوب برنخواهد گردید در نیوقت که او را در خواص انحضرت منسلک دیدند دود از نهاد
انها برآمد مقارن این حال فاروق اعظم بانگ برزد که هان از جای خود مجنبید ورنه بار سر از دوش
بردارم و اطفال را یتیم گردانم و ازواج را بیوه کنم مخاطبین اشرار یکبارگی بر فاروق ریختند او تنها
در مقابله ایشان پای ثبات افشرده بصولت فاروقی جمعیت شان را پراگنده گردانید و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بسلامت حال او شادمان شد و دوگانه نماز در خانه کعبه ادا نمود و انچه از
روز هجرت از مکه بمدینه علی رؤس الاشهاد وقوع یافته قدردانی آن خود از حضرت شاه مردان بروایات
معتبره مرویست و اذل بر کمال ثبات قلب اوست کما لایخفی علی المتتبعین قوله عاجز میشوند اقول
درین نزدیکی هویدا شد که هرگز اهل حق عاجز نمی شوند بلکه بمقتضای حدیث متفق علیه فریقین که
ضرور است که اهل حق تا قیام قیامت باوصف اتصاف بظهور و غلبه در هر عصر موجود باشد در مقابله
هر کس از نواصب و خوارج و منشعبین و امثال ایشان از اهل احداث چیره دست اند و صفت عجز از بوالی و
ذلت و انحام و الزام خوردن از لوازم ذاتیه حضرات امامیه است که هنوز مانند جنین در خائین پرده نشین
اند و با انهمه صباحت و ملاحت در پرده تقیه مثل مخدرات البسر می برند و آنانکه معجر تقیه از سر و دوش
برداشته ان بحکم احادیث متواتره قوم کسری که تا خروج امام مهدی علیه السلام تقیه نکنند دین و

وایمان ندارد کما لا یخفی علی من طالع کتاب الاعتقادات لشیخ المشایخ وحبر الامة
معتقد ایشان بی دین محض باشند وچون برجای خود ثابت بلکه مثل بدیهی اولی است که در آخر زمان
ضعف اسلام خارج از حد بیان هم خواهد رسید وبدعت تشیع وتقلید ملاحده اهل کتاب آشکار خواهد شد
کما هو عیان لا یحتاج الی البیان وظهور امام زمان برای تدارک این محدثات وتلافی مافات خواهد بود پس
بالیقین سطوت خلافت ودبدبه سلطنت آن امام برحق برای تنبیه وتادیب امثال ایشان که در آن وقت از
جلباب تقیه بدر آیند وبید غدغه مکنونات ضمائر خویش را اظهار نمایند خواهد بود طرفه آنکه هنوز علمای
امامیه بتقلید قاضی ذهب لمذهبه در احقاق الباطل محاطر خویش را خوش می کنند ومکابره بشر بطانی
وهواجس نفسانی را دلائل قطعیه گمان برده علی رؤس الاشهاد میگویند از نصرت در حدیث جناب سید
المرسلین نصرت وغلبه اوله است واین در نصیب امامیه افتاده است ودون غیر هم ودر زمان صاحب
الامر مکنونات ضمائر خویش را کو بکو بلکه بر سر بازار در هر دیار ظاهر خواهیم کرد انتهی خرافاتهم ولنعم
ما قال العارف الشیرازی شعر گر از بسیط جهان عقل معدم گردد * بخود گمان نبرد هیچکس که نادانم ۱۲ قوله دلیل شجاعت می زند اقول اگر مراد آنست که برین اسم نام شجاعت می نهند
وغیر ازین حرف وحکایت که در حقیقت عین قساوت است دلیلی بر شجاعت ندارند پس بگذارم زبان گویم که
این دروغ بیفروغ مصداق بهتان عظیم است چنانکه مجملا دانستی وتتوهم نشود که معاذ الله
حضرت مؤلف من تلقاء انفسهم این خرف وحکایت وافترا بهتان را وضع کرده باشند زیرا که مقتدایان
او در این امر سابق الاقدام اند از انجمله جامع بیاض ابراهیمی این قصه را ذکر کرده گفته که سنیان این امر را
که در حقیقت قساوت قلبی است موجب شجاعت ابوبکر گمان می برند ونام نهاده بران می نهند چنانچه
بر متتبعین مجلدات بیاض مذکور واضح است واگر مراد آنست که این قصه را در وجوه شهامت وشجاعت
نمیشمارند فذلک کذلک در وقت وفات سرور دو جهان با وصف شورش اعراب واهل ردت دادکه
مزیدی بران متحمل نباشد کما عرفت بایی ثبات افشردن وجزع وفزع را بخود راه ندادن نزد کسانیکه

بهره از فهم و فراست دارند بلا ریب کمال ثبات قلب و استقامت است و المنة لله تعالی که برین
استقامت احادیث بسیار دلالت میکند چنانکه دانستی و تازه اینست که فاروق اعظم بدرو عرض
رسانید که اعراب در کمال شورش آمدند و تو میخواهی که جیش اسامه را روانه کنی چون بسیاری از شجاعان عرب
بلشکر او نامزد شده اند مصلحت آن می بینم که ایشان را نزد خود نگاهداری که باعث قوت و فراغ خاطر است
ابوبکر صدیق هرگز قبول نفرمود و جواب داد که اگر بالیقین دانم که سباع و بهایم مرا بخورند و هیچ از انها بجا نیابم
باز هم در روانگی این لشکر بجهت وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تاخیری روا ندارم و هرگز مصیبتی
نخواهد رسید مگر بمقدار که در تقدیر ماست از برگشتگی اعراب و شورش آنها خوفی و باکی نمی کنم انتهی
محصل مافی الریاض و بردالنشور آن عالم و عقلای بنی آدم مخفی نیست که درین مقالات و استدلالات
بعد از ثبوت مرتبه امامت و خلافت بنص و اشارات مصطفوی صلی الله علیه و آله و سلم در لمعان دین و اسلام چو ما
فیوما و ساعة فساعة ظهوری نمود ذلک تقدیر العزیز العلیم علاوه بباید فقیر می آید که متکلمان اهل حق
که برهمه مخالفان راشدین داد جان نثاری میدهند باز از شجاعت مرتضوی شجاعت صدیق را باین مقدمه
باثبات رسانیده باشند کما یلوح من کلام المؤلف چشم آنست که حضرت مؤلف از اسامی آن بزرگان
اطلاع دهد بلی انچه بخاطر فاتر رست آنکه حال صدیق را بر طبق روایات سیرت باستقامت یاد کرده
در مناقب او شمرده اند و بدیهة این امر لیست آخر چنانچه مطالعه کتاب یا ذی النضرة و مانند آن تعلیق
بکنون فقیر دلیل واضح است قباحت مزعوم مؤلف آنست که غیر ازین دلیلی بدست خود نمیدهند تا کدام
بمناظره متشیعین و آنکه تقریب له ایشان ناتمام است بیفزایند و اذلیس فلیس قوله از برای خدا
اقول چون حال کمال زهد و توکل جناب سیده یعنی تحصیل باغ فدک در مجالس اهل روت گردیدن
و میدان تقبیح و تفسیق جناب مرتضوی نوردیدن و گریبان فاروق کشیدن بر اصول امامیه بار بار شنیدی
از برای خدا کسی انصاف کند که این قساوت قلب است یا استقامت این همه حرکات دال است بر عدم زهد
و توکل و عدم محبت با جناب افضل الرسل یا دلالت بر ثبات و قوت دینی می کند و انمیعنی فقط بر شهادت

عقل

عقل نیست بلکه خود امیر المومنین انچه در جواب کلمات قادسه باعتراف مجلسی در کتاب حق الیقین
فرموده ما دلیل و دلیل بر مقدمه مذکور است باندک غور و امعان ملاحظه فرمایند صبر کن و آتش حزن خود را فرو
نشان ای مختار برگزیده عالمیان و باقیمانده ذریت پیغمبر من سستی در امر دین خود نکردم و انچه از جانب
خدا ما مور بودم بعمل آوردم و انچه مقدور من بود از طلب حق خود دران تقصیری نکردم روزی تو و اولاد ترا
خدا ضامن است و آنکه کفیل روزی تست مامون است و انچه حق تعالی از برای تو در آخرت مهیا کرده است
بهتر است الخ اینهمه که شنید بر عدم اختیار صبر در انوقت مشعر است و حالانکه روبرو هزاران هزار از
ملائک مقربین و جناب سید المرسلین و یعسوب المومنین و سیدی شباب اهل الجنة دفتری بر بیمغنی بجمال جد
و جهد مزین شد که در مصائب و فتن صبر و سکوت اختیار خواهم کرد و نیز اشعار بران میکند که در انوقت
خاص صفت رضا و تسلیم از اذعان کامل حاصلش نبود پس با اینهمه ظهور مدارج سنگدلی و بی صبری مخالفت
قناعت و وفور وصیت لاف و گزاف اهل تشیع در حق آنجناب که همیشه در حزن و ملال مفارقت رسول
متعال مانند لائق آن نیست که اطفال بلکه مجانین هم بگوش خود ها جا دهند ارشاد مرتضوی که روزی
تر الخ نزد ارباب تشیع نص قطعی در سوگ جناب سیده بحضرت کبریا الهی در عدم بکا و تحزن است
فَاِنَّهُ مِنَ الصَّادِقِیْنَ الَّذِیْنَ وَرَدَ فِی شَاْنِهِمْ وَکُوْنُوْا مَعَ الصَّادِقِیْنَ باجمله امر حضرات ما میر
که باعتراف اکابر خویش مصداق لقب معروف اند و سیجی تفصیله انشاء الله تعالی پس غریب افتاده که بجای تو
گریه و بکاء فاطمی میکنند و می نویسند که از فرط هول واهیه کبری یعنی وفات سرور انبیا اعلم مدهوش شده
تا مدت دراز در تحیر بی حس و حرکت ماند و بجای مصارعت و گریبان کشیدن فاروق و رفقن بجامع اصحاب
و جهاد لسانی و طلاقت زبانی را بذیل آن طاهره مطهره نسبت میکنند و یلزم من صدق کل کذب
الاخر هم لا یشعرون باز او عامیانه میسازند که حضرت فاطمه را محتبی یا جبیب ایزدی خیال بود که در میزان بیان
نمی سنجد و در آنجناب را غیر از نوحه و زاری کاری نبوده بلکه مرثیه ها درین مصیبت عظمی نظم فرموده
که حرفی ازان اینست شعر صُبَّتْ عَلَیَّ مَصَائِبٌ لَوْ اَنَّهَا ✦ صُبَّتْ عَلَی الْاَیَّامِ صِرْنَ لَیَالِیَا

وندانند که بعد از روایت اضطراب و حرکات عنبسه در طلب فدک که از عمامه این فرقه انشقاق افتاده
صدخلجان و زلزله شان پیدا و هزار خارا غراض بمقتضای عادات بخواطر اینها می خلیده باشد یعنی
اینهمه گریه و بکا و انزوا در بیت الحزن بعد طلب فدک و حصول یاس از حصول آن که بمنصه بروز جلوه گر
شد لا محاله حسبه لله نبود بلکه صراحة این همه گریه و زاری و فریاد و بیقراریها که زاید از اندازه تحریر و تقریر
لحوق یافت نظر بقصد ان زخارف دنیوی عدم ظفر بمطلوب است اینهمه را بهزار مشقت و انواع تکلیف
بمحبت نبوی کشیدن کی فروغی و شمه باشد مطلق چشم مال انصاف دیده بصیرت شان را از اقعاد
نمی کشاید که اگر اینهمه الفت بود آن چه سنگدلیها و هتک ناموس اکبر و اختیار ذلت و مخالفت و صیت
آسمانی بود که وقت طلب فدک و مصارعت با فاروق صورت بست و حضرات امامیه از خدا و رسول
شرم نکرده نامش تمام حجت میگذارند و از اهم امور و ادای عظم حقوق مسلمین اعتقاد میکنند چگا تقوله
بهذه الالفاظ امامهم المجلسی فی البحار و اینقدر هم نمی فهمند که این تمام حجت از خصائص
مومنان است با بزمره زمره نسوان و اگر اینهمه موعظت و تذکیر استقامت و تهور است پس مطالبت
امیر که بقول فاطمی مانند جنین رحم مختفی شد در نهایت نامردی و بزدلی خواهد بود گما دلت علیه
اصولهم و نظریه فحولهم و باب تاویل و تسویل باعتراف خودشان بند خواهد نمود بالجمله اگر فاطمه را
را انقطاع بمحبت جناب سید الانبیاء بود باید بمجرد استماع خبر غصب فدک چرا زوال زهد و توکل و
داد پروگیان تق عفت و طهارت مدة العمر بمشاهده امثال این مصائب از جا نمی روند چه جای آنکه در
سجود هیبة عظمی و قیامت کبری لطلب معاش مستعد شوند حالت حزن و ملال چگونه در طرفة العین زوال
پذیرفت که رسم ماتم و شیون برانگذاشته در صدد اخذ خلافت و زمین فدک افتاد و داد مناظره با خلفا
و داد مکابره با سیداد میداد آیا کسی که اینقدر با حزن او راد امن بگیرد و گریبان را پاره نمی سازد و تا
چهلم در خانه نمی نشیند و سر بر سنگ نمی زند و دامن صحرا را از بخیرهای خود نمیکند چنانچه فضه کنیز را بعد از
وفات سیدة النسا اتفاق افتاده در وقت استماع خبر وفات سید الشهداء انچه در احادیث خویش

امامیه از جناب سیده نقل میکنند دفاتر طولانی بگنجایند نشر وافی نیست سلمنا که مزید ورع مانع بود
واز غایت تقوی اقدام برانها نفرمود گوایمه دیگر مثل امام رضا وغیر او باظهار اکابر مدعین مزید ولایت
اهل بیت طاهرین بعضی ازین امور را بعمل آورده باشند لیکن خیال اخذ معانی و واگذاشت زمین چدک
چه معنی دارد وانهم باین جر ثقیل که سائر نساء بنی هاشم را همراه گرفت توقع این بود که اگر رفقاء اولاد
امجاد تحریض هم می نمودند دست ازان برنمیداشت بلکه نظر باصول شرعی کما سیجی بانها علی
روایاتهم بمنع انها می پرداخت و بلاغت بحیاز را در حق آنها صرف میساخت ولا اقل از تیقدر نمی گذشت که معصوب
خبیث و ناپاک میشود گرفتن و خوردنش شما را کی روست و اتمام حجت بر امام وقت است که ما و شما هر دو
او هستیم انچه او خواهد کرد عین صواب و مسئله لاجواب قطع نظر از تبعه امام الائمه بلکه افضل
الانبیاء والمرسلین را بصوا متشیعین بحنین و خائنین تعبیر کردن و تشبیه او ان و ازمرتبه تقبیح هم
درگذشتن در تورهٔ جنگیز خانی کی روا ست تا بشریعت رسول ربانی چه رسد معاذ الله من هذه
الخرافات علی اصول الترهات بسیار از اصول طائفه که دلالت بر افضلیت علوی از جمیع انبیاء و مرسلین کند
قبل ازین گذشت و فیها هدایة للمتقین و درایة للمستبصرین محل انصاف است که کسی که تاب شنیدن حرف
زفات بزرگواری ندارد باشد و این دایره را کمتر از زلزله ساعت نشمارد و بمجرد قرع صماخ
گوش خبر ناخوش از جا رود و مدهوش گردد حالش بمجرد شنیدن قصه غصب حق خود
چه خواهد بود اقل مرتبه آنست که سر و کارش با بکا و الویل خواهد بود و هرگز بتدارک غصب حکام
التفاتی نخواهد نمود و زینهار از سر قبر بدون جبر و قسر نخواهد برخاست و مدتی دنیا و مافیها او را
خوش نخواهد آمد بنه آنکه در اثنار ایام مصیبت بعد و هر وله خواهد پرداخت و سوی مجامع حکام
خواهد دوید تا حقوق خود را از دست آنها باز ستاند و بجز شور و شغب تظلم برای توطیه فراغ
خاطر و وسعت عیش و لاد خود کما یشعر به عبارة البحار و حق الیقین یکباره سر و نالهٔ او بگردد
نخواهد کشید و اعجوبه روزگار و اضحوکه هر دیار آنکه مجلسی ربجار و قاضی در مجالس دیگران

و بخیران بعد از تصریح و تصیص ایمعنی که چون ابوبکر صدیق و کلای جناب سیده النساء را از فدک اخراج
نمود و آن زمین را در قابوی خویش گرفت جناب سیده در مجامع اصحاب تشریف داد افاده مینماید که اهل بیت
معصوب را باز نمی گیرند بجهت جنایتی که از غصب ظالمین و غاصبین سرایت میکند و از نجاست که جناب
امیرالمومنین در فدک تصرفی نفرموده و میانه در تقسیم نکرده بطور شیخین گذاشت و جمعی از راه ناعاقبت
اندیشی این قسم مضامین را در نظم آورده اند برادر مهین مولف و معتمد الشیعه نقل بعضی از اشعار مبادرت کرده
چون نقل کفر کفر نیست و بادنی عور و تامل و بالش علما شیعه بر میگردد و بعضیها ابراد می نمایم تا برعقلای روزگار
سخافت و خرافت اکابر و عمائد قوم زیاده تر واضح و عیان گردد و هی هذه **نظم** روزی از اتفاق
لیل و نهار ❊ کرد با شیعه سنی تکرار ❊ حق زهرا چه بود باغ فدک ❊ غصب بو بکر کدام گرای یار ❊
در زمان خلافت خود هم ❊ از چه نگرفت حیدر کرار ❊ چون شنید این کلام راوی گفت ❊ بیت سعدی
جواب این گفتار ❊ نخورد شیر نیم خورده سگ ❊ و زنخی نمیرد اندر غار ❊ بعضی از اهل ظرافت جواب این
اشعار در مسلک نظم کشیده اند لیکن ایراد آن خالی از سوء ادبیست مع ذلک عاقل یلمعی استنباط آن از انچه
در فضیل یاد نمودم میتواند کرد پس حال مزید حرص جناب سیده بر اصول متشیعین بدینی است که در تحصیل باغ مغصوب
خبیث بعد اتمام حجت علی چه کوششها که نفرموده القصه نا کجا کسی شرح نهاده و نا ناقص کلمات
انحضرات تواند پرداخت و بجز یوم نحشر داد از که توان خواست که با وصف دعوی مزید ولای اهل بیت
و بث مطاعن از واج مطهرات چه مقدار تفتیح خاندان نبوت بلکه سلاله رسان از عمائم امامیه سر می زند
لهذا رجوع بما نحن فیه مینمایم و میگوییم **قوله** ایمعنی فقط الخ **اقول و بالله التوفیق**
قطع نظر از انکه اهل سنت بجمیع رطب و یابس درین کتاب اعتقاد دارند بلکه خطبه آن نص در ایمعنی است
که اکثر روایات ضعیف نیز دران مذکورست میگوییم فیه بحث من وجهین **اما اولا** بس از انکه می پرسم
که از عدم تاثیر صدیق چه اراده میکند اگر مطلب اینست که او بر جنازه نبوی نگریسته و تعزیت اهل بیت
بجا نیاورده **فهو اقترح بلا امتراء کما عرفت سابقا** و اگر مقصد آن باشد که گریه صدیق

در ایام خلافتش منقول نیست و این دلیل بر عدم تاثر است پس عدم محبت لازم می آید جواب
آنکه حاشا که چنین باشد بلکه در روایات موجود است که ابوبکر صدیق در ابتدای خلافت خویش وقتی که بر منبر
برآمد و گفت که در سال اول بر همین منبر از حبیب خود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم بی اختیار
گریسته و بیهوش گشته و از منبر بزیر افتاده باز وقت افاقه چون نام آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
بزبان آورد حالات اولی عود کرده چنانچه قاضی محمد بن عبد القاهر در رساله ناسخ و منسوخ روایت نموده و
احادیث صحاح و حسان و مرویات شروح صحاح سته بلکه متون نیز تائید این امور میکنند مع ذلک مستلزم
آنست که مقبولین امامیه آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم محبتی نداشته باشند چه گریه و بکای ایشان بر
مبارکش هم ممنوع تا بما بعد چه رسد و ایضا بطریق اولی لازم می آید که فاروق با صدیق هم محبتی نداشته
باشد و هو باطل باجماع الفریقین زیرا که وی روز وفات صدیق چنان بود که صدیق بعد وفات سرور کائنات
و سیجی تفصیله ان شاء الله تعالی اما ثانیا پس از انکه دلالت حدیث کنز العمال بر مدعا مسلم ممنوع
است چه یحتمل که مراد مرتضی کرم الله وجهه از نفی حزن صدیق نفی حزن ملالی باشد که خاتمه آنجناب
را بمفارقت حبیب رب العالمین و نظر بکاهش اهلبیت طاهرین خود روی داده بود و مقصود افضل التقدیر
از اثبات غم داندوه برای خود حزن و غمخواری درباره اعلای دین متین و استیصال مرتدین و کافرین
بود که عین حزن بر آنسرور بود بلکه فوق جمیع اقسام آن و الغم ما فیل شعر غم غم دین خور که غم غم دین است
همه غمها فروتر از اینست ✽ و از اینجاست که صیغه تفضیل بر احد استعمال نمود و چون هر دو جناب در ین
نفی و اثبات براه صواب رفته بودند مخاطبین طریق سکوت پیمودند پس دعوی کند بمثل دعای مساوات
صدیق که دائما ملازم صدق و صفا بوده حتی که وقت اخبار نبی که از حضرت سلمان فارسی صدور یافت بر
مرضیت خود گواهی داده و دست از راستی که موجب رضای خدا ست بر نداشته کما سیجی ان شاء الله تعالی
فی المسلک الثانی بر جای خود باشد عجب تر آنکه سکوت مخاطبین را حضرت مولف سر آمد مجادلین کذب
افضل الصدیقین حمل میفرماید و اینقدر هم ملاحظه نمی نماید که سکوت در امثال این مقام قرب

بشهادت است یا دلالت بر کذب متکلم میکنند و نداند که باقر مجلسی در بحار الانوار آنچه در معنی صدیق
تحقیق کرده ملازمت صدق و صفات و تحقق این امر در ذات صدیق اگر باشد صبح صادق بخلاف اعتقاد
امامیه در باب حضرت امیر که گویا مدة العمر اکتساب را ازین ملازمت مراحل بعیده دور میدانند و از بجا
ظاهر شد که ذکر کریمه وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ در باب حضرت امیر المؤمنین خلاف مصلحت و مقتضای وقت
وقوع یافته بلکه برای مقبولین امامیه بالخصوص الیوم در صدیقیت ایشان مثل سم قاتل است کما سنعرف انشاء الله
تعالی بالجمله بنا بر اینهمه تاویل و توجیه که ذکر کردم بر نیست که حضرت صدیق رضی الله عنه از روات باقر
ما سبق بوضوح انجامیده و مجددا آنکه او را بجهت کثرت گریه در زمان بکاء می گفتند چنانچه صحیح بخاری و دیگر
کتب احادیث مثل ریاض النضرة شاهد عدل بر نیست و بجای خود به دلیل و برهان و بتصریحات صحابه معتمد
کمامر مرارا روشن شد که مهما امکن تطبیق در بیان معانی احادیث مختلفه از متممات است پس بعد از تسلیم عقبا
حدیث کنز العمال توجیه ندکور میتوان کرد و ما میگوییم که مولف این احتمال را ندارد و استدلال او ناتمام است
و ازین توجیه رایحه وجه سوال صدیقی یعنی مالی اراک مغتما متغیرا مشام اهل فطانت و فراست میرسد
که شاید مقصود صدیق تفسیر این معنی باشد که این تحزن بوفات رسالتمآب هم رسیده یا بجهت غمخواری
فقهای اعراب اگر شق اول اظهار کند من بادلویا مرثانی اشعار کنم و آنجناب را بمدد خود گرفته
و در مشاورت امور مهمه خلافت و انتظام خلایق از اعداد دین که افضل عباد الله است شریک نمایم
در شق ثانی گویم که پس اکثر در خانه خویش چرا نمیماند و در اهلبیت خود چرا بسر نمیبرد که هم موجب انضجار و هم
بر تعلیل تو است و بحمد الله که حضرت امیر بعد از مثل تحریض و کنایه بلغ من التصریح شرمایه تهمات خلافت
شد و اعانت افضل الصدیقین اختیار نمود کما یدل علیه روایات الفریقین و عاقل از روایات بیاقبه بی
تواند دریافت حاجت استشهاد بروایت دیگر نیست قوله والاقل الخ اقول این تخمین بر استدلال
علمای طائفه مشتمل بر شهادت علی النفی دانسته اند و کنتوری آنچه در کتاب خویش با فادات فاضل جاسی
گفته ازان واضح میشود که این قسم دلایل موقوف بر نیست که جمیع کتب احادیث و سیر و تواریخ مثلا ورقا

از نظر مستدل گذشته باشد و هو مستبعد جدا بل محال عادة و این تقریر در باب مؤلف رسالة که هنوز
بمطالعه کتب این فنون بمنزله ابجد خوان و دبستان است و قدر ضرورت هم از نظرش نگذشته مگر بوسطه بعضی
از اصدقای ایمانی او دخیلی بمقام خود است چنانچه بر عقلای عالم مخفی نیست **قوله** و اینهمه ارشاد مرتضوی **اقول**
آنقدر گذشت که هرگز بر عدم تحزن ابوبکر صدیق علی الاطلاق که فی الجمله بکار مؤلف آید دلیل نیست بلکه
شهادت فاطمی و شکایت آن مخدره دلالت بران دارد که خطاب مرتضوی را اصلا و مطلقا بماتم سید انبیاء
و اعلاء کلمة الله و غمخواری اهل بیت خود و غیر از ینها و امثال حنین و فرار مانند خائنین که بلاریب هادم قواعد
شرع و قالع بنیان دلایل عقلی است و مذلیل خود که منطوی تذلیل اهل بیت خصوصا سلاله الایمان
بود و در حقیقت اگر کبار صحابه میتوان گفت کاری دیگر نبود و شتان بینهما **قوله** که یکجا توجیه آه **اقول** اگر مراد از
عدم علنا رفتن صدیق بسقیفه برای تنبیه انصار است پس این را عدم علنا برانتقال خاتم النبیین گفتن از
عجایب ترهات است تکلیف که بعد الحاح مهاجرین وقوع یابد پس چنانچه حضرت امیر و دیگر اهل بیت طاهرین
برای غسل و تجهیز و تکفین افضل المرسلین قیام نمودند و براه صواب افتادند رای جهان آرای حضرت
صدیق در تنبیه انصار و بستن مدینه و رتق و فتق مهمات نیز عین مصلحت و صواب آمد و حضرت
رسالت پناه صلعم بود **شعر** حکمت محض است اگر لطف جهان آفرین ۔ خاص کند بنده مصلحت عام را و اینجا
است که اصحاب کبار و اهل بیت اخیار در مناقب ابوبکر صدیق در بیان سخنها گفته اند که حضرات شیعین بنابر
حسن ظنی که با ملت اسلام دارند و جان دارند بمقتضای الامر یقیس علی النفس بر خوشامد نفاق
حمل خواهند کرد و اگر مراد عدم شرکت در غسل است مثلا پس بعد تسلیم اینهم مثل شق مزبور است زیرا که
این امر بلا شبهه بسبب وصیت نبیه خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بمشافهه ابوبکر صدیق و ابن مسعود
رضی الله عنهما فرموده بود با امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه تعلق داشت این را عدم اعتنا
نامیدن ما جرا عجیب و غریب بلکه از اجانبست و اگر مراد عدم شرکت در نماز است چنانچه بعضی از
مقلدین شیخین حملی امام اعظم امامیه در بعضی از رسایل که مقصود از ان تطبیق مذاهب اهل سنت

بر مذہب شیعہ و حکایت قریب باون بعضی از سلاطین است کہ شیخ علی باظہار او در وقت شان لوح و نوشتہ
اند کہ ما حضر احدٌ علی تجہیزہ و تکفینہ الا علی ما معہ انباءہ و ما صلی علیہ احدٌ الا علیؑ
و من تبعہ و الامامیۃ ایضاً علی ذلک و فاضل طبری در کامل بجاد دعوی اجماع بران کردہ و گفتہ
کہ جملہ علمای اہل سنت برانند کہ خلفا بدفن و غزا و نماز رسول حاضر نشدند انتہی این روایات فریقین بدیہی
البطلان است چنانچہ از کتاب اعلام واضح شد و تالیفات ملا باقر مثل حیاۃ القلوب و غیر آن نیز بہمین ناطق
است کہ خلفا وقت نماز حاضر بودند بلکہ قصد امامت کردند و بمنع امیر ممتنع شدند تا آنکہ آنجناب خود
امامت کرد پس اصحاب را رخصت داد کہ دہ دہ نفر داخل شوند و صلوۃ فرستند و چند اشوند و از بجا رود یگر
تالیفات ملائی مذکور ہم وضوح تمام دارد کہ خلفا حاضر شدند و لیکن نماز یکہ گزارند آن نماز جنازہ
نبود و این بادہ سود او طامانی را بقول شیخ شیراز علیہ الرحمۃ کہ مر این مرض را دوائی نیست ازالہ
نمی توان کرد بار خدایا مگر ملا و اولیای او در نیمقام نیز ادعا نمایند کہ جبرئیل امین یا دگر ملائکہ مقربین
نعوذ باللہ پیشہ شیاطین اختیار ساختند و ایشان را نیز مثل عالمی حصہ از عبادت باز داشتند
کما صرح بہ المجلسی فی الکتب المذکورۃ بلی اگر مراد از غزا التعزیۃ مصطلح است و از گریہ و ماتم و شیون لعنہم اللہ کہ مقامات
موسیقی و زیر و بم الطباق باید و از نماز نماز یکہ نزد مجتہدین امامیہ قرار یافتہ فالجواب حق و صدق
قد یصدق و اگر مراد از عدم اعتنا عدم شرکت در دفن است چنانچہ بعضی از عبارات بتقدیر
نقل موہم این معنی افتادہ فہو لا یسمن و لا یغنی من جوع چہ لفظ دفن علی ما فی النہایۃ الجزریۃ و
القاموس المحیط و غیرہما من کتب ہذا الفن بمعنی پوشانیدن آمدہ و خود مولف گفتہ کہ ما من عام و لا خاص
و یراد منہ الخاص کما سبق پس استدلال باین لفظ دلیل بر خوش فہمی علمای ما لعنہ باشد پس معنی
عبارتیکہ نفی حضور وقت دفن در آن نمودہ است چنین باید فہمید کہ در تجہیز و تکفین حاضر نشدند تا روایات ہمدگر الطباق
یابد و قبل ازین ضرورت رفتن شیخین بسقیفہ مفصل قلمی شدہ و مؤید این معنی است آنچہ در کتب امامیہ بر روایات اطلاق
آوردہ اند کہ ابوبکر صدیق بعمر وصیت کرد کہ تو بتجہیز من مشغول شو چنانکہ من بروز وفات آنحضرت صلعم

الدعلیہ

الله علیه وآله وسلم مشتغل نگشتم واصیبتا واسفی اگر اینقسم وصایا که عین ردّ دینی بود دلالت
بر انحراف شیخین از سید الکونین داشته باشد چنانکه علمای طائفه بآن آویخته اند البته انحراف خلیفه ثانی از
اول وآنکه خلیفه ثانی در وقت نماز جنازه او شریک قوم نبوده وآنکه صدیقه را در بر عداوت خود شن انگیخت
لازم خواهد آمد والکل باطل بالاجماع **بالجمله** نزد فقیر اقل الانام امر علمای امامیه بس غریب افتاده که بجای
خود میفرمایند که فرار از زحف خصوصا جهاد یکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در ان بنفس نفیس موجود
باشد کبیره ایست بلکه اکبر کبائر و مستلزم کفر ونفاق است و بجای خود میگویند که عمار یاسر و مقداد و حذیفه
وعبد الله مسعود که از مهاجرین مقبولین اند در جنگ احد همه گریختند حتی که امام اعظم حلی در کشف
المراد بتعداد کثرت جهاد حضرت امیر میفرماید **وَمِنْهَا فِي غَزَاةِ أُحُدٍ جَمَعَ لَهُ الرَّسُولُ لِيَنَالَ اللِّوَاءَ**
وَالرَّايَةَ وَكَانَتْ رَايَةُ الْمُشْرِكِينَ مَعَ طَلْحَةَ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ وَكَانَ يُسَمَّى كَبْشَ الْكَتِيبَةِ فَقَتَلَهُ
عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَ الرَّايَةَ غَيْرُهُ فَقَتَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ يَزَلْ يَقْتُلُ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ
حَتَّى قَتَلَ تِسْعَةَ نَفَرٍ فَانْهَزَمَ الْمُشْرِكُونَ وَاسْتَغَاثَ الْمُسْلِمُونَ بِالْغَنَائِمِ فَحَمَلَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ
بِأَصْحَابِهِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَنَهَزَهُ بِالسُّيُوفِ وَالرِّمَاحِ وَالْحَجَرِ حَتَّى
غُشِيَ عَلَيْهِ وَانْهَزَمَ النَّاسُ عَنْهُ سِوَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ودر روز حنین نیز همین قسم
اعتقاد میدارند وتخریج احادیث فرار بقضیع مقبولین لسانی می پردازند بر یکروایت از ان
روایات لاتعد ولاتحصی تقمار میرود که در بحار از شیخ مفید و شیخ طوسی بسند معتبر مرویست که تمامی صحابه
در ان روز پشت داده ودر وبفرار نهاده اند الا شش کس که بلاشبهه مقبولین لسانی شیعه که در ان وقت
ملازم جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بوده اند شریک آنها نبوده اند پس یا حکم بنفاق وکفر مقبولین خود کنند
ویا از امور مذکوره تائب شوند جمع این هر دو امر از قسم محالات است وحیرت دیگر آنکه بکجا فرار دلیل
بر چنین شخص قرار میدهند وجامی دیگر مقداد ومانند اورا از مقبولین خود که باظهار امام اعظم کما عرفت
وبروایت شیخ المشایخ فرد کامل مامیه علی الاطلاق در علل الشرایع وبفرار نهاده اند وداد

نامردی دادند بشجاعت و تهور و استقامت متصف میفرمایند و بر ملا میگویند که اینها از زمرهٔ صحابهٔ با حبیب یزدی محبت تامه داشتند و علم جان نثاری می افراشتند ان هذا لشی عجاب و امثال این مقامات مثل القمر لیلة البدر و الصبح اذا اسفر بوضوح می انجامد که اگر مثل شریک بار می فرض کنیم که امامیه فرار حضرت صدیق را بروایات صحیحه معتمده برخلاف اجماعیکه صاحب اسد الغابه و مانند او بثبات و قرار صدیق در جمیع مشاهد شریفه نقل کرده اند ثابت فرمایند باز هم در اصل شجاعت آنجناب و مرتبهٔ فدائیت هرگز خللی راه نمی یابد فتدکر و لا تکن من الغافلین **قوله** و در غار آخر **اقول** این افاده جدیده هم بدستور قدیم مورد ابحاث و انظار است بچند وجه یکی آنکه نص قرآنی من حیث هو هرگز دلالت بر اضطراب و بیقراری صدیق ندارد چه لاتحزن نهی از حزن است و لا نسلم که نهی از شی دلالت بر وقوع آن کند الا تری الی قوله تعالی و لا تطع الکافرین و المنافقین خطابا للنبی صلی الله علیه و آله و سلم و کذلک قوله سبحانه و لا تدع مع الله الها آخر الی غیر ذلک من الایات التی صدرت و وردت فی مخاطبات الاولیاء و الانبیاء بل فی افضلهم و اشرفهم بلا تحزن لیل صدور نفس حزن اندوه هم هست تا باضطراب و اضطرار مزعومی اکابر مولف کو ابوبکر نابا نامردی چون آواز کفار که بر سر غار رسیده اند شنید گریه و زاری آغاز کرد و تسلیهٔ آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گوش نمی نهاد چه سد چنانکه گذارا نقشبری قاضی نور الله شوستری گفته اظهر الحزن و الخوف حتی غلبه بکاءه و تزاید قلقه و انین عاجه و در احقاق بعد این عبارت این جمله هم ضمیمه ساخته و قد ظهر من جزعه و بکائه ما یکون من مثله فساد الحال فی الاحتفال الخ باجمله اینهمه مغلطه ها مولف رساله را در مقام تقلید قاضی نشاید و او را بتقلید امام اعظم حق که بنا بتصریح برادر بزرگ مولف راه صواب پیموده و ایشان بجاز از ضلالت کشیده رو داده چه او در کتاب منهج و غیر آن بوقوع حزن و جبان بودن صدیق اکبر نص قرآنی مدعی شده و عبارتهٔ فی الکتاب الاول و ایضا فان الایة تدل علی نقیضه لقوله تعالی لا تحزن فانه یدل علی جزعه و قلة صبره و عدم یقینه بالله تعالی و عدم رضاه

بمواساة

بمواساة النبی صلی الله علیه وسلم بقضاء الله وقدره واحسرتا که هنوز امام اعظم شیعه را معلوم
نشد که مدلول نهی چه چیز و مقصود از آن چیست هرگز نهی از شی مستلزم وقوع نمی باشد غلط گفتم استاد امام اعظم
اول را نیز این قسم مغلطه پیش آمده چنانچه حکایت اضغاث احلام که تشویش ایام از شیخ مفید بعید
تاریخ در ریاض ابن ادریس و کتب دیگر مرویست دال بر انست بالجمله صیغه نهی هرگز با حدی از دلالات بر وقوع
دلیل نمی شود و از اینجاست که در مخاطبات و وصایای مصطفوی در حق جناب امیر ملا مجلسی در بحار الانوار وارد
گردیده خلاصه اش آنکه ای علی زنا و لواطه و تهمه مکن و قسم دروغ مخور و گواهی مگرو و از شهادت زور بر قریب
و بعید بپرهیز و اطفال را مایل مشو و از قذف محصنه بترس و بر هوای نفس کار مبند و ریا را بسوی خود راه مده
که اندک ریا بمنزله شرک باخدا است تا آنکه فرموده باید که ظاهر و باطنت یکسان شود و الا از جمله
منافقین خواهی بود پس اگر این صیغه نهی از فعلی بر صدورش از مخاطب استدلال تمام شود چه مفسده باکه
بر پا نگردد و نعوذ بالله بها و از این قسم وصایا در کتب قوم بسیار است شیخ المشایخ که فرد کامل امامیه
علی الاطلاق است در علل الشرائع بروایت آن بزعم امام اعظم حلی بلکه شیخ مفید نیز داد نامصیبت مید
بر چند از کلماتش گاه مکنم و هی هذه یا علی لا تتکلم عند الجماع کثیرا فانه ان قضی
بینکما ولد لا یؤمن ان یکون اخرس ولا تنظر الی فرج امراتک وغض بصرک عند
الجماع فان النظر الی الفرج یورث العمی یعنی فی الولد یا علی لا تجامع امراتک بشهوة امراة
غیرک فانی اخشی ان قضی بینکما ولد ان یکون مخنثا موتنا مبذرا یا علی اذا
کنت جنبا فی الفراش مع امراتک فلا تقرء القران فانی اخشی ان ینزل علیکما
نار من السماء فتحرق یعنی ای علی وقت صحبت با زن در از نطفه مکن که اندیشه لال بودن
زبان فرزند است و هم در وقت اشتهاء نگاه زن نظر مکن که باعث کوری فرزند است و ای علی
صحبت بزن خود بشهوت زن دیگر مکن که اندیشه مخنث بودن فرزند است و هرگاه همراه زن جنب
باشی پس تلاوت قرآن مجید بر ان فرش مکن اندیشه است که آتشی از آسمان افتد و بسوزد

و اینحدیث که آنرا حدیث وصیت نام نهند لبس عریض و طویل است بر محصل چند فقره آن باختصار
اکتفا واقع شد و الحمد لله که محققین الحق مثل صغانی و جلال الدین سیوطی و محقق فیروزآبادی و ملا علی قاری
و غیرهم میگویند که اینهمه احادیث را ملاحده و زنادقه وضع کردند و چه خوش گفت هر کس که گفت هر کنده
پنری را کنده خوری ست اگر این وصایا را محدثین نامی آورده اند حضرات امامیه چه خاشاکها بر ذیال شان
نمی افشاندند ولیکن فرمان بر سر پیشوایان حضرات شیعه که ابن بابویه قمی را با اینهمه خرافتها که در حقیقت
عین ناصبیت و عداوت اهل بیت ست در طائفه خویش معدوم المثال و مفقود النظیر میدانند کما مر مرارا
و امام جعفر حق ناطق را صادق و اور ابصیغه مبالغه یعنی صدوق می نامند و باز در مناظره اهل حق کردن
می کشند **دوم** بر فرض و تسلیم آنکه چون صدیق اکبر انواع شدائد و مصائب برای خود اختیار
ساخت و از کفار اشرار صنوف ایذا و الوف رنج و عنا بر دارد و ذات سید المرسلین صلعم را از مصائب
و محن بارها نجات دهد چنانچه از استیعاب و اسد الغابه و ریاض النضره الی غیر ذلک بوضوح انجامید
پس سخت مستبعد بلکه محال ست که او مخوار پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نباشد و در وقت معلوم جزع
بر ذات خود خزن و اندوه که بنا بر تشنیع و طعن ست ننماید و حالانکه علما نوشته اند که خزن بغیر مایشاء
اکثر و خوف بر نفس قال الله تعالی ولا تحزن علیهم و قال خطابا للکلیم لا تخف
الی غیر ذلک **سوم** انکه بروایات فریقین سابقا و بحدیث حضرت مرتضی لاحقا معلوم گشته
که صدیق اکبر مثل حضرت ابراهیم خلیل اواه و منیب بود و اینهم تقریبا بتقدم اول دلیل بر انست که حزن
او فقط بر ای نفس خویش نبوده محال عقل ست و خلاف نقل که چنین اواه منیب و شفیق و رفیق در بارگاه سید
المرسلین قسی القلب باشد **چهارم** آنکه از کتب معتمده فریقین بثبوت میرسد که جناب رسالت
مآب صلی الله علیه و آله وسلم بانامت مرتضوی و اصحاب صدیقی مامور شد و ستعرف بعض
روایاتهم دالة علی ما نشاء الله تعالی پس خلیفه این نامت بکمال ایمان و اخلاص و شجاعت شیر خدا
و لالت دارد و تا و بلات سخیفه و وجوه رکیکه نواصب سود مند و جوهیم که در تالیفات مجلسی مثل بحار و غیره مرقوم

گشته

گشته براصول اهل حق لایق التفات نیست استصحاب صدیق اکبر که برای جان نثاری شرف
حضور داشت بطریق اولی مقتضی ایمان و وفا و اخلاص و شجاعت و مزید اختصاص خواهد بود و مقتضای
اولی ایمان غمخواری و حسن موالی مومنین است که کفار در صدد ایذا رسان باشند فما ظنک بافضل
الصدیقین فی حق سید المرسلین صلعم بنجم آنکه اگر فقط حزن و ملال برای نفس خویش می بود نه برای
ذات پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پس ابوبکر صدیق بنص قرآنی در معیت خاص جناب اقدس الهی با آن
حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چگونه شریک نمیشد کما یدل علیه قوله تعالی اذ یقول لصاحبه لا تحزن
ان الله معنا اگر حضرات مدعین مزید ولای اهل بیت بمقتضای ادعای فطانت و رشاد و شیمه
انصاف و سداد میفرمایند که این معیت بر سبیل تهدید بود کقوله للظالم افعل ما شئت فان الله
معنا ای یعلم بحالنا فیجازینا علی قدر استحقاقنا نیست بمغنی مطلب اینست که خدا همراه ماست یعنی اعمال
مرا می بیند از نیکی پس جزا آن بنیکی خواهد داد و وای ابوبکر خدا همراه تست یعنی اعمال ترا می بیند از بدی
و نفاق پس جزا آن روز قیامت بکنار تو خواهد نهاد و این احتمال بر صور خیالیه شیعه درباره
حضرت امیر نیز ممکن است چنانچه مقرر بیاید بدان می رود و این تقریر و معنی معنا از افادات حضرت
امامیه پناه بظلمت بلاد و عباد هدایت نموده شعر تیره رستان قسمت را چه سود از زیر کامل که خضر از
آب حیوان تشنه می آرد سکندر را ثمر این است که اسکندر از زندگی دنیا که آخر فنا پذیر است محروم ماند و آب
بعید خضر مذکور بحرمان هم آغوش بلکه بوبال خردی همدوش گردیده نقد ادراک ائمه هدی بستاند که صنعه
متکلم مع الغیر نظر بشرکت مرتضوی است و این معنی فقط از افادات محدثین این قوم نیست بلکه از بعضی
متکلمین نیز بآن گردیده اند فاضل مفخری نور الله شوستری در رد و قدح تقریر مولانا نظام الدین نیشابوری
علیه الرحمة در رساله آیت غار اشاره بدان کرده قال ان ابا بکر قال یا رسول الله حزنی علی
اخیک علی بن ابیطالب مما کان منه فقال له النبی صلی الله علیه وآله لا تحزن
ان الله معنا ای معی و معه علی بن ابی طالب لما تعلی قدر الضرورة و عبارت خضر

مشهدی انیست و ایضاً مما اشتهر من لدغ الحیة ایاه امتناع رجله یزیلها
امره و انه لما لم یحصل بذلک غرضه شرع یؤذی النبی صلعم بتذکار حال علی و اظهار
الحزن علی جرحه او قتله او غیرهما فقال علیه السلام لا تحزن ای لا تظهر الحزن
علی امر علی و لا تؤذنی بتذکریه ان الله معنا ای معی و مع علی لیکن حرف دیگست که
موجد این تقریر کیست مظنون بلکه متیقن است که مخترع این قسم افادات ابن سبا لعین بلکه ابلیس رجیم
است که روح استاد امام اعظم اول را در این خرافات از کجا بکجا برده کما فی البیاض المذکور و غیره من
کتبهم **بالجمله** ازین محدثات بوضوح می انجامد که علمای ما میه حزن و اندوه صدیق را بجانب تصوری باز
میگردانند پس خدا را اندک خوف و امعان فرموده شود که این حزن و اندوه که بمنزله حدیث است و لا
بأسی که تکذیب صدیق صدوق باقی و حضرت خبانجه از کتاب حزن منع نمود از کذب هم بطریق اولی
منع میفرمود بجانب مصطفی میکشد یا نه فان حبیب حبیبی محب و این غمخواری و دلسوزی برای حضرت
امیر باعث دخول صدیق در معیت است یا موجب خروج ازان و ارشاد گردد که حزن روایات امامیه
اقرب الی العقل است یا حزنیکه در روایات اهل حق ورود یافته یعنی چون کفار بر سر غار رسیدند
ابوبکر صدیق سخت محزون شد و عرض کرد که اگر بر من قابو یابند حرجی در اسلام واقع نخواهد شد و اگر
بر تو دست رسانند تمام هلاک میشود پس جناب نبوت مآب تسلیه او فرمود لا تحزن ان الله معنا
حالا در امثال این مواضع مثل مشهور که فلان فر من المطر و وقف تحت المیزاب در خور امامیه
صادق آمد یا نه مگر گویند که حضرت صدیق را بسلامت حال و حفظ ذات تعدی نوعی از شه کفار و ثوق تام
بود بخلاف حضرت علی مرتضی منقول ان ما قلتم موجب للتطبیق هداکم الله سواء الطریق و
جعل لکم التوفیق خیر رفیق **و متوهم** نشود که در تحریر فقیر تهافت و تناقض است زیرا که
کلام اول دلالت بر انکار صدور حزن دارد و این مقام بصدور و آن وجه دفع این توهم آنست که در
صدر مقصود عدم تمام تقریب دلیل شیخ حلی و مانند اوست فقط و در نجا صدور حزن بجهت ورود

روایات ثبت

رد ابات است نه اگر میگفتم که نص قرانی دلالت بر وقوع میکند البته تناقض لازم می آمد و لیس کذلک
ششم آنکه باعتراف قاضی نورالله شوستری در همان رساله که در باره عبارتش منقول شد ابوبکر
صدیق وقت شب در ان غار تنگ و تاریک اول خود داخل شده پس محال است که چنین یار غار که
برای حفظ ذات سرور کائنات او جان نثاری و هر وقت بحق کفار فقط بر ذات خویش متحمل میشد او
باشد و عبارت قاضی اینست لانا نقول ان قوله تعالی ثانی اثنین بیان حال الرسول صلی الله
علیه و اله وسلم باعتبار دخوله فی الغار ثانیا و دخول ابی بکر اولا کما نقل فی السیر
انتهی و در احقاق هم با همضمون اعتراف موجود است و در ان معنی احادیث مستفیضه بسیار است اصابه
النصه و مانند او اکثری را جمع کرده اند ملخص آن اینست که چون صدیق همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بار شاد
شریف متوجه غار شد گاهی پیش میرفت و گاهی در عقب و زمانی بجانب راست توجه میکرد و ساعتی بطرف چپ
قطع راه مینمود حضرت پرسید که ای ابوبکر کارت را چنین ندیده بودم چه افتاد که در طی راه اختلاف
میکنی عرض کرد که مقصود من نگاهبانی حضرت از شر دشمنان است مبادا که از ین جهات در رسند و مکروهی
رسانند هرگاه ابوبکر صدیق بمسیل آنجناب که بسر قدم میرفت تا اثر شن بر زمین نمیقتد پی در پی حضرت را از
راه تا غار بر دوش برد و تجویز نکرد که حضرت اول در غار در اید پس خود در ان غار تنگ و تاریک در آمد سوراخها
را بند کرد و در سوراخی که بارجه اش در بند کردن وفا نکرد پای خود محکم گذاشت من بعد آنحضرت صلی الله
علیه و اله وسلم را بخواند بعد استراحت آنحضرت صلعم اقاعی غار ایذا رشید بصدیق رسانیدند او بکمال
ثبات قلب بر جا ماند و پای ثبات افشرد ولی آرامی آنجناب را گوارا نمود چون حضرت صلی الله علیه و اله
وسلم او را بر ان دیگر بند بار هم تمرین دیدار شاد نمود و لا تحزن ان الله معنا و دعای خیر در حق او
نمود که رحمت خدا باد بر تو ای ابوبکر صدیق که بتصدیق من مبادرت نمودی و فسیکه مردم مرا دروغ گو
پندا شتند نصرت من کردی و قتیکه مرا مخذول نمودند و السنه ما من نمودی در وحشت من و بحمد الله که از
تمامی آفات بهر کات شریف مخلص کلی یافت **ششم** آنکه خود حضرت مولف انچه در فصول سابقه

[illegible] رسالہ افادہ نمودہ و در بارہ حصہ معنی صحابیت در دوام حکم فرمودہ نص قطعی و برہان یقینی است
[illegible] این حزن فقط بر ذات خویش نبودہ و آن افادہ اینست کہ لفظ اصحاب ہا بے تمام دارد از نیکہ اصحاب
دست مراد باشند چہ از دو حال خالی نیست یا از اصحاب عرف عام کہ یار و مصاحب دینی و دنیوی را می گویند
مراد باشد یا عرف خاص یعنی کسی کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را دیدہ و بر اسلام راہی ملک الموت
گردیدہ باشد انتہی ملخصا پس اگر مولف از لفظ صاحب در آیت غار معنی اول اراده کند فذاک و نص
و دلیل علی المقصود زیرا کہ از جملہ محالات است کہ یار دینی و دنیوی غمخواری محبوب خود نبردارد و فقط
بر حزن ذاتی خویش اکتفا سازد و اگر معنی ثانی قصد کند فهو ایضا یفید المطلوب زیرا کہ
ایمان اسلام لا محالہ مراد ف ایمان خواہد بود و الا مذہب اجداث اصحاب کہ مولف اختیار کردہ موضوع
رسالہ خویش را بران قرار دادہ و جا بجا درین افادات براہ تصریح رفتہ و گفتہ کہ جز تنافس در نیل
و تحصیل فوت مرافقت او بہ رحلت مصطفوی صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم مزیدے کہ متعلق باعتقاد در باب
آلہیات یا نبوت و معاد باشد صحابہ را اتفاق نیفتاده و الی غیر ذلک من التضریحات و سیجی
عن قریب ان شاء اللہ تعالی لغو محض و باطل بحت می گردد پس معلوم شد کہ ابو بکر در ان وقت کہ با لاتفاق
و بطریق اولی از نصوص امامت مرتضوی نصی واقع نشد چنانچہ وجوہ آن درین کتاب دریافتہ باقی
مثل دیگر مومنین صحابہ بود و حدیث کتاب کلینی کہ در بارہ ہجرت وارد شدہ نیز بران دال است
لاجرم ابو بکر صدیق حزن اندوہ فقط بر نفس خود نداشتہ بلکہ حزن او بذات نبوی یا علوی یا جمیعا واقع شدہ
مع ذالک چون از اجلای بدیہیات است کہ سوق آیت غار بر مدح وقوع یافتہ ممتنا بتیکہ ترجمہ جواہر
و منطوق کریمہ مذکورہ بدون ضم ضمایم بر آن دلالت میکند یعنی ای مومنین اگر شما نصرت پیغمبر خود نکنید
و دست از رفاقتش بدارید ہرگز او محتاج مدد شما نیست مگر یاد ندارید کہ خدا او را نصرت کردہ
وقتیکہ کفار مکہ بیرون کردند و جز ابو بکر احدی با او رفیق نبودہ پس لا محالہ یکی ازین دو معنی کہ
مولف لفظ اصحاب را دران محصور کردہ مراد خواہد بود نہ وساوس و مضحکات دیگر کہ ترک

ذکر

ذکر شش اولی تراست قیامت اینست که حضرت مؤلف بعضی از مخلص اصحاب و حواریین خویش
را در خلوت برچیده مقام آیت غار را از قرآن مجید در بر و آنها می کشاید و می پرسد که خدارا حاضر و ناظر
دانسته بگویند که از منطوق الفاظ قرآنی در بارهٔ ابوبکر چه برمی آید فضل و منقبت یا هجو و نقصت آخر
جماعت مذکور متفق الکلمه شده بعد از خوض و امعان میگویند که در منقبت شکے نیست لیکن جوابش چنین و
چنان است مؤلف درین وقت میفرماید که این امر آخر است از منطوق آیت صریح ایمان و اخلاص این بزرگ
بثبوت میرسد و آنهایند تائید میکنند لیکن چون نوبت تالیف اوراق و مناظرهٔ اهل حق میکشد مرض
صاحب تجرید و بعضی دیگر از مجتهدین متاخرین مبتلا می شوند قال الله تعالی وَجَحَدُوا بِهَا وَ
اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ **ششم** آنکه
اگر مراد از حزن فقط اندوه است که بعوارض بشری حق می باید فَقَدْ اعْتَرَفَ الْمُسْتَرِيُّ أَنَّهُ
لَيْسَ بِمَحَلِّ النِّزَاعِ كَمَا عَرَفْتَ مِنْ قَبْلُ واگر بکار و زاری و فریاد و بیقراریست کما هو مزعوم المخالفین
پس چنانچه خلاف حفظ و صیانت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ضد حفظ نفس خود است وَلَا يُقْدِمُ عَلَيْهِ
أَحَدٌ مِنَ الْعُقَلَاءِ **یا رب خدایا** مگر گویند که دل صدیق معاذ الله با کفار بود و این هم بعد از مطالعه
این اوراق پریشان از نهرات نفسانی و لمزات شیطانی است کما لا یخفی بالجمله از وجوه لا تعد و لا تحصی که
بعضی ازان باطریق نموذج برزبان قلم حواله شد اهل حق این حزن و اندوه را بطریق روایات کما مر
شطر سنها بمناقب صدیقی می شمارند بخلاف مدعیان مزید و لای اهل بیت که مطلق چشم مآل اصناف
دیده بصیرت شان از تعامی نمی کشاید جمعی گویند که بکاء و زار برای اعلام کفار بود و صدمه گزند
افعی بابوبکر صدیق از همین جهت رسیده چنانچه کذاب مفتری در همان رساله و دیگر تالیفات خویش تفوه
بآن نموده و خضر امامیه هم در کتاب مرقوم الصدر تقول بآن کرده و هرگز از جلال و کبریای الهی و
روح مقدس نبوی صلعم خوف و شرم نمیکنند و عور نمی فرمایند که بتقدیر عداوت صدیق در نفس الامر و عدم
درایت نبوی با اینهمه امتداد زمانه و معاشرت و مصاحبت دیرینه چه تردد باد ثبوت

نفس نبوت برباد نمی شود بلکه نفس فراست هم برجای خود نمیماند چه جای مزید عقل و کیاست نسبت
بجمیع بیت چنانچه مجلسی در جلد اول بحار از محاسن نقل کرده بعضی اصحابنا رفعه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما قسم الله للعباد شیئا افضل من العقل فنوم العاقل افضل من
سهر الجاهل وافطار العاقل افضل من صوم الجاهل واقامة العاقل افضل من شخوص
الجاهل ولا بعث الله رسولا ولا نبیا حتی یستکمل العقل ویکون عقله
افضل من عقول جمیع امته الخ زیرا که برتقدیر عدم استصحاب صدیق که باظهار صاحب کامل بهائی و غیره
در کوچه ایستاده بود متوهم باشد که شاید کفار را دلالت خواهد کرد که حضرت از فلان راه رفته و بر اطفال
تهذیب خوان هم مستتر نیست که اراءة الطریق مستلزم الایصال الی المطلوب نمی باشد بخلاف
استصحاب چه ابوبکر بیک صیحه صد کافر را از دور هم اعلام تواند کرد یکیف وقتیکه نزد سرور ابرار
رسند بلکه در لباس محبت هم کار خود را از پیش تواند برد مثلا میتواند گفت که ای شوربختان از خدا
نترسید و در گرفتاری خاتم المرسلین زیاده ازین سعی مکنید در نصورت هم معنی محبت برقرار میماند و هم اعلام
بکفار حاصل میشود و اینهم بخیال عاید قوم در نمی آید که در صورت کفر و نفاق یار غار وقت بحوق کفار
وقت مسرت بود که اکنون بر سر غار رسیدند و گرد مطلب خویش گردیدند یا وقت حزن و ملال
و نیز بذهن ثاقب این پیران نابالغ خطور نکرد که افعی مودب طرفه تادیبی بعمل آورد که نقیض مدعا باشد
ندانست که وقت گزند صیحه بکار چنین حزین و غمگین بعرش برین خواهد رسید و بعضی برانند که اینهمه
حزن اندوه بنا بر نامردمی نفاق افتاده چنانچه بوی ازین معنی از قول مولف هم بدماغ اهل باطن میرسد
و برخی منفوه بآن میشوند که این حزن واندوه بنا بر عدم وثوق بر وعد الهی و اخبار رسالت پناهی
وقوع یافته چنانچه اینهمه مهملات و خرافات از همان رساله و کتب دیگر میتوان یافت و همه چیز تمام که هر گاه
این مضامین عیاذا بالله بر اصول خاصه حضرات امامیه بجناب مرتضوی راجع ساخته شود و جز انکه دست
بدامن اضطراب زنند و پرده ناموس خود بدرند چیز دیگر بخیال نمی رسد بیائیش بروجه

تلخیص

تلخیص و اجمال آنکه از مطالعه بحار مجلسی و بصائر الدرجات در کمال ظهور است که چون جناب
سید النبیین را به هجرت مامور کردند و ارشاد نمودند که علی بن ابی طالب را بر فراش خود بگذارد و خود
بغار متوجه شود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با امیر المومنین شوری نمود و این راز را نزد او باز
گفت بدو وه عرض رسانید که آیا از خوابیدن بر بین فراش ذات تو بسلامت خواهد ماند و از وصول
مکاره محفوظ خواهد بود فرمود بلی مجملا چون اهل کفر و ضلال مایوس شده رو بفرار نهادند خوفی و حزنی
امیر المومنین را لاحق شد که مبادا آسیبی بآنجناب رسانند تا آنکه باین قلق و اضطراب بیرون برآمد
و طی مسافت نموده بشرف حضور فائز گشت و آنجناب را صحیح و سالم یافت حضرت از سبب این حرکت
پرسید پس اضطراب و قلق خود را اظهار نمود پس اکنون روح و روحی مر آنحضرتی بر مواعید الهی
در باره حفظ سید النبیین از ایدی کفره و مشرکین و هم وثاقت حدیث شریف که از انامت تو
بسلامت خواهم ماند کجا باقی میماند و احدی از اولوالالباب بنیاد شجاعت و دلیری را باین
همه اضطراب داند وه که موجب قطع مسافت شد و با متداد کشید بخلاف ابو بکر که از جای
خود نه جنبید از تزلزل محفوظ و مصون نمیداند و غالبا نزد شوستری و اتباع او
که افعی را مودب و آتا لیق صدیق گمان برده اند انچه کفار با جناب امیر کردند که از
کثرت ضرب و شتم تمامی بدن مبارکش متورم شد چنانچه در بحار مجلسی است از قتیل تنیعه و تاب
باشد که علاج واقعه پیش از واقعه کردند و باز هم فائده بران مترتب نشد حاشا جنابه عن ذلک
و از نجاست که باندک غور و امعان در مطاعن حواریین سید انس و جان متبین جازم معلوم تو آن کرد
که اکابر علماء و قدماء امامیه بلباس محبت ادعائی از نواصب خوارج قصبات سبق میربایند
و از عداوت اهل بیت علیهم السلام باز نمی آیند بر اصول خاصه ایشان نه از شجاعت و کمال
ایمان و تصدیق شیر خدا اثری و نه از اصول و فروع شریعت غراء اثری و ثمری فضلا که اقرار
مفتری که از علماء ما بدیش لغزشی رو دهد در همان ساله انکه محمد بن جریر طبری می نویسد

که ابوبکر را از هجرت و رفتن پیغمبر صلعم بسوی غار خبری نبود تا آنکه از امیر المومنین پرسید او از توجه آنحضرت
بسوی غار خبر داد و گفت که اگر ضرورتی داری بآنجناب ملحق شو ابوبکر بسرعت میرفت تا آنکه در رسید
و حضرت در تاریکی گمان برد که کسی از مشرکین است پس در مشی سرعت فرمود درین اثنا شراک
نعلین مبارک از هم جدا شد و انگشت پای شریف بصدمه ملاقات سنگی فگار گردید و سیل
خون ازان زخم تا دیر جاری بود در همین مقام کسی که بزیارت کتاب مذکور که بغایت نادر
الوجود است مشرف شده و یا آنچه علمای اهل حق از کتاب مزبور قصه هجرت را نقل کرده اند
دیده بی اختیار خاتمه آیت مباهله تلاوت میکند و قرینه هم بر تهمت دلالت دارد زیرا که ترجمه
طبری که باعتراف کشمیری در نزهه مطابق اصل است نزد فقیر موجود یعنی واثری ازین بهتان در آنها
یافت نمی شود پس معلوم شد که عین افتراست والاشیعی کی این روایت را فرو میگذاشت **و العجب**
کل العجب که حضرت مولف با اینهمه ادعای انصاف و تجنب از کجروی اعتساف بجهت
گردانیدن این حزن بذات مقدس نبوی چندین سخریه و مضحکه نماید و بلا حظه اینهمه روایات
مذکور که بنوع شجاعت و رسوخ اسلام اعدا امر تصور امیکند و حزن را بسوی آنجناب راجع میگرداند
قاه قاه میکند **شعر** چشم بد اندیش کور کنده باد ۵ در نظرش عیب نماید هنر **قوله** سلمنا الخ
اقول این از جمله کرامات افضل الصدیقین است که بمجرد تسلیه و موعظت عمر فاروق که در چنین
مدهشه گرفتار شده بود بغتته هشیار شد و بر تارک فوق خلافت و تدارک انچه از انصار صدمه یافته بود
کمر بست و خواست که بعجلت تمام باین امور پردازد و اینهمه بعد ازان بود که ابوبکر صدیق از اختلافها
مردم را در غسل و مدفن از میان برداشت و اجله اصحاب را بطریق وصیت شریف برین امور گماشت
چنانچه از ترجمه تاریخ طبری گذشت و بسیاری از تواریخ موید این مضمون است **کما لا یخفی علی من تتبعها**
بلکه از کتاب انوار بدریه میتوان یافت که اجتماع در سقیفه و شغل بمهمات خلافت بعد از دفن پیغمبر صلی
الله علیه و آله وسلم است و این کرامت بدان میماند که علمای جبال و تواریخ امامیه در کرامات و معجزات

حضرات

حضرات ایمه می آرند که شخصی در کمال اضطراب در بعضی از حوادث روزگار گرفتار شده بود چند انکه
وی را موعظت میکردند شورش وی روز بروز زیادت می نهاد قضارا اولیای او با یکی از اصحاب امام وقت
درخوردند و این واقعه را نزد او ذکر کردند تا آنکه او ماجرا بجناب امام در رسانید امام بر سر قتلش رسید
و یکدو کلمه موعظت که نسبت بمواعظ مردم حرفی بیش نبود بزبان صدق ترجمان ارشاد فرمود
بمجرد استماع کلمات موعظت آن شخص افاقه کلی یافت و بکار خود شتافت و از رجال کشی بسیاری
از کرامات امام صادق در باب کفلانی از جهمیه و فلانی از ملاحده و زناد قه که در مذهب خود بغایت
متصلب بود و موعظ کسی را از بزرگان گوش نمیکرد بمجرد رسیدن بخدمت آن امام بدین جعفری
گرویدند و از معتقدات باطله خویش تائب گردیدند بکمال زهد و حسن ایمان رسیدند و صنوف
دارد و حکایت فارد قیه درین شورش و اضطراب بیهوشی بزعم بی هوش گشتن
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و اطمینان و افاقه او بعد از حصول یقین بموت آنسرور در عالم اسباب
مثل حال بعضی از ایمه است که اصحابش در کمال قلق و اضطراب دیدند تا آنکه در زمان یسیر چند بار
در خانه رفت و باز آمد و دلش هیچ گونه قرار نمی گرفت چون ناگاه آواز نوحه از خانه هدایت کاشانه
بلند شد گرفت هیچ اثری از تغیر و اضطراب در همانوقت باقی نماند اصحاب کبار از علتش سوال کردند
فرمود که از درد و تعب فرزند سخت در قلق بودم اکنون که روح او بدست قابض الارواح در آمد جرا
از جا رودم و متغیر شوم سبحان الحی الذی لا یموت انا لله و انا الیه راجعون بقیه محتجب نماند که حضرت
مولف در این مقام حاشیه نوشته بغایت لطیف اگر بفحوای آن عقلای جهان واقف رسند خواهند دریافت که از
کرامات اکبر است که بر زبان قلم بذله رقم سر زده و آن اینست که از اتفاقات عجیبه است اگر فقط الاتفاق
لفظ عدو و هروله از قلم این همچدان چکیده بود صدیقی از نهایه ابن اثیر زیاده فود حدیثی نقل کرده
که این الفاظ بر معنی حقیقی محمول شدند فی حدیث السقیفة فانطلق ابو بکر و عمر یتقاودان حتی
اتوهم ای یذهبان مسرعین کان کلواحد منهما یقود الاخر بسرعة انتهی اکنون باین عبارت

واضطراب و فوران تمام که از ارباب تتمم بر احوال دورست دیدنی هست و معلوم آتم است که حضرات
سنیه در جواب از نهایت نادرمندی بار سول خواهند گفت که اینها از دردین بوده است سبحان الله
در زمان انفراغ از تجهیز و تکفین کدام بلیه برین نازل میشد والمقام یقتضی التفصیل ولکن علی موعود منی فی مقام
آخر انتهت بلفظه **اقول** و قضیکه اعتذار شیخین رضی الله عنهما در باب رفتن شان بجانب سقیفه بعد الحاح
صحابه کرام اگرچه بسرعت تمام باشد بجوب تین وجوه دریافتی و حال اضطراب و بیقراری فاطمه را
در مطالبه فدک بحرکات ارادیه بی آنکه کسی باعث خروج باشد خلاف زده و توکل و حضور در مجامع
اصحاب مصلا شناختی حاجتی بدان نماند که بر دین کلام التفاتی نموده شود و هیچ تردد و ریبی درین
امر باقی نماند که اکابر علمای طائفه از نهایت نادرمندی بار سول مقبول میگویند و داد جور و جفا
سید هند و از روزاد زنهار تر می نکرده افاده می نمایند که اینهمه از دردین بوده پس کو یا بلکه حقیقة
جناب یعسوب المومنین را از دائره دردین و اسلام خارج میگردانند و چرا نباشد که حضرت امیر را
مثل ذراصحاب رضی الله اجمعین پانند چنین رجم اعتقاد میکنند سبحان الله اگر بعد از امتداد زمانه
و رفع حجاب مفارقت سرور عالم این مطالبه واقع میشد کدام بلیه زیاده تر ازان نازل می شد که
حضرتش را بخشیدند ازان نازند و نیز اگر جناب علی مرتضی در تجهیز و دفن بشیر ندیر بیت نمیبود و براه
خوشامد نفسانی بجز و فات سید انبیا میرفت کدام داهیه عظمی برین مرتزل می یافت که بعد
ازین نازل نشد و جناب امیر العلم قطعی معلوم نبود کما تر تفصیل مرارا اینهمه امتداد زمانه که بدفن
جناب نبوی یافت ابقاء و روایات فریقین تجویز حضرت امیر بود والمقام یقتضی التفصیل ولکن علی
موعود منی فی مقام آخر حاصل الما وعد المولف الذی لیس شانه فی الا خلاف حیث وقع عنه
الا خلا اللهم الا ان یهضم الیه الصوائم مع ذالک عجیب عجب مے افزاید که مولف سرعت شیخین را بتقضا
وصایا و تاکید خویش خلاف نادم و نسته هرگز نگرده که خصم او نظر با مور نفس الامر میتوانند
گفت که این نازعتها برای آن بود که انصار را از غنیمت وارثانند و بزودی تمام خود را

در دفن سرور عالم رسانند و این توجیه برای جناب سیده شمشی میشود که بلا ریب سم ماتم و شیون را
گذاشته خلاف زهد و توکل جنابچه از منطوق عبارات حق الیقین مفهوم آن برمی آید زیرا که ملا باقر را هرگز
استطاعت بر آن حاصل نگشته بعنوانی از خانه بعد از جمع افواج قاهره برآمد که رواة محدثین قوم خاک بدهن
شان قاطبة متفق الکلمه میگویند که خرام آن محدره تقی عفت و طهارت بعینه خرام جناب رسالتمآب علیه
الصلوة والسلام بود و تمامی مسافت را تا دار الخلافة بهمین طور بکمال شرم و حیا قطع نموده در مجلس
اصحاب در آمد کما هو عیان لاحتیاج الی البیان و رواه المجلسی فی البحار و حق الیقین و غیره من
الاسفار و در روایات این کتب موجود است که وقت مذکور چادر در پای مبارک فاعلمی مو پیچید
چون قرائن بر کمال بقراری دلالت دارد کما لا یخفی پس همین چادر دلیل بر عسرت خواهد بود نه عشیر و
یا اولی الالباب قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی صراط مستقیم
اقصه تا کجا کسی بشرح تهافت و تناقض کلمات این حضرات تواند پرداخت و بحر بیکران المحشو داد
از کوزه تراود لهذا رجوع بما نحن فیه می سازم که هرگاه حال ثبات نفس و قوت فلک صدیقی
باشد شاید باشد گریه بر محض توهم بمقتضای خود بعد الرسول قریب باستحاله عقلی است بلکه بر التقدیر هم
واگر کسی گوید که شاید احداث در دین و سوء خاتمه خود بجهت نصب خلافت که مضمر خاطر داشته
باشند از کلام رسول بالیقین فهمیده گریه باشند گوئیم که این امر خود ظهر بالمطلوب دانی دیر باز در
دل این آن زرد گره بود بس گریه بران یعنی چه مگر اینکه هرگاه از کلام رسول انام صراحة بقا و احداث
مستفاد بود و یا للناس کار تبا کی فرموده باشند و علی هذا در جمله جواب اعنی انا لکما شون بعدک بدلالت
قرینه حذف واقع شده یعنی فعلے ما اخبرت یا رسول الله انا لکما شون بعدک و محدثون و انچه در ابطال
احتمال همی گذارش داده شد برای آنکه این همچندان بر خود تحتم ساخته که انچه دلایل از جانب اهل سنت بجا
گذرد آن را فر نگذارد بلکه بتصریح و تطمیر ذکر کرده بابطال آن پردازد و الا احتمال همی همین نیست
از سید محمد زرقانی شارح موطا در شرح این حدیث میگوید لتسلبا خواتمنا اسلمنا کما اسلموا

قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی صراط مستقیم

وجاهدنا کما جاهدوا یعنی لم خصهم هو بشهادتک علیهم فقال علیه السلام
بلی انتم اخوانهم ولکن لا ادری ما تحدثون بعدی فلما خصصتهم بالشهادة من جهة المبتدا
علی الخبر بقوله هؤلاء اشهد علیهم فبکی ابوبکر ثم بکی کرره لمزید اسفه علی فوات
المصطفی ثم قال انا لکائنون بعدک استفهام تاسف لا حقیقی لانه یعلم ان
ابابکر بعد ان اخبره النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال ابن عبد البر فیه ان شهداء احد
ومن مات قبله صلی الله علیه وآله وسلم افضل ممن خلفهم بعده وهذا فی الجملة دال
منهم من اصاب الدنیا بعده امّا المخصوصون بالتعیین فلا سبیل الیه انتهی قلت
الی ما انتهی هنا الیه المدقق علی کون ذلک الحدیث اخبارا بالغیب فرع علیه
استحالة کون الاستفهام حقیقیا وهو باطل لاستحالة استفهام حقیقی که از وقوع شی
لا محاله یعنی جمله خبریه خواهد بود پس اتیان ابوبکر بکلمات تاکید یعنی ان و لام تاکید دلیل است
که چون اینجا کلام با منکر نیست و از جمله مزبوره فائده خبر هم مقصود نیست بلکه لازم فائده خبر مقصود
است پس کلمات تاکید مستغنی بران خواهد بود که سامع از کلام رسول ایزدی ایقان بقای خود حاصل
کرد و زینهار ریبی ندارد و بخاطر کسی خطور نکند که قول شارح مزبور حجت نیست چه عجب استفهام حقیقی
باشد زیرا که اگر چنین میبود اول جناب صدیق اکبر استفهام میکردند و بعد جواب نبوی شروع نمیکردند
میفرمودند لا بالعکس علاوه در صورت استفهام حقیقی جناب نبوت مآب بعنوان کلام ابوبکر بهتر آگاه بودند
پس البته جواب استفهام بلاولنعم میدادند و بی شبهه در خاتمه حدیث منقول نمیشد که در عرض بیان سکوت
میفرمودند و هرگاه واضح شد که جمله انا لکائنون بعدک معنی جمله خبریه است و وثوق صدیق اکبر
بر اخبار بالغیب روشن تر از سفیده صبح هویدا گشت پس کسی که بفرض غیر واقع در پی اثبات احتمال
وهمی افتاده کاسه گرم تر از آش بحقش صادق غلط گفتم توجیه القول بما لا یرضی قائله بلکه تکذیب
قول صدیق می نماید و هرگاه اینها با فتی فذلک الکلام را تقریری موجز بیان سکنیم که اگر نسبت احداث

لطف را احتمال وہمی است بعدیت ہم بطریق احتمال وہمی است چہ لفظ بعدی قید ما تحدثون افتادہ
است یعنی لیس لی علم لعلکم تتقولون بعدی او تحدثون اشیاء یکون سببا للسوء فیما بینکم
واگر بعدیت یقینی است احداث ہم یقینی است کما ہو ظاہر یعنی تتقولون یقینا و تحدثون
اشیاء و چون بدلائل باہرہ ظاہر گشت کہ تطرق توہم احتمال وہمی صورتی از جواز ندارد بلکہ
بشہادت علمای اہل سنت غلط گفتم باعتراف خود صدیق اکبر ثابت شد کہ حدیث اخبار بالغیب
است شق ثانی متعین شد والحمد للہ علی ظہور الحق و پوشیدہ مباد کہ در بادی النظر شبہہ می افتد کہ تصدیر
کلام بکلمہ لا ادری خود دال است بر شک و احتمال وہمی باز انکار ازان یعنی چہ لیکن در نظر دقیق ہم بحمد
است چہ اولا قائلش را بجناب صدیقی عرضہ باید داد کہ لا ادری دال بر شک بود شما چرا بقینی دانستہ
گریستید و باستفہام تا سفی ایقان نبوی را بسید المرسلین ہم ظاہر گردید و ثانیا لا ادری تعلق باحداث و عدم
احداث ندارد بلکہ بمای موصولہ متعلق است یعنے نمیدانم کہ چہا امور احداث خواہید ساخت بعد از من
پس لفظ متعلق بتفاصیل محدثات است نہ بامطلق محدث و ثالثا این کلام بر حسب محاورہ واقع است
کہ ہر چند مخاطب از حال مخاطب آگاہ باشد بگاہ است کہ تفصیلش از جہت فظاعت و شناعت
یا بمصلحتے آخر نمی کند و باجمال می اندازد کہ من نمیدانم باخد امیدانند کہ شما چہ کردہ اید یا چہ خواہید
کرد و انمعنی بکیکہ سلیقہ فہم کلام بلغا دارد مخفی نیست و این کلام فقیر محض بسند محاورہ نیست بلکہ
از نصوص قرآنی و آثار نبوی ہم مستفاد است کہ جناب رسالتمآب از حال خلافت شیخین خبر بودند و
اخفا می فرمودند چہ در صورت تحریم اکثر مفسرین تفسیر آیت و اعرض عن بعض ہمین گفتہ اند کہ
خبر از خلافت شیخین دادہ بودند و از بعض احادیث حکم مصاہرت بعلی بن ابیطالب مستفاد می شود و نیز
در مشکوۃ بخاتمہ حدیثی مروی است وان تؤمروہا علیا ولا اراکم فاعلین تجدوہ ہادیا مہدیا
و ایہاد لالت صریح دارد بر علم نبوی ہر چند آثار وضع بر اوائل فقرات این حدیث ظاہر است لیکن الزاما
بجہت دلالت بر خبیر بودن مخبر صادق مذکور شدہ فان مقصودنا یتم بذلک و اخفای این امر وجہی

بارتیب تناقض وتنافات را در احادیثیکه او بجمع آن پرداخته غیر متناهی بهیئت مجموعی بر خلاف
تصریحات حکمای فلاسفه خواهد یافت واگر از اصول ارباعیه بعضی از کتب و رسائل چنانکه ملا مجلسی را
بهم رسید دستیاب شود طشت از بام و پرده از مکائد نافرجام می افتد و بر هر صغیر و کبیر مانند بدیهیات
اجلی میشود و علم اضطراری حاصل میگردد که مذهب طائفه ساخته و پرداخته چند مدلس از یهود اشقیاست که
بنا بر ابله فریبی و شامت نفس بجناب ائمه هدی نسبت داده اند **قوله** واگر کسی گوید آه **اقول**
این سوال در جواب گویا خطاب باز بد فرضی است التفات بر آن محتاج الیه نیست و در ان اهل حوالی
قسم آلودگیها پاک است و شیعیین زبان که در حقیقت مطلق العنان اند هر چه خواهند گفته باشند بقول
شیخ شیراز صحیح ولیکن قبیح رکاکت دشمن بست نه واز نیمقام معلوم توان کرد که حضرت صدیق توان
سابق اراده غصب خلافت مصمم داشت و در تهیه اسباب آن میکوشید و هوا خواهانش نیز
در پی این امر بودند پس لفظ بعدی بعدک در احادیث فریقین بر فهم ما نسبت باین بزرگان
بی محل خواهد بود نه بمعنی که در اکثر مقامات اراده باطنیه ایشان بکمال ظهور وقوع یافته چنانچه
در طعن قرطاس و مانند آن تقریر کرده اند و از استیکه مجالس را برای تحریر نصیحه مانعه نموده
و در انتساب بجناب صدیقی با وصف اینهمه روایات وقت قتل و شهادت مصطفی
و مرتضوی و امثالشان بر منبر و بهوشکشتن او بمجرد جریان نام مبارک حبیب سبحانی بر زبان او
کرامت فکر یافت طرفه جوری و جفائی از حضرت مولف و چندان از اخوانش صدور یافته هنوز نمیدانند
که اینهمه تکلفات خصوصا در بکاوزاری کار حضرات شیعیین بهست و بس که در بیان ثواب او حشویون
بر جناب سید کربلا چه روایات که در کتب معتمده خود نیافته اند پس اینهمه تباکی و فنا کی و بی تابی
بزرگان بزرگان را مناسب است که در تکلف و تصنع معدوم النظیر اند و متاخرین هم باد امرائی که اکثرش بر انواع
افترآت و توهین عقیده مشتمل باشد و بیران نابالغ کمال احسان در حق اهل بیت می پندارند در قوانین
موسیقی فتوی میدهند و لهای ایشان مصداق و اشد قسوه رقیق نمی شود تا آنکه مرثیه و کتاب خوانی

مثل میر علیصاحب آقا محمدی باید بلکه بران هم بدون تقرر وظیفه یا امید قاب بلاو دبالیه شیر
برنج کریه نمی آید باز هم بتمثیل وتصویر ضرائح مقدسه واسیران دشت کربلا حاجت می افتد بلکه در زمره
طلبه خویش یکی را زید بنهاد ودیگری را عمرو عبید الله زیاد میسازند وحقیقة باشهدا راطف واهل بیت
شاه نجف بتقلید قدما خویش که شیعیان کوفه بودند کما فی الجمار وغیره من الاسفار نرود خادو غل می بازند
افمن هذا الحدیث تعجبون وتضحکون ولا تبکون وانتم سامدون **قوله** واچه جای ایشان الخ
اقول کسیکه درین اوراق نظر کند بروی منجلی است که اینهمه لاف وگزاف وقول بلهان نمایش
سراسر است هرگز حضرت مولف درین رساله بر قانون مناظره علما نرفته بلکه منصب خود را هم ندانسته
ودر هر مقام احتمالات صحیحه را گذاشته بلکه صراحة از حق چشم پوشی خنیا ساخته **قوله** اما سید محمد
اقول درین فادات هم بحث ونظر است بچند وجه اما اولا پس از انکه لا نسلم که هر گاه استفهام
بحقیقی نباشد لا محاله معنی جمله انشائیه الکائنون خبریه باشد ومقصود ابوبکر صدیق از ین جمله ارزم فا
خبر بود مگر حضرت مولف درینمقام هم بر تصریحات رکیکه وصور خیالیه خود یا بعضی از اصدقای ایما
در قواعد علم معانی ذیب نموده وقصه اطول را اختصر کرده وراه مطلب مطول را مختصر نموده جواب
علامه تفتازانی افصح است در انچه نبذه بهمدان فهمیده پس مناط فضل وبلاغت صدق
مولف هم ازینجا بخوبی تمام ظاهر میشود وبظهور می پیوندد که کتب درسیه را هرگز این بزرگان نفهمیده
بودند تا بحضرت مولف چه رسد وان عبارت اینست لانک ان قصدت بالخبر ای من یکون
یصدر الاخبار والاعلام ممن یتلفظ بالجملة الخبریة فان کثیرا ما یرد الجملة الخبریة
لاغراض اخر سوی افادة الحکم او لازمه کقوله تعالی حکایة عن امرأة عمران رب انی
وضعتها انثی اظهارا للتحسر علی خیبة رجائها وعکس تقدیرها لانها کانت ترجو وتقدر
ان تلد ذکرا وقوله تعالی حکایة عن زکریا علیه السلام رب انی وهن العظم منی اظهارا
للتضعف والتحسر وقوله تعالی الا یستوی القاعدون من المؤمنین الآیة اذ کان المراد بینهما

مِنَ التَّفَاوُتِ الْعَظِيمِ لِيَتَأَلَّفَ الْقَاعِدُ وَيَرْتَفِعَ بِنَفْسِهِ عَنِ انْحِطَاطِ مَنْزِلَتِهِ وَمِثْلُ
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ تَحْرِيكًا لِحَمِيَّةِ الْجَاهِلِ وَأَمْثَالُ هَذَا أَكْثَرُ
مِنْ أَنْ تُحْصَى وَكَفَاكَ شَاهِدًا عَلَى مَا ذَكَرْتُ قَوْلُ الْإِمَامِ الْمُرْتَضَى فِي قَوْلِهِ قَوْمُهُمْ قَتَلُوا
أَمِيمَ أَحَيِّ هَذَا الْكَلَامُ تَحْزَنُ وَتَفْجَعُ وَلَيْسَ بِإِخْبَارٍ لِكَنَّهُ إِذَا كَانَ يَصْدُرُ الْإِخْبَارَ فَلَا
شَكَّ أَنَّ قَصْدَهُ بِخَبَرِهِ إِفَادَةُ الْمُخَاطَبِ تَمَامَ الْحُكْمِ كَقَوْلِكَ زَيْدٌ قَائِمٌ لِمَنْ لَا يَعْرِفُ أَنَّهُ قَائِمٌ
أَوْ كَوْنَهُ أَيِ الْمُخْبِرِ عَالِمًا بِهِ أَيْ بِالْحُكْمِ كَقَوْلِكَ قَدْ حَفِظْتُ التَّوْرَاةَ لِمَنْ حَفِظَهَا انْتَهَى مَطْلَب
این عبارت چنانکه می بینی آنست که صاحب مفتاح قصد مخبر را در دو چیز حصر میکند و میگوید که یا
مخاطب خبر را بحکمی آگاه سازد که در ذهن او ثابت شده چنانچه گوید زید ایستاده است با آنکه ای مخاطب من عالم
این حکم مرا جاهل گمان میبرم چنانکه بحافظ قرآن مجید گوید که تو حافظ قرآنی و چیزی نظر بآیات قرآنی و
استعمال بلغا و تصریح علمای معانی اعتراضات وارد میشود بیانش آنکه چون مریم پیدا شد مادرش
گفت پروردگارا من دختر آوردم و حال آنکه من سوگند خورده بودم که این کلام که بشارت است نه قصد متکلم امر اول
است و نه ثانی همچنین قول زکریا علیه السلام که وقت طلب فرزند گفت ای پروردگار من دعای تو هرگز
که استجابت آن آسان شده و در اینجا هم هر دو امر مراد نیست پس علی هذا در قول و تعالی که نشنیده گمان
و جهاد کنندگان بر آنچه باشند و مثل اینست استفهام انکاری که بحسب ظاهر اخبار از نفی دران مقصود
می باشد مانند قول او تعالی که علما و جهلا برابر نیستند پس حصر مذکور معتبر نباشد علامه تفتازانی از
ابتدا چنان تعبیر فرموده که خالی از عبارت یعنی مراد ما آنست که شخصی که در پی اعلام اخبار
بود قصد او بحصر در دو امر نیست قصد کسیکه بظاهر جمله خبریه گوید و امر دیگر اراده کند قصد مادر مریم
که امید پسر داشت و دختر از وی متولد شد اظهار حسرت است نه چیز دیگر یعنی و حسرتا که امید من
حاصل نشد زیرا که دختر بکار بیت المقدس نمی آید و قصد حضرت زکریا علیه السلام اظهار ضعف و ناتوانی
است همچنین شبانهای که در انهم آن دو چیز سابق مقصود نیست علامه بعد از تعداد امثله میگوید که آنچه من گفتم

قول

قول امام مزروقی بران اول دلیل است وخلاصهٔ تقریرش انکه برادر حارث را قومی بقتل کرده بودند
وامیم بتر خیم امیمه بنابر مشهور وقول جمهور محشین کتاب اند کوزانی است که شاعر مزبور را بترک انتقام ملامت
میکرد پس قصد او بالذات در قول خود قَوْمِی هُمْ قَتَلُوا اُمَیْمَ اَخِی انشاء افسوس ست یعنی قاتلین از قبیله
وعشیرهٔ من اند امام مزروقی گفت این کلام جملهٔ خبریه است لیکن در واقع اخبار نیست بلکه انشائے افسوس
واندوه است سرگاه این مطلب بعبارت سلیس در اذهان ناظرین وسامعین جاگرفت وغالبکه بدین مؤلف
هم در آمد اکنون میگویم که صدیق در قول خود دائنا الکائنون نه فائدهٔ خبر مقصود دارد نه لازم فائدهٔ
آن بلکه مثل مادر مریم علیها السلام که تقدیرش متعکس شد وامید او بر هم خورد اظهار تحسر وافسوس مینماید
وانشاء حسرت میکند یعنی واحسرتا که عمر تو بسیار قصیر است ومالبسیار طویل وعریض مینبد استیعاب وبالنشاء
تحسر اینمعنی ست که افسوس که بعد تو زندگانی کجاست وبهر حال چنانچه در عرف قدیم وجدید
جاریست مقصود ابوبکر صدیق انشاء تحسر وافسوس ست ولازم فائدهٔ خبر وقتی ضروری باشد که
حضرت مؤلف ببرهان قطعی ثابت نماید که او در بارهٔ اخبار بوده لازم فائدهٔ خبر قصد کردن دانی لذلک
لما عرفت آنفا اما ما بینا پس حضرت مؤلف انچه در رد حدشه افاده نموده خود مخدوش است چه
جای انکه حدشه را از بیخ وبنیاد مستاصل کند زیرا که محتمل است که گریه حضرت صدیق نظر بعدم
شهادت آنحضرت برین مجموعه باشد که بجهت احتمال احداث در مرتبه از مجموع شهدا احد کثیر شده
واستفهام از وجود خود بعد انجاب استفهام حقیقی باشد وخطاب بغیر صلی الله علیه وآله وسلم جوابی
هم ارشادی نمود باشد ودر کتب احادیث محدثین روایت نموده باشند ولیکن از نظر مؤلف که منور بر مطالعهٔ
مطول ومختصر از کتب دیده قاصر نشده نگذشته باشد لیکن اینهمه از قبیل شهادت علی النفی است وحاصلش
بر السنهٔ علمای طائفه قبل ازین بسمت گذارش یافته فلا نعیده مرة اخری اما ثالثا پس از انکه در زمانه
بتفصیل هر چه تمامتر بوضوح انجامید که مبتدا وخبر بی انکه مصدر بهمزهٔ استفهام باشد در اکثر اوقات در معنی جمله
خبریه میباشد پس باوجود انکه شارح موطا یعنی سید محمد زرقانی که مؤلف در بسیاری از مواضع احکام وتائید افادات

اوست نقص بران نموده که جمله انسا لکائنون استفهام تاسفی است انجمله را در معنی خبریه گرفتن از
عجائب افادات خواهد بود پس احتمال سابق زائل شد و نه توجیه القول بما لا یرضی به قائله لازم آید
تا تکذیب قول صدیقی معاذ الله که بوحدت ارادتی قهری منخرط شده و بنور اسلام مشرف گشته
و بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بارها در اصحاب کبار قدرش افزوده صَدَّقَنِی اَبُوبَکْرٍ حِیْنَ
کَذَّبَنِی النَّاسُ چه رسد **قوله** هرگاه اینها یافتی الی آخر التقریر **اقول** این تقریرات نیز مخدوش و
مدخول و مورد ابحاث دقیقه فحول ست بوجوه بسیار لکن ما للاختصار بر بعضے ازان مکتفی شوم
نخستین انکه محتمل ست که بعدیت یقینی باشد و احداث غیر یقینی و لانسلم که بجهت قید بعدے
که بر اصول خاصهٔ امامیه از خشو و زوائد بلکه مخالف واقع ست کما سبقت الیه الاشارة هر دو
متلازم باشند یعنی هرگاه احداث محتمل باشد بعدیت هم محتمل باشد برین استلزام و تلازم وجه دلالت مبنا
تا وقتیکه بتقریب دلیل نفرماید احتمال مذکور بر حالت خود ست و مؤید این احتمال انست که بعد از جمع
و تلفیق احادیث واضح میشود که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بخلافت خلفاے راشدین و انکه اول
ایشان ابوبکر صدیق ست و بر دست او اهل ارتداد و خذلان مقتول خواهند شد و در اوقات امین
کروه حق پژوه دین اسلام مؤید خواهد گردید بوحی و الهام معلوم فرموده بود و انهمه امور بر وجود ایشان
بعد انحضرت صلی الله علیه وآله وسلم متفرع ست چنانچه مؤلف نیز اقرار کرده که از قرآن مجید و احادیث
نبوی نص قطعی واضح میشود که آن جناب باین خلافتها واقف بود و سیجیء انشاء الله تعالی بخلاف علم
احداث مؤلفة القلوب جفاة اعراب بتعیین ذوات آنها که وضوح آن از احادیث و قرآن مجید
باین نهج در خیز منع ست علاوه بر تحمل که مقصود شریف آن باشد که وجود بعضے و احداث شان
محتمل ست پس چگونه برین مجموعه مثل مجموعه شهداء احد گواهی بالجمله انهمه احتمالات را گذاشتن و
روبروے اهل حق کردن افزاشتن که من تقریر و قطعیه را ذکر می کنم و بابطال آن می پردازم حیرت تلبیس چیزے دیگر
مقصود نیست بلکه هر ورق این رساله مکذب این دعوی و الحمد لله که بسبب تکذیب قول صدیقی و اراده اثبات

احداث این بزرگان که قرآن مجید و احادیث خیر الوری بر مناقب شان بنصوص قطعیه ناطق است
علما شگفت **دوم** آنکه بنا بر وجه اول از وجوه اربعه مخاطب دربارهٔ رفع دلالت لا اقل بر احتمال همان
افادات سابقه است که مقصود از جمله انا لکما ئنون افادهٔ لازم خبر است چنانکه شخصی بحافظ قرآن شریف
گوید که تو حافظ قرآنی و جوابش بتفصیل گذشت که این همه مغلطه بیش نیست و دلالت بران دارد که اسفار
معتده بلاغت از نظر مبارکش بلکه اصدقای ایمانی او نیز بوجه بصیرت نگذشته و بفحوای کلام علمای
اعلام نرسیده علاوه گریستن بر حصول یقین موقوف نیست سیما گریستن چنین اواه منیب که بکار و زاری
از عادات او باشد و رقت قلبی او از قطعیات **سوم** آنکه قبل ازین بزبان قلم رفته که بر اصول
و تعیین احداث حضرت صدیق مخالف نفس الامر است و انشاء الله تعالی در مسلک آخر بتفصیل
که مزیدی بران متصور نباشد خواهی دانست که هرگز این احادیث بر خلفا انطباق نمی یابد و
جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بر حال خلفا وقوف تمام داشت پس انکار علم تفصیلی سلوک راه
خلاف نفس الامر است **چهارم** آنکه در کتب در سیه هم باید فقیر نمی آید که چون نوبت به بیان
معنی مای موصوفه رسد صیغه جمع بجای آن نهاده باشند بلکه بلفظ مفرد مثل امر وشی مثلاً تعبیر مینمایند
بر تقدیر تسلیم مای موصوف معنی جمله حدیث آن باشد که ندانم چیزی را که احداث کنید بعد
از من هرگاه علت غائی از تحریر این رساله فریب عوام است در معنی آن مبالغه نمیدانم
که چها امور احداث خواهید کرد بعد از من تا عوام کالانعام بمانند که هم درین جا به اشاره بغصب
خلافت است و هم اشعار بغصب فدک و هم تحریف قرآن مجید الی غیر ذلک علی الاصول المشهورین
نعوذ بالله من المتعصبین **پنجم** آنکه مولف رساله درین نزدیکی تصریح فرموده که در معرض بیان سکوت
نمیباید کرد پس محال است که با وجود علم تفصیل محدثات و تعطش سالکین بمعرفت حالی خاتمه خویش مفصل نفرمایند و در
اجمال هم احتمال بکار برند بلکه نفی درایت بر خلاف واقع از خود نمایند و این از شان علما هم بعید مینماید فکیف
سید المرسلین که برای ازاله شبهات و تحقیق حق بر تمامی جن و البشر مبعوث گشته بود **ششم** آنکه عبارت

مؤلف اعنی مخفی نیست آه از دل پر است که انچه مفسرین در سورهٔ تحریم آورده اند از ان معلوم
میشود که انجناب بجهت فظاعت وشناعت امر تفضیل محدثات نفرموده و ایهم بدستور تر هاتی و عادی
لاطائل سابق سخت پوچ و باد رهواست زیرا که اقوال مفسرین فی یقین بر خلاف آن دلالت دارد
در ینمقام بعبارت خلاصة المنهج کاشانی که بعبارت فارسی است اکتفا می کنم میگوید که روایت مشهور تر
انست که سبب نزول آن بود که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روز ها را قسمت کرده بود میان زوجات
اتفاقا یکروز نوبت حفصه بود با پیغمبر گفت یا رسول الله اجازت فرما تا بدیدن پدر روم حضرت اورا
رخصت فرمود و بعد از انکه او رفت آنحضرت ماریهٔ قبطیه را که مادر ابراهیم بود و مقوقس که پادشاه
اسکندریه بود او را انجمله نزد حضرت فرستاده بود بخانهٔ حفصه طلبید و در انجا بخدمت خود ش
مشرف گردانید حفصه بعد از مراجعت چون در سرای البته دید هم انجا بنشست تا رسول الله عروسان
آمد عرق از روی مبارکش میچکید حفصه بر قضیه مطلع شده بگریست و گفت یا رسول الله کنیز را بخانهٔ
من آوردی و با او خلوت کردی حرمت من نگه نداشتی و با دیگر زنان این عمل نکردی حضرت
فرمود که ای حفصه این کنیز من است و خدا او را بر من حلال گردانیده و من او را برای خاطر تو
خود حرام کردم اما سخن سر است نزد تو با نت باید که با کسی نگوئی و در ان خیانت نکنی حفصه
قبول کرد و چون میان او و عائشه مصاحبت و مصادقت بود در پس دیواری که میان خانهٔ او و خانهٔ
عائشه بود آن دیوار را بکوفت عائشه خبردار شد حفصه با وی گفت اے خواهر مژده باد
که رسول ماریه را بر خود حرام گردانیده و ما را از تشویش او خلاص یافتیم و چون حضرت بخانهٔ عائشه این
حکایت بر سبیل کنایه باز گفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام می کنی انچه خدا بر تو حلال ساخته
یعنی ماریه قبطیه و عیاشی باسناد خود از عبد الله بن سنان مکی و عبد الله از ابو جعفر صلوات الله علیه روایت کرده
که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ماریه را بر خود حرام گردانید و در اخفای آن حفصه را امر فرمود
حفصه را گفت مرا سر دیگر هست باید که از انیز با هیچکس نگوئی و در کتمان آن کوشی و اصلا او ای آن

نمائی و آن آنست که بعد از من ابوبکر و پدر تو مالک این امت شوند و پادشاهی کنند حفصه
از این سخن خوشحال شد و شادمان گشت و این هر دو سر را با عائشه بگفت و هر یک از ایشان این سخن را
با پدر خود باز گفتند ایشان آنها را در افشای قصه ماریه عتاب کردند و در افشای قصه حلو مت
خود عتاب و سرزنش نکردند حق تعالی این آیت نازل ساخت انتهی و از اینجا ظاهر شد که چنانچه
از تحریم ماریه مقصود دلسوزی بر تبشیر ام المومنین بود همچنان از امر ثانی و بر سبیکه ادنی بهره از اسلام دارد
سیداند که چون این خلافتها بر اصول امامیه در حقیقت کفر معنوی و تخریب شریعت غرای مصطفوی
بود دلسوزی مومنه بلکه بادر مومنین از جناب سید المرسلین بغایت مستبعد بلکه محال است پس معلوم شد
که چنانچه در غزوه خندق مومنین را باین بشارت عالیه مستبشر کرده اند از روی ام المومنین را بخصوص
این واقعات بشارت داده اند پس این اخبار دلالت بر نقیض فهم مولف داشته باشد سیما وقتیکه
این خبر از قسم اخبار بالقضا سر هم بود چه جای آنکه برای دعاوی لاطائله مولف بکار آید بار خدایا مگر گویند
کدام المومنین از اسلام و ایمان و اقفی بهره ندارست و در نصب عداوت امیر المومنین و ذریت طاهره
او علم عناد بر افراشت لیکن در نصوصیت لازم می آید که مناکحت مصطفوی معاذ الله صحیح نباشد چنانچه اجماع
فرقه را در کتب امامیه بر معنی نقل کرده اند که نکاح مومن با ناصبیه صحیح نیست و نواصب و خوارج در حکم کفار
حربی هستند کما لا یخفی علی من طالع الارغام چه جای آنکه آن ناصبیه نزد اکثری از علمای شیعه که حضرت عائشه
و حفصه را مثل سخنین از کفار و منافقین شمارند بتوحید و نبوت هم قائل نباشد و در قرآن مجید ارشاد
نشده که وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا ۚ وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ پس ایمان که
اخص از اسلام است چگونه بر نفاق محمول تواند شد خصوصا وقتیکه تعلیل قرانی را در همین مقام ضمیمه
نمائیم چنانچه بر اهل تفسیر پوشیده نیست مع ذلک بشارات غزوه خندق بلمعان و برق اسلام در
خلافت خلفا نص قطعی بر خلافت خلفای راشدین است و الحمد لله علی ذلک هفتم حدیثی که در آن
حضرت امیر را الصبر و خاموشی مامور ساخته اند انفاطش چیست ظاهر از عبارت مولف نظر بدان

میکند که چون بصبر ارشاد فرمود خلافت خلفا از قسم مصیبت و بلا خواهد بود زیرا که صبر بدون مصیبت
نمیتواند شد و هنوز حضرت مولف غافل از آنست که صبر چنانچه بر مصیبت سبب شد بر طاعت و عبادت و
انقیاد و اطاعت هم اطلاق سبب بدین میتوان گفت که حکم مصاهرت در بعضی از وجوه کما اشرنا الیه مفید
مدعای الحق خواهد بود دلیل هذا اول علی المقصود و از نجا دعای رساله حدیث اثره از یاد رفت فی خاویة علی
عروشها و غالب که هرگاه مولف دانسته که عبارت حدیث مصاهرت برای مدعای من کافی
و وافی نیست الفاظش را ذکر نفرمود **هشتم** آنکه لفظ ابهنا و لفظ اوائل و لفظ فقرات بصیغه
جموع آواز بلند ندای این معنی میدهد که آنچه قبل از این خاتمه در حدیث الحق در حق ابوبکر صدیق
و مانند او آمده و آن بر خلافت راشده آنها دلالت دارد همه از موضوعات است و این خاتمه سالم از وضع
و افترا است لیکن میگویم که هرگاه امتداد حدیث از اخبار مصطفوی است و دلالت بر این معنی میکند که حضرت
از حال قوم خبر میداشت و مسلم است که اصحاب من علی مرتضی را خلیفه بلا فصل نخواهند کرد و این از اجل امور
است هرگز بازاله مزیلی زوال نخواهد پذیرفت پس معلوم شد که هرگز آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم روز غدیر و ما قبل و ما بعد آن علی مرتضی را خلیفه خویش نگردانیده کما هو فی الواقع کذلک و یؤیده
العقل و النقل الصریح و دیگر نزول آیت کریمه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
و ان لم تفعل فما بلغت رسالته یافته بتک عذابا الیما در خصوص این امر از مقربات قوم
است و الا لازم آید که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با وصف آنکه مسلم است که مجادله با نقدیر
ایزدی هرگز صحیح نیست چنانکه گذشت جدال را اختیار ساخته و خلاف مصالح در حق عباد بلکه
صحابه بلا زمین که محل کمال شفقت و عطوفت بودند بعمل آورده که باین سبب از دین و ایمان برگشتند و حالانکه
این قسم اغراض در عدم تخصیص نصب العین بود کما لا یخفی علی من درس قصائد القوم سیما القصیدة للسکیر الحمیری
الحمیری بحکم انکه از لفظ لا از کلمه عاطفین و لفظ تا میتوان دریافت که اهل حل و عقد را در میان
نام است آنچه در خیالات امامیه مرتکز شده که امامت مثل نبوت است از جانب حق تعالی و اسمی را از

علما ورؤسا دران مدخلی نیست و مؤید این معنی است آنکه چون مردم بر بیعت نزد امیر المؤمنین جمع شدند
و خواستند که دست حق پرست خود را دراز فرماید و اینهمه را مشرف نماید فرمود اگر مهاجرین و انصار
و اهل بدر جمع شوند آنوقت خلیفه میتوانم شد چنانچه از مطالعه کتب امامیه مثل نهج البلاغه و شرح
آن هویدا می شود و این هم دران مروی است که حضرت امیر بخطاب اصحاب گفت که بگویید با الهی برادرکه
خلافت مرا نشانیدید و با من بیعت کردید و حالانکه بخلافت و ولایت زنهار نداشتم و اینهمه کلمات
طیبات برخلاف معتقدات امامیه دلالت دارد لو کانوا یعلمون و لا یتکلمون فاضل جائسی در عماد
الاسلام که جامع هفوات علمای قوم است در تاویل این قسم احادیث مرتضوی در مقابله حضرت
امام رازی چه پیچ و تاب ها که نخورده و چه تسویلات مزخرفه و تاویلات سخیفه که بر زبان نیاورده از عصبیت
و عناد قوم صحیح دریافت میشود که هیچ حدیثی را بر خلاف نگذاشته اند و همه را بخیالات و اوهام خویش راجع
ساخته نعوذ بالله منه و هم آنکه حالیا وجه اخفای امر خلافت در قلوب مخالفین هم درآمده باشد
که چنانچه حضرت یعقوب علیه السلام نظر بشفقت بر یوسف علیه السلام فرمود یا بنی لا تقصص
رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا ان الشیطان للانسان عدو مبین
و از افشای آن منع نمود همچنین جناب پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم این بشارات عالیات را در
حضوص شیخین مهما امکن مخفی میداشت تا موجب حسد نشود و مفاسد پیش نیاید یازدهم آنکه از قبایح
مذکوره فی الصدر بعد ازین وجوه مسطوره نامیم توان برد فانها مصداق ما قال الله تعالی کانهم
اعجاز نخل خاویة فهل تری لهم من باقیة دوازدهم آنکه محتمل است که حدیث موطا متقدم
باشد و حدیث بحار متاخر چنانچه حدیث بحار الانوار بر تاخر آن دلالت دارد و قد مرت من قبل مطالعه
روایات صحیحه اهل حق نیز مؤید این معناست کما لا یخفی علی المتبحرین و محتمل است که عدم درایت حدیث
موطا محمول بر معنی حقیقی بود پس قباحت عدم ادراک روح نبوی از کجا لازم می آید سیزدهم
آنکه دعوی تلازم درین هر دو امر که چون عدم درایت حدیث الحوض محمول بر حقیقت

منست در حدیث احد هم منست موقوف بران است که مؤلف رساله که منصب استدلال دارد
بر تقدم اول و تاخر ثانی بیان کند و هنوز او در بیان عاجز است کما لا یخفی پس دعوی کور را قیاس
فاسد بر فاسد خواهد بود چهار دهم آنکه آن معنی مجازی در هر دو حدیث هست اگر همین سنی
که نوشتگان در حدیث انحوص سلب دلالت آنجناب از تفضیل محدثات مینماید پس همان آش
در کاسه زیرا که عدم درایت و عدم ادراک روح شهید بعد افتراق از جسد لازم آمد و حالانکه
مقدس متوجه بعلم تفصیلی برای استغفار است در آنوقت که نام خلائق هم باقی نماند خواهد بود و
این بود باخبار و اعلام الهی تعلق داشت پس چنانچه مصالح الهی مقتضی اعطای علم تفصیلی نشد
همچنان که علم قطعی اجمالی هم مقتضای مصلحت نباشد پانزدهم آنکه انچه شارح رزقانی از ابو عمر
استیعاب نقل نموده مؤید فهم همچنان است زیرا که مقصودش غالبا آنست که مجموعه شهدا را احد کسانی
روبروی سرور کائنات از جهان فارغت بعالم بقا کشیدند افضل اند از مجموع کسانیکه بعد حضرت
صلی الله علیه و اله وسلم زیستند و وجه این افضلیت آنکه بعضی از ین اصحاب را تعلق دنیا دست داده
مجموعه اولی از ثانیه فی الجمله افضل باشد خصوص و تعین بر سبیل یقین وقتی می بود که شارع آنرا بیان
میفرمود و تفصیل آن لب میکشود و یا افضلیت و مفضولیت باعتبار هر هر فردی بود بالجمله از قول
صاحب استیعاب لازم نمی آید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم بر سبیل جزم و یقین خبر از غیب داده بود بلکه
انیقدر ثابت میشود که انچه حضرت فرمود اگرچه بر سبیل احتمال بود در طرق واقع برآمد فالمقصود غیر
ثابت و الثابت غیر مقصود شانزدهم آنکه دعوی ابی الصفا فی ابو عمر که خلافت صدیقی را مبدا
خلافت دانسته مبدا و نظر باحادیث مستفیضه فریقین کما مرت من قبل منشا نورانیت و ضیا اعتقاد
میکند کما مر علیه تصفا مثل التمهید و الاستیعاب و غیرهما علی انی الصفا فیست سفتدهم آنکه احترا که
خلفای راشدین که بدلالت قطعیه احادیث فریقین مؤید اسلام و مسلمین مخرب کفر و کافرین باشند از اهل دنیا
شوند قبل ازین آیات و احادیث برنمیدارد گذشت تمامه انکه استاد کلینی در تفسیر اهلبیت در قصه معراج

شریف از امام صادق علیه السلام بدین آیه کریمه سُبْحَانَ الَّذِیْ اَسْرٰی بِعَبْدِهٖ لَیْلًا آورده و باقی
مجلسی در تالیفات خود مثل شرح اربعین و غیر آن نقش نموده الفاظ حدیث اینست ثُمَّ اُتِیْتُ بِاِنَاءَیْنِ
بِاِنَاءٍ فِیْهِ لَبَنٌ وَاِنَاءٍ فِیْهِ مَاءٌ وَاِنَاءٍ فِیْهِ خَمْرٌ فَسَمِعْتُ قَائِلًا اِنْ اَخَذَ الْمَاءَ غَرِقَ وَ
غَرِقَتْ اُمَّتُهٗ وَاِنْ اَخَذَ الْخَمْرَ غَوٰی وَغَوَتْ اُمَّتُهٗ وَاِنْ اَخَذَ اللَّبَنَ هَدٰی وَهَدَتْ
اُمَّتُهٗ قَالَ فَاَخَذْتُ اللَّبَنَ وَشَرِبْتُ مِنْهُ فَقَالَ لِیْ جِبْرِیْلُ هَدَیْتَ وَهَدَتْ اُمَّتُكَ
ثُمَّ قَالَ لِیْ مَاذَا رَاَیْتَ فِیْ مَسِیْرِكَ فَقُلْتُ نَادَانِیْ مُنَادٍ عَنْ یَمِیْنِیْ فَقَالَ لِیْ اَوَاَجَبْتَهٗ
فَقُلْتُ كَلَّا وَلَمْ اَلْتَفِتْ اِلَیْهِ فَقَالَ ذَاكَ دَاعِی الْیَهُوْدِ فَلَوْ اَجَبْتَهٗ لَتَهَوَّدَتْ اُمَّتُكَ
مِنْ بَعْدِكَ ثُمَّ قَالَ لِیْ مَاذَا رَاَیْتَ فَقُلْتُ نَادَانِیْ مُنَادٍ عَنْ یَسَارِیْ فَقَالَ لِیْ اَوَاَجَبْتَهٗ
فَقُلْتُ كَلَّا وَلَمْ اَلْتَفِتْ اِلَیْهِ فَقَالَ ذَاكَ دَاعِی النَّصَارٰی وَلَوْ اَجَبْتَهٗ لَتَنَصَّرَتْ اُمَّتُكَ
مِنْ بَعْدِكَ ثُمَّ قَالَ لِیْ مَاذَا اسْتَقْبَلَكَ فَقُلْتُ لَقِیَتْنِیْ امْرَاَةٌ كَاشِفَةٌ عَنْ ذِرَاعَیْهَا
عَلَیْهَا مِنْ كُلِّ زِیْنَةِ الدُّنْیَا فَقَالَتْ یَا مُحَمَّدُ انْظُرْ اِلَیَّ حَتّٰی اُكَلِّمَكَ فَقَالَ لِیْ اَفَكَلَّمْتَهَا
فَقُلْتُ لَمْ اُكَلِّمْهَا وَلَمْ اَلْتَفِتْ اِلَیْهَا فَقَالَ تِلْكَ الدُّنْیَا وَلَوْ كَلَّمْتَهَا لَاخْتَارَتْ
اُمَّتُكَ الدُّنْیَا عَلَی الْاٰخِرَةِ مِنْ بَعْدِكَ اِنْتَهٰی الرِّوَایَةُ بِلَفْظِهٖ یعنی جبرئیل خدا
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در قصہ شب معراج میفرماید که خازن جنت سه قدح نزد من نهاد در یکی شیر و
در دوم آب و در سوم خمر بود ناگاه شنیدم که اگر آب خواهد نوشید غرق خواهد شد و امت او نیز و در شیر
همه بی بهره شوند و در شیر هدایت گردند پس من شیر نوشیدم باز جبرئیل گفت از عجائب روزگار در سیر خود
چه دیدی گفتم شخصی از راست ندا کرد جبرئیل گفت جواب او داده بودی گفتم نه جواب دادم و نه التفاتی کردم
گفت خوب شد والا امت تو یهودی شد بعد وفات تو باز گفت دیگر چه دیدی گفتم آوازی از چپ آمد گفت
جواب او دادی گفتم هرگز جواب ندادم بلکه التفات هم نکردم گفت اگر جواب میدادی امت تو دین نصاری
اختیار میکرد پس از تو باز گفت دگر چه پیش آمد گفتم زنی هر هفت کرده می گفت ای محمد نظری

من وفن ما سخن با بولولیم نه نگاهی بسوی او کردم و نه التفاتی با و نمودم جبرئیل گفت از زن دنیا بود و خوب شد که التفاتی نکردی و الا است تو بعد از وفات تو دنیا را بر آخرت اختیار میکرد انتهی محصلها چون مولف لفظ بعد را در اتصال حقیقت میداند و در انفصال مجاز میگوید و صیرورة الی المجاز ما دامیکه غرض از حقیقت بر آید روا نیست پس ثابت شد که بعد النبی صلی الله علیه وآله وسلم صحابه کبار دنیا را بر آخرت ترجیح نداده اند و هرگز خلافت ایشان برای دنیا نبود و بقول مولف خدا ایشان در غصب خلافت و اختیار امامت و سلطنت منحصر بود و انهمه عین اختیار دنیا بر آخرت است پس اگر صحابه کبار غصب خلافت کرده باشند کذب روح الامین بلکه جناب سید المرسلین بلکه حضرت رب العالمین معاذ الله لازم می آید و الا لم یحمل فالملزوم مثله و در صورت بعدیت منفصله مانعة الجمع علی الاطلاق قطع نظر از انکه مخالف مسلک مولف اسوة المحققین است لازم می آید که در وقت بنی امیه بالخصوص یزید شقی نیز اختیار دنیا بر آخرت وقوع نیافته باشد و هو خلاف المقرر عند الفریقین کما لا یخفی بالجمله این بزرگان را از اصحاب دنیا خیال کردن کار حضرات امامیه است خصوصا منصب حضرت مولف که با انکار قرآن و حدیث کارش از اعتساف هم در گذشته و هر یکی از سخنهای او در مخالفت واقع زائد بر دیگری بود چنانچه شاعری نظم کرده نظم ای دهانت زلب و لب ز دهان شیرین تر خنده شیرین و سخن گفتن از ان شیرین تر ؛ نبا بر ضرورتیکه بجا بجا در مطاوی ابحاث این رساله بوضوح انجامیده بجواب مولف می پردازم و الا بر قول شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی عمل میکردم شعر آن کس که بقرآن و خبر زو نزهی ؛ این بس ست جوابش که جوابش ندهی لیکن هم انکه بعد از مطالعه این همه احادیث و دلائل قطعیه بر خلافت خلفای راشدین و کمال تقوی و زهد ایشان با یقین این احتمالات در شان ملازمین و حواریین سید المرسلین از نوع سخاراتی ست که جوهر دماغ مولف را فاسد کرده بلی میتوان گفت که با عجاز جناب نبوی از زبان حضرت صدیق سوال مذکور بصیغه متکلم مع الغیر که استکشاف از حال مجموعه صحابه بود حتی که موئفة القلوب و جفاة اعراب را نیز عموم و شمول داشت

برآمد تا هم جواب نبوی مطالبت بسوال پذیرد دوم اخبار مستفیل از حال محدثین یعنی مالک بن
نویره و آضراب او از نومسلمان صورت گیرد فاحمد لله علی ذلک و بر تقدیر صدور صیغه متکلم واحد و
صیغه مخاطب واحد هر چند می گفتیم که این محاوره مثل دعای بعضی از ائمه اهل بیت است که با خصوص خود را
در مرتبه عصیان فظلم شمرده اند و صدیق اکبر در انتساب اسلام و جهاد فقط بذات خود مدعی خصوصیت
نیست بلکه معنی کلامش همین است که گواهی بر حسن خاتمه دیگران هم ارشاد شود که اسلموا و جاهدوا کما
و جاهد شهدا احد حضرات امامیه کوش برین تقریر نمی نهادند و دا ضحکه و سخریه میدادند تا انکه فقیر
هیچیز در نیوقت نبا براشد ضرورت بروصایای امامه ظلم علیه السلام که بر ابن هشام ارشاد فرموده و در
پانزده ورق بجلد اول بحار تمام گشته دست میزدم زیرا که از مطالعه آن باعتقاد امامیه در امنت میشود که
با وصف خطاب بصیغه واحد و عدم حضور دیگر مخاطبین خصوصیت مقتدای متشیعین بلحوظ جناب متکلم نبود
عبارت حدیث اینست یا هشام کیف ذکرک عند الله علمک و انت شغلت عقلک عن الله ذلک
و اطعت هواک علی غلبة عقلک او ابن هشام شخصی است که بحکم ابو عمرو کشی بر جمیع اصحاب امام
صادق در فضل و بزرگی فائق بود و صریح از عبارت وصیت معلوم میشود که بارشاد کاظمی مقبولیت
اعمال او نزد ایزد سبحانه مستبعد بود بعلت آنکه با سیره پیروی خواهش نفس و شیطان میکرد و هوا بس او
بر جوهر عقل نورانی غالب افتاده بود و حالانکه علمای امامیه و پیرامثل حضرت شیطان الطاق کما
سبق اعتراف بهذا اللقب المبارک بی نظیر میدانند و میگویند که در امثال این کلمات حضرات ائمه
خصوصیت مخاطب ملحوظ و مرعی نمی باشد **نوزدهم** آنکه انچه مؤلف در باب تقدم حدیث موطا
تقریر احتمال نموده هرگز از جوابش بر طرف نمیگردد چه ستوهم را میرسد که بگوید که بر تقدیر تاخر حدیث
صحیح بخاری و عدم انکشاف حال مصداق حدیث الحوض لازم می آید که تفسیر قبل از علم مفسر باشد
و هو مستحیل عقلا و نقلا و این لزوم بر زعم مؤلف است که حدیث موطا را تفسیر حدیث بخاری قرار داده
و بنیاد استدلال و قطعیت غصب خلافت و صدور احداث بران نهاده و بر ظاهر است که مفسر

بودن ثانی و مجمل بودن اول بر اعتبار معتبر و فرض فارض موقوف نیست پس تاخر حدیث بخاری
مستحیل است خصوصاً بر گاه که دلیل مزعوم مخاطب که در ملحقات بر تاخر حدیث موطا قایم کرده کما سیجیء
ان شاء الله تعالی ضمیمه تقریر مذکور گردانیده شود زیرا که در صورت تناقض صریح لازم می آید مع ذلک
تناقض دیگر که بملاحظه تقریرات حضرت مولف در همین مقام لظهور می پیوندد انشاء الله تعالی در ملحقات
رساله جایکه انتهاض دلیل قوی برهان قطعی بر عدم خوانش بر تاخر حدیث موطا و تقدم حدیث صحیح بخاری
خواهد فرمود مذکور خواهد شد فانتظر انتظاراً ایسیراً اولا تضطرب اضطراباً کثیراً **البتم**
انکه مستدل را باحتمالات و اوهام دست نه اختن زیبنده هد بلی بدلیلی ثابت کند که تصغیر
برای اشفاق و مزید عطوفت بود نه قلت جماعت قبل ازین بوجوه سدیده دریافتی که انچه مولف در
عبارات شارحین کتاب مستطاب صحیح بخاری قبل وقال کرده از تخیلات فاسده بود پس هم اکنون
فرمودند که صدیق و فاروق مصدر کفر معنوی خواهند شد انهم لظهور انجا میدانه که مورد عطوفت
و مهبط شفقت از اصحاب بجهنم خواهند رفت آری فرق اینست که نکته عطوفت
از تصغیر بوصف احتمال دیگر کما عرفت فی الصدر رحیز خفاست بخلاف اینست حال نکته مذکور از
حدیث موطا **البتم و یکم آنکه** انکار فرق و تقدم و تاخر بعد زینهمه تقریرات سخت بمعنی است افانک
قد عرفت ان فی هذا التقدم و التاخر فرقا ظاهرا لامکان الاول و استحالة الثانی
علی ان ههنا فرقا اخر و هو جواز حمل عدم الروایة علی المعنی الحقیقی فی الصورة الثانیة
عند تقدم حدیث الموطا علی حدیث البخاری و عدم جوازه فی العکس لاستحالة
جهل النبی صلی الله علیه وسلم و کذبه حاشاه عن ذلک لعلمه بان الصدیق و اتباعه
یصدر منهم الکفر المعنوی و غصب خلافة الوصی و یدخلون فی النار
الاخروی فالقول بانه لا فرق بینهما و ان کلا من احدیهما مجوز نهما مما لا استحصله
البتم و دوم آنکه حال دقت و متانت این لطیفه تازه از فصول سابقه بوجوه بی اندازه

معلوم

معلوم توان کرد فالاحادة بلا فائدة ازینمقام نیز واضح میشود که مختار مؤلف همین است که خلفا
توحید و نبوت و معاد نبودند و احداث ایشان منحصر در ما بعد انحضرت است طرفه تر انکه با این همه
تصریحات بتخرص صدیق بر نفس نفیس حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله وسلم دندان سفید مینماید
و سرخ و زرد میشود و حالانکه در انوقت که اتفاق هجرت افتاد بالاجماع از امامت مرتضی خبری
و اثری میان نبود این عصبیت و عناد را نهایتی نیست من بعد گذارش است که اینهمه تحریر و تقریر
مؤلف دال است بر انکه ابو بکر صدیق در محدثین بحدیث موطا داخل است و حالانکه بسیاری
از احتمالات بلکه اکثری از ادله و براهین تبرعا در سابق مرتب شد که مراد از ضمیر غائب یا احد تنوا
و مانند آن همان مؤلفة القلوب و جفاة اعراب اند معاذ الله که حواریین سید المرسلین مراد باشند
بست و سوم آنکه جمعی از ضعفاء مسلمین که انحراف از اتباع شریعت کردند و اختراع
بدعت در دین نمودند و در کتب سیر و کلام همه را بتفصیل تمام یاد کرده اند عجب که ذهن مؤلف
باین همه دعاوی مزید انصاف بآنها نمیرسد و بلازمین و اخص خواص اصحاب که لا یضل و لا یضل
بعد الهدی در شان انها ست متبادر میشود و هل هذا الا الخروج عن الانصاف و الولوج فی العسف
من بعد میگذارد که اگر سامع و ناظر بر طبق فرض مؤلف متصف بانصاف خواهند بود یقین خواهند کرد
که جناب مخبر صادق بلکه اصدق الصادقین از اجرای خلافت راشده در غزوه خندق و مانند آن
خبر داده و درین هر دو حدیث اشعار بر حال جفاة اعراب نموده و لیکن حب جاه و طمع ریاست
و مرجعیت خلائق بلکه سیران دار الخلافة لکهنو و شغل مهمات مالی و ملکی اینچنین کرده که غایت قصور آن
بدون اختیار تشیع ظاهر امکن نیست عنان تمالک از دست مؤلف ربوده و بناء علی ذلک هر چند او
استدعای مصارعت نماید و خیال تحصیل ثواب بر روایت کلینی و امثالش درین مصارعت دارد
لیکن فقیر بتقلید حضرت فاروق اعظم این مصارعت را با جناب مؤلف بجهت انچه سلف صالحین در
حق شیعه گفته اند و قد ذکر فی نصیحة المومنین و فضیحة الشیاطین موجب عار و ننگ می پندارد **قال**

الفاضل المتبحر الحکیم ہداہ اللہ تعالی الی الصراط المستقیم واگر برین
ہم فائدہ نوفیق کدام مبتلای عمای تعصب لبسر کوچہ حق مبنی نبرد واز بحث وجدال بے سکر نکشد ہنوز این کینہ بے جگر دوز برای مکابرہ کش کینہ توز در کیش دارد کہ لبہای ہرزہ درای ہم
مید وزد وآن اینکہ رُوِیَ فِی الصَّحِیحِ الْبُخَارِیِّ فِی بَابِ غَزْوَةِ الْحُدَیْبِیَةِ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ الْمُسَیَّبِ
عَنْ اَبِیْهِ اَلَّذِیْنَ هُمَا ثِقَتَانِ عَلٰی مَا فِی الْفَیْضِ الْجَارِی قَالَ لَقِیْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ فَقُلْتُ طُوْبٰی
لَكَ صَحِبْتَ رَسُوْلَ اللّٰهِ وَبَایَعْتَهُ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَقَالَ یَا ابْنَ اَخٍ اَوْ یَا ابْنَ اَخِیْ اِنَّكَ لَا
تَدْرِیْ مَا اَحْدَثْنَا بَعْدَهُ اکنون اندک تامل بیاید غلط گفتم اصلا تاملی درکار نیست بلکہ از اجلای
بدیہیات است کہ این صحابی چسان اعتراف وقوع مضمون لاتدری ما احدثوا بعدک ولا ادری ما تحدثون
بعدی نموده اکنون کجا ماند گمان آنکہ حدیث اول در حق جفاۃ عرب است وشان اصحاب از نسبت احداث
بس ارفع است کجا رفت شبہہ آنکہ در حدیث ثانی جناب خاتم النبیین باحتمال وہمی مخاطبت با
صدیق اکبر فرموده بودند ونہایت بذل جہد در تاویل این حدیث آنست کہ شیخ نورالحق بن شیخ
عبدالحق محدث دہلوی در ترجمہ صحیح مزبور متصدی آن شده است حیث قال گفته است این
سخن را از راہ تواضع وشکست نفس اشارہ کرده است بہ فتنہ ہا کہ واقع شده بعد خلافت
عمر بن الخطاب چنانکہ از احادیث سابقہ معلوم شد کہ فتنہ مسدود بود بعمر انتہی وسخافت این
توجیہ بحیثیت کہ حاجت بہ تبیین وتشریح داشتہ باشد مگر چون سکوت را مخالف از رگ گردن انصاف
در نظر عامیان محمول بر عجز دانند اصدع بالحق فاستمعوا له وانصفوا وآن اینکہ سلمنا کہ انسان از
راہ تواضع وشکست نفس البتہ نسبت ارتکاب مطلق معاصی بخود میکند کہ من گنہگارم وگناہ ہا از من
صادر شده است این مقوله اگر خلاف واقع ہم باشد من حیث الشرع ممنوع نیست بلکہ مستحب
وغالبا بجز معصومین علیہم السلام این جمله جمله ناس را من حیث الواقعیہ گفتن صحیح باشد لیکن این
نمی باشد کہ کدام گناہ مخصوص غیر واقعی را منسوب بخود سازد مثلا بگوید کہ من امشب شراب خمر یا قمار

بیارم

میبازم الی غیر ذلک پس این صحابی چگونه گناهی مثل احداث را که در حقیقت بلسان شرع بر تغییر و
تبدیل دین که ملزوم کفر معنویست اطلاقش بر می آید و بین خود نسبت میدادو بفرض محال
اگر از راه انهضام نفس آنها هم جایز باشد باری بصیغه متکلم مع الغیر دگر صحابه را چرا در چنین معصیت
کبیره شریک میکند این طرفه شکست نفس است که اصحاب رسول را با خود در انتساب چنین گناه عظیم شریک
گرداند بتخصیص که مخاطب خطاب بذات آنکس کرده بود که طوبی لک وصحبت و بایعت اگر میگفت طوبی
لکم وصحبتم و بایعتم تا هم جای تاویل بود و باقیمانده اشاره به فتنه های بعد عثمان آن فتنه ها بر دو قسم اند یکی
ظلمهائیکه بنی امیه یعنی عمال عثمانی بر مسلمانان کردند دوم قتل عثمان و حال آنکه در فتن اولین بخبر متحیر
یا ناصب آنها ذکری داخل نبود و در معرکه دوم بجا بره بر ابن عازب شریک قتل عثمان نبود پس نسبت احداث
بسوی خودش معنی ندارد خصوصاً در جواب کلمات مدح مخصوص آنش که متکلم با و گفته بود و نیز اگر فتنه قتل
عثمان مراد بود انک لا تدری چه معنی داشت که بود که بر و فتنه قتل عثمان مخفی بود علاوه صیغه متکلم مع
الغیر اقتضای آن دارد که در جماعه که آن فعل با آنها قائم باشد صفت جامعه باشد و برای اشتراک
در آن فعل و اینجا بقرینه قول قائل صحبت و بایعت البته غیر متکلم هم از صیغه متکلم مع الغیر اصحاب بوئی
مراد اند لاریب فیه و نیز واجب است که در آن فعل متکلم هم شرکتی داشته باشد و علی ای تقدیر احداث
مراد بر ابن عازب نیست مگر ام خلافت چه جمیع صحابه بعضی بطوع و بعضی بکره شریک احداث بودند
حتی آن اشخاص که علی بن ابی طالب را خلیفه بلا فصل میدانستند آنها هم بیعت خلفای ثلثه کردند و حسب
ظاهر شریک احداث شدند و مخافت آنها ازین امر بجا بود گو خدائی کریم بسبب عدم اجتماع عدد و کافی
برای جهاد هر واحد از انها را در اعانت امیر علیه السلام و شرکت احداث من حیث الظاهر معذور دارد
و از اعتراف بر ابن عازب معلوم میشود که او هم از جمله عارفین بحق اهل بیت نبوت بود پس در جواب
قائل که او را مدح بکلماتی کرده بود که خیر عاقبت از آن مستفاد میشود بیان کرد که ازین احداث که
اصحاب کردند و من هم شریک آنها یم انچه تو یقین خیر عاقبت دارے ندارم و سر معنی

متکلم مع الغیر واضح شد وضوحاً تاماً و نیز وجه انک لا تدری هم ظاهر گشت چه قائل تابعی بود و سنی
او هرگز نمیداند که خلفای ثلثه غصب خلافت کردند و خلافت حق وصی خاتم النبیین بود لهذا باو
گفت که تو نمیدانی که مایان چه کردیم و انچه وجه ضرور وقوع احداث مقارن الا انتقال الرسول لا بعد
برشته من الزمان در ذیل بیان حدیث اولین گذشت انجا بالطریق اولی ثابت است چه رودت قبائل
را که چندان عرصه نگذشته بود و قتل عثمان که بعد از مدت قریب بست و دو سال واقع شد پس معنی
حقیقی بعدیت بدون مراد گرفتن خلافت انجا هم صادق نمی آید و چون با عجاز اهل بیت نبوت بمفاد
و الله متم نوره حق بر زبان مخالفین جاری میشود همین معنی نور الحق بعد کلام منقول میگوید و در بعض
حواشی بخاری گفته اند که برا بن عازب از همرهان علی بن ابی طالب بود مقصود او اسناد احداث
بمخالفان علی بن ابی طالب است و تصریح نکرده از ترس و احتیاط و سلوک کرده مسلک کنایه که ابلغ
من التصریح ست انتهی و لله الحمد علی اتمام الدست چه یا علی بن ابی طالب علیه السلام جز در امر خلافت
احدی را مخالفتی نبود و احداث درین امر بدون اینکه خلافت حق جناب ولایت مآب بود و
باحداث منتزع کردند صادق نخواهد آمد و متوهم مباد که کسی را مجال آن باشد که تفسیر مخالفان معاویه
و تبعه اش تواند کرد چه اولا این احداث بعد الرسول واقع نشده بلکه بعد از عثمان باید گفت و قطع نظر
ازین هم قائل مدح برا بن عازب بصحبت رسول مع بیعة الرضوان کرده بود و او را تهنیت گفته پس
اگر عیاذاً بالله برا بن عازب مجنون یا سفیه بود البته احتمال داشت که در جواب قول قائل که خوشا
حال تو که بشرف صحبت رسول رسیدی و بیعة رضوان کردی بگوید ای برادرزاده تو نمیدانی که
معاویه غصب خلافت یا قتال و جدال با امیر المومنین بعد الرسول کرد والا فلا غایتش اینکه اگر
قائل میگفت که طوبی لاصحاب الرسول و اصحاب بیعة الرضوان و این شخص میگفت که لا تدری
ما احدثا بعده احتمال داشت که کردار معاویه مراد میگرفت غلط کفتم تا که متکلم را بنوع ماشمول در فعل
نما شد این جمله نمیتوانگفت علاوه قید بیعت رضوان ابای صریح دارد که از احداث معاویه مراد

توان گفت چه درنصورت بقرینه کلام قائل وجواب برارین جاذب فاعلین احداث منصف
بصحبت رسول ومبایعت تحت الشجره خواهند بود حال انکه تا ازمان معاویه بظاهر هم مشترک بودند فضلا عن
بیعة الرضوان چنانچه مولوی نورالحق ملجا شده بعد عبارتیکه نقلا من بعض حواشی البخاری از و نقل
شده می گوید پوشیده نماند که این معنی وقتی درست باشد که از اهل بیعت رضوان جمعی داخل
مخالفان امیرالمومنین علی علیه السلام باشند وبالفعل معلوم نیست که کها بودند یارب مگر نسبت
به صحبت گفته باشد یعنی بعضی از اهل صحبت درین معامله چنانکه دند انتهی بلفظه والتوجیه اوهن من بیت
العنکبوت واحری بحال من یدعی انه لایموت وبا این همه حجج
که بغایت وثاقت معرض عرض رسید این کمینه بازهم اعادهٔ جواب سابق میکنم ومیگویم که ازینهمه
تحصیل حاصل چیست کسی لله وللرسول انصاف کند وغور سازد که مفاد این هر سه حدیث اعنی
الا مدرے ما احدثوا بعدک ولا ادری ما تحدثون بعدی خطابالابی بکر واعتراف برارین جاذب
بقبولش لا تدری ما احدث بعده چیست وفقط همین احادیث بهیئت اجماعی مگر بهتر از هزار
دلیل نیست والمنة للحق علی لسانهم که ازین عبارت مولوی صریح ثابت شد که همرهان علی
بن ابیطالب صلوات الله علیه نسبت احداث ملجا لفان جناب امامت انتساب میکردند
پس بجا باره روافض که راه اسلاف خود میروند معذورانند ونیز بوضوح پیوست که بیعت
رضوان واشال آن مدبون حسن اعمال الی آخر العمر فائده ندارد انتهی کلام المخالف **اقول**
واستعین بالرؤف الرحیم درین اوراق نیز بحث ونظر است بوجوه بسیار لکن
نظر باختصار بر بعضے ازان اکتفا مینمایم چنانکه درسائر این رساله مطمح نظر ست **بحث اول** انکه
عنقریب بدلائل ساطع وبراهین قاطع واضح شده ودرین نزدیکی بنجوبترین وجوه روشن میشود
که مبتلای عمای تعصب وعناد کیست ومعنی خلط خبیط وتدلیس ملبس چیست واز بحث وجدال
بی سر وپا که دست نمی کشد وتیرهای حکمت وزخار اشکاف که در کیش خود دارد که کبها هرزه درایان

وزار جابان سید وزد بلکه آتش قهر الهی خرمن کرایه سوزد بحث دوم آنکه معمول
مولف رساله چنانکه دانی بران قرار یافته که در صور وهمیه خویش بمشابهی انهماک مینماید که اورا از
بدیهیات ولیه هم ذهول وقصور رو میدهد در بن حدیث چون لفظ احداث مستعمل گشته فهمیده است
که این همان احداث که در حدیث الحوض لرعی جفاة اعراب استعمال یافته ولا نسلم که هر جا که لفظ
احداث استعمال یابد مراد ازان همان کفر معنوی باشد که تبدیل، تغییر دین معبر از السنت چه
در ماسبق جلوه ظهور یافته و بر تو بروز نیافته که این لفظ را بسیاری از بزرگان دین در حق خویش
بلکه انبیا سابقین آورده اند هرچند بقسم احادیث در سابق گذشته لیکن برای تنبیه مولف باز ذکر
بعضے واعادهٔ بعضے دیگر مناسب بنیم نخستین حدیث حضرت امیر است وقدمن قبل و تازه است
که در کتاب سلیم بن قیس از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس الخفاعن خلافة الخلفا مرویست عن المسیب بن نجبة خیر عن ابیه
قال قام علی فقال خیر هذه الامة بعد نبیها ابو بکر وعمر وانا قد احدثنا بعدهم
احداثا یقضی الله فیها ما یشاء واز انجمله حدیث امام صادق است که کلینی در کافی روایت کرده
ودر ماسبق گذشته الفاظش اینست عن ابن یعفور قال سمعت اباعبد الله علیه السلام
یقول وهو رافع یده الی السماء ربه لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابدا ولا اقل من ذلک
فما کان باسرع من ان انحدر الدمع من جوانب لحیته ثم اقبل علی فقال ان ابن
ابی یعفور ان یونس بن متی وکله الله تعالی الی نفسه اقل من طرفة عین فاحدث
ذلک قلت فبلغ به کفرا اصلحک الله تعالی فقال لا ولکن الموت علی تلک الحال کان
مهلکا واز مجلدات ترجمه بحار ودیگر کتب معتمده قوم دریافت میشود که لفظ احداث در ترک او
استعمال یافته والا میباید که حضرت مولف معاذ الله بکفر معنوی حضرت یونس علیه السلام
اعتقاد داشته باشد بحث سوم آنکه انچه مولف میگوید که اکنون کجا ماند انچ بر مقام خود است
وعین صدق وسداد است زیرا که بعد از طی این مراحل گمان نرود حدیث الحوض در حق جفاة

اعراب باقی نمی ماند بلکه مبدل بیقین میشود چه برابن عاذب هرگز بر اصول الحق مورد حدیث الحوض
نتواند شد و این امر بر اهل حدیث پر ظاهر است زیرا که از انحضرت صلی الله علیه وسلم بروایات معتمده منقول
است که فرمود بدوزخ نخواهد رفت احدی از انیشان که زیر درخت خرما بیعت کردند چنانکه گذشت
و دیگر مناقب وی نیز در روایات معتبره منقول است پس بشهادت انحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
جنتی است محال است که ملائکه عذاب بروی مسلط شوند و او را برای عذاب و عقوبت سمت دوزخ
برند و اگر در معنی حدیث مذکور شرط صدور اعمال صالحه مثلا افزوده شود پس برای مقبولین
لسانی امامیه نیز این حدیث علی الاطلاق منقبت نباشد و حالانکه متتبع کتب انیشان مثل
فهرست شیخ و خلاصه و تلخیص تذکره و منهج المقال میداند که آخر علمای رجال امامیه مثل این
بزرگان در مناقب مقبولین خویش و توثیق و تعدیل آنها این امور را که فلانی در بیعة الرضوان
حاضر بوده و فلانی در جنگ بدر و فلانی در احد شریک شده الی غیر ذلک مطلقا می آرند و قید اضافی
و نه حسن سیرت او را تتبع می نمایند و حال آنکه مقبولین انیشان بروایت ابو سعید که فرات بن ابراهیم
در تفسیر آورده از صدق و سداد بلکه تصدیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم رئیس انبیا را مجاهده
ندانشتند تا باعمال صالحه دیگر چه رسد ملخص روایت آنکه هرگاه آیه کریمه یا ایها الذین امنوا اتقوا الله
وکونوا مع الصادقین نزول جلال یافت حضرت بیاران خویش خطاب فرمود و گفت دانستید که این آیت
در حق کیست حضار التماس نمودند که بجلال و کبریای الهی ما را علمی نیست مگر اینقدر که گفت که جمیع اصحاب
تو باین وصف متصف اند بایمان و تصدیق تو نموده اند حضرت تکذیب او نمود و آیت را بذات مرتضوی
فرمود و وجه دلالت این روایت بر آنچه گفتم از قسم بدیهیات اولیه است علاوه حال برابن عاذب از کتب
رجال اهل سنت خود معلوم است که خیلی متورع و متقی بوده و خوف و خشیت الهی بروی استیلا داشته
اگر نظر بتواضع و هضم نفس احداث را بخود نسبت داده باشد عجب نیست آنقدر گذشته که خود جناب
امیر با آنکه در خلافت خود براه صواب رفته میفرمود احدثنا احداثا و تحسر مینمود که از زمان

فتنه ها نوبت بجهاد کفره و مشرکین رسید و مخلصین و مقلدین جمع در البصیعه متکلم مع الغیر نسبت
احداث میکرد و معاذ الله که دامن مبارکش بلوث احداث مؤلف یعنی تبدیل و تغییر شرع و کفر
معنوی ملوث باشد و از اینجاست که در حق عارفین و واصلین نظم کرده اند شعر حق عبادت را بر قع لسان
زدن زشتی اعمال بالوح و قلم داشتن پس بر ارباب که از خرمن فیض صحبتها مرتفوی کردم الله
وجهه خوشه ها برداشته اگر نسبت احداث بخود ننماید بلکه ورد زبان سازد لعل خاید بود بحث
چهارم آنکه انتساب عیبی و کناهی مخصوص بطرف خود موقوف بر اختصاص قرائن و اقتضاء
اوقات است مثلاً اگر فیما بین احباب سخن از ان میرود که فلانی خیلی متقی و پرهیزکار است پس اشخاص
می گوید استغفر الله من سخت گنهکارم و شما در مقام توریع و تقوی من سخن طعنی دارید الی غیر ذلک
من العبارات و هرگاه سخن در تعین عبادات و افعال حسنه جاری میشود که زید کمال عفت دارد
و راه احسان کما ینبغی می سپارد و پای ثبات در معارک دشمنان فشرده و در جهاد کفره قصبات
سبق از اشال و اقران خود برده میگوید که من با انواع فسق و معاصی مبتلا میباشم و در
بزدلی مثل منی اکیاب و نادر الوجود میشمارند بلکه همدوش عنقا میدانند و چون کلام در استعداد علوم
و فضیلت و تبحر میکنند میگوید که من جاهل مطلق و حرف ناشناسم بلکه کندذهن تر اشم الی غیر ذلک فالجمله
انچه حضرت مؤلف گفته که این نمی باشد که کناهی مخصوص را بخود نسبت دهند در حیز منع است بلکه
نمیتوان گفت که این انتساب معاصی مخصوص بر طبق مردم هم موقوف نیست پیش خالق الارض و السموات
و دانای نهان و اشکار نیز ارتکاب معاصی معینه را ابدا بر نسبت بخود نمینمایند گو فاضل جاسوسی در
کتب مطبوعه خویش امثال اینهمه را از باب خوشامد معاذ الله پندارد و قابل مضحکه شمارد نه بینی که
خبار سید الساجدین حضرت امام زین العابدین در ادعیه صحیفه کامله که عند الامامیه زبور و انجیل
اهل بیت طاهرین ست و قدمر تفصیله فی صدر الاوراق میفرماید قَدْ مَلَكَ الشَّيْطَانُ عِنَانِي
فِي سُوءِ الظَّنِّ وَضَعْفِ الْيَقِينِ وَإِنِّي لَأَسْكُنُ سُوءَ مَجَاوَرَتِهِ بِي وَطَاعَةَ نَفْسِي لَهُ

وَاسْتَعْصِمْكَ مِنْ مَلَكَتِهِ ازین کلام ہدایت وخلوص التیام صاف پیدا وہویدا است کہ
اعتقاد حضرت امام دربارہ خود آن بود کہ شیطان لعین عنان نفس مبارکش را بقبضہ خویش گرفتہ
وبسبب مجاورتش آنجناب ہمقرین حرمان بلکہ ضعف یقین واذعان کہ راس ہر جرم وخطاست گشتہ
اکنون حضرت مؤلف ارشاد فرماید کہ درین انتساب بسبت گناہ مخصوص کہ بالاتر
از معاصی وہمول کبائر باشد ہست یا نہ واین را در قسم اول باید شمرد یا قسم ثانی واگر این کلمات را کہ وقت
تضرع وزاری بدرگاہ باری عزوجل عرض کنند خارج از مابہ النزاع گردانند سخنی کہ روبروی احباب خصوصاً
کسانیکہ در صدد مدح شخص باشند مذکور شود نیز از مابحن فیہ خارج خواہد بود چنانچہ بوا یمعنی از مجلس
پنجم شہد ثالث امامیہ بدماغ نکتہ سنجان مبرہن بحث پنجم انکہ ہرگاہ جایز نیست کہ کدام گناہ خصوصی
غیر واقعی را بمنسوب بخود سازد خاصۃً وقتیکہ انتساب آن باغیار ہم باشد پس ہمہ حیرتم کہ حضرات
معصومین گناہی ہمچو احداث را کہ در حقیقت بر تحقیق مؤلف بلسان شرع بر تغییر وتبدیل دین ملزوم
کفر معنویست اطلاقش می آید بحضرت یونس علیہ السلام چگونہ نسبت دادند چنانکہ در مواضع متعدد
دانستی اکنون اگر مراد از احداث ترک اولی است کما یدل علیہ ما ورد فی البحار پس اعتراض
حضرت مؤلف از اصل مقلوع ومقموع باشد والا کفر معنوی حضرت یونس وکفر ظاہری وباطنی
کسانیکہ دربارہ آنجناب چنین زبان درازی کردند لازم می آید معاذ اللہ من ذلک آمدم برسر نکتہ
چون حدیث دربارہ حضرت یونس علیہ السلام مروی شدہ بنا بر ضرورت اعتقاد عصمت انبیا
لا محالہ بر ترک اولی محمول خواہد بود وہرگاہ برادر بن عازب شرکاء او با لاتفاق معصوم میستند
حمل احداث بر ترک اولی ومایماثلہ ویقاربہ لامعنی لہ جوابش ہرچند از فصول سابقہ بر می آید
بعنوانیکہ فی الجملہ تازگی داشتہ باشد انکہ اتفاق فریقین بر عصمت انبیا علیہم السلام بر تمام مقدار
کہ مابہ الاشتراک خواہد بود وہو ہہنا لا یسمن ولا یغنی من جوع کما لا یخفی علی من طالع
کتب الاصول والفروع بلکہ بر ناظرین کتب قوم مخفی نیست کہ ہنوز علمای طائفہ بر امتناع صدور

صغیره از انبیاء و ائمه سهوا باهم قیل و قال دارند و کسانیکه برین امتناع اقامت ادله منع میکنند
مثل مقداد و مانند او علی بن حسن شد قم که در بحار بر تصویب استش اشعاری رفته در سوالاتیکه نزد فاضل
عالمی فرستاده بران اعتراض میکنند و میگویند اما السهو الصغیره فلوجهین اما اولا فلان السهو لیس
باختیاری فلا یکلف ترکه فلا یعد الصغیره معه معصیه و حینئذ فلا یصح اتباعه
و لا یجب فیه و لا ینتفی فائده البعثه و اما ثانیا فلان حصول التنفیر بوقوع
النبی و الامام سهوا فی العباده و غیرها ممنوع خصوصا مع عدم الکثره
و اما المباح فلان النفره فیه بالسهو منه اشد بعدا فانه علی اطلاقه لیس
مما یعد قبیحا و لا نقصا فی عرف الناس عامه الی اخره علاوه قبل ازین گذشته که اگر فقط
ثبوت عصمت شخص باعث تاویل و توجیه باشد برای صدهات امامیه درباره توجیه و تاویل اقوال مقدایان
خویش که اکثری ازانها مانند شیطان الطاق و غیره و باعتراف اکابر علمای قوم ملقب باین القاب بوده اند
و احادیث صحیحه حضرات ائمه معصومین در کوشش و لعن آنها رسیده و یافته چه معضلات و اشکالات
که پیش نمی آید مع ذلک چون بر آحاد مومنین هفتاد و هفتاد تاویل و توجیه باید کرد چنانچه در افادات
ملا محمد تقی مجلسی ست اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با خصوص حضار مشاهد عظیمه حرا ازین قبیل
بی بهره باشند و چگونه درباره تاویل و توجیه دخول ایشان در ریخ میباید کرد پس میباید دانست که درین
مقام تحریر و تفتیش دعوی است و آنچنان نیست که معترض فهمیده **بحث ششم** آنکه محتمل است که
بعضی از زلات و لمم از برادران عازب و بعضی از اصحاب و از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
سر زده باشد و او را بر زلات آن یکدیگر اطلاعی حاصل گشته باشد و آنها در وقت این قیل
و قال حاضر واقعه باشند از جهت بصیغه متکلم مع الغیر تعبیر نموده تا برعونت نفس در مشاهد
مشرفه حاضر شدیم و بعیت رضوان کردیم فریفته نشوند و بر مدائح و محامد مردم فریب نخورند و
کلفت جواب برانها نیفتد ازین لازم نمی آید که اکثری از صحابه شریک در احداث باشند و

وهذا التحمل حمل الکلام علی الموضوع له فان صیغة المتکلم مع الغیر مما یطلق علی ثلثة
فصاعدا یطلق علی الاثنین حقیقة باجمله از لفظ برادر ابن عازب ثابت نمیشود مگر آنکه بعضی از
زلات ولوفی خلوص العبادات ازوی بعضی از رفقای وی که شریک بیعة الرضوان بودند صادر
باشد مثل آنکه در اقامت صلوة وایتاء زکوة وصوم رمضان مبارک واداء مناسک حج الی غیر ذلک
من الواجبات البدنیة والمالیة والمرکب منهما برخلاف عادت ایشان در زمان سید انس وجان صلعم
وفتوری رفته باشد آن را بدین لفظ تعبیر کرده باشد پس ثابت نمی شود مگر عام و بعد معرفت مرادرا
انه لادلالة له علی الخاص باحدی الدلالات الثلث واز بنجا هم رفع شد انچه حضرت مولف تطویل
لاطایل بکار برده وگفته که انسان این نمیگوید که من وانیم یا شما بخمر زیرا که معنی قول برادر
عازب پیش ازین نیست که از مازلتی وگناهی بوقوع آمده وبسبب غصب خلافت وقورق معاش اهل
بیت علیهم السلام الی غیر ذلک من المطاعن التی قررت الامامیة فی حق الخلفاء الراشدین کی لازم
می آید با اینهمه در مقابله متشیعین میتوان گفت که صیغه متکلم مع الغیر ازان قبیل ست که جناب
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم لفظ ان الله معنا بر صور خیالیه عائد قوم که مداخلت تمام در علوم ادبیه
داشتند بنا بر تعظیم خویش ارشاد نمود بی آنکه صدیق یار تصنی را در ان معیت دخلی باشد چنانچه حق
تعالی جابجا در قرآن مجید صیغ جمع را در حق خویش تعظیما واجلالا الی استعمال میفرماید در هر چند
ملاحظه این تقریر با وصف لحاظ تواضع وکسر نفس درین مقام بعید مینماید چنانچه خود مولف در
حاشیه منهیه اصل رساله خویش که از خانه صدیق ایمانی مقبول مهمانی بدست نبده افتاد ومعلوم
که بجهت کدام مصلحتی بطبع آن در مطبع مولف مستحسن نگشته می فرماید بر سبیکه ادنی سلیقه در محاورات
عرب دارد مخفی نیست که اعتذار بانکه از صیغه متکلم مع الغیر لفظ واحد مراد گرفته است لا غیر قابل اصغا
چه مقام مقام عظمت نمائیست که خود را بتعظیم ذکر کسی کرد بلکه مقام مقام فروتنی است کما اعترف بذلک
الفاضل انهی لیکن بر نکته دقیق ومعنی عمیق مشتمل است کو ذهن سلیم حضرت مولف بآن نرسد

وآن اینکه برادر ابن عازب را اختیار این صیغه اشاره بصدور زلات ولمم خویش تبکرار مینماید و شعار
میسکند که انچه از من تنها صدور یافته در تکرار و کثرت گویا فعل چند کس بوده واین نکته در تواضع و کسر
نفس ادل خواهد بود نه منافی آن دعوی شرکت دیگران درین فعل هم لازم نیاید و این تاویل مخلص از
جانب خویش نگفته ام بلکه از تقاریر مجلسی در بحار و مانند آن استنباط توان کرد والحمد لله علی ذلک

بحث هفتم آنکه شرکت حضرت عثمان در انچه بعضی از اعمال و کردند و اهل تواریخ نقل آن مینمایند
وقتی باشد که تدارک آن از ذی النورین بنهجی بثبوت نرسد واین قیل وقال منجر بمطاعن آنجناب باخصوص
میشود اگر این فقره را درینمقام باز کشایم وجوابهای الحق که الزاما و تحقیقا نوشته اند تحریر نمایم ومن بعد
لغزشهای بعضی از ناواقفان فن کلام کونزد اکابر امامیه بکتابی موصوف باشند بر نگارم ازمقصود
اصلی و علت غائی این کتاب محروم مانم لهذا آن را موقوف داشته بذکر ابحاث دیگر مشغول میشوم

بحث هشتم آنکه درحال برادر ابن عازب چندین احتمال موجود است کهمانع شطر منها پس بدون
ابطال انیمه احتمالات امر خلافت را درین بحث درج کردن خلاف قانون مناظره ومضاد تصریحات
حضرت مولف است که جابجا دعوی ابطال نقیر و قطمیر میکند **بحث نهم آنکه** هرگاه برادر ابن عازب
از جمله عارفین حقوق اهل بیت ومعتقدین خلافت بلافصل امیر المومنین بود پس شرکت در احداث
وبیعت خلفا مرة بعد اخری نخواهد بود الا تقیه وتقیه چون درینمقام بدلائل بسیار خاصته
بجهت تقلید و اتباع و اطاعت حضرت امام الائمه نزد شیعه از متحتمات بود و تارکش بلاشبهه
بحکم حضرت امام رضا خارج از دایره تشیع و دین و ایمان است چنانچه تفسیر امام حسن عسکری نیز
بران گواه پس میباید که محل مزید عزت و افتخار باشد و چون حضرت مولف گفته که خوف و ترس
برادر ابن عازب ازین امر بجا بود پس میتوان گفت که بارک الله سخن معقول گفتی بلکه در تحقیق بسیفی
قدس سره و الله در ک چه ازین مقام مبناد جمیع اعتراضات که تعلق این امور داشت از یاد آمد
نه بینی که چون تقیه مشوم افضل عبادات حی قیوم و در کثرت ثواب قریب متعه النساء محل این

این خوف و خطر باشد و لفظ کفر معنوی بران اطلاق یابد اگر بر بعضی از زلات و لمم اصحاب
بعمه صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خوفی داشته باشند چه استبعاد باشد بحث دهم آنکه از نسبت احداث
که بر ابن عازب بسبوے خود کرد و او را از معتقدین حضرت امیر گمان برد و از جماعه عارفین بحق اهل
بیت نبوی شمرد ن کما هو الظاهر دلیل این معنی است که حضرت فاروق را که او هم بر تصریحات
مولف بسبت احداث بخود مینمود از جمله عارفین و معتقدین گمان برند و این هر دو بزرگ را بر مثال
واحد خیال کنند والحمد لله علی ذلک بحث یازدهم آنکه چون بر ابن عازب در باره این
بیعت که از متحتمات و واجبات بود بجهت خوف و تقیه لفظ احداث ارشاد فرماید کما نص
المولف علی ذلک پس از اینجا به معرض ثبوت میرسد که فقط اطلاق احداث بر ترک اولی نیست
بلکه بر واجبات نیز اطلاق میباید حیرانم که این تناقضات صریحه و تهافتات قبیحه بکدام وجه حضرت
حضرت مولف را بیش می آید و علتش جز این نیست که چون او در بحر حوارین پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
افتاده ملتقم حقیقی در هر مقام جزای آن را در کنار وی نهاده و لکن عذاب الآخرة اشد و ابقی بحث
دوازدهم آنکه معنے وضوح سر متکلم مع الغیر آنست که این هر دو احداث بر نهج واحد
باشد و چون بر السنه طائفه هر صبح و مساء مذکور میشود که این احداث نظر بتقیه از واجبات
بود پس میباید که انچه از اصحاب صدور یافته نیز از متحتمات باشد گو علتش چیز دیگر باشد کما مر لها
الاشاره مرارا فیما سبق بل صرحت به فی مواضع فلیتدبر بحث سیزدهم آنکه ضرورت سابقه
ولاحقه کما مر نمود جهات مقتضی آنست که بعدیت را در ینمقام بر بعدیت منفصله حمل کنند و بندار را
هرگز نبض مصطفوے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از اهل دنیا ندانند چه جاے آنکه از غاصبین خلافت و محرفین
دین متین و محرفین قرآن مبین از زمره معاندین عنقاد نمایند فاعتبروا یا اولی الابصار بحث
چهاردهم آنکه بحکم جناب مولف تقلید جبلانی امامیه در فتح السبل معلوم شد که صحابه را جز امر خلافت
با علی بن ابیطالب خلافی نبود و از اینجا هم بثبوت میپیوندد که اصحاب پیغمبر اعتقاد توحید بار

عزوجل و نبوت حضرت خاتم النبیین و معاد مبدء اشتند باقی ماند عقب بخوف اهل بیت و تمام
بملک پس جواب این رساله آنهمه مزخرف و واهی برآمد ثابت شد که برهان عظیم بود ثم الحمد لله علی ذلک
بحث پانزدهم آنکه انچه خدام مولف در حمل این احداث بر خلیفه شام و اصحاب او اعتراضات
کرده و ملخص آن اینست که جواهر الفاظ حدیث بر این عارب آن را تحمل نیست بعد ازان همه
بر سر چشم گذاشته می گوید که اکنون احداث معاذ الله بخلفای راشدین یا بجفاة اعراب و ضعفاء مسلمین
منسوب خواهد شد یا بزمره مقبولین اهل تشیع خواهد افتاد و چون بعنایت سبحانی و تائید
آسمانی امر اول باطل است ثانی یا ثالث البته معین خواهد بود و وجه بطلان آنکه نزد مولف این
احدثنا و تحدثون همان احداث و نسبت فاعلی هر آنچه که در حدیث الحوض واقع است پس چون حدیث
الحوض بهیچگونه بر خلاف اصول اهل حق و اهل تشیع کما سیجی مفصلا منطبق نیست اینهم منطبق نباشد
و هو المطلوب بعد ازین حضرت مولف را اختیار کلی است خواه حدیث بر این عارب را بر جفاة
اعراب تطبیق بدهد و در تاویل قیود حدیث مذکور باب تاویل گشاید بالکمال بلکه خاطر مقبولین خود
منطبق گرداند و انشاء الله تعالی عنقریب در مسالک ثانی و لایل این امر اخیر مسامع امامیه را مشرف
بلکه نمک بر جراحات ایشان می باشد و لله الحمد که بر این همه این همه مضلات وارد نمی شود
زیرا که احداث را در کفر منحصر نمیکنم بخلاف مولف کما عرفته مفصلا فتدبر و لتشکر
بحث شانزدهم آنکه این همه احادیث را گرد آوردن و دعوی آن نمودن که برای احداث
خلفای راشدین جمع این هر سه حدیث بهتر از هزار دلیل است حضرت مولف را نظر بر یکه آلفنا
گذشت مغفرت دارد زیرا که چون هر دو حدیث لاحق را جع بحدیث سابق باشد کما نص علی ذلک
مرارا و آن اصول و یقین بر خلفای سید المرسلین نهار منطبق نیست پس غیر از جفاة اعراب
یا مقبولین شیعه از زمره اصحاب محلی برای آن قرار نخواهد یافت کما عرفت مجملا و ستعرف مفصلا
انشاء الله تعالی و بر اهل الفن و بینش مخفی نیست که چون باظهار مولف این دلیل که سراسر

بمین نیست بهتر از هزار دلیل با شد پس حال سائر اولاد ملک المعین امام اعظم مشارالیهم اجمعین ثابت شد
این کلمات شیخ بیاید الحق را موفق بحسن الطالبان نمی دهد بحیثیت هفتدهم انکه
هرچند حضرت مولف در اطلاق لفظ رافضی در حق خود و سلف صالحین خود معنی تعریضی قصد کنند
لکن المنصف لجوج علی الحق علی الاطلاق فی شانه ما انا بصدد اثباته و انا بفضله
و بحقوق مقام آنکه جناب تفسیر حضرت امام حسن عسکری دروغ بگردان راوی یعنی ابو الفضل بن شاذان
بن جبرئیل بن اسمعیل قمی در ذیل تفسیر آیه بلی من کسب سیئة و احاطت به
خطیئته و اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون میگوید و قال الصادق علیه السلام ان
عمار الدهنی شهد یوما عند عیسی بن لیلی قاضی الکوفة للشهادة فقال له القاضی قم
یا عمار فقد عرفنا عدالتک و لا نقبل شهادتک لانک رافضی فقام عمار و قد ارتعدت
فرائصه و استغرقه البکاء فقال له ابن لیلی انت رجل من اهل العلم و الحدیث فکان
یسوءک ان یقال لک رافضی فتبرء من الرفض فانت من اخواننا فقال له عمار
یا هذا ما ذهبت و الله حیث ذهبت و لکن بکیت علیک و علی امة بکائی علی
نفسی فانک نسبتنی الی رتبة شریفة لست من اهلها زعمت ان رافضی و یحک
لقد حدثنی الصادق علیه السلام ان اول من سمی الرافضة السحرة الذین لما شاهدوا
ایة موسی فی عصاه امنوا به و اتبعوه و رفضوا امر فرعون و استسلموا لکل ما نزل
بهم فسماهم الفرعونون الرافضة لما رفضوا دینه فالرافضی من رفض کل
ما کره الله و فعل کل ما امره الله فاین فی الزمان مثل هذا فانما بکیت علی نفسه
خشیة ان یطلع الله تعالی علی قلبی و قد تلقبت هذا الاسم الشریف علی نفسی فعاقبنی
ربی عز و جل و یقول یا عمار کنت رافضا لا یا طویل عاملا للطاعات کما
قال لک فیکون ذلک مقصرا بی عن الدرجات الرفیعة و موجبا لشدید

العقاب علی ان نا قشنی الا ان یتدارکنی موالی بشفاعتهم واما بکائی
علیک فلعظم کذبک فی تسمیتی بغیر اسمی وشقفی الشدیدة علیک من عذاب
الله ان صرفت اشرف الاسماء الی ان جعلتنی من ازرارها کیف نصبر بدنک علی
عذاب کلمتک فقال الصادق وعلیا السلام لو ان علی عمار من الذنوب ما هو اعظم
من السموات والارضین لمحیت عنه بهذه الکلمات وانها لتزید فی حسناته
عند الله عز وجل حتی یجعل کل خرد له منها اعظم من الدنیا الف مرة انتهی
یعنی روزی بخدمت امام صادق ع حکایت عمار و نهی را بدرده عرض ساینیدند که قاضی کوفه یعنی ابن
لیلی شهادت وی را قبول نکرد و گفت که تو مذهب رفض داری پس لزره براندامش افتاد و گر
زاری آغاز نهاد قاضی خطاب نمود که اگر ترا نام رفض بد می آید باید که بمقتضای علم و عمل توبه کنی
واز برادران ما باشی عمار گفت گریه من بدین جهت نیست بلکه برای تو و برای نفس خود است جه
اول انکه از حدیث صادق علیه السلام معلوم شده که این لقب بر کسی است که از جمیع مناهی الهی
دست شوید و جمیع اوامر وی را بجا آرد و ازینجاست که اول این لقب بر سحره فرعون وقتی
که ایمان آوردند و بعد مشاهده اعجاز موسوی ع ازدین فرعون رجوع کرده مقرر شد پس من
خود را لایق این لقب مبارک نمی یابم اگر برین لقب سکوت کنم خوف آنست که در قیامت
درجات من کمتر شود یا بعذاب الهی گرفتار آیم و گریه من بر تو بجهت دروغگوئی تو و مزید
است که اشرف القاب را ازول آن قرار دادی چگونه بدن تو بر عذاب این گناه صبر تواند کرد اما
صادق فرمود که اگر گناهان عمار از آسمانها و زمینها زیاده بودی بسبب کلمات محو گشتی
و روز قیامت حسنات عمار چندان مزیت خواهد یافت که هر یک از آن را هزار بار از دنیا بزرگتر خواهند
کرد انتهی مفاده و ازینجا حال مولف اکابر علمای اوکه بنا بر استحقار این لقب را بسنیان
می بخشند و خود را ازان دور دور می کشند کما سیجیء ان شاء الله تعالی بوضوح می پیوندد

حالیا

حالیا ملخص یکی از روایت و حدیث جناب خاتم المرسلین بخطاب خاتم خلفاء الراشدین در باب
رفضه فرموده از کتب اهل حق باید شنید که قومی پیدا شوند و اصحاب مرا بد گویند و در جمعه و جماعت حاضر
نشوند لقب آنها رافضه باشد باید که ایشان را بجزای اعمال شان رسانی و عنقریب یابند بدیهیات اولیه
روشن میشود که حق بجانب اهل سنت است که این لقب را از بدترین القاب و اهل آن را بمقتضای احادیث
بلکه آیات قرآنی نیز اخس افراد کائنات دانند زیرا که حضرت زید شهید که در تقدس و تورع
ایشان شکی نیست و شیخ مفید در ارشاد و دیگران در غیر آن مناقب جلیله آن بزرگ رطب
اللسان اند این لقب مبارک را در حق اکابر امامیه باظهار محدثین فریقین علی رؤس الناس بر زبان
آورده در اینجا بکلام صاحب مجمع البحرین و مطلع النیرین و مانند او اکتفا مینمائم که استیعاب شواهد
او له بجهت کثرت متعذر است وَهُوَ هٰذَا فِي الْحَدِيثِ ذِكْرُ الرَّافِضَةِ وَالرَّافِضِيِّ وَهُوَ فِرْقَةٌ
مِنَ الشِّيعَةِ رَفَضُوا زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ نَهَاهُمْ عَنِ الطَّعْنِ فِي الصَّحَابَةِ فَلَمَّا
تَرَكُوا مَقَالَتَهُ وَأَنَّهُ لَا يَتَبَرَّأُ مِنَ الشَّيْخَيْنِ رَفَضُوهُ ثُمَّ اسْتُعْمِلُوا هٰذَا اللَّقَبَ فِي كُلِّ مَنْ غَلَا
هٰذَا الْمَذْهَبَ وَاحْتَلَّ الطَّعْنَ فِي الصَّحَابَةِ انْتَهَى وَازْ اینجا خیال مؤلف بعضے از اوراق که از منتسبین
صدیق ایمانی او بهم رسیده یعنی امثال این احادیث که در کتب سنیان در مذمت روافض مروی است
مجعول و موضوع ایشان است زیرا که رد و افض و رافضه محاوره مستحدث است که در زمان زید
شهید واقع شد انتهی همراه حدیث عمار و نهی که در تفسیر امام حسن عسکری روایت نموده اند غلط
برآمد زیرا که مراد از لفظ حدیث که در عبارت مجمع البحرین واقع شده اگر احادیث پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم کما هو المتبادر عند الاطلاق نهو نص فی المقصود و اگر احادیث حضرات
ائمه هدی است فهو ایضا یستلزم المطلوب نگرندیده که در اصول اربع بلکه اربعمایه در نهر از جا حضور
حضرات ثابت کرده بلکه ابواب و فصول در ریمنی عقد کرده اند که جداول علوم این متبحرین بهمان بحر محیط
منتهی می شود کما قال الله تعالی فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا و بعضی از کلمات اکابر شیعه در

صدر این اوراق ذریعتاً نگاشته و بعضی را در سلک ثانی خواهی شنید انشاء الله تعالی
بدون ذکر فرقه رافضه در احادیث آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که اخبار از غیب بود و چنانکه مر است چگونه این
حضرات حکایت آنها بیان نموده باشند چنانکه جناب قدس مآب بدون ذکر آنها بر این خبر
غیبی نگشوده اند و علی ای تقدیر مراد از این ذکر قدح و رفض است کما هو المتبادر و یا مدح چنانچه عبارات
تقریر کرد و چون شق ثانی باطل است اول متعین باشد اما اطلاق ثانی پس از آنکه مستلزم نابودن
حضرت زید شهید است که بشهادت و مقبولیت بلکه رستگاری هزاران کس از گناهکاران شیعه
او در تصانیف ابن معلم و مجالس المؤمنین تصریح واقع شده پس هیچ بدانگشت که قدح و رفض را حاوی
سید الرسل و رود یافته و بضمن تلقیب قدما اثنا عشریه باین لقب بزبان حضرت زید شهید
ظاهر شد نور اعجاز نبوی تافته و سلک رفض از اثنا عشریه که در بدگوئی ملازمین پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم خصوصاً شیخین غلو دارند مثل السلاخ ذاتیات است پس معنی قول حضرت زید رفضتمونی
فاتم الرافضی همین است که چون شما سب جوارین پیغمبر خدا را ثواب پنداشتید و بجهت عدم تبری از
ایشان معیت مرا گذاشتید پس بنا بر محاله همان فرقه هستید که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بظهور
آنها خبر داده و ذمائم و قبائح آنها یاد فرموده علاوه عقل روشن بجوز این معنی نوا ندکرد که حضرت
سید المرسلین رافضی را که بدگوئی اصحاب او دست بهنگی یاد فرماید و مؤید همین است حدیث آخر از
کتاب جامع الاخبار مرویست و مضمونش اینست که هر کس که مرا بد گوید او را قتل کنید و هر که اصحاب
مرا بد گوید او را بزنید و مثل این حدیث خصوصیتی بکتاب مذکور ندارد بلکه صحیفه رضوی بذکر مانند
آن مزین گشته کما صرح به محمد بن ابی زید بن عرشاه العلوی الورامینی فی تصانیفه پس ثابت شد که آنچه
اهل حق از جناب مصطفوی صلی الله علیه وآله وسلم بخطاب مرتضوی در ذمائم روافض روایت کرده اند
و قد عرفت مرتضی قبل عین حق و صواب و روایات مدح ایشان مستلزم عقوبت و عذاب و بحمد الله
که جناب امیر المؤمنین بمقتضای امر خاتم المرسلین صلعم در ایام خلافت خویش مهما امکن بجزای

اعمال موجد این مذهب و اتباع او کوشش فرمود نظر بمرویات فریقین گفتگو درین است که آیا آن
شقی را بعد نهدیه باحراق اجلا نمود یا با آتش سوخت فاضل کشمیری در جلد اول تزهه مدعی امر ثانی
شده و گفته که در کتب معتبره سنی و شیعه تصریح است که حضرت امیر المومنین عبد الله بن سبا و اشیاع
او را با آتش سوخته و برین دعوی شواهد ذکر کرده که در اثنار آن واقع است قیل انهم طائفة
من الروافض السبائیة ادعوا ان علیا رضی الله عنه اله وکان رئیسهم عبد الله
بن سبا وکان یهودیا فاحرقهم انتهی مختصرا بسیار از کتب خویش مثل کشی و غیره ثابت
کرده که حضرت امیر آن ملعون و اتباع او را بجهت انکار توبه از مقالات خود شان احراق فرمود چون
انیمقدار ذهن نشین سامعین و ناظرین شد حالیا دو سه حرف از کلام مجلسی در تذکرة الائمه بذیل
احوال حضرت زید شهید باید شنید تا در اعتبار مقوله صاحب مجمع البحرین هر یکی را اطمینان قلب
دهد و لغزشی که فاضل مجلسی را دران مقام پیش آمده بلکه کلام او متناقض گردیده بر هر کسی
واضح باید و آن کلام اینست بدانکه اهل کوفه جمله منافقین بودند و دعوی تشیع میکردند با حضرت
امیر المومنین و امام حسن و امام حسین آن ماجراها کردند که شنیده اید و آن ملاعین دشمن نبی امیه تر
بوده اند هر چند خواستند که بر ایشان خروج کنند نتوانستند در ایام بنی امیه آخر تلبیس دین
و پیش یکی از شیعیان رفتند و گفتند که شما میدانید که امر بالمعروف واجب است و این ظلم
که بنی امیه کردند و ما را از خلق برآوردند این فرض عین است که بر ایشان خروج کنیم و اگر خروج
نکنیم کافر باشیم قومی از شیعه فریب خوردند غرض ایشان آن بود که بقیه اهل بیت را بطرف
کوفه جمله رفتند پیش زید و چندان الحاح کردند که زید رغبت کرد در خروج با وجود آنکه بکرر حضرت
سجاد باو گفته بود که باد خروج کنی که میدانم کاری نمی سازی و ترا می کشند و بکناسه کوفه بر دار
میکشند کوفیان با تو یاری نخواهند کرد و این کار تو تمام نمی شود و از تو نیست از اولاد عباس
قبول نکرد و مردمان او را گذاشتند و برین داشتند هشت هزار کس ازان مدبران نابکار

سوار و پیاده باو سوگند خوردند چون زید خروج کرد و با آن لشکر بدر جامع کوفه رسید جمله از زید را
بلد اشتند و گریختند مگر قلیلی چون زید آنحال دید گفت رفضونی یعنی مرا گذاشتند و رها کردند از آن روز
شیعه بر افضی موسوم شد انتهی قدر الضرورة من کلامه لتائید قول صاحب مجمع البحرین و ازین مقام
عاقل بلمعی را بشارتی تازه بدست آمد که اکابر امامیه قدیما و حدیثا می گفته اند که کوفیه همه شیعیان
بودند و کوفی الاصل بودن دلیل تشیع است و هرگاه محبت و ولایت ایمه را عرض کرده بودند
غیر از کوفیه اختیار نکردند چنانچه از مجالس و غیر آن واضح است و خود ملا مجلسی در رساله تحفة الزائر
گفته که در حدیث معتبر از حضرت صادق منقول است که حق تعالی عرض کرد ولایت ما را بر اهل شهرها
پس قبول نکردند مگر اهل کوفه و در حدیث معتبر از امام حسن منقول است که اتبدر جای پا در کوفه نزد
من بهتر است و دوست تر میدارم از خانه که در مدینه داشته باشم و در حدیث معتبر از صادق علیه السلام
منقول است که ستون پنجم یعنی از ستونهای مسجد کوفه مقام جبرئیل است انتهی بلفظه و ازین قسم
احادیث بسیار در تصانیف او از حضرات ائمه عالمین ما کان و یکون مندرج است چون ملا مجلسی خود
حکم بنفاق جمیع اهل کوفه کرده چنانچه از عبارت مذکوره دانستی البته بدرجه ثبوت رسید که شیعیان
منافقین اند و معلوم شد که مثل سایر بر السنه اهل حق که هر کرا از شیعه کافتیم منافق برآمد مبنی بر
تعصب نیست و اگر خدای عزوجل میخواهد ادله دیگر بر نفاق اکابر این قوم که بنیاد مذهب روضه
را در ابتدا موسس کردند در خاتمه مسلک ثانی خواهی دید افسوس که قلوب اهل نفاق ازین مقدار
حصه متاثر می شود و هنوز دعوی مزید ولای اهل بیت و روز زبان میگردد فبای حدیث بعد الله یؤمنون
و از موید این فصل است آنچه در کتب اخبار ایشان بتاویل توریه و تقیه مروی شده که روزی بعضی از اهل کوفه
رو بروی امام صادق علیه السلام بیکی از شیعه گفت که در حق عشره مبشره چه اعتقاد دارد اظهار
نمود که ایشان را به نیکی یاد میکنم سائل گفت من ترا بجهت بغض صحابه رافضی می بینم آنحضرت جواب
داد که لعنت خدا بر کسی باد که احدی از اصحاب شمن دارد و هر که با عشره مبشره سوء ظن بهم رساند

لعنت

لعنت خدا و تمامی ملائکه و بنی آدم بروی باشد الخ و هر چند جامع تفسیر امام حسن عسکری هم از این قسم
روایات آورده لیکن تا و بلائش را نیز وارد کرده پس واضح شد که تغیر امامیه و چنین برین افکندن و سپس
فروختن از استماع این لقب مبارک که از قدیم الایام نزد حضرات ائمه نیز با بنساط تمام مذکور و معتمد و اهل
بدتر از دشنام مادر و خواهر دانستن نزد جهل و یا تجاهل اکابر شیعه دلالت دارد چون کتب قوم برین فوایدِ
جلیله و عوایدِ جزیله مشتمل است بمنجواند که بدست الحق بعبارت هم دهند از وصایای فاضل جلیل بسی
است که کتاب خود را هرگز به سنی نباید داد و بحمد الله که هر چند در اخفای این مطالب سعی وافر تبدیر سازند
فائده بر این مترتب نمی شود و ناموس تحقیق اکابر قوم بر باد میرود و از بخا کالشمس فی الرابعة النهار
آشکار است که افادات فاضل طبرسی یعنی حسن بن علی صاحب کامل بهائی که آب در چشم نداشته و عنیاد و
عصبیت بر بصر بصیرت گذاشته از جنس مضحکات و خرافات بلکه خرطات بعیر و قسوات حمیر است حیث
قال لما هر وقت که اهل سنت امامیه را رافضی خوانند شیعه ایشان را رافضی خوانند و چند لقب دیگر
زیاده کنند اول خارجی دوم ناصبی سوم یزیدی چهارم جبری پنجم مشبه ششم منافق هفتم مرجائی هشتم
قدری نهم دشمن اهلبیت یا ظالم آل محمد و هم حطب جهنم یا مانند آن انتهی بلفظه خدا را انصاف
فرمایند که تلقیب اهل سنت بلقب رافضی بکدام معنی ازین هر دو ممکن است امامیهات رشد تعصب
مانع از حق بینی و حق گوئی شده و عداوت و عناد اصحاب اجداد علمای متشیعین بلکه اکابر ایشان را
چنانچه بر ناظرین مجالس المومنین پوشیده نیست از کجا بکجا برده چون قاضی کوفه عمار را رافضی گوید و
آن بیچاره از راه انصاف خبر جناب امیه مهدی معاذ الله حقیقة کسی را لایق این اسم نمیداند و قاضی بجهت
تذلیل این نام بکسانشان این لقب مستوجب جهنم اعتقاد کند حشر فاضل طبرسی و اتباع و اشیاع او که
اهل سنت را رافضی گویند غیر از یزید و شمر و عبید الله زیاد بدگهر بکدام کس خواهد بود سیذوقون
وبال امرهم هذا و الله عزیز ذو انتقام اما نسبت خروج و نصب پس جوابش آنکه از کتب متداوله فریقین
در مقالات اهل عالم کما سبقت الیها الاشارة فی صدر هذه العجالة ظاهر و باهر است که

خارجی کسی ست که با عثمان ذی النورین و ام المومنین عایشه صدیقه و حضرت ابو الحسنین معاویه باشد
همچنین در عقاید دیگر که تعلق با الهیات دارد مثل انکار حوض و رویت و بودن سوره یوسف
از قرآن مجید بجهت حکایت عشق زلیخا مخالف اهل سنت باشد و ناصبی شخصی ست که با اهل بیت نبوی
و ذریت مرتضوی من حیث الاعتقاد دشمن بود و در تحتین خون ایشان حلال داند و در بدگوئی ایشان
دقیقه فروگذارد یا با شیعیان ایشان از جهت انتقاد و محبت یا میه ندهد نه از جهت مال و منال
دنیا عداوت بهم رساند و علی ای تقدیر مذهب اهل سنت از همه این الوان منزه و واقع شده ندانی که
تنزه ایشان از امور سابقه مثل بدیهیات اولیه ست اما تنزه ایشان از عداوت شیعه من حیث هذه
المذکوره التی یدل علیها بعض روایاتهم الموضوعة کما لا یخفی علی من طالع النزهة للکشمیری فهو ایضا
کذلک زیرا که قدیما و حدیثا طایفه متشیعین را درین نسبت تکذیب میکنند و شیعه ابلیس و شیطان تعبیر
مینمایند چنانچه تصانیف امام شمس الدین ذهبی و منهاج شیخ الاسلام ابو العباس و صواعق محرقه ابن حجر
هیثمی مکی و صواقع خواجه نصر الله کابلی و تحفه علامه دهلوی رحمة الله علیهم اجمعین بران گواه است و کفی
بالله شهیدا و اگر با اینهمه طهارت ذیل اختلاج قلوب اهل وسوسه زوال نپذیرد پس ما بریم و فرق
مذکوره از روافض و خوارج و نواصب بهر دو معنی لعن میکنیم یا شما لعن اینها کنید و ما بیش با و گوییم لیکن از شما
این لعن و تبرا در باب رافضه امکانی ندارد لما مر و جهه مع ذلک بر که حال ما میه در محبت و مبغضت
اهل بیت به بیند و انچه از اساطین این مذهب درباره اهل بیت علیهم السلام صدور یافته بوضوح
ذهنش نشیند بروی مخفی نیست که انتساب خروج و نصب ایشان بجسارت کما لا یخفی
علی من تتبع کتب القوم و قد علمت سره مرارا و تحقیق این بحث را که ناصبی در حقیقت کیست
در رد کتاب نا مطبوع مجتهد جائسی مفصل تر ازین نوشته ام چنانچه بر ناظرین پوشیده نیست

اما اطلاق لفظ یزیدی پس اگر از انست که اهل حق معتقد استحقاق خلافت حقه
او می باشند بس بطلان آن از شرح عقاید نسفی و شرح مقاصد و صواعق محرقه و مانند ان باید دانست

التفاق

اتفاق علمای اهل حق بر فسق او ست بلکه کلام در اینست که او کافر شد یا نه بسیاری تکفیر او کنند
و بسیاری توقف نمایند و جمعی بفسق او قائل شوند و از اینجا است که علم الهدی امامیه اجماع بهم کسر عدم صلاحیت
و استحقاق او در شأنی نقل میکند و قد نقل فی البحار ایضا پس در اطلاق لفظ یزیدی بر اهل
سنت تکذیب علم الهدی لازم می آید فاخته ایهاشرت و اگر وجهش آنست که بعضی از فرق با
بیعت او کردند و بعضی از مناصب شرعیه از نواب او یافتند باز الغرض اختیار کردند پس بعد از
تسلیم بیعت و مانند آن لایق تر آنست که این لفظ برای حضرات شیعین اطلاق یابد زیرا که بر طبق
روایت مجلسی در بحار رود گر کتب معتمده فرزند ارجمند مرتضوی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
جمع اسم و کنیت خود را در حق وی تجویز فرموده و بسیاری از مناقبش در کتب ایشان مروی است
و بسیجی نیند منها از دعوت شهید کربلا صریح اغماض کرده بکمال طیب خاطر نزد یزیدیه لفظ امیر المومنین او را
بار بار یاد فرموده لکوک درهم و متعه نفیسه از و تحصیل نموده **اما اطلاق جبری**
پس حاشا که اهل سنت متصف بآن باشند بلکه اسفار و مجلدات معتمده کلامیه ایشان بر ابطال
مذهب جبریه دلیلی است روشن بگرخفاش منشان جعل سیرت را علاجی نمی توان کرد بلی این لقب در
حق امامیه سزاوار است که حدیث طینت را بجهت حسن سیرت معتقدند کما مر و گویند که
عبادات اهل سنت بجانب ما باز می گردد و گناهان ما در اعمال سنیان محسوب می شود و هل هذا
الا جبر صریح و ظلم قبیح الی غیر ذلک من الروایات و الاعتقادات الفاسدة **اما اطلاق**
لفظ مشبهه پس آنهم در باره قدمای امامیه حقیقة و متاخرین ایشان بعلت **وَأُشْرِبُوا فِي**
قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ احری و الیق باشد زیرا که بشیوایان ایشان مانند شما من شیطان الطاق حضرت
جل مجده را بجسم بمعنی ابعاد ثلثه وصف میکنند و بچند شبر تمامی جسم او را تعالی عما یقول الظالمون
علوا کبیرا بما لبش منیما بندد و اعلا را او بر و اسفل را خالی و کاواک قرار میدهند و بر این همه کفر یا لیت
اصول ایشان مثل کلینی و غیره دلالت تمام دارد و لعن کردن ائمه علیهم السلام بعد استماع

این خرافات دلیل بر آنست که کسی برایشان حجتی ننهاده بخلاف سلف صالحین اهل سنت
که در حدیث و تفسیر و فقه پیشوایان ایشان بوده اند زیرا که منتهای عقاید بعضی از ایشان آنست که
گویند که لفظ ید و عین و جنب که در قرآن و حدیث برای حق تعالی اطلاق شده معتقد آن هستیم و
تاویلش نمیکنیم و بلا کیف میدانیم مثل دست و جنب خود اعتقاد میداریم چنانچه نزهة مزار محمد کشمیری می نویسد
این عقاید ستایش و محمدت ایمه هدی ندامیدهد فاین هذا من ذاک اما لفظ منافق که ظاهر
چیزی دیگر و باطنش چیزی دیگر است پس امریست که علی الاطلاق غیر از امامیه که در تقیه و نفاق
بسر میبرند و ایمنی عین دین و ایمان ایشان است بکسی نمیتواند و نمیشود و یخادعون الله والذین
امنوا وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون اما لفظ مروانی پس بعینه بهمین
لفظ نزیدی است چه شق اول صریح مخالف تصریحات محققین ایشان است و در شق ثانی هیزم
که در باره جناب امام زین العابدین که باسلاله مروانیان بیعت فرموده بلکه ابر استد عای
آنها بیعت را مقدم داشته چه لفظ خواهند گفت معاذ الله من ذلک یا قیاسا قدری و دشمن اهلبیت
و حطب جهنم اینهمه از خصائص حضرات امامیه و خوارج و نواصب خذلهم الله اجمعین است لیس لغیرهم نصیب فی
ذالک نیز آنکه در احادیث قدریه مجوس امت گفته اند و مجوس تعدد خالق گفته اند و میگویند که
خالق خیر یزدانست و خالق شر اهرمن چنانکه امامیه خالق جواهر خدا تعالی را میدانند و نی نوع
انسان بلکه هر سگ و خوک را خالق اعراض اعتقاد میکنند و چون بسیاری را از اولاد امجاد پیغمبر صلے
الله علیه وآله وسلم دشمن دارند و در حق خلاصه اهل بیت آنچنان روایت کنند که نواصب و خوارج
هم شرمنده باشند و نیز باعتراف مجلسیین در لوامع و تذکره خلفای جور را از امامیه لعنت کرده اند پس هم
حطب جهنم باشند و هم دشمن اهل بیت اینست حال اکابر علمای قوم که مطاعن ایشان بهمین انجم
پوچ و باد هوا بلکه در بی ثباتی مثل نقش بر آب مانند عمایش سراب و آنچه علی ذلک انچه بمطاعن الحق
بروایات خود هم فراهم می آرند بدلالت اصول ثبات نیست و نابود میگردد و بعد ازین خرافات

که حاش

کما حاش والسنی فاضل طبرسی مذکور گفته که اگر جملهٔ اهل عالم جمع شوند و خواهند که بر شیعه حرجی و خطیئتی اثبات کنند نتوانند کرد الا آنکه گویند ایشان ابوبکر را خلیفه ندانند یا از خلافت او برائت نکنند انتهی مقاله کسبحان الله با اینهمه عیوب خطاکاریها فاضل طبرسی مقتدی طائفه درین عبارت چنانکه ظاهر است دعوی عصمت بر شیعه میکند از بنجا معلوم توانکرد که عصمت از خصائص انبیاء و ائمه سیده الفسا از نبها نبوده علیصحکو اقبلا و نبذه من جملة المطالبات هرگاه معنی برفض و مصداق آن بادلهٔ قاطعه متحقق شد و بحج ساطعه ثابت گردید که جز حضرات امامیه کسی ملقب باین القاب نیست طاب ثراه شد پس اگر من بعد امامیه را بهمین القاب یاد کنم عین حق و صواب است و اگر مولف دگر شیعین بلا خطه آن در تشنیع فقیر کوشند و شکر ریزی را گذاشته سر که فروشند خلاف رای اولی الالباب لیکن چون این بزرگان این لقب را بدتر از دشنام مادر و خواهر میدانند لهذا فقیر را در تحریر این اجزا که از هفتاد در گذشته کلیة از ان اجتناب لازم فلتة اللسان و مزلة اقدام لاقلام لیس و اخلافی الحساب بحث هجدهم آنکه حکم بامنعی که بیعة الرضوان بمقید لشبر و طست اکابر خود را در بارهٔ مقبولین خویش بر باد دادن و بر اکابر قوم خویش نام حماقت و سفاهت نهادن چنانچه قبل ازین اشعار بران رفته و بر تقدیر اشتراط می بالیست که علمای شیعه بتتبع افعال و اقوال شان می پرداختند که دلالت بر حسن سیرت و انقطاع آنها بسوی الربیت میکند و در تعدیل و توثیق اکتفا بر ین نمیساختند و مناط عدالت و ثاقت این اعمال را نمی گردانیدند از گفتن این امور که فلانی در جنگ بدر حاضر شده و فلانی در بیعة الرضوان چه میکشاید کما لایخفی بحث نوزدهم آنکه اگر نواصب خذلهم الله گویند که ما در بارهٔ ایمه بحجت دلالت عبارات ادعیه صحیفهٔ انجیل اهل بیت و مانند آن بمعاصی شان اعتقاد داریم و این بزرگان را معاذ الله نجومی شماریم گفته مولف را صواب آرمته باشند اعوذ بالله من ذلک و اتوب الیه من المهالک قائلا فی حقهم جمیعا ما حکی فی التنزیل عن مالک قال الفاضل المتبحر

الحکیم ہداہ اللہ تعالی الی صراط مستقیم دستہ مباد کہ این اعتراف احداث فقط
از برائ ابن عادت رضی اللہ عنہ نشدہ است بلکہ جناب فاروق اعظم خود معترف بودند در بخاری فی باب
ہجرۃ النبی و اصحابہ الی المدینہ حدیث طویل از ابی بردہ بن ابی موسی الاشعری نقل کردہ کہ آخرش این است
وَالَّذِی نَفْسُ عُمَرَ بِیَدِہٖ وَدِدْتُ اَنَّ ذٰلِکَ یَتَرَدَّدُ لَنَا وَاَنَّ کُلَّ شَیْءٍ عَمِلْنَا بَعْدَہٗ
جَوَابًا مِنْہُ کَفَافًا رَاْسًا بِرَاْسٍ فَقَالَ اِنَّ اَبَاکَ وَاللّٰہِ خَیْرٌ مِّنْ اَبِیْ و وجہ دلالت این حدیث
بر انچہ گذارش داده شد پوشیدہ نیست جہ بر ظاہر است کہ اہل سنت را نازش بر عدل و ورع و تقوا
عمری است و اعمال خیر از تکثیر مسلمانان و فتح بلاد و مالش کفار و ترویج دین مبین آنقدر بدست شان شده
کہ متون و تواریخ اہل سنت ازان مشحون است پس ورای غصب خلافت و مایازمہ کدام گناہ سترگ صادر شده
کہ سوگند بخدا یاد کرده تمنای نجات کفاف راسا براس داشتند و عدم حبط اعمال زمان سعادت
توامان نبوی را چنانکہ از جملہ پیر دلنا ظاہر است مغتنم می پنداشتند و اگر گویند کہ عمل حضوری
جناب رسالتمآب شرف دارد گوئیم کہ اولا لا نسلم بلکہ اعمال زمان غیبت یا ده شرف دارد چہ در
آوان حضوری جناب نبوی بہ رعب رسول تالیدت اعیمہ و تواتر صدور معجزات کدام کس بود کہ اعمال
خیر از و صادر نمی شد و در زمان غیبت محض قوت ایمان باعث بران بود پس عمل ما بعد را از
آثار یومنون بالغیب توان دانست و ثانیا انچہ اعمال خیر مفید باسلام در عہد خلافت خود شان
از فاروق اعظم سمت ظہور یافت عشر عشیر آن در زمان نبوی صدور نیافتہ چہ ہرگز مروی نیست
کہ سرگروہ غزوہ باشند یا از دست بتعریف آشنا کافری را کشتہ باشند یا قبیلہ از قبائل عرب
بتوسط شان مشرف باسلام شده باشند پس کدام نسبت بین العلمین است کہ اعمال سابقہ مزیتی
داشتہ باشد و علاوہ ایں ہمہ در حقیقت خارج از بحث است مضمون حدیث اینست کہ اعمال نیک
عہد نبوی قائم و برقرار ماند و عمل خیر و شر ما بعد تکافی شوند پس این عمل شر جدیست کہ با ایں ہمہ اعمال خیر لحاظ
داشتہ باشد و ہرگاہ مثل ابو موسی اشعری اعمال حسنہ ما بعد زمان نبوی را زیاده میشمرده باشد

بس

بس با عمال زمان خلافت خود عمر رضی الله عنه و عهد خلافت صدیقی چه گمان خواهی کرد و هر چند تقدیمی است
که اهل سنت میخنی فقره اخیر از حدیث همین خواهند گفت که گفت ابو بردہ که پدر تو بهتر است از پدر من لیکن
سیاق حدیث میخواهد که ضمیر فقال راجع بسوی عبد الله بن عمر باشد چه راوی حدیث خود ابو بردہ است
و مقوله عبد الله بن عمر را حکایت میکند پس میباید که مقوله خودش را بصیغه متکلم بیان کند و لفظ حدث
فقلت باشد نه که فقال بگرانیکه تکلف بگویند که این مقوله راوی است که از ابو بردہ روایت و حکایت
میکند لیکن باز میگوییم که با وجود بعد این تاویل سوق کلام ازین ابا دارد چه ابو موسی اعمال حسنه
ما بعد را بر اعمال ما سبق تفضیل داد پس عمل خیر او بسیار شد و جناب فاروق اعمال ما بعد را اگر حابط
عمل ما سبق نفیدند معتنم دانستند پس محل آنست که عبد الله بن عمر بر بیان خود تفریع کرده با بو بردہ
بگوید که پدرت از جهت کثرت اعمال خیر از پدرم بهتر است نه که بالعکس و قضیه شکستگی نفس و تواضع
دعوی بیدلیل است و یمن بالبد ازین توجیه تحاشی دارد و بنا علی هذا ازین حدیث بثبوت پیوندد
که ادعای ترتیب فضل محض فضولیست چه بگواهی بسیر خود خلیفه مثل ابو موسی که اینهمه جلالت قدر
در صحابه کرام بکتب اهل سنت هم مروی نیست از فاروق اعظم افضل است فما تظن بما جلة الاصحاب مع انیکه
توجیه کرده شود که ابو موسی در عناد و بغض جناب ولایت مآب چنانکه از نصوص صحیحه ظاهرست از حضرت
عمر افضل بود لیکن مشکل انیکه مخالف این معنی را هم قبول نخواهد ساخت و دعوی خواهد کرد که جناب فاروق
درین باره که از صدیق اکبر هم تفضیل داشتند چه جا که ابو موسی انتهی کلامه بعینه **اولا و متعین**
بالرؤف الرحیم برین تقریر هم علی طبق ما سبق نفاعة اضافات و نکالات متوجه
است **اول** آنکه ازین هر دو اعتراف چه خواسته اگر مضمون این اعتراف نزد او توبه و ندامت
است کما یلوح مما قال فی حق برابن عازب فالجواب ان التائب من الذنب کمن لا ذنب له
و مؤید این معنی است آنچه در بعضی از کتب اخبار این قسم کلمات را بر توبه و ندامت بر ابن عازب
فرود آورده اند پس توبه و ندامت فاروقی بر مزعوم مولف هم بمعرض ثبوت میرسد چه تحسر و ندامت

آنجناب کمتر از تحسر و ندامت بر این عازب نیست بلکه بمراتب زیاده تر است و عجب عجاب
انکه مجرد سعیت مرتضوی را برای اعوان و انصار خلفاء راشدین که دقیقه بر اصول امامیه در ظلم و جور بر
اهل بیت نامرعی نداشتند و همراه خلفا با حدث ابدعها پرداختند کما اعترف به المؤلف فی القول
السابق علت توثیق دانند و این همه ندامت و تحسر فاروقی را بجوی نشمارند پس لابد که حضرت
مؤلف مدارک ثابت بعمل آرد و این اعترافات را از باب ندامت و توبه شمارد و مثل عمدة المتکلمین طائفه
خویش یعنی مامون الرشید علی ما صرح به القاضی فی المجالس در حق خلفا معتقد باشد که روزی
با حضار و ارکان دولت گفت سید انید که مذهب شیعه را از که آموختم گفتند نه گفت از پدر خود
هارون الرشید فرا گرفتم گفتند این چگونه باشد زیرا که او سادات را می کشت گفت مگر نمانید که
الملک عقیم و اگر از اعتراف این معنی اراده کرده که حال این بزرگان که مکنونات خاطر را بر زبان راندند
و محدثات خود را بر ملا گفتند بخلاف جمعیت است که بکمال تعنت و عناد در گذشتند و گاهی با عمال قبیحه
خویش اقرار نکردند لیکن با اینهمه نزد ما این تحسر و ندامت از قبیل توبه نیست گوئیم پس میباید که توبه بر این
عازب بجهت تحسر و ندامت او از عدم معیت امام حسین بر زبان امامیه مقبول نباشد و او را از مبغضین
اهل بیت طاهرین داخل سازند و از تتبع کتب امامیه خلاف آن ظاهر میشود و مع ذلک از این تقریر
ثابت می گردد که مرتبه عمر فاروق در عناد و دشمنی اهل بیت کمتر از انها باشد که گاهی اقرار بحدث
خود نکردند و بر کمال تعنت زیستند و این خلاف التصریح اکابر امامیه سیما حضرت مؤلف است زیرا که
در همین اوراق تصریح کرده و گفته مگر انکه توجیه کرده شود که ابو موسی در عناد و بغض جناب ولایت مآب
چنانکه از نصوص صحیحه ظاهر است از حضرت عمر افضل بود و لیکن مشکل اینست که مخالف امامی را
قبول نخواهد کرد و دعوی خواهد ساخت که جناب فاروق در زیاده از صدیق اکبر هم تفضیل داشتند
چه جاکه ابو موسی انتهی بار خدایا مگر گویند که توبه نفس باز پسین مقبول نیست و لیکن مؤلف خود اعتراف
دارد و اظهار میکند که فاروق اعظم هم در حیات و هم در حال احتضار معترف محدثات

خوشش بود و مطالعه کتب امامیه نیز بر ان گواهی میدهد کما لا یخفی علاوه مخاطبات فاروقی با ابن
عباس که در حالت نفس نماز بسین بوده کما هو الظاهر و اگر توبه وقتی که آدمی زخم کاری خورد و بعد
ازان چند روز زنده ماند مثمر فوائد و منتج مدعا نباشد لازم می آید که چنین بزرگان بحسرات ابدیه
مبتلا باشند و یا بهره ازین تحقیق نداشته باشند و هو عین سوء الظن فی بعض الائمه علیهم السلام و سیجی
تفصیله انشاء الله تعالی **دوم** آنکه افتخار و نازش اهل حق بر تقوی و عدل حضرت فاروق
و انچه از دست او بر طبق بشارات سید الانبیا از زواج دین مبین لمعان ظهور داده و خذلان
کفار و مشرکین بمنصه بروز جلوه نماشد اتباع سنن خیر البریه است کو فاروق اعظم بنا بر کمال خوف و
خشیت الهی بتقلید انبیا علیهم السلام چنانچه از احادیث امامیه ظاهر خواهد شد انشاء الله تعالی این اعمال
حسنه نصب العین نداشته باشد پس اهل حق چگونه افتخار و نازش نکنند مع ذلک جناب مرتضوی در تیس
ایشان نکاح فلذه کبد بتول و نور چشم رسول مقبول را بادمی اختیار کرده و چنین ریحان سید الکونین
بزبان حال و قال کمال مدح و ستایش فاروقی بر زبان خویش آورند چنانچه نواصف مولانا محمد
حسین موسوی متکفل بیان آنست بریکد و روایت از زوایاتش اقتصار میرود عن عقبة بن علقمة
رضی الله عنه قال خطب عمر الی علی ابنته من فاطمة و اکثر تردده الیه فقال علی
یا امیر المؤمنین ما عندی الا صغیرة فقال عمر ما یحملنی علی کثرة تردادی الیک
الا انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کل حسب و نسب و صهر
منقطع یوم القیمة الا حسبی و نسبی و سببی و صهری فقام علی رضی الله عنه
فامر بابنته من فاطمة فزینت و بعث بها الی عمر رضی الله عنه فلما راها قام
الیها فاجلسها فی حجره و قبلها و دعا لها فلما قامت اخذ بساقها و قال لها قولی لابیک
قد رضیت قد رضیت فلما جاءت الجاریة الی ابیها قال لها ما قال لک امیر
المؤمنین قالت له ما رانی قام الی فاجلسنی فی حجره و قبلنی و دعا لی

فلمّا قمت اخذ بساقی وقال لی قولی لابیک قد رضیت فانکحها ایّاه فولدت زید بن
عمر فعاش حتّی کان رجلا ثمّ مات وروایت دیگر آنکه خطب عمر الی علیّ رضی الله عنهما ابنته ام کلثوم
وامّها فاطمة ابنة رسول الله صلّی الله علیه وسلّم فقال له علیّ ان علیّ فیه ای فی هذا الشان
امرا حتّی استاذنهم فاتی ولد فاطمة فذکر ذلک لهم فقالوا زوّجه فزوّجه ام کلثوم
وهی یومئذ صبیّة فقال لطلقی الی امیر المؤمنین فقولی له ان ابی یقرئک السلام و
یقول لک انّا قضینا حاجتک التی طلبت فاخذها وضمّها الیه وقال انّی خطبتها الی ابیها
فزوّجنیها فقیل یا امیر المؤمنین تریدون الیها صبیّة صغیرة فقال انّی سمعت رسول الله صلّی
الله علیه وسلّم وذکر الحدیث بمثل ما تقدّم وروایت ابن بمان آنکه ان عمر قال لعلیّ انّی احبّ ان یکون
عندی عضو من اعضاء رسول الله صلّی الله علیه وسلّم فقال له علیّ ما عندی الّا ام کلثوم وهی
صغیرة فقال ان بعثتها تکبر فقال انّ لها امیرین معی قال نعم فرجع الی اهله وقعد عمر ینتظر
ما یرد علیه فقال علیّ ادعوا الحسن والحسین فجاء افخلا وقعدا بین یدیه فحمد الله واثنی
علیه ثمّ قال لهما انّ عمر خطب الی اختکما فقلت له انّ لها معی امیرین وانّی کرهت ان ازوّجها
انا حتّی اوامرکما فسکت الحسین وتکلّم الحسن فحمد الله واثنی علیه ثمّ قال یا ابتاه من بعد
عمر صحب رسول الله صلّی الله علیه وسلّم وتوفّی عنه وهو راض ثمّ ولی الخلافة فعدل قال
صدقت ولکنّی کرهت ان اقطع امرا دونکما بلفظه بل نازش امامیه وافتخار انسان در باب اعلا اهلیت
امیر المؤمنین سید نساء العالمین آنست که خلاف زید وتوکل در مجامع اصحاب حاضر شدن در سوم ماتم وشیون بکسوها وقبه اسیل شیر
خدا پرداخت او انجناب با وصف اینهمه ظلمها که بر زوجه مطهره اش از جانب اصول امامیه گذشت پای خود را از دایره مروت بیرون
نگذاشت وهرگز چنین تهمتهای نالایق و دور از حال خلائق بدان مطهر نسبت نکردند هرگز از مقام خود نه جنبید وچون قرآن
مجید را تحریف کردند سکوت تمام اختیار ساخت وهرگاه هزاران نسخ کتاب مجید را در آتش نهادند مهر خموشی بر لب گذاشت
بلکه بصوب ذی النورین پرداخت وقتیکه تحریم متعه وتقلیل سواد ملائک مقربین امامیه کوشیدند بر روایت

امام

امام اعظم طوسی در تهذیب و استبصار اقرار بر جناب سید المرسلین نمود و گفت یاد دارم که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در یکوقت گوشت خر و متعة النساء را هر دو حرام ساخته نعوذ بالله من هذا البهتان الصریح والافتراء القبیح تا کجا مفتریات قوم را کسی یاد کرده باشد که گوشت خر و ندان سگ از نجا مانند آفتاب نیمروز هویدا گشت که مقتضای نور ایمان کدام یک فخر و نازش است و کدام یک ازین ها موجب کفر و نفاق مصرعه فکر هر کس بقدر همت اوست ۰ علامه دهلوی نور الله ضریحه در رساله وسیلة النجات بجواب بعضی از سائلین و مستفیدین چه نیکو فرموده عبارت سوال و جواب مستطاب در اینمقام ثبت میشود سوال در بیان اهل سنت و شیعه گفتگو بسیار واقع شده سنیان دعوی میکنند که مذهب ما برحق است و موافق قرآن و حدیث و کتابهای شیعه همه باطل و افترا است و مذهب اهلبیت نیست بلکه مذهب اهل بیت همین است که ما داریم و شیعه هم همین دعوی کنند که قرآن مذهب ما است و طریقه ما طریقه امام جعفر صادق است رضی الله عنه و کتابهای سنیان را غیر معتبر میگویند درین باره جواب شافی از آیات قرآنی که در آن جای دم زدن کسی نباشد و حجت منقطع گردد باید نوشت که طالبان راه نجات بران عمل نمایند و از مذهب باطل دست بردارند جواب ای برادر اول بنای هر مذهبی را دریافت کن و کتابهای هر فریق را یکسو گذارد و در طاق نهد و چون بنای هر یکی واقف شوی آن بنا را بر آیات قرآنی مطابق کن و بنای هر کدام مذهب که محکم و راسخ بینی آن را مذهب حق دانسته کتابهای آنها میخوان و بعمل آر و بنای هر مذهبی که باطل یابی کتابهای آن را و ساوس شیطانی دانسته در آب انداز و گرد آن مگرد و آنها را پاره پاره کن و یقین دان که آن مذهب اهلبیت رضی الله عنهم اجمعین نیست بلکه مذهب شیطان است پس بدانکه بنای مذهب اهلسنت بر ایمان و تقوی و صلاح و راستی ابوبکر و عمر و عثمان و علی و غیرایشان از مهاجرین و انصار و دیگر اصحاب سید المرسلین است صلی الله علیه وآله وسلم که هزار ها کس بودند و همراه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در راه خدا جهاد و نماز کردند و تا مدت حیات شریف همیشه در نصرت و حمایت او بودند و بعد وفات

آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خلافت بحق عدل وانصاف ورزیدند وخدمت اهلبیت
ومحبت آنها بجا آوردند وامیر المومنین علی کرم الله وجهه همیشه با آنها نشست وبرخاست نموده همراه
آنها با کفار جهاد کرده ودر پس آنها نماز خوانده وهمیشه با آنها صحبت داشته وبعد وفات آنها در حق آنها
دعای خیر نموده وبسیار مدح ومناقب آنها بیان نموده وبنای مذهب شیعه بر کفر ونفاق خلفای ثلثه و
غیر هم هزاران صحابه سید ابرار است که اینها میگویند که همه آنها ایمان نفاق آورده بودند وهجرت هم برای
ریاست وطمع دنیا کرده بودند وهمه جهاد وعبادت آنها برای ریا بود نه برای خدا وبعد وفات آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم با اهل بیت او ایذا رسانیدند ومرتضی علی را یاری نکردند وحق او را بزور گرفتند
ومتابعت ونماز علی رضی الله عنه همراه آنها بنا بر خوف وتقیه بود حتی که علی رضی الله عنه دختر طاهر خود
در نکاح عمر رضی الله عنهما برای تقیه داد ونام پسران خود ابوبکر علی وعثمان علی وعمر علی برای تقیه
نهاد وصحابه مخلصین اندک بودند ابوذر ومقداد وسلمان وعمار وجابر وچند کس دیگر ای برادر
چون بنای هر دو مذهب را یافتی پس بدانکه دلیل بر بنای مذهب اهل سنت آیات قرآنی بسیار اند که
هر یکی از آن برای اثبات استحکام آن بنا کافی است وبنا بر اختصار در ینمقام چند آیت نوشته می شود
قوله تعالی والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان
رضی الله عنهم ورضوا عنه وسابقین که اولین اند از مهاجرین وانصار وآنانکه پیروی متابعت
سابقین کردند بنیکوئی یعنی بایمان وطاعت راضی شد خدا از انها وراضی شدند آنها از خدا واعد لهم
جنات تجری تحتها الانهار ومهیا کرد خدا برای آنها بهشت ها که جاری اند زیر منازل یا درختان آنها نهرها
خالدین فیها ابدا اینهمه مهاجرین وانصار ومتابعت کنندگان آنها در بهشت ها باشند همیشه این آیت بر لالت
میکند که مهاجرین وانصار سابقین همیشه بهشتی اند ومتابعت کنندگان آنها که بعد آنها بودند وطریقه
آنها اختیار کردند آنها هم بهشتی اند وشک نیست که ابوبکر صدیق رضی الله عنه از مهاجرین اولین است
که وقت هجرت همراه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بود وعمر وعثمان وعلی رضی الله عنهم وبسیاری دیگر از مهاجرین

اولین اند

اولین اند و هر که ابو بکر را از مهاجرین اولین نداند بسبب انکار آیت غار کافر شد قال الله تعالی
اِذْ اَخْرَجَهُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا ثَانِیَ اثْنَیْنِ اِذْ هُمَا فِی الْغَارِ اِذْ یَقُوْلُ لِصَاحِبِهٖ لَا تَحْزَنْ
اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا چون بیرون کردند رسول خدا را کفار مکه در حالیکه دوم دو کس بود چون بودند
هر دو در غار چون مگفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مر یار خود را که ابو بکر صدیق است
اندوهگین مشو بدرستیکه خدا با ماست و متابعت کنندگان آنها بواقی مهاجرین و انصار اند که بعد
اینها ایمان آوردند و بهجرت و نصرت کردند و حق تعالی در این آیت خبر داد که همیشه در بهشت خواهند
بود پس ثابت شد که ایشان قطعی بهشتی اند هر که ایشان را بهشتی نداند بسبب انکار این آیت کافر
باشد و اگر در این مقام شبهه بیاید و ترا وسوسه دهد که شاید مراد از این آیت آن مهاجرین باشند
که شیعه در حق آنها حسن ظن دارند که بهجرت آنها فی سبیل الله بود و بهجرت ابو بکر وغیره برای
طمع دنیا جواب او بگو که ای ابلیس دروغ میگوئی بلکه بهجرت جمیع مهاجرین برای خدا بود چنانکه در
آیتی که اول بعد بهجرت در باب قتال نازل شده فرموده اُذِنَ لِلَّذِیْنَ یُقَاتَلُوْنَ بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوْا
اذن و دستوری داده شد بجنگ کردن کفار مر کسانی را که میخواهند کارزار کردن یعنی مهاجرین را
بسبب آنکه آنها از دست کفار ظلم کشیده بودند وَاِنَّ اللّٰهَ عَلٰی نَصْرِهِمْ لَقَدِیْرٌ و بدستیکه
خدا بر نصرت کردن آنها قادر است اَلَّذِیْنَ اُخْرِجُوْا مِنْ دِیَارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ اِلَّا اَنْ یَّقُوْلُوْا
رَبُّنَا اللّٰهُ آنانکه بیرون کرده شدند از سراهای شان بغیر حق مگر آنکه گفتند آنها که پروردگار ما الله
است یعنی از ایشان هیچ گناهی صادر نشده که بسبب آن بیرون کرده شوند مگر فقط بسبب آنکه
را بیرون کردند پس از این آیت ثابت شد که بهجرت جمیع مهاجرین خالصاً لله بود نه برای طمع
دنیا پس ثابت شد که همه مهاجرین رضی الله عنهم مغفور اند ای برادر هر که ایمان بقرآن دارد
چون بر دو ثابت شد که خدا تعالی کسی را جنتی فرمود و گفت که آنها در جنت بر سبیل ابد دوام
باشند تمام اعتراضات او در حق وی ساقط گشت چرا که حق تعالی عالم الغیب است

ومیداند که از فلان بنده در فلان وقت حسنه یا سیئه بظهور خواهد آمد و با وجود آن اگر او را فرماید که
این را خلق نمودم درین ضمن اشاره بمغفرت جمیع زلات وی متحقق گشت پس دیگر بندگان را در
حق آن کس طعن و تشنیع نمودن اعتراض بخدا بلکه کردن است گویا که اعتراض کننده میگوید که این بنده
بدبخت را او را چرا بهشتی میکند و ظاهر است که اعتراض کردن در اینمقام کفر است و بنده را که
خدا بهشتی خوانده است البته وی بهشتی است و اعتراض کسی در حق وی ضرری ندارد و او را دوزخی
نمی کند لیکن اعتراض کننده کافر است پس باین وجه تمام شبهات و وساوس شیاطین ساقط شد
و احتیاج نماند که بجواب آن پرداخته شود اما برای تسلی سائل رجم الشیاطین کرده می شود الی آخر کلامه
المقدس یا رب خدایا مگر مولف و شرکا را ایمانی او تقلید فاضل طبری در کامل که پرده حیا از چهره طلعتش
برداشته و غشاوه ناصبیت و خروج بر چشم گذاشته خواهند گفت که شیخین کی از مهاجرین بودند بلکه بحسن و
جمال حضرت بتول زهرا فریفته بنیت تزویج وطن خود را گذاشتند و در حقیقت جواب این هذیان جهان
سیفی و سنانی با مقلدین طبری که تمامی اهل بیت و اصحاب رسالتمآب را رسوا کرده خواسته اند که نور دین و
اسلام را فرو نشانند وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُوْرِهٖ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُوْنَ چیزی دیگر نیست و غالبکه نزد مولف این
رئیس النواصب در اختیار لفظ تزویج نسبت بقدر خود که الفاظ معلوم در حق ام کلثوم روایت میکنند
راه کمال ادب درباره خاتون جنت رفته فجزاهم الله اجمعین اکتعین عن الرسول و البتول و اولادهما الطیبین
الطاهرین سوم انکه حکم مولف بترجیح اعمال بان غلیب خاتم پیغمبران طریق اهل سنت است فقط با خود معتقد
آنست پس در شق اول میباید که از کتب معتمده اهل سنت ثابت فرماید و چگونه گوید که بر اثبات آن بکتبی داشته
باشد چه از کتب اهل تحقیق ترجیح اعمال حضور جناب رسالتمآب بر آید چنانچه خاتمه تحفه اثنا عشریه که سر الجلیل فی
مسئله التفضیل نام دارد و همچنین رسایل دیگر و کتب دیگر دلیلی است روشن بلکه در تحفه اثنا عشریه تصریح و تنصیص
برین امر موجود است حیث افاد العلامه الدهلوی انار الله برهانه و نقل بالحسنا نیز انه که در بخاری و قیقه باید دانست که سب و طعن انبیا
علیهم السلام از انجهت کفر و حرام است که وجه سب یعنی معاصی کفر درین بزرگان یافته نمیشود موجب تعظیم و توقیر و ثنا و حسن بلکه موجب

دارند وچون جماعه باشند از مومنین که اسباب تعظیم داشته باشند وگناهان ایشان را مغفرت
وتکفیر بنص قرآن ثابت شده باشد بالیقین اینجماعت هم در حکم انبیاء علیهم السلام خواهند بود در حرمت
سب وتحقیر واهانت وبدگفتن نهایت کار آنکه انبیاء را اسباب تحقیر موجود نیست وایشان را بعد از وجود معدوم
شد ومعدوم بعد الوجود چون معدوم اصلیست درین باب لهذا تایب را بگناه او تعییر کردن حرام است
وعوام امت غیر از صحابه این مرتبه ندارند که تکفیر سیات ومغفرت گناهان ایشان بارا بالقطع از وحی
وتنزیل معلوم شده باشد وقبول طاعات وتعلق رضای الهی باعمال ایشان بالتخصیص متیقن شده باشد
پس فرقه صحابه برزخ اند درمیان انبیاء واتقیان ولهذا مذهب منصور همین است که غیر از صحابه هر چند مطیع ومتقی
باشد بدرجه ایشان نمی رسد این نکته را بالمیت آن در خاطر باید داشت که بسیار نفیس است انتهی
بلفظه المقدس ووجه دلالت این عبارت بر مقصود بجهت اشتراک علت وقیاس اولویت اظهر من الشمس و
ما آن بسیاری از احادیث امامیه بروایات کلینی وصدوق ودیگر محدثین از جامعین اصول همین امر مناظر است
که حق تعالی برای بندگان از سابقین ولاحقین درجاتی مقرر فرموده که خاصه هر فرقه گردیده وهر چند
متاخرین کثرت اعمال حسنه نمایند لکن بمدارج مهاجرین اولین نمیرسند وعلت فضیلت ایشان جز سابقیت
وصحبت بآنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم که مبدای ومنتهای تمامی نعمای الهی بود هیچ معلوم نمی شود پس اعمالیکه
همراه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از صحابه صدور یافته بهتر از اعمال مابعد خواهد بود وهو المقصود وغایت السعی علمای امامیه
در رد افاده علامه دهلوی قدس سره العزیز چنانکه بر کسیکه بفوات کشمیر وکنتوری دیده است انکه بعضی
از علما خلاف این تحقیق گفته وجوابش بعد از خاعنان بر کسیکه ادنی بهره از تتبع کتب داشته باشد
مخفی نیست توضیحا للمرام بمثالی روشن کنم گوئیم که شیخ جلی امامیه هنوز در مسئله تفضیل امیر المومنین بر انبیاء اولو
العزم از متوقفین است چنانکه علامه دهلوی در تحفه اثنا عشریه اشاره بآن کرده وصاحب نواقض گفته
قَالَ ابْنُ الْمُطَهَّرِ الْحِلِّيُّ أَجْمَعَتِ الْإِمَامِيَّةُ عَلَى أَنَّ عَلِيًّا بَعْدَ نَبِيِّنَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
أَفْضَلُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ غَيْرِ أُولِي الْعَزْمِ وَفِي تَفْضِيلِهِ عَلَيْهِمْ خِلَافٌ قَالَ وَأَنَا مِنَ الْمُتَوَقِّفِينَ

فی ذلک وکذلک الائمة من آله انتهی مع هذا صاحب حسام این مذهب را مذهب منصور قرار داده
معلوم شد که خلاف بعضے و توقف بعض دیگر قادح نمی باشد اگرچه آن بعض مرتبه امامت عظمی
شد و نیز واضح شد که کستوری و غیره هنوز معنی مذهب منصور نه یافته بر دو کلام علامه دهلوی نور الله مضجعه بر
اخته اند نعوذ بالله من هذه الخرافات و بر شق ثانی فقط بر معتقدات و خیالات خود الزام اهل حق در
خواستن کار حضرت مولف ست دون غیره و از نجاست که دلائل و براهین این رساله سخت بی انتظام افتاده
اگرچه بنسبت بدیگر رسائل حضرت مولف عالیمقام در تکمیلش زیاده تر اهتمام فرموده باشد و مناط این همه خرابیها
انکه مجتهد جائی باوجود دعوی سیادت در حق کسانیکه بدون مسلمات اهل سنت قصد الزام در سر دارند در کتب
مطبوعه خویش اصدق دل و نیت صمیم دعائی بد فرموده مع هذا از این حکم مولف که اعمال زمان
جنبت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شرف دارد بر اعمالیکه در حضور مقدس نبوی صدور یافته لازم می آید
که صدقات متاخرین که بکمال اخلاص در راه خدا داده باشند بهتر از اوقات مصداق

يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا

وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا باشند سیما وقتی که روایات کتاب کشف الغمه عن معرفة الائمه و مانند آن که دلالت بر
شرکت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در بعوقت و صدور امر و تاکید شریف باعطا سائلین دارد کما
سبقت من قبل ضمیمه این تقریر شود همچنین در فضائل دیگر از همین قیاس سخن خواهد رفت پس انچه از
بزرگان اعمال صالحه صدور یافته بر عرب رسول صلی الله علیه و آله وسلم و تاکیدات شریفه او اثر
صدور معجزات بود بخلاف متاخرین که انچه از حسنات بر روی کار آورند ریا و سمعه را در ان دخلی
نیست محض قوت ایمانی و اثار تصدیق غیبی علت آن گشته معاذ الله من ذلک علت این همه علل
بغض و عناد با اصحاب و حواریین رسول خدا عزوجل است که باعث شرمندگی متشیعین خصوصا مولف
المتکلمین از روی اهل بیت طاهرین گردیده چهارم آنکه حکم مولف که در وقت آنحضرت صلی الله علیه

وبدعتی از صحابه خصوصاً ملازمین صحبت در زمان آن سرور وقوع نیافت چه جای آنکه مرة بعد اولی و کرة بعد اخری بتواتر و اتصال بظهور انجامد که راه بتوک وقت مراجعت شریف در پیش انداز ند و ناقه مبارکش را رم دهند و زهر بلا هل لطعامش بکار برند و در وقت منع دوات و قرطاس چه مخالفتها که بر اصول امامیه از مکمن بطون ببارگاه ظهور نیارند الی غیر ذلک من المنکرات پس معلوم شد که حضرت مؤلف انیمه را از مفتریات طائفه خویش تصور بلکه تصدیق میفرماید چنانچه در مقدمات سابقه اشعاری بر بعضی رفته والحمد لله علی ذلک بار خدایا مگر مناط بر الزام اهل حق باشد لیکن بعد از تنزل و تسلیم بر تصریح فاضل جالسی میتوان گفت که چون الزامی فرع تحقیقی است چون اصل نباشد فرع چگونه متحقق خواهد بود انتهی ما افاد فی الکتاب المطبوع پنجم انکه انکار از سر کردگی فاروق و فیل و قال مؤلف مجاهده سیفی و سنانی و دعوت او الی الاسلام بعد از فرض و تقدیر بجناب حسنین میکشد چه هرگز مردمی نیست که در زمان پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم که بحسب ظاهر طفل می نمودند و در واقع بعلم و شجاعت و دگر صفات عالیه نظیر خود نداشتند و در ابتدای عمر مثل انتهای آن بودند کما قال الاردستانی وغیره بلکه از بحار مجلسی و دگر تصانیف او ثابت شده که ولادت ایمه بر خلاف بنی آدم اتفاق می افتد یعنی از زان مادر بوجود می آیند و نشو و نمای ایشان چنانست که در یک هفته مثل طفل یک ساله مینمایند سر کرده غزوه باشند یا در حالت اختیار کافری را کشته باشند یا قبیله از قبایل عرب یا عجم بتوسط شان بر روایات معتمده از مضلای علمای اصولی و اخباری بمنزخرفات میرسد سبز واری مشرف باسلام شده باشد بلکه خلاف آن از نصارعت همدگر و کشیدن دامن مبارک پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم و سوار شدن بر سر دوش آن سرور و عدد و هر وله در کوچه های مدینه منور بحار وغیره منقول است قطع نظر ازین همه کاش وقتی که باعتبار مرور شهور و اعوام مصداق حتی اذا بلغ اشده گردیدند و حروب لغاة پیش آمد و حضرت امیر بجمع فوج و لشکر کشی محتاج شد آنزمان اثری از قوت بازو و سر پنجه جهاد سیفی و سنانی از ایشان منقول می گشت

یا بمناظره خوارج ملاعین نامزد می شدند و غالب می آمد و امیر هم صورت نه بست بلکه ابن عباس بر ین
عهده مامور شد و بظفر و منصور باز گردید و محمد بن حنفیه را در صفین و قتلیکه صفوف قتال آراسته و مهر
و محبت از میان برخاسته شد چنانکه نطقی علیه الرحمه فرماید شعر نه آبی در و مهر جز زهر ناب
نه مهری در و گرم جز آفتاب * از حضور مرتضوی اجازت قتال و استعمال سیف و نصال عنایت
گردید پس او سمت مبارزان لشکر مخالف که در میدان جولان می کردند و رجز خوانی آغاز نموده بودند
روانه شد و در وقت صبح برای برهم کردن لشکر شام متوجه گشت تو گوئی شیر در کله کوسپندان
افتاد یا بازی بجماعت کبوتران رو نهاده تا انکه بکمال مردی و مردانگی و شیری و فرزانگی گردان
لشکر معاویه بن ابی سفیان را بضرب تیغ بیدریغ و طعن سنان جان ستان ره نورد
بیابان عدم گردانید و یلان فوج او را بر خاک اجل علطانید چنانچه ابو القاسم طوسی در شاهنامه
گوید شعر بروز نبرد آن یل زورمند * بشمشیر و خنجر بگرز و کمند * برید و درید و شکست و
بست * یلان را سر و سینه و پا و دست * محمد بن حنفیه بعد ازین محاربات قویه چون دید که
مبارزان میمنه و میسره مخالف قدرت مبارزت ندارند بلکه رو بفرار می آرند متوجه لشکر حضرت
امیر شد و رکاب سعادت انتساب وی را بوسه داد شیر خدا لختی بجوئی و غمخواری او فرموده
باز حکم کرد که زود تر بر لشکر مخالف تازد و بر و دین او را بنات النعش سازد گویند که در یارد و م آن
شیر بیشه هیجا و نهنگ دریای وغا ذوالفقار حیدر کرار را از غلاف بر کشید و چنان
بسرعت تمام تاخت آورد که از کشته ها پشته ها بر روی زمین ماند کوه الوند بلند و دریا خون مانند موج
وسیل جیحون روان شد و از صفوف در گذشت و بقلب در آمد و داد شجاعت و ثبات قلب داد و بکمال
غلبه عطش که جان بلب آمده بود کالبرق الخاطف از لشکر باز گردید لیکن در ین مراجعت از هجوم
فوج و باران تیر مجروح شد حباب مرتضوی استمالت او نمود و با سر داور اسیر افسر مود و جواب
که باز بمقابله مخالفین داد شجاعت و دلیری دیدار آوری گوید که مقارن این حال محمد مذکور آب

در چشم گردانید و بذروه عرض رسانید که واعجبا شجاعان عرب و عجم حسنین را بمبارزت طلب میکنند و در مصاف نام ایشان صاف صاف بر زبان می آرند ای پدر بزرگوار تو ایشان را اجازت کارزار نمیدهی و ننگ و عار بر خود می نهی حال من بدین درجه رسیده و هنوز مامور بشمشیر زنی می شوم گویند که جناب امیر ارشاد نمود که ایجان پدر تو فرزند منی و حسنین فرزندان پیغمبرند و من ترا بمنزله دست خود می پندارم و ایشان را مثل سر و چشم خود می انگارم فخر الدین نجفی غیر اصل این حکایت را در کتاب منتخب فی جمع المراثی و الخطب ذکر کرده و مورخین بکمال شرح و بسط وارد نموده اند و از نجاست که محمد بن حنفیه علی ابن الحسنین را رضی الله عنهم اجمعین قتیکه دعوی امامت برای خویش کرد از صبیان و اطفال شمرد و خود را از شجاعان و ابطال انگیخت از وی و از جمل و صفین صعب تر یافت در باره استدلال امامت آورد چنانچه روایت ابی عبیده سمی زباد و حضرت زراره افقه اصحاب ایمه از امام ابو جعفر در کافی شاهد عدل این دعوی هست و هذه الفاظه ارسل محمد بن الحنفیة الی علی بن الحسین علیهما السلام فخلا به فقال له یا بن اخی قد علمت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رفع الوصیة و الامامة من بعده الی امیر المؤمنین ثم الی الحسین ع و قد قتل ابوک و لم یوص و انا عمک و صنو ابیک و ولادتی من علی و فی سنی و قدیمی احق بها منک فی حداثتک فلا تنازعنی فی الوصیة و الامامة و لا تحاجنی شارح در شانی شرح این حدیث گوید و ولادتی بکسر الواو و من علی ای بلا واسطة و فی سنی بتقدیر و انا فی سنی و قدیمی بفتح القاف و کسر المهملة ای سابقی و ما صدله عنی من الجهاد فی وقعة جمل و صفین و نحوهما و از نیمقام حال تاویلات قوم در میانه منازعت این هر دو خرد و بزرگ که مقصود ابن حنفیه اظهار جلالت امام زین العابدین بود بخوبی عیان شد القصه بر تقدیر تسلیم این معنی که فاروق اعظم نه کافری را کشته و نه بدعوتش احدی از قبایل مسلمان کشته در مهمات امور بحضور فائض النور خیل بود یانه و جناب خیر البریه این بزرگان را بسمع و بصر کما مر فی القصد تعبیر می نمود یانه بس حال شان مثل حال حسنین خواهد بود و نگاه داشتن شیخین همراه خویش هم در جنگ خیبر علی ما روی

الشیخ ابوالعباس وغیره وهم در دیگر غزوات هم بر انجمعیت شان اشعار میکنید یا نمیکنند زیرا که معمول گزیدهای ایزدی همین است که چنانچه در مقابله دشمنان اهل شجاعت را میفرستند همچنین همراه خویش این قسم واقعه دیده را نگاه میدارند والعجب کل العجب که علمای قوم لفظ احب را در حدیث طیر و مانند آن دلیل افضلیت آنجناب میشمارند و زیادت محبت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بالنسبت بجناب مرتضوی برهان ثبوت خلافت بلافصل میگیرند و میگویند که این محبت از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بدون امر الهی نخواهد بود وسمع وبصر حضرت سید المرسلین را که شیخین بودند و در ملازمت وحواریت آنحضرت صلعم بسر میبردند در تتبع وتفتیش امور اکثر بر صوابدید ایشان گذاشته بود چنانچه از کلام مجلسی در بحار نقلاً من علم الهدی بلکه به بداهت عقلیه نیز دریافت می شود از کفر ونفاق منزه میدانند فاعتبروا یا اولی الالباب واز ملاحظه روایتیکه تعلق بحال محمد بن حنفیه وجناب حسنین دارد بوضوح می انجامد که چنانچه حسنین بی اجازت درمیدان مصاف نمیرفتند همچنین شیخین بی اجازت نبودند بلکه بنص مرتضوی کرم الله وجهه اعتراف هر دو امام اعظم شیعه سابق ازین بدریافت رسید که ابوبکر صدیق روز احد شمشیر از غلاف برکشید و بسمت کافران حتی پدر خویش متوجه شد و در قتلش هیچ انتظار باقی نبود لیکن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را بازگردانیدند واز صحبت و رفاقت خود بدستور ملوکان زمان که بمزید عقل وکیاست وقوت قدسیه اتصاف دارند جدا نفرمودند نیز استصحاب شیخین در غالب اوقات نظر بصراحت احادیث و روایات ازان قبیل بوده که بادشاهان وزراء خود را جدا نمیکنند علاوه برین نظر به بعضی از صور گذارش است که حضرت مؤلف شخصه را که حکم جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را در ادای قرض یهودی قبول نکرد و خواست که از عمر فاروق حکمی جدید بمغائران طلب کند او گفت انتماعلی مکانکما و در خانه خویش رفت و قبضه شمشیر بدست گرفته بیرون برآمد و بار سر آن شقی را از دوش برداشت چنانچه قبل ازین از تفاسیر ما مبسوط گذشت کافر میداند باشل مالک خود اورا نیز مومن پاک اعتقاد و پاکباز اعمال می پندارد ششم آنکه چون بر جا خود در قرآن مجید و حدیث ثابت است که حضرات مقدسه انبیاء و رسل علیهم السلام با وصف کمال قرب و مرتبه عصمت خوف و خشیت

ایزدی زاید از حد تحریر و تقریر و شنیدند و بسیاری از ایشان گاهی انشاء الله تعالی شب و روز در بکاء و زاری
بسر میبردند و از خوف و عقاب الهی چندان گریستند که بر رخساره های ایشان زخمها پدید آمد و حق تعالی
جا بجا در محکمات قرآنی خوف و خشیت ایشان را حکایت میفرماید و از نهجات می ستاید و در احادیث
شیعه و سنی مصرح است که ملائکه مقربین از روزیکه جهنم آفریده شد گاهی به تبسم آشنا نشده اند و بعد ازین
بروایات امامیه خواهد آمد که جناب سید المرسلین صلعم فرمود که اگر کسی را اعمال هفتاد پیغمبر حاصل باشد باز هم باید که
اعمال حسنه را حقیر داند از عذاب و از اهوال قیامت ایمن نماند بلکه از بحار الانوار انشاء الله تعالی هویدا
و آشکار خواهد شد که خود حضرت خاتم النبیین صلعم میفرمود ای کاش من درختی میبودم الی غیر ذلک پس حضرت
مؤلف بجهت خوف و خشیت فاروقی آنچه در بعضی مقامات گفتگو کرده خارج از قانون اسلام و شریعت
خواهد بود و با اصل مذهب تشیع نیز مخالف افتاده زیرا که در کتب سیر و احادیث مثل شرح شفا
مذهب رفضه و قدریه بهمین نهج نوشته اند که آنها اعتقاد آن دارند که جناب پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم
و باقی انبیاء و مرسلین ضرور است که از عقاب و عذاب الهی تا وقتی که در دنیا باشند می ترسیده باشند
خواهی جناب اقدس الهی ایشان را مامون فرماید و خواهی نه لیکن چون مذهب ایشان لباسهای گوناگون
پوشیده و در هر بهار و خزان برنگ مناسب ظهور یافته حتی که اجماع حضرت مؤلف و برادر مهین او یعنی
فاضل اخباری و اصدقای ایمانی بعد از خرفشار بسیار و در یوزه گری از خدمت علمای اصول
و اخباری و اختلافهای ایشان در بیان معنی خاتمه تجرید العقائد طوسی بلکه تحقیر و توهین بعمل گیرد ان
قرار یافت که خواجه ایشان درین کتاب طریق هذه و مدارا می پیماید و براه نفاق میرود و در کشش
چیز و گرو برزبانش چیزی دیگر است محو و اثبات و ترک و اخذ بعید نباشد اول چند از روایات
دیده باشند که بزعم شان دلالت بر غلبه رجای خلفا داشته باشد با عتقاد فرلور که در
شرح شفا مذکور است قائل شدند اکنون که غلبه خوف و خشیت این بزرگواران برآمد مذهب
باینمذهب گشتند که غلبه خوف از علامات کفر و نفاق است شعر هنر بچشم عدو خود بزرگ عیب است

کل است سعدی و در چشم دشمنان خار است ✦ علاوه میتوان گفت که آنچه جناب سیدة الساجدین رضی
الله عنه و عن آبائه اجمعین در صحیفهٔ کامله میفرماید که لگام من در قبضهٔ شیطان است دلیل بر آنست که عملی از اعمال
آنجناب نزد او قبول محلی نگشته پس اعمال شر کدام کدام است که بجهت صدور آن شیطان را بر خود حاکم
و خود را محکوم او علی الاطلاق می شمرد جز آنکه بحال طیب خاطر دست بیعت قدوهٔ مرد انیان دراز
ساخت بلکه بیعت را براستد عای آنها مقدم داشت یا آنکه در واقعه حره تخلف آنجناب از منحرفین
یزید شمارند و نیز می پرسم که آن معاصی کدام کدام اند که حسن مجتبی علیه التحیة والثنا وقت مرگ گریه
و بکا بلا حظ آن آغاز نهاد چنانچه مفصلاً خواهی دانست انشاء الله تعالی **هفتم آنکه** آنچه از فاروق
در زمان آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم در اعمال خیر مثل هجرت و بیعت در مشاهد شریفه و صدقات
در راه خدا و امثال آن صدور یافته بنا بر آن بر اعمال ما بعد مزیتی داشته که قبولیت آن اعمال ما را
بالخصوص ما را بر زبان وحی ترجمان گذشته مفصلاً و قطعاً بخلاف اعمال ما بعد که خیریت آن این چنین
منصوص نیست و کتب رجال مثل فهرست شیخ و کتب حدیث اما بسه کما اومانا الیه قبل ذلک هم ناطق است
در نیکه آنچه از صحابه کبار بعد سرور دو جهان از اعمال و عبادات بالتفاق افتاده هیچ عملی را بر آن
نمی تواند شد بلی ثواب تبر او متعة النساء خارج از بحث و مستثنی از جمیع فضائل است که هیچ عملی و ثوابی
برابر آن نیست فکیف که از مرتبه چهارم در گذرد و بداهت عقل نیز بآن حاکم است که اعمال خیر
صحابه در زمان حیات شریف بر غیر آن ترجیح تمام دارد چه بالقطع در محل خود ثابت شده که اعمال
السنیین از اعمال دیگران از فرادات افضل و اشرف است پس اعمالیکه اصحاب کبار را شرکت در آن دست
داده هیچ اعمال سائر آن نمی تواند بود ندانی که بمشارکت جماعت آن عمل را اهمیت و حدانیه حاصل
می شود مانند کیفیتی که در هر جزو از اجزای مرکب پدید می آید چنانکه اهل تحقیق تقریر آن کرده اند
هشتم آنکه آنچه در حدیث ابو برده قیل وقال نموده مبنی بر نسیت که در خاتمه آن بجای صیغه متکلم یعنی
قلت لفظ قال با شده و آن نیست بگر بدهن مولف یا از دهان اصدقای ایمانی او که احتیاط در

نقل روایات نمی کردند و بهره از تتبع کتب احادیث و تصفح نسخ صحیحه بدست نداشتند چه بسیار از نسخ
صحیح بخاری را در جاهای بسیار طلب نموده مراجعت کردم همان صیغه متکلم که محفوظ خاطر بوده برآمد و هرگز
در هیچ نسخه صحیحه صحیح مزبور لفظ فقال نیافتم این قیل و قال مؤلف با عترافش را ساقط شد و شروح و تراجم
این کتاب نیز اشعار بر اختلاف نسخ ندارند بلی از مطالعه فتح الباری و دیگر شروح و تراجم معلوم میشود
که در صدر حدیث اختلاف است یعنی لفظ فقال ابی و قال ابوکریب لیکن شارحین ابی را که روایت نسفی
است صواب گفته اند و در لفظ فقلت با اختلاف نسخ را تعرض نمیکنند و ذلک دلیل علی الاتحاد
و بر فرض محال اگر در هیچ نسخه لفظ فقلت نباشد خواهم گفت که در کتب حضرات شیعین معمول و مرسوم
همین است که چون رجوع ضمیر بسوی متکلم دشوار می افتد مقوله را وی قرار میدهند نه بینی که در حدیث رشید
هجری که صاحب مجمع البحرین وارد کرده آخر عامی امامیه همین مقولات را رجوع میکند و عبارتش این است
وَرُشَيْدُ الْهَجَرِيُّ كَانَ يَعْلَمُ عِلْمَ الْمَنَايَا قَالَ حَدَّثَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ يَا رُشَيْدُ
كَيْفَ صَبْرُكَ إِذَا أُرْسِلَ إِلَيْكَ دَعِيُّ بَنِي أُمَيَّةَ فَقَطَعَ يَدَيْكَ وَرِجْلَيْكَ وَلِسَانَكَ
قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَحْرُزُ لِي الْجَنَّةَ قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا رُشَيْدُ أَنْتَ مَعِي فِي
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ قَالَ وَاللَّهِ مَا ذَهَبَتِ الْأَيَّامُ وَاللَّيَالِي حَتَّى أُرْسِلَ إِلَيْهِ الدَّعِيُّ عُبَيْدُ اللَّهِ
بْنُ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ فَدَعَاهُ إِلَى الْبَرَاءَةِ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَأَبَى فَفَعَلَ بِهِ ذَلِكَ بالجملہ چون
اشکال وارد می شود که در احادیث ایمه که امامیه در کتب خود می زند محاورات عرب یافته نمی شود و اکثر اغلاط
و لحن موجود است و عدم سلامت الفاظ علاوه بران چنانچه خود شارح کلینی اعتراف آن نموده و قدمر سابقا
آخر مدار تاویل بر همین قرار خواهد یافت که فقره و الله ما ذهبت الی قوله ارسل الیه و دعاه الی آخره از مقوله
راوی است آری فرق این است که باعتراف مؤلف نیز نام راوی در عبارت حدیث بخاری موجود است
و در عبارت مجمع البحرین جز نام رشید یافته نمی شود و اگر ضرورت در این نسبوی این امر کشیده در عبارات روایت
بخاری نیز بر فرض مذکور ضرورت شد بدست کما لا یخفی **نعم** انکه تکلف درین است که ضمیر النسبوی

عبد الله راجع کنند زیرا که قبل ازین از کتب امامیه مذکور شد که اهل سنت بر مذهب صحابه کبار اند پس باید
که افضلیت ابو موسی اشعری مذهب ایشان باشد چه جای آنکه از احدی منقول نباشد بخلاف آنکه ضمیر را
بسوی راوی مذکور برگردانند که هم عدم تکلف است و هم مطابقت اصول و عقاید و هم آنکه دعوی ایشمعنی
که ابو موسی اشعری اعمال حسنه مابعد را بر اعمال ماسبق تفضیل داد دعوی بی دلیل و حاشا که چنین
باشد چه تحمیل که او اعمال لاحقه را متساقط ندانسته باشد چنانکه فاروق اعظم پس با وجود این احتمال
ظاهر دعوی تفضیل بمعنی خواهد بود و منتهای تمنای فاروق چنانچه از کرمانی و دگر شروح بوضوح
می انجامد آنست که هرگاه میزان اعمال قائم شود و نیکی و بدی بشمار آید این هر دو با هم متنازع شوند و همدگر
آویزند و من ازان دارد که بتوسل اعمالیکه همراه پیغمبر خیر البشر بجا آوردم نجات یابم و لنعم ما قال بعض
العرفا شعر طاعت ناقص ما موجب غفران نشود * راضیم گردد علت عصیان نشود * از صلحا و اتقیا
در باب مزید خوف و خشیت از بارگاه کبریا عجائب قصه ها در روایات صحاح مرویست برحرفی ازان کتاب قصه
مینمایم عن حذیفة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کان رجل فیمن
کان قبلکم یسیئ الظن بعمله فقال لاهله اذا انا مت فحرقونی فذروونی فی
البحر فی یوم صائف ففعلوا به فجمعه الله ثم قال ما حملک علی الذی صنعت قال ما حملنی الا
مخافتک فغفر له و اصل این حکایات هم متفق علیه فریقین است چنانچه از مطالعه کافی کلینی و تصنیفات
صدوق امامیه ما بتمامیان می انجامد و از محاورات قرانی و آیات بینات کتاب مستطاب بیزدانی اصریح میتوان
یافت که کثرت خوف و خشیت دلیل مزید علم و معرفت است قال الله تبارک و تعالی انما یخشی الله من
عباده العلماء چنانچه از مجار فاضل مجلسی عنقریب خواهد آمد و آنفا گذشته که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم فرموده که اگر شخصی عمل هفتاد پیغمبر کرده باشد باید که آن را حقیر شمارد پس انچه از حضرت
فاروق نکی است باز در کر خلفای راشدین مثل حضرت صدیق و امیر المومنین مرویست اتباع سنن
نبوی است شعر بنده همان به که ز تقصیر خویش * عذر بدرگاه خدا آورد * ورنه سزاوار خداوندیش *

کس

کس نتواند که بجا آورد * باجمله چون مقدمات صور خیالیه مؤلف از قبیل بناء فاسد بر فاسد است
نتیجه آن که عبد الله عمر اعتقاد کند و گوید که ابو موسی اشعری از فاروق افضل بوده نیز فاسد باشد
یازدهم آنکه توجیه مضمم نفس رجوع بمنع می کند کما سبق مرار آن الموجه مانع پس او را مدعی قرار
دادن و از و دلیل طلب داشتن دلیل بر نفست که مطلب او با وجود ظهور نفهمیده تا بمطالب دیگر چه رسد
دوازدهم آنکه ما بعد را از توجیه مذکور متحاشی دانستن نیز موقوف بر مقدمات سابق است
در فساد آن هیچ شکی و ریبی بر قانون مناظره نیست سیزدهم آنکه دعوی ترتیب فضل خلفا
رضی الله عنهم اجمعین محض مضمون دانستن فضول محض است چه دلیلش نیست مگر شهادت عبد الله بن
عمر بافضیلت ابو موسی بزعم مؤلف و هو مما یضحک علیه الثکلی کما لا یخفی چهاردهم
آنکه توجیهی که درباره فاروق و ابو موسی بکار برده چون مخالف اعتقاد اهل سنت است در دگران
هوس خام را نجسته و سخن بوقت گفته بلی بر اصل تشیع که تکفیر دشمنان مرتضوی آن بنا فاتی ندارد
مبتنی تواند بود چنانچه از تصانیف سمی علم الهدی مثل تبصره وغیره سمت ظهور دارد پانزدهم
آنکه عصریت می آید که عبد الله بن عباس بن واصف گوساله پرستی و انحراف شدید از اهل بیت نبوی بر
تصریح مؤلف در قول آتی خطی کامل از تشیع حاصل و اشتهار نیش غالبه بلکه بنیاد این قسم توجیه بر تشیع باشد
تنبیه بدان کفر الله ذنبک و ذنوبنا و نور الله قلبک و قلوبنا که حضرت مؤلف در ینمقام بر عادت
معهوده خویش حاشیه قلمی کرده که مستتر مباد که مفضولیت حضرت فاروق اعظم از او شاصحابی
با احادیث صحاح اهل سنت ثابت است فقط بر یک حدیث منحصر نیست که مخالف تاویلی کرده خوش دل
بوده باشد بلکه نکته لطیف بود ازین حدیث هم برآورده شد انتهت بعینها **اقول** در ینمقام
نیز جناب مؤلف رساله اجمال مخل بکار برده و مورد تشنیع مجتهد جاسی کما سبق فی صدر هذه
الرساله شده کاش اشارتی به بعضی ازان حدیث می نمود و جوابش بتفصیل تمام می شنید ولیکن
فقیر با غضای نظر ازین عیوب میگوید که اگر مراد از مدلول آن احادیث فضیلت جزئی است

فنحن نسلمها لكن لا قدح في المقصود زيرا كه مقصود از افضليت فاروق اينست كه بجميع وجوه در جميع
صفات راجح است بلكه در مجموع صفات فضائل كه در ينباب بكار آيد من حيث المجموع پس ممكن است كه در
مفضول چيزے از اوصاف كمال متمكن باشد كه در ذات فاضل نبود چنانچه در تكميل الايمان و ديگر كتب اين
تصريح واقع است واگر مراد فضيلت كلى و كثرت ثواب و نور و اثر كه منافع آن باصل دين و شريعت رجوع
كند فهو في حيز المنع و بحمد الله كه در ما نحن فيه نيز مرتبه افضليت بنام فاروق اعظم باعتراف ابو بردة مسلم است
چنانچه فاضل متبحر عسقلانى در فتح الباري تصريح بدان نموده حيث قال قوله فقلت للفائل هو
ابو بردة وخاطب بذلك ابن عمر فاراد ان عمر خير ممن ابي موسى واراد من الحيثية
المذكورة والا فمن المقرر ان عمر افضل من ابي موسى عند الجميع لكن لا يمتنع ان يفوق
بعض المفضولين بخصلة لا يستلزم الافضلية المطلقة ومع هذا فعمر في هذه
الخصلة المذكورة ايضا افضل من ابي موسى لان مقام الخوف افضل من
مقام الرجاء انتهى يعنى ابو بردة با ابن عمر گفت كه ازين حيثيت نيز عمر بهتر از ابو موسى است كه مقام خوف
بهتر از رجا و هر چند محال نيست كه مفضول بعضى از خصائل فائق بر فاضل باشد ليكن با اينهمه عمر فاروق در
وصف نفس اهم بدرجه رسيد كه ابو موسى بآن فائز نگرديد علاوه اهل تتبع ننگ ميدانند كه امامية
بسياري از امور را كه مناط افضليت ايشان مدعى بر تمامى خلايق خصوصا حضرات انبيا عليهم السلام
گمان مى برند و از خصائص اصلى ايشان مى شمرند در ديگران هم يافته شده و خصوصيتى و اختصاصى باقى نماند
چنانچه كتب مجلسى از بحار و مانند آن شهادت ميدهد و اگر بر اصول موضوعه ايشان كه در باب عقايد
دارند و منطوق آن روايات ماست كه ايمه هدى موجب ضلالت امت گرديده اند كما سبق شطرى منها
اندكى غور و تامل بكار برده شود عيان گردد كه معاذ الله اهل بيت طاهرين از جميع امم بدتر بوده اند و
بر همه كس واضح و لائح شود كه معمول تمامى بنى آدم است كه در باره مقتدايان خويش روايات
شوكت و عظمت در كتب دين و ايمان خويش مى آرند الا حضرات امامية كه جل متاع ايشان

بنا بر تقلید ابن سبا یهودی حقیقه در پی تذلیل اهل بیت مصروف است و در کمال ذلت و خواری ایشان
افسانهای عجیب ساخته اند و لیکن قصد اختصار نمیگذارد که این آرزو چنانچه باید بیاری ربی از صول امامیه
در خاطر فقیر از دیرباز متمکن است از توفیق بفضل رب المدد و الی التوفیق و بیده ازمة التحقیق **قال الفاضل**
المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم چون از فحوای حدیث مزبور
دعویم اصادق یافتی پس از فهم اجلی و ابین بشنو که در صحیح مزبور فی مناقب عمر مخاطبه ابن عباس رضی الله
عنه با جناب ابن خطاب مذکور است بعد عبارت طویله و اما ما ترای من جزعی فهو من اجلک
و من اجل اصحابک و الله لو ان لی طلاع الارض ذهبا لافتدیت به من الله عز
قبل ان اراه و این حدیث چنانکه می بینی نص صریح است در خوف شان از غصب خلافت زیرا که هیچ
مضطر تی با بن عباس و اصحاب شان که البته مراد خلیفه همین جناب ولایت مآب و متوسلان جناب امامت
انتساب اعنی امثال حضرت سلمان و ابوذر و مقداد بوده باشند در امری نزاع خلافت از سید سروری ما
نرسانیده بودند و نسبت بآنحضرات جبان تقصیه نکرده بودند که افتدای طلاع الارض ذهبا بعوض
آن اراده داشتند و از مواخذه روز قیامت چنانکه از قول قبل اراه ثابت است خواه ضمیر مفعول
راجع بسوی لفظ الله باشد خواه بسوی موت یا قیامت بتقریر معنوی ترتب ندارد و اگر کسی از لفظ
اصحابک جمیع صحابه نبوی مراد گیرد لاشک الهم مع ابن عباس فی الصحبة ما قبل اما ربما لیکن در آن صورت هم ابن
اضرار و تقصیر ملتمس است چه زعم ما خود چنین گناه عظیم سوای غصب خلافت و ما یتفرع علیها از اخذ فدک و منع خمس
الی غیر ذلک از فاروق اعظم واقع نشده و اگر باشد اظهار آن در زمه حضرات اهل سنت است و توجه بر کبک خجسته
که ضما لنفسه فرمودند چنانچه از ذکر بخاری این حدیث را در باب مناقب عمر می آرد و یضحک علیه الصبیان بل اکثر اهل اندک حاذی
انصاف است که وقت مرگ در ان حین موجب نقص صحیح جابر خوف غالب میباید بلکه این معنی علامت موفقیت است اما ان عمر بزعم
ظالمی حسب مزعوم شان که اگر شخص کهکار رهبا باشد از جهت مظلومیت حظ معاصی او میشود و در چنین وقت جزع و فزع و
اعتراف با نکه این جزع و فزع بجهت ابن عباس و اصحاب اوست و سوگند بذات کبریا در حالت سکرات

خوردن که اگر تمام روی طلا و پیش من بودی بعوض این عمل فدا میکردم قبل از ملاقات
خدایا لقای موت و اینها همه با بهضام نفس باشد زیرا که اغلط گفتم خاک برین علمای بیعمل
مباد که از حدیثین اولین مشتمل بر نسبت احداث باصحاب که بطریق عدیده متکثره مروی است حتی که
اگر دعوای قرب تواتر کرده شود بعید ندارد و هم ازین هر دو حدیث صحیح سبرهن و مبین گشت که حدیث
بشارت عشره مبشره وضعی است چه در اول لایل باهره موضوعیتش که علمای ملت حقه کثرهم الله تعالی در کتب کلامیه
بیان کرده اند هرگاه بهر اهین قویه باثبات رسید که در حدیث لا تدری ما احدثوا بعدک از احداث
همین غصب خلافت مراد باشد جنت بمراحل بعید است گو جنت شد او باشد و چون جناب مخبر صادق
انکار از یقین منفور است جناب ابن ابی قحافه بجمله لا ادری ما تحدثون بعدی و اخبار بالغیب از احداث
کما ثبت بالاعتراف منهم فرموده باشند تبشیر بجنت در صورت حاضر از شاد حدیث مزبور از حدیثین مذکورین هم حکم
باجماع النقیضین است الکیف ان دعوی تقدیم حدیث التبشیر و نیز اگر حدیث تبشیر صحیح بودی جناب فاروق
اعظم وقت مرگ چرا کلمه مماثل بهر فرت برب الکعبه نمی فرمودند بالعکس گاهی در حال حیات تمنای نجات
از اعمال کفار اسا برا میفرمایند و گاهی در اوان احتضار جزع و فزع نمایند و حسرت کنند که اگر تمام
روی زمین زر و نزد من میبود فدا میکردم انتهی کلامه بلفظه اقول و بالله التوفیق و به نستعین بالروف الرحیم
این معقولات نیز مثل حکایات و افسانه تقلید شیخ حلی که راه صولیه رفته از جناب مولف سر زده بر اگر
بیاد فقیر آید که حلی مذکور در بعضی از تصانیف این حدیث را در مطاعن خلفای راشدین رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین از صحیح بخاری و در دیگر کتب مثل منهج از کتب دیگر آورده و زبان دراز کرده و گفته که منصف
ذکی باید که این رزور را به بیند که مثل آن رزوهای کفار صدور یافته و قول جناب مرتضوی را در بیوقت
نگاه کند که قرت برب الکعبه یعنی بمطلب خویش رسیدم بالجمله ایجاب و اعتراضات بیشمار بران متوجه است و ما
للاختصار بر قلیلی از کثیر اکتفا میکنیم نخستین آنکه بر ناظران این اوراق البته صدق دعوی حضرت مولف
کالصبح اذا اسفر واضح تمام دارد و لنعم ما قیل فی امثال هذا المقام مصرع در دعوی را خجل باشد در و دوم آنکه

احقر العباد قبل از مطالعه شرح بخاری از بیمقام در نص مزعومی مولف که دلالت بر خوف حضرت
فاروق در باره غصب خلافت دارد تامل میکردم و بدل میگفتم که در بیمقام نظر بمقدمات سابقه و آثار محبات
صاحب معتمده الشیعه و دیگر علمای طائفه که مهما امکن تطبیق در احادیث باید نمود حاجتی باقامت ادله بر ابطال
این خیال نیست بلکه فقط ذکر حدیث حذیفه که در صحیح بخاری در باب فتنه که تموج کموج البحر عبارت از آنست
سمت روایت یافته برای دفع وهم مولف کافی است الفاظ آن روایت اینست نا عمر بن حفص بن
غیاث ثنا ابی ثنا الاعمش ثنا شقیق سمعت حذیفه یقول بینا نحن جلوس عند عمر
اذ قال ایکم یحفظ قول النبی صلی الله علیه وسلم فی الفتنه قال قلت فتنه الرجل فی اهله
وماله وولده وجاره یکفرها الصلوه والصدقه والامر بالمعروف والنهی عن المنکر
قال لیس عن هذا اسالک ولکن التی تموج کموج البحر قال لیس علیک منها باس یا امیر
المومنین ان بینک وبینها بابا مغلقا قال عمر ایکسر الباب ام یفتح قال لا بل یکسر
قال عمر لا یغلق ابدا قلت اجل قلنا لحذیفه اکان عمر یعلم الباب قال نعم کما اعلم ان دون
غد لیلة وذلک انی حدثته حدیثا لیس بالاغالیط فهبنا ان نساله من الباب فامرنا
مسروقا فساله فقال من الباب قال عمر یعنی حذیفه میگوید که من با جمعی از اصحاب نزد عمر بن
خطاب نشسته بودم فتنی که او پرسید که از شما کسی هست که حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را در باره فتنه
یاد داشته باشد گفتم که من یاد دارم که حضرت فرموده که فتنه مرد در زن در مال و فرزند و همسایه اش میباشد
که نماز گذاردن و صدقه دادن و امر به نیکی نمودن و از بدی باز داشتن تدارک آن میکند عمر گفت من از این فتنه
سوال نمیکنم بلکه از آن فتنه میپرسم که موجش بسان شدت مخاصمت کنه بنا رعت مثل موج دریای محیط است
گفتم از این فتنه بر تو باکی نیست زیرا که در میانه تو و آن فتنه دروازه ایست بسته شده که
هیچ فتنه در زمان تو هرگز بر بانکرد و عمر گفت ای حذیفه آیا دروازه را خواهند شکست یا خواهند کشاد گفت
نخواهند کشاد بلکه خواهند شکست عمر گفت هرگاه خواهند شکست تا قیامت نبندند حذیفه گفت آری مسئول

که بعد انکسار بستن دروازه متصور نیست گفتم بلی راست میگوئی راوی گوید با حذیفه گفتم که آیا عمر میداند
آن دروازه را حذیفه گفت بلی خوب میداند چنانکه میدانم که شب فردا قریب تر از روز آینده است زیرا که
من حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را نقل کردم که هرگز مغلطه رائی و جهالتی در ان گنجایش نیست راوی
می گوید که حذیفه مرد مهیب بود قدرت نیافتم که از وی پرسیم که مراد از دروازه که بود پس مسروق را
که در علو منزلت و علم و عمل دستگاه رفیع حاصل بود و در سوال جرات تمام داشت امر کردیم
پس او پرسید حذیفه گفت که مراد از دروازه مخلوق که مانع از فتنه بود ذات عمر است انتهی محصله
از مطالعه این حدیث نیز بوضوح می انجامد که چون فاروق اعظم بحدیث نبوی میدانست که بعد از من فتنها
وقوع خواهد یافت کسی را خلیفه نساخت تا دامنش از غبار و کدورت منزه باشد نه چنانکه حضرات اهل
تشیع گمان می برند که مقصود او از شوری صرف خلافت از حضرت امیر است حاشا و کلا آمدم بر
شهادت فاروق اعظم پس بدانکه خود امام المحدثین محمد بن اسمعیل بخاری در کتاب اهل حدیث نیز در مناقب
وی رضی الله عنه حدیثی آورده اند که در شهادت او نص قطعی است و هو هذا ثنا مسدد ثنا یزید بن
زریع ثنا سعید عن قتادة عن انس بن مالک قال صعد النبی صلی الله علیه وآله وسلم
احدا ومعه ابو بکر وعمر وعثمان فرجف بهم فقال اثبت فما علیک الا نبی وصدیق
او شهیدان یعنی روزی جناب سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم بر کوه احد رونق افروز و همراه
صدیق و فاروق و ذی النورین بودند پس کوه بلرزه در آمد حضرت فرمود بجای خود باش و متزلزل
مشو که بر تو کسی بر نیامده مگر یک نبی و یک صدیق که فی الحال با این اوصاف متصف اند یا عمر و عثمان که
آخر شهید خواهند شد و اکتفا بصیغه مضمر از انست که در فعل تثنیه و جمع برابر است و دیگر همین معنی دلالت دارد
صیغه تثنیه که در بعضی از روایات واقع است فان الحدیث یفسر بعضه بعضا کما صرح به المولف مرارا
و نیز دلیل بر شبهات آنجناب بلکه دیگر حواریین پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز قصه جبل حرا است که در مکه معظمه
واقع شده و حضرت امیر و طلحه و زبیر هم شریک بوده اند چنانچه مسلم رحمة الله علیه در صحیح خود روایات

نموده کما لایخفی علی المحدثین هر گاه بر حدیث حذیفه وانچه بدان تعلق دارد احاطه کردی حال نفس
مزعومی حضرت واضح شد که سرابی بیش نیست بلکه از اضغاث احلام و بدستور ماسبق از خیالات خام است
من بعد که شرح صحیح بخاری بدست آمد و مراجعت باین مقام واقع شد دریافتم که میل اکثری از شارحین این
کتاب مستطاب بسوی همین سبب است که یاد کردم پس حمد و سپاس بقدر طاقت بشری بجا آوردم و گفتم الآن ظفرت
بالمطلوب یعنی که صاحب غایة التوضیح شرح الجامع الصحیح می گوید قوله من اجلک کانه تفرس ان الفتنة
ستظهر بعده یعنی جزع حضرت عمر بحال ابن عباس و مانند او ازان بود که بفراست میدانست که
فتنه بزودی بعد از من پیدا خواهد شد و لا یعقوبی صاحب خیر جاری در مقام تفصیل و
تصریح رفته و گفته لا قرب ان یقال ان مراده رضی الله عنه ان جزعی لاجلکم لانی کنت
بالامس انهاکم عن حدوث الفتن وظهورها کما مر سابقا من حدیث حذیفة فاذا توفیت
یظهر الفتن فیما بینکم فجزعی لاجل ذلک و لکم لا لنفسی وانما خصه بالذکر لان الکلام کان
مسوقا معه ولانه کان حدیث السن فتوقع بقائه الی ان حدثت الفتن ومن جملتها
قتل عثمان رضی الله عنه ووقوع الحرب من الجمل والصفین وامارة یزید وقتل الحسین بن
علی رضی الله عنهما وقتل ابن الزبیر وفتنة الحرة الحجاج یعنی در توجیه این حدیث بهتر اینست
که گفته شود که مراد فاروق آنست که اینهمه بیقراری من برای شماست زیرا که فتنه تا زمان من
ممنوع بود بعد از وفات من در میانه اهل اسلام فتنه ها برپا خواهد شد پس بحال شما جزع میکنم و تخصیص ابن
عباس من وجه است بآنکه مخاطب باو بود دوم آنکه بسبب نوجوانی ظن بقای ابن عباس تا ظهور
فتنه ها مثل قتل عثمان ذی النورین و وقوع حرب جمل و صفین و سلطنت یزید لئیم و قتل شهید کربلا و ابن
زبیر و فتنه بنی امیت حجاج غالب بود و ازین کلام که صاحب خیر جاری گفت وجه اصالت ابن عباس
و تجیت و فرعیت دیگران در کلام فاروق اعظم نیز هویدا گشت و بعاذ الله اگر مراد خوف و بعضی خلافت
و ایصال ضرر باهل بیت اطهر می بود چنانچه قائل بوالف اختلاج بآن میکند اصالت ابن عباس

وتبعیت جناب امیر و اولاد طیبین او قلب موضوع میشد برین تقدیر با پستی فرمود که اما ما تری
من جزعی فی اما مک او من علی بن ابی طالب و اذلیس فلیس خدایا بگر بنیاد مزعوم و گمان مولف اصول
موضوعه خویش باشد کما مر و سیجی فی المسلک الثانی انشاء الله تعالی و متوهم مباد که شاید دیگر بنا حسین
توجیهی در ینمقام کرده باشند که با حد از دلالت مفید خیال مولف باشد زیرا که خلاصه آن تصریح حافظ
عسقلانی و شیخ جلال الدین سیوطی است که جزع فاروق برای اصحاب در باره استخلاف بود نا بالبداهة
بکسی سپارد که قیام فتنه فیما بین المسلمین در خلافتش متوهم نباشد فاین هذا مما فهم المولف سوم
انکه انچه مولف از جزع خلیفه ثانی رضی الله عنه و قول او من اجلک و من اجل اصحابک فهمیده مبتنی
بر آنست که ابن عباس معتقد خلافت بلافصل حضرت امیر مثل علمای شیعه باشد و این نزد الحق مجرد توهمت
و بهتان عظیم بر ابن عباس است کما هو لظاهر من شروح کتب الاحادیث و اسماء الرجال مثل الاستیعاب
و اسد الغابة و الاصابة فی تمییز الصحابة و غیرها مما لا ینبغی ای ما عند الامامیة لیس متتبعین کتب مخفی
نمی ماند که بر توثیق او و فاهم نیامده اند ندانی که کشی و غیر او در توثیق و تعدیل آن بزرگ گفتگو دارند و
احادیث مدحت او میکنند چنانچه فقیر مجملا ان بسیاری ازان روایات بخاطر خویش محفوظ دارد لیکن
بجهت مخافت اطناب فقط بر اشاره کفایت کرد و چون باعتراف مولف جابجا در ین رساله سمت وضوح یافته که
از اصحاب سید المرسلین عمل بمصادر نشده جز غصب خلافت و حق تلفی اهل بیت مال آنهمه روایات و قیل
و قال بدان میکشد که ابن عباس گویا اهل بیت بتوالد و تناسل نداشته و تفسیر اهل بیت علیهم السلام
نیز بر گو ساله پستی و در ارزشی او دلالت تمام دارد کما سیجی انشاء الله تعالی پس اگر ابن عباس مثل
اعوان و انصار خلفا نبود آخر چه بود باعث قدح او اگر چیزی دیگر باشد معرض بیان آن را آیا عیاذا بالله
زنا و لواطه میکرد یا شرب خمر می نمود یا مانند برادر امام حسن عسکری که او را علمای امامیه بجعفر کذاب ملقب ساخته
اند بر تصریحات مجلسی در بحار و حق الیقین قمار می باخت یا وطنبور مینواخت الی غیر ذلک من الکبائر چهارم انکه
احتمالات رجوع ضمیر را نقل کردن و آنرا در سه چیز منحصر دانستن دلیل قوی بر آنست که هنوز حضرت مولف

اصد فای ایمانی اوکه در روایت کشی و ورق گردانی شریک بن افادات که اعجوبه اولی الالباب
بلکه اضحوکه روزگار است بود ند صحیح بخاری را بچشم ندیده در صدد مناظره با علمای اعلام گردیده اند و بعضی
از عبارات مولف نیز که تعلق بحواشی دارد با یمعنی مناظر است کما ستعرفها انشاء الله تعالی وکفی بها اثما
مبینا پنجم آنکه هرگاه بجای خود ثابت گشته که حصول رویت الهی نزد اهل حق نیست مگر برای
انبیاء و اتقیا نه برای کفره و اشقیا فانهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون پس اعتقاد برویت ایزدی
مستلزم دعوی صلاحیت خویش باشد فیعارض ما فهم المولف قطعا حذا با مگر اولیاء مولف بجای
دیگر انتقال سازند ششم آنکه دلیل مولف بر خوف حضرت امیر المومنین از غصب خلافت موقوف
بر آنست که لفظ خرج من اجلک و من اجل فلان در محاورات عرب بمعنی بالنص و بمعنی باشد که مشکل از مضاف
الیه لفظ اجل خوفی مثل تظلم و اشته باشد و هو ممنوع بلکه این لفظ در محاورات ایشان بمعنی غمخواری و دلسوزی
در باره او استعمال میباید و از قاموس محیط و صحاح جوهری نیز همین امر دریافت میشود و از نهایه جزریه
در حل بعضی از لغات احادیث نبویه صلی الله علیه و آله وسلم ترادف لفظ من اجله و لاجله
وضوح تمام دارد همچنین از شروح جامع بخاری سیما از خیر جاری کما لا یخفی علی من تتبعها بلی اگر
لفظ ممنک بجای من اجلک اطلاق می یافت و جزع بمعنی خوف میبود قیل و قال مولف گنجایش
میداشت و اذ لیس فلیس هفتم آنکه در صورت عموم اصحاب خوف حضرت عمر از جمیع صحابه در باره تظلم بر
اعتقاد شیعه هم راست نمی نشیند فضلا عن اعتقاد نا معاشر السنة و الجماعة زیرا که هنوز در تظلم ابن
عباس نظر باصول شیعه خرفشار و کلام هست چه جای آنکه جمیع اصحاب متاذا از فاروق باشند و او از ایشها
جمیعا خوف عظیم داشته باشد و حالانکه از عدل و داد او تمام جهان و جهانیان مرفه الحال فارغ البال
باشند و روز و فانش آنچنان گریه و بکا نمایند که بر جنازه احدی از بنی امت منقول نباشد خبابه
شیخ ابو العباس فرموده اللهم الا ان یضم الیه الضمائم الذمیمة و یجتزع منه لاحتمالات
الرکیکة السقیمة هشتم آنکه دعوای اخذ فدک جا بجا مودن دلیل بر آنست که حضرت مولف

بر روایات موضوعه رواة خویش فریب خورده و اعتقاد آن داشته که جناب سیدة النساء بر زمین
فدک قابض و متصرف و وکیلان او بعهدهٔ خویش مشغول بوده اند و این هم دعوی بلا دلیل و ادعای بلا بینه و برهان است
بلکه اول باید که فدک را معین کنند که باغی بوده از باغات مدینه یا دهی بوده که زراعت و باغات داشته
یا شهری عظیم مثل سمرقند و بخارا یا ملکی محیط و مشتمل بر بلاد عظیمه یا عالمی را فرا گرفته چنانچه در روایات کلینی و
مجالس شیخ و تالیفات اتباعش بر آن گواه است پس این تخالف را ابتداءً از میان بر طرف کرده تعیین
مغصوب نماید و قبض و تصرف جناب بتول زهرا را اصالةً یا وکالةً ثابت فرماید و دونه خرط القتاد هیهات
در باب منع خمس تقریر طعن بر حضرت فاروق بعنوانی کنند که از کدورت نقص و معارضه و منع معصفی باشد و
عصبیت و عناد را چنانچه کنتوری اختیار ساخته و قد مرت الیه الاشارة گنجایشی ندهد نهم آنکه بیان ضرر از
ذمهٔ اهل سنت وقتی ضرور باشد که اول خوف خلیفهٔ ثانی رضی الله عنه از غصب خلافت ثابت کند و باثبات
رساند که سعی کلام او اظهار حصول خوف از مخاطب است نه غمخواری او پس این همه بنا فاسد بر فاسد
خواهد بود دهم آنکه ذمهٔ اهل حق چنانکه دانستی بعد از بیان توجیه جزع حضرت امیر المومنین برای
ابن عباس رضی الله عنهما نظر بقای او در اوقات فتن هرگز مشغول نیست بلکه ذمهٔ مدعی خوف
حضرت خلیفهٔ ثانی در بارهٔ غصب خلافت هنوز مشغول است فیجب علیه اثباته بدلیل یخلو عن غبار المنع و
المعارضة و النقض و انی له ذلک یازدهم آنکه از کجا دانسته که امام المحدثین بخاری رحمة الله علیه
این حدیث را در مناقب فاروق از انجهت آورده که او برای شکست نفس و تحقیر او از اهوال قیامت و ما تعلق
بذلک می ترسید محتمل است که بخاری این حدیث را در مناقب بدین سبب نموده که متضمن بر فضائل عظیمهٔ اوست
که ابن عباس بذکرش رطب اللسان و عذب البیان گشته و بلا شبه آنچه او یاد کرده امر بسیار عظیم و
منقبتی است بس فخیم که ما فوق آن تصور نتوان کرد و تقریر فاروق نیز ضمیمهٔ آن گشته چنانچه عبارت
تمام و کمال ملاحظه شود حدثنا الصلت بن محمد اخبرنا اسمعیل بن ابراهیم اخبرنا ایوب
عن ابی ملیکة عن المسور بن مخرمة قال لما طعن عمر جعل یالم فقال له ابن عباس و کانه یجزعه

یا امیر المؤمنین وکل ذلک لقد صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم فاحسنت
صحبته ثم فارقت وهو راض عنک ثم صحبت ابا بکر فاحسنت صحبته ثم فارقت
وهو عنک راض ثم صحبت صحبتهم فاحسنت صحبتهم ولئن فارقتهم لتفارقنهم
وهم عنک راضون قال امّا ما ذکرت من صحبة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
ورضاه فانما ذاک من من الله من به علیّ وامّا ما ذکرت من صحبة ابی بکر و
رضاه فانما ذلک من من الله من به علیّ وامّا ما تری من جزعی فهو من اجلک ومن
اجل صحابتک او اصحابک والله لو ان لی طلاع الارض ذهبا لافتدیت به من عذاب
الله قبل ان اراه ومؤید این احتمال است آنکه بخاری در مناقب مرتضوی قول حضرت عمر آورده و
گفته قال عمر توفی النبی صلی الله علیه وسلم وهو عنه راض استقم فلک اهذا اراده بین
نیست که قصه شکستگی نفس ضمیمه این وجه باشد نه آنکه فقط ضمیم نفس باعث بر ایراد این حدیث در مناقب
فاروق گشته واز نیمقام واضح می شود که حضرت مؤلف اصدق اوحکم بطول عبارت نموده باسقاط آن
پرداختند تا بذهن عوام طلبه مرتکز شود که ایراد این حدیث در مناقب نظر بهمین سبب است که مؤلف گفته نعوذ
بالله من التدلیس والتلبیس دوازدهم آنکه خیال مؤلف که فاروق از جناب امیر و شیعیان او
نظر بغصب حقوق اهل بیت می ترسید مستلزم نفاق ابن عباس است زیرا که او ابتداءً از طرف خود
بی درخواست کسی رضوان خدا و رسول و صدیق و جمیع مومنین برای فاروق ثابت کرده همه را باین
امور که اقرار بخدا و رسول است بلا ضرورت داعیه منشرح شده و هل هذا الا شان المنافقین الذین یقولون
بافواههم مالیس فی قلوبهم معاذ الله من ذلک هر چند نفاق ابن عباس بر اصول امامیه ممکن لیکن معاذ
الله که کسی از اهل حق بان قائل باشد پس الزام الشان باصول خویش از عجائب افادات سیزدهم
آنکه خیال خام مؤلف عالیمقام مستلزم آنست که فاروق اعظم تکذیب ابن عباس قصد کرده باشد
زیرا که ابن عباس میگوید که همه کس از تو راضی و خوشنود اند خود جناب پیغمبر صلی الله علیه

وآله وسلم از تو در حالت خورسندی وفات فرموده وفاروق گفت که من از تو و علی بن ابیطالب و
ابوذر و سلمان و مقداد خوف میکنم ولا محاله میدانم که شما با من عداوتی میدارید پس در مناقب خود او را
در وغگو پنداشته باشد و تقریر او بر خلاف این تکذیب دلالت دارد فیلزم التناقض فیلتزم لطلان ما یمکن
فی قلب المؤلف والحمد لله علی ذلک چهاردهم آنکه سلمنا که علامت ایمان غلبه رجا بر خوف است لیکن مراد
ازین غلبه در عین وقت موت وحضور قابض الارواح است کما روی فی مشکوة المصابیح عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال لا یموتن احدکم الا وهو یحسن الظن بالله وقال المحقق
الدهلوی فی شرحه هذا حث علی تحسین الظن بالله فی حالة الموت اعتمادا علی فضله
وکرمه قالوا من علامة السعادة ان یکون الغالب فی مدة الحیوة الخوف فاذا
جاء الموت یغلب الرجاء پس سوای ازین کجا باثبات رسانیده که حدیث حضرت عمر در عین حالت موت
است نه قبل ازان بلکه لفظ لما طعن عمر جعل یالم که عنوان حدیث مذکور است کما عرفته مفصلا ظاهر شد دال
برانست که در روز اول از زخم بلکه بلا مهلت این حکایت واقع شده بالاتفاق حضرت عمر دران روز وفات
نکرده بلکه یکدو روز مهلتی یافته بخلاف جزع امام حسن کما سیجی فی المسلک الثانی مشروحا انشاء الله
تعالی و در یمقام لطیفه ایست بس دقیق که حضرت مؤلف در اصل رساله که از برادران متقول مهمان
بدست آمد در همین جا بحدیث مشکوة و قول شارح که فقیر بلا مراجعت باصل بعینه ذکر کردم دلیل دعوی
خود آورده لیکن وقت طبع رساله بعد تکرار انظار رسید چون دیده که ذکر حدیث و قول محقق دهلوی
لاهل الحق لا علیهم همان اجمال دیرینه پرداخت تا عوام در اشتباه افتند و دانند که حال و شمنان حضرت
خلیفه ثانی خالی از علامت ایمانی بود بستر مخفی نماند که در اصل رساله مذکور که تا دو سال بلکه زیاده ازان
در کشمکش محو و اثبات افتاده بود و این عبارت هم اندراج یافته بود که آری کلام حضرت صدیق علی
ما فی کنز العمال فی مسند الصدیق عن الحسن انه قال ابصر ابوبکر طائرا علی شجرة فقال
طوبی لک یا طائر تاکل الثمر وتقع علی الشجر لوددت انی ثمرة یقعرها الطائر ابن

المبارک

المبارک وعن الضحاک قال رای ابو بکر الصدیق طیرا واقعا علی شجرة فقال یا
طیر واللہ لوددت انی کنت شجرة الی جانب الطریق یمر علی حمل فاخذنی فادخلنی
فاہ فلاکلنی ثم ازدردنی ثم اخرجنی بعرا ولم اکن بشرا تا کہ دریافت نشود کہ در موقف
ارشاد کردہ اند محمول بر انہضام نفس خواہ خوف الہی می تواند شد کو چنین گونہ انہضام نفس کہ گاہی تمنا
بودن از قسم نبات و گاہی ازان ہم درگذشتہ از فضل نبات ما زد گر صحابہ باثر نیست و جہی قوی برای
چنین خوف میباید بلکہ بنوع ما خلاف شکر منعم حقیقی ست کہ او با بیت ولقد کرمنا بنی آدم منت بر نوع
می نہد و ایشان بکمتر لہ کہ شرف جنس دران حاصل بود گذشتہ تمنای نباتیت بلکہ جمادیت توان
گفت و ازینجا ذلک عجب عجاب انتہی و دیگر عبارتش ازینجا چنین بسبب محو نشستن از خطوط عرضیہ بخوبی در
فہم ہیچ کہ ان در نیامد والا تحریر آنہم تعرضی واقع می شد و منشا آن جز این نیست کہ این عبارات مطروحہ
در سخافت و خرافت ہمرنگ افادات مطبوعہ بی لم و کاست بنما ید معہذا کتب دیگر از تصانیف علمای
قوم کہ مولف از جملہ مقلدین شماست موجود است جا بجا بتقسیم روایات بالبطاق می آرند و زنہار
در بارہ خلفای راشدین بغایت قصوی میرسانند من بعد واضح باد کہ فقیر اکنون در بین ہفوات
کلام اجمالی مترتب میکند بگوش دل اما باید شنید کہ انچہ از خوف و خشیت ازین برگزیدگان بارگاہ الہی
صدور یافتہ عین اتباع سنن نبویہ بودہ کاش حضرت مولف کتاب مکارم الاخلاق را میدید و در
یافت میکرد کہ درین امور چہ احادیث در طرق ما میسر مروی گشتہ از جملہ آن قصہ ابا ذر غفاری ست
رضی اللہ عنہ کہ بنیاد تمامی کتاب عین الحیوة مجلسی بران افتادہ و از عبارت وصیت و ترجمہ ملا
مذکور پیداست کہ دران وقت غیر از مومنین کسی حاضر نبود در اثنای آن مقاربتی واقع ست کہ ابی ذر
بدانکہ اگر شما نماز کنید تا بمقداریکہ دو ناشوید و روزہ دارید چندانکہ تارہا شوید نفع ندہد مگر کہ مقارن
ورع و تقوی باشد ابی ذر اگر مرد بر اعمال ما شد مثل عمل ہفتاد پیغمبر باید کہ آن عمل را حقیر داند و بترسد آخر
واز ینجا بکمال فضائل و عظمت مناقب شیخین پے باید برد کہ با وصف زیادت اعمال صالحہ از ہر جنس کمافی

قرة العینین تفضیل الشیخین و امثاله چه خوف و خشیت الهی بر ایشان غالب بود حتی که حضرت صدیق
بنا بر روایات کنز العمال علی ما نقل المؤلف از حساب روز جزا و اهوال و شدائد قیامت می ترسید و کمالات جود را
زینهار بخیال نمی آورد و ازروی بنائیت و جمادیت میفرمود باقی ماند آنکه این قسم تمنا ها از دیگر
صحابه مروی نیست پس این همان شهادت علی النفی است که باظهار صاحب تنزیه در مناظره رشید
المتکلمین انا الله برهانه الی یوم الدین کما یدل علیه کتابه غرة الراشدین و افاده دیگر مجتهدین و
مقلدین مثل کنتوری قابل اصغا نمی باشد خصوصا از حضرت مؤلف که بلاریب بکتاب صحیح بخاری هم
بغور و امعان مراجعت نموده مع ذلک چون حضرت مؤلف در فن کلام و تتبع احادیث انبیاء
و ائمه علیهم السلام طفل ابجد خوانست اورا کی اتفاق افتاده که انچه از صحابه کبار بالخصوص
مقبولین لسانی امامیه مرویست بچشم عبرت ببینند الثون حسبة لله بجلد عاشر بجار که حقیقة موصوف
ذکر واقعه کربلاست این آرزوها از کتب معتبره مروی و منقول بینند که سلمان گفت یالیتنی کنت کبشا
لاهلی فاکلوا لحمی و مزقوا جلدی ولم اسمع بذکر النار یعنی کاش من برای عیال خود گوسفندی
بودمی پوست مرا پاره پاره می کردند و گوشت مرا میخوردند و ذکر دوزخ بگوش من نمی رسید ظاهر است خصوص
عیال دلالت بران دارد که سرسبزی و خدمتگذاری ایشان را بدان وصف و الا دیدمت علیا شان
بود و در اصل خلقت خود بخیلی دشمنند نخواستند که دیگران خصوصا آل عبا در بن عدن لطیف شریک شوند
بلی حقیقت همین است که اول خویش بعده درویش اکنون از زبان صدق ترجمان حضرت شهید لطف
لفظی منقول میکرد د که هرچند بدلالت مطابقی بر بن آرزوها دلالت ندارد مگر بدلالت التزام آخر
مالش بسوی همین چیز می کشد چنانچه روایت امالی شیخ صدوق مسموع شود حدثنا محمد بن موسی
ابن المتوکل قال حدثنا علی بن الحسین السعد ابادی قال حدثنا احمد بن محمد
بن خالد عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عن الصادق جعفر بن محمد عن ابیه عن جده
علیهم السلام قال سئل الحسین بن علی فقیل له کیف اصبحت یا ابن رسول الله ؟

قال

قال اصبحت ولی رب فوقی والنار امامی والموت یطلبنی والحساب محدق بی
وانا مرتهن بعملی لا اجد ما احب ولا ادفع ما اکره والامور بید غیری فان شاء عذبنی
وان شاء عفا عنی فلا اری فقیرا افقر منی محصل حدیث انکه کسی از امام حسین علیه السلام سید
که چونی فرمود چه پرسی خدا بر سر من و روی من و موت طلب میکند و حساب انتظار می نماید
و من گرفتار اعمال خودم انچه را میخواهم بهم نمی رسد و انچه را مکروه دارم دفع نمتوانم کرد و جمیع امور بدست
خداست خواه عذاب کند و خواه درگذر نماید هیچ محتاجی زیاده از من نخواهد بود چون حسین را حال این
کربلا گوش کردی خدا را حمد دیگر از تمناهای حضرت خلیفه بلافصل بشنو در همان مجلد عاشر بحار است
قال علی علیه السلام یا لیت السباع مزقت لحمی ولیت امی لم تلدنی ولم یذکر الناس
ثم وضع یده علی راسه وجعل یبکی ویقول وابعد سفراه واقلة زاداه
برای خدا اندک انصاف نمایند که درین کلمات طیبات مرتبه تمنا از نبائیت درگذشت و سر بجمادیت
وای جمادیت کشید زیرا که هرگاه درندگان پاره پاره میکردند اگر تمام اعضای مقدس نمی خوردند
آخر چیزی از ان البته میخوردند و آخر بعد هضم فضله هم دفع میشد سبحان الله اینهمه امور اجنبا
امیر که کلامش فوق کلام مخلوق است بکنایه که ابلغ است ادا فرمودند بلکه دست مبارک بر سر زدند و
زار زار گریستند اکنون کجا ماند شکر منعم حقیقی که وجود بشر را خلعت تکریم و تشریف ازکار خانه عنایت
قدیم خویش پوشانید حالیا از حالات انبیا علیهم السلام یکدو حرف باید شنید که در مجلد
از مجلدات بحار که در ذکر انبیا علیهم السلام است احادیث بسیار از جناب مصطفوی صلی الله علیه وآله
وسلم و حضرات ائمه هدی مروی است که ملخص آنرا درین چند سطر می گنجایم که حضرت یحیی هم
در خردسالی بتقلید عباد و زهاد آن وقت که در بیت المقدس مشغول بودند پیراهنی از موشیده
و کلاهی از پشم بر سر نهاده بلکه غالبا بنجیر در گردن خود کرده و بر ستون مسجد بسته جندان عبادت
نمود که حوصله بشری متحمل آن نتواند شد و با اینهمه گریه و زاری بدان پایه رسید که از زخمهای عذاب دندان

وی بیدار بود و در خوف دوزخ چندان گرفتار که گویا تمامی طبقات نار فقط برای او
مخلوق شده هر چند تسلیه مینمودند دل نمی نهاد بلکه گوش نمیکرد تا آنکه بهزار جد و جهد نزد والدین آمد
اتفاقا روزی در مجلس وعظ روبروی حضرت زکریا جماعتی کثیر گرد آمده بودند یحیی در میان ایشان پنهان شد و
پاره از ذکر طبقات و عقبات دوزخ شنیده رو بصحرا رفت دامن کوهی را زنجیر پای خویش گردانید چندان
گریست که پای مبارکش در آب چشم او فرو رفت یا هیچ عاقلی قبول خواهد کرد که بدون صدور زلتی
که پاره ایمه باشد چنانچه از حضرت ابو البشر صادر شد اینقدر ها میگریست و آتش دوزخ را اینقدر
العین میداشت سبحانک که حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نظر بواقعه کربلا در رنج
بود تا آنکه از همین جهت انی سقیم فرمود چنانچه در کتب مطبوعه مومن جائی است لیکن این تاویل در
پاره حضرت یحیی که بر طبق حدیث مصطفوی و دیگر نصوص ایمه از عذاب دوزخ میگریست خرامند کو
که علت اینقدار بکاء و بقرار باشد باذنان قاصره نمیرسد و مویدا نیست گرفتار آمدن او در انواع عقوبت
و مصیبت چه بعد ازین بر جای خویش بخدمت حضرت مولف اصول مذهبش میرسانم که هر سانحه که بایمه
علیهم السلام گذشت از جهت حسد انکار فضائل ایمه و توقف در ولایت ایشان بود من بعد مستر نماند که عدد
انبیا در احادیث فریقین زیاده بر صد هزار است محال کیست که حال این بزرگان در بیان ضبط تواند کرد
و در حقیقت اکتفا بذکر حال بعضی ازین جماعت که در قرآن مجید و حدیث شریف اسامی متبرکه آنها مذکور است
درین رساله مختصر متعذر است مگر بالاجمال از آیات بینات خوف و خشیت ایشان بالیقین معلوم است قال
الله تعالی اولئک الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیلة ایهم اقرب و یرجون رحمته
و یخافون عذابه ان عذاب ربک کان محذورا و قال سبحانه بعد ذکرهم و کانوا لنا خاشعین
و قال الله تعالی ان الذین هم من خشیة ربهم مشفقون در کتب تفسیر باید دید که امام رازی و نظام
نیشابوری و طبرسی در مجمع البیان بحال خود و دوام آن تعبیر میکنند مایه پس همان بهتر که این قصه طولانی را ترک نمای
خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم که در بحار مجلسی در کتاب السماء و العالم که مجلد چهاردهم است مشتمل بر احوال

عرش و کرسی افلاک و عناصر و موالید و ملائکه و جن و انس و غیرهم منقول است خنم کنم عن ابی ذر رضی
الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی اری ما لا ترون و اسمع ما لا تسمعون
اطت السماء و حق لها ان تئط ما فیها موضع اربع اصابع الا و ملک واضع جبهته لله ساجدا
والله لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا و لبکیتم کثیرا و ما تلذذتم بالنساء علی الفرش و لخرجتم
الی الصعدات تجارون الی الله لوددت انی کنت شجرة تعضد قال الطیبی فی قوله
لوددت انی کنت شجرة تعضد هو لکلام ابی ذر اشبه و النبی صلی الله علیه وسلم
اعلم بالله من ان یتمنی علیه ما لا اوضع عما هو فیه انتهی و قول هو اظهار الخوف منه تعالی
و هو لا ینافی الفرد منه سبحانه بل یؤکده انما یخشی الله من عباده العلماء انتهی بلفظه
یعنی بوذر غفاری روایت میکند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که من میبینم چیزیرا که نظر شما نمی آید
و میشنوم چیزیرا که شما آنرا نمی شنوید آسمان بقدر چهار انگشت هم خالی نیست مگر که فرشته بپیشانی خود در السجده
خالق بهاده بخدا سوگند میخورم اگر شما میدانستید انچه میدانم کمتر خنده میکردید و بسیار میگریستید و بازنان
مضاجعت نمی نمودید و از کنان بصحرا میرفتید بدرستیکه من آرزوی آن دارم که درختی میبودم که مرا میشاخها
آن را برای حوائج خویش قطع می کردند و برگهای آنرا برای علوفه انعام می بردند ملا مجلسی بعد نقل لغات
این حدیث از نهایه چنین گوید که حاصل مضمونش گذشت میگوید که طیبی در این حدیث متفق علیه میگوید که بهتر آنست که
خاتمه حدیث یعنی تمنا بودن درختی کلام ابی ذر باشد نه کلام جناب سید انام که ازین آرزوها مبراو منزه
است ملا مجلسی رروان مینویسد که مقصود از ان اظهار خوف و خشیت الهی است که منافی تقرب و
عظمت نیست بلکه این مراتب را موکد و مشید مینماید نه بینی که حق تعالی در قرآن مجید فرموده است که
خوف خدا نمی کنند از بندگانش مگر علمای انتهی محصله احقر العباد مهما امکن زبان خود را مثل کشمیری
و جائسی و غیرهما بکمال خشونت نمی آلاید اگر کسی دیگر از اهل حق متوجه جواب خرافات مولف میشد
در قلب فیل و قاشش که متعلق بتمنای صدیق اکبر است چه سخنان سخت که از قلمش نمی چکید یا بجمله خدام

مولف دگر علمای مذهبش را ازین قسم تقریر ها جز آنکه اصل شریعت را که تهذیب نفس و اکتساب
اخلاق جمیله و تواضع و فروتنی است برهم زنند و بسنت سنیه جناب خیر البریه و اولاد طاهرین
و اصحاب طیبین او سخریه کنند مفادش هیچ بخیال نمی رسد حیرانم که مرجعیت خلایق بلکه لکهنو چه برای
تشهیر او کمی کرد که دخل در معقولات نمود و ازانهم در گذشته علم انبیا و اوصیا را که ماثور و منقول است
بخیالات خویش راجع گردانید و قرآن و حدیث را از دست برافت ضرورت شرعی و الحاح و اصرار
احباب باعث توجیه جوابش گردید و دامن فقیر بر دامان کشید و الا حقیقت همان است که شیخ شیراز علیه
الرحمه نظم کرده مصرعه جواب جاهلان باشد خموشی ۱۲ چون علما زمان در طلب معاش رجوع بمولف آورند
و بعضی جهت وجوه دیگر تلمیعاتش را می ستودند او اجرات تمام تالیف بهم رسید اگر این امور را از علامات
کبری برای قیامت و خروج حضرت امام مهدی قرار دهند بعید نخواهد بود اللهم ایّد الدین والمسلمین
بظهوره عاجلا و تبّر کلا من اعدائه رکبا و راجلا و افتح له کنوز الملک
والملکوت فی الآفاق و غلبه علی من اعرض عن سنن جنیبک من اهل الجور و النفاق
و بشره بخذلانهم کما بشرت جدّه خیر الوری و قلت له انا فتحنا لک فتحا مبینا و سوّد
وجوههم فی الدنیا کما سوّدت وجوههم فی الآخرة و اعددت لهم عذابا مهینا و دمّر علی من قضی
کما دمّرت علی قدماهم تدمیرا فلا یصطلون الا قلیلا و لا یبقون الا کثیرا و یعیشون ذمیما
و یصلون سعیرا پا نزدهم آنکه قید حسب مبنی عوم یا عتبار مفهوم دلالت بران دارد که فعل ابو
لؤلؤ عین عدل او داد و حکم بظلم او کدام از اهل سنت صدور یافت سخت ظلم و بیداد است لیکن فقیر حیران است
که چون بر مجوسیت او روایات فریقین ناظر است حتی که در کامل بهائی نیز اعتراف بمجوسیت او
موجود و انانکه سر پرستی او از حضرت مرتضوی نقل کنند مقصود اصلی شان استهزا بجناب است کما لا یخفی
علی من طالع بعض الروایات التی اوردها الفاضل الطبری فی الکتاب المزبور ظلم او کدام انتظار قیامت
قال الله تبارک و تعالی ان الشرک لظلم عظیم قطع نظر ازین چون از احادیث سابقه که در مذهب

امامیه

امامیه هم باستفاضه رسیده بجای خویش ثابت است که مجاهدات فاروقی مثل غزوات صدیقی مصدق
رضوان الهی گشته و برتبق و لمعانش زیاده بر سابق عالمی را فرا گرفته پس کسیکه در اطفای این نور کوشد
البته ظالم و جفاکار خواهد بود و همچنین احادیث دیگر بر کمال ظلم و جور او نص صریح و قعست فقد کره الا تفضل
علاوه چون مصاهرت خلیفه ثانی بخاندان اهل بیت رسول ربانی متحقق است از سنوح این سابقه
جور و جفا یکه بر فاطمه کبد بتول گذشته تمامی اهل دانش و بینش غیر از خفاش منشان مثل ضیا آفتاب
رابعة النهار است پس قول اظلم آن مجوسی خانه خراب عین صدق و صار وطی فوا[illegible]
برست بلاریب دشمنی با اهل بیت رسالتمآب از بجا فیاض بدکر که در هر سال مراسم این عید با شور[illegible]
بجا آوردن و باشکال مجعول همان معامله کردن که آن مجوسی بدین بزعم متشیعین بعمل آورده همین مجوسیت
و یهودیت است که از ابولولو و ابن سبا یادگرفته اند بار خدایا مگر چنانچه بر اصول شیعه شرک با نبوت
و نبوت جمع تواند شد و نفاق بهر معنی که باشد با امامت ممتنع الاجتماع است چنانچه بر بینندگان تفسیر
اهل بیت و کتب کلامیه امامیه مخفی نیست اگر این مجوسی یعنی نزد علمای طائفه ما باشجاع الدین ملقب گردیده
نباشد و نیز اگر بر مذهب ملا مجلسی که این همه کرد و بلا و کذب و افترا انگیخته اوست تمثیل بیان بصورت ام
کلثوم قائل شوند در مناظره اهل حق جان بسلامت برند زیرا که نزد دروغ گو هر کس را جواب است
مثانزد هم آنکه تفسیر جزع که برای ابن عباس و دگر صحابه بود از حدیث بخاری و صنوع تمام باحاجت اعاده نیست حالیا حال این جمله قسمیه باید شنید که تواند بود که تمثه جزع مذکور باشد و فتنه را
بعذاب تعبیر فرموده باشد و از تفاسیر فریقین کما یدل علیه مجمع البیان صحت این استعمال و اطلاق
نیز سمت ظهور دارد و تحمل که اراده صیغه ماضی از باب افعال بود پس معنی آنست که قسم بذات کبریا
اینقدر زر فدا کنم قبل از انکه حق تعالی این فتنه و عذاب را نماید و مقصود از این بیان عظمت فتنه است پس
جواب ابن عباس که فاروق را درباره نفس خویش گرفتار جزع دانسته بود تمام شد یعنی جزع من برای نفس
خویش نیست بلکه برای شماست تا در فتنه واقع نشوید و احتمال دیگر آنکه سائل گفت که معلوم شد که

جزع تو برای اصحاب است فقط برای نفس خود خونی داری پس جواب داد که خوف شدید دارم
و اینقدر رفد به سیدم قبل از آنکه عذاب را به بینم و نداشتن لانبیاء والاولیاء لما عرفت سابقا و میل
شارحین مثل ملا یعقوب و غیر او بمعنی اخیر است کما لایخفی **هفتدهم آنکه** تمسک ادعای قرب تواتر در حدیث
سابقین که از صحیح بخاری و موطای مالک منقولست و اکتفا بر نفس صحت در روایتین لاحقین بلاشبهه هردو در
بخاری موجود دلیل بر آنست که مولف آنچه در معنی اصحیت صحیح مزبور و بار در صدر رساله قلمی فرموده یعنی
احادیث مندرجه آن بیشبهه از زبان مخبر صادق است بخاطرش مرتکز نیست چه مال این عبارت بقطعیت
صدور از جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم میکشد و این قطعیت بدون تواتر معقول نمی شود چنانچه از کلام امام
نووی رحمه الله علیه قبل ازین بوضوح انجامید پس دعوی تواتر اولین و عدم تواتر آخرین یعنی چه یا رب این
مگر اصحیت منحصر درین دو حدیث اول باشد و این مضحکه بیش نیست علاوه بعد از حکم بقطعیت صدور
از حضور فائض النور اضافه لفظ قرب موجب حیرت میگردد **هجدهم آنکه** بر عقلای عالم مخفی نخواهد
بود که این همه لاف زنی و دعوی مولف بموضوع بودن حدیث بشارت عشره مبشره از آن قبیل
است که در صدر اوراق رساله خویش بحق مالک بدکیش گفته بود که عدم رونق را علمای ما کالشمس فی
نصف النهار روشن ساخته اند و حال آنکه بعد از تحقیق اینهمه ترانه ها از پرده عجب خلاف واقع برآمد چنانکه
ناظرین این اوراق بر لسان بعلم قطعی میدانند لیکن چون معمول آنست که بعد نقل کلمات مفتریات قوم خاطر
بیچمدان بابطال و ابطال آن سخت بیقرار میشود و معارضات و مناقضات آن از اصول شیعه بخاطر
جوش میزند و رفته رفته نزد ابنای زمان که همچو شان بکمال قصور و فتور گرائیده بطول میکشد ناچار از تکاپوی
مهفوات و تعصبات علمای قوم در بیمقام اعراض و اغماض نمودم و برد کر مولف موقوف داشتم چه خوش بود
که حضرت مولف یکدو دلیل موضوعیت آن نقل میکرد تا قدرت الهی در جوابش ظاهر شدی و محنت
انتظار باقی نماندی **نوزدهم آنکه** بکدام دلیل ثابت فرموده که مراد از حدیث همانست که صحابه
بعد از وفات سرور عالم بر روی کار آوردند و محتجب بنیست که هرچه پیرایه عرض دربر کشیده پیمانه صبوری

مولف بوده

مولف بوده بلکه بادله قویه بمعرض ثبوت رسیده که صدق وصواب منحصر در امور بست که علمای
الحق تقریرش کرده اند پس جنت بمراحل از مالک امامیه بعید است گو جنت شداد باشد و شهادت
قرآن وحدیث مالک را با مملوکان خودش با جنت چه کار و مویدآنست تصریح بعضی ازاکابر باشتمال این
قسم احادیث بر فرق ضالّه از خوارج وروافض فالحمد لله علی ذلک **بست و هشتم آنکه** جایکه در حدیث موطا قیل
وقال کرده آنهم مبتنی بر محتملات است اقامت دلیل وانتهاض برهان کجا صورت بسته وقبل ازین گذشته
که مولف خود را مانع وملحق را در حدیث الحوض مستدل قرار داده فاین الدلیل واین البرهان نعوذ بالله
من همزات الشیطان **بست و نهم آنکه** معنی جمله لا ادری الخ بعنوانی سمت رقم یافته که هرگز احتمال
اجتماع نقیضین بملاحظ حدیث بمشیر دران منطرق نیست فدعوی اجتماع النقیضین عجیب وطرفه جدا
بست و دوم آنکه انچه فرموده ونیز اگر حدیث آه حرف بحرف بر حال حسن مجتبی منطبق است
کما سیجی انشاء الله تعالی نه بر فاروق اعظم که جزع او بلاریب قبل از حالت مرگ بوده چنانکه گذشت
بست و سوم آنکه انچه گفته که اگر بمشیر صحیح بود فرت برب الکعبه میفرمود نه آنکه در حیات
کفاف گوید و وقت ممات جزع نماید دلیل بر آنست که این حدیث بعد زخم صادر نشده بلکه در صحت
فرموده وحال آنکه از جمع روات واتفاق شیخ الاسلام ابوالعباس معلوم میشود که این حدیث هم
بعد زخم وقتی بر زبان آورده که اصحاب کرام مناقب ومدائح او متواتر ومتصل میگفتند وعدل وداد آنجناب را
در حین خلافت یاد میکردند **تنبیه** قال المولف فی الحاشیة التی وقعت فی غیر موضعها وقد رایت فی بعض
الرسائل لفظ الحدیث هکذا الا فقد تب به من عذاب الله عز وجل وذلک اصرح دلالة علی ما قلنا انتهت
بعینها **اقول** چون بنده دلیل در بن اوراق حال این دلیل بخوبی بیان کرده حاجتی باقی نمانده که با ز
بابطال آن متوجه شوم لیکن انچه در ینمقام واجب العرض نوان گفت اینست که رجوع حضرت مولف
ببعض رسائل وعدم رجوع او باصل کتاب وشروح آن که باعث مفاسد گردید کما عرفت مقتضای
حقیقت کیست واز کار نبی آدم بل هیچ طور دراطور العقل از نجا بکمال تحیر ونفطن وسلامت ذهن

مولف و اصدقای یمانی او بی باید برد و شاید درین صنعت تتبع و احسان بحال اهل حق و اظهار
کمال قوت خویش در فن کلام مقصود باشد چنانچه در اختیار نسخه انا الکائنون منظور بود حقیقت
همین است که اینهمه عجایب و غرایب بواسطه حضرت مولف درین زمان آخر دیده می شود اطال الله بقاه
و یسر لنا لقاه **قال الفاضل المتبحر الحکیم مداه الله تعالی الی الصراط المستقیم**
و بعد التمنیا و التی میگویم که اگر صدیق اکبر و صاحبیه با وجود منصب خلافت من جمیع الوجوه از شالب
خصوصا معاداوت با مور و نص و ال من والاه و عاد من عاداه نزد کافه امم و منهم الشیعه بری میبودند
و احادیث مزبوره در کتب صحاح مندرج می بود هر منصف با لحاظ اش اضطرابی عظیم دست میداد راه
تاویل مسدود نبود لیکن بمجرد امهما امکن تاویل و توجیه می پرداختند و هرگاه نصوص خلافت
یعسوب الدین و امیر المومنین و شالب غاصبین یعنی مثلث متساوی الاضلاع که ثبوت عدم استقامت
واحد می ازانها مستلزم عدم استقامت مجموع است در کتب اهل سنت بکثری باشد که از حد
تواتر معنوی در گذرد و صدها حدیث معاضد یکدیگر باشد و دفاتر مروی بطرق شیعه که هرگز بعقل
سلیم بعولیت آن همه طوامیر را که بطرق مختلفه از زبان اشخاص متعدده که با ماکن متفاوته سکنی داشتند در
ازمنه متخالفه مروی باشد زنهار قبول نمیکند علاوه معین اذعان باشد عاقل دین دار هرگز در ریتاب ریب
نمی نماید البته از تاویلات رکیکه بارده دست در آستین میکشد و الا انکار متواتر بالمعنی که بدار ایمان
کما هو ظاهر علی المهره بحال المعجزات النبویه المرویه بخبر الاحاد بر آنست بالبداهته هدم اساس ایمانش می
کند من شبا ان یهرب من الاسد و یقوم تحت المیزاب فلیختار ببده انتهی کلامه و علی هذه العباره حیاه
اقول استعین بالرووف الرحیم این خاتمه هم منقوض و مخدوش است بوجوهی
که تعدادش دشوار باشد مگر بقصد اختصار که در ابحاث این رساله ملحوظ است بعضی ازان
اکتفا می کنم و قصه را کوتاه میگردانم **اما اولا** بدان زانکه چون لامحاله مراد از خلافت خلافت
بلافصل است سند وجود این نصوص و انهم متواتر معنوی و انکار در کتب اهل حق از عجایب مضحکات است

کاش بنا بر لاف زنی خویش دعوی وجود نصوص بر روایات امامیه اگرچه احاد باشد می نمود تا بمقابله
او می گفتم که اگر مراد با فتن این نصوص بلا معارض ست فمحن نمنعه بل ندعی انه خلاف الواقع وقد عرفت
دلائل هذه الدعوی فی الفصول السابقة والا فمعارضت و تساقطت و مخفی نیست که چون این
نصوص که اشاره بدان کردم از جناب پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در آخر عمر شریف واقع است پس
لامحالہ تقیہ را دران مدخلی نبوده باشد چه جای آنکه ایمه امامیه علی الاطلاق سلب کلی نموده باشند
چنانچه ملا مجلسی در بحار الانوار از شافی سید مرتضی بجواب قاضی القضاة نقل میکند که ملخص آن اینهاست
اینست که قیاس نبی بر ائمه در باب تقیه قیاس مع الفارق است زیرا که مبدا جمیع احکام شرعی بیغمبر میباشد که معجز فتش بدون اظهار او نمی تواند شد پس تقیه نبی را جایز نباشد بخلاف امامه که حکم ایشان
بخلاف نبی است انتهے بقدر الحاجة **اما ثانیا** پس از آنکه اگر مراد از شالب دنیا یم واقعیه خلفا را شد این
است پس معاذ اللہ وحاشا وکلا که در روایات صحیحه که مناط اعتبار تواند بود وارد شده باشد چه جای
آنکه از حد تواتر معنوی هم در گذرد وصدها حدیث معاضد یکدیگر باشد واگر مراد از شالب اطاعن مخصوص
امامیه است پس عقلای عالم بغایت درجه شگفت است که این طائفه بنا بر مزید عداوت صحابه کبار از مهاجرین
وانصار بی شائبه مبالغه از ضروریات و بدیهیات هم انکار میکنند و در بیان آن هر گز مرتبه امتیاز بین
الرطب والیابس والنفع والضرر برای ایشان باقی نمی ماند بلکه کار دین هم شریعت که مبتنی بر نبوت
انبیاست بجهت وقوع خلل درین اصول همه برباد میرود و مقصود بیان مبانی تشیع عرفی همین است یعنی
که حضرت مولف بسیاری از مدائح و مناقب و تواضع و تسلیم خلفا را که عین اتباع سنن انبیا بلکه عین پیروی
سید و سرور ایشان بود صلوات اللہ علیہ وعلیہم اجمعین از قسم بدعت و احداث و کفر و نفاق
شمرده وهل هذا الا العداوة والعناد برین تقدیر نه بنبوت و رسالت بنبوت میپوندد و نه
امامت ایمه بهدی صورت میبندد فاختر ایهما شئت بالجمله خارج از حیز امکان است که شیعیان
کفر و نفاق خلفا معاذ اللہ ثابت کنند و مراتب انبیا از حضرت آدم ابو البشر تا حضرت شفیع یوم

محشر و از جناب مرتضوی تا حضرت مهدی بجال خویش نباشد و اویلا که مولف ما بر شیعه ما عاقبت اندیشی که
از اکثر مقامات رسالهٔ اش پیدا و آشکار است دعوی تواتر مثالب خلفای راشدین میکند و هنوز شش حیزی
نیست که اگر اهل حق روایات مدایح و احادیث محامد این جناب را جمع کنند از الوف هم در گذرد بلکه اگر
باره محامد خلفا فقط اقوال و احادیث ائمه اهل بیت را فراگیریم و آثار اولاد و اهل قرابت ایشان را
بپذیریم باز هم تعداد و شمار آن در شوار آید در اینمقام بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله برای تصدیق
مولف که زبانش گاهی بدروغ بیفروغ آلوده می شود بعضی از روایات ائمه معصومین در محامد خلفای راشدین
نقل میکنم بگوش شنوا و چشم بینا ملاحظه کن **روایت نخستین** از جماعه محدثین متواتر است و بسند صحیح از امام
محمد باقر رضی الله عنه و عن آبائه کافة اجمعین منقول که شخصی از ان جناب پرسید که در باب شیخین چه
میفرمائی فرمود که من ایشان را دوست میدارم گفتند ش که گمان طائفه در حق تو آنست که اینهمه از راه
خوف و تقیه سر میزند جواب داد که خوف از احیا باید نه از اموات این گفت و در تشیعات هشام بن
عبد الملک که خلیفه وقت خویش بود شروع نمود و افاده فرمود که اگر خوف می کردم بایستی که از
سطوت و شوکت او که معادی اهل بیت و کشنده ایشان است ترس میکردم هرگاه من او را بد میگویم
تقیه از شیخین و معتقدین شان چه معنی داشته باشد **روایت دوم** از محمد بن حاطب است که حال
عثمان بن عفان از حضرت امیر استفسار کردم فرمود که امید دارم که من و عثمان مصداق آیت کریمه
باشیم ونزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین **روایت سوم**
از سالم بن جعد است که روزی نزد محمد بن حنفیه نشسته بودم جماعتی منقصت عثمان آغاز کردند پس محمد
نهی کرد و خطاب باین عباس نمود که یاد داری که من بدست راست حضرت امیر روز جمل حامل لوا بودم و تو
بدست چپ و که ناگاه خبر آمد که ام المومنین عائشه بر قتله عثمان لعنت میکنند حضرت امیر بگر
دستهای خود برداشت و فرمود من هم قتله عثمان را لعن میکنم خدا لعنت کند آنها را هر جا که باشند در
سهل یا جبل و ابن عباس زبان بتصدیق وی کشاد **روایت چهارم** از امام محمد باقر است از پدر

بزرگوار خود سید سجاد زین العابدین رضی الله عنهما که جماعتی در حق خلفای ثلثه خوض
کردند فرمود شما از مهاجرین اید که حقتعالی در محکمات کتاب مستطاب خود مدح آنها نماید
که از اموال و شهر و دیار خویش برای اعلاء کلمة الله بعید شدند و فضل و رضوان الهی طلب کرده
دین خدا و رسول او را نصرت نمودند اولئک هم الصادقون جماعت ند که گفتند که نه فرمود آیا شما از زمره
انصار اید که انواع عاطفت بحال فقرا مهاجرین مبذول داشتند و مقتضای حلوص ایمان
عمل کردند اولئک هم المفلحون گفتند نه فرمود هرگاه حال شما بر منوال است که بچشم دیدم و بگوش
خود شنیدم پس ملاریب از گروه ثالث که بعد ازین دو گروه ممدوح قرآن مجید اند و دعای مغفرت
برای رفتگان میکنند و از عداوت و کینه مهاجرین و انصار پاک و صاف می باشند نیز نخواهند بود
یعنی راه ضلالت اختیار کردید و از دایره اخلاص ایمان بر آمدید روایت پنجم از امام صادق
از امام محمد باقر است که شخصی نزد امام زین العابدین آمد و گفت که خبر ده مرا از ابوبکر فرمود جز از
صدیق میخواهی سائل گفت تو مرا باین لقب یاد میفرمائی فرمود بگزیدا در تو و اجداد تا
صلی الله علیه و اله وسلم و تمامی مهاجرین و انصار باین لقب ستوده اند و هر که او را صدیق
نداند حقتعالی در دنیا و آخرت او را تصدیق نکند برو و با شیخین دوست شو روایت ششم
از کثیر است که بامام باقر گفتم که ایا شیخین چیزی را از حقوق شما غصب کردند فرمود نه سوگند بکسی که
قرآن مجید را بر بنده خود محمد مصطفی صلی الله علیه و اله وسلم نازل کرده که بمقدار دانه خردل
چیزی از حقوق ما غصب نکردند گفتم قربانت شوم تو ایشان را دوست میداری فرمود بلی و امر کرد
مرا که محبت ایشان اختیار سازم و دست خود بر گردن خود زد و فرمود که هر چه از مصیبت اخروی
در دنیا بایشان میرسد بر گردن منست بیزار اند خدا و رسول از مغیرة بن سعید بیان که بر اهلبیت دروغ
عداوت شیخین تهمت بستند تا انکه مردم را نسبت بما گمان بد پیدا شد روایت هفتم از امام موصوف است که
او را پرسیدند که فلان میگوید که پدر بزرگوار تو می گفت که آیت و افی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی

مِنْ غِلٍّ اِخْوَانًا عَلٰی سُرُرٍ مُتَقَابِلِیْنَ در حق شیخین و علی بن ابیطالب نازل شد فرمود آری بر سید
که آن کینه چه بود که حق تعالی از قلوب ایشان دور کرد فرمود کینه جاهلیت بود در اولاد تیم و عدی
و هاشم که بعد از اسلام و ایمان محبت بدل شد تا آنکه چون ابوبکر صدیق را در خاصره بگرفت خطیرت
مرتضوی بدست خود بعلاج و مداوا او مشغول میشد و درین معنی روایات بسیار مرویست که بتواتر
معنوی میرسد **روایت هشتم** از عبد الجبار همدانی است که امام صادق را برای خرص قومی که از
مدینه عزم سفر کرده بودند تشریف آورده فرمود که اهل مصر خود را از من بپایم رسانید که هر که نسبت
بمن گمان بد دارد که از شیخین بیزارم پس بداند که من از وی بیزارم و او را دوست ندارم و شفقتی می پندارم
روایت نهم هم ازان امام عالی مقام است که محدث طبرانی آورده که او را از شیخین پرسیدند
فرمود بیزارم از کسی که ایشان را بدی یاد کند و دوست دارم کسی را که با ایشان موالات مینماید گفتند
که شاید تو بر سبیل تقیه اینچنین کلمات میگوئی فرمود برین تقدیر من از شیعه کهین هاشم و شفاعت و توسل
جد من روز آخرت بکار من نیاید و درین معنی مقاران ایمان غلاظ روایات محدثین پیش از پیش درکتب
اهل حق مسطور است **روایت دهم** نیز از امام بحق ناطق است که قومی از اهل عراق گمان برند
نسبت باکه عداوت و منقصت شیخین مذهب ماست حاشا که چنین باشد این هر دو از بزرگان ما اند
روایت یازدهم از امام ابو حنیفه است که در مدینه منوره وارد شدم و نزد امام باقر رضی الله
عنه رفتم و آنجناب از اهل عراق خیلی دلتنگی داشت فرمود نزد من بنشست پس من بصبر و
بلجیه بخدمتش رسیده بودم نشستم و گفتم چه میفرمائی در حق شیخین فرمود رحم کند حق تعالی ایشان را
گفتم که اهل عراق می گویند که تو از ایشان بیزاری فرمود برب کعبه در دروغ بسته اند باز قصه ام
گفتم که جناب مرتضوی بخشنودی خود او را در نکاح فاروق در آورد یا گفتم کاش بکتوبی بدینمضمون
بجناب ایشان بفرستادی فرمود اطاعت نوشته من میکنند ای ابو حنیفه تو فرمانم نبردی آنها
که از حق سری بچنبدکی بمکتوب من بائل شوند **روایت دوازدهم** از سنام صیرفی است

که گفتم امام باقر را چه پیغامی در حق شیخین فرمود میگفتند بخدا ایشان را دوست میدارم و استغفار برای ایشان
می کنم و کسی را از اهل بیت نیافتم که او با ایشان موالات نداشته باشد **روایت سیزدهم** نیز باقر العلوم
است که مردم از جناب پرسیدند که کسی از اهل بیت بود که شیخین را بد میگفت فرمود معاذ الله که چنین باشد
بلکه همه کس با ایشان محبت میداشتند و ترحم بر ایشان میکردند **روایت چهاردهم** نیز از آنجناب
است که در جواب عبد الله فرمود که در حلیه سیف هیچ باکی نیست زیرا که از ابو بکر صدیق به ثبوت
پیوسته راوی گفت تو او را صدیق می گوئی مکرر فرمود که او صدیق است کسیکه درباره او چنین اعتقاد
ندارد حق تعالی او را در کونین تصدیق نفرماید و اگر این مضمون را در احادیث امام باقر و صادق رضی
الله عنهما تفحص کنم بتواتر معنوی خواهد رسید و بحمد الله که هر چند علمای شیعه داد حق پوشی دهند لیکن
باز هم کلمه حق بر زبان ایشان جاری می شود صاحب کشف الغمه نیز مثل این روایت را آورده و هر چند قاضی
مقفری در صدد راحقاق الباطل و هیچ و تاب میخورد لیکن کوشش او بجائی نمیرسد چنانچه بر منصفین و متتبعین
کتاب مذکور مخفی نیست و از اینجاست که ملا اردستانی در مبحث امامت تصریح و تنصیص بر آن کرده که انچه
صاحب کشف الغمه ذکر می کند مقبول و مطبوع فریقین میباشد و قد تقرر ان اقرار العقلاء
حجة علی انفسهم **روایت پانزدهم** از حضرت امام جعفر از امام باقر است که اولاد سیده
النساء فاطمه زهرا رضی الله عنهم اجمعین اجماع بر حسن سیرت شیخین و بزرگی ایشان دارند و احدی
خلاف آن نکرده **روایت شانزدهم** از سالم بن حفصه است که پرسیدم از امام باقر فرزند
ارجمندش جعفر صادق حال شیخین را هر یکی فرمود که ای سالم من با ایشان محبت دارم و دارد دشمن ایشان بیزارم
زیرا که آنها امام هدایت و ارشاد بودند **روایت هفدهم** از حضرت امام محمد باقر است که
هر که فضل ابو بکر و عمر نداند از احادیث شریف غافل و از سنت سنیه نبوی جاهل است دیگر ائمه اهل بیت
تصدیق کردند بلکه قسم شرعی خوردند که انچه آنجناب فرمودند صدق و سداد بود نه تورید و تقیه و منشاء
مذهب را فضه همین جهل ایشان از احادیث سرور انس و جان است و در بحار مجلسی بجای خویش

ثابت شده که احادیث امیه که خلاف سنت واحادیث نبویه بود همه موضوع ومفتری است والحمد لله
علی ذلک روایت سجد سهم نیز از امام ممدوح وفرزند دلبندش منقول است ای مرد نجیب
شرح حدا عرض کرد که انچه در خطبه خود میفرمائی اللهم اصلحنا بما اصلحت به الخلفاء الراشدین
المهدیین انها کیستند پس اشک از چشمهای مبارک فرو ریخت وفرمود که انها جیب من اند
ابو بکر وعمر که امام هدی وشیخ اسلام ومقتدای قریش بودند هر که با ایشان مقتدی شد بعد وفات
سرور کائنات محفوظ ماند وهر که اتباع اثار ایشان نمود بصراط مستقیم هادی گشت وتمسکین بایشان
از خزی خلق امن باشند یعنی فلاح ورستگاری بنص قرانی در حق ایشان ثابت روایت نوزدهم
از مالک بن انس بسند صحیح از امام صادق از پدر بزرگوارش که حضرت شاهمردان وشیر یزدان
روز وفات فاروق بر جنازه اش ایستاده فرمود که زمین بر نداشت کسی را واسمان بر سایه
نافکند که دوست تر باشد نزد من انکه ملاقات خدا کنم بصحیفه او از عمر وانحدیث نه بشابتی مشهور
مستفیض گشته که حاجت بیان داشته باشد وبحمد الله که کتب معتمده مخالفین هم بران گواه است ومفسر
مذهب ملا مجلسی واکابر او را در بحار الانوار مشاهده کرده میشود خلاصه مقالات لاطائله شان انکه
حضرت امیر از ین صحیفه صحیفه ملعونه مراد داشته نه صحیفه اعمال فاروق وصحیفه ملعونه عبارت از
که صنادید قریش که خلیفه ثانی از انجمله بود باهم کشوری کردند وبجد وجهد تمام نوشتند که امارت و
را انخاندان اهلبیت مدخلی ندهند وحضرت امیر را از حق خلافتش منصرف سازند بر اهل تعصب واستقرا
مخفی نیست که در کتب سیر از اسفار فرقین مرویست که هرگاه کفار دیدند ظهور اسلام را دیدند
تائید دین بایمان حضرت حمزه سید الشهداء وفاروق اعظم نمیزان عقل سنجیدند ودر اختند که راه صرف
بر اصحاب پیغمبر بسوی حبشه مفتوح است وحاکم انجا یعنی نجاشی مواسات ومدارات اهل اسلام
بوجه تمام مجا اورد وابو طالب در امثالش از بنی هاشم وبنی المطلب به نصرت انحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم نطاق همت بر کمر جان بسته اند هر گز عهد کردند که رشته محبت این ناصرین قطع باید کرد والیتا

که خارج از مکه واقع شده احراج باید نمود و بعد از انفاق بمزید توثیق کتابی نوشتند که بعد از احراج
رسم نکاح و تقسیم طعام الی غیر ذلک منقطع باید کرد و بیع و شراء هم موقوف باید نمود مگر آنکه حضرت باسباب
و دست از نصرتش بردارند و این مکتوب و صحیفه را در کعبه آویختند پس بنو هاشم و بنو عبد المطلب بمیت
از شعاب بیرون برآمدند و در آن شعب اقامت کردند و این اقامت تا سه سال کشید پس حق تعالی
ارضه را بر آنگیخت تا تمامی حروف آن صحیفه غیر از نام مقدس او تعالی محو کرد و حضرت پیغمبر صلی
علیه و آله وسلم با بو طالب اعلام فرمود و کفار قریش تصدیق ابو طالب نکردند هر گاه صحیفه را کشادند
و همچنان دیدند این صحیفه پاره پاره کردند و از تعاهد خویش در گذشتند پس حضرت با تمامی قوم خود
بدستور سابق در مکه معظمه اقامت اختیار فرمود و قصه این صحیفه در سیرت شامی که کتابی
بس کامل و تخمینا شصت مجلد دو هزار ربا لست واقع شده و نیز دریافت میشود که دست کاتب صحیفه ملعونه
که منصور بن عکرمه بن هاشم بود شل گشته و در تصانیف مجلسی مثل بحار و حیات القلوب نیز نشان
پیداست ضبط و اتقان رواة شیعه باید دید که از کجا بکجا رسانیدند این صحیفه ملعونه را احرق و خارق
مجعوله و روایات موضوعه و اذهان طائفه که طعن و سب اصحاب در خمیر ایشان افتاده وجودی دارد
فاعن الله من کتبها و فی ساحة الکعبة دفنها و غضب الله علی من افتری و انهم لکاذبون
خبر الوری ترجمه عبارت بحار اینست در وقتیکه عمر متولی شد صحیفه ملعونه مدفونه را بیرون آورد
و همین صحیفه ملعونه بود که امیر علیه السلام تمنای آن کرده در وقتیکه عمر فوت شد و پارچه اش بروی
پوشیده بودند امیر علیه السلام بر سر او ایستاده گفت ما احب ان القی الله بصحیفتک هذا
المنسخ انتهی مخصصا و نیز گفته که از ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از باقر علیه السلام در تفسیر یا ایها الذین
امنوا لا تتخذوا بطانة مروی است که اعلام فرمود خدای تعالی آنچه در دلهای ایشان بود از آنها اصحاب
صحیفه بود زیرا که یکدیگر را دوست بودی گرفتند و صدوق در معانی الاخبار از مفضل بن عمر
روایت کرده که او گفت پرسیدم از صادق علیه السلام از معنی قول امیر علیه السلام ما احب ان لقی الله

فرمود آن صحیفه بود که منافقان در کعبه بدفون کردند بدانکه جمهور اهل سنت این قول را از مناقب
عمر شمردند و مراد آن بود که اعمال آنحضرت مثل اعمال عمر باشد و صادق علیه السلام مقصود سائل را فهمید
معنی صحیفه را بیان فرمود و مولف صراط مستقیم گفت که تائید میکند آن را چیزیکه اسناد کرده است سلیم
بسوی معاذ بن جبل آنکه او نزدیک وفات خود بر نفس خود دعا کرد بواویلا کسی پرسید گفت بجهت موالات
با ابوبکر و عمر برینکه باز دارم خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از علی علیه السلام الی غیر
ذلک مما فی هذه الاقوام مورد الملامة واللوم فانهم جاؤا بعجب علی عجب وباؤا بغضب
علی غضب طرفه تر آنکه برین بهتان هم باثبات و قرار نمی فشارند و مقتضای تناقض اخبار خویش
احادیث دیگر مخالف آن در کتب خاصه نگاه دارند چنانچه بر اهل تصفح و تفحص روایات قوم مانند صبح صادق
روشن است بر روایتی از کتاب سلیم که اقدم و افضل از جمیع اصول اربعمائه و صحاح مصطلح ایشان است
چنانکه بدلائل عقلیه و اعتراف عما ید طائفه عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالی اکتفا نموده
می شود که از معصومین در تبرا از اسامی لاحقین این عبارت مروی است وفی الاخرین الدجال
وهؤلاء الخمسة اصحاب الصحیفة والکتاب وجبتهم وطاغوتهم الذین تعاهدوا
علیه وتعاقدوا علی عداوتک والحدیث چنانکه می بینی نص است در آنچه گفتم زیرا که جبت
وطاغوت در اصطلاح این فرقه عبارت از شیخین است و این هر دو را از اصحاب صحیفه جدا کردن
مقتضی آنست که اینها در زمره شان معدود و محسوب نباشند چنانچه باقر مجلسی در بحار بعد ایراد این
الفاظ اقرار بآن کرده و الله تعالی و تقدس که توجیه آن بتخصیص بعد تعمیم با عتراف متبحرین و کرعلمای
متشیعین عین تکلف و تعصب است فیکون نصا فی الباب عند اولی الالباب و اگر تائیدات سماوی
و توفیقات ازلی شامل حال می شود عنقریب بر سامعه مخاطبین عبور میکند که این کتاب بفرمایش
مرتضوی بیرایه تالیف پوشیده و زیب اختتام گرفته و ائمه هدی واحد بعد واحد مدح آن بر زبانها مقدس
جاری کرده اند پس ادعای عدم استقامت عبارت باستیصال مذهب خویش کردن است مصرع

در کفر هم ثابت نه ز نار را رسوا کن روایت بستم از ابوذر هروی و امثال او با اسناد
متکاثره و طرق متوافره که یکی از اصحاب مرتضوی بر ابن سبالعین و تلمیذان بیدین او گذشت و معلوم کرد که آنها
شیخین را بد یاد میکنند جناب امیر المومنین را ازین سبا نخر عظمی خبر داد پس حضرت او را همراه خویش در مسجد داخل
فرمود و بر منبر برآمد و ریش مبارک را بدست گرفت و زار زار میگریست و باطراف مسجد می نگریست تا آنکه
مردم جمع شدند ناگاه خطبه طویل الذیل برخواند و ارشاد کرد که چه حال است قومی را که دو برادر و دو وزیر
و دو رفیق پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را بد میگویند و قدوه قریش و آبای مسلمین را مذمت میکنند
رفاقت سید المرسلین بصدق و صفا نمودند و حق امر بالمعروف و نهی عن المنکر بجا آوردند آنحضرت صلی
الله علیه و آله وسلم مثل ایشان کسی را دوست نمی داشت و برابر ایشان را ای کسی را نمی دانست و تا وقت وفات
ازین هر دو بزرگ خشنود بود پس هر گز در حیات و ممات آن سرور از ایشان جهان آرای سید المرسلین تجاوز
نکردند بگو بار الها که دانه را شگافت و نفس ناطقه را از کتم عدم بوجود آورد که دوست نخواهد داشت
ایشان را مگر مومن بزرگ و مبغوض نخواهد پنداشت اینها را مگر بدنصیبی محبت ایشان نزدیکی با خدا شمرد عداوت
ایشان بعد از رحمت او تعالی است حدیث تقدیم ابی بکر صدیق که از جناب بشیر و نذیر صدور یافت ذکر فرمود و
گفت که من حاضر بودم و روبروی من ابوبکر را برای امامت برگزیدند باز قصه بیعت خود بزبان آورد
و فرمود آگاه باشید که هر کس را که خواهم شنود که مرا از اینها افضل میگوید حد افترا بر خواهم زد چه جای
کسی که اینها را بد گوید و در بعضی از طرق بمقتضای الحدیث یفسر بعضه بعضا آمده که حضرت امیر
را بعضی از یارانش گفتند که جرات آنها در باره منقصت شیخین بنا بر آنست که آنها اعتقاد دارند که تو تقیه
می کنی فرمود پناه بخدا می برم از اینکه ظاهر من چیزی باشد و باطنم چیز دیگر خدا لعنت کند کسی را که در دل خود غیر
از مدح ایشان چیز دیگر داشته باشد بعد ازین ابن سبا لعین را اخراج کرد و فرمود که گر لشکر من نگردد و
بشهری که باشم بیرامون آن نشود و بسیاری را از مدعیان الوهیت خویش و بد گویان صحابه کبار از آر
تلامذه آن شقی بقتل نیاورده در آتش ننهاد و هرگاه کتب رجال امامیه مثل کشی و غیره همچنین اسفار تواریخ ایشان

گشاده شود یقین واثق و اعتماد جازم حاصل آید که جناب امیر او را اجلا کرد و بسیاری را از استفساد
در آتش انداخت و نزد جمعی از همه کس انتقام واجبی گرفت و استاد و شاگردان و تروخشک الشان را
بسوخت و انهم در کتب معتمدهٔ حضرات امامیه موجود ست که امیر المومنین بر مفضلین خویش تهدید فرمود و با جرا
حد افترا وعید کرد چنانچه در ماسبق لباس تفصیل در بر کرده و از نجاست که اکابر امامیه مثل شریف
ثمانینی وغیر او تقدم بالحفظ کرده گفته اند که جناب امیر در ایام خلافت خویش هم سالک راه تقیه بود
تا مشاهدهٔ این روز سیاه بحسب زعم شان اتفاق نیفتد و از مؤیدات این حدیث تفضیل ست که چون
سیانه الحق و بعضی از مخالفین گفتگوی روایت حد افترا واقع شد و آنها بسبب عدم اطلاع علی وجه
الاشتهار گفتند که اگر از کتب روایات ما حدیث مذکور متضمن این تهدید بر آید از مذهب خود دست
بر میداریم و طوق تسمن در گردن می اندازیم و آخر بجناب هدایه مآب امامیه که نسبت بدیگران ثبت و فور از این صحیفه
نور دیده رجوع کردند و از اقرار خویش آگاه نمودند زجر شدید فرمود و با قرار این روایت لبهای مبارک
بگشود و الحمد لله علی ذلک و مؤید این حدیث و آنچه در باب افضلیت شیخین بعد از ین خواهد آمد حدیث مشهور است
که تاکید تمام فرمود که مرا خلیفه چارم بگویید و هر که لفظ خلیفه اول در حق من خواهد گفت او چنین و چنانست
و تصدیق اینمعنا از کتب امامیه مثل مجمع البحرین و غیره بروایت امام رضا از امام کاظم از حضرت صادق
از باقر علوم اولین و آخرین از سید الساجدین از شهید کربلا از جناب علی مرتضی مسموع است حاصلش آنکه
فرمود که من همراه حضرت ختم المرسلین در راه های مدینه بودم که بزرگی گفت اللهم اجعلنی من المنکبین بر آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم سلام کرد و مرحبا گفت پستر من التفات کرد و گفت سلام بر تو باد ای خلیفه
چهارم و رحمت خدا و برکات او باز بحضرت ملتفت شد و گفت که آیا او خلیفه چهارم نیست حضرت
فرمود بلی راست میگوئی که او خلیفه چارم ست پستر گذشت و نشانش پیدا نشد و بحمد الله که صاحب
لوامع نیز با صل این حدیث اعتراف دارد و درین مقام نیز عصبیت محدثین قوم را ملاحظه باید کرد که
در خاتمه حدیث رضوی افزودند که حضرت میفرماید که بعد رفتن آن بزرگ عرض کردم که این بزرگ کیست فرمود

که برادر تو خضر بود و وجه رابعیت آنکه خلیفه اول آدم است که در حق او وارد شد انی جاعل فی الارض
خلیفة و خلیفه دوم داود است لقوله تعالی یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض و خلیفه سوم
هارون است که موسی کلیم او را خلیفه کرد و حق تعالی حکایتش فرمود اخلفنی فی قومی و اصلح و خلیفه چهارم
نوئی زیرا که سوره برات را تو تبلیغ کردی ایزد سبحانه فرمود و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم
الحج الاکبر انتهی ملخصا و ازین جنس افترآت و مهملات در کتب قوم خصوصا اصول ربعمایه بیش
از مرو لیست تا کجا کسی کشف این تلبیسات تواند کرد لیکن بر حر فی ازان بدون گفتگو در دلالت آیت رابع
بر خلافت خلیفه رابع و ما یتعلق بذلک آگاه میکنم که از مطالعه طرائف و کشف الیقین جناب منکشف میشود
که خلافت در قرآن مجید برای سه کس مذکور است حضرت آدم و حضرت داود و حضرت امیر المومنین در
کریمه وعد الله الذین امنوا الآیة پس اراده تاویل در حدیث خلیفه رابع مسدود و باشکال اکنون
جناب امیر خلیفه باشد نه رابع و مؤید افاده و افترای صاحب طرائف و کشف است احادیثی
آخر که در ینابیع یافته اند ولیکن فرار ان حیرتست که قیود آیت کریمه وعد الله را چگونه
بر اصول خویش بر حضرت مرتضوی منطبق تواند کرد و از منطوق این آیت خلافت دیگران از انبیاء
بنی اسرائیل بی آنکه تخلل وسائط پدید آید کما فی خلافة هارون ثابت میشود حیث قال الله تعالی
کما استخلف الذین من قبلهم پس بر اصول مقررین جناب امیر المومنین چنانکه خلیفه اول و ثانی
نیست ثالث و رابع هم نتواند بود بالجمله ازین افترآت بر اصول امامیه که یوما فیوما در تزاید اند بصیرین
هدایت و درایت زیاده میشود و یقین می انجامد که حق بطرف اهل سنت است و رواة و محدثین امامیه ضلال
و تلبیس میکوشند و در هر مقام بابتکار کذب و افترا حق را می پوشند عوام را فریب و بکیدت ایشان
رهائی بس مشکل است قطعه سخن چین را توانم چاره کرد * که تا من خود نگویم او چه چیند
ولی از مفتری نتوان برآمد * که او از خود سخن می آفریند * از عجایب افترآت صاحب کامل در
مطاعن صدیق آنکه چون خضر او را گفت یا خلیفة الناس بقول شیخ شیراز شعر نگفته کردقاضی در و تزییر

معرف گرفت آستینش که خیز ۞ او را از پیش خود براند برافراز این مفتری کسی که پدر خود را بجهت
نصیحت بغته سوخته باشد انهی کلامه چندان ازوی دور نیست **روایت بست و یکم** از ابوبکر
ابوجحیفه است که من از جناب امیر بر منبر مسجد کوفه شنیدم که بهترین امت بعد نبی آن ابوبکر و عمر اند
روایت بست و دوم از دار قطنی از جماعت صحابه و از صحابی مذکور است که روزی من
بخدمت امیر المومنین مشرف شدم در وقتی که بخانه خویش بود گفتم ای بهترین مردم بعد پیمبر و عالم صلی الله علیه
و آله وسلم آنجناب بر خویش نیاورد و فرمود که بهترین مردم بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شیخین اند ای ابوجحیفه
دوستی من دوستی ایشان و بهمین عداوت من محبت ایشان در دل مومنی جمع نتواند شد **روایت**
بست و سوم نیز از دار قطنی است از ابوجحیفه که من جناب مرتضوی را افضل امت گمان می کردم
چون از مردمان خلاف آن شنیدم متحیر و غمگین گردیدم حضرت امیر دست من گرفت و مرا
در خانه خویش برد و از وجه ملال پرسید قصه را بیان کردم آن روز نیز بافضلیت ابوبکر و عمر
نص قطعی فرمود پس من عهد کردم که این حدیث را بعد اینهمه تصریحات بر مردم نزدیک و دور خواهم رسانید
چون این همه خلوتها هم از باب تقیه و خلاف نفس الامر باشد پس هدایت و ارشاد ائمه خصوصاً
جناب مرتضوی در کدام وقت جلوه ظهور گرفته **روایت بست و چهارم** از
محمد بن حنفیه در صحیح بخاری که حضرت امیر فرموده که بهترین مردم بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
شیخین اند و این مضمون بلا ریب از حضرت امیر در ایام خلافتش که نزد هیچ عاقلی زمان کتمان حق
و تقیه نبود و بدعت تشیع از سه امد شقیای یهود یعنی عبد الله بن سبا از مکمن بطون بمنصه ظهور آمده بود
با خبار متواتر المعنی مستفیض و مروی گشته چنانچه تصانیف شیخ الاسلام ابو العباس و دیگر بزرگان از
محدثین و متکلمین بر آن شاهد است و اعتراضات بارده رکیکه نواصب طبری از آنها زمانا فزمانا مشوش
و مخدوش بلکه بعد اندک غور و امعان کالعهن المنفوش پس از آنکه تاخر بیت مرتضوی هم بعد تسلیم و قطع نظر
از جمع و تطبیق کما مر فی الصدر یستلزم لبطلان این اعتقاد نیست که بروایات متواتره از امیر المومنین

کرم الله

کرم الله وجهه بصحت رسیده چه تخیل که در زنگ در ربیعت بجهت وقوع اشتباهی که مقتضای حقیقت
بشریست بالسبب غرور او معان در دلائل افضلیت باشد و اینقسم اشتباهات حضرت مرتضوی را در عین
ثبات حواس بعصمت جناب سیده روز افطار پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه گذشت و نرد و حسن خاتمه
خویش کما عرفت قبیل ذلک اتفاق افتاده و قس علی هذا حال ائمه دیگر که در بعضی از احیان از حضور ولایت
مذهب باصول امامیه غافل شدند حتی که حضرت شهید کربلا در باره امام حسن مجتبی وقت خلع خلافت
انچه گفت و قدم تفضیله فکیف اضطراب و قلق وفات حضرت خیر البشر که کمتر از روز محشر نبود و گریه و زاری
بتول عذرا و دگر اهلبیت سید انبیا را که هوش زنان و زنبان می ربود تیر خمیده پران گردیده باشد همچنین
صنائع اعذار دیگر پس شبهات شریف ثانی و انچه در بحار منقول است نیز از معرض قبول ساقط خواهد بود و
بحمد الله که از جناب امیر در انکار استحقاق و محامد صدیق اکبر حدیثی بثبوت نه پیوسته است چند الفاظ
از احادیث ائمه انجاد که ملخص آن باختصار تمام از افادات مولانا محمد حسینی موسومی بروایت محمد بن اسمعیل
بخاری و دارقطنی و ابو ذرهروی و حافظ عسکر بن شیبه و طبرانی و سید سمهودی ایراد افتاده و در تائید آن
بعضی از روایات و احادیث معتبره طائفه که نسبت بمحفوظ فقیر و رقی از اشجار و برگ گیاهی ترسبزه زار و قطره
از دریای ناپیدا کنار باشد اتفاقا واقع شده و اگر از دیگر کتب الحق که تالیف آن بر مناقب اصحاب اهل
بیت و فضائل و مصالح فامیه ایشان خاصتا واقع شده مانند کتاب المواقفه و ریاض النضره و تالیفات
محدثین حدائق و حفاظ جمع روایات صورت بندد کتابی ضخیم بیش از هزار رجز و میاید پرداخت و اخبار یکه
بواسطه ارباط و امجاد حسنین بحیان رسول الثقلین و فرزندان دیگر بزرگان اهل بیت که امامیه بعصمت آنها
قائل نیستند بلکه از اکثر آنها بزبان هم اخراف و بیزاری دارند باز بدعوی مزید و لای اهل بیت سید انبیا گردن
می کشند و طرق معتمده اهل سنت سنیه ورود یافته چه نام توان برد پس محال عقلی است که الحق این به نصوص
اهل بیت نبوت که بنیان مرصوص و نور آیات کتاب مجید روشن و ابراهین جلیه بلکه دلائل عقلیه مبرهن است
و السنه حضرات امامیه که دعوی تقیه امه دارند بصحت آنها ناطق است پس پشت انداز ند و روایات

ابالسه و وجا جله را مثل احول لطاق و ابوالجارود اعمی ب لنوع اهل کفر و نفاق کما سیجی ان شاء الله
تعالی فی آخر الاوراق مطمح نظر ساخته از احادیث حضرت خیر الوری صلعم دست بردار شوند و حالانکه
در بحار و دیگر کتب معتمده شیعه بجای خود مدلل گشته که مدار اعتماد بر آیات قرآنی و سنن نبویه رسول ربانی است
و احادیث ائمه را بر این هر دو عرض باید کرد بشرط انطباق و موافقت قبول کردنی ورنه بر دروی دیوار زدنیست

اما روایات اتباع و اشیاع احول برادر خود اعمی که محدثین این فرقه بعد از تخریج آن بوحدو
رقص می آیند و مقلدین خویش را یقین کامل در ذمائم و مثالب صحابه کبار می افزایند پس بر بعضی از ان
اشاره می نمائم که از انجمله قصه خیاط است که دو قمیص نزد حضرت صادق علیه السلام آورد و عرض کرد
ای فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر هر سوزن یکی از ان ذکر الهی کرده ام و بر دیگری تبرا از شیخین
نموده ام پس هر چه مقبول تر باشد آن را در بر خود بپوش لَعْنَةُ اللهِ عَلَى مَنْ كَذَبَ وَافْتَرَى که حضرت
امام صادق قبای لعنت پوشید و از انجمله روایت دیگر است که روزی نزد سید الساجدین سلام الله علیه
و علی آبائه و ابنائه اجمعین شخصی آب خورد و لعن و تبرا کرد و رفت در روغ بگردن راوی که حضرت
او را نخواند و گفت اگر چیزی از تو طلب کنم بطیب خاطر می توانی داد عرض کرد که من از فدائیان توام
هر چه ارشاد فرمائی در انجاح آن سعادت کونین میدانم حضرت فرمود که ثواب این کلمات بمن بده
و ثواب عبادات من که درین شب و روز کرده ام بگیر انتهی محصلها **زیادة تر موجب توحش**
اولوالابصار است که فاضل مقرمی فی اهب البنوره در مصائب خویش قمیص دوم را در بر نکشید و از
وجود قمیص اول سر نکشید و بحکم المرء یقیس علی نفسه قبای ذکر الهی را از خیاطت صاحب القمیص میدانند
حَيْثُ قَالَ وَالظَّاهِرُ أَنَّ الْمَنْقُولَ هُوَ مُجَرَّدُ خِيَاطَةِ الْقَمِيصِ الثَّانِي وَالْقَمِيصُ الْأَوَّلُ مِمَّا
خَاطَتْهُ صَاحِبُ النَّوَاقِضِ بِلِسَانِهِ تَمْوِيهًا عَلَى مَنْ حَفَّ حَوْلَهُ مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ
يُصَدِّقُونَهُ مِمَّا يُرِيهِمْ بِلِسَانِ الْوَعْظِ مِنْ هَذَيَانِهِ انتهى هنوز این شبیه ثالث امامیه را خبری
نیست که این قسم احادیث را صاحب تحریض اللاعنین علی زعم المخالفین جمع کرده و با فادات و ایات

اتباع و اشیاع احوال این سیاه را مملو و مشحون ساخته حرفی از آن نبا بر ضرورت بلجیه و تبریه صاحب
النواقض که از جمله سادات و شرفا است و ریحانه اوراد کرد مدار اکابر قوم مسموع است که تصنیف این رساله
قبل از السنت که شیخ غالی علی بن عبد العالی تبالیف کتاب اسرار اللاهوت فی وجوب لعن الجبت
والطاغوت که ناشی ریحانه هم مذکور است در آید و بر ظاهر است که اگر سلف و خلف حضرات امامیه
این قسم کتب و رسائل همی پرداختند و ثواب لعن صنادید صحابه بیعنیه خدا را صلی الله علیه و آله و سلم
مثل کل ثواب متعة النساء می ساختند که در مرتبه اولش ثواب شهادت امام حسین و در چهارم آن
فضیلت و جلالت ختم نبوت سید الکونین و قس علی هذا علی ما فی خلاصة المنهج هم میرسید هرگز این وساوس
شیطانی و خیالات مخولان بیابانی نزد صبیان و مجانین هم رواج همی پذیرفت تا بعقلای روزگار
چه رسد علاوه هرگاه لعن شیخین العیاذ بالله از اصول طائفه و کتب مصنفه ایشان واجب باشد بخلاف ذکر الهی
پس رد قمیص اول و اختیار قبای لعنت بر اشیعیان محال انکار هرگز نخواهد بود شعر نی فروعت
محکم آمد نه اصول * شرم بادت از خدا و هم رسول * بالجمله خبر کسانیکه ابلیس علیه اللعنة والعذاب نور انیت
عقل و دین آنها بظلمات مبدل کرده گیست که باشال این روایات مفتریات و قصه خیاط که بدتر از
هزلیات سوز نیست گوش نهد **اما روایات** سر حوب اعمی که تعامی از حق و کوری باطن و
ظاهر بمقتضای آیت کریمه **من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا**
جبلت او بود پس عنقریب در مسلک ثانی قرح صماخ هر یکی از سامعین و ناظرین مشتاق خواهد کرد استغفر الله
که کسی از اهل حق بر محدثات آن کور باطن شقی و مضل و معوی فریب خورد کما قال الحافظ الشیرازی علیه الرحمة
ع کی رود اهل نظر از پی نابینائی * بالجمله از کثیر قناعت کرده باز بر سر اصل سخن میروم و گویم اما
ثالثا این محمولیت آن طوامیر و موضوعیت آن اساطیر که مخصوص بطائفه شیعه است هرگز خلاف
عقل نیست زیرا که علمای ایشان عمائد زنادقه و سرآمد ملاحده را که بر السنه ائمه انجاد ملعون و مطرود
و بدتر از شمر و عبید الله زیاد بوده اند چنانکه کتاب توحید قمی و کافی کلینی بران گواهی می دهد در روایات

احادیث ائمه هدا قابل نظر نهاده اند پس اگرچه آنهمه روایات فی نفسها کثیر باشد نه نسبت باحادیثیکه
اهل سنت از ائمه هدی با وجود تائید احادیث مستفیضه حضرت خیر البشر صلی الله علیه وآله وسلم وآیات قرآنی
بی کم و کاست روایت میکنند کما عرفت نمود جهالیکن نزد عقل بسبب حدیث عقاید و نفاق متوسطین و
مخالفت آن اخبار مرویه کتاب مبین و احادیث خاتم النبیین بجوی نمی ارزد چنانکه از اصول
اربعه و بحار الانوار ظاهر میشود و اگر قلب سامعین و ناظرین در کفر و زندقه آن متوسطین هنوز اختلاج
داشته باشد باید که مسلک ثانی این عجاله نافعه ملاحظه کنند سیجدونه انشاء الله تعالی
مطابقا لما قلته پس عاقل دین ارتاویلات رکیکه علمای قوم را بلاریب واو مزخرف خواهد
دانست و لا اقل ملعبه اطفال و ضحکه ارباب قیل و قال اعتماد خواهد نمود و محمد لله تعالی که از کتب الملحق
سیما این اوراق پریشان مثل الشمس فی وسط السماء بدیهت که دعوی خلافت بلافصل حضرت
امیر بلاریب انکار متواتر بالمعنی و در حقیقت اتباع هفوات ابن سبا و ادعای مشائخ خلفای راشدین
عین هدم اساس ایمان و مومنین است بلکه انکار نبوت و آیات قرآن مبین فمن شاء ان یهرب من
المطر و یقوم تحت المیزاب فالخیار بیده و لنکتف علی هذا المقدار من الاجابات و الانظار فانها
کافیة لاولی البصائر و الابصار **تنبیه** بدان اسعدک الله تعالی فی الدارین که مولف خاتمه
نیز علی العادة المعهودة حاشیه نوشته عبارتش آنکه مستتر مباد که انچه بر ایه عرض بر کرده از سوانح
وقت است که این بیچاران اصلا بکتابی ندیده و از کسی نشنیده فقط حدیثین را التبه بمقام اثبات
مشائخ صحابه و امکان آن دیده بود پس اگر معروضات کترین احیانا تطابق با کدام کلامی از علمای
ما سبق داشته باشد زهی فخر و بمجرد توارد خواهد بود و الله علی ما نقول شهید انتهت بعینها
اقول کمترین این نامه را بمطالعه احقاق شوستری و مجلدات نزهه کشمیری و غیرهما اذعانی در تقصیر مولف
حاصل بود چنانچه جابجا اشاره بآن نمودم لهذا بعد از مطالعه کتاب معتمد شیعه که چند روز اتفاق افتاده
اطمینان قلب نیز بهمرسید و مضمون این حاشیه برهان قطعی بدلالتش آنکه فاضل اخباری که در زمره

خود علم اشتهار برافراشته وعلمای اصولیه را در افادات خویش از دائره تشیع ائمه هدی بدر ساخته
چنانچه عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالی در بحث سوم از کتاب معتمده خود که در معائب خلفای
راشدین ودیگر اصحاب کبار بزعم خود قرار داده در طعن جهارم بیفزاید که در مشکوة در فصل اول باب حوض و
شفاعت است عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی فرطکم
علی الحوض من مر علی شرب ومن شرب لم یظمأ ابدا ولیردن علی قوم اعرفهم ویعرفونی
ثم یحال بینی وبینهم فاقول انهم منی فیقال انه لا علم لک ما احدثوا بعدک فاقول
سحقا سحقا لمن غیر بعدی متفق علیه وهم در فصل اول از باب حشر از کتاب مذکور است
عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انکم محشورون حفاة عراة غرلا ثم
قرأ کما بدانا اول خلق نعیده وعدا علینا انا کنا فاعلین واول من یکسی یوم
القیمة ابراهیم وان اناسا من اصحابی یوخذ بهم ذات الشمال فاقول اصحابی اصحابی
فیقال انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم فاقول کما قال العبد الصالح
وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم الی قوله العزیز الحکیم متفق علیه وابن عبد البر در ترجمه
بشر بن ارطاة اینحدیث را آورده وگفته که در بعضی اخبار بسیار آمده واز حدیث اول مفهوم شد
که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اسلام ظاهری داشتند ودر باطن انها نفاق بوده
است که محروم از شفاعت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم برد پیغمبر خواهند شد پس اتباع هریکی
از انها با وجود امکان داخل بودن در میان آنها که از آب کوثر بی بهره خواهند شد صحیح نباشد واز
حدیث دوم که مروی بطرق کثیره است هلاک وعدم نجات خلفای ثلثه وتابعان وموافقان
ایشان که نماسبان خلافت حقه امیر المومنین علیه السلام بودند بدلالت قطعیه واضح شد بنابران
مدعا بر بنکونه است که اینحدیث والات ننماید بنکه بسیار از اصحاب بعد از وفات حبیب الارباب
مرتد شدند وامری در دین احداث نمودند که غیر مقبول ونامرضی خدا ورسول بود

چون این مضمون در حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم وارد شده و اجلست که ارتداد از صحابه بعد از رحلت سید الانبیا سرزده باشد و حال جمعی کثیر از صحابه همه بر من منوال باشد و ارتداد ظاهر کسی انکار از وحدانیت و رسالت ست از هیچ یک از صحابی بعد آنحضرت صلعم صدور نیافته و اگر بر سبیل ندرت و قلت باشد کالمعدوم ست و اگر از اکثر صحابه صادر میشد با قضای عادت البته مسموع و مروی و منقول میبود و لیس فلیس پس مراد از ارتداد نخواهد بود مگر ارتداد باطنی و ظهور آثار نفاق که بظاهر کلمه اسلام بر زبان و در دل سیاهی کفر پنهان باشد و آن صادق نمی آید الا بر نکث کنندگان از بیعت امیر کبیر بر غدیر و این هر سه تا ببر و ایشان خود از همین زمره بودند و اینکه بعضی از اهل سنت این حدیث را محمول نموده اند بر آن کسانیکه ابا از ادای زکوة با بوبکر در خلافت او نموده بودند و با بها قتال نمود و از اهل ردت قرار داد تاویل و توجیه مذکور فاسد ست چه آنها امتناع از ادای زکوة نه بسبب انکار اسلام یا امری از ضروریات دین نموده بودند زیرا که کلمه میخواندند و نماز می کردند و قائل بعدم وجوب زکوة نبودند بلکه از خلافت ابوبکر منکر بودند و آن با عتراف اهل سنت موجب کفر و ارتداد نیست و دلیل بر این هم شنیدند چنین نموده بودند پس واضح شد که ابوبکر را صالح گرفتن زکوة بسبب عدم صحت خلافت او نمی شمردند و نیز میگویم که تائید اراده همین اصحاب از بن حدیث می نماید حدیث دیگر که در جامع الاصول در فضیلت شهادت و شهدا ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لشهداء احد هؤلاء اشهد علیهم فقال ابوبکر الصدیق السنا یا رسول الله باخوانهم اسلمنا کما اسلموا وجاهدنا کما جاهدوا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بلی ولکن لا ادری ما تحدثون بعدی فبکی ابوبکر ثم بکی ثم قال انا لکائنون بعدک اخرجه فی الموطا انتهی و این حدیث بمنزله نص ست که با وجود اسلام آوردن و جهاد کردن ابوبکر و امثال او آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم حکمی بجنتی بودن ایشان نکرد و گواهی بر قسمیکه برای شهدا گواهی داد نمیدهد با اینکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خوف ارتداد ایشان بعد وفات خود میداشت و بهشتی قطعی نمیدانست و احادیث منقوله سابق

هم شتمل است بر لفظ احد تو ابعد یک و احداث صادق نمی آید الا بر همین اصحاب که عهد حم غدیر
بشکستند و طلسم دیگر ساخته مرتد گشتند و منافقین زکوة مخاطب ما بخطاب نبوده اند بلکه مخاطب بودند
ابوبکر و امثال او علاوه میگویم که لفظ لن یضروا شرکتین که در حدیث آمده دلالت مینماید بر انکه
اصحاب کذائی زنده و بر ین ارتداد قائم بوده باشند و این مفهوم صادق نمی آید بر مانعان زکوة
چرا نها در خلافت ابوبکر متصل زمان وفات رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مقتول شدند و
زنده نماندند پس ما صدق علیه غیر از ثلثه و متابعان ایشان کسی نخواهد و ازین حدیث فائدہ
دیگر بر آمد که انچه اهل سنت نجات و دخول جنت برای عشره موسوم بمبشره روایت نموده اند
مظنون الاقرار و الوضع است و مخفی نماند که این حدیث اهل سنت متمسک برای اثبات محبت او
با حضرت رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم گردانند که او نیز لستین خود بعد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
گریه کرد این استدلال ضعیف است اگرچه محتمل است که ابوبکر از روی خدع و مکر و نفاق گریسته باشد تا
بر سائر الناس محبت او با حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ظاهر شود بلکه میتوان گفت که گریه اش گریه
اندوه و غم نبود گریه سرور بود یعنی هرگاه از حضرت نبوی شنید که بعد از انحضرت چند زنده خواهند
و امری در دین احداث خواهد کرد هوس امارت و جاه مضمر ضمیر خود میدید مسرت بغایت باو دست
داد تا اشک از دیده اش جاری شد و گریه چنانکه از غم و اندوه می آید از و فور شادمانی هم لین این
دلیل صلوح تمسک ندارد و محاربان جمل و صفین و جمل را با امیر المومنین تنها ما صدق علیه این مفهوم نمیتوان
گفت چرا که در حدیث لفظ منذ فارقتهم آمده است و این لفظ برای بیان معنی ابتدا زمان فعل می آید پس
ابتدا زمان ارتداد مفارقت آنحضرت یعنی سفر او از پنجهان جا هد بود بر ین سبیل که بمجرد رحلت آنحضرت
ارتداد آنها صادر شده باشد جنگ جمل و صفین بعد انقضای بیست و پنج سال با بست و شش سال از وفات
کائنات رو داده بود و بنا بر ین لفظ منذ فارقتهم درست نمی آید پس لامحاله ما صدق احداث مذکور
مردم مشار الیهم خواهند بود و الا خبر صادق علیه السلام دروغ باشد علاوه اگر آنها را افراد

این کلی دانند قائل شوند بکفر و نفاق معاویه و عائشه و طلحه و زبیر و امثال آنها و اینهم نزد اینها باطل است
چنانکه بر عارف عقائد ایشان مکشوف است پس این توجیه و تاویل مرضی اهل سنت نخواهد بود و صحیح
نماند که احادیث را قدمای علمای امامیه قدس سرهم دلیل بر قبح مال سیاسی از موسومان بصحابه مقرر گردانیده
اند و احتجاج و تمسک بآن بر ازمداد خلفای ثلثه بخصوصهم ازان قبیل است که فضیلتی بصناعت بآن
متفطن شده و اگر ناظران از انصاف و رنگدرند بیابند که لا ننظر الی من قال و انظر الی ما قال
وارد است انتهی بلفظه ازین اشارات و عبارات باسهل طرق بر تمامی عالی و ادانی عیان شد که
نتائج طبع نقاد مولف والا نژاد جز تزئین و تسجیع بعضی از فقرات عربی و فارسی که براه تشیعات
علمای اعلام در تحریر آن رفته و بزعم خودش انکار فصاحت و بلاغت بسته و در حقیقت نمیتوان با فت
بلی شاید پیرامون خواطر جمعی که بحقیقت حال پی نبرده اند گردد که چند امر و رتضاعیف و تمهید کلام از
نتائج افکار مولف عالی مقام است نخستین دعوی اصحیت کتاب موطا صحیح بخاری و مخالفت حنیفیه
با احادیث آن که اثری ازان در افاده ات صاحب معتمد الشیعه یافته نمی شود و هذا الوهم
کسراب بقیعة یحسبه الظمان ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا چه این مضمون قطع
نظر از انکه مانند مضامین شعریه بلا حجت و برهان است کما اشرنا الیه فی المقدمة دعوی باطل
کتابی که فاضل بخاری قصد جمع اغلاط بخاری دران نموده و منجوست که سفری ضخیم بزعم خودش
جمع کند و تصدیر الهی مساعدت نفرماید بلکه بعجلت پادشاه انتقام متوجه شدند کورست چنانچه آن اوراق
پریشان که در خانه شیخ مقتول مهان دیده ام هنوز موجود است دوم نقل اقوال
شارحین صحیح بخاری در توجیه و تطبیق حدیث الحوض که هرچند صاحب معتمد الشیعه به تخصیص آن
اشاره کرده لیکن کلام او از ایراد عبارات شروح خالی است و اینهم مغلطه بیش نیست
زیرا که از حاشیه منبهه فاضل بخاری درین مقام چنان کسوت ظهور می پوشد که او در عدم
نقل آن عبارات بقیم بودن مجلدات شروح را در تمهید معذرت آورده و از مخافت گیر و دار

متعلق ص ۵۰۳	بسم الله الرحمن الرحیم	س ۱۹ لفظ انجوبه انیکه

واگر متوهم رجعت قهقری کند وگوید که منهور یکه تقریر از افادات مولف باقیست که در کتاب معتمد الشیعه
بلکه در هیچ کتابی غیر وی از این بدیعیت مثل مستدل [illegible]
اجمعین بحدیث کنز العمال که از سعید بن بریدع روایت کند و گمان برد که قول آنجناب باتر دون احدا
احزن علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم منی کذب صریح بوده وقصه غار و حزن صاحب سول مختار را با مور دیگر
ضمیمه ساختن باز بتشنیع فاروق رضی الله عنه پرداختن که بعد از انکار وفات شریف سوی مستقیر رفت و خلافت
را برای صدیق مقرر نمود گوئیم که از مزید ادب و آزار مقلدین و دوستان مجتهد ماضی و حال و استقبال خلد
میکنم ورنه فاش میگفتم که لاریب این مضمون را در طعن صدیق اکبر با این تقریر دلفریب بزینت و زیب دادن
از نتایج افکار مولف است و فاضل جلیسی در کتاب طعن الرماح که بنام نامی اکبر اولاد خویش وقف انتساب
نموده که مولف رساله فن کلام را در اضغاث احلام از دماء و اتباع اشرارش فرا گرفته باشد از رساله
حدیث الحوض دزدی نموده و این سرقه هر چند مستلزم صدور کرامت و خرق عادت از جناب مجتهد فانی
شان اول و ثانی باشد چنانچه کرامات ایشان بر بسته کتب رجال مخفی نیست و لیکن شان جنابش ارفع از آن است
که این امور را بسبب یاد توان کرد کما عرفته حین سمعت و انه لا امامیه و اورعهم فی بابه پس لا محاله تتوارد قائل
باید شد و در باره مولف که فقط بقوت باطن خویش بمناظره علما اقدام نموده چنانچه خواهی دانست
بصدور کرامت معتقد باید گشت اکنون بدل و جان سوی دعوی مولف باید گروید و عبارت کتاب مذکور
شنید که در کنز العمال از سعید بن بریدع روایت نموده جاء علی بن ابی طالب یوما متضیقا متحازنا فقال ابو بکر اراک متحازنا فقال له اعنانی ما لم یعنک فقال استمعوا ما یقول انشدکم الله ترون احدا احزن
علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم منی خلاصه اش آنکه ابو بکر روزی حضرت امیر را محزون دیده از سبب

حزن استفسار نمود فرمود مصیبتے از جہت وفات پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر ما رو داده که آن
مصیبت بر تو نیست پس ابو بکر بمردمان گفت بشنوید که علی چه میگوید من سوگند میدهم شما را بخدا که کسی
از من زیاده تر محزون بر پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بوده است سبحان اللہ شہادت جمیع اہل اسلام
آنحضرت در قول خود صادق است پس درین قول هم صادق خواهد بود لامحاله در تکذیب ابو بکر آنحضرت را
تکذیب خدا و رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است با آنکه کذب او ظاهر است زیرا که مزید حزن او بر حزن اہل
بعید از عقل است معهذا رفتن او بسقیفه برای طلب خلافت شاهد عدل بر کذب او ست و عجب تر آنست
که حال حزن خود را که از امور قلبیه است از دیگران می پرسید و متوقع شهادت آنها بود اگر مقصود او استشهاد
بر ظهور آثار حزن بوده از قبیل جزع و نوحه و بکا فهو مما یضحک علیه الثکلی زیرا که احتمال تصنع درین امور مطرق
است **علاوه** انکه باجرای سقیفه و غیر آن شاهد بر انتفای آثار مذکوره است و کاش بر همین قدر اکتفا از
حضار گواهی میداد عجب که بعد استشهاد خلافت پناه باز هم بثبوت نمی رسد که کسی گواهی آن داده باشد و اول دلیل بر
کذب صدیق سنیان آنست که عمر بسبب غلبهٔ حزن انکار موت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نموده کما هو معلوم
اہل السنة و ابو بکر چون همچو حزن نداشت اقرار بوفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نمود پس عمر احزن
باشد نه ابی بکر اللهم الا ان یقال دلیل زیادتی حزن ابی بکر باجرای غار است لکن باین احتجاج متتبع عار است
زیرا که خطاب لاتحزن دلالت دارد بر انکه حزن ابو بکر حزن مذموم بوده نه ممدوح **شعر** پس کن حدیث غار
که عار است نزد عقل ۞ آن حزن و بیقراری شیخ معمرم ۞ الی آخره بلفظه **القصه** مؤلف عالی مقام
را که بدون مطالعهٔ ضروریات فن کلام مثل نخفه اثنا عشریه چنانکه خودش معترف بوده و رسائل او هم اشعار
بآن می نماید و بغیر دیدن تصانیف مجتهد جالسی و فاضل اخباری و قدماء شیعه محض باشراق باطن تالیف
رسائل پرداخته و نور او له و براهین ساحت ضمیرش باطور کشف و شهود تافته در زمره امامیه بجای شیخ الهی آرمیده
حکمت اشراقیه قرار باید داد یا اورا بسبب دعوی این همه توارد خاص مانند ملاشیدا باید فهمید که مولد او قندهار بود
و در هندوستان نام بلند پیدا کرد و در شاعری علم شهرت برافراشت و در سرقات مضامین احمر از تمام داشت و قال

احمر الجبا

احقر العباد را از قبیل تعرض منشی فیروز که در بروجی جمعی از فضلا و شعرا با وی همزبانی کرد و داد ملاغت و ظرافت داد و منظور فیروز گشت باید دانست مختصر این حکایت مطول را که محفوظ خاطر فقیر است و خالی از انساط و انشراح طبایع ظریفان نیست مینویسیم که در زمانی که لشکر جهان گیر بادشاه در سواد گجرات بود و اکثری از علمای امصار و شعرای هر دیار در آن ایام که نوبهار روزگار و نوعروس امصار توان شمرد بموکب همایونش مجتمع میشدند روزی باتفاق حسن اصفی از بزرگان که ملا انور ناظم این شعار را **ابیات** درین حدیقه بهار خزان هم آغوش است ✤ زمانه جام بدست و جنازه بردوش است ✤ بجرم باده گرفتند باز انور را ✤ کفن بدوش و صراحی بدست و مدهوش است ✤ و ملا عطائی گوینده این ابیات **ابیات** مرگ آمد و بی هیچ بدر رفت ز خانم ✤ چون غارتی از خانه ارباب توکل ✤ هر لحظه خطش خوبتر اندر نظر آید ✤ همچون خط او ستاد که بینی تامل ✤ و ملا مخترع صاحب این بیت **بیت** در شکستم چند کوشی ای بت نامهربان ✤ من پریشان خاطرم زلف پریشان تا نیستم ✤ از آنجمله بودند در خانه شیخ فیروز منشی صحبت داشتند که ناگاه ملا شیدا از در رسید چون زلاف و گزاف بمعنی او یاران هیچ در تاب نمیتوانند و از دعوی تواضع او کاسه زهر هلاهل می نوشیدند و میدانستند که اکثر مضامین مستدل مانند فرزندان مستعنی بلباس نیاز می آید و در نظر مردم جلوه میدهد جنان قرار دادند که استدعای اشعار از وی نمایند و منشی مذکور که احاطه تمام با شعار قدما و متاخرین دارد با او همزبانی کند **لقصه** وقتیکه او قریب بر مگاه که فی الحقیقت زر مگاه بود در رسید تعظیم و توقیرش زائد الوصف بجا آورد و با شعار از واکرام تمام او را بالا دست نشاندند و از هر دری سخن راندند تا نوبت بانشاد رسید ملا گفت **بیت** چیست دانی باده گلگون مصفا جوهری ✤ حسن را پروردگاری عشق را پیغمبری ✤ منشی فرمود این شعر از شعر رودکی است **شعر** عشق آئی پیمبر و لیکن ✤ حسن را آفریدگار توئی ✤ رود در هم پیچید و مطلق باین حرف التفات نکرد و بر خواند **بیت** زبسکه کرد غمت بند در جگر ناخن ✤ چو لیشت ماهیم از پای تا بسر ناخن ✤ منشی گفت این مطلع از شعر غیاثائی حلوائی چرب تر و شیرین تر است **بیت** از بسکه سینه کندم و ناخن بر او نشست ✤ چون پشت ماهیست سراپای سینه ام ✤ برهم خورد و طعنه بر شعر فهمی همه اهل مجلس و گفت

بیت گر بصحرا موقفانی دشت پرسنبل شود ✤ در بدر یارد بشوئی خارها گل شود ✤ شیخ گفت ملا کاتبی دولت سال پیش ازین مولانا نوارد کرده **بیت** گر بدریا افتد از عکس جمال او فروغ ✤ خارها آرد در قعر دریا بار گل ✤ همینکه این بیت از زبانش برآمد هزره گوئی آغاز کرد و بانجام گفت که در برابر این بیت بیتی بخوانید **بیت** ذات تو بود حیف کون گر کرد از روی داد ✤ مهر خدا بر لبشت منشی گفت هرگاه ما قضی صد و پنجاه سال پیش ازین که این گوهر آبدار در خزانه گفتار مولانا درآمد و دزدے کرده برده باشد گناه مولانا چیست **بیت** نوبت را نوئی آن نامه در مشت ✤ کز از تعظیمت آمد مهر بر لبشت ✤ باران بے اختیار شدند و بقهقهه درآمدند و ملا بر سر شنام و فحشگوئی در رسید عزیزان گفتند که خدارا بشغل خویش مشغول باشید و از تقصیرات این بزرگ اغماض نمائید که از دل عمر زمانش از دست ربوده آن وقت این بیت خواند **بیت** زلف او را رشته جان گفتم و کشتم خجل ✤ زانکه این معنی چو زلفش پریشان با افتاده است ✤ منشی گفت آفرین طرفه ادب دمهان آزاری ملاحظه می کنم و الامی خواندم شعر عزیزے را که گفته **بیت** کس نیابد معنی پیچیده زلف کجت ✤ گرچه این معنی ترا در پریشان با افتاده است ✤ الغرض چند بیت دیگر خواند که ماخذش بر آبرکدام نشان دادند تا نوبت بجائی رسید که سکوت تمام اختیار کرد و صحبت منقضی شد بلکه در مجلسیکه شیخ فیروز می بود اشعار خود بزبان نمی آورد مگر روزی در کشمیر خانه او آمد و در حرف واکرد و گفت هیچ یکی از شعرا من بدرو قبول رسید شیخ گفت بلے **بیت**

ای برد تیوکر آئینه را چشم سیاه ✤ شانه را دست دعا دشب زلف تو دراز

دست بلد عصا دراز کرد و گفتش ع عمرت دراز باد که اینهم غنیمت است

منه عفی الله تعالی عنه و عن سیئات جمیع المؤمنین ✤

مدعین اهل حق در تحریر مطالبش راه اجمال سپرده بخلاف مؤلف که با وصف اعتراف
عدم آن نسخ کما عرفته فی مواضع در صدر رساله حسبارت بذکر آن عبارات کرده و در نقل و فهم آن ز راه
صدق و صواب بغایت دور افتاده بلکه نزد ارباب انشش و بینش رسوا شده آری راست گفته اند
که از خردان خطا و از بزرگان عطا **سوم ذکر احادیث دیگر** مثل حدیث حرص علی
الامارة و بودنش باعث انفعال و ندامت در روز قیامت که در کلام اخباری اشاره بدان
هم نیست تا بصراحت چه رسد و انهم خیال خام و از وساوس نفس بد فرجام است زیرا که یاد دارم
که فاضل مذکور حدیث مزبور را در کتاب خویش بروایت بخاری از مشکوة شریف بتعیین باب و فصل
و نام راوی یعنی ابو هریره در تقسیم مطالب صرف کرده و انچه مؤلف در خاتمه از متواتر بودن مثالب خلفا
الی غیر ذلک دراز نفسی نموده در اوراق کتاب معتمد برادر مهین او جا بجا بتفاریق مسرود است بالجمله
ظن غالب آنست که اگر کتاب مذکور چندی در تتبع فقیر میماند تلمیع بسیاری از بقیه متفردات مؤلف
زائید بر اصل استدلال است ناظر واقفان این اسرار منکشف میشد **فرق وا نیست** که در کلام فاضل
اخباری بعبارات سلیس این نوع مقاصد که نزد عوام از واردات طبع سلیم مؤلف توان گفت بتفاوت
زیب تر قیم پذیرفته و در کلام صاحب رساله سراید علما امامیه بهیئت مجموعی در بحث حدیث حوض
بعبارات دقیق که دست عوام از تناول آن کوتاه است یافته میشود **اعجوبه اینکه** علامه دهلوی
نور الله مرقده با وجود عدم دعوی تفرد بلکه تصریح بر نمیضی در دیباچه تحفه اثنا عشریه که گفتگوی
قرون ماضیه را بین الفریقین در این کتاب ذکر کرده ام نزد مؤلف سارق باشد و خود حضرت مؤلف
که دگان افادات خویش را باثاث دیگران خصوصا فاضل اخباری مکفر فرقه اصولیه مخرج ایشان
از دائره تشیع ائمه چیده بتالیف این رساله متفرد باشد و انهمه مطالب کثیر محمول بر توارد فانظروا
معاشر العقلاء الی هفوات هؤلاء لا یکادون یفقهون حدیثا و از بجاست قوله حضرت
مؤلف بسبب دعوی تفرد و توارد بدلیل یقینی ثابت شد و دامن صاحب تحفه از این تهمت پاک و پاکیزه

گشت چه نهایت کار آنست که او از افادات سابقین مقتبس است و شان من اسار قبلین و
المقتبسین هرگاه حال دعوے تفرد و توارد که مؤلف نموده بذهن هر کس از خواص عوام درآمد اکنون
برای تصدیق دعوی فاصل اخبارے که متمسک بحدیث حوض در بارهٔ ارتداد خلفاء راشدین بخصوصهم از نتایج
افکار نفست کلام اجمالی ذکری کنم پس باید دانست که چنانچه در بارهٔ تصدیق صحیحیه مؤلف مطالعه
عبارات معتمد الشیعه بهیت اجتماعی سند ست و از اذعان مقوله برادر مهین او مشاهدهٔ محدثات قاضی نور الله
شوستری کافیست و هی هذه اقول من المعلوم ان من اتهمهم ابوبکر بالردة لامتناعهم عن اداء
الزکوة الیه کانوا یؤدون و یصلون و یتکلمون بالشهادتین و لهذا قال ابوبکر والله لو منعونی
عقالا لقاتلتهم و لم یقل والله لو لم یتکلموا بالشهادتین او لو لم یرجعوا الی الاسلام
لقاتلتهم لانهم لما انکروا خلافة ابی بکر امتنعوا عن اداء الزکوة الیه لا انهم
استحلوا منع الزکوة مطلقا و لهذا فرقها نوح حنیف الی فقراء قومهم و اوقفها
اخرون الی تقرر امر الخلافة علی من یستحقها و علی تقدیر استحلالهم منع حرکوة
کانوا قائلین بالشهادتین کما روی عنهم فاطلاق الردة علیهم لو صح کان
باعتبار انکارهم للزکوة التی هی من ضروریات الدین و لم لا یجوز ان یکون اطلاق
الردة علی الصحابة الغاصبین للخلافة المطاهرین بالاسلام القائلین بالشهادتین
ایضا باعتبار انکارهم بعض ضروریات الدین و هو خلافة علی الثابتة عندهم
بالنص الجلی فی یوم الغدیر و غیره کما مر سابقا ثم المتبادر من الاحادیث فی لا ندری ما
احدثوا بعدک ما یکون بفعل الغصب خلافة النبی صلی الله علیه وسلم و اخذ میراثه و
هضم اقدار اهلبیته و اکل مال فدک ظلما و جورا علی فاطمة و لهذا قالت فیهم متحققا
لا ما یکون شکا کمنع الزکوة عن ابی بکر و ایضا قوله علیه السلام ایزال الناس مرتدین علی اعقابهم
یدل علی طول مدة المرتدین و استمرارهم و هذا انما یظهر فی غاصبی الخلافة

دون طوائف العرب الذين امتنعوا عن الزكوة وارتد ذلك لم يمتد الا الى شهرين
اه نلته وايضا قد اشترط في الصحابي خروجه عن الدنيا بالايمان وقد خرج هؤلاء الذين
امتنعوا عن الزكوة عن كونهم صحابيا لانهم قتلوا بامر ابي بكر وخرجوا عن الدنيا مرتدين
في اعتقاد اناصبه والظاهر من اطلاق لفظ اصحابي في الحديث من كان معروفا
بذالك عنده ولم يرتد ارتدادا يخرج به من الصحابية بل من لم يحلل الردة في سلامة عند
بعض المحدثين بل من روى الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم كما شرط بعضهم بل من
اقام عنده سنة او سنتين وغزا غزوة او غزوتين كما شرط بعض اخر وهذه الشرائط
مما لم يتحقق في اكثر الممتنعين عن اداء الزكوة الى ابي بكر انتهى كلامه وقاضي وسيد
الله نبوره انچه بعد ازين در ين حديث قيل وقال كرده دلالت صريح بران دارد كه بر اصحاب صفين وجمل اين
حديث بخوبي محمول نمي شود چنانكه فاضل اخباري احتمال آن نموده وچه خوش باشد اگر مولف بر اسرار
برادر بزرگ خويش اطلاع يابد كه مراد از غاصبين خلافت و آكلين محصول فدك هرگز خلفا نيستند بلكه خلفا
كي خلافت را مستحق آن صرف نموده اند ونظر فاضل اخباري فقط بر بعضي از عبارت قاضي مقتصر بر وقوف
نيست بلكه مقالات وعبارات نزهه كثيمي در ابرام طعن حديث الحوض كه صاحب تحفه قدس سره العزيز
جوابش داده بر ثبوت دعوي فاضل مذكور شهادت ميدهد وازان بتفصيل تمام معلوم مي شود كه
حديث حوض را باحديث شهداء احد وغيره جمع كردن واستنتاج ازان نمودن غالبا از مفردات
اوست در جواب باب چهارم كه كلام او درين مبحث مبتني بر اجمال است زيرا كه موضوع آن اخبار
در رجال است ودرين اوان نزد فقير موجود است نيز بعد جمع احاديث حوض بيان كثرت طرق
واختلاف روايات حديث احد را ضميمه ساخته حيث قال مالك في موطا روايت كرده قال مر
النبي صلى الله عليه وسلم بشهداء احد فقال هؤلاء اشهد عليهم فقال ابو بكر
السنا باخوانهم يا رسول الله اسلمنا كما اسلموا وجاهدنا كما جاهدوا قال

صلی اللہ علیہ وسلم بلی ولکن لا ادری ما تحدثون بعدی فبکی ابوبکر ثم بکی
ثم قال انا لکائنون بعدک یعنی گذشت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر شہداء احد
پس فرمود کہ اینہا آن گروہ اند کہ من گواہی میدہم بر اینہا یعنی بثبات دین و قوت ایمان پس گفت
ابوبکر آیا ما برادران اینہا نیستیم ای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اسلام آوردیم چنانچہ اینہا
اسلام آوردند و جہاد کردیم چنانکہ آنہا جہاد کردند پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بلی
ولیکن من در نمی یابم کہ بعد من چہ خواہید کرد پس گریست ابوبکر باز گریست پس گفت آیا بدستیکہ
ما بعد تو باقی خواہیم بود انتہی افسوس کہ جواب و مطاعن تحفہ اثنا عشریہ کہ مرزا محمد کشمیری
نوشتہ و قبل از تہذیب و تبییض آن بمبایۂ اجلش لبر بگشتہ نزد فقیر موجود نیست چہ خوش بود کہ
بعضی از دوستان بر طبق وعدہ حتمی خویش در بلدۂ شاہجہان آباد تجسس کردہ یا از بعض سکنہ بہم رسانیدہ
گرفتہ نقلش بردارند و نزد فقیر بفرستند تا نفرد این ہر دو خرد و بزرگ زیادہ تر فاش گردد تنہا حضرت
مؤلف براد راو را این قسم تفرد از مطالعہ نزہہ بہم نرسیدہ کہ مجتہد جائسی نیز در مبنا
یگانہ روزگار است بر محرمان سرار و کاشفان آثار کالشمس فی رابعۃ النہار کہ بادی جواب تحفہ
علامہ دہلوی قدس سرہ العزیز مرزا محمد مذکور است ہر گاہ مجلدات خمسۂ او در بلدۂ لکہنؤ رسیدہ
مومن جائسی بر دو باب پنجم و ششم از کتاب موصوف عنان عزیمت خود منعطف ساختہ و بتاروپود صوارم و حسام پرداختہ اگر بہ تفصیل این قصہ اشتیاقی داری بروایت از مد شیعین کہ بعد ملاحظہ
عصبیت و قساوت مجتہد جائسی و ہواخواہانش عن قاصفۃ بزاویۂ عزلت نشستہ است بلکہ در پردۂ
این مردم بستہ و قبل ازین بجلائل اوصاف و مزید زہد و توکلش اشعاری در مطاعن و عبارات رفتہ
و صفاکن بکبریاء الٰہی اغالیط را دران راہی نیست محصل روایت آنکہ اول بواسطۂ بعضی
از شیوخ این شہر یاب دوازدہم از تحفۂ اثنا عشریہ کہ در تولا و تبرا است بدست فاضل جائسی افتاد
و از اتفاقات حسنہ روزے وقت مطالعۂ این اجزا مشرف شدم و پرسیدم کہ کدام کتاب است اجزاء

بل ہو

بمن نمود و فرمود که شخصی درین زمان کتابی در مناظره فریقین تالیف کرده خاتمه ابواب
آن اینست گفتم مگر آنکس مولوی سید علی ست گفت بلی ست علیه الرحمه جواب داد که من حال آن بزرگ را نیک
میدانم اورا کجا یارای این نوع تقریر و تحریر درین علوم است پس گفتم که شاید فلان و فلان باشند
که در علوم تحصیلیه علم اشتهار برافروخته اند فرمود حاشا که علمای این شهر درین فن دستگاهی
داشته باشند قصه کوتاه دران زمان شخصی مرزا بافر نام واعظی بود و خود را درین معرکه یکه تازی
دانست این اجزا را در باد الرای دید و گفت که جوابش بس سهل است من بعد چون آن اجزا مسطوره بخانه
خویش برد و دانست ع که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها که اجزا مذکور را باز پس داد و عذر آورد
که هرچند نقض این اجزا آسانست ولیکن بشهر پر آشوب و خوف از مردم افغان خصوصا عبد الرحمان
خان بست بهمچنین بعضی دیگر از علمای و فضلا را که نزد الناس علنجان تقرب داشتند و خاصه حامد
آنها یگانه درین فنون می پنداشتند امتحانات وانمود شد چون همه کس درین معرکه سپر انداختند و مرکبی
نتاختند و از رد و نقض آن که مشکل ترین جمله مشکلها بود در گذشتند و معنی سیهزم الجمع و
یولون الدبر را آشکارا ساختند فاضل جلیسی کتاب و الفقار تالیف کرد و ثوبت انچه لوشت
چون تحفه اثنا عشریه از آغاز تا انجام از شاه جهان آباد رسید و لذت آوازه در کام جهان و جهانیان
انداخت و غلغله فضل و بلاغت شاه صاحب از هر کوچه و بازار بلند گرفت فاضل مذکور همه خموشی بر
و قفل سکوت بر لب زده بود تا آنکه من باب پنجم الهیات از خمسه مرزا محمد طلبیده شتم و چند شهر
برای مساعدت کاتبین ارسال ساختم و همچنین جواب اول و رابع و تاسع درخواستم و حسب اتفاق
جواب باب ثالث درین تعطش و اشتیاق بعرض نیامد شعر بادی چند دادم جان خریدم
بحمد الله که پس ازان خریدم تا بالجمله فاضل جلیسی تصنیف و تالیف صوارم و حسام و غیرهما
بعد ازان نموده که از خرمن مرزا محمد خوشه چینی فرموده انتهی مقاله و بالجمله ما آنرا این حال
حضرت ملجا و ماوا و تمامی متعلقان تا بحال اخباری دیگر طلبیه علوم چه رسد که بعد مطالعه صوارم

وحسام از کجا شمشک حوصلگی بدر آمدند و تالیفات میرزا محمد فاضل جالسی را نصب العین و اسوه قوت
مناظره بلکه مکابره بدست آوردند و بدعوی تفرد عوام را از راه بردند بحمد الله که لاف زنی عمامد طائفه
از خرد تا بزرگ در دعاوی تفرد و توارد در بارهٔ حدیث الحوض چون آبحیات از ظلمات بیرون
آمد بلی اگر فاضل اخباری در بعضی از مطاعن که از کتاب استیعاب ذکر کرده و فاضل طبرسی کامل
بعضی از روایات این طعن اشعار نموده دعوی تفرد می کرد وجهی میداشت چه این استدلال
فی الجمله تجدد و تازگی دارد که در کتب متداوله مثل تالیفات این معلم که حوالیه بوجود شان افتخار
دارند دگویند که توقیع رفیع حضرت صاحب الامر در بارهٔ اوصاف جلیله و شمایل جمیله او از ناحیهٔ
مقدسه بر آمد و الحال انه یدل علی خلافه کما لا یخفی علی من طالع هفوات القوم و قد
اعترف به الفاضل الاخباری فی رسالته لتائید مذهبه از نظر فقیر نگذشته و در
تالیفات سید مرتضی مثل شافی هر چند اصل حدیث و روایت موجود باشد لیکن از ین تقریر که عنقریب
از معتمد الشیعه منقول میشود بخیال فقیر خالیست همچنین تصانیف شیخ الطائفه و افادات ابن قبه و بعد
ازین مولفات متاخرین از حقاق شوستری و نزهه کشمیری و سرقات جالسی و امثالهم و شرح این طعن
مجمل در کتابها مذکور بذیل مطاعن فاروق بدینگونه است طعن ششم آنکه در استیعاب بمقام ترجمهٔ
عبد الرحمان بن عوف منقول است باسانید از ام سلمه رضی الله عنها قالت دخل علیها عبد الرحمن
ابن عوف فقالت و قال یا امت قد خفت ان یهلکنی کثرة مالی انا اکثر قریش مالا
قالت یا بنی انفق فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان من اصحابی من لا یراانی
بعد ان فارقنی فخرج عبد الرحمن فلقی عمر فاخبره فجاء عمر فدخل علیها فقال یا لله انا منهم
قالت لا والله ولن ابرئ بعدك احدا و در روایت دیگر قالت لا والله ولن افعل لاحد بعدك
هکذا و در حدیث تدبر باید کرد که مراد از ندیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد مفارقت مالک
ناری شده نیست بطریق کنایه چه کسیکه ناجی و جنتی است در بهشت آنجناب یکجا خواهد شد و

آنحضرت را خواهد دید من بعد باید فهمید که عمر بمقتضای کریمه بَلِ الْاِنْسَانُ عَلٰی نَفْسِهٖ بَصِیْرَةٌ
بلکه آدمی بر ذات خود بیناست از حال خویشتن نیکو آگاه بود تا بسمع این حدیث از عبدالرحمن عوف
بیتابانه و مضطربانه بپیش ام سلمه رضی الله عنها دویده آمد و باضطراب او دلالت دارد دیگر عبارتهای استیعاب
که هم در اینمقام بر سبیل اختلاف متن روایت بیان نموده و نظر بر اختصار متروک شد هر که خواهد انجا
به بیند و سپس عمر بام سلمه رضی الله عنها سوگند داده پرسید که من از جمله همچنین صحابه ستم یا آنکه در حدیث نام
هیچکس نیست و نام سلمه رضی الله عنها نام کسی برده و ایضاً ام سلمه در جواب او کلامیکه گفته است از
سیاق آن واضح است که مدارا و مداهنه بکار برده کلمه لن ابرحی بزبان آورده و آن دو معنی را
احتمال دارد یکی آنکه من پیش نخواهم آمد و تعرض نخواهم نمود بعد از تو کسی را چه در لغت برای معنی
پیش آمدن و متعرض شدن هم آمده و این ظاهر است و بر این تقدیر حاصل مقام ام سلمه رضی الله عنها
اینست که من بعد تو با کسی بچنین گفتگو پیش نخواهم آمد و این دلیل ظاهر است بر پشیمانی ام سلمه از
گفتگوی خود و تائید این معنی مینماید روایت دیگر لن افعل لاحد بعدک هکذا دوم آنکه لن ابرحی
از باب تفعیل باشد از تبریه یعنی من کسی را بعد تو بری نخواهم کرد یعنی ترا ازین امر بری و پاک گردانیدم
دیگری را بری نخواهم کرد و العلم عند الله بهر دو تقدیر مخفی نیست که اگر جنتی قطعی بودن عمر و داخل بودن
دران اصحاب که ما صدق علیه الحدیث بودند معلوم ام سلمه میبود بعمر میگفت که تو بهشتی قطعی هستی
و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شان تو چنان و چنین فرموده است این حدیث در باره
دیگر است لیکن او حرف پهلو دار گفت و از غلظت و بدخوئی و کم خلقی عمر ترسید سخن سربسته
گفت و ازین قرائن و شواهد بعرض شهود رسید که عمر خود را ازها لکین میداند و ازو حال
خالی نیست یا اینکه همچنان بود که گمان برد فهو المقصود و یا این چنین نبود بلکه بقول سفیان منصوص علیه
بدخو جنت بود درین حالت اضطراب و پرسیدن او از ام سلمه مهمل بوده است بلکه مستلزم عدم تصدیق
بکلام رسول صلی الله علیه و آله و سلم میشود زیرا که بر تقدیر جنتی بودن عمر از حدیث ام سلمه

قطعا در شان عبد الرحمن بن عوف میباشد و در اینجا فائده دیگر برآمد که حدیث مشهور مروی در صحاح اینها که مشتمل است
بر ناجی و غیر ناجی بودن دو کس از مقربات ایشان است چه اگر واقعی می بود مال چرا جمع میکرد بلکه عبد الرحمن
بن عوف که از عشره مبشره است از هلاک خود بسبب کثرت مال چرا می ترسید و سلمه موعظت بانفاق مال چرا
می نمود بلکه اگر عبد الرحمن بن عوف از اهل جنت قطعا می بود اعمال صالحه از و صدور می یافت و مال کثیر خود را
بعد ادای زکوة و دیگر واجبات بفقرا و مساکین و مستحقین میرسانید با وجود این هم اگر در کیسه اش مال
کثیر می ماند ضرری با و نمی رسانید و جای خوف نمی بود انتهی کلامه بلفظه **اقول** قطع نظر
از انکه در اعتبار خاتمه این روایت که اساس طعن اخباری بر نسبت نظر باستقرا کتب رجال
گفتگوی بسیار است و تعیین و ثوق بعضی از رواة آن و شوار و اغماض عین از زلات او که در بیان
معنی حدیث از وی صادر شد کما لا یخفی میگویم که کلام این بزرگ متنی بر چند مقدمه است هر یکی را با
خلاش مینویسیم **نخستین آنکه** فاروق خود را ناری میدانست پس باید که همچنان باشد والا این همه
اضطراب و حضورش نزد ام المومنین برای کشف حقیقت مهمل خواهد بود و تعیین المقصود جوابش از
فصول سابقه که عبارت بخاری و غیره در اینجا نقل شده و سلسله سخن در مزید خوف و خشیت این بر
گزیدگان بارگاه احدیت دراز گردیده استنباط می توان کرد لکن العموم فائده بعضی از وجوه
اشاره میکنم **اول آنکه** جناب امیر چنانکه دانستی هرگاه ذکر دوزخ می شنید بهای های می گریست
بلکه سر مبارک میکوفت و از روی احادیث که تفصیلش هر جا خالی از سوء ادب نیست میفرمود چنانکه
صاحب عقبات الآخره نیز این روایات را آورده و تازه اینکه از روایت ابو درداء که مجلسی در عین
الحیات ترجمه آن نموده و پیشتر بر بای فاضل اخباری وه معلوم میشود که آنجناب از دوستان و خویشان
کناره کرده در نخلستان بنی النجار میرفت و در مناجات و خارج از مناجات گناهان خویش را با بغض
و از شدائد طبقات دوزخ چندان زار نالی می نمود که عبارات کاتبین و ابیات ناظمین از تعبیر آن کوتاه
است راوی می گوید که در پشت درختان پنهان شدم شنیدم که میفرمود اگر بخوانم در نامهای

اعمال خود گناهی چند را که فراموش کرده ام و تو آنها را احصا فرموده پس بلوئی بلا نگه که بگیرید
او را و ای بر چنین اسیری که نه خویشان او را نجات توانند بخشید و نه قبیله او بفریاد او توانند رسید جمیع
اهل محشر بر او رحم میکنند و او در این عقوبات گرفتار آه از آتشی که جگرها بریان کند و وحشتی را فرو
ریزد همچنین تا دیر نوحه می نمود تا آنکه صدا و حرکت مفقود شد در دل گفتم که خواب غلبه کرده باشد نزدیک
رفتم تا برای نماز صبح بیدار کنم هر چند حرکت دادم حرکت ننمود تو گوئی چوبی خشک بر زمین افتاده یقین
دانستم که راهی ملک بقا شد افتان و خیزان نزد فاطمه زهرا رسیدم فرمود چون بود صرف عرض
کردم فرمود باکی نیست این بیخشی غالب اوقات از ترس عذاب او را رو میدهد پس آب بر روی
مبارکش زدند چشم بکشاد و باز همان نوحه در خطاب حضار آغاز نهاد و کیفیت گیرودار قیامت و احاطه
ملائک عقوبت و خوف از حکم قاضی روز جزا و مضمون آیت کریمه وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا
يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ بکمال لکاوزاری یاد نمود این همه بر اصول مخترعه فاضل
اخباری دال بر نست که خود را ملک دنیا می بیند و بمقتضای بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ
بَصِيرَةٌ می باید که اینهمه مقالات واقعی باشد و الا این اضطراب و بیقراریها که شنید و سوال از جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم که خاتمه من بخیر است کما اشرت سابقا و مزید فریاد و فغان
چنانکه عرفی گوید شعر گوش اهل آسمان و حلقه ماتم یکیست ✽ شیونم تا برکشید آهنگ یا های من
بی معنی خواهد بود فتعین المطلوب اری فرق اینست که حضرت امیر وقتیکه استغاثه نمود و از حال گرفتاری
خویش بدست ملائکه عذاب و عدم نجات بشفاعت کسی حتی جناب رسالتمآب خبر داد احدی از صحابه کبار
و حضرت خاتون قیامت نگفت انچه ام المومنین رضی الله عنهم اجمعین بر افاروق همراه قسم شرعی
گفت کاش ایمان غلاظ یاد نمی کردند و مجرد تسلیه میفرمودند اینهم صورت نبست بلکه وقت
حکایت این قصه انچه گفتند اعتراض فاضل اخباری بملاحظه آن دو بالا می شود زیرا که میگفتند که
این نوحه و ماتم از ذکر ماتم و نصب العین داشتن شدید جهنم هرگز از صحابی دیگر صدور نیافته و

ازینجا بر اصول سیران نا بالغ بنیاد تمامی مناقب مرتضوی بلکه ائمه دیگر نیز یکدیگر از حالات
شان مذکور خواهد شد از هم می ریزد افسوس که فاضل اخباری برای تحصیل ثواب آخروی که بر مطاع اصحاب
و اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین مرتب شد بکمال عجلت دنیا را بدرود کرد والا زین ادب بوسیده عرض
میکردم که حضرت اینهمه زار نالیها و تطبیق حدیث الحوض بر ذات تقدس خویش آیا مبنا بر همانست
که کالبیسی خلفا در دنیای دون یا با عتبار علم ما کان و مایکون خبر دار کردند قال الله تعالی
وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ
لَا تُنْصَرُونَ و خود را با تمامی اهل بیت ذلیل نمودند و مانند جنین رحم پرده نشین شدند و مثل
خانان بدلالت قطعی حدیث حضرت زهرا در خانه گریختند چنانکه کاملین مذهب تشیع همین امور را
معاذ الله مناط تکفیر آنجناب گردانیده اند یا بجهت کبائر دیگر اگر شق ثانی اختیار فرمایند ذمه حضرات
مشغول به بیان آن خواهد بود پس افاده فرمایند که آن کبائر چه بود یقین است که فاضل اخباری
جز آنکه بنداریا بن سبا اورکنی فریاد کند خبری دیگر ورنه اویل و توجیه او را هم نمیرسد زیرا که دستگیر قدیمی
ایشان یعنی تقیه مشوم در بنمقام از پا خود در ظلمات عدم فرو رفته کما لا یخفی علی من شرب غرفة من علین
الحیات دوم آنکه تقریر فاضل اخباری درباره حضرت حسن مجتبی چنانچه خواهی دانست زیاده تر
جاریست سوم آنکه این اعتراض در باب سید الساجدین هم وارد میشود زیرا که قبل ازین از بول
اهل بیت گذشته که آنجناب خود را محکوم شیطان سید انست و ایمد عارا با بلغ وجوه ثابت فرموده جائی
که گفته لگام من بدست آن لعین است و بحکم آیات قرآنی شیطان رجیم دشمن بنی آدم است خصوصا این
نفوس قدسیه که لگامهای آهنی چنانکه در حکایات اولیا منقول است بر اشال ایشان میسازد و
بکمال جد و جهد از نعیم جنت و ثواب مقیم آخرت باز می دارد و از انصاف نباید گذشت که قصه
فاروق و قسم خوردنش آیا زائد برین کلام است یا زیاده از حکایتی است که جمعی ازان امام عالیمقام روایت
می نماید که شخصی در آخر شبی با سنار کعبه معظمه زادها الله شرفا و تکرمة او نخته بود و درباره استغفار جویز

چندان تضرع و زاری و استغاثه و بیقراری نمود که بر زمین افتاد و گریه در گلو گره شد
پس من بر سر و قتش رسیدم و سرش را در کنار خود گرفتم و دریافتم که حضرت امام زین العابدین
است گفتم ای فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ترا با اینهمه قرابت و جزالت و کمال تقدس و زهد
و عبادت اینمقدار گریه و بکا که باعث انزهاق روح و کاهش جسم است از بهر چیست پس شدائد
قیامت را یاد فرمود و گفت اے اصمعی مگر در قرآن مجید نخوانده که حق تعالی میفرماید فَاِذَا نُفِخَ
فِی الصُّوْرِ فَلَا اَنْسَابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَّلَا یَتَسَآءَلُوْنَ یا قصه حنظله کمتر ازین روایت
است که ابو بکر صدیق در اثنار راه بادی ملاقی شد و پرسید که چرا مولی گفت چگونه ملول نباشم
که بلا ریب منافق گشتم زیرا که حضور اقدس نبوی نورانیت و ضیاء و برکات بی انتها در خود می یابم و
بعد از معاشرت اهل و عیال آن حالت را کم میکنم القصه طیب طاهر ذوق روحانی و جسمانی یعنی رسول ربانی
صلی الله علیه و آله و سلم بعد استماع این تقریر تسلیه پرداخت و از نفاق منزه و مبرا ساخت یا مناجات
حضرت یونس و حدیث او در عدم اعتماد بر وعده ایزدی فروتر از نیست کما مر من الکلینی با بحال اگر
خوف و خشیت این نفوس قدسیه بر شمارم کتابی بر اساسه تصنیف باید کرد پس مدح فاروق را قدح بدل کردن
شبه بت پرستی خود زبون است آوردن هفوات فاضل اخباری مختص باین ائمه ثلثه بعد از خلفای ثلثه
نیست زیرا که در باره ائمه دیگر که در اظهار معائب خویش همین جاده مسلوک میدانند بر همین منوال
بحرف و اردست نعوذ بالله از خرافات فاضل مذکور که نارت این مجامع انوار را ملتزم باشد
بار خدایا مگر گویند که اینهمه فریاد و زاری و روبروی خالق ارض و سموات و افراد کائنات برای
تکفیر سیات طائفه شیعه بود و بس لیکن این قسم تاویلات در باره خلفا نیز جاریست بلکه بطریق
اولی زیرا که سیئان بگناهان خویش هم اعتراف دارند و کتب ایشان هم دلالت بران دارد که کرام
کاتبین معاصی ایشان را می نویسند بخلاف ائمه که مقتضای طینت ایشان چیزے دیگر و گناهان
ایشان خارج از دفتر پس معلوم شد که استغاثه و فریاد خلفا و حضرات ائمه فقط برای سیئات

و این بحث در صدر اوراق مفصل گذشته فلا نعید مرة اخری مفصلا و تحقیق حق در این
مقام آنست که دوزخی و جنتی بودن شخص بر حکم احکم الحاکمین موقوف است ظن و بنار و جنتی بودن
خویش کفایت نمی کند علاوه انچه از این بزرگان این قسم کلمات بر سبیل تواضع و تسلیما منقول
گردیده دلالت بر جنتی بودن و بر برگزیدگی و کمال خلوص ایشان میکند زیرا که قبل از این گذشت که
سوظن در باره خویش عین اتباع انقیا و صالحین و خود را بجشم حقارت دیدن از سنن انبیا و مرسلین
است در وصایای ابوذر غفاری مصرح است یا اباذر یقول الله تبارک و تعالی لا اجمع
علی عبدی خوفین و لا اجمع له امنین فاذا امننی فی الدنیا اخفته یوم القیمة و اذا
خافنی فی الدنیا امنته یوم القیامة یا اباذر لو ان رجلا کان له کعمل سبعین نبیا
لاحقره و خشی ان لا ینجو من شر یوم القیامة الخ مجلسی در عین الحیات ترجمه آن را این عبارت
میکند ای ابوذر خداوند عالمیان میفرماید که من جمع نمی کنم بر بنده خود دو خوف را و جمع نمیکنم برای او
ایمنی را پس اگر در دنیا از من ایمن است و خایف نیست در روز قیامت او را ترسانم و اگر از من ترسان است
در دنیا او را در روز قیامت ایمن میگردانم ای ابوذر اگر کسی مثل عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد میباید آنرا
حقیر شمارد و ترسان باشد از اینکه مبادا انجات نیابد از شر روز قیامت الخ بالجمله در مقام انشاء افسوس
حسرت و ندامت بزرگ احسن امور انچه از این حضرات صدور یافته عین محدث این بزرگان است و فاضل
اخباری که سنه ثمانین و الفین است از راه اعتساف امنیه را بر دوزخی بودن این بزرگان حمل مینماید
ان الذین جاؤا بالافک عصبة منکم لا تحسبوه شرا لکم بل هو خیر لکم لکل
امرئ منهم ما اکتسب من الاثم و الذی تولی کبره منهم له عذاب عظیم
القصه علاج نفس سرکش و موجب نجات از عذاب همین بس است که همیشه در خوف و ترس باشد و دنیا بیدار و آخرت
نجا طریق مختصر محفوظ است بر جنبه حرف دیگر اطلاع میدهم که بر زبان شیخ طوسی از حضرات ایمه ثابت شده که روز جنبا
امیر و عراق بعد نماز صبح بمزبد خوف میگریست و رفقا نیز میگریستند بسته سوگند خدایا در موقف پیشم خود

دیدم در زمان شریف نبوی صلی الله علیه وآله وسلم گروهی را که در هر صبح وشام گرد آلوده و ژولیده
مو بودند سکمها گرسنه شده واز کثرت نماز پشتیانهای شان مانند زانوی گوسپندان گشته در
انواع عبادت الهی شب زنده دار بودند وسوال تمامی ایشان همین بود که از آتش دوزخ نجات
یابند وکمال مرتبه ایشان اینست که با اینهمه عبادت از عذاب الهی همیشه خائف می بودند ودر هیچ وقتی
ازین خوف نمی آسودند انتهی محصلها وکلی ازداب این نفوس قدسیه است که هرچند متحلی بجلائل وتخلی از رذائل
باشند لیکن خود را به تکلف در زمایم می گنجانند پس وارد نخواهد شد که فاروق که در کمال زهد بسر
می برد واز کثرت مال منزه بود چگونه درین وعید داخل تواند شد تا نوبت باین قیل وقال رسید
مقدمه دوم آنکه حضرت ام المومنین ام سلمه رضی الله عنها بجهت درشت خوئی فاروق
راه تقیه ومدارا سپرد وجوابش آنکه مدانه وخوشامد که نص قطعی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در
وصایای علوی موجب نفاق است بجناب قبله دین وایمان اهل اسلام اعنی امهات المومنین که
بلاریب حق گوئی از لوازم ذاتیه ایشان بود سیما در امور شرعی چنانچه بجواب عبدالرحمن که
قدوه انصار خلیفه ثانی وثالث بود دریغ نفرمود فرع تشیع است واثبات آن بر اصول اهل حق
تکلف ونصنع واگر بر اصول خویش الزام اهل حق میخواهد بسوی عالم مجتهد جالسی که مربی اثر نخواهد بود
واگر کسی را اشتیاق نکوهش وروئی در سر باشد بخاتمه کتاب عین الحیات رجوع کند ودرشتی که در مزاج
فاروق بود حاشش بروایات شیعه گذشت حاشا که او بر مومنین فی حد ذاته فظ غلیظ باشد چه جای
مادر مومنین بلکه تواضع وفروتنی او نسبت باحاد الناس از مومنین معروف است گو مثل انبیا علیهم السلام
بجهت کثرت خوف الهی چنانچه در احادیث فریقین ثابت است مهیب هم باشد بلی درشتی او بر کفار
وفساق بود علاوه روایت بحار ومجمع البحرین وکلینی مگر یاد نداری که جناب سید حاشا حنا بها
عن ذلک یا مصاعت باو نمود وگریبان او کشید دوی تعرضی نکرد بلکه راه تواضع پیمود فاطمنک
عند ام المومنین بر روایات شیعه که متضمن تبکیر امصاعت فاطمی است بهتر آن بود که ام المومنین در

خطاب فاروق میفرمود که ای فرزند آنچه درباره خویش حیالی داری عین حق و صواب است جناب
باری حق را بر زبان تو جاری کرده اکنون هم تدارک مافات میتوانی کرد خمس را ضبط کن و فدک را
باولاد فاطمه بده و نزد امیر کل امیر که خلافتش روز حدیث غدیر منصوص گشته حاضر شود و توبه نصوح
اختیار کن فَإِنَّ التَّائِبَ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ که من بعد گذارش است که بر تقدیر اثبات مدعای
تعرض که فاضل اخبار می فاده فرموده هم دامن فاروق بجهت قسم مرجناب ام المومنین کمتر از اهل
اسلام در صدق و صفای او شکی و ریبی نیست پاک است و هم دامن دیگر اصحاب صاحب لولاک و بر
تقدیر ثانی نفی این تبریه خاص ست که درباره فاروق از ضمیمه قسم مرتب فرموده و هو لا یستلزم
نفی اعلام مقصود ام المومنین آنکه چند انکه ترا ازین وعید باک میدانم در حق دیگری اعتقاد نمی کنم و
چگونه چنین نباشد که فاروق در زمان افضل خلایق بود و بوجود او باب فتنه مسدود و بالجمله این تبریه
با ضمیمه قسم شرعی که زاید بر همه تاکیدات ست در حقیقت شهادت قطعیت جنت برای فاروق است
زیرا که محال ست که با وصف اعتقاد ناریت ام المومنین در حق او قسم خورد که تو هرگز در جهنم
نخواهی رفت و هرگز در عذاب رسالتمآب داخل نخواهی شد پس معلوم نیست که عقل این فاضل در وقت
تحریر این افادات کجا بود آری کلام او از ابتدا تا انتها درباره جناب مرتضوی نظر باصول
مذکوره او که خالی از تبریه بلکه تسلیه نیز هست جاریست که اگر جنتی قطعی بودن و اهل نبودن
جناب امیر در زمره مصداق حدیث الحوض معلوم جناب معصومه و ابوذر و اویسی دیگر از اصحاب
و اهل بیت می بود البته در خطاب میگفتند که تو بهشتی قطعی هستی و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
در شان تو چنین و چنان فرموده و تو خود ساقی حوض کوثری بلکه بالاستقلال بر تمامی
جنات نعیم و طبقات جحیم مالکی الی غیر ذلک من المراتب التی مرت من قبل و این گیرودار و احاطه
ملائکه عذاب درباره دیگر انست الی آخره **مقدمه سوم** آنکه اگر فاروق منصوص بدخول جنت بود
لازم می آید عدم تصدیق رسول و اینهم مستلزم ناریت او و علی ای تقدیر مدعا حاصل جواب

آنکه جواب از طرف شهید کربلا بلکه حسن مجتبی بلکه حضرت علی مرتضی جواب باز فاروق است و عدم
تصدیق بکلام پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در سواد ندکور بحیث زیادت عتاب زیاده تر لازم آید
کما لایخفی و ازین مقامات طعنی که بر عبدالرحمن بن عوف نموده و مثل اطفال بسیان بی ادراک
شعور گفتگو کرده از هم ریخت و سلسله قیل و قال او از هم گسیخت آنچه ماند انچند در باب کثرت مال قال و مقال
کرده و آن درباره حضرت ذکریا علی نبینا وعلیه السلام وارد میشود زیرا که علمای قوم اتفاق خویش
بر ینمعنی نقل میکنند که مراد حضرت ذکریا از وراثت وراثت مال بود و گرنه هیچ خوف از کثرت مال چه
معنی دارد انبیا بلا ریب طمعی جهنی می باشند زیاده برین نیست که مال را بعد آداء واجبات مستحقین
میرسانند بعد اقتناء مال کثیر نزد شخصیکه نه زراعت کند و نه پیشه تجارت دارد بلکه از اسباب معاش و از ستة
بود معقول نمیشود سلمنا که از کسبه مبارک با وصف اینهمه تجارت و جوانمردی چیزی نمی گذاشت لیکن
خوف از بنی اعمام اکنون بحال اهل بصیرت نمی آید تا برای حفظ آن خازنی از جناب الهی طلب فرماید
کما لایخفی و از زکوة و نذر اخری حالیا باره از احوال عبدالرحمن بن عوف باد شنید و ترجمه ایشان که
در استیعاب حافظ یوسف بن عبدالله بن محمد عبدالبر مذکور است که ابو عمر مشهور است موجود که در یک
روز سی برده آزاد کرده و باینهمه وقت طواف کعبه دعا می کرد اللهم قنی شح نفسی
بار خدایا مرا از بخل نفس آزاد کن و در مرض الموت میگریست برسیدند که چه واقعه روی داده
گفت مصعب بن عمیر از من بهتر بود بار چه کفن از متروکه او برنیامد و حمزه سید الشهدا از من بهتر بود
برای او کفن نیافتیم می ترسم که مبادا نصیب ما در دنیا بکثرت مال داده باشند و از ثواب بگیران محروم
مانم و ازینجا میتوان یافت که فاضل مذکور در استیعاب ترجمه آن بزرگ را بالاستیعاب ندید یا آنکه
او را هم اصدقای ایمانی نبوده باشند که مطالعه ناقص شان عین مطالعه این فاضل کامل بوده و اگر حال
مزید احسان و سخاوت و کثرت صدقات او در راه خدا زیاده ازین میخواهی روایات دیگر بشنو
عبدالله مبارک از معمر از زهری روایت میکند که عبدالرحمن مذکور در عهد سعادت مهد پیغمبر صلی

اللہ علیہ و آلہ وسلم نصف مال خود را در راہ خدا صدقہ کرد باز آنچہ بعد از و رسید و چہل ہزار دینار بیشتر از بیم
زیادہ ترکہ نوبت بار کردن بر ما نصد اشتر فی سبیل اللہ رسید و در مرض موت براصد کس از
حضار جنگ بدر وصیت کرد ہر کس را چار صد دینار و چون حدیث بشارت خویش از امہات
المومنین شنید تمامی قافلہ را کہ از ملک شام تجارت آوردہ بود با قطارہای شتر در راہ خدا تصدیق کرد
چنانچہ بر ناظرین کتاب اسد الغابہ و اصابہ فی تمییز الصحابہ و رجال مشکوۃ شریف مستتر و محتجب نیست بلخص
چند روایت در اینجا وارد کردم و از دیگر فضائل و کمالات او چہ نام برم فاضل اخباری با اقتدار
اکابر خویش کینہ و نفاق در طینت شان بود با این بزرگان افتادہ و از غیبت نصب و حرور بیش
بغایت ایذا در ہر کس عیان گشتہ و از اینجا گفتہ اند شعر چون خدا خواہد کہ پردہ کس درد ۔ میلش
اندر طعنۂ پاکان برد ۔ این ہمہ کہ بخدمت جناب مؤلف پیشکش کردم تعلق باصل رسالہ و حواشی
نہ داشت حالیا آمدم بر ملحقات و بیانش بر این نہج است **قال الفاضل المتبحر المدقق**
اہل الخوض فی ملحقات رسالتہ التی تتعلق بحدیث الحوض بر ارباب
انصاف مخفی مباد کہ بعد مدتی دراز از تالیف این رسالہ النسخۃ فتح الباری لبغایۃ الباری
عز اسمہ بدست آثم افتادہ و این مقام کہ در آن دیدہ شد چنان مذعن گشت کہ اگر کسی از اولوالالباب از
اعتساف قطع نظر کردہ بعین انصاف فی ما حرره نظر کند در اثبات آنچہ این ہیچمیرز در صدد آن بود ہم
کافی و بسند الکفار و بحسب اتفاق در ہمین آوان اتفاق طبع این رسالہ دست داده بود لہذا بدون
اینکہ تعرضی بہ بیان تاید ما قلت فی تلک الرسالۃ بہذہ العبارۃ کردہ شود عبارت مزبور را ہم
بطبع رسانیدہ شد **قولہ** وَاِنَّہٗ سَیُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ اُمَّتِیْ فَیُؤْخَذُ بِہِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ اِلٰی
جِہَۃِ النَّارِ وَقَعَ ذٰلِکَ صَرِیْحًا فِیْ حَدِیْثِ اَبِیْ ہُرَیْرَۃَ فِیْ اَحْرَابِ صِفَۃِ النَّارِ مِنْ طَرِیْقِ عَطَاءِ
بْنِ یَسَارٍ عَنْہُ وَلَفْظُہٗ فَاَذُوْدُ رِجَالًا کَمَا تُذَادُ الْغَرِیْبَۃُ مِنَ الْاِبِلِ فَاُنَادِیْہِمْ اَلَا ہَلُمَّ
فَیُقَالُ اِنَّہُمْ قَدْ بَدَّلُوْا بَعْدَکَ فَاَقُوْلُ سُحْقًا سُحْقًا لِمَنْ بَدَّلَ بَعْدِیْ وَفِیْ حَدِیْثِ اَبِیْ
ہُرَیْرَۃَ عِنْدَ مُسْلِمٍ وَلَیُذَادَنَّ رِجَالٌ عَنْ حَوْضِیْ کَمَا یُذَادُ الْبَعِیْرُ الضَّالُّ اُنَادِیْہِمْ اَلَا ہَلُمَّ

قولہ

قوله فاقول يارب اصحابي في رواية احمد فلاقولن وفي رواية احاديث الانبيا باصيحابي
بالتصغير وكذا هو في حديث انس وهو خبر مبتدا محذوف تقديره هولاء **قوله** فيقول
انك لاتدري ما احدثوا بعدك في حديث ابي هريرة المذكور انهم ارتدوا على
ادبارهم القهقرى وزاد في رواية سعيد بن المسيب عن ابي هريرة ايضا فهو انك
لاعلم لك انما احدثوا بعدك **قوله** فيقال انهم قد بدلوا بعدك فاقول سحقا سحقا
اي بعدا بعدا والتاكيد للمبالغة وفي حديث ابي سعيد في باب صفة النار ايضا فيقال
انك لاتدري ما احدثوا بعدك فاقول سحقا سحقا لمن غير بعدي وزاد في رواية
عطاء بن يسار فلا اراه تخلص منهم الا مثل همل النعم ولاحمد والطبراني من
حديث ابي بكرة رفعه ليردن على الحوض رجال ممن صحبني ورآني وسنده حسن
وللطبراني من حديث ابي الدرداء نحوه وزاد فقلت يارسول الله ادع الله ان لايجعلني
منهم فقال لست منهم وسنده حسن **قوله** فاقول كما قال العبد الصالح
وكنت عليهم شهيدا الى قوله الحكيم كذا لابي ذر وفي رواية غيره زيادة مادمت فيهم
والباقي سواء **قوله** قال فيقال انهم لن يزالوا مرتدين على اعقابهم وقع في رواية
الكشميهني لن يزالوا ووقع في ترجمة مريم من احاديث الانبياء قال القرطبي ذكر عن
عبد الله البخاري عن قبيصة قال هم الذين ارتدوا على عهد ابي بكر فقاتلهم ابو بكر
يعني حتى قتلوا وماتوا على الكفر وقد وصله الاسمعيلي من وجه اخر عن قبيصة
وقال الخطابي لم يرتد من الصحابة احد وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب ممن لانصرة
له في الدين وذلك لايوجب قدحا في الصحابة المشهورين وبدل قوله اصيحابي بالتصغير
على قلة عددهم وقال غيره قيل هو على ظاهره من الكفر والمراد بامتي امة الدعوة لا
امة الاجابة ورجح بقوله في حديث ابي هريرة فاقول بعدا لهم وسحقا ويؤيده

كونهم حتى عليهم حالهم وكانوا من امة الاجابة تعرف حالهم بكون اعمالهم تعرض عليه
وهذا يرد قوله في حديث انس حتى اذا عرفتهم وكذا في حديث ابي هريرة قال ابن
التين يحتمل ان يكونوا منافقين او مرتدين الكبائر قيل هو قوم من جفاة الاعراب حديثو
في الاسلام رعبة ورهبة قال الداودي لا يتسع دخول اصحاب الكبائر والبدع في
ذلك وقال النووي قيل هم المنافقون والمرتدون فيجوز ان يحشروا بالغرة والتحجيل
لكونهم من جملة الامة فينادون من اجل السيما التي عليهم فيقال لهم بدلوا بعدك
اي لم يموتوا على ظاهر ما فارقتهم عليه قال عياض وغيره وعلى هذا فقد ذهب عنهم
الغرة والتحجيل ولطفا نورهم وقيل لا يلزم ان تكون عليهم السيما بل ينادون
لما كان يعرف من اسمائهم وقيل هم اصحاب الكبائر والبدع الذين ماتوا على الاسلام
وعلى هذا فلا ينقطع بدخول هؤلاء النار بجواز ان يراد واعن الحوض ولا عقوبة بهم ثم
يرحموا ولا يمتنع ان يكون بهم غرة وتحجيل فعرفهم بالسيما سواء كانوا في زمنه او بعده و
رجح عياض والباجي وغيرهما ما قال قبيصة راوي الخبر انهم من ارتد بعده صلى الله عليه
وسلم ولا يلزم من معرفته بهم ان تكون عليهم لسيما لانها كرامة يظهر بها عمل المسلم والمرتد
قد يحبط عمله فلا يكون عرفهم باعيانهم لا بصفتهم باعتبار ما كانوا عليه قبل ارتدادهم
لا يبعد ان يدخل في ذلك ايضا من كان في زمنه من المنافقين وسياتي في حديث
الشفاعة وتبقى هذه الامة فيها منافقوها فدل على انهم يحشرون مع المؤمنين فيعرف
اعيانهم ولو لم يكن بهم تلك السيما فمن عرف صورته ناداه مستصحبا لحالته التي
فارقه عليها في الدنيا واما دخول اصحاب البدع في ذلك فاستبعد لتغيره في الخبر
لقوله اصحابي واصحاب البدع انما احدثوا بعده واجيب بحمل الصحبة على المعنى الاعم
واستبعد ايضا انه لا يقال للمسلم ولو كان مبتدعا مستحقا واجيب بانه يمتنع ان يقال

يقال ذلك لمن علم انه قضى عليه بالتعذيب على معصيته ثم يرجوا الشفاعة فيكون
قوله سحقا تسليما لامر الله تعالى مع بقاء الرجاء وكذا القول في اصحاب الكبائر وقال
البيضاوي وليس قوله مرتدين نصا في كونهم ارتدوا عن الاسلام بل يحتمل ذلك ويحتمل ان
يراد انهم عصاة مرتدون عن الاستقامة يبدلون الاعمال الصالحة بالسيئة انتهى
وقد اخرج ابو يعلى بسند حسن عن ابي سعيد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر
حديثا فقال يا ايها الناس اراني فرطكم على الحوض فاذا جئتم قال رجل يا رسول
الله انا فلان بن فلان قال اخرا انا فلان بن فلان وانا قول امّا السّت فقد عرفه ولعلكم
احدثتم بعدي وارتددتم ولاحمد والبزار نحوه من حديث جابر وساذكر في اخر باب
سعة النار ما يحتاج الى شرحه من الفاظ الاحاديث التي اشرت اليها ان شاء الله تعالى

واز عجايب اتفاق انكه در مطاوى اين رساله كلامى در باب تقدم وتاخر حديث اصحابى وحديث
لا ادرى ما تحدثون بعدك مذكور شده وهم در اواخر رساله شافات اين احاديث شارح
بعشره ومبشره مبيان پيوسته ودر اوان تصحيح رساله بطبع ورياض مع ور منصور محمد ابراهيم زمان خليفه
الصدق امير الامراء على مردان خان مرحوم اسكنهما الله بحبوحة جنانه ودر باب شرح كه حديث لا ادرى
ما تحدثون بعدك در قرب زمان انتقال روح فتوحى باعلى عليين برزمان گهربار پيوسته مى گذشت
وهى هذه قوله لما شهد على شهداء احد مخفى نماند كه شهادت پيغمبر بر امتان شهداء احد نزد مكيان چنان
آن سرور از دنيا بود چنانكه تصريح كرده بان شيخ عبد الحق دهلوى در مدارج النبوة باين عبارت
وچون از انجا باز گشت واز دعاى احياء واموات فارغ شد صداع طارى گشت وبيمار شد الصالحى
ذلك البياض في موضع اخر وفي هذه السنة زار النبي صلى الله عليه وسلم شهداء احد
فقال هؤلاء اشهد عليهم فقال ابو بكر الست باخوانهم يا رسول الله اسلمنا كما
اسلموا وجاهدنا كما جاهدوا فقال النبي صلى الله عليه وسلم بلى ولكن لا ادري ما تحدثون

بعدی فبکی ثم قال انا لکائنون بعدک ثم رجع الی المدینة وظهر به الحمی ثم توفاه
الله بعد عدة ایام و نیز در شرح موطای مالک تصنیف شاه ولی الله هو انچه نوشته است
اول دلیل است بر تاخر صدور حدیث لا ادری ما تحدثون بعدی از حدیث تبشیر والا احتیاج تاویل
توفیق بینهما که شارح ممدوح متفطن بان بعضله شده متصدی آن گردیده است دیگر قضایا قیاسا تها
معها تاویلش مع قطع النظر از انچه آنم بهیچمیرز بشرح وبسط تمام باثبات رسانیده دلیل بطلان است
زنهار نبوده است و نه تلک العبارة اقول تعلق بحدیث ابی النضر من فضل من مات فی
زمانه صلی الله علیه وسلم علی من بقی بعده وهذا خلاف ما یوثر من السلف ولکن
المراد فضل جزئی لا یصادم الکلی وینبغی للانسان ان یتامل فی معنی هذا الحدیث
حتی یزاح عنه الشبه اعلم ان النبی صلی الله علیه وسلم اذا بشر صحابیا بالجنة فلیس
بشارته ان لا یحتاج الی سبب من اسباب دخول الجنة اصلا بل البشارة اخبار
عما یؤل الیه الامر بعد حصول اسباب النجاة وکذلک وعد الله الانبیاء بالعصمة
من الذنوب فلا یدخل علیهم ذنب البتة ولیس من مقتضاه الا ان یکون لهم سبب
فی الخارج یکفون به انفسهم من الذنوب بل وعد الله تعالی لهم یحدث بهم اسبابا
لا تحصی من الانذار واراءة الجنة والنار وتعریف وخامة العصاة والحیلولة بینهم
وبین ما یریدون فی بعض الاحیان باراءة برهان ربهم وصرف قلوبهم ونحو ذلک
کما ان الله تعالی وعدهم بالفتح یوم بدر ثم ان القتال کان سببا للفتح وعلی هذا القیاس
جمیع مواعیده واذا تمهد هذا فقول المبشرون بالجنة اکثر الناس خوفا من الله و
اشدهم تحرزا من مظان العطب اورعهم خشیة من التغییر والتبدیل و
اعظمهم التجاء الی الله عز وجل والنبی صلی الله علیه وسلم اشد اعتناء
بوعظهم وتذکیرهم وتزکیة نفوسهم والتنبیه علی مواقع الغلط من غیرهم وربما

ترجمه

یزجرهم عن مباحات ومکروهات لا یزجر عنها غیرهم وهو قوله صلی الله علیه وآله وسلم
لا ینبغی للصدیقین ان یکونوا لعانین وادا فهمت هذا السر کان هذا الحدیث وکل
ما یجری مجراه من مناقب المبشرین معرفا لشدة خوفهم وانجاءهم ولشدة اعتناء
النبی صلی الله علیه وسلم بتزکیة نفوسهم وان کان صلی الله علیه وسلم مزکیا لکافة امته کما قال الله
تعالی ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة وچون این عبارت مزبوره تا اخر ارشاد حدیث مزبور از حدیث
مصدر باصیحابی اصیحابی وحدیث مقتعل تشبیر از سفیده صبح بل من الشمس علی کبد السماء روشن تر
گشت فما یلزم من ذاک غیر خاف علی من له ادنی مسکة وقد بین قلیل من الکثیر فی هذه الرسالة
اقول وبالله التوفیق بر دانشوران این قبیله سنج وخردمندان این سلسله پوشیده نیست که عبارت عینی و
اجهوریت قلبی دارند مستتر نیست که در ملحقات سه مرحله واقع نخستین تصحیح عبارت فتح الباری
برطبق سابقه اشارتی که از فقیر حقیر اتفاق افتاده دوم گفتگو در دلالت عبارت مذکور بر مطلوب
مولف که حدیث الحوض ملازم است درباره خلفای راشدین است وهر کس که این عبارت را به بیند
او را خود بخود یقین حاصل می شود در مسلک حضرت مولف انچه در رساله نوشته عین حق وصواب است
سوم بحث ونظر در دلیلیکه بر تقدم حدیث بخاری وتاخر حدیث موطا اقامت کرده و
ما یتعلق بذلک اما مرحله اول پس بدانکه نسخه فتح الباری که بدست فقیر بعنایت
باری آمده از نظر ماهرین فن حدیث گذشته وباصحت ومقابله بمحققین گشته چنانچه حالش
از بیان اعتراضات فقیر معلوم خواهد شد در قول اول شاید که ناسخ نسخه مولف که پر غلط بود چند
سطر گذاشته یا در اصل آن این قسم اغلاط راه یافته باشد کما مولف را این لات وعثرات رو
داده وعلی ای تقدیر آن سطور بعد لفظ بینهم اینست فقال هم فقلت این قال الی النار
الحدیث وبین فی حدیث انس الموضع ولفظه لیردن علی ناس من اصحابی الحوض
حتی اذا عرفهم اختلجوا دونی الحدیث وفی حدیث سهل بن سعد انا فرطکم علی

الحوض من مر علی شرب ومن شرب لم یظمأ ابدا لیردن علی قوم اعرفهم و یعرفونی ثم یحال بینی وبینهم ظاهرست که اگر این عبارت بنا شد دعوی شارح که وضع او تفصیل اجمال و تطبیق احادیث رسول متعال است چگونه صورت بندد و آن دعوی اینست که مراد از ذات شمال جانب دوزخ است و ایمد عار الحدیث ابو هریره که از عطا بن یسار در بخاری مروی است ثابت کرده و نسخه مولف از الفاظ حدیث که در ثبوت این دعوی بکار آید عاریست **و در اینجا اشکالی است** که حل آن بر ضرور است تا عوام در اشتباه نیفتند و آن اینکه در روایت محمد بن اسمعیل بخاری این هم واقع است که یوخذ برجال من اصحابی ذات الیمین و ذات الشمال اگر این لفظ را بر جهت نار فرود آرند ذات الیمین که جهت بهشت است چه معنی داشته باشد **و حل این اعضال آنکه** مراد از ایراد هر دو لفظ آنست که موکلین عقوبت هر دو جانب را از یمین و یسار محکم بسته از اطراف احاطه خواهند کرد تا جنبش نکنند و باین رسوائی و مذلت براه دوزخ روند چنانچه مجرمان را از هر دو طرف بدرگاه بادشاهی کشیده می برند و جائیکه شط بر لفظ ذات شمال کنفا فرموده اند مراد راندن آنها بسوی جهنم است فاندفع المحذور قطعا و یقینا لان المصیر کان واحدا باز شارح محقق دعوی دیگر کرد که مقام این گیرودار حوض کوثر است و برین مقصود سه حدیث نقل نمود و از صحیح بخاری و یکی از صحیح مسلم بین بودن عبارت نگر ضرور است و الا دعوی بدلیل یا دلیل بلا دعوی خواهد بود پس باید دانست که لفظ یذادن که بذال معجمه مشتق از ذود بمعنی راندن است در هر دو مقام بزا معجمه مشتق از زیادت در نسخه مولف ضبط شده و معنی اول آنست که البته هیچ کس از حوض کوثر مطرود خواهند شد و نسخه مولف بلا تردد و تامل مهمل است و این لغت در سوره قصص هم وارد گشته حیث قال الله تبارک و تعالی و وجد من دونهم امرأتین تذودان عجب که حضرت مولف با اینهمه لغت گوئی و لغت نویسی لغت دانی که زبان مردم است هرگز نفهمیده که اشتقاق آن از زیادت در اینمقام بمعنی محض است

در قول ثالث لفظ فهو بعد از لفظ ایضا بی محل است و مهمل چنانچه لفظ انما در عبارت نسخه معتمد متصل لفظ
ایضا نیست عقال انک لا تحلک بما احدثوا بعدک و یقال انهم قد بدلوا بعدک الخ
در قول رابع لفظ حمر سوی لفظ مهمل انعم مضاف کشته و انهم بدستور ماسبق بوجه مهمل بدهن مستقیم حضرت مولف
اینمقدار نهم نگذشته که مهمل بفتحتین آن شتر انند که از گله خویش دور افتاده و راه گم کرده باشند و مقصود حدیث
چنانکه قبل ازین گذشت آنست که ناچیان ازین گیرودار کمتر اند چنانکه گله بنا بر سبیل ندرت اتفاق می افتد که شتران
گله خود جدا شود و راه گم نماید اینمعنی بعد زرجعت شروح و کتب غرایب لغات حدیث مثل نهایه و مجمع بحار و
بالجمله زیادت لفظ حمر نعم از اغلاط فاحشه باید شمرد در قول سادس لن تزالوا از زلل و مزلت بمعنی لغزش بصیغه مخاطبین امر
لن یزالوا از زوال بصیغه غائبین وقوع یافته و هو ایضا من زلة اقلام الناخین و من تحریرهم من الصدق و بجائی نرسیده
در بری باید نوشت که نسبت راوی صحیح بخاری است حضرت مولف در ابتدای رساله لفظ عزیزی ثبت کرده چنانچه قال
نقل من الکرمانی و قال محمد بن یوسف العزیزی ذکر عن الی محمد البدر عن قصیده آه بالجمله در بین لفظ نشوشهای عجیب و غریب جناب
مولف و هواخواهان او را پیش آمده که بتفصیلش در دفاتر طولانی نگنجد کما سبق الیه الاشاره و حقیقه در حکایات مضحکات از قصص
قرین است که مولف لیله دلیله روایت کرده در مقام فقالهم الی بکر لفظ ابو بکر بعلامت رفع بالیتی نوشته و در متن
مما لا نصره که بمعنی یاری ادست محال البصیر بمعنی بینای می شاید و در جمله و یوید کو نهم خفی علیهم لفظ علیه بضمیر مفرد
باید کما هو الظاهر و در جمله ما بعدن بمعنی لو کانوا من تمه الاجابه بصیغه ضارع مخاطب یا غائبه از معرفت نیز مصنف
واقع است و دلالت بر کمال عرفان او میکند زیرا که صیغه غایب ماضی مصدر بلام تاکید بر طبق نسخه فقیر مناسب می نماید
یکون اعمالهم تعرض علیهم لکون اعمالهم تعرض علیه ضبط باید نمود ظاهر است که اعمال شان بر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم عرض میشود و بر تقدیر ضمیر جمع کجا دلیل و کجا دعوی خدایا زود تر این قسم اغلاط بر حضرت مولف کسی عرض کند
تا معلوم فرماید که اعمال اصدقا بامانی او که شرکا تالیف بوده اند و باعث اینهمه تحریفات شده اند مانا با اعمال کسانی است
و عرض اعمال آنها بحضرت میرود و درباره مولف که بهر حال رعایت او ملحوظ و مرعی است چگویم و چه نویسم و لفظ
مرتکبین الکبائر در نسخه صحیحه بدون نون بالضافت و بجای قبل هو قوم ضمیر جمع و بجای اسلافهم لفظ اسلافهم قلمی

باید کرد والا نفسد المعنی کما لایخفی ولفظ ان بنداد وعن الحوض بدال المعجمة باید فهمید چنانکه بتفصیل گذشت و
در مقام ثانی بعد بتعبیر فاستبعد لتعبیر بلام جاره منوجود ومحل جیب بانه یمتنع لایمتنع بر ضرورت چنانچه بر ادنی اهم مخفی نیست و
بجای اما السبب لفظ اما المسبب بجای صیغه غایب از معرف صیغه متکلم از نیبات ثبت باید فرمود همچنین اغلاط دیگر که بادنی غور در سیاق
وسباق عبارت برمی آید تعرضی بدان نکردم امام حصه دوم پس طی کردنش نیز تعبات بی غایت الهی آسان است زیرا که بیان
وجه دلالت این عبارت که مطابق صور همه مولف اول بر مقصود وموضوع رساله است وحال آنکه منور اکثر الفاظش را نیز بوجه صحت
در نیافته کما عرفت مشروحا بر ذمه اوست پس از خدمتش باید پرسید وطلب وجه باید کرد چنانکه گفته اند که ع تصنیف را
مصنف نیکو کند بیان ولیکن عذر یکه در صدد ملحقات وعبارت کتاب فتح الباری کرده حیث قال بحسب اتفاق در همین
اوان اتفاق طبع این رساله دست داده بود لهذا بدان نکته تعرضی به بیان تا ید ما قلت فی تلک الرساله بهذه العباره
کرده شود عبارت مزبور را هم بطبع رسانیده شد انتهی قابل آن نیست که اطفال ابجد خوان هم باستماع آن فریب
خورند چه جای آنکه اصحاب تحصیل وارباب تدریس در دام گرفتار آیند زیرا که اگر طبع رساله از بهر سیدن عبارت فتح
الباری متقدم است بالیتی که یکدو ورق در وجه دلالت هم می نوشتند وبعد عبارت مذکوره می افزودند وهر گز بخیال
کسی نمی آید که عجلت طابع از تسویدش مانع شد زیرا که طابع خود تابع بود نه متبوع وبر ظاهر است که او با احاد الناس اینمعامله
نمی تواند کرد تکلیف مولف مرجع خلایق که رتق وفتق تمامی تقصیر وتطمیر بدست او باشد بلکه لبسیار از اغراضش نیز بکار
مولف متعلق بود وبتقدیر تاخر مثل این وجه نیز سنگ راه نتواند شد آمدم بر حدت زمانه پس آنهم بکار مولف نمی
آید زیرا که می بایست که در همان زمانه که رساله حدیث حوض مطبوع شده بود ملحقات را بعد ضمیمه وجه دلالت در مطبوع ستانند
خواه بعد طبع تمامی رسائل که استدراک بر آن گذشته بود وهرگاه از طبع فارغ می شدند ملحقات را بجای مناسب نهاده که آخر
وضع وترتیب رسائل در جلد بعد طبع وتجویز مولف خواهد بود قبل از آن کما هو الواقع کذلک بالجمله بر ادنی تدلیس وتلبیس عوام
نسج این قسم عبارت در ملحقات وتکملات رساله ضرور افتاد تا عاقبت فریب نخورند ودریابند که اولا اتمداد صحابه کرام رضی الله
عنهم اجمعین وصدق ابودن الشیخین بر احادیث الحوض هنوز تمام نشده تودره تودره از کتب بیان بر می آید بار
خدایا مگر حصول معذرت مولف آن باشد که چون دلالت از قسم بدیهیات وفقط اجتناب از عهده ساقط برای سامع ناظر

سکاه

کافی بود از بیخبت تعرض به بیانش اتفاق نیفتاده و این دعوی در حیز منع است بر بداهتش بلا ریب دلیلی و
بیانی درکار است و بدو خرط القتاد کاش ظاهر عبارت کتاب تسبیح البار دلالت بر بدعی او میکرد و احتمالات خفیه دیگر هم میشد
ولیکن عنقریب جوابی دانست که عبارت این کتاب را که مؤلف اول دلیل بر مطلوب خویش پنداشته و من تلقاء النفس دعوی
بداهت کرده جا بجا منافی مدعای اوست چنانچه در اجزای اسابق و ابحاث متقدم اشعاری باین مضامین رفته اکنون در این مقام
بمقتضای موعید یکه قبل ازین موثق گشته مفصل میگویم که هرگز عبارت معلوم هیچ دلالتی از دلالات ثلثه برای
مدعای مؤلف کفایت نمیتواند کرد بلکه منافی مطلوب او و مفید اهل حق است **اما قول اول** که تعیین جهت انحاء تخصیص
مواضع این گیرودار دران مذکور است پس البته خارج از ما به النزاع است بلا اشتراک کسی را دران قیل و قالی نیست
اما قول ثانی پس آن نیز از همین باب است همین فصل است چه ما انکار نمیتوانیم کرد احدی را انحراف ازین بدعت کرا
یا اصحابی خبر مبتدء محذوف است مثلا **اما قول ثالث** پس بمضرت شدید بمؤلف میرساند زیرا که او درین رساله بکمال جد و
جهد سعی و تلاش در بی آن شده که مقصود از سلسله رسالت و ختم نبوت بجناب ختم رسالت در جمله لا تسبوا اصحابی
و این قول دلالت بر نفی جنس علم دارد فیکون منافیا لغرضه و نفی جنس علم از محدثات و بدعت عامه مردم سر امفید برای
الحق افتاده ما نظر باصول خویش پس از غایت ظهور احتیاج بترتیب مقدمات ندارد چنانکه قبل ازین هم دانستی که پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم را بنور نبوت وحی معلوم بود که در زمان خلفاء راشدین سرور دین متین کمن یطعون بارگاه ظهور
خواهد رسید پس اثبات حدث یعنی چیزی هرگاه احداث را بجناب ایزد تبارک و تعالی ثابت فرمود معلوم شد که مورد حدیث جفاه اعراب
نه خلفای رسالتمآب و مقتضای اصول امامیه مؤید ظاهر کتاب و باطن آنست نیز همین اما اصول موضوعیه که تحدث انقطاع است تعرف فیها
مفصلة انشاء الله تعالی پس دلالت بر علم تفصیلی محدثات خلفا دارد هرگاه در نفس حدیث نفی علم دارد باشد بطریق اولی
معلوم شد که خلفا نخواهند بود و این بحث قبل ازین گذشته و سیجی عن قریب ما لا مزید علیه انشاء الله المستعان **اما حدیث**
عرض اعمال بجناب رسول متعال و آن نص در مدعا نمی تواند شد زیرا که ازان کلیت بر نمی آید و مستلزم آن نیست که اعمال
هر کس را علی الاطلاق عرض کرده باشند تا لازم آید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حال احداث و ابداع شما نیست
بلی این قدر هست که از احادیث عرض اعمال و احادیث نفی دراین حضرت خاتم فصل رسالت بعد از جمع و تلفیق

چنان معلوم میشود که هرگاه غالبا منظور جناب قدس الهی نجات بعضی از بندگان خویش از گیر و دار
قیامت میباشد حال جناح آنها بر جناب سید المرسلین بواسطه فرستگان یا بی واسطه منکشف میفرمایند تا بتوسط استغفار
و شفاعت شریف از سر راه گیرشان بگذرند و نزلال عفو و صفح محو فرمایند و المقصود ذلک دون هذا و ظاهر است که
نجات هر کس مقصود نیست بالا ارشاد ایزدی در کتاب مجید که لاملئن جهنم منک والناس اجمعین است مناسب
توسط استغفار جناب سید ابرار نیفتد و از نجات است که بعضی از علما در مدلول حدیث عرض اعمال که مولف جا بجا بان تمسک
کرده اند مع ذلک عرض اعمال هر یکی مقتضی علم تفصیلی به محدثات و شرور و معاصی شان است پس در ایت
بجای خود نمی نشیند بالجمله از حدیث عرض اعمال لازم نمی آید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم محدثات مصداق احادیث الخ را
که جفاة اعراب بوده اند نداند آنچه دانستنی است که بعضی از محققین این احادیث را نظر باحادیث دیگر و روایات آخر بقبور مذکوره مقید نموده اند
پس لکان مولف نمی آید مگر آنکه او این قیود را باطله بلطل سازد و انی له ذلک اما قول رابع پس آنهم چنین است زیرا که دلالت ندارد
که بعضی از انها از زمره خواص خواهند شد و هر چند قدما متشیعین درباره خلفای راشدین این مسلک داشته اند ولیکن بدین مذاهب
و مجتهدین زمان نیست پس بر او عین ظلمات بعضها فوق بعض علامه حطانی و فاضل کرمانی و جزری و شالهم مفید تر از آنجا که سابق تفصیلا
مگر در باب الرای سوال ابو درداء و جواب سید الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم بر مولف فائده می بخشد و جوابش بعد اندک
تامل و سهان نظر بر می آید و این بحث نیز قبل ازین مفصل قلمی شده اما قول خامس پس بحسب ظاهر مثل اول و ثانی
است فلا یوصلنا ضرا کما لا یجدیه نفعا لیکن اگر قلیلی از نظر و فکر بکار رود بحمد الله این قول سفاهتش تا قطعا
و یقینا مفید علما علامت او مضر نزهه خصام و سیجی شرحه ان شاء الله تعالی اما قول سادس پس سر تا پا نقیض
مدعای مولف است زیرا که دلالت قطعی بر ان دارد که مصداق این حدیث آنها بودند که در وقت صدیق اکبر رضی الله عنه
خود رسیدند اما قول خطابی پس عین مدعای ماست نقیض صورتیه مولف چه مدلول آنست که از هیچ یک
احدی محدث و مغیر و مبدل نگشته ملکه جفاة اعراب چنین کرده اند فینطبق علیهم و قد مر تفصیل اما قول عیر او
که کفر مراد است از امامت و دعوت آه پس درین قول هم تائید مولف نیست زیرا که او در صدد حمل آن
بر نفاهت است که بداود نیا از جمله مسلمانان بعوند و قائل توحید و نبوت لیکن بسبب انکار امامت مرتضوی

مرتضوی وغصب حق خلافت او نعوذ باللہ در جہنم خواہند رفت اما قول ابن التین پس
گذشت کہ سراسر مضرت بمولف میرساند وقصر رسالہ او را بر خاک میگرداند زیرا کہ بنیاد مقدمات رسالہ
مولف بر اینست کہ غیر از دو احتمال یعنی ردت کفر بعض قبائل دوم صدور غصب خلافت از خلفا ثلثہ امر ثالث
گنجایشی نیست و اثبات امکان جواز این توجیہ قبل ازین مفصل ذکر کردہ ام پس تطبیق حدیث بر اہل نفاق ایضا امر
ثالث باشد وحصر مولف از ہم پاشد وفراوان حیرت است اگر مولف اعتراض نماید کہ احداث بر منافقین صادق نمی آید
زیرا کہ آنہا ایجاد امر تازہ نکردہ اند وجہ حیرت بر ظاہر است چہ خلفا بر اصول اہلحق اسلام را رونق تمام دادند
وبر اصول شیعہ ہمان کردند کہ در تبوک وحجۃ الوداع وغیر آن با ہمدگر قرار دادہ بودند فکیف کہ در مسئلہ
تفصیل تمام معنی احداث آرند او را بر منافقین منطبق کردہ باشم کہ حیرت ندکور از یکی بہزار میرسد آنقصہ قول
ابن التین ہر گز مناسبتی با دعای مولف ندارد بلکہ نقیض دعوا ست چرا نباشد کہ عدد ثلث نزد امامیہ بحوست
شدید دارد وقول ابن التین ہم محوز احتمال ثالث اوست وہم بر محاورات اہل ہندوستان لفظ تین موافق عدد
ندکور است **ودر پی حکایتی عجیب وغریب** از قبیل مطایبات مناسب این فصل یاد آمدہ کہ در محفل علمای
شیعہ مجتمع بودند ومیانہ ایشان سخن در تفسیر قول تعالی والتین والزیتون وطور سینین میرفت
کہ مراد ازین سہ لفظ چیست یکی از ہمہ گفت کہ یاد دارم کہ علی بن ابراہیم قمی از قدمای ما در تفسیر خود
نوشتہ کہ مراد از تین رسول خدا ومراد از زیتون سید اوصیا ومراد از طور سینین حسن مجتبی وسلطان کربلا ہستند
وبعضی گفتہ اند کہ تفسیر اصحاب ائمہ معصومین دلالت بر آن میکند کہ مراد از زیتون حضرت ابراہیم خلیل باشد
کہ سلسلہ آبا رسید بنیابت مقدس آنشان منتہی میشود زیرا کہ در روایات شان موجود
کہ مراد از زیتونہ در آیت وافی ہدایت اللہ نور السموات والارض مثل
نورہ کمشکوۃ فیہا مصباح المصباح فی زجاجۃ الزجاجۃ
کانہا کوکب دری یوقد من شجرۃ مبارکۃ زیتونۃ حضرت خلیل الرحمن است
وبعضی بر فہم خویش چیزہای دیگر گفتند وہمدگر را اختلاف شدید بہم رسید سخن ہر یکی تا تمام نہ شنید فرمود

در عقده هیچ و پیچ * که در حل آن ره نبردند هیچ * راوی گوید که بعد از استماع این همه اختلافات شعر
کهن جامه اندر صف آخرین * بلرزش در آمد چو شیر عرین * که ای معاشر متبحرین تفسیر اول خلاف
قرینه و مضاد عقل زیرین است زیرا که دو کس را از لفظ واحد بدون قرینه لفظی یا معنوی مراد نتوان
گرفت و روایات ائمه هدی مثل امام محمد باقر دلالت بران دارد که مقصود از لفظ طور سینین یک ذات مقدس است
و دگر هیچ پس یکی از سنین باقی میماند و بر تفسیر ثانی هر دو برادر از دفتر حساب خارج میشوند و حساب منطبق
نمی افتد مگر آنکه که ازین هر سه لفظ یعنی تین و زیتون و طور سینین خلفای ثلثه راشدین یا دو امام
کفار و منافقین مراد باشند چنانچه لفظ تین هم بر بن اشعار دارد که همین سه کس مراد اند دون غیرهم
از سرعت فهم و جودت طبع و ظرافت همه کس حیران شدند و تقریرات بپایان رسید **اما قول داود**
که ممکن است دخول اصحاب کبائر و بدع پس بر اطباق آن بر مالک امامیه و غیر او می توان شد کما مر من
قبل مطلوب مؤلف عدد خلفای راشدین سید المرسلین از کجا **اما قول امام نووی** پس مثل
قول این التین در تجویز منافقین باید فهمید و حالش آنفا و سابقا بتفصیل گذشت که در حقیقت
مضرت بدعوی مؤلف میرساند **اما قول** با نیکه یقین نباید دخول ایشان در جهنم نیست بلکه امید مغفرت
برای ایشان می توان داشت پس باید علامه خطابی و فاضل کرمانی و مانند ایشان است و سر آمد
استیصال افادات مؤلف میکند که قائل نباید عذاب بمصداق حدیث الحوض است و در بیناب
تیز زبانی ها در باره متبحرین نمود چنانکه پیش ازین دانستی قس علی هذا ترجیح قاضی عیاض و غیر او کما لا
یخفی آری بحسب ظاهر این عبارت را عنی قد یکون عرفهم باعیانهم و لا بصفتهم باعتبار ما کانوا علیه قبل
ارتداده هم جنابمؤلف دلیل بر مطلوب خویش فهمیده باشد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنها
باعیانهم و احدا شهم می شناخت بگو بحث فطاعت امر و غیره مجمل فرمود که لا ادری ما تحدثون بعده
و مفصل نگفت که خلافت علی را غصب خواهید کرد و لیکن مطلب عبارت مذکور این است که چه نیاز
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را می شناخت باعتبار اسلام سابق و صفت شان

نذر قبله

ندر یافته ازین جهت آنهارا آواز داده سفارش آنها نموده باشد مطلوب مؤلف زینهار لازم
نیامد که در وارد دنیا وقت ارشاد حدیث شریف در وات آنهار امیدست و هم صفات را فالمطلوب غیر ثابت
والثابت غیر مطلوب **اما نفی استبعاد** از دخول منافقین زمان سعادتنشان آن حضرت صلے
اللہ علیہ وآلہ وسلم پس دلیل برای صحت تجویز این الیتین و مانند اوست و هادم اساس مقدمات سابقہ
مؤلف کما عرفته سابقا ولاحقا من بعد اقوالیکه در عبارت فتح الباری مسطور است و در پرایه جواب سوال
مذکور تمامش پنجه قبل ازان مذکور گشته راجع می شود پس جواب بتفصیلے آن غیر ضرور پس احسن شقوق آنکه
بطی مرحله سوم مشغول گردم **امام مرحله سوم** پس حالیا برای قطع آن عنان اوهم خامه را منعطف
باید کرد و بدان ادرک الله تعالے علما نافعا وفهما کاملا که مؤلف در ما سبق چنانکه دانی در فذلکه کلام
چند تقریر وارد کرده که خصم او توقف آن بر تقدم حدیث بخاری فهمیده و دلیلے بران طلبیده مقصود ش
آنکه احتمال تاخر حدیث بخاری ممکن است پس تا انتهاض دلیل تقدم که قابل تسمیه باشد کلام مؤلف
قبول کردنی نیست و مؤلف دران مقام باختلال حواس سر از بالشناخته چاره جز نیدید که
مدعی مساوات شود و گوید که هر یکی از تقدم و تاخر در هر دو حدیث مجوز است پس تقدم و تاخر هر دو مساوی
و ندانست که قبل ازان تفسیر بودن حدیث موطا برای رفع ابهام حدیث بخاری قائل شده پس مساوات
مقتضے آنست که تاخر حدیث بخاری جایز باشد و دعوے احمال و ابهامش و انگه جناب سائلتمام صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در
حدیث شهدا را صرف رفع ابهام قصد فرموده اقتضا آن میکند که تاخر بر آن جایز نباشد این تناقض اول است **تناقض دوم**
آنکه در بین ملحقات مدعی شده که دلیلی بر تاخر حدیث موطا موجود است پس قول مساوات که تاخر حدیث بخاری را
تجویز میکند مناقض دلیل مزعومیست دلیل مخالف قول مذکور و هذا هو التناقض الثانی **تناقض سوم** آنکه تقدم حدیث
موطا بر حدیث بخاری بحکم مساوات سابق موجب آنست که چنانچه حدیث بخاری متاخر باشد حدیث بشارت هم متاخر باشد
زیرا که تاخر حدیث حوض از بشارت منور بانبیا نرسانیده پس محتمل است تقدم حدیث بخاری بر حدیث بشارت و التقدم علے التقدم
علی الشی متقدم علی ذلک الشی پس امکان تقدم حدیث موطا بر حدیث بشارت بانبیا رسید و حال انکه مؤلف

درین ملحمات تا آخر حدیث موطا از حدیث بشارت نقص نموده حیث قال فی وقت الاستسقاء وچون
از عبارات مزبوره تا آخر ارشاد حدیث مزبور از احادیث مصدره بصحت اصحابی و حدیث مشتعل بتشهیر از سفیده صبح تا من
الشمس علی کبد السماء روشن تر گشته آید فیلزم التناقض الثالث هرگاه تقریر تمهید تا نقض تفصیل در یافتی
لختی در دلالت دلیل تا آخر حدیث موطا سخن کنیم بین خلائق بشنو که مطمح نظر ثاقب مولف در نسج عبارت چیست بلفظ
عجایب اتفاق است ترتیب و نشر یعنی عبارت جلد اول بیاض مذکور تعلق باثبات دعوی اول دارد و عبارت مسوق تعلق
ثانی و هر که ادنی غور و امعان در هر مقام نماید بالیقین بداند که دلیل عام است و دعوی مولف علی التمام خاص
اما اول پس از انکه حدیث موطا قریب بایان حلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم است او این مستلزم تا آخر آن از
حدیث حوض نیست زیرا که محتمل است که ورود دوم از ین مرض یا سوم و قس علی هذا حدیث حوض ارشاد فرموده شده
و بعضی از شواهد و قراین بر حسب اصول اما بقطع نظر از روایت حیات القلوب مجلسی بر تا آخر این حدیث قبل ازین یاد
کرده ام فلا حاجة الی الاعادة و در یقین اتفاق بران دارند که مرض الموت آنسرور علیه الصلوة والسلام متداد کشیده و سانحه
رحلت بغتة و فجاءة اتفاق نیفتاده اما ثانی پس از انکه مراد مولف تا آخر حدیث موطا از حدیث عشرة فی الجنة است
کما صرح به فی هذه العبارة حیث قال و هم در اواخر رساله مناقات این احادیث با حدیث بشارت بعشره بشیره بیان
پیوسته و غایت مدلول دلیل تا آخر مرعومی که عبارت کتاب مستطاب مسوق است تا آخر حدیث موطا از بعض بشارات
است فی الجمله و بشارت عام از حدیث تبشیر مذکور است کما لایخفی پس مدعای مولف هنوز باثبات نرسیده مقصود
ازین تقریر بدستور ماسبق اظهار عجز حضرت مولف است و آنکه او از طریق استدلال نابلد است و با این همه بجهالت خود
خویش می نازد و قبل ازین قرع صماخ سامعین کرده که تعیین وقت ارشاد حدیث شهداء برا الحق مفید افاده به سفید
مخالف بلکه در ایراد و اظهارش مضرت شدید بر اوست پس خلط خود را بر ایشان کردن سخت تا عاقبت اندیشی است
بلی اگر در مسئله بحث مثل این کلمات بخطابات جلیه منصرف فی الجمله مقام تردد میبود که خاص صحابه مخاطب باین کلمات شده اند و ادلیس لعین مطرود
باید دانست که نظر شارح موطا مثل قدما بر تحقیق مقدمات است و بعد تقریر خطابات بحوادث زمان نظر مکرر جلالین متاخرین
از مرمد ضرورت بجا بجدال از زمام غالب و قاب و قبل از تسلیم خطاب بخواص ملازمین اصحاب مندرج و با اولی الباب

امّا مسلک ثانی پس تفصیلش بریں عنوان است که بیشتر از زبان تقا

متشیعین ہدانا اللہ وایاہم چنان قرع صماخ مقرر کردہ بود کہ اصح الکتب بعد بیاض عثمانی کافی جعفر کلینی است والعجب
کل العجب کہ این قول فیصل از افادات و معتقدات فرقہ اخباریہ کہ در دیار ہندوستان وجود ایشان بندرت انضمام
یافتہ بہت نیست بلکہ قول شیعہ حضرات امام اعظم جلی کہ درین اقلیم بکثرت موجود اند و لطائفہ اصولیہ موسوم و بر طبق اظہار
مولانا حسین علیخان بر اذہان حضرت مولف مذہب متاخرین ایشان مستحدث و مبتدع اوست کما ستعرفہ انشاء اللہ تعالی
نہ ہمین بست و حال آنکہ معظم اعمال این طائفہ را بر خلاف مضمون احادیث مروی کتاب مزبور بمثل روایات مذمت آرا
و قیاس توان گفت و حیرت است کہ چگونہ تفصی ازین اعضال خواہند جست کہ اگر کتاب مذکور بحث و فوق روایہ
و عدم تطرق تحریف در احادیث ایمہ ہداۃ موسوم بصحیح اصح الکتب بعد بیاض عثمانی است یعنی احادیث مندرجہ
از زبان مخبر صادق بی زیادت و نقصان است پس بر خلاف آن عمل کردن اعتراف عمل بر خلاف حکم الہی است
و اگر معمول بہ مطابق حکم الہی است البتہ بیشتر احادیث صحیح مزبور کہ بر السنہ قوم بوصف اصحیت و تواتر و شہرت
معبر و مشہود کما سیجی نمونہ انشاء اللہ تعالی از کسوت صحت عاریست فعالصدق النقیضین مگر بنوعیکہ صدور
قبائح از جناب باری تعالی عن ذلک علوا کبیرا مثل ترک اصلح در حق عباد و ارتکاب ظلم صریح مانند سلب ذی اثبات
از امداد مجاد سیما از حضرت صاحب العصر و الزمان فی اعطائی قوت و کثرت بر اے فسقہ فجرہ و بلاد و مقدسہ
ایران جایز رسیدانند و نتیجہ این اشکال سقیمہ و ضرب عقیمہ را بجدیکہ نزد اوسط الناس بلکہ اکبر و صغار ایشان جمیعا
فی القیامت صغر و مصیبت کبر توان شمرد یعنی پشیمان نشد خدای تعالی در ہیچ چیز چنانچہ پشیمان شد در باب
امامت زمان می آرند صدور حکم بالنقیضین بلکہ نقایض کثیرہ ہم روا دارند و ازین قبیل کہ امام صادق علیہ السلام
فرمودہ علی کبیر در کشکول خود شرح آن بہمین الفاظ نمودہ و تقیۃ الاسلام امامیہ اصل این قصد بر غصہ را
بنعم و گزخرافات در کتاب وارد کردہ ہویدا میشود کہ حکیم علی الاطلاق جلت نعماۂ و تقدست اسماۂ بمقتضا
سعر نہ ہر جا مرکب توان تاختن * کہ جاہا سر باید انداختن * بر اصول امامیہ یا زبا پشیمانی و ندا
کشیدہ و چرا چنین نباشد کہ ملا صادق از شراح کافی در تفرقہ نسخ از بدا علی ما نقل از چہ گفتہ مآلش بدان می کشد

که در اول اثبات از حق بسوی حق در کار است بخلاف ثانی که گاهی در آن رجوع از خطا
می باشد و مؤید این تحقیقات افادات و معتقدات بانیان مذهب امامیه است که قدمعبود خود را به
بشر می پیمایند و این حکایات و روایات مذکور در حقیقت کمتر از خرافات ملاحده مکن پوشیده نیست
القصه در این مقام بر خلاف داب مولف مقام دلیلی دارم و برهانی بر دعوی مرقوم الصدر می آرم
که اگر دست از دامن انصاف جدا نکنند قفل خموشی بر لب زنند بیانش انکه مولانا ای موصوف
در کتاب مدینة الاجتهاد مع حزر اساس جماعة اهل العناد که نام نامیش از حقیقت مسمی خبر میدهد فرقه اصولیه را
بجهت مخالفتشان با اصول و اخبار امامیه اهل بیت علیهم السلام از زمره اسلامیان ابو حنیفه می شمارد و همت علمای
خود را باخراج تمامی اقاصی و ادانی اینها از دایره تشیع امامیه علیهم التحیة والثنا می گمارد و ابدا ارشاد فضیلتی
نبیاد او در باره مقامات حضرت امام اعظم علی است که تخصیص بحث بدوات این بزرگان در صدد تقریر واقع
احتمال تاویل و تسویل را باقی نگذاشته چنانچه عبارت سراسر اشارت آن بزرگ در فائده اولی از فوائد کتاب
مسطور این است بدانکه علمای امامیه در زمان غیبت سر دو قسم اند حاضرین اصولیین طریق اول قدیم و
موافق مسلک اصحاب ائمه علیهم السلام است و مذهب دوم جدید و ماخوذ از عامه است تفصیل این اجمال مع
انشاء الله تعالی انتهی و ایضا در مبادی فائده رابعه در بیان تقدم طریقه اخباریه و جدت مسلک اصولیه میفرماید بدانکه
علمای ثقات گفته اند که امامیه در عهد ائمه علیهم السلام و بعد از آن تا اوائل غیبت کبری عمل باخبار صحیحه مرویه
از معصومین میکردند و بر اکثری از اصول دین هم استدلال از آن مینمودند و اجتهاد در تقلید و استنباطات مسائل
ظنیه مثل متاخرین سوم قدما نبود چون جمعی از علمای عامه اصحاب طعن بر ما مذکه نزد شما مثل ما علم کلام و فقه و اصول
مستنبط مدلائل و منضبط منیت و بجز روایات منقوله ائمه علیهم السلام خودتان مدارید برای دفع این عار کردند از
متاخرین امامیه کتب در این فنون ثلثه تصنیف کردند و بنا بر افکار عقلیه گذاشتند و عاقل شدند از نکته ائمه علیهم السلام
نهی فرموده اند از علم کلامیکه مبنی بر چنین افکار عقلیه باشد و امر بعلم فن کلام از جناب مطهر خودشان فرموده و
ازین غفلت در اکثر مواضع از مباحث کلام و اصول مخالفت با روایات متواتره از عترت طاهره نمودند و نیز در

بسیاری از مسائل فقهیه خلاف باخبار صحیحه از اینها سرزده و اول کسیکه منشأ این غفلت شد دو کس بودند محمد بن احمد
بن جنید عالمی و حسن بن عقیل عمانی لعبد شیخ مفید حسن بن بابویه و کتب تصانیف اینها پیش سید مرتضی و رئیس الطائفه
شاگردان خود ظاهر کرد و این طریقه شائع گردید تا اینکه نوبت بعلامه حلی رسید که در تصانیف خود التزام اکثر قواعد
و اصول عامه نموده الی آخرها افاده و اجاده پس در فواید دیگر سیما فائده رابعه مذکوره انچه در خدمت مجتهدین اصولیه ارشاد
فرموده نقلش خالی از سوء ادب نیست مع هذا کیست که حامل نقل آن تواند شد مگر مبتی از ابیات آن مقام را ذکر میکنم و میگویند
شعر نان و حلوا چیست آشوریده + مجتهد خود را نمودن بهر زر + و عالم قلیچی از نحوی این شعر لامحاله میتوان دریافت
که فاضل موصوف در خدمت کذاری اصولیه هیچ دقیقه نامرعی نگذاشته و مضمونی در تقبیح و تشهیر فواحش
این طائفه در دل نگاه نداشته باز در فائده سابعه میفرماید که مقصود از قیاس آنست که مقابل سماع باشد یعنی دلیل عقلی نفیه
شنیدن از معصومین علیهم السلام و مراد از برای اخلاف روایت است و این هر دو معنی شامل است جمیع استنباطات ظنیه را
چه آن احکام یا سمع از معصوم و روایت است یا لفظ قیاس پس در چند معنی باختلاف موارد و مواقع استعمال میدهد
فقهای اهل سنت یعنی تمثیل مصطلح نموده اند که عبارت از تعدیه حکم یک جزئی بجزئی دیگر باشد و منطقیین اصطلاح کرده اند
بر اینکه قیاس قولیست مرکب از قضایا که چون تسلیم کنند ان قضایا را لازم آید بحسب ذات آن قضایا قولی دیگر و در
عرف یعنی عام که شامل است تمثیل و قول مؤلف و دیگر جمیع اقسام ادله را میگویند و همین معنی عرفی مقصود است از قیاس
که ممنوع است در شرع چنانچه در احادیث اشعا بان معنی رفته شیخ حر عاملی در جلد آخر وسائل الشیعه از محاسن برقی
نقل کرده که باسناد خود از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده و نیز در عیون الاخبار از حضرت
امام رضا علیه السلام نقل نموده انچه حاصلش اینست که هر کسکه اعتقاد و عبادت کند خدا را بغیر از شنیدن از دریکه خدا گشوده است
از برای خلق خود پس او مشرک است و دریکه اعتماد کرده شده است بر وحی خدا محمد است صلی الله علیه وسلم
و در معانی الاخبار باسناد خود از ابی عبد الله روایت نموده که هر کسکه دین خدا را اختیار کند بغیر از شنیدن
از راست گو ملزم خواهد کرد خدا او را با فنای عالم انتهی و از این حدیث ظاهر شد که انچه مسموع از معصوم نیست مذموم است العقل و
حتی الامکان احادیث تطبیق باید نمود پس احادیثیکه در ان مذمت قیاس است امر از ان مقابل سماع باشد و این را منصفت سلیم

قبول میکنید و هم شیخ سابق الذکر در وسایل آورده از کتاب محمد بن الحسن که او با سناد خود از امام حسن عسکری علیه
السلام روایت نموده که آنحضرت را از کتابهای نبی فضائل پرسیدند بجواب فرمود که اخذ کنید هر انچه آنها روایت
کرده اند و ترک کنید آن را که برای خود می گویند انتهی از این حدیث تقابل روایت بار اظاهر شد پس را می علاف
روایت باشد و نیز میگوییم که بر بنای عمود دلیل عقلی است آن اینکه در احادیث بسیار وارد است که اول من قاس
ابلیس یعنی نخستین کسیکه قیاس کرد ابلیس بود علیه اللعنة و یقین ثابت است که قیاس ابلیس قبیل تمثیل مصطلح فقهاء نبود بلکه
شکل اول از قیاس مصطلح اهل منطق بوده است چرا که مفادش چنانچه از قرآن مجید مستفاد میشود این است که بعد امر الهی
بسجود آدم علی نبینا و علیه السلام بجناب اقدس او سبحانه عرض کرد که من از آدم بهترم چه من از آتش آفریده شده ام و او
از خاک و کسیکه از آتش باشد بهتر است از انکه خاکی باشد و این دلیل بدیهی بصورت شکل اول قیاس فقهی کبیر
باشد نیست نیز مقصود در احادیث ذم قیاس بخصوص قیاس منطقی هم نمی توان گفت زیرا که معصوم یا بو حنیفه و دیگران
خطاب فرموده میگفت اند که بمن رسیده است که تو قیاس میکنی زنهار قیاس مکن که اول قیاس کننده ابلیس است و آن
است که قیاس مخالف نص برصورت قیاس ابلیس بود و این از قبیل شکل اول و آن از باب تمثیل است و چون مخالفین ما
بشکل قیاس شیطان نمیکردند نهی از همچنین قیاس بالخصوص از شان امام علیه السلام نیست عیب و نقص است
بلکه هیچ عاقل صاحب فهمی روا ندارد که شخص تحصیل علم منطق مثلا می کرده باشد و او را نهی از تحصیل حکمت
نماید باین نحو که من شنیده ام که تو این کار میکنی زنهار این کار مکن بلکه قرینه کلام سائل از امام علیه السلام
شاهد بر این است که قیاسی نهی از ان مفهوم نماید مخاطب میکرد و حال آنکه قیاس مصطلح منطقیین معمول او نبود و از این جهت
بر معصوم لازم میگردد عیاذا بالله پس اراده هر دو معنی قیاس از این احادیث باطل شد و باقی نماند مگر همان معنی که عبارت
از دلیل عقلی مقابل نص است و عام و شامل است قیاس فقهی و منطقی و غیر انها را و لفظ قیاس باشتراک لفظی بر این
سه معنی اطلاق می پذیرد و چون قرائن دالة انتفاء دو معنی در احادیث موجود است اراده معنی سوم متعین گردد و بدین کلام
ایتمد به ثابت شد اکثر ادله متمره اصولیین از قسم ظواهر و ابا حث لفظیه و استصحاب و غیره که باعتراف خود شان مفید
ظن است به یقین داخل قیاس و مذموم بزبان معصوم علیه السلام خواهد بود اگر کسی گوید که مراد معصوم از ان قیاس نیست

اگر

که کسی مجبور رای خود بغیر ملاحظه شواهد الفاظ قرآن و حدیث و ادله عقلیه و بلا استنباط بلکه از روی هوا و خواهش
نفس کند و حال استنباطات ظنیه که اصولیین بآن قائل اند این چنین نیست شواهد و علامات و امارات آن در کتاب
و سنت موجود است گوئیم که بطلان این قسم حکم قیاسی مجمع علیه در میان اهل اسلام و ضروریات دین محمدی است صلی
الله علیه و آله و سلم و عامه مجتهدین نمیکنند بلکه در قیاس فقهی که تمثیل است علت مشترکه میانه اصل و فرع تفحص مینمایند و ظن
تا امکان حاصل می سازند علاوه مقابل نص قیاس را باطل می پندارند و قیاس ابلیس را از همین جهت مردود میدانند و هیچ
گاهی مجرد خواهش نفس بی شواهد و قرائن کتاب و سنت حکم جایز نمی انگارند پس این قسم قیاس نهی امام علیه
السلام بفایده تصور میگردد و طعن معصوم علیه السلام بر ابو حنیفه و تابعانش غیر متوجه و از باب تهمت بی
اصل میشود و سعاذ الله من هذا انتهی کلامه و اگر بر سامعین و ناظرین مخفی نماند که آنچه از رساله
ندمته الاجتهاد قبایح و فضایح طائفه اصولیه و لو کانت محلله مذکور شد بر مقام خویش نمی نماید زیرا که اصولیین و
اخباریین مانند اهل کتاب مذهب همدگر را لاشی میگویند و مثالب و عیوب یکدگر را میجویند بلکه اهل اخبار در تکفیر و
تضلیل اهل اصول قصبات سبق می ربایند و کمال غلو در تهمتی می نمایند پس کلام یکی بر دیگری خصوصا کلام اخباریین
حجت نباشد گوئیم ایراد کلام صاحب ندمته الاجتهاد بر دو مهین مؤلف سر دفتر اهل خلاف و عناد که در کتاب تالیف
این رساله بکمال اوراسته کاوش فته چنانچه وعده سابق را که در صدر اوراق مسلک اول بر زبان قلم رفته وفا مینماید
مظهر تناقضی و تهافتی عظیم است که در کلام او و کلام مستفید از او وقوع یافته کما لا یخفی مع ذلک انچه فاضل
موصوف در اثبات آن بذیل کید حدیث حضرات معصومین تشبث کرده گویا از بدیهیات اولیه تو ان شمرد و برای
دلیل همی لفظ تنبیه بر زبان باید آورد و بر مانیکه از براهین عقلیه اقامت نموده و در ترتیب مقدمات آن بحمد الله عدم
تتبع مقالات و کتب فن را مؤنت و کلفت پیموده اکابر علمائکه اهل اصول از هندوستان تا بایران افادات ایشان
افتخار میدانند و آنها را در زمره خویش میشمارند تصدیق نمایند آن فرموده اند حضرت مؤلف مدعی انصاف
حریف ایشان کی مجال دارند که حرف ابطال و رد و قدح آن بر زبان آرند اگر باور نیامد مجلد اول از کتاب بحار
الانوار امام متاخرین شیعه رجوع کن و در باب اول در ذیل شرح بعضی از احادیث مندرجه آراء و مقالیکه بخطاب حضرت

ابو حنیفہ رحمہ بزعم خود از بعض ائمہ ہدیٰ نقل کردہ روبراہ انصاف آوردہ ملخص مقالش کہ تعلق باین بحث دارد
وارد میکنم کہ مراد از قیاس مذموم فقط قیاس مصطلح فقہا نیست تا راہ استحسانات و آرا مسدود و طریقہ اولہ عقلیہ
مسلوک گردد بلکہ مقصود از آن قیاسی است کہ استحسانات عقلیہ و آرا و اہویہ و دگر ادلہ غیر سمعیہ را شامل باشد
و مراد حضرات ائمہ علیہم السلام نیست کہ در طریق عقل مشی خطا رو میدہد پس در امور دینیہ اعتماد بر آن نباید کرد
بلکہ در جمیع مسائل اصولی و فروعی رجوع باہلبیت نبوی و ذریت طاہرہ مرتضوی لازم است و قیاسی کہ ابلیس علیہ اللعنۃ
والعذاب بکار برد و بہ ترتیب مقدماتش مستحق لعن ابدی و طرد سرمدی شد قیاس منطقی نیست زیرا کہ آن شقی اول
بر خیریت و افضلیت مادہ خود از مادہ حضرت آدم استدلال کردہ باز آنرا صغرای قیاس گردانید و بشکل اول بدین صورت
ترتیب داد مادتہ خیر من مادۃ آدم و کل ما کان مادتہ خیرا من مادۃ غیرہ یکون خیرا منہ و از ان ثابت کردہ کہ او را
بہتر است باز فاضل مجلسی حمل قیاس مذموم را بر قیاس فقہی ضعیف و سخیف داشتہ و تقریر این بدین نہج
کردہ کہ ابلیس اول استنباط کرد کہ علت بزرگی آدم کرامت طینت اوست باز قیاس نمود کہ گرامی بودن
مادہ در روی زیادہ تر از آدم علیہ السلام است پس باید کہ او را مسجود سازند چہ جائے انکہ معاملہ بر عکس کنند و بہ گاہ
این تعلیل باعث کفر ابلیس شد بر بطلان بعضی از معانی قیاس بطریق اولی دلالت خواہد کرد و تتمہ کلام بعد ازین بہتر
خواہد یافت انتہی المحصلہ چون بر فحوائے کلام این نزرک اطلاع یافتی بلاریب و شک متیقن شد کہ تقریر فاضل اجنبی از
مسلمات بہت علمای اصولیہ مجال سر تابی از ان ندارد و واضح شد کہ استدلال طائفہ اصولیہ بامثال این احادیث
کہ در مذمت آرا و مقائیس در اصح الکتب قبل صحیفہ عثمانی مروی است بر بطلان قیاس مصطلح فقہا فقط و در انہ
نفسے در بطاعن الیشان نمودن و آسمان را زمین کردن و مذہب خود را بکمال تعصب منزہ از غبار مخالفت ائمہ ہدیٰ دانستن
بر دون بعد تسلیم واقعیت این احادیث اگر صفحہ را مصفر نسازد اصولیہ را ضرر عظیم میرساند بلکہ برائے الیشان
سم ہلاہل است و نیز بمعرض وضوح انجامید کہ اگر اصولیہ قیاس مذموم را بر معنی ثانی وصف ضعف آن حمل
کنند دلالتش بر بطلان قیاس حنفیہ رسا ممنوع است علی غایۃ الامر دلالت آن بر بطلان قیاس مع الفارق است و ہو لا یفہم
[illegible] کہ حنفیہ این قسم قیاس را اعتبار کردہ شنیدہ کہ اعتبار و الفاضل الاجنبی الضیغم والحمد للہ علی

ذلک و بر اہل تصفح مخفی نیست کہ تصنیف دیگران از اکابر اصولیہ ہم دلالت بران دارد کہ امامیہ بجہت کثرت
استعمال ادلہ عقلیہ از پیروان ایں دین بمراحل دور افتادہ اند ولیکن بنابر وجوہیکہ در صدر کلام اشارہ بدان
کردم فقط بر کلام ادیب بزرگ حضرت مخاطب افادات صاحب بحار الانوار اکتفا ورزیدم و کر دتطویل نکردیدم من بعد
گذارش ایست کہ فیما بین مجتہدین اصولیہ در باب حجیت قیاس اختلاف ایست ابن جنید کہ در جلالت
و بحر او در علوم و حسن سلیقۂ او در تصنیف دو کر محامد او کلامی نیست و دفاتر مبسوطہ علمای قوم بستایش او
مملو و مشحون ایست و او حامل اسرار ایمہ اطہار بالخصوص حضرت صاحب العصر و الزمان بودہ حتی کہ مانند آفتاب
شمشیر مبارک بطور امانت نزد خود داشتہ کافی کتاب حسن بن داؤد و فہرس الشیخ و مجالس المومنین بحجیت ایشان
قائل ایست و بحجیت بسیاری از اتباع و اشیاع او نیز کہ در فنون دینیہ ملکہ راسخہ داشتند و کوس لمن الملک الیوم
بنواختند تا انکہ بعد از تتبع رد آیات و اسفار معلوم میشود کہ حسن بن ابی عقیل عمانی کہ در فقہ ملکہ جمیع علوم میانہ
علمای طائفہ اصولیہ مانند شمس بین النجوم ایست سالک ہمین طریق ایست و دیگران قیاس را مذمت کنند و صراحۃً
ابلیس خنّاس را موجد این قیاس دانند لیکن این ہمہ انکار و مذمت باقرار و محمدت مبدل میشود و بہ ثبوت میرسد کہ
اصولیہ در اظہار بطلان قیاس مصداق لقولون بافواہہم مالیس فی قلوبہم گشتہ اند چنانچہ از کلام فاضل اجلای
و مولف سخا میدانند و بزید ذلک بیانا و تفسیرا و یؤیدہ تائیدا کثیرا ما اجری اللہ تعالی
علی لسان المجلسی فی المجلد الرابع من کتاب البرہان و ہو ناص علی ان الصدوق و من تقدمہ الذین یتبعون
آثار الائمۃ الاخیار و یتشبثون باذیال الاحادیث و الاخبار و لا یجوزون اتباع الآراء و الاقیسۃ
الا ہواء مثل المتاخرین الذین سلکوا طریق الشیاطین و ذلک صریح کلامہ و کلام ابیہ مثل النص الصحیح
انتہی محصلہ و از حسن ظن مفید در بارہ ابن جنید قائل بحجیت قیاس بعد یکہ تلامذہ او نیز بمسلک جنیدی مائل گردیدند مردود
انوارش گردند کما عرفت ہم ظاہر و باہر شد کہ اصولیہ در تقبیح قیاس اصل مذہب خویش را می کنند و باظہار انیعنی کہ از تضاعیف
ابن جنید و امثال او دست برداشتہ ایم تشبث بر پای خود میزنند پس فرق میان ایشان و اہل حق آنست کہ ایشان در استنباط
مسائل فرعیہ استعمال قیاس نمایند لیکن از آنرا مخالف قرآن و حدیث نیندازند بلکہ حجیتش را مبدل کثیرہ ثابت کردہ اند

وهو لیه قیاس را بزبان خویش نکوهش می کنند واز تمسکش هنوز دست بر نمیدارند چنانچه مقتضای اصل
الاصول اینست که در هر چیز دیگر و بزبان هر چیز دیگر و هر چند موجب ملالت اهل بحث و کسالت باشد لکن تعداد
بعضی از مسئله قیاس الکار بران منکرین در مسایل فقهیه و عمل بر مثل سایر مالا یدرک کله لا یترک کله نمودن بنا بر تحمیل تمهید
این مسلک بر زبان بعضی از اکابر معاصرین ضرور مینماید فاعلم ان اکثر الالحاقات التی ذکرها المتاخرون
داخلة فی القیاس نحو ما روی ان الارض تطهر اسفل النعل والقدم فالحقوا به خشبة الاقطع واسفل
العصا وسکة الحرث ونحوها وکذلک ما روی ان الشمس تطهر الارض والحصر والبواری اذا جفت
فالحقوا بذلک ما لا ینقل ولا یحول نحو الابواب والاحشاب والاوتاد والاشجار والثمار
التی علی الشجر وکل ذلک قیاس لا ینکره الا من لا یعرف معنی القیاس ومن ذلک ما نقله
فی شرح الشرایع عن العلامة انه منع فی التذکرة من اخراج الروشن والاجنحة الی
الطریق النافذ اذا استلزمت الاشراف علی جاره وان لم یضر بالمارة وقال لست اعرف
فی هذه المسئلة بالخصوصیة نصا من الخاصة ولا من العامة وانما صرت الی ما قلت عن
اجتهاد ومن ذلک ما فی کتاب الخلع من الشرایع فی مسئلة العوض اذا کان معیبا
ثم ظهر فیه عیب او لم یکن کما وصف کان یکون عبدا علی انه حبشی فبان زنجیا
ان شاء رده وطالب بالمثل والقیمة وان شاء امسکه مع الارش قال الشارح بعد ان
ذکر الاعتبار ان فی التقریبات العقلیة وللنظر فی هذه المطالب مجال ان لم تکن اجماعیة اذ لا
نصر فیها وانما هی احکام اجتهادیة ثم قال ولو فی فوات الوصف یتعین اخذه بالارش کان
حسنا انتهی وقال بالرای والاستحسان معا الی اخرها اقول قال الشیخ فی کتابه هدایة الابرار اقول و
قال الشهید فی الذکری الحاقا مسروق عمارا عن الصاد وعلیه السلام فی الرجل یؤذن ویقیم یصلی وحده
فیجیء رجل اخر فیقول یصلی جماعة هل یجوز ان یصلیا بذلک الاذان والاقامة قال لا ولکن
یؤذن ویقیم وبها افتی الاصحاب ولم ار لها دلیلا سوی الشیخ نجم الدین فانه ضعف

سندها بانهم فضیلة وقرب الاجراء بالاذان والاقامة اولا لانه قد ثبت جواز اجراء
باذان غیره فباذان نفسه اولی انتهی وقال فیه ایضا قال الفاضل لا یکره لما روی عن
النبی صلی الله علیه وسلم انه قال انی احیانا اکون فی الصلوة فاقتح السورة اریدان اتمها
فاسمع بکاء صبی فاتجوز فی صلوتی مخافة ان تفتن امه فاذا جاز الاختصار رعایة
لحق الطفل جازت الزیادة رعایة لحق الله الغیر لک من الاحکام الغیر الوارد فیها حکم
من ساداتی الانام وقتیکه نوبت کاسه لیسی حضرت ابو حنیفه رح بدین مرتبه رسید چنانکه حرفی ازان قابل نسبت نیست
طعن و لوم بر آنجناب و مقلدین او کشادن عین کفران نعمت خواهد بود کما قال الشاعر وجحدوا بها
ایی اید جاحد کافر نعمتی است ✽ دشمن بود و همرنگ مستان زیستن ✽ واز مقام بر تبه بدیهی اولی سیر کند انچه مؤلف
در رساله حدیث اثقلین درباره قلع اساس قیاس زبان دراز کرده بعنایت ایزد و تائید سماوی بجائی نرسید بلکه بعضی صریح
و بعضی اشاره بحجیت قیاس بحال و دل کرده اند رجوع میکند و حقیقة خطاب او با همه خویش واقع شده حیث قال و ادعا
انکه قیاس مستنبط از آیات قرآنی است مثل فاعتبروا یا اولی الابصار پس جواب جز این نیست که اعاذه الله عن ان یکون
که فاعتبروا یا اولی الابصار در باره که خطاب کرده یا تخصص ما صنیه متضمن ابتلای امم سالفه بمهالک از امان
نیاوردن بانبیاء و امثال آن بیان فرماید و تفکر لعلها علیه مخاطبین را بعبرت مامور سازد و ایشان از آن تمثیل منتقلی
مراد گیرند این انری را اخبر یا و استدلال بحدیث معاذ من جبل ازین هم شگرف تر است که اولا بنا بر چنین امر مخطور را که
حلالا و حراما و نفیا و اثباتا هزاران هزار مسئله دینیه بران متفرع میگردد با وجود آنکه احادیث صحیحه محفوف
بالقرائن بلکه متواتر حتی انچه محدثین اما میه تصریح بآن کرده اند و قد عرفت سابقا در منع قیاس مروی و ماثور باشد بر خبر
احاد شاذ و نادر بنیاد نهادن کدام تدین است ثانیا از مفاد آن حدیث چگونه ثابت میشود که معاذ بن جبل در
مسائل فروعی عمل باجتهاد رای خود عرض کرده بود بلکه احتمال قوی این است که چون او را حاکم یمن فرموده بودند
او گفته باشد که در امور تنظیم و نسق و رتق و فتق انجا که از باب واجبات و محرمات باشد هر چه در انحکم خدا و رسول بمن رسیده است
بران عمل میکنم و در انچه حکم خدا و رسول نمی یابم برای خود اجتهاد می سازم و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال

وانچه تقویت باین احتمال می کند وتقریر مصر ضمن بحجیت قیاس وما ملین بان را از سر باطل میکنند بلکه باذعانش بجا می بازند
این بست که اگر بالفرض قیاس جایز باشد آیا در حیات سول مختار هم جواز داشت لا والله در حیات سول با تفاق
من المخالف والموافق استفسار از رسول واجب بود کما یرشد الیه قوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم
لا تعلمون وافضل اهل الذکر جناب قدسی مآب است صلوات الله علیه واله واگر قیاس در حیات انحضرت صحیح بود
سوال چرا واجب شد وچه امکان داشت که معاذ بن جبل را مسئله مشکله در اصول وفروع دین پیش می شد وباوجود
مجال از ارد حضرت بود عرض میکرد پس ظاهر است که عرض بیچاره معاذ همین بود که در معارک سیاست ان اگر امرے
در پیش می شود که حکم خدا ورسول در ان صریحا مذکور نیست ومعهذا جهت ضیق وقت بسبب احتمال فساد مهلت استفسار
از رسول مختار نخواهد بود موافق رای خود حکم کردن حتی القدور ضرورت بضم بعض الالفاظ الذی بناسب زیادة عامیه
لاکابر السلف در مصر حین بحجیة القیاس او ما لمین الیه یا بجمله انچه در ورق سابق مذکور شد دو مثال قیاس از مسائل فقهیه
بود اما حال الدلائل عقلیه بلکه برا هین فلسفیه این بجا می رسید که باندک فاضل محاسبی در بحار الانوار بعضے از ان فضل واز کابر عصر
او فتوی ان داده اند که ادویه محرره را اگر ترکیب نکنند ومعجون نسازند علی الاطلاق حلال میشود بدلیلی که حلما در اسفار خود
ضبط کرده اند که صور نوعیه بسائط وقت ترکیب زایل میشود ودیگر مرکب باقی نماند زیرا که فی الحال بعد از ترکیب مزاجے
دیگر فایض شد وصورت نوعیه دیگر هم رسید وغالبا که این اکابر شا عشریه در تحلیل معجونیکه علامه دکو نور الله قبره در باب
اول از تحفه اثنا عشریه به ترکیب آن اشاره فرموده که در ینجا فلان چیز با اسحاد وفلسفه انضمام یافته وبوبال بار اد خواننده
حیض آمیخته طرفه معجونے بهم رسیده که رجال هم بصد دل شک آن می برد در یغ نکرده باشند وهمچنین در معجونیکه بر بنجا سات عشریه
باشد اغیر ذلک من القبایح والشنائع وبر فطن عارف پوشیده نیست که تنها این فتنه وفساد مسایل فرعیه
بلکه از نتایج این مزخرفات مسایل اصولیه که بحسب نصوص قطعیه ایمان بان واجب است هم بانواع مخالفتها ایمه علیهم السلام
ومختل گردیده آیا بر احدے مستدی می تواند شد که ابو القاسم موسوی که اورا العلم الهدی لقب داده اند کما عرفت و
قس علی هذا اکابر دیگر هم جنب او از خبر مثبات که باعتراف محدثین مثل صاحب فصول وصاحب بحار در کرجا معین اصول متواتر است
بلکه از حد تواتر هم در گذشته حتی که زیاده از سه هزار حدیث در ینباب بکتب معتمده حدیثیه نشان می دهند انکار را

دارند و میگویند که هرگز در عالم ارواح عهد و میثاق در باره ولایت مرتضوی و مانندان واقع نشده و باتباع
ظنون بد و جام و خیالات خام و قیاس فاسد اساس علی رؤس الناس بانگ بلند می سرایند که این میثاق اگر در وقت کمال
عقل بود پیش ما مقبول و نسیان مستحیل باشد والا تکلیف از جمله محالات خواهد بود و کسانیکه در تاویلات افتاده اند بر خاطر
افادات جمیع از تلامذه صاحب تحفه اثنا عشریه قدس سره العزیز مانند نور بر قلل طور است که اعذار باره شان مبرّا
از این مجعولات و منکرات است و اگر حضرت مؤلف برین امور ریب کنند دل نه بندد و شتاق مثالهای دیگر که
فی الجمله تجدد داشته باشد بیابند و یک بعضی از این قسم امور بطور سابق که اصولیه را سر کشی از آن بر تقدیر انصاف
ممکن نیست و مثل قطره از بحار نشان میدهم و آن این که فاضل طبرسی بلکه این معلم استاد شیخ و سید امامیه نیز باظهار معلمی
در بحار لفظ صور را که در آیات قرآنی و احادیث سؤل بر دانی بیش از هزار جا استعمال یافته جمع صورت آورده اند و
قیامت کرده اند بالضرورة ماده هیولانی ظلمانی ایشان بنابر پیروی خیالات خام مقتضی این تحریفات گشته اما لفظ
اولی و انچه در باب حضرت اسرافیل و انظار بر دانش در دمند صور و بر انگیختن اهل قبور بحکم ایزد غفور در انجیل و زبور
اهلبیت علیهم السلام ورود یافته نظر ایشان نیامده بگو بار الها این اهتمام بخاطر هیچیک از طلبه علوم خطور نخواهد کرد
بل فی اذانهم وقر و هو علیهم عشاوة و علی ابصارهم اغشاوة الصاف نماند که از این تحریفات امر معاد حسابی که موقوف بر دیدن صور است خلل
یابد انچه امور در بحار و تالیفات برادر بزرگ مؤلف باصراحت تمام موجود است و چگونه بر این قدر اکتفا توان کرد زیرا که
از مطالعه آن این هم هویدا میشود که کروهی از علمای امامیه چندان الف و انس با قوانین حکما خصوصا صاحب شفا
گرفته اند بلکه در بین ورطه بعنوانی سرفرو برده اند که آخر معجزات حضرت سید المرسلین دالمیه معصومین را مثل انشقاق
قمر و کلام حیوانات با نسر و رواهل بیت اطهر و شهادت اشجار و احجار بر رسالت و امامت این حضرات انکار
کرده اند و انهمه را از حیز امکان خارج نموده اند و در پی تحریف احادیث و نصوص گشته اند و مشتاقان را عجب مجلسی
و غیر او جز اتباع ظنون و کاسه لیسی شیاطین چیز دیگر مظنون نمیشود اگر مقام لطفی نمی بود البته زیاده از این بتفصیل
تمام مخالفت امامیه را در مسائل فقهیه باحادیث ایشان علیهم السلام میکفتم و لا بحث و تحقیق که اب و رنگش متعطشین را بخوبترین وجوه
سیراب میکردی میگفتم با بجمله از قدیم الایام همین امر بگوش فقیر میخورد و به متبع اصول و قواعد مذهب شیعه معلوم میشد

کہ اصح الکتب بعد کتاب عثمانی کافی ابو جعفر کلینی است و در بین او و ان بشارت نشان بعضی از اصحاب ما
تفسیر اہلبیت طاہرین کہ جامع آن شیخ الشیوخ امامیہ یعنی علی بن ابراہیم قمی استاد کلینی است و مجلد فتن از بحار
الانوار ملا باقر باضیمہ ترجمہ آن کہ جناب مجتہد الزمانی علامہ دورانی فرزند ارجمند فاضل جلیل سی کہ بجد و جہد تالیف
فرموده ہنر و کمتر بن خلایق فرستاد مدار شناوری این بحر ذخار و گلگشت آن گلشن ہمیشہ بہار چنان کل کردہ جناب
ممدوح اعنی افضل متکلمی الشیعۃ المتاخرین ملا مجلد کہ رجوع اکابر و اصاغر امامیہ در اصول و فروع بہ تصنیف و تالیفش تعلق دارد
کتاب سلیم بن قیس کہ از چند ہی نسخہ آن بغایت نزد فقیر حقیر را بہم رسیدہ و دیباچہ آن این است قال حدثنی ابو طالب
محمد بن صفح بن رجاء بن مشوسنۃ اربع و ثلثین و ثلثمائۃ قال اخبرنی ابو عمر عصمۃ بن ابی عصمۃ
البخاری قال حدثنا ابو بکر احمد بن المنذر بن احمد الصنعانی بصنعاء شیخ صالح حمامون بجار
اسحق بن ابراہیم الدہمیری قال حدثنا ابو بکر عبد الرزاق بن ہمام بن النافع الصنعانی
الحمیری قال حدثنا ابو عروۃ معمر بن راشد البصری قال دعانی ابان بن ابی عیاش قبل موتہ
بنحو شہر الی حزہ اقدم و افضل سید اندوز نعمانی در ناسید و توصیف کتاب مذکور نقل می آرد کہ ان کتاب
اصل من اصول التی رواہا اہل العلم و حملۃ حدیث اہل البیت علیہم السلام و
اقدمہا لان جمیع ما اشتمل علیہ ہذا الکتاب ہو عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و امیر
المؤمنین و المقداد و سلمان الفارسی و ابی ذر ممن جری مجراہم ممن شہد رسول اللہ صلی
اللہ علیہ و آلہ و امیر المؤمنین و سمع منہما و ہو من الاصول التی رجع الشیعۃ الیہا و عول
علیہا ترجمہ می گوید کہ کتاب سلیم اصلی است از اصول کہ صنان علم و دانش و حاملان حدیث اہل بیت رسول آنہا را روایت کردہ اند
و اقدم و افضل آنہا زیرا کہ ہمہ آنچہ این کتاب بر آن مشتمل است ہمہ آن از رسول خدا است صلے اللہ علیہ و آلہ و امیر المومنین و مقداد و سلمان
و ابو ذر و کسیکہ جاری مجرای ایشان است از آن کسان کہ نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ امیر المومنین علیہ السلام حاضر شدہ اند
و سمع حدیث از نبی و وصی او نمودہ و آن کتاب از اصول است کہ شیعہ بسوی او رجوع میدارند و بر آن اعتماد می نمایند انتہی ترجمہ
کتب شیخین طایفہ نزد جلالت قدر و رفع ذکر این نسخہ و مولفش بدریافت میرسد و کتاب تلخیص نیز بمدح و ستایش این ہر دو

دارد

دارد و بر فی هم او را می ستاید و در اولیا کاملین از اصحاب امیر المومنین ایراد داخل می نماید و مرزا محمد استرابادی
در منهج المقال تحقیق الرجال تخم صدق او محتشش در مزرع دل می کارد و آن بزرگوار تباسی اسلاف خویش از معتمدین
معتمد بین می پندارد و چگونه چنین نباشد حال آنکه جامع آن با عتراف حضرت امام اعظم علی در خلاصة الاقوال و ملا محمد تقی والد
ماجد فاضل مجلسی در روضة المتقین از خلص اصحاب امیر المومنین بوده و باطنها بعضی از اجله نفر مانیش امیر المومنین بجمع و
تالیف آن قیام نموده و از بحار الانوار مجلسی هم بروایت عمر بن اذینه از ابان بن ابی عیاش که عنقریب ترجمه او سمع
خراش خواهد یافت آنش صبح روشن است که احتیاط سلیم معاذ الله بجا رسیده بود که تنها بروایت حضرت امیر و اصحاب ثلثه
یعنی سلمان و ابوذر و مقداد اعتماد نمی کرد تا آنکه از دیگری می رسید که حال این حدیث چون ست از هر گاه این اربعه متنا سبه مجتمع می
شدند در کتاب خود آنحدیث را درج میکرد چنانچه الفاظ حدیث سلیم مطالعه فرموده شد و اخذتها من اهل الحق و الفقه
و الصدق و البر عن علی بن ابی طالب و سلمان الفارسی و ابی ذر الغفاری و المقداد بن الاسود
و لیس فیها حدیث اسمعه من احدهم الا سالت عنه الاخر حتی اجتمعوا علیه جمیعا انتهی قدر الضرورة
و در آخر ابان مذکور نسخه سلیم را بر جناب سید الساجدین رسانده روز از صبح تا شام من المبتدا الی المنتهی عرض کرده و الطفیل صحابی
پیغمبر صلی الله علیه و سلم رفیق مرتضوی و عمر بن ابی سلمه فرزند ام المومنین ام سلمه نیز هر روز شریک این مجلس میشدند پس ان
جناب و این هر دو بزرگ ستایش سلیم مشغول گشتند و بصحت تمام کتاب اقرار کردند و این هم در کتب معتبره ما میرود
و منضبط است از عبارت روایت بجا چند سطر بر داریم قال ابان فحدثت بعض عامی ذلک فدخلت علی علی بن
الحسین و عنده ابو الطفیل عامر بن واثلة صاحب رسول الله فکان من خیار اصحاب علی علیه السلام
و لقیت عنده عمر بن ابی سلمة بن ام سلمة زوجة النبی صلی الله علیه و آله و سلم فعرضته علیه و عرضت علیه
علی بن الحسین ذلک جمیع ثلثة ایام کل یوم الی اللیل و یغدو علیه عمر و عامر فقرأته علیه ثلثة
ایام فقال لی صدق و سلیم رحمه الله هذا حدیثنا کلنا نعرفه و قال ابو الطفیل و عمر بن
ابی سلمة ما فیه حدیث الا و قد سمعته من علی و من سلمان و ابی ذر و من المقداد
و امام محمد باقر علیه السلام بعد از استماع این قصه آن کتاب و مولف آن را بصدق و سداد و رشاد ستوده و بر

وصیان گاهی مخفی نبوده که بچاره یعقوب کلینی که از خرمن فیض سلیم و اشکش خوشه ها برداشته کی باین مراتب
علیا فائز گشته و کتابش که از روایات ملحدین آفاق سیما حضرت زراره و شیطان الطاق مملو و مشحون است کی باین مراتب
قصوی سیده و ظاهر است که رواة کتاب سلیم در اجلهٔ اصحاب سید الانبیاء صلی الله علیه وآله وسلم و اشال ایشان که باعتراف
امام رضا کالسابق فی المسلک الاول مانند نجوم سمایند در حکم اینها باشند معصوم و مقصوم اند و امیه هدی ان کتاب از ابتدا
تا منتهی مقبول نموده اند و جامع آن نسخه همرکاب سعادت انتساب حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب بوده و از
کمل اصحاب اطیاب معدود گشته علاوه بسیاری از وقائع که از زمان امامت ایشان تا امامت امام علیهما السلام
بر روی کار آمده سلیم بچشم سر دیده و کلینی از زبان دیگر شنیده و برای مزید اعتماد و دفع اشتباه و التباس فرمود و
تحقیق حقیقة الامر بجناب حسنین فائز گردیده کمال اعتقادات مصدوق المتشیعین و صحیفة المتقین و لیس الخبر کالمعاینة
پس نظر باین وجوه یقینی اگر کسی حلف بر صحت مجموعش کند حانث نمیگردد و این مقولات عشر باعشر فراوان حیرت
که در همان کتاب یعنی بحار الانوار حضرت کلباسی مجلسی افاده فرموده که بعضی از عظمای امامیه این کتاب را قدح می کنند و
راطنهای زنند سه ذلک از تصریح حضرت امام اعظم در خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال زیاده تر ظهور می انجامد و
حسن بن علی بن داود که او را در فن تنقید امام و مقتدی و شیخ الطائفه واقفه و اعرف باحادیث امیه گفته اند
مجعول و موضوع بودن این کتاب مستطاب از رجال شیخ نفلکرد و حیث قال یلیب الیه الکتاب المشهور و هو
موضوع و باعث این همه دم و قدح و لوم و جرح که این نزکان در حق کتابش بر زبان آورده اند و نقل حضرت امام اعظم
حلی و اساتذه او نیز در خلاصة الاقوال و غیره دریافت میشود اینکه نسخه او مشتمل بر اقرارهای عظیم و بهتانهای فجیعت
تحسین آله محمد رب حضرت امیر وقتیکه پدر شریش ابو بکر صدیق را بپایم اجل نزدیک رسید کلمات موعظت نصیحت
القا کرد و اعتقاد توحید نبوت و حقوق اهل بیت نبوت را به پدر خود یاد دهانید و درباره امامت جناب امیر المومنین و خصایص
ان از علم ما کان و ما یکون و بکلمه یا مائکه و دفع استبعاد مردم در این معنی از آیات قرانی که مادر عیسی و موسی و نوح و ابراهیم
علیهم السلام را هم اتفاق افتاده مسامع جمیله او لمعان ظهور داد چنانچه شیخ حسن بن علی در کتاب کامل بهائی تفصیل این
قصه مجعل را بیاورد و بکذب و افترا بهم یافته که ابو غسان مالک بن اسمعیل النهدی او را باب یاب میکوید نگفت که محمد بن

بن ابی بکر در حالت نزع پدر پیش او رفت و گفت که ای پدر ترا بحالی می بینم که پیش ازین بدین حالت ندیده ام
گفت یا بنی لرجل علی مظلمة اذا حللنی منها رجوت ان افیق حدیث او سقیم است و مراد آن است که ای
پسر کسی من در برابر من مظلمه ایست و بحق او گرفتارم اگر مرا ازان مظلمه حلال کند امیدوارم که بهتر شوم و بهبودی
یابم محمد گفت آن کیست ای پدر گفت علی بن ابیطالب علیه السلام محمد گفت من ضمان ام که علی را بیابم و حلالی
بخواهم که او مردی سلیم است پس محمد پیش امیر المومنین آمد و گفت پدرم بدترین حال است چنان و چنین گفت و
من ضمان شده ام که حلالی بخواهم از تو اگر رای تو باشد و مرحمت فرمائی او را حلال کنم امیر المومنین گفت کرامة لک
اما با پدر بگو تا بر منبر رود و این حال با خلق بگوید تا من او را حلال کنم محمد باز آمد و گفت حق تعالی اجابت دعا کرد علی
علیه السلام چنین میگوید ابو بکر گفت احسب ان لا یصلی علی بعدی اشان اگر من چنین کنم تا بروز قیامت مردم
ظاهر لعنت کنند بر من مروزی علیه السلام از محمد بن ابی بکر پرسید پدر تو بوقت مرگ چه گفت محمد گفت این آیت خواند
وجاءت سکرة الموت بالحق ذلک ما کنت منه تحید و آمد سکرهٔ موت بحق اینست انچه تو ازان گریزان بودی
عمر گفت احذر یا بنی ان یسمع منک ابن ابی طالب ما قال ابوک فیشمت بنا حذر کن ای پسر من از انکه
بشنود از تو پسر ابو طالب انچه گفته پدر تو پس شماتت کند با امیر المومنین علی تسمی کرد و محمد را خبر داد از نیحال محمد
گفت صدقت یا علی و گفت انا سمعت یلعنه و یقول انت اوردتنی الموارد فما لی لا اصدر ٥٥
ابو بکر با عمر گفتی بسیاکه این جمله تو کردی باز از کتاب فعلت فلانا مؤلف کتاب مذکور نقل میکند که ابو بکر و عمر و
معاذ جبل و سالم مولای ابی حذیفه و ابو عبیده جراح در حال مرگ جمله ویل و ثبور گویان مردند محمد بن ابی بکر
گفت پدرم در حال مرگ گفت محمد و علی اینجا حاضر اند و مرا بشارت میدهند بدوزخ و در دست محمد صلی الله
علیه وسلم صحیفه ایست که ما در انجا عهدهای خود نوشته بودیم می بینم که صحیفه میخوانند و بشارت میدهند مرا و عمر را و
معاذ جبل و سالم مولای ابی حذیفه را و ابو عبیده جراح را بدوزخ عایشه عبد الرحمن بن ابی بکر و عمر حاضر بودند
هجر میگویند لیکن این راز را پوشیده دارید تا علی با بنی هاشم بر شما شماتت نکند محمد گوید پدرم گفت یا عمر هجر میگویم
نه من در غار با او بودم که محمد گفت من در زمین حبشه نفیه جعفر می بینم که بر دریا چاریست من گفتم یا رسول الله من نیستم

دست بچشم من مالید من نیز دیدم و با خود گفتم که این مرد ساحر است و چون بدینجا آمدم با تو که عمری این حال باز
گفتم رای من و رای تو بران جمع شد که او ساحر است اعتماد را نجا بیرون آمد محمد گوید که من گفتم یا ابت قل لا الہ الا اللہ گفت
نجد اگر بگویم و خود نمیتوانم گفتن تا بدوزخ رسیدن دو در تابوت شدن چون ذکر تابوت کردم گفتم بحر میگوید از و پرسیدم
که تابوت چیست گفت تابوتی باشد در زیر جمله طبقات دوزخ و در کات در انجا دوازده تن باشند من که ابو بکرم و عمر و
عثمان و معاویه و یزید تا آخر الشیان باز گفت چون حضرتعالی گوید که دوزخ تا بدان تابوت از مقام خویش که عنق گویند
بیرون آورند محمد گوید یا ابت نهدی گفت واللہ ما اهدی لعن اللہ ابن ضهاک هو الذی صدنی
عن الذکر بعد اذ جاءنی فیس القرین لعنه اللہ گفت ای پدر بدیان میگوئی گفت نجد اگه
بدیان نمی گویم لعن خدا بر پسر ضهاک او ست که مرا باز داشت از ذکر خدا بعد از انکه آمد من پس قرینی بد بود لعنت خدا بر و و روی بر زمین نهاد و زاری میکرد با دیل و شبور تا محل جان دادن عمر و برادرم عبد الرحمن در آمدند
و از من پرسیدند که او دیگر چه گفت من باز گفتم عمر گفت که زنهار با علی باز نگوی محمد گوید معلوم بود که رسول خدا
هر شبی با علی در خواب سخن میگوید و جمله حالها اعلام میکند او را و از خبر جامع او را معلوم میشود و نیز ملکی با او گوید چنانکه
با مادر عیسی مریم و مادر موسی و زن ابراهیم کسانی که با ملائکه مکالمه میکردند و ایشان را میدیدند و این جمله در قرآن موجود
است معاذ جبل بوقت مرگ گفت ما در حجة الوداع با یکدیگر عهد کردیم که بعد از رسول نگذاریم که علی خلافت کند شر بن سعد
و اسید حصین نیز در بن عبد بودند چون رسول متوفی شد معاذ گفت من انصار را کفایت کنم شما قریش را کفایت کنید تمام
شد آنچه علما طائفه در باره تذکیر او موعظ و ضمات و وکالت محمد بن ابی بکر و حسن اعتماد او در باره جنابش مرتضوی تقریبا ان اللہ و طلبا
لمرضاته از پیش خود ساخته اند در اثنای نشر سامعین و نظار اتفاق افتاد و این جمیع تفصیل را مصنف کتاب احسن الکبار فی معرفة الائمة
الاطهار یعنی محمد بن ابی نذید و مشائش نیز ایراد کرده اند مخالف را میرسد که بر شدوذ و عدم اعتبار حمل کند و بخاطر جمعی خوش گردد
معهذا تفصیل بسیار از این امور خود در نسخه سلیم بدلالت مطابقی موجود من شاء فلیرجع الیها فاین هذا من ذاک و این السماک من
السماک زیرا که محمد بن ابی بکر با اتفاق خواص و عوام و اجماع آثار و اخبار مروی عند الفریقین در حجة الوداع بروایت
کلینی از امام باقر و صادق علیهما السلام و اظهار کشی و نجاشی و عضدی پیرو امام اعظم طوسی و حلی و حسن بن داود و صاحب

منهج المقال و مولف تلخیص الاقوال و قاضی نورالله شوستری و مجالس المومنین و ملا باقر مجلسی صاحب بحار الانوار و
وغیرهم که باد کردن آنها را دفتر باید طویل و کتاب باید دراز بوجود آمده و دو ماه با سه ماه پیشتر از رحلت حضرت خیر البشر
علی اختلاف الروایات پیدا شده و خلافت ابوبکر صدیق دو سال و چند ماه بیش نیست پس با ضعف عدم سه سالگی محمد بن
ابی بکر دعوی موعظت و نصیحت بوکالت و ضمانت او و فهما بین این بزرگان و اعتقاد و تخواص امامت علو و حضر جامع الی غیر
ذلک خارج از بقعه امکان خواهد بود آمدم بر ذکر روایتی از کتب معتمده معاشر سنت و جماعت پس بدانکه حافظ متبحر عسقلانی
در فتح الباری فرموده انما ولد محمد بن ابی بکر الصدیق قبل وفات النبی صلی الله علیه و آله و سلم
بثلثة اشهر و ایام کما ثبت فی الصحیح ان امه اسماء بنت عمیس ولدته فی حجة الوداع
قبل ان یدخل مکة و ذلک فی اواخر ذی القعدة سنة عشر من الهجرة و از کتب دیگر نیز همین
معلوم میشود که بر محمد بن ابی بکر در وقت وکالت سه سال هرگز تمام نگشته بود پس التماس است که کمتر بن خلاتون در
که مصنف کتاب فضلت فلاتلم که در کتاب کابل بهای را تیش مذکور ساخته از مصنفش علنی و آزری بدید نیست تردد
بود آخر بمقتضای شعر چو خوش زد مثل شاه گویند گان که بابند گانند جویند گان ؛ در فهرست شیخ طوسی
بنظر احقر البر اباد در آمد که این کتاب را استاد الاستاد این امام اعظم که نام او مظفر بود در تصدید اخبار و تالیف کتب
اسفار بدطولی بسا بقه اولی و دستی تصنیف کرده چنانچه حضرت شیطان اطاق کتاب افضل المصنفین
فرموده و از جمله اقترآت سلیم بن قیس هلالی قصه دیگر قلمی میشود که باظهار حسن بن علی بن داود مثالش در نسخه او
امامت یزید امام تقرر یافته یعنی زید بن علی بن الحسین که از دست مروانیان شربت شهادت چشیده و بکمال فضل
خداوندی و حیات جاودانی فایز گردیده نیز از ائمه اهل بیت است الی غیر ذلک من المناکیر و المفتریات المشاهیر
و هر چند بر فرض محال از اصول امامیه حضرت زید شهید بکمال ورع و تقوی و زهد و علم و شجاعت و سخاوت متصف باشد
لیکن چون مبنی امامت بر ائمه اثنا عشریه ختم شده پس دعوای او بری غیر معصوم مرد امامیه بی تردد احد
و ضلال لکه عین کفر دارد خواهد بود عن ابی عبد الله علیه السلام قال من ادعی انه امام و
لیس بامام یوم القیامة و ترى الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة قلت

وان کان علویا فاطمیا وان کان علوی فاطمی فی اعتقاد الصدوق الظلم
وضع الشیء فی غیر موضعه فمن ادعی الامامة ولیس بامام فهو الظالم الملعون ومن وضع
الامامة فی غیر اهلها فهو ظالم ملعون وفی الفصول المهمة عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ثلثة لا یکلمهم الله یوم القیمة ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم من ادعی امامة من الله
ولیست له ومن جحد امامة من الله ومن زعم ان لهما فی الاسلام نصیبا پس کجا ماند دعوی
مناقب جلیله برای سلیم که غیر مستحق امامت را امام قرار داده و بمقتضای این احادیث از اسلام بهره و ملعون و ظالم شده
و کجا ماند لاکنز علمای قوم برای تصحیح کتاب او که محتوی بر این کفریات و منطوی بر این کذبات و افترآت باشد و زیاده
بر مقام حیرت و اضطراب اینست که چون بکتب رجال از تصانیف شیخین و مولفات حسنین و افادات علی بن احمد
عقیقی و علی بن ابی طالب قمی و امالی که نزد جمهور از امامیه لوثی بحمد الله اعتباه جناب مرتضوی منسوب گشته و او در معاصرین
خویش بجامعیت علوم علم اشتهار بر افراشته بود و در تعبیر منامات و حل مشکلات هم دستگاهی تمام داشت حتی که
امر سریف بن یحیی کمال الدوله بن بابویه شاهی اطبا از علاجش نا امید گشتند فقط بکاوش عقل و اخلال
پذیرفت و آثار صحت بران مترتب شد حالانکه بشهادت نقل امام در تفسیر کبیر معبر این تعبیر در اصل این سه بن است
که مراد از بن عنقاء و ابد لا کریمة لا شرقیة ولا غربیة روغن زیتون است مرجعت افتاد واضح و روشن
شد که سلیم نسخه کتاب خود را کسی نمود و هرگاه عمر او آخر شد و از زندگی یاس کلی بهم رسید ابان بن ابی عیاش
گوید و العهدة علیه او این کتاب را بمن سپرد و در میان نفوض فرمود که ای برادر بسبب حقیقی که بر ذمه من داری حق
ظلم خلق در کنف الطاف گیری این کتاب را بتو می سپارم و خبر تو کسی حامل این اسرار نمی دانم نکته دقیق
بشنو که بعد از وفات سرور کائنات تمامی صحابه معاذ الله از دین برگشتند و بردت و ارتداد پیوستند جز
پنج کس از ین سیاهه نجات نیافتند بغیر از ابان بن ابی عیاش کسی دیگر را وی کتاب او نیست و از روایت بجای
در کمال ظهور است که احادیث کتاب سلیم را کسی از شیعیان هم قبول نمی کرد و ارتداد تمامی اصحاب محمدی را غیر
معدودی و شاذی هیچ یکی باور نمی نمود تا آنکه او در ایام مرض ارادهٔ حتمی کرد که نسخه خویش را بشر

سوزد باز بجبالش راسخ گشت که درین صورت گنهگار خواهم شد احدی محدثات او را جز ابان بن تغلب ذکر نکرده بلکه او هم بعد مطالعه آن کتاب ابتداد مهاجرین اولین و انصار سابقین را مستبعد شمرده بر اسکشاف حال نزد حسن بصیر برده بحکم آیت وافی هدایت وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا دروغ بکردنش که حسن مذکور در آنوقت از جبال بود بعد استماع احادیث سلیم گریه و زاری آغاز نهاده و زبان خود تصدیق او کشاده چنانچه عبارتش این دلالت میکند وهی ندهٔ قد عانی وخلا بی وقال یا ابان قد جاورتك فلم ار منك الا ما احب وان عندی کتبا سمعتها عن الثقات وکتبتها بیدی فیها احادیث لا احب ان یظهر للناس کان الناس ینکرونها ویعظمونها وهی حق الی ان قال فرانی همت حین مرضت ان احرقها فتمت من ذلك وقطعت به فان جعلت لی عهد الله وميثاقه ان لا تخبر بها احدا ما دمت حيا ولا تحدث بشیء منها بعد موتی الا من تثق به لكفتك بنفسك وان حدثت حدثت ان تدفعها الی من تثق به من شیعة علی بن ابیطالب ممن له دین وحسب فضمنت له ذلك فدفعها الی وقرأها کلها علی فلم یلبث سلیم ان هلك فنظرت فیها بعده وقطعت بها واعظمتها واستصعبتها لانه فیها هلك جمیع امة محمد صلی الله علیه وآله من المهاجرین والانصار والتابعین غیر علی بن ابیطالب واهل بیته علیهم السلام وشیعته فکان اول من لقیت بعد قدومی البصرة الحسن بن ابی الحسن البصری وهو یومئذ متوار من الحجاج والحسن یومئذ من شیعة علی بن ابیطالب من مفرطیهم نادم متلهف علی ما فاته من نصرة علی والقتال معه یوم الجمل فحلوت به فی سرب فی دار ابی خلیفة الحجاج بن ابی غیاث فعرضتها علیه فمکث ثم قال ما رأیت حدیثا اشبه بالحق قد سمعته من الثقات من شیعة علی وغیرهم الا ان هیهنا کتب واشار الی صدره فقلت وانا حصرت مذکور در روایت ابان وضوح تمام یافت اکنون در بیان اختصار یکدو حرف در ترجمه او باید شنید و حال اجله اصحاب ما باید

ابن داود در کتاب رجال تضعیف او تصریح میکنند و مجلسی او را مفتری و کذاب میداند و میگوید که او
اقرار صریح بر سلیم نموده و این کتاب را بنام او وضع ساخته فاعتبروا یا اولی الابصار حالیا خبط سطر از مذهب
حسن بصیر از کتب معتمده متکلمین شیعه باید شنید و از آن دریافت باید کرد که راوی نسخه سلیم در وقت تشیع او
کذاب و مفتری بوده یا نه و نکث عهد و میثاق را روی صواب دیده یا نه طبرسی صاحب احتجاج علی ما اعترف به محمد بن الحسن الحر العاملی
فی کتابه المسمی بامل الامل عشریه فی الرد علی الصوفیه میگوید لما فرغ امیر المؤمنین علیه السلام من قتال
اهل البصره مر بالحسن البصری وهو یتوضأ فقال له یا حسن لقد اکثرت من اراقة الماء
فقال لقد اکثرت من اراقة الدماء فقال سبغ وضوءک فقال والله لقد قتلت
بالامس قوما کانوا یصلون الخمس ویسبغون الوضوء فقال امیر المؤمنین علیه السلام
فذلک ما رأیت فما منعک ان تعین علینا عدونا فقال والله لاصدقنک یا امیر
المؤمنین لقد خرجت فی اول یوم فاغتسلت وتحنطت وصببت علی سلاحی وانا لا
اشک فی ان التخلف عن امام المؤمنین عائشة هو الکفر فلما انتهیت الی الموضع نادی منادیه
یا حسن ارجع فان القاتل والمقتول فی النار فرجعت ذعرا وجلست فی بیتی فلما کان الیوم
الثانی لم اشک ان التخلف عن امام المؤمنین هو الکفر فتحنطت وصببت علی سلاحی و
خرجت ارید القتال حتی انتهیت الی ذلک الموضع فنادانی من خلفی یا حسن ارجع فان
القاتل والمقتول فی النار فقال امیر المؤمنین علیه السلام صدقت اتدری من ذلک
المنادی قال لا قال ذاک اخوک ابلیس وصدقک ان القاتل والمقتول منهم فی النار
ملا باقر مجلسی نیز باین روایت اعتراف دارد و در مثالب حسن مذکور این مقدار حدیث را در عین الحیات آورده
مضادش آنکه جناب امیر بعد واقعه جمل رحسن گذر کرد و او در وضو مشغول بود فرمود بسیار از آب بخشی گفت
بخلاف تو که خون بسیاری از اصحاب ریختی فرمود تمام کن وضو را گفت چنین میفرمائی و قومی را که حق نماز و وضو
بجا می آوردند کشتی فرمود چرا انتقاد آنها نکردی گفت روزی بعد از غسل و حنوط سلاح بر تن راست کرده متوجه

۱ او ا نخورت

له روا از نصرت صدیقه فقط بر نافتن عین کفر است ها نفی در راه آواز داد که بر گرد قاتل و مقتول هر دو
در آتش اند رو د گر باز همین آتش در رکاسه افتاد و فرمود که ابلیس برادر تو راست گفت که قاتل و مقتول از لشکر
عائشه در جهنم اند هر چند لعان وضع از جهین این حدیث می تابد زیرا که محال است که ابلیس حسن از قتال امیر کند
حال زعم شیعه کفر است بجانب انروا که بالیقین بمدارج فروتر از آن است برگروانند و لیکن چون ایمه قوم روایت
میکنند برای تکذیب دعوی ایشان که در ابتدا شیعی دانست مفید افتاده والا قائل باین معنی باید شد که تشیع
با اخوت ابلیس مجتمع می شود الی غیر ذلک من المفاسد اگر بغضی از وجوه ظاهر ساعین و ناظرین از فرقه امامیه اختلاج قلوب
داشته باشند تیرهای دیگر در کیش دارم و بجانب سنیه نخالف کینه کیش رهامی کنم که حدیث دیگر که عالمی در کتاب مذکور آورده
مکذب اوست وهو انه لما فتح امیر المؤمنین البصرة اجتمع علیه الناس وفیهم الحسن البصری ومعه
الالواح فکان کلما لفظ امیر المؤمنین علیه السلام لفظة کتبها فقال امیر المؤمنین
یا علی صوتها ما تصنع فقال نکتب آثارکم لنحدث بها بعدکم فقال امیر المؤمنین علیه السلام
اما ان لکل قوم سامری وهذا سامری هذه الامة الا انه لا یقول لا مساس ولکنه لا
یقول لا قتال یعنی چون امیر در جنگ جمل فتح یافت مردم بر آنجناب هجوم کردند و حسن بصری نیز آنجا بود هر کلمه که
امیر رامی فرمود حضرت بانگ بر زد که چه میکنی گفت احادیث شما می نویسیم تا بر آیندگان متاخرین بکار آید فرمود سامری قوم
می باشد و منافق و سامری این امت حسن بصری است فرق این است که او لا مساس میگفت یعنی کسی را نمی زدم من بلا قات نکنند و
حسن میگوید که قتال روا نیست بلکه غزات روا باید نمود از این حدیث دریافت شد که او هرگز بقبضه گشتن و بند بجانب شیعه
اعتقاد نداشته والا تشیع عبارت ازان باشد که جناب امیر را در جنگ جمل بر خطا انگارند نعوذ بالله من هذه الهفوات
حضرت مر تضوی را بجهت این حرکت مرتکب حرام دانند ولعنهم ما قال المولی المعنوی ع گر ولی نیست لعنت بر ولی قطع نظر
ازین همه روایات دیگر در طریق امامیه یا بمعنی ناطق است که حسن بصری چنانچه در زمان علوی بزمره مخالفین انسلاک داشت
عرفت در زمان ایمه دیگر خصوص در ان اوقات که حضرت سید الساجدین سر بر آستان امامت نهاده بود و ابان کور و ولی قات
کرده چنانچه خود نیز معترف است و عبارتش که هم در سیاق قات حسن بصری حج گزاردم و بخدمت امام زین العابدین شرف

حضور دریافتم کلام من قبل دلیل بر نسبت نیز براه مخالفت ایمه میرفت چنانچه کلام ملا مجلسی در عین الحیات
نقلا عن بعض شیوخه باید شنید میگوید که چند قصه طولانی در مباحثه حضرت امام زین العابدین و امام محمد باقر علیهما
السلام با ولعل کرده است که دلالت بر شقاوت او میکند و روایت ابی حمزه ثمالی نیز که در کتاب اثنا عشریه مرقوم است
ملخص آن اینست که امام باقر علیه السلام ورا از مخالفین خویش می پنداشت بر همین مدعا دلالت دارد بلکه عالمی
در کتاب مبسوط مخالفت او را با شیعه و حضرات ایمه عموما از معلومات و مشهورات شمرده و موید این معنی است
مطالعه دیگر کتب از تصانیف علمای قوم که در رد صوفیه نوشته اند الی غیر ذلک من الکتب و الروایات و از کلام موسوی
خوش ناشناس که جمعی از امامیه او را بلقب شیعه تراش یاد میکنند چنانچه از رساله برادر مهین حضرت مولف که در باب
اخبار یزید رحمه الله چند ورق نوشته سمت وضوح دارد هم عداوت و بغضت او عموما بر می آید پس نسخه سلیم را پیش حسن بصری بردن
و دعوت او کردن بلکه آنرا بحد افراط رسانیدن افترائی است که مزید بر ان موهوم نباشد و متضمن بر نکبت عجیبه
و سوابق بعیده تو کید یاد اهیه عظمی و مصیبت کبری این است که حضرت ملا باقر مجلسی که اهل ولایت بر تخصیصاتش افتخار دارند
و وقت استفسار بر زبان می آرند که مذهب ما مذهب ملا باقر است بعد ذکر اسناد قدح نسخه سلیم که پاره آن
شنیدی طبیعت نقاد خویش را بر تاویل و تسویل متوجه ساخته و شمه اضعاف را پیش انداخته فلنذوه و را ظهورهم
کانهم لا یعلمون از معاینه آن تاویلات چاک گریبان طلبه علوم دینی تا دامن میرسد و کاخ دماغ اهل انصاف متزلزل
میگردد و جلالی بر نمیدهد که هرگاه بعضی از اجله علمای طائفه بمطالعه افادات سلیم هلالی تفضیل کامل بهائی کما سبقا
و تحقیق هلالی مجلسی کما سیجی آنفا فائز گردیده اند انگشت تحیر بدندان تحسر گزیده اند و کفهای دست بر هم سائیده و
غریق لجه تفکر و توحش گردیده انچه در آن وقت بر زبان آن نهاد حق این بزرگان صدق جا شده تذکار شش خالی
از سوداد تحیر نیست خلاصه تاویلات فاضل ممدوح لتصحیف ناسخین و تحریف راویین است یا اینکه بنا بر اعجاز امیر المومنین محمد بن
ابی بکر اگرچه قطعا و یقینا بسن سال هم نرسیده بود لیکن امر موعظت و وکالت و غیره را با تمام رسانیده باشد و از بعض
افاضل تقلید والد ماجد خودش نقل فرموده که در نسخه سلیم بجای ابو بکر لفظ عمر و در مقام نام محمد ند کور لفظ عبد الله
با قبه اعنی عبد الله بن عمر بد جویش را و قد حلت حق موعظت بجا آورد که اکنون هم هیچ از دست نرفته بحد مرتضوی

توبه وانابت باید نمود از شر و فساد باید گذشت چنانچه تفصیل این قصه مقرر بات که مشتمل قصه موعظت محمد
بن ابی بکر است نیز در کتاب کامل بهائی که در حقیقت تالیف آن برای تفصیل افترآت واقع شده زینب قمی یا قیه
عبارتش این است بیننه ابن عمر گفت که بدرم بوقت مرگ علی را حاضر کرد و از و حلالی میخواست علی گفت من ترا حلال
نکنم تا دو مرد را بر خود گواه گردانی پدرم رو خود بدیوار کرد و ساعتی ثانیا کلمه استحلال اعادت کرد علی نیز اشهد
عدلین اعاده کرد پدرم رو بدیوار خانه کرد علی برخاست و از خانه بیرون رفت چون طعنه بروی مدشیر تقی دادند
باز خود جمله از و بیرون آن مدجمعی مثل او رفتند و بشمار نها میدادند به بشت عمر آه سرد برآورد چنانکه نزدیک بود
که روح او برآید پس گفت والله لو ان لی ما فی الارض من صفرآء و بیضآء لافتدیت بها من هول المطلع
بخدا که اگر با من بودی هر چه در زمین است از زر سرخ و سفید بفدای خود دادمی از هول آنچه مطلع شدم بران و
این روایت ابن عباس است در روایتی آنه قال لودت ان لم ادخل فی النار و دوست داشتم که در دخول آتش
نبودم و امثال این روایات و دلائل این قول امیر المومنین است ما زلت مظلوما منذ قبض رسول الله صلی الله
علیه وسلم ولقد مانعت و انی والله لاولی الناس بها فما قلت هذا و ابا کفتی والله لو کان حمزة و جعفر
حیین ما طمع فیها ابو بکر و عمر و لکل ابتلیت بخلیفتین جافیین عقیل و العباس بخدا که
حمزه و جعفر زنده بودند ابو بکر و عمر طمع خلافت نکردندی و لیکن من مبتلا شدم بدو سوگند خورنده یا بر هنه
که عقیل و عباس اند و راوی این ابو جعفر محمد باقر است علیه السلام انتهی بلفظه باز حضرت ملا باقر مجلسی بعد تاویل
مذکور افاده نمود که جواب نیست که اشتمال کتاب سلیم بر امثال این امور کذب و موعظت محمد بن ابی بکر و مانند آن
باشد در عظمت و جلالت و افضلیت و اقدمیت کتاب قادح نیست و الا ابو جعفر کلینی و شیخ المشایخ ابو جعفر قمی و دیگر
قدما جگونه بران اعتماد می کردند و اگر باین اسباب کتاب حدیث مقدوح باشد بس اکثر اصول امامیه که متداول بین الخاص و
العام است خراب خواهد شد زیرا که کمتر از اصول ایشان کتابی خواهی یافت که با مثال این حکایات مشتمل نباشد انتهی
ملخصه بنا زم بر فضل و بلاغت و مزید فراست خدام مولانا عالی مقام که بر اصحیح و تفصیل سخن سلیم سر بر سینها کردند
که تمامی اصول خود را برهم زدند بلکه مستاصل نمودند الحمد لله که حق بزبان جاری شد فان للاکر حکم الکل گو با مثل

عرب عرباً یعنی نبی فصراً و هدم مصراً فقط برای ایشان موضوع گشته و آلدماجد این فرزند ارجمند یعنی ملا محمد
تقی اصفهانی بعد از تامل بسیار و تدبیر بیشمار و عظ و نصیحت محمد بن ابی بکر را بر تعلیم مادر دلش اسماء بنت عمیس حمل میفرماید
ان هذا الشی عجاب چه قبل ازین زبانی بعضی از ثقات شنیده و در کتب معتمده ما میدیده ایم شده که این گروه حق ژوه فقط به
تشیع اسماء مذکور قائل بودند اکنون در یافت شد که بافادات ملا محمد تقی از مادر مکرم محمد بن ابی بکر که مدتی در از سیما
در ان ایام نیز در تصرف ابی بکر صدیق بود که بر مسلک مجلسیین کجا سیجی بیشوای اهل ارتداد سر اعی است این نوع معجزات
و خوارق عادات که تعلیم و تلقین او از طفل در سالگی کار مرد کامل حاصل شد صدور یافت و با وصف این امر در خوارق و
معجزات نقصانی متطرق نشد و العجب و ما ادریک ما العجب که نجاح مومنه با ناصبی بر افادات و روایات امام اعظم
طوسی در استبصار و تهذیب الاحکام و تصریح دیگر علمای اعلام روا نیست بلکه خود این بزرگ در خلاف و مبسوط و جمعی دیگر
از اکابر مشیعین مثل ابن ادریس سلار و ابن زهره در سرائر و غنیه اجماع بر بعضی نقل می کنند و مختار صاحب قواعد
و تحریر و ارشاد و منصره و مختلف و تنقیح و کنز العرفان و غایة المرام و نهایة المرام و مهذب بارع نیز همین است
کما لایخفی علی من طالع ازعاد المعاندین پس با امام نواصب و خوارج و اهل ارتداد شرعی علی زعم الروافض چگونه
صورت جواز پیدا کند و محمد بن ابی بکر چگونه بطیب ولادت متصف بوده و طائفه امامیه باشد فکیف که لفظ اعجب
بجناب شرف صدور حق وارد گردد بلکه لفظ صلوات الله نیز ضمیمه آن شود و آبا کرام سر و را نام بسیار
از سادات کرام را بر اصول موضوعه مشیعین بهره از طیب ولادت بدست نیاید کما سمعت فمن ان سیار
تعالی نگرندیده که قاضی نور الله شوستری در مجالس المومنین از ابو عمر و کشی در حق او نقل میکند و عشاوه
عصبیت را بر بصر بصیرت خود می تند که در مجلس شریف حضرت امام صادق علیه السلام ذکر محمد بن ابی بکر می
گذشت آنحضرت بر او صلوة و رحمت فرستادند و نیز از آن جناب روایت نموده که میفرمودند نجابت محمد بن ابی بکر
از جانب پدر ثابت است و عیبش از جانب مادر و در روایتی دیگر فرموده اند که در هر اهل بیت یک کس می باشد
که بدات خود نجیب است او انجب بنجبا از ان اهل بیت شود محمد بن ابی بکر است الی غیر ذلک من الروایات و هرگاه حال
نجابت و شرافت و کیفیت طیب ولادت محمد بن ابی بکر دریافتی لوازم و عوارض فائده این قسم طیب مولد که

که در کتاب محاسن برقی و کتاب عقاب الاعمال فصول مهمه مروی و مضبوط است هر اهل تتبع محقق خواهد بود
قال الصادق علیه السلام یقول ولد الزنا یا رب ما ذنبی فیما کان لی فی امری
صنع قال فینادیه مناد فیقول انت شر الثلثة اذنب ابواک فنبت علیهما وانت
رجس ولن یدخل الجنة الا الطاهر و زراره از امام باقر روایت میکند قال سمعت ابا جعفر
لاحرمانی ولد الزنا ولا فی بشره ولا فی شعره ولا فی لحمه ولا فی دمه ولا فی شیء منه وعن
ابی عبد الله قال لو کان احد ممن ولد الزنا نجی نجی سابع بنی اسرائیل فقیل له وما سابع
بنی اسرائیل قال کان عابدا فقیل له ان ولد الزنا لا یطیبه احد ولا یقبل الله منه عملا
قال فجعل یسیح بین الجبال ویقول ما ذنبی وعن علی بن الحسین یقول لا یدخل الجنة الا
من خلص من ادم وعن الصادق علیه السلام قال خلق الله الجنة طاهرة مطهرة لا یدخلها
الا من طلبت ولادته الی غیر ذلک من الروایات التی اوردت فی الکتب المذکورة
واز مطالعه مثل فصول مهمه بوضوح می پیوندد که جمعی از امامیه عدلیه بظاهر این احادیث اعتقاد داشته اند و بعضی بعد
توجیهات رکیکه گردیده اند و بحمد الله که متقدمین اهل حق از تخریج این روایات مبرء و منزه اند چنانچه از رساله ملا علی
که در موضوعات حدیث جمع فرموده هویدا می شود با اینهمه بکدامنی ما لاف زنی اکابر طایفه باید دید که اجماع امامیه
عدول را نقل می کنند و اهل سنت سلیم را از قائلین بالظلم میدانند فاعتبروا یا معاشر المنصفین واز
مطالعه بحار جنان روشن شد که شیخ صدوق و سید مرتضی و ابن ادریس ائمه متشیعین را اعتقاد بکفر ولد الزنا نیست
اگرچه ظاهر اکثر کتب متقی و پرهیزگار باشد مرتبه گذارش است که ملا محمد تقی مجلسی در همان کتاب یعنی روضة
دست و پا زده و کوشش بلیغ کرده برای عدم حصر نسخه سلیم در روایت ابان منکر کذاب بیشه اهل بهتان
جوابی برآورده و آن این است که ابراهیم بن عمیر یمانی نیز راوی کتاب مذکور است انتهی و بنده کمترین
خلائق را درین جواب لنگ گماشتی است خدا را کید و حرف دیگر بکمال اختصار باید شنید و باصغای آن گوش دل
باید نهاد که حسین عصاری و دگر بزرگان نیز او را قدح کرده اند و حکم بضعف او نموده و از نجاست

که حضرت امام اعظم علی نظر باین اختلافات تردد می درباره او بهم نسانیده هر که خواهد کتاب خلاصة الاقوال الجرح کند و شهید ثانی متشیعین در تعلیقات خویش در ترجیح تعدیلش بحث میکند اما اولا فلتعارض الجرح والتعدیل والاول مرجح مع ان کلام الجارح المعدل لم یذکر مستندا لینظر فی امره واما ثانیا فلان النجاشی نقل توثیقه وما معه عن ابی العباس وغیره کما یظهر من کلامه والمراد بابی العباس هذا احمد بن عقدة وهو زیدی المذهب لا یعتمد علی توثیقه انتهی قد الضرورة فلا من منهج الفال پس اگر شل بر اسهم بیانی بر فرض محال دیگری هم از و نشان بیدا شود گره اعضال را نمی کشاید چه جای آنکه عجز از بیانی بعد این تلاش و سعی بدست ملای اصفهانی حذف بهم رسد و عجب است که امام اعظم علی بن بخدود خذوه بلکه قدما، اورا نسخه صحیحه کتاب مزبور با وصف قرب زمانه و تقرب خدا بنده و دگر سلاطین سعی وافر دستیاب نشود و ملا محمد تقی جامل نسخه او بی بر دقیقه تا و بلات بخیفه این بزرگان این مقولات لا طائله الیشان هم خطی از واقعیت ندا شته و مخفی نیست که چون امن تاویل بر ای حضرات امامیه خیلی وسعت دارد ابو عمرو کشی و اتباع و اشیاع او همین مهملات خاطر خود را شاد کرده باشند زیاده تر محو حیرتم که چون سلیم مذکور در مبادی اوقات حضرت امام محمد باقر علیه السلام بیکر میولانی و جابر الخشیم ظلمانی را نهی کرده و نیز او کتاب خوبش را قبل احتضار نزد ابان مصدر بهتان سپرده کما فی التلخیص و کتاب ابن داود بس دعوی ایمان که این نسخه بر امام زین العابدین علیه السلام قرات کرده ام بدین قول برجعت آنجناب در آن اوان چگونه سمت امکان بابد گلا انها کلمة وهو قائلها و موید اقرار بانست که من اول کتاب سلیم را بحسن بصر نمودم کما مر آنفا زیرا که این قول اول دلیل است بر انکه او عمدا عهد و میثاق را از دست داده و آیات قرانی را مثل ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها وقد جعلتم الله علیکم کفیلا پس پشت انداخته و در زمره اذا هم ینکثون باعتراف خودش داخل شده و لیلبکه بر تشیع او قائم کرده یعنی تلهف بر ترک رفاقت مرتضوی خود و شیعه او غائبانه کان ندارد والا بایستیکه در باره عبد الله که عکلین لو دنش بر فوت قتال فمه ما عبد زیاده بر عمهای دیگر شن لو و کما روی المجلسی فی المجلد العاشر من البحار و فاروق را غلط نمود و در تفهیم معاویه کوشید و بر یزید خروج کرد و چنانچه در

مسلک

مسلک اول دانستی میگفتند و هو بومند من شیعة علی بن محمد بن سعد و قاص را که ناسف او در بحار بیش از بیش
منقول بین بحر و ملاقات و اتفاق حسن و تلمذ تو از حجاج که بسیار از قدمای اهلسنت را کشته چگونه اطمینان بهم
رسید چنانکه سلیم گفته بود که زنهار بکسی خبر مکن مگر وقتیکه او را مانند خود اعتقاد کنی و بل هذا الا نقض العهود و اتباع
الیهود و بدین جنایه ابان بر ارواح این متاع کاسد بر حسن بصری تهمت افراط تشیع نهاده و من حضرت السید الساجد زین
و بعضی از اصحاب سید المرسلین را بلوث این جنایت ملوث گردانیده حاشا جنابهم عن ذلک هر گاه حال
کتاب سلیم و اعتماد اکابر قوم در حق آن در ذهن نشین شد اکنون در باره کتاب دوم یعنی تفسیر اهلبیت که استاذ کلینی
جامع آنست آنچه علمای امامیه ذکر فرموده اند دیدنی و در ذهن خود بکمال احتیاط نگاهداشتنی است ملخص آن از
نام نامی و لقب گرامی ماتند نور بر شاهق طور هویدا است مع هذا حسب فواید مدنیه که نزد حضرت ملا محمد باقر
مجلسی راس و رئیس امامیه و قدوة المحدثین و کتاب او معتمد علیه است کما نص علی ذلک فی البحار نماحی آن کتاب را
از افادات ائمه معصومین اعتقاد میکند و میگوید وهو تفسیر صحیح یجوز فی الشریعة الاعتماد علیه لانه
ماخوذ کله من اصحاب العصمة علیهم السلام و در حقیقت مرتبه این کتاب مستطاب بر اصول ما سیه از بهم در
گذشته زیرا که گویا تمامی تفسیر مذکور افاده حضرت باقر علوم اولین و آخرین حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق است
که در کتاب مختوم بخواتیم الذهبیة منتشر علوم نبوی و علوی ما بوده اند و اگر صحف آسمانی را در واقع تحقیقی و اصلی بوده کما
هو زعمهم حرفی بر زبان این حضرات خلاف نفس الامر نگذشته بخلاف ایمه دیگر که معاذ الله اصول ادعین مزید و لای
اهل بیت طاهرین مدة العمر علی کر الشهور و مر الدهور باظهار حق آشنا نگشته اند با اینهمه جامع تفسیر مذکور علی بن
ابراهیم قمی است که ابو جعفر کلینی یکی از تلامذه اوست چنانچه مطالعه فواید مدنیه و دیگر کتب معتمده بلکه خود کتاب کافی
بران گواه است و ایضا او از اصحاب امام است بخلاف کلینی که در ایام غیبت لشو و نما یافته کما فی کتب الرجال و تنها
صاحب فواید مدنیه براه مدحیت کتاب مزبور نرفته بلکه دیگر بزرگان از اصولیه و اخباریه نیز اطراد در مدح آن بعمل
آورده اند از انهم نرصه ظهور جلوه نماست که این تفسیر در مرتبه عظمت و جلالت کمتر از کافی کلینی نیست و ملا باقر مجلسی
در بحار الانوار در بسیاری از مقامات استدلال بآن مینماید و این کتاب را از کتب معتمده و مشاهیر اسفار معتبره میداند

و این قیل و قال و شهادت علی رؤس الناس هم وسیله جنون و ذریعه اختلال حواس است زیرا که جل روایات
کتاب موصوف از ابو الجارود است که بلاریب ملحد بحت و زندیق صرف بود و بر السنه مطهره حضرات ائمه هدی ملعون و
مطرود و مرجوم و مردود بلکه بر زبان معصوم بنام بعضی از شیاطین ملقب و موسوم است چنانچه اهل تنقید از ارباب
کلام که در فن اسمار رجال مرتبه تحقیق دارند و همت بجمع مقالات اهل عالم می گمارند بر این امور مذکوره اتفاق
نموده اند چنانچه از مطالعه تبصرة العوام و تذکرة الائمه علیهم السلام و منهج المقال و خلاصة الاقوال و مانند
آن از کتب رجال ظاهر و باهر است که آن سوء اهل ضلال در جعل تلبیس تحریر ابلیس و مخجل دجال است بعبارت بعضی از این
کتب تخویف تطویل نشان دهم فاضل استرابادی از کشی نقل میکند الاعمی السرحوب بالسین المهملة
المضمومة و الراء و الحاء المهملتین و الباء المنقطة تحتها نقطة واحدة بعد الواو و مذموم
لا شبهة فی ذمه سمی سرحوبا باسم الشیطان الاعمی یسکن البحر باز اینهم در کتاب مذکور ثابت
شده که او را تفسیری هست که بامام محمد باقر نسبت میکند و از ابو بصیر روایت مینماید قال ابو عبد الله علیه
السلام کثیر النوا و سالم بن ابی حفصة و ابو الجارود کذابون مکذبون کفار علیهم لعنة الله قال
ثم جعلت فداک کذابون قد عرفنا هم فما معنی مکذبون قال کذابون یأتونا فیخبرونا
انهم یصدقوننا و امرنا کذلک و یسمعون حدیثنا فیکذبون علینا یعنی حضرات ائمه هدی اورا بنام شیطانی
که در دریا می ماند و بینائی ندارد ملقب نمودند ابو بصیر میگوید که روزی صادق علیه السلام در حق کثیر النوا و سالم بن
ابی حفصه و ابو الجارود مذکور ارشاد فرمود که این هر سه تن کذاب مکذب کفار اند بر ایشان لعنت خدا باد
گفتم قربانت شوم معنی کذاب میدانم لیکن معنی مکذب چیست فرمود کذاب اند که می آیند نزد ما و اظهار میکنند که
تصدیق می نمایند و حالانکه خلاف واقع است و احادیث ما را می شنوند و دروغ می بندارند و از کتب دیگر نیز
دریافت می شود که او اعتقاد بامامت زید داشت و منکر امامت حضرت صادق علیه السلام بود و موجد و مخترع فرقه
جارودیه از طائفه زیدیه که اخراج ائمه هدی از دائره امامت و ادخال زید و اولاد او در این دائره و ادعای مهدویت
برای محمد بن عبد الله بن الحسین یا محمد بن قاسم بن الحسن یا بعضی از احفاد زید شهید علی اختلافهم فی ذلک

اعتقاد

اعتقاد و حیات ایشان از ذوانیات مذهب ایشان ظاهر باشد همان کور باطن و ظاهر است ای معاشر مسلمین
قریب است که طلوع شمس از جانب مغرب رو دهد و باب توبه مسدود گردد ملا باقر صاحب بحار با وصف استشهاد و استدلال
بروایات تفسیر این ندیق آفاق برادر کلان شیطان الطاق و با وصف بیان خوبی آن در همین کتاب افاده باین مقدمات
فرموده و در تذکرة الائمه نیز بسبب فقدان حافظه بعبارت فارسی اورا بدم و شتم تناول نموده و اللفظ للکتاب الاخیر
حیث قال هذا البحر الخبر ریزیده چند فرقه اند جارودیه ایشان را سرحوبیه نیز خوانند بلکه ابوالجارود زیاد بن منذر که
رئیس ایشان است از اصحاب حضرت باقر علیه السلام است و از رواة احادیث است و نزد آنحضرت علیه السلام
احادیث میخواند و می شنید و بمردم میگفت و در کتب شیعه اقوال بسیار است او در آخر مرتد شد و منافق بود و کور دل
بود و حضرت باقر علیه السلام او را سرحوب خواندی فرمود که سرحوب نام شیطان است مسکن او دریاست ابوالجارود
و اصحابش میگویند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نص خلافت بعلی بصفت کرده بتسمیه انتهی ملفظه و ملا محمد تقی نیز
در مصنفات خود باین امور تصریح فرموده کما لایخفی علی المتتبعین از اینجا تناقضها و تهافتهای اکابر طائفه پدید
و لاف و گزاف قوم درباره رواة اهل سنت و جماعت و افتادن ایشان در پوستین اهل حق بمیزان عقل پدید گردد
غارف شیراز در دیوان فرخ فال خویش چه سخن لطیف نظم فرموده شعر بس تجربه کردیم درین دیر مکافات + با دگران هر که در افتاد بر افتاد + اگر نه خوف تطویل کلام در اهل حقر الانام میکشید البته از کتب این قوم در
باب جرح و قدح رواة کلام تنسیلی بحیز رقم می آید که موجب حیرت کافه عالم میشد و مخالفت و عناد و مخاصمت و تداد
این بدین مزید دلالت اهل بیت امجاد مثل نیم روز بر تمامی صغیر و کبیر روشن و منجلی میگشت و بوضوح تمام ظهور مالا کلام فیه
انجامید که حضرات امامیه در باب اخذ احادیث دین و مذهب خویش انقسام ملاحده و زنادقه را که مجمع هزاران عیوب بودند
گزیده اند و در فن حدیث و تفسیر این نوع کفره مرده را برجیده لیکن فقیر باغضای نظر ازین شر گریه بتناقض و تهافت
غیر متناهی میگویم که صحت مطلقه این هر دو کتاب ستطاب یعنی کتاب سلیم و تفسیر اهل بیت و اصحیت احدهما علی
سبیل مانعة الخلو گویا اجماعی محققین شیعه است و هر کدام که در صحت مقدم باشد ثانی تالی اولین است و انجا صدق
تالی مع کذب المقدم جایز یست و لکن هذا احادیث مندرجه این هر دو کتاب بعلم الیقین از زبان وحی ترجمان نبوی ما

چه تمامی جداول علوم ایمه صادقین باین بحر ذخار منتهی می شود و انچه بالسنه مقدسه ایشان گذشته بلاریب از جهت
خاتم الانبیا بمیراث رسیده کما اشرنا الیه و هرگاه این مقدمه که باوصف اراده ایجاز رفته رفته بطول کشید و نزد عوام
کالانعام بملال سامع و ناظر انجامید جا گزین میدرکه سامعین گشت خدارا بختی دگر گوش بسخن این پیمبر نهند که در
کتاب سلیم بن قیس هلالی از امام الائمه و خیر الامه یعسوب المومنین استاد انبیا و ملائکه مقربین علی بن ابیطالب سلام
الله علیه و علی اتباعه و اشیاعه المخلصین بنقل حضرت ملا باقر مجلسی امام المتاخرین در مجلد مذکور از بحار الانوار حدیث
حوض باین الفاظ مرویست قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم لیجیئن قوم من اصحابی
من اهل الغلبه و المکانه منی لیمرن علی الصراط فاذا رایتهم و راونی و عرفتهم و عرفونی
اختلجوا دونی فاقول ای رب اصحابی اصحابی فیقال ما تدری ما احدثوا بعدک انهم ارتدوا
علی ادبارهم حیث فارقتهم فاقول بعدا و سحقا و در نسخه که نزد فقیر است بجای قال بقول و بجای مصعد
بلا تکرار و در مقام حیث لفظ حین بعدا و سحقا بحرف عطف واقع است حالیا ترجمه این حدیث شریف را حضرت
مجتهد الزمانی گوش کن که ملا باقر مولف بحار میفرماید که من در کتاب سلیم یافتم که گفته است که حضرت امیر علیه السلام
که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرموده که البته خواهد آمد در قیامت گروهی از اصحاب من که از اهل شرف و منزلت پیش من
بودند تا از پل صراط بگذرند پس در وقتیکه بهبینم ایشان را و ایشان بهبینند مرا و من بشناسم ایشان را و ایشان مرا ایشان را
نزدیک من بکشند و از من جدا سازند پس من خواهم گفت ای پروردگار امتهای من اند و یاران من اند باشند پس من
جواب خواهند داد که تو نمیدانی که بعد از تو چه بدعتها ایجاد کردند تحقیقکه ایشان برگشتند بطرف پشت سر خود
از وقتیکه تو از ایشان مفارقت کردی پس من خواهم گفت دور باد دور باد انتهی بلفظه و در کتاب ثاقب العبیر
نصر بن براهیم قمی در ذیل خطبه نبوی بروایات اهل بیت طاهرین مرویست الا و انکم ستردون
علی الحوض منکم رجال یذادون عنی فاقول ربی اصحابی فیقال یا محمد انهم قد احدثوا
بعدک و غیروا سنتک فاقول سحقا سحقا و شیخ امامیه در رساله اعتقادات می نویسد
اعتقادنا فی الحوض انه حق و ان عرضه ما بین ایلة و صنعاء و هو النبی صلی الله علیه

وسلم وان فيه من الاباريق عدد نجوم السماء وان الساقي عليه امير المؤمنين
علي بن ابيطالب يسقي منه اولياءه ويذود عنه اعداءه من شرب منه شربة لا يظمأ
بعدها وقال النبي صلى الله عليه وسلم ليختلجن قوم من اصحابي دوني وانا على الحوض فيؤخذ
بهم ذات الشمال فانادي يا رب اصحابي اصحابي فيقال لي انك لا تدري ما احدثوا بعدك
وملا باقر مجلسي انچه در حياة القلوب افاده نموده دليل صريح بر آنست كه اين حديث نزد او مسلم الثبوت است ليكن
در اعتبار و صحت آن كلامي نيست و عبارتش اين است مؤلف گويد كه مدحها و فضيلتها كه در آيات و احاديث
صحابه مهاجرين و انصار وارد شده است بر آنهاست كه از دين بدر نرفته اند و منافق نبوده اند و متابعت
غير خليفه برحق امير المؤمنين عليه السلام نكردند و آنهاكه كافر و مرتد شدند و مخالفت امير المؤمنين نمودند دشمنان او را
ياري كردند از همه كفار بدتر اند چنانچه حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله خبر داد كه بسياري از اصحاب مرا از حوض كوثر دور
خواهند كرد و من خواهم گفت كه اينها اصحاب من اند حق تعالى خواهد فرمود كه يا محمد نميداني كه بعد از تو چه كردند بسي
از سنتهاي خود از دين بدر رفته اند و مرتد شدند و بعد ازين در ين باب احاديث بسيار از طرق خاصه و عامه مذكور
خواهد شد ان شاء الله تعالى انتهى بلفظه و در مسلك اول گذشت كه مؤلف نيز قايل بصحت اين حديث است
و صاحب كشف الغمه عن معرفة الائمه كه باظهار فاضل اردستاني در كتاب امامت مرويات او از اجماعيات و
اتفاقيات شيعه و سني بر دو ميباشد از كفاية الطالب بروايت ابن عباس رضي الله عنهما نقل كرده قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم انكم محشورون حفاة عراة غرلا ثم قرأ كما بدانا اول خلق نعيده
وعدا علينا انا كنا فاعلين الا وان اول من يكسى ابراهيم الا وانا سام من اصحابي يؤخذ بهم ذات
الشمال فاقول اصيحابي اصيحابي قال فيقال انهم لم يزالوا مرتدين على اعقابهم منذ
فارقتهم فاقول كما قال العبد الصالح عيسى وكنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم الى
قوله العزيز الحكيم واز ينمقام واضح شد كه جناب پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم شفاعت اول كه بلفظ
اصيحابي است مصدر بذكر اسماء آنهي كما عرفته سابقا اكتفا نفرمود باز بتلاوت كريمه مذكور مشغول

خواهد شد و درین لباس هم فی الجمله مضمون شفاعت او خواهد فرمود عاقل یلمعی را باید که معانی این رباب
را بجواهر الفاظها و قبوها در قلب خویش جا داده بتوجه استماع دیگر مطالب مهمه و مقاصد جمه شود و بر عتاب و ذام کمتر جلالتی
نظر نفرموده بر حدیث حضرت امیر انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال عمل کند پس بداند که چون اشکالی عظیم از فحوای
این حدیث بر اهل تشیع وارد می شود یعنی القای جهنمی بودن بعض صحابه و خلجان تعین بعض اصحابه بلکه اکثر ارکان ربعه بتصریح
جلیه بلکه دلایل عقلیه و نقلیه شعله افروز کانون سینه می گردد مهما امکن در راطفای این نائره افواه خود را مفتوح نمیدارند
و یکمج بیا جوابها میدهند و ما یدور علیه رحی الجواب ان هذه الاحادیث وردت فی حق الخلفاء
الثلثة و من تبعهم و واساهم و یجری مجراهم چنانچه مقوله حضرت ملا باقر مجلسی استدلال الشان باین حدیثها
دلیل روشن برین مدعاست و نمونه آن از حیات القلوب برجای خویش گذارش یافته و ملا محمد تقی اصفهانی
در لوامع صاحبقرانی بلکه قدمار الشان مثل امام اعظم حلی در کشف الحق و دیگران در غیر آن مصدا این امر شده اند بلکه برای
تقدم بالحفظ این قسم احادیث را جمعا فرادی به عموم روت خلفای ثلثه و مخلصین ایشان از کمال جسارت و دلیری
بمناظره الحق یاد کرده اند تا یاشد که الشان در تاویل آن مشغول شوند و در فکر جواب و رد اعتراض مبتلا گردند و مقصرین
از دار و گیر ایشان واقعی اهل حق و یقین کف قطعا استیصال مذهب مشیعین میکنید جان تسلیت بر بند عبارت امام اعظم در کتاب
مزبور باین الفاظ حسن بن ثابت فی المطلب الخامس فیما رواه الجمهور فی حق الصحابة روی الحمیدی فی
الجمع بین الصحیحین فی مسند سهل بن سعد فی الحدیث الثامن و العشرین من المتفق علیه
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انا فرطکم علی الحوض من ورد شرب و
من شرب لم یظمأ ابدا و لیردن علی اقوام اعرفهم و یعرفونی ثم یحال بینی و بینهم قال
ابو حازم فسمع النعمان بن ابی عیاش و انا احدثهم هذا الحدیث فقال هکذا سمعت سهلا
یقول قال فقلت نعم قال فاشهد علی ابی سعید الخدری سمعته یزید فیقول انهم منی فیقال
انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول سحقا سحقا لمن بدل بعدی بازنده روایت دیگر برای
اذهان علمای اعلام اهل سنت مشغول شده و گفته روی الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین

من المتفق عليه في الحديث الستين من مسند عبد الله بن عباس رضي الله عنهما قال ان
النبي صلى الله عليه وسلم قال الا وانه سيجاء برجال من امتي فيؤخذ بهم ذات الشمال فاقول يا
اصحابي فيقال انك لا تدري ما احدثوا بعدك فاقول كما قال العبد الصالح وكنت
عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت انت الرقيب عليهم وانت
على كل شيء شهيد ان تعذبهم فانهم عبادك فيقال لي فانهم لم يزالوا مرتدين على
اعقابهم منذ فارقتهم باطرق ديگر اين حديث وماند آن را تتبع كرده قريب پانزده روايت بزبان قلم سپرده
وفاضل روزبهان نار الله برهانه وتقبل بالحسنات ميزانه در تحصيل امام اعظم امامية مساعي بليغ بتقديم رسانيده قاصني
نور الله سوسنتر در كتاب احقاق الحق كه از قبيل تسمية الشيء باسم نقيضه است چنانچه از جواب قديمش كه تلبيس الحق
وجواب بگركه بدو زغر موسوم گشته وبكوشش علماي اهل حق مختوم شده چنانچه فاضل اخباري نيز در جواب الصباح باصل
اين ماجرا اشعاري كرده هويدا واشكارست برد جواب فاضل مزبور چيز ديگر تا بحا كه نخورده در آخر الجاشي گويد
قد مر ان الاحاديث التي ذكر فيها اسم الاصحاب كما يحتمل الحمل على ما ينافي لزوم كونهم عدولا يحتمل
الحمل على غاصبي الخلافة بل قد ذكرنا سابقا مرجحات ظاهرة للحمل على الثاني دون
الاول الا انمحت عبارته مع الوثوق على تلك النسخة التي كانت في ايدينا غالبا وحال از
قراين ومرجحات كه حضرت مولف نصوص قطعيه جليه بصور خياليه فهميده بضمايم الجاث ديگر در مسلك سابق بعنواني واضح
ولائح گرديده كه قلوب شيعين بخوبترين وجوه دانسته باشند وحسن بازرندانی مولف كامل بهائی نيز اين حديث
را بضميمه احاديث احراز ظنون فاسده خود بردت بضعائن خلفا وارد كرده وفاضل جالسي با اين همه
بلند پروازي وتن زني تا كه وارد در دو الفقار مصنوع تاسيا باسلافه كما اشرنا سابقا اين احاديث را
بر خلفاي راشدين حمل مي نمايد ودر مقام استدلال ميفرمايد اما اينكه گفتم كه جميع اصحاب متصف بخير وصلاح نبودند
پس دلالت ميكند بر ان آنچه روايت ميكند حميدي في الجمع بين الصحيحين من المتفق عليه في الحديث الستين من مسند
عبد الله بن عباس قال ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الا انه سيجاء برجال من امتي

فيؤخذ بهم ذات الشمال فأقول يا رب اصحابي فيقال انك لا تدري ما احدثوا بعدك فأقول
كما قال العبد الصالح وكنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت انت الرقيب
عليهم وانت على كل شيء شهيد ان تعذبهم فانهم عبادك قال فيقال لي فانهم لم يزالوا مرتدين على
اعقابهم منذ فارقتهم وفي الجمع بين الصحيحين ايضا في الحديث السابع والستين بعد المائتين
من المتفق عليه في مسند ابي هريرة من عدة طرق قال قال النبي صلى الله عليه وسلم بينا انا
قائم اذا زمرة حتى اذا عرفتهم خرج رجل بيني وبينهم فقال هلم فقلت الى اين فقال
الى النار والله قلت وما شأنهم قال انهم ارتدوا بعدك على ادبارهم القهقرى فلا
ارى يخلص منهم الا مثل هامل النعم ومضمون الحديث تباوت يسير اكثر صحابه ايشان مستور است
انتهى ملفظه وتباوت بتاء فوقانية وباء موحدة وواو وتاء فوقانية اخرين ديگر نيز همين قيل وقال نموده اند قطع نظر از ايراد آن كرده ميگويم كه جواب كه محتوى
بر نصوص قرآن وسنن ذمائم براى تسليه حضرات امامية باشد چنين تقرير توان كرد كه مصداق فحواى حديث
همين جماعة قليلة از اصحاب اند كه بعد رحلت جناب رسالت تعالى عياذا بالله مرتد نگشتند وسند ايشان
اولا مقوله جناب ايشان است عشرت اعنى اقول كما قال العبد الصالح وكنت عليهم شهيدا الآية
چه بعد حضرت عيسى عليه السلام بعد توفى جناب ايشان باعتقاد الوهيت جناب كلمة الله مشرك بالله شدند
وهمچنين خلفاى راشدين اهل سنت كه نزد ايشان ابوبكر صديق بود بعد رحلت ختمى پناه مرتد گرديدند ولهذا جناب
شفيع المذنبين مقوله جناب عيسوى را اعاده فرموده قال صاحب البحار وخص هذا بمن لم يسمع النص
على امير المؤمنين ولم يبغضه ولم يعاده فان من فعل شيئا من ذلك فقد انكر قول النبي صلى الله
عليه وآله وكفر ظاهرا ايضا ولم يبق له شيء من احكام الاسلام ووجب قتله مترجم ميفرمايد
كه اين حكم يعنى بقاء بر ظاهر اسلام مخصوص بكسى است كه از رسول خدا صلى الله عليه وسلم نص بر خلافت
امير عليه السلام نشنيده وبغض وعداوت آنحضرت نداشته چه مرتكب اين امور منكر قول پيغمبر است صلى الله
عليه وآله وسلم بحسب ظاهر هر هم كافر است چنانچه از احكام اسلام بر او ثابت نيست وقتلش واجب است انتهى

تحرره

بجز فرقه وثانیا در خاتمه حدیث لفظ مرتدین بصریح موجود است واین نص است در اینکه این حدیث مثل احادیث
آخر اعنی ارتد الصحابة کلهم اجمعون الا ثلثة بحق اهل ردت وارد گردیده وبنده همچنان با صف
بی استعدادی بمحض برکت تشمیر ذیل ورشاعت حق بدلائل باهره یقینیه بمرتبه بدیهی اولی واضح میگردانم که اسناد
وذهاب بلایا بر مجلسی که سابقا از حیات القلوب وآنفاز بحار منقول شده وهمچنین احتجاج وذهاب مصنف رعاصر ان با مسیه که
خلفاء اربعه وجمیع احکام حزوه در ذیل کفار گرفته اند بدیهی البطلان است بلکه این حدیث در شان بعضی از کبرای اهل
تشیع که بعضی از انها بثابره ضغائن در سینه وبعضی بحیث ضعف ایمان وکثرت حب جاه وطمع زخارف کمینه
بموجب حدیث جعفری ترود بامامت بلافصل مرتضوی وحقیت آنجناب بطلان خلافت غاصبین ومتغلبین همه سیاه
مصداق خاص حصه شده ودر کلام صدق التیام ایمه اعلام بعیب گوساله پرستی ودراز دستی معیوب
گردیده ودر فاقت علوی سرتر اشیده ند کما فی البحار وغیره من کتب الرجال وسیجی تفصیله انشاء الله
الکبیر المتعال وارد است بیجاره ابوبکر وعمر وعثمان ومن یقوم مقامهم درچه حساب اند واین مرات رفیعه
که حدیث الحوض بروایت سلیم بن قیس بلالی ومانند وبران دلالت دارد آنها را کی حاصل بوده فانظر الی
ما اتیک بعین الانصاف بریئا عن الجدل والاعتساف غیر ناظر الی قلة بضاعة القائل
بل ناقدا وفاقة الدلائل فاقول اما ادعاء ارتداد الخلفاء ومن یمیل الیهم نظرا الی ظاهر
الحدیث وانطباقه علیهم ففریة بلا مریة چه جواهر الفاظ این احادیث وقیود یکه دران مسرود است
ازین اراده معرض وآبی است وروایات امامیه که درباره خلفای ثلثه بصوب خیالیه علمای اثنا عشریه
وحی آسمانی واحادیث رسول ربانی می توان گفت نیز ازین مدعا مستنکف است وبر مطلوب فقیر
همچندان ادله وبراهین بشمار قائم است براندکی از بسیار اکتفا میرود **دلیل اول** لفظ لیجیئن قوم من
اصحابی است که در صدر حدیث کتاب سلیم بن قیس بلالی واقع شده وآن اسامی نام دارد واز اینکه اصحار ادات
مراد باشند چه ازدو حال خالی نیست یا از اصحاب عرف عام که یار ومصاحب دینی ودنیوی را میگویند مراد باشند
یا عرف خاص یعنی شرع وبدیهی است که بمعنی اول اطلاق این لفظ بر اهل ردت درست نیست چه انها

اهل عداوت ... وارباب عداوت ونفاق بودند وبصمیم قلب شرف حضور بخدمت مقدس نبوی صلی الله
علیه وسلم می یافتند وانواع مکر وحیله واقسام جعل وتلبیس را می قتل جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم میساختند حتی که در هر لیل
بر روایات معتبره یا امامیه بر طعام سرور انام لکار میرفتند ودر غزوه تبوک بالخصوص وقت معاودت راه کمال عداوت وعناد
سپردند وبزبان صدق ترجمان سید انس وجان بارها رسوا شدند پس آنها البته از صحبت دینی بلکه دنیوی نیز محروم باشند
در اینمقام بعضی از روایات مشار الیها تصریح می کنم واز ترجمه بجار توهم مکابره را دفع می نمائم در تفسیر عیاشی
روایت شده از عبد الصمد بن بشیر از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود میدانید که حضرت پیغمبر صلی
الله علیه وسلم پیش از موت مسموم شد تحقیقکه آن دو زن یعنی عائشه وحفصه زهر خورانیدند بآنحضرت
پس ما گفتیم که آن دو زن پدران آنها یعنی ابو بکر وعمر بدترین خلق خدا هستند انتهی وبرین روایت موقوف
بلکه مفسر مذکور در تفسیر خود از زمان امام عالی مقام بروایت حسن بن منذر شهادت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بهمین سبب
نقل کرده ودر باب ... قه آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقصد کشتن او انجناب وقت معاودت از سفر مذکور
روایات عجیبه در بیان شیخ طبرسی صدوق شیخ صدوق دارند که وفا طول تحریر آن وفا نمی کند از جمله روایات
شیخ اول است که چون حضرت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم از غزوه تبوک مراجعت نمود در اثناء راه دوازده نفر از
منافقان در عقبه بکمین نشستند که آنحضرت را هلاک کنند پس جبرئیل نازل شد وخبر ایشان بحضرت رسانید امر
کرد آنحضرت را که بفرستد کسی را که بروی شتران ایشان بزند وبرگرداند در آن شب عمار یاسر شتر آنحضرت را
میکشید وحذیفه از عقب می آمد پس حضرت حذیفه را گفت که بزن روی شتران آنها را که بر عقبه ایستاده اند چون
حذیفه آنها را دور کرد بخدمت حضرت آمد حضرت از وی پرسید شناختی ایشان را گفت نه یا رسول الله حضرت
فرمود که فلان وفلان بودند واراده قتل من داشتند الی آخر الروایه المذکوره بطولها واز جمله روایات
شیخ ثانی است که شیخ المشایخ ثقه اوست بسند معتبر از حذیفه بن الیمان که آنها ناقه آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم رم دادند هنگامیکه از جنبک تبوک مراجعت میفرمود وچهارده نفر بودند ابو بکر وعمر ومعویه وابو سفیان پدر معویه
وطلحه وسعد بن ابی وقاص وابو عبیده بن جراح وابو الاعور ومغیره بن شعبه وسالم مولای ابو حذیفه وخالد بن ولید

وعمرو بن عاص و ابو موسی اشعری و عبد الرحمن بن عوف و روایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام و ذکر اخبار
معتبره امامیه که در بنا صاحب بحار الانوار آورده و در بعضی از کتب مثل حیات القلوب ترجمه آن پرداخته و در بحار
تهافتها و غرایب قضیها مشتمل اند کیست که از عهده تذکار آن تواند برآمد حشیهای ناظرین از مطالعه آن
برآشوب بلکه قلوب سامعین از ادراک آن خونناب است بالجمله بر اصول موضوعه امامیه لشیان را بمعنی اول اصحاب
نمی توان گفت و علی هذا القیاس از اجلی بدیهیات است که معنی ثانی هم بر مرتدان زنهار صادق نمی آید
چه در بنصورت موت علی الاسلام شرط است و در بنجا حضرت الد الخصام آنها را بایت علی الکفر التحقیقی میگوید
و ریختن خون آنها بسبب ارتداد و معادات مرتضوی واجب میداند و مخلد فی النار اعتقاد میکند چنانچه گذشت
و شریف مرتضی علم الهدی طائفه نیز با عتراف مجلسی در حق الیقین همین جاده می پیماید و تصریح بکفر و ارتداد شیخین
خلفا عیاذا بالله می نماید و آنا نکه فی الجمله رعایتی در حق این بزرگان می کنند آخر تناقض و تهافت تعویلات
شان همین واده می کند چنانچه بر ناظرین این رساله مخفی نیست و چون منقول شرعی آنست که جماعت
معنی مناسب معنی لغوی قرار دهند بلکه البته ماخذش از کتاب و سنت و اجب است پس منقول شرعی حقیقت
شرعیه است و بی صرف صارف خلاف آن مراد نتوان گرفت و در بنصورت معنی ثانی اولی بالمراد خواهد
بود و عدم صدقه علی المرتدین الذین حرقوا بیت بنت سید المرسلین و حرقوا آیات
القرآن المبین و بدلوا شعائر الدین و سلکوا مسلک ابلیس اللعین غیر خاف علی
اهل الحق و الیقین کما بیناه و هر گاه معنی اصحاب اهل وفاق نمی آید لا محاله جماعت از اصحاب شهرین المصنفین
بالاحادیث مراد خواهند بود که بر السنه امامیه مناقب و محامد آنها علی رؤس الناس جاری می شود مثل حضرت
صدیق امامیه یعنی ابوذر و برادر بزرگ ایشان یعنی حضرت سلمان محمدی و عمار و حذیفه و ابن مسعود و خزیمه
ذو الشهادتین و عامر بن وائله و سعد بن عباده و حضرت عباس عم اشرف الناس و فرزندان ایشان که آن
کسان که باقر مجلسی و امثال او اند لیده اند دلیل دوم آنکه مقصود از لفظ یارد اصحابی مژده او مرتدین بدترین
بشیر و ند بر شفاعت و نجات محبوبین از ان دار و گیر است کما اعترف به علماؤهم سیما المؤلف

التحریر و این چه عداوت و عناد با اهل بیت امجاد است که معاذ الله از جناب رسول رب العباد صادر خواهد
که برای غاصبین و ظالمین کبر پاره وصف آنها بر اصول موضوعه امامیه بقلم آمد و پاره دیگر بحکم اشد ضرورت بر زبان
خامه تفویض خواهد یافت شفاعت و سفارش فرمایند و خواهند که این چنین قوم که اصل شریعت از دست آنها بر رواج
منقرض یافت شیعه خراب شد بدوزخ نروند خدارا انداک انصاف باید کرد و که ابنها بر مسلک شریف مرتضی و ملا مجلسی و دیگر اکابر
امامیه کے محل شفاعت بوده اند ع چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی ✦ طرفه آنکه در محکمات قرآنی
ارشاد شده که از شان پیغمبر و مومنین نیست که برای اهل کفر بشفاعت برخیزند و بعد از وقوف بر آنکه
آنها از اصحاب دوزخ اند دست بدامن رحمت ایزد آویزند اگرچه آنها قرابت قریبه داشته باشند و جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در باره شفاعت این مردم تشمیر ذیل فرماید و امر الهی را در باب القای ایشان در جهنم
کما سیجی انشاء الله تعالی و حقوق ذوی القربی را فراموش نماید بار خدایا مگر گویند که آنجناب را در شناختن
آن قوم ✦ سهو عظیم رو داد لیکن این احتمال محض رکیک و واهی ناشی از غفلت و خود رائی است بلکه خاکستر شفاعت
بر سر خود بختن و خون انصاف ریختن است ندانی که قرآن مجید بر ان ناطق است که اهل اعراف هر یکی را از مومنین و
کافرین بعلامات ایمان و کفر از بیاض و سواد وجوه خواهند شناخت حیث قال الله تعالی فیه وَعَلَى الْأَعْرَافِ
رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا
وَهُمْ يَطْمَعُونَ و محال عقلی و نقلی است که جناب سید المرسلین در اشتباه افتد و بر تقدیر یکه معرفت و ندا از درجه
ظاهر سید النبیین باشد باز هم قوت دلیل بر جا خویش است کما لا یخفی و ایضا این وهم و احتمال خلاف الفاظ
حدیث سلیم بن قیس هلالیست که از کتاب او بدر آمده چه بدلالت صریح از آن معلوم شد که این شفاعت بعد از معرفت
همه گر خواهد بود کما مر و نیز مبطل این خیال خام حدیثی دیگر است که خود سلیم بن قیس از حضرت امیر المومنین علیه
السلام روایت کرده که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از انکه مسرت و ابتهاج و نضارت شیعه را احکاما
نموده فرمود با علی شنیده انکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده که إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود که

الشان

البشان بهوان بنوامیه و اتباع البشان و دشمنان تو و دشمنان شیعیان تو اند مبعوث میشوند در روز
قیامت گرسنه و تشنه بار و هیئی سیاه و شقاوت و تعب و عذاب شدید انتهی ترجمته علی لسان المجلسی اکنون
احتمال التباس و اشتباه برای حد از مومنین هم معنی نداشته باشد چه جای فحص خاتم رسالت و نیز از سطلات
و مکذبات این و هم روایتی آخر است که علی بن ابراهیم در تفسیر خود ش آورده و در ذیل تفسیر آیت کریمه یوم
تبیض وجوه و تسود وجوه نقل کرده و گفته فانه حدثنی ابی عن صفوان بن یحیی عن ابی الجارود
عن عمران بن هاشم عن مالک بن ضمرة عن ابی ذر قال لما نزلت هذه الآیة یوم تبیض
وجوه و تسود وجوه قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یرد علی امتی یوم القیمة علی خمس
رایات فرایة مع عجل هذه الامة فاسالهم ما فعلتم بالثقلین من بعدی فیقولون اما الاکبر
فحرفناه و نبذناه وراء ظهورنا و اما الاصغر فعادیناه و ابغضناه و ظلمناه فاقول ردوا
الی النار ظمأ مظمئین مسودة وجوههم ثم یرد علی رایة فرعون هذه الامة فاقول لهم
ما فعلتم بالثقلین من بعدی فیقولون اما الاکبر فحرفناه و مزقناه و خالفناه و اما الاصغر
فعادیناه الی آخرها بلفظه یعنی ابوذر رضی الله عنه میگوید که چون آیت کریمه یوم تبیض وجوه و
تسود وجوه نازل شد جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر ش ارشاد فرمود که وارد خواهد شد بر من امت من در روز
قیامت همراه پنج رایت نشان اول هست گوساله این امت خواهد بود خواهم پرسید که بعد ز من با ثقلین چه معامله
کردید خواهند گفت که اکبر ثقلین را که قرآن مجید بود تحریف کردیم و پس پشت انداختیم و کوچک را که اهل بیت بودند دشمن
داشتیم و مورد انواع ظلم و جفا ساختیم پس من خواهم گفت که بروید بسوی دوزخ در حالیکه تشنه و سیاه رو باشید
باز رایت فرعون این امت خواهد رسید و همین کلمات و سیاق خواهد آمد الی آخره یان ابی الجارود الملقب
لسان الصادقین بلقب بعض الشیاطین در این حدیث و امتناع شفاعت نیز جاری است چه صراحة از ان معلوم
شد که جناب سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم البشان را از حوض کوثر منع خواهد فرمود و بسوی دوزخ روانه
خواهد نمود و در بیان احادیث بلیه بسیار است از همین قبیل است روایت ملا باقر مجلسی در حق الیقین از

امام صادق علیه السلام از حضرت امیر المومنین که در روز قیامت من با حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
خواهم بود بدستیکه ما دور میکنیم از حوض کوثر دشمنان خود را و نیز درین کتاب وارد کرده است که آیت کریمه چنین نازل
شده بود که یا محمد یا علی القیا فی جهنم کل کفار عنید و ازین باب است حدیثی که در کامل الزیادة از امام صادق
علیه السلام مروی است قال لما اسری بالنبی صلی الله علیه وسلم قیل له ان الله مخبرک فی ثلث بنظرک
کیف صبرک قال اسلم لامر ربی و قوتی علی الصبر الا بک فما هن قیل اقل الجوع والاثارة
علی نفسک وعلی اهلک لاهل الحاجة قال قبلت یا رب رضیت وسلمت ومنک التوفیق والصبر
واما الثانیة فالتکذیب والخوف الشدید وبذلک محجتک فی ومحاربة اهل الکفر بمالک
ونفسک والصبر علی ما یصیبک منهم من الاذی ومن اهل النفاق والالم فی الحرب والجراح
قال یا رب قبلت ورضیت وسلمت ومنک التوفیق والصبر والثالثة مما یلقی اهل
بیتک من بعدک من القتل اما انوک فیلقی من امتک الشتم والتصفیق والتوبیخ و
الحرمان والجهد والظلم واخر ذلک القتل فقال یا رب سلمت وقبلت ومنک التوفیق واما ابنتک
فتظلم وتحرم ویوخذ حقها غصبا الذی یجعله لها وتضرب وهی حامل ویدخل علی
حریمها ومنزلها بغیر اذن ثم یمسها هوان وذل ثم لا یجد مانعا ویطرح ما فی بطنها من
الضرب وتموت من ذلک الضرب فقلت انا لله وانا الیه راجعون الی ان قال اما ابنتک
فانی اوقفها عند عرشی فیقال لها ان الله قد حکمک فی خلقه ممن ظلمک فظلم ولدک فاحکم
فیه بما احببت فانی اجزل حظوظک فیهم فتشهد العرض فاذا وقفت من ظلمها مرت الی
النار فتقول انا الم ولحسرتا علی ما فرطت فی جنب الله وبقیت الکرة ویقبض الظالم علی یدیه یا لیتنی
اتخذت مع الرسول سبیلا یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا و ازین روایت مانند آفتاب بنصف النهار
هویدا و آشکار شد که جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم را چون در شب معراج قرب الهی زاید الوصف دست داد همدران
وقت از غصب خلافت و محرومی جناب ولایت و ظلم و جور در حق آن مستحق امامت و کشته شدن

در راه خدا و محرومی فاطمه زهرا و تورق شدن فدک و ما یتعلق بهذا و ضربات تازیانه و سقط شدن محسن
و موت آنجناب بجهت این سانحه هدران زمانه بتفصیل تمام خبر داده و فحوای خاتمه این حدیث طویل الذیل
آنست که جناب اقدس احدیت همدران شب اعلام فرمود که در روز قیامت خاتون جنت را نزد یک
عرش عظیم بکمال عزت و تعظیم جا دهم و در حق ظالمین و غاصبین حقوق او را حکم سازم و اختیار کلی بدست
او سپارم پس او بمجرد حصول اختیار حکم فرماید که اینها را زود تر بدوزخ اندازید و با اصحاب سعیر ملحق
سازید آن وقت ظالمین و غاصبین کلمات حسرت و افسوس بر زبان آرند و دست بدندان گزند و دست بدامن
الحاح زنند و ابو بکر صدیق بر طبق روایت اجلهٔ مفسرین شیعه گوید چه خوش بودی که من عمر را خلیل خود
نگرفتمی و معیت و رفاقت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را اختیار کردمی حالیا بخدمت اولیای شریف میرسیدم
و ملا مجلسی حضرت مؤلف و اصحاب التماس ست که شفاعت حضرات ثلثه و انصار و اعوان شان بلفظ یا رب
اصحابی اصحابی قبل از حکم جناب سیده خواهد بود یا بعد ازان بر تقدیر بعدیت صریح مناقضت و مخالفت
جناب افضل الانبیا با فاطمه زهرا ست بلکه حکم خدای تعالی زیرا که او شعلهٔ ظالمین را بسوی جحیم می کشد
و جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ازان عذاب نجات می بخشد و بر تقدیر اول چون معلوم بود که حق تعالی در
بارهٔ خلفا فاطمه زهرا را در علم ازلی خویش حکم ساخته و معامله غاصبین خلافت را بطور او گذاشته دادن لامحاله
بر طبق اخبار الهی که قطعاً و یقیناً حسن و خاشاک دوزخ را دران بدخلی نیست حکم بدخول ایشان در دوزخ
خواهد فرمود پس مناقضت و مخالفت زیاده تر لازم آمد مگر قائل شوند که جناب شفیع المذنبین که در هیچ
مقامی سهو نفرموده و از نسیان مبرا و منزه بوده لیکن در قیامت که حجاب مادهٔ هیولانی کلیتهٔ ازمیان برخیزد و
اشعهٔ وَاَشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنُوْرِ رَبِّهَا هر یکی را از مومنین و ائمهٔ طاهرین خصوصاً انبیا و مرسلین بیهاستید
النبیین بکمال نورانیت و ضیا برانگیزد و علم هر یکی را بر کمال عروج رساند و شیار مخفیه را مثل ملائکه و ارواح
مانند محسوسات دنیوی گرداند اینهمه علوم و اخبار از ذهن شریف رحمة للعالمین افتاده باشد و این مرض و اختلال را
هیچ دوا از اله نمی توان کرد بار خدایا مگر حکایت هول قیامت را از غایت اضطراب و اختلال حواس

درسیان آن زند و تفصی و رهائی خویش را از آفات و مصائب این بجات بحکم الغریق یتشبث بکل حشیش منحصر
در صعوبت نیندازند لیکن کمترین خلایق بشکرانه نعمت حفظ قرآن مجید تا صحیفه آسمانی لطیف جاودانی را روبرو
حضرات امامیه گو معتقد آن از دل نباشند تلاوت خواهم نمود که اِنَّ الَّذِیْنَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنٰۤی
اُولٰٓئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُوْنَ لَا یَسْمَعُوْنَ حَسِیْسَهَا وَهُمْ فِیْمَا اشْتَهَتْ اَنْفُسُهُمْ خٰلِدُوْنَ
لَا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْاَكْبَرُ وَتَتَلَقّٰىهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ هٰذَا یَوْمُكُمُ الَّذِیْ كُنْتُمْ تُوْعَدُوْنَ
خصوصًا حضرت مهبط وحی رب العالمین سیما در وقتیکه بر حوض کوثر باشند و امت خود را از شربتش
سیراب فرمایند از هول قیامت و خوف زلزله ساعت در این جا نام توان برد نعوذ بالله من الملام و تمام افاده
والله هو الکاسد و انشاء الله تعالی روایات دیگر در ذیل دلیل چهارم ربع قسم خواهد پذیرفت **دلیل**
سوم تصغیر اصحابی است که در نسخه سلیم که نزد فقیر است موجود کما اشرت الیه سابقا و ظاهر عبارت
فاضل جائسی در صوارم نیز مشعر بتصغیر است علاوه بران بعضی از متاخرین کما افادات شان از مسلمات
طرفین بزعم اکابر امامیه میباشد روایت نموده کما لا یخفی علی المتصفحین بیانش با عتراف حضرات مولف
انکه چون بمقام مقام شفاعت و دعاست که جناب شفیع محشر تصدیر بکلمه که احب استعمال الهی ست با ضافت
بیائی متکلم بجناب الهی می شفاعت آنها خواهند کرد پس اینجا تقلیل عدد چه مقتضی دارد مگر میخواهد این خواهد بود
که اینها چند کسل از اصحاب ما اند اگر بکثرت می بودند آمرزش اینها بر تو دشوار می بود یا من نمیخواستم چون
قلیل اند بیامرزم والبته عاقلی باین معنی رضا نخواهد داد علاوه مخاطب عالم الغیوب والشهادة است حاجت اشاره
بتقلیل و تکثیر عدد چه نیست مگر اینکه مثل لفظ یا نبی که معنی تصغیر مراد نباشد جناب رسالتمآب شفاعت
واستغفار فا بکلمه تصغیر ذکر کردند پس معلوم شد که شیخین و احزابهما نزد حضرات امامیه مورد عطوفت و مهبط شفقت بود حالیا
مذهب شیخین را که قبل ازین فرق کرده از حکم بوجوب قبل ایشان منصرف بودن اینها بر دشمنی و محل احکام آن در دنیا
و آخرت جمیعا او فی القیمة فقط که بر یا تواند کرد و این صریح مجادله با جناب احدیت واقع شد که مخلدین فی النار را معاذ
الله خواستند که در بهشت عنبر سرشت همراه خود ببرند و از آب حوض کوثر که برای اینها حرام است سیراب کنند

وتجویز نکردند که ملائکه عذاب موکلین عقاب پرده ناموس آنها و عرصات قیامت را زند و هرگاه جناب پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم قبر شیخین را بجوار فائض الانوار خویش مستدعی باشند تا عذاب دائمی ایشان هر وقت ملاحظه
فرمایند چنانچه حضرت ملا باقر مجلسی در بعضی از مصنفات خود افاده فرموده پس عجب که وقت رفتن آنها بدوزخ که
بالله من ذلک منتهای آرزوی شریف بود بشفاعت مستعد شوند ان هذا لشیء عجاب وایضاً هر که اصول امامیه را
بنگاه دیده بروی محتجب نماند که از جناب شفیع المذنبین صلی الله علیه وسلم این مضمون در احادیث امامیه متواتر
و مستفاض رسیده که هر که با اهل بیت من مخالفت و عناد خواهد کرد و بغصب ادنائی حقوق خواهد پرداخت و اندک ظلم و
جور درباره ایشان روا خواهد داشت من از و بیزارم و او مستحق عذاب دائمی است در روز قیامت بر خصوص او
متوجه خواهم شد و هرگز بشفاعت وی نخواهم پرداخت در اینمقام بریکدو حرف ازان احادیث تصریح میکنم
باید دانست که ملا سلطان حسین در کتاب عقبات الآخره که در دیباچه اش بجمع احادیث قطعی الصدور
از ائمه علیهم السلام اقرار کرده از جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت میکند قال علیه السلام اذا
قمت المقام المحمود تشفعت لاصحاب الکبائر من امتی فیشفعنی الله فیهم والله
لاتشفعت فیمن اذی ذریتی انتهی بلفظه پس از حدیث حوض در شان خلفای ثلثه بیرایه ورود
پوشد کذب اصدق الصادقین لازم آید چنانکه متکلمین در رد مذهب بعضی از صوفیه تقریر کرده اند و این همه احادیث
موضوع و مفتری گردد پس مؤلف رساله هر چه خواهد اختیار فرماید و عجب تر از همه آنکه حضرت ملا باقر صحابه مذکورین را
در عبارت مذکور در دنیا واجب القتل دانند و محل شفاعت در آخرت گمان برند و جناب پیغمبر اشرف البریه
زعم امامیه اینقدر هم علم نداشته باشد **دلیل چهارم** لفظ لاندری است یعنی جناب خلاق عالم بروایت ملا
مجلسی علیه ما یستحقه من نسخه سلیم وحیاة القلوب در رد شفاعت خواهد فرمود که ای نبی تو نمی دانی که آنها چه بدعت و احداث
بر دین کار آورند و این کلام دلیل نفی علم و درایت آنجناب درباره احداث این اصحاب است و کذب حق تعالی هر دو یک
علو اکبیر است احداث متکلمین بکلمه اسلام تجویز نکرده پس معلوم شد که حضرت خاتم نبوت را بر احداث شنیع اصحاب
نبود و این امر خلاف ضروری مذهب امامیه است زیرا که علم جناب افضل الرسل بتفصیل هر چه تمام تر جزئیات

وکلیات حال غاصبین مزعومی امامیه را فرا گرفته بود و با علام آنجناب اهلبیت طاهرین باین واقعات
خبر یافتند پس اگر خلفای ثلثه مراد باشند همین مخدور عود میکند واللازم باطل عند جمیع المللین فالملزوم مثله
از روایاتی متضمن این دعوی سابقا و آنفا در کلام بنده اقل الخلیقه گذشته است و هنوز دلایل بسیار و روایات بامضمون
بیشمار در مذهب امامیه موجود است بنا بر رعایت اختصار که در تمام این عجاله نافعه مرعی و ملحوظ است تبرکا بعد
دوازده امام چهارده معصوم اکتفا مینمایم و اول بذکر روایات تفسیر اهلبیت که استاد کلینی جامع آنست کما
مر اراده میکنم ایم حدیث اول از ابو عبد الله صادق علیه السلام است و عبارتش بقدر ضرورت این است
اما الذین امنوا فیعلمون انه الحق من ربهم یعنی امیر المومنین علیه السلام کما اخذ رسول الله صلی الله علیه وآله
المیثاق علیهم له واما الذین کفروا فیقولون ماذا اراد الله بهذا مثلا یضل به کثیرا وهدی به کثیرا
علیهم فقال وما یضل به الا الفاسقین الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه فی علی
علیه السلام ویقطعون ما امر الله به ان یوصل یعنی صلة امیر المومنین والائمة ویفسدون
فی الارض اولئک هم الخاسرون وصدر این حدیث هر چند بحد عالی این فصل تعلق ندارد مگر چون با بد وصیان
هم بمطالعه آن بعین الیقین تو اند دید که ابنمه از تهمتهای شیاطین است مثل ابو الجارود و امثال او و بر ائمه طاهرین لامحاله بکذب
آن حسارت مینمایم عن ابی عبد الله علیه السلام ان هذا المثل یعنی ان الله لا یستحیی ان یضرب
مثلا ما بعوضة فما فوقها ضربه الله لامیر المومنین فما یعوضه امیر المومنین علیه السلام
وما فوقها رسول الله صلی الله علیه وآله یعنی معاذ الله حضرت امام صادق علیه السلام میفرماید که مراد
حق سبحانه و تعالی از شبه حضرت امیر المومنین است و از ما فوق آن جناب رسالتمآب است و دلیل این دعوی نصب امام
موصوف همین است که مقصود قول او تعالی از الذین آمنوا امیر المومنین است و مطلوب از اما الذین کفروا
فاغصبین خلافت اند کما مر سبحان الله قربان برین خوش بیانی ها چه دعوی لطیف و چه دلیل متین است که ثبوت دعوی
مرید و اهلبیت طاهرین کافه اجمعین بالخصوص جناب امیر المومنین و سید المرسلین بر امامیه سیما بر احضرت مؤلف
با بحدیث آن جنان عیان است که حاجت ببیان ندارد باشد اگر این قسم تفسیر را اهل حق در کتب معتمده دین

والسلام

و اسلام خویش روایت میکردند حضرات امامیه بملاحظه آن چه شب شتم که در حق ایشان روا میدانستند
جز قاضی روز جز اکیست که بداد اهل حق رسد و محرفین و مبدلین ملت سید المرسلین را که برای مصالح دنیا و تقرب
عوام لباس محبت اهل بیت پوشیده اند و درین پرده باستیصال شریعت کوشیده فالله عدل خود چشاند و ضعفای
این احادیث را بباد افواه رساند **حدیث دوم** از اخبار رسالتمآب است در خطاب ابو ذر غفاری که آیه کریمه و
إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ
وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ
عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ در حق عثمان سمت ورود یافته وای ابو ذر عثمان ترا از مدینه اخراج خواهد نمود
و بمذلت تمام بسوی ربذه که البعض قریه نزدیست خواهد فرستاد و عبارت این حدیث و ما یتعلق بذلک طولی و عرضی
بسیار دارد از نجهت بقدر حاجت ملخص نمودم و اینهمه اخبار غیبی است که ابو ذر را پیش از مرور دهور خبر دادند و
بهمچنان واقع شد **حدیث سوم** آنکه آیت کریمه وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ
الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ در حق خلیفه ثانی رضی الله عنه وارد شده **حدیث**
چهارم آنکه مراد از طاغوت در کریمه وَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ متغلبین و غاصبین حقوق اند
و عروه وثقی که انقطاع آن متصور نیست ولایت حضرت امیر المومنین است و قس علی هذا در ما بعد ان یعنی
اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ
الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
و اینهم از افادات جامع این تفسیر است که بایمه هدی منسوب میکند و معاذ الله بر ایشان تهمت میبندد
که بعد لفظ خالدون الحمد لله رب العالمین نیز ضمیمه آیت مذکور بود جاهلین آیات قرآنی بجوان پرداخته
این جمله را از کرسی بزیر اند **حدیث پنجم** آنکه قول و تعالی أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ
أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ در شان همین خلفای ثلثه آمد که خود را بجعل و تبلیس صدیق و فاروق

ذوالنورین ملقب نمودند حدیث ششم آنکه بمصداق فمنهم من امن به امیرالمومنین و سلمان و ابوذر و عمار را مورد و منهم من صد عنه و کفی بجهنم سعیرا متصمان خلافت باطله می باشند حدیث هفتم آنکه آیت ان الذین امنوا ثم کفروا ثم امنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا لم یکن الله لیغفر لهم و لا لیهدیهم سبیلا در شان ظالمین اهل بیت است که باهم اتفاق نموده بیعت ملعونه نوشتند و عهد و میثاق گرفتند که خلافت را ابدا از اهل بیت طاهرین منصرف باید کرد و خود بر ریکه امامت مسلط باید شد و در زمان حیات آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم کفر ایشان کمتر بود و بعد از وفات خاتم پیمبران کفر و ارتداد ایشان روز بروز ترقی نهاد و یوما فیوما زیاده تر شد حدیث هشتم آنکه مورد قول تعالی ان الذین یکفرون بالله و رسله و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا قومی است که به نبوت خاتم النبیین اقرار کردند و با انکار امامت امیرالمومنین پیش آمدند و بدعت و احداث در دین پیمبر نمودند حدیث نهم آنکه در آیت فان یکفر بها هؤلاء اشاره باصحاب آنحضرت است که قریش بودند و از بیعت امیرالمومنین انکار مطلق نمودند و مورد فقد وکلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین شیعه آنجناب اند حدیث دهم آنکه مراد از قول تعالی در صدر سوره بنی اسرائیل لتفسدن فی الارض مرتین فساد نخستین و اتباع شان بنقض عهد روز غدیر و انکار بیعت حضرت امیر و مراد از و لتعلن علوا کبیرا دعوی خلافت خلفاست که خلاف حق ماست و عمده اولی که در آیت مذکور است روز جمل است که امیرالمومنین مورد عبادا لنا اولی بأس شدید و مقابله ایشان لشکر ظفر پیکر آراست و بصدمه ذوالفقار شرربار جمعیت اینها را پریشان ساخت الی آخر الروایه بطولها حدیث یازدهم در ذیل تفسیر آیت کریمه قل اعوذ برب الفلق است ملخصش آنکه فلق نام جاهیست که تمامی اهل دوزخ از شدت حرارتش در تعوذ باشند و آن چاه روزی بعد از پر دراگی تنفس کند بعنوانیکه جهنم نیز از نفس آن سوخته شود و در آن چاه صد قصر باشد که از مزید حرارتش اهل چاه هم پناه جویند در بین تابوت شش کس از قدما و شش کس از متاخرین خواهند بود

که از جمله آنها خلقا باشند عیاذا بالله و لفظ حدیث مفسری این است الفلق جب فی جهنم یتعوذ
اهل النار من شدة حره سأل الله ان یأذن له ان یتنفس فاذن له فتنفس فاحرق جهنم
قال و فی ذلک الجب صندوق من نار یتعوذ منه اهل ذلک الجب من حر ذلک الصندوق
و هو التابوت و فی ذلک التابوت ستة من الاولین و ستة من الاخرین فاما الستة من
الاولین فابن آدم الذی قتل اخاه و نمرود الذی القی ابراهیم علیه السلام فی النار و فرعون موسی و السامری
الذی اتخذ العجل و الذی هود الیهود و الذی نصر النصاری و اما الستة من الاخرین فهذا و ذا
و الثانی و الثالث و الرابع و صاحب الخوارج و ابن ملجم انتهی حدیث دوازدهم انکه مراد از ظلمات
در قول و تعالی او کظلمات فی بحر لجی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات
بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور
خلیفه اول و ثانی مستند و مقصود از فی بحر لجی یغشاه موج خلیفه ثالث است و من فوقه موج اطلاق شده
است و از ظلمات بعضها فوق بعض معاویه و فتن بنی امیه مراد گرفته اند اذا اخرج یده در شان طلحه و فتنه او
الی آخر الروایه مخفی نماند که چون در صدد این احادیث و تفاسیر بارشاد امام حق ناطق جعفر صادق علیه السلام مراد از
بعوضه جناب امیر و از ما فوقها یعنی عنکبوت و ذباب جناب بشیر و نذیر باشند حالیا از حضرت امامیه در تشبیه خلفا
راشدین و کرام اصحاب کبار هر چه از سفوات و خرافات سرزند عین عنایت است محل شکوه و شکایت لیکن از
بعوضه و عنکبوت و ذباب و غراب تا بحر و موج و سحاب فرقی است ظاهر شعر مشهور خواجه حافظ شیراز اگر در این مقام مابین
طور انشاد کنند مناسب نماید شعر فرقی است از بعوضه که طلمات جا است * تا آبا که منبعش الله
اکبر است * فاعتبروا یا اولی الالباب و قولوا ان هذا الشی عجاب این تشبیهات اصل مذهب و مایه و غرابه
که گوید هر دو جناب مثل مگس و زاغ از همه کس متمیز نبودند و این مشاکلت باعث اشتباه جبرئیل و اتصاف شده
موسس و مسکد میکنند و مآل روایات ایمه قوم که شیخ کلینی و مانند او باشند رجوع بمذهب علامه که بر زبان امامیه تقیه
و تقیه کمتر از نواصب و خوارج نباشد میکشد و آنچه بعضی از اکابر معاصرین در تضعیف این تشبیهات سیت در

قلم را رنجه کرده نبوی قانون مخالف جناب دند از قبیل عذر لیست بدتر از گناه ناشی از انجره سوداویه
ظلمانیه زیرا که ازان لازم می آید که جامع تفسیر حضرت معصومین استاد کلینی علی بن ابراهیم قمی از منتحلین موالات
ایمه و محرفین الفاظ و معانی این بزرگان باشد خانچه بر متتبعین تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام که بر شناسش لف نقض
دلالت دارد کما عرفت من قبل مخفی نیست حیث روی فیه انه قیل للباقر علیه السلام ان بعض من یتحل
موالاتکم یزعم ان البعوضة علی وان ما فوقها وهو الذباب محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
فقال الباقر علیه السلام سمع هؤلاء شیئا لم یضعوه علی وجهه انما کان رسول الله صلی الله
علیه وآله قاعدا ذات یوم وعلی علیه السلام اذا سمع قائلا یقول ما شاء الله وشاء محمد و
سمع آخر یقول ما شاء الله وشاء علی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقرنوا محمدا وعلیا
بالله عز وجل ولکن قولوا ما شاء الله ثم شاء محمد ما شاء الله ثم شاء علی ان مشیة الله هی الغالبة
التی لا تساوی ولا تکافی ولا تدانی وما محمد رسول الله فی الله وفی قدرته الا کذبابة تطیر فی هذه
الممالک الواسعة وما علی فی الله وفی قدرته الا کبعوضة فی جملة هذه الممالک مع ان فضل الله
علی محمد وعلی الفضل الذی لا یقربه فضله علی جمیع خلقه من اول الدهر الی آخره هذا ما قال
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی ذکر الذباب والبعوضة فی هذا المکان فلا یدخل فی قوله
ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة بلفظ از بخاریت صریح معلوم شد که غارتگران اصول و
روایات ایمه هدی را برهم کرده فقرات خود را باسامی منهج آن طیبین وطاهرین نسبت کرده اند و بتقلید شیاطین مثل حق
مصداق من کان فی هذه اعمی وهو فی الاخرة اعمی واضل سبیلا مذبذبی را خود قرار داده و مقصود
اهل حق را از میدان مباحثات بالمره دست کشیده اند بالخصوص این هیچ مدان همین بس است و از بخاست که در اثنا تقاریر
الفاظ اضافه میکنم که دلالت بر ادب دارد که اینهمه از افترآت و تلبیسات اکابر قوم ست و اذیال تقدسه اهل بیت
نبوی قطعا و یقینا پاکیزه است لیس بغایت از دیدنی بدون گفتگو مدعا حاصل است والحمد لله علی ذلک بالجمله
احادیث دوازده گانه که در قالب جمع و تلفیق در آمد از تفسیر اهل بیت است که بر حسب فی از ان اکتساب

الکتا

اکتفا واقع شد واگر بغور و امعان ملاحظه رود گویا بطور قاعدهٔ کلیه خواهی یافت که رئیس المتغلبین ستایندهٔ جعفر
کلینی در هر مقام که لفظ کفر و شرک و ارتداد در آیات قرآنیه استعمال یافته خلافا لاهل الحق والبصر و تقلیدا للاعمی
شیخ مشایخ الکلینی الاعور ناهیهای خلفای راشدین که بنیاد کفر و ارتداد از دستهای شان منهدم گشته
بروایات مفتریات از جانب معصومین ذکر ساخته و این احادیث که بزبان قلم رفت و درین اوراق مندرج گشت
اگرچه اکثرش بزعم او از ائمه اهلبیت مروی باشد لیکن چون علم ایشان نظر بتصریحات قوم از جناب خاتم پیغمبران
ماخوذ است و وراثة باین بزرگان رسیده پس بنا بر اعتقاد شیعه علم تفصیلی بپیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دربارهٔ
محدثات و مبتدعات خلفای ثلثه و کفریات ایشان عیاذا بالله ثابت خواهد بود والا لازم آید که ابوالبحاری
و امثالش که بالقاب ابالیست و شیاطین ملقب بودند و در تفسیر آیات قرآنی از جناب رسول ربانی شعر امام رسا
پیشوائی سبیل + امین خدا مهبط جبرئیل + زیاده تر علم داشته باشد و این نزد احدی از اقاصی و ادانی منتشعین
بحسب ظاهر مسلم الثبوت نیست اگرچه حضرت قدوة المبشرین والمنذرین بروایات امام الائمه ایشان مثل ذباب
وعنکبوت است پس اگر خلفای اهل سنت را از حدیث الحوض مراد گیرند با وجود این علوم تفصیلی چگونه قول خدا
عزوجل لا تدری ما احدثوا بعدک بخطاب ستطاب حضرتی از واقعیت حاصل خواهد کرد و این از اجلای بدیهیات است اکنون
عنان شبدیز خامه را در میدان استیفای بقیهٔ روایات مطابق عهد و موعود منعطف میسازم و در روایات تذکار این
احادیث میتازم حدیث سیزدهم روایت ابن عباس است و بسبب طول عبارات موضع حاجت ازان نقل میکنم
فنقول عند ذلک یا ربّ قد سمعت الحجة وسرت باهل الدنیا فالحقنی بابی فیلحقها الله عزّ
وجلّ بی فتکون اوّل من یلحقنی من اهل بیتی فقدم علی محزونة مکروبة مغمومة مصدومة
فاقول عند ذلک اللهمّ العن من ظلمها وعاقب من غصبها وذلّل من اذلّها فتقول الملئکة
عند ذلک کامین ازین حدیث صراحة و علانیة واقع شد که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ذریهٔ
طاهرهٔ خود را جمع فرمود و فضائل ایشان را شمرد و آنچه بر ایشان از دست اعداء الدین عیاب گذشته بوحی سبحانی
ازان خبر داد و دربارهٔ جناب سیدة النساء این امور را بر شمرد که چون التعاب و آلام بغایت قصوی رسید

وایذا نمودند قوم بر نقاد و اهل بیت امجاد علیهم السلام من رب العباد با نتهای انجا مد فاطمه زهرا انجنا
کبریا عرض کنند که خداوندا اکنون مرا بپیغمبر خود ملحق کن پس اول از تمامی اهل بیت در کمال حزن و غم و قلبکه حرق
اورا غصب کرده باشند و او از دست اشقیا بشهادت رسیده نزد من حاضر شود پس من دعا بد کنم که خدایا در کن رحمت
قومی را که در حق پاره جگر من ظلم چو بدا داشتند و حقوق او را تلف ساختند پس ملائکه آمین گویند و آثار اجابت ظاهر شود
هرگاه جناب سید المشیرین را از نهمه امور اطلاع باشد و در حق ظالمین و غاصبین حق اهل بیت تبرا و لعن فرماید
و دوری ایشان از رحمت خدا خواهد محال است که این علم بجهل مبدل شود و آنجناب با اینهمه کدورت و غبار
و عداوت و بغض در باب شفاعت ایشان کمر همت محکم ببندد و بنیاد شفقت و عطوفت را که در باره
فاطمی مرتضوی داشت از دست مبارک خود برکند و از روی سبحانه لا تدری ارشاد نماید **حدیث چهاردهم**
نیز روایت عبد الله عباس است رضی الله عنهما که شیخ امام اعظم طوسی در امالی خویش از شیخ المشایخ اخراج کرده قال
لما حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم الوفاة بکی حتی علت دموعه لحیته فقیل
یا رسول الله ما یبکیک فقال ابکی لذریتی و ما یصنع بهم شرار امتی من بعدی کانی
بفاطمة بنتی و قد ظلمت بعدی و هی تنادی یا ابتاه یا ابتاه فلا یعینها احد من امتی
فسمعت ذلک فاطمة علیها السلام فبکت فقال لها رسول الله صلی الله علیه و اله لا
تبکین یا بنیة فقالت لست ابکی لما یصنع بی بعدک و لکنی ابکی لفراقک یا رسول الله
فقال لها ابشری یا بنت محمد بسرعة اللحاق فانک اول من یلحق بی من اهل بیتی این و است
مثل روایت اول و مجلد فتن از بحار است و آواز بلند ندا میکند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم از ظلم و جور اتعا
و الام جناب سید علیها التحیة و الثنا و محدثات محدثین تفصیل تمام واقف بود حتی که الفاظ نوحه مبارکش نیز
حکایت فرمود **حدیث پانزدهم** روایت کتاب امالی است از ابو لیلی و موضع حاجت در ان این است
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لعلی بن ابیطالب یا علی الضغائن التی لک فی صدور من لا
یظهرها الا بعد موتی اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون ثم یبکی النبی

صلی الله

صلی اللہ علیہ وسلم فقیل ممن بکاؤک یا رسول اللہ قال اخبرنی جبرئیل علیہ السلام
انہم یظلمونہ ویمنعونہ حقہ ویقاتلونہ ویقتلون ولدہ ویظلمونہم بعدہ واین حدیث
دال است برانکہ در اعتقاد جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم غاصبین خلافت و کاتمین آیات الہی از جماعت یہود
مورد اولئک یلعنہم اللہ ویلعنہم اللاعنون یکسان بودند یعنی مستحق لعنت ابد باشند و از عذاب ابدی نجات
نیابند و بی ریب و شبہ وحی الہی دست ظلم بر اہل بیت دراز کنند حدیث شانزدہم نیز در بیان کتاب از
ابو سعید خدریست و مضمونش با لفاظ مترجمین بحار آنکہ گفت خبر داد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بحضرت علی بن ابی
طالب پانچہ بعد از فوت او خواہد دید و بخصوص آنکہ از طرف امت با او خواہد رسید پس حضرت علی بن ابیطالب علیہ السلام گریست
و گفت یا رسول اللہ سوال میکنم از تو بحق من بر تو و حق قرابت و خویشی من با تو و حق مصاحبتی کہ با تو دارم مرا بگو
خدای عزوجل دعا کنی کہ مرا بسوی خود بہ برد و قبض روح من نماید پس رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود آیا از من سوال
میکنی کہ پیش پروردگار خود دعا کنم از برای تغییر او از امر حتمی کہ تغییرش ممکن نیست الی آخر القصہ و از حدیث بر
ہمگنان آشکار شد کہ در اعتقاد رسول رب العباد آنچہ از دست غاصبان خلافت بر اہل بیت گذشتہ ہیچ نوع تغییر آن ممکن نبود و ہیچ
وہمی و تردیدی بطور تعلق در آن گنجایش نمیداشت و جناب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کیفیت تفصیلی آن اطلاع تمام
حاصل بود و از مطالعہ امثال این حدیث ہا بدین اہل دانش و بینش راسخ شد کہ ظنون اہل خلاف کہ مقصود بالذات از
تجہیز جیش اسامہ اخراج شیخین بود تا امیر المومنین صدر آرای خلافت شود و ہیچ یکے از متغلبین محروم گردد سراپا بی اساس
نیست تغییر امر حتمی خارج از تقعید امکان و عین محاولہ با آفریدگار جہان است حدیث ہفدہم از حضرت امیر است
قال بینا انا و فاطمۃ والحسن والحسین عند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذ التفت
الینا فبکی فقلت ما یبکیک یا رسول اللہ فقال ابکی مما یصنع بکم بعدی فقلت
وما ذاک یا رسول اللہ قال ابکی من ضربتک علی القرن ولطم فاطمۃ خدہا و
طعنۃ الحسن فی الفخذ والسم الذی یسقی وقتل الحسین آہ و این روایت نص است در اینکہ
آن جناب بر تمامی تفاصیل ظلم و بیداد کہ بر ذریہ نبویہ رفت واقف بود و اہل بیت خود را در اوقات متفرقہ

اندک اندک بریں امور واقف می شود چنانچہ مقتضای مصلحت است و بعد از جمع و تلفیق این احادیث و آنچہ
بعد ازیں می آید در معروضات فقیر خاکسار ہرگز ارتیاب را مدخلی نمی ماند کما لا یخفی حدیث سجدہ سہم روایت
امام اعظم طوسی در کتاب امالی باعتراف شہید ثالث در مجالس المومنین ہست از قیس بن سعد قال سمعت
علی بن ابی طالب علیہ السلام یقول انا اول من یجثو بین یدی اللہ عز و جل یوم
القیامۃ للخصومۃ یعنی حضرت امیر المومنین فرمود کہ من اول نزد خدای تعالی جہت خصومت مخالفان
خود زانو بر زمین خواہم زد سبحان اللہ جناب مرتضوی قسیم جنت و نار بر دشمنی آنہا پیش قاضی روز جزا زانو بر
مبارک بر زمین نہ زند و خواہد کہ بکمال جد و جہد مخالفین خویش را بدوزخ برد و سید المرسلین با وصف انہمہ علم
تفصیلی کہ در حقیقت علم مرتضوی در جنب آن بمثل قطرہ از دریا و ذرہ از صحرا ست شفاعت آنہا کند و انواع
عطوفت و اقسام شفقت در بارہ شان مرعی دارد حدیث نوردہم روایت سلیم بن قیس گفت از سلمان شنیدم
کہ چون حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم بملا اعلی رحلت نمود و مردم گردند آنچہ ابو بکر و عمر و ابو عبیدہ آمدند
و مخاصمہ کردند با انصار و حجتیکہ علی را ست بگوید ایشان گفتند حجت ایشان این بود کہ ای گروہ انصار
قریش احق اند بخلافت از شما زیرا کہ حضرت رسول از قریش ست و مہاجران بہتر اند از شما زیرا کہ
خدا در قرآن ایشان را پیش از انصار ذکر کردہ ست و ایشان را تفضیل دادہ ست و حضرت رسول صلی اللہ
علیہ وسلم فرمود کہ امامان از قریش اند سلمان گفت من رفتم بخدمت امیر علیہ السلام و او مشغول غسل دادن
حضرت رسول بود زیرا کہ آن حضرت وصیت کردہ بود کہ کسی غیر او مرتکب غسل او نشود پس گفت یا رسول اللہ
کہ اعانت میکند مرا در غسل تو گفت جبرئیل پس ہر عضو کہ حضرت میخواست کہ بشوید جبرئیل میگرداند آن عضو را
دادطاہر میکرد و چون از غسل و کفن و حنوط فارغ شدم را طلبید با ابو ذر و مقداد و فاطمہ و حسن و حسین علیہم السلام
ما در عقب او صف بستیم و بر او نماز کردیم و عائشہ در آن حجرہ بود جبرئیل حشم او را گرفت کہ آن نماز را ندید پس
رخصت داد صحابہ را کہ دہ دہ نفر داخل میشدند و بر او حضرت میایستادند و علی علیہ السلام اقدم الکل
و ملائکۃ یصلون علی النبی را تا آخر میخواند و ایشان صلوات میفرستادند و میرفتند تا انکہ

همه مهاجران و انصار داخل شدند و صلوات میفرستادند و می رفتند و نماز حقیقی همان نماز بود که اول
کرده شد و اگر ایشانرا خبر میشد طمع میکردند که امامت نماز را ابوبکر بکند پس سلمان گفت که من خبر دادم امیرالمومنین را
با نچه آن منافقان کردند در وقتیکه مشغول غسل بود و گفتم الحال ابوبکر بر منبر نشسته است و مردم راضی نمیشوند که
بیک دست با او بیعت کنند و با هر دو دست با او بیعت میکنند حضرت فرمود یا سلمان دانستی که اول کسی که با او بیعت کرد
وقتیکه منبر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بالا رفت که بود گفتم نه ولیکن در سقیفه اول کسی با او بیعت کرد بشیر بن
سعد بود پس ابو عبیده پس عمر پس سالم مولای ابی حذیفه پس معاذ بن جبل حضرت فرمود او را نمیگویم اول کسی را می گویم که بر منبر
با او بیعت کرد سلمان گفت نمیدانم اما دیدم مردیرا که تکیه بر عصای خود کرده بود و در میان دو چشمش علامت سجده بود
و بسیار متعبد مینمود چون ابوبکر بر منبر نشست اول او بالا رفت و گریست و گفت الحمد لله مرا مردم تا ترا در زمان دیدم
دست را بگشاد و دست را دراز کرد و با او بیعت کرد پس گفت این روز یست مثل روز آدم پس از منبر فرود آمد و
از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود یا سلمان دانستی که اول کسی که بود گفتم نه ولیکن سخن او مرا بد آمد و چنان می نمود که شماست میکند
بوفات حضرت رسول حضرت فرمود که او شیطان لعنه الله بود خبر داد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم که ابلیس سرکرده های
اصحاب پیش حاضر شدند در روز غدیر که حضرت رسول مرا بخلافت نصب کرد بامر خدا و خبر داد مردم را که من اولیم
بایشان از جانهای ایشان و امر کرد ایشانرا که حاضران غایبان را برسانند پس اتباع آن لعین و متمردان اصحاب
او با او گفتند که این مرد مرحوم و معصوم اند و ترا دوست دارند بر ایشان دستی نخواهد بود و ایشان پناه خود را امام
خود را بعد از پیغمبر دانستند پس شیطان لعین محزون برگشت حضرت امیر فرمود که پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
فرمود که چون من از دنیا روم در ظلهٔ بنی ساعده یا ابوبکر بیعت خواهند کرد پس بمسجد خواهند آمد و اول کسی که بر منبر من با او
بیعت خواهد کرد شیطان خواهد بود بصورت پیر مردی متعبد می و چنین خواهد گفت پس بیرون خواهد رفت و شیاطین
را و اتباع خود را جمع خواهد کرد پس ایشان او را سجده خواهند گفت که ای سید و بزرگ ما تو ئی که آدم را از بهشت بدر کردی
پس او در جواب خواهد گفت که کدام مصیبت اند که بعد از پیغمبر خود گمراه نشدند شما می گفتید که من ایشان را هیچ ندارم و آنچه
چگونه ایشانرا بر مخالفت پیغمبر خود داشتم این بست که حق تعالی فرموده است وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ

ظنه فاتبعوه الا فريقا من المؤمنين يعني تحقيق كه راست كرد بر ايشان شيطان گمان خود را پس پيروي
كردند او را مگر گروهي از مؤمنان انتهي ترجمه حديث سليم علي لسان ابا فر المجلسي في كتابه حق اليقين و دلالت اين
حديث بر مطلوب بسيار است كه حاجت به بيان ندارد حديث سيزدهم در تفسير امام حسن عسكري عليه السلام از جناب
امير است و بجهت طول عبارتش در مطلب ضرور اكتفا نموده مي آيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
يا علي ان اصحاب موسى اتخذوا عجلا من بعده و خالفوا خليفته و ستتخذ امتي من بعدي
عجلا و يخالفونك و انت خليفتي على هؤلاء الضالون اولئك في اتخاذهم العجل اقل
فمن وافقك و اطاعك فهو معنا في الرفيق الاعلى و من اتخذ بعدي العجل و خالفك و لم
يتب فاولئك مع الذين اتخذوا العجل زمان موسى عليه السلام و ليتبوؤا في نارهم
خالدين مخلدين و اين حديث هم در رد عامي سابق و لاحق نص است بر اينكه مدلولش آنست كه با عقد
افضل البشر بعد از خاصيين خلافت و متخذين عجل سامري كه بي توجه از ايشان رفتند در قيامت يكسان و انهم
منطوق حديث مرقوم است كه اين هر دو قوم با ضيار علم نبود و در دوزخ مخلد خواهند بود پس شباهت اينها عين مجادله
با جناب احديت و تبديل علم بجهل است و شان پيغمبران خصوصا خاتم المرسلين منزه از آن حديث بيست و يكم
روايت صاحب كشف الغمه از جابر بن عبد الله انصاريست قال دخلت فاطمة عليها السلام على
رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو في سكرات الموت فانكبت عليه تبكي ففتح عينيه و افاق ثم
قال يا بنية انك المظلومة بعدي و انت المستضعفة بعدي فمن اذاك فقد اذاني و
من غاظك فقد غاظني و من سرك فقد سرني و من تركك فقد تركني و من جفاك
فقد جفاني و من وصلك فقد وصلني و من قطعك فقد قطعني و من انصفك فقد انصفني و من
ظلمك فقد ظلمني لانك مني و انا منك و انت بضعة مني و روحي التي بين جنبي كم قال
عليه السلام الى الله اشكو ظالميك من امتي ثم دخل الحسن و الحسين فانكبا على رسول الله
صلى الله عليه وسلم و هما يبكيان و يقولان نفسنا لنفسك الفداء يا رسول الله فذهب علي ليحجبهما

عنه فرفع راسه اليه ثم قال دعهما يا اخي يشمّاني واشمّهما ويزوّداني واتزوّد
منهما فانهما مقتولان بعدي ظلما وعدوانا فلعنة الله على من يقتلهما ثم قال يا علي
انت المظلوم بعدي وانا خصم من انت خصمه يوم القيمة واحديث نيز از براهين تقيه ونصوص
قرابه بر مدعاى فقيرست بتقريب تقدم زيرا كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در بيان فضائل ومحامد فاطمه زهرا رضى
الله عنها واكه ايذاى او عين ايذاى من ست وارضاء او ارضاء من وجفاى او عين جفاى من ست اينهم ارشاد فرمود
كه شكوه ظالمين غاصبين حقوق تو روبروى خداى عزوجل خواهم كرد ودشمن كسى خواهم بود كه دشمن او على باشد
روز قيامت اينهمه ارشاد فرع آنست كه حضرت ازين سوانح وحوادث بخوبى مطلع بود حديث
دويم در كتاب مختصرست از تصانيف حسن بن سليمان نقلا من كتاب الله المنتقى
فى مناقب اهل التقى بروايت عبد الله عباس واينهم طولانى ست مقام ضرورت را ملخص ميتنيم
كه جناب پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمود كه اى ابن عباس اگر ملائكه مقربين وانبياء مرسلين جمع شوند بر بغض على
حق تعالى البته ايشان را در عذاب دوزخ اندازد عرض كردم كه حضرت كسى ست كه وى را دشمن دارد فرمود على قومى را
مى بيند وخيال دارند كه در دست من مستند وحالانكه هيچ نصيبى از اسلام برايشان نزد او تعالى مقرر نيست انتهى
عجب ست كه خود ازين امور خبر دهند در روز قيامت مخاطب بخطاب لا تدرى شوند وعجب تر آنكه انبياء عليهم
السلام در صورت بغض امير المومنين خواهى نخواهى بجهنم روند وبر فرض تسليم شفاعت كسى را در حق ايشان
قبول نكنند وجناب سيد المرسلين در حق محرفين بيت اهل بيت ومحرفين قرآن مجيد وقاتلين ومعصوم
الى غير ذلك مستعد بشفاعت شوند كبرت كلمة تخرج من افواههم ان يقولون الا كذبا
ومويد اين مطالب ست حديث ابن بابويه در بحار الانوار متضمن بر انكه جناب قدوة الانبياء بعد از بيان علامات وصى خود
فرمود كه او سى سال بقيد حيات خواهد ماند وانواع ايذا وعنا از دست غاصبين خواهد برداشت در آخر بايد كه
ابو بكر قتال خواهد كرد وفتحيات خواهد شد انتهى ملخصا وهم ازين جنس ست انچه در تفسير عياشى از حضرت سيد الساجدين مرويست
كه پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم خطاب با امير المومنين نمود كه هرگاه ابو بكر را خليفه سازند چه خواهى كرد گفت

که این شمشیر خواهم کشید و منع خواهم کرد فرمود اگر صبر اختیار کنی امید ثواب بهتر است از آنکه شمشیر بدست گیری و قتال
نمائی عرض کرد چون خیر من در این است صبر و سکوت اختیار خواهم کرد پیغمبر عمر و عثمان را بهمان نهج مذکور ساخت و
فرمود چگونه باشد حال تو وقتیکه مردم ترا خلع کنند جوابی نداد حضرت فرمود در آنوقت باید اختیار یکی از دو کار کنی
یا شمشیر کشی یا آنکه اگر چنین نکنی آتش را برای خویش مهیا و آماده دانی انتهی ملخصا حدیث **سبت وسوم**
روایت کلینی ست بسند معتبر از امام موسی بن جعفر که ترجمه آن بر زبان ملا محمد باقر مجلسی باین الفاظ در حیات
القلوب سبب وزینت یافته که آنحضرت فرمود که از پدرم حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا چنین بود
که حضرت امیر المومنین کاتب وصیت نامه رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود که حضرت بر او القا میکرد و او مینوشت
و جبرئیل و ملائکه مقربین گواهان بودند حضرت صادق علیه السلام ساعتی ساکت شد و بعد از آن فرمود که چنین بود که گفتی
ولیکن چون وفات آنحضرت نزدیک شد جبرئیل از جانب خداوند جلیل نامه نوشته تمام کرده و مهر کرده آورد با امینان
خداوند عالمیان از ملائکه مقربین پس جبرئیل گفت یا محمد امر کرده اند که بیرون کنند انهار را که نزد تو اند بغیر وصی تو علی
ابی طالب تا آنکه نامه آسمانی را از ما بگیرد وصی تو و گواه گیری تو ما را تا آنکه نامه را با و سپرده و او ضامن شود که عمل نماید
بآنچه در آن نامه ست پس امر کرد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که هر که در آن خانه بود بیرون کردند بغیر علی بن ابی طالب و
فاطمه در میان پرده نشسته بود پس جبرئیل گفت یا محمد پروردگار سلام میرساند ترا و میفرماید که این نامه چیزیست که در آن
و غیره از آنرا عهد کرده بودم با تو و شرط کرده بودم بر تو و گواه شده بودم با آن بر تو و گواه گرفته بودم بر تو ملائکه خود را
با آنکه من کافیم از برای گواه بودن ای محمد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم چون این سخن را از حضرت جبرئیل شنید بندهای
بدن مبارکش از خوف لرزید و فرمود که ای جبرئیل پروردگار من سالم ست از همه نقصها و از روست همه سلامتها و
بسوی او برمیگردد همه بختها است گفته ست پروردگار من وفا بوعده خود نموده است امین بده نامه را پس جبرئیل علیه السلام
نامه را بحضرت داد و امر کرد که بحضرت امیر المومنین نماید چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بآن حضرت تسلیم کرد
فرمود که این نامه را بخوان حضرت نامه را حرف حرف خواند تا بآخر نامه رسید چون تمام کرد حضرت رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود که این عهد پروردگار منست بسوی من و شرطی ست که بر من کرده ست و آنانی ست از نزد من

نزد من و من برسانیدم آن را و انچه خبر خواهی ات بعمل آوردم و ادای رسالت
علیه السلام فرمود که گواهی میدهم از برای تو پدر و مادرم فدای تو باد که تبلیغ رسالت کردی و خبر خواهی
می نمائم ترا انچه گفتی و گواهی میدهم از برای تو گوش و چشم و گوشت و خون من بر این چیزها گفت من نیز از برای شما
گفتید از گواهان منم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود با علی گرفتی وصیت مرا و ادا نمودی آنرا و ضمان میکنی از برای
و از برای من بهشت را که وفا کنی بهر عهد که در این نامه نوشته است حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که بلی پدر و مادرم فدای
تو باد بر من است ضمان آنها از خدا است که مرا یاری کند و توفیق دهد که بانها عمل نمایم پس حضرت رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود میخواهم که بر تو گواه بگیرم که چون روز قیامت نزد من آئی بر امن گواهی دهی که حجت تو تمام کردم حضرت امیر
المومنین فرمود که جبرئیل و میکائیل با ملائکه مقربین که حاضرند میان من و تو گواه باشند حضرت امیر فرمود که گواه شوید بر من
نیز ایشان را گواه بگیرم پدر و مادرم فدای تو باد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را گواه گرفت و از جمله امور یکی
بر آن حضرت شرط گرفت با امر جبرئیل از جانب خداوند عالمیان آن بود که گفت یا علی و ذکر کنی انچه در این نامه هست از
دوستی کسیکه با خدا و رسول دوستی کند و دشمنی کسی که با خدا و رسول دشمنی کند و بیزار نمودن از ایشان و بر ان که صبر کنی
بر فرو خوردن خشم ایشان و بر رفتن حق تو غصب کنند خمس تو و ضایع کردن حرمت تو حضرت امیر گفت بلی یا رسول الله
پس امیر المومنین فرمود که میگویند یاد میکنم بحق آن خداوندی که دانه شکافته و خلایق را آفریده است که شنیدم از جبرئیل
که می گفت از رسول خدا که یا محمد اعلام کن ولی را که هتک حرمت تو خواهند کرد و حرمت از خدا و رسول او
و پس او را از خون سر او خضاب خواهند کرد پس حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که چون این کلمه را شنیدم از حضرت
جبرئیل امین بیهوش شدم و بر زمین افتادم و گفتم که بلی قبول کردم و راضی شدم هر چه هتک حرمت من میکنند و متهم
معطل گردانند و پر شود از خون سر من محاسن من و در همه احوال صبر خواهم کرد و امید اجر از پروردگار خواهم داشت
تا انکه مظلوم نزد تو آیم پس حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین را طلبید
و ایشان را اعلام کرد مثل انچه حضرت امیر را اعلام کرده بود و ایشان نیز جواب گفتند مثل انچه حضرت امیر جواب گفت
پس وصیت نامه را بحضرت امیر المومنین علیه السلام سپردند چون حضرت امام موسی علیه السلام سخن را

تا بایشان رسانید راوی پرسید که در آن وصیت نامه چه نوشته بود حضرت فرمود که منتهای خدا و منتهای
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راوی پرسید که آیا در آن نوشته بود که کسانی غصب خلافت امیر المومنین خواهند
کرد حضرت فرمود بلی والله بتحقیق آنچه کردند در آن نامه نوشته بود و گرنه شنیده قول حق تعالی را که انا نحن نحیی
الموتی ونکتب ما قدموا وآثارهم وکل شیء احصیناه فی امام مبین یعنی ما زنده می گردانیم
مردگان را و می نویسیم آنچه پیش فرستاده اند و آنچه بعد از ایشان از اعمال ایشان ترتب میشود و همه چیز را احصا کردیم
در امام مبین یعنی لوح محفوظ باحضرت امیر المومنین حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه وسلم با حضرت
امیر المومنین و فاطمه صلوات الله علیهما فرمود که آیا فهمیدید آنچه شما را گفته ام و قبول کردید که با نها عمل نمایید
گفتند بلی قبول کردیم چنانچه حق قبول کردن است او صبر میکنیم بر آنچه بر ما وارد شود و ما را خشم آورد انتهی
و دلالت این حدیث با نضمام قسم امام صادق علیه السلام بر مدعا ظاهر است که جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمقتضای روایات
مضریات شیعه بر محدثات و بدعات خلفای راشدین بتفصیل تمام واقف بوده نه بمنابی است که در ظهور و روشنی
از آفتاب باشد **حدیث بیست و چهارم** باعتراف ملا باقر مجلسی در حق الیقین و غیر آن با سانید معتبره
او از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که در وقتیکه گریبان حضرت امیر علیه السلام میکشیدند و نیز در ابو بکر
می آوردند چون نزدیک قبر مطهر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم رسید این آیت را خواند یا ابن ام
ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی ابن ام تا از قبر شریف بیرون آمد بجانب ابو بکر
همشیره خود که دست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صدای اظهر شد که شناختند که صدای حضرت رسول است
که اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا یعنی آیا کافر شدی بان خداوندی
که ترا آفریده از خاکی پس از نطفه پس ترا درست مرد کرد بلفظه و دلالت قطعیه این حدیث شریف هم بر مدعا ظاهر است
نه آنچنان است که محتاج ترتیب مقدمات باشد **حدیث بیست و پنجم** از عبد الله بن بکر است که ابن قولویه
در کتاب کامل الزیارت روایت کرده ترجمه اش بزبان مجلسی در حق الیقین آنکه با حضرت صادق علیه السلام رفیق بودم
از مدینه تا آنکه بیل در منزلی فرود آمدیم که آن را عسفان می گویند پس گذشتیم بگروه سیاه موی از جانب چپ راه

گفتم یا ابن رسول الله چه بسیار وحشت دارد این کوه موحشی مثل این ندیده ام حضرت فرمود ای پسر بکر
میدانی که این چه کوه است گفتم نه فرمود این کوه است که آن را کمد میگویند و آن یکی از وادیهای جهنم است و اجتماع
و در این کوه می باشند قاتلان پدرم حسین علیه السلام خدا ایشان را در اینجا سپرده است و از زیر ایشان جاری میشود
جمیع بحرهای جهنم از غسلین و حمیم و آنچه بیرون می آید از چرک جیف و خون و از فلق و از اثام و از طینة الخبال از
جهنم و از لظی و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه از سعیر و در هیچ وقت از این کوه بلند نگذشته ام مگر آنکه ابوبکر و عمر را
می بینم که استغاثه می کنند بسوی من و نظر میکنم بسوی قاتلان پدرم پس با ابوبکر و عمر میگویم که ایشان آنچه کردند
بسبب ریاستی بود که شما گذاشتید چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و از حق خود محروم کردید حق
ما را غصب کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید بد خواهد رحم نکند کسی را که شما را رحم کند بخشید و بال آنچه را پیش
فرستاده بد و خدا ظلم کننده نیست بر بندگان گفتم فدای تو شوم این کوه به کجا منتهی میشود فرمود بر زمین ششم
و جهنم در انجاست و حیات طان هستند بزرگتر از جهنم زیاده از ستاره های آسمان و قطره های باران و قطرات دریا و ذره های خاک
و هر یک سوکل است با مر از آن مفارقت نمیکند انتهی بلفظه اگر خلفاء او باشند البته مآل این عابد بجانب مصطفی
میکشد نعوذ بالله من ذلک **حدیث بست و ششم** که خاتمه این دو باب است افاده حضرت سلیم بن قیس است
اِنَّهُ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ اَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بَكَى ابْنُ عَبَّاسٍ بُكَاءً شَدِيدًا ثُمَّ
مَا بَقِيَتْ هٰذِهِ الْاُمَّةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا اَللّٰهُمَّ اِنِّي اُشْهِدُكَ اَنِّي لِعَلِيِّ بْنِ اَبِيطَالِبٍ وَلَدِهِ وَلِيٌّ
وَلِعَدُوِّهِ عَدُوٌّ مِنْ عَدُوِّ وَلَدِهِ بَرِيٌّ وَاَنِّي بِسِلْمٍ لِمَنْ سَالَمَهُمْ وَلَقَدْ دَخَلْتُ عَلَى ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِذِي قَارٍ فَاَخْرَجَ لِي صَحِيفَةً وَقَالَ لِي يَا ابْنَ عَبَّاسٍ هٰذِهِ صَحِيفَةٌ اَمْلَاهَا
رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَخَطَّ بِيَدِهِ قَالَ فَقُلْتُ يَا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اَقْرَاْهَا عَلَيَّ فَقَرَاَهَا
فَاِذَا فِيهَا كُلُّ شَيْءٍ مُنْذُ قُبِضَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَيْفَ يُقْتَلُ الْحُسَيْنُ وَمَنْ
يَقْتُلُهُ وَمَنْ يَنْصُرُهُ وَمَنْ يَسْتَشْهِدُ مَعَهُ وَبَكَى بُكَاءً شَدِيدًا وَاَبْكَانِي وَكَانَ فِيمَا قَرَاَهُ كَيْفَ
يُصْنَعُ بِهِ وَكَيْفَ تَسْتَشْهِدُ فَاطِمَةُ وَكَيْفَ يَسْتَشْهِدُ الْحُسَيْنُ وَكَيْفَ

تعدد به الامامة فلما قرأ مقتل الحسين ومن يقتله اكثر البكاء ثم ادرج الصحيفة
ومنها ما كان وما يكون الى يوم القيمة وكان فيما قرأ امر ابي بكر وعمر وعثمان و
كيف تملك كل انسان منهم وكيف يقع على علي بن ابيطالب وقعة الجمل ومسير
عائشة وطلحة والزبير وقعة صفين ومن يقتل بها وقعة النهروان وامر
الحكمين وملك معاوية ومن يقتل من الشيعة وما يصنع الناس بالحسن وامر يزيد
بن معاوية حتى انتهى الى قتل الحسين فسمعت ذلك فكان كما قرأ ولم ينقص
ورأيت خطه في الصحيفة لم يتغير الى آخر الحديث اين روايت نيز از براهين قاطعه و ادله ساطعه بر دعوى
اين محمد است كه خبريات و كليات خلفاء راشدين بتفصيل هر چه تمامتر در علم سيد المرسلين سوخ تمام داشت زيرا كه ابن
عباس بعد شهادت امام حسين يعني جناب شهيد كربلا گريه و زاري آغاز نهاد و گفت كه روزي در حضور امير المومنين حاضر شدم
صحيفه كه املاء آن از جناب خاتم النبيين بخط خود شان بود و بمن نمود و عبارتش بمن خواند دريافتم كه انچه از سوانح و واقعات
از دست خلفاء بر اهل بيت سيد انبياء صلى الله عليه وسلم گذشته مفصل مذكور است و قصه شهادت فاطمه زهرا و كيفيت
انچه بر حسن مجتبى و شهيد كربلا گذشت بتفصيل تمام واقع است حتى كه اسامى ناصرين و منحرفين همه ران مندرج و مندمج
است و واقعه جمل و صفين و اسامى مقتولان ان جنگ خصوصا ان و سلطنت معويه بن ابي سفيان و نامهاى شيعيان كه
در زمان كشته خواهند شد در ان صحيفه مسطور گشته پس اگر مصداق اين حديث خلفاء ثلثه باشند و علماى
اماميه انها را اقرار دهند پس نفى و رد آيات و اخبار رسالت صلى الله عليه وسلم در باره محدثات و مخترعات شان
چگونه راست آيد پس از جمله از ين حادثات شد كه انحضرت صلعم غاصبين خلافت امير المومنين را بدو اسم
و اعيانهم مى شناخت و بر تمامى جور و جفا و احداث و ابداع عباد ابالله كليه و جزئيه اطلاع داشت پس سبب
اين علوم از جناب پيغمبر صلى الله عليه وسلم بر تقدير مذكور مستلزم كذب او تعالى است سبحانك هذا بهتان عظيم و
بر دانشمندان اين مستتر نيست كه هر چند بعضى از ين روايات را بر اسامى مقدسه ائمه هدى يافته باشند
و بسبب [illegible] اين بزرگان با خود از جناب رسالت بمصداق روى جدنا عن جبريل عن الباري است

کما عرفت فی صدر المسلک الاول و تازه تر آنکه صاحب منتقی المرام از هشام سالم و حماد بن عثمان و غیرهما
روایت کرده قالوا سمعنا ابا عبد الله علیه السلام یقول حدثنی حدیث ابی و حدیث ابی
حدیث جدی و حدیث جدی حدیث الحسین و حدیث الحسین حدیث الحسن و حدیث
الحسن حدیث امیر المؤمنین و حدیث امیر المؤمنین حدیث رسول الله صلی الله
علیه و آله و حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله قول الله عز و جل انتهی بعینه و صاحب صحیفه
المتقین بعد از انکه بروایات ایمه معصومین تصریح کرده که مراد از من ارتضی من رسول در قول و تعالی فلا
یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول حضرت امیر است گفته که مراد آنست که رسول خدا صلی
الله علیه و سلم علم ما کان و ما یکون را تا قیامت بآن حضرت تعلیم کرده انتهی بلفظه پس از جمله محالات است که باوصاف
اینهمه علوم تفصیلی در حق خلفاء و اشیاع شان سبب دایت از جناب پیغمبر واقع شود و آنجناب بجهت شفاعت
اینها قاطع رحم قریب در حق آل امجاد خویش باشد بار خدایا مگر باصول موضوعه طائفه این معنی چندان مستبعد
نیست زیرا که از قدیم الایام در باب حضرات ایمه که مظلومی و ملهوفی از ذریات ایشان است همین طریق جور و جفا
مسلوک بوده لنگاه نکنی بقصه حضرت ابو الآباء علیه التحیة و الثناء اعنی آدم صفی الله و ام الامهات یعنی حضرت حوا
که حسد بر بضعات برومند و شمنی ایشان نمودند چنانچه تفصیلش از احادیث کتاب عیون اخبار الرضا
معلوم توان کرد تمام حدیث متعلق این باب مع السند ثنا احمد بن عبد الواحد بن محمد بن عبدون النیسابوری
العطار قال حدثنا علی بن محمد بن قتیبه عن حمدان بن سلیمان عن عبد السلام بن صالح
الهروی قال قلت للرضا علیه السلام یا ابن رسول الله اخبرنی عن الشجرة التی اکل منها آدم و حوا
ما کانت هذا اختلف الناس فیها فمنهم من یروی انها الحنطة و منهم من یروی انها
العنب و منهم من یروی انها شجرة الحسد فقال کل ذلک حق قلت ما معنی هذه الوجوه
علی اختلافها فقال یا ابا الصلت ان شجرة الجنة تحمل انواعا فکانت شجرة الحنطة و
فیها عنب و لیست کشجرة الدنیا و ان آدم علیه السلام لما اکرمه الله تعالی ذکره بان اسجد

ملئکته له وبلغ حاله الجنة قال فی نفسه هل خلق الله بشرا افضل منی فعلم الله
عزوجل ما وقع فی نفسه فناداه ارفع راسک یا آدم فانظر الی ساق عرشی فرفع آدم راسه
الی ساق العرش فوجد علیه مکتوبا لا آله الا الله محمد رسول الله علی ابن ابیطالب
امیر المومنین وزوجته فاطمة سیدة نساء العالمین والحسن والحسین سیدا شباب اهل
الجنة فقال آدم یا رب من هؤلاء فقال عزوجل هؤلاء من ذریتک وهم خیر منک ومن
جمیع خلقی ولولاهم ما خلقتک وما خلقت الجنة والنار ولا السماء ولا الارض
وایاک ان تنظر الیهم بعین الحسد فاخرجک عن جواری فنظر الیهم بعین الحسد
فتمنی منزلتهم فسلط الله علیه الشیطان حتی اکل من الشجرة التی نهی عنها وتسلط علی
حواء نظرها الی فاطمة بعین الحسد حتی اکلت من الشجرة کما اکل آدم فاخرجهما الله عزوجل
وجل عن جنته واهبطهما عن جواره الی الارض انتهی بلفظه یعنی راوی گفت که اختلاف
کرد رخت گندم بود یا انگور یا حسد فرمود همه حق است در اصل گندم بود وخوشه های انگور هم داشت ومعنی حسد آنکه
چون آدم را بهشت بردند وملائکه سجده کردند بنده شد که هیچ من دیگری نیست ندا آمد تا آدم سر بلند کرد دید
که بر ساق عرش مکتوب است لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب امیر المومنین وزوجته
فاطمة سیده نساء العالمین والحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة پرسید اینها کیستند فرمود فرزندان تو
بهتر از تو وتمام خلق بدون ایشان از جنت ونار وآسمان وزمین نشانی نمی نمود پس حذر دار باید نبود وبخشم حسد
بنا ید بود الا از بهشت بیرون خواهم کرد پس آدم سلب نازل نمود وحوا سلب منزلت فاطمه زهرا برای حوا شد
خواستند پس شیطان را مسلط کردند تا انکه از درخت مذکور دانه ها خوردند واز همسایگی جدا گشتند پس عجب نیست
که چنانچه در حدیث علل شیخ المشایخ وبحار مجلسی از ایمه هدی ماثور گشته که اگر آدم گناه نمیکرد احدی از اولاد او
مرتکب عصیان نمی شد آه این گناه خاص وبد خواهی در حق اهل بیت رسالت بنا در اولاد او عموما خصوصا
زمره مقدسه انبیا ومرسلین متوارث باشد فاضل جالسی که جالنگری رجوعت شنیده در ینبوع او ست درین مقام

هم شنیعات صاحب قوت قدسیه مصنف تحفه اثنا عشریه را بجرب زبانی بلکه خیالات لایعنی منعکس
تعرض بر دهنوانش و لو علی سبیل الاجمال برای تکمیل این اجزا ضروری نمایند نا برهل بصیرت بلکه عوام
هم مانند فلق صبح هویدا شود که جالسی مذکور هر چند کوشش را در حسام چوبین نهایت قصوی
رسانیده لیکن نزد کاشفان اسرار و محرمان اسرار جز زنخ زنی و یاوه درائی بیش نیست و بنا علیه
اما حدیث حضرت آدم که در کتب امامیه مروی گشته و سبب تشنیع ناصب عداوت عترت طاهره بر شیعیان اهل
گردیده پس از جمله احادیث صحاح نیست تا اعتماد کردن بآن و تصحیح بمدلول آن از جمله ضروریات نزد امامیه
باشد و ایضا کو یا بگوش این ناصب عداوت اهل بیت نرسیده که حسد بزرگترین قسم است یکی بمعنی غبطه و دوم
حسد بمعنی اسند حاز و ال بغیرت اول بمعنی اسم ثانی مذموم و میدانم که اگر بمجرد ادعای این تقسیم اکتفا نمایم
ناصب عداوت عترت طاهره تکذیب خواهد نمود و لهذا بذکر یک حدیث صحاح ایشان که دلالت صریح دارد بر انچه
ادعا نموده ام می پردازم و هر او را باین تقریر ساکت میسازم که گفته اند ع دهن سگ بلقمه دوخته به

وَلِسَائِرِ بَعْدَ ذَلِكَ أَنْ يُقَالَ فِي حَقِّهِ فَهُمْ الَّذِينَ كَفَرَ كَانَهُ اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ وَآن اینست
که بخاری روایت نموده از ابو هریره که رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا حسد الا
فی اثنین رجل اتاه الله القرآن فهو یتلوه آناء اللیل و النهار فسمعه جار له فقال
لیتنی اوتیت مثل ما اوتی فلان فعملت مثل ما یعمل و رجل اتاه الله مالا فهو
ینفقه فی حقه فقال رجل لیتنی اوتیت مثل ما اوتی فلان فعملت مثل ما یعمل و
تفاوت بسیار قریب با بیست میان حدیث بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده اند پس چرا جایز نباشد که
حسد حضرت آدم از قبیل بوده باشد و چگونه چنین نباشد و حال انکه حدیث مفضل بن عمر که ناصبی آن را مذکور
ساخته متضمن کلمه و حملها علی متنی منه لتهم است در قوت تفسیر معنی حسد است لیکن چون غبطه هر چند مباح است
اما نظر بعلو منزلت و شرف مرتبت جناب عترت سید المرسلین غبطه ایشان از قبیل ترک اولی است لهذا
حق سبحانه و تعالی علی حسب العادات الالهیه حضرت آدم را معاتب ساخته و ایضا حسد بمجرد انکه

ودیگر از جملهٔ مفسرین شیعیان دیگر و منتخب و غیرها چنان معلوم میشود که ارادهٔ زوال نعمت از محسود
در معنی حسد مضمر است و در اینمقام بنقل عبارت مجمعین که اول مقصود است میپردازم قال صاحب المجمع
الغبطة بالکسر حسن الحال وهی اسم من غبطته من باب ضرب اذا تمنیت مثل ما للمرء
غیر ان تزیل زوال عنه وهذا جائز ولیس من الحسد الا اذا تمنیت زواله وطرحی
صاحب مجمع البیان در تفسیر و حل لغات آیت کریمه وَدَّ کَثِیرٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ که لفظ حسد در آن وارد است
انچه در عبارت مطنبه گفته محصولش آنست که حسد ارادهٔ زوال نعمت از محسود است و صورت آن بعبارتهای
خود و گاهی حسد را فقط بمعنی ارادهٔ زوال نعمت اطلاق میکنند و غبطه تمنی نعمت مثل آن بدون زوال آن از محسود
و حسد مذموم است و در جای دیگر نیز همین تحقیق کرده و تصریح در عبارت نموده که حسد و غبطه را بهم گرفته مصداق مخالف
اند پس شمول لفظ حسد که در حدیث آمده است بمعنی غبطه نظر بانچه محققین مذهب جانبی گفته اند و باعتراف
در صوارم و حسام تحقیق کلام اهل بیت علیهم السلام فوقیتی زاید الوصف دارند خلیه صحت مصراد هرگاه خدام
حدیث حضرت سید المرسلین تصریح می نمایند که اطلاق مذکور از قبیل مبالغه و مجاز است چنانچه از فتح و فیض باری
و غیر جای بر ظاهر است در غیبت هم قسمت فاضل ناصب بی نصیب از تحقیق و تدقیق است زیرا که گفتگو در حقایق
است نه مجاز سوم آنکه قول جانبی حال از نکه کلمه و حملها علی تمنی منزلتهم که در حدیث دیگر است در وقت تفسیر
معنی حسد است دلیل دیگر بر آن است که حضرت مجتهد فانی مطالعه کتاب عیون نموده کما مر سابقا زیرا که جمله و تمنی
منزلتهم ملا فاصله در روایت عیون بعد جمله فنظر البهم بعین الحسد چنانکه دانستی مروی است پس تفسیر قریب
فرعونی بلکه اقرب را گذاشتن و بر بعید بلکه ابعد دست انداختن کار مومن جانبی است و لیس حیث انطبق علیه
قوله تعالی فقل ضل ضلالا بعیدا و اینهمه نظر بر نست که او تصب جواب این ابواب بعد از آن کرده
که مثل قارون و ثمانینی از کثرت انبار درهم و دینار و حمل اسفار بستوه آمده و از کلامش جا بجا پیداست که
اکثر کتب فن را که بدانش در بین مباحث بر ضرور بود بمطالعه ننموده چهارم آنکه جمله بسطور بعینی
و تمنی منزلتهم که ضمیمه جمله فنظر البهم بعین الحسد است و احتمال دارد یکی آنکه برای دفع این توهم است که آدم

علیه السلام فقط مستند بزوال نعمت از ایمه و حوا از فاطمه بودند چنانکه طبرسی گفته که گاهی حسد را
بر معنی اطلاق میکنند دوم آنکه فاضل جائسی بلحاظ حدیث ثانی بخیال آن ورده یعنی حسد حضرت آدم فقط
آرزوی مرتبه ایمه بود و دگر هیچ و چون احتمال ثانی باطل است بحکم وجه اول متعین خواهد بود اول آنکه علمای
طائفه در بحث آیت غار بدیل ورود نهی لاتحزن قدیما و حدیثا ثابت کرده اند که حزن از باب معصیت بود و کما سبق فی
المسلک اول مفصلا پس در اینمقام که بکمال تاکید و ایراد و عید شدید مقصود از تحذیر نهی از حسد است البطریق اولی
ثابت شد که حسد بر حقیقت خویش محمول است و هو المقصود ثانیا آنکه محققین ایامیه تصریح کرده اند که حسد و غبطه مخالف
همدگر واقع شده اند و مولف هم چنانکه دانی افاده نموده که بین التفسیر و المفسر و التاکید و المؤکد تطابق و حسب
و کسانیکه حسد را بمعنی غبطه در حدیث جامع صحیح گرفته اند تصریح کرده اند که معنی مجاز نیست و ضرورت بطریق
آن دامن کشید بار خدایا مگر گویند که در اینجا هم ضرورتی یعنی عصمت حضرت آدم و این گریست گوئیم غلط مخصص
است بقرینه دلالت قضیه مسلم الثبوت که الحدیث یفسر بعضه بعضا که محدثین ایامیه جا بجا وارد
میکنند و خود مجتهد جائسی در اینجا کار بران بسته ثابت خواهیم کرد که در اینجا ضرورت مقتضی آنست که حسد بر معنی
اول محمول باشد نه ثانی و اگر بفرض و تقدیر این هر دو ضرورت کفا فاراسا براش شوند باز هم تقدید حاصل
اهل حق بنا بر تحقیق و الزام شیعه موجود است زیرا که مجاز حقیقی ندارد چنانچه بر طلبه علوم مخفی نیست ثالثا
آنکه چون این حسد بمعنی غبطه است و غبطه امر محمود چنانچه عبارت مجمع البحرین در مقام میکه مقصود مولفش باثبات
تحقیق لفظ حسد است بدلالت مطابقی دال بر نیست و همچنین کتب دیگر مثل مجمع طبرسی و لو بدلالة التزامیه پس ورود نهی
بر امر محمود که مرتبه اش از مباح بلاریب بلند تر و معنی اولویت از سیاق آن لوریست چه معنی دارد نهی شده باشد خصوصا و قتیکه
حسن و قبح اشیا هم عقلی باشد چنانکه در کتب قوم و اهل اعتزال مضبوط است نه شرعی و بدین قدر در اینمقام
قصر نمیتوان کرد زیرا که خود حضرات ایمه که شفیق کتاب مجید اند ستایش غبطه فرموده اند بلکه از جمیع احادیث
این برگزیدگان بارگاه لم یزلی و مطالعه کتاب وافی و دگر کتب احادیث بروایت حضرت امام صادق چنان
بمرتبه عیان میرسد که غبطه مقتضای ایمان مومنین است و جائسی بدان در جحد رسیده

که روز قیامت خود حضرات انبیا عموماً ذوات عالیه خود را از غبطه بر بعضی از مقربین تحصیلا للثواب
معذور نخواهند داشت غلط گفتم چون حضرت امیر را بکمال جاه وجلال طلب کرده بر تخت نور خواهند
نشانید جمیع انبیا و مرسلین غبطه خواهند کرد کما فی المناقب العلویه پس از شان کسی که لا یظلم مثقال ذرة
در شان او چه بعید مینماید که حضرت آدم و حوا را بمقتضای کمال ایمان بدین ذلت و خواری که چند برگ از درخت
انجیر بر شرمگاه نهاده باشند تشهیر کنند و از بام جوشن بقعر خندق در اندازند و با وصف جاری شدن چشمها از چشمها
ایشان توبه ایشان قبول نکنند و اینهمه استناد باسه سئوال علی ما نقل صاحب مجمع البحرین کشف شبهت
ان الحسد محمول علی تحقیقه و عداوة العترة را بعا آنکه از تتبع کتب و روایات قدمای امامیه شیخ
صدوق ذخر منهای شان خوشه چین است و استقرار تصانیف او و مطالعه نور العقلین و حسنان بوضوح می انجامد
که چون آدم و حوا علیهما السلام مرتب فخیمه حضرات ایمه بر ساق عرش دیدند و ندای الهی در رسید که از اراده زوال
این مدارج عظیمه و آرزوی آن بر نفوس خویش بر حذر باید بود و گرنه در نهی و عصیان من مبتلا خواهید شد
و از ظالمان و ستمگاران محسوب خواهید گشت بر سیدند که خدایا ظالمان کیستند حکم شد که ظالمان آنقوم اند
که دعوی منزلت ایمه بغیر حق نمایند عرض کردند که خدایا چنانکه منزلت این زمره مقدس در بهشت بما نمودی امید واریم که
ظالمان را در دوزخ ببینیم پس در دوزخ بحکم الهی الوف عذابها و صنوف عقابها بایشان ظاهر نمودند تمامی حالات
ظالمین و غاصبین بر ایشان عیان کردند حق تعالی فرمود که ظالمین و مدعین مناصب آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم در
درک اسفل اند کلما ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا فیها و کلما نضجت جلودهم بدلنا
سواها لیذوقوا العذاب اکنون ای آدم و حوا بعد اینهمه معرفت و ارتفاع حجب اگر آرزوی زوال
نعمت از ایمه خواهید کرد از جوار خود دور خواهیم افکند و کمال رسوائی و مذلت بحال شما خواهد رسید باین همه که
شنیدید هرد و بزرگ بمناصب این بزرگواران حسد برند و آخر متحد و لی منکوب گردیدند و از اجلاد بهشت
گردان ظالمین گردند آدم و حوا بعد اقدام حسد در میانه شان و محشور شدن بمعیت آنها بحکم آفریدگار جهان یعنی
ایاکما ان تنظرا الیهم بعین الحسد و تتمنیا منزلتهم عندی و محلهم من کرامتی

فتفطن

فتدخلان بذلك في هيئي وعصبيتي فتكونا من الظالمين ضرور بود كسانى بوده اند كه
عند بمعنى مطلوب از انها صدور يافته نه كسانيكه فقط بر تمنى قناعت كردند پس اين قسم احاديث در
ثبوت انچه گفتم وبراى الزام اين قوم والطال تقررات وشهوات جالسى مورد لوم حر في ازان بر زبان قلم
آوردم نص قطعى خواهد بود فقطع دابر القوم الذين ظلموا والحمد لله رب العالمين شكر
ديگر انكه در اين ايه كه حضرت آدم وحوا در بى حسد ودشمنى عترت سيد انبياء نعوذ بالله افتادند نه از وجود
شهادى اين حضرات عينى واثرى بود ونه از آلات وطرق جنگ وجدال وقتل وقتال اطلاعى وخبرى ونه اين هر دو بزرگ
براصول موضوعه شيعه كه تا كى ذكر آن بميان آيد از شيخين وذى النورين كه بدون استعمال سيوف وقتال حق شهر
خدا را بزعم طائفه پايمال كردند يا فراموش نهادند مع هذا اسامى متبركه ايمه از نور ابزدى بر ساق عرش
مكتوب بود تا هر چند آدم عهد ست وبازند ليكن دستش بسان نرسد پس گفتن آنكه آدمى تا بمقتضاى حسد كار
نميكند آثم نميشود خرافتى بيش نيست حالا كه برين چند بحث اكتفا نموده باصل مدعا مشغول ميشوم ومسكويم
دليل پنجم آنكه لفظ احدث ثوابى تكلف بر خلاف منطق نميشود چه بيداست كه معنى لفظ احداث پيدا
كردن چيزى تازه است اعاده امرى را احداث نميگويند ولهذا لفظ اعاده معدوم در كتب قوم شايع است
احداث معدوم صورتى ندارد وصاحب صراح در ترجمه لفظ حدث ميگويد شدن چيزى كه نبوده باشد
واين نص ست در انچه گفتم ونيز كريمه لعل الله يحدث بعد ذلك امرا وذكر من الرحمن محدث
كه مفسر به تجدد ومجدد ست شاهد صدق است بر اين دعوى زيرا كه اين جماعت بر جمهور حنابله واصول
حضرات امامية در وقت پيغمبر صلى الله عليه وسلم دشمنى با اهل بيت داشتند وجناب سيدة النساء وعلى مرتضى
وحسنين وديگر محبوبين سيد المرسلين را از منغوضين مى پنداشتند وجناب خاتم الرسل از جهت مخالفت وعداوت او
انها در نصب مرتضوى باوصف تكرار نزول جبرئيل وتاكيد حضرت رب جليل هر روز تسويفى مينمود كما مر
تفصيله في المسلك الاول وچون مضمون امامت مرتضوى بقرائن وشواهد بادلائل وبراهين مزبوره در بانتهاى
مجلسى خالى از اغيار باعتراف اوست ملاى مجلسى در بحار وقدماء واشياع او ودر ديگر كتب واسفار آراستند وصحيفه ملعونه

باتفاق همه گرفتند و متفق الکلمه گردیده با همه گر قسمهای غلاظ و ایمان شداد یاد کردند که خلافت
را از خاندان نبوت صرف نکنند و علی بن ابیطالب را در منصب خلافت و ما تفرع علیها
حصه و بهره نباشد بلکه آن عین مقتضای صحیفه مذکوره و تصریحات قوم در جمیع آنسر و صلی الله علیه وسلم
باشد که بحکم احادیث نبوی بزعم شیعه در قال و مقال صحیفه مذکوره بود مذبازبقلم آوردند انگاه در خانه کعبه
مدفونش کردند پس این همه اعاده امور لیست که در زمن پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم میساختند و او امر و نواهی آن
حضرت را گوش نمی نمودند و مواعظ و نصایح شریف او را بجوی نمیخریدند چنانچه قصه عدم قتل فرو الخویصره و تخلف از
جیش اسامه و منع دوات و قلم الی غیر ذالک بر اصول امامیه و تقریرات کتب کلامیه دلالت تمام دارد و در احادیث
مقبولین اهل تشیع کما هو الظاهر ریبی و تردد نیست چنانچه عنقریب خواهی دید و هرگاه اینها با قی پس نمی ماند
که احداث بر ارتداد بمعنی اعاده کفر زنهار صادق نخواهد آمد و علی هذا اما احدثوا بعدک دال بر مضاد ارتداد
بعدک نخواهد بود و لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم تفسیر و تاکید جمله اولین بمعنی کافرین بعد الاسلام هرگز نمی تواند
افتاد چه در معنی احداث و ارتداد تغایریست و بین التفسیر و المفسر و التاکید و المؤکد تطابق واجب است علاوه
ادجای نص بودن لفظ مرتدین در ردت بحکم بحث ایجاز نهاد از لفظ مرتدین مصطلح شرعی مراد نمی توان گرفت
و الا لفظ علی اعقابهم حشو و لغو خواهد بود چنانکه ملا باقر مجلسی در بحار و بعضی از علمای کبار امامیه بدان رفته اند و این
مذهب را اختیار نموده اصل شریعت را برهم میزنند زیرا که مقدمه سنا کحت با اصحاب مذکور از سر باطل میشود و وجه قبیحا جهات
که بران لازم نمی آید مثلا اکابر امامیه مثل شیخ الطائفه و من اتبع منهجه من القدماء و المتاخرین کما فی مجالس المؤمنین در
مقدمه نکاح حضرت ام کلثوم با عمر رضی الله عنهما که زید از ایشان بوجود آمده و بمانه عمر ما در و پسر هر دو زمان
خلافت خلیفه ثانی در یک وقت لبر گشته و معلوم نیست که از این هر دو متقدم که بود علی ما روی صاحب الکفایه عن
الصادق علیه السلام بهمین تاویل و تسویل میکردند و میگفتند که نظر بظاهر اسلام خلیفه ثانی درست گردید حالیا که این معنی
معاذ الله از مرتبه اسلام نیز نصیبی نداشته مرتد شرعی گردیده باشند البته این نکاح بتر از فاحشه زنا
خواهد بود معاذ الله من ذالک و بسیاری از مقبولین امامیه که مورد صلوات الله و اشرف شرفا و انجب نجبا هستند

در بصورت و قرار داد صاحب کامل بهائی کما یجی انشاء الله تعالی ولد الحرام خواهند شد الی غیر ذلک من
المفاسد التی لا تحصی علاوه آنکه احادیث علل الشرائع و دیگر کتب معتمده بروایت ثقات شاهد بمعنی
است که حضرت امیر از ان جهت با خلفاء و اعوان شان جهاد نکرد که اسلام آنها برقرار ماند لیس حق مرتد
شرعی واجب القتل باشند نزد تمامی عقلاء عالم علت شیخ المشایخ از علل مستفاده خواهد بود عبارت
حدیث مشار الیه اینست حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا احمد بن محمد بن عیسی
عن العباس بن معروف عن حماد بن عیسی عن حریز بن یزید بن معویه عن ابی جعفر
علیه السلام قال ان علیا علیه السلام لم یمنعه من ان یدعوا الی نفسه الا انهم ان
یکونوا ضلالا لا یرجعون عن الاسلام احب الیه من ان یدعوهم فیقاتلوا علیه فیصیرون
کفارا کلهم و هرگاه بالانصاف من کان فوق الخلق بعد از تحال رسول المتعال همین چند ساخه حاوث شده
لا غیر یکی امر خلافت و ما تضع علیها دوم ردت شرعی بعضی از قبائل عرب سوم ساخه مانعین زکوة کما مر فی المسلک
السابق چهارم انحراف مقبولین لسانی ایشان حقیقة و میل آنها بخلفای ثلثه فاطبة پس چون سه امر اول مراد نتوان
گرفت لامحاله چار مین متعین خواهد بود اما بطلان اول و ثانی پس اظهر من الشمس است زیرا که شفاعت خلفا خواه
مرتد شرعی باشند علی الاطلاق خواه در احکام اخروی فقط هیچ گونه متصور نیست کما عرفت اما بطلان ثالث
پس از انکه مالک بن نویره و اتباع و اشیاع او در اعتقاد مولف مومن پاک اعتقاد منکر خلافت معصوبه حضرت
صدیق اکبر بودند و تفویض صدقات و زکوة به حکام نصب کرده ایشان جایز نمی پنداشتند و بر ین گناه رسید
بآنها انچه رسید خانچه علماء مذهبش باعتقاد او کالشمس فی رابعة النهار عدم رونق شرار روشن ساخته اند من شاء الاطلاع
فلیرجع الی کتبهم الکلامیة باجمله چون سه امر اول مراد نتوان گرفت آخر متعین خواهد شد کما نص علیه سیدهم
و شهیدهم نور الله التستری فی مصائبه حیث قال ان مراد الکشی من الصحابة من عدا
ذوی القربی من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم و من عداما ذکره من مشاهیر الصحابة
المذاد و من علی ملازمة النبی صلی الله و آله و سلم المستمعین النص الجلی فی

شان امیر المؤمنین علیه السلام لاجمیع الصحابة فانظروا معاشر المؤمنین کیف
ابطل ارادة ردة جفاة الاعراب سیدهم وسندهم بل امامهم الاعظم اعنی ابا عمر و
الکنتی ومن فی مرتبته واعترفوا بان المراد من الاصحاب المشهورون بصحبته و
الملازمون برفاقته صلی الله علیه وسلم والمستمعون للنص الجلی فی یوم الغدیر علی
امامة الامیر وقد وقع منهم التخلف عن بعض الوحات واستحقوا بسببه السقر
کما دل علیه الاثر من الذی یدعی ان ذلک التخلف کان سوی التخلف عن سفینة
عترة رسول الثقلین وحبل الحسنین حتی صار سببا للعار والشنار بل الغرق فی لجة
النفاق بلا امین وای واجب التخلف عنه یدخل اصحاب الرسول فی جهنم ولا یشفع
منه شفیع المذنبین صلی الله علیه وسلم وبطرق شتی منورین معنی حدیث وضوح تمام دارد یعنی تو میدانی
که چه احداث کردند بعد تو از رفاقت غاصبین خلافت و ترک احد الثقلین بل کلاهما بعد بعد مقوله رسول صلی الله
علیه وسلم گفته میشود که بودند آنها برگزیده برپاشنه های خود از وقتیکه مفارقت کردی تو از ایشان یعنی بعد
بغی وطغی وعداوت که موالات باطاعت تو اختیار کرده بودند نزدیک بهمان شیوه قدیمه رجوع
وطریقه مستمره که رایی سیر کردند که اطاعت ترا در باره اعتقاد حقیت خلافت بلافصل مرتضوی
گذاشتند وبجهت میل ورعایت خلفای ثلثه وطمع زخارف دنیوی حکومت رانی بر اهل کوفه وبصره ودمشق
الی غیر ذلک علم تعنت وعناد برافراشتند ومقوله نبوی را که قرینه معنی ردت قرار داده اند از قلت تعمق
است فذلک علیهم لا لهم چه اکرامت علیسوی از اعتقاد الوهیت حضرت عیسی بتلقین وارشاد جناب نیاز
بار می آمدند وبعد عروج جناب روح الله بسیار باز آن عقیده را از سر میگرفتند البته حکایت قول
عیسی قرینه ارادة معنی ارتداد می افتاد واذ لیس تلعین بلکه امت مرحومه هم احداث امر جدید یعنی اعتقاد
الوهیت حضرت مسیح نمودند وامت محمدیه صلی الله علی صاحبها که امت اجابت بودند هم احداثات امر تازه یعنی ترک
رفاقت عترت طاهره وگوساله پرستی وملازمت خلفا اختیار نمودند پس مقوله نبوی قرینه عدم ارادة معنی ارتداد از

احداث است نه بالعکس و اگر کسی گوید که ما فرض کردیم که معنی مطابقی مرتدین علی اعقابهم کافرین بعد
الاسلام نیست لیکن ارتداد شرعی هم فرد از افراد ارتداد علی الاعقاب است و ما من عام الا و یجوز ان یراد منه
الخاص پس کدام مانع است که از مرتدین علی اعقابهم کافرین بعد الاسلام مراد توان گرفت گوییم جزاک
الله عنا خیر الجزا این خود عین مطلوب شیعه است که بی رسوخ اعتقاد اصل الاصول یعنی امامت ایمان کامل حاصل
نمیشود چنانچه ترک اسلام را ردت میگویند ترک ایمان کامل را بلکه تبدیل اخلاق حسنه را بسیئه و ترک رفاقت الثقلین و
میل بخلافت شیخین و ذی النورین را هم ردت خواهند گفت چنانچه از حذیفه و ابن مسعود و عمار و ماند ایشان از متعصبین
السنه امامیه صادر شد و انشاء الله تعالی تفصیلش عنقریب معروض میشود لیکن غرض ما این است که از احدثوا بعدک
ارتداد شرعی مراد گرفتن و لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم را مرادف آن قرار دادن چنانکه از عبارت سجاد ملا باقر
مجلسی و اتباع و اشیاع او مستفاد میگردد مستقیم نیست و اینکه از ما احدثوا بعدک احداث امور جدیده که تفصیل
مع وجه تعیین المراد اتفاقا گفته شد و از مرتدین علی اعقابهم ارتداد متعارف امامیه من حیث الترتب علی الامور المحدثة
مراد باشد مجدا الاتفاق و نعم الوفاق و نیز اگر بخاطر کسی خلجان کند که سلمنا که از احداث بمعنی ابداع لغة ارتداد اراده
نتوان گرفت لیکن باشد که بموجب اصطلاح اهل شرع مراد توان گرفت گوییم که حدث و احداث چنانکه مرادف لغوی
بالفظ بدعت و ابداع دارد مرادف شرعی هم دارد صاحب مجمع البحرین در ماده حدث گفته و فی الحدیث المدینة
انه صلی الله علیه وسلم لعن من احدث فیها حدثا او اوی محدثا قیل فیه الحدث الامر الحادث
المنکر الذی لیس بمعتاد و لا معروف من السنة و فی الحدیث قلت و ما ذلک الحدث قال
القتل و الحدث یروی بکسر الدال و فتحها علی الفاعل و المفعول فمعنی الکسر من نصر جانیا
و اواه و اجاره من خصمه و حال بینه و بین ان یقتص منه و الفتح هو الامر المبتدع
نفسه و یکون لا یواء فیه الرضا به و الرضاء علیه فانه اذا رضی بالبدعة و قر فاعلها
و لم ینکرها علیه فقد اواه و لا یخفی علی ذی مسکة عدم صدق هذا المعنی
علی الارتداد و نیز در اکثر طرق این حدیث مانند روایت سلیم بن قیس و حدیثیکه شیخ المشایخ در امالی

امام رضا در عیون روایت کرده الفاظ بُعداً وسُحقاً استحقاق تبدیل وتغییر واقع است مؤید آنست
که از احداث ارتداد مراد نیست چه اطلاق تبدیل وتغییر بر ارتداد بس مستبعد است بلکه بصراحت دال است بر
متبدل ساختن امری که قرار یافته باشد وآن نیست مگر اعتقاد حقیت خلافت علی بن ابی طالب
علیه السلام که آن را بمجرد وفات سرور کائنات بدل ساختند وبر انداختند بانچه برگزیدند
از انچه تصریح دال است بر انکه از احداث زنهار ارتداد مراد نتوان گرفت قاری بعض اکابر هم
فی معنی الحدیث المشهور عن الانصار الا ربعة من انه قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم بعد کلام لست اخشی علیکم ان تشرکوا ولکن اخشی علیکم الدنیا ان تنافسوا
فیها ووجه دلالت در غایت ظهور ست زیرا که هرگاه بنص نبوی ثابت شد که از بعض اصحاب احداث واقع میشود
ومعهذا بر بعض هم نص واقع شود که مشرک نخواهند شد بلکه مخافت تنافس در دنیا بود بس بصراحت ثابت گشت که آن
احداث ورای شرک که بقرینه تخاطب با مسلمانان انجام مرادف ارتداد ست خواهد بود وعلی هذا باشرک از
مسلمانان مطلقا بعد انتقال رسول صلی الله علیه وآله وسلم واقع نشده ویا مرتدین داخل اصحاب نبودند والا خلاف
قول مخبر صادق لازم آید وذلک محال بالبداهة وهرگاه از احداث ارتداد مراد نباشد لامحالة امر یکه متعلق
بخلافت مثل صوبه داری کوتوالی قضای ومشیخ ومانند آن که در بنا صب نبوی مرتبه علیا دارد خواهد بود و
تنافس که در بنباب حسب اخبار نبوی واقع شده از غایت ظهور حاجت بیان ندارد که اکثری از متقولین
شیعه بغیر از معدادی بر گوساله پرستی وبعضی باخذ مناصب نبوی جان داده اند فما وقع امر غیر ذلک
یترتب علیه حدیث الحوض وینطبق علیه استحقاق النار علی هؤلاء الکبائر کما
مر مرارا تغییر مرة واگر کسی تصفح وتفحص کند در کتب حدیث امامیه بشمار احادیث خواهد یافت که دال بر وقوع
عصافر مودن مخبر صادق ست در باب متعلقات خلافت واین معجزه بود ست که بر امر مستقبل متنبه گردند
وهمچنان واقع از جمله که بکمال صراحت دلالت دارد علی ما قلنا وای دلالة حدیثی ست که مثل حدیث سابق
در مطاعن اصحاب کرام که بزعم علمای متشیعین فریقین بران اتفاق دارند بخلاف مناقب شان گمان فی کتبهم

التکلم ٨

الكلام مبنية مروليست وشواهدان در بحار الانوار وحيات القلوب وغير هما نيز وارد است قال
النبي صلى الله عليه وسلم ستحرصون على الامارة وانها ستكون ندامة يوم القيامة فنعم
المرضعة وبئست الفاطمة پس منصفي بايد تا انديشد كه تامل سازد كه ازين زياده تر اخبار از سيل كسيكه
غاصبين خلافت اصرحيت چگونه ميفرمودند آيا نمي بيني كه ايراد سين بر استقبال قريب است وتخاطب باصحاب
كبار اماميه بصيغه جمع چگونه دلالت دارد ويرنگيزد حرص بر امارت عما قريب از حكومت كوفه وبصره ودمشق الى
غير ذلك كه عبارت از بعد وفات رسول مقبول باشد وهم از جماعت واقع خواهد شد واذا درايت
ذلك فقد وضح لك غاية الوضوح وظهر لك غاية الظهور ان ادعاء انما صل
للمجلسي ووالده محمد تقي في البحار والكوامع انه عليه السلام ما اراد خواص اصحابه بل المرتدين
والمنافقين الذين هموا بما لم ينالوا وقالوا عند طلب الدراهم والقرطاس ما قالوا ليس
بمستقيم بل اراد بعضا منهم بلا ريب كما نص عليه القاضي نور الله التستري والكشي
وغيرهما وقد مر سابقا ونكته دگر بايد دريافت كه اگر كسي با وصف اينهمه تصريحات وتنبيهات ريب
توهم در گيرد كه تصغير لفظ اصحابي على ما في نسخة سليم بن قيس مؤذن بر تقليل است پس اگر مقبولين شيعه
چرا مردود خواهند شد گوييم كه غرض اينها صيانت اكثر مقبولين خويش ازين عار بلكه نار است وحال آنكه سخافت
اين قول بر هر كس كه ادنى ادراك دارد ظاهر است چه مقام مقام شفاعت ودعا است كه جناب شفيع محشر
تصدير بكلمه يارب كه احب اسماء الهي است باضافت بياي متكلم بجناب ايزد استشفاع آنها خواهند كرد
پس اينجا تقليل عدد چه مصرف دارد مگر مغيثش اين خواهد بود كه اينها چند كس از اصحابند اگر بكثرت مي بودند مرز
اينها بر تو دشوار بود يا من نميخواستم چون قليل اند بيامرز والبته عاقلي بامنعي رضا نخواهد داد علاوه مخاطب
عالم الغيوب والشهادة ست حاجت اشاره به تقليل وتكثير عدد چيست پس نيست مگر اينكه مثل لفظ يا ابتي كه
معنى تصغير مراد نميباشد جناب رسالتمآب اشفاقا واستعطافا بكلمه تصغير ذكر كردند وهر چند اين قدر كه بمعرض
عرض رسيده نزد منصف لبيب براي اثبات مدعا كفايت ميكرد كافي وبسند بود ليكن شفاء

للتعليل وارواء للتغليل هنوز دست از براد دگر برابن در آستین نمی کشم پس بحثی دگر گوش من دار
وعناد وعصبیت وعداوت ولداد خویش گمذارد دلیل ششم آنکه جناب سید المرسلین مقبول
حضرت عیسی را اعاده خواهد فرمود و تلاوت آیت کریمه وکنت علیهم شهیدا مادمت فیهم
فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم وانت علی کل شیء شهید
ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم مشغول خواهد شد
واین شعر بر آنست که باز بسیارش متوجه گشته وقبل ازین تفصیل هر چه تمام تر بقید قلم آمده که شفاعت خلفه
بدلالت مطابقی باشد یا تضمن والتزام بر اصول وقرارداد حضرات امامیه بکبار هم از جمله محالات است چه جای
مرة بعد اخری وکرة بعد اولی مع ذلک از مضمون ومفهوم آیت بی توان برد که جناب رسالت متصف ما بد که خدا وند
تا وقتیکه من بقید حیات بودم ازین مردم احدانی مشاهده نکردم بعد از وفات من ازین گروه انچه سزاوار تو
خوب سیدانی ایشان ما بی صبح دارد از بودن خلفای ثلثه مورد حدیث الحوض چه از ایشان بر اصول موضوعه
شیعه شب بروز محدثات وبدعات واقسام نفاق وانواع مخالفت سر میزد چنانچه مطالعه بحار الانوار
مجلسی بران گواه است بلکه روی حیات القلوب او نیز بتفاصیل این مطالب سیاه است در باب خصلت
دوم از شیخ مفید بسناد حضرت امام اعظم طوسی وشیخ طبرسی مخالفتهای شخص را در باره معیت اسامه
وتخلف اینها از لشکر تن برای امامت مسجد شریف بعبارات طولانی آورده ودر اثنای آن نقل میکنند
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدست مبارک خود بابو بکر اشاره کرد که پس باایست وخود داخل محراب مسجد شد
ونشست وبا مردم نشسته نماز اداکرد ونماز از سر گرفت واعتبار نکرد بانچه ابو بکر کرده بود وچون سلام نماز
گفت بخانه برگشت ابو بکر وعمر وجماعتی از مسلمان را طلبید وفرمود که من نگفتم که شما با لشکر اسامه بروید
رد بدگفتند بلی یا رسول الله گفتی فرمودکه پس چرا اطاعت نکردید ابو بکر گفت که من بیرون رفتم وبر گشتم برای آنکه عهد سود
را با تو تازه کنم عمر گفت یا رسول الله من بیرون رفتم برای آنکه نخواستم که خبر بیماری ترا از دیگری بپرسم پس حضرت فرمود
روانه کنید لشکر اسامه را وبیرون روید با لشکر اسامه خدا لعنت کند کسی را که تخلف نماید از لشکر اسامه سه مرتبه

این سخن را فرمود و مدهوش شد از تعب رفتن بمسجد و برگشتن و از حزن آن دوی که عارض شد آن حضرت را
بسبب آنچه مشاهده نمود از اطوار ناپسندیده منافقان و دانست از اینها مفاسد ایشان بر مسلمانان
گریستند و صدای گریه و نوحه از زنان و فرزندان آن حضرت بلند شد و شیون از مردان و زنان مسلمانان برخاست
پس حضرت چشم مبارک گشود و بسوی ایشان نظر کرد و فرمود که بیاورید از برای من دواتی و کتفی که بنویسم
تا ننویسم از برای شما نامه که گمراه نشوید هرگز پس یکی از صحابه برخاست که دوات و کتف را بیاورد عمر گفت برگرد
که این مرد هذیان میگوید و بیماری بر وی غالب شده است ما را کتاب خدا بس است پس اختلاف کردند آنها که
در انجا بودند بعضی گفته اند که قول قول عمر است و بعضی گفته اند که قول قول رسول خدا است صلی الله علیه
و آله و سلم و گفتند در چنین حالی چگونه مخالفت رسول خدا روا باشد پس بار دیگر برسیدند که آیا بیاریم آنچه طلب کرد
فرمود که بعد از این سخنان که از شما شنیدم مرا حاجت بآن نیست و لیکن وصیت میکنم شما را که با اهل بیت من
نیکو سلوک کنید و از ایشان برگردانید و ایشان بر خاستند الی ان قال ای عزیز آیا بعد از این حدیث هیچ عاقلی را
مجال آن هست که شک کند در کفر عمر و کفر کسیکه عمر را مسلمان داند و اگر تعالی و غلامی خواهد که وصیت کند و کسی
مانع وصیت او شود مردم بر وی طعنها میکنند هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و سلم خواهد که وصیتی کند که صلاح جمیع امت
در ان باشد و کسی مانع وصیت او شود و در چنین حالی آن حضرت را آزرده کنند و نسبت هذیان بآن حضرت
دهند چگونه خواهد بود حال او و حال آنکه حق تعالی میفرماید وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ
یعنی سخن نمی گوید آن حضرت از خواهش نفس و نیست سخن او مگر وحی که باو فرستاده میشود و میفرماید آنها که
آزار می رسانند خدا و رسول او را لعنت کرده است ایشان را در دنیا و آخرت پس معلوم شد که صدور کفر معاند
و از حضرت عمر فاروق و اتباع و اشیاع او در حین حیات سرور کائنات باصول ارباب تشیع بالخصوص
بر تحقیق حلاء مجلسی که خلاف فهم مؤلف باشد اظهر من الشمس و ابین من الامس است و از اینمقام کفر مؤلف
و مقام عیاذا لله و لبیاک از بزرگانش که قائل باسلام خلیفه ثانی و ذکر خلقای بیشتر بزبان مجلسی خاتم المحدثین
ثابت میگردد دل فقیر از ادراک آن مانند کباب میسوزد و بنا بران برای استیصال خرافات مجلسی

یکدو حرف میگویم که معلوم نیست که این لئیم هرزه در اد بارهٔ جناب مرتضوی که دشنام پیغمبر صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم از زبان عمر رضی اللہ عنہ نعوذ باللہ بطیب خاطر استماع نمود و بران سکوت ورزید و حال آنکہ
در نصوص حق تعالی میفرماید انکم اذا مثلهم چہ اعتقاد دارد یا رخ ایا اگر معتقدین مجلسی تقلید کنتوری
گویند کہ حضرت امیر وقت طلب قرطاس کجا حاضر بود لیکن اینہمہ نظر بروایات بحار الانوار و حیات القلوب نمودہ
آن در مسلک اول گذشت سخافتی و خرافتی بیش نیست زیرا کہ ازان واضح میشود کہ امیر المومنین در اوقات مرض
شدید بین بیخبار جدا نشدہ مگر وقتیکہ ہرگز دران وقت قرطاس و دوات طلب نفرموده اند مع ذلک نسخہ سلیم
حاضر است حدیثے مرتضوی دران منقول است کہ نص در مدعا بلکہ بر حضور مقبولین امامیہ ہم دلالت تمام دارد پس بر
تقدیر کفر بیچارہ مولف کہ خدائی عزوجل عاقبتش بخیر گرداند و زبانش را مثل دلش برابر قرار حقیقت مذہب اہل
سنت و جماعت جاری سازد و از اختیار عار او را باز دارد این کفر بدشمنان جناب مرتضوی بر میگردد
والالزم باطل والملزوم مثلہ من بعد مولف کامل بہائی ہم بتصریح تمام بارتداد ایشان در زمان
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر خلاف منطوق حدیث سرور کائنات قائل شدہ و گفتہ کہ رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم نمود در حیات بود کہ ایشان مرتد شدند الی آخر القصہ پس تلاوت آیت کریمہ مذکورہ و ارشاد مقولہ
تعیسوی کہ باعتراف مولف رسالہ و تمامی کبار امامیہ صدور گناہ از امتش بعد عروج بر آسمان جایز بین دافع شدہ نہ در وقت
بودنش بر زمین چگونہ منطبق شود زیرا کہ کفریات این مردم خود جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم تکفیر
تمام ملا حظہ میفرمودہ و در کمال انقباض و انضجار میبود پس اگر چنین فرمایند کہ خداوندا تا من در ایشان
بودم ہیچ خرابی ندیدم بعد ذات من تو بر ایشان نگہبان بودی کذب صریح خواہد بود و متوہم نشود
کہ صدور این کفریات مختص بزمان احتضار جناب سید ابرار بود و پس چہ قبل ازین از روایات ما تا در مجلسی
دریافتی کہ این گروہ در ہلاک پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہیچ دقیقہ نامرعی نگذاشتہ اند جنانچہ ما جرای سفر
تبوک و مانند آن کہ تفصیلش در حیات القلوب است دلیل واضح روشن و حجتی است بیمثل بر مقبولین امامیہ
امامیہ ہمہ بود و الفاظ حدیث متنازع فیہ انطباق کلی خواہد یافت کما ستعرفہ انشاء اللہ تعالی مفصلا

دلیل هفتم ورود بعضی از روایات است دال بر آنکه از دار و کبر ملائکه عذاب و موکلان عقوبت
قلیلی از ان مردم که حدیث الحوض در شان آنها جاریست نجات خواهند یافت و انطباق این مضمون
نیز بر خلفای ثلثه بدین مسلک مجلسی و اتباع او و کسانیکه این بزرگان را معاذ الله در احکام اخرو مانند کفار
و مشرکین می دانند از محالات بیست بخلاف مقبولین لسانی امامیه که اگر بعضی از انها زودتر نجات
یابند و بعضی بر النعت عیاذا بالله بجهنم روند هرگز مخالفت اصول امامیه لازم نمی آید زیرا که بر روایات
ایشان بعد ازین خواهی دانست که معاصی بعضی خفیف و تائم جمعی اشد بود بخلاف حال خلفای ثلثه بر منهج
شیعه که بر طور واحد است یعنی نجات بعضی و گرفتاری بعضی دیگر در هیچ حال امکان ندارد کسانیکه در حق
شان قائل تخلید عذاب اند تفصیلے نمیکنند که بعضی از ایشان نجات خواهند یافت و بعضی در عذاب ابدی گرفتار
خواهند بود و جمیع کسانیکه قائل بدخول اعراف اند نیز برای شان قاطبة همین اعتقاد دارند و طائفه که نجات رقبة اند
آنها نیز تفصیلے بکار نمی برند پس اگر نجات بعضی از انها و گرفتاری بعضی دیگر قائل شوند خرق اجماع
لازم می آید و در ینمقام برای دفع توهم مکابره عبارت کتاب کشف المراد امام اعظم حلی کتفا می نمایم
المحارب لعلی کافر لقول النبی حربك یا علی حربی ولا شك فی کفر من حارب
النبی واما مخالفوه فی الامامة فقد اختلف قول علمائنا فمنهم من حکم بکفرهم
لانهم دفعوا ما علم ثبوته من الدین ضرورة وهو النص الجلی الدال علی امامته مع تواتره
وذهب اخرون الی انهم فسقة وهولاء قولی ثم اختلف هولاء علی اقوال ثلثة احدها انهم
مخلدون فی النار لعدم استحقاقهم الجنة الثانی قال بعضهم انهم یخرجون من النار الی
الجنة الثالث ما ارتضاه ابن نوبخت وجماعة من علمائنا انهم یخرجون من النار لعدم الکفر
الموجب للخلود ولا یدخلون الجنة لعدم الایمان المقتضی لاستحقاق الثواب دلیل ششم
آنکه مرتدین را در بعضی از روایات بلفظ اعقابهم در بعضی از احادیث بلفظ مرادف مقید کرده اند پس مقصود
ازین دو اثبات فسق و احداث است فذالک هو المقصود لکنه مانع من حمله

على الخلفاء فانهم كفار على اصولهم المفتريات وفي حلهم كما مر لا عند جميع منهم
وهاك كلام علمائهم في هذا المقام واگر مقصود ازان اثبات كفر است پس ايجاز را كه اكتفا بر لفظ
مرتدين اول در مقصود بود گذاشتن و باطناب گرديدن بلا ضرورت شرعي وعرفي از افصح فصحا و ابلغ بلغا كه
كلامش فوق تمامي مخلوقات و تحت كلام حضرت امير و خالق ارض و سموات است از جمله مستبعدات بلكه محالات است پس
خلفاي ثلثه و اتباع و اشياع شان زنهار مراد نباشند وهو المطلوب و بحمد الله كه مولف رساله قيد على عقابهم را
در صورت ارتداد شرعي واراده كفر حشو و لغو قرار داده و در لزوم اين قباحت نظر بمذهب و اصول
فريقين افتراقي و اختلافي پذير نيست كما لا يخفى على المتأملين **دليل نهم**
انكه جمله لم يزالوا اقتضاي آن مي كند كه امتداد بسيار بر احداث و ارتداد آنها گذشته باشد حتى
امتداد زمانه مانعين زكوة كه باظهار قاضي نور الله شوستري در احقاق الحق سه ماه بود از افراد آن امتداد
باعتراف او و حضرت مولف نتواند شد فعلي هذا ميگويم كه ازين امتداد كذا ابن خلفاي راشدين كه اساس دين اين شان
ابو بكر صديق سه سال كامل هم برار يكه خلافت قرار نيافته منطبق نميشود بخلاف مقبولين بساني حضرات شيعه مثل
ابو ذر و عمار و سلمان و حذيفه و عبد الله مسعود و حضرت عباس و فرزندانش كه بي شائبه تكلف و تصنع برانها منطبق ميشود
چنانچه بروايات اماميه بر جاي خود ثابت است و بحمد الله تعالى **دليل دهم** انكه مصداق حديث
الحوض كه سانحه يؤخذ بهم ذات الشمال در روز قيامت بر ايشان خواهد گذشت از اصحاب قرب و منزلت
و رفيع المكان و جليل الشان خواهند بود چنانچه روايت سليم و ترجمه اش از كتاب حضرت مجتهد الزماني قبل ازين گذشت و
تازه در آخر نسخه سليم بعد ذكر مناقب حضرت امير و ابو ذر و سلمان و مقداد مكرر اين حديث موجود است و دلالت تمام
دارد كه اين سانحه بر مقبولين خواهد گذشت و الفاظ حديث بر طبق نسخه فقير اينست ليردن الحوض قوم ممن
صحبني و من اهل مكالمتي و المنزلة عندي حتى اذا وقفوا على فرائهم و رأوني اختلجوا
دوني فاخذ بهم ذات الشمال فاقول يا رب اصحابي اصحابي فيقال انك لا تدري ما
احدثوا بعدك انهم لم يزالوا مرتدين على اعقابهم القهقرى منذ فارقتهم و اين مضمون

نیز از حمل این حدیث بر خلفای ثلثه آبی است چه رفعت مراتب و جلالت مناقب ایشان مقبولین بسبقی البته
مسلم الثبوت است بخلاف شیخین و ذوی النورین که این دعوی بر صور خیالیه ایشان اوهن من بیت العنکبوت
اگر هنوز حوصله سماع روایات باقی باشد فقیر از تحریر آن نبایر بحوق ضرورت بلجیه چنانچه در تمام این مسلک اتفاق
افتاده در نمی گذرد فی تفسیر اهل البیت و بقیتهم مع رسول الله صلی الله علیه وسلم نسیبة بنت
کعب المازنیة و کانت تخرج مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی غزواته تداوی
الجرح و کان ابنها معها فاراد ان ینهزم و یتراجع فحملت علیه و قالت یا ابنی الی این تفر
عن الله و رسوله فرد ته فحمل علیه رجل فقتله فاخذت سیف ابنها فحملت علی الرجل
فضربت عاتق فخذه فقتلته فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بارک الله فیک یا نسیبة
و کانت تقی رسول الله صلی الله علیه وسلم بصدرها و ثدیها حتی اصابتها جراحات کثیرة و
حمل ابن قمیئة علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال دلونی علی محمد لا نجوت ان نجی ضربه
علی حمل عاتقه و نادی قتلت محمدا و اللات و العزی و نظر رسول الله صلی الله علیه وسلم الی
رجل من المهاجرین قد القی ترسه خلف ظهره و هو فی الهزیمة فمر به فناداه یا صاحب الترس القی
ترسک و سر الی النار فرمی بترسه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا نسیبة
خذی الترس فاخذت الترس و کانت تقاتل المشرکین فقال رسول الله صلی الله علیه و
اله وسلم لمقام نسیبة افضل من مقام فلان و فلان و فلان انتهی موضع الحاجة اکنون
باستماع ترجمه این روایت زبانی بلاتا توجه باید شد میرباید که از زنان نسیبه دختر کعب مازنیه در احد حضرت مانده بود و حضرت
او را بجنگها می برد که مجروحان را مداوا کند و پسرش در آن جنگ همراه بود چون خواست که بگریزد نسیبه مادر او بر او حمله کرد و گفت که
ای فرزند از خدا و رسول میگریزی او را برگردانید تا آنکه مردی از مشرکان بر آن پسر حمله کرده او را شهید کرد آن نسیبه شمشیر
پسر خود را گرفت و بر آن کشنده پسر خود زد و او را گشت حضرت او را تحسین کرد و گفت خدا بر تو برکت دهای
نسیبه خود را در پیش روی حضرت یافته بود و سینه و پستان خود را سپر کرده بود که آسیبی بآن حضرت نرسد

تا انکه جراحات بسیار یافت و سید این قصیده بر حضرت حمله کرد و میگفت محمد یا به من بخایه
نیا بم اگر او از من بخاید یا بد پس پیغمبر بر دوش حضرت زد و فریاد کرد که بلات و عزی سوگند بخورد
کشتم در ان حال نظر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمردی از مهاجرین افتاد که میگریخت و سپر خود را
او یخته بود حضرت او را ندا کرد که ایها الصاحب سپر بلند از سپر خود را و برو بسوی جهنم او سپر را انداخت
نسیبه را گفت که سپر را بردار پس نسیبه سپر برداشت و با مشرکان قتال می کرد پس حضرت فرمود که مقام و
دفاعی او امروز بهتر است از مقام ابو بکر و عمر و عثمان انتهی کلامه فی حیات القلوب هرگاه علی رؤس الناس
نسیبه را بر خلفای ثلثه ترجیح دهد و فضایل ایشان را بآواز بلند بیان کند رفعت و جلالت و قرب و منزلت ایشان
نزد سرور انس و جان کجا باقی ماند و بدین مبین مسکین قطعاً و یقیناً میرسد که هر چند این سبا و اتباع
برای کسر و خفض شان خلفای ثلثه این روایت را دفعاً لقدر النسیبه بکمال شد و بدهم یافته باشند ولیکن منشا
اصلی شان حط مرتبه شجاعت و شجیعت جناب امیر و عین حسنی خروج و نصب بود چه این قصه علی الظاهر دلیل
بران دارد که حفظ و صیانت نبوی بکوشش و کشش نسیبه واقع شد و ثبات قلب و مراجعان نثار آنحضرت
از وی بعمل آمد و یافت که کسی از مقبولین لسانی امامیه حتی که جناب امیر کبیر هم سهیم و شریک منصب او
نتواند شد با وصف آنکه نسیبه از دست کفار شربت شهادت چشید لیکن هرگز نسیبه را لتعرضی و تعرف
روندادو بلکه بعد ملاحظه این همه سوانح بکافر کشی متوجه شد و مانند شیر میغرید و هرگاه او را شمشیر بدست آمد
چندان داد شجاعت و شیر مردانگی و دلیری داد که قصه رستم زال در جنب این پیر زال مانند فسانه عجم و عبا
بی اصل و بی ثبات نماید و العجب کل العجب که ذوالفقار برای او نزول اجلال نماید و گرنه از
آثار تهور و دلاوری او چنان مینمود که هرگز احدی از کفار از دستش جان بسلامت نبردی پس مراد از فلان
فلان و فلان بر اصول شیعیان جناب امیر و عمار یاسر و حذیفه یا دیگر قبولین لسانی امامیه باشند که در جنگ احد
شرکیک بودند و بشت دادند کما ستوفی خلفای ثلثه علاوه لفظ افضل من مقام فلان الخ بحسب ظاهر هم مدعی
ایشان میرسد که هرگز خلفای ثلثه را اراده نفرموده چه در اینصورت می باید گفت که این همه بزرگان را در اصل شجاعت

شرشیے باشد و چگونہ دلہای امامیہ کہ ہر سخن را بکمال نامردی و بزدلی وصف میکنند
برین معنی قرار خواہد گرفت بخلاف مقبولین شیعہ فقد برء و انصف این ہمہ کہ شنیدے حرفی از
جنگ احد بود اگر حال دیگر غزوات از کلام مجلسی در روایات مفتریات قوم در باب جانبازی اشدین
با تو گویم و فی الجملہ برائے تفصیل یوم معلوم خواہد شد کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در اکثر غزوات ایشان را ذلیل
و خوار فرمودہ و اینہا از دست بارکش حوار یہا کشیدہ اند مثلا در غزوہ ذات السلاسل روایت شیخ کلینی و شیخ
مفید و امام اعظم طوسی و مطبر سی و قطب راوندی در مصنفات ایشان بعنوانے است کہ باقر مجلسی در حیات القلوب
ترجمہ آن پرداختہ ملخصش آنکہ آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم ابوبکر را با چہار ہزار نفر بسر کفار فرستاد
و فرمود اگر اسلام قبول نکنند و ما را زود گذار ایشان برار پس ابوبکر باگروہی از مسلمانان ملاقات کفار
کرد و پیام او نمودند گفتند بلات و عزیٰ اگر قرابت تو مانع نمی شد ترا با جمیع اصحاب کشتیم برگردید کہ با شما کار
نداریم و میخواہیم کہ محمد را با علی بقتل رسانیم ابوبکر با لشکر خود گفت کہ سوی مدینہ قصد کنید اہل عسکر ہر چند
وی را تحریض بر جہاد میکردند قبول نمود چون بمدینہ رسیدند حضرت فرمود اے ابوبکر مخالفت من
کردی و آنچہ گفتم بعمل نیاوردی و عاصی شدی پس بر منبر برآمد و گفت اے معاشر مسلمین ابوبکر را امر کردم کہ
اسلام را عرض کند و بعد امتناع بجہاد مشغول شود او بجہت نامردی از لشکر برگشت و اطاعتم نکرد اکنون بحکم
جبرئیل عمر را میفرستم ای عمر برو و چنان کن کہ ابوبکر کرد القصہ او ہم گریخت و جبرئیل خبر داد حضرت بر منبر آمد
و فضائح او معاذ اللہ بر ملا فرمودہ باز خطاب بعمر نمود کہ نافرمانی کردی و خلاف امر من بجا آوردی و عمل بر
رائی خود نمودی خدا قبیح گرداند رائی ترا اکنون علے را میفرستم الی آخر القصہ لطولہا بالجملہ مقصود فقیر
در تفصیل آن بود کہ عدم انطباق فعت منازل خلفا بر روایات موضوعہ جدیدہ ثابت کردہ شود و سابقا و آنفا
گذشتہ کہ جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بدست حق پرست و زبان صدق ترجمان خود بر اصول امامیہ شیخین را در روایات
مسجد خویش و ہم وقت طلب دوات و قرطاس چندان ذلیل ساخت کہ جز روپوشی چارہ ندیدند الی غیر ذلک من الملقامات
التی لا تحصی کثیرۃ طرفہ تر آنکہ در دنیا در پی تذلیل باشند و حال آنکہ حکم باسلام ایشان نمودند

روز قیامت که دار الجزا است رسوائی آنها باوصف کفر مقرری شان در انوقت رو اندارند و اگر با اینهمه
جلالت شان و رفعت این بزرگان بر حال خود باشد عجب نیست که اینها نزد جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجهت قرب
منزلت و جلالت قدر و رفع ذکر لیاقت خلافت هم داشته باشند کما هو فی الواقع کذلک **حیرت دیگر** انکه محبت و عطوفت
خاتم نبوت را درباره شخصی علی الاطلاق موجب ایمان و کمال اسلام او و در بحث امامت پندارند و افضلیت و علامت
مرتضوی از ان ثابت کنند چنانچه شیخ مفید علی ما روی الجالسی فی حسامه در بعضی از رسائل خویش میگوید که معلوم
است اینکه محبت جناب حق سبحانه و تعالی نسبت بندگان از قبیل محبت مخلوقی به مخلوق دیگر از زمره گذر
مشتهیات نفس باشد نیست بلکه بنا بر استحقاق و اتصاف محبوب بصفات کمالیه است و هر گاه کسی احب خلق
خدا باشد متصف بکمالات صوری و معنوی بلا شبهه خواهد بود الی آخر تقریره و قرب و منزلت خلفای راشدین را از
جزافیات اعتقاد کنند فاعتبروا یا اولی الابصار و انظروا الی هفوات هولاء الکبار و لنکتف علی هذه الادلة
القاطعة القالعة تلک عشرة کاملة **باقی ماند** تطبیق اوصاف عشره بزمره مقبولین کسانی متشیعین بتفصیل تمام
پس میگوییم که همه صفات مذکوره در حق ایشان بر جای خود مثل بدیهیات اولیه ثابت است **اما الصحابیة**
فعیان لا یحتاج الی دلیل و برهان و لا یتوقف علی التوضیح و البیان زیرا که فهرست امام اعظم طائفه یعنی شیخ طوسی
و کتاب ابو عمر و کشی و کتاب حسین عضائری و نقد الرجال ابن داود و خلاصة الاقوال حضرت امام اعظم دیگر و
تلخیص الاقوال و منهج المقال و مجالس المومنین و بحار الانوار و همچنین دیگر کتب معتبره نه تنها بلکه بشمار دلالت بر
حصول این مرتبه برای حضرت سلمان و ابو ذر و عمار و غیرهم من المقبولین دارد بلعنوا انکه ظهورش مثل آفتاب النهار
النهار هویدا و آشکار است و انشاء الله تعالی نمونه آن از کتب ایشان مرقوم خواهد شد **اما رفعت منازل** و کثرت فضایل پس آن نیز بر السنه مخالفین از همین واضح است لیکن بهر
چند حرف در اینمقام اکتفا کنم بلا باقر مجلسی در بحار بالخصوص در باب پنجاه و هفتم از کتاب حیاة القلوب میفرماید که
بسند معتبر منقول است که بحضرت امیر المومنین از احوال ابو ذر غفاری سوال کردند فرمود که علوم را دانست و سر شش محکم
بست که از ان چیزی بیرون نیاید پس از حال حذیفه پرسیدند فرمود که نامهای منافقان را یاد گرفت پس حال عمار یاسر

پرسیدند فرمود که مومنی است که مغز استخوانش پر از ایمان است و فراموشش کاری بود که چون بیادش
می آوردند زود متذکر می شد پس از حال عبد الله مسعود پرسیدند فرمود که قرآن را خواند و نزد او نازل شد
گفتند خبر ده ما را از حال سلمان فارسی فرمود که دریافت علم اول و علم آخر را او دریاست بی پایان
الی آخر الحدیث و نیز در حق حذیفه از آنجناب مرویست که اسامی منافقین را خوب میدانست و عمار بحدود
الهی بود و نیز از جمله مقبولین مذکورین یزید بن ارقم است که حضرت امام اعظم حلی در خلاصة الاقوال و صاحب
تلخیص او را از عارفین حقوق حضرت امیر المومنین و سابقین دانسته اند و از متشیعین قسم اردا ده کوفا ضل
جالسی بر دو عقیده سیزدهم در صوارم چو بین بنا بر تجری و اجتهاد یکه در سرشت از یزید مذکور را از جمله فساق
و فجار و اعدا حیدر کرار شمرده باشد و اگر مراد شان این است که وی بنا بر ارتداد و احداث بمقتضای حدیث ایمه
اطهار ارتدت الصحابة کلهم الا فلان و فلان مانند عمار از زمره معاندین اهل بیت و مخالفین ایشان محسوب شده
پس در ستانت این تقریر کلامی نیست جدا الاتفاق و نعم الوفاق المختصر محال عقل و خلاف نقل است که شیعه
مرتضوی منصف نخلوص عقیدت نزد حضرت مصطفوی مقبول نباشد نظر نکنی بحدیث امالی و روایت رجب برسی
که او را بالحاظ ملقب میکنند و بوجودش افتخار عظیم دارند از ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و
آله وسلم یا علی انا منک و انت منی روحک من روحی و شیعتک شیعتی و اولیاءک اولیائی
اولیائی و غالبکه مضمون روایت ابن عباس در باب صحیفه که برنگ لوح محفوظ محل هر رطب و یابس بود از
ذهن سامعین نفتاده باشد و از جمله ایشان بلال خادم رسول متعال است که خوبی و بزرگی و اخلاص و رسوخ او از
زبان اکابر امامیه در مسلک اول گذشت فلا نعیده مرة اخری و مجالس سوستری نیز از فضائل و کمالات و مزینست
و از انجمله جابر بن عبد الله انصاری است که بقول این عقده که حضرت امام اعظم در خلاصه خود نقل آن کرده بسوء
اهلبیت نبوی منقطع بود و از انجمله حضرت عباس عم جناب افضل الناس است که حلی مذکور و دیگران نیز بمدح او
پرداخته اند و در مناقب او از زبان مخبر صادق روایتها در دفاتر مبسوط دارند و ازین باب روایت امام
اعظم طوسی است بسند معتبر از امام رضا علیه التحیة و الثنا که آنحضرت صنعیم فرمود که حرمت مرا در حق

عم من عباس رعایت کنید که او بقیه پدران من است و ایضا بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده
که فرمود هر که آزار کند عباس را آزار من کرده زیرا که عم آدمی شبیه پدر اوست الی غیر ذلک من الروایات التی
اوردها المجلسی فی کتابه الکبیر اعنی بحار الانوار و کتابه الصغیر اعنی حیات القلوب و جلاء العیون امامیه در فضل حضرت
عباس را از اتقیای اصحاب در زمره سلمان و غیر او شمرده و حال علمای قوم درباره رعایت حرمت آن بزرگوار
که عین حرمت مصطفی بود غنیمت بطریق اجمال و ایجاز با تو خواهم گفت که این بزرگان در طیب ولادت
آنجناب نیز خرفشار و گفتگو دارند فاقول و اویلاه و اسفی و الی الله المشتکی و از انجمله حضرت عبد الله بن عباس است
که بر مذهب شیخ جلیل و صوت خیالی او از مجبین متقدمین و اجله تلامذه آنجناب است حیث قال فی خلاصته
الاقوال کان محبا لعلی علیه السلام و تلمیذه و حاله فی الجلالة و الاخلاص کان من
المؤمنین علیه السلام اشهر من ان یخفی و از انجمله بعضی دیگرند که در ضمن اثبات احداث
و انطباق آن بر بین بزرگان در باره تراجم شان حرفهائی دارند و حالات ابتداع و احداث
آنها بحول الله و قوته مفصلا انقل خواهم کرد باجمله در رفعت منازل این گروه صدق حدیث خوض الستة
علمای قوم شیعه بهیچ امر خاطر کسی نمی گردد و از نجاست کفتوری در ارام مطاعن بحکم فاضل جائی
میگوید قوله صلی الله علیه و آله و سلم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم دلالت میکند مگر بر نکته و سگان
در حق آن مردم که حضرت رسول خدا بنظر ظاهر حال آنها در روز قیامت بکر رخواهد گفت که اینها اصحاب
من اند خواهند گفت که اینها همیشه مرتد بوده اند بر پاشنه های خود ها از وقتیکه تو مفارقت کردی و این متصور
نمی شود مگر کسانیکه ارتداد آنها بر همه کس ظاهر بوده باشد زیرا که کسانیکه ارتداد آنها ظاهر باشد حال آنها
پیش مجلس مخفی نخواهد ماند فکیف علی النبی صلی الله علیه و سلم و نیز بکر گفتن آنحضرت صلعم لفظ اصحابی در حق آنها دلالت
میکند بر کمال قرب و خصوصیت آنها در خدمت آنحضرت صلعم کما هو الظاهر انتهی بلفظه اما بودن ایشان
محل شفاعت خاتم پیغمبران و مقام عطوفت و استعطاف سید انس و جان پس گویا از اجلا بدیهیات است
نه جای انکار و حرفشا بلی سخن مخالف در خصوص این مقام اینست که شفاعت بی ارتکاب معاصی و خوف دارد

وشدت ونکیر اخروی برنصر بحایت فاضل مجلسی در حق الیقین وغیر آن بمقتضای دلالت حدیث شریف
که ذخیرهٔ شفاعت مختص برای اهل کبائر است صورت نمی بندد وارتکاب کبائر وصدور محدثات از ایشان
در اصول امری مزیست وجوابش که تکذیب مخالف مکابر است بلا مهلت حوالهٔ قلم می شود که اما احادیث
بس دلایل بسیار وبراهین بیشمار بر اثبات آن قائم می توان کرد عموماً وخصوصاً اما اول پس از انکه جل متقدمین
ایشان چو ابو عمرو کشی در کتاب رجال الرجال اتباع واشیاع او از امام باقر وصادق علیهما السلام
روایت کرده اند که تمامی اصحاب بعد از جناب رسالتمآب مرتد شدند مگر سه سلمان وابوذر ومقداد ودر او
گفت که عمار را چرا ذکر نفرمودی حضرت فرمود که اندک میلی کرد وبزودی برگشت باز فرمود اگر کسی را
خواهی که هیچ شکی نکرده وتردد می در رجوع بتابعت مرتضوی بهم نرسانیده آن مقداد است ولیس وابن روایت
در اکثر کتب ایشان منقول ومرویست ومضمون آن با وصف محفوف بودن بقرائن ودلائل متواتر
معنوی میرسد پس از ارتداد واحد اش جمیع متقبلین امامیه غیر مقداد ثابت شد وانهم بمعرض ثبوت رسید
که ابوذر وسلمان نیز از مائلین بخلفا وتارکین بر فاقت مرتضی وتردد در رجوع بودند سلمنا که نظر بعضی از روایات
سید اوصیا دلو فی الجمله نظراً الی بعض الوجوه بودند سلمنا که نظر بعضی از روایات مثل مقداد باشد ولیکن
بنبا د این تمثیل بعد از ملاحظهٔ مجان در اصول واحادیث بمعنی اضافی ورجوع است یعنی مانند مقداد اند
نسبت بدیگران بعد از اثبات نه حقیقی والا این احادیث با همه گر بستا فضل تکذیب یکدیگر خواهد بود واین خلاف
مسلک محدثین ایشانست وازینجا معنی احادیث دیگر که در ثنای اهل نزل مطلق اندازد پرده غیب العالم شهادت
جلوه گر میشود که مدار این بر همین توسعه ومجاز ورجوع این بزرگان بعد از ارتداد است بحدیکه در توبه عمار مروی شده کما
عرفت آنفا غالباً نسبت بکسانی است که پس از رو بر راه آورده اند ونه مدلول روایات خراز اهل بیت اطهر ایشان
که او در صفین منصور گشته ودولتش امتداد بسیار کشیده کما سیجی انشاء الله تعالی ومؤید امتداد است روایات
حق الیقین کما لا یخفی وآنچه درین کتاب بذیل قصهٔ بیعت مرتضوی از بیرمروی است که انکارش از همه زیاده تر بود
وبخلیفه ثانی ومشاهیر حواله نمود ودر بیان این خلاف هنگامه کارزار گرم خیز تا ید نفس امتداد می کند

بضمیمه استشهاد مرتضوی در باره حدیث تابوت و ناظر باین است که عمار یاسر در ارکان اربعه داخل
نبوده بلکه زبیر مذکور در آنوقت بر فاقتش بامی ثبات فشرده و از مطالعه بحار و ترجمه آن صریح معلوم است که
در زمره راجعین سابقین ابو ساسان انصاری و غیر او اشمرده اند نه عمار یاسر پس عجلت البته بر معنی اضافی
محمول خواهد بود و بر معتقدات مخالفین عیان است که زبیر با وصف بودنش از اهل عقوبت و نکال و اعجاب
شمال مستثنی بوده پس اگر دیگران نیز با وجود مستثنی بودن بدارد گیر قیامت گرفتار آیند بر اصول
امامیه بعید نباشد و مخفی نماند که برای اخراج عمار و داخل نبیر در ارکان اربعه چگونه برین مقدار
بسند کنم زیرا که نسخه سلیم که نزد فقیر حاضر است در صدر آن این حدیث از سلمان مروی است قال فلما
کان اللیل حمل علی فاطمة علی حمار و اخذ بیدی الحسن و الحسین علیهما السلام
فلم یدع احدا من اهل بدر من المهاجرین و لا من الانصار الا اتاه فی منزله و ذکر حقه و دعاه
الی نصرته فما استجاب له الا اربعة و اربعون رجلا فامرهم ان یصبحوا محلقین رؤسهم
معهم سلاحهم فلم یبایعوه علی الموت فاصبحوا لم یوافه منهم الا الاربعة فقلت
لسلمان من الاربعة قال انا و ابوذر و المقداد و الزبیر بن العوام این است حال اکثری از
ارکان اربعه بلی مقداد بر حال خویش باقی ماند و این معنی مستبعد نیست زیرا که او این سو بود و دلش مثل فولاد دل هوشه
قسوتی بطبق روایات ایما و اجاد کما لا یخفی علی من نظر الی افادات الکشی و هو مدار الاعتماد و از نجاست که نبذه کمترین جلایل
نام او را در زمره یاد نکرده پس گذارش است که شهید ثالث مذهب امامیه در فهم معنی حدیث ردت یعنی آید انا
الافلان و فلان چند قید حفظ ان ما موسی مذهبی آنکه بلکه احادیث ایمه بخورد قتال الکار بر و در مصایب خویش افزوده حیث قال
ان مراد الکشی من الصحابة من عاد ذوی القربی من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم و من عدا
ما ذکره من مشاهیر الصحابة المدار و مبنی علی ملازمة النبی صلی الله علیه و آله و سلم المستفاد
للنص الجلی فی شان امیر المومنین علیه السلام لجمیع الصحابة من اکابرهم و اصاغرهم
و لهذا لم یذکر علیا و فاطمة و السبطین علیهم السلام و من کان معهم من بنی هاشم

وتابعیهم ومعالیهم مع ظهور ان الکشی لم یعتقد ارتدادهم فبقیت الطائفة الکثیرة
التی لم یکونوا من مشاهیر الصحابة المستمعین للنص سالمین عن شبهة الارتداد الیهم و
ان دخلوا تحت تابعیة المرتدین لاشتباه الامر علیهم انتهی تمام خرافاته پس اگر تخصیص این
مفتری شیعه تراش را که در نفس الامر مخالف روایت مسعود عباشی از امام محمد باقر علیه السلام است زیرا که ما عراف
باقر مجلسی در بحار معنی آن جز این نیست که همه کس از رجال اهلبیت و اصحاب راه ارتداد پیش گرفتند مگر چار کس علی
بن ابی طالب و مقداد و سلمان و ابوذر الخ مثل شریک بار در حیز فرض و تسلیم آریم و حضرت عباس و
عقیل و فرزندان ایشان و من یماثلهم من بنی هاشم را در این حدیث خارج از مبحث پنداریم باز هم کسی از
صحابه از سابقه ارتداد و احداث سوای مقداد مستثنی نتواند بود زیرا که مقبولین لسانی شیعه که اسامی متبرکه بعضی
از آنها قبل ازین مسطور شده باظهار اکابر شان از ملازمین صحبت اشرف البریه و خواص آنجناب شمرده می شوند
و در شهرت این حضرات و استماع اینها نصوص جلیه مرتضوی را نیز شکی و ریبی بر السنه امامیه نیست و در صدر این
فصل بالاجمال حال ارتداد و احداث ایشان دریافتی اکنون مفصلا احداث این صحابه کبار از حدیث ردت
وغیره بخوبترین وجوه بانبات میرسانم باز خود را بسوی احداث حضرت عباس و امثال ایشان بالخصوص من الوجوه
تشیعین متوجه میگردانیم بلکه بعضی از احادیث که بر کمال طهارت و طیب ولادت ایشان در طریق امامیه
غلط گفتیم در اصح الکتب قبل الفرقان دلالت دارد بر طبق سعی سابق وارد میکنیم تا دریافت شود که احادیث
رفضه در باره بزرگان اشرف المخلوقات برین نهج وارد است و با اینهمه عیوب خانگیها علمای طایفه لاف زنی
و بلند پروازی العرش عظیم میرسانند و بدعوی مزید ولای اهل بیت و منتسبین ایشان کردن می فرازند
پس بدانکه ارتداد بهر دو معنی یعنی برگشتن از دین اسلام و منحرف شدن از کمال ایمان و تبدیل اخلاق
حسنه بسیئه نمودن الی غیر ذلک من العبارات صادق می آید و هر گاه بتصریح مرزا محمد کشمیری در تبصره و دیگر
بزرگان از معاصرین امامیه اول مراد نیست لامحاله ثانی معین خواهد بود و عنقریب بخوبی معلوم می شود که
اصحاب مذکورین اگرچه مرتبه اسلام و ایمان را از دست ننهادند در کفر و ارتداد شرعی نیفتادند مگر از

کمال اسلام و ایمان و اخلاص و رسوخ بهره بدست ندانستند عبارت کتاب مذکور که دلالت بر مدعای
مسطور دارد قبل ازین در مسلک اول گذشته تا زمانیکه کشیری مذکور در جای دیگر از کتاب مسطور مینویسد که
در روایت کشی از سلیم بن قیس هلالی انهم ارتدوا بعد النبی الا نفر قلیل صحت قدحی نمیکند بچند وجه اولا آنکه مراد از
ارتداد درین روایت آنست که موید باخبار معجز صادق است بوقوع ارتداد از صحابه چنانچه در صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر
صحاح ستة و غیر آن مرویست و چند حدیث ازان سابقا مذکور شده اعم است از ارتداد دینی و ارتداد در اعمال و افعال
صالحه محصل معنی روایت این است که بعد از ارتحال آنحضرت بعضی از صحابه از دین گشته انکار بعضی از ضروریات
دین اسلام نمودند و بعضی از شیوه اخلاق و ملکات حمیده و خصال و صفات پسندیده و افعال حسنه و اعمال صالحه
و خلوص محبت اهل بیت رسالت که بفحوای قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی اجر رسالت است و از دیگر
کردار ستوده و اطوار محموده که در عهد کرامت مهد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بران مفطور و مجبول بودند
برگشتند و انواع فتنه و فساد و ظلم و عدوان و بغی و عناد و جور و تعدی و طغیان صدور یافته نیکوی بد و
احسان کج در حق کافه رعایا ممدوح و محمود است در حق اهل بیت نبوت ترک کرده غصب حق حضرت ایشان
خاطر عاطر بضعه حضرت خیر الوری از بعضی بوقوع آمده چنانچه صحاح ستة و کتب سیر و تواریخ بآن ناطق است
و انکار وقوع ارتداد با نیمعنی مکابره صریحه است انتهی کلامه بعینه آمدم برین که برگردیدن از کمال
ایمان و اخلاص و تبدیل اخلاق جمیله باخلاق ذمیمه و خصلت سیئه که از متقولین امامیه صدور یافته تا عارفت
و ستعرفه ان شاء الله تعالی آیا بجهت میل بسوی خلفای ثلثه و معلول طمع زخارف دنیا بوده یا بجهت دیگر اگر
مراد اول است پس حد ایشان زبانی مخالفین ثابت شد و ذلک بعین المطلوب و اگر مراد چیز دیگر
است بیانش بر ذمه خصم است و فقیر اقل الانام میگوید که عین همین امر اول است و برین دعوی قطع نظر
از انچه مولف جابجا تصریح نموده که از صحابه غیر از عذر بیوفائی در باره خلافت اهل بیت چیزی بظهور نیامده
دلائل بسیار انتهاض میتوان کرد در ینمقام بر یکدو دلیل اکتفا نمائم صاحب منهج المقال از حضرت ابو جعفر
علیه السلام حدیثی روایت نموده که مهاجرین و انصار و جمعی دیگر روزی در جناب مرتضوی آمدند و گفتند که

بخدا سوگند میخوریم که تو امیر مومنان هستی و خلافت بلا فصل ترا سزاوار است دست خود را دراز کن تا
بیعت کنیم حضرت امیر فرمود اگر بدین امر رسوخ دارید و راست میگوئید پس فردا صبحدم نزد من بسر تراشیده حاضر شوید
تا با مخالفین جهاد کنم پس امیر المومنین و سلمان و مقداد و ابوذر سر تراشیدند و دیگر کسی سر نتراشید پس یاد گرفت
شرف حضور یافتند و امیر المومنین همان فرمود که در روز اول ارشاد کرده بود با تخلف بکار بردند راوی گفت پس عمار
و مرتدان بود امام فرمود که بعد ازین سوانح او همراه امیر المومنین قتال کرده و مستبصر شده لیکن سر نتراشید پس معلوم
شد که قلوب این مقصرین غیر مخلصین بود سهم حتی عمار بن یاسر نیز بجانب خلسا بود و هو المطلوب و از همین مقام ایهم ظاهر
که حضرت عمار با سر جنبان در لجه بحر محیط غفلت مستغرق شدند که بعد از سالهای دراز بیدار گردید و وقت خروج حضرت
امیر المومنین و التقاء عسکرین در صفین مشیار شدند و بر ساحل نجات رسیدند بدیگران که از سر تا قدم ملوث ایمان
نبودند یعنی این وصف بر ایشان در اصابت مرئی نیست چه رسید و بخیال بنده اقل الخلیقه جنان من نگذرد که شاید
حضرت سلمان و ابوذر بر وقت موعود حاضر تصور شرف حضور یافته باشند لیکن عمار را فی تفصیل احداث ایشان
در مقام آتی بعضی از دلائل مسرور خواهیم کرد و لیکن بمطالعه روایات کتاب اختصاص مومنت و تجسم سند لال بعد
باقی نگذاشته زیرا که مصنف از عمرو بن ثابت روایت نماید قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم لما قبض ارتد الناس علی اعقابهم کفارا الا ثلثة
سلمان و المقداد و ابوذر الغفاری و انه لما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله جاء
اربعون رجلا الی علی بن ابیطالب علیه السلام فقالوا لا والله لا نعطی احدا طاعة
بعدك ابدا قال ولم قالوا سمعنا رسول الله صلی الله علیه و سلم فیك یوم غدیر قال وما
تفعلون قالوا ثم قال فاتونی غدا محلقین فما اتاه الا هولاء الثلثة قال فاخذ عمار بن یاسر بعد
الطهر فضرب بیده علی صدره قال له مالك ان تستیقظ من نومة الغفلة ارجعوا فلا حاجة لنا فیکم
انتم لم تطیعونی فی حلق الراس فکیف تطیعونی فی قتال جبال الحدید فلا حاجة فیکم
ازین روایت صحیح معلوم شد که هر چند حضرت عمار روز موعود بعد وقت ظهر حاضر شد لیکن چون آمد بنش

بروقت مطلب نبود مجلسیست و عدم محتملش هر دو برابر افتاد و از نجاست که جناب امیر المؤمنین و اولاد طیبین
و طاهرین او عمار را از مخلصین شمرند اکنون روایت دیگر از این کتاب هم از امام بحق ناطق جعفر صادق
علیه السلام درباره ابوذر و سلمان توجه تام و اصغای مالا کلام باید شنید و باید دید که دلالت بر عو
اقل البرایا دارد یا نه عن ابن عیسی رفعه عن ابی عبد الله علیه السلام قال سلمان کان
منه الی ارتفاع النهار فعاقبه الله ان وجئ عنقه حتی صیرت کهیئة السلعة حمراء و ابوذر
منه الی وقت الظهر فعاقبه الله الی ان سلط علیه عثمان حتی حمله علی قتب و اکل لحم
الیتیه و طرده عن جوار رسول الله صلی الله علیه وسلم فاما الذی لم یتغیر منه
قبض رسول الله صلی الله علیه و آله حتی فارق الدنیا طرفة عین فالمقداد بن الاسود لم یزل
قائما قابضا علی قائم السیف عینا فی عینی امیر المؤمنین ینظر متی یامره یعنی سلمان
وقتی بخدمت امیر حاضر شد که آفتاب بلند شده بود و وقت چاشت آخر شده پس او را منتقم حقیقی در دنیا بنمونه
عذاب آخرت آشنا کرد که گردنش از لکد اعوان انصار خلفا بلکه قفا فلک بخش گردید تا انکه مثل طوق نشانی پیدا
و ابوذر عفار تا وقت نماز پیشین بخدمت آنجناب در رسید هر چند دنیا دار الجزا نیست مگر اینرو بجا و بیرا نیز در این عالم
بیاد افراه سازند و عثمان را بر وسلط گردانیدند تا بر شتر برهنه تند رفتار سوارش کردند حتی که سر بنهای او مجروح
گشت و بقول صاحب اثبات الحق گوشت را نهاش از همر بخیت علاوه از جوار حضرت سید الابرار او را آواره کردند بر بذه
افگندند که البقیع قبری نزدا و بود بلی مقداد بر حالت اصلی نزد امیر حاضر بود شمشیر تیز بدست گرفته
و چشمها خود را بچشم مبارکش دوخته تا در جهاد چه مرحمت فرماید و کدام وقت در مضار و بر و اهل اعتساف لفظ
هل من مبارز بر زبان مقدس جاری نماید و این هر دو حدیث در بحار نیز در مقام تزلزل و ردت احتمالات
و عدم تغیر و تبدل مقداد مذکور ست فلیتنبه له حالیا در ردت و احداث ابوذر و سلمان با تنه
با سکدام حالت منتظره و کدام هم و تردد باشد تا کمترین انام بقلع و قمع مادهٔ آن متوجه شود و از زدن
اخیر صحیح دریافت متیوان کرد که این بزرگان مجرد و فاسد و رکانات درباره جناب

مرتضوی مصدر تغیر و تبدل گردیدند و بی ارتکاب تکلف و مجاز مرعوی مولف منتظر فارقتهم بر ایشان صادر
و انهم از بنجا به ثبوت پیوست که مهر منتقم حقیقی در خلافت عثمانی بجال ابوذر صدیق امامیه متوجه شده و هر چه
بوی رسیده از خدا رسیده حضرات امامیه در بث طاعن ذی النورین که تعلق بواقعه ابوذر دارد بر اصول و آیات
خویش سر مجادله با حکیم مطلق و اراده عداوت با حضرت امیر خلیفه برخیز بردارند و معظم کلمات ایشان در بیانات
متنبی بر ژاژ خایی و بافه درای است والحمد لله علی ذلک **شعر** عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد ✤ خمیر مایه دکان
شیشه گر سنگ است **ای معاشر منصفین** احداث واقعی متمولین اهل تشیع تماشا کردنی است
که روز غدیر نص قطعی بر خلافت بلافصل امیر کبیر بگوش خود شنیدند و واقعه غدیر را با هزاران معجزات و کرامات
و دگر نصوص قطعیه خلافت مرتضوی راشب و روز بر زعم شیعه بچشم خود دیدند و اعتقاد راسخ با ماتمش بهم رسانیدند
و تا زندگی جناب خاتم النبیین بر ان عقیدت ثبات و قرار ورزیدند و بمجرد وفات سرور عالم قلوب ایشان منحرف
شد و سالک راه مخالفت مرتضوی گردیدند و حقوق واجبه آنجناب را یکسر فراموش نمودند و دعای پیغمبر صلی الله علیه و
آله وسلم را که و اخذل من خذله است بر خود منطبق فرمودند. ریب و تردد این امور از امور محدثه منکره بود و این را
البته ابداع و احداث باید گفت نه انچه از خلفاء راشدین بر اصول متشیعین صدور یافته که بهر صورت معنی اعاده
و نبالش نمی گذارد کما سبق تقریره و مخفی نماند که هرگاه متبصری در هر سه روایت اختصاص و منهج
المقال باندک غور و امعان بلند البته بتطبیق این قصص مختلفه و روایات جداگانه باین طور برنگزیند که نفی
تخلیق از عمار یاسر و گر مهاجرین بر حقیقت و معنی خویش محمول است همچنین اثبات آن بر اسلمان و ابوذر و
مقداد و لیکن فرق درین مهاجرین و عمار یاسر باعتبار تغیر همین قدر است که او سر نه تراشید و لی بعد ظهر حاضر
بخلاف اینها که نه سر تراشیدند و نه حاضر شدند لیکن غیر مقداد احدی از ابوذر و سلمان بر وقت موعود حاضر
نگشت و بر عقلای عالم مخفی نیست که مقصود حضرت امیر از حلق سر تراشیدن فقط اتمام حجت و الزام ایشان
که سلسله جهاد در احرکت میداوند بود نه چیز دیگر کاش بدون تخلیق صمصام قبضه شمشیر بدست گرفته حاضر می شدند
باجمله بر هر تقدیر مخالفت مرتضوی از ایشان صادر شد و در وبال آن هم در دنیا و هم در آخرت گرفتار آمدند

فلا تغفل پوشیده نیست که این همه مخالفتها و اعدات و بدعتها که ازین بزرگان وقوع یافت
علت آن همان تباس و نبوی بود و دگر هیچ چنانچه قبل ازین بحدیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم معلوم شد و بتفصیل
بعد ازین مفصل خواهی دانست انشاء الله تعالی اما ثانی پس بدانکه بتقضای عدهٔ سابق دوسه حرف در
باب طیب ولادت حضرت عباس رضی الله عنه باز محدثات ایشان معاذ الله ثابت کنم پس بدانکه ابو جعفر کلینی
بسند معتبر روایت کرده است از امام صادق علیه السلام که لبابه مادر عباس کنیز مادر زبیر بن عبد المطلب
ابو طالب و عبد الله بود و عبد المطلب با او مقاربت نمود و عباس از و بهم رسید پس زبیر با عبد المطلب دعوی کرد
که این کنیز از مادر با میراث رسیده است تو بی رخصت او با او مقاربت کرده و این فرزندی که بهم رسیده
است بنده ماست پس عبد المطلب کابین قرلیش را بشفاعت بنزد وی فرستاد تا آنکه زبیر راضی شد که دست
از عباس بردارد بشرطیکه نامه بنوشته شود که عباس و فرزندان او در مجلسی که مادر فرزندان باشد با
در مجلس نشینند و در هیچ امر با شریک نشوند و حصه نبرند پس باین مضمون نامه نوشتند و اکابر قرلیش
مهر کردند و این نامه نزد امیر علیهم السلام بوده است حضرت صادق علیه السلام آن نامه را برای جواب او دین
علی عباسی ظاهر کرد اینند خدام حضرت ملا باقر بعد ذکر این روایت و استیفاد نا بمقتضای شیعه
منک لنداسه و منک الغیر و منک الریاح و منک المطر میخواهند که با آب باشی مشغول شوند و خود
در تاویل و تسویل بر عادت قدیم خود معذور ندارند منتهای دست و پا زدن ایشان در کتاب صغیر و کبیر این است
که این حدیث بسیار غریب است و چون عبد المطلب از اوصیا بوده نباید که از وی حرفی صادر شده باشد
پس محتمل است که عبد المطلب بولایت تقویم بر خود نموده باشد یا مادر زبیر کنیز را با دنخشیده باشد و زبیر
خبر ازان نمی داشته باشد و علی ای حال نسبت خطا بزبیر دادن آسان تر است از نسبت دادن بعبد المطلب
عبارته بر عاقل نیز پوشیده نیست که باجماع محدثین و اخباریین اما بمقتضای روایات کلینی قاطبة
قطعی الصدور است و صحت احتجاج و استدلال با حادیث آن اصولاً و فروعاً کالشمس فی الظهور اگر ملا باقر
مجلسی از اخباریین باشد پس حکم غرابت و حدیث مذکور را لایق احتجاج نه پندارد شتن خالی از استبعاد و غرابت

نیست علاوه ابو جعفر کلینی علامتی برای این و آن در کتاب خویش نگذاشته بلکه این کتاب را بقول صاحب
فرائد مدینه که ملا تقی مجلسی والد ملا باقر بر اقاویل او می نازد بینه و بین الله حجت پنداشته پس حکم غرابت من تلقا
النفس الامارة بحکم محض خواهد بود و چون دامن اهل حق از امثال این خرافات اعتقادات در حق مطهر عن الباطل و آلایش
حضرت عباس عم جناب اشرف الناس صلعم منزه است احتمال تقیه رواة و ائمه هداة در میان نیست چه جائیکه
روایت مزبور از امام صادق علیه السلام باشد که در کتاب محتوم ما مورا بظهار ما هو الحق بود و اگر ملا مذکور را صعوبتی
است کما یقول المعاصرون پس نیز مجال او نیست که در سند این حدیث قدح تواند کرد چه خود ش در عنوان روایت
مسطور یا عتبار و اعتماد آن اعتراف نموده فکیف که بعد ازین هویدا خواهد شد که خبر مذکور محفوف بالقرائن بلکه
بادله قاطعه و براهین ساطعه که در صور خیالیه اکابر امامیه قرار یافته مدلل و مبرهن گشته **باقی ماند** آنکه حضرت عبد المطلب از
جمله اوصیاست پس عجب تر از دعوی سابق و است زیرا که هنوز وصایت حضرت ابو طالب که امامیه برای اثبات آن جد
مساعی بلیغ که بر روی کار نیاورده اند در بروومات است بلکه الی الآن در ثبوت ایمان آن بزرگ بحسب روایات
اکابر امامیه مثل مشایخ کلینی در تفسیر اهل بیت و مانند آن حرف است غلط گفتم بلکه بسیاری از مرویات آنها نص در
کفر و شرک اوست تا بوصایت حضرت عبد المطلب و معصوم بودن نش از صغیره و کبیره چه رسد در مقام بر ای دفع مکابره
عوام بلکه الد الخصام و تهمت افترا از اقل الانام بر یکی از روایات بشمار الیها اکتفا میکنم و مبلغ کثیر را حواله تصفح و
تتبع ماهرین می نمایم فی تفسیر القمی حدثنی ابی عن ابی عمیر عن یوسف عن عمیر و عبد الله بن سنان
و ابن ابی حمزة الثمالی قالوا سمعنا ابا عبد الله جعفر بن محمد یقول لما حج رسول الله صلی
علیه وسلم حجة الوداع نزل باه بخیف و وضعت له وسادة فجلس علیها ثم رفع یده الی السماء و
بکی بکاء شدیدا ثم قال یا رب انک وعدتنی فی امی و ابی و عمی ان لا تعذبهم بالنار قال
فاوحی الله الیه انی اثبت علی نفسی ان لا یدخل جنتی الا من شهد ان لا اله الا الله و انک عبدی
و رسولی ولکن ائت الشعب فنادهم فان اجابوک فقد وجبت لهم رحمتی فقام النبی صلی
الله علیه وسلم الی الشعب فنادهم یا ابتاه و یا امتاه و یا عماه فخرجوا ینفضون التراب

عن رؤسهم فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم الا ترون هذه الكرامة التي اكرمني
الله بها فقالوا نشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله حقا حقا وان جميع ما اتيت به
من عند الله فهو الحق فقال ارجعوا الى مضاجعكم ودخل رسول الله صلى الله عليه وسلم مكة و
قدم علي بن ابيطالب عليه السلام من اليمن فقال رسول الله صلى الله عليه وآله الا ابشرك
يا علي فقال له امير المؤمنين بابي انت وامي لم تزل مبشرا فقال الا ترى الى ما رزقنا
الله تبارك وتعالى في سفرنا هذا واخبره الخبر فقال علي عليه السلام الحمد لله بلفظه

یعنی امام صادق علیه السلام فرمود که چون گذر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در حجة الوداع بر قبر برادر و مادر و عم خویش افتاد گریه زیاد
بدرگاه باری عز اسمه نمود و شفاعت ایشان نمود وحی آمد که من قسم خورده ام که کسی بی اقرار توحید و رسالت در
جنت نخواهد رفت ولیکن تو نزد قبور حاضر شو اگر بعد رجعت بدنیا اقرار نبوت تو کنند برجال زوار آنها رحم خواهم کرد
پس حضرت تشریف برد و با واز بلند ایشان را دعوت کرد همه بهیئت مجموعی از قبور بیرون آمدند و اقرار توحید خدا و رسالت
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کردند و باز معاودت نمودند چون حضرت امیر از سفر یمن باز گردید باین بشارت
مبشر شد و شکر ایزدی بجا آورد انتهی تلخیصه دلالت این حدیث بر انچه گفتم اظهر من الشمس است کما لا یخفی چون حال
کفر و شرک حضرت ابوطالب از کتب معتمده قوم گوش کردی از بهر خدا چند حرف از اسلام و ایمان این بزرگ
که مضحکه عقلا بیش نیست و اکاذیب طایفه اذاد له قاطعه میشمارند و بر جمهور اهل حق و دین باز و بان در ازی میتنی
در پیرایه اختصار بشنو **ملا باقر مجلسی در شرح اربعین** از کلینی با سانید معتبر روایت نموده که
امام صادق علیه السلام فرمود که اسلام آورد ابوطالب بحساب جمل و عقد کرد بدست خود انچه برای منصب
سه مقرر است باز در حل معنی این حدیث از کتاب معانی الاخبار روایت شیخ صدوق از حسین بن روح
نقل کرده که شخصی پرسید که معنی قول حضرت عباس روی بر و جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که
عم تو ابوطالب بحساب جمل اسلام آورد و بدست خویش عقد منصب و سه نمود چیست گفت مراد گفت که آله
احد جواد یعنی خدا یکی است صانع جود باز ملای مجلسی استبعاد و استغراب این تاویل از بعض افاضل نموده

خویش نقل کرده و بنا سلیس و تا مید تاویل برداشته اند از مطالعه آن صاف پیدا ست که ایشان رمز و اشارات
درباره ایمان فقط از برای تقیه از قریش بوده تا معاونت جناب ختم المرسلین بخوبی تواند کرد فقیر حیران
که اگر از ایمان خویش جناب رسالتمآب بلکه فرزند ارجمند خود را نیز آگاه می نمودند کدام مضرت دنیوی و اخروی در آن
متوهم بود آبا این بزرگان را حافظ اسرار نمی دانستند و فراوان حیرت اینست که مرید معاونت در صورت تقیه
از قریش و بیعه خدا ست یا در صورت اظهار ایمان بر آنجناب و اخفاء آن از کفار مع ذلک اطمینان و تسلی خاطر شریف
هم در بنیست پس معلوم شد که روایات حساب جمل و عقد ساخته و پرداخته شیخ نجدی و اشیاع اوست و ادعای
تقیه ابو طالب از انحضرت هم کمتر از ان حکایت نیست که ظریفان گفته اند که مردی زمدیون مطالبه میکرد قاضی
بطمع رشوت بمدیون آن موجب که وقت مطالبه حرف لفظ بلاس هیچ مگو علی رؤس الناس خواهم گفت که مجنون
مرفوع القلم می باشد القصه مدعی از بلاس مدعی علیه در جلوت خجل شد و خائب و خاسر باز گردید چون نوبت
دعوی قاضی بخلوت رسید آن شخص باز لفظ بلاس را تکرار کرد و در خواص او بلاس انداخت تا آنکه قاضی
مایوس شد و گفت که با من هم بلاس **وجه دوم** باعتراف مجلسی آنکه اشاره کرد باصبع مسبحه بکلمه
لا اله الا الله محمد رسول الله تا سیدش بر رسالت این شهر آشوب باز ندانی مقصد کرده و آن اینست که چون
جوان محتضر شد حضرت پیغمبر را خواند و گریست که جز غم تو غمی از دنیا نمی برم حضرت فرمود عجبکه برادر یتیم
مرا بمکی و بر نفس خود از عذاب خدا نمی ترسی پس خندید و عقد حنصر و بنصر و عقد ابهام بوسطی نمود و
بمسبحه اشاره کرد امیر المومنین پرسید گفت الله اکبر بخدا سوگند که هدایت یافت به برکات تو و مآل قول
حضرت جعفر نیز با آن می کشد و از این وجه که فاضل مجلسی بچشم رضا دیده صاف هویدا شد که حضرت
ابو طالب در وقت مرگ هم به بلای تقیه گرفتار بود و آنوقت نیز با شاره ابجد و عقود ایمان آورد که در
حساب آن بسیار از مستجران باعتراف مجلسی در کتابی بور سر بعمان تفکر فرو میبرند و بسا حاصل نجات نمیبرند
و این هر دو تاویلات از اجود تاویلات است که گاهی بحساب جمل فرود آورند و گاهی بحساب عقود مایل
شدند و در حقیقت ره بجائی نبردند در باره تاویلات دیگر که خود مجلسی بر رکاکت و سخافت آن نص نموده

چه گمان توانی کرد و ازین مقامات سر معنی اسلام آن بزرگ فقط نزد اهل بیت آشکارا شد که از احاطه
در و دیوار خانه باهر دون نگذاشته کما لا یخفی آلا هم بر تاویل دیگر درباره حضرت عبد المطلب یعنی هبه کنیز و
ولایت تقویم او بین بداهت عقلیه غیر مستقیم است زیرا که مستلزم مثل سابق است که مدعی ست و گواه چیست و
اگر ازین هر دو چیز در واقع نامی نشانی می بود البته حضرت عبد المطلب بالطبع ذیل خود ازین فاحشه قبیحه و اثبات طیب ولادت
فرزند دلبند خویش جناب ان می فرمود اگر ز بر قبول میکرد مدعا حاصل میشد والا ذمه او بکلیف شرعی مشغول از تلبیس و
روایات دیگر که در افادات اعروه المتسعین بنظر قاصر رسیده نیز مؤید همین ست که این جز منشا ارتداد بسیار گشته و نزد
نامی قهرش رسیده لیکن گاهی نام این هر دو چیز بخصوصها یا یقینا بزبان صدق ترجمان حضرت عبد المطلب و سوا خواهان و نگذشته
مع ذلک اگر در واقع معاذ الله چنین نباشد بر کوردلان کاغذ مسطور و نوشتن بد او دعوای که از حضرت صادق علیه السلام
سر زده چه محمل داشته باشد و قطع میراث برای حضرت عباس و فرزندانش بلکه صدور فاحشه از حضرت عبد المطلب عیاذا بالله
و صدم طیب ولادت حضرت عباس حاشا عن ذلک ایمانی ندارد و نعوذ بالله از مذهبیکه آبا و اجداد او امجاد شرف المخلوقات را
در آن زنا و فواحش منتسب باین افعال نا شایسته داند و در حق حضرت عباس که بعض منبعی از آبا آنحضرت بود
چنانچه فاضل جلیل همام محمد بن نصیر مفسر المسند ابو الطفیل ارشاد فرموده که چون جناب رسالتمآب صلی الله علیه
وسلم قبل از عام الفتح عم خود حضرت عباس را بمکه فرستاد که اهل آن حرم را بطرف دین حق دعوت فرماید و در آن
آنحضرت تا خیه شد آنجناب فرمود کرد و اعلی آبی و نیز درباره او فرموده انه بقیة آبائی و چون ظاهر ست که بقیه
از نصف بسیار کمتر می باشد لابد که حضرت عباس را وجود بکم آنحضرت بوده و اصل آبای آنحضرت باشد انتهی قدر
الحاجة من کلامه این چنین روایات را در عمده کتب دین و ایمان خویش تخریج کنند پس تبر بر عقلای روزگار
محتجب نماند که اگر بر اصول امامیه در باب عدم طیب ولادت آبای جناب سید المرسلین عیاذا بالله من مساوی
الشیاطین و اکثر های از بنی هاشم و علویین بلکه سادات فاطمیین بلکه انبیا و مرسلین قیل و قال کنم کتابی
بالاستقلال باید مرقوم شد تا چاره در اینجا بر قاعده بکلیه که بر تمامی جزئیات خویش نشیند و بر هر فرد خود انطباق
گزیند اشعار نمایم من بعد چند از احادیث که اصل این اصل ست بر شمارم آنگاه توضیحا للمرام چند

امثال

امثال را بایجاز تمام در معرض بیان آرم پس بدانکه قانون موعود که ارباب بغض برای ناصبیت اکابر
جنگ بران میزنند و در پرده عشاق مینشیند نصاب می نوازند و رگ جان اهل سماع را از زخمه حرورت چون
تار طنبور نغمه عشقبازی چکاوک بشور و فریاد می آرد اینست که حضرت مجلسی و دیگر بزرگان امامیه مثل فرد کامل
علی الاطلاق و هر که لیاقت نیابتش داشته باشد باحادیث مرعوی لهم هدی باثبات رسانیده اند که بغض
عداوت اهلبیت علیهم السلام دلیل عدم طیب ولادت شخص میباشد چنانچه از علل الشرایع و بحار الانوار هویدا
و آشکار است و فاضل دکهب الله نوره در امثال این مقامات بذل خرافات کتاب مجالس گفته شعر
محبت شه مردان مجوز بیپدری ۞ که دست غیر گرفته است یا مادرا ۞ و دیگر اعلام اشیان مضامین دیگر
آورده اند که نقل آن خالی از تطویل نیست و چون ناصبیت حضرت عباس و فرزندانش و حضرت عقیل و دیگر بنی
هاشم مختصر از کتب امامیه ثابت میکنم لهذا بس همین کس این هم عیان گردید که روایت کلینی در باب فسق و فجور
حضرت عبد المطلب و عدم طیب ولادت حضرت عباس معاذ الله بر جای خود به براهین قاطعه مرعوبیه امامیه ثابت است
از دست و پا زدن مجلسی کاری برنمی آید و دست او نادامن مدعا نمی رسد و ایضا بمعرض وضوح انیامید که
آبای کرام سرور انام و اولاد امجاد سلالهٔ خاندان ختم نبوت و مصطفا و خلاصهٔ دودمان صفوت و اجتبا
چنین و چنان باشند بیچاره ابوبکر و عمر و عثمان و اتباع و اشیاع ایشان را که می برند
از احادیث مشار الیها باید دید و بغور و امعان در میزان عقل و فراست باید سنجید که دال بر مدعای
مذکور هست یا نه فی المحاسن عن عبد الله بن الصلت عن ابی عدیة عن انس بن مالک ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان ذات یوم جالسا علی باب الدار و معه علی بن ابی طالب اذ
اقبل شیخ فسلم علی رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم انصرف فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لعلی اتعرف الشیخ فقال علی ما اعرفه فقال هذا ابلیس فقال علی لو علمت یا
رسول الله لضربته ضربة بالسیف فخلصت امتک منه قال فانصرف ابلیس الی
علی فقال له ظلمتنی یا ابا الحسن اما سمعت قول الله عز وجل وشارکهم فی الاموال والاولاد

ما شركت احدا احبك في امه ويزيد ذلك بيانا وتفسير ما روى صدا وقهم في
العيون عن علي بن ابيطالب عليه السلام قال كنت جالسا عند باب الكعبة واذا شيخ
محدود دب قد سقط حاجباه على عينيه من شدة الكبر في يده عكاز على راسه برنس
احمر وعليه مدراعة من الشعر قدنا الى النبي صلى الله عليه وسلم مسندا ظهره بالكعبة فقال
يا رسول الله ادع لي بالمغفرة فقال النبي صلى الله عليه وسلم خاب سعيك يا شيخ وضل عملك
فلما ولى الشيخ قال لي يا ابا الحسن اتعرفه قلت اللهم لا قال ذاك اللعين ابليس قال
علي عليه السلام فعدوت خلفه حتى لحقته وصرعته الارض وجلست على صدره ووضعت
يدي في حلقه لاخنقه فقال لا تفعل يا ابا الحسن فاني من المنظرين الى يوم الوقت المعلوم
ووالله يا علي اني لاحبك وما ابغضك احد الا شركت ابا كه في امه فصار ولد زنا
نضحكت وخلعت سبيله انتهى بلفظه از ين احاديث معلوم ومفهوم شد كه بغض آن حضرت دليل است
واطاعت او بهره است از نطفه شيطان ولد الحرام است وسيد علي نفي در حواشي علل الشرايع در توجيه عدم دخول اولاد زنا
بهشت ميفرمايد ونيز مقرر است كه ولد الزنا محب اهل بيت نبود وخالي از شد چگونه در اينجا اين مخنث جاهل ميگويد كه
امير المومنين در شرح حديث كه انا الفاروق الاكبر در ان اورده است بيان كرده از انجا هم واضح ميگردد كه
ولد زنا بودن شخص ولد الحلال بودن وبعكس در كتاب جليه المنتقل از حضرت امام صادق اورده كه
بيت نيست مگر كسيكه ولد الزنا باشد يا در رحم حيض يا حائله شده باشد ونيز در حديث ديگر از ان امام انام روايت
چيز ميتوان دانست كه كسي شريك شيطان شده است ظاهر شود هر كه را اراده بيت ميدارد شيطان در شريك شده است هر كه دشمن ما شيعه شيطان
در شريك است انتهى محله دين گرگان بر امامية بشهرت واستفاضه بلكه تواتر معنوي انقسام احاديث دعوى ميكند ونيز شيخ صدوق علل
الشرايع از امام صادق روايت نموده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احبنا اهل البيت فليحمد الله
اول النعم قيل وما اول النعم قال طيب الولادة ولا يحبنا الا مؤمن طابت ولادته وشيخ طبرسي در
احتجاج از حضرت موسى بن جعفر روايت ميكند كه فرمود يا علي دوست ندارد ترا مگر كسيكه ولادتش نيكو وپاكيزه باشد ودشمن ندارد ترا مگر كسيكه ولادتش

آن ندانستند که حق امیر المؤمنین را غصب کنند و اگر سعی میکردند البته ایشان را می گشتند انتهی از منطوق این حدیث مفهوم میشود که عباس و عقیل هر دو محکوم نفس امّاره بودند و بجهت طمع دنیوی در کالبیسان خلفا منسلک شدند و در باب خلافت مرتضوی و اختصاص ائمه ببدات عالی صفاتش اعتقادی نداشتند و لهذا جناب امیر ایشان را از مجلس خویش نداشت و بخلیفین حاضرین تعیین نمود و وقتیکه حضرت عباس گفت امدیدک هرگز بر ان اعتماد نفرمود و بر اصول امامیه دانست که از قلب صمیم نیست و اگر حمزه و جعفر که ایمان خالص و یقین کامل داشتند زنده می بودند مجال غصب خلافت مخالفین را بهم نمیرسید باجمله ضعف ایمان و ذلت نفس عباس بعد از وفات سیّد اصل الله علیه وسلم است نه در زندگی انجناب و الا جرا بان منافق او بر زبان مخبر صادق که آزار عباس آزار من است او را مثل پدر منست حرمت و رعایت کنند و تعظیم و توقیر او بجا آرند معنی ندارد و نیز ظاهر است که اگر مناط این همه مناقب مجرد قرابت باشد مناقب حضرت امیر و جناب سیّد و امثال ایشان نیز از محل اعتماد ساقط خواهد بود و از درجه اعتبار بالمطلب واضح گشت که مراد از ضعف یقین و ذلت نفس همین میل قلبی ایشان بجانب خلفا و ناصبیت و عداوت ایشان با اهل بیت سیّد انبیا است و اگر بر این دلیل عقلی گوش بدلول آن نکنی و گوش بدلول آن نکنی و مجادله نه نهی دلایل دیگر بر اضداد و ناصبیت این بزرگان پیش خود دارم از انجمله روایت استاد کلینی است از حضرت سیّد الساجدین امام زین العابدین در حق عبد الله پدرش عباس این آیت نازل شده که وَمَنْ كَانَ فِي هٰذِهٖٓ اَعْمٰى فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمٰى وَاَضَلُّ سَبِيْلًا یعنی هر که در دنیا کور است و راه حق را نمی بیند پس او در آخرت کورتر است از دیدن راه بهشت و گمراه تر است انتهی ترجمه الآیة الکریمة علی لسان صاحب حیات القلوب پس اگر مراد از کوری این بدر و پسر معاذ الله ترک فاقت مرتضوی و میل بدنیا خلفا و عمی ناصبیت باشد فذاک عین المدعا و اگر چیز دیگر باشد مثل انکار توحید یا نبوت معاد یا فسق و فجور پس واجب است که اهل خصومت بتصریح و تحریر آن پردازند و در مقام مناظره اظهار آن بسازند و از بوسیدن امر اول است آنچه در سلک اول اشاره بآن رفته و آن روایت نیز از استاد ابو جعفر کلینی است در تفسیر اهل بیت به الفاظ هذه عَنْ اَبِيْ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَالَ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله فِي الْمَسْجِدِ وَالنَّاسُ مُجْتَمِعُوْنَ يَصُدُّوْنَ عَنِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَصَدُّوْا عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ اَضَلَّ اَعْمَالَهُمْ قَالَ قَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ يَا اَبَا الْحَسَنِ لِمَ قُلْتَ مَا قُلْتَ قَالَ قَرَأْتُ شَيْئًا مِنَ الْقُرْاٰنِ قَالَ لَقَدْ قُلْتَهُ لِاَمْرٍ

قال

قال نعم ان الله يقول في كتابه وما اتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا فتشهد
على رسول الله انه استخلف ابا بكر قال فمتى سمعت رسول الله اوصى اليك قال فهلا يا عبيد
قال اجتمع الناس على ابي بكر فكنت منهم فقال امير المؤمنين كما اجتمع اهل العجل على العجل
ههنا فتمتم ومثلكم كمثل الذي استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم
الآية وابن حديث نص است در انكه عبد الله بن عباس از كوسالا پرستان نبود واحدى از شيعيان امام اعظم على مانند
او باين معنى قائل نيست كه حضرت عباس از شيعيان مرتضى [illegible] فرزند ارشمند ايشان عبد الله بن عباس كه از اعوان
وانصار خلفا واز انجمله روايت قاضى نور الله شوشترى است * مجالس المؤمنين كه صريح ظلم وخق تلفى جناب امير از
حضرت عباس * قصه عقد ام كلثوم با خليفه ثانى مسطور شده وانجاست كه قاضى مذكور بعد از ايراد اين قصه مى
نويسد كه ظاهر ابو اسطه وكالت فضيلى از اشمال آن حضرت امير عباس را باشد وبكريا ان خود را نسبت درست وخلاص
نميدانست انتهى بلفظه از انجا بثبوت رسيد كه مرتبه حضرت عباس در محبت [illegible] از ابو بكر وعمر مانند ايشان است كه مزد اماميه
بار كان واوتاد وياران خود اعتبار ميشوند اكنون از اشتداد [illegible] كه ميگويند خلفا ترك حقوق اهل بيت مصطفى و
شركاء در خلتها صريح حتى عصب ام كلثوم وگرسانيدن كه [illegible] بصول شيعه باقى ماند انصاف بايد كرد
كه اگر كسى دختر كسى را غصب كند يا شريك غالب [illegible] از انجا حال غصب واحداث حضرت عباس كه در
غصب فدك عمر بود وفدك كبد بتول را مصداق [illegible] ميشود يا نه يعنى كه از تذكار شما ارتعاد جگر روسيد هم
گردانيد قياس بايد نمود واگر بر اعبد الله فرزند ارشد او اشتباه روايات كه صحيح دلالت بر [illegible] صحبت دارد ذكر كنيم دفاتر
طوليه وفا نميكند وكتابى ضخيم فقط در اين باب تصنيف كرده شود اما عقيل بن حال عدم رسوخ واخلاص او نيز از انجا واضح ميشود
قصه ترك فاقت حضرت امير كاسه ليسى برفاقت معاويه بن ابى سفيان كه كار او از مخالفت امير در گذشته بمحاربه ميرسيد
طمع عقيل بر آتش مهلا مثل طشتى است كه از بام افتاده يا آفتابى قدم بر خط استوا نهاده واز اعتقادات اصدق وطايفه جنان
واضح مى شود كه عقيل با وصف عقل وتميز در عين طفلى حضرت امير نيز حسد عداوت مضمر بلكه مظهر داشت واضح

ظلم بر آنجناب مینمود حتی که چون بمرض مذکور گرفتار میشد دیگران استند که دوا در چشمش افشاند میگفت اول
در چشم علی باید افشاند پس در چشم مبارکش دوا می انداختند لی آنکه ردی نوشته باشد عبارت حضرت مرتضوی در مبنا
انیست ما زلت مظلوما منذ ولدنی امی حتی ان عمی لما کان یصیبه الرمد فیقول لا تداوینی
حتی تداوا علیا فیداوینی وما رمدت بعد چون باین چند سطر اطلاع یافتی از مصیبت اولاد ان بیدا
حضرت عباس و عقیل معاذ الله بصواب عین مزید و لا اهل بیت به ثبوت رسید اکنون ادله دیگر بر طبق اشاره
صدر تقریر یافته بیین که اکثری از اولاد و اخوان ایمه که اغصان یک اصل و اوراق یک فرع بودند و بسبب محک
ودک دعوی بحضرت او صیاء شهند بر اصول ما سید جهانیهای این بزرگان پیش خلفای جور کرده باعث شهادت
گردیده اند یا سلب نعمت جاودانی یعنی نسبت ما مع را ازین طیبین و طاهرین قصد کرده پس غنا حصر بکدام قصه
منفصله مانعة الخلو بعد جمع احادیث موضوعه شیعه بلند شده بود که دوستی دارد اهل بیت را که کسی ما یون یا دار الحرام یا
ولد الخبیث باشد و دشمن ایشان با بضرورت خالی ازین شقوق نیست کجا میرسد سکمناکه وبال و نکال معصیت اول بر ذمه مولود
افتاده و علت این علت مطابق صور خیالیه کابرا میه کما یلوح من البحار و غیره جز نصب و تسنن چیز دیگر نیافت و لکن ادعای
ثانی و ثالث چگونه باین فرزند منسوب خواهد شد صاعقه قهر و انتقام عادل حقیقی بر اشقی الآخرین افتد که در پرده ادعای
محبت چند از اهل بیت خاتم الانبیا اذیال معصومین را باین الوان ملوث کند حالیا دو سه باتو گویم و مبلغ کثیر تصفح و
استقرا متتبعین واگذارم پس بدان اعاذک الله و ایانا عن المتشیعین که از انجمله زید بن حسن بن علی بن ابیطالب است که در سب
قوم از عربی و عجمی در حاشیه چنان ضبط کرده اند که او باعث شهادت امام محمد باقر علیه السلام شد مجلسی در تذکره الائمه نوشته
که زید با بنی امیه اعانت او اختیار کرد و کار دکشید و نوبت بشجنه و قاضی رسانید و آخر نزد هشام عبد الملک بملک شام رفت و او را
سر صد قبل گردانید و عاقبت بدار زد از انجمله عبد الله پسر صلبی امام جعفر صادق است بروایت همین مجلسی در همین کتاب و
بحکایت اتباع و متبوعانش در کتب دیگر او بر خلاف پدر بزرگوار خویش اکثر چیزها میل داشت و فیل با بود از نجاست و در اقطع
میگفتند و فطحیه فرقه از فرق شیعه با و منسوب اند و در ایام امامت صادق علیه السلام با طایفه جنود و محشو
می شد و قبل قلبی مذهب مرجیه داشت و آخر دعوی امامت کرد انتهی و قبل ازین با صول شیعه ثابت کرده

ام چنانکه دانی که هرکه غیر از ائمه اثنا عشر دعوی امامت برای خود کند کوکبی فاطمی باشد بشهادت
تفسیر قمی رئیس نواصب اشرار مخلد فی النار است لوازم و عوارض این منصب و این ماده خاص با عدا صادق
مصدوق و ماد بکر مه عبد الله کر بسر سد چنانچه در اول بدمنان حسن مجتبی و ماد رمطهر زید و تفصیل اجمال هرگز از اهل
حق ادانی تواند شد و از انجمله علی بن اسمعیل بن جعفر بروایت اکثری از ثقات محدثین طائفه کما یدل علیه تذکرة الائمة و غیره
من کتب المجلسی و محمد بن اسمعیل برادرش بروایت بعضی از ایشان مثل ابو النصر چنانچه در کتاب عمدة الطالب که از بجا
مجلسی در کتب معتبره امامیه درباره توصیفش بهمراه توصیف مصنف این عبارت منقول است العالم النسابة
والفاضل العلامة جمال الدین المعروف بابن عینیة صاحب عمدة الطالب فی
نسب ال ابی طالب اشهر الکتب و اوثقها فی النسب بخاطر هارون رشید عباسی
منحرف گردانید که امام کاظم اراده سلب خلافت از و دارد و اموال و اسلحه جمع میکند تا کار بجائی رسید که
انجناب را بزهر بلاهل کشتند و بر روایتی دیگر عوض کردند انچه کردند از انجمله جعفر بن علی ها دیست که هم مدعی
امامت شد چنانچه از کتاب حق الیقین و مانند آن بر می آید و هم سعادت و کلای ناحیه مقدسه بر عدم امامیه نزد
خلیفه عصر نمود کما فی نزهة الکشی و بر همین منوال دیگر قیل و قال درباره دیگر سادات حسینیه که
بلاریب عند الفریقین بنیهار اعتقاد امامت بخرافات شیعه ندا شتند فراخ می شود کما لا یخفی مع
اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم ٭ که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است ٭ اگر نه چندی از یهود اشقیا
که راس و رئیس آنها عبد الله سبا بود و حال او درباره گمراه کردن شیعه عنقریب از کتب معتمده ایشان
می نگارم اینهمه خرابیها در دین و محدثات ابلیس لعین برای مقلدین خویش یادگار گذاشته اند با و بگر
کیست که اذهان اهل فراست بسوا و متبادر خواهد شد طرفه تر انکه مغنی ناصبیت بر بنیاد طرد او علی سازیت
اختتام نیافته بلکه اصاغر و اکابر قوم ترقی کرده بطور سلسله اجناس تا حضرت آدم صفی الله بر سند و گاهی
از انجناب تنزل نموده بمثل سلسله انواع تا بحضرت خاتم الانبیا میگرایند زیرا که از روایات ایشان که با خود ار
اصول اربعمائه است و ساخته و پرداخته سر آمد یهود چنان بوضوح می انجامد که در زمره انبیا و مرسلین

احدی از ین عیوب که بار بار تند کارش خالی از اسارت نیست منزه بنود و غیر از اولو العزم من الرسل که نسبت
اعداد ایشان بسایر انبیا نسبت قطره بحر محیط است احدی بمقتضای روایت وی از امام ابو جعفر علیه السلام
در تفسیر اهل بیت و روایت شیخ المشایخ در علل بر ولایت و فضایل اهل بیت رسوخ و عزم نداشته لهذا این
لقب ملقب شدند و غیر اینها از ین دولت محروم ماندند و مؤید همین معنی است روایات محمد بن حسن صفار در باب
حضرت ابوالابار و غیر او از زمره انبیا که ایمان بولایت آیه بدنه آوردند و از احادیث دیگر که نمونه آن
اوراق ثبت خواهد شد بوضوح خواهد پیوست که در ین استثنا هم گفتگو باقی است بلکه بعد جمع و تلفیق احادیث صحیحه
و عیبا نا معلوم توان کرد که این بزرگان حق رسوخ و اعتقاد صمیم کما ینبغی بجا نیاوردند و چشیدند انچه چشیدند
القصه در کتابهای اصول که اشارتی بدان کردم و بر صور خیالیه شیعه اکثرش بر سماعه او صیا عبور کرده
بلکه اشرف ملاحظه شان در آمده موجود است که از آدم تا سر ور آدم و نبی آدم هر که از انبیا در اعتقاد و لایات و امامت
ایمه هدی روز میثاق توقف و تامل نموده در سوانح عظمی و مصایب کبری مبتلا شده و علی هذا القیاس این ولایت را
وقت سعیت هر نبی عرض کرده اند هر که توقف کرده باد اش آن بمقید شده بالاخره جانی و جسمانی گرفتار آمد
و این بلیه که مادهٔ تمامی فسادات است اعم بود تا آنکه نوبت بحضرت یونس رسید و او بر قومی مبعوث شد و لیکن ولایت را
قبول نکرد و ایمان بان نیاورد و یا وجود وحی الهی عیاذا بالله مانند ابلیس ابا و استکبار ورزید و انچه در ان وقت
بخطاب الهی غلط گفتم بر دو حی کفت تا شن با ین الفاظ میرسد که قبول کردن ولایت کسیکه او را دیده باشم و
نه او صافش شنیده بمعنی مختص است تا آنکه در زندان شکم ماهی محبوس شد و در تحت الثری بمقام قاروره سنندس
در ناصیت انبیا بر اصول شیعه که در جمیع کتب کلامیه ایشان ثابت است لا ینال عهدی الظالمین
یعنی خلافت خلفای ثلثه علی ما هو المشهور مستدلال میکنند احتمال باقی نیست اگر در ین مقام اهل خصوصت
و عناد را احتمالی باقی است همین قدر باقی است که نشان دهند که این احادیث که مقتضایش انصاف انبیا
در رسل بدین تفصیل است کجاست و در کتب معتمده وارد است یا غیر آن بملای رفع این احتمال زیاده از سی روایت
از کتب معتبره شیعه یاد دارم و لیکن در ینجا بالاختصار یکدو روایت از ملای مجلسی صاحب بحار که جامع

این رموز و اسرار تواند بود و ارد میکنم بگوش عبرت باید شنید میگوید که ابو حمزه ثمالی روایت کرده که روزی
عبد الله پسر عمر نزد حضرت امام زین العابدین آمد و گفت تو ئی که میگوئی که یونس را از برای این بشکم ماهی انداختند
که ولایت جدم امیر المومنین را بر و عرض کردند و او توقف کرد در آن حضرت گفت بلی من گفته ام مادر تا بعزای
تو نشیند عبد الله گفت اگر راست میگوئی علامتی بر راست گفتاری خود بمن بنما پس حضرت فرمود تا عصا
بر دیده من و استند و بعد از ساعتی فرمود که چشمهای خود را بگشا ید چون دیده های خود را گشودیم خود را
در کنار دریائی که موجهایش بلند شده بود دیدیم پس عمر گفت که ای سید من خون من در گردن تست
حضرت فرمود که اضطراب مکن که الحال علامت راست گوئی خود تو مینمائیم پس فرمود که ای ماهی گاه ماهیان از
دریا بیرون آور دند مانند کوه عظیم و میگفت لبیک ای ولی خدا حضرت فرمود تو کیستی گفت من ماهی یونس بن
من فرمود که ما را خبر ده که قصه یونس چگونه بود ماهی گفت که ای سید حق تعالی هیچ پیغمبری مبعوث نکرده از آدم
تا جد تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنکه ولایت شما اهل بیت را بر او عرض کرد پس هر که قبول کرد سالم ماند
و هر که ابا کرد مبتلا گردید تا آنکه حق تعالی یونس را به پیغمبری مبعوث گردانید پس حق تعالی وحی کرد باو که ای
یونس قبول کن ولایت امیر المومنین علی و ائمه راشدین از صلب او باسخنان و بگیر که باد وحی نمود یونس گفت چگونه
که نشناخته ولایت کسی را که او را ندیده ام و نمی شناسم و رفت بکنار دریا پس خدا بمن وحی فرمود که یونس را فرو
بر و استخوان او را راست بکن پس چهل روز در شکم من بماند و او را میگردانیدم در دریاها و در تاریکیها ندا میکرد
لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين قبول کردم ولایت امیر المومنین و ائمه راشدین را
از فرزندان او پس چون این را آورد بولایت شما امر کرد پروردگار من که او را اندازم بر ساحل دریا پس حضرت امام
زین العابدین فرمود که ای ماهی برادر بسوی آشیان خود و آب روح قرار گرفته انتهی و از عبارات صاحب مناقب مرتضوی
از جمله امامیه بعد اندک غور و امعان بر آید که این قسم احادیث مثل قصه التقام حوت بجهت سرتابی از ولایت
جناب مرتضوی تقلید معلم ملکوت و نجات از انواع عقوبات بعد رجوع متواتر المعنی و مدار اثبات فضیلت ائمه
هدی بر است پس قول معاندین و مکابرین بقلت و شذوذ و عدم لیاقت این احادیث در باب معتقدات عین

بوالهوسی و بوالفضولی خواهد بود و سخت حیرانی است که روایات مذکوره در بارهٔ افضلیت و امامت
ایمه که بهتر از نبوت و رسالت انبیا و مرسلین است بکار آید و در عقاید دیگر بکار نباشد مع ذلک طریق
جدل و الزام را خود باعتراف مجتهد [illegible] در کتاب بطوع اختراع کردن و در مناظره الحق روایات ضعیفه بارده را
تجسس نمودن و اکنون بچنین مزخرفات خاطر خود را شاد فرمودن غیر از سفاهت چه چیز محمول تواند شد بالفرض
اگر روایت بحال صریح در افت باشد که یونس علیه السلام ایمان بولایت ایمه که از اصول خمسه بلکه اصل الاصول است کما
ینبغی نداشت تا انگه درین مصیبت گرفتار شد و از جمله روایاتیکه بر نفاق آنجناب دلیل است و بهوا این
امت بطرف حضرت امیر حاشا هما عن ذلک نسبت میدهند کافی الجمله و غیره مضمونش اینست که حق تعالی
عرض کرد ولایت مرا بر آسمان و زمین پس قبول کرد هر که قبول کرد و انکار کرد هر که انکار کرد و چنانچه باید قبول
نکرد یونس انتهی چه از ین حدیث صاف برمی آید که نه یونس از طائفه اولی بود که بزبان و دل ولایت را قبول
کردند و نه از گروه ثانی که بزبان و دل انکار نمودند بلکه او از مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء و لا الی
هؤلاء بود و هذا هو عین النفاق و از جمع روایات شتی چنان سمت وضوح می یابد که اولا او انکار صریح و
استکبار قبیح بلکه اعتراض بر جناب باریء اختیار کرد چون او را معذور و معاف نداشتند ناگزیر ولایت امیر المؤمنین
را مثل منافقین بدون شهادت قلبی قبول نمود و هرگاه در بطن ماهی از زندگی او خبر نامی باقی نماند آن
وقت باطنش باین اصل گرویده از سمک تا سماک رسید لیکن بدانکه ملا باقر مجلسی که احدی من حیث انتسابه
مثل او در گروه متشیعین پیدا نشده و الحق مرتبه او از نیهم در گذشته حتی که اگر برای دخول او و متبوعین دایره
امامت کوشند و خلعت خروج و ناصبیت پوشند و سلم ولایت بر نام او به بزبان سلمی مسلم شود هرگز بعید
نماید بعد ازین روایات بر طبق معمول خویش که آتش زدن لب از بلند آن بقطره افسانی و آب بازی مشغول
گشتن از عادات مستمره اوست شرم و حیا را یکسو گذاشته میخواهد که وبال ناصبیت را نزد عوام از حضرت یونس
علیه السلام بردارد و عند الخواص دایره تشیع و تقدیم از ادنی باعلی رساند هرگز خاطر کمترین نمی خواست که بذکر
آن پردازم و بتتبع آن خود را متوجه سازم لیکن چون اهل خلاف جهلا و عداوة خموشی را بر عجز حمل

خواهند کرد اصدع به فاستمعوا له وانصتوا بايد دانست که آنچه از کتاب صغیر و کبیر نزل لا یغادر
صغیرة ولا کبیرة الا احصیها در شان آیات و در بارهٔ سبعا و تفرقا بر می آید چند چیز است یکی آنکه
منظور جناب قدس الهی از حبس یونس ع در بطن ماهی آن بود که مرتبهٔ او عظیم گردد و بمنزلهٔ معراج رسالت باشد
برای او باشد و در تمام الکافه ارباب علوم و حکم از عرب و عجم صلا میدهم که بر لوش این بزرگ خنده نکنند چه
مشیت بزدانی بآن تعلق شد که حضرت یونس ع را که صریح در بارهٔ ولایت امام الائمه کفر ورزیده چنانکه مدلول حدیث
الساجد بن آب باتفاق اختیار ساخته کما هو محصل حدیث امیر المومنین در شکنجهٔ عقوبتیکه مثل عذاب فاروق است
چنانکه خواهی دانست کشند و با اینهمه خدام ملا آن عذاب را برای او معراجی بر اصول خویش قرار دهند
این خشک دماغی و ساده لوحی و بیهودیت و ناصبیت را علاجی نمی توان کرد از روح ملا استفسار باید نمود که
این معراج فی حد ذاته بود یا بنسبت بدیگران اگر شق اول اختیار کند باید گفت که این قسم معراج نصیب
فرقهٔ نواصب این زمان باد که بدعوی مزید ولایت عترت طاهره کردن میکشند و اگر راه ثانی اختیار نماید باز
عود باید کرد که معراج مذکور آیا بنسبت بخوارج و نواصب است که خاتمهٔ شان بر عداوت اهل بیت واقع شد
اگر قبول کند باید گفت که انا علی فی لک من الشاهدین و اگر گویند بنسبت بشیعیانست باید گفت که شما
با وصف ذوق مرارت موت و دیدن عذاب قبر هنوز بشیمهٔ راستی مائل نمیشوید و اتباع و اشیاع خود را درین
ورطه می افگنید انقدر نمیدانید که مرتبهٔ کسی که بعد ازین عقوبتها ایمان بولایت ائمه آرد و ظاهرا او عان
و ایقانش مصداق آیهٔ کریمه فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا باسنا باشد با ایمان حضرات
متشیعین که صفت لو منون بالغیب خصوصا درین غیبت کبری از خواص ایشان است برابر نتواند شد
چه جای آنکه خدای عز و جل یونس علیه السلام را زیاده بر ثواب شیعیان ثوابی کرامت فرماید این ظلمی است که
با یانش بدیده نیست و فی المثل اگر نام عدل و داد بر آنی نهند لاشاحة فی الاصطلاح ع بر عکس نهند نام زنگی
کافور پس باقی نماند مگر آنکه معراج حضرت یونس بنسبت بعقوبتهای خوارج و نواصب خواهد بود
فاعتبروا یا اولی الابصار بعد تحریر این مقام بعضی از عبارات کتاب مناقب مرتضوی

که اشارتی در عطای کلام بسوی آن رفته نظر افتاد چنان مذعن شد که حاجت به ترتیب این مقدمات
هم نبود خود صاحب این کتاب بعد از ادعای آنکه لقب مستطاب جناب مرتضوی یعنی لفظ امیر المومنین در ازل
صدور یافته بروایت کلینی انچه در عبارات مطنبه گفته نص در معنی است که در نبی نوع انسان قوسکیه ایمان
صحیح شان بدرجه اعتبار تصعد نموده و در روز میثاق باین عطیه کبری مخصوص بوده جز طائفه ناجیه اثنا
عشریه کسی نمیتواند شد و ذلک عین المدعا و از کتاب غایة المطلوب نیز بسمت وضوح دارد که غیر از فرقه مذکور
کسی امانت و امامت بمیرا نبرده و لیکن نظر بروایات کتاب مناقب فقیر را چنان معلوم میشود که مجلسین
امامیه اختلاف در تعین دارند که یوم دیگر جانوران شوم مثل این فرقه مشوم بوده اند یا نه بعضی از روایات نظر بال
دارد و بعضی ثانی بلکه ذاکر بودنش نیز بر اصطلاح امامیه برمی آید پس در این مقام در باره ملا مجلسی که زهر کلمات
زیاده تر از سم افعی است باید خواند شعر مار کی تو هر کرا به بینی برنی ☆ تا بوم که هر کجا نشینی بکنی ☆ اکنون
حدیثیکه وصول یونس علیه السلام بمقام قاروان و ملاقات این هر دو همدرد با همدگر مضمون آنست و بجناب
امام جعفر صادق نسبت میدهند چنانچه در بحار است بشنو که چون قاروان صدای یونس که خداوند اجابت
انکار ولایت ظلم کردم اکنون بولایت شاه ولایت و فرزندانش بجان و دل معتقد گشتم و از سر کفر و نفاق
در گذشتم شنید از موکلین عقوبت که هر روز او را از وقت حکم خسف بقدر قامت یکدرع در زمین فرو میبردند
مهلتی درخواست و گفت تو کیستی گفت منم یونس بنده گنهکار پس حال حضرت موسی و شدت غضبش و سرگذشت
هارون و رقت قلبش و ماجرا دختر عمران خواهر حضرت موسی علیه السلام که بوی نامزد شده بود استفسار کرد فرمود ازینها
خبر نامی باقی نماند و این حکایت با عتبار ندکار و اثرات معلوم و تاویل ملا ای مجلسی چه مشابه است بقصه افیونی که
پایش در اثنار راه لغزید و بچاه افتاد و هنوزش خیال اینکه در حجره خانه خود رسیدم قضا را بینایی هم بر باد داد
گرفتار شد افیونی بانگ بر زد کیست که در خانه شرفا بی اجازت بیگانه داخل گشته است در چه خیالی
این خانه نیست بلکه چاه است افیونی گفت خیر هر چه باد آباد است بگو که تیشه تو چیست گفت قند خرد شی گفت
از بهر خدا دانکی بگیر و قندی بده. الجمله تاویل معراج برای حضرت یونس بر اصول موضوعه شیعه چنین

خرافتی است که زیادت بیران تخیل نیست ولیکن حقیقت اینست که ملا مجلسی را درین تاویل طرفداری
قارون مطمح نظر افتاد زیرا که او بسیر عجائب وغرائب بحار ونظائر طبقات زمین مشغول بلکه سیر او بسبب زیادت زمانه از سیر
حضرت ذوالنون زیاده بود فکیف که در احادیث شیعه خصوصا خاتمه همین حدیث جعفری که مشتمل بر حال قارون
است اینهم مصرح باشد که از روز ملاقات وافسوس نمودن قارون بموت دختر عمران وموسی هارون علیهم
السلام که منتهای سیر بود بحکم الهی موکلین عقوبت عذاب را ازوی برداشتند پس حال هرود درین
معراج همدوش یکدیگر است ودر اثنای تقریر وجهی وجیه در تشبیه التقام حوت بمعراج شریف ناظر
عالم لاهوت بخیال آمد که مقصود ملا مجلسی در اختیار لفظ معراج تلمیح است باینکه اصل معراج که بروایت صاحب
صراط مستقیم از امامیه زیاده از صد مرتبه وقوع یافت تاکید در باره امامت مرتضوی بوده آخر رفته
نوبت بدان رسید که حضرت خاتم الانبیا بجهت تعلیل وتسویف بخطاب عذبتک عذابا الیما مخاطب
فرمودند کما سبق تفصیله پس چون یونس در شکم ماهی بلا ریب مشابه کل معراج ورسالت پناهی خواهد بود تاویل
دیگر که باستقلال یا ضمیمه اول باشد آنکه مقصود ازین حبس نمودن دریا وغرایب کائنات تحت الثری بود وفقیر
درین تاویل هم بدستور سابق همه حیرت است که شخصی بوبال کفر ونفاق وارتکاب کذب وقت روحی
گرفتار باشد وعقوبات اورا بسیر وگلگشت تعبیر کنند این دعوی کذبی دیگر است آیا کسیکه بسیر عجائب
روزگار مشغول می باشد همین نهج استغاثه می کند که لا اله الا انت سبحانک انی
کنت من الظالمین امنت بعلی امیر المؤمنین وتبت وانبت عن
الانکار فی حقه وا والاه الظاهرین ونیز ناصب عداوت اهل بیت سید انبیا هرگز نمی
اندیشد که منکر ولایت ائمه را در سیر عجایب وغرایب بگاه میتوان دانست یا در انواع عقوبتها زیاده بر گیران بحکم
حدیث ضعف عذاب بنی هاشم چنانکه در مسلک اول گذشت کفر ونفاق اعدا حضرت یونس قبل ازین معلوم
شده التفصیل کذب پس رنگی دیگر دارد که حضرت یونس بشهادت حدیث اول یعنی روایت ابو حمزه
ثمالی در روحی گفته ورمایات شیخ الشیوخ تائید آن می کند وچیزیست بگی آنکه من علی

بن ابیطالب را که ولایتش بر من عرض کردی بچشم ندیده ام دوم آنکه اوصاف او را هم نمیشناسم
انتهی فقیر حقیر مقدمه اول را تسلیم کرد لیکن انکار از معرفت اوصاف منیفش چه معنی داشته باشد هرگاه یهود باعلام
حضرت موسی و درس و تدریس کتب و صحف آسمانی خصوصا توریت حاوی نصوص ائمت ائمه هداة از امیر
کبیر تا قائم آل سرور کائنات بخوبترین وجوه زیاده از ابناء خویش معرفت ایشان داشته باشند کما
فی کتب الاصول و مثل لک فی عن امیر المؤمنین علیه السلام فی حدیث
طویل یقول الله عز و جل الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم
یعرفون محمدا و آله فی التوریة و الانجیل کما یعرفون ابناءهم فی منازلهم انتهی
و هنوز حکما امامیه وصف مردود هو بلکه احتجاب استدلال بنصوص توریت بر امامت جمیع ائمه نام بنام میکنند
و قدماء و متاخرین قوم رسائل در ان پرداخته اند و بسیاری ازین احادیث که یهود بشمائل ائمه هدی تالف تر
بوده اند در تفاسیر اهلبیت مروی باشد پس انکار ازین معرفت غیر از کذب و آنهم بر طبق مثل مشهور که دروغ
گویم بر روی تو بر چیز دیگر حمل نتوان کرد و معاذ الله که احدی از مدعین اصول خمسه که عدلیه منجمله آنست
تجویز کند که تکلیف بمعرفت و ایمان بولایت مجهول مطلق که نه او را دیده اند و نه اوصاف او شنیده اند
داده بودند صدور چنین بی اندامی خصوصا در خطاب الهی غیر از ناصبی عداوت اهل بیت از کسی
ممکن نیست اکنون احد الامرین درین مقام باید کرد یا قائل شوند باینکه بودن اوصاف ائمه
در کتب انبیاء سابقین بر طبق زعم متشیعین کما عرفت حرفا منها و اخذ میثاق از انبیاء و مرسلین درباره
ایشان بعنوانیکه دانی کذب بی فروغ و از افتراآت اتقیاء یهود است که برای تفضیح و تذلیل ذوات
مقدسه انبیاء و رسل و تخریب دین بابداع آن پرداخته اند یا آنکه حضرت یونس کذب صریح اختیار کرده
چون اختیار شق ثانی بر اصول موضوعه شیطانیه که مشتمل بر کفر و نفاق حضرت ذو النون است اسهل تر بود
در ثبوت کذب آنجناب بی نماند سبحان الله حلال و امامت باطل مطلقا ممتنع الاجتماع باشد کما سبق
و ثبوت در مواد غیر متناهیه کما لا یخفی بالضرب کذب جمیع شود و آنجا بر اصول متشیعین

میانهٔ یونس علیه السلام و ابلیس بد انجام مثل حضرت آدم و غیر او از انبیاء کرام فرقی نماند استغفر الله فرق بین
است چه ابلیس بر طبق ارشاد کتاب مجید و احادیث ائمه از قوم جن و حضرت یونس از نبی آدم است اگر او
بمقتضای ماده خویش کشر و حسد و عداوت در زد و در نباشد بخلاف حسد و عداوت و انکار یونس
از ولایت جناب امیر که بتصنع و استحاله نزدیک شعر بنی آدم اعضای یک دیگرانند که در آفرینش
ز یک گوهرانند مع ذلک انچه ابلیس عرض کرد که من از آتش پیدا شده ام و آدم از خاک و بعد از
علم باعطای مهلت معلوم بدرو گذارش رسانید که من همه بندگان ترا گمراه خواهم کرد مگر بندگان
مخلصین را که بر اغوای آنها راهی ندارم از امور واقعی و نفس الامری است و از نجاست که حق
تعالی در ین کلام تصدیق فرموده چنانکه از تفسیر اهل بیت بوضوح می انجامد و این استثنا هم جا بجا در
کلام عزیز علام از ابلیس حکایت نموده اند و امام رازی علیه الرحمه در تفسیر کبیر در تفسیر فائدهٔ این قید
که تعلق باین مقام دارد چه نیکو گفته که غرض ابلیس از ذکر این استثنا آن بود که کذب در کلام او را نماید
زیرا که بدون استثنا معنی آنست که تمامی بندگان را گمراه خواهم کرد و حالانکه چنین نیست و از نجاست تمام
می شود که دروغ چیزی هست که ابلیس هم از ان استنکاف ورزیده پس مسلمان چگونه بران اقدام نماید
انتهی از نجا کار حضرت یونس کی صحیح اختیار کذب و خطاب پروردگار هست از ابلیس لعین هم در گذشته
نعوذ بالله از مذهبیکه بر طبق اصول آنها انبیاء علیهم السلام بدتر از ابلیس باشد سبحان الله این همه کفریات
که اثبات کفر در دو حی بر انبیاء بعد از مبعوث شدن می کند و هم کذب و نفاق شان عدم طیب ولادت اعداء
این بزرگان ثابت می نماید در کتب معتمده قوم موجود باشد که حرفی نسبت بمحفوظ خویش بخدمت سامع و ناظر گفتم
و بر قاعده اصولیه یجوز للضروره تقلید را کار بستم باز علمای قوم بر معاشر اهل حق خنده میزنند و اساس
الصاف در جمیع مطاعن اصحاب میکنند شعر از برون لعنه زنی بر بایزید ✻ وز درون ننگ میدارد یزید
تنها این همه الحاد و کفر درباره امامت انبیاء علیهم السلام در کتب و مذهب خویش ندارند بلکه در توحید
و قدرت باری عز و جل نیز همین قسم احادیث مستفیضه می آرند لیکن بنا بر اجنبیت آن از بحث در تقریر آن

از علوم لاعین ست ترسم القصه ملای مجلسی در بحار عجایب سیر او در واقعه حضرت یونس بحسابی می نماید که شناوری
این بحر ناپیدا کنار میکند طرفه از همه آنکه خود مجلسی همدرین واقعه حدیث ابن ابی یعفور را هم مذکور کرده که معنی آن
بی کلفت همین ست که اگر یونس کی در بند نفس گرفتار شده بود بر ان حال می مرد هرگز بقدر ایمان بسلامت نمی برد
انتهی و پر ظاهر ست که شخص بدون اعتقاد بولایت ایمه مومن نمی شود پس سیر و معراج کجا گنجایش داشته باشد پا بجمله
بر کاروان حواس خمسه ملای مجلسی که عقوبت انکار ولایت و نفاق و کذب را بسیر و معراج تعبیر میفرماید اول دشمنی که
می تازد ظلمت ناصبیت و دیگر شب دیجور عداوت عترت ست که از احاطه و غشاوه آن شعشعه قرص
خورشید در سیاهی شد یونس اندرون ماهی شد تاویل دیگر که تمثل معادات اهل بیت سبب
کائنات زیاده تر ازان می آید و دماغهای اهل دانش و بینش را سخت پریشان می نماید و رئیس النواصب در اطهر
آن بگریبان خجلت سر خود را فرو نمی برد آنکه تکلیف ایمان بولایت حضرت امیر و اولاد امجادش بر سبیل وجوب
نبود که ترکش موجب گناه باشد و جوابش جز این نیست که بلی ان الکذوب کالحافظ له خود ملا مجلسی انجم
در حیات القلوب و بحار و دیگر مجلدات او اسفار احادیث موضوعه از ائمه اطهار از اصول طائفه خویش آورده ناصبی
و جوانید بلکه از وجوب هم سابق الاقدام خدام ملا بعد از دل عمر بطفلی گردیدند بمقتضای کریمه لکیلا یعلم بعد علم شیئا
دیده را نادیده و شنیده را ناشنیده پنداشتند یا صعوبه انجره سودا و یه ناصبیت دماغ ملا را مختل کرده علاجش بر طبق
مسنون عند الامامیه غیر از احتقان که بسیاری از احادیث در باره توصیفش در فصول مهمه و غیر آن از اصول احادیث
مرویست چیز دیگر ممکن نبود انچه در باب حضرت آدم علیه السلام قبل ازین از کتب امامیه ایراد کرده ام و احاطه بران نموده ایم
نص صریح نیست در نکه ایمان با فضلیت و ولایت ایمه از مستحبات است و هر که انکار نماید با و اش جهنم بلکه درک
اسفل نار سقر گاه او امر و نواهی باین تاکیدات شدیده قدغن بلیغ هم در روز میثاق و هم در وقت مبعث بواسطه ملائک
بلا واسطه از خداوند آفریدگار خلایق بانبیا رسد و وعیدهای سخت بکمال زور و شور در بی آن مرة بعد اخری در ایند
هر کسیکه ازان اعراض نماید مثل قارون با انواع عقوبات گرفتار شود و انگاه وجوب و حتم بر صورت بدیهی محسوس ناصبی عداوت
اهل بیت ثابت نگردد پس معلوم نیست که وجوب ایمان بتوحید باری تعالی و نبوت حضرت انبیاء

ومعاد وعدل از کجا باثبات خواهند رسانید فکیف که در روایات روضه ومثل آن کلام مرسا بقا
صریح موجود باشد که ادنی توقف هم در بارهٔ ولایت مرکز دائره ولایت موجب کفر است
واگر انبیا محبت اورا قبول نمیکردند باخر از دعان بولایتش نمی آوردند ابدالآباد حطب دوزخ میگردیدند
آیا عدل و داد همین است که محبت و ولایت شخص مستحب باشد و در انکار آن انبیا و رسل باین عقوبات گرفتار
آیند علاوه سلمنا که نه بر حضرت یونس وجوب این ولایت متحقق شده بود و نه امر مذکور حقیقه بطریق وجوب
بود لیکن آخر جناب شان در کتب آسمانی و زبانی انبیا سابقین دیده و شنیده باشند که آدم را در حجد و انکار و
حسد بخواهی نخواهی مظهر چه پیش آمد و بر حضرت خلیل چه گذشت الی غیر ذلک و سیجی انشاء الله تعالی پس گو ایمان بولایت
بجد وجوب نرسد ولیکن این مستحب یا مباح یا هر چه نزد مجلسی رئیس النواصب باشد بمرتبه رسیده که تارکش در عقوبات
زیاده بر فرض است باز هم چشم عبرت نکشودند بنا بر عبرت و فراست روباهیکه قصه اش در مثنوی مولوی معنوی منظوم
گشته نظم شیر و گرگ و روبهی بهر شکار * رفته بودند از طلب در لوهسار * گاو و گوهی و سبز و خرگوشش
رفت * یافتند و کار شان از پیش رفت * گفت شیر ای گرگ این را بخش کن * عدلت را نوکن ای
گرگ کهن * گفت ای شه گاو وحشی بخش تست * آن بزرگ و تو بزرگ و نرفت و چست * بز مرا که بز میان
وسط * روبها خرگوش بستان بی غلط * گفت پیش آ ای خرگور پلید * پیش آمد بچه بز را درید * بعد از آن
رو شیر بار روباه کرد * گفت این را بخش کن از بهر خورد * سجده کرد و گفت لین گاو و سمین * چاشت خورد
باشد ای شاه زمین * وآن بز از بهر میانه روزرا * بخشی باشد شه فیروزرا * وآن دگر خرگوش بهر شام هم
شیجره ای شاه با لطف کرم * گفت ای روبه تو عدل افروختی * این چنین قسمت ز که آموختی * از کجا آموختی این
ای بزرگ * گفت ای شاه جهان از حال گرگ * واگر این همه تقریرات بسبب تکرار بعضی از امور
بخیال حضرت مولف مرتکز نشود و طالب مضامین متجدد باشد اینک احادیث تر و تازه از کتاب سنا
مرتضوی باید شنید و بچشم انصاف باید دید که دلالت بر وجوب دارد یا نه پس باید انکه مولف این کتاب که
عمده کتب خویش را برای احباب فضایل این جناب جمع کرده و بر دلایل متقدمان خویش بران احتجاج

واستدلال نموده انچه در بارهٔ وجوب ولایت گفته یکی این است که قبل از تصویر صورت بنی نوع انسان بصورت
بشری و بکمل عنصری امامت زمرهٔ حقه اثنا عشر بر کافهٔ مخلوقه لاسیما طبقهٔ انسانیه عرض شده با قرار
حقیقت آن مکلف و مخاطب گشته اند چنانچه در کریمهٔ وَاِذْ اَخَذَ رَبُّكَ الآیه اشاره شده و حقیقت خلقت و ذری
انسانی و اخذ معاهده از ایشان در این امر بر وجهیکه جهره شاهد این معنی بگلگونه بیان اکثر مفسرین آراسته
شده آنست که قبل از انکه آدم عم سایه نشین درخت طوبی و خلوت گزین سرای جنت المأوی
گردد فضای دلکشای یکی از ابواب بهشت که مسافت آن مساوی سیصد هزار سال است محل تو تفکر و دید
گاه ذریت آدم عم من لازل الی الابد از صلب وی بر صورت مورچه صغیره استخراج پذیرفته بعد از اعطای
حیات و فهم و علم که مناط اهلیت خطاب و قابلیت سوال و جواب است اصول مهمهٔ دینیه بر ایشان عرض شده
انتهی بلفظه این و اثبات نص در انکه حکم قبول ولایت امیه بر تمامی افراد کائنات که بعد ازان خلعت ترکیب
صورت بشری از کارخانهٔ عنایت واجب الوجود یافتند حتماً و وجوباً بود و ایمان بولایت ایشان از اصول مهمه
دینیه بود نه انچه ملا بنا بر ناصبیت و عناد با ائمه احداث بخیال آورده والا قائل شود که امر باعتقاد توحید نبوت
ختم المرسلین هم بحد وجوب نرسیده بود و نیز صاحب مناقب از کتب خویش روایات بسیار نقل کرده که در تکذیب
مجلسی بهر واحد ازان کافیست فکیف که بهیئت مجموعی ملحوظ گردد حرفی ازان کتاب اینست عن الصادق
عن ابیه عن ابائه عن علی بن ابیطالب ع قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
حدثنی جبرئیل عن رب العالمین جل جلاله قال من علم ان لا اله الا انا وحدی وان محمداً
عبدی ورسولی وان علی بن ابیطالب خلیفتی وان الائمة من ولده حجتی ادخلته الجنة
برحمتی وبحبتیه بعفوی واوجبت له جواری واوجبت له کرامتی واتممت علیه نعمتی وجعلته
خاصتی وخالصتی ان نادانی اجبته وان سالنی اعطیته وان سکت ابتدأته وان استاء رحمته وان فر منی دعوته وان دفع قبلته وان قرع بابی فتحته
ومن لم یشهد ان لا اله الا انا وحدی او یشهد بذلک ولم یشهد ان محمداً

عبدی ورسولی اوشهد بذالک ولم یشهد ان الائمة حجتی فقد تحدا وصغر عظمتی وکفر
بایاتی وکتبی ان قصدانی بمحبته وان سئلنی حرمته وان نادانی لم اسمع
نداءه وان دعانی لم استجب دعاءه وان رجانی خیبته وذلک جزائه منی وما
انا بظلام للعبید اکنون جزاین ناصب عداوت آل طه ویسین کیست که در ایمان به نبوت ودلالت تفریق
تواند کرد وتواند گفت که حکم انبیا حکمی دیگر است وحالانکه تکلیف انبیا زائد بر تکلیف دیگران است پس ملاقیات
کرد قبل از قیامت این تفریق نداخت ومصداق جمله آیت کریمه ویریدون ان یفرقوا بین الله ورسله
ویقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض ویریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون
حقا واعتدنا للکفرین عذابا مهینا شد جزاه الله عنهم اجمعین وعذبه عذابا بین
لا یعذب احدا بمثله من الاولین والاخرین مع ذلک انهم درین کتاب بجا موجود است که اصل
اصول ایمان بر ارکان ثلثه استقرار یافته یعنی اعتقاد توحید ونبوت وامامت واعتقاد بعدل ومعاد از لوازم امور ثلثه
مذکوره است انتفای آن انتفای یکی از امور ثلثه مفروضه است در روز ازل جمله ارواح وذراری همین چیز که اصول
مهمه دینیه است مامور شده اند وکدام عاقل تجویز تواند کرد که ذراری حضرت آدم وفتیکه مثل مورچه ضعیف
از صلب مطهرش استخراج پذیرند ومنوز بصورت بشر بتشکل نگیرند ذمه آنها بوجوب مشغول باشد
بعد از وجود بلکه وقت نبوت از قید وجوب رهائی یابند ذالک ظن الذین کفروا فویل للذین کفروا من النار تاویل دیگر که خاتمه مهملات مجلسی است آنکه ولایت را انبیا قبول کرده باشند
ولیکن بعضی از روی اهتمام قبول نکردند وجواب این خرافات از انچه در فصول سابقه خصوصا این فصل یاد کردیم
بی کلفت برمی آید علاوه اگر مفهی عدم اهتمام همانست که روایت مرتضی نزعم امامیه شامل بر است یعنی
نام ولایت ومحبت بر زبان آرند وبدل اعتقادی ندارند یا بعد چند انکار کنند وسلب ولایت
امامت از ائمه معصومین خواهند فذاک مذهب المنافقین بل کلمات ایات القرآن ومتواترات
الاخبار فی المنافقین فی الدرک الاسفل من النار واگر معنی دیگر است پس

تصویر ش ناگزیر حتی تکلم علیه بالخذا میز این همه که گوشت خورده تعلق بقصه حضرت یوسف داشت و
انچه بنا بر حسد و بد خواهی عترت رسالت پناهی بر حضرت آدم و حوا گذشت قبل ازین باندک تفصیل شنیدی
و هنوز هزاران از انبیا علیهم السلام باقی مانده اند که درین بلاها بمقتضا روایت بحار و مناقب مرتضوی و مناقب
ابن شهر آشوب با زندانی گرفتار گشتند و از جناح ناصبیت و انکار ولایت رسید بآنها انچه رسید بنظر
نکنی بقصه حضرت یعقوب که بفراق حضرت یوسف تا اهتداد زمانه طویل در آلام روحانی و جسمانی گرفتار بود
حتی که بنص قرآنی هر دو چشمش سفید و جهان بر وی سیاه گردید بلکه انچه بر انجناب درین سانحه گذشت
مجال کسی نیست که تعبیر ازان تواند کرد و ما احسن ما قیل شعر شنیده ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت
فراق دوست نه آن میکند که تبوان گفت ۰ علمای قوم بعد از استبقا دنا را لطفا آن بذکر دیگر اخبار قصد
کرده اند چنانچه از معانه علل شیخ المشایخ و کتاب نور الثقلین و مانند آن بظهور می انجامد چه مضمون آن اینست
که شخصی از صلحا و اتقیا در میان نامی مبتلا بانواع فقر شهر بیوائی حلقه بر در یعقوب علیه السلام زد و از فاقه و
گرسنگی خویش فریاد کرد و قتیکه آنجناب همراه اولاد خویش کباب بره میخورد پس چند زاری نمود و استغاثی
و التفاتی بجانش نفرمود و لقمه گوشت بریان بر آن صبح نگاهداشت پس در پای آن بلای الهی بجوش آمد و در همان شب
حضرت یوسف خواب بد و آخر حسد برادران نوبت بجائی رسانید که علم هر کسی از خواص و عوام بدان رسیده انهی هرگز بدلم
در نمی آید که حضرت یعقوب را بهمین جهت در مصایب گرفتار فرمایند آری چون تواردعلل سر علوم احد عقلا و نقلا
سمت جواز بلکه وقوع دارد زیاده برین نیست که قصه درویش را ضمیمه آن گردانند نه آنکه از همین سبب اینهمه بلاها
پیش آمد و انکار و توقف را در ولایت ائمه هرگز دخلی نبود ولا حول ولا قوة الا بالله ثم لا و الله و متوهم نشود که فقیر غیر از استبعاد
چیزی در دست ندارد زیرا که در بخصوص هم دلیلی قوی یاد دارم اینک مناقب مرتضوی موجود است مقام ضرورت را
بعد حذف زواید در چند سطر می گنجانم پس بدانکه مولف کتاب مذکور از مناقب ابن شهر آشوب روایت ابو حمزه
ثمالی را بتفصیلی نقل کرده که این سطور هم در ترجمه تقریر مایی حضرت یوسف داخل است که از زمان حضرت
ابو البشر تا شفیع یوم الحشر احدی از انبیا بخلعت نبوت مخلع نگشته که ولایت اهل بیت تبجا و عرض

نکرده

نکرده باشند پس اگر تلقی بقبول نمودی از مخاطرات دنیویه تخلیص یافته در جریده سالمین منخرط
گشتی والا بتازیانه تادیب ممتحن گردیدی و هما نا حرمان آدم از خبان و القای خلیل در نیران و یوسف در جاه
کنعان و بلیه مشهوره ایوب و مجازات اخطیه داود ازین مقوله هست الی آخر الهذیان اکنون انصاف اندک مرعی
شود که از دست امامیه حضرات انبیا را اولوالعزم که بروایت مشهور ابن عباس پنج کس اند حضرت نوح و ابراهیم
و موسی و عیسی و پیغمبر ما صلی الله علیه و علیهم اجمعین کی نجات یافته اند و کجا ماند حدیث استثنا که استاد ابو جعفر
کلینی ثقة الاسلام و شیخ المشایخ ایشان روایت کرده بودند پس تطبیق احادیث این باب که در اثنا تقریر
اشاره بدان کردم بر اصول امامیه بر ضرورت و اعتقاد حصر ابتلای حضرت یعقوب در وجه بی التفاتی
بحال دنیال از وساوس اهل فتنه و فساد **علاوه** این وجه بمصائب حضرت یوسف که برادران در اثنای
راه رسانیدند و آخر کار بچاه تنگ و تاریک افگندند و ناگاه نوبت به بیع و شرا و زندان زلیخا رسید بعض فقرات
فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ مدت دراز بران گذشت نظر بعدل عادل حقیقی جاری نمی تواند شد
که گناه از حضرت یعقوب باشد و یوسف با وصف صغر سن بپاداش آن گرفتار آید بخلاف بلای انکار و لایت
که بلا ریب بهتر از ان مراتب زاید بر قصه مذکور ست و تعلق باصول مهمه دارد نه بفروع و طفلان هم بدان
مکلف نه اند شدند نه باین چیزها پس بالبداهه ازین بزرگان در باره ولایت قصوری و فتوری رفته و هذا هو
المطلوب **اهل فطرت سلیم** از ملاحظه حکایت دنیال صریح دریافته باشند که جاهلین معایب خلفا
خصوصا فاروق اعظم در ایراد قصه اعرابی که نزد آنجناب آمد و از بعد وطن و نبودن زاد و راحله
شکایت کرد و او گمان عدم واقعیت بهم رسانید و انجام کار عقبش روان شد و تدارک مافات
بعمل آورد چنانچه در شرح مولانا عبد الرحمن جامی علیه الرحمة که برکافیه ست مذکور است
خیلے ناعاقبت اندیشی بکار برده اند چه بعد از تسلیم صحت و لیاقت احتجاج بملاحظه حکایت
دنیال که در حلق شیخ المشایخ که مرتبه اعتبارش علی ما عرفت سابقا کمتر از اصول اربعه نیست
مروی ست چه نسبت دارد و معلوم میگردد که خود انبیا علیهم السلام را انتقام ما جرا نا

پیش آمده که با وصف انعقاد مجلس کامل و شرب و وسعت طعام چنانکه دانستی درویش خسته را که از صلحا و اتقیا
روزگار بود بکمال خیبت و خسران از درخویش رانده اند آری فرق انیست که فاروق بدنبالش رفت تا صدق
و کذب را امتحان فرماید و بعد از علم براستی زاد و راحله با عرابی داد بخلاف حضرت یعقوب که از حال و مآل
اغماض صریح اختیار فرمود و با وصف زاری او هرگز بحالش نه پرداخت و آخر مبتلا بمصیبت گشت فافهم فرق
این چند سطر تعلق بحال حضرت یعقوب داشت خدا را دو سه حرف در قصهٔ حضرت ایوب صابر که نظر بعضی از
روایات کافی تفسیر الکاشانی وغیره در زمرهٔ اولوالعزم محسوب میشود بروایت تفسیر قمی گوش کن که فرمود
بعد سلب تمامی نعمتها از اموال و اولاد و عمارات بدان رسید که تمام بدنش از پیشانی تا ناخن پا یک
آبله گشته بود و بعد از مدتی کرمان لاتعد و لاتحصی بران افتادند و جمله گوشت بدنش میخوردند و مرتبه بوی
بدنش بحدی رسید که امت اجابت و خلص یارانش او را از قریه بیرون کردند بلکه در مزبلهٔ از مزابل مندرسه که خارج
قریه و بعید از آبادی بود انداختند و خس جوانات هم از بوی بدنش متاذی بودند آیا کسی بر اصول امامیه چنانکه
دانستی اعتقاد تواند کرد که علت انهمه مصایب بهمین قدر باشد که روزی ابلیس بر و حسد برد و عرض کرد
که خدایا شکر ایوب بجهت عطیات دنیویه است و اگر هیچ اگر مرا بر اموال و اولاد و زراعات و عمارات
مسلط کنی هرگز شکر نخواهد کرد ابلیس بر ترتیب مذکور تسلط یافت و آخر کار حضرت ایوب همان بود که الف
شنیدی پس علت این مصایب غیر از انکار ولایت حضرت امیر و ذریت طاهرهٔ او چیز دیگر نمیتواند
شد چنانکه از کتاب مناقب بروایت السید جدبن دانسته باشی چون هنوز حکایات هزاران از انبیاء ع
باقیست لهذا از حال خاتم الشان چشم میکنم و آن اینست که بروایت این جمهور و هم روایات ملا مجلسی در
کتاب صغیر و کبیر انواع ایذاها بر آنجناب گذشته و عجایب ابتلاها خصوصا از روز مبعث پیش آمده
بلکه اینهم مرویست که ابتلای آنجناب زاید بر ابتلای دیگر انبیا است پس معاذ الله مرویات و مقربات
رافضه در مامن فیه زیاده تر لکار می آید که اشاره هم ازان کوتاه است تکلیف که زیاده از صد بار بر آسمان
عروج فرمایند و در بارهٔ امامت مرتضوی تاکیدات را بلا واسطه بشنوند و تا آخر عمر در بیان آن تبیین بطور

نماز روزه وحج وزکوة تعلیل وتسویف ردوآخر عذبناک عذابا الیما پیرایه ورود دربرکند بازبهم علی
رؤس الاشهاد نصاف نفرماید ان علیا خلیفتی فاسمعوا له واطیعوا الی غیر ذلک من عبارات هذا الالباب
حتی که خود حاضرین از انصار سابقین که اهل لسان وملازم صحبت خاتم پیغمبران بودند ومدح آنها بخلوص
محبت اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین وجلاء العیون وغیره از ائمه هدی مرویست همه گر قیل وقال کردند وحدیث
ومعامله غدیر بحث نمودند عقول بعضی بر خلافت وقلوب جمعی بر مودت قرار گرفته وشاهد مراد بر کرسی نشست
تا نوبت باستفسار از رسول مختار رسید کما سیجیء ان شاء الله تعالی چه جای آنکه در دنیا ظالمین غاصبین را
با وصف علم تفصیلی کما سبق تقریره چندان قرب ومنزلت دهند که خود کتاب سلیم ودیگر روایات بر فهم قدما
ومتاخرین متکفل بیان آنست ومجتهدی در ترجمه بحار بحدیث الحوض کمال قرب ومنزلت اقرار نماید ودر روز
قیامت آثار موضوع این فصل نعوذ بالله من ذلک زیاده تر بروز کند که برای نجات شان تشمیر ذیل کنند هر
بر جمله این تصدیقات اطلاع تمام دست داد بالیقین معلوم شد که تلقیب اهل حق بلفظ نواصب که مؤلف رساله خود هم
خود را ازان معذور نمیدارد باعث افتخارست نه موجب دل تنگی وانفجار کما لایخفی علی ذوی الانصاف هذا ما وعدت
الکلام فی صدر البحث بالتکرار از نمیقات خرافت وسخافت آن دشمن عقل ودین باید دید که بورود چند شبهه موهمه
که وهمی شین نیست وبادنی توجه ارباب علم از هم می پاشد بجناب اکثری از اهل بیت عظام وصحابه کرام البغض و
عداوت بهم رساند ودین وایمان خویش را بتقلید جمعی از سفویان ومفتریان در بازد وارمذهب قدیم
آبائی خویش که بمصداق واتبعت ملة آبائی ابراهیم واسحق ویعقوب بود بمظنه نامعلومیت
این بزرگان دست بردارد وحیران تیه ضلالت شود آیا در کتب دیده اند یا بگوش شنیده که از
نیران نامبرده جایی جایی کورست که مذهب جمهور را ترک نباید کرد مگر آنکه باطل باشد اگر در مذهب الحق تذبذبی
بخاطرش راه یافته بود بایستی که ذهن را از همه مذاهب خالی کرده تبلاش عیب ونهر افتادی همه را فراهم
ساخته بمیزان عقل سنجیدی اگر در هر دو مذهب قدیم وجدید عیبها بدست می آمد آنگاه میدید که در اصول وفروع
تناقضها در کدام فرقه زاید است حاشا که در صورت حقیت اهل سنت وبطلان مذهب شیعه

مخفی می ماند بجلال ایزد کریم وانه لقسم لو تعلمون عظیم که در صناعی بودن این مذهب و
مجعولیت ذاتی این مسلک بر خلاف ما تقرر عند المیر انبین ریبی و تردد نیست چه در اقوال مخصه ایشان و
احادیث مخصوصه ایشان بر نهج معنی بهوت سر اسر معاین و محسوس و در کتب معتبره اینها خصوصا احوال رجعا
قدمای شیعه که صناعید شان در صنادیق تقیه نگاه میدارند و روبروی اهل حق هنوز برنمی آرند مذهب نفاق
مخفی و مدسوس حق تعالی در صحبت ایشان از نفاق و مکاید محفوظ دارد و در روی زمین یعنی حضرات انبیا و صلحا
و اتقیا خصوصا اهل بیت و اصحاب سید کائنات در روز قیامت شرمنده نکند عقلای عالم را باید
که بعد از مطالعه اینهمه کفریات و خرافات از زلقه تقلید ایشان سر برآرند و براه الحق که پیر تمامی
انبیا و آل و اصحاب ختمی مآب صلی الله علیه و علیهم و اد جان نثاری میدهند و هر یکی را بمرتبه اش
میگذارند و جزای هر همه را از یهود و نصاری و نواصب و خوارج و روافض بکنارشان می نهند مایل شوند و
بدینه غفلت را از گوش حق نیوشن برآرند و از سنت سنت تقلید بانیان مبانی مذهب شنیع خود در قبل
طلوع الشمس من مغربها بازدارند که آخر در روز قیامت پیش قاضی و زجر احضور هر صغیر و کبیر از قطعیات
رویت انبیا و مرسلین و سید سر ایشان و آل و اصحابش که مورد والذین آمنوا معه نورهم یسعی
بین ایدیهم و بایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء
قدیر اند از یقینیات است زیاده ازین چگوییم و ما علینا الا البلاغ المبین شعر مراد ما نصیحت بود
گفتیم و حواله با خدا کردیم و رفتیم سبحان الله سخن از کجا بکجا رسید اصل موضوع این فصل اثبات احداث
بود عمما و خصوصا لهذا حال دیگران از منقولین لسانی امامیه از فضائل و مناقب و محدثات و مثالب میگوییم
متوجه باید گردید و بگوش دل باید شنید از جمله شان اسامه بن زید است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
او را محبوب داشتی و بکمال عطوفت و شفقت نواختی و اینمعنی از کتب شهرت محتاج دلیل نیست صناعید
حیات القلوب در آخر کتاب گوید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حق وی دعای خیر فرمود و گفت برو انه شهو
الی آخر القصه فی باب تجهیز جیشه و زبان امامیه هدی خصوصا مامورین باظهار ما هو الحق شرح حضرت باقر

علوم

علوم اولین و آخرین بمناقبش جاری شده چنانچه از کتب رجال سهل تلخیص میتوان یافت و در حق
او خیر خیر هیچ نباید گفت و او را از مقبولین باید شمرد و حضرت امام اعظم علی و حسن بن داود بگواهی شهید ثانی
المسمیه در بعضی از حواشی و شهادت شهید ثالث در مجالس المومنین میفرماید که امام باقر علیه السلام فرمود
که اسامه در آخر رجوع نمود و قبول معذرتش از جناب مرتضوی نیز منقول است و آخر کار امام اعظم موصوف را اخذ
روایت او از موثقین است و از کتب رجال بلکه تفسیر اهلبیت رسول متعال نیز پیداست که او از جمله آگاهیانست
که رفاقت حضرت امیر المومنین را در محاربات بغات ترک نموده بلکه از تصریح حضرت امام اعظم متشیعین
چنانچه از متن کتاب نهج الحق بمعرض ثبوت میرسد که او هم مثل سعد بن عباده بدعوی امامت خویش کردن
افراخته و بیعت ابی بکر صدیق مثل دیگران نه پرداخته و از اینجا بکمال تجرد و تحقیق و امامت شیخ جلی
بضمیمه اعظمیت نظر بانچه در احادیث سابقه وارد شده است پی توان برد و درباره دیگران از اکابر امامیه
چگونه و چه نویسیم حیف است که متشیعین چنین محدثین و مبتدعین را از دست دهند و لکمال وبال اخروی را
بمقتضای حدیث الحوض بر اعناق خلفای رشدین نهند و از جمله مقبولین بالمعنی المعلوم خزیمه بن ثابت
است که باعتراف اکابر قوم در غزوات و مشاهد مشرفه از بدر و غیر آن بر رفاقت مصطفوی حاضر بوده
قاضی نور الله شوستری نیز تاسیا بالاسلاف در مجالس المومنین باین امور تصریح کرده مع ذلک جناب
سید الکونین گواهی او را بمنزله شاهدین عادلین اعتبار نموده چنانچه لقب او ذو الشهادتین نیز بران
گواه است و بقول نور الله شوستری در مجالس المومنین و هم از مطالعه کامل بهائی ظاهر و باهر است که اهل کنی
انصار را بر خلافت سعد بن عباده بر غلانیه خزیمه ذو الشهادتین بود گفت که علی کرم الله وجهه در خانه
ساکن شد و بتعزیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشغول گشت و دیگر از قریش لایق این کار نیست
انگاه انصاریان نزد استماع این کلام رو بسعد نهادند انتهی مقام الحاجه و پیداست که از این حرکت بی
برکت احدی زیاده تر بمجرد وفات خلاصه موجودات در عالم فانی کسوت ظهور نه پوشیده فاعتبروا
یا اولی الابصار هر چند محدثات و مبتدعات این بزرگان که بنیاد فتنه سقیفه بنی ساعده

نهاده ایشان است از حد در گذشته باشد لیکن بحکم ضرورت اثبات امور دینی بلکه ابلغ فریبی و ستر عیوب
خانگی حضرات امامیه را بعد از توجه بمطاعن اهل حق سرپیچی این جماعت ضروری افتد پس حال شیعه مثل
شخصی است که قصه اش زبانی و خاص و عام است بکار او را خادمی بود بغایت بی ادب و بدخو که ببیت بوستان
تخلبند بهارستان شیراز در شان اوست شعر ازین خضر قوی موی کالبده + بدی سر که بر روی
مالیده + و وقاحت بی اندامی او در بارهٔ آقای خویش رفته افزون لیکن چون آن شخص را خادمی دیگر
بهم نمی رسید برداشت جور و جفای او مینمود تا آنکه روزی او را غمازه در گرفت همینکه دهنش وا شد
این بی هنر بدکیش لعاب دهن خود بدهن مولای خویش انداخت آنکس بمقام احسنت و آفرین در آمد و
گفت چه خوش قافیه و چه خنک و سرد است آن تند خو هم برآمد و گفت من از امروز چاکری نمی کنم دیگری
را نجد تا مکاری نگاه باید داشت که لعاب دهن او گرم باشد و از جملهٔ مقبولین السنهٔ طائفهٔ سعد بن عباده
انصار لیست که بر زبان قاضی نورالله شوستری تا سیاه اقتدا بالاسلاف از اکرام اصحاب سید ابرار
و کریمان روزگار بود چنانچه ناظرین مجالس المؤمنین برین معنی اطلاع کلی دارند و حالانکه فتنه سقیفه بلند کرده اند
و از اینجاست که در احادیث معصومین و صادقین او را بیشوای مذبذبین قرار داده اند و اویلا اگر حضرات امامیه
این چنین مقتدا و امام المذبذبین را از کریمان روزگار قرار ندهند دیگری کیست که قدر دانی این جماعت
تواند کرد و حالیا در زمرهٔ طلبهٔ اصحاب سید انبیا که باقی ماند که بر اصول شیعه متصف باوصاف حمیده باشد و
اصول و فروع این مذهب را نقل نماید و روایاتش در نیاب تعداد و شمار در آید یکی در روایت در مثالب او بر
طبق ایراد از ترجمه بحار فاضل مجلسی نیز باید شنید که روایت شده از ابان از سلیم بن قیس هلالی که گفت
شنیدم از ابوذر و سلمان و مقداد رضی الله عنهم که می گفتند که رسول خدا فرمود که علی امام حق و هدایت
است و سعد بن عباده پیشوای مذبذبین الخ بلفظه و قبل ازین روایات ائمه در کفر و ضلال شخصیکه مدعی امامت
شود غیر از ائمه اثنا عشر و کفر و گمراهی کسانیکه حسن اعتقاد بوی بهم رسانند عنقریب گذشته حاجت
اعاده نیست ازین جا حال کفر و ضلالت قاضی شوستری و اخوانش که سعد را نخس نمیدانند و در مدح او

مبادرت بلکه اطراء می نمایند توان مهید فنحن لا نتوقف فی شانهم بل فی انصارهم
واعوانهم واز انجمله عامر بن واثله است که باوصف صحابیت از یاران حضرت امیر است وکارش از دو حال
خالی نیست تفضیل شیخین با وصف تفضیل مرتضوی اقرار میکرد یا کیسانی مذهب بود که قول بامامت محمد بن حنفیه
بعد امام حسین علیه السلام وانکار حضرت سید الساجدین از خصایص بلکه ذاتیات ایشان است وعلی ای تقدیر
احداث وارتداد بمقتضای قول وتعالی در حق اشقیا منافقین فاعقبهم نفاقا در بابش نمیگذارد والا همه که
شنید بامتعراف واظهار قاضی مذکور در مجالس است که برای اثبات قدیم بودن مذهب تشیع ورفع
یقین حدوث چه بذل جد وجهد که نکرده وچه گوی های تعصب وسفوات که در میدان مناظره نبرده
وبحمد الله که اصول واحادیث ائمه اهل بیت همچو تروخشک را فرو نمی گزارد وبجهت سرپرستی این مبتدعین ومحدثین او
بالبسیار ازین فرقه در ورطه کفر وضلال ولوازم وعوارض آن می سپارد چون کلام تا بانجا رسید بجهت
خوف تطویل مصلحت دران می بینم که دامن از تذکار این بزرگان فراچینم ودر تطبیق یقیناو وصاف
وفیو وحدیث الحوض بر مقبولین لسانی منتشیعین سعی کنم ودرین باب نیز حرفی چند زنم اما نفی
درایت احداث این اصحاب از جناب رسالت مآب پس در انطباق آن غباری نیست زیرا که اکابر
امامیه قاطبة میگویند که زبانی مخبر صادق مناقب ومحامد این عزیزان در اصول مامر ولست چنانچه گذشت
وارتداد واحداث او فسق ایشان وقتی منقول می شد که از واقعیت تصیبی میبود واذ لیس فلیس واظهار لسانی
امامیه همین است که بر زبان مخبر صادق اگر مثالب ایشان در مذهب ما جاری می شد اینجماعت را نیز در رنگ خلفای
ثلثه واجب العداوة می پنداشتیم وتبری بیزاری را از ایشان لازم می انگاشتیم پس نفی درایت حقیقتی
ارتکاب واختیار مجاز به زبان مشایخ امامیه ثابت شد واگر این کلام را بمبالغه حمل کنیم باز هم اولویت
نفی درایت احداث ایشان نسبت باحداث دروغ خلفا بر اصول امامیه از دست نمیرود زیرا که صرف همت
اکابر علمای ایران که زحمتها تکمین از دست خلفای راشدین در جگر داشتند در ثبت ذمایم خلفا نسبت باین
مقبولین بسیار زیاده تر بوده باشد حالیا اگر معنی شناسی از لفظ حدیث چنان توهم کند که هرگاه جناب

بشیر و نذیر مخاطب بخطاب لا تدری میشوند از حقیقت حال اہل ردت یعنی محدثین کی واقف خواہند بود
صورت باعتبار اسلام انہا در حیات خود کہ بالاتفاق مسلم است و بقای حکم بالاستصحاب بمعنی منقول شرعی
اطلاق فقط اصحاب بر آنہا کردند چنانچہ از افادات فرزند طاؤس علوہ ظہور دارد و تعرفنہا انشاء اللہ تعالی گوئیم
کہ این قول چنانکہ من بعنی ضحکہ صبیا لمست حجت جناب خیتمی نمی آید در دنیا و در حیات خود خبر می دہند کہ حال بعض
اصحاب کہ در دنیا قرب و منزلت دارند در آخرت چنین خواہد بود و من چنین خواہم گفت و باز بمن از حال اند
شان علی الاعقاب خبر خواہند داد و در نصورت عدم درایت لامحالہ ما دل خواہد بود فانتا و یل بحسب
علی المتشیعین فلہذا و لظہورہ علی الخواص فقط ما طویت الکشح عن ذکرہ فاعلم انہ علی وجوہ اما اولا پس لا
تدری تعلق باحداث و عدم احسان ندارد بلکہ بمای موصولہ متعلق است یعنی ہیچ ندانی کہ چہا امور
احدث کردند پس از وفات تو پس نفی درایت متعلق بمطلق محدثات نیست بلکہ تعلق بتفاصیل محدثات دارد
مثلا بر غلاینیدن انصار بعد عہ خلافت و فریب دادن آنہا بر بعنی کہ حضرت امیر بعد سانحہ وفات سرور
نشانین را خلافت کاری ندارد و چنان تعزیت آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مشغول است کہ خلافت را
زینہار اختیار نخواہد ساخت و غیر از شما احدی منصب خلافت را سزاوار نیست چنانچہ از خزیمہ ذو الشہادتین
واقع بعد دعوی خلافت بر آخود و نصوص قاطعہ مصطفوی بلا در بارہ امامت مرتضوی پس نیست
اند اختن و مصداق کریمہ فنبذوہ وراء ظہورہم گردیدن کہ از امام المذنبین سعد بن عبادہ
انصاری وقوع یافت و باکراہ تمام ولایت نکاح ام کلثوم از حضرت امیر در خواستن و برای طمع مسافات
حاج و تسلط خویش بجاہ زمرم با خلیفہ ثانی در ساختن و بوکالت فضولی و ولایت عقد نکاح
معصومہ مطہرہ را با مجوعمر بن خطاب بعد تلاوت آیت قرآنی ولا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا
ولعبد مؤمن خیر من مشرک ولو اعجبکم در سلالہ اہل بیت طاہرین رد اشتن و بالجملہ منحرف از
امیر المومنین بودن و سرپیچی خلفا نمودن کہ حضرت عباس بن عبد المطلب مصدر آن شد اتخاذ عجل و راہ
خلاف و شقاق مورد نص غدیر نمودن چنانچہ از اکبر فرزندانش صادر شد الی غیر ذلک من سبل

محدثاتہم

محدثاتهم ومبتدعاتهم امانا ثانیا پس این کلام برحسب محاوره واقع است که هرچند مخاطب از ماجرا
آگاه باشد مگر گاه است که بجهت فطاعت وشناعت یا بمصلحتی آخر با بهام می اندازد وامعنی
برکسیکه سلیقه فهم کلام بلغا دارد مخفی نیست واین کلام فقیر محض نیست محاوره عرب نیست بلکه از نصوص قرآنی
واثار نبوی هم مستفاد است اما ثالثا پس نفی درایت محمول برمعنی حقیقی نیست والاعدم ادراک روح
نبوی بعد افتراق از جسد لازم می آید واین خلاف معتقد امامیه است بلکه خلاف ما تقرر عند الحکماء هم است
عموما اما رابعا پس بر عدم ارادهٔ معنی حقیقی حدیث عرض اعمال شیعه بر جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم واوصیاء او که در حق الیقین ومانند آن بجای خویش ثابت است دلیل وافی است وحجتی کافی وتشیع
این بزرگان در کتب تنقید الرجال مثل فهرست وخلاصه امام اعظم قدم وجدید ومجالس المؤمنین شهید
ثالث طایفه اظهر من الشمس وابین من الامس است اگرچه در واقع افترا باشد اما تکرار شفاعت وتلاوت آیت
کریمه وکنت علیهم شهیدا واعاده مقوله حضرت عیسی پس الطباق آن نیز برین اصحاب ظاهر است زیرا که
محدثات ومبتدعات ازین بزرگان بعد وفات سرور عالمیان صلی الله علیه وآله وسلم صدور نیافته ودر حیات
انجناب در مرآت اهل بیت طاهرین بر زبان امامیه قیضه نامرعی نمی گذشتند پس حضرت رحمة الاعالمین وشفیع
المذنبین که مکرر معنی شفاعت را در حق این گروه که نه در دنیا کافر بودند ونه در احکام اخروی او را دیده اند
خود است بخلاف خلفای ثلثه بر روایات مفتریات قوم که محل مطلق شفاعت نمی باشند تا بشفاعت ثانیه چه رسد
وجلوه طاوسی یعنی روایت مجلسی در مجلد فتن از ابن طاوس نیز بهمین ناظر است که مورد حدیث حوض کسانی خواهند
بود که حضرت سر سرا را ختم رسالت گمان نمیکنند بایشان مسدت واز همین حسن ظن در حیات خویش
روز قیامت متوجه بشفاعت شان خواهد شد اما استدراک زمانه بسیار بر دست احداث ایشان
که باظهار مولف ودیگر علمای امامیه مدلول جمله لم نزالوا است پس گوئی یا از خصائص این حضرات است دون
غیرهم چه صحابه مذکورین در حیات ونیز فرصت بسیار یافتند وبمقتضای قول وتعالی ولا تملی لهم
الصحیحین مهلت دمکث بشما نصیب ایشان شد اول وافضل ایشان سلمان محمدیست

که طول عمر او از جمیع اصحاب زیاده بیست و بعد از صدور احداث هم قرنی برو گذشته باجمله اکثری ایشان
بعد زمان خلفای ثلثه داعی اجل را لبیک گفتند بجز عمار یاسر و حذیفه بن الیمان و خزیمه ذو الشهادتین و عامر بن
واثله و عبد الله بن عباس و ابو ایوب انصاری و جابر بن عبد الله و امثالهم و بعضی از نبیرگان امام سجاد بلکه امام
محمد باقر را هم ادراک و احراز نمودند کما لا یخفی بلی عبد الله بن مسعود و ابو ذر در خلافت عثمان ذی النورین
جهان گذران را بعد ملاحظه هر سه خلافت بدرود کرده اند و حضرت عباس هم در زمان ایشان رخت اقامت
از دنیای فانی بسرای جاودانی بربسته لکن قبل از شهادتش بدو سال و برین دعاوی که درین فصل یاد کردیم
کتب رجال مامیه مشحون کشی و تذکره و مجالس و غیرها برهان قطعی است و هم دلیل لطیف و نکته دقیق بر مدعا
احداث بقول مولف باید شنید که کلمه لم یزالوا اقتضای صریح دارد که ان احداث و ارتداد علی
الاعقاب بامری باشد که زمانه ممتدی بران صورت بگذرد بخلاف ارتداد خلیفه اول و دیگران از
اهل ردت که زمانه ممتدی بران نگذشته که اکثری از انها در همان نزدیکی بموت مردند یا در مقاتلات
راه عدم سپردند و انها البته مصداق مضمون این حدیث نیستند و جمله لم یزالوا الی آخره با کلام الهی است
چنانچه بروایت مجلسی در صدر اوراق گذشت یا مقوله ملائکه و مقصود از اضافت لفظ لم یزالوا تعظیم جناح
آنهاست که گناه کردند و مستمر بران ماندند پس اگر حدیث بحق کسانیکه بقول مجلسین بر ردت
الفور کشته شدند و در گذشتند وارد باشد البته کلمه لم یزالوا بی محل بلکه بی شعور خواهد بود و تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا و حاشا ملائکه عن مثل هذا چه ادای مطلب درین قدر میشود که ارتدوا بعدک و ماتوا علیه لم یزالوا
مرتدین چه فایده دارد پس مراد نخواهد بود مگر امری متعلق بخلافت که تا زمانی دراز بران احداث و ارتداد
علی الاعقاب راسخ و قائم ماندند بلکه تبعه معنوی شان الی یومنا هذا حقیقة بران سوخ دارند بعد ازین محتجب نماند
که احادیث ارتداد صحابه بمعنی مذکور از احادیث مشهوره مستفیضه بلکه صحاح بحار و لوامع و روضه دعوی
تواتر دارند و همچنین دگر اکابر طایفه بعد از جمع و تلفیق و قد تقرر ان الیقین لا یزول الا بیقین مثله چنانچه بنا ظر
کتب اصول و رجال مخفی نیست معهذا ذکر امر دیگر هم از امور مهمه است و آن اینکه بسیاری از مورخین نبرگان

در خلافت مرتضوی کرم الله وجهه رو براه نهاده اند مگر حال عمار یاسر یاد نداری که بصراحت وقت جنگ صفین
است و مؤید آن روایت شیخ مفید بلکه شیخ المشایخ و مانند اوست که در حیات القلوب مرویست بسند معتبر
از امام رضا علیه التحیة والثنا که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که عمار بر حق خواهد بود و در فتنه
کشته شود در میان دو لشکر که یکی از انها بر راه حق و سنت من باشد و دیگری از دین بدر رفته باشد انتهی
بلفظه از انجا هم میتوان یافت که عمار با وجود رفاقت حیدر کرار و فدا بودنش از سبدا انکشاف صبح خلافت
آنجناب بر حق خالص و صمیم قلب بنوی و دلی خلوص او وقت قتل است و در همین معنی احادیث دیگر در کتب ایامنیه بعد
از ورق گردانی بسیار خواهی یافت پس معلوم شد که مجرد رفاقت و میل بجانب مرتضوی در ایام خلافت
بر خلوص و اخلاص دلالتی ندارد والحق که هرگاه رفاقت شیخین و ذی النورین با جناب سید الکونین و
جهاد ایشان با کفار بلکه توجه بقبول آثار خویش و صرف اموال و آرمتگی عساکر اسلام و جان نثار و حسن معاشرت
ایشان در ایام عسرت کما قال الله تبارک و تعالی لَقَدْ تَابَ اللّٰهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ
الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ ملوث بنفاق و مبنی بر ریا و سمعه و امید وار خلافت نظر بر وایات
کاذبین باشد ادامت ذلیلی و انتهاص حجتی برای تخلوص این بزرگان که امور خلافت مرتضوی را علی کردند
در زمان خلافت آنجناب که با حرص و طمع دنیا [illegible] جزاده و
بقدر مبدل شد از جمله محالات ست حال ابن عباس مگر در کتب رجال ندیده که با عتراف علما قوم وقت
خروج شهید کربلا صریح تخلف بکار برده و قس علی هذا احوال برادر بن عازب چنانکه خواهد آمد این همه از آثار
احداث سابق بود یا چیز دیگر پس از میل بر فاقت مرتضوی وقت مذکور فائده خلوص بران مترتب نمی شود
و از انجا گفته اند که مَنْ حَفَرَ لِأَخِيهِ قَلِيبًا أَوْقَعَهُ اللّٰهُ قَرِيبًا با اینهمه چگونه تسلیم توان کرد که جمیع
قتلهای ان ایشان که متعلق بحق تلفی حضرات اهل بیت و جگر پارهای جناب صلی الله علیه وعلیهم بود و ضلالت
امت بران ترتب یافت بخشیده شوند و بی دار و گیر قیامت همه به بهشت عنبر سرشت روند زیرا که
مذکور شد که بعضی از ایشان مصدر فتنه شدند و یاری باطله و اقوال سخیفه لاطائله انصار را بر دعوی

خلافت برانگیختند و بعضی خود مدعی خلافت گردیدند و بعضی برای سرپرستی خلفا
که از قوت بفعل نیاوردند تا آنکه ظاهر اور متخذین بعجل محسوب گشتند و واقع شد آنچه واقع شد و این بدعات و محدثات
عالمی از اهل بیت سر بر موجودات منحرف شد و بعلم یقین دانست که اگر نص غدیری در واقع اصلی ثابت این
دعاوی و سرپرستی خلفا هرگز بروی کار نمی آمد چنانچه علمای کبار متشیعین تصریح و تا بدان مسکنت
ما قیل فی عماد الاسلام انه لما رای الناس فعلهم وهم وجوه الصحابة ومن
بمثله ویدخل الشبهة بفعله توهم اکثرهم انهم لم یتلبسوا بالامر ولا اقدموا فیه
ما اقدموا علیه الا بعذر یسوغ لهم ذلک ویجوزه فدخلت علیهم الشبهة واستحکمت
فی نفوسهم ولم یمعنوا النظر فی حالها فما لوا منهم وسلموا لهم وبقی العارفون بالحق و
الثابتون علیه غیر متمکنین من اظهار ما فی نفوسهم انتهی موضع الحاجة وقد الضرورة
من افادات الجاثلیق پس بعد اضلال عالم و گمراه کردن بنی آدم چگونه تصدیق بلکه تصور ساذج کرده شود
که این جماعت بلا مواخذه و عتاب رحمت داخل شوند بلکه وهمی نیست چه حضرت مجتهد جاثلیق در خاتمه
رساله نامطبوع منیر ماید که در بعضی از احادیث وارد شده است که حاصل مضمون آن اینست که شخصی تا
[illegible] چهل روز حلالا بنمود جوان را میسر نشد تا مکدرت دیگر از وجه حرام بذل جهد
و جهد خود در تحصیل آن بنمود جوان باین تقریب هم مراد خود نرسید شیطان متجسم شده پیش آمد و گفت که
تا این مدت از هر حلال و حرام طلب نیاکردی و ترا دنیا میسر نشد الحال اگر بگفته من عمل نمائی البته بمراد دل
خود می توانی رسید و کام جان توانی شهد مقصود شیرین می توانی ساخت چون آن شخص از آن امر استفسار نمود
شیطان در جواب گفت که بدعتی در دین احداث باید نمود و بر خلاف طریقه نبوی مردمان را دعوت باید نمود
آن مرد فریفته دنیا بر طبق آن عمل نمود و جمعی کثیر از مردمان را بضلالت انداخت روزی چند بر نیامد که
که دنیا باین رجوع نمود و از اموال و اسباب دنیوی زیاده از آنچه که متمنای او بود پیش خود آماده و مهیا
یافت بعد مدت مدید چون از خواب غفلت بیدار شد با خود فکری کرد که واای شقاوه چه کاری شنیعه که دین

خود را بد بنیا فرو ختم و خود را مستحق عذاب ابدی ساخت میخی و ریسمانی برگرفت و بصحرا رفت میخ را فرو
کوفت و خود را بآن ببست و اظهار توبه و استغفار بدرگاه حق سبحانه و تعالی نمود خطاب حق سبحانه بجمیع
از پیغمبران خود را وحی نمود که برو پیش این بنده من و بگو که اگر خود را اینقدر بسته نگاهداری که گوشت و پوست
و استخوان از هم جدا نشود تا که آنها را که در ضلالت انداخته هدایت نه نمائی توبه تو هرگز قبول نیست انتهی
بلفظه مقصود مجتهد فانی ازین موعظت و خوش بیانی آن بود که تضرع و زاری مرشد البریه صاحب تحفه
اثنا عشریه در خاتمه کتاب مزبور هرگز قبول شدنی نیست و آنچه مجتهد مذکور در کتاب شهاب ثاقب
باب عدم قبول توبه صوفیه بروایت کلینی افاده نموده و در ما نحن فیه بطریق اولی بکار آید بکمال
احتیاط در و عار ذهن نگاهداشتنی است پس بدانکه جالسی مزبور بعد از انکه جماعتی را از زمره علمای
خویش قطعا و ظنا از صوفیه قائلین بوحدت وجود بر طبق صاحب فتوحات شمرده و نام حیدر آملی و صدرا
شیرازی و محسن کاشی را بر زبان آورده می گوید و مراعات احتمال التوبة متفرع علی قبول التوبة
وهو محل المنع نظرا الی الحدیث الدال علی عدم قبول توبة اهل البدع کما هو فی الکافی
وغیره انتهی که فقیر در نمیغی فقط همین قدر از اقوال اهل جالسی در ذهن خود محفوظ دارد و بر آنکه بمطالعه
مجلدات بحار و دیگر کتب و اسفار بسیار از احادیث ائمه اطهار در بنیا از ریشه معلی بن محمد عن محمد بن
فی البحار نقلا عن علل السیخ للمشائخ ابن مسرور عن ابن عامر عن معلی بن محمد عن محمد بن
جمهور القمی باسناده رفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ابی الله لصاحب
البدعة بالتوبة قیل یا رسول الله وکیف ذاک قال انه قد اشرب قلبه حبها
و نیز از افادات مؤلف بحار روشن گشته که در ثواب الاعمال بروایت ابن ولید از صفار از ابن یزید
نیز مثل این حدیث مرویست و در کتاب محاسن ابن حدیث را بمثل این سند روایت کرده و بعضی نماند
که حکایت آن شخص که فاضل جالسی را آخر و الفقار وارد کرده بی سند ذکر فرموده در بحار از علل منقول
است و سند مثل بجناب امام صادق علیه السلام اینست ابی عن ابن نوح عن ابن ابی عمیر عن هشام

بن الحكم عن ابي عبد الله عليه السلام ونيز ابن حكايت را احمد بن ايشان در كتب بكرر اورده اند
كما لا يخفى على من تتبع البحار وملا باقر مجلسي در توجيه عدم قبول توبه اهل بدعت در حديث نبوي چنين افاده منصر ياد
بيان لعل المراد انه لا يوفق للتوبة كما يظهر من التعليل اولا يقبل توبته قبولا كاملا لانتفاء
بعينه الخ پس بمقتضاي روايات اين باب كه بعضي ازان در ينمقام ياد كردم بدلم در نمي آيد كه كسانيكه
بر اهل بيت شوريده كنند وباعث غصب خلافت وفدك وانچه بدان تعلق دارد شوند ومكايد شان اصول
امامية مثل كيد ابليس مبين شود اذ قال للانسان اكفر فلما كفر قال اني بريء منك
اني اخاف الله رب العالمين بي دارو گير بجنت روند وتوبه ايشان بمرتبه بكمال رسد لا والله
ثم لا والله علاوه ماكي گفته ايم كه تمامي اين اصحاب معذب خواهند شد پس محتمل است كه در حق بعضي شفاعت
صاحب مقام محمود في الحال بكار آيد كه فورا ازان دارگير نجات يابند ودر حق بعضي في المال كه بعد از
تعذيب ها كردند زيرا كه هيچ يكي از الفاظ حديث الحوض بروايت احدي از محدثين امامية مثل سليم بن قيس وغيره او
در تخليد نص نيست وعنقريب يادتي در ينباب مي آيد انشاء الله تعالى اما خلاصي بعضي وتعليل ازان
دارو گير بشفاعت بشير ونذير پس آن نيز برين اصحاب منطبق است خذ والنعل بالنعل والقذة بالقذة يعني
[illegible] آنها ازان مواخذه بهمان وقت رهائي خواهند يافت وكسانيكه در باب
اهل بيت سيد المرسلين مخالفتهاي شديد كردند وعداوت ومخالفت ورزيدند وبزعم خود تدارگ بعمل آوردند
رهائي آنها بدون عذاب نخواهد شد بالجملة لفظ لفظ يوخذ بهم ذات الشمال دليل تخليد آنها در سقر نيست پس حمل
كردن ردت بر كفر واقعي واتهاد شرعي اصحاب وفتوي در احكام دنيوي بر وجوب قتل آنها وادن كما سبق فصله من
بحار المجلسي سخت ضعيف وسخيف ست فلا يخفى ركاكته وسخافته بلكه باعث وفور حيرت ميگردد كه اخر اين
شخص هم از فضلا بلكه از كبار علما وائمه امامية ست ايراد كلام باين سخافت كه غالبا هيچ مبتدي بلكه عامي هم
متفوه بچنين هفوات نكرد يعني چه غلط گفتم از غايت انصاف وعصبيت وكتمان حق حال جميع علماء اعلام
اهل التشيع همين بهت خانچه بقول قاضي نور الله شهيد ثالث شيعه كاهي در زماني اعتزال در زماني در خبر

ونصب مزعومی بسر میکردند ورہزنی کار واہل حق می نمودند وخود قاضی رطل لوق کہ بوجود او متکلمین
ایشان نیز دست می افشاندند انچہ در کتمان حق واظہار باطل ودروغ زدن واقرار کردن کوشش بلیغ نموده
دلہای امامیہ نیک می داند آخر فاضل اخباری ہم اعتراف اقرار او بہتان او بر زبان جاری ساختہ کما لا یخفی
علی من تتبع تالیفاتہ واگر خارج از مقصود نمی بود نظایر کثیرہ برای این ہفوات واباطیل مفصلا نقل
میکردد اگرچہ بالاجمال سابقا ولاحقا گذارش یافتہ بالجملہ این فاضل جلیل القدر ودگر بزرگانش از
مکفرین خلفا این قدر ہم خیال نکردند کہ در مفتتح حدیث کہ جملہ فیوخذ بہم ذات الشمال موجود است
در آن ہیچ دلالتی از دلالات ثلث بر تخلید نار دال نیست پس اگر تاخر از بعض حقوق وتقصیر در ان
از احداث مراد باشد چنانچہ در باب اہل بیت بوقوع آمد مگر بر بعض راغم صحابہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم جہنمی نخواہند بود پس اگر بدوزخ روند چہ قباحت لازم می آید وکدام دلیل بر امتناع آن عند المناظرہ اقامت
می توان کرد ولعد ازین ہم خوض نکردہ کہ جناب شافع المذنبین ورحمۃ للعالمین از شفاعت ما چہا دنگذشتہ
کلا میکہ حضرت ربوبیت در حق امت خود میفرماید خواہند فرمود وبتلاوت کریمہ مزبورہ مشغول خواہند شد کہ
الجملہ معنی شفاعت را مرجح است واز ینجا است کہ در جواب حضرت رسالتمآب ارشاد خواہند کرد انہم لن یزالوا
مرتدین علی اعقابہم والا حاجتی بایراد این کلام بضمیمہ تاکید وجملہ اسمیہ نمی شد بلکہ در ینجا برہانی بالخصوص بر
مذہب واصول امامیہ بر ارادہ معنی شفاعت قایم توان کرد وآن اینکہ صلاح وتقوی وکمال اسلام وایمان مصداق
حدیث الحوض مد بہی البطلان است پس حال شان لاجرم منحصر در صورت فسق وکفر خواہد بود وچون شق ثانی
باطل است شق اول بالیقین متعین خواہد بود اما وجہ بطلانش پس از انکہ جملہ ان تعذبہم آبی از انست کہ در
حق کفار وارد شود زیرا کہ ایشان بلاریب محل عذاب اند استعمال حرف آن در شان ایشان بر محل خود نیست دوم
آنکہ ان تغفر لہم نیز مناسب نمی نماید زیرا کہ آنہا البتہ مخلد فی النار خواہند بود احتمال مغفرت شان چہ معنی دارد
چنانچہ بر طلبہ علوم فصاحت وبلاغت مخفی نمیتواند شد بخلاف اہل فسق کہ تعذیب ومغفرت ہر دو در بارہ آنہا
محتمل والبتہ بحکم حدیث نبوی کہ متفق علیہ فریقین است اعنی شفاعتی لاہل الکبائر من امتی شفاعت ایشان

فتعین الاول وهو المطلوب بنکات ودقایق بیانیه در ایراد عزیز حکیم بجای لفظ غفور رحیم نیز موید مضمون
شفاعت است هرگاه ثابت شد که آنها اهل شفاعت بودند پس اگر مراد آنجناب از تلاوت آیت کریمه معنی شفاعت نباشد
حشو در کلام صاحب جوامع الکلم لازم می آید وبطلان آن من البدیهیات الا ولیه پس بر کفر وارتداد شرعی چگونه حمل میتوان
کرد وهم بر امون خواطر این نوع رحمت خذلهم الله تعالی نگردید که فتوی بر کفر وارتداد شرعی ووجوب قتل آنها
دادن در حقیقت مستلزم تخطئه جناب مرتضوی است که برای بقای اسلام آنها را بجنگ وقتال نشد کما سبق
من اجاد ثمهم ودر زمان عمر ان روائی خویش احدی را از بقیه این جماعت بعلت مذکوره نکشت یا نیست ونیز
نمیدانند که احداث مرادف بدعت است کما بینا آنفا ومبتدع مستحق جهنم است ولیکن خلود چیزی
دیگر است پس بین امور حمل میتوان کرد ونیز برین معنی هم نظر نفرموده که ابهام ما احدثوا بر فحوای
امر محدث دلالت دارد ولیکن چنانچه آن امر کفر وارتداد شرعی نیست تاخر از بعض حقوق وتقصیر در آن عیب
ما اتفق هم نیست اگر گفته شود که تقصیر در حق بتول عذرا دام الائمة الاخیار وحضرت سید اوصیا مراد باشد
تا البته خیلی جسپان می افتد گویم باور نمی کنی که تقدیم سعد وتاخر مورد من کنت مولاه فعلی مولاه
وانچه بران متفرع شده امر عظیم وفخیم است المختصر اینهمه بکطرف باد کسی انصاف کند که ارتداد علی الاعقاب را
با تاخر وتقصیر در حقوق اهل بیت آیا مناسبت لفظی ومعنوی هست یا نه انتهی مدار ما ایراد ما هنا علی کلامهما
والنشار الله تعالی چیزی دیگر هم در قید قلم خواهد آمد اما تطبیق علی اعقابهم پس از غایت ظهور محتاج دلیل و
برهان نیست زیرا که تقیید بقید علی اعقابهم بر اقصد دت لمستقی است وشعر بانست که باوجود احداث رد
ایشان برنگردیده وهو یدل وشعر بالفسق والامی بالیست که میفرمودند لم نزالوا منقلبین علی وجوههم کما لا یخفی
اما لفظ منذ فارقتهم پس بتطبیق آن بر زمره مسطورین باصول امامیه بسیار سهل است نه بینی که یکی
از مقبولین ایشان خرمیه بن ناکبت است که باعتراف علمای شیعه کرده انصار را بر دعوی خلافت وقتی
برانگیخته که در سقیفه از تعیین نشانی نبود وخاک احداث وبدعت بمجرد وفات سرور کائنات بر سر خویش نخیته
واحدی که متصل وفات شریف باشد زیاده ازین بیانچه نخواهد بود که نصوص قطعیه خلافت مر تصریه را بس

بلغت

بشت اندازد و انواع نفاق و مکر در آن وقت بروی کار آرند و گویند که او هرگز خیال خلافت و جانشینی
جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم در سر ندارد و بر ظاهر است که اگر آن بزرگ انصار را بر این کار
سترگ برنمی داشت و همت خود بر نفاق و مکیدت نمی گماشت فتنه سقیفه از دست سعد بن عباده برنمی خاست
بلکه مدتها بیدار نمی شد و شیخین با لحاح مردم چرا دفع این فتنه را قصد میکردند و چگونه کار بعد و خلافت
ایشان درست می شد و همچنین از جمله آنها سعد بن عباده است که مقارن ضلال و تلبیس و اشتهار این
دست از نصوص یقینیه برداشت و آنقدر چشم بر خارق دید و وخت که تا سالهای دراز بلکه مدت العمر
ذخیره سعادت اخلاص بجناب اهل بیت نبوت برای خود اندوخت و همیشه مدعی امامت خود ماند و مردم را
باین ضلالت خواند و راه مهتدیه بدعت و احداث پیمود و قدم از راه طلب خلافت باز نکشید و از اینجاست که ایمه
هدی امد امام المتکلمین و پیشوای مذبذبین و منافقین قرار دادند و اگر بر نیمنوال دیگران را برشمارم دائره تحریر و
تقریر بسیار وسیع شود و از انچه در صدد آنم محروم مانم اینهمه که دیدی دلالت بران دارد که از ابا حذو النعل بالنعل از
خلفا مراد نیست بلکه ترک رفاقت مرتضوی و برانگیختن انصار بانزار غصب خلافت علوی و ما ینفرع علیه بعد ذلک متعلق است
کما عرفت مرارا چه کلمه منذ فارقتهم نص است در وقوع ارتداد علی الاعقاب بمجرد مفارقت رسول کبریا از اصحاب و التبصر
صارف بر معنی حقیقی محمول خواهد بود و بر ظاهر است که اگر بالفرض از خلفای راشدین ارتداد واقع شده فانما هی کلمات قالها
برهة من الزمان من ینقال الرسول علیه و آله صلوة الملک المنان عند الحاح بعض الاصحاب
و تشبثهم بذیل ابی بکر الصدیق و عمر الفاروق و دعوتهم الی اندیه الانصار فی السقیفة
لیدفعوا اراءهم السخیفة کما لا یخفی علی احد ممن طالع الروایات التی ذکرتها فی المسلک
الاول بخلاف متبوعین امامیه که بمجرد مفارقت روح طیب حبیب بزدی از بدن مطهر جسد منور را بی غسل و کفن
گذاشته برای سقیفه سازی بسقیفه بنی ساعده شتافتند و پرداختند بانچه پرداختند و ساختند انچه ساختند
جای سنگ بر سر دلست که ذو الشهادتین امامیه بمجرد طیران روح نبوی با علی علیین بسقیفه بنی ساعده بشتابد
کمامر و بانجا به بحث و جدال پردازد و سعد را بر دعوی خلافت برانگیزد و او که در متبوعین شیعه از

کریمان روزگار بود دلایل اولویت خود بخلافت بکمال جلالت ذکر سازد حتی که خلفای او یعنی حضرت امام
اعظم طوطی باقر مجلسی بزبان حال مدح حسن بیان جناب ممدوح چنانکه در روایات بکار مصرح است وانا القینا
علیک منع ذکر ابکمال تعجب بیان سازند و اصلا قطره اشکے از چشم نظر بر علاقت و امارت دوخته برنیاید و هرگز
تصور افتاده بودن جسم بی روح نبوی موجب تکدر و ملال و مانع حسن تقریر و جد و کد در طلب ریاست نشده
بلکه از شدت مرض زنده در گور باشد و هرگز مضمون الا ما مستر تضعف و نص غدیری بخاطرش خطور نکند و یکی را
از فرزندان خود دران معرکه و مجمع مردم برای موعظت و ایراد خلافت خویش مثل مترجم قرار دهد و بموجب
روایت ثقة المحدثین در بحار و حیات القلوب جسد مبارک نبوی تا مدتی بی غسل و کفن افتاده بود که زبانم
بسوزد و خاک بدهنم باد جسمان گویم که در مثل آن مدت اجساد موتی متغیر میگردد پس حب جاه این حضرات بدین
دارد که ابا امری هم سر از تجهیز و تکفین موتی هم می پیچد چه جاکه خاتم النبیین شفیع المذنبین حبیب رب العالمین
و هرگز خیال سامان آن حضرت او بیر امون خواطرشان نگردد و فقط بر ریاست ستانی نظر دوخته باشند و
شدت مرض را که لب کور رسانیده بود بخیال نیارند فای شیء اعجب من ذلک وان لم تکن مذعنا لما
نقلت فاسمع ما فی مثل ذلک الکتاب ذکره بالالتقاط والانتخاب اتفق اکثر اهل
السیر علی ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم توفی یوم الاثنین فی اخر الصفر وخالفهم الکلبی
قائلا بانه توفی یوما یقرب من نصف ربیع الاول وهذا اقرب عندا احقر الانام والله
اعلم وان کان المجلسی یضعفه ثم اختلفوا فقال بعضهم نصف النهار وقیل عند اشتداد
الضحی وقیل فی اللیل اذ اسجی وکانت بیعة ابی بکر فی سقیفة بنی ساعدة بعد ان قبض رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم وهو بین اهله لم یفرغ من امره فاغلق دونه اهله الباب فلما
بویع ابو بکر فی السقیفة وکان الغد جلس ابو بکر علی المنبر فقام عمر فقال یا ایها الناس
ان الله تعالی قد جمع امرکم علی خیرکم صاحب رسول الله وثانی اثنین اذ هما فی الغار فبایعوه فبایع
الناس ابا بکر بیعة العامة بعد السقیفة فلما بویع اقبل الناس علی تجهیز النبی یوم الثلثا

الثلثاء واتفقوا على ان يدفنوه في البقيع ويجعلوا ابا بكر امام الجنازة ويصلوا خلفه
دفعة على سبيل العادة فاسرع العباس واتى عليا واخبره بارادتهم وفساد رايهم فخرج
من البيت مسرعا وقال للناس محاطبا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول
ادفن حيث اقبض وانه امام في حياته وبعد مماته فمن يتقدم ويقوم امام على جنازته
فصار سببا للتاخير حيث صلى عليه اولا ثم رخص عشرا عشرا ان يدخلوا البيت ويقوموا
حوله ويقرؤا ان الله وملئكته يصلون على النبي يا ايها الذين امنوا صلوا عليه
وسلموا تسليما فمضى على زعمهم بقية يوم الاثنين ثم الليل كله ثم يوم الثلثاء من اوله الى
اخره حتى لم يبق احد من اهل المدينة ولا من اطرافها الا وقد صلى عليه ولكنهم قالوا
بعد ذلك بقليل مما يدل على انه لم يظهر منه شئ بما يرى من الموتى ولا تغيرت له رائحة
وقد طال مكثه في البيت قبل ان يدفن وقالوا يعيد هذه ثم دفن ليلة الاربعاء
وهي اول ليلة من ربيع الاول عند من يقول بنقصانه واخر ليلة من الصفر عند من
يجري دعوى الكمال على لسانه وقيل انه دفن ليلة الثلثاء حين غابت الشمس والاول اصح
حيث رواه الطوسي وهو امام الاعظم الاقدم عندهم عن باقر علوم الاولين والاخرين
لا عمن تخاف عن المتغلبين فانظروا معاشر المنصفين الى تشنيعات المؤلف وغيره من
المتشيعين على افضل الصديقين بانه افترى على النبي صلى الله عليه وآله وسلم في روايته
ادفن حيث اقبض لتعظيم عائشة ابنته وانه اخر دفنه عليه السلام الى ثلثة ايام ولا
يعلمون ان التشنيع راجع في الصورتين الى علي على اصولهم الفاسدة وظنونهم الكاسدة
انتهى ملخصا باجمال اكثر افراد زمره انصار كه نزد حضرات اماميه از متقولين كسائي ميباشند ونوشتن نامهاي
آنها بجهت خوف تطويل موقوف داشتم ابتداء باراده اخذ خلافت از جناب امير كبير در سقيفه جمع شدند وباو
اين دو امور نگريدند پس ارتداد على الاعقاب از ابتداء زمان فراق جناب ختمي مآب از اين دار محن

مساق که مدلول صریح احادیث امامیه است و ما در صدد اثباتش بودیم بلاشبهه وارتیاب محقق است
و معنی فارقتهم مطابق واقع افتاد و علی هذا مراد نخواهد بود از ما احدثوه بعد از خلافت و کوساله پرستی و میل
بخلفا رمله فقد بانه لطیف و لا یمکن للمتصنف مثل القاضی المجلسی و امثاله الی القاسم
المؤسوسی مجال تاویل تسویل و لو سلمنا که حضرت عباس و فرزندان ایشان و بعضی دیگر از متبوعین
شیعه در سقیفه شرف حضور بجناب ام المذنبین نیافتند لکن چون قلوب شان بر اتحاد عجل راصول
امامیه مجبول بود پس کو احیاد شان نزد جسد مطهر خاتم پیغمبران باشد لیکن بحکم واشربوا فی قلوبهم العجل
حقیقه بحضور قلب فاطمه در سقیفه بودند فان المرء مع من احبه باتفاق الفریقین فحان ان یقول
الناظرون و السامعون لئن اجتمعت الشیعة الامامیة الاثنا عشریة و امثالهم
من السالمیة و الشطانیة علی ان یاتوا بمثل هذه المعارضات فی الخلفاء الثلثة
لا یاتون بمثلها و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا و اذ قد مر من نعماء الله تعالی علی معاشر
السنة و الجماعة ان فضله کان علیهم کبیرا و اگر کسی گوید که سلمنا معنی حدیث انچه بیان
کردی بسیاق عبارت مناسب نیست زیرا که هر قید را بر مورد ش تطبیق دادی لکن محال تاویل قسم
و ذلیل خلق احتمال و سیع و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال گوئیم که اینجا بجز این چند احتمال یکی رد ت خلفا
و ما تفرع علیها چنانچه تصانیف مجلسی مثل حق الیقین و حیات القلوب و بحار الانوار بر ان دلالت
میکند دوم رد ت بعضی از قبائل عرب و ما لحق بها سوم تبدیل اخلاق حمیده باخلاق ذمیمه و ترک رفاقت اهل
بطمع زخارف دنیا و میل الی الخلفا و غدار ک مزعومی فی الجملة بطرق احتمال دیگر امکان ندارد چه حدیث
از ما لفظ میکند و چون حاکی مخبر صادق است وقوع آن لابدی و بجز این واقعه هائله بعد انتقال رسول
رب العالمین بعدیه متصلا امری دگر که استحقاق جهنم بران برای مرتکبین آن از صحابه متفرع شود و
مقام شفاعت و نکار آن هم باقی ماند و بعضی بمدد انوفق از ان عقوبت نجات یابند وقوع نگرفته
مگر از متبوعین شیعه امامیه بلکه توان گفت که انچه بعد ازین وقت حسن مجتبی و حسین شهید کربلا از قبل مادر علی

مزید ولاهم زود آده وصلاحیت استحقاق جهنم بران بوده باشد از فروع همین یک مرخواهد بود معهذا اگر
احتمال دگر باشد که جمیع قیود بران بی تکلف انطباق یابد بیانش بر عهدهٔ طرف ثانی و تائید ردت خلفا بر
اتباع و اشیاع شریف مرتضی و مجلسی اصفهانی واجب است او الطالش بر ذمه ماست اینک گوی و اینک
میدان انچه در بارهٔ آن باشد بعرض اظهار آرد و چون بفضل الله و حسن تائیده از بیان اینکه حدیث مزبور با
وبعدهٔ قیوده و تمام الفاظ دلالت صریحه دارد بر انچه دارد فراغ دست داد و مذهب شریف مرتضی و
کامل بهائی و اتباع اینها مثل باقر مجلسی و محمد تقی که بکفر و ارتداد شرعی خلفا رفته اند و با مثال این احادیث
متمسک شده و این بزرگان را واجب القتل دانسته باطل گردید و در بطلان مذهب دیگر که از افاضل جائی
و فاضل اخباری برادر مهین حضرت مؤلف و خود خادمانش در عماد و ذو الفقار و جواب الیضاح
مذهب منصور نامیده اند یعنی خلفا در احکام دنیوی مثل اهل اسلام بودند و در احکام اخروی در رنگ
کفار اند حالت منتظره باقی نماند دیگر چیزی در خیال نمیگذرد دگر مذهب کسانیکه قائل بدخول خلفا در اعراف باشند و یا اند
جمعی دیگر که گویند بعد التعذیب بجنت خواهند رفت لکن چون تخصیص بحث بکجائیست که درین بلاد موجود
باشند و بندرت و شذوذ التفات ندارند و اهل این دو مذهب بکسر معدوم اند و عینی و اثری از نهاد ربا
هندوستان پدید نیست بلکه از شیوع اسلام درین اقلیم احدی از متقدمان یا متاخران باین مذهب خالگ نیامده مگر بطور
ندرت در بلده فیض آباد بعضی را از اهل ایران در زمان نواب ابو المنصور خان نشان می دهند ابطال این دو مذهب
و تطبیق این حدیث برین هر دو مسلک بجواهر الفاظه یا دلائل دیگر تحقیقا و الزاما خالی از فضول و تطویل نماند
لاجرم الحون بدلیلی آخر که اوثق و اجلی است خلط گفتم نص صریح سر بر می گردانم که حدیث مزبور در
شان صدیق اکبر و شرکاء و مددکاران شان نیست و جا جت بحتم مؤنث استدلالات که بکار رفت نیست
زیرا که صاحب تفسیر منهج الصادقین و دیگر بزرگانش روایات چند آورده اند متضمن بر انکه چون خاتمی مآب
روح متاخرین بیان فرمود و در اثنای آن گفت اولئک اخوانی اصحابه که اهل لسان بودند از ین جهت از فوت
بدوات متاخرین بتعجب شدند و گفتند که یا رسول الله الستا اخوانک نحن اصحابک هم اخوانی

Marfat.com

اجمال گمان میبرد که سائل این سوال احدی از طغامای ثلثه بوده باشد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
نظر بنفاق و خبث باطنش معاذ الله اخوت ایمانی او را سلب نمود چنانکه جامعین بیاض ابراهیمی گمان برده اند
و بر نفی اسلامش دلیل آورده اند بلکه از روایت شیخ محمد ابو جعفر بن احمد بن علی القمی نزیل ری که صاحب صفات
العارفین و غیر او از کتابش نقل نموده اند چنان واضح و لائح می گردد که حضرت ابوذر صدیق تا مدینه سیار ک
خود باین سوال کشوده و الفاظ نده قال علیه السلام اتدرون ما غمّی و فی ای شیء تفکری
و الی ای شیء اشتیاقی قال اصحابه لا یا رسول الله ما علمنا بهذه من شیء اخبرنا بغمک
و تفکرک و شوقک قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اخبرکم انشاء الله ثم تنفس و
قال هاه شوقا الی اخوانی من بعدی فقال ابوذر یا رسول الله السنا اخوانک قال لا
انتم اصحابی و اخوانی یجیئون من بعدی شانهم شان الانبیاء قوم یفرون من الآباء و
الامهات و من الاخوة و الاخوات و من القرابات ابتغاء مرضات الله یزکون اعمالهم
لله و یزکون انفسهم بالتواضع لله لا یرغبون فی الشهوات و فضول الدنیا مجتمعون فی
بیت من بیوت الله کانهم غرباء ترهم محزونین لخوف النار و حب الجنة فمن لعلم قدرهم
عند الله لیس بینهم قرابة و لا مال یعطون بها بعض لبعض شفقة لا بل علی الوالد الوالد
علی الولد و من لا اخ علی الاخ هاه شوقا الیهم و یفرغون انفسهم من کد الدنیا و
نعیمها و نجاة انفسهم من عذاب الابد و دخول الجنة لمرضات الله اعلم یا اباذر ان
للواحد منهم اجر سبعین شهداء بدر یا اباذر و احد منهم اکرم علی الله من کل شیء خلق الله
علی وجه الارض ثم یقول النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی کل مرة یا اباذر ان شئت
زیادة علی المذکور فاز ید فیقول ابوذر یا رسول الله زدنا اوصافهم فقال صلی الله علیه وآله وسلم
فی صبر احدهم اجر کاجر سبعین ممن غزا معی فی غزوة تبوک و ان بکی احدهم بکت
ملائکة السماء السبع لرحمتهم علیه ثم بکی صلی الله علیه وآله وسلم بکاء

شد دیگر یعنی روزی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از صحابه خود مستفسر شد که میدانید که غم من چیست و تفکر من در چه چیز و اشتیاق من بسوی کیست صحابه عرض کردند که یا رسول الله هیچیک را نمی دانیم و متوقع آنیم که از امور ما را خبر دهی فرمود اگر خدای عزوجل خواسته است شما را گاه بگاه بستر حضرت آید سر از زانو بر زمین برگشید و فرمود سخت مشتاقم بسوی برادران خود که خواهند آمد بعد از من و معنی اخوت منحصر است بذوات شان از جمله حضار ابوذر غفاری عرض نمود که آیا ما از برادران تو نیستیم که اسلام آوردیم و وفا تو اختیار کردیم فرمود شما از اخوت من بهره ندارید بلکه شما از رفقا و اصحاب من می باشید و برادران من که مرا اشتیاق آنها زاید الوصف حاصل است بهم خواهند رسید بعد من که از شان آنها شان انبیا علیهم السلام ظاهر و هویدا است بمجرد طلب مرضات خدا و خوشنودی خدای عزوجل از پدران و مادران و برادران و خواهران بلکه از سائر اقربای خود می گریزند و هرگز در ادای حقوق دینی دست باز پای شان نمی آورند بمجرد فروتنی و تواضع بدرگاه ایزدی نفوس خود را پاک و صاف می کنند و بخواهشهای نفس و فضول امور دنیوی رغبتی ندارند و زکوة مال بعد می دهند مثل مسافران در مساجد جمع میشوند بشوق جنت و خوف نار الیشان معلوم و مخزون می بینی کیست که قدر و منزلت شان که نزد او تعالی حاصل است تواند دانست با وجود این همه محبت و اتفاق کلی قرابتی باهم دگر ندارند و نه یکی از ایشان مرد دیگر را بجهت خرج مال بر خود اشفقه کرده بر دیگری زیاده از عطوفت برادر بر برادر و پدر بر پسر مرعی و ملحوظ دارد و بارادهٔ نجات از عذاب ابد و عقوبت سرمدی و خیال دخول جنت بخشنودی ایزدی از کدورات دنیای دنی فارغ دل خشنود اند ای ابوذر بدانکه برای هر یکی از ایشان هفتاد شهید جنگ بدر در علم الهی مقدر است هر یکی از ایشان پیش حق تعالی از هر شی که بر روی زمین مخلوق گشته گرامی تر است با این همه شرح و بسط جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله در هر بار می فرمود که ای ابوذر اگر خواهی زیاده گویم و او عرض می کرد که حضرت زیاده کن فرمود در تفسیر هر یکی از انها آن قدر اجر است که هفتاد مجاهد همراه من در غزوه تبوک یافته اند و انهم ارشاد شد که اگر کسی از انها آه می کند و دلش نفیر باد و بصر ارمی می آید ملایک هفت آسمان بگاوزاری آغاز می نهند

من بعد جناب خاتم المرسلین بگاوزاری از حد زیاده نمود هرگاه بر بعد حدیث اطاعه دست داد و مضمونش
در خاطر جاگرفت معلوم شد که بر فهم علمای امامیه مثل جامعین بیاض مذکور و مقلدین شان خصوصاً
حضرت مخاطب لازم آمد که ابوذر از مرتبه کمال ایمان و اخلاص بلکه اخوت ایمانی نسبت بجناب
نبوی و درگذارج علیا مثل اختیار هجرت در راه خدا و فرار از اقربا در قربه بطلب رضوان الهی و تزکیه
نفس و تواضع و فروتنی برای خدا و اعطای زکوة محض بخوف و خشیت یزدی بی بهره و رغبت تمام
بشهوات نفسانی و لذتهای جسمانی داشته باشد الی غیر ذلک من القبایح و الرذائل چه جای انکه متصف
بفضائل باشد امامیه بر السنه خود در حق وی می آرند کما سیجی تفصیلها انشاء الله تعالی بالجمله صدر این حدیث
ناطق است بر انکه ابوذر خصوصاً و شرکا و اخوانش عموماً از مقبولین لسانی امامیه مثل عمار یاسر و سلمان
و حذیفه و عبد الله مسعود بهره از کمال اسلام و تمام ایمان نداشتند زیرا که مراد از نفی اخوت نیست مگر اخوت
ایمانی پس انهها البته نظر باختیار اسلام مورد اصحابی باشند و چرا نباشد که جناب خاتم النبوة در وقت
طرد و ذود همین لفظ را برای ایشان مکرر اعاده خواهد فرمود و انچه بعد از نفی اخوت در اشاره
حدیث مذکور مرقوم است دلیل بر انست که ابوذر و برادرانش هرگز در طلب رضوان الهی از خویش و
اقارب نه بریده اند در مرتبه تواضع و فروتنی فالمرنگ دیده یا نیت ایشان در تواضع مشوب
بریا و سمعه بوده و زکوة هم نمیدادند یا مال طیب بدست ایشان نبود و بلذات دنیا هم حرص
کلی داشتند و با همدگر محبتی و خلوصی هم ایشان را حاصل نبود بلکه هر یکی در حقیقت دشمن دیگری بود
و بر همین حدیث لوعلم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله گواه عادل است همچنین استعمال این ترکیب و امثال آن
احادیث در باب یاران دیگر کما ستعرفها انشاء الله تعالی پس متوهم نشود که شاید این معاداة فقط درین دو
باشند زیاده برین نیست که ابوذر غفاری بسبب خشونتی که در مزاج خویش داشت از دیگران سابق الاقدام
بود پس اصول متشیعین همین زنگان که جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بآن اخلاق ذمیمه ایشان را
از دائره اخوت ایمانی و اخلاص و محبت بدر نموده و بابلغ وجوه یعنی سلوک راه کنایه مخاطب و

لعلہ

وعائب ایشان برشمرد مصداق حدیث انا الحوض خواهند بود ولیکن از حدیث احد که حضرت مؤلف
برای منقصت صدیق آورده تا این حدیث فرق بسیار است زیرا که مقصود اصلی ازان بررسانیدن
حق همین است که حسن خاتمه مجموع است مرا معلوم نیست نه اینکه شما اسلام نیاورده یا برادران ایمانی
نشمرید بخلاف این حدیث که اول بعدم الدان نفی اخوت ایمانی از نفی طعن آنها میکند و در کتابی از کتب
معتبره امامیه که نامش این وقت از ذهنش افتاده حدیثی مثل حدیث موطا از ائمه هدی بچشم خود دیده مگر
فرق اینست که در حدیث مالک آن انس ابوبکر صدیق سائل بوده و ازان روایت واضح میگردد که این سوال
از حضرت صدیق امامیه اعنی ابوذر سرزده و فرق دیگر اینکه در حدیث مالک نفی در آیت احداث است و
دران حدیث نظر بذات مذهب امامیه اختلاف رواة واقع است بعضے نفی روایت میکنند و برخے
باثبات آن بلام تاکید و موید اخیر است انچه در کتاب کامل بهائی مذکور است که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
در احد بر سر تپه ایستاده فرمود که بر حسن خاتمه اینها گواهم بعضے از اصحاب عرض کردند ما نیز مثل ایشان جهاد
کردیم و اسلام آوردیم و مقصود شان آن بود که جناب خاتم النبیین آن الفاظ را در حق ایشان اعاده فرمایند
حضرت فرمودند انی لا ادری ما تحدثون او تفعلون بعدی یعنی من البته نمیدانم انچه شما خواهید کرد بعد از
من و هرگز در حق ایشان مدح و ستایش نفرمود انتهی محصله و ازین کلام صریح معلوم توان کرد که مخاطبین از
مقبولین امامیه بوده اند نه خلفای راشدین زیرا که اگر یعنی ابوبکر صدیق و مانند او در روایات متوهم هم میشود
مؤلف کامل بهائی که مزید تعصب و عناد او بدرجه قصوی رسیده حتی که قائل بارتداد صحابه در حیات آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم گردیده دچه خرافات که در افترا بهتان بر صحابه خاتم پیغمبران نه چاویده چنانچه تبرا
دانسته قطعاً و یقیناً تصریح بنام او میکرد چه جای ظن و یقین و ازین سبب است انقل روایت ابوجعفر طوسی از بعض
صحابه که مجلسی با آنهمه عداوت و بوالهوسی بدون تعیین نامش در بحار آورده و دلالت بران دارد که متاخرین
در ایمان و اخلاص گوی سبق برده اند و صحابه از مرتبه ایشان محروم مانده اند پس اکابر امامیه تستیر الفضائح
المقبولین راه حق پوشی نموده اند بلکه آفتاب را بکل انداخته اند کالا یخفی و بر اهل فهم و فراست مستتر نیست که

چون بدلالت حدیث قمی کما عرفته و دگر احادیث معتمده شیعه کما ستعرفها انشاء الله تعالی ابوذر غفاری
در زمره مقبولین کسانی بمخالفت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم معدوم النظیر است توجه خطاب حدیث ثانی
که در کامل بهائی و مانند آن مجمل و مبهم مرویست بسوی اوادلی نزد هر صغیر و کبیر ست و از نجا هویدا شد که حضرات
امامیه آنچه در مناقب و مدائح حضرت ابوذر و اخوان و نقل میفرمایند مثل آنکه جناب رسالتمآب فرمود که ابوذر
حق تعالی مامور بمحبت ابوذر و امثال او و از برکات ایشان باران می بارد و گیاه می روید و در یاها و چشمه ها
جوش می زند الی آخر الحدیث کما فی البحار و تراجم از اشهر موضوعات باشد علاوه اگر آنها واجب المحبت
باشند بما بلتیکه ذمه جناب سید المرسلین نیز بوجوب محبت ایشان مشغول ما شد پس بر طبق استدلال و احتجاج
امام اعظم جلی در الفین یلزوم العصمة خواهند بود و هو باطل عند الفریقین و چگونه واجب المحبة باشند که
ردت الیشان فی الجمله معلوم جناب اقدس پیغمبر آخر زمان بود کو بر تفصیل آن جز علام الغیوب واقف نباشد
و نیز اگر برکات ایشان منشأ انتظام عالم و مبدأ حیات بنی آدم باشد پس خصائص ائمه هدی خصوصا
قائم آل سید انبیا سیما در ین غیبت کبری هم از دست ما رود و اشک خونین از چشمهای مخلصین جاری
می شود و کما لا یخفی علی من درس اصولهم الاربعة التی صنفها خلفائهم الثلثة و نظر بعض اصول اربعمائة پس بالیقین
رواة امامیه که آب در چشم ندا شتند و آتش در بلاد می انداختند و علم خوشامد و تقیه در اطراف و اکناف عالم
می افراشتند و قلوب آنها آغشته بصد هزار غبار بود برای جلب منافع ناپایدار در وقت حکومت و ریاست
ابوذر بر صور خیالیه مؤلف رساله من تلقاء النفس الامارة مشتمل نمودند چنانچه تفصیل این امور بر نگهای دیگر خواهی
و انشاء الله تعالی بالجمله مسلم الثبوت است که حدیث خود تفسیر حدیث می باشد و در ما نحن فیه این معنی
غایت وضوح دارد چه صراحت لا در می ما تحدثون ما تفعلون بعد تفسیر و تبیین ما احدثوا بعدک ست و
بشهادت حدیث از رجال مذکورین بنهج الغیب در حدیث سلیم بن قیس و استاد کلینی و مانند ایشان که مرجع ضمیر
ما احدثوا باشند و مرجع آنها مجسم باشد مخاطبین مذکورین در حدیث حسن بن علی طبری در کتاب کامل مراد هستند
و از نفی درایت در حدیث الحوض نفی درایت احداث علی الاطلاق مقصود نیست لاستلزامه

النقض

النا قض پس اثبات در روایت متعلق باجمال است ونفی آن بتفصیل فالمطبق اللفظ علی المعنی وغایت توجیه
حدیث دیگر محدثین امامیه که حرف نفی دران مروی است اینست که این حدیث بطریق احتمال وهمی وارد شده
لاکن نزد اولوالابصار که مرض تعصب شان مانع عین بصیرت از ابصار حق نیست واضح است که
حدیث حضرت سلیم بن قیس هلالی جسم مادهٔ این تاویل میکند چه حدیث هلالی که از زبان مخبر صادق بدر
آمد خبر از مستقبل میدهد پس وقوع آن واجب هرگاه همان کلمات را صرف بتغیر ضمیر غیبت وصیغهٔ مخاطب
بحق مخاطب ومن ضمناً اعاده فرمودند ومعهذا بعد الرسول صلی الله علیه وسلم از اصحاب احدا فی الجمع
نشده الا همین حدث مختص مخاطبین که درباره خلافت مرتضوی تردد را راه دادند ومواعید ومواثیق را
برطاق نهادند الی غیر ذلک من المنکرات کما عرفت سابقا پس مبرهن گشت که این کلام اخبار بوده است
از مستقبل نه احتمال وهمی واگر بسبیل تنزل فرض کنیم که مضمون حدیث بطور احتمال عقلی است تا قول رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم بطور احتمال هم خبر از امور واقعیه میدهد آیا نمی بینی که در غزوهٔ موته بروایت اکابر
قوم خصوص شیخ طبرسی کما نقل فی بحار المجلسی بظاهر بسبیل احتمال عقلی فرمودند که اگر جعفر طیار رضی الله عنه شهید
شوند زید بن حارثه سردار لشکر باشند واگر ایشان بدرجهٔ شهادت رسند عبد الله بن رواحه سرگروه عسکر شوند
واگر ایشان هم شهید گردند مسلمانان هر کرا خواسته باشند سردار خود قرار دهند وآخر آن هر سه بزرگ علی
الترتیب المنقول فی حدیث الرسول صلی الله علیه وآله وسلم شهید شدند واهل فوج خالد بن ولید را حاکم خود کردند
وساعتی رو بجنگ نهاده یارانش با رئیس داد فرار دادند وهر چند زید بن حارثه که الذی انعم الله علیه و
انعمت علیه در کتاب مجید بحق او نازل ولیکن پیشوایان امامیه العهدة علیهم درین روایت متفوه می شوند
که چون این مذکور وعبد المذکور قرائن مرگ را قریب یقین یافتند فی الجمله رو از جهاد کفار برتافتند
از بنجاست که جناب رسول متعال در عالم مثال وجوه واعناق شان را کج دید آری حضرت جعفر طیار را بی عیب
ومستقیم العذار یافت کما نقل فی البحار پس هویدا شد که گو بظاهر حکم علی سبیل الاحتمال ولشرط وقوع بود
مگر در حقیقت اخبار بغیب بوده است علاوه اگر از رهگذر احتیاط صرف باحتمال عقلی میفرمودند

خصوصیت این معرکه چه بود بلکه بطور دستور العمل می باشد که در جمیع سرایا میفرمودند و هرگز در هیچ سریه
فروگذاشت نمیفرمودند لهذا بر همان اینجا هم لا ادری تحدثون او تفعلون بعدی خبر از احداث
یقینی میدهد نه مجرد احتمال وهمی است و دلیل بین بر این مدعا آنست که اگر بر مجرد احتمال وهمی حمل
کنند روایت دیگر که در کامل بهائی بلام تاکید مروی شده مناقض خواهد بود زیرا که آن مصدر بلام
تاکید و مثبت است و این منفی بطور احتمال وهمی و از ترجمه صاحب کامل چنانچه گذشت نیز صریح معلوم گردید
است که بلا شبهه لا ادری مقرون بلام مذکور است نه بقصر لای نافیه چنانچه بعضی از محدثین در لفظ
لیذادن کج در حدیث الحوض واقع است روایت و تقریر کرده اند و محال است که در کلام معصوم چیز
الا تمام تناقض و تهافت راه یابد و سرمان دیگر بر این مدعا آنست که اگر فقط باین جهت مخاطب
میفرمودند که اینها شهید شدند و خاتمه ایشان بخیر شد شما و ایشان چگونه یکسان باشید که هنوز زنده اید و معلوم
نیست که بعد الیوم چگونه اعمال از شما صادر میشود و همین ارشاد میشد که حسن خاتمه اینها که از جهان رفتند
بیوست و شما هنوز زنده اید و لا ادری ما تصنعون او تعملون بعد الیوم این لفظ احداث تقیید آن بلفظ بعد
صریح دلیل است بر اخبار از حال مستقبل که این بزرگواران در غیبت رسول بر روی کار آورند و الا ارشاد
مورد کریمه وانک لعلی خلق عظیم و مخاطب بخطاب وجادلهم بالتی هی احسن بس مستبعد مکدر
متعذر است که بمجرد احتمال وهمی بحق چنین یار عکسار صدیق بهت در جواب سوال حسن خاتمه خود شان
کلمه ارشاد سازند که از ان اشتباه تام در خیر عافیت پیدا شود بلکه اگر کلمه دال بر شک ارشاد کردن ضرور بود
میفرمودند که انشاء الله یا بشرط حسن عمل تا آخر عمر خاتمه شما هم بخیر است نه که عدم اذعان مغفوریت یا احتمال
احداث امری بعد انتقال خود مدال فرمایند و بر مقتضای بعضی از روایات نص بر صدور افعال قبیحه از
مخاطبین مصدر بلام تاکید و قسم نمایند که اینگونه کلام بدون احتمال بر ملی از ادنی بلغا بلکه اوساط الناس
بس بعید است چه جا که من کلامه دون کلام المخالق و فوق کلام المخلوق بلکه اگر اخبار به مستقبل نباشد قید
بعد بیتا لغو محض باشد کما لا یخفی علی اللبیب المنصف و شتان بین کلام رسول الملک العلام و مثل هذا الکلام

پس انچه در ابطال احتمال وهمی گذارش داده شد برای آنکه این همه ان بر خود متحتم ساخته که انچه دلایل
از جانب تشیع بخاطر نگذرد اثر افرو نگذارد و بلکه بتقریر و تعلیم فکر کرده بابطال آن بپردازد والا احتمال وهمی همیشه
بنسبت نپوشیده مباد که عوام را در بادی النظر شبهه می افتد که تصدیر کلام ادریسی علی ما فی بعض الروایات خود
دال است بر شک و احتمال وهمی بازگذاشتن ازان یعنی چه لیکن در نظر دقیق و تعمق بحث است کما سبق مفصلا و بجمله انچه از اخبار
بالغیب بودن حدیث بادله قویه گذارش داده شد مؤید آنست ما تحدثون ما تفعلون صیغه جمع بودن نیز اگه درین
احداث بعضی از اصحاب شرکا غالب بودند مثل عمار یاسر و خزیمه و حذیفه فقط کار حضرت شیخ اول و ثانی از ارکان
ملته نبود بلکه میتوان گفت که باعجاز نبوی از زبان سائل سوال بصیغه متکلم مع الغیر که استعلام از حال خود و خواص
معنوی خود بود برآمد تا هم جواب نبوی مطابق سوال باشد و هم اخبار مستقبل از حال جمیع محدثین صورت پذیرد
اگر کسی را هم توهم درگیرد که این وقتی درست می افتد که حدیث مروی فی نسخه سلیم اولا از زمان معجز بیان
نبوی برآمده و حدیث کامل بعد ازان و این تقدم و تاخر از کجا باثبات میتوان کرد گوئیم که ازین قبیلیت و
بعدیت ارشاد حدیثین در روایات امامیه که باعتراف امام اعظم اقدم در دیباچه کتاب کبیر حدیثی در روی نیافته
که مخالف و مضاد آن غالبا صادر نشده باشد فرقی در اصل مدعا رو نمیدهد چه در نسق تقدم حدیث اول اولا
بالابهام حال بعضی از صحابه ارشاد کردند و بعده آن ابهام را بحدیث ثانی بتفصیل فرمودند که آن حال کیستند
و در صورت تاخر حدیث اولین اولا ارشاد کردند که فلانها بعد انتقال من احداث امور میکنند و ثانیا حال
آن محدثین انچه در روز جزا خواهد بود بیان فرمودند و از نیست که در حدیث سلیم تفسیر لفظ رجال من امتی به
لفظ اصحابی فرمودند تا سامعین در اشتباه نیفتند که رجال مزبور از اصحاب نباشند بلکه بلفظ تصغیر یاد
فرمودند تا ظاهر شود که آنها مورد اشفاق نبوی بوده اند کما مر نذا از احادالناس فافی فرق بین تقدم ندا
و تاخر ذاک لا جعلنا الله من المتعسفین و ایاک و انجا لطیفه الیست دقیق که در حدیث مثل سلیم از احداث
زنهار از تبدادی نمی تو نگرفت و الا در حدیث شیخ ابو جعفر قمی در مقام نفی اخوت و اثبات تبایر از شمالب و قبایح
صدیق اکبر امامیه لسبلوک راه کنایه که ابلغ من التصریح است و هم در حدیث فاضل طبرسی که درین امور

تصریح بتاکید بلیغ است هم همین ارتداد و کفر مراد باشد لیکن باز از فرط ادب جسارت نمیتوانیم کرد که حضرت
خیر البشر بحق صدیق اکبر اعنی ابا ذر بطریق جزم و تعیین بدون احتمال عقلی کفر و ردت و نفی اخوت ابانی کند
زبان قلم از بیان بندے از تفصیل لوازم و عوارض آن ابکم بلکه اقطع و اجرم است فرموده باشند و اگر احیانا حضرات
امامیه بر آرد و رشت سخن در بین احادیث معنی احداث و نفی اخوت مذکوره ارتداد گیرند در مقام جدال با اهل تشیع ما عذر
نداریم و میگوئیم لا ضرر و لا ضیر لیکن باز هم وجه وقوع در ارتداد همان جلب منافع از اهل خلافت و گوساله پرستی و
شرشکستن کعب اجبار و مخالفت ائمه اطهار خواهد بود لا غیر و هر گاه اینها با فتی بر تو کالشمس فی وسط السما
روشن گشت که از ضمیر غائب ما احد نوامر اد نیستند مگر مخاطبین بخطاب انتم لستم اخوانی الی آخره از مقبولین لسانی
و مخاطبین لا ادری ما تفعلون بعد بر اصول و روایات امامیه که فضائح و قبائح بسیار در دنبال داشتند و نیز
هویدا گردید که هر واحد از این هر دو حدیث با تعراه دال است بر آنچه دال است دلالة تضمنیة و اگر بالفرض دلالة
هر واحد اقوی نمی بود تا بی شبهه کل واحد منهما بانضمام الثانی قوتی تمام تر پیدا میکرد و محذوف بالقرینه
میگشت فکیف و هما قرینان فی هذا الباب من غیر حاجة الی انضمام الثانی بلا ارتیاب فما ظنک
اذا اجتمعا علی معنی واحد تکاثر و تعاضد احدهما بالآخر فضلا عن البراهین القاطعة
و الدلائل الساطعة التی لا تعد و لا تحصی تدل علی احداث المقبولین الذین عدهم
الامامیة من ارکان الدین و اوتاد ملة سید المرسلین صلی الله علیه و رضی الله عنهم
اجمعین و لهذا اگر بای انصاف در میان باشد و ناخن انگشت اعتساف قلوب اهل اخلاص را نه خراشد
همین قدر بسند و کافی است که حدیثین مسطورین را بالاجتماع بغیر ضم ضمیمه ذکر کرده آید باز سامع منصف را اذعان
دست بهم میدهد که جناب مخبر صادق از مجرای متعلقات خلافت اخبار ملکه قرع عصا فرموده اند لیکن
حب جاه و طمع ریاست بصره و کوفه عراق و قضای دمشق و شام برای مقبولین لسانی امامیه از کاسه
لبسان خلفای راشدین و مرجعیت خلایق دیار کوفه هندوستان برای ملازمان مولف سراندر متشیعین
عنان تمالک از دست حضرات در ربوده و بنا علی ذلک از ذکر مؤیدات کثیره بلکه براهین

عدیده در اصل تشحیذ ذهن و استدعای مصارعت از حریف مقصود بود و کو بالعرض تنبیهی بر حقیقت
هم برای مخالفین واقع شود از انجمله اینکه ابو جعفر کلینی امام المحدثین شیعه در کافی که اصح الکتب قبل الصرفان است
کما عرفت ساقط روایت میکند که ترجمهٔ آن بر زبان ملا باقر مجلسی در حیاة القلوب اینست که روزی ابوذر بخدمت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت یا رسول الله هوای مدینه مشرفه با من موافقت نمیکند آیا رخصت
میدهی که من بسر برادرم بیرون روم و بسوی قبیله مزینه در انجا بسر برم حضرت فرمود که میترسم که غارت
بیاورند بر تو گروهی از سواران عرب پس بکشند پسر برادر ترا و بیائی بسوی من و ولیدهٔ خود را پیش
من باشی بر عصای خود تکیه کرده و بگوسفند گشته شد پسر برادرم و حیوانات مرا گرفتند ابوذر گفت
یا رسول الله واقع نمیشود انشاء الله مگر انچه خیر است پس حضرت او را رخصت داد و او با پسر برادر خود و
زوجهٔ اش بیرون رفتند از مدینه چون بقبیله مزینه رسیدند بعد از اندک زمانی گروهی از سواران قبیله فزاره
بر ایشان غارت آوردند که در میان شان بود عیینه بن حصین پس حیوانات او را گرفتند و پسر برادرش را
کشتند و زن او را که از قبیله بنی غفار بود گرفتند پس ابوذر بهمان اسرعت تمام آمد تا بخدمت رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم رسید و البته دغدغه نیز بر وی وارد بود چون بخدمتش رسیده بود پس بر عصای خویش تکیه کرد و گفت
راست گفتند خدا و رسول او چنانچه فرموده بود گرفتند گله مرا و پسر برادر مرا کشتند و اکنون نزد تو بر عصای
خود تکیه کرده ایستاده ام پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم صدا زد در میان مسلمانان و ایشان
مبادرت نمودند به بیرون رفتن قبیله فزاره و تعاقب نمودند و مالهای ابوذر را پس گرفتند و جمعی از مشرکان را
بقتل آوردند انتهی ترجمهٔ الحدیث اکنون اندک تامل میباید غلط گفتم اصلا تامل و تدبر در کار نیست ملکه از ضروریات
بدیهیات است که این صدیق امامیه از ابتدای مشرف شدن بدولت اسلام بر گزیده جان و اتقی و ایقان را سخ
در ارشادات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بر اصول امامیه نداشت و در بی باکی و زبان دراز کمتر بر اهل
او در متقولین نشان می دادند چنانچه قصد سر شکستن کعب احبار که از مخلصین اهل بیت بود و قد سبق فی
المسک الاول دلیلا قاطعا بر راست این بزرگ صدیق امت مرحومه چگونه تواند شد بلی صدیق شیعیه

این چنین می باید و با اینهمه ضعف اعتقاد در تصدیق خدا و رسول بلکه تکذیب ایشان معاذ الله جمیعا
مصداق حدیث خاتم المرسلین ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر چسان توان بود
و طرفه انکه قبل ازین از زبان ثقات امامیه متواتر شنیده و در کتب کلامیه ایشان دیده می شد که معنی صدیقیت
ائمه سابقه گرفته تا این امت لاحقه مقصور و محصور در سه بزرگوار است یعنی حزقیل مومن آل فرعون و حبیب
نجار و حضرت امیر صاحب ذوالفقار محو حیرتم که اگر ابوذر با اینهمه ضعف ایمان و محدثات صدیق امت
باشد در صدیق بودن ابوبکر رضی الله عنه بر اصول رفضه چه چیز مانع خواهد شد از بدیهیات اولیات
حتی که اطفال اهل اسلام هم توانند فهمید که هرگاه اصل فاسد باشد فرع بالیقین فاسد خواهد بود و کمال
ایمان بدون رسوخ عقیدت بجناب ایزدی و حضرت نبی امی ممکن نیست پس احدا ثنا که ازین بزرگ
بر اصول امامیه زیاده تر از بعضی نگریم بظهور پیوست از جزئیات همین کلی و از فروع همین اصول از آنجا که
قانون است گویم زبان علمای امامیه حسبا لا یشعرون با وصاف حمیده و اخلاق برگزیده متصف بوده باشد
و از نجاست که تصریح روایات صاحب منهج المقال فی تحقیق الرجال و اشارتش چون او در مبانی اختیار
تقیه و سلوک راه مدارا با مخالفین امر شریف مرتضوی قبول ننموده و گردن بر اطاعت انجناب ننهاد آتش
قهر الهی هم در دنیا بحال او متوجه شد که در شدائد فتن و حوادث و محن گرفتار گردید و از دست اعوان خلفا
بباد افراه رسید و بخاطر کمترین خلایق میخلد که شاید علمای طائفه اثنا عشریه بخیال این معنی باشند که چون او را
در دنیا رسوا کرده اند در قیامت مانند اتقیا و صلحای شیعه خواهند برانگیخت و اصلا از تقصیرات او در
حقوق عباد بلکه اهل بیت امجاد هرگز نخواهند پرسید نه بنمی که فاضل مجلسی بدلالت حدیث جعفری رضی الله عنه
چند نفر را از بدترین خلایق شمرده که سرآمد همه قابیل پسر آدم علیه السلام که هابیل را کشت و در حدیث
دیگر ازان امام عالیمقام در کتاب کبیرش بسند معتبر مرویست که قابیل با طاعت ابلیس در آمد و آتش
پرستی بنیاد نهاد و نضر بن خود غیر از شرک و آتش پرستی چیزی میراث نداد انتهی مختصرا و در حدیث امام محمد
علیه السلام بطریق معتمد مرویست که او را تا قیامت عذاب در چشمه آفتاب میکردانند و با این همه

حدیث الجناب بدلالت مطابقی ندامی کند که در قیامت او را العذاب دوزخ آشنا نخواهند کرد و
جمع هر دو عقوبت دنیوی و آخروی خلاف عدل باری تعالی شانه و مستلزم ظلم است پس ابوذر بطریق اولی
از دار و گیر قیامت پاک و صاف باشد نبود نالایق کمترین خلائق حی گوید که این همه خیالات
خام و هوسهای نفس به فرجام است که اولین تیره سرانجام و حق مقبولین بسانی می پزند مقام آنست که
انگشت تاسف بدندان تحیر گزند و در تکذیب این سخن بسازند و زبان دراز فقط تلاوت آیات قرآنی
قل اتخذتم عند الله عهدا فلن یخلف الله عهده ام تقولون علی الله ما لا تعلمون کافی و وافی
است علاوه در کدام آیتی از آیات فرقانی و حدیثی از احادیث رسول ربانی پیرایه ورود پوشیده که هر کسی
از اهل اسلام مرتکب معاصی شود و در اخبار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او خائف نداشته باشد غلط گفتم تبلد پیشه
جسارت کند و بالخصوص در حق اهل بیت مصدر تقصیرات گردد و از استشمال و امیر خلیفه برحق کردن کند و در
ترک نقیده داد مخالفت و عناد دهد چون نمونه قهر الهی بجهت بعضی از معاصی باو رسد لا محاله او در قیامت از دیدار
و نکال محدثات و مبتدعات سکدوش و فارغ البال خواهد بود کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون
ثم انهم لصالوا الجحیم ثم یقال هذا الذی کنتم به تکذبون اما حدیثیکه در باب تبریه و تبریه ابی ذر غفاری تشبث بان کرده اند
مانند سراب یا نقش بر آب است زیرا که خود ملا مجلسی در بحار الانوار روایات فریقه را مخالفت دیگر احادیث
معتمده که در جمع هر دو عذاب دنیا و عقبی نص صریح واقع شده اند گفته فلا یعبأ به علاوه از غایت ظهور محتاج شرح
و بیان نیست که مراد امام باقر علیه السلام نه آنست که چون کسی را در اتعاب و آلام دنیوی و لوکان زمانا
یسیرا مبتلا میکنند باز وی را در عالم آخرت عذب نمی نمایند بلکه مراد عذابی است که حق تعالی کسی را
تا قیامت بدست موکلین عقوبت سپارد و فرشتگان را برای تعذیب وی گمارد چنانکه درباره قاتل مرد
و قد اعترفوا به بخلاف مصیبتیکه ابوذر غفاری را بجهت شامت اعمال برای مزید عبرت دیگران کالبرق الخاطف
پیش آمد مع ذلک قرآن و حدیث مملو از نیست که بر امم سابقه هر دو عذاب وارد گشته مما
خطیئاتهم اغرقوا فادخلوا نارا فلم یجدوا لهم من دون الله انصارا بلکه در بین امت نیز جمع عذاب

اخروی و دنیوی بالمعنی الذی قرروه هم از متواترات است آیا حال اتباع و اشیاع عبید الله بن زیاد و با
اعوان و انصار یزید بدنهاد بر کسی از خواص و عوام شیعه مخفی است که همه در دنیا بکمال مذلت و فضیحت عبر لگاه
خلایق شدند و هم در آخرت بانواع عقوبت گرفتار آمدند سلمنا عذابیکه برای ابوذر بر مخالفت مرتضوی
متعدد بود بجهت عذاب اخروی سبک شد نه آنکه کلیة مرتفع گشت چه محتمل است که مراد از نفی عذاب اخروی از قابیل
در حدیث امام باقر تخفیف عذاب قیامت باشد نه نفی آن رأسا کما یلوح من البحار و بر تقدیر نفی مذکور هم بکار شیعه
نمی آید زیرا که اگر حضرت صدیق امامیه باین سبب خاص یعنی ترک تقیه و عدم اطاعت مرتضوی در خانه
سکونت هرگز معذب نشود تنزیه و تبریه او لازم نمی آید چه قبل ازین گذشت که محدثات او در دین ما منحصر نبود
کما عرفت ندانی که بسر تراشیدن خود کار نداشت و سر بگناهی شکست بلکه خواست که سر شش را از دوش
بردارد و استخوان پای او را از کعب برارد بلکه تکذیب خدا و رسولش نمود الی غیر ذلک و این جواب هم از افادات
مجلسی در بحار ریزی آید کما لا یخفی علی الناظرین اکنون استبعاد نماند که هرگز مقبولین با مورد حدیث الحوض
و دگر مثالب و معائب نتوانند بود و مستاصل شد آنکه در حدیث دیگر از احادیث خاتم النبیین کو خطاب
با بوذر بود لیکن مراد جمعی دیگر اند که اهل سنت آنها را بمقتدایی پیشوایی برگزیده اند و با مامت عظمی و ریاست
کبری برچیده و نهایت بذل جهد در تاویل حدیث کلینی بمخالفت مصطفوی کما از ابوذر سر زد آنست که با قبر مجلسی
رئیس المتاخرین در همان کتاب یعنی حیات القلوب تبعا لاسلافه الماولین و المسولین تصدی آن شده حیث
قال مخالفت کردن ابوذر حضرت رسول را صلی الله علیه و آله و سلم منافی جلالت او است و محتمل است که این
در اول حال ابوذر باشد پیش از انکه ایمانش کامل گردد فلیدوره و معهذا بی انصافی او هم دیدنی است
که با وجود اعتراف این امر باز میگوید که ایضا احتمال دارد که غرضش ظهور معجزه آنحضرت باشد یا اختیار
کردن ثواب آخرت بر راحت دنیا انتهی لفاظه بحروفه عجب است از ملایکه با اینهمه تجرد و دعوی انصاف پیش
عقلای عالم نعره نمیزند و از ذکر این قسم کلمات رکیکه منع نمی کنند بر تمامی دانشمندان روزگار ضعف این سخن
کمتر از ضعف اعتقاد صدیق اکبر امامیه نیست چه اگر او را حضرت ملا مجلسی ابو ذعه جلالت اشاره

با احادیث مناقب اوست از صدیق و صدق بودنش و مانند آن کما اشرنا الیه سابقا پس مجملا قبل ازین
اینهم گذشت که آن مناقب خصائص حضرات ائمه هدی است الی غیر ذلک و کفی به شهیدا علی بطلانها و وضعها
و اگر مراد خیری دیگر است پس بیانش بر اولیای فاضل ممدوح ع که گرش قدح کنم آن بود ثنای عظیم
واجب است حتی تکلم علیه از کتب رجال صریح معلوم میشود که این بزرگ در مشاهد مشرفه که غالبا مدار جلالت و
سابقیت است حاضر نشده و از کلام ملا هم واضح و لائح است که وقتیکه او در مدینه منوره بجناب خاتم المرسلین
شده و مخالفت آنحضرت نموده مرتبهٔ ایمان و اسلامش در زمان قوت اسلام در غایت ضعف بود
لیکن ملا در عبارت مزبور دعوی آن میکند که اسلام او بعد از ان از خصیص انحطاط باوج کمال رسید و ضعف
و ناتوانی ایمان او در اول حال بود چون معلوم است که مقاتلات با کفار بعد از هجرت رسید ابرار است
صلی الله علیه و آله و سلم و از افادات ملا و دیگر اکابر این فرقه خواهی دانست که ابوذر وقتیکه ایمان
آورد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بسبب ضعف اعتقادش اقامت او در مکه که محل ورود انواع مصائب از دست
قریش بود تجویز نفرمود پس ضعف اسلام ابوذر را مقید با حال کردن و اجمال و ابهام نمودن کار ملا از مجلسی
دون غیره اکنون بتحقیق اینمعنی متوجه باید شد که حضور او در مدینه و رفتنش بجهت مخالفت سرور جهان
بسوی قبیله مزینه در کدام وقت بود تا حال ضعف و قوت و انحطاط و کمال بر هر صغیر و کبیر عیان گردد
و طشت از بام بر افتد پس بدانکه قاضی نور الله شوستری در مجالس المومنین در ترجمهٔ ابوذر بی رد و نکیر در آورده
که او بعد غزوهٔ بدر و احد و خندق در مدینه بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شرف حضور یافته اکنون
از حیات القلوب باعتراف ملا باقر باید دریافت که غزوهٔ خندق که آن را غزوهٔ احزاب نیز گویند در سال پنجم از هجرت
واقع است و آخر بعد استعدادش بحضور فائض النور هم زمانه گذشته باشد تا آب و هوای مدینه که ممدوح جمهور
اهل ایمان و افضل از آنچیزهاست شکوه و شکایت بهم نرسد و بجد موجب انقباض خاطر صفا مظاهر گردد که ضعف
اسلام و ایمان بر فرموده خدا و رسول کونش ننهد و داد مخالفت و تکذیب ندهد و بالبداهة به هجرت از
مدینه و اقامت ایشان در قبیلهٔ مزینه هم چیزی از زمانه سپری شده باشد و لو کان قلیلا پس

باقی نماند زمان حیات سرور کائنات و صحبت شریف نبوی که اکسیر همه سعادات است مگر قلیل پس بعد از
اقرار و اعتراف بضعف اسلام دران اوان ثبوت قوت و کمال ایمان ابوذر چنانکه زبان و امامیه است
بسیار بعید و اول دلیل بر بین استبعاد آنکه حدیث قمی که بر نفی ایمان ابوذر دلالت دارد و صحاح نام
و شالب ابدانش ثابت میکنند چنانکه دانستی بعد از غزوه تبوک که آخر مغازی حضرت نبی حجاز نیست نزد
ارباب سیر و فراغ ازان قریب سال رحلت شریف اتفاق افتاده و هو مما لا یخفی علی امور خبین و رود یافته
کما اشرت الیه پس چون ایمان ابوذر بعد از غزوه تبوک بسبب مرض رشته نفاق همچو دوک باشد بلکه مسلوب و در
نقض مواثیق و عهود کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا معلوم نیست که باز در کدام وقت ضعف
اسلامش و تار و پود کارگه ایمانش بقوت مبدل گشته بار خدایا مگر بر اعتقاد مجلسی این تبدل و تحول و
احداث و ستر اشیدن بحصول پیوسته باشد الی غیر ذلک من المحدثات عجب دارم از علمای طائفه که در حق
خلفای راشدین بمجرد احتمالات ضعیف روایات بلکه تحریفات در از نفسیها بکار برند و در باره مقبولین
خویش قصه طویل را کوتاه کنند اگر حدیث شیخ ابو جعفر قمی را نصب العین دارند اساس جلالت و فضیلت بود
ست سهل میشود المختصر خود جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر مشاهده آثار ضعف اسلامش که از
همین عبادت قریب و لمعان ظهور داشت از ابتدای هادی همان معامله فرمود که با ضعفای مومنین و قتیکه
انواع مصایب و شدائد از دست کفار بر سید قامت او هرگز بخونریز نفرمود و او را بوطنش حضر نمود
و اینهمه مضامین از ارشاد نبوی بخطاب ابوذر غفاری که بعد ترقی اسلام حاضر باید شد در بحار و حیات
القلوب مسطور و ست از افادات اوراق سائل جب المرجب و شعبان المعظم امامیه نیز الیمعنی و بکمال ظهور و اللفظ
للاول حیث افاد و من کراماته صلی الله علیه و آله و سلم ان اباذر رضی الله عنه
لما جاء الیه و اسلم علی یده قال له ارجع الی بلادک فان ابن عمک قد مات و قد
خلف ماله فاحتو علیه و البث فی بلادک الی وقت کذا و اتنی فرجع الی الیمن و عاد
کما اخبره رسول الله صلی الله علیه و آله فاحتوی علی المال و بقی فی بلاده حتی ظهر

رسول

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وآتی إلیه وارتجا باعتراف کبار علمای شیعه واضح شد
که ظهور وقوت جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ودین اسلام بمقبولیت شان مثل ابوذر هرگز وقوع نیافته
بلکه اینها در وقت غلبه کفار واوان مشاق ومحن منزوی ومتوطن ومشتغل بصحبت یدین بودند خوشا بحال این
اهل سنت واشالش که در عین عسرت وجانکاهی مفارقت حضرت رسالت پناهی از دست ندادند وبر خانمان
خود در راه خدا پشت پا زدند وباعلاء کلمة الله چه جفاکشی ها که نکردند وچه حوادث ومصائب که از دست کفار
احانت آن سرور برنداشتند کما سبق شطر منها آخر علمای کبار امامیه تن بعجز در داده زبان خود را بعترف
این امور میکشاید از جمله ایشان علی بن محمد بغدادی است در رساله که تایید اخبار به نوشته وتوسط
بعضی از زائرین ثقات ومقبلین عتبات عالیات بهم رسیده می فرماید ولا شبهة اقوی علی الجاهل من
هذه الشبهة اذ جاء وسئل عن الخلیفة بعد رسول الله صلی الله علیه وآله واجابه
ثمانون الفا من الصحابة المهاجرین والانصار الذین فی سیماهم اثار الرهبانیة والذین
قتلوا ابناءهم وآباءهم دون النبی صلی الله علیه وآله وسلم وجانبوا له وذوهجروا فی محاربة
الاعداء طیب الرقاد وصبروا علی مصص الجوع ومشاق الحروب بان الخلیفة هذا الجالس
علی منبر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الذی بعث الجیوش واحیی الاسلام وغلب
الانام واوضح الاحکام ونحن کلنا مجتمعون علی هذا الامر الی اخرها قال بالجمله بعد از
رسیدن ابوذر بمدینه که پس از جنگ خراب رو داد وهر چند جناب رسالتمآب میخواست که او هجرت نکند وبانوار افاضات
نورانیت وضیا یابدتن در نداد ودل بر مخالفت نهاد شعر خلاف پیغمبر کسی ره گزید ۞ که هرگز بمنزل نخواهد رسید ۞ ونیز دلیل استبعاد است حدیثی دیگر که مدلیون اشاعت شیعه
روایت میکنند یا علی اقرأ شیعتک السلام واعلمهم انهم احوانی واهلی مشتاق الیهم فلیتمسکوا
بحبل الله ویعتصموا به ویجتهدوا فی العمل فان الله تعالی راض عنهم یباهی بهم الملئکة لانهم
وفوا بما عاهدوا الله وبعطوک صفوة المودة من قلوبهم واختاروک علی الاباء والاخوة

وَالاَوْلادِ وَصَبَرُوا عَلَى الْمَكارِهِ فِينا مَعَ الاَذى وَسُوءِ الْقَوْلِ فِيهِمْ فَكَثَّرَهُمْ رَحِمَا

چه از حدیث بدلالت مطابقی بوضوح می انجامد که ابوذر از خلص شیعیان مرتضوی هم نبود زیرا که بسم الله وصاف عنوانی شان

اخوت جناب خاتم المرسلین ست پس اخوت بر آنها بنص قطعی محمول بخلاف ابوذر که این وصف از وی بحسب سابق

مسلوب چنانکه دانستی و نیز دریافت میگردد که وفا بعهد کردن از مواثیق و مواعید نشانه فتن از لوازم آنهاست

بخلاف ابوذر کما عرفته و همچنین حال دیگر اوصاف از خلوص مودت و صفای محبت و لااقل که این همه مستلزم

ضعف ایمان و موید اینمعنی باشد که حدیث لاادری در شان او و امثال او ست و سائل آن بزرگ بوده

و خواسته که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وقت مدح شهدا را حد نیز مدح او کند و اگر بر ین ما دلیل

اکتفا نکند و حدیثی دیگر در تصریح آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بضعف اسلام او بدلالت مطابقی

درخواست کنیم انیک نشان میدهم که حضرت باقر مجلسی از امام اعظم طوسی بسند معتبر روایت کرده که

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای ابوذر بدرستیکه من دوست میدارم از برای تو انچه از برای

خود دوست میدارم و من ترا ضعیف و ناتوان می بینم پس امیر مشو بر دو کس و متکفل مال یتیم مشو انتهی ترجمه

ما فی النجار و وجه دلالت این حدیث بر ضعف ایمان و عدم رسوخ اسلام در غایت وضوح است زیرا که

بر تقدیر ضعف جثه و ناتوانی بدن تفریع آنجناب که پس امیر مشو و تکفل مال یتیم مکن درست نمی افتد

زیرا که بسیاری از اغنیا و ضعیفان از شیوخ و شباب را بر ین امور متعهد کردند پس متعین شد ضعف اسلام

و ضعف ایمان بسبب غلبه حرص دنیوی زیرا که مضرت این امور این چنین ضعفا شدید الطمع را بالنسبت بزهر

قاتل هم زیاده تر است علاوه جسارت ظاهری و شجاعت باطنی اگرچه در اوقات جهاد با کفار نگونسار

سمت ظهور نیابد چنانکه در بحار و سراجم آن ثابت ست و در مسلک اول سخنی از ین باب هم رفته لیکن در مقابله

اصحاب کبار و تابعین اخیار نه بجدی بود که اگر بیچاره کعب بمگر بخت سرش را بر دوش میگذاشت پس مطلوب متعین شد

سلمنا که بروایت بعضی از اهل تشیع و غزالی در شرح نهج البلاغه حضرت فاروق بعضی را از اجله اصحاب بعد از

تصریح کمال قوت ایمان ضعیف گفته لیکن پیدا ست که تحمل اثقال از عامه کبری چیزی دیگر ست و امیر

شدن

شدن بر چند کس بلکه تکفل بمال یتیمی چیز دیگر و انتفای ثانی موجب انتفای اول و ثبوت مطلوب است و لا یکس
القصه در تالیفات فاضل اخباری مثل معتمد الشیعه هم این حدیث موجود بلکه دلالت بران دارد که ابو در غفاری
بغلبه حرص خوف دنیوی خود را از سوال معذور نداشته پس طبیب حاذق روحانی صلوات الله علیه کاشف مورسفید
و سیاهی دست مبارک خود را بر مسکبش زد و فرمود یا اباذر انک ضعیف و انها امانة
و انها یوم القیامة خزی و ندامة الا من اخذها بحقها و ادی الذی علیه
فیها باجمله حال این بزرگ ناگفته به اگر کتب امامیه بدست اهل استقرا افتد روشن تر از آیینه سکندری
بلکه آیینه خاوری گردد که نفی اخوت و اثبات مشائب ابو ذر قریب رحلت شریف واقع شده و موید این معانی
خطبه آنحضرت صلعم که مجلسی در بحار آورده و ملخص آن مدح متاخرین بست و انگه توقع امتثال اهل بیت از انها
نسبت باین متبولین زیاده بود و از کتاب مزبور توان دانست که این خطبه متصل وفات او فرموده و اما سخن
ملخص آن قریب حدیثی است عجب از ملا که دعوی تجرد در بحار الانوار بر زبان قلم می آرد و روایات
مشائب او را که خود روایت کرده پیش نظر ندارد و از روایت ابو جعفر و مشائش که درین فصل ایراد افتاد
هنوز خبرش نیست که بر نقیض این احتمال دلالت تمام دارد یعنی تا آخر حیات شریف ابو ذر غفاری
را مرتبه اخلاص و صدق نیت و صفای طویت و حسن سیرت حاصل نبود و او بلا عصبیت و تاصبت و
کجا بکجا می برد که بچنین تاویلات سخیفه و تسویلات ضعیفه که او هن از بیوت عنکبوت است دست میزند
کاخ انصاف و سداد را بر میکنند این همه یکسو آخر نفی دین و ایمان از کسیکه تقیه نکند و خود را در
معرض تلف افگند در کافی و وافی و صافی آیا از مشهورات و متواترات هست یا نه و اگر در مذهب اهل غور
و تتبع واقع شود کمتر از هزار روایت مثل روایت لا دین لمن لا تقیة له و لا ایمان لمن لا تقیة له در اصول
امامیه نخواهی یافت و خود ملا باقر مجلسی که در اضلال متاخرین مثل عبد الله سبا در متقدمین است در حیات
القلوب و دیگران در غیر آن لاعن ادراک و شعور به بانگ بلند می سراید و در مقام افتخار بران بزرگ
اظهار می نماید که او هرگز از خلفا خوفی نکرده و در اظهار ذمائم ذی النورین نگار بلاغت بسته و سر کعب را

رو بروی او و ارکان خلافت و اعیان امارت شکسته و لهذا غضب الهی برای عبرت خلایق بجانب
متوجه گشته عهود و مواثیق را در باره مرتضوی شکستن و دل بقضای بلاد عظیمه بر بستن که مصدر حوادث و فتن
بود چه مناسبت بمضمون ابیات درویش سفای بخاری ابیات طرف کلاه و کاکل مشکین شکست و
بست ✤ صد فریب انگیز زده بجهان زین شکست و بست ✤ با یار شکست عهد و با اغیار بست دل
واحسرتا که کشت مرا این شکست و بست ✤ پس دیمان و ایمان ابوذر بلکه بادجین او نیز کجا باقی ماند اینهمه
در زمان خلفا از وی مسلوب گشت بنا علی هذا سخن سازی ملا مجلسی در باره حصول قوت ایمان کی
مساعدے داشته باشد مگر شاید بر مذهب اهل رجعت باز در دنیا از عالم برزخ رجوع کرده مثل شیطان الطاق
و برادرانش چنانکه از تاویلات صاحب تنزیه در جلد چارم و پنجم نظر باصول امامیه که از متاخرین ائمه در
شان او مروی است لازم می آید تدارک ما فات بعمل آورده باشد پس معلوم شد که هرگز نزد عقلا ایمان
ابوذر کمال رسیده نگرفتیم که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و یا در باب امر بالمعروف و نهی عن
المنکر تاکید شدید فرموده که قُلِ الْحَقَّ وَإِنْ كَانَ مُرًّا وَلَا تَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ اگر ذالک
لیکن فقط این مور او مر النصب العین و اشتن و احادیث اطاعت خلفا را در آنا متواتره تقیه را پس پشت
انداختن قصه پارینه ملحد یرا در باره ادعای حرمت نماز مستدلا بالکریمه لَا تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ زنده ساختن
است علاوه انچه در باره امر و نهی بجناب امام وقت خلیفه بلافصل ارشاد شده البته از تاکید ابوذر زاید خواهد
بود چنانچه بر ناظرین کتاب این معنی مخفی نیست هرگاه امام انام تقیه فرماید و پشت سر خلفا در نماز بجماعة
اقتدا سازد ابوذر و خوانش در چه حساب خواهند بود که باظهار حق پردازند علاوه این همه امر بالمعروف
و نهی عن المنکر و اعلا کلمة الحق در وقتیکه حضرت مورد نص غدیر ابوذر را طلبیده خاطر نشین او دیانه کرده
که ابوذر بر خلاف دیگر کسان از اهل اخلاص را خراشد و لیکن سر خود رانه تراشد در همه مقام بروایتی از
روایات بیشمار که در باره اطاعت خلفا مروی شده اکتفا نموده میشود بعد از ملاحظه منطوق الفاظش خیال
کرده شود که آیا معامله ابوذر با خلیفه ثالث در بقای او دلالت بر انتفای ایمان او میکند یا بر نقیض آن

در کمال بھائی مذکور است کہ امیر المومنین گوید کہ چون بمذاجاء نصر اللہ نازل شد رسول اللہ در نجوگشت و توقف نکرد در خانہ بلکہ بیرون آمد روز پنجشنبہ و سر بعصابہ بستہ بر منبر رفت رنگ روی مبارکش زرد گشتہ آب از دیدہ روان بلال را فرمود کہ در مدینہ منادی کن کہ بوصیت رسول حاضر شوید کہ وصیتی خواہد کرد و این آخر وصایای اوست جملہ خلایق روی بمسجد رسول نہادند مرد و زن و صغار و کبار چنانکہ مسجد پر شد رسول گفت وسعوا لمن ورائکم وسعوا لمن ورائکم یعنی فراخ کنید مجلس را بر کسانیکہ در پس پشت شما اند پس رسول صلی اللہ علیہ وسلم بر پا خاست و گریہ کنان گفت انا للہ وانا الیہ راجعون من بعد خطبہ طویل ذکر کردہ کہ در اثنای آن این عبارت واقع است ایہا الناس اطیعوا ولاۃ امورکم ولا تعصوھم وان کان عبدا حبشیا مجدعا فانہ من اطاعھم فقد اطاعنی ومن اطاعنی فقد اطاع اللہ ومن عصاھم فقد عصانی ومن عصانی فقد عصی اللہ لا تخرجوا علیھم ولا تنقضوا عھودھم باز مولف کتاب مذکور در اثنای ترجمہ آن گفتہ کہ ایمہ را اطاعت کنید والیان امور خود را یعنی امامزادہ در ایشان عاصی مشوید اگرچہ بندہ حبشی باشد کہ از قبل امام بر شما حاکم بود ہر کہ اطاعت ایشان کند اطاعت من کردہ باشد و ہر کہ اطاعت من کردہ اطاعت خدا کردہ و ہر کہ بر ایشان عاصی شود با من عاصی شدہ باشد و ہر کہ بر من عاصی شود پس تحقیقکہ در خدا عاصی شدہ و بیرون مباید بر ایشان و نشکنید عہدہای ایشان را انتہی **بلفظہ بر دانشوران** عالم مجتنب نماند کہ اگر مراد از ولات امور خلفا باشند اعم از اینکہ باستحقاق و جور و نفاق کما ہو الظاہر یا فقط حضرات معصومین بھر حال ارکان دین و ایمان حضرت صدیق اند بمنزلہ از است زیرا کہ چنانچہ او را اطاعت ذی النورین بر تابی کردہ و خلعت خود پوشیدہ و انواع بی اندیہا بر روی کار آوردہ اطاعت امام وقت را کہ حضرت امیر بود نیز فرض کردہ و دادنا صبیت داده و راہ تقیہ و سکوت اختیار نکردہ من بعد مخفی نماند کہ مقصود جامع اوراق از اشارہ باحادیث تقیہ و مانند آن اثبات کفر اخروی حضرت ابو ذر غفاری است چہ بارہا گذشت کہ در تطبیق حدیث حوض فقط ثبوت بدعات و تقصیرات و نفی کمال ایمان مطمح نظر است بلکہ اشعار بران می نماید کہ حال کتب دین و ایمان شیعہ کہ مشتمل بر خرافات است باید دید و در پی شدن ایشان در مطاعن خلفا بلکہ انبیا بر بعض ایشان عقل باید سنجید **این ہمہ کہ گفتہ شد** متعلق بتاویل قول از تاویلات مجلسی در بارہ ابو ذر بود آمدم بر

احتمال دیگر که مقصود ابوذر از مخالفت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ظہور اعجاز مصطفوی و آمادگی ثواب آخرت
بود و این طرفہ تاویل است کہ حضرت ملا افادہ فرموده این فاضل جلیل و اوحد نبیل این قدر ہم خیال نکرد کہ این تاویل
با ضعف ایمان کہ در نفس حدیث منصوص است کما سبق و خود مجلسی آں را بعد چند سطر از تاویلات خویش روایت کرده
منافی است و در کمال ظہور است کہ شخص ضعیف الایمان برائے اظہور معجزہ پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در وقتیکہ ہزاران
معجزات او را مردم دیده باشند انواع تعاب و قتل و اسر برائے اقارب خویش تجویز تواند کرد بلکہ احتمال آں بود کہ چنانکہ
از اقامت مدینہ سرگران بود از برادر زادہ خویش ہم سرگران باشد چنانچہ از دار اہل دنیاست و بخیال او
آمده باشد کہ اگر خبر حضرت صلعم مطابق افتد و برادر زادہ کشته شود نہا و الا از تکالیف اقامت مدینہ و
رفاقت شریف نجات کلی حاصل پس اختیار سفر از احدی الحسنیین خالی نیست و خیال ثواب آخرت در اختیار
مصایب برائے شخصیکہ فقط عیش و نشاط خود را بر صحبت منیف ترجیح دہد و مرتبہ قناعت بدست ندارد کما شہد
بہ خوہ الکبیر اعنی سلمان الفارسی و قد مر بیانہ فی المسلک الاول و با وصف منع آنجناب از اختیار حکومت ہمت
بر ارتکاب آں مصروف نماید و ضرورت بلجیند داشته باشد از عجایب احتمالات است بالجملہ در مخالفت و تکذیب جہیب
ایروی صلعم ادخار ثواب فہمیدن کار ابوذر و مرید خاص او بلا باقر است اے معاشر مسلمین ادخار ثواب در
صحبت آنجناب بود یا در مفارقت **قطع نظر ازین ہمہ** امور برائے نفس خویش بالستی کردن یا برائے
برادر زادہ خویش کہ مفت او را در معرض تلف انداخت و وبال خویش بر گردن خود گذاشت اگر ازیں
نوع معاملات اسمت جواز داشته باشد کہ سید انام علیہ الصلوۃ والسلام بکسی فرماید کہ ای فلان تو از بجا مرد دے
القرائہ خود را ہمراہ مبر کہ دشمنان برای بدخواہی در کمین گاہ نشستہ اند و برارادہ قتل و اسر جا ستہ
تو مجروح و آنہا مقتول و محبوس خواہند شد و آں شخص قبول نکند بلکہ تکذیب نماید و گوید کہ ہیچ فتنہ
واقع نخواہد شد و حضرات امامیہ مرا قوال سخیفہ او را تاویل کنند کہ اختیار این مخالفتہا برائے اظہار اعجاز
بود پس میتوان گفت کہ قتل عمار کہ از لشکر معاویہ اتفاق افتاد مخصوص بنا بر اظہار معجزہ نبوی بود یعنی اخبار غیبی کہ
یا عمار تقتلک الفئۃ الباغیۃ ہمچنین جور و جفا اعوان و انصار یزید سر آمد اشرار الی غیر

ذلک

ذلک من المناکیر این طرفه اظهار معجزه و ادخار ثواب است که باعث قتل بیگناهی موجب اسر اهل بیت او شود
و فاعلش متوقع ثواب و مزید درجات روز حساب باشد کاش به برادرزاده خود ابتدا از بهر معنی اعلام میکرد و میگفت
ای برادرزاده و افرزند دلبندتر از بهر حال از مدینه رسول متعال بهجرت باید کردن تا کشته شوی و ناموس تو برقرار
نماند که در نیصورت بمزید درجات اخروی فایز گردی گناهان تو کان لم یکن می شوند ندانی که اظهار معجزه نبوی
که در یک اشارتش کره قمر بدو نیم شد برین جبر ثقیل یعنی اختیار سفر طویل موقوف است و این امنیست بهمین
اراده مخوف اگر آن اجل رسیده قتل و اسر اهل بیت خویش بطیب قلب و انبساط نفس قبول میکرد و اظهار مخالفت
سید الثقلین صلعم اختیار می نمود دری از درهای ثواب عالم آخرت می گشود و از نجاست که حضرت ابراهیم
علیه السلام با فرزند ارجمند خود حضرت اسمعیل فرمود یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر
ماذا تری و جناب سید المرسلین صلعم در منامات ریحان خویش اعنی شهید کربلا علی ما رواه المجلسی فی البحار
و غیره فی غیره من الاسفار دانمود که ای فرزند گرامی زود تر بکوفه باید رفت که فوز بدرجه شهادت بدون این سفر
اختیار مشقت ما یکانی ندارد بار خدایا مگر حضرت ابوذر بمطالعه لوح محفوظ مبدل است که بر تقدیر اعلام و ابا و انکار
خواهد کرد و معجزه شرافت در پرده اختفا و احتجاب خواهد ماند پس ناچار بهر حال ورا در معرض هلاک انداخت چیرا نکه
که هرگاه این اکابر امامیه مصدر چنین تاویلات رکیکه برای سرپرستی مقبولین خویش میشوند باز بگذار
زبان مطاعن صحابه بخیر تقریر و تحریر می آرند و می گویند که فلانی را از اصحاب بنا میکه مخالف نام اولش بود
حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم موسوم فرمود و او امتناع کرد و کسیکه از اطاعت نبوی استکبار و
استنکاف ورزد او چنین و چنان است و چه عجب که از و مخالفت آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم در باره نصوص
خلافت مرتضوی هم صدور یابد الی غیر ذلک من المطاعن التی اوردها الفاضل الجائسی نا سیا باسلافه فی عداد
الاسلام بالجمله سخافت این توجیهات نه چنان است که حاجتی به تبیین و تشریح داشته باشد مگر جون
سکوت از مخالف از رکگذر بی انصافی در نظر عامیان محمول بر عجز و امی نماید اشارتی بسخافت توجیه مسطور لنظر
بورود حدیث جناب سید المرسلین در باب ضعفا و الی غیر ذلک نموده شد و اگر بر منهم قائد توفیق کدام مبتلای

عمامی تعصب را بسر کوچه حق بینی نبرد و از بحث وجدال میسر و با دست نه کشد هنوز این مکینه تبری
دگر جگر دوز برای بکاره کیش کینه توز در کیش دارد که لبهای هر زه درای را بهم میدوزد و آن اینکه صاحب
بحار روایت کرده و ترجمه آن که برای فارسی خوانان بکار آید بزبان بعضی از اقارب او اینست که خلیفه والی مدینه
بود از جانب عثمان و چون خلافت ظاهری با میرالمؤمنین منتقل شد عهدی بسوی حذیفه نوشت که او را مطلع
سازد از حکایت خود و بیعت مردم با و حذیفه بیمار بود درست نشست و سه مرتبه گفت بخدا قسم که والی و
بادشاه شما گردید امیرالمؤمنین جهالبن جوانی برخاست و گفت ای امیر آیا مرا ماذون میسازی در سخن گفتن
گفت بلی گفت آیا امروز امیرالمؤمنین شده یا همیشه بوده است حذیفه گفت بخدا قسم که همیشه امیر مسلمانان بود
و هست جوان گفت بچه چیز این را از تو قبول کنم حذیفه گفت بدرستیکه حضرت رسول صلعم فرموده بود که هر گاه جیه
کلبی را نزد من بینید کسی نزد من نیاید و من روز بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رفتم پرده برداشتم دحیه کلبی را
دیدم چشم را بهم گذاشته برگشتم و بخدمت علیه السلام رسیدم فرمود ای حذیفه از کجا می آئی من بحکایت عرض کردم فرمود
برگرد من امیدوارم که امروز حجتی بر خلق ظاهر شود من در خدمت آنسرور برگشتم و بر در ایستادم و آن سرور داخل
شده گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته گوینده در جواب سلام گفت و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته یا امیرالمؤمنین
و پرسید من کیستم امیر فرمود گمان میکنم که دحیه باشی گفت بگیر سر عجمت را که سزاوار تر باو از من غایب
شد در این اثنا حضرت سر برداشت و فرمود یا علی سر مرا تو از دامن که کرفتی حضرت امیر گفت از دامن
دحیه فرمود بلی او چه گفت و تو چه گفتی حضرت گفت من سلام کردم و او این نحو جواب سلام مرا گفت حضرت فرمود
خوشا حال تو ای علی که سلام کردند بر تو ملائکه یا بارت مومنان از جانب پروردگار عالمیان بعد از ان حضرت
امیر بیرون تشریف آورده فرمود ای حذیفه آیا شنیدی گفتم بلی شنیدم فرمود چه شنیدی من آنچه شنیده بودم
عرض کردم بعد از ان آن جوان بفارسی بحذیفه گفت پس کجا بود شمشیرهای شما در روز بیعت ابو بکر حذیفه گفت
این و لهای بعد که غفلت بر آنها غالب شده بود و از یاد آنها است آنچه کرده اند از اعمال خیر و از برای شما است
آنچه کرده اید خوبها سوال کرده نمیشوید از آنچه آنها بد کرده اند انتهی صاحب صحیفة التقین بعد ذکر این روایت

بلا فاصله

بلاغی صاحبه میگوید که سید رحمه الله از عبد الله بن سلمه و مقداد این حدیث را بطول و بسط روایت کرده است
و در آن مذکور است که خلیفه از آن جوان عذر سکوت و معارضه نکردن در بیعت ابو بکر را باین نحو خواست
که ای جوان بخدا قسم که چشمهای گوشهای ما گرفته شده بود و مرگ مگر وه و زندگی معیات زینت یافته بود
در پیش ما و در علم خدا گذشته بود ما از خدا سوال میکنیم آمرزش گناهان و نگاه داشتن بقیه عمر را بدرستیکه او است مالک
این انتهی بلفظه من الآخر و مختصرا من الاول بعد از این روایت مناسب آن بود که تعقیب عبارت مولف بر داریم
لیکن چون عنقریب بتقریب دگر حال این عازب از کتب قوم قلب عبارات مولف سمع خراش میشود
لهذا این قلب را بر قلب سلیم و طبع مستقیم ناظر و سامع گذاشته بذکر دیگر فواید عظیم که بر این حدیث مترتب
یافته متوجه میشوم نخستین آنکه منظور حضرت امیر از بازگردانیدن خلیفه و شنوانیدن این کلام اشرف ملائکه
در باب امامت بلا فصل خویش اتمام حجت بود تا باز خلیفه باستماع آن هشیار و بیدار شود و در وقت ضرورت
یعنی وفات سرور کائنات و اجماع اهل سقیفه و دیگر مقامات گمان شهادت نه نماید و بالجمله بسوی
اهل خلاف میل نکند دوم آنکه خلیفه بصیغه متکلم مع الغیر خود را با تمامی حریفان مثل ابو ذر و سلمان
و ابن مسعود و غیرهم از مرتکبین احداث میدانست و مثل دیگران از صحابه بر اعمال زبان بنوعی افتخار نمیکرد و هر
کس را از غافلین و کاتمین حق شماری نمود و این تقریر را بجواب جوان فارسی بر آن آورده نامعلوم شود
که سکوت ایشان در زمان بیعت ابو بکر بجهت مبتلای حرص دنیوی که راس هر جرم و خطاست بوده و الا می
گفت که ای جوان با گروه مخلصین و معاشر معتقدین امیر المومنین در ابتدای خلافت ابو بکر با هم اتفاق کردیم که چون وی
بر منبر رسول برآید از قدام و خلف و یمین و شمال بروی در نیزیم و او را از علو منبر بحضیض مذلت بر اندازیم
لیکن امام برحق و خلیفه مطلق زجر شدید فرمود و هرگز بر نهج معنی رضا نداد و آخر با الحاح و اصرار ما راضی بر
مجاهده لسانی شد پس معائب و بر اعلی رؤس الاشهاد در وقت مذکور یاد کردیم و در ثمالب او و تمامی
اعوان و انصارش تفصیل تمام بکار بردیم بلکه دشنامهای غلاظ بر زبان آوردیم و دقیقه از تکفیر قوم نامرعی
نگذاشتیم چون امام راضی نشود سر شمشیر چگونه بدست گیریم و الطاعت و انقیاد او نه پذیریم مگر نشنیدی

که سلطان به پسندد هنر است ✽ پس باطل شد روایتیکه علمای امامیه در معارضات مقبولین لسانی
با ابوبکر صدیق و یارانش محمول و موضوع ساخته اند و در آیت هم دلالت بر وضع اشال این روایت دارد زیرا که
چون طمع زخارف دنیا مستولی برین قوم باشد بحدیکه کوشش ایشان را کور و نور نهیت عقل را
مسلوب کند و زندگانی دنیا را زیب و زینت دهد و مورد صم بکم عمی گرداند بحدیکه بر میعاد امیر المومنین حاضر نشوند
و سر بای خود را نتراشند و بر قامت مرتضوی دل نهند معارضات کذائیه ایشان در مجامع اصحاب کما سیجی
تفصیلها با خلفا کجا راه داشته باشد ندانی که بزرگان گفته اند **شعر** عالم که کامرانی و تن پروری کند
او خویشتن گم است کرا رهبری کند ✽ و نیز فرموده اند **قطعه** هر که هست مانند فقیه و پیر و مرید ✽ ورز زبان آوران
پاک نفس ✽ چون بدنیا دون فرود آمد ✽ بعسل در بماند همچو مگس **سوم آنکه** اگر بیعت ایشان از جهة تقیه میبود حکایت
طمع دنیوی چگونه حذیفه رئیس و قهدین با سرار منافقین دخل می داد و بر گناه خود و یاران خود چرا خائف می بود و خود را
با اتباع و اشیاع چرا از مخالفین مرتضوی قرار میداد کما سبق مفصلا **اکنون بران** روایت
موضوعه اعلام مینمایم محصول معنی آن که از طول احادیث کتاب فتن است حتی که در یک جزو متوسط تمام
شده در فارسی وارد میکنم که ابان تغلب از صادق پرسید آیا در منکرین ابی بکر کسی بوده فرمود خالد بن
سعید و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده همچنین شش کس از انصار ابو الهیثم و سهل و عثمان و خزیمه ذو الشهادتین
و ابو ایوب همگر شوری کردند که هرگاه ابوبکر بر منبر ایستد او را بذلت فرود آریم جماعتی گفتند خود را بهلکه
میندازید و اول از حضرت امیر بپرسید پس حاضر شدند و اول ملامت کردند که حق خود را با وصف اولویت
و صدور حدیث که حق با علی است هر جا که باشد ترک کردی باز گفتند که دل برین اراده نهاده ایم پس جواب
میرزا فرمود بخدا سوگند که این امر از شما سر انجام نمی شود و آنها شمشیر ها کشیده بر سر من خواهند رسید
که برخیز و بیعت کن والا گردن میزنیم پس ضرور ست دفع آن و حضرت بر تقدیر فقدان انصار ممانعت فرموده و یاد
ندارید که اول مشغول تجهیز بودم باز برای جمع قرآن قسم خوردم باز دست فاطمه و حسنین گرفته در بدر گردیدم
کسی قبول نکرد مگر سلمان و عمار و مقداد و ابوذر لاجرم در خانه منزوی شدم پس گردن ارادم

نگردید مگر برای تذکیر نصوص خلافت من بروید پس رفتند و انصار به مهاجرین گفتند که شما سبقت
کنید که خدا نام شما مقدم داشته لقد تاب الله بالنبی علی المهاجرین و الانصار ایشان گفت
سفیان چنین تلاوت میکنند لقد تاب الله علی النبی و المهاجرین و الانصار فرمود براه خطا
این وقتی درست می افتاد که از پیغمبر گناهی صدور یافت و روا نیست آنکه ایشان وقت وفات شریف غایب بودند باز
بمدینه آمدند و نزد ابوبکر رفتند قصه مختصر اول خالد بر خاست و گفت ای ابوبکر از خدا بترس نیک بیدادی که پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم روز قریظه که صنادید کفار بدست امیر کشته شدند فرمود ای مهاجر و انصار وصیت مرا
نگاهدارید که علی خلیفه من است والا دین شما خراب خواهد شد و این وصیت از آسمان نزول یافته و از بنی
من اهل بیت اند باز برای مطیعین دعا فرمود و بر منحرفین دعا بد نمود عمر گفت خاموش باش که ترا
در مشوره خلافت دخلی نیست گفت ای ابن خطاب گویائی تو از زبان دیگریست حسب تو خراب
و منصب تو ادنی و قدر تو کمتر است و بنام مردمی لئیم بودن مشهور و مانند شیطانی و عاقبت شما خلود فی
النار پس سلمان فارسی برخاست و بآهنگ ایرانیان اول بزبان فارسی حرف زد که کردید و نکردید و این موعظت
بعد ازان بود که ممونه قهر الهی بگردنش رسید ای ابوبکر کار خلافت از تو انتظام نخواهد یافت و آخر در مسائل
رجوع بحضرت امیر ضرور خواهد بود عهود و مواثیق را درین نزدیکی شکستید و خلیع العذار گشتید اول رزیه
رایتا سامه در آمدید و اکنون بر منبر برآمدید بر بن گناه بدتی نگذشته توبه کن و از سر دعوی این نگذر پس ابوذر
برخاست و گفت صحبت پیغمبر را بخیال آوردید و وصایت را ترک نمودید اگر امر خلافت در اهل بیت نماند شکوک و
اوهام در دین راه خواهد یافت و آخر جهله و ظلمه مسلط خواهند شد و انجام کار بسفک دما خواهد بود خود را
که حضرت فرمود که خلافت بعد من علی است باز حسنین باز ذریت طاهره من پس قول پیغمبر را پس پشت
انداختید و دنیا را نصب العین داشتید و نعیم مقیم آخرت را پشت پا زدید و سیرت بنی اسرائیل گرفتید عنقریب
وبال خواهید کشید باز مقداد داد موعظت داد و گفت از ظلم و جور باز گردد و توبه کن و در خانه بنشین و شو
و امر خلافت با میر تفویض نما یا دنداری که اول بشمار رئیس منافقین را که عمرو بن عاص است و با نفاق

استوا ان شانئک هو الابتر در حق او وارد شد رئیس کردند پس شما بر خلق چگونه امام توانید شد پس زینت
دنیا فریب مخورید و حق را بر مرکزش نشانید و گرنه رسوائی خواهید دید باز بریده استرجاع کرد و گفت آیا فراموش
کردید یا خود را بتکلف از اهل نسیان قرار دادید یاد شما نمی آید که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم علی را امیر المومنین نام
نهاد و بارها فرمود که او قاتل قاسطین است هنوز وقت از دست نرفته زود منتبه شوید براه مجرمین و ظالمین مروید
پس عمار گفت اگر سید انید فبها والا اکنون بدانید که اهل بیت نبوت اولی بخلافت و قیام امور دین اند
پس قبل از ان که بنیاد دین و ایمان بلغزش در آید و فتنه های عظیمه برپا شود حق را بمستحق سپارید
و حال بخصوص خلافت را از سد ابواب الا باب علی و فضائلش در خطبه فاطمی و بودنش با علم و حکمت محتاج
بودن شما بسوی او خود میدانید پس اقتداء علی الاعقاب اختیار میکنید فتنقلبوا خاسرین قوم
لا تتولوا عنه مدبرین باز ابی بن کعب قصه طویل را مختصر کرد که وبال عصیان در باب وصی
آخر زمان همه بسوی تو راجع خواهد شد زود تر تدارک ما فات بعمل آرو خلافت را باختیار اهل بیت بگذار
والا در مظلمه قیامت گرفتار شوی و ما ربک بظلام للعبید باز خزیمه بشهادت همه حضار ثقلین
خود را ثابت کرد و گفت بگوش خود از نبی صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که اهل بیت فاروق و پیشوای امتی اند
و ما علی الرسول الا البلاغ المبین باز ابو الهیثم قصه غدیر بیاد آورد و گفت که من بعد انصاف
همگی گفتند این اقامت بر خلافت است و بعضی گفتند که مقصود آنست که بدانند که هر که حضرت را مولی
داند علی مولای اوست پس خوض بسیار واقع شد آخر کس بسوی آنحضرت صلعم فرستادند فرمود بگویند علی ولی
مومنین است بعد من و انصح مردم اکنون بعد ادای شهادت هر که خواهد مومن شود و هر که خواهد کافر گردد
ان الیوم الفصل کان میقاتا پس سهل برخاست و حمد و نعت بجا آورد و گفت که من بچشم دیدم در همین مکان
آنحضرت را که دست علی گرفته بود و میگفت ای مردم این امام شما بعد من است او وصی و جانشین من است
دین و منجز وعده من است اول کسیکه مصافحه کند با من بر حوض کوثر او خواهد بود و شا بحال ناصر و دلیل او باشید
و خاذل او و باز برادرش گفت شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که میفرمود اهل بیت نجوم

تا بمن ندا ایشانرا در خلافت مقدم گردانید شخصی برپا خاست و پرسید که اینها کیستند فرمود علی ذریت طاهره
او چون خود خلفا را بیان کرده باشد فلا تکن اول کافر به ولا تخونوا الله والرسول وتخونوا اماناتکم
وانتم تعلمون پس ابو ایوب مواعظ را ختم کرد که بارها شنیدیم که تصریح بامامت علی فرمود و گفت که علی امیر ابرار
وقاتل کفار است مخذول باو خاذل او منصور باو ناصر او قتلوا الی الله من ظلمکم ان الله تواب رحیم
ولا تتولوا عنه معرضین امام صادق علیه السلام فرمود که ابو بکر ساکت شد و اقاله کرد عمر گفت ای پسر
احمق تو لایق این کار نیستی حالیا سالم را خلیفه میکنیم پس اول و ثانی همه غایب شدند و تا سه روز کار خلافت بلکه امور
متعلقه مسجد شریف معطل بود در روز چهارم خالد بن ولید با هزار کس آمد و گفت چه نشسته اید که بنی هاشم ملک خلافت
کردند و بقهر ازین جمال سالم هم با هزار کس در رسید همچنین معاذ بن جبل تا آنکه چار هزار کس جمع شدند و شمشیر با برنده
کردند بقدر ثلثین عمر بود اول و عطین ابا میه یعنی خالد بن سعید در گفتگو بلکه بدشنام با عمر در اویخت و سنگها
مصارعت میانه عمر و علی گرم شد و گذشت انچه گذشت پس امیر با صحاب خود گفت خدا رحم کند شما را اکنون بروید
داخل نشدم در مسجد مگر چنانچه موسی و هارون و قتیکه اصحاب او گفتند که برو با برادر خویش و با کفار جهاد کن ما هم
همراه تو نخواهیم رفت عجب از وضع این داستان که برابان تغلب بلکه امام صادق علیه السلام همه دروغ بیفروغ بسته و
مدانسته که آثار جعل از سیمای حکایت پیدا و علامات خفت را و تناقض و مخالفت این جماعت با حضرت امیر
از فحوای این هویدا چه مدلول صدر قصه آنست که ایشان خجسته بودند که صدیق را از منبر بزیر آورند و او را ذلیل زنند
و حضرت امیر بحکم آنکه عرق عداوت خلفا بجوش نیاید و لطلب بیعت یا قتل متوجه نشوند و این تقیه از سنت
منع فرمود و جز این قدر تجویز نمود که بعضی از نبوی را بیاد ابو بکر دهند از اینجا است که محقق جیلانی در فتح السبل
تبرجمه بعضی از فقرات این حدیث در همین مقام گفته که حضرت فرمود که والله اگر شما این کار کنید از عهده بیرون
نتوانید آمد پس چنان است که با شمشیر ها می کشیده بجنگ من آمده اید الخ بلفظه و وسط حکایت دلیل بر آنست
که این قوم در بحر شی خلفا سخت بی باک شدند و دقیقه باقی نگذاشتند و در تکفیر و تضلیل شان زیاده الو صفت
کوشیده از اراده القای ابو بکر زبر منبر با فرا تر نهادند و حالانکه در روایت مستفیضه قوم با عتراف فخر الدین

بخفی و اشالش ما فورست که چون فتنه روز سقیفه پدید آمد و بیعت ابوبکر واقع شد حضرت تمامی اصحاب
خود را امر کرد که الزموا بیوتکم و اصبروا علی البلاء و لا تحرکوا بایدیکم و سیوفکم و اهوا
السنتکم و اینهمه قبل ازان بود که امور خلافتش مستحکم شود هرگاه دران روز جمیع یاران چنین فرمایند که از
خانهای خویش بیرون میاید و بر این بلا صبر کنید و دستها و شمشیرهای خود را بحرکت میارید و هلاکت و
صامت باشید بعد از یقین و رحلین و نامردی اصحاب و ضبط امور خلافت و اجتماع مهاجرین و انصار فرستادن
این جماعت معقول نمیشود بالجمله چون این دشمنان دست نما برین اوامر و نواهی دل نهادند و زبان
درازی کردند و هوا السنه را بحرکت آوردند اعوان و انصارش فی الفور فوج فوج کشی بر اهل بیت نمودند و
این عجلت پیشگان در انوقت هم از درشتی رجوع نکردند بلکه دشنامهای غلاظ بفاروق دادند و هرگز براه
نسبت نرفتند چنانکه عاقلان گفته اند شعر لطافت کن انجا که بنی ستیز * نه بر دخترم راتبع تیز * تا آنکه جناب
پیغمبر را هم بغیظ در آوردند و شور قیامت برپا شد والا چنانچه خلفا از سعد بن عباده با وصف انکار او از خلافت
صدیق و دعوی خلافت خودش بلکه اصرار بران کما صرحوا به فی کتبهم غض بصر کردند از جناب مرتضوی که براه
لیست و تقیه میرفت بطریق اولی درمی گذشتند پس اینهمه فتنه ها بسبب تجاوز این قوم از حد و مصر
نی بلکه صریح مخالفتهای مرتضوی بهم رسید و حال این گروه مثل بنی اسرائیل شد که فاضل معاصر در تفسیر منهج
السداد لطالب الرشاد از کافی و تفسیر عیاشی بحدیث امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود قسم بخدا که نگشتند
بنی اسرائیل انبیاء را بشمشیرهای خود بلکه شنیدند کلمات عجاز سمات انبیا را و افشاء و اظهار آن نمودند بسبب آن جاهل
قوم در صدد قتل انبیا علیهم السلام گردیدند و آنها را بقتل رسانیدند چنانکه بعضی از اصحاب ائمه طاهرین بنی اسرائیل
را که از ایشان می شنیدند منتشر و پراگنده می ساختند و بسبب آن نصوص خلافت و غاصبین حق ایشان در انتقام
اذیت و قتل ایشان می شدند انتهی ازین تناقص و تهافت خفت رای واضعین هم بوضوح می انجامد مع ذلک
زیاده ترین سخافتی در جهان حیرت را نمی باشد که خود این جاعلین متواتر و مستفاض روایت می کنند
و درین داستان هم آورده اند که جناب مرتضوی با تمامی کس و کودر بدر افتاد و کسی از مهاجرین

مهاجرین دستگیری نکردند انصار هم گفتند که در اول مرحله کجا بودی حالیا طمع خلافت از ما نیابد داشت
که جز فتنه چیز دیگر نیست و قبل ازین گذشت که اصحاب ثلثه هم بروقت معهود سر نه تراشیدند پس اگر این
جماعت طعن بر صدیق میکردند چنانچه این طومار بران منطویست جواب آن از ابوبکر صدیق و مخلصانش که
معرکه حاضر بودند بسیار آسان بود که القوم مورد لوم هرگاه این همه نصوص امامت علی خود بود شما اول
روز چرا کافر شدید دیگر شما انصار چرا میدید که علی بن ابیطالب خلافت را قبول نمی کند باید که از شما
کسی متولی این کار شود و حالانکه عصمت باد یگر شروط در امامت درکار است باز دل بخلافت سعد نهاد بید
و تا دیر بین المهاجرین و الانصار قیل و قال در گیر بود و کسی نگفت که شما کیستید که با وجود امام منصوب
خلیفه شوید قطع نظر ازینهمه هرگاه او ران و فرزند خویش را بر دریای شما حاضر گردانید و الحاح و زاری که
تکاد السموات یتفطرن منه در شان اوست از حد گذرانید رحمی بحال زارش نکردید و گفتید که
اکنون فتنه عظیم برمیخیزد پس حالیا چرا اثارت فتنه و فساد میکنید مگر یاد ندارید که در محکمات تنزیل چه
میفرماید یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون و لا تعثوا فی الارض مفسدین و لا تفسدوا
فی الارض بعد اصلاحها و الفتنة اشد من القتل این همه یکسو همه گر اتفاق کرده بملامت امام خود
مشغول شده بودید که چرا حق خود تلف میکنی و او با شما گفت که فلان وقت سر تراشیده و حاضر شوید نه شما
عمل بران نکردید اکنون باز وی را فریب داده بدروغ و حیل شما مانند آفتاب بر هر کس عیانست می خواهید که
ما و علی دشمنی پدید آید و هنگامه ظلم و ستم بر اهل بیت برپا شود و دور شود که عنقریب جزای اعمال
خویش گرفتار میگردید و ان جهنم لمحیطة بالکافرین الغرض ذلک من التقاریر و جون احدی
این مضامین را در ان معرکه عظیم بر زبان نیاورده بلکه واضح منقری بر خلاف حکم بداهت اولی با قدام
تمامی صحابه پدید شده بالیقین بر طور بعضی از استدلالات مؤلف کما مر فی المسلک الاول معلوم شد که سفهای
چند این داستان را مثل قصه عمرو عیار از پیش خود یافتند فرق این است که واضعین حکایت عمرو مثل
فرزندان شیخ مبارک چنان سحر بیانی بکار بردند که مردم روزگار را از اهل اسلام بلکه کفار از حلاج

ضه ورلیه خویش با شتیاق استماع آن دست برسینه ارند و آستین مے افشانند و حکایت مغفرای کابرا مانند
مانند اقرار آت دیگر مشتمل بر اثبات صدر اول اسلام بحث مشکره ست که احدے از عقلا گوش بران نمی نهد
باجمله کسانیکه ادنی غور در امثال این مقدمات میکنند بر آنها واضح می شود که این تعویل بسیانی نامیه را در این
درازنفسیها غیر از تماشای مطلوبی و بیکسی اهل بیت چیز دیگر ملحوظ نبود و ادل دلیل بران این ست که
چون سید قالنسا خواست که دعای بد در حق مخالفان کند و آثار اجابت هم ظاهر شد که دیوارها بقدر ذراع
از اساس خویش بلند شد و قریب بود که مشغلین خود بخود زنده در گور شوند همین بزرگان سرپرستی خلفا بجا
آورند و آنجناب را از بن کل رخیر باز داشتند چنانکه خواهی دانست انشاء الله تعالے و ظاهر ست که اگر
چنین نمیکردند مناصب جلیل از پیشگاه خلافت چگونه می یافتند و عجب نیست که بهوا دین امت القسم سفار
خلفا را هم بر نام مرتضوی سر بندند علاوه آغاز داستان ندبران میکند که جناب امیر با وصف ملاحظه
عذر وحین قوم مرة بعد مرة اینهمه را خلص اصحاب دانسته برای تذکیر احادیث بشیر و نذیر فرستاد
و انجامش دلالت بران میکند که ایشان را مثل قال لهم لما ذهب ربک فقاتلا انا ههنا
قاعدون تصور بلکه تصدیق نمود فاعتبروا یا اولی الابصار و از عجائب خرافات که ازین
مدث جوش میزند یکے و حرف دیگر باید شنید که امام صادق معاذ الله در باره آیت مذکور فرمود
که قرأت عامه موقوف بر صدور گناه از جناب نبوت است و الا لازم باطل فالملزوم مثله بنا زم بر بین دلیل که
چه قدر متین و استوار واقع شده اگر لفظ تاب الله علی فلان دلیل صدور گناه باشد عفا الله عنه لم فعل
کذا هم دلیل بران خواهد بود پس معلوم نیست که ایمه بر روایات متشیعین در آن آیت یعنی عفا الله عنک
لم اذنت لهم چه تحریف کرده باشند و ازین آیت صریح معلوم میشود که از کتاب چیزے بوقوع آمده که لم و لام
بدان متوجه است و ادنی ترک اولی است پس اگر نظر برین ترک اولی لقد تاب الله علی النبی ورود یابد چنانکه
در تواتر آن شکی نیست چگونه دلیل صدور گناه خواهد بود و ادعے مطالب ما لبینه و چون این بحث طولی میخواهد
بر مقتضی اکتفا نمودم اگر بتقسیم سفوت از صحابه کبار سر میزد حضرات فضه علم و انفاره برآن می نهادند

و ازین جنس روایات و افادات بر اصول موضوعه پیش از پیش ست اگر اجل مهلت دهد در کتابی
دیگر ضبط کرده بحضور مولف بیکنش میکنم و ادعای حسبت بر قلوب اهل خلاف می نهم **و هم از عجائب**
خرافات آنکه واضع حدیث در بنای آن دعوی در رد روایتی میکند که این واعظین در وفات
شریف حاضر نبوده اند آه و این دفع دخل مقدر ست که چون در حدیث موجود که وقت استمداد جز
چار کس احدی قبول نکرد لیس جمع شدن این بزرگان برای دفع صدیق و رفتن برای تکفیر خلاف واقع می نماید و
بخیال مفتری نگذشت که دعوی مذکور بکذب روایات دیگر ست که دلالت صریح بر حضور ایشان میکند
چنانچه گذشت و بر ناظر روایات امامیه مستتر نیست که در زمره واعظین نام زبیر و حذیفه هم در بعضی
از احادیث مرویست فلا تغفل **و با این همه حجج** که بغایت وثاقت بمعرض عرض رسید باز
میگویم که نسبت احداث و ابداع فقط بر اعتراف حذیفه موقوف و مقصور نیست بلکه حال دیگران از مقبولین
لسانی نیز همین ست تا کجا شرح آن توان کرد لیکن چون بعبر است از دلالت حال و سیماء ساعین و ناظرین
این منهج که بتقلب عبائر مولف عادت گرفته اند و بعکس افادات او خوگر شده می یابم که عنصریت بر زبان
قال خواهند گفت که بر این احادیث که تعلق بحال حذیفه خصوصا و دیگر مقبولین عموما دارد خندان دل
نهاد نمیشویم بلکه باستماع حال بر ابن عازب خاصته که بروایت محمد بن اسمعیل بخاری در احادیث خود آورده
میفرمود و معایب خویش بر ملا ظاهر میکرد و بر اعمال زبان سعادت توامان سرور السنه و جنان اعتماد نمی نمود
بر اصول امامیه مشتاق گشته ایم و دست بدامن توا و بخته پس ای روا غلل و شفا علل ایشان بحول و قوت
الهی بدین تبرید و تدبیر ممکن ست که ائمه عظام و مشایخ کرام اثنا عشریه که در فن تنقید رجال عدیم النظیر و
بمثال اند مثل کشی و غیر او تصریح کرده اند که بر ابن عازب بدعای جناب امیر کور شد و مانند ابو در باظهار کیاست
فضلای طائفه نبوته باداش اعمال گرفتار آمد و وجه صدور غیظ و غضب از بحر کرم ارعطا مورد آیات
سوره هل اتی بر طبق تنصیصات این جماعت آنست که روزی آنجناب خواسته بود که دعوی امامت بلال
خود را از واقعه روز غدیر بشهادت بر ابن عازب ثابت فرماید او کتمان شهادت نموده و از وعید الهی و

نهی قرآنی ولا تکتموا الشهادة ومن یکتمها فانه آثم قلبه خوفی نکرد و در کتاب تلخیص
الاقوال که از چند می نسخه صحیحه آن مفقود و نسخه سقیمه آن موجود است ندامت او نیز سمت وضوح دارد از
قرائن عبارتش و انچه جمعی دیگر در حال او آورده اند چنان حالی میشود که هرگاه او را از منکر نکیر سوال میکردند
و او صفات جمیله اش ذکر می نمودند حسرت میبرد و معایب خویش را پیش همگانی همراه حریفان مثل خلیفه
بن حمان و گاهی بانخصوص در حق خود می گفت چگونه رشد و اتهدا یابد شخصیکه به دعای مرتضوی بحمت شامت اعمال
کور شود عبارت کتاب بسبب غلط رندکور نیاوردم تا مثل مورد ملام نشوم اکنون اندک تامل
باید غلط گفتم اصلا تامل در کار نیست بلکه از اجلای بدیهیات است که این صحابی چسان
اعتراف وقوع مضمون لا تدری ما احدثوا بعدک ولا ادری ما تحدثون بعدی او تفعلون بعدی نموده
اکنون کجا ماند گمان آنکه حدیث دل در حق خلفای راشدین واقع است و شان مقبولین امامیه از نسبت احداث
پس ارفع است و همچنین توهمات دیگر و نهایت بذل جهد درباره براء بن عازب و برا بودنش از قبائح و
سر پرستی او در مخالفت حضرت امیر و کتمان شهادت واقع غدیر آنست که حضرت امام ثانی یعنی شیخ
جلی جزاه الله تعالی با عماله مثل جزا عبد الله بن زیاد و عماله در خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال
متصدی آن شده است حیث قال البراء بن عازب مشکوک بعد ان اصابته دعوة امیر
المؤمنین علیه السلام فی کتمان حدیث غدیر خم فعمی انتهی بلفظه یعنی اگر چه
مدعای مرتضوی شخص مذکور بلای کوری مبتلا گردیده ولیکن ما معاشر امامیه بصمیم قلب اعتقاد نداریم در حق
او داریم و بجان و دل نمیگذاریم انتهی تلخیصه و ویلا و امصیبتنا عصبیت و عناد با اهل بیت محمد و
علمای طائفه سیما ائمه عظام ایشان زیاده از سر پرستی کوران باطن و ظاهر چه کور دلی کورانه می برد و چه پرده ها نامه ها
ایمه مخالفین مدعین مزید دلای اهل بیت طاهرین که روبروی عطای انام می درد اینست حال حضرت شیخ
جلی حسن بن مطهر امامی دیگر که او هم از ماهرین فن است و کسی را در ان سخن نیست چاره کار جز این نمی بیند که
این امور برگزیند و او را تباسی و تقلیدا بالله از کوری و کورانگی مبرا سازد

دعوی عمی را بجهت دعای مرتضی کرم الله وجهه بسبب پوشیدن واقعه غدیر چنانچه گذشت بدمه
اهل حق انداز در کتاب تنقید گفته که این همه در روایات اهل سنت ورود یافته در اسفار امامیه از آن
عینی واثری نیست چنانچه عبارتش باید دید البراء بن عازب لما رجع من شهد له علیه السلام
بالجنة وذلك بعد ان روت العامة انه دعا علیه السلام علیه لکتمانه الشهادة بیوم
غدیر خم فعمی انتهی بلفظه بخیال اوکیا اوهنوز درنمی آید که این افتراء بهتان نظر بدانیان مذاهب
امامیه اعنی نفاق وتقیه پس امر بیست آسان ولیکن لزوم کذب بر ائمه عظام امامیه از قدما متاخرین پس
کار بیست مشکل بالجمله سخافت این توجیهات وخرافت این تاویلات بلکه افتراآت نه چنان است که جا جتی
به تبیین وتشریح داشته باشد مگر چون سکوت را مخالف از ریکذر بی انصافی در نظر عامیان محمول بر عجز وا
نماید اصدع بالحق فاستمعوا له وانصتوا وآن اینکه سلمنا که انسان از راه تواضع وشکست نفس البته نسبت
ارتکاب مطلق معاصی بخود میکند که من گنهکارم وگناهان از من صادر شده است واین مقوله اگر خلاف واقع
هم باشد من حیث الشرع ممنوع نیست بلکه مستحب وغالبا بجز معصومین علیهم السلام این جمله جمله ناس را من
حیث الواقعیه گفتن صحیح باشد لیکن این نمی باشد که کدام گناه مخصوص غیر واقعی را منسوب بخود سازد
وترتب ثمره آن را بر نفس خودش اقرار کند مثلا بگوید که من زنا نیم یا شارب خمرم یا مثل برادر امام باز دهم علی ما فی
المجلسی فی البحار وحق الیقین قمار می بازم وطنبور می نوازم ومیروصی بود نم از آثار افعال است که در مخالفت و
عداوت فلان نبی وفلان وصی زمن صدور یافته الی غیر ذلك پس این صحابی چگونه گناهی مثل احداث وکتمان
شهادت نص جهوری را بر امامت علی که در حقیقت بلسان شرع بمر تغییر وتبدیل وردین که یلزم کفر منوط است
اطلاقش می بیند پس بخود نسبت میدهد ومیگفت که بلای کوری نتیجه دعای مرتضی است که بر کتمان شهادت
ترتب یافته وسخت متحیرم کدینج چلی ومن بنور منابه ویقوم مقامه نسبت کتمان شهادت وانچه بران متفرع
گشته بکمال الله تعالی وقدمر آنفا که علی الاطلاق از اکبر کبائر است تکلیف در واقعه غدیر ونص
جناب بشیر ونذیر بر خلافت امیر کبیر والگاه وقت استشهاد آن امام مطلق بی ملاحظه اصول معتبره

محولیش چگونه نمیفرمودند در جمیع روایات مخالفین جولیش جبا این تهمت و افترا باین عذاب کبری گرفتار
و بری از این جناح بود و بالبسیاری از مقبولین بر آن نمیبود و از مقبولین قدما هجو میکردند تا قول
بروایت عامیه و آنکه ایشان در روایات ایشانست دون الامامیه صحیح شود اگر علمای امامیه تکذیب
ایمه عظام خود جرات داشته باشند معاذ الله که ما نسبت این اقتراء بدیشان در این باب نمائیم در راه
تکذیب ایشان بیائیم علاوه کتب رجال مثل استیعاب و اصابه موجود باید که باصابت فکر و استیعاب
نظر به بینند و نشان دهند که این نسبت در کدام کتاب واقع است بالجمله بفرض محال اگر از راه
انهضام نفس انها هم جایز باشد که انسان این معاصی مخصوص را بخود نسبت دهد و در واقع ازان
بری باشد و حضرات امامیه شکر ادنی قدر طاقت بشری بلکه زیاده بران بجا آرند و در سر سیر
او وقیقه نامرعی ندارند باری بصیغه متکلم مع الغیر و گر صحابه را مثل حضرت صدیق اکبر اهل
تشیع و عمار یاسر و غیر هم بدون آنکه آلوده ببدعت و احداث باشند چرا در چنین معاصی بسر شریک میکرد
چنانکه از ضمیمه افادات خدیفه واضح است این طایفه شکست نفس ست که اصحاب رسول را با خود در انتساب
گناه عظیم شریک گرداند و آنها که کافه و قاطبه مقبول و ماکد این باشند پس احداث آنها از یقینیات است و ما اصر
اگر احدی از خدیفه و براء و امثالهما اصحاب را شریک نمیکرد چون احداث و بدعت آنها در مذهب امامیه بجای خود بدلایل
قاطعه ثابت است چنانچه گذشت از کلیه معارضین همیچ نمیبود و شرکت شان بمقتضای وحدت
فعل بهر حال ثابت میکرد و بالجمله صیغه متکلم مع الغیر حقیقة اقتضای آن دارد که در جماعه که آن فعل با آنها
قائم باشد صفت جامعه باشد و رای اشتراک در ان فعل و اینجا تقریر قول قائل صحبت و بایعت و غیر
آن که در صدر تقریر اشارتی بدان کردم البته غیر متکلم هم از صیغه متکلم مع الغیر اصحاب بنوعی مراد اند
مثل عمار و ابوذر لاریب فیه چنانچه احدا آنهای این بزرگان قبل ازین دانستی حاجت باعاده نیست
دیگر واجب است که در ان فعل متکلم هم شرکتی داشته باشد چنانچه حال این بزرگ از گمان نبهادت و عداوت
و مخالفت مصنوعی بخوبترین وجوه معلوم گردید و علی هذین احداث مراد بر این عمار و خدیفه نیست بلکه احداثی

چه جمیع اصحاب بعضی بطوع و رغبت مثل حضرت صدیق امامیه بر قواعد مقرره عدلیه و من بعد از
سلمان و عمار و خزیمه و ابن مسعود و غیرهم و بعضی بکره شریک امداد بودند حتی آن اشخاص که علی بن
ابیطالب را خلیفه بلافصل میدانستند و هرگز در این اعتقاد مصداق حاصل حیضه نگشتند مانند مقدادها
هم بیعت خلفا ثلثه کردند و حسب ظاهر شریک احداث شدند پس مخالف گروه اول از این امر بجا بود و کوهدی
کریم بسبب عدم اجتماع عدد کافی برای جهاد نظر به بعضی از روایات هر واحد را از انها در اعانت امیر علیه
السلام و شرکت احداث بعد تعذیب در جهنم باقی دارد و گیر قیامت معذور دارد بخلاف گروه ثانی که اقتفا آثار
مرتضویه نمودند و گروه ثالثه بتقیه بمودند و بالجمله اطاعت و انقیاد امام خود را مد نظر داشتند و مفوله عارف
شیراز معبر از حال ایشان است شعر بیت سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید + که مالک نخیر بود
زراه و رسم منزلها + این جماعت بر طبق حال ابوطالب در اظهار کفر و ابطان ایمان بودند و انجناب
بر وفق روایات مزعومی حضرات ائمه بتقلید اصحاب کهف بود و ثواب اینهمه را از اهل اجتهاد و تقلید حق
تعالی بدلالت احادیث اهل بیت طاهرین مضاعف گرداند چنانچه بروایت محمد بن یعقوب در کافی و بروایت
ابن بابویه قمی در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمة و ذلک من الکتب المعتبرة عندهم از جناب امیر المومنین
حضرت امام صادق علیه السلام ثابت است لیکن معلوم نیست که اصحاب کهف مزعومی امامیه در کدام وقت و کدام
شهر بودند که ایمان را در قلوب خویش نگاه داشتند و کفر و شرک را اظهار کردند زیرا که نص قرانی بر خلاف
آن ناطق است و اگر این بخصوص در مذهب بخصوص بسبب نقصان و زیادت لایق اعتبار نیست باری از
روایات و تحقیقات مجلسی چگونه روخواهند برتافت در بحار در قصه شان می آرد که انها هرگز بیعت نه پیوستند
و حکم بادشاه وقت را قبول نکرده بحیله اشکار از شهر بدر رفتند و هجرت برگزیده در غار در
آمدند القصه گروه ثانی بجهت اختیار تقیه و تقلید حضرت امام الائمه مقید و امر مزید ثواب و ترقی درجه
باشند نه خائف از عذاب بجهت اتباع مرتضوی در صدد بیعت خلفا و ما یتعلق بذلک کما هو مزعوم
المولف و هو ناش من قصور و تتبعه فی کتب الاصول و الاحادیث و از اعتراف برادین عاری

معلوم میشود که او هم از جمله عارفین بحق اهل بیت نبوت بود بود مثل حضرت ابوذر و عمار و غیر هما پس در جواب
قائل که او را مدح بکلماتی کرده بود که خبر عافیت ازان مستفاد میشود بیان کرد که ازین احداث که اصحاب
مثل بزرگان مذکور کردند من هم شریک آنها یم انچه تو یقین خیر عاقبت داری و ما را از داخلین جنت بدون
تعذیب مطلقا می شماری ندارم و سر معنی متکلم مع الغیر واضح شد و ضوحا تاما و نیز وجه انک لا تدری
هم ظاهر گشت چه قائل تابعی بود و سنی او هرگز نمیداند است که خلفای ثلثه غصب خلافت کردند و ابوذر و
عمار و سلمان درین غصب معاذ الله با آنها شریک بودند و خلافت حق وصی خاتم النبیین بود و از جانب خدا
منصوص و مفروض چه بعد ازین خواهی دانست که علمای رجال از کبار امامیه در دفاتر مبسوطه خویش تصریح
و تنصیص می نمایند که این مقولات از مخترعات عبد الله بن سبا یهودی است هرگز در اسلام قبل از و این
کلمات بر زبان کسی از صحابه جاری نگشته پس سنی عموما کی بابن مزخرفات مائل تواند شد تکلیف
تابعی غالبا که بهزار زبان بیزاری و تبری ازان یهودی نفاق پیشه می کرد و لهذا ابرار بن عازب با و گفت که
نمی دانی که ما بان چه کردیم بلکه از قرائن حدیث خدلیفه تسنن جوان فارسی نیز متیوان فهمید چه هر شیعی
بزعم خود میداند که امر مومنین در حیات نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بر نام مرتضوی مسلم شده پس حقیقة
سوال از حدوث و قدم لا معنی له تکلیف که بر قول او سکوت نکند بلکه برهانی طلبد بلی از قید حقا در باره
خلافت امیر مثلا خیال کرد که شاید حذیفه بر سابقین طعن میکند پس مفصل پرسید و بعد استماع آن بصدد
الزام شد و ثابت گردانید که حشر حذیفه بجهت کوری و کری با هل دنیا خواهد بود و علاوه شیعی بر شیعی طاعن
نمی شود بلی سنی با شیعه تواند گفت که با وصف اعتقاد غصب ابو بکر چرا قتال نگردید و مخفی نماند که هر شیعی
قائل بحبط اعمال سنیان بلکه خلفای نیست قدری برو انچه وجه ضرورت وقوع احداث مقارنا للانتقال
الرسول لا بعده بر تبه من الزمان در ذیل بیان حدیث اولین بتفصیل هر چه تمامتر بر اصول حضرات متشیعین گذشت
اینجا بطریق اولی ثابت است چه ردت قبایل را که چندان عرصه نگذشته بود و قتل عثمان که بعد از مدت
قریب بست و دو سال نزد مولف واقع شده پس معنی حقیقی بعد بت مذکور بر صور خیالیه

مولف

مؤلف بدون مراد گرفتن امور یکه متعلق بخلافت باشد اینجا هم صادق نمی آید پس لامحاله مراد از احداث
و مانند آن درین احادیث کتمان شهادت بنسبت بخود و مخالفتهای مرتضوی بنهجهای دیگر و غرض نفسی
بزینت تا دنیا بنسبت بحربقان خویش خواهد بود و چون باعجاز اهل بیت نبوت ممفاد والله متم نوره
حق برزبان مخالفین جاری میشود در بیاض فخری مروی است ان علیا التفت الی البراء بن عازب
وقال له یقتل ولدی الحسین وانت حی حاضر ولم تنصره وتزعم انک لنا فما قال
الحسین بن البراء بن عازب یظهر الحسرة والندامة ویقول حدثنی سیدی علی بن
ابیطالب انه یقتل ولده الحسین ولم انصره وطال یکثر الحسرة والندم مدة عمره وبین
تخلف ایشان و معجزه امیر مؤمنان تنها درین کتاب مروی نشده بلکه در دیگر کتب مثل مجمع البحرین هم مذکور است
که حضرت امیر بسوء انکریست و تشفیع فرمود که دعوی تشیع میکنی و حرف جان نثاری می زنی در واقعه
کربلا هرگز نصرت حسین نخواهی کرد چه خوش گفت صابای تبریزی شعر نالهٔ حزینت کو آه
آتشینت کو ۞ لاف عشقبازی چند عشق را نشانیها است ۞ و ازینجا است معنی مشکور بودنش نزد
امامیه بردعوی حضرت امام اعظم کما مر من خلاصة بر دانشوران جهان مانند آفتاب درخشان شد
و مزید دعوی مزید ولای اهل بیت سید انبیا سیما خامس آل عبا روحی له الفدا که حضرات امامیه
عموماً و جناب مؤلف خصوصاً جا بجا در تالیفات خویش می آرند و از روایات و کلمات اهل حق بجمال
وقاحت می نالند و بار بار ذکر ولای این خاندان بصفوت و صفا نموده بر خود می بالند آشکار گشت
شعر کدام دل از زین واقعه جگر خون نیست ۞ کدام دیده که خونابه جگرگون نیست ۞ بعین کجا باقی ماند
احتمال اینکه معاذالله اهل حق بر ابن عازب بنا بر کتمان شهادت افترا بسته اند و کجا ماند شبهه
آنکه او بشهادت امیر المؤمنین قطعاً جنتی است و در قیامت هرگز رسوا نخواهد شد و لله الحمد علی
اتمام الدست چه با علی بن ابی طالب علیه السلام و اولاد امجاد او خبر در امر خلافت احدیرا بر اصول
امامیه مخالفتی نبود و اعتقادات همه بزرگان از صحابه و اهل بیت کو غاصبین خلافت باشند هم

در الهیات و هم در باب نبوات و معاد و ما یتعلق بها بر نهج واحد بود کما لا یظهر من کلام المؤلف و من تبعه
متبوعه ایضا فی هذا الباب مثل المحقق الجیلانی و احداث درین امر بدون اینکه حق جناب ولایت مآب بود حادث
تمام با وجود استماع نصوص متواتره جماعت انصار را بر غصب و جور بر غلایند و جمعی در حصیص و بعض فتادند
و آخر سر بر بستی خلفا و کالیسر لی الشیان رد نهادند و عهود و مواثیق را که با اهل بیت موثق و مؤکد کرده
بودند کان لم یکن انگاشتند صادق نخواهد آمد و متوهم مباد که کسی از امامیه خلفای ثلثه را شریک متکلم
یعنی برابر این عازب را حداث تواند گفت زیرا که نزد مؤلف رساله ازین نسبت احداث و تحدثون بهان
احداث و نسبت فاعلی مراد است که در حدیث الحوض واقع است پس همان حدیث الحوض بر خلفای
راشدین بهیچ گونه منطبق نیست کما عرفت مفصلا اینهم نزد مؤلف بر آمد اهل اسعان و خوض ایشان بر خلفا
منطبق نباشد آمدم بر سر نکته احد یرا مجال آن نیست که از شر کار حذیفه و برا بن عازب معاویه
و تبعه او تعبیر تواند کرد یا تواند گفت که این احادیث مشاکل حمایة قلنا آبارنا فی سبیل الهدی است که در
خطبه شریف امیر المؤمنین باعتراف صاحب ریاض السالکین واقع است یعنی چنانچه نسبت قبل آبا
بسوی جناب امیر نمیتواند شد زیرا که آبا را مجادش کافه اجمعین مؤمنین بلکه اوصیای خلفای انبیا سابقین
بودند پس لا محال یا اد دیگر اصحاب اند که در کشتن پدران خویش صرفه نکرده اند و بعضی در قتل آنها از جناب
خویش هرگز دریغ نه نمودند اگر فرمان واجب الاذعان حضرت خاتم پیغمبران حائل نمی شد کما عرفت فی
المسلک الاول و قد نقلته کتبهم المعتمدة همچنین حذیفه و برا بن عازب درین امور دخلی ندارند یا تواند گفت که
اظهار ایشان بعد وفات صاحب خویش و آنچه بران متفرع شده بصیغه و حدان متکلم کما فی بعض روایات الامامیه
عن البرا اگرچه بحسب ظاهر خصوصیت متکلم را باحداث مقتضی است و لیکن ممکن است که از باب دعای
معصومین یعنی الهی عصیت و ظلمت و تو انیت باشد مگر فرق این است که دعای معصومین و متکلمین اینکلام
از ظلم و عصیان و توانی که از شیعه صدور یافت کلیة منتزه بود بخلاف برا بن عازب چه اولا این احداث
بعد الرسول صلی الله علیه و آله و سلم واقع نشده بلکه بعد از عثمان باید گفت و سوال جواب فارسی از حذیفه که بود

شمشیر بامی شما وقت بیعت ابوبکر و جواب حذیفه اول دلیل بر اثبات کوری و کری و بدعت و احداث
بعد وفات شریف است متصلا و احتمال شرکت معاویه با حذیفه و بر ارد دلالت بران دارد که این هر دو همراه
معاویه با امیر المومنین مقاتله کرده باشند و هو بیانی فی کتب الرجال و قطع نظر از ینهم قائل مدح براین عازب
بصحبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مع بیعة الرضوان کرده بود و او را اثنیت گفته و همچنین در صحبت تهای دیگر
اعمال حسنه او از نقسیم میشمرند کما عرفت سابقا پس اگر بعیاذ بالله براین عازب مجنون یا سفیه بود ای التبه
احتمال داشت که در جواب قول قائل که خوشا بحال تو که بشرف صحبت رسول رسیدی و بیعة الرضوان
کردی بگوید که ای برادرزاده تو نمیدانی که معاویه غصب خلافت با قتال و جدال با امیر المومنین بعد
الرسول صلی الله علیه و آله و سلم کرد و الا فلا غائبش انیکه اگر قائل میگفت که طوبی لاصحاب الرسول و
اصحاب بیعة الرضوان و این شخص میگفت که لا تدری ما احدثنا بعده احتمال داشت که گوید معاویه برادر دیگر
غلط گفتم تا که متکلم را بنوع ما شمول در فعل نباشد انچه حقیقت بهمتوانند گفت بالخصوص صیغه وحدان
حکایت نفس متکلم کو امامیه برای سخن سازی کا خود بینهم صیغ متکلم واحد را بر جمع غائب حمل کنند علاوه قید بیعة
الرضوان ابای صریح دارد که از احداث احداث معاویه مراد توان گرفت همه در نصوص به قرینه کلام قائل با
جواب براین عازب فاعلین احداث منصف بصحبت رسول و مبایعت تحت الشجرة خواهند بود که امامیه بلکه
زبان خود محامد شان می زند و حالانکه تا آنزمان معاویه بظاهر مشرک بود فضلا عن بیعة الرضوان
چنانچه علمای امامیه بان تصریح کرده اند بلکه گاهی بایمان او بر اصطلاح خود نص نموده بلکه او را در بدترین
افراد کافران و اعدا اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر شمرده اند چنانچه ملا باقر مجلسی در بحار آورده که بدترین
خلق خدا بعد از کس اند ابلیس و قابیل و فرعون و شخصی که بنی اسرائیل را از دین خود برگردانیده و شخصی از بنی امیه که بکفر و عوت
خواهد کرد در شام یعنی معاویه بن ابی سفیان انتهی ترجمه من حیات القلوب و اویلا و اسفی که نزید پلید بسر آمد اشقیا را در
بدترین خلائق نه شمرند و داد خروج و ناصبیت دادند طرفه انکه مولف در حق محمد بن اسمعیل بخاری علیه الرحمة بسبب عدم
روایت لفظ فتنه در حق واقعه طف چها نگوید و در بمقام غالبا بجد و جهد تمام طریق تاویل و تسویل جوید

باجملہ حال معاویہ بر اصول صناعی امامیہ بدین نہج است پس حمل حدیث الحوض و کلام بر این عاجز بر معاویہ و امثال او
من نسج العنکبوت و احری بحال ہمین مدعی نہ لایواخذ بالحشو بل بظن انہ لایموت و با ہمہ ہیچ کہ بغایت وقاحت بمعرض
عرض رسید این کمینہ باز ہم اعادہ جواب سابق میکنم و میگویم کہ این ہمہ بتحصیل حاصل است کسے نہ گفتہ للرسول انصاف کند و غور سازد کہ
مفاد ہمہ احادیث اعنی لا تدری ما احدثوا بعدک و لا ادری ما تفعل بعدی خطاب لا بی ذر
او من ہو من اخوانہ و انتم لستم من اخوانی بخطاب او کہ صدیق امامیہ است و حدیث حذیفہ سر امد و اقصیٰ اسرار
محدثین و مناقضین کہ در بین فریق خلیلی بر کار و مستقیم و استوار بود اعتراف بر ابن عاجز بمقولات مذکورہ اعنی لا
تدری ما احدثوا بعدہ و لا یرتد من اصابتہ دعوۃ علی الغیر ذلک چیست و فقط ہمین احادیث
بہ ہیئت اجتماعی مگر بہتر از ہزار دلیل ہست و المنۃ للہ الحق علی لسانہم کہ از کتاب بحار الانوار و صحیفۃ المتقین و مجمع البحرین
و بیاض فخر الدین نجفی صحیح ثابت شد کہ ہمہ ان علی بن ابی طالب صاروا الی اللہ علیہ یعنی مقبولین رسانی
امامیہ کہ بارکان و اوتاد تعبیر از انہا می شود و در باب شکر گذاری شان در کتب رجال چہ ظلم و ستم کہ
بر جان کاغذ و قلم از دست امام اعظم می رود و بعد از خرابی بصرہ و کوفہ بلکہ حرمین شریفین را دہ ہا الی
شرفا و نکریما بر اصول شیعہ ایمہ عظام ایشان برائے تطہیر ذیال این بزرگان ناچار بلجا می گردند بنسبت
احداث و کفر معنوی و بدعت گوسالہ پرستی بسوی نفوس قدوسہ خود میکردند و حضرات ایمہ بلکہ امام
الائمہ مثالب و قبائح شان در خصوص مخالفت و عداوت خویش بر ملا اظہار می نمودند کما عرفت نمونہ
سابقا پس طائفہ رافضہ کہ کنون بر اہ آسان امر عوامی خود میروند و بر عایت مصالح حمیہ در لسان و سنان
بالسبب فقدان ادراک و خواندن کتب کلامیہ فتوی بفسق نمیدہند بلکہ حکم بکفر مخالفین علی الاطلاق میکنند
بحسب ظاہر معذور باشند حق تعالی چنانچہ ایشان را بظاہر انابت و رجوع نصیب کردہ باطنا ہم توبہ
نصوح روزی گرداند و نیز بوضوح پیوست کہ بیعۃ الرضوان و حضور در مشاہد مشرفہ ہمہ کالسعادت بصاحب
خاتم بغیر ایمان امثال آن بدون اعمال الی آخر العمر نزد ارباب ذو الجلال ہیچ فائدہ ندارد و از بنجا مغلطہ
عظمی بقسطہ مخیم عباد شیعہ و عقیدہ ایشان بے کاوش عقل باز گردید کہ حضرت امام اعظم طریق و صراط شیخین طائفہ

وخالفا لمذهب امامیه دران منهمک شده و در لجج و امواج بحر زلات و تلزم سقطات بلکه مخالفت و عناد با ائمه
هدا فرو رفته اند که ساحل نجاتش پدید نیست کما قال الله تعالی او کظلمات فی بحر لجی یغشاه
موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها
ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور زیرا که شرح منتهای سعی ایشان در تعدیل و توثیق مقبولین
اصحاب در تصانیف علم رجال مثل فهرست کشی و نجاشی و تذکره و خلاصه و تلخیص و منهج المقال و غیر آن چنانکه مجملا
در ترجمه برابن عازب معلوم شد این است که فلانی در جنگ بدر بشرف معیت جناب قدس پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم یافته و بر سیمای فلان کس در روز احد آثار شجاعت تافته و فلانی در غزوه خندق داد جانسپاری داد و
و فلانی در فلان جهاد سینه خود را بر اعاتم رسالت سپر کرده و فلانی بای ثبات وقت لغزش و فرار لشکر در
مقاومت کفار فشرده و فلانی لوای مظفر انتمای عسکر نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بدست داشته یا علم رفعت
مرتبه در جمل و صفین بر افراشته و فلانی در مناظره خوارج و جنگ بخصروان نجدت امیر المومنین تمامی
همت خویش برگماشته چنانچه بر ناظر کتب مذکوره و افادات برادر و عصبتی و سوستر و مازندرانی و اکبرآبادی
غیر مخفی نماند چون بر تلخیص مقالات علمای قوم تنبیه کردم و اسامی کتب بر زبان خامه بردم نقل عبارت اکه موجب
کمال اطناب است فضول می نماید پس اینهمه سعی و تشمیر ذیل برای باکدامنی مقبولین لسانی هرگز منقرون بادراک
و شعور نخواهد بود چه این اعمال هرگز بدون شروط مذکوره از مودت ائمه و اعتقاد کامل بخلافت بلافصل حضرت
خیر الائمه و خلوص و اخلاص در باره اهل بیت امجاد مثل انچه از مقداد بن اسود نقل میکنند متمم نتایج اخروی
نخواهد بود کما صرحوا ایضا فی مواضع غیر متناهیه فی حق الخلفاء الراشدین و غیرهم من الاصحاب فضلا من الشطر و فضلا
المیزاب سیما و فلیکه محدثات و مبتدعات مقبولین لسانی سر بر فلک الافلاک کشیده و ثبوت بنوبت هر یکی بقاعده
افتاده بالآخر توبه هم بشرط شی بلکه اشیا است و در مرتبه لا بشرط شی نیست و اثبات قبول توبه بنان که علم و معرفت
ضایع کردند بعنوانیکه اصلا بدار و گیر قیامت گرفتار نشوند و بعذابی از عذابها اخروی معذب نگردند از متعذرات
و مکنت علمای امامیه خارج است چنانکه قبل ازین از کتاب فاضل مجلسی و مجتهد جایسی ایراد نمودم و

ایشان بسر کات و توسل جناب خاتم المرسلین ست والا ایشان و السنه بسی که در از منه ذکر انبیاء تو به اهل بدعت
و کسانیکه علم و معرفت را نخوشامد اهل دنیا دریافتند اصلا قبول نمی شد بلکه به بلای سخت گرفتار میشدند و شفاعت
و الحاح انبیا اولوالعزم در باره آنها بدرد و سماعت نمیرسید مگر نشنیده که فاضل مجلسی در جلد اول بحار از امام صادق
علیه السلام روایت میکند که حضرت موسی علیه السلام را جلیسی بود از اصحاب که علم و فضل بسیار حاصل کرده و انار اللیل و
اطراف النهار ملازمت صحبت شریف مینمود قضارا بعد از حصول علوم در خاطر او شوق و اضطراب بلاقات
دوستان کثیر و احباب بدید آمد و جاذبه اشتیاق کشان کشان بر آن آورد که از جناب اجازت خواست
که باین نیت عزم سفر دارم حضرت وقت رخصت موعظت نمود که خبردار باش و علوم خود را در صحبت
اهل دنیا ضایع مکن او قبول کرد و رفت تا انکه مدتی بعید بران گذشت حضرت کلیم الله حالش پرسید
و کسی خبر بگفت روزی از جبرئیل علیه السلام استفسار فرمود گفت که جلیس تو همین میمون ست که بر درخت بحیر
نشسته پس لرزه بر اندام شریف افتاد و همان دم بر مصلای خود ایستاد و انواع تضرع و زاری بجای او نمود حکم
کرد ای موسی اگر تمام عمر تو درین فریاد و مضرار کسر شود هرگز در باره این بدبخت که علم خود را بدنیا فروخته قبول
نخواهم کرد و مستر مباد که از اعتراف احداث و ندامت در باب کتمان شهادت و افسوس و تلهف
در باره تخلف از معیت سلطان کربلا و اظهار معاصی و کوری و تعامی خویش و شرکا فقط از براین عاجز
و خلیفه دوم مقبولین شیعه صادر نشده بلکه خلیفه اول ایشان نیز بدلالت عبارت کامل بهائی عمره
اعتراف بظلم و جور خویش و تحسر و ندامت بر افعال خود میکرد و میفرمود که یالیتنی لم اکشف بیت
فاطمة و ان جل علی مظلمة و قبل ازین بهزار زبان گفته که اقیلونی اقیلونی لست بخیرکم
و علی فیکم و آخر همه کس از مهاجرین و انصار یارا امامت را بهر حال بردوش او میگذاشتند و قرعه
فال بنام او می زدند و بر وی هم موقوف نیست بلکه فاروق اعظم خود باین امر معترف بود چنانچه کتب مزبور
بلکه روایات سلیم نیز بآن ناطق ست بلکه باعتقاد مؤلف اعتراف خلیفه ثانی در بخاری فی باب هجرة النبی صلی
الله علیه و آله و سلم و اصحابه الی المدینه حدیث طویل از ابی بردة بن ابی موسی الاشعری نقل کرده که آخر ش این ست

والذی نفس عمر بیده ودوت ان ذلک یرد لنا وان کل شیء عملنا بعده نجونا منه کفافا
راسا برأس فقال ان اباک والله خیر من ابی وجه دلالت این حدیث بر انچه گذارش داده شد بر اخر اعاث
وهمیه مولف پوشیده نیست چه بر ظاهر است که اهل سنت را نازش بر عدل وورع وتقاوت عمر نیست واعمال خیر از
بکثیر مسلمانان در فتح بلاد ومالش کفار وترویج دین متین آن قدر بازدست شان شده که متون تواریخ اهل سنت
ازان مشحون است پس ورای غضب خلافت ومایلزمه کدام گناه ستر گ صادر شده که سوگند بخدا یاد کرده
تمنای نجات کفاف را سابر اس داشتند وعدم حبط اعمال زمان سعادت توامان نبوی را چنانکه از جمله
ببر دلنا ظاهر است مغتنم می پنداشتند واگر گویند که عمل حضور جناب رسالتمآب شرف دارد گوئیم اولا الاسلم
بلکه اعمال زمان غیبت زیاده تر شرف دارد چه در آن حضور نبوی بر رعب رسول وتاکیدات پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم وتواتر صدور معجزات کدام کس بود که اعمال خیر از وصادر نمیشد ودر زمان غیبت محض قوت
ایمان باعث بران بود وبس پس عمل مابعد را از آثار یومنون بالغیب توان دانست وثانیا انچه اعمال خیر
مقید باسلام در عهد خلافت خود شان از فاروق اعظم سمت ظهور یافت عشر عشیر آن در زمان نبوی صدور
نیافته چه هرگز مروی نیست که سرکرده غزوه باشند باز دست تعرض آشنا کافری را گرفته باشند یا قبیله از
قبائل عرب بتوسط شان مشرف باسلام شده باشند پس کدام نسبت بین العملین است که اعمال سابقه مرتبی
داشته باشد وعلاوه اینهمه در حقیقت خارج از بحث است مضمون حدیث اینست که اعمال نیک عهد نبوی
قائم ودر قرار مانند وعمل خیر وشر مابعد مکافی شوند پس آن عمل شر چیست که با اینهمه خیر تکافو داشته باشد
وهرگاه مثل ابوموسی اشعری اعمال حسنه مابعد زمان نبوی را زیاده می شمرده باشد پس باعمال زمان خلافت
خود عمر وعهد خلافت صدیقی چه گمان خواهی کرد وهر چند یقینی است که اهل سنت معنی فقره اخیر این حدیث همین
خواهند گفت که گفت ابوبکره که پدر تو بهتر است از پدر من لیکن سیاق حدیث همین میخواهد که ضمیر فعال راجع
بسوی عبد الله بن عمر باشد چه راوی حدیث خود ابوبکره است ومقوله عبد الله بن عمر را حکایت میکند
پس میباید که مقوله خود را بصیغه متکلم بیان کند ولفظ حدیث فضلت باشد نه که فضال مگر آنکه تکلف

بگویند که این مقوله را راوی ست که از ابو بردهٔ روایت و حکایت میکند لیکن باز میگوئیم که با وجود بعد این تاویل
سوق کلام ازین اباء دارد چه ابو موسی اعمال حسنهٔ ما بعد را برابر اعمال ما سبق تفضیل داد پس عمل خیر او بسیار
شد و جناب فاروق اعمال ما بعد را اگرچه بطور عمل سابق نیفتند مغتنم دانستند پس محل آن است که عبد الله
بن عمر بر بیان خود تفریع کرده با بو بردہ بگوید که پدرت از جهت کثرت اعمال خیر از پدرم بهتر است
و بالعکس و قضیهٔ شکستگی نفس و تواضع دعوی بی دلیل ست و بعین ما بعد ازین توجیه تحاشی دارد و چون از مجموع
حدیث مزبور بر صورت خیالیه مؤلف اعتراف خلیفهٔ ثانی بنصب خلافت و تحسر و ندامت او ثابت شد پس اگر اعتراف
برابن عازب و حذیفه من حیث هو توبه و انابت باشد می باید که اعتراف خلیفهٔ ثانی هم ازین جنس باشد
بلکه بطریق اولی زیرا که فاروق مخالفت اهل بیت بر اصول موضوعه برای زعامت کبری که از مجاری
شریف نا ملک قیصر و کسری رسیده کرده بود بخلاف برابن پس می باید که اینهمه پاک و صاف ازین جهان رفته
باشند و لا یقول به احد من المخالفین مجملا اگر محرد تحسر و افسوس بر اصول امامیه در توبه و ندامت کافی نباشد
لازم می آید که یزید لعین هم بدرکات اسفل سافلین واقع نشود و از عذاب و نکال مخلص باشد زیرا که او
هم در بعضی از ایام حسرت و افسوس بر شهادت امام حسین نمود و بر عجلت ابن مرجانه زجر شدید کرده
چنانچه مطالعه کار و غیره من الاسفار دلالت بران دارد و از مقولات حضرت محمد بن حنفیه که در ین
کتاب بعد سانحهٔ کربلا مروی ست ظاهر میشود که یزید پلید جز ین عیبی نداشته که خمر میخورد و عربده
میکرد و مسلما که برابن عازب شهادت جمعی از تابعین ثقات وقت مرگ خود گفته که من از
کسانیکه بر جناب مرتضوی تقدم کردند بیزارم چنانچه قاضی نور الله شوستری در مجالس المومنین ذکر کرده
لیکن برارباب بصیرت و انصاف که مقولات مؤلف را در توبهٔ عبد الله بن عمر بمطالعه در آورده اند مخفی
نیست که اگر این توبه در وقت مرگ مفید باشد جمیع خلفا و اکثری از اعوان و انصار الشان را بر
اعتقاد امامیه مژده قطعیت جنت می باید داد و از ظاهر شهادت و اقرار تابعین ثقات که در ضمن مذکور نقلا عن
الکامل للبهائی آورده و قبل ازین حال افتراء و بهتانش بین من الامس و اظهر من الشمس گردیده مستفاد می

میشود که تبری و بیزاری از اعداء الله در تحقیق وقت بود که حصول فائده دهد و از اولاد معنوی شان قطع
شد پس تبرا و امثال ذالک از مبتدعات در زمان ما شد دون لنعم ما نقل فی کنهم قطعه سرمدی لت
سید شد * هیچ موئی نیست سیاه نماند * ای حسن تو آن زمان کردی * که ترا طاقت گناه نماند علاوه
مخفی نیست که مجرد تبری از اعداء اهل بیت در نجات و قطعیت دخول جنت بالمعنی الذی مر مرادی کافی نیست
بلکه ولایت و محبت و تشیع خالص اهل بیت هم ضرور است و چون شهادت حضرت امیر معنی خلوص تشیع البته
ازوی مسلوب است مجرد تبرا خود کافی نخواهد بود و شهادت امیر المومنین قبل ازین بسمت ذکر یافته پس معلوم شد
که ما با وجود کتمان شهادت از تشیع خالص بهره بدست نیاورده و از حضرت امام حسین که بحدیث ثنوی
هر دو حالت قیام و قعود اتصاف بامامت داشت و بسیاری از آیات قرآنی در باره وجوب رفاقت او
در وقت خروج شریف ایزد تعالی در محکمات قرآنی نازل ساخته چنانچه مطالعه کنندگان بران گواه
است هم تخلف نموده و اگر هیچ امری از کتمان شهادت و مانند آن از برای ابن عازب صدور نمی یافت تخلف
از امام حسین فلده کید رسول ثقلین مقتضای انصاف آنست که فقط این تخلف بدون ضم ضمایم دیگر
باب گرفتاری او باید می ملائکه عذاب در آمدنش بجانب مقصر و محروم بود نش از حوض کوثر بلکه از قبول
شفاعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کافی میبود لیکن رفع خشاوه عصبیت و ناصبیت بهیچ سبیل ممکن
نیست و از حدیث حضرت امیر در فضل آنجناب مبین بلکه مبرهن گشت که حدیث بشارت این بزرگ که حضرت
امام اعظم طوسی در فهرست آورده و حسن بن داود در کتاب خویش نقل آنکرده فقط ضناعی محض اختراعی
است چه بر براهین محویه باثبات رسانیدم که در حدیث لا تدری ما احدثوا بعدک از لفظ احداث همین
شرکت و اعانت و نصرت خلفا و تخلف از ایشان مراد است پس جنت بر اجل بعید است که جنت شداد و باهنا مردود
باشد چون جنا مخبر صادق انکار از خوت ایجادی از بقین مغفوریت مقبولین بسانی بجمله انتم لستم اخوانی الی آخر الحدیث
و بکلام لا در ما تحدثون بعدی و اخبار بالغیب از احداث کما ثبت باعتراف منهم فرموده باشد و حیات
امام الاوصیا حضرت علی مرتضی منکر تشیع و فدائیت و اخلاص بسار بن عازب شود و او از بحر و

متخلفین از شهید کربلا کالتی کنت معهم فافوز فوزا عظیما شمارد و از ملاحظه حدیث عذلیه
از بام افتد چنانچه گذشت تبشیر بجنت درباره حضرت ابوذر و تصریح بمشتاق بودن وی برای
کما فی اللمحات وغیره من الکتب المعتمده تبشیر شهادت مرتضوی درباره برادر بن عازب کما ادا هم الاعظم الطوسی
در صورت تا خر از حدیث نفی اخوت و حدیث هدم و رایت و حدیث کور کردن بدر این عازب بالضرورت
دعوت و حدیث تخلف از سید الشهداء در معرکه کربلا الی غیر ذلک هم حکم باجتماع نقیضین بلکه نقائض کثیره
بست و محال بست عقلا و نقلا فکیف که دعوی تاخر مثالب این بزرگان از آنها عدم اختیار تقیه و مایماثله
مخالفه الامام المطلق از تطبیقات و تقنیات باشد بلکه محض بصر از روایاتیکه بر ضعف ایمان و یقین بلکه تکذیب
ابوذر و استیلای حب دنیوی و استکاف از مشوبات آخروی و کوری و تعامی امثالش دلالت دارد
و اگر احادیث تبشیر این بزرگان صحیح بودی جناب صدیق اکبر امامیه و صاحبیه چرا از حضرت قدس
احدیت درخواستند که آثارا کاش در نباتات و جمادات پیدا میکردند نه در نبی نوع انسان اشرف المخلوقات کما فی
تصانیف لکا بر هم مثل البحار و برادر بن عازب وقت مرگ و ملاقات قابض الارواح که مصداق و آتی لک
الذکری است چرا از کوساله پرستی و ظلم و درازدستی توبه خود ظاهر نمودی و مدة العمر جمع فرع در باب احداث
و بدعت خود کردی و این تحسر و افسوس وقت مرگ تنها از این بزرگان صدور نیافته بلکه سلمان فارسی که او را
در اهلبیت شمارند نیز از هول مرگ و فشار گور و دگر امور که متعلق بقیامت ست مثل ایستادن پیش قاضی روز
جزا بر حساب اعمال آید الوصف می ترسید و بویل و ثبور میگریست بلکه سر آمد این بزرگان حسن مجتبی علیه السلام
که هم در صحت و اعتدال وقت ذکر موت و قبر و بعث و نشور میگریست بلکه وقت حدیث عرض اعمال بر جناب
اقدس الهی نعره جانکاه میزد و بیهوش میگردید و هم در وقت احتضار اعتراف به ثمرات این معاصی مینمود
انچه از هول مطلع بعد از مجروح شدن بر زبان فاروق رفته بر زبان مقدس ایشان هم جاری گشته بلکه زیاده
زیاده تر زیرا که از مطالعه بسیاری از روایات امامیه جلوه ظهور میدهد که انجناب بدین حال احتضار صور هول
میدیدند و می ترسیدند چنانچه بر اهل تاریخ پوشیده نیست بلکه از کتب کلامیه ایشان هم این قسم امور بسیار مستفاد

تتبع وغور و امعان بر آید طرفه آنکه در مقامات علمای قوم موش و حواس را بکطرف گذاشته بقصاص
پشت پازده افتخار بدین چیزها می نماید و از جمله مناقب انتخاب میشمارند اگر با و نکسی بکتاب یا مامت
ارد ستانی رجوع کن بعد از مدایح و مناقب حسن مجتبی از زهد و سخاوت و حلم و تواضع و کثرت عبادات
مینویسد و بدین قیاس سایر عبادات آنحضرت بحدی بود که بغیر از جدش مصطفی و پدرش مرتضی کسی
با و نمیرسد با وجود یکه جدی چون رسول الله صلی الله علیه و آله و پدری چون مرتضی و مادری مثل فاطمه زهرا علیها السلام
داشت خوفش مرتبه بود که چون برادرش امام حسین در حالت احتضار بود اگر بان دیدانهمه بلکه زیاده بران
برای تسلی او ذکر کرد هرگز از گریه و آه و ناله باز نماند و گفت در امری داخل میشوم و حالتی مشاهده میشود که گاهی
مثل آن ندیده بودم و از مخلوقات الهی بجمعی وارد میشوم که با یشان و امثال ایشان نرسیده ام انتهی مختصرا
ازین عبارت و روایت صریح هویدست که امام حسن از مشاهده صور انجماعت که وقت احتضار شان
حاضر بوده اند می ترسید و این دلالت بران دارد که صور آنها مثل صور منکر و نکیر بوده نه مبشر و بشیر که برای
مومنین باظهار محلسی در بحار مقرر شده اند و مؤید همین معنی است انچه بعد ازین بخیر و ضوح میرسد که
معاینه صور مجردات و ائمه هداة مومن را موجب انس و اطمینان میشود و مخالف انبوع دیگر آمدم برا شاته و
اخر پس بدانکه اسفار معتبره امامیه بر انهم شهادت میدهد از انجمله آنکه شیخ المشایخ در امالی آورده ان الحسن بن
علی بن ابیطالب علیهما السلام کان اعبد الناس فی زمانه و ازهدهم و افضلهم و کان اذا حج
حج ماشیا و ربما مشی حافیا و کان اذا ذکر الموت بکی و اذا ذکر القبر بکی و اذا ذکر البعث و النشور
بکی و اذا ذکر ایمر علی الصراط بکی و اذا ذکر العرض علی الله تعالی ذکره شهق شهقة یغشی
علیه منها الخ و هم فاضل مجلسی در بحار از امالی شیخ المشایخ روایت مینماید عن الطالقانی عن ابن سعید عن حماد
عن علی بن الحسن بن فضال عن ابیه عن ابائه قال لما حضرت الحسن بن علی بن ابیطالب الوفاة
بکی فقیل له یا ابن رسول الله تبکی و مکانک من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الذی انت به
و قد قال فیک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما قال و قد حججت عشرین حجة

ما شیئا وقسمت مالک ثلثة مرات حتی النعل فقال انما ابکی لخصلتین یهول المطلع
وفراق الاحبة چون امام حسن را بیام مرگ در رسید گریه بوزاری آغاز نهاد حضار عرض کردند که جرا گریه میکنی و
حال آنکه بنیره آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هستی و آنجناب مناقب و محامد تو بارها ارشاد فرموده علاوه
برین بسبب بارها حج کردی از مدینه تا مکه پیاده رفتی و سه بار تمامی ثلث البیت را از زر هم و دینار و مانند آن براه
خدا بر فقراء و مساکین قسمت نمودی حتی که بای افزار را هم نزد خود نگذاشتی فرمود گریه من برای دو چیز است
یکی از آن هولناکیهای قیامت و آنچه بدان تعلق دارد که من بران مطلع شده ام دوم فراق دوستان و وجه
دلالت این عبارات بر آنچه گذارش داده شد پوشیده نیست چه بر ظاهر است که اهل تشیع را نازش بر رفع تفاوت
خلافت امام حسن باشد یا نه لیکن افتخار ایشان در باره حفظ نفوس ارباب تشیع و صیانت ناموس شان که از
دست آن امام انام شده آنقدر راست که متون کتب کلامیه مثل کتاب ابانت اردستانی بلکه احادیث
متشیعین ازان مشحون است تا انکه حضرت شیخ المشایخ نیز در ظل قدمه خویش روایت آن میکند باب العلة التی
من اجلها صالح الحسن بن علی معاویة بن ابی سفیان وداهنه ولم یجاهده ابی قال حدثنا
سعد بن عبد الله عن احمد بن ابی عبد الله عن ابن فضال عن ثعلبة عن عمر بن ابی بصیر عن سدیر قال
قال لابی عبد الله علیه السلام ومعی ابنی یا سدیر اذکر لنا امرک الذی انت علیه فان کان
فیه اعزاک کففناک عنه وان کان مقصرا ارشدناک قال فذهبت ان اتکلم فقال
ابو جعفر علیه السلام امسک حتی اکفیک ان العلم الذی وضع رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم عند علی من عرفه کان مؤمنا ومن جحده کان کافرا انتم کان من بعد الحسن
قلت کیف بتلک المنزلة وقد کان منه ما کان دفعها الی معاویة فقال سکت فانه اعلم بما
صنع لولا ما صنع لکان امر عظیم ومراد ازین امر عظیم بر تقدیر قتال معاویه غیر از سفک دماء شیعه نیست
زیرا که در روایت ابو سعید خدری از حضرت حسن مجتبی در همین باب اول قلیل بر نیست والفاظش آنکه لکنا اتیت ما
ترک من شیعتنا علی وجه الارض احدا الا وقتل یعنی اگر من آنروز بمصالحت معاویه بر نمی زدم

وتن بجلیع خلافت بدادم تمامی شیعان ما کشته می شدند احدی از ایشان باقی نمی ماند پس وای حسن
وما شیعه و پرورش نبی امیه و تذلیل امام حسین ریحان رسول الثقلین کما یدل علیه قوله وقد مضی المثل الاول
بلکه راندن خنجر بگلوی مبارکش و ما تفرع علیه چنانچه بعضی از اشعار که در کتب شیعه از ابو مخنف صاحب مقتل
جامع اخبار ناقل آثار شیخ الامامیه وجه الکوفیه کما فی التلخیص وغیره من کتب الرجال منقول است و اشعار بر ان دارد
که واقعه کربلا از دست امام حسن لا محاله شد نی ست این ابیات فما ساءنی فی احد کما ساءنی فی
اخی ولم ار ضر والله الذی کان صانعا ولکن ذا ما الله امضی قضائه فلا بد یوما ان
تری لک امرا واقعا ولو جز نانفی قبل جزه بموسی لما الفت بالصلح تابعا کدام گناه شرکت صادر
شده بود که باین تاکیدات و تصریحات علی رؤس الاشهاد در عین احتضار میگریست و ناله و زاری و فریاد و بیقراری
میفرمود تا آنکه موالی و احباب مناقب عالیه اش یکان یکان شمردند چنانکه دانستی باز هم غلبه رجا بحصول انس پیوست
بلکه وجه بکا را خود را مفصل گفت که بجهت فراق دوستان در هول مطلع یعنی عذاب قبر و قیامت میگریم نه آنکه
وجه این بکا انکشاف واقعه کربلا و مصائب امامیه تا ظهور قائم آل عباست فانه مضحکة العقلاء و الا
با لستی فرمود که ای برادر بر مصائب تو و ابتلای شیعه میگریم خدایا اگر دلش باری نداد که خاطر شهید
کربلا علیه السلام را ملول نماید ولیکن جناب سید الانبیا لتفصیل این واقعه جگر سوز و شرح این بیانچه عمر اندوه
روبرو ی امام حسین سپری شد وقت طفلی او چنانچه از کتاب دوستانی و ارشاد مفید مستفاد میشود چرا فرمود پس
باطل شد انچه شارح کافی در شافی بی ادراک شعور لست و لعل کرده و تجویز و امکان در قول حسن مجتبی تاویلی نموده
و گفته و لعله عبارة عن واقعة کربلا من مصیبة الحسین و اخوته و اهل بیته و اصحابه و فی
الحدیث من بکی علی الحسین او تباکی وجبت له الجنة و هم المراد بکلامه و یمکن کون المطلع
عبارة عن جمیع مصائب اهل النحو الی ظهور القائم علیه السلام و اگر مراد شارح انست که واقعه
کربلا وقت حضار منکشف شد و امام حسن بعین دانست که انتهای سلسله معدات السوا و ست صورت هولناک
اعوان یزید را معاینه کرد و در یافت که در شیعه در باره شهید کربلا نرود و غاد و غلو خواهند شمشیر بر دعی مبارک او خواهند

واز اب دریا هم مضائقه کردند در دنیا مثل عبید الله زیاد و مصائب عظیمه گرفتار و در عقبی بسمه دوچار
شدند پس بهائی گریست و بخاطرش رسخ شد که دار و گیر قیامت در پیش است گوئیم که این امر خود ظهر
بالبطلان است و از دیر باز در دل این آرزو کرده بود پس گریه بر این چه گر اینکه معاذ الله یار للناس کار بهائی و خود
بمقتضای حدیث مذکور در داخل ثواب شده باشند لکنون کیست که بداد معروضات فقیر بر اصول مخترعه امامیه رسد
و گوید که هر گاه اطفال ایشان ارباب انکشاف صحیح شعور بر مزخرفات خویش در باره حضرت رب غفور
اعتقاد عدل داشته باشند بلکه از خصائص خویش قرار دهند و بر رسوخ کامل یقین کنند که خدا تعالی بر افعال
اضطراریه مواخذه نمیفرماید و تقیه انچه از شخص صدور می یابد مامور به بلکه واجب و لازم حتی که اگر خلاف
آن بعمل آرد دین و ایمان ندارد پس امام حسن با که در کتاب مختوم مامور باین امور هم بود چرا با کسی
پس معلوم شد که دعوی کتاب مختوم از وساوس و احتمالات موهوم و پرورش بنی امیه و مخلع کردن کار
ایشان که از قریش هم بود کافی الکامل البهائی مکنون قلب بود و الحق که داد انصاف دادند چون مقتدا
خلق بودند با قتضای اثر شان خلق را بر این وهمیه کبری می باید گریست و خاک بر سر باید بیخت و گریبان
دریدن باید چاک باید کرد اگرچه در کتب معتبره مدعین ولای تمامی آل عبا مثل فصول المهمه و در اصول الائمه
جزر واقعه شهید کربلا نوا باشد و اندک جائی انصاف هست که این نفوس مقدسه و ذوات مطهره را که
اعتقاد کامل بعدل جناب باری عز اسمه حاصل باشد بی ارتکاب معصیتی جای خوف و هراس نیست چه جای
گریه و بکا و انهم در وقت تعارض فریق اعلی که در ان حین بموجب نصوص ظاهره صریحه رجا بر خوف غالب میباشد
بلکه ایمنی علامت موفقیت است چه جای امامت و جلوس بر مسند خلافت و انگاه مسموم شدن کسیم طائی
که اگر شخص گنار هم باشد از جهت مظلومیت حظ معاصی او میشود سیما وقتیکه تمامی پاره های جگر و لخته های دل از
مواضع اصلیه جدا شده در طشت افتاده باشد و احتمال اینکه جزع و فزع بجهت فراق امام حسین مانند
ایشان از برادران و عزیزان خویش بود و بهائی گریستن و از تسلیه احباب مطمئن نگشتن و مناقب و مجاهد
خود را که در السنه حضا گذشت کان لم یکن دانستن از قبیل انهضام نفس میتوان گفت چنانچه از کلام امرد سنگین

ارد دستش دریافته باشی ای معاشر مومنین اگر انهمه از ارباب انهضام باشد زهی انصاف غلط گفتم
خاک برین اجتماف وقس علی هذا فراق امام حسین علیه السلام زیرا که انجناب را اگر با سلطان کل بلا حلو
وصد اقتی می بود می بایست که خلافت را باختیار او که رغبت تمام بتحصیل آن داشت و اسیر و دشنگامه کربلا
و بازار مکائد شیعیان بیوفا کرم نمیشد نه آنکه به پرورش بنی امیه و امید بهبی شجرهٔ ملعونه فی القرآن مشغول میشد
سلمنا که مراد از احباب امام حسین و امثال ایشانند لکن این شهادت بسی اگر موجب مفارقت چندی از احبا بسبب
آخر باعث مواصلت با احباب سیدة النساء و حضرت علی مرتضی بلکه جناب حق تعالی ما بست نه بینی که چون
جبرئیل امین جناب سید المرسلین را مخیر کرد و مورد رفیق اعلی را میخواهم یعنی انبیاء و اوصیاء و دوستان خدا
چنانچه ملا باقر مجلسی در حیات القلوب تصریح کرده و در بحار بتقریب حل معنی رفیق اعلی که در حدیث
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقوع یافته از نهایه سند آورده و گفته قال الجزری فی حدیث الدعاء
اللهم فی الرفیق الاعلی الرفیق جماعة الانبیاء الذین یسکنون اعلی علیین وهو اسم جاء علی
فعیل ومعناه الجماعة کالصدیق والخلیط یقع علی الواحد والجمع ومنه قوله تعالی وحسن
اولئک رفیقا قطع نظر از عدم عمل بر عترت سنیه جد امجد خویش عجب است که فراق احباب دنیوی موجب
کسر و انقباض شود و مواصلت رفیق اعلی باعث انبساط گردد و فقیر با وصف قلت بضاعت
بر اصول موضوعه متبعین نتوانست گفت که غالبا مراد از احبه که فراق شان باعث آنهمه تاسف و تاثر
موجب آنهمه زار نالیها بود زنان کل اندام و نازک بدن و ختران سیمین ساق رشک افزای لنترانی
خواهند بود که در دیار عرب و عجم شهره حسن و جمال شان قلوب عاشقان را خراشیده و لذت آوازه صباحت و
ملاحت آنها بمسامع مقدس حسن مجتبی رسیده بود معاذ الله من ذلک واعوذ به من المهالک
زیرا که انجناب نه انقدر شغفی بمعاشرت نساء میداشت که توان پوشید مگر ندانی که مطالعه اسفار
معتبره امامیه بهمنی گواهی میدهد که آنجناب را بمرات کثیره بصیغه نکاح بعد الطلاق با دو صد پنجاه زن
اتفاق افتاد و جناب امیر که دنیا را علاق ما بین ذوالحمار فی نهج الحق وغیر وغیلی از ملاحظه این امر دلتنگی داشت بلکه مردم

بر سر منبر شنیع میفرمود که دختران حویش را بنکاح او نداده باشید حتی کلینی هم روایت عن ابی
عبد الله علیه السلام قال تزوج علیا علیه السلام فقال وهو علی المنبر لا تزوجوا الحسن فانه رجل
مطلاق فاستغفر الله علی حضرت امام حسن از قول شیخ سعدی هم درگذشت شعر زن نکو کن
ایخواجه در بهار که تقویم پارینه نماید لکارست اکنون سر فراق حباب پدید شد و بعد از اندک زمان
کثرت نکاح و طلاق بحد امام حسن در بارهٔ امام حسین میکشد نگاه نمیکنی بکتاب کامل بهائی که مطلع عبارتش اینجنین
مرویست دلالت بران دارد که شهربانو را بحسین علیه السلام بعقد نکاح دادند و شهربانو هر شبی بکربلا بودی و حور
حوران بهشت و رسول صلی الله علیه وآله وسلم خبر کرده بود که از میان حسن و حسین هر گز ازنی نشود که هر شب بکربلا بود
ائمه از صلب او و ذریت او باشند حسن ازین سبب زن بسیار کردی حسین روزی با حسن گفت ای برادر خاطر مرنجان
که انچه طلب کردی از تو درگذشت و من یافتم حسن دانست که ائمه از پشت او نیستند انهی کسی از عقلا تجویز تواند
کرد که خدمه و جواری اهل بیت علیهم السلام را قطعا معلوم باشد و هزاران حدیث و اصول اربعه و علل
شیخ و امالی و اکمال و شروح آن مندرج گردد که ائمه از نسل شهید کربلا خواهند بود و بعد از وی علی بن
محمد بن جعفر بن موسی نام مهدی هادی سریر امامت را نوبت بنوبت خواهند آراست و حسن مجتبی را معلوم
نباشد و کتب تواریخ دلالت بر کثرت نکاح و طلاق بعد از اعلام امام حسین تا مدت ها می دراز دارد بلکه از کلینی
هم بروایت مذکور تصریح نیز و هو علی المنبر بلکه نص بعضی از شارحین آن معلوم توان کرد که امیر المومنین در حلال
خویش مانع شده پس بر قول علوی و حسینی اعتماد و اعتنا نه نموده و بالیقین این حسد و رنج مثل حسد اخوه
یوسف علیه السلام و اوقات معلوم از لوازم ذاتی بوده پس اعتقاد بد اینها در مسئلهٔ امامت ائمه بد و
حسد در بارهٔ امام حسین برین آورد که نوبت بصحبت صدها از زمرهٔ نسوان رسید و یحتمل که با امکان توارد
علل بر معلول واحد و جه گریه و زاری حضرت امام باشد که اگر ازین تعیش و تلذذ برسیده شوم جوابی معقول
میسر شدنی نیست زیرا که طلاق هر چند مباح باشد لیکن نزد بارگاه عز و جل مبغوض است بلکه از حد و نهایت
متجاوز باشد سیما در بارهٔ کسیکه منبار نکاح و طلاق او بر تعیش و تلذذ و بلکه بر حسد سلطان کربلا بود و ازین است

که جناب

جناب مرتضوی منع می فرمود و اگر این نکاح و طلاق را بتاویل و تسویل کما هو شانهم بمتعه باز گرداند
معلوم نیست که احادیث فضائلش را که در مرتبه اول درجه شهید کربلا و در رابع درجه ختم نبوت و رسالت
شفیع روز جزا بدست می آید و بعبیر از مافوق آن بعبارت و اشارت زنهار نمی شاید و هزاران هزار و صد هزار
که از قطرات غسل دست بهم میدهند برای تسبیح و استغفار بآن برین میرسند کما فی تفسیر الکاشانی وغیره
و اولاد صلبی این مرد و زن کما یدل علیه روایات الامامیه وقد نظمها سالکهم مرة واخری
مجددهم ابیات هم نسل تمتع است مشهور * از بهر جهاد خدمت نور * آن جمع که نسل متعه باشند
باید که عدو زهم به پاشند * بمقتضای مثل مشهور هندی جلیبی روح ولیسی فرشتی یعنی قابضان ارواح بنی
آدم برطبق اعمال شان متشکل میشوند و برطبق روایات مجلسی در باره خاتون زرجس در بحار و ماندان بکار را هم
مهدی عار خواهند آمد در کدام صندوق تقیه و تورید و فن خواهند کرد بار خدایا هر چند اضحوکه و اعجوبه باشد
مگر بر اصول مخترعه می توان گفت که اینهمه تلذذ و احتفاظ نفس ما خرائد البکار و دوشیزگان روزگار بود
و از احادیث ائمه اطهار چنان آشکار می شود که این نوع متعه یکبار هم موجب عیب و عار است چه جای این
اعداد بشمار و از بخاست که جناب مرتضوی سرگران بود گوییم قطع نظر ازان که این همه عیوب بجانب
حسن مجتبی میکنند هنوز تخصیص این باب ناتمام است می بایست که این وصد پنجاه زن بقید عدم ایمان
هم مقید میکردند زیرا که در تهذیب شیخ محمد حلی بروایت صحیح از حضرت علی ابن الحسین علیهما السلام مرویست
که فرمود لا تمتع بالمؤمنة فتذلها واحادیث دیگر ائمه مثل صادق علیه السلام وغیر او نیز مؤید
و دلیل عقلی هم تائید آن میکند زیرا که هرگاه فقط بکر بودن زن علی الاطلاق موجب لحوق عیب و عار
باشد مقتضای ایمان آن است که در باره مؤمنه زیاده تر سرپرستی و غمخواری بعمل آید و عقد متعه را
که مبنای آن بر شهوت رانی و خانه ویرانی است در باره او تجویز نکنند ولیکن حیرت انیست که شیخ مفید در
رساله متعه نظر بورود احادیث ائمه مثل انچه از امام صادق علیه السلام در تهذیب طوسی مرویست
ولا تتزوجها الا عفیفة فتوی بران داده که وقت اراده متعه خروج بعفایف و مؤمنات ضرور است

طرفه آنکه در احادیث دیگر این کتاب حضرات ائمه بطیب خاطر متعه شیعیان خود را با فاسقه فاجره هم رد
داشته اند عن علی بن یقطین قال قلت لابی الحسن علیه السلام نساء اهل المدینة
قال فواسق قلت فاتزوج منهن قال نعم و روایتی دیگر در متعه فاجره بالخصوص در این کتاب
و هم در استبصار مروی است سبحان الله از اینجا ادب حضرات ائمه در باره ساکنین مدینه طیبه باید دید که
نساء اهل آن خیر البلاد را که به برکات خیر النساء بتول زهرا و ازواج مطهرات سید انبیاء عفت و صلاح
زیاده بر دیگران از ند فواسق نام نهاده حاشاهم عن ذلک و توسعه که در باره متعه بکار برده اند
بدین قدر مقصور نیست بر گونه از تهذیب طوسی مراتعه میتوان یافت که جوان بخاطر فضل مولی محمد بن اشعث
لحاظ قرآن راسخ شد که زنیکه اراده متعه او مصمم شده شوهری دارد و بعد از تفتیش همچنان برآمد امام
صادق علیه السلام فرمود که چرا تفتیش کردی همچنین بسر نرسید نمود شخصی را که مردم باو گفتند که فلان
زن شوهر دارست و آن شخص از وی سوال نمود و از غرایب و عجایب آنکه بعضی از اصحاب کبار بخدمت
آنجناب رسانیدند که کنیزی از جواری بکر مرا میخواهد و از پدر و مادر خود پوشیده می دارد فرمود هر چه خواهی
بکن و کوتش بزن مگر از موضع فرجش پرهیز باش و بلحوق حامل قلوب اهل ورا محرز اش و این کتاب استبصار
و کتب دیگر از تصانیف طوسی امامیه بروایات قطعیه و نصوص تقلیدیه دلالت بران دارد که لواطت با زن خویش
رواست و ائمه هدی بر حلت آن از آیات قرآنی استدلال میکنند و معاذ الله تا بحضرت لوط سر سانند
که مراد او از این قول هؤلاء بناتی ان کنتم فاعلین آنست که با دختران من این فعل
شنیع بکنید و الحمد لله که دامن اهل حق از این خس و خاشاک منزه است بلکه همه جمعا و فرادی از آن
ملحدین که تهمت مذکور را بر اهل بیت رسالت در باره حضرت لوط بسته اند بهزار زبان تبری میکنند
زیاده بر این نیست که از بعض تفاسیر میتوان یافت که بعضی از مجتهدین تجویز این فعل نسبت بمنکوحات
رفته اند و لیکن دلالت این روایات ضعیف است کما لا یخفی بالجمله متعه باز انیه جایز است علی الاطلاق و از
خلاف و سر اثر شرح ارشاد و غیره جواز آن سمت ظهور دارد بلکه از مبسوط و مانند آن وفاق فقها

مقبول

منقول است از گفتگو درین است که ثواب عبادت متعه که برطبق مطایبات علامه هلوی نور الله
مرقده بشنیدنش عزبان را نعوظ و دیگران را احتلام دمیدهد و تصویر این مسئله در حق اکثر نوجوانان
حکم معجون لبوب کبیر و زرعونی صغیر دارد و بر این متمتع که بران زانیه در ساخته ترتب میشود یا نه این
فهد اگرچه بنا بر تستیر عیوب خانگی طائفه خویش نص بر نفی آن می نماید لیکن کلام فاضل متبحر خاتمة المحدثین یا میه
ملا باقر مجلسی علی ما صرح به صاحب الارغام دلیل بر حصول ثواب است و بنیاد این نفی و اثبات هم بر تناقض
اخبار است و با ائمه امید هدی علیهم السلام بر اونی اختلافها که در مذهب اهل سنت دیده یا شنیده باشند
بزعم امامیه لعن و طعن نموده اند و درباره افادات خویش چنانچه قبل ازین دانستی بیفزودند احادیثنا
احادیثنا بانیا تا آنکه این سلسله را بجناب حدیث سعادالله میه رسانیدند و بر بنیهم نص مینمودند که اختلاف
موجب گمراهی است و ما در طبقات شیعه اختلاف انداخته ایم کما مر مفصلا ای عزیزان حال
تناقض و تهافت اصول امامیه و قبایح مذهب ایشان تا کجا گوییم که فروعش ننگی دیگر دارد و اصولش ننگی دیگر
ناچار باصل مدعا میرویم که این وجوه که درباره طلاق امام حسن تقریر کردیم در احادیث ائمه اطهار مجموعا
مصرح بجهالت اگرچه حضرات رفضه در انبان وصنادیق تقیه مخفی از اغیار نگاه دارند من ذلک ما رواه
صاحب الغوالی عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا تطلقوا النساء الا من ریبة فان الله
لا یحب الذواقین والذواقات وروی ایضا عن ابی جعفر علیه السلام قال مر رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم برجل فقال ما فعلت امراتک قال طلقتها یا رسول الله
قال من غیر سوء قال من غیر سوء ثم ان الرجل تزوج فمر به النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال
تزوجت قال نعم ثم مر به فقال ما فعلت امراتک قال طلقتها قال من غیر سوء
قال من غیر سوء فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان الله عز وجل یبغض او یلعن
کل ذواق من الرجل وکل ذواقة من النساء وروی ایضا عن عبد الله علیه السلام
ما هما تله وترکنا ذکره مخافة الاطناب والاسهاب ازینجا قیاس کن که چون

پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر شخصی کہ دو بار نکاح کرد و طلاق داد اینقدر خشم فرماید و ارشاد نماید کہ حق تعالی بغوض میدارد و لعن میکنند کسی را کہ بنیاد طلاق و نکاحش بر تلذذ باشد فما ظنک برجل ارتکب مائتین و خمسین مرات پس دلالت این احادیث بر انچہ اشارہ کردم مثل الشمس فی وسط السماء است آمدم بر تفصیل وجہ دوم کہ ہول مطلع باشد و محدثین قوم مثل باقر مجلسی در بحار و غیر آن گفتہ اند کہ مراد از ان ہول قیامت و قبرات پس بداند کہ چون این ہول مطلع بر بعضی نفس محمول تواند شد کما اشرنا الیہ لا محالہ نص قطعی در خوف حسن مجتبی از عطائی خلافت بہ بنی امیہ و باز پرس او در قیامت خواہد بود کہ شما با وصف جمعیت فوج و اتفاق جا جم عرکما فی علل الشرائع و غیرہ این شجرہ ملعونہ فی القرآن را چرا آب دادید و نہال گلشن امامت و نوباوہ چمن خلافت و ابالی را مستاصل کردہ قطع رحم و اخوت نمودید و از آیات قرآنیہ ویقطعون ما امر اللہ بہ ان یوصل ہرگز خوف و ترس نکردید **ابیات** کام نیز بدادہ از کشتن حسین ✽ بنگر کہ ابتقل کہ دلشاد کردہ ✽ بہر خسیکہ خار درخت شقاوت است بہ در باغ دین چہ گل و شمشاد کردہ ✽ پس اگر خوف ازین معنی نبود بارشاد شود کہ آن گناہ شرک و جرم بزرگ جلیت کہ از جہت آن ہول مطلع دست و گریبان و لجامی نمود و بتسلیہ احباب مطمئن نمیگشت و اعمال زمان سابق را و انچہ از قرب و منزلت جناب سید البشر داشت بخیال نمی آورد و خار دیگر بدامن دلم آن می خلد کہ محدثین امامیہ مثل باقر مجلسی در بحار و دیگران مانند شیخ حر عاملی در فصول مہمہ از روایات مزعومی خویش کہ باظہارشان بحکمیہ و تواتر محلی است باثبات رسانیدہ اند کہ مجمی جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و امیر المومنین نزد ہر کس از مومن و کافر برای تبشیر اول و تہدید ثانی وقت احتضار بر سر ضریح او بکاء امام حسن و ناله و زاری شان از ہول مطلع نص است بر ین معنی کہ بلا تخلف و لا تحزن و مانند آن بشارتی بگوش حق نیوش الشان رسیدہ بطفلی زیرا روایات فصول مہمہ و ربانی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و الائمۃ یحضرون عند کل مومن او کافر عند موتہ عن عقبہ انہ سمع ابا عبد اللہ یقول ان الرجل اذا وقعت روحہ فی نفسہ فصدر رای فقلت فداک وما یری قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فیقول

آنار رسول الله البشر قال ثم یری علی بن ابی طالب فیقول انا علی بن ابی طالب
الذی کنت تحب انا انفعک الیوم قال قلت له ایکون احدا یری هذا ثم یرجع الی
الدنیا قال اذا رای هذا ایاما مات واعظم ذلک قال فی القرآن قول الله عز وجل الذین
امنوا وکانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة الایة انتهی محمد بن
مولف کتاب مذکور بعد نقل امثال این روایات گفته اقول والاحادیث فی ذلک اکثر من ان تحصی وقد تجاوزت
حد التواتر دلالتها قطعیة کما تری یعنی حضور این بزرگان بدلالت تضمنیه وقت احتضار از متواترات است
باز برد مذهب بعض متکلمین شیعه که باستحاله آن رفته گفته اند که در آن واحد مجمی این بزرگان در مشارق
ومغارب عند المحتضرین بسمت امکان ندارد رد کرده پس هرگاه هول مطلع غالب وحصول بشارت
مفقود ومعدوم لامحاله بحمت کلمات تهدید وانکشاف حقیقت حال باین نالهٔ جانگاه بالضروره
باید گریست وفراق احباب برهمین معنی گواه است والاقرب بهمسایگی رحیم مطلق وجوار سید المرسلین البته
بهتر از اجنبه دنیوی بوده عجب نیست که از فرق همین امر اراده کرده باشد که چون بشارت بگوش نمیخورد
وصور غیر مالوف بنظر می آید لامحاله اکنون هم فراق از احباب دنیویست وهم مفارقت از جوار مصطفوی
واگر عمل بر خوانیم ذهب واقع می شد مقام مسرت وابتهاج بود نه جای گریه وانقباض بلکه بایستی که
مثل حضرت شهید کربلا وقت شهادت خود خوشوقت می شد چنانچه روایات امامیه بران از براهین
قاطعه است والتفصیل فی تالیف الاردستانی حیث قال مشهور است که خواص اصحاب امام حسین میگفتند که ما در مدت
ملازمت آنحضرت را هرگز بآن خوشحالی ندیدیم وبودیم که در کربلا میدیدیم ودر خبر است که در وقتیکه متوجه
کوفه بود ودر یکی از منازل فرزدق شاعر بخدمتش مشرف وبعد از تسلیم وترحیب گفت یا ابن رسول الله
چگونه اعتماد بر اهل کوفه توان کرد وحال آنکه از معاونت ویاری بسیر عمت مسلم بن عقیل تقاعد ورزیدند او
بدرجهٔ شهادت رسید فی الحقیقه کوفیان اورا بکشتن دادند پس آنحضرت فرمود که رحم الله مسلما
روح الله ما انه قضی ما علیه وبقی ما علینا یعنی حق تعالی رحمت کند بر مسلم بروح وریحان وبجنت ونعیم رسید

حکیکه از قضا و قدر الهی بحسب او مقرر شده بود بفعل آمد و لیکن انچه از برای ما مقرر شده هنوز باقی است
و بفعل نیامد و منتظر آنیم که انچه مقدر و مقرر است از قوت بفعل آید و چون بکربلا رسید و کوفیان از ابن زیاد العین
ترسیده از قول خود پشیمان شدند و نوشتهای خود را نانوشته انگاشتند و ابن زیاد ملعون آنحضرت را به بیعت یزید
پلید فاجر میخواند و رخصت بگشتن بحرمین نمیداد و نمی گذاشت که بشام رود و لاعلاج دل بحرب نهاد و بعد از انکه
فوج در برابرش صف میکشیدند تا انکه عدد سوار و پیاده به بیست و دو هزار رسید و بنا بر روایتی که در متقل ابن بابویه
مسطور است عدد لشکر مخالف بصد هزار رسید و بآن حضرت از خویش و بیگانه بیش از هشتاد و کس نبود ندنه در خاطرش ملالی و نه در دلش اضطرابی پیدا شد و با قلت انصار و کثرت اعدا صبری نمود که مگر
پدرش در صفین و جمل کرده باشد و تیغی کار فرمود که مگر امیر المومنین در بدر و احد فرموده باشد تا بحدیکه مردم
شجاعت علی را فراموش کردند و شجاعت او در میان عرب مثل شد چه در متقل روایتی مذکور است که عدد
کشتگان آنحضرت به تنهائی بچهار هزار رسیده بود با آنکه بسیاری بودند که قادر بر کشتن ایشان نبود و بدم
می آمدند و نمی کشت و سر از کسی نمیدانست تا انکه از حضرت امام جعفر صادق پرسیدند و آنحضرت فرمودند
که چون جدم سید است که در صلب آن جمع شیعیان هستند بهمین جهت ایشان را میگذاشت انتهی بلفظه و از قاعده
کلیه مولف که برای مومنین بروایات صحیحه ثابت کرده معلوم میشود که معمول جمیع ائمه ما همین بوده است
که در او قات شهادت و موت خویش مسرور بوده اند نه بر خلاف آن چنانکه امام حسن مستثنی گردید و
در اینجا بر این چند حرف جگونه اکتفا توان کرد که ملا سلطان حسین در کتاب عقبات الاخرة از امام
محمد بن علی بن موسی آورده قیل له یا بن رسول الله ما بال هؤلاء المسلمین یکرهون الموت فقال لانهم
جهلوه و کرهوه و لو عرفوه و کانوا من اولیاء الله حقا لاحبوه و لیعلموا ان الاخرة خیر
لهم من الدنیا یعنی از امام محمد تقی پرسیدند که چیست حال این مسلمانان که از موت کراهت دارند و میترسند
که از حقیقت موت خبر ندارند و اگر میدانستند و حقیقة از دوستان خدا می بودند هر آینه موت را دوست
داشتند و این قدر لا محاله میدریافتند که آخرت برای ایشان بهتر از دنیا است و نیز در کتب امامیه بشهرت

(۱) المستوفیه

واستفاضه مرویست که از علامات ایمان ست انبساط و طلاقت وجه و روشنی چهره نسبت بسابق
وانقباض و اندوه و غم برخلاف آن دلالت دارد و قریب اینمعنی در عقبات ملا سلطان حسین هم مذکور است
بالجمله مرو سیدان کسی ست که بر احادیث و اصول موضوعه امامیه ثابت کند که علت انکار حسن مجتبی غیر از این امور
چیزی دیگر بود فعلیه البیان و علینا قلعه و قمعه بالبرهان و بعد اللتیا والتی می گوییم که اگر صدیق
امامیه و صاحبیه یعنی سلمان و ابوساسان و من فی حکمهم با وجود گوساله پرستی و مخالفت اهل بیت و تردد بحقیقت
خلافت بلافصل جناب امیر و انکار از اختیار تقیه و اطاعت مرتضویه من جمیع الوجوه از مثالب خصوصا
مخالفت با مورد نص اللهم وال من والاه و عاد من عاداه یعنی علی بن ابیطالب نزد کافه اخم و منهم الشیعه
بری می بودند و احادیث مزبوره در کتب صحاح مندرج می بود هر جنبه بلاحظه اش اضطرابی عظیم دست
میداد و راه تاویل مسدود می نمود لیکن معهذا مهما امکن تاویل و توجیه می پرداختند و هرگاه نصوص خلافت
یعسوب الدین و امیر المومنین و مثالب خدام غاصبین و متردودین و شاکین در حقیت اهل بیت طاهرین بحیثیتی
مثلث متساوی الاضلاع که ثبوت عدم استقامت واحدی از انها مستلزم عدم استقامت مجموع است
در کتب شیعه تبکثری باشد که از حد تواتر معنوی در گذرد و صدها حدیث و روایت معاضد یکدیگر باشد بلکه
درایت و ادله عقلیه هم تایید آن کند چنانچه بعون الله تعالی در این اوراق پریشان انموذج همه بزبان قلم
رفته و دفاتر مروبه بطریق شیعه که هرگز عقل سلیم مجبول است انهمه طوامیر را که بطرق مختلفه از زبان اشخاص
متعدده که با ما کن متفاوته سکنی داشتند در ازمنه متخالفه مروی باشد زنهار قبول نکند علاوه معین فی عان باشد فاضل
دین و ارزا هرگز ریبی نماید البته از تاویلات رکیکه بارده چنانچه ملا مجلسی با رکنات آن در بحار و حیات القلوب
وغیرهما رو برو عقلای عالم مرتبه تبحر و عزت خود را دوبالا ساخته کما اشرنا الیه سابقا دست در آستین می کشد و الا
انکار متواتر بالمعنی که مدار ایمان کما ذکرنی تضاعیف الکلام بر انست و هو ظاهر علی المهره بحال المعجزات
النبویه المرویه بجز الاحاد بالبداهه هدم اساس ایمانش میکند فمن شاء ان یهرب من المطر و یقوم
تحت المیزاب فالخیار بیده و لا ینفعه تذکیر المذکرین ابدا من بعده تنبیه

مستتر مباد که اینچه پیرایهٔ عرض بر کرده و بعد ازین در خواهد کرد از سوانح وقت است که این همچه ان اصلا بکتابی ندیده و از کسی نشنیده و در روایت کشی و ورق گردانی کتب امامیه و تجسس مقامات الزامیه و تسوید و تبییض عبارات و تطبیق فروع با اصول احدی از طلبه و علما شریک نبود فقط احادیث را بمقام اثبات مثالب صحابه و امثال آن دیده بود پس اگر با اینهمه معروضات معروضات کمترین درین اوراق تطابق بکدام کلامی از علمای ماسبق داشته باشد زهی فخر و به مجرد توارد خواهد بود والله علی ما نقول شهید

خاتمه و اگر متعصبی عنید باکودنی بلید باوصف ملاحظهٔ اینهمه دلائل و براهین باصول امامیه بر عدم اخلاص و حسن اعمال مقبولین شان اقامت کرده بتطبیق حدیث الحوض کما ینبغی بر ایشان نموده شد قفل سکوت بر لب نهد و دست بدامن اهل حق آویزد و در ردت و احداثین بزرگان استبعاد نماید و مناقب و محامد اینها را اعاده فرماید معلوم نیست که او در مناظرهٔ اهل حق بکدام زبان مثالب خلفای راشدین را تقریر خواهد کرد و چگونه چشم بر زمین نخواهند افگند که از پای خود در گور افتاده آیا در صحاح ایشان احادیث متواتر المعنی در مناقب این بزرگان و اعوان و انصار شان خلفای سلف روشن از چشمهٔ خاوری بلکه مؤید بآیات قرآنی وجودی ندارد و مع ذلک بر عقلای عالم مخفی نیست که جواز الفاظ حدیث الحوض هرگز بر خلفای راشدین منطبق نمی شود بخلاف مقبولین لسانی امامیه چنانچه بتفصیل تمام در یافتی کیف که هزاران دلایل بداد آن نماید و اگر ازین همه قطع نظر کرده شود و غض بصر نموده آید همچه ان روی همت بتفصیل نبذی زان مناقب و محامد در باره بعضی از سرآمد شان که مرتبه او تالی مرتبهٔ حضرات ایمه بلکه از بعضیهم زیاده تر است نیارد و داد انصاف از طلبهٔ علوم دینی بلکه تمامی روشن عالم امید وار و ملاحظه فرمایند که بدلالت عقلی بالقطع بر اصول امامیه این مناقب و محامد که بحسب ظاهر عوام را فریب میدهد مجعول و مفتری هست یا نه لیکن باید دانست که افتخار لسانی شیعه در حق سلمان فارسی که او را در زمرهٔ قادسیهٔ اهل بیت می شمارند و باقر مجلسی در عین الحیات بورود پانصد حدیث در شان سلمان بلکه هزار کامل اقرار کرده بخوارق و محامد کثیره هست که

عمدهٔ آن چند چیز نخستین دعوی ظهور امور غیبیه و صدور کرامات و معجزات از دست و زبان اوست و در ضمن
حکایات بسیار و قصص شجاع در کتب ایشان مروی و مسموع اهل ضلال ضمن آن منطوی از انجمله روایت کنند بسیاری
از علمای رجال از حضرت امام صادق علیه السلام که روزی ابوبکر در گروهی از قریش ایستاده بود که ناگاه
سلمان فارسی بر این جماعت گذشت و با ابوبکر خطاب کرد که ای بندهٔ خدا رجوع کن از عملی که دیشب در خانهٔ خود
کردی متعصبی چند مقارن این حال خواستند که ابوبکر را در بارهٔ عداوتش تحریص کنند ابوبکر گفت لاریب آنچه
سلمان بمن نسبت کرده مطابق نفس الامر است و چیزی که از من بوقوع آمد غیر از خدای تعالی کسی بر آن
اطلاعی نبود و از انجمله نیز روایت کنند است که سلمان قبل از جنگ جمل بمدتهای دراز چون شتر را
که عسکر نام او سیدید تازیانه بر آن میزد و گفتندش که چرا جانوری بیگناه را اینسان میزنی جواب داد که این جانور
نیست بلکه پسر کنعان جنی است که باین صورت متمثل گشته و درین هیکل در آمده و عنقریب مردم را از راه خود
ببرد همچنان واقع شد زیرا که فوج عائشه رضی الله عنها او را بثمن غالی خریدند و بسوارے او بر گزیدند
و از آن جمله روایت شخص مذکور است که چون وے بزمین کربلا رسید مردم را ازین واقعه جانگداز آگاه ساخت
بردار به تفصیل تمام آگاه کرد و هر گاه گذرش بر حرورا افتاد که خوارج بیدین وقت خلافت امیرالمومنین
در انجا جمع شدند و نیت فساد مصمم کردند ازین خصوصیات نیز اعلام کرد و از انجمله حکایت دیگر است
طولانی ملخصش آنکه چون حکومت بعضی از بلاد بر نامش مسلم شد و او را بر شتری همراه غلامی بدان
صوب روانه کردند قضارا وقت دخول شهر نوبت سواری بغلام بود و سلمان با وصف ضعف و پیری مهار
شتر را می کشید و بیاوری عصا کام میزد مهتران هر قوم که برای استقبالش آمده بودند
بمعاینهٔ این حال از حکومتش راضی نشدند و کسی در هیچ امری از معاش و معاد بسلمان فارسی رجوع نکرد تا آنکه
رعیت از تطاول دزدان مظلوم و ملهوف شد و در هر کوچه و بازار ذکر سرکشی و دراز دستی ایشان بر زبان
خلایق جاری بود قضارا شخصی از کهن سالان آن قوم صلاح داد که نزد حاکم اگرچه ضعیف و ناتوان است
و وجاهت ظاهری ندارد لامحاله باید رفت اگر بداد مظلومان برسد از دو دمار از روزگار دزدان برآرد

که ای سلمان مدار اکنون با صاحب خویش و نژاد و مساز چیزی را که او تا بنا یورد و در معجزات و خوارق عادات
او حکایات بسیار است که دستان عمر و عیار در جنب آن شرمنده و بیکار است و لیکن آنچه مذکور شد اهل
بصیرت را کافی و بسنده است و وجهیکه در اسلام آوردنش ذکر می کنند بر عجایب تر قصها و تهافتها شامل
است معهذا از غایت اطناب و طول کلام مجمل خاص و عام کیست که از عهده بیان آن فارغ تواند شد دوم
افتخار الهیه بران است که فرشته بزرگ مبعوث الهی با او سخن میگفت چنانچه با جناب امیر و این
روایت کشی از امام محمد باقر علیه السلام است سوم مایه افتخار ایشان آنست که او اسم اعظم را میدانست
و این حدیث امام صادق است که این بزرگ نیز بر دانستن پرداخته چهارم اوصاف و اختصاص است
بعلوم اول و آخر و ظاهر و باطن و آشکار و نهان بروایت صاحب اختصاص از امیر المومنین علیه السلام و انکه
در تمامی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی از و افقه در عالم پیدا نشده چنانچه در منهج المقال فی تحقیق
الرجال مذکور است و بیجی تفصیله انشاء الله تعالی پنجم مختص بودنش بفضیلتی است که احدی از اهل بیت
هم شریک و سهیم او در آن معلوم نمیشود بروایت صاحب اختصاص و غیر او از جناب مرتضوی که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در مدائح و مناقب سلمان ارشاد فرمود که جبرئیل علیه السلام هرگز نزد من گاهی
نیاید مگر آنکه از جناب اقدس الهی مرا امر کرده که سلام او تعالی و تقدس با و رسانم ششم معدود بودنش
در زمره قادسه اهلبیت نبوت بروایت محدثین ایشان کافه اجمعین از جناب سید المرسلین و ائمه طاهرین
هفتم مخلوق بودنش از طینت جناب مرتضوی یعنیها و مقارنت روح او بروح انجناب بروایت صاحب
اختصاص و غیر او از محدثین معتمدین هشتم مشتاق بودن جنت باو بعد ایمان خدا و رسول او عشق و حالتی
فردوس در باره آن بزرگ بروایت صاحب روضة الواعظین از جناب سید النبیین نهم فرمان فرمائی
او بر ملک الموت بروایت ابن معلم و ابو عمرو کشی از صادق علیه السلام که جوانی در شهر کوفه بنام از احداد ان
گزرهای آتشین و رنج را یاد کرد و بیهوش گشت سلمان بعد از انکشاف حقیقت با وی عقد مواخات بست
و همواره رعایت این رابطه جدید می نمود تا آنکه وقت احتضار بر بالینش آمد و بر ملک الموت بانگ بر زد که در

حق او ملاطفت و مدارا کن و او گفت که حاجت سفارش نیست با هر مومن مهربانی میکنم الی غیر ذلک من
المناقب و المحامد التی کادت من الکثرة ان لا تناهی و فقیر اقل الخلیقه قصور باغ و فقدان اتباع
و اشیاع بلکه استعداد و لیاقت اوّل بعضی از مقولات مولف را که در تمهید رساله کبیر افاده فرموده
بتفاوت یسیر ذکر می نماید من بعد باشارات اجمالیه چنانچه لایق این اوراق پریشان است در باب وضع این
مناقب که در حقیقت بعد اندک غور و تامل بمثالب برمیگردد می پردازد پس بدانکه حق اینست که سمات
وفاداری و غمخواری و حق گذاری بر فرقه متشیعین حتم است که چون ربقه اتباع و اقتفای آثار
اصحاب ثلثه خود را زیب قاب خویش ساختند بجهه مساعی جمیله که نه پرو خنند کلما وجد فیهم عار
و شین محوه برغمهم کانه لا اثر و لا عین و متی لم یجدوا فیهم مناقب فاختلقوا لهم تلقیما
الفسهم و ان کانت تعود مثالب کم من ثلمة حدثت منهم فی الاسلام فشمروا
الذیل لا ترسدوها و کم من خیصة وقعوا فیها و کم من فضیلة اختصت باهل البیت
علیهم السلام فلم یاتوا بها فی مدح المبتدعین المحدثین و کم من رذیلة ظهرت منهم
لم یوردوها فی قدح المعصومین المحدثین زاعمین انهم اطفوا نور الله بافواههم غافلین
ان یتم الله نوره و لو کره النواصب و من فی اشباههم ثم انهم بدلوا الکلم عن
مواضعه فیا ویلون تا ویلا بعیدا و حرفوها عن موارده فیسلکون خلاف قوله تعالی
قولوا قولا سدیدا فقالوا ان حدیث النبی صلی الله علیه و آله و سلم اعنی اصحابی کالنجوم
بایهم اقتدیتم اهتدیتم و رد فی شان اصحاب الثلثة و من یحذو حذوهم من اهل الاحداث
و ان بلغوا مبلغا کثیرة و لا یختص من قال الله تعالی فیهم انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا فقد سخوا قلوب المخلصین قبحا و جعلوا اکبادهم
مثل القدر یغلی قبحا چنانچه از تفصیل این اجمال که پاره ازان مذکور شد طوامیر احادیث فاخره سیر
بر من طرقهم مشحون است و دل انصاف از دست اعتساف این حضرات پرخون این دره بیمقدار از همچیز

تغیر روزگار پاره ازین باب بطرز یکه فی الجمله تجدد دارد بپای اصغای ارباب بصیرت میرساند و شرح
این مطلب را بعنوان مقدمه ممهده میگرداند و آن اینکه بر متتبعان سیر و تواریخ بنی آدم کالنار علی العلم منجلی است
که هرگاه شخصی از حضیض کسی مبرسی بقدری بارج ریاست و زعامت میرسد فراخور رتبه حکومت و بسطت
مملکت او صفلای دوران و هنرمندان زمان بمقتضای حب جاه و تمنای تقرب بایجاد مدائح نسبی و حسبی برای
آن کس میپردازند لای صدای بول کش انکم لمن المقربین زیب اذن عبر داعیه خود می سازند و متوهم نشود که
انبهاشا بر بدیهت شاعرانه دارد بلکه اثبات بطرز اثبات مناقب و مدائح آنکس و اسلافش بالنقل و روایت
میکنند و هر چند در اوائل حال بر ناقدان سخن جال کذب و اختلاق کی مستور میماند مگر عوام از تبدا بشیر مخدوع
می باشند و بعد طول مدت سلطنت و در اعقاب چنین شخص بذهن خواص و عوام یکسان صحت آن روایات
رسوخ میگیرد الا من شذ و اشباه و نظائر معروضه فقیر لا تعد و لا تحصی است اگر انبائی الا لقوا پادشاه
نمیشدند و خودش از نبات طوک نمی بود که العیاذ بالله بحضرت مریم علیها السلام تشبیهش میداد
و آفتاب را بمعاشرتش منسوب میساخت و این کذب فاحش که بطلانش از آفتاب روشن تر است بحدی
در اذهان راسخ بود که میگویند شعر شد اول علی السنه اهل الدهلی شعر ازان بلند شود قدر تا زمانه ما
که آفتاب قدم می نهد بخانه + برای اعلام دولت سلاطین هند از سلسله صاحبقرانی تیموریه دو تن
اورنگ زیب عالمگیر که از دولت زمانه و پاره لعلم آشنا بود این قضیه که جده اش را بمرتبه ذوات الاعلام
می سازد نه پسندیده و نشانی از شعر مزبور بر نشانها نگذاشت و علی هذا القیاس صاحبقران اعظم عرب شاه مشتق
بجهاکه در حسب و نسب امیر کبیر شنانع نیا درده اهل سیر شاهزاده پنجهزار ساله می نویسند مقدم سلاطین
ممالک محروسه هندوستان حسن دامی ملازم بهمنی سوم بنگاله بود بموجب وعده با آقای خود حسب حکایت
مشهوره وقت بافتن سلطنت اسمش را داخل القاب خود ساخته سلطان علاء الدین حسن کانکوی بهمنی
لقبش قرار داد بعد برهه من الزمان مستعدان عصر لفظ کانکو را محو و منسی ساخته بهمنی با تصحیف بهمنی ساختند
نسبش را بهمن اسفندیار اتصال بخشیدند و در فقره بحدی مشتهر شد که اولاد علاء الدین مزبور ایشان

اهل سیر بسلاطین بهمنیه موسوم اند و ممالیک ممکن بهمنیه که در بیجاپور و گلکنده بسلطنت رسیدند
برای آنها هم نسبی شریف و برای اسلاف آنها سببی منیف پیدا کردند همچنین حال دیالمه و سلاجقه و غزنه
و خوارزمشاهیه بلکه ساسانیان و پیشدادیان که اگر کسی اینها فی الواقع حسیب و نسیب بود هست شریف را
از بکهزار ساختند و الا با فتند و ساختند و متاخرین چون مخلفا عن سلف این حکایات را شنیدند و الف
و عادت گرفتند هرگز شائبه ریبی بر امون خواطرشان نمیگردد و منکر این روایات نزدشان مثل منکر متواترات
بسفه بلکه جنون منسوب میگردد بخصیص کسانیکه ربقه تقلید عظمای ممدوحین باعتقادی از اینها در گردن اسلاف
اینها باشد و اذا وردت هذا فاقض من حال اصحابهم الثلثة المذکورین المحدثین الصبالیت خارجة عن هذه
الکلیة مگر چون انساب عرب من جانب الآباء محفوظ و ملوک و سلاطین درین صنف کمتر گذشته اند بحیث رغبت
عرب بعلم انساب و سیر که حال ماضین بیشتر معلوم بوده هست کجا بش اخلاق شریف و آبا رشان نیافتید
همت بر اثبات شرائف گرائیم حسبی و نسبی و مناقب ذاتی جناب ممدوحین معقولین عوذ که نزد خلفای راشدین
تقرب داشتند بر گماشتند و اوصافیکه بر زبان خواص عوام شهرت یافته بلکه بتواتر رسیده
بود و فی الجمله بر خساست افعال و قباحت اعمال و لو فی الجاهلیة او فی الاسلام دلالتی داشت در تبدیل
آن چه مساعی جمیله که مبذول نساختند حتی که لفظ فارسی را که مشعر بلکه دلیل بر مجوسیت و آتش پرستی
سلمان بود چه اهل فارس به تخصیص و تصریح سرامد موریخان سلاطین کیانیه پیر دهقان اعنی ابو القاسم فردوسی
طوسی کتابرا بشهوار در دفتر قصر امطه بود از نابعین و مقتدایان زردشت بوده نه و آتش پرستی و لوازم و عوارض آن
آنها بود بمجدی بدل کردند و از نیهم تجاوز نموده بر نام مطهرین صادقین و حضرات معصومین مختلق فرمودند که او را
فارسی نباید گفت او سلمان محمدی است و هر که او را فارسی گوید چنین و چنان است و حدیث تقیه در باره
مجوسیت او نیز وضع کردند تا ثابت شود که او در هیچ زمانه کافر و مشرک نبود بلکه مانند حضرت امیر علیه السلام
و دیگر ائمه امجاد از شرک و کفر منزه بوده و طاهر و مطهر از شکم مادر زائیده و از طینت پاک مرتضوی آفریده
حقیقت در سیاق امر که طرقه اعیان را کتاب کفر نکردند او را داخل ساختند و حضرت سابق را که اینچنین بزرگان سلف

کما عرفت منتقض نمودند همچنین در القاب و صفات مشهوره دیگر از نجا قیاس باید کرد که در صفات و اعمال
اخر که بدرجهٔ شهرت و تواتر نرسیده بود بعد از انکه او از خصیص بندگی بهود بحکومت بعضی از بلاد فایز شد چه گونه
کرده باشند **چون مضمون** این تمهید و تمثیل در قلوب مخاطبین جاگزین شد حالیا بر تفصیل بعضی از وجوه مجمله
اشاره میکنم و بعضی از مسئله ممهده را بر زبان قلم حواله می نمایم بمراعات شیمهٔ انصاف و تجنب از اعتساف معترض منصف
احقر الناس را گوش کن و عناد خود را دامی فراموش **اما قصه خبر غدیر** در بارهٔ صدور معصیت از
ابوبکر صدیق پس بر عقلای اهل عالم روشن است که اعداء او وضع ساخته اند بقصد اصلی آنها اثبات فسق و
فجور آنجناب و کسر شان حضرت ولایت مآب یعنی مردم بدانند که این اخبار غیبیه که از ملائک مقربین میرسید از
خصائص آن عالی قباب است بلکه دیگران را از اصحاب نیز اینمرتبه علیا و درجه قصوی حاصل بوده و نهایت
مستبعد و مستعر نسبت که شخصیکه با نبیاء اولوالعزم یعنی حضرت ابراهیم خلیل صلوات الله علیه من الملک الجلیل
بنص حدیث سید المرسلین علیه الصلوة والسلام مشابهت تمام دارد و در محکمات قرآنی محمدت و منقبت او
جا بجا وارد شود و بلفظ اولوالفضل علی الاطلاق معبر گردد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم امامت او را
در نماز بیجگانه تاکید تمام در مسجد شریف خود قرار دهد کما مر تفصیله و در مقامات بسیار مثل قصهٔ هجرت با السمع
البصر و الراس من الجسد تعبیر فرماید و او را بحکم الهی یار غار سازد و از راز نهفتهٔ هجرت اطلاع دهد بفسق و
فجور متهم باشد و خبر سلمان فارسی کسی بر این اطلاعی نیابد حتی که امین خدا هبوط جبرئیل تا آخر عمر خبر از نکرد و انچه
در نجا یاد کردم در مسلک اول مفصل گذشته مگر قصهٔ هجرت و انچه بدان تعلق دارد که هنوز در مقام اختفا و استتار
است و بر اثبات آن روایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام سورهٔ البقر دلیل شافی است و آن این است
إِنَّ اللهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ الْعَلِيَّ الْأَعْلَى يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ إِنَّ أَبَا جَهْلٍ
وَالْمَلَأَ مِنْ قُرَيْشٍ قَدْ دَبَّرُوا عَلَيْكَ قَتْلَكَ إِلَى أَنْ قَالَ وَأَمَرَكَ أَنْ تَسْتَصْحِبَ أَبَا بَكْرٍ فَإِنَّهُ إِنْ
أَنْسَاكَ وَسَاعَدَكَ وَوَازَرَكَ وَثَبَتَ عَلَى مُعَاهِدِكَ وَمُعَاقِدِكَ كَانَ فِي الْجَنَّةِ مِنْ رُفَقَائِكَ
وَفِي غُرَفَاتِهَا مِنْ خُلَصَائِكَ إِلَى أَنْ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِأَبِي بَكْرٍ

أرضيت أن تكون معي يا أبا بكر تطلب كما أطلب وتعرف بأنك أنت الذي
تحملني على ما أدّعيه فتحمل عني أنواع العذاب قال أبو بكر يا رسول الله أما أنا لو عشت
عمر الدنيا أعذب جميعا أشد عذاب لا ينزل على موات مرح ولا فرح وكان ذلك
في محبتك لكان ذلك لحبي إلى أن أتنعم فيها وأنا مالك بجميع ما لبك ما فيها في مخالفتك
وهل أنا ومالي وولدي إلا فداك فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا جرم إن اطلع
الله على قلبك ووجد ما فيه موافقا لما جرى على لسانك جعلك مني بمنزلة السمع والبصر
والرأس من الجسد وبمنزلة الروح من البدن بك على الذي هو مني كذلك وعلي فوق
ذلك لزيادة فضائله وشرف خصاله يا أبا بكر إن من عامل الله ثم لم ينكث ولم يغير ولم
يبدل ولم يحسد من فضله الله بالتفضيل فهو معنا في الرفيق الأعلى وإذا أنت مضيت على طريقة
تحبها منك ربك ولم تتبع هواك بما يسخطه ووافيته بها إذا لقيتك بين يديه كنت لولا يأ
الله مستحقا ولم أفقتنا في تلك الجنان مستوجبا انظر يا أبا بكر فنظر فرأى
أملاكا من النار على أفراس من نار بأيديهم رماح من نار كل ينادي يا محمد مرنا بأمرك نأ
مخالفيك نطحطحهم ثم قال تسمع على الأرض فتسمع فإذا هي تنادي يا محمد مرنا
بأمرك في أعدائك نمتثل أمرك ثم قال تسمع على الجبال فسمعها تنادي يا محمد مرنا بأمرك في
أعدائك نهلكهم ثم قال تسمع على البحار فأحضرت البحار بحضرته وصاحت أمواجها وقالت يا محمد
مرنا بأمرك في أعدائك نمتثله ثم سمع السماء والأرض والجبال والبحار كل يقول مرك
ربك بدخول الغار ليعجزك عن الكفار ولكن امتحانا وابتلاء ليتخلص الخبيث من الطيب من
عباده وإعلانه بإتيانك وصبرك وحلمك عنهم يا محمد من وفى بعهدك فهو معي من
رفقائك في الجنان ومن نكث فإنما ينكث على نفسه وهو من قرناء إبليس اللعين في
طبقات النيران ثم قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلي يا علي أنت مني بمنزلة

السمع والبصر والرأس من الجسد والروح من البدن حببت الي كالماء البارد الي ذي الغلة
الصادي ثم قال يا ابا حسن تغسل بردتي فاذا اتاك الكافرون يخاطبونك فان الله يقرك
توفيقه ويريه بحسنه فلما جاء ابوجهل والقوم شاهرون سيوفهم قال لهم ابوجهل لا تفعلوا بل ادعوا
هو انه لا يشعر ولكن ارموه بالاحجار ليتنبه بها ثم اقتلوه فرموه بالاحجار ثقال صابية فكشف
عن راسه فقال ما ذا شانكم وعرفوه فاذا هو علي عليه السلام فقال ابوجهل ما ترون محمدا كيف اباتك
هذا وبجانبه نفسه تشتغلوا به فينجو محمد لا تشتغلوا بعلي الحدوع لينجو بها لاله محمد فلا
فما منعه ان يبيت في موضعه ان كان ربه يمنع عنه كما يزعم فقال علي عليه السلام
تقول هذا يا ابا جهل بل الله تعالى اعطاني من العقل ما لو قسم على جميع حمقى الدنيا ومجانينها
لصاروا اعقلاء ومن القوة ما لو قسم على جميع ضعفاء الدنيا لصاروا اقوياء ومن الشجاعة
ما لو قسم على جميع جبناء الدنيا لصاروا شجعانا ومن الحكم ما لو قسم على جميع سفهاء الدنيا
لصاروا بها حكماء ولولا ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم امرني ان لا احدث
حدثا حتى القاه لكان لي شان ولكم شان ولا قتلتكم قتلا ويلك يا ابا جهل ان محمدا
قد استاذنه في طرقه السماء والارض والبحار والجبال في هلاككم فابى الا ان يرفق
بكم ويداريكم ليؤمن من من في علم الله انه ليؤمن منكم ويخرج المؤمنون من اصلابكم
وارحامكم كافرين او كافرات احب الله تعالى ان لا يقطعهم عن كرامته باصلابكم
يعني جبرئيل عليه السلام وحي آورد كه اي نبي حق تعالى ميفرمايد كه قريش بالخصوص ابوجهل تدبير قتل تو مصمم كرده
اند بايد كه علي را بر فرش خود بگذاري كه او در جان نثاري مانند اسمعيل است و ابوبكر را رفيق خود كني كه اگر او موانست
كند و بر تعاهد خود قرار گيرد در جنت بلكه اعلى عليين رفيق تو خواهد بود حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم جناب
امير را بين باجرا اعلام فرمود بر قتل خود راضي شد و شبهاي آن حضرت كه چشم كسي نديده و بگوش احدي نرسيده
ميسر گشت پس حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم با بوبكر متوجه شد و فرمود كه راضي مي شوي كه در اين

سفر همراه من باشی و کفار قریش چنانکه مرا برای قتل طلب کنند همچنان در پی قتل تو متوجه باشند و مشهور شوی که تو مرا بر این کار آماده ساختی در بهشت انواع نعمات و آلام بجهت رفاقت من از دست کفار تو رسد ابو بکر عرض کرد که من آنم که اگر در راه محبت تو باشد عذاب مبتلا باشم و تا قیامت در آن عذاب زنده مانم اینهمه نزد من بهتر باشد از اینکه در مخالفت تو بر تمامی مملکت دنیا مالک شوم و جان و مال و اولاد من فدای تو حضرت فرمود اگر زبان تو بانچه در دل است موافقت دارد بالیقین حق تعالی ترا از من بمنزله سمع و بصر و مثل سر نسبت بجسد و مانند روح نسبت به بدن خواهد گردانید مثل علی که او نسبت بمن همچنین است بلکه درجه او بجهت زیادت فضل فوق این است هر که بر عهد خود راسخ شود و براه نکث نزود و زوال نعمت کسی که از وی افضل باشد نخواهد او همراه است نظر کن در آفاق آسمان بین دید که ملائک آتشین بر اسپان آتشین سوارند و با آواز بلند میگویند که ای نبی حکم کن تا مخالفین را بباد فنا دهیم و سلیم همچنین زمین آواز میدهد قس علی هذا جبال نیز بانگ شدید بر میدارند و تمامی بحار دنیا جوش میزنند و هر یکی میگوید که امر الهی بدخول عار بجهت عجز از کفار نیست بلکه خالص کردن خبیث از طیب است هر که بر عهد خود راسخ باید او از رفقای تست در حیات و الا از قرناء ابلیس در طبقات تیران باز فرمود ای علی تو بمنزله سمع و بصر و اس و روح نسبت به بدنی و محبت تو مانند آب سرد است نسبت به تشنه جگر سوخته چادر من بر سر بکش چون کفار خواهند آمد حق تعالی توفیق خود را شامل حال تو خواهد کرد هر گاه کفار با شمشیرهای برهنه در آمدند ابو جهل با یک ضربت خفته را نکشید بلکه بر می خاسته بیدارش کنید پس ناگاه می بینند که علی است ابو جهل گفت دیدید که محمد چگونه دیوانه فریفته و خود نجات یافته حضرت امیر او صاف شجاعت و فراست خود بر شمرد و گفت که اگر از سل سیف تهی نمی شد شما را می کشتم و جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با شما کمال رفق و مدارا اختیار کرده و الا از زمین و آسمان و بحار و جبال و ملائک همه هلاک شما را میخواستند و منتظر امر آن سرور بودند قبول نفرمود تا بعضی از شما بتوفیق ایمان رسند و اطاعت الهی بجا آرند الی آخر القصه اگر سایر معین و ناظرین را داعیه در گیرد که قضایای شریفه کی بر وقوع دلالتی دارد بسبب ابو بکر

بسمع وبصر وراس و روح ثابت نشد و بحمد لله که از اله این وهم بروایت ابن بابویه در سلک اول گذشت
وآن حدیث که در آخر عمر شریف از جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بواسطه شهید کربلا ماثور است نص در
مقصود است بلکه از مطالعه آن بوضوح می انجامد که تنها ابوبکر صدیق باین مرتبه متصف نبود بلکه یار اشکر
یعنی فاروق و ذی النورین نیز این مرتبه داشته اند و بر ناظران عیون اخبار پوشیده و آشکار است که معمول مصنف
آن که بر زبان علامه امامیه شیخ المشایخ وصدوق آفاق است و بر لسان برادر بزرگ مولف مانند او از
اخبار این فرد کامل امامیه علی الاطلاق است تنبیه بر ضعف ضعیف و غرابت غریب است مثلا بعد ذکر
أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَسِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَهُمْ که در حدیث نبوی مروی است و بر نام حضرت عباس
وعقیل هم منطوی است بغرابت آن اشعار کرده و گفته از ذکر العباس والعقیل غریب
فی هذا الحدیث لم اسمعه الا من محمد بن عمر الجعابی فی هذا الحدیث والعجب
کل العجب که حضرات متشیعین بحدیث بضعه که نیز از باب تشبیه است بعصمت جناب فاطمه زهرا استدلال
میفرمایند و سمع وبصر وفواد و راس و روح قدوه انبیا امجاد را بعدالت و حفظ هم متصف ندانند بلکه معاذ الله
تکفیر و تفسیق آنها می کنند فاعتبروا یا اولی الابصار بالجمله هر چند بر احفظ ناموس مذهب خود در مناقب
خلفای راشدین حروف شرط افزایند و بجهت ابطال مناقب این بزرگان غایه السعی نمایند لکن الله متم
نوره وناصر عبده ولو کره المبطلون **علاوه** هر کس فی الجمله خدمت حدیث و تفسیر و دگر علوم نقلیه کرده
نیک میداند که در باب انبیا علیهم السلام وکسانیکه در حکم شان باشند چه تشدد و سخت تکلیف که واقع نمی شود
و در احادیث آیا ندیده اند که بر طبق روایت مجلسی در بحار جناب سید المرسلین بخطاب امیر المومنین در وصایای
خویش فرموده که ای علی باید که ظاهرت و باطنت یکی باشد والا تو از جمله منافقین خواهی بود همچنین در بسیاری
از خطابهاکه بفاطمه زهرا ارشاد شده و تعرض نیک کرآن عین تطویل کلام بلکه ناملائم بین الخاص والعام است
و مقصود شارع تهذیب و تعلیم اصحاب کسر صولت و تیز نفس است اگر در مخاطبه اخص خواص این قسم پند
باعث استبعاد نخواهد بود در خطاب صدیق تواند که نیز شرط ادخل الدن محل استغراب و استعجاب نیست

و بعد ازین بمقام خویش خواهد آمد که دربارهٔ سلمان فارسی که لامیّه در مدح او براه کمال مبالغه میروند حروف
شرط افزوده اند و بر عقلای عالم مخفی نتواند ماند که از اضافهٔ شروط در حدیث بحسرت الفاظ و تنبیه بر تصغیر
هم منظور بود گو ظاهر الخطاب آنجناب وارد نفرمود کما قال القائل ع ای در تو میگویم دیوار تو هم بشنو
و مؤیدش آنکه جناب امیر هم مثل صدیق ندا ملائک و غیرهم شنیدند و آنچه ابو بکر دید او هم دید چنانکه خاتمه
حدیث صراحةً بران مشعر است و قد عرفتها آنفا مع هذا برهان الهی است که عمائد مفسرین طائفه مثل
صاحب مجمع البیان و غیر او بر وقوع انهمه شروط یعنی حصول موانست و مساعدت و موازرت و تعاهد و
تعاقد صدیق و فدا بودنش بر آنجناب از جان و مال و اولاد که رفاقتش با جناب سید المرسلین در اعلی علیین ازان
متفرع است در اثنای قصهٔ بحسرت برای ابو بکر صدیق تو اعتراف دارند در نجا بر عبارت فارسی خلاصة المنهج
که در اعتبار زیاده تر از اصل است نیز اکه در دیباچهٔ او فاضل کاشانی وعدهٔ قصر بر روایات معتبره کرده
است اکتفا میرود تا عوام و خواص هر دو بهره ازان برداشته و عبارت تفسیر این است الا تنصروه
فقد نصره الله اگر نصرت پیغمبر نخواهید کرد پس بدرستیکه نصرت داد او را خدا اذ اخرجه الذین
کفروا وقتیکه بیرون کردند او را کافران یعنی قصد اخراج و قتل او کردند از مکه حق تعالی او را دستوری
خروج داد ثانی اثنین اذ هما فی الغار در حالیکه دوم دو بود یعنی با او نبود مگر ابو بکر در وقتیکه او و ابو بکر در
غاری بودند که بر اعلای جبل ثور الطحل است در جانب یمین مکه بمسیر سه ساعتی از ساعات و در انوقت کسی در انجا نمیرسید
و شبانان و اهل صحرا در ان نزول میکردند پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شهر مکه امیر المؤمنین علیه السلام
را بجای خود نجوابانید و خود بر قاقت ابو بکر بیرون آمد در همان شب بدان غار متوجه شد و در انجا بر زور آورد
حق تعالی در ان شب درخت خار مغیلان بر در غار بر رویانید و جفتی کبوتر وحشی را امر کرد تا بایمن در غار
اشیانه گرفتند و تخم بنهادند و عنکبوتی را الهام داد تا بر در غار تنید مجاهد گوید که رسول صلی الله علیه و آله
و سلم شبانروز در غار بماند دار عروه روایت کرده است که ابو بکر را گوسفند چند بود نماز شام عامر بن فهیره آن
گوسفندان را در غار رانده ایشان از شیر گوسفندان خوردند و قضا ده گفته که عبد الرحمن در حفیده ربا مداد و شبانگاه

آمده برای ایشان طعام آوردی انتهی بلفظه انست حال صدیق بر روایات مقبوله مفسرین شیعه اما حال
خلیفه اول پس مدة العمر بر جفا و صعبت سرور عالم در خلاف ظاهر و باطن بسر برد حتی که در ایام فرمان روائی
خود هم این خصلت را بر اصول شیعه از دست ننهاد تا گفته اند شعر لیس الخبر کالمعاین ۞ بشنو بدانکه از حدیث تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام فوائد عظیمه بدست
آمد بر بعضی از آن که در ابطال سحر کاری و شعبده بازی علمای طالقانه بس بکار آید اعلام میرود نخستین آنکه
خود خطاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بامر الهی ابو بکر صدیق را همراه گرفته بود و باو مثل حضرت
امیر را از هجرت گفته پس انچه اهل عصبیت و عناد مثل قاضی نور الله شوستری احتمالات رکیکه تخفید در مجالس
المومنین و بعضی از رسائل دیگر ذکر میکنند که ابو بکر از منافقین بود در خلاف امر مقدس نبوی در اثنار راه
ایستاد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد زجر شدید او را همراه گرفت تا کفار را دلالت نکند و سر آمد
مفتریان در هر دو کتاب باطل گفته که مذهب ایشان است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دیرا با خود نه برد
الی غیر ذلک من الکفریات باطل شد جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و از نجاست
که صاحب مجمع البیان در ذیل آیت غار بعد از انکه معنی آیت کریمه را چنانکه فاضل کاشانی نوشته و رجوع ضمیر علیه
بسوی صدیق رد کرده در تحمیق و تجهیل این شمنان بعقل انچه گفته متابعین تفسیر مذکور پوشیده نیست وهذه عبارته
وقد ذکرت الشیعة فی تخصیص النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی هذه الآیة بالسکینة
کلاما ما رأینا الاضراب عن ذکره احری له لانه لا ینسبنا ناس الی شیء انتهی کلامه بلفظه
دوم انکه حدیث تفسیر امام ممدوح نصست در بنکه اهل کفر را چنانکه عداوت با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود چنان
با ابو بکر صدیق و از بنست که مقتضای اخبار مخبر صادق و را مثل آن سرور بر آنقتل طلبی کردند پس او از
مومنین خالص باشد نه از کفار و منافقین الذین اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن
مستهزءون و لهذا ابو جهل شقی بر عمارات مرتفعه و قلل جبال بلند جهد او علانیه ندا میکرد که هر که خبر محمد آرد
او را صد شتر بدهیم و همچنین هر که ابو بکر بن ابی قحافه دلالت کند مع ذلک عقل کی تجویز تواند کرد که در سفر

اهل نفاق و عداوت را همراه گیرند خاصة سفر یکه مشتمل بر صنوف اتعاب و فتن و انواع الام و محن باشد و حفظ
جان و ناموس از شر دشمنان نظر بامر باطنی منظور ازان بود و صدور امر الهی که جابجا از صحبت
رفاقت اهل کفر و نفاق منع میفرماید باستصحاب مثل فقی یا کافری باین خصوصیات که پاره ازان با قوال
علمای شان دانستی نیز باعث تزلزل کاخ حواس میشود پس عقلا و نقلا کمال وفاد اخلاص و ایمان و
اسلام افضل الصدیقین بمعرض ثبوت رسید و تهمتیکه در فسق و فجور او دعوی اعجاز مسلمان یافته بودند
پاره پاره گردید و الحمد لله علی ذلک اما حکایت شتر ام المومنین و وجه مطهره رسول رب
العالمین که بسر کنعان جنی بود فهی مما یضحک علیه الصبیان و المجانین فضلا عن
الفاضلین کیف لا و انه من ضرب الهذیان و قسوار الحمیر عند العاقلین هرگاه بر صوب
موضوعه قوم دراولاد صلبی حضرت آدم جنیان دخیل شوند چنانچه علل شیخ المشایخ بران دلالت دارد دستعرض فرمانا
انشاء الله تعالی و نیز این قوم را در تمثیل بشکل حضرت ام کلثوم بنت لضیعة النبی علیه الصلوة و السلام بر افتاد اما
باقر مجلس بحر العلوم دخلی تمام باشد اگر در پاره شتر عائشه صدیقه هم حضرت ملا این قسم روایا یکه از لبان
خویش برارد بعید از محل دور اندیش نخواهد بود و الفاظ روایت شیخ المشایخ اینست اخبرنی علی بن حاتم
قال حدثنا ابو عبد الله بن ثابت قال حدثنا عبد الله بن احمد عن القاسم بن عروة عن کثیر
بن معاویة البجلی عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله عز و جل نزل حوراء من الجنة
الی آدم فزوجها احد بنیه و تزوج الآخر الی الجن فولد جمیعا فما کان من الناس من جمال و حسن
خلق فهو من الحوراء و ما کان فیهم من سوء الخلق فمن بنت الجان و انکر ان یکون احد بنیه
بناته یعنی امام ابو جعفر علیه السلام فرمود که حق تعالی حوراء از جنت فرستاد آدم علیه السلام و سرا بکی از فرزندان
خویش عقد بست و دیگری به جنیه بیوست هر دو طفلان برآوردند جمال صورت و کمال معنی در نسل او ست بند
خلقی در نسل این امام ز روایات سنیان انکار کرد که حضرت آدم فرزندان خود را با دختران خویش نکاح می نمود
لیکن شیخ المشایخ را در اینجا یاد نماند که من در صدر کتاب چند احادیث روایت کرده ام آنهمه دال بر است

که در نسل آدم علیه السلام بنات جان و اباله را دخلی نبود بلکه دو حور را که نام یکی برکه و نام دیگری ترکه
بود باشیث و بافث عقد بستند و از اولاد این هر دو نسل بنی آدم بهم رسید پس در باره صدوق ما میگوید
از عذر مقرر که در و عکور احافظ نمی باشد چاره نتوان کرد و عجب تر آنکه زیاده از صد روایت در کتب اصول
ایشان بطرق مختلفه و سبل متنوعه موافق روایات اهل سنت کما اشرنا الیه آنفا مروی است که باظهار قمی
مذکور بدتر از دشنام مادر و خواهر در حق انبیا است اینهمه را بر کذب و افترای ائمه و تقیه مجهولی میکنند و داد
بهتان میدهند نعوذ بالله من شرور انفسنا بارها شکر خدا است که بحکم روایت سابقه غیظ و غضب
سلمان فارسی و اعتقاد تبدل و تمثل پسر کنعان جنی در باره بهیمه بود نه در باب زوجه مطهره سید المرسلین و
لیکن علمای طائفه در حق آن جناب خاک بدهن مقربان به تبدل جلد مطهر او یا جلود سگ اصحاب کهف قائل اند
و کمال احسان و مزید امتنان و بخصوص بجناب فص خاتم رسالت مرعی دارند و نیز می گویند که حضرت قائم آل محمد
معاذ الله بران طاهره مطهره حدود شرعیه در مجامع اصحاب جاری خواهد کرد و کما روی شیخ
المشایخ فی نوادر علی الله عن عبد الرحیم القصیر قال قال لی ابو جعفر علیه السلام اذا قام
قائمنا لقد ردت الیه الحمیراء حتی یجلدها الحد و عجب است که در باره ام المومنین این همه
اعتقادات فاسده بهم رسد و بر اکسانیکه بزعم امامیه بی نکان گرفتند و بسیرت مردم از جهان رفتند
احتمال تبدل مسطور بر امون خواطر قوم نگردد و الله عزیز ذو انتقام و انچه قدما شیعه بر دامن
مطهر ام المومنین صلوات الله علی روحها و علیها غبار کذب و افترا و خاشاک بهتان عظیم فرو ریخته اند
هیچ مسلمانی را بعد عثور بر قصه افک و عبور بر آیاتیکه در تکذیب منافقین و تطهیر و تصدیق حناب قدس ام المومنین
در محکمات قرآن مبین وارد شده جسارتی بر ذکر آن نمی تواند بود کما لا یخفی علی من طالع هفوات قدما علما
سیما روایات القمی و قد اورد تها للضرورة الملجئة فی الکتاب الکبیر عند ابطال
خرافات الجائی علیه ما علیه و باینهمه مزید جاطائفه بجائی رسیده که اگر احیانا روایتی
و لو کانت غیر معتبرة در کتب اهل سنت ورود یابد و احتمالی ضعیف بر کسر شان حضرت صدیقه داشته

باشد

باشد بکمال تکبر کردن می کشند و لعنه و اویلا و مصیبتا میزنند و الحمد لله که اکنون بر بقدر اکابر معاند
اقرار دارند که حالیا بعد ورود تطهیر ذیل او در تشریل هر کس که دامن مقدسش را باین الوان کاشارتی بدان
رقته آلوده کند مکذب آیات قرآنی است پس تکذیب و تکفیر قدما رخود که عمده واسطه اخذ دین و ایمان از ایمه
مزعومین شان باشند من حیث لا یشعرون میکنند و هذا من عجائب قدرته فالق الحب و النوی خالق
الصبح و الملسا اما وهم اخبار عن الغیب در سانحه کربلا و خروج خوارج خوارزم و
الی غیر ذلک مثل انچه درباره شتر ام المومنین از سلمان نقل میکنند پس از عجایب توهمات و غرایب تخیلات است
چه اینهمه بر تقدیر واقعیت ربانی مخبر صادق گوش کرده بود و وقت مرور و سر فرز کربلا و عبور بر یوم حرور یاد
آورد چنانچه حضرت ام المومنین ام سلمه ضاعف خاک طف را روز عاشورا یاد فرمود و خبر کتاب اختصاص مفید
این مدعا ست زیرا که از ان واضح و آشکار میشود که حضرت سید کائنات سلمان فارسی را همچو حذیفه بر اخبار و قائع مردم
و دگر واقعات و فتنهای منافقین که درین امت بهم رسید مطلع نمیفرمود پس نه مقام مدح و ستایش بر اصول
امامیه باشد و نه جا توهم خرق عادت طرفه آنکه سلمان فارسی را اینهمه حکایات و قصص را که یکدو بار از زبان
سید ابرار شنیده باشد در متخیله خویش نگاهداشت و برای التباس مردم بیان کرد و نصوص قطعیه نبویه را
بر امامت بلا فصل مرتضویه تاکیدات و تصریحات در اطاعت علویه که علی کرار المشهور و مراد هو بسماع علیه
سید بلکه باعجاز و خرق عادات ربانی حیوانات خصوصا اناعی که بدعای او کفار یهود را فرو بردند همچنین
از حیوانات دیگر بلکه اشجار و حصاة می شنید یاد نه نمود و حقیقة سر هم نه تراشید بلکه تردد می بهم رسانید و
حال آنکه قلوب امامیه بخوبترین وجوه می دانند که ادنی تردد درباره حضرت امیر جوان است پس مدح بقدح مبدل شد
و انچه در تمهید گذارش یافت که منی لم یجد و افهم مناقب فاختلفوا من تلقا انفسهم و الکانت تعود مثالب حقیقتش
عیان گردید و مثل سفینه صبح صادق پیدا گشت که وضعین حدیث نقش یعنی در دل سلمان هر وقت
ملکی نقش میکرد که چنین باید کرد هرگز از تناقض و نهافت حسابی بر نداشته اند و التفاتی بآن نکرده و الا
قائل باید شد که عدم حضور او بر وقت طلب امیر المومنین از الهام ملائک باشد و قس علی هذا تردد او در فیدمین

المفاسد مالا یخفی اما واقعه در دان و شریر بی سکان پس آن نیز از بن قلوی است بلکه
عجب بر عجب میفزاید و هوش اهل حضرت را میربابد که برای دفع شر دزدان از قومی که چندان حقوق شان بذمه خود
نداشت این همه اعجاز و خرق عادت بروی کار آورد و مدد و قتیکه اهل بیت اعجاد از دست لصوص و متغلبین در انواع
مصایب و اجزان مبتلا شدند کام غیر مرة سکان سکاری خود را بر نگاشت تا دمار از روزگار مخالفین بر و به باز بر می
آوردند طرفه تر آنکه چون جناب سیدة النساء خواست که درین وان دعای بد بر ایشان کند هلاک شان از جناب
منتقم حقیقی مسالت نماید چنانچه دیوارهای عمارات مدینه از اساسها خویش جدا شده و قریب بوده که شور قیامت و
زلزله ساعت بر خلفا و اعوان و انصار شان برپا شود و یکون النّاس کالفراش المبثوث و
تکون الجبال کالعهن المنفوش همین بزرگ یعنی سلمان فارسی آنجناب را بالحاح تمام و افصاح مالا کلام باز
داشت و سر پرستی خلفا بعنوان عجیب بکار برده و اذا صبت داد کما فی تالیفات الامام
الاعظم الطوسی و الباقر المجلسی و اللفظ و الروایه للاول فی اختیار الرجال عن ابی عبد الله
علیه السلام عن سلمان الفارسی انه لما استخرج امیر المؤمنین علیه السلام من منزله
خرجت فاطمة فنادت قالت خلوا عن ابن عمی فوالذی بعث محمدا بالحق لئن لم
تخلوا عنه لانشرن راسی و لاضعن قمیص رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم
علی راسی فما ناقة صالح باکرم علی الله من ولدی قال سلمان فرایت والله اساس
حیطان المسجد تقلعت من اسفلها حتی لو اراد رجل ان ینفذ من تحتها لنفذ فدنوت منها
وقلت یا سیدتی و مولاتی ان الله تبارک و تعالی بعث ابالک رحمة فلا تکونی نقمة فرجعت
الحیطان حتی سطعت الغبرة من اسفلها فدخلت فی خیاشیم الخ لیکن بر اصول حضرات فضله
که جناب امیر برای تسلیت شیعیان خود بسیاری از معجزات و خوارق عادات و عطوفات ظاهر می نمود
چنانچه روزی موالی آن جناب بدروه عرض رسانیدند که با اینهمه اعجاز که بر مرکب ابر نشستی و عمار یاسر را همراه
لرفتی و بعد سیر تمامی دنیا و نظاره عجایب صنایع ارض و سما مثل سید انبیا صلی الله علیه و اله وسلم در یکدم معلم دوست

کردی برای جهاد اهل شام چرا محتاج بجمع خیل و رجال و سیوف و نصال بلشوی حضرت فرمود که این همه
برای تعبد و تحریر ثواب اجر وی است والا میتوانم که همین وقت باین دست کوتاه خود ریشش را بروت
معاویه برکنم بمجرد این ارشاد فیض بنیاد دست کوتاه را دراز فرمود و مو معاویه با صحابه خود باز نهادن
صادق خبر دادند که در همان روز معاویه در شام از تخت سلطنت بزیر افتاد و تا دیر در غشی بود چنانچه به
تفصیل این قصه در کتاب السماء والعالم از بحار موجود است و نیز جناب مظهر العجایب معدن الغرایب پیر گاه برای
حفظ جان و ناموس شیعیان بلکه بعضی از مجوسیان انواع معجزه ها بر روی کار آورد و در وقت حفظ ناموس
و جان سلاله اهل بیت سید الانس و جان مانند جنین رحم در پرده نشنید و مثل خانمان گریخته در خانه جا
گزیدند کما فی حق الیقین و بهجة المباهج و غیرهما من الکتب المعتبرة اینهمه شکوه و شکایت از سلمان و صاحبیه
بجا خویش نخواهد بود بلکه انچه از تیها صدور یافت بر اصول موضوعه متشیعین عین کمال خواهد بود کما لا یخفی و
تفصیل قصه مجوسی بدینهاد که فاروق اعظم را کشت و جناب امیر بکمال سرپرستی او خرق عادت نمود برد ایت
اکابر اصحاب ائمه مثل فضل بن شاذان و غیره که نزد بسیاری از علمای شیعه بصحت رسیده و صحاح کامل بهائی
بعد نقل آن اعتقادی بصحتش ندارد بلکه در صورت خیالیه او چنان مرتکز است که عمر نگذشت که مردم او را
بکشند و گفت شاید که غلامی بدل در عوض خون من قتل کنند پس فرمود تا او را آزاد کردند اینست که
چون عمر غنیمت قسمت کرد ابولولو فیروز نام بجمعه مغیره بن شعبه افتاد و او صیقل گر بود و بخدمت امیر المومنین
تردد می نمود مغیره خبر به یوی نهاد هر روز دو دانگ زر میداد به نیم دینار کردند آنهم میداد پس بچهار دانگ
رسانیدند نیز قبول کرد تا نوبت باشاره عمر به پنج دانگ رسید فیروز سر باز زد و در بن اشنا روزی پیش عمر
رفت و گفت یا خلیفه ترا عجب می آید که علی را ذوالفقار هست من ترا برای تو بهتر از ذوالفقار تیغی سازم
لیکن شرط اینکه مرا در خدمت تو حاجبی و مانعی نباشد عمر ابوزر و فیروز هفت جنس از وی طلبید و آهنی چند بدست
آورد هر روز چند نوبت بخدمت عمر رفتی و انچه ساختی بوی نمودی تا شمشیر تمام کرد روزی بر دستور
قدیم پیش او رفت و شمشیر بدست گرفت غلاف آن چوبی بود سفید و نزدیک قایمه آن سوراخی

کرده بود و میخ آهنی در انجا فرو گذاشته که خودی دیگری نتوانست برآوردن چون شمشیر بدست عمر داد
خواست که از غلاف بیرون کشد نتوانست فیروز گفت بمن بده چون با و داد آن میخ از انجا برکشید و بخوانی
خویش کسی را ندید شمشیر بر شکمش زد و هم آنجا گذاشته بگریخت گویند که در خانه علی رفت علی بر در خانه
نشسته بود از انجا برخاست و بجای دیگر نشست چون مردم بطلب او رفتند علی سوگند یاد کرد که تا من
اینجا نشسته ام هیچکس را ندیده ام همان شب ابو لولو را بر دلدل نشاند و گفت که آنجا دلدل بر زمین فرود آید
فرود آئی و زنی بخواهی و نامه اهل قم با و داد که بمجرد وصول وزنی را بعقد نکاح وی بدهید چون سال
تمام شد و مردم بطلب او در ان شهر رسیدند او پسری آورده بود پس بی نیل مقصود باز گردیدند و این نوع
روایات که سر تا پای کفار و شیعه بهم آرند و حفظ ناموس خویش فصب العین ندارند بشمار است از انجمله قصه
ابوذر که چون او را از مدینه بربذه اخراج کردند منادی ندا می کرد که احدی همشایعت او بیرون نرود و تقدیش
نکند جناب امیر با فرزندان و اصحاب خویش سر از این حکم پیچید و دست از دامن تقیه برداشته همراه او رفت و در
وقت وداع انواع عاطفت نمود و مثالب خلفا ذکر فرمود چنانچه در حیات القلوب است اما ساختن
یهود و تبدل اسواط با فاعی پس دلالت بر کمال صبر و شجاعت او چه جای غیرت و
لیکن ترک وجوب یعنی عدم حضورش وقت طلب حضرت امیر برای جهاد مخالفین و شکایت انصحاب
مرتضوی از وی در بنیابت چنانچه گذشت منافی مدلول این قصه است کما لا یخفی علی من نظر الی عبارتهم
فی باب الخلفاء الراشدین و از خاتمه قصه افاعی صریح میتوان یافت که واضعین را جز خوشامد و جلب منافع
دنیوی توقع تقرب جلینکه او بداین حکم انی سکرد چیزی دیگر ملحوظ نبوده چه بدلالت حدیث او علم ابوذر
قلب سلمان لقتله ولقد اخی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بینهما فما
ظنک بسائر الخلائق معلوم میشود که سلمان را با بوذر عقد مواخات بستند پس چون اخوت
ایمانی از ابوذر بمقتضای حدیث شیخ ابو جعفر منتفی باشد از سلمان بزرگوار البته هم منسلخ خواهد بود
والا یلزم خرق الاجماع و بر ظاهر است که در خصوص مواخات این هر دو کس البته ملاحظه مرجحات و روابط معنویه

بلکه

بلکه مراعات حکم حکیم علی الاطلاق درمیان باشد لقوله تعالی وما ینطق عن الهوی ان هو الا
وحی یوحی چنانچه تفصیل وتصریح آن در کتب کلامیه خصوصا طعن قرطاس نموده اند پس محال است
که این عقد مواخات از اتفاقیات وخرافیات باشد علاوه چون سلمان از عرش عظیم تا تحت الثری
ملائکه مقربین از آفتاب هم مشهورتر باشد کما یدل علیه خاتمة قصته الا فاعی نصاف کنند که ظاهر خصائص ائمه
هدی خصوصا مناقب حضرت علی مرتضی که بروایات معراج سید انبیا تعلق دارد کجا باقی می ماند مع هذا
عامل علمی بسبب ملاحظه حکایات فاعی بکمال پریشانی دست وگریبان میشود که بعد از ترقی دین متین و
قوت وشوکت اصحاب سید المرسلین یهود بیدین کجا طاقتی بر نخنق خون سلمان داشته باشند کما لا یخفی
علی من نظر الی روایات اسلام سلمان ومزید اخلاصه وکمال ایمانه کاش واضعین این داستان تصریح بران
می کردند که او در مکه بایمان مشرف شد واز امثال واقران خویش گوی سبق ربود واین همه انواع شدائد
از دست کفار قریش برداشت از دست یهود تا حق افترا بالاستیعاب ادا می شد وکلام از تناقض وتهافت
بعید می افتاد اما حدیث نزول فرشته ومکالمه او با سلمان پس تصریح
علمای امامیه که این امر از خصائص ائمه معصومین وجناب سیدة النساء بعد حضرت سید المرسلین است کما فی تفسیر
وقدروی الاکابر هم عن الصادق علیه السلام انه من خصائص حجج الله تعالی دون غیرهم مکذب این دعوی است
او خاصة الشی ما یوجد فیه ولا یوجد فی غیره وجمعی از اکابر ایشان مثل شیخ کفعمی چون بر امثال این خرافیها
متنبه شدند روایتی دیگر از انبان وزنبیل خویش برآوردند که مراد از محدث بودن سلمان آن است که امام او را
در امور امامت خود بدو می آموخت وبحمد الله که این روایت نیز دعوی مکالمه ملائکه با سلمان از بیخ برکند
چنانچه روایت شیخ المشایخ در علل ان سلمان کان محدثا فسئل الامام وعن ذلک
وقیل له من کان یحدثه فقال لرسول الله وامیر المؤمنین وانما صار محدثا دون غیره
ممن کان یحدثه لانهما کانا یحدثانه بما لا یحتمله غیره من سر الله وکنوز علمه
ولکن بر عقلا تیز هوش مخفی نیست که این مضمون جدید مخالف مدلول احادیثی است که در تفاسیر شیعه

بحار الانوار قرار یافته یعنی محدث همان است که فرشته با وی حرف زند و قصهٔ امر و نهی سلمان با حضرت
قابض الارواح خود قبل ازین در مناقب او سمت ذکر یافته و از اصح الکتب امامیه نیز همین معنی از حضرات
معصومین بمنصهٔ ظهور جلوه گر است حیث روی فیها ان المحدث هو الذی یرسل الملک
فیکلمه و یسمع الصوت و لا یری الصورة انتهی اعاذنا الله عن امثال هذه الهفوات
و التناقضات علاوه در بارهٔ اسرار امامت از گروه مخلصین سلمان را که بروقت معهود حاضر شد و تردد
بهم رسانید برجیدن و او را باین رموز اختصاص بخشیدن مقدار اخلاص کامل و رسوخ اعتقاد او قبلا ازین
مفصل معلوم شد و بظهور پیوست که او در وفا و اخلاص و کمال ایمان و حسن اعتقاد و اطاعت اهل بیت بعدیم
النظیر است قلب موضوع و عین مخالفت با احادیث مستفیضه که اسرار و غوامض را از نا اهل باز داشته و از اهل
دریغ نباید کرد چنانچه روایات بحار بران شاهد عدل است و مؤید مزید وفا و اخلاص مقداد و مانند او درین
باب کسی نبود مطالعه وافی است زیرا که ازان بوضوح می انجامد که معاصر او مانند خلیفهٔ ثالث در
اطاعت و انقیاد مر تضوی احدی را شریک و سهیم او نمی پنداشتند و در بارهٔ او چنان معتقد بودند که او اطاعت
جناب امیر چندان میکند که مطاع خود را مثل خدا ساخته با آنهمه بلا طاهر قسمی جماعتی را اعتقاد آن است که
این علم اسرار و رموز مخصوص بسلمان بود دون غیره من الاصحاب الکرام و حضرت امیر علیه السلام در باب این فضیلت
اختصاص و امتیاز نبخشیده بود و دیگری باین معنی صلاحیتی نداشت و از نجاست که در حدیث آمده که
اگر ابوذر اطلاعی بر مافی الضمیر سلمان یافتی بلا مهلت او را قتل کردی یا دعای خیر در حق کشنده او نمودی چنانچه
از رسالهٔ فارسیهٔ او عیان میگردد و ازین اعتقادات هویدا است که هنوز این همه اکابر امامیه را بر احادیث امیه
هدی اطلاعی دست بهم نداده که بر نقیض این معتقدات دلالت دارد بر یکی از بسیار و اندکی از بشمار اکتفا
می نماید که فاضل استرآبادی در منهج المقال از ابو البصیر آورده که او از امام ابو عبد الله روایت میکند قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا سلمان لو عرض علمک علی مقداد لکفر
یا مقداد لو عرض علمک علی سلمان لکفر پس وقتیکه حال هر دو بزرگ مساوی باشد بیباید این

علم اسرار و رموز امامت حضرات ائمه اطهار که نتیجه آن بر اصول موضوعه امامیه مقابله بهم گردد صدور تکفیر
احدهما عن الآخر بهت اختصاصی بسلمان ندانسته باشد و در باره مقداد هم لفظ محدث بیرایه ورود بوشید
حضرات متشیعین معتقدان باشند و اذلیس فلیس حالیا بخیال راقم آثم بر روایات اثنا عشریه که در باره
مقبولین لسانی قبل ازین گذشت دریی آید که در حدیث شریف لفظ محدث اسم فاعل از احداث بود که مؤلف
رساله در تحقیق آن بتفصیل کوشیده و مرادف بدعت قرار داده ولیکن محدثین محدثین و رواة مختلقین بعلت خوشامد
و تقرب خود نزد حضرت سلمان که حکومتش بر مدائن امتداد یافت و تا زمانه دراز کشید بر عادت قدیم تحریف
و تبدیل نموده باشند و فقره تشبیه بحضرت امیر از طرف خود افزوده پس درین صورت هم خصائص علو
محفوظ می ماند و هم احادیث احداث این بزرگان کما ذکرنی الصدر بر محامل خوش بعنوان شمائل می
و حاجتی تاویلات سخیفه و مقولات لاطائله ضعیفه نمی افتد تنها این مغالطات و عثرات و جهل و تجاهل از
حدیث منهج المقال و مانند آن ملای قمی و اتباع و اشیاع او را بیش نمایده بلکه این سقطات و زلات و تغافل و
ذهول از مقتدای فحول ابی القاسم موسوی ملقب بعلم الهدی نیز صدور یافته چنانچه فاضل استرابادی در کتاب
مذکور مینگارد و اعلم ان السید المرتضی ذکر فی بعض فوائد الجواب عن الحدیث المتضمن ان
ابا ذر لو علم ما فی قلب سلمان لقتله و هذه صورة لفظ الجواب و بالله التوفیق ان
هذا الخبر اذا کان من اخبار الآحاد التی لا توجب علما و لا تشفی صدرا و کان له ظاهر
یبنافی المعلوم المقطوع تاولنا ظاهره علی ما یطابق الحق و یوافقه ان کان ذلک سهلا و فی
سعة لذلک سبیل و الا فالواجب طرحه و ابطاله و اذا کان من المعلوم الذی لا یحتمل
سلامة سریرة کل واحد من سلمان و ابی ذر و بقاء صدر کل واحد لصاحبه و انهما
ما کانا من المدغلین فی الدین و لا منافقین فلا یجوز مع هذا المعلوم ان یعتقد ان
الرسول علیه السلام یشهد بان کل واحد منهما لو اطلع علی ما فی قلب صاحبه لقتله
علی سبیل الاستحلال لدمه و من اجود ما قیل فی تاویله ان الهاء فی قوله لقتله

راجعة الى المطلع لا الى المطلع عليه كانه اراد انه اذا اطلع على ما في قلبه وعلم موافقة
باطنه بظاهره وشدة اخلاصه له واشد خلطته به ومحبته له وتمسكه بمودته و
نصرته فقتله ذلك الظن والود بمعنى انه كاد يقتله كما يقولون في من يهوى غيره ويشتد
محبته له انه قد قتله حبه واتلف نفسه وما جرى مجرى هذا الالفاظ ويكون
فائدة هذا الخبر حسن الثناء من النبي صلى الله عليه واله وسلم على الرجلين وانه اخا
بينهما وباطنهما كظاهرهما وسرهما في النقاء والصفاء كعلانيتهما انتهى فتدبر
في ذلك بلفظه فقير را بعد از استقرار مولفات سيد مرتضى چنان بنظر رسيد كه اين افاده غريب در خاتمه
كتاب درر الفرائد وغرر القلائد مسطور است كه صاحب منهج المقال نامش نگرفته اكنون احقر العباد ادل
تلخيص قول علم الهدى مى پردازد ثانيا بخدمت گذارى او خود را متوجه ميسازد پس بدانكه ملخص عبارتش اين است
كه اگر حديث مذكور از اخبار صحيحه احاديث مخوف بتعريه نيست وظاهرش منافى چيزيست كه قطعا ويقينا معلوم
شده پس البته تاويلش خواهيم كرد بنحوى كه مخالفت واقع باقى نماند اگر راهى بسوى تاويل مفتوح باشد والا ابطال دران
واجب خواهد بود وچون اخلاص وصفاى هر دو بزرگ هر كس را معلوم است وايضا از احاديث واضح مى شود كه اين هر دو كس در اسلام
دغلى نداشته اند وايمان ايشان بدرجه كمال رسيده هر دو از نفاق وضعف ايمان منزه وپاك بوده اند پس با وجود اين
امر متطلع اعتقاد نمى توان كرد كه حضرت پيغمبر صلى الله عليه واله وسلم گواهى دهد بانكه اگر هر يكى بر يكنون خاطر ديگرى
واقف گردد خونش بر سبيل استحلال ريزد پس لامحاله تاويلى بايد كرد وبهتر از همه تاويلات آنست كه ضمير مفعول ابن را
بابوذر برگردانند نه بسلمان وفاعل قتل همان علم را كه از علم مفهوم شده قرار دهند يعنى اگر ابوذر بر ضمير سلمان كه محبت و
مودت واخلاص موافقت باطن بظاهر است واقف شود اين علم بمحبت ابوذر را در محبت سلمان هلاك نمايد چنانچه
در باب عشاق مى گويند كه محبت فلان فلانى را كشته است ومقصود ازين كلام اظهار مواخات ومصافات
فيما بين ايشان است تا معلوم شود كه ظاهر ايشان مثل باطن ايشان است صاحب منهج المقال بعد ذكر توجيه
مذكور گفته كه درين كلام تامل كن انتهى حال سخافت اين توجيه كه او هن از نسج عنكبوت است ناگفته

بنابر

بنا بر ضرورت سابق که مخالف بر عجز و زبونی حمل نکند بر چند بحث التفا میرود بحسب آنکه از اجلای
بدیهیات است که بیان معنی کلام او لائی که از تهافت و تناقض کمتر خالی می باشد بعنوانی می باید که سیاق و سباق آن
متحمل بود و الفاظ دخیل بود که دران مسرود شود همدگر مخالف افتد چه جای بیان حدیث خاتم المرسلین که بجوامع الکلم
اختصاص یافته عجب از شریف ثانینی که در مسلک اول حال تبحر و کثرت علوم او بر مرویات امامیه گذشت
چنان در سخن سازی متوجه شد که او را از الفاظ حدیث یکسر هم خبری نماند مطالعه بحار الانوار و دیگر تصانیف
علمای کبار امامیه قدیما و حدیثا بران گواه است که در آخر حدیث ابوذر و سلمان که از حضرات ائمه هدی
علیهم السلام مرویست این جمله هم واقع است ولقد اخا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بینهما فاطنک
بسائر الخلایق و این کلام نص است در نکته تاویل شریف مشیعین که آنرا اجود و احسن قرار داده خطی از صحت ندارد
چه جای اجود و احسن بودنش زیرا که اهل بیت طاهرین بر مرویات محدثین ایشان فرمودند که اگر ابوذر در وقوف بر مکنونات
سلمان باید فی الفور او را بکشد و حالانکه عقد مواخات با همدگر حاصل بود پس بسائر طبقات خلایق که محبت و مواخات
ندارند چه رسد شریف مرتضی گوید که مقصود از این حدیث آنست که اگر ابوذر بر مکنون سلمان واقف شود بقدر
محبت و مودت خود در دلش باید که کشته محبت او گردد فاعتبروا یا اولی الابصار انصاف باید کرد که برین
تقدیر خاتمه مزبور چگونه مرتبط خواهد شد آنیست حال خوش فهمی علمای طائفه که معاذ الله جناب سید الخافقین
در تعلیم و تلقین شان سعی وافر و کوشش بلیغ فرموده تا بعلمای دیگر چه رسد این همه یکطرف باری اینهم
بخیال شیعه او نگذشت که کلام سایل که شریف مرتضی بجوابش اهتمام نموده چنانکه دانستی در کتابند کور حقیقه مشتمل برین
خاتمه است چه صدر سوالش اینست که بحضرت صادق نسبت میکنند که فرمود مواخات کردنی میانه سلمان
و ابوذر و حال آنکه اگر مطلع میشد ابوذر بر مکنون خاطر سلمان میکشت او را پس معلوم شد که معنی فاطنک بسائر الخلائق
در حدیث هم مرعی و ملحوظ است و هرگز شریف التفاتی بدان نمی کند و لیس هذا اول قارورة کسرت جبه
او قطع نظر از رد احادیثیکه از تواتر لفظی و معنوی هم در گذشته الفاظ مستهجن بر زبان می آرد و خیال نمیکند که
این تشنیعات بکجا می کشد چنانچه بر متتبعین در رد و غر مخفی نیست فاعتبروا یا اولی الابصار دوم آنکه بقول مولف

رساله در مواضع بسیار بمدارک علما قرار یافته که احادیث مر احادیث را تفسیر میکند و در روایات دیگر کما
اشعر الیه وارد است که اگر ابوذر بر مکنونات قلب سلمان واقف شود دعای خیر در حق گشنده او کند و ایهم منافی
و مضاد این توجیه تاویل است دلیل بر بطلان آن است پس شریف ثمانینی در دعوی اجودیت و احسنیت
این تاویل و توجیه باطل کرده بعد اولی و مرة بعد اخری در لجج خطا با بحشیتی گرفتار شده که اولیای ورا
امید وصول بکنار نجات باقی نمانده شعر شب تاریک بیم موج و گردابی چنین هایل ۞ کجا داند حال ما سبکساران
ساحلها ۞ سوم آنکه شریف مذکور چنانچه از مشاهده این امور تعامی اختیار کرده از روایات دیگر که
در بارهٔ تکفیر مقداد و سلمان باحد گر بر تقدیر اطلاع احدهما علی ما فی قلب الآخر در منهج المقال و غیر آن
مرویست و قدمرمن قبل نیز تجاهل نموده و کول عوام در خواسته زیرا که تطرق توجیه و با وجود انهما
سخافتها بلکه مخالفتهای ایمه که دلستی در لفظ لقتله یا شدنه در لفظ لکفر و بیدیست که اعرف فلان ما فی
قلب فلان لقتله او لکفره یا عتبار ربط معنوی مشاکل یکدیگرست و مناط دعوی تفسیر حدیث مر حدیث دیگر را آخر
با عتبار معانی ما شدنه یا عتبار ربط لفظی و آخر علما امامیه علی ما نطقت به السنتهم چنانچه سلمان و ابوذر را اخلص
اصحاب و کمل اولیا میدانند همچنین مقداد را نیز پس معلوم نیست که شریف مرتضی در حدیث بر کدام تاویل و تسویل
کار خواهد بست خدایا مگر احباب و معتقدین شریف ثمانینی گویند که مراد از تکفیر احدهما یعنی سلمان
یا مقداد در حدیث منهج المقال نیز همان است که شریف مرتضی تفسیر آن کرده یعنی مقداد بر علوم سلمان
اگر مطلع شود و مکنونات خاطر شریف بر مقداد عرض کرده آید مقداد کافر شود یعنی چنان در محبت و اخلاط و منهمک
گردد که و بر از خدا و رسول و حدیث و قرآن و امامت ایمه هدی کاری باقی نماند یا از همین سبب تکفیر او نماید که بزرگان
گفته اند شعر اگر خود هفتصد پیغمبر از پی بخوانی ۞ چو آن شقی الف باشد ترا نخوانی چهارم آنکه ضعف ایمان
ابوذر و سلمان که مدلول روایات امامیه است و قبل ازین از اصول معتبره ایشان گذشت شاید هنوز بر سایر
شریف معلوم نکرده فمن بعد و یقینا من العمی و الضلال ایجاب آنم نکند اگر قول ثمانینی را در بارهٔ صحابه قلب
کنم یقینست که او را متقرر و مفروغ بهم نرسد چنانچه بر دانشمندان عالم ظاهرست نموذج آن بقید کتابت

الرم

آرم تا طلبه علوم دینی تفصیل را از ان اجمال استنباط نمایند و آن اینست که اکثر روایاتیکه در باره
مطاعن و مثالب خلفای راشدین متکلمین امامیه ذکر میکنند اگر از احاد است و ظاهر معنی آن مخالف است
چیزی را که معلوم و مقطوع است پس تاویل آن ضرور خواهد بود یعنوانیکه مخالفت واقع از میان برخیزد والا
و البطال آن واجب خواهد شد چه بالقطع از آیات قرآنی و احادیث متواتره رسول ربانی معلوم است
که اصحاب کبار از مهاجرین و انصار خصوصا خلفای راشدین از اهل نفاق نبودند و علی در اسلام نداشتند
پس محال است که یکی مر دیگری را دشمن دارد و قد قال الله تعالی فیهم رحماء بینهم و غضب حق علی بن
ابی طالب نماینده و خلاف اخبار الهی و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان بعمل آرند و باید از فاطمی مرزند
پس آن روایات را بمحامل مقبوله باید آورد که با مهد گر مخالفت باقی نماند چنانچه شراح حدیث اهل سنت و هم
متکلمین الشان میکنند و غالبا نظر با مثال این ابحاث صاحب منهج المقال بعد ذکر توجیهات شریف مرتضی
گفته فتدبر فی ذلک و شاید اگر در خاطر کسی خلجانی پیدا شود که افادهٔ شریف مرتضی در باره کسانی است
بر روایات غیر لفین مقبول باشند و حال خلفای ثلثه چنین نیست گوئیم این هم هرگز بر ناظرین این اوراق
مستور نخواهد شد زیرا که مقتضای اصول در روایات امامیه بر صور خیالیه الشان در باره خلفای ثلثه تفسیق الجمله
و مانند است چنانچه سابقا آنفا گذشت مع ذلک در مسلک ایشان واضح شده و درین اوراق نیز بقدر ضرورت
بر زبان قلم حواله گشته که مناقب خلفای راشدین در کتب فریقین منضبط است و شیعه را از قبول آن بدلایل عقلی
و نقلی چاره نیست و اگر بنظر انصاف در قرآن مجید اندک غور و تامل بکار برند آیات بینات بسیار خواهند یافت
که اصل مدعا بر ایشان مبرهن میدارد و تردد و تشکک الشان را باقی نمی گذارد کما مرت الیه الاشارة این چند حرف
بتقریر شریف مرتضی مرتبط بود قدما را و نیز داد انصاف داده اند چنانچه اولیای شریف در کتابیکه از جمله دو تا ذیل ذکر شان
برد آن پرداخته اند بتبر آنکه ملخص مقال فی ذکر کنیم تا در چند سطر دیگر مقدار غور قدما مثل تجرید شریف مرتضی در فنون ادبیه پیدا
شود اول آنکه الجوزی مطلع علیه را که علم است قتل کند دوم آنکه نکنون قلب سلیمان را بکشد یعنی در کمال ضیق و الم اندازد
اول را ازان مهمل گفته که مستلزم تکرار بی نکته است و لفظ قتل بی محل چه مطلع بر قلب غیر نخواهد بود مگر عالم بان

وثانی را از آن مهمل قرار داده که نفاق سلمان لازم می آید و سوال سایل عود میکند زیرا که ظاهرش اخوت ابوذر
بود و باطنش کلفت و ضرر و هذا اصل النفاق انتهی و بر اهل فطانت مخفی نیست که چنانچه مجموع کلمات فقیر جمعیت
مهملات شریف را متفرق میسازد بعضی از آن بنیاد این تسویلات را نیز برهم می اندازد و اما معاصرین
کمترین ناس بعضی از آنها بمقتضای ناعاقبت اندیشی چنان افاده فرمودند که مقصود آنست که اگر
ابوذر از حال علی سلمان آگاه شود یعنی با دیگوید که فلان و فلان منافق اند و بهره از دین و ملت ندارند بلا مهلت سلمان
را بکشد انتهی و درین صورت باید که اهل تبرا و تمامی علمای شیعه که نفاق و کفر اصحاب بوخصوصا
اخص ملازمین آنجناب را سخن تکیه خویش گردانیده اند بحکم این احادیث کشتنی باشند و ما ول بکفر خویش
فتوی می دهد و خون خود را مباح می نماید بدانکه وجود یه امامیه از امثال این احادیث مدعای خویش را باثبات
رسانیده اند چنانچه احقر الانام در رساله که در سنه یکهزار و دو صد و چهل و پنج هجری تالیف صوفیه نوشته
و انکار منتظم الدوله که هیچکس از متبحرین با سالک این مسلک نیست باطل نموده اشارتی بدان کرده و بنا بر الحاح
بعضی از عمائد متعنا الله بطول بقائه و رفع تعطش بعضی از شرائد صوفیه قدست اسرارهم بر روایات قوم تکمیلش بعنوانی
نموده که با نموده که با وصف قلت اوراق مشتمل بر مناقب این حضرات است که مزیدی بران متصور نباشد یعنی
قاضی در مجالس و مصایب تباسی کابر خود گواهی می دهد که مرتبه ایشان تالی ذوات عالی انبیا و ائمه است
و تشیع حقیقی بی اختیار تصوف از محالات و هم محتوی بعبارات شیخ بهائی در کرامات شان و آنکه پیر
طریقت بر اوصول الی الحق و کشف مسئله وحدت وجود از ضروریات و هم منطوی بر تاویلاتیست که والد
ملا مجلسی در چرخ و بازی صوفیه بجواب ملا طاهر قمی زیب قلم ساخته و هم محیط بر تصوف خواجه خواجگان شیعه
کلمات اوست که در رساله اوصاف تبائید صوفیه صدور یافته و هم حاوی بر رد مزخرفات ملا طاهر
قمی و اتباع و اشیاع اوست که در بارهٔ تاویلات حدیث ابوذر و سلمان متفوه گشته و هم شامل بر سائر
اکثری که متشیعین ناهیای شان بکمال تعظیم بر زبان می برند و مصنفات شان برای تصحیح عقاید و اعمال
خویش بجان و دل می خرند و هم متضمن بر آنست که منتهای مرادات مومن جالبی در تالیف شهاب

ثالثا بعینی اخراج بعضی از علمای شیعه از دائره تصوف و لعن و ادعای کاذب که از ایشان صوفی نبودند بلکه فقط میل و حسن ظنی بصوفیه داشتند و این نیز بجهت آنکه جماعت مذکور را صوفیه نمی پسندیدند تا کارگاه مذهب اصولیه که جائی مذکور در آخر اختیار آن نموده و نشو و نمای دینوی و پر و بال ظاهری پیدا کرده چنانچه صور این مضامین در آئینه حق نما منطبع است بتوسل این مقولات کاذبه برهم نگردد و داد خال جمعی دیگر خصوصا بعضی از اخباریه بدائره مذکوره که نوم و تیقظ آنها نزد او برابر نمود و قول بعد قبول تو به ایشان حقیقة بنا بر تعنت و عناد و دعوی حشر آنها همراه یزید و شمر و علیدلند زیاد با برادر روایات اردبیلی در دباجه ذوالفقار از دعاوی باطله و غدر یست که بدتر از گناه توان شمرد و از نجاست که بوجوه عدیده و نقوض سدیده که تلک عشرة کاملة عبارت از انست تمامی خرافاتش فقط بجمع اقوالش بدخل مقدمات اجنبیه با فحش طرق بری منقلب گشته الی غیر ذلک من المباحث لیکن چون اوراق محل این قال و مقال نیست ایراد این فصول را از باب فضول دانسته بر رساله مذکور حواله نمودم و بجان فقیر چنان مترکز است که بوسطه بعضی از سراید صوفیه و هم بعضی از عمایذ اکابر حضرت خامس آل عبا که هم مذهب تشیع دارند و هم بنا بر تصوف بملاحظه آن علی ما اخبر فی بعض الاتفاقات خیلی خورسند میباشند بحضرت مولف دوگرا کابر معاصرین فایز شده باشد پس ضرورت شدید هم باقی نمانده لهذا باز بر اصل سخن میروم و میگویم که فاضل ما زندرانی و ملا باقر مجلسی اصفهانی چاره کار جز این ندید که تسویل و تاویل راهی دیگر مسلوک و مفتوح فرمایند و آن این است که در احادیث معصومین که نقی مکالمه ملائک از سلمان وارده شده مراد آنست که خدای تعالی بوسطه ملائک سخن بسلمان بگفت و انکار کلام و همزبانی فرشته با سلمان مخالف بسیاری از احادیث معتبره است انتهی و سخافت و وهن این تاویل خود از کلام این بزرگان که بلفظ اللهم و لفظ امکان آورده اند کما لایخفی علی من طالع البحار و حیات القلوب و غیرهما واضح و پیداست هرگز این سخن سازی در این روایات متمشی نمیشود چنانچه از ملاحظه حدیث حضیر مانند چشمه خاور یست و قد نقلته من علل الشیخ فیما سبق پس تناقض بحاله باقی است و چون خصایص حضرات ائمه امجاد غالبا آناف المخالفین

بجای خویش بلاریب ثابت است دریافت شد که احادیث مکالمه و محدث بودن سلمان محض از
مکذوبات و مفتریات قومیست که در توجیهاتش متاخرین ایشان بدانهای مخالفت ایمه هدی مثل متقدمین
کینه گذار سینه فگار میشوند و بسوی دار البوار میروند و آسفی کسی از کمترین خلایق بروح پرفتوح ملا رمجلسی و امثالش
با نجدت اولیای ایشان عرضه نمی دهد که آیا کلام بواسطه فرشته مقرب در مرتبه کمتر است از انکه بواسطه
یا بی مکالمه فرمایند پس بسیاری از انبیا که غالبا کلام او تعالی می شنیدند از جناب پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
و سلم که غالبا کلام مقدس بواسطه فرشته گوش میفرمود افضل باشند و لا یقول به عاقل مع ذلک چون
حضرت ایمه بالخصوص جناب امیر را بواسطه جبرئیل امین پیام و سلام حضرت رب العالمین عیانا رسد و وحی
الهی بایشان فائز گردد و هم بواسطه فرشته محادثت و مکالمت سر انجام یابد پس ختم نبوت کجا راه
داشته باشد سمع ان الامامة من حیث هی افضل من النبوة کمامر و از امثال این مقامات عاقل لبیب
می تواند فهمید که عبد الله بن سبا رأس و رئیس یهود شقیا و اتباع و اشیاع او از ارباب سمعه و ریا
عقاید کار خود را محکم کرده اند و بنیاد ضلال و تلبیس را بعنوانی موسس و مشید نموده که مقلدین ایشان
هرگز بکشف حقیقت ملتفت نتوانند بود الا من وفقه الله تعالی مثل الهاروني کما یلوح من دیباجة تهذیب
الطوسی مگر شنیده که چون آن یهودی شقی و کور باطن عنوی بخشم خود دید که سفینه صبح دین محمدی
از شرق خلافت خلفای راشدین دمیده و آوان فتوح و دولت ترقی اسلام از هر طرف فرا رسیده
طناب سراد قات سلاطین عالم از هم گسیخته و عمارات خوافین عجم فرو ریخته انواع مکاید و حیل
برای شکست اسلام و فتح کفار لئام برانگیخت و سودی بران مترتب نشد آخر بارا ده فتنه انگیزی
چنانکه صاحب مجمع البحرین اعتراف بآن کرده در لباس اسلام در آمد و از مذهب یهود بحسب ظاهر توبه نصوح
اختیار نمود باز موالات مرتضوی ظاهر کرد و داد غلو دادن گرفت و انچه در یهودیت اعتقاد خود را
درباره یوشع وصی حضرت موسی علیه السلام ظاهر میکرد برای حضرت امیر تجدید نمود و اول کسی که
قول بفرضیت امامت بلا فصل آنجناب بر زبان آورد همین مفتری کذاب و یهودی خانه خراب است که

دیگر اول کسیکه رسم تبرا در عالم پیدا کرد و گفت که خلفای ثلثه و اعوان و انصار شان لایق تولا نیستند بلکه معادات ایشان از ضروریات است و مخالفین حضرت امیر کافرند و بهره از ایمان ندارند همین ملعون ابد و مردود سرمد است و از نجاست که بر السنه بنی آدم در اطراف و اکناف عالم شهرت تمام یافته که مذهب رفض ماخوذ از یهود اشقیاست فاضل استرابادی تباسی سلاف خود بکمال سرور و انبساط و بطیب خاطر این همه مطالب را در کتاب خودش یعنی منهج المقال فی تحقیق الرجال نقل میکند و بکشاده پیشانی در تحریر آن مبادرت مینماید فانظر الی عبارته و اشارته الکشفی ذکر بعض اهل العلم ان عبد الله بن سبا کان یهودیا فاسلم و والی علیا ع و کان یقول و هو علی یهودیته فی یوشع وصی موسی ع بالغلو فقال فی اسلامه بعد وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی علی مثل ذلک فکان اول من شهر بالقول بفرض امامة علی علیه السلام و اظهر البراءة من اعدائه و کاشف مخالفیه و اکفرهم فمن ههنا قال من خالف الشیعة اصل التشیع و الرفض ماخوذ من الیهودیة انتهی کلامه جزاه الله عنها و عن کافة المسلمین فی یوم التناد فانه قد افاد و اجاد اما ادعای تعلق علم سلمان باسم اعظم پس آنهم افترای عظیم است بر ارفع شان سلمان هیچ عاقل نمیخواهد شد و جهه مناقب و خصائص ائمه که از دستهای مدعین مزید و لابراد نخواهد رفت کتب ایشان موجود است روایات ائمه ملاحظه نمایند که آیا این علوم مخصوص بحضرات معصومین است یا نه و بسیار از احادیث دلالت بر آن دارد که اسم اعظم پیش از یکی نیست قدر بر قطع نظر ازین همه حدیثی دیگر بر نقیض دعوی مذکور باید شنید چنانچه جناب امیر را بر ابعیت طلب کردند و حقوق او را غصب نمودند و آخر ناچار شد ضرورت نجاشی و دست بیعت خلفا دراز فرمود بقلب سلمان میگوید که بلوصف دانستن اسم اعظم چرا دست مخالفین خود را ذلیل کرده بیک گردش چشم نمیتواند که تار و پود خلافت را بر هم زند و غاصبین و ظالمین را بر سوا کند انتهی ملخص ما فی البحار و غیره من الاسفار پس واضح شد که اگر او اسم اعظم را میدانست برای حفظ ناموس اهل بیت خصوصا

جناب سیدة النساء و حضرت علی مرتضی سطوت خلفا را باقی نمی گذاشت و معجزه ما ظاهر میکرد
بار خدایا مگر گویند که سلمان فارسی را اسم اعظم بعد ازین سانحه و مخالفت مرتضوی حاصل شد چنانچه برادر اصغر
ایشان صدیق اکبر امامیه را بعد از مخالفت خدا و رسول و هجرت از مدینه قوت ایمان بدست آمد کما عرفت
و بر نحو حدیث فائده دیگر که پنج و بنیاد مذهب قوم را میکند ترتب یافت که اگر حدیث طویل الذیل و صعب
را که در احادیث سابقه دارد کردم اصلی می بود استبعاد سلمان بجهت تقیه امیر و عدم مناسبت
با خلیفه اول محال می نمود زیرا که حدیث مشار الیه بر خلاف قواعد شریعت غرا و درایت
عقلا دلالت بران می کند که از خلفای ثلثه هر ظلم و جور که صدور یابد بران صبر و سکوت باید کرد
و رد و درهم نباید کشید و قد تقرر ان اهل البیت ادری بما فی البیت و مر قبل ذلک ان سلمان مجمع علم
الاول و الآخر عجب تر آنکه با وصف انتهاض دلیل عقلی و نقلی بر عدم حصول اسم اعظم بعضی از دوستداران
طائفه مثل ملا طاهر قمی و غیر او کما یظهر من رسالته گویند که نبا بر نبودن اسم اعظم حدیث لو علم ابوذر ما فی قلب
سلمان لقتله وارد شده و مثل کمتر بن خلائق حیرانم که اسم اعظم اگر موجب محبت و صداقت نباشد
باعث کشتن این بزرگ عدیم المثال که خود جناب رسول متعال عقد مواخاتش با ابوذر غفاری بسته
و مراعات حق او را بذمه ابوذر واجب گردانیده چگونه خواهد بود و الحمد لله که ابوذر بر علوم مرتضوی
که بر اعتقاد شیعه باعث انتفاخ شکم مبارکش گردیده کما رواه شیخ المشایخ فی علله و هذا عبارة
الحدیث قال امیر المؤمنین و امانه ربطنی ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علمنی
بابا من العلم ففتح ذلک الباب بابا و ازدحم فی بطنی ففتحت عن ضلوعی و قوتی فیا لیت
و الا از علیه الصلوة و السلام زیاده و نواب او هم درگذشته در انوقت کسی را از اهل بیت زنده نمیگذاشت و عجب نیست که باعث
مخالفت این بزرگان و سر بازدن از اطاعت مرتضوی شاید منبی بر همین رموز و اسرار امامت یا اسم اعظم باشد
و غایت استعجاب و استغراب از بنیست که چون مخالفت و حروب صحابه از اهل جمل و صفین با حضرت
امیر المومنین بنمود مگر بجهت خلافت و امامت کما قال المولف مرارا و مقتضی اسرار و رموز

امامت

امامت نیست مگر همین قیل و قال و قتل و قتال در آویختن یکی با دیگری پس حیرانم که اکنون
حضرات رفضه بکدام دلیل اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بد خواهند گفت و در بے ایشان خواهند شد
و ابوذر و سلمان را از ین عیوب پاک خواهند کرد بلکه می باید که اعتقاد بمزید علم و عمل صحابه داشته باشند علاوه از
مطالعه حدیثیکه در سابق از کتاب منهج المقال ایراد افتاد واضح می شود که اصحاب ثلثه امامیه بهمه گر صاف و بے
غبار نبودند تا آنکه سلمان اگر بر علوم مقداد مطلع می شد تکفیر او میکرد و همچنین مقداد و ابوذر و توجیه شریف مرتضی
که حالش در سابق بوضوح انجامید و پر ظاهر است که در حدیث شریف نبوے در بارهٔ سلمان و ابوذر قتل همه گر
مرد است حیث قال فلا یجوز مع هذا المعلوم ان یعتقد ان الرسول یشهد بان کلو احد
منهما لو اطلع علی ما فی قلب صاحبه لقتله و هنوز منظر کمتر ین در نیامده که احدے از معتمدین امامیه قائل
باین معنی شده باشد که مقداد و ابوذر هم اسم اعظم را میدانستند پس مقاتله همه گر بر صور خیالیه ملاطاهر قمی و خود او
چگونه بر ین توجیه سخیف یعنی حصول علم اسم اعظم برای سلمان محمول تواند شد که در اخبار موضوعه مفتری
در رود باید فان الدرایة خیر من الروایة **اما حدیث جامعیت او بعلوم اولین و آخرین**
پس مراد از ان علم حضرات انبیاء ما نبیین و سید النبیین باشد یا فقط علم آنحضرت و امیر المومنین علی مرتضی علی
ای تقدیر لازم می آید که سلمان فارسے مجمع جمیع علوم انبیاء سابقین و لاحقین و ائمه معصومین باشد و خصائص
ایمه بالخصوص جناب مرتضوے در هم شود زیرا که فقط علوم جناب امیر که آثارش در ظاهر نیز بر اصول امامیه بروز
نموده زیاده تر از علوم انبیاء سابقین ست چه انبیاء گذشته اقتباس انوار و علوم بر اصول موضوعه اثنا عشریه
از حضرات ایمه بالخصوص حضرت امیر نموده اند و وجود مقدس آنها بتبعیت ذوات ایشان بوده چنانچه روایات
صدوق و دیگر اکابر امامیه در معانی الاخبار و امالی و غیر آن نص در ین امر واقع شده اند فما ظنک بعلوم مهما
جمیعا و بر نهج عام نصوص را نقل میکنند از انجمله آنکه اهل بیت علیهم السلام در تاویل این حدیث یعنی
ارشاد فرموده اند که او جامع علوم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و جناب امیر بود و مراد از اول آنست و
مقصود از آخر حضرت امیر المومنین و حدیث دیگر در منهج المقال سمت ذکر یافته و از فضل بن شاذان منقول و مروے

گشته قال ما نشأ في الاسلام رجل كمثل كافة الناس كان افقه من سلمان
الفارسي وظاهر اين حديث كه متبادر على الاطلاق و مقتضى منقبت است ترجيح او بر جميع افراد امت محمد
است صلى الله عليه وآله وسلم واين جامعيت علوم مقتضى آن بود كه آثار صورى هم براى سلمان فارسى مترتب
مى شد عجبكه دعوى اين جمعيت درباره سلمان مذكور نمايند و به ترتيب آثار در باب حضرت امير قائل
باشند پس كه حضرات رفضه بنا بر خوف و تقيه كه از ذاتيات مذهب ايشان است بر زبان نياورند مگر در
خفيت بفراخ حوصلگى سلمان فارسى بتقليد نبوى صلى الله عليه وآله وسلم و تنگ حوصلگى جناب مرتضوى
معاذ الله قائل نشدند كه فقط تعليم يكباب علم باعث انشراح بطن واقع شد بخلاف سلمان كه مجمع علم اول و آخر
بود و جمله الآن كما كان معبر از حال و طرفه تر آنكه از حديث علت كبر بطن شريف مرتضوى صاف
پيداست كه حضرت امير را بطرق از دريا و بابى از علوم انبياء حاصل شده و ابو جعفر كلينى امام المحدثين شيعه
بابى در كافى بروايت زراره كه اصل ماده فتنه و فساد و بدعت و احداث در وقت خويش است و
ملعونيت او قبل ازين از كتب معتبره اماميه قلمى شده و هم بروايت ديگران از ملحدين و مفترين مستفاد كرده
امير المؤمنين برابر علم سيد المرسلين بود و هر دو نصف همدگر بودند والعبارة هذه الباب التاسع
كلها رجعنا باب ان الله عز وجل لم يعلم نبيه علما الا امره ان يعلمه اميرالمؤمنين وانه كان شريكه في العلم و در ينباب حديث
وارده بروايت زراره اكتفا مى رود
عن ابي جعفر قال نزل جبرئيل عليه السلام على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
بثمانيتين من الجنة فاعطاه اياهما فاكل واحدا وكسر الاخرى بنصفين فاعطى عليا
نصفها فقال يا على اما لو ما اكلته الاولى لكنت اكلها فالنبوة ليس لك فيها شئ واما الاخرى
فهو العلم فانت شريكي فيه و اگر ازين خصوصيات غماض ما بر لا اقل بحديث اقضاكم على
الى غير ذلك من الاحاديث بعد ورود امثال اين مناقب سلمان فارسى و دعوى آنكه احدى در اسلام
افضل از وى بوجود نيامده بلا شركت و بدون معارض باقى نماند فالخصم الصميم لاحقين كه كمتر از مرتبه

جناب

جناب امیر بر السنه شیعین بودند چه رسد آنکه بر بینکه او از جهت علم عصمت مفضول باشد
و جوابش عنقریب می آید که او از جمله اهل بیت است و این را صغرا قیاس قیاس باید کرد و کبری
آنکه هر که چنین باشد معصوم است لقوله تعالی ویطهرکم تطهیرا کما فی کتبهم الکلامیه التی صنفها اکابر الامامیه پس خاصه عصمت
هم از دست رفت و بر این قدر مقصور نیست زیرا که خود علمای شیعه در صدد اثبات عصمت گشته اند نور الله
شهید ثالث در مجالس در ترجمه سلمان فارسی از شیخ الموحدین محمد بن العربی که مانند جمعی از علمای
خود او را از شیعه شمرده استدلال عصمت سلمان بکمال طیب خاطر و رضا نفس نقل کرده که لما کان
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عبدا محضا ای خاصا قد طهره الله تعالی و
اهل بیته تطهیرا واذهب عنهم الرجس وکل ما یشینهم فان الرجس هو القذر
عند العرب علی ما حکاه الفراء قال تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا فلا یضاف الیهم الا مطهر ولا بد ان یکون کذلک فان المضاف
الیهم هو الذی یشبههم فما یضیفون الی نفسهم الا من له حکم الطهارة والتقدس
فهذا شهادة من النبی صلی الله علیه وآله وسلم لسلمان الفارسی بالطهارة والحفظ
الالهی والعصمة قال فیه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم سلمان منا اهل البیت و
شهد الله لهم بالتطهیر وذهاب الرجس عنهم واذا کان لا یضاف الیهم الا مطهر مقدس
وحصلت له العنایة الالهیة بمجرد الاضافة فما ظنک باهل البیت فی نفوسهم
فهم المطهرون بل عین الطهارة انتهی تا کجا شرح تناقض و تهافت مقالات شیعه توان کرد
که یکجا قائل بعصمت سلمان میشوند و جای دیگر روایات احداث و مخالفت او با جناب مرتضوی علی
الاتصال وارد می نمایند و بر اهل حق ریشخند میکنند و با نگ بی هنگام میزنند مع ذلک بعد غور و امعان
معلوم میشود که بر اصول امامیه قائل بامامت سیزده کس باید شد زیرا که بحکم احادیث کافی باعتراف صاحب
شافی کما ستعرف ان شاء الله تعالی هر که از اهل بیت است وصی جناب پیغمبر است پس سلمان

فارسی را ضرور است که ضمیمهٔ ایمهٔ اثنا عشر نمایند و با امامت ثلثه عشر قائل شوند و حالانکه بر اصول ایشان
مستبعد نیست مگر یاد نمیکنی که باظهار امام اعظم حلی و غیر او امامت سیزده امام در نسخهٔ سلیم که آدم و افضل از
همه اصول است کما سبق تصریر یافته ولیکن مشکل این است که برادر خرد ایشان صدیق اکبر شیعیان بموجب بعضے
از احادیث معتمدهٔ امامیه چنانچه عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالے نیز امید وار است که بدایرهٔ امامت
داخل شود بلکه اگر شتر گربه نیارند و بصفت بهیمی وقت مناظره رجوع نکنند نظر بانچه در حق کریمه ات
مینمایند زیاده تر بتوسیع دایرهٔ مذکور مائل شوند و بیجی حدیث الایمة فی باب الهجرة انشاء الله المستعان
لکن زید بن علی بن الحسین اصول این بزرگان بلاریب مشرک و کافر است معاذ الله من ذلک چنانچه از مطالعهٔ
شافی و بحار نیز بظهور می انجامد حیث قال مؤلفه ان من لم یعرف امام زمانه و اتبع الظن
مشرک لیس بمسلم حقیقة و در بحار مجلسی از کتب صدوق انهم مرویست که زید وقت رحلت امام باقر را
استدعا امامت خویش کرد و گفت که پیروی حسن مجتبی کن و امامت من بده پس محال است که
مرتبهٔ وصایت و امامت بهاے او مقرر شود اگرچه برای گربه مسکین بلحاظ وصف عنوانی نزد خرفا
ممکن باشد لاحول ولاقوة الا بالله اما دعوی این معنی که در هر وحی جناب ختم المرسلین ص
عامور بسلام رسانی آدمی شد پس ظاهر البطلان است و محتاج بتنبیه نیست چه جاے اقامت
دلیل و برهان ملاحظهٔ این احادیث بر اصول مصنوعهٔ امامیه خارهاے غصه در جگر می شکند که برای
حضرت امیر کبیر سید الوصیین سند المتقین قائد الغر المحجلین که حدیث لحمک لحمی و دمک دمی در بارهٔ او
پیرایهٔ ورود پوشد بلکه حق استناد او بزمه حضرت جبرئیل ثابت باشد صد بار هم امر باین سلام و پیام صادر
نشود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هزاران مراتب از جانب پروردگار مامور بسلام رسانی بر سلمان
فارسی باشد و قید الوف از لوامع صاحبقرانی ملا تقی اصفهانی مستفاد میگردد و کما مر فی المسلک الاول
یا رب خدایا مگر چون حضرت جبرئیل در هر وحی بلا واسطه بجناب امیر مجیئا و ذهابا گاه ابتدا و گاه انتها امر میرسید
در امور و اسرار امیر سایند حاجتی بتوسط انبیا باقی نمانده بود با مار وایت سلمان منا اهل

اهل البیت او من اهل البیت پس اگر حقیقتش مراد گیرند مقام کمال استغراب است
و استعجاب زیرا که حضرت ام سلمه با وصف ام المومنین بودنش نص قرآنی و وفا و خلاص او بحضرت
نجف خصوصاً در بارهٔ شهید طف از اول تا بآخر کما لا یخفی علی من تتبع افادات البرد المجلسی الکاشانی
تا آنکه بروایت شما حامل وصایا و کسب سلطان کربلا بود و خطاب الهی بالذات با شمائش در جائیکه آیت تطهیر
وارد است تعلق دارد بالیقین خارج از اهل بیت باشد و در داخل کردن جناب سیدة النسا بضعه سید
الانبیا، در زمرهٔ مقدسهٔ اهل بیت هنوز ریب و شک پیرامون اهل قرض گردد و مجوسی آتش پرستی که
گوشت و پوست او بلکه دائم بدنش تا مدتهای دراز از لوازم و عوارض آن بذهبش نشئه و نمایافته باشد
کما قال المخالفون فی حق الخلفاء الراشدین و بعد از اسلام از عمده ترین مشاهد مشرفه که مدار فضیلت
و اهلیت تواند بود محروم مانده و بزبان متاخر بصحبت شریف نبوی رسیده و آخر الامر بمقتضای بقیه معنی محجوبیت
که کل شئی یرجع الی اصله بمجرد وفات سید کائنات ترددی در بارهٔ حضرت امیر بهم رسانیده و وقت معهود
سر هم نه تراشیده باشد کما مر تفصیله در زمرهٔ قادسهٔ اهل بیت داخل باشد فاعتبروا یا اولی الالباب
و قولوا ان هذا لشی عجاب اما دعوی اول پس بملاحظه کافی بلزی آن بسنده و کافی و اما دعوی ثانی پس از کلام صاحب
شافی روشن میگردد حیث قال و یجیء فی الرابع و الخمسین من الثامن و المائة ان اهل بیت
کل نبی اوصیائه و علی هذا یمکن ان یکون دخول فاطمة فی اهل بیته باعتبار
انها وسیلة وصایة اهل البیت کما صرح فی توضیح ایة سورة الاحزاب و اولوا الارحام
بعضهم اولی ببعض فی شرح اول السابق و یمکن ان لا تکون داخلة فی اهل البیت
یعنی در حدیث پنجاه و چهارم از باب صد و ششم خواهد آمد که اهل بیت هر نبی خلفاء او می باشند و چون جناب
سیده امام و خلیفه نمی تواند شد پس باین اعتبار که مادر ائمهٔ اطهار است و وسیله وصی بودن اوصیاست
ممکن است که او در زمرهٔ اهل بیت بتکلف گنجانیم و ممکن است که در اهل بیت داخل نباشد انتهی خلاصه
عاقل تیز هوش مخفی نیست که قطع نظر از انکه صاحب شافی با یراد لفظ امکان حکم بشرکت فاطمه ضعیف

دانسته حقیقة اشعار بران میکند که او خال او در ین زمره از محالات است کما اشرنا الیه فی تلخیص مقاله زیرا که
بحکم حدیث ثقلین بودن شخص از اهل بیت مستلزم وصایت و خلافت است و این فرع مذکور نیست پس مسلم
باندراج او در اهل بیت از مستحیلات عقلیه و نقلیه خواهد بود و او ویلا و امصیبتا که بعد ازین خرابیها نهوز
امامیه را دعوی مزید و لا اهل بیت در سر باشد عجب اینست که انچه علمای اهل حق در باره تطبیق احادیث
و تحقیق معنی اهل بیت گفته اند آن را از باب مضحکات می پندارند و ازین مقامات بخاطر مخاطب فهیم
مرتفع نشده باشد که دعوی عصمت که بحسب ظاهر برای جناب سیده می نماید و در اخراج او از زمره
اهلبیت میکوشند محض برای ترتیب مقدمات مطاعن فدک بر خلفای راشدین است اللهم اهد قومی فانهم
لا یعلمون معاذ الله که احدی را امیه بچنین کلام سخیف که باعث اخراج اصل الاصول انسان از اهل بیت
باشد تکلم تواند شد که اهل بیت هر زنی فقط خلفای او می باشند زیرا که قرآن مجید باین معنی ناطق است
که ازواج انبیا علیهم السلام در اهل بیت شمار منسلک اند اولم یروا الی ما قال الله تعالی فی کتابه
المجید حکایة عن الملائکة المقربین حین خاطبوا سارة زوج ابراهیم الخلیل
علیه السلام اتعجبین من امر الله رحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت انه
حمید مجید پس معلوم شد که برای شمنی امهات المومنین و لفیفه سید کائنات امنهمه خرافات را بآن
طیبین و طاهرین نسبت کرده اند امنهمه که گفته شد حال شق اول بوده و اگر مقصود از حدیث ثانی دخل
بعید آنست که سلمان از خواص شیعه اهل بیت است و طینت او از طینت شیعه امیه چنانچه روایت صاحب
بصائر الدرجات از حضرت امام صادق ان ناطق است کما سیجی انشاء الله تعالی یا گویند تعداد او در ین
سلسله ازان جنس است که در حق کربه از امام صادق علیه السلام در تهذیب طوسی مروی است ان علیا علیه السلام
قال انما هی من اهل البیت پس بین تقدیر علمای طائفه کافة جمعین من القدما و المتاخرین
که در بی ذکر خصائص حضرت سلمان فارسی ستند و میخواهند که او را بوسیله حدیث مذکور بعترت
برین رسانند کما اشرنا الیه لامحاله از حمقا و سفها معدود خواهند شد بلکه در سلک مجانین

منسلک

منسلک خواهند گردید زیرا که معنی اول بر دیگران از شیعیان منزعومی امیه نیز صادق می آید و خصوصیت او در این امر باقی نمی ماند و معنی ثانی بجدی مستدل است که اخس حیوانات مثل سگ و گربه در آن مشترک گشته اند پس فضایل بر ذایل مبدل شده چنانچه در تمهید اشارتی اجمالی رفت آمدم بر ذکر حدیثیکه دلالت بر دخول ابوذر غفاری که حالش از اصول شیعه مفصلا درین مسلک شنیدی بزمره مقدسه اهل بیت دارد پس بدانکه ورام بن ابی فراس در جامع خویش و شیخ ابوعلی طبرسی در مکارم الاخلاق مرسلا و مسندا آن را روایت کرده اند و اللفظ للثانی کما لا یخفی علی من نظر الی عین الحیات للفاضل المجلسی یقول مولای ابی طول الله عمره الفضل بن الحسن هذه من الاوراق من وصیة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لابی ذر الغفاری التی اخبر بها الشیخ المفید ابوالوفا عبد الجبار بن عبد الله المقری الرازی و الشیخ الاجل الحسن بن الحسین بن الحسن بن بابویه اجازة قالا املی علینا الشیخ الاجل ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی و اخبرنی بذلک الشیخ العالم الحسین بن الفتح الواعظ الجرجانی فی مشهد الرضا علیه السلام قال اخبرنا الشیخ الامام ابو علی الحسن بن محمد الطوسی قال حدثنی ابی الشیخ ابو جعفر قال اخبرنا جماعة عن المفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن المطلب الشیبانی قال حدثنا ابو الحسن رجاء بن یحیی الکاتب سنة اربع عشرة و ثلثمائة و فیها مات قال حدثنا محمد بن الحسن بن المیمون قال حدثنی عبد الله بن عبد الرحمن الاصم عن الفضل بن یسار عن وهب بن عبد الله قال حدثنی ابو حرب بن ابی الاسود الدئلی عن ابی الاسود قال قدمت الربذة فدخلت علی ابی ذر جندب بن جنادة رضی الله عنه فحدثنی ابوذر قال دخلت ذات یوم فی صدر نهاره علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی مسجده فلم ار فی المسجد احدا من الناس الا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علیا علیه السلام الی جانبه فاغتنمت خلوة المسجد فقلت یا رسول الله یا بی انت و

امّی اوصنی بوصیّة ینفعنی الله بها فقال نعم واکرم بک یا اباذر انک منّا اهل
البیت الی آخره بلفظه اما حدیث علوی که طینتش از طینت ما ست الی
آخره پس صورتیکه مراد ازان غیبت و عدم اختلاط خمیر نواصب باشد مسبوق بالکفر نبودن خانچه حدیث
شیخ المشایخ ابو جعفر قمی از امام کاظم علیه السلام نامبرانست وستعرف محصله انشاء الله تعالی لا معنی له
مع ذلک صدور مخالفت مرتضوی ازوی که بتواتر معنوی رسیده وقدح مرا گرچه معنی دارد نه بنحوی که در مسلک اول در
ذیل حدیث طینت بتفصیل تمام گذشت که اتحاد طینت موجب عصمت است مانند عصمت ائمه و وجه عصمت ایشان
همین است که از طینت پاک و پاکیزه پدید شده اند که از علیین بهم رسیده و صلا و قطعا خللی در ان واقع نشده و اگر در
معنی حدیث تصرفی بکار برند و حدیث امام صادق را از بصائر الدرجات نقل فرمایند که مولف آن بطریق معتمد از
فضل بن عیسی روایت کند که من بهمراه پدر خود شرف حضور بجناب امام صادق علیه السلام دریافتیم پدرم ازو
ادب پرسید و گفت که در باره حدیث نبوی یعنی سلمان منا اهل البیت چه میفرمائی فرمود صحیح است گفت ایا سلمان
از اولاد عبد المطلب بود که او را در اهل بیت فرمودند حضرت ارشاد نمود که او از ما اهل بیت است باز گفت که
اولاد ابو طالب بود باز همان جواب شنید و از فهم این نکته عاجز گردید پس فرمود که مقصود حدیث بدست نمی تواند
ایزد تعالی خمیر ما را از علیین پدید آورد و خمیر شیعه را کمتر ازان بدرجه پس یا نیمی از اهل بیت اند الی آخر الخبر
ملخصا پس دعوی رفعت منازل و عظمت مراتب و طهارت و عصمت سلمان بلکه استدلال از امثال این احادیث
بر عصمت احدی از ائمه صورت نخواهد بست زیرا که همین احتمال در احادیث دیگر که طینت ائمه از طینت پیغمبر خدا
جاری خواهد شد و صدور معاصی و ارتکاب آثام از حضرت سلمان ضرور خواهد بود گو بر اصول حضرات امامیه علیه
عذاب و نکال و عقوبت و وبال اینهمه بر اعناق اهل حق واقع نشود زیرا که از حدیث طینت مهیا در روشن گشته
که طینت شیعه با طینت نواصب ممزوج بلکه مخلوط شده و بر محو صفت صرافت خویش باقی نمانده و محال
است که مقتضای شی خصوصا مقتضای طینت نواصب که بمخالفت و عداوت ائمه اهل بیت است منفک گردد پس
جلائل مناقب بر اهل ثالث عاید شود و درین معنی گناه از شیعه باشد و اهل حق بهاد اش آن

گرفتار آیند حکایاتی عجیب و غریب در کتب ظرفاوند ما بنظر احقر الناس درآمده بزد کر حکایتی ازان
بمراعات ادب و رعایت ایجاز مبادرت مینمایم **حکایت لطیف** امیرزاده را شنیدم که بمزید حسن و جمال و لطافت
و اعتدال اتصاف داشت چنانکه گفته اند شعر مگر ملائکه بر آسمان و گر نه بشر ؎ بحسن طلعت او بر زمین نخواهد بود
اتفاقاً یکی از اوباش را هوای وصالش در سر و آتش عشق در جگر افتاد و آنار اللیل و اطراف النهار آب
از دیده میریخت و خاک حسرت بر سر میبخت و چندانکه وسیله کاری جست نمی یافت و هیچ تدبیری
مفید مدعا نمی افتاد قضارا در حین یاس یکی از دوستان صداقت اساس گفتش که اگر نام فلان را
وظیفه کنی و ورد زبان سازی برامد کامت که ظاهر اخارج از لقعه امکانست آسان گردد القصه بنشست
که آن جوان مسخر شد و گفت که من در پیکر آهو که در خوبی و جلالکی و خوبصورتی مثل عنقا باشد متمثل می شوم باید که
مرا در نظر محبوب خود جلوه دهی چون تعطش تمام بخرید من او را بهم رسد تو انکار کن تا آنکه خلوتی خالی از اغیار بدست
آید و کام دل بخوبترین وجوه گرفته شود الغرض آن بیدل حلقه رسنی بگردن این آهو محکم بسته و سر رسن بدست
گرفته نزد امیرزاده حاضر شد بمجرد نظاره آهو دل از دست داد و این مرد راه خویش گرفت امیرزاده و
پرستاران و موالی خویش را بانگ بر زد که از جای خویش مجنبید و خود در عقبش دوید تا آنکه خلوتی خالی از
اغیار بهم رسید دوست صاحب آهو بجای مدعا رنگین گردید شعر گل از غنچه خندید و در سنقه شد ؎ سخن بین
که در پرده چون گفته شد ؎ راوی گوید که چون زمام اختیار آهوی عنقا نما بدست این غزال رعنا افتاد بکمال
شادمانی سوی مسکوی خود خرامید هرگاه قرب مسافت رود آهو بشکل پیرمرد ریش درازی درآمد و فریاد برآورد
که ای معاشر عقلا بداد من رسید این سانحه عجیب را به بینید که فاسقی بدگهر با این نازنین پسر جمع شود و حلقه رسن
باین جوانی در گردن من بیگناه افتد غریو از خلق برخاست و نعره قاه قاه ایشان بفلک اطلس رسید بالجمله در حد
طینت خصائص ائمه در باره عصمت و ما یتعلق بها از دست میرود با اختصاص حضرت سلمان باطل و بی
اصل می شود فاختار و ایهما شئتم یا معاشر المتشیعین وان سمعتم موعظتی و تذکیری
بآیات الله تعالی و احادیث رسوله بدر الدجی نور الهدی فعلیکم باتباع اهل بیته

الطاهرین والتشبث باذیال الائمة الصادقین والخلفاء الراشدین فان ذلک هو الفوز
العظیم ولا یمیلوا الی من تخلف عنهم مقصرین غیر محققین محدثین غیر محدثین فانه
هو الخسران المبین اما قضیه اشتیاق جنت و عشق و عاشقی او با حضرت سلیمان
پس مقام عبرت و حیرت است که آیا این شوق که جنت را نسبت بسلمان فارسی رضی الله عنه داد در زمان نبوی بود
یا وقتیکه او مرتکب احداث و ابتداع و مصدر تقصیر در حقوق اهل بیت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم
شد و سر پرستی خلفا بکار برد چنانکه دانسته و دریدن او ان عشق سلمان بجنت زیاده تر بود یا بالعکس و نیز
در حیرتم که مراد ازین جنت باغهای قوم ثمود و عاد است چنانچه باعتقاد بعضی یا بوبه در اعتقاد یه او از جنت
آدم علیه السلام باغهای دنیا مراد است اگرچه جمعی از امامیه درینباب توقف نکنند کما فی منهج السداد و
بسیاری از مفسرین ایشان اعتقاد آن دارند که بهشت آدم علیه السلام بهشت خلد بود که اهل ایمان بجزای اعمال خویش
در عالم آخرت دران داخل خواهند شد کما فی بحار المجلسی و غیره یا مقصود ازین جنت علی الضرب من التاویل
اعراف خواهد بود علاوه مقصود واضع حدیث اشتیاق که بهشت بعد از ایمان خدا و رسول سلمان
مشتاق تر است نص صریح درین است که او هدم اساس خصائص جناب امیر المومنین را قصد نموده زیرا که
لفظ بعد بتصریحات مولف رساله در بعدیت متصله حقیقت واقع شده و بر ظاهر است که مقتضای منقبت
نیز همین است و عیان است که تا کار از اصل بر اید صیرورت بسوی فرع روا نباشد و کفی بشهید علی
بطلانه والحمد لله که حدیث من ضحک ضحک بر حال امامیه منطبق شد اما خبر حکومت ترا ای او بر
ملک الموت پس آن نیز با دم خصائص شیر خداست محال معتقدین و محدثین است که بر ملائک
مقربین و ملا اعلی خصوصا ملک الموت قابض الارواح حکم فرماند از عقل و دانش بس دور و به سفاهت و خفت
رای پر نزدیک است همزبانی با ملائک مقربین معصومین صادقین اختصاص یافته دون غیرهم سلمان را چه
یارا باشد که با فرشتگان ملاقات کند و با ایشان حرف زند چه جای حکمرانی کما لا یخفی علی العاقل
والا و انی توهم نشود که این کلمات از قسم احتمالات عقلیه است و با حادیث اهل بیت نبوی

نیست زیرا که در سابق سمت ذکر یافته که جناب سید انبیا و اوصیا، او تائید و تبشیر محضرین از طائفه
مشیعین می نماید و تازه آنکه در تفسیر امام باقر علیه السلام مرویست ان المؤمن المتولی لمحمد و آله
الطیبین المتخذ لهما بعد محمد امامه الذی یحتذی مثاله و سیرته الذی یصدق
اقواله و یسوس افعاله و یطیعه بطاعة من یندب له من طوائف ذریته لامور الدین
و سیاسته اذا حضره من امر الله تعالی ما لا یرد و نزل به من قضایاه ما لا یصدر حضره
ملک الموت و اعوانه و جد عند راسه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و من
جانب اخر علیا سید الوصیین و عند رجلیه من جانب الحسن سبط سید
النبیین و من جانب اخر الحسین سید الشهداء اجمعین و حوالیه بعدهم خیار
خواصهم و محبیهم الذین هم سادة هذه الامة بعد سادتهم من ال محمد صلی الله
علیه و آله و سلم ینظر العلیل المؤمن الیهم فیخاطبهم بحیث یحجب الله صوته عن اذان
الحاضرین کما یحجب رویتنا اهل البیت و رویة خواصنا عن اعینهم لیکون ایمانهم
بذلک اعظم ثوابا لشدة المحنة علیهم فیقول المؤمن بابی انت و امی یا رسول رب العزة
بابی انت و امی یا وصی رسول رب الرحمة بابی انتما و امی یا شبلی محمد و ضرغامیه و ولدیه
و سبطیه یا سیدی شباب اهل الجنة المقربین من الرحمة و الرضوان مرحبا بکم
معاشر خیار اصحاب محمد و علی و ولدیه ما کان اعظم شوقی الیکم و ما اشد سروری
الان بلقائکم یا رسول الله هذا ملک الموت قد حضرنی و لا اشک فی جلالتی فی صدره
لمکانک و مکان اخیک فیقول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کذلک هو بقبل
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی ملک الموت فیقول یا ملک الموت استوص بوصیة
الله فی احسان الی مولانا و خادمنا و محبنا و موثرنا فیقول له ملک الموت
رسول الله مره ان یعلم انی اعد الله له فی الجنان فیقول له رسول الله صلی الله علیه

وآله وهم انظر الى العلو فينظر الى ما لا يحيط به الالباب ولا يأتي عليه العدد والحساب
فيقول ملك الموت كيف لا ارفق بمن ذلك ثوابه وهذا محمد واعزته زواره يا رسول الله
لولا ان الله جعل الموت عقبة لا يصل الى تلك الجنان الا من قطعها لما تناولت روحه
ولكن بمجاورتك ومحبتك هذا اسوة بك وبسائر انبياء الله ورسله واوليائه الذين
اذن بقبول الموت بحكم الله تعالى ثم يقول محمد يا ملك الموت هاك اخانا قد سلمناه اليك
فاستوص به خيرا ثم يرتفع هو ومن معه الى روض الجنان وقد كشف الغطاء والحجاب
لعين ذلك المؤمن العليل فراهم المؤمن هناك بعد ما كانوا حول فراشه فيقول يا ملك
الموت الوحا الوحا تناول روحي ولا تلبثني ها هنا فلا صبر لي عن محمد واعزته وا
الخفي عليهم عند ذلك يتناول ملك الموت روحه ويسلها كما يسل الشعر من الدقيق وان
كنتم ترون انه في شدة فليس هو في شدة بل هو في رخاء ولذة الى اخر الحديث
بطوله ومر تفسير مسعود عياشي از عبد الرحيم روايت قال قال ابو جعفر عليه السلام انما احدكم
حين يبلغ نفسه ههنا ينزل عليه ملك الموت فيقول له ما كنت ترجو فقد اعطيته
وما كنت تخافه امنت منه ويفتح له باب الى منزله من الجنة ويقال له انظر
الى مسكنك وانظر هذا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وعلي والحسن و
الحسين عليهم السلام رفقائك وهو قول الله الذين امنوا وكانوا يتقون لهم البشرى
في الحيوة الدنيا وفي الاخرة ومحاسن اين روايات از محاسن برقي كالبرق اللامع ومطالعه
دعوات قطب الاقطاب اميه نيز موييد اين مدعاست ودر تصانيف امام اعظم طوسي رحمه بعض
ثقات مرويست قال قلت لابي عبد الله عليه السلام جعلت فداك يا ابن رسول الله
هل يكره المؤمن على قبض روحه قال لا والله انه اذا اتاه ملك الموت يقبض روحه
جزع عند ذلك فيقول له ملك الموت يا ولي الله لا تجزع فوالذي بعث

محمدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لا ابر بک واشفق علیک من والد
رحیم لو حضرک افتح عینیک فانظر قال ویمثل لہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم وامیر المومنین وفاطمۃ والحسن والحسین والائمۃ من ذریتہم
علیہم السلام الی آخر الحدیث ہرگاہ جناب پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وایمہ ہدی بمقتضای
این احادیث برای تبشیر وازالہ خوف ملک الموت بر بالین محتضر تشریف آرند وخود حضرت قابض الارواح
دیگر ملائکہ مقربین بشارتہا دہند وگویند کہ امروز امید بستہ تو بر آمد وخوفیکہ در جہان فانی داشتی بکسر
ازان نجات یافتی درہای بہشت برای تو کشادہ وسبابا عیش جاودانی ہمہ آمادہ اینک سرور انبیا وسید
اوصیا وحسن مجتبے وحسین شہید کربلا برفاقت تو حاضر اند چشم خود بکشا وبسوی ایشان نظر نما سوگند بکبریای
احدیت کہ محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بر تمامی عالم برسم رسالت فرستادہ کہ من از پدر تو شفیق ورحیم
ترم زینہار خوف مکن وحزن واندوہ را بخود راہ مدہ چگونہ رفق ومدارا نکنم در بارہ کسیکہ جنت را برای او
بیارایند وانواع نعیم ولذایذ عظیمہ را برای او مہیا نمایند وسید النبیین واوصیای او برای زیارتش قدم
رنجہ فرمایند ومحتضر ہم با این بشارات یقین واثق واعتقاد جازم حاصل کند وبحضرت عزرائیل گوید کہ اکنون
در قبض روح من تاخیری مکن تا ہمراہ این بزرگان روم ومنتہا ہای آرزوی خویش رسم وانچہ در بارہ
او شاید خود جناب پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بی کم وکاست ارشاد نماید پس خدا را سپاسگزار شود
بگریبان فرو برند کہ شفاعت سلمان در بارہ این برادر محتضر کہ لامحالہ از شیعیان خواہد بود در امر کردن
بملک الموت کہ عطوفت بحال او فرماید کجا گنجایش دارد واز نجاست کہ جواب ملک الموت دلیل قوی بر آنست
کہ این سفارش محض عبث وفضول واقع شدہ کما عرفتہ فی الصدر واگر احادیث ترتیب کہ اصول اربعہ بر
تفصیل آن مشتمل است ملحوظ داریم یعنی ایمہ لاحقین واحد بعد واحد بسابقین میرسانند تا آنکہ حضرت امیر
بجناب پیغمبر عرض میکند کہ محتضر از شیعیان من است آنحضرت بجبرئیل میفرماید او بملک الموت در بارہ
ملاطفت وصیت نماید واز سفارش فضولی سلمان زیادہ تر ننگ میشود واز نجاست کہ حکما گفتہ

اند شعر چو کار بی فضولی من برآید بمراد دی سخن گفتن نشاید بار خدایا
مگر سلمان امامیه هنوز معرفتی باین احادیث معتبره نداشته باشد پس حدیث جامعیت او لعلوم
اولین و آخرین و آشکار او نهان نسبت و نابود میکرد و بر تقدیر معرفت سخافت و خرافتش در تاویل
و تحریف اخبار معصومین کما لایخفی علی من طالع افادات الشریف المرتضی و ما قال متاخروهم فی کشف
تلبیساته و تلبیساته لازم می آید پس در حقیقت اینهمه لوالفضولیهای سلمان ملکذب این احادیث است که
بسیاری از متبحرین قوم دعوی تواتر و استفاضه آن دارند کما لایخفی علی من درس الفصول و خاض فی
البحار و جرات و جسارت سلمان فارسی تقدیم او بین ید الله و رسوله شاهد بران است که او با وصف رفع
حجاب غیر از ملک الموت و اعوانش کسی را از اصحاب سید المرسلین و اهل بیت طاهرین بچشم باطن ندیده والا
نقل پس قاعده کلیه حضور این بزرگان برای تبشیر شیعیان را ساقط نشد و معلوم گردید که پیشوایان
ایمه هدی برای تسلیه قلوب خواص و عوام انواع مکیدت و عجایب فریب ها بروی کار آورده اند و مسائل حقه
و مانند آن نیز برای تلبیس خواطر مقلدین خویش پرداختند چنانچه از شرح اربعین مجلسی و اذکیاء و
میشود و با علم احداث و غیار ابتداع سلمان کما نطق به اخبارهم و قد عرفت سابقا نگذاشت که او بر ویت
این بزرگان فایز شود بالجمله حالیا علمای طایفه دست ازین روایات متواتره برندارند باز منقبت
سلمان سر تا بند و قاعده اصول ملکه حدیث رسول مقبول مَنِ ابْتُلِيَ بِبَلِيَّتَيْنِ يُخْتَارُ اَهْوَنُهُمَا
مقتضی امر ثانی است و سر پرستی نوعیکه با دم فضائل و خصائص ایمه شود ناظر اول است آری کار
مخلصان همین است شاباش و صد آفرین اما حدیث امر و نهی ایمه در باب لقب او
که سلمان فارسی نباید گفت بلکه او را سلمان محمدی یاد باید کرد چنانچه در تمهید اشاره
بدان نمودم و دلتنگی ایمه با استماع لقب مشهور و نسبت انکار محبوبیتش بجناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم چنانچه از روایت امام اعظم طوسی صاحب اختصاص خواهید امیشود پس کذبست بین و افترائی
است عظیم بین اول تفصیل این روایت کنم باز بجواب اجمالی اشاره نمایم پس باید دانست که در کتاب

اختصاص

اختصاص بسند معتبر از امیر المومنین فضایل سلمان منقول است و در اثنای آن واقع شده که روزی
نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شدم و سلمان در خدمتش نشسته بود اعرابی آمد و او را دور کرده
بجائی او نشست حضرت در عین اشتداد غضب فضایل او باد فرمود که دور میکنی مردی را که جبرئیل راهروی
مر السلام رسانی او مامور ساخته اعرابی گفت نخیالم در نیابد که این مراتب بر امجوسی مسلم باشد حضرت
برآشفت و فرمود که شرک سلمان تقیر بوده انتهی ملخصا مختصرا ابر عارف بصیر و متوقد خبیر که سه مه
بچشم خود کشیده و بقوت قدسیه بحقایق امور آشنا گردیده مخفی نتواند بود که واضعان این احادیث
را خبر خوشامد و تقرب سلمان در اوان حکومتش چیزی دیگر غیر از برهم کردن امور دینی منظور نبوده مقصود
اصلی شان این بوده که او را از عیب مجوسیت پاک سازند و لقب مشهور یعنی لفظ فارسی که در محو سلمیت
او مانا نص صریح است بلقب دیگر مبدل فرمایند چنانچه در مقدمه مهذبه سمت ذکر یافته که نهر مندان
زبان فراخور سلطنت و حکومت شخص جمیع مناقب و مدایح که مجعول و مفتری نمی نماید اگر روا باشد
از لقب مشهور مجعول و موضوع نباشد معصیت و منقصت ایمه هدی بر اصول امامیه لازم می آید و معنی
عصمت مرعوبی برهم میخورد چه قبل ازین بارها دانستی که نهی بر تصریح اکابر طایفه دارد نمی شود مگر بر معصیت و
صدور لقب مشهور منهی عنه از حضرات ایمه پیش از پیش در احادیث متشیعین وارد است نه بینی که در حدیث
کاظمی که شیخ المشایخ آنرا روایت نموده لقب مشهور موجود است همچنین در حدیثیکه این شهر آشوب در باره
عبارت نامه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بسفارش اقارب سلمان زیب رقم فرموده و باعتراف شخص
مذکور هنوز آن نامه کرامت شمامه در دست اولاد او یافته می شود و قس علی هذا در روایتی که
تعلق باخبار واقعه کربلا و نهروان دارد و همچنین منوال است قصه افاعی در تفسیر امام حسن عسکری
علیه السلام زیرا که غوائلش اینست ان سلمان الفارسی مر بقوم من الیهود فسالوا ان یجلس
الیهم و یحدثهم بما سمع من محمد صلی الله علیه و آله و سلم فی یومه هذا فجلس الیهم لحرصه
علی الاسلام و قام فقال سمعت محمدا صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان الله عز و جل الی آخر الحدیث

باقر مجلسی اگرچه در ترجمه این حدیث در حیات القلوب لفظ ندکور نیاورده لیکن در اصل تفسیر که نسخه قدیمه
آن بکمال صحت و تحشی نزد فقیر موجود است واقع است کما مر آنفا و بر این نمط بسیار روایت صاحب اختصاص سند
معتبر کما اعترف المجلسی و شاکل این حدیث بسیار روایت کتاب فضل بن شاذان بن جبرئیل در باره موت
سلمان که بر عجایب و غرایب مشتمل است و از اطول احادیث این باب است و اگر اندک تصفح روایات باقی
یا ادنی غور و امعان در آنچه مذکور شد کرده شود واضح گردد که حضرات مالغین باختیار خود در این معصیت عظمی
شریک شده اند و بزعم متشیعین مورد سرزنش آیت کریمه اَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ
اَنْفُسَكُمْ وَاَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ اَفَلَا تَعْقِلُونَ گردیده که لا یخفی علی من درس کتب
القوم و وقف علی تصریحاتهم انهم یقولون ان اصحابنا لم یعتبروا فی الاخبار الا بما صدر من
الائمة الاطهار و ما روی عن واحد منهم روی عن کلهم اجمعین و کل ما هو
منقول منهم صدر من خاتم النبیین و فیما ذکرناه سابقا و لاحقا کفایة للطالبین و هدایة
للمسترشدین و هرگاه حال ایمه چنین باشد حال علما طائفه ناگفته به چه هنوز لقب مشهور بر طبق مثل
جمهور که فلان فرس المطر و وقف تحت المیزاب بر السنه نالایق اینها دایر است چنانچه مطالعه
اکمال الدین و عیون و علل شیخ المشایخ و کتاب غیبت امام اعظم طوسی و نعمانی و احتجاج طبرسی و بحار
و بحار مجلسی دلیل است روشن آمدم بر روایت انکار محبوبیت اویس میگویم که اگر مقصود از ان نفی شرک
اوست مطلقا و دعوی این معنی است که طینت او از عین طینت ایمه بهم رسیده و گاهی و مثل جناب امیر
علیه السلام مسبوق الکفر نبوده پس با قطع نظر از امور که در ما سبق گذشت حدیث کاظمی که راوی آن شیخ ابن
بابویه است منافی آن است زیرا ملخص روایت طویل الذیل که جاها بکار خواهد آمد و ارد میکنیم که جناب امیر
رضی الله عنه نزد بعضی از اصحاب که در مقبره منوره پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گرد آمده بودند قصه سلاطین اسلام
فارسی بر سید عرض کرد که هر گز گفتنی نیست لیکن چون امتثال اجابت میکنم که در وطن خود یعنی شیراز همراه پدر
بعیدگاه رفتم اتفاقا از صومعه آواز راهبی شنیدم که اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمدا

حبیب الله

حبیب الله بلندی گرفته صبر و قرارم در ربود و از آفتاب پرستی بیزارم کرد بعد رجوع دیدم نامه از سقف
خانه آویخته مادر گفت همین وقت پدید آمده گردش بگرد والا پدرت خواهد گشت چون خفتند بعبارت عربی
ملهم شدم در نامه بعد اوصاف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نوشته بود که ای روزبه تو وصی عیسی هستی ایمان
قبول کن و مجوسیت و کبر را بگذار مادر و پدر هر چند اصرار و الحاح نمودند لیکن از شرک سر باز زدم تا آنکه بقبول من
متوجه شدند و در چاه تنگ و تاریک محبوسم کردند و بعد از مدت طویل روزی توسل نام نامی آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم و امیر المومنین علیه السلام نجات یافته تا دو سال نزد راهبی بودم آخر لوحی بمن داد و حال من در آن
یاد کرد بدریعه آن نزد راهب انطاکی که مبشر قدوم آن سرور علیه الصلوة والسلام بود دو سال بسر کردم
پس مرا براهب اسکندری سپرد بعد دو سال اجلش نیز فرا رسید بدستور قدیم گفتم مرا که میسپارگفت ظهور
خاتم نبوت قریب رسیده در بلاد حجاز او را طلب کن پس بکاردانی بطور خادمان روانه شدم گوسفندی را
برسم کفار فرویش کشتند و کبابش خوردند من از صحبت کباب شراب پرهیزیدم اراده بگشتنم مصمم کردند گفتم
بندگی شما اختیار میکنم مرا سیصد درهم بدست یهودی فروختند قصه محبت حضرت رسالت و جنابت را
باو گفتم بغایت گرم شد و گفت که از شام تا صبح پشته های ریگ را که بر دم سر بآسمان کشیده بجای دیگر
نقل کن و الا ترا خواهم کشت در اثنای این رنج و تعب دعا کردم فورا بادی تند وزید و مقصود حاصل شد
بهر دو چون صبحدم ساحت خود را مانند فلک اطلس مصفا میدیدم مرا بجادوگری نسبت میکردند و بدست زنی
میفروشد که باغ خود را بمن تفویض می نماید روزی در آن باغ جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم با اصحاب
کبار تشریف داد طبقی از صدقه خرما با جازت خاتون پیش بردم اصحاب میخوردند و حضرت و اقربایش دست
تناول نمی بردند دانستم که علامتی از علامات پیغمبر آخر زمان موجود است که صدقه نمی خورد باز هدیه
آوردم تناول فرمود و من در عقب آنحضرت بار بار می نگریستم خطاب نمود که ای روزبه مهر نبوت میطلبی
مهر بمن نمود در قدمش افتادم فرمود بخاتون خود بگو که غلام را با نفروشد سر چار صد از درخت خرمای سرخ
و زرد راضی شد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خسته تا خرما را بر زمین می نشانید و امیر المومنین آب می

میکرد و در دم همه در خسان بیهوده دار شدند خاتون گفت همه خرمای زر میخواهم جبرئیل علیه السلام با آستین بر خود
زر دگردانید پس مرا آزاد فرمود و سلمان نام نهاد و این حکایت هر چند نزد عوام افسانه نماید لیکن فایده
عظیم از مطالعه آن بدست آید که همچندان در صدد اثبات آنش بودم یعنی اثبات مجوسیت و مشرک بودن آنهم
در وقت کمال عقل و کیاست و کالانخفی زیرا که از کتب ایامیه بالخصوص از شهادت شهید ثالث رحمه الله
واضح است که بمفاد اکثر روایات عمر سلمان تا بسه صد و پنجاه سال رسیده بود و قید او بدست والد خویش
بدلالت اصول ایشان نیز ده تراز ماهی نکشیده چنانچه روایت حلبی و قطب راوندی بر تصریح اکابر قوم درین
معنی نص قاطع است و تداول با بدی را ایشان بر روایت صدوق که اوثق روایات است چنانچه از رجال
و عین الحیات بتوان یافت از شش سال بیش نیست و راهب آخر گفته بود که ظهور نبی آخر زمان نزدیک
شده پس اگر ظهور را بر خلاف ظاهر بمعنی وجود گیریم و تمامی مدتهای ولادت شریف با انضمام سن صبا و کمال
جوانی و استعداد برسالت الهی و غیره را احتیاطا حساب نمائیم قریب شصت سال می شود همه مدت را
اگر بچهل سالگی او وقت گذرش بصومعه و محبوس شدن در چاه عمیق فرض کنیم آخر عمر او که در اوان خلافت
ذی النورین بنا بر شهرا قوال یا در خلافت فاروق بر روایت قطب الاقطاب امامیه اشالش یا ثلثین یا خلافت امیر
المومنین بر روایت اصنع که ملا مجلسی آنرا در بحار مخالف احادیث مشهوره دانسته کما لایخفی تا شش بر دو
صد سال هم منطبق نخواهد گردید و اگر بر خلاف ظاهر و خلاف روایات ایمه طائفه کما اشرنا الیه حبس او را چاه
عمیق تا مرور قرون و دهور فرض کنیم تطویل عمر والدین را در اقتضیه است و اهل سیر و تواریخ خلاف آن
نوشته اند پس شق اول باطل شد و انتساب اعرابی مذهب مجوس را بسلمان که در بعضی از روایات بنبوعه
مقری بحضرت فاروق تعبیر کرده اند و کتمان نام را بر تقیه ایمه فرود آورده بر جای خود خواهد بود و اشکال
مجوسیت خلاف انصاف و از حدیث مبرهن شد که کبر هم وصی اولوالعزمه میشود پس بنیان قاعده
سلب خلافت راشده که باید که وصی در وقتی مصداق ظالم و کفر نباشد از پا در آمد و در از نفسی امامیه کریمه
لا ینال الآیه کوتاه شد و الحمد لله علی ذلک و اگر در معنی وصی تصرفی بکار برند بسیاری از احادیث

در وصایت مرتضوی را یگان خواهد شد و مخفی نماند که وجوب معرفت ایزدی نزد امامیه عقلی است و شرعی
فندبر و اگر خارهای اعتراضات و احتمالات هنوز در دامن قلوب سامعین و ناظرین منجلد باد بحدیث
جعفری ملاحظه باید فرمود که صاحب کتاب اختصاص آورده و نص قطعی بر مجوسیت اوست بیانش آنکه
روزی پیش امام صادق علیه السلام درباره سلمان و جعفر طیار سخن میرفت و امام تکیه فرمود بود
جماعتی جعفر را بر سلمان تفضیل دادند ابو بصیر گفت سلمان کبر بود مسلمان شد حضرت از تکیه جدا گشته بغیظ
تمام فرمود که ای فلان خدای عزوجل سلمان را علوی کرد بعد از مجوسی بودن و قرشی کرد بعد از فارسی
بودنش پس صلوات خدا بر سلمان باد و جعفر مرتبه عظمی دارد که با ملائکه در طیران است اکنون در مجوسیت او
بر صور خیالیه قوم در مطاعن اجله اصحاب و سلب مرتبه امامت از ایشان چه انتظار باقی ست و ایضا حدیث
کلینی و کشی و امام اعظم طوسی از امام باقر علیه السلام مبطل نسق اول است ترجمه آنکه بر زبان مجلسی آنکه روزی سلمان
در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جماعتی از قریش نشسته بود پس ایشان شروع کردند در ذکر حسبها
خود و قبیله های خود را بالا بردند تا آنکه نوبت بسلمان رسید پس عمر بن الخطاب با و گفت خبر ده مرا ای سلمان
که تو کیستی و پدر تو کیست و اصل تو چیست پس سلمان گفت منم سلمان پسر بنده خدا من گمراه بودم پس حق تعالی
مرا هدایت کرد ببرکت محمد صلی الله علیه و آله و سلم من پریشان بودم پس مرا خدای تعالی غنی گردانید بمحمد صلی الله
علیه و آله و سلم و من بنده بودم پس خدا مرا آزاد گردانید ببرکت محمد و اینست حسب و نسب من در دین سخن بودند
که حضرت رسول بیرون آمد پس سلمان گفت که یا رسول الله چه شنیدم من از ین جماعت با ایشان نشستم پس
شروع کردند کر حسبهای خود و فخر کردند به پدران خود تا آنکه نوبت بمن رسید پس عمر از من چنین سوال کرد
حضرت فرمود که تو چه جواب دادی سلمان جواب خود را نقل کرد پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که ای گروه قریش بدرستیکه حسب مردم دین اوست و مردمی خلق اوست و اصل آدمی عقل اوست حق تعالی
میفرماید انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم
عند الله اتقیکم بدرستیکه ما آفریده ایم شما را از مرد و زنی و گردانیدیم شما را شعبها و قبیله ها برای

آنکه بشناسانید یکدیگر را بدرستیکه گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست پس حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که نیست هیچیک از بین جماعت را فضلی مگر به پرهیزگاری از معاصی خداوند عالمیان
و اگر تو پرهیزگارتر از ایشان باشی افضلی از ایشان انتهی بلفظه و وجه دلالتش بر مدعا بر ظاهر است زیرا که سلمان
بگمراهی خود درین حدیث اقرار کرده و آن نتواند بود مگر محبوسیت او زیرا که احداث و ابتدا از وی در باره
امامت و اطاعت مرتضی صادر نشده مگر بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم کما لایخفی و قس علی هذا
احادیث دیگر که در باره اسلام سلمان آورده اند و متضمن بر تهافتهای بسیار است و دلالت بر محبوسیت
آدمی کند تا کجا شرح این حکایت بی حد و نهایت می توان کرد اکنون در بطلان شق اول حالت منتظره
باقی نیست و اگر مراد آن است که در وقتیکه او در ارزغه باغهای خاتون سلیمه بود و بخدمت آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم حاضر و از بندگی او رهائی یافت و بنام سلمان نامور شد کما مر شرک بنود و در واقع تقیه
می نمود پس مثل عرب بر سلمان انطباق تمام پیدا کرد که صلت علی الاسد و بلت عن النقد زیرا که در وقت
توجه والدین بقتلش و گرفتار کردنش با انواع اتعاب و آلام در چاه عمیق تقیه نکرد و سلامت او نسبت
بوالدین بکار نه برد و از آتش یا آفتاب پرستی سر باز زد و همچنین چنیکه اوراکاروانیان کوفتند
و ارادهٔ قتلش مصمم کردند لطعام و شراب نهانی موافقت ننمود و علی هذا القیاس در مکه او بدست یکی
از یهود گرفتار شد و جماعت یهود مدینه از ضرب سواط خونش روان کردند و در کشتن او هیچ دقیقه باقی
نگذاشتند و در آخر بالتقام افاعی بسزای خویش رسید نه نیز بر قول خود راسخ دم و ثابت قدم ماند و بتصریح
نکرد که در هیچ وقت هم عزیمت از تقیه بهتر است و اعتقادی بوجوب آن بلکه باستحباب هم نداشت کما لایخفی و
همین منوال در زمانه خلافت فاروق اعظم چه بسخت گوئیها و درشت خوئیها که در مخاطبات او در جواب
او نه نوشت چنانچه از کتاب احتجاج احمد بن ابی طالب طبرسی باعتراف باقر مجلسی در بحار هم پیدا و آشکار است
حالیا کدام عاقلی تجویز تواند کرد که چون نوبتش بغلامی خاتون سلیمه رسید که باعترافش بروایت ابن بابویه
بحال عطوفت و شفقت پیش نمود و سلامت روی شیمه او بود تقیه و استتار را اختیار کرده باشد ان هذا لشیء

عجاب مگر شاید که حضرت سلمان بسبب وحدت مادہ نسب بخاتون سلیمیہ صدق مودت وصفائے
محبت بہم رسانیدہ بجان و دل تابع فرمانش گردیدہ باشند کما قال الشاعر شعر القوم اخوان صدق ینسبهم
من المودة لم یعدل به نسب + باچنانچہ فرادیس جنان بروی عاشق بودند او بر حسن طلعت خاتون
سلیمیہ مالک فرادیس جنان بود دل از دست دادہ باشد و بر ظاہر است کہ حکم مادر و پدر در آقا
و بادشاہ حکم دیگر است و حکم قہرمان عشق امری دیگر است و لقد انصف من قال شعر هر کجا
سلطان عشق آمد نماند + قوت بازوی تقوی را محل + پاک دامن چون رسد بیچارہ + او فتادہ ناگریزان
در وحل + والحمد للہ کہ حضور اتفاقی او بخدمت شریف خواجہ ہر دو سرا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آخر
بکار آمد و باعجاز نبوی ازان گرداب بساحل نجات رسید بالجملہ بہر حال معنی تقیید راست نمی نشیند
و ازین شواہد و دلایل بالخصوص حدیثیکہ از امام صادق علیہ السلام در بارہ مناقب او از کتاب اختصاص
مفید است و غیظ و غضب آن امام بر حق در حق کسانیکہ او را گبر و مجوسی گفتہ بودند محکی ہست ثابت کہ علمای
طائفہ چہ اقرارہا کہ در مناقب او نکردہ اند حتی کہ او را بالعلویت و قرشیت رسانیدند و الکل ناشی عما سبق من
المؤلف فی المقدمة الممهدة **اما اعجاز سلمان در سرنگون شدن قرقان و رختین
مرقع و چه بود آن** پس اگر دلالتش بر مناقب سلمان فرض کنیم البتہ بر مثال العوذ بر برادر صغیر
ایشان دلالت دارد چہ اولا از حیرانی و آشفتگی او بیرون برآمدنش از خانہ سلمان و گرفتار گردیدنش بزنجیر
و حشت جنان دریافت میشود کہ ہنوز او با وجود اینہمہ مراتب از صدیقیت و مانند آن کما اشرنا الیہ باعتقاد
و جملہ کرامات الاولیاء حق آشنا نگشتہ بود و نہ سلمان برادر خود را لائق صدور این معجزات و معدود
در زمرہ زندہ دلان مردہ تن می دانست و نہ او را در زمرہ قادسیہ اہل بیت گمان می کرد و ثانیا
باعتقاد ملا طاہر قمی کہ صوفی کش لقب او ست و بعضی از افاداتش قبل ازین گذشتہ مراد ازین
علوم و اسرار کہ بعد از دریافت آن حضرت صدیق امامیہ در بارہ قاتل سلمان بحضور قلب بدرگاہ باری
دست بدعا خبر بردارد فضائل حضرت امیر نیز بودہ چنانچہ رسالہ او بعبارت فارسی

در جواب ملا محمد تقی مجلسی در رسید بصال تصوف و لوازم و عوارض آن آنچه خاطر بس لازم آمد که ابوذر از
منکرین فضائل آنجناب باشد و در افادات دجب امامیه دیده باشی که خطبهٔ فضائل جناب مرتضوی که مزید
بران مذعن و متیقن بنا شد بخاطبه سلمان و ابوذر صدور یافت و در آخرش موجود است که منر و دازدین
و اسلام بهره ندارد اکنون علمای طایفه را باید که از دعوی ایمان و اخلاص ابوذر چنانچه بسیاری از احادیث
بر سلب آن دلیل است و قد سبق اجمالاً مرة و تفصیلاً اخری دست بردارند و بزبان هم قائل بآن شوند
تا کنا از قدیم الایام زبانی ثقات شیعین می شنیدم و در کتب معتمدهٔ صحیحهٔ ایشان بر العین میدیدم
که شخصیکه معرفتش بعد معرفت نبی آخر زمان عین ایمان باشد و انکار او عین کفر بود منحصر بذات مقدس
علوی و ذریهٔ طاهرهٔ اوست که ارائک امامت بجلوس میمنت مانوس ایشان رشک گلزار ارم بود و اکنون
چنان از افترای مفتریان کل کرد که سلمان هم درین خاصه شریک غالب حضرت مرتضوی و اولاد امجاد اوست
مقام آنست که عقلای عالم سر سنگ خارا زده بصحرا سازند و جاک گریبانهای خود را تا دامن بسازند
که مجوسیان آتش پرست که مدتی بلکه تا مرور دهور بانواع کفر و شرک مبتلا باشند بعد جهدی
بر اصول امامیه در جلایل مناقب بلکه خصائص حضرات معصومین علیهم السلام شریک و سهیم شوند و انهم
بخیال واضعین و مختلفین در نیامد که طینت امامیه از اعلی علیین است و طینت سلمان و امثالش بلکه ریب
مختلط به طینت نواصب پیدا بن و حضرت آدم و حوا بلکه اولوالعزم من الرسل و الانبیا بمجرد حسد
ایشان از همسایگی حق بیرون گردیدند و بانواع عقوبات والام مبتلا شدند تا آنکه بعضی از انبیا بمقام
قارون رسیدند و بعضی را بمزابل مندرسه افگندند چنانکه هنوز بخاطرت مرکوز باشد و سلمان با وصف
مخالفت های او بعد از سانحهٔ وفات سرور عالم چندان بمراتب عالیه فایز گردد که من عرفه کان مؤمنا
و من انکره کان کافرا شعر جنونی شد که از قید خرد بیرون کشم بارا ✦ کنم زنجیر پای خویشتن دامان صحرا را
چون شرکت این جماعت با ذریت طاهرهٔ مصطفوی و اولاد فاطمهٔ مرتضوی مجوز باشد و در احادیث
اهل بیت بمزعوم شیعین وارد گردد پس اگر شیخین و نوری النورین که بلاریب از جملهٔ عمایدو صنادید

قریش بودند با جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم قرابت قدیم داشتند و بعد از سلام مجدداً قرابت
قریبه بهم کردست داد و انواع مصایب و دواهی بر فاقت رسالت پناهی از کفار اشرار کشیدند
واز وطن و شهر و دیار خویش قطعاً و یقیناً هجرت گزیدند و داد رفاقت و جان نثاری دادند حتی که بقتل
آبا بهم متوجه شدند و در آن استگی عساکر اسلام لاجرف اموال هرگز دریغ نکردند الی غیر ذلک من المحامد التی
ذکرت فی کتب الشیعة الضناد در منصب ایمه هدی در بارهٔ خلافت شریک شوند کدام استحاله عقلی و نقلی لازم
می آید اگرچه بعضی از ایشان عبادت اصنام کرده و خمر خورده از سبب جاهلی منکر و معاند سید ابتدا نشدند زیرا که مفسرین
شیعه اقرار می نمایند که اسلام شخص بوحدت ارادی و قهری هر دو بر است چنانچه فاضل معاصر صاحب منهج
السداد میفرماید که چون قومی از مسلمین گمان کرده بودند که هر که بعد نفاق و عناد ایمان آرد ثواب او
بثواب کسیکه در اول استدعا اختیار طریقه مرضیه ایمان نماید انقص و اجرا و اقل می باشد در نصوص
این آیت یعنی اِنَّ الَّذِینَ اٰمَنُوا وَالَّذِینَ هَادُوا وَالنَّصَارٰی وَالصَّابِئِینَ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ
الْاٰخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ نظر بانکه مثبت
مساوات منشوبات است مبطل آن خواهد بود انتهی بلفظه بعد از غور و امعان در مناقب ایمه هدی این قدر ظاهر
میشود که معدود بودن امامت در اصول خمسه مثل توحید باری و نبوت خاتم النبیین و انکه عارف این بزرگان
مومن و اجنبی از ایشان کافر است تکلفات بعید هاز اصول و روایات بر می آید کما لا یخفی علی من طالع حدیث
معرفة الامام فی کتبهم التی صنفوها فی فن الکلام بخلاف حدیث شریف معرفت سلمان که بدلالت مطابقی
و لیل بر انست که عارف مرتبه او من و منکر او بلاریب کافر است و شتان بینهما بلکه در مسلک اول
بعضی از احادیث از کتب معتمده امامیه منقول شده که خود حضرت سید الاولین و الآخرین
بخطاب وصیت اجلهٔ اصحاب ارشاد نموده که اطاعت و امتثال علی بن ابی طالب رضی الله عنه هرگز
نباید کرد کما عرفته مفصلاً منتقم حقیقی واضعین و مضرین را باسفل سافلین رساند که در ضلال و تلبیس نبی
آدم بر اصول موضوعهٔ خویش چه گریه ها که در انبان ندارند و چه روباهی که از کمین بطون بساط گاه

ظهور نمی آرند کو اهل حق در فهم معانی این احادیث که کرک آشتی امامیه در بارهٔ ایمهٔ سلف و نهاد
حق اهل سنت بر روی کار آورده بر حسب فهم خویش در تحقیق کشاده باشند فتذکر و لا تکن من الغافلین
عجب عجاب آنکه اگر بعضی از متحیرین مذهب ما بر الزام ایشان بر اصول مخترعه که حالش بمسامع مستبرشدین
در آمد دوسه حرف بر زبان راند آن را بر نا صلبیت و حرورت حمل میکنند و نا صلبیت خویش را
یکسر فراموش میسازند و مصداق آیت کریمه وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ می شوند رابعا ارشاد
مرتضوی برای ابوذر که هر که سلمان را شناسد مومن است و هر که انکارش کند کافر است نص صریح
در تکفیر ابوذر است که در کرامات سلمان متحیر و متفکر شد و در غرابت این حال متوحش گردید و نص حدیث
حضرت سید الساجدین اگر سلمان از مکنونات علم او را خبر میداد دعای خیر در حق کشنده اش می کرد
مؤید عرفان و انکار سلمان است حدیث حضرت امام باقر علیه السلام که صاحب منهج المقال در ترجمه
آورده عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ اَبِیهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ ذُکِرَتِ التَّقِیَّةُ یَوْمًا عِنْدَ
عَلِیٍّ فَقَالَ لَوْ عَلِمَ اَبُوذَرٍّ مَا فِی قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ وَلَقَدْ اٰخَی رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی
اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ بَیْنَهُمَا فَمَا ظَنُّکَ بِسَائِرِ الْخَلَائِقِ یعنی سلمان از ابوذر تقیه میکرد و اگر
ابوذر بر ما فی الضمیر سلمان وقوف می یافت او را میکشت و حالانکه همدگر مواخات داشتند و این تقیه بدون
عدم عرفان و انکار متصور نیست کما لا یخفی هرگاه دانستی که حدیث مذکور بهیچ محملی نمی شنید اکنون انچه بلا
کلفت بعد از جمع و تلفیق اصول و شواهد و قرائن که دلالت بر تحیر و تفکر ابوذر دارد و ازین حدیث متبادر
الی الاذهان است بشنو حاصلش آنکه ابوذر غفاری سلمان فارسی را از ساحران خیال می کرد و از بنجا است
که بمشاهدهٔ این امور توحش و تحیر او ساعة فساعة ترقی میکرد و اگر سلمان را از اهل حق بنوعی اعتقاد
می نمود از خلص اصحاب میدانست بحق حیرت داشتند او آن که بعد از وفات نبوی صلعم در خلافت
خلفا کما یدل علیه روایا تهم اتفاق افتاد یعنی چه از ین تحیر و تفکر صاف پیدا است که اکثر معجزات
سلمان صناعی و افترا عی است والا تحیر شخصیکه عمدهٔ معجزات او رامرة بعد اخری مثل

حکایت افاعی بچشم خود دیده یا از زبان دیگران شنیده باشد تحریر بود لیکن از واژگونی دیگ و
نریختن شوربا چه معنی دارد و باوجود اخوت و یگانگی ما این همه بیگانگیها چه محمل داشته باشد پس اگر
منقبت سلمان را در شمار آرند برادر دیگر یعنی صدیق مذهب خویش را بنقیضه کفر دارند او اعذار سازند و بتهمت
آنکه حضرت مولف سلمان را با قنبر وکیل و جابر جعفی و رشید هنائی علما خویش که صوفی نبودند مجروح کنند چنانکه
ملا نفی در رساله فارسی افاده نموده و بالجمله بر اهل بصیرت و انصاف مخفی نیست که بعد از فتح باب مطاعن اصحاب
کبار سیما خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین اگر علمای امامیه از معاصرین یا شرقا و غربا و جنوبا و شمالا هیئت
اجتماعی فراهم آیند بلکه تمامی سکنه قلمرو حضرت صاحب العصر و الزمان مصداق عرضها کعرض السما
والارض کما نص علی مثله صاحب البحار امداد شان نمایند بلکه سلیم هلالی و شیاطین الطاق و فضل
شاذان و حسن صفار و برقی و سلار و قمی و ابو جعفر بن قبه با ابو جعفر ثلثه جامع اصول اربعه و ابن معلم و
ثامنینی و نعمانی و کراجکی و دیلمی و کیدری و ورام و زید نرسی و برسی و فضل مسعودی و نوبختی و طبری
و برنطی و نصیر طوسی و حسن حلی و هر دو طبرسی و راوندی و مسعود عیاشی و ابن جمهور و ابن فهد و ابن طاوس و
شهیدی و شامی و عاملی و آملی و لاهیجی و بحرانی و استرآبادی و شوستری و هر دو مجلسی و مازندرانی و کاشانی
و دیگر اخوان ایشان از عمولان بیانی کافه و قاطبة از مضاجع و مقابر خویش رجعت نمایند و خواهند که فضایل سلمان
و ابوذر و امثال ایشان بر کرسی نشانند و ادله و براهین بر ان اقامت نمایند شاهد عدا آنها در آغوش شان
آید و دستهای ایشان تا دامن مقصود نمی رسد این چند حرف که بقالب تصنیف بختم و خاک مذلت و خواری
بر طریق علمای قوم بنجتم حال سلمان امامیه بود و اگر مناقب و مثالب لسانی گویم و معارضات آن در کتب طایفه
جویم کتابی ضخیم باید پرداخت و لیکن در رساله اجمال کلیه دو سه حرف دیگر باید شنید و باستماع آن بجان و
دل باید گروید شعر شب صحبت غنیمت دان که بعد از روزگار ما ۔ بسی گردش کند گردون بسی لیل و نهار آرد
که هر چند مناقب آنها فی نفسها کثیر باشد مگر مناقب و کرامات حضرت سلمان هرگز نمی رسد و این خود نیز موئید
عقلی است چنانچه در تمهید اشاره بدان رفته که نهر مندان روزگار و دانشمندان هر دیار مزید ثروت و

امتداد حکومت شخصی را در وضع مناقب بطرق جلب منافع ملحوظ دارند و بر ظاهر است که زمانه حکومت ابوذر
کی برابر امتداد فرمان روائی سلمان بود و از نیست که هر چند فضائل متعدد که خلفا او را در جنگهای عظیم
فرستادند و بروایات شیعه سر مار را بدست دشمن عیار کوفتند هم بر زبان آن رند لیکن تا بمعجزات عار نمیرسانند
که حکومتش بر کوفه در زمان خلفای راشدین کانص علیه المرتضی فی الشافی و المجلسی فی البحار مسلم است و
حال آنکه در کلینی نص امام باقر علیه السلام موجود است که ای ابو بصیر هیچیک از شیعه دنیا نبی امیه را نمی یابد مگر آنکه
باید از دین لی و مثل آن نزاوا از امام کاظم مرویست که اگر من از کوهی برافتم و بریده شوم پاره پاره بهتر است مرا
من از آنکه عامل شوم از جانب سلطان جابر اتهی ملخصا المحدث امین علی السالی التصرفی بلکه بعد از ورق گردانی
کتب شیعه و تصفح روایات ایشان هم بباد فقیر نمی آید که ربع معجزه و خرق عادت را از متعدد نقل کرده باشند
و این نیست مگر بجهت عدم فرماندهی متعدد و تصمیم اراده او بمقابله خلفای ثلثه چنانچه از مطالعه حیات
القلوب لوالمغرمی او وضوح تمام دارد سلمنا که این قسم روایات در باره دیگران هم جسته جسته
بعد از تلاش در کتب امامیه یافته شود مگر تحصیل سلیم هرگز خرد را بر متعدد بر اصول مجعوله باور نمی کند
بالجمله واجب آن بود که برای او زیاده تر از جمیع مقبولین خویش مناقب محامد را روایت میکردند کما لا
یخفی علی اولی النصیر مجلسی در بحار قدیم الاسلام است و از مومنین سابقین و معدود در زمره طیبه مهاجرین است
و در شاهد مشعر فوق ثواب رفاقت و شرف صحبت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم یافته پس مدعین مناقب
سلمان و ابوذر اگر راست خواهی در نفس الامر کی مجال دعوی مساهمت و مشارکت از مدحه جائی آنکه لاف افضلیت
زنند لیکن نهمت مفتریان و دروغگویان را که ابو جعفر کلینی و طبرسی و مجلسی از جمله شان اند لا علاج است
که بامید نسبت مید هند که ایمان اورده در جه مقرر است مقداد در هشتم و ابوذر در نهم و سلمان در دهم
واقع شده اند معلوم نیست که اکنون ایمان را بر صور علمیه یا ظنیه خویش چه قرار داده اند اگر کما نشاید دون مدای
اهل بیت و مزید انقیاد و اطاعت اوامر ایشان حاصل نمیشود چنانکه بر زبان قوم دائر است و از اصول اربعمائه
بر ظاهر بالبنی که در جه هم متعدد را مقرر میشد و احسن تاکه ایمانش از قدیم و اخلاص و اطاعت اهل بیت نظیر و سهیم

بود و در رجعه دهم که فوق آن متصور نیست تعجب مسلمان نشود فاعتبروا یا اولی الالباب و متوهم نشود که علمای
شیعه بعد از تفضیح عمار زیاده بر حریفان دیگر چنانچه قبل ازین مشاهده کردی چگونه بروایت معجزات و کرامات
او میل قلبی داشته باشند زیرا که مؤلفات فضل شاذان و کتب دیگر از تالیفات قدمایشان موجود است و در بین مقام
بذکر محصل یکی از معجزات او که در تفسیر امام حسن عسکری مروی است و باقر مجلسی در حیات القلوب بعبارات مطنبه
ترجمه آن بطار سیه نموده و حقا که واضع حکایت را در پرانیدن مزید و لاکسر شان کننده در خیبر مقصود بوده اکتفا می رود
که یهود بعد جنگ احد حذیفه را گفتند که مقتدای شما پیغمبر نتواند شد زیرا که هزیمت یافت پس شما چرا از رفاقت
دست برنمی دارید حذیفه بشنیدن این خرافات داغ شد و بغیظ تمام برخاست و عمار بجوابش اقدام نمود که چشم زخم
ازان رسید که بعضی از لشکریان عهد شریف را رعایت نکردند یهود برنشستند گفتند که تو اگر القیاد میکردی ما این
خفت جثه که داری مظفر میشدی گفت بلی پس فضائل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین کرم الله وجهه
یاد کرد و گفت بتوسل الشیان توانم که آسمان را بر زمین فرود آرم و زمین را بالای آسمان برم بعد ازین قال و قال
مجلسی منقضی شد و عمار شرف صحبت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم دریافت فرمود که حذیفه بر اصیانت دین خود
از صحبت شیاطین دست برداشت و تو در جهاد مشغول بودی در اثنا راین کلمات یهود پیدا شدند و دور
عمار را بر شمردند و گفتند که ما همین قدر از عمار میخواهیم که این سنگ را که دو صد نفر بر تحریک آن قدرت
ندارند بردارد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فضائل عمار یاد فرمود عمار سنگ را بالا برد و گفت که
این خرسنگ بدست من هم سنگ خلا است و دگر هیچ پس باشاره شریف آن سنگ را بر هوا انداخت مثل گلوله
باد بلند شد و بر تیغ کوه قرار گرفت باز عمار باشاره آنجناب بیک گام بر قله کوه رسید و سنگی بس عظیم را گرفته
بیک دو گام فرود آمد و بعنوانی بر زمین زد که غبارش در هوا بآسمان رفت چندانکه یهود بگریختند و بعضی
باسلام مشرف شدند بالجمله حال اصحاب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بر اصول امامیه مثل بدیهیات است و لیکن
گردید که احدی ازانها با وصف کثرت افراد که بروایت مجلسی رسیده اند کره الامیه چهار صد نفر ار بودند حجر مقدار
حقیقه ایمان نداشت و چون بر جای خود ثابت است و اشارتی قبل ازین هم رفته که حدیثی در مذمت

شیعه ورود نیافته مگر مضاد آن بعد از استقرار تمام روایتی دیگر مروی نباشد پس در حقیقت استثنای
او هم تقریبی است که نظر به بعضی از وجوه درین اوراق یاد کردم نه تحقیقی فقیر هیچ دان در باره او انچه در
کتب شیعه دیده ام اگر برشمارم یا یقین خواهی دانست که او بعد از ملاحظه تقریرات شیعه در مطاعن خلفای
راشدین در زمان سید انبیا بسلک مؤمنین داخل نمیتوانند شد چنانچه بر متتبعین بحار بلکه حیات القلوب نیز مخفی نیست
سلسله حدیث از جناب خلاصه موجودات از هم گسیخت و قصر افتخار امامیه باین مقبولین از هم ریخت مگر شاید وقت
رجعت این جماعت پاک و صاف گردیده از قبور برخیزند و دست اخلاص بکمال جان نثاری و غمخواری بدامن مقدس اهل بیت
که تمام روی زمین در تصرف آنها خواهد بود آویزند ولیکن بنظر خیالیه قوم چنانکه دانستی باور نمیتوان کرد که در آن
وقت هم به تنزیه ایشان پردازند و از ذیل اینها را بالوث مخالفت آن طیبین و طاهرین آلوده نه کنند و لقد
احسن من قیل شعر کسے نماند که دیگر به تیغ ناز کشی ✤ مگر تو زنده کنی خلق را و باز کشی ✤ مخفی نماند که هر چند زمان
رجعت ایمه و ظهور مهدی دین باعث انبساط قلوب شیعین بحسب ظاهر باشد ولیکن در معنی باعث رقت قلب
و ارتعاد جگر اهل حلت است زیرا که اعتقاد بر جعت شیخین هم دارند چنانچه از کتاب تاویل الآیات نیز ظاهر است و وجه
تحسر و تاسف بر السنه ظریفان آنکه روزی مجتهد جاسبی نزد ولی نعمت خویش ذکر کثرت شیعه و رواج این مذهب
و ذکر به خلافت امام مهدی میکرد تا آنکه نوبت برجعت شیخین رسید گویند که جگر سوخته در گوشه مجلسی متواری
بود آهی سرد از دل پر درد برکشید چنانکه تمامی اهل مجلس بر خود لرزیدند و جهش پرسیدند جواب داد که بعد
رجعت شیخین تسلط امام مهدی قوت اعتقاد من باقی نماند زیرا که هرگاه این هر دو شیر خدا را مغلوب کرده
باشند غصب خلافت از کمترین فرزندانش بغایت آسان است سمن بوی بیل بتو رایدلرست و مسرور و مغرور نباید
این قدر ما حوال اصحاب خیر البریه از مقبولین لسانی بود که بر اصول این فرقه انصاف دشمن بگذشت
رسانیدم اما حال تابعین لهم باحسان پس کلمات متین شان کوفیان تابند چنانچه از احتجاج طبرسی و امالی شیخ طوسی و مجالس
شهرستانی و تحفه الزائر مجلسی و مانند آن معلوم میشود که در تشیع کسی برابر ایشان نبود و جگونه کسی برابر تواند شد حال آنکه
وقت عرض ولایت ایمه اینها مراتب خلوص اعتقاد و آثار اطاعت و انقیاد بعنوانی تقدیم رسانیدند که در حاضرین

قرطاس و مداد زینهار نمی گنجد بلکه در حدیث معتبر از امام صادق علیه السلام باظهار مجلسی در تحفه الزائر مروی
است که ولایت ائمه را اسکنه بلاد هرگز قبول نکردند مگر اهل کوفه و خود کوفی الاصل بودن علی ما فی المجالس دلیل تشیع
است و انچه از این شیعیان بی وفا بکرات و مرات از دغا و دغل و انواع مکائد و صنوف حیل در اوقات ائمه معصومین
صدور یافته ناگفته به هزاران احادیث که نهایت اعداد در تعداد اوش مرتبه بدایت احاد دارد در کتب معتمده
مثل علل و خصال و امالی و اکمال و ریاض و وسائل و شروح اصول اربعه و کتب مقاتل الی غیر ذلک من تالیفات
المجلسی مثل البحار بران گواه است حتی که بعد تکرار واقعات از جمله وصایای اهل بیت آن بود که بر قول
و فعل کوفیان اعتمادی ننمایید کرد و یکی مرو یگر برادر من وصیت مینمود خود حضرت علی مرتضی در خطب نهج البلاغت
که برادر شریف مرتضی جامع اوست انچه در باره این شیعیان حفا پیشه و مدعیان وفا باز حکایت و
شکایت میفرماید احدی در عالم چنین ذمائم و مثالب کسی باین عبارات فصیحه و محاورات بلیغه بر زبان نیاورده
باشد از هر لفظ و معنی آن پیداست که بعلت بیوفائی و بدعهدی آنها تمامی جگر مبارکش خون و ریگم گشته بعد
انچه بر جناب حسن مجتبی از نفاق و شقاق این اشقیا گذشت در اصول ایشان بنوعی مصرح است
که کسی را بعد عشور آن ریبی نماند در روضة الکسالکین هم چنانچه خواهی دانست انشاء الله تعالی از بی ادبی و بی
اندامیهای شان که مجرد استماع آن باعث کاهش جسم و جان است حذر دارها موجود و در تنزیه مرتضی در غلل شیخ
المشائخ هم مسرود است که این جماعت خواسته نبودند که حسن مجتبی را کرده بدست معاویه سپارند و دعوی مزبور دولای
اهل بیت طاهرین را بدلائل قاطعه مدلل فرمایند و انچه حضرت شهید کربلا ازین گروه دین فروش گذاشته
نه گفتنی است و نه بهزار تدبیر نهفتنی است طرفه آنکه چون از کشتن ریحان رسول الثقلین و غنیمت اثاث خاندان
فارغ شدند و نوبت بدان رسید که اهل بیت او را اسیر کرده بکوفه برند کمیت دیگر آغاز کردند و رسم ماتم و سوگواری
بنیاد نهادند و حضرت علی بن الحسین علی ما فی البحار بعد از ملاحظه گریه و زاری شان فرمود که هرگاه شما خود ماتم
کنید پس کیست که ما را کشته باشد این واقعه جگر خراش بی آنکه با صول موسیقی و مقتضیات دلگیر و ضمیر ادا
شود صبر و قرار قلوب اهل اخلاص را میرباید و چشمهای ایشان از کثرت دموع مانند بحر محیط موج زن

انهارا از شدت التهاب مانند گلخن میسازد و جگرها را غیرت گلزار و دلها را لبهان لاله داغدار می کند و
واگر این کوفیان را که از قدما را اثنا عشریه بودند بعلت این بیوفائی و لقاعدا شرف اعانت اهل بیت از زوایه
تشیع خارج کنند و بزمره اهل ارتداد و خال نمایند ارتداد ابوبکر از بنی هاشم بلکه فرزندان جناب امیر بطریق
اولی لازم می آید و العاقل تکفیه الاشارة پس مقرر آنکه فتوای حضرت سید الساجدین امام زین العابدین
که باعتراف صاحب اثبات الحق و غیر او در بر و مردم بسته و بگوشه حزن و ملال نشسته بود معلول علت
بیوفائی این غداران راهزن و بد عهد این قوم خانه کن بود تا آنکه مروانیان نیز علی ما صرح به صاحب
رموز الصالحین بندهای گران بر پای مبارکش نهادند و غل بر دست و گردنش گذاشتند خود اجداد کافر
و دگر اصول ایشان کما تعرف نمود جها انشاء الله تعالی فرض درین بست که آنجناب اگر قلیلی هم از مخلصین
می یافت هرگز عزلت اختیار نمیفرمود بلکه معرکه ها می آراست و بر سر بدکیشان می تاخت و سرها بدانبشان
می برید و سینه ها ایشان می درید و دست و لیران می بست و پنجه شیران می شکست باز در وقت حضرت
کاظم و رضا و تقی و نقی و عسکری و مهدی رضوان الله علیهم اجمعین انچه بر صفحه روزگار از دست نامردی
این اشرار نقش بست و از جنث باطنی اینها بظهور پیوست از غایت وضوح مانند شمع در انجمن است
بلکه مثل آفتاب نیم روز در روشن این بزرگان هم با وصف توارث حسن اخلاق و تواضع و حلم فما بینهم
در سعت حال نه ضیق مجال بسیار از ائمه امامیه از مجالس خویش رانده اند و در حق شان در هر یک وقت
سه بار لعنت خدا درخواسته و بشیاطین و ملحدین هزاران بار تعبیر از انها کرده چنانچه پاره ازان درین اوراق
پریشان مذکور شده لیکن چه سود که بنا بر طمع نذر و نیاز عوام شیعیان مانند فوج مگس از دکان قنا جدا نمی شوند و در
پیرکاتها می لیسند و وقت قید و بند چون روباه بخانه های خویش میخزند و الحمد لله که این هم بر زبان
اکثری از معتمدین ایشان مخصوص است که مجرد مخالفت و عداوت ائمه بهدی بهر نهج که اتفاق افتد بی آنکه فسق
اعتقادی و خطای اجتهادی را دران مدخلی باشد موجب کفر و لعن است و خود تبصره سید مرتضی بران گواه
است که امام هرگز لعن نمیکند مگر بر کسی که کافر شده و از حال متاخرین و معاصرین چه گویم و چه نویسم بر ظاهر

است

است که اگر ایشان راه اخلاص بجناب امام وقت می سپردند و روی رسوخ اعتقاد بسوی او می آوردند
و او بر حسب ربانی اینها اعتماد میکرد و غیبت کبری این مقدار امتداد نمی کشید و مع ذلک مجلسی بجا و حق یقین
تصریح میکند و صاف صاف می نویسد که اکثر شیعیان ایام غیبت امام مهدی مثل یهود مدینه اند که پیش از بعثت
انبیا علیهم السلام ایمان باینان می آوردند باز بسبب اغراض فاسده انکار میکردند انتهی ما فی الکتاب المذکور و
حق تعالی در محکمات کتاب مجید خویش انچه درباره یهود مدینه و اتباع و اشیاع ایشان میفرماید بر اهل اسلام مخفی
نیست و لما جاءهم کتاب من عند الله مصدق لما معهم و کانوا من قبل یستفتحون علی
الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین من بعد باید دانست
که علمای قوم در حق اصحاب ائمه مذکورین بکمال مبالغه و غلو که طینت ایشانست افتخاری ندارند سرمایه
مفاخرت و علو ایشان اصحاب دوازده امام اند یکی حضرت محمد باقر دوم جعفر صادق رضی الله عنهما که اصول و فروع مذهب
ایشان را روایت نموده اند احادیث ذمایم و مثالب مهاجرین اولین و انصار سابقین را کما عرفت نمود چنانچه
المسلک الاول تخریج میکنند و خیال آنرا ندارند که ارشاد و تلقین این هر دو معصوم بدلالت کتاب مختوم علی رؤس
الناس بخوف و هراس بود کمر و کثرت اصحاب و رواة بحد اتفاق افتاد که عالمی را فراگرفت اگر بنصف و بنا نیز تعبیر از
ایشان رود عین ترجمه حدیث کافی خواهد بود کما یجی ان شاء الله تعالی و از افادات فاضی رطل لوق در محاکمة المتین
که تبراجم بزرگان خود آورده کثرت اصحاب این بزرگان همه بر بن قیاس بوضوح می انجامد در خصوص اصحاب امام صادق
علیه السلام انچه نقل کرده صوت شخصی آن این بیت سوال اگر مذهب ایمه اثنا عشریه بود چرا حضرت جعفر بنسبت
میدهند جواب چون امام جعفر در زمان عباسیه بود و آنقدر خوف که از بنی امیه داشتند از ایشان نداشتند بلکه قدما
عباسیه در باطن همه شیعه بودند لاجرم آشکارا ارشاد مردم نمودند بر ان مذهب شیعه بنام خلیف ایشان نسبت
یافته و در تواریخ مذکورست که در کوفه و بغداد راویان احادیث آنحضرت زیاده از هفتاد هزار بوده اند انتهی مع حذف
طول السوال و عنوان الجواب من کلام المحسن هر گاه کثرت شیعه فقط در دین و شهر چنین باشد بزرگوار فاضی متحری سکنه
مکه و مدینه زادهما الله شرفا و مکرمة را هم بخلاف روایات بحار از شیعه قرار داده این کثرت را قیاس باید

کرد که بلا تناهی اعداد میرساند یا نه و حال اصحاب امام باقر نیز قریب اصحاب امام صادق است
و فقیر در بارهٔ ارتداد و احداث بلکه کفر همهٔ اصحاب هر دو امام الا شاذی لا یعبا به در کتب احادیث ایشان
روایات بیش از پیش دیده بودم و هنوز بسیاری از آن در خاطر خویش نگاهدارم چون ایراد همه خالی از ملال
ناظرین نیست چه اینک زمان بجهت فتور همت و قصور نظر بعد از عبور سری بر اوراق کتاب دیگر
کما اومانا الیه سابقا چشمک میدهند و با طناب تطویل حرف گرفته حرف پهلو دار میزنند لهذا عنان
اد هم خامه را سبک نموده بر یکدو روایت که از جمله بلکه امام الائمه شیعه مروی است قصر میکنم باید
دانست که در مجلد چهاردهم از بحار که ملقب بکتاب السماء والعالم است بحدیث وارد شده
فی الکافی عن العدة عن احمد بن محمد بن خالد عن ابیه عن النضر بن سوید عن الحلبی عن ابن بکیر عن زرارة
عن ابی جعفر علیه السلام قال رأیت رکابی علی رأس جبل والناس یصعدون الیه من کل
جانب حتی اذا اکثروا علیه تطاول بهم فی السماء وجعل الناس یتساقطون عنه من کل جانب
حتی لم یبق منهم احد الا عصابة یسیرة ففعل ذلک خمس مرات فی کل ذلک یتساقط
عنه الناس ویبقی تلک العصابة اما ان قیس بن عبد الله بن عجلان زنی فی تلک العصابة
فما مکث بعد ذلک الا نحوا من خمس حتی هلک بیان کان تاویل الرؤیا الفتن التی حدثت بعد
صلوات الله علیه فی الشیعة فارتد واقول وروی الکشی عن حمدویه بن نصیر عن محمد بن
عیسی عن النضر مثله وفیه اما ان میسر بن عبد العزیز وعبد الله بن عجلان فی تلک العصابة
فما لبث بعد ذلک الا نحوا من سنتین حتی هلک صلوات الله علیه وقیس غیر مذکور فی
کتب الرجال انتهی بلفظه اکنون مقصود این هر دو حدیث کلینی و کشی و انچه در اثنای آن مجلسی گفته بعبارات
فارسی بشنو که امام باقر علیه السلام فرمود که در خواب دیدم که بر قله کوهی قرار گرفته ام و مردم از هر طرف بران کوه
بلند میشوند چون بر بلندی بکثرت تمام رسیدند بلندی کوه سر بآسمان کشید و مردم از هر طرف بر زمین افتادند تا آنکه
قلیلی از ین جم غفیر که کمتر از صد نباشند باقی ماندند قیس بن عبد الله بن عجلان البته درین زمره بود و این

تطاول

و این قطاول و صعود و هبوط و ثبات و قرار در همان خواب پنج بار اتفاق افتاد و در روایت کشی باسناد
خودش از ان امام عالی مقام نیز همچنین فرق این است که در حدیث کافی قیس را در زمرهٔ اهل استثنا ذکر نموده
که حاشی در کتب رجال مذکور نیست بخلاف روایت کشی که خبر از ایمان و اخلاص میسر بن عبد العزیز و عبد الله
بن عجلان میدهد فرق دیگر انکه سانحهٔ وفات حضرت امام محمد باقر بر روایت کلینی بعد از مدتی قریب بسال
واقع شد و بر روایت کشی قریب دو سال و مخفی نماند که صاحب تلخیص الاقوال نیز روایت ثانی را در ترجمهٔ عبد الله
بن عجلان نقل کرده از اینجا حال مدعیان کاذب از اتباع و اشیاع امام محمد باقر مثل صبح صادق روشن شد
فالحمد لله اجمعین غیر از شاذی لا علی التعیین که مثل شهور یعنی چه خفته و چه بیدار در شان آنها است خبر یکدو کس
باقی نماند و از کلام مجلسی که قیس در کتب رجال مذکور نیست فائده دیگر بر آمد و آن اینکه اتهام شان برای کسانی
نمودند که در الحاد و زندقه معدوم النظیر بودند و عداوت ائمه از ذاتیات مذهب شان چنانچه بشاهین شیطان
علی الاطلاق و زراره و دیگر برادران صوری و معنوی او که بلعین ائمه داغدار گشته اند و دست از اسلام و ایمان
شسته قیس را که نص اصح الکتب قبل الفرقان بعد از ارتداد و کفر بود که می پرسید و از وجود و عدمش کسی
که حساب بردار باقی نماند حال میسر و عبد الله پسر بعضی از روایات دلالت بران میکنند که عبد الله خالی از
تدلیس نیست و بعضی از علما در باب او سخن دارند و چرا ندارند که او از همراهیان امام بود گو میسر را رسوخ ایمان
میسر نباشد فتدبر **سوال** اگر گویند که لعل باشد که شیطان در منامات معصومین از کمائد معذور
نماید و عجائب و غرائبی نماید چنانچه مسعودی عیاشی خواب جناب فاطمه زهرا علیها السلام که حسنین را وجیع
کردند و خلاف واقع بر آمد روایت نموده و باقر مجلسی در مجلد کتاب السماء و العالم نقل فرموده و نیز در
تفسیر اهل بیت علی بن ابراهیم قمی و صاحب ترجمهٔ الخواص آورده اند که جناب سیدة النساء شبی در خواب دید
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آل عبا را همراه خویش بیرون مدینه برد آخر نوبت بحجاز رسید که در حنان
خرما از چشمهٔ شیرین دران جا بود گوسفندی را خریدند و کبابش خوردند و جان بجان آفرین سپردند پس در غایت
حزن و ملال برخاست و خبر بگفت صبحدم جناب خاتم النبیین تشریف آورد و فاطمه همراه خود گرفت

واسیر المومنین و حسنین را بخروج و بخوق تاکید نمود تا انکه بمقام مذکور رسیدند و گوسفندی خریدند و کباب
کردند جناب هر از زندگی ایشان مایوس شده بجائی دیگر رفت و زار زار میگریست و میدانست که بعد از
خوردن همه کس خواهند مرد چون وقت آن رسید که دستار خوان کشند جناب سیده را تجسس کردند و بدنبال
دیدند پرسیدند که چه رو داد کیفیت منامی را اظهار نمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بمناجات مشغول
شد و جبرئیل علیه السلام در رسید و آن بدبخت را از شیاطین کبیر باعث ایذای فاطمی شده بود حاضر گردانیده
بسزایش رسانیدند و دعای منامی آموختند و آیت کریمه اِنَّمَا النَّجْوٰی مِنَ الشَّیْطٰنِ الخ شرف نزول
یافت پس اگر خواب امام باقر از این جنس باشد ارتداد جمیع شیعه الا شاذ لازم نمی آید جواب گوئیم
اولا تسلیم که این خواب را بر خواب های جناب سیده قیاس توان کرد زیرا که امام باقر علیه السلام حقیقة از اهل
بیت نبوی است بخلاف جناب سیده که در معنی خارج از ایشان کما سمعت سابقا مکلف که امام باقر واقعه تصعید
تساقط شیعه را بنج بار دیده و کلیة آثار واقعیت همیران ترتیب یافته پس این قیاس کمتر از قیاس اول مع الفارق
نیست معهذا اگر شیطان بر اصول امامیه امام محمد باقر را وسوسه نماید و بار بار آنجناب را در منامات نفسانی
انداز د حسن ظن از سید ارا و باعتقاد امامیه نیز خواهد برخاست و دعوی موکل بودن روح القدس بر
ائمه هدی نادر هر امر ایشان را موفق گرداند و از وساوس و ظنون و خطا باز دارد چنانچه در بحار در مورد الصالحین
و غیر هما امت خلاف واقع خواهد شد و در باره جناب فاطمی که انصاف با امت نداشت اگر انتقسیم جنابات
وقوع یابد قبا حتی لازم نمی آید کو مصحفی سه برابر قرآن مجید مشتمل بر حلال و حرام بر آنجناب فرود آید و
بدستیار جناب امیر جمع شود چنانچه در تصانیف مجلسی در مورد الصالحین ست و بعد تسلیم هم مدعا بجای خود دارد
زیرا که عنقریب ثابت می شود که اگر هفتاد کس بلکه قلیلی هم از ان هم در گروه شیعه مخلص میبودند امامیه بر اگو تمامی
مخالفین آستین می مالیدند و چون امام باقر خروج نکرد دانستیم که اصحاب مزعومی او منافقین بوده اند و بهره از
ایمان نداشته و هو المطلوب علاوه این قیاس شیطانی وقتی مفید می افتاد که تعبیر این خواب را مجلی امام المشیعین
ذکر می کرد و هر گاه خود در تعبیر این خواب بر ارتداد اصحاب باقر نص قطعی فرماید چنانچه دانستی

بس تقریر بند کور کمتر از وساوس شیطانی نخواهد بود من بعد بدانکه در بیجا نکته ایست که ذکر نمودن آن
آن عصابه با امام باقر همین قدر لازم آمد که آن اصحاب تا آخر حیات امام باقر راسخ و کامل بودند بعد از آن که
شریف نیز المطلوب بذکر ادون ذلک و بعد از ادنی امعانی و غوری معلوم میشود که سلب ارتداد علی الاطلاق
که بر کفر طاری علی الاسلام اطلاق می باید کما اعترف به المؤلف بجهت معیت و محبت امام ممدوح مستلزم
عدالت این جماعت نیست لثبوت الواسطه و هی الابتداع و الاحداث فتدکر اینجا که دیدی
حال اصحاب امام باقر بود برای خدا یک حدیث از کتاب ثقة المحدثین ایشان نیز برای اصحاب مزعومی امام صادق
علیه السلام دیگر به بین بعد از بن بشنیدن روایات هرگز کلفتی نخواهم افزود و الحاح نخواهم نمود که بعنایت
ایزدی فقر کلام تمام شده و مجلس بپایان رسید شعر غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه ۵ که این معامله با صبحدم نخواهد ماند
تا بعد از ملاحظه و استماع آن مثل عرب لطف الصباح فقد طلع الصباح بی اختیار از زبان تو بر آید و خاک بدهن
مدعین مزید ولا که هنوز آب بی بجام میخورند و آتش میزنند در آید پس بدانکه سید علی صدر الدین حسینی مؤلف
ریاض السالکین بعد از انکه از ابو الفرج اصبهانی در شرح دیباجه صحیفه کامله نقل کرده که سفیان ابی لیلی بعد از
صلح امام حسن را ملامت شدید کرد و مذل المؤمنین لقبش گذاشت و همچنین کلمات دیگر بر زبان آورد حسن مجتبی
فرمود که معمول ما این است که هرگاه علم بحق حاصل می کنیم تشبث بدان می نمائیم شنیدم از حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم که بسبی برنیاید که اتفاق مردم بر شخصی حریص یعنی معاویه واقع شود چون الشم که
در تقدیر الهی چنین قرار یافته تن بصلح در دادم میگوید که امام حسین نیز سید است که درباره خلافت
یزید اجل سرم رفته پس چرا خروج نمود باز در جواب داده خلاصه اول آنکه امیه تابع کتاب مختوم بودند و در این
کتاب در خاتم امام حسین حکم خروج و جهاد و شهادت برآمد پس چون و چرا گنجایش ندارد دوم آنکه تکالیف شرعیه غالبا
با موظاهر است و بنیادش بر حصول یقین نیست چون ظاهر اهل کوفه دلالت بر رغبت و اطاعت داشت قعود
روا نبود پس خروج فرمود نه بینی که چون خبر شهادت مسلم رسید خواست که رجوع کند قدرت بر ان نیافت باز صاحب
ریاض بی آنکه متفطن بتناقض جواب شود زیرا که اول دلالت بر آن می کند که امام حسین مامور بقتال

وشهادت بود و میدانست که در دشت کربلا شهادت من با جمعی از رفقا مقرر است بکمال جد و جهد در
طلب آن بود و بجد تمام بدان طرف میرفت کما فی البحار وغیره و مدلول ثانی آنکه امام حسین قصد نمود که از
شهادت رجوع کند و بطرفی دیگر باز گردد و میفرماید که همچنین بود حال امام حسن که اول بموجب اجماع شیعیان
بمقابله معویه بن ابی سفیان متوجه شد و حال آنکه مصیر امر را میدانست چون خذلان اصحاب و تفرق اهواء
شیعه و میل بدنیای معویه حتی که بعضی از ان اشقیا انجناب را مجروح کردند هویدا شد ناچار بخلع خلافت
تن داد و بصلح معویه راضی شد تا ضرر بانجناب و شیعیان او نرسد من بعد شارح مذکور می نویسد که حال
سائر ائمه همین بود که هرگز یاران و مددگاران از قوم شیعه بنا نفتند و اگر اشیانرا مثل امام حسن و امام حسین لشکر
بهم میرسید هرگز در خانه نمی نشستند و منزوی نمی گشتند و با وجود علم بحقیقت حال که شیعیان بی وفا قت نخواهند
کرد و متفرق خواهند شد با تمام تمام خروج میکردند و برین دعوی نیز روایت ثقة الاسلام والایمان خویش را
می آورد و می گوید یدل علی ذلک ما رواه ثقة الاسلام باسناده الی سدیر الصیرفی قال
دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقلت له والله ما یسعک القعود فقال وما ذاک یا سدیر
قلت لکثرة موالیک و شیعتک و انصارک و الله لو کان لامیر المؤمنین من موالک و شیعته
و انصاره و الموالی ما طمع فیه تیم ولا عدی فقال یا سدیر و کم عسی ان یکونوا قلت مایة
الف قال مایة الف قلت نعم و مائتی الف قال مائتی الف قلت نعم و نصف الدنیا قال
فسکت عنی ثم قال یخف علیک ان نبلغ معنا الی ینبع قلت نعم فامر بحمارین و بغل ان یسرجا
فبادرت و رکبت فقال یا سدیر ترانی ان تؤثرنی بالحمار قلت البغل اذین
و ابین قال الحمار ارفق بی فنزلت فرکب حمارا و رکبت البغل فمضینا فحانت الصلوة
فقال یا سدیر انزل هنا نصل ثم قال هذه ارض سبخة لا یجوز الصلوة فیها فسرنا
حتی صرنا الی ارض حمراء و نظر الی غلام یرعی جداء فقال والله یا سدیر لو کان لی شیعة
بعدد هذه الجداء ما وسعنی القعود و نزلنا و صلینا فلما فرغنا من الصلوة

عطفت

عطفت الی الجداء فعدتها فاذا هی سبعة عشر وهذا الحدیث صریح فی ما ذکرنا وفی هذا
المعنی اخبار اخر لا نطول بذکرها انتهی بلفظه مفاد این حدیث آنکه سدیر صیرفی گفت که روزی
نزد امام صادق ع حاضر شدم و گفتم که خانه نشینی تر اهرگز جایز نیست پرسید چرا گفتم که شیعیان و مددگاران تو بسیار
اند و اگر این مقدار از موالی و انصار برای همه امیر المومنین می بودند بخدا که ابو بکر و عمر مجال طمع خلافت نمی داشتند
استفسار نمود که چه قدر باشند عرض کردم صد هزار تعجب نمود و گفتم بلکه دویست هزار باز استغراب کرد و گفتم بلکه نصف دنیا
پس خاموش ماند بعد از دیر فرمود که نا بنیع رفاقت من بر تو آسان است یا نه گفتم دشوار نیست خاموش
باشاره شریف زین بر خر و استر نهادند عجلت کردم و بر خر سوار شدم فرمود مرا خر نمی دهی خود بر استر سوار
نمی شوی گفتم استر در زینت بجانب از تهر است فرمود این همه مسلم لیکن خر مرا فقت زیاده تر دارد از خر رو
آمدم و بر استر سوار شدم و حضرت بر خر نشست پس روانه شدیم تا آنکه وقت نماز در رسید فرمود فرود آ که نماز
گزاریم پس فرمود شعر فرمین شور سنبل بر نیارد ۰ در و تخم عمل ضایع مگردان ۰ پس فرود آمدیم تا آنکه
رسیدیم بزمین سرخ حضرت بسوی پسر دیدکه بز غاله ها می چراند قسم شرعی یاد کرد و گفت والله ای
سدیر اگر شیعیان برای من بهمین مقدار می بودند هرگز خانه نشینی مرا درست نمی بود از مرکب فرود آمدیم و
نماز گزاردیم هرگاه فارغ شدیم ملتفت گشتم سوی کله مذکور پس آنها را شمردم معلوم شد که هفده اند و گفت
هیچ شارح مذکور بعد نقل این حدیث گفته که این روایت صراحة و دلالت بر آنچه گفتم دارد و در این باب احادیث
بسیار است که اگر ذکر کنم کلام بطول انجامد از اینجا ظاهر شد که بعد از امام حسن ع امام حسین صد هزار از ائمه
این مقدار زیر شیعیان دست بالا شده اند که بحسب ظاهر در جنگ جویی کوشند و قرار خندمردان نیوشند
و قبضه شمشیر بدست گیرند و سپر بپشت آویزند و نزد امام حاضر شوند و تقلید قدما خویش گویند قال الله تعالی
معک فی سبیل الله قال هل عسیتم ان کتب علیکم القتال الا تقاتلوا قالوا وما لنا الا
لا نقاتل فی سبیل الله وقد اخرجنا من دیارنا وابنائنا فلما کتب علیهم القتال تولوا
عنه والله علیم بالظالمین و از روایت ثقة الاسلام

منشیعین فایده جلیل برآمد بیانش آنکه قبل ازین در کتب امامیه دیده و از السنهٔ ایشان شنیده باشی که حضرت
امام مهدی انتظار جمعیت چهل کس از مومنین می برد و ائمهٔ سابقین اگر این قدر جمعیت فوج می یافتند جهاد
بر آنها فرض میشد و قبل ازین بعضی از اصول امامیه درین باب گذشته و از کتاب نور الصالحین بروایت
ثقات و منصفین ایشان پیدا است که جناب امیر المومنین بر ملا میفرمود که اگر چهل نفر از صاحبان عزم
و یافتم با خلفا جهاد میکردم و لیکن چون ایمقدار از احباب و اصحاب فراهم نیامدند ناگزیر از حصین
تقیه بابی مبارک بیرون نگذاشتند باز در روایات اجتماع بست کس از اهل ایمان در شرط جهاد منظور
آمده باشد چنانچه از ورق گردانی کتاب اختصاص معاین و محسوس است بروایت امیر المومنین که جناب پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله وسلم بمن فرموده بود که اگر بست نفر معین تو باشند با غاصبین خلافت جهاد کن و آنچه
آن حضرت ارشاد نمود بر کتاب مجید منطبق است حیث قال الله تعالی ان یکن منکم
عشرون صابرون یغلبوا مائتین انتهی محصوله اکنون بحدیث کافی معلوم شد که هنگام
هفده تن کافی بود ماند و لیکن حیرت اینست که روایات و احادیث دیگر اصحاب ما بران است که امیر
مهدی گفته اند که اگر ده کس هم از شیعیان می یافتیم بجهاد اقدام میکردیم و هرگز ترک اختیار نمی نمودیم
و فراوان تحیر است که احادیث مستفیضه دیگر که در اکثری از کتب معتبره مثل کلینی و احتجاج مروست
دلیل بر انست که اگر حضرت حمزه سید الشهداء و جعفر طیار بعد وفات رسول مختار صلی الله علیه و آله
وسلم بقید حیات می بودند مجال غاصبین نبود که حقوق اهل بیت را تلف کنند و ابو بکر را خلیفه
سازند بلکه حق هرگز خویش بلا فصل قرار می یافت و بدون مهلت جناب امیر سریر خلافت را
آراست و اگر شیخین در غصب خلافت سعی می کردند هر دو بر دست آن هر دو کشته می شدند ازین مقام
صریح وه یافت شد که فقط فاقت حمزه و جعفر رضی الله عنهما کفایت می کرد و سد یر صیر فی سریر خلاف پیشه خود
جبیدرا از ردی تمیز نکرده جائیکه در روایت امام المحدثین شیعه گفته که اگر جناب امیر را این مقدار اعوان
و انصار می بودند شیخین طمع ریاست بخیال نمی آوردند و معلوم شد که سد یر صیر فی مذکور فقد روایات

از نور

مزبور بلکه احادیث دیگر هم که بعد ازین مسطور میشود بکلیه خویش نگاه نداشته من بعد از مناقب جناب امیر
بحکم حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چنان ظاهر میشود که حاجت حضرت حمزه وجعفر هم نبود چه مضمون حدیث
بدین طور مروی است که اگر علی بن ابیطالب را تنها با تمامی افراد کاینات معرکه قتال اتفاق افتد همه کس مغلوب
شوند واو غالب آید وهرگز از کثرت اعدا نه هراسد وخوفی بدلش راه نیابد انتهی واین روایت خود بحدیث مرتضوی
که در مکاتیب نهج البلاغت مرقوم است مؤکد ومؤید است که بخدا سوگند میخورم که اگر با دشمنان تنها مقابله کنم
وکثرت هجوم شان روی زمین را پوشد هرگز وحشتی ازینگونه حالم نگردد وبجهت رسوخ دینی وهدایت بکمال
یقین ثابت قدم باشم وبحسن ثواب پروردگار منتظر ماندم انتهی فکیف از خلیفه اول واتباع واشیاع او که
بالنسبت شان حکم فطره باذره داشته باشند وجبن وخوف طینت آنها باشد وبارها بجناب ولا در آن
قوم را بدو انگشت چنان مالش داده که بنبان زرد کنند کما فی البحار وحق الیقین وسایر مقامات بیان ما وصف تنهائی
بطریق اولی تردد نباشد که زده را میتوان زد وازمؤیدات این احادیث روایات بشمار است ازانجمله
قصه عفاریت است که محمد عسکری بن محمد تقی الخراسانی الکونابادی مخاطب بدیوانگی خان در رنمود الصابر الحلیز از
کتاب احسن الکبار که باظهار او علمای امامیه این کتاب را تلقین صاحب الزمان میدانند نقل کرده مجملش
اینست که ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها گفت که روزی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از نزد من
خاست وفرمود چون علی بیاید بگو که مشک برآب کن ومیان هر دو گوه پیش من بیار علی ذوالفقار
نیز حمائل کرد وبین الجبلین رسید واز شتاب پرسید که رسول خدا کجا رفته گفت برسول گیست گفت محمد بن
عبد الله گفت بهیچ رسولی ندانم سنگی برسرش زد بمجرد فریاد شد ع سپاه چو آشفته بیلان مست ۞ حمله کردند
ذوالفقار از غلاف برآورد وراست بر لشکر ابلیس تاخت جمعی بدار البوار رسیدند ولقته السیف براه فرار
رفتند پس بقطع منزل مشغول شد بناگاه زنی مصداق آیت کریمه کأنما اغشیت وجوههم
قطعا من اللیل مظلما که سرش بآسمان رسیده وشعله های چشمانش بخیر طبیعی نار کشیده ودود متحیر
او گنبد آسمان بچیده از تاریکی دامن کوه پدید آمد ودست بزمین زد بقعه هفت پایش عرصه پدید

و از جهات شش احاطه کردند و حضرت را بدو ضربت ذوالفقار دو پاره کرد و باز کارزن سیاه کار تمام
نمود الی آخر القصه و از اینهم در کتاب رموز الصالحین تازه تر قصه دیگر است که توره فروشی که دکانش نزدیک
بادشاهی بود اتفاقا روزی نظاره جمال دختر ملک فی الفور دل از دستش ربود هر روز طبق سبز بطور
ارمغان می برد بعد چندی جاسوسان بر حقیقت واقف شدند و او را منع کردند پس سیر اهن قبا کرد و گریبان
تا دامن دریده و برای خطبه نزد بادشاه رسید ملک بگشتن وی فرمان داد و جوان بدست جلادان افتاد تا آنکه
تیر دعائی و بر هدف نشست و بادشاه بسفارش و زیر خونش از سر خون بها در گذشت و بتکلیف مالا یطاق یعنی
قتل جناب امیر مصاهرت او را معلق نمود جوان در بکوفه نهاد اتفاقا جناب امیر بر کنار دریای کوفه عجایب
صنع آفریدگار را مشاهده می نمود که جوان بشباهه مردان بر خورد حضرت او را تا سه روز ضیافت نمود باز پرسید
که از کجائی و چه کسی و چه مهم در پیش داری گفت از یمن میرسم و در ایجاد و بادشاه اند یکی مومن دوم کافر دختر کافر
واله شده ام و تمام قصه را اعاده کرد و گفت چشم آن دارم که نجانه علی راه نمائی فرمود بغایت سهل است
حضرت او را بر لب دریا آورد ذوالفقار بدو عنایت نمود و فرمود که علی سنم دستش از حرکت فرو ماند
باز بدعائی آنجناب بحال اصلی عود کرد جوان پای مبارک بوسید و گفت اگرچه در عشق او جان بسلامت
نمی برم لیکن از مدرت جدائی شوم حضرت بسوی یمن ذوالفقار کشید و در مکتوب باسمی پادشاه مومن
یاد فرمود که کافر را کشتم و سلطنت و دختر شرا باین جوان دادم جوان بدین نعمت غیر مترقبه فائز شد و
کفار آن ملک همه مسلمان شدند این قسم روایات که جناب امیر را حاجتی بجمع رفقا نبود در کتب طائفه بسیار
بنظر می رسد مضمونش بتواتر معنوی رسیده کو حدیث خضر خندق که قبل از زمان قسم یافته و دلالت
بران می کند که مفاتیح ملک یمن را بقبضه پیغمبر آخر زمن سپردند تصدیق روایت ثانی نه نماید لیکن
بحکم مذکور بکار خاکسار می آید و بعد از ملاحظه آن استبعاد شریف مرتضی و مجلسی و شافی و بحار
که شخص واحد بدون موالی و انصار در میدان مقاومت جماعت بیشمار چگونه بکران رکابی قدم گذارد
و در مقابله هزاران کس یار جناب باشد لوسوسه شیاطین میگراید عجب تر آنکه این هر دو بابیان مذهب شیخ

برین قدر بسند نکرده میگویند که شیر خدا با رفقای قدیم و همراهی حضرت عباس و زبیر و خالد بن سعید
و ابو سفیان که تحریص بر قتال کردند و نقد اک مبارک آویختند تا بمقاومت اعوان خلیفهٔ اول نداشت
در یغا که عمائد قوم روایت جابر جعفی و غیر او را که مکذب ایشان است هم ندیدند که در مبدء اختلافت صدیق
چون فرهاد سکنهٔ فدک بکوشش امیر رسید با مام حسین و عمار و فضل و عبد الله عباس و جعفر متوجه شد
و وقت التقا جمعین سر حاکم را بریدند بسر حضرت امیر شعر که چون کشد ذوالفقار از خلاف
زهیبت فتد لرزه بر کوه قاف * بخالد ولید که شجاعان عرب زباده از مور و ملخ همراه ثبات مقابل
گردید مانند مبید بر خود لرزیدند و غیر از جابلوسی چاره ندیدند الغرض اگر امیر المومنین را بر دو هم شرف
مرتضی و مجلسی با رفقای قدیم و بزرگان مذکورین تاب قتال نباشد لازم آید که شجاعت حضرت حمزه و
جعفر طیار و رعب شان در قلوب غاصبین زباده تر باشد زیرا که ائمهٔ معصومین صراحةً فرمودند که حمزه و جعفر اگر
زنده می بودند مهم ایشان را کفایت می نمودند چنانکه دانستی و نتیجه مذکور را از امامیه کسی باور تواند کرد که آفتاب را حرام
ظلمانی و شب دیجور را لیلة البدر قرار دهد زیرا که هر چند جناب مرتضوی نسبت باین هر دو بزرگ خرد باشد
ولیکن بسر پنجهٔ امامت انچه از انجناب بظهور میرسید این هر دو چه محال داشتند که بعد حصول عمر نوح هم از قوت
بفعل می آوردند بلی نصیب امامیه بر اصول امامیه امری دیگر است که در قسمت هیچکس نیفتاده کما اشرنا الیه
سابقا و این امر خود مؤید بدرایت است که هر قدر شجاعت شخص زاید باشد خوف او در قلوب مردم زیاده سر خواهد
بود پس قول بکفایت آن هر دو بزرگ در مقابلهٔ خلفا بملاحظهٔ احادیث ائمهٔ هدی و عدم استقلال فرات قدس
شیر خدا لامعنی له مع ذلک با ور نمی آید که حضرت حمزه در بارهٔ منصب زعامت کبری برای علی مرتضی
رضی الله عنهم اجمعین کوشش میکرد چه وقتیکه امیر المومنین را حکم سکونت در مسجد شریف بخشیدند و در بارهٔ
همه کس را که متعلق بآن بود برآوردند حضرت حمزه برهم شد و آخر نوبت شکایت جناب رسالت مشافهةً
رسانید و عرق حسدش مانند حضرت عباس بحرکت آمد چنانکه در کتاب تاویلات الآیات و غیر آن منقول
است پس چگونه خیال توان کرد که وقت امامت جناب امیر که خود انبیاء کرام بعد

استماع آن در فلزم حسد منهمک شدند و حضرت امام حسن لفظ و معنی اخوت را از دست دادند کما سمعت
سلطنتی در یا حسد و بدخواهی او معاذ الله متعلم نمیشد ظاهرا از حالات این بزرگان چنان بمست وضوح دارد که
روز غدیر بحسب ظاهر هم دست بیعت بدست مرتضوی نمی دادند چه جای تلفظ بالفاظ مبارکباد دیگر چون خود در
اصح الکتب و مانند آن این قسم احادیث یعنی کفایت حضرت حمزه و جعفر رضی الله عنهما از جناب معصومین مستفیض
است لامحاله اعتقاد بآن باید کرد و بسخافت سید مرتضی و مجلسی که شجاعت تصرف جناب امیر را انکار
کردند و از مدلول احادیث صحیحه نبوی و علوی و حتی انحراف گزیدند بهر حال قابل باید شد طرفه آنکه ثمانینی و مجلسی
تواریخ قدیمه اینهم ندیدند که رستم فرزند زال بارها با وصف تنهائی بر لشکرهای عظیم شکست آورده چه
جای شیر خدا که بر اصول امامیه کامرت فی المسلک الاول کارش بخدائی رسیده بلکه از اینهم متجاوز گردیده
زیاده برین نیست که گاهی وقت بشربت رفاقت یکدو کس در کار باشد بخلاف ائمه دیگر که حقیقت بشری
غالبا بر آنها غالب بود مثل خطب علویه که منصور حلاج حرفی از آن بزبان آورد و بر طبق حکایت
مشهور بدار القرار رسید بکثرت و استفاضه از انها مروی نیست باجتماع شیعه احتیاج داشتند
ولیکن نه بفوج بسیار بلکه ده پانزده کس هم از اهل اخلاص کفایت میکردند چنانکه دانستی لیکن چون
اکثری خروج نه فرمودند و بعضی را از دست شیعیان پاک طینت مصائب عظیمه پیش آمد بر همین معلوم شد که از
طایفه شیعه قدیما و حدیثا چند مخلص هم برنیامدند و هذا هو المدعا و از احتیاج امامیه متوهم نشود که
در مرتبه شجاعت از حضرت مرتضی کمتر باشند زیرا که از کتابهای دستانی کما سبق عبارته صاف
هویداست که علمای امامیه خود متردد اند که از جناب امیر مثل شجاعت امام حسین در مقابله محاربین صدور
یافته یا نه بلکه افاده او اول دلیل بران است که بعد ملاحظه شجاعت امام حسین شجاعت شیر یزدان
و شاه مردان را زیاده مردم رفته و شجاعت سلطان طف را رستم مشهوره داخل کشته و برهان قوی بر عجم
امثالش آنکه چار هزار سیاه پوش مانند شتر بی الجوش مازدست آن امام سرو علن بجهنم شتافتند
و الحمد لله که روایات دیگر که زیاده از بست هزار سوار از شمشیر آبدارش بدرک اسفل نارفرو رفتند

واز بیادگان آن قوم جفاکار چه نام توان بردن ذره تعصبهای بنظر اردستانی و مانند او نرسیده والا
گفت انچه میگفت بار خدایا مگر چون لطف کریمه شیعه در صلب اهل خلاف در زمان جناب مرتضوی صلی الله علیه
زیاده تر بود ازین جهت عدد کشتگان او کمتر است بخلاف امام حسین که هر چند رعایت لطف شیعه متاخرین
نصب العین داشت چنانکه در کتاب اردستانی از امام صادق علیه السلام منقول است ولیکن آخر نسبت بزمان
مرتضوی این لطفها در اصلاب شیاطین کمتر مانده بود و این خود بدیهی است چه شیعیان که به که در طلب
ولادت آنها حرفی نمیست اگر یوجود نمی آمدند واقعه کربلا چگونه بظهور میرسید سبحان الله محافظت لطف
شیعه که حال نفاق و نمک حرامی آنها طشت از بام افتاده است این قدر ضرور باشد و حفظ جان
و آبروی جناب سیدة النساء و اولاد امجاد شریف و صیانت نسخ قرآن مجید که ناموس اکبر و اعظم ثقلین بود و کما ینظهر من
تفسیر القمی وغیره بخیال مقدس نیاید استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه کاش از احادیث
ایمه که برای محافظت شیعه با فلانی جنگ نکردیم کمل اهل حق مراد باشند که حق بر مرکز خویش قرار
می یابد و استبعاد و اعتراض همه بر طرف میشود والا از اطراف و جوانب متخوبترین وجوه احاله کردی کج
نفاق شیعه از نفاق یهود هم در گذشته اے عزیز با اینهمه تناقضات بیشمار که امامیه در هر باب دارند
باعتقاد شان چنان رسوخ یافته که ایزد خرد بخش جهان آفرین فقط انسان را برای نفاق در رحمت آفریده
و آثار بران ترتب نموده و اختلاف بینهم ندارند چنانچه از تفسیر ملا محمد مومن و ترجمه آن که از ملا محمد معصوم است
است سمت وضوح می یابد و هم از کافی کلینی و کتب قمی مثل علل میتوان یافت پس مثل هر یکی از متقدمان جناب
پیشه که الحاکم ملعون بروایت صاحب وافی و فضیه عجیبه معدوله المحمول یعنی الحاکم لا امتی بروایت عیاشی
شیعان اعنی مومن جائسی در شان او است کمتر از قصه آن جولاهه نیست که تیری در سر زن او و تا سوفار فرو رفت و
اثنا را راه میگفت که خدا این واقعه را دروغ گرداند القصه حال تناقضات و معاندات این قوم انتهای ندارد گر قسم
کردست اکثر اسنه نصب مروانیه بر حضرات ایمه اهل بیت دراز بود و انواع بدو و حسب نفس اسن شیعیا خذاهم الله
از کمس قوی یفعل امد ولیکن خدا را حاضر و ناظر دانسته از انصاف نباید گذشت و اندک غور باید کرد که خلفای عباسیه

که بدلالت عبارات مجالس المومنین چنانچه بر اهل استقرا تمام مخفی نیست مذهب اثنا عشری داشتند و
فاضل اخباری در روضات بجهت قصور باع خلاف آن گفته باشد در قتل و حبس و ایذای نفوس قدسیه بر مزعوم امامیه
چه کمی کرده اند قیامت اینست که اینهمه ظلم و حیف را چنانکه دانی مانند قرات ملحدی سوره الشمس را که چندین
ها ها ولا یخاف عقبها بدو حرف باز گردانیده اند که الملک عقیم یعنی بحسب جاه و ثروت مصدر این ظلم
و ستم گشتیم والا در عقاید و اصول مومن پاک اعتقاد هستیم و مذهب تشیع از آبای خویش فرا گرفتیم
که قتل ائمه هدی و منتسبین ایشان شیوه آنها بود کما فی المجالس و آخر از لاف و گزاف همه مدعین تشیع و مزید
و لانوبت بدانجا رسید که اهل اخلاص خلفا و سلفا بگوشه خمول نشستند بلکه دست از القاب خود
شستند لکن المنت لله تعالی که در کتب معتمده شیعه از عجایب کرامات اهل بیت طاهرین کلمات حقه بر زبان
اکابر طائفه جاری می شود حتی که مجلسی با این همه عداوت اهل حق و بوالهوسی انچه در بحار و تذکره الائمه با عتراف عجایدی
قوم هم از تصانیف اوست آورده است خود ازان پیداست که جمع فضائل اهل و سر سرتی ایشان در مقابل
اشقیا و نواصب از اهل سنت بعنوانی صادر شده که هرگز از شیعیان صدور نیافته انتهی و این امر خود
بدیهی است زیرا که در انوقت امامیه بزنگ نواصب و خوارج رنگین میشدند و آن را بجیل نفسانیه موسوم
به تقیه می ساختند من بعد مانند جماعت قاصر نظران خیال نباید کرد که مناظره فقیر با مولف رساله
و دگر مخالفین از معاصرین و سابقین برای نصرت اصحاب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم است و بس زیرا که
اعانت اهل بیت علیهم السلام که اگر بخنیه بر روی کار افتد متیقن شود که شیعه بعد از دعوی مزید ولای
ایشان آن کرده اند که خوارج و نواصب سود الله وجوههم بلکه دجال و ابلیس لعین هم بدیدن و
شنیدن آنش سر بگریبان حیرت فرو برده اند همچنان ملحوظ است و فقیر با وصف قلت عمر در بسیاری
از حوادث آزموده و بقول حافظ شیرازی رحمه الله علیه ع من جرب المجرب حلت به الندامة
ازجمله ها برداشته و بعلم یقین دانسته که حقیقة مزید ولای تمامی اهل بیت سید انبیا بوصف کمال در رسوخ
و ثبات و قرار در حضور و غلبت و فراخی و عسرت در سر نوشت اهل سنت افتاده و در مصائب هم پای

ایشان

هم بای ایشان هرگز منزل نشده و متشیعین وقت امتحان رو براه فرار نهاده اند و بوست بمک برو
کشیدا از خرگوش رو باه پیش دستی کرده اند اری در طلاقت لسانی و جرب زبانی طایفه شیعه را حد شا
بی نظیر باید دانست کما قال الله تعالی ومن الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا ویشهد الله
علی ما فی قلبه وهو الد الخصام واذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها ویهلک الحرث
والنسل والله لا یحب الفساد این است حال اصحاب مزعوم ایمه معصومین ومضلین
ایشان اصول وفروعا واز بنجاست که در کتب معتمده حضرات امامیه از متاخرین ومتقدمین مثل بحار
الانوار مجلسی ومحاسن برقی وامالی قمی وغیر آن صدها روایت بطرق مختلفه واسانید متنوعه مرقوم است
که منتهای آرزوی ایمه هدی این بود که رازداری در بین طایفه بهم رسد که بوستین ندرد وناگفتی را برامداشتا
نکند تا غوامض اسرار بوی گویند همچنین حکایت این قوم باین نهج قریب بتواتر منقول است که این شقاوت
بجهت افشاء راز واذاعت اسرار ما را در انواع مصائب گرفتار کرده اند ودر حقیقت کشندگان پاک این
جماعت اند زیرا که کردهای زاهم سابقه فقط افشاء راز انبیاء علیهم السلام نزد اعداء کرده بودند پس آن دشمنان
آن ذوات مقدسه را بقتل رسانیدند وخبا اقصص آلهی در قرآن مجید آن مذبوحین را مباشر قتل انبیاء
قرار داد وفرمود ذلک بانهم کانوا یکفرون بایات الله ویقتلون النبیین بغیر الحق
وانهم در نصوص عترت طاهرین بروایت صنادید مذکورین موجود است که قتل از دست متشیعین که
اذاعت واظهار کردند بکوچه وبازار رسانیدند قتل خطا ننامید فهمید بلکه خون عمدست انهی وبر احدا
خاصه وعامه مخفی نیست که در کتاب بر مجرد قتل مومن فرموده اند که ومن یقتل مومنا متعمدا
فجزائه جهنم خالدا فیها وغضب الله علیه ولعنه واعد له عذابا عظیما آیا قتل
هدی آنهم مرة بعد اخری عجب عجاب آنکه افشای رازکه ازام المومنین بکبار اتفاق افتاده و
آنهم بگمان آنکه امر ونهی شریف یعنی فاکتمی ولا تفشیه درباره خلوت وصحبت ماریه رضی الله عنها تعلق
دارد نه بقصد تحریم مع ذلک غایة الامر صدور گناهی است که بنص قرآنی بزلال توبه وانابت محو تواند شد وباقرار

مفسرین شیعه مثل طبرسی وغیراو توبه کردند و بدرجهٔ قبول رسیدند ملزم کفر و نفاق نپندارند و از نصوص
قرآنیه دربارهٔ کمال ایمان و مناقب جلیلش و آنکه طاعن او نعوذ بالله کتاب مجید ایمان ندارد اغماض صریح احتمال
کنند و بر اقدام او خویش که حال کفر و نفاق شان اظهر من الشمس است هنوز عرق ریزی می کنند و عرق نمی کنند
و در خون ایمه متعمداً شریک میشوند و قتیکه بر جملهٔ این اوراق محیط کشتی حال اصحاب اما میه که فیما بین ایشان
و حضرات معصومین وسایط اند بخوبترین وجوه عیان شد و رطب و یابس انبها باقی نماند بخلاف اهل حق که تعدیل
تمامی اهل بیت و اصحاب و آنکه در روایت حدیث بالیقین از وضع و افترا مبرا بوده اند اتفاق دارند و
برای مزلت اقدام شان بنا بر شبهت در بارهٔ محاربات مرتضوی محامل صحیحه بدلایل عقلی و نقلی و حکم به
درایت و روایت پیدا می کنند و کتاب مجید خضرت رب العالمین برای فضایل اصحاب خصوصاً مهاجرین
و انصار و اهل بیت سید ابرار مصدقاً لما فی قلوبهم در مجلس مناظره برای افحام و الزام مفسرطین
و مفرطین از شیعه و نواصب و خوارج بی دین می گویند که اگر کسی فرق دیگر که هرگز از حقیقت مذهب سنت
و جماعت و مفهوم تشیع و نصب و خروج واقف نباشد بلکه از اسلام هم اطلاعی ندارد بمفردات لغتش علم
بهم رساند و قت سوال تاکید بلیغ میکوید که این آیات بلاریب در مدح اصحاب و اهل بیت پیغمبر وارد است
و بدگویان ایشان براه مخالفت این کتاب میروند و البته خارج از گروه سوم اند که دعای مغفرت سابقین
از انصار و مهاجرین و دعا و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک رؤف
رحیم در زبان شان است و الحمد لله که بارها علمای برای تمام حجت و الزام این فرق ثلثه نشسته و
فرازاین صحرا هم نوردیده اند پس حق بر کرسی نشست و باقی نماند مگر چنین مغالطات که فلانی
در لشکر یزید بلید بمقابلهٔ عترت طاهره حاضر شده بود و فلان محدث از اهل سنت حدیثی از روایت
کرده پس ایشان دشمن اهل بیت باشند چه جای آنکه از محبت و صداقت دم زنند و مقتضای
این وساوس غایت شوخ چشمی و تهتک بقیهٔ ناموس قدما را از دست خویش ندهد هرگز محدثین با این سیه کاران را
توثیق نمی کنند و روایات ایشان را بجوی نمی ستانند و اگر بعد از ورق گردانی کتب غیر متناهی

یکدو حرف ازین جنس برآید چون علمای امامیه همیشه درکمین بوده اند و کتب مذهب اهل حق از هر
جنس غالب اوقات در مطالعه ایشان می ماند بمثابه آن در تحریف کاسیسیان ابن بابا و مقلدان اوست تا
شناعت را از مذهب خویش دفع کنند چنانکه خواهی دانست و انصاف باید کرد که آخر منتهای مناهی این ارباب
بکیدت از صرف خود در نقیه و پیدا کردن اعتبار و اعتماد در مدارس اهل سنت و درس کتب ایشان علی الدوام گفتن
بی انکه ضرورت بمجیه داشته باشند همین امور بود یا امر آخر باجمله برای فریب اهل حق مکاید گوناگون و حیلهای
رنگارنگ ترتیب دادند و برای اثبات قدم و حدوث مذهب خویش و اهل حق جمعی را سنی و گروهی را شیعی ساختند
و بر دخیمند با نچه بر داختند تا انکه رفته رفته بدین مکاید و حیل نزد عوام در مناظره و مجادله و نقی تمام حاصل
و نهزاران کس از عامیان فریب خوردند بلکه بای بعضی از علما در فن تنقید رجال و مانند آن بحکم نشریت لغزیده بحالا لایخفی
و بر سیکه روایات سابقه در باره تشیع اهل کوفه یاد دارد و استقرار بحار و تراجم آن چنانکه باید باید
مخفی نتواند بود که شمر مردود و همچنین اخوان معنوی آن مطرود از شیعیان کوفه بوده اند و دعوی صحبت و شیعیت
مرتضوی کردند پس اگر در مذهب شیعه از روات احادیث هم باشند استبعاد رو نمی نماید و چرا چنین
نباشد و انها در باره تشیع این ظلمه و فجره نگفتند که خود حاکم این شوربختان عبید الله زیاد مورد شعر مشهور
ای زاده زیاد نکردست هیچگاه * مزدود این عمل که تو شداد کرده * محکوم بتشیع بود بلکه عمر سعد که سر کرده
لشکر شقاوت اثر بود و فوج سنگین سر که شواره عرش عظیم و رجان رسول کریم صلی الله علیه و آله کشید از اینجا
در باهم مضایقه کرد تا انکه اطفال شیر خواره اهل بیت علیهم السلام جان دادند معتمدین جامعین اصول امامیه
از وی احادیث بسیار روایت کرده اند و احکام ازان استنباط نموده و این مرد مناظر ارشاد اشیخ قمی در
عیون الجواهر و افادات سید ابن طاوس در کتاب النجوم مجتبی نتوانند شد اگر علمای شیعه را هنوز حوصله دعوی
فرید و لاد سر باشد بیک گو و اینک میدان کتب فریقین را در مجلس مناظره باید کشاد تا معلوم شود که ابن سعد کور
و هواخواهان نشان از مقاتلین و کشندگان شهید کربلا و اولاد امجادش از سکینه کوفه از روایه کتب معتمده
ایشان توانند بود یا اهل حق و تعداد انها در طایفه شیعه باید یاد در زمره اهل سنت شاید غض بصر از انکه

متبحرین و معتمدین امامیه که طائفه واقفیه را بکلاب ممطوره ملقب داده اند صدها روایت شان در
کتب دین و ایمان خویش می آرند و فتوی بر آن می دهند و حال آنکه باعتراف صاحب حدائق و مجتهد کربلائی
در حاشیه کتاب اصول خود متواتر منقول است که ائمه هدی قوم مسطور را از نواصب خوارج بدتر دانسته اند و در
کفار و مشرکین داخل کرده و از مجالست مخالطت آنها که موسی کاظم علیه السلام را خاتم الائمه اعتقاد می کنند
از امامت سائر ائمه انکار دارند بلکه در بدگوئی آنها دقیقه فروگذارند زجر شدید نموده شیعیان را امر کرده اند
که در هر نماز دعا بد بر آنها کرده باشند همچنین قطع نظر از خناز یر مخدوره یعنی جماعتی از شیعه که
به تبری موسوم اند و از امامت محمد جواد انکار دارند و در حق آنجناب آنچه بعد ازین بدگوئیها می کنند هیچ
مسلمانی بر تفصیل آن جرات نتواند کرد و مجلس اینکه آنجناب معاذ الله فرزند امام رضا علیهما السلام نبود
با این همه از رواة موثقین این فرقه اند عیاش بن ابراهیم که توثیق او در خلاصه و تلخیص و دیگر کتب مشروح
است و او بسیار از احادیث ائمه علیهم السلام روایت نموده از انجمله در کتاب غوالی آنکه قال
الصادق علیه السلام لا بأس ان یغسل الدم بالبراق از جمله این خناز یر ست و از جمله
این کتاب بعد ازین ذکر و قبایح که در باره این گروه دین فروش دریافتی چنان بوضوح پیوسته که بنیان
مبانی تشیع هیچ سید مرتضی بر احادیث او فتوی داده اند بس دعوی محبت و صداقت اکنوا جگونه مسموع
شود چه جای مزید ولای اهل بیت سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم معاصرین یا عزاز کاسبیهی جاهلین
بیاصل مغرر امحمد کشمیری که مرس سر بر اندوده اند و با باطل را بلباس حق و انموده اند سوادی ندارند و نسبت کید بعضی
خرافات شان که موجب تشویش اذهان بود بمحض قوت توفیق الهی بی آنکه احدی را از علماء طلبه در جمع و تلفیق
و استقراء مواد معارف ما بالمثل و دیگر تحقیقات و تسوید و تبییض عبارات مدخلی باشد فراهم آورده ام هر که
خواهد در بیان ما تهمت بندد و ندای هل من مبارز در دهد ای عزیز اگر بدینهم دل نه نهند و ثبات و قرار
نه ورزند و لنگ خویش را از اصل ارجاء مجلس مناظره نیارند و همچنان در صناویق تقیه بر عادت صنادید
خویش انگاه دارند کما فی الکافی و البحار فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم

وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى

الْكَاذِبِينَ اکنون وقت آن رسید که امامیه جامه برتن درند و مانند نصاری لباس سیاه که بروایت

جامع من لا یحضره الفقیه لباس اهل دوزخ است پوشند و طبل ماتم بنج نوبت بنوازند و سرها خویش را

بسنگ خارا ریش سازند ولیکن در ذهن کمترین عباد جنان مرتکز است که حضرت مولف مذهب خویش

هرگز ندیده و بر دعاوی مدعین مزید دلالت فریب خورده چون در زمره اذکیا و اهل فراست معدود می شود

امید قویست که اکنون بعد از عبور برین دفتر و خوض در بحث و امعان تدقیق در قیود که در هر نقاب لفظش

دقیقه ها مستور است و در هر معنی حقیقت ها مزبور از عار تشیع محدث دست بردارد و بسلوک راه مستقیم که از غوائل

اشواک افراط و تفریط پاک است آرد که هنوز شاه خاور لطلع مشرق انباز و در توبه بعنایت ایزدی باز است

و اگر با اینهمه مواعظ و تذکیر از اظهار حقایق و کشف ملمعات بر خطیات خویش اصرار ورزد و از صور وهمیه خود

در نگذرد کوسر و خشت **نظم** ما نصیحت بجای خود کردیم * روزگاری برین بسر بردیم * گر نیاید بگوش عبرت کس

بر رسولان بلاغ باشد و بس * یا قوم ان کان کبر علیکم مقامی و تذکیری بآیات اللّٰه

فعلی اللّٰه توکلت فاجمعوا امرکم و شرکاءکم ثم لا یکن امرکم علیکم غمة ثم اقضوا الی

ولا تنظرون هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون هذا یوم الفصل

جمعناکم والاولین فان کان لکم کید فکیدون ۰ رب انی دعوت قومی لیلا

ونهارا فلم یزدهم دعائی الا فرارا وانی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم

فی اذانهم واستغشوا ثیابهم واصروا واستکبروا استکبارا ثم انی دعوتهم

جهارا ثم انی اعلنت لهم واسررت لهم اسرارا فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا

یرسل السماء قبل الرجعة علیکم مدرارا ویمددکم باموال وبنین ویجعل لکم جنات

ویجعل لکم انهارا رب انهم عصونی واتبعوا من لم یزده ماله وولده الا خسارا

ومکروا مکرا کبارا وانک ان تذرهم یضلوا عبادک ولا یلدوا

إلا فاجرا كفارا ربّ اغفر لي ولوالدي ولمن دخل بيتي مؤمنا وللمؤمنين و
المؤمنات ولا تزد الظالمين إلا تبارا ربّنا إنّنا سمعنا منادیا ینادي للإیمان
أن آمنوا بربّكم فآمنّا ربّنا فاغفر لنا ذنوبنا وكفّر عنّا سیّئاتنا وتوفّنا مع الأبرار
ربّنا وآتنا ما وعدتنا على رسلك ولا تخزنا یوم القیمة إنّك لا تخلف المیعاد
ربّنا أفرغ علینا صبرا وتوفّنا مسلمین وآخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمین
والصلوة والسلام الأتمّان الأكملان على حبیبه وصفیّه محمّد خیر الأنبیاء
والمرسلین وعلى آله وأصحابه الذین جاهدوا الكافرین والفاجرین إلى یوم الدین
دهر الداهرین

خاتمة الطبع

الحمد لله الواهب المنعام والصلوة والسلام على سید الأنبیاء العظام وأصحابه الذین هم هداة
الإسلام أما بعد كتاب مستطاب مسمّى بمنتهى الكلام والملقب بتنبیهات أهل الحوض
لاعتراضهم على حدیث الحوض تصنیف أعجوبه روزگار ونادره أعصار حبر مقام المؤید
من الملك العلام جامع معقول ومنقول واقف فروع وأصول حافظ كتاب الرحمن خادم كلام سید
الإنس والجان مولنا حیدر علي فیض آبادي مدّ ظلّه الملك المالك لكل من الحاضر والباد
وأدام الله تعالى بركاته ما دامت العیس تحن من صوت الحادي كه براي فرقه رفضه مثل
زمام شتر وزخم صمصام ودر تبیین ذمایم عقاید این فرقه شنیعه وبیان تعارض ادله این فئه
ظالمه بأبضاح تمام كاشف الثام لسان خصم در جواب مناقضات ومعارضاتش مثل صورت تصویر
لال وبلا كلام وبرافواه مدعین طوال الكلام در مقابله اش مهر خاموشی وختام ست در سنه یكهزار دو صد
بنجاه هجري بدار السلطنت لكهنؤ بفر مایش خان اعلى الشان سمي المكان فقیر محمد خان مرحوم غفر
الله له باهتمام حاجي مولوي محمد حسین عفي الله عنه طبع پوشیده باختتام رسیده بود

لیکن اجزا غیر مرتبه کتاب مذکور خواص فریق ثانی بسبب خوف مذهب خویش که خبثش بر
هر قلیل الفهم مستور اند لیش از مطالعه کتاب مذکور پیدا خواهد شد شیوه نامی بکار برده
از رئیس خود تکلف کنانیده ندا الا لعنایت ایزدی نسخهای معدوده از دست برد ظالمان
سالم مانده بودند درهمان زمان دست بدست تقسیم شده از همان اوقات طلب شائقین در حصول
کتاب مذکور یوما فیوما در تزاید بود لیکن چون بر اثر انطباع آن جلوه گر شده بود درین اثنا
بکرم قادر مطلق تاجر متاع خوش نتی سوداگر کالای بلند همتی عمده اکابر عظام وزبده اماجد کرام
ستوده شیم مرضی الصفات جامع فضائل و کمالات مرجع آمال و امانی فارس مضمار سخندانی
تهمتن میدان شجاعت و دلیری سحبان مضمار فصاحت و سخن گستری صاحب القلم حاکم
نثر و نظم موصوف بخلق الله الغنی شیخ محمد امیر علی خلف الرشید شیخ محمد شبیر علی
صاحب سهارنپوری ایحال تحصیلدار محالات کیتهل ضلع کرنال دام اقباله و فضاله و صانه الله عن
کل ما یلا یمه کمر همت بمیان جان بسته در صدد طبع آن گردید لعون ایزدی بتاریخ بست و یکم
شهر ربیع الاول سنه ۱۲۸۲ یکهزار و صد و هشتاد و دو هجری بمطبع حاذق زمان
سهو المکان حکیم غلام رضا خان صاحب باهتمام اتم و انتظام اتم گردید ازین میر فخر الدین
تصحیح کمابینغی حسب اقتضای زمان بروجه احسن صورت اتمام و زینت اختتام پذیرفت

قطعه تاریخ ربخته کلک حافظ نجم الله متخلص بآکرم

شد منتهای کلام چون بحال خاتمه لربا	کهسال وضع تمام او سوی اکرم ندا این ندا
چو فراغ گشته ز طبع او بشتاب گوچه نشسته	سر ادلهوس چو بشنید در فضل آمده برملا

۱۲۸۲

مطلع از مسدس تصنیف محمد امیر علی صاحب تخلص بلدا